إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

أزهر البيان

في

تفسير كلام الرحمن

(فارسی)

جلد ششم

سورهٔ مؤمنون - سورهٔ احزاب

تألیف

فضيلة الشيخ محمد اكرام الدين بدخشانی رحمه الله

تحقیق و تخریج از

معتصم بالله اکرامی

انتشارات عاصم

کابل - افغانستان

ازهر البیان

تسهیل البیان فی تفسیر کلام الرحمن

إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

ازهر البیان

فی

تفسیر کلام الرحمن (فارسی)

جلد ششم

سورة مؤمنون – سورة أحزاب

تالیف:

فضیلة الشیخ محمد اکرام الدین بدخشانی رحمه الله

تحشیه و تعلیق از:

معتصم بالله اکرامی

انتشارات عاصم

کابل - افغانستان

مشخصات کتاب:

نام کتاب :	ازهر البیان فی تفسیر کلام الرحمن
جلد :	ششم
موضوع :	تفسیر قرآن کریم
مؤلف :	محمد اکرام الدین بدخشانی (رحمه الله)
چاپ :	هفتم
تعداد :	۱۱۰۰
تاریخ چاپ:	۱٤۰۰ هـ ش ، مطابق ۲۰۲۱ میلادی
ناشر:	انتشارات عاصم، کابل – افغانستان
شمارهٔ تماس:	۰۷۸۴۴۴۴۴۰۷

اماکن دریافت این کتاب:

۱- انتشارات جدید رشیدیه ، کابل، چوک جادهٔ میوند، شمارهٔ تماس: ۰۷۸۲۶۹۰۸۵۰

۲- انتشارات حاجی سردار خان: کابل، عقب مسجد پل خشتی، پهلوی سراری قالین فروشی، منزل دوم

۳- انتشارات محمدی، شهر هرات ، شمارهٔ تماس: ۰۷۹۸۲۸۱۳۴۰

۴- کتابخانه یعقوبی، شهر مزار، برج فرهنگ، منزل دوم، شمارهٔ تماس: ۰۷۴۴۹۲۰۳۳۶

تفسیر

ســورهٔ مؤمنــون

این سوره از سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ أنبیاء نازل شـده اسـت، در ترتیـب نـزول (۷۴)، و در ترتیب مصحف (۲۳) و عدد آیاتش (۱۱۸) آیه است.

این سوره بدان سبب «مؤمنون» نامیده شده که در آغازش لفظ مؤمنون، سـپس اوصـاف هفتگانه و پاداش عظیم آنها ذکر شده است.

مناسبت این سوره به سورهٔ حج ازینقرار است:

۱- در پایان سورهٔ حج اوامری را ذکر نمود که جامع انواع خیر دنیا و آخـرت اسـت، ازآن جمله، آیهٔ ﴿وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۩ ﴿٧٧﴾﴾ می باشد، ولی لفظ «الخیر» درین آیـه مجمل بود، لذا در آغاز سورهٔ مؤمنون، «فلاح» را عنوان قرار داده، خصال خیـر را بـا تفصـیل بیان می کند.

محتوای سورهٔ مؤمنون:

این سوره را نظر به نوعیت مضامین محوری اش می توان به دو بخش تقسیم کرد:

- بخش اول : از آغاز سوره تا آیهٔ (۵۲) ارائهٔ دلائل متنوع برای اثبات توحید.

و این آیات بر مطالب ذیل مشتمل است: بیان أوصاف و اسباب رسـتگاری مومنـان، ارائـهٔ دلائل نفسی و آفاقی برای معرفت الله از قبیل اسـتدلال بـه اطـوار خلقـت انسـان، خلقـت آسمانها، استدلال به نزول باران و تأثیر آن بر عالم نباتات، ارائـهٔ دلائـل نقلـی از پیغمبـران گذشته مانند نوح ، هود ، موسی و عیسی بر اثبات توحیـد و نفـی هـر گونـه شریک از الله تعالی. و آیات این بخش در سه مقصد تفسیر می شود.

- بخش دوم : از آیه (۵۳-۱۱۸) اثبات رسالت، معاد و پاسخ به شکوک و شبهات منکـرین معاد است.

و درین آیات ازین مطالب بحث شده است: اختلاف امتان درآئین واحد، تهدید برای تفرق کنندگان، ذکر اوصاف مومنان و بیـان عـدل و فضـل پروردگـار، ذکـر دو آفتـی کـه علـت

بدبختی های تمام کافران می گردد، اسباب اعراض کافران ونکوهش ایشان، دعوت پیغمبر ﷺ و عملکرد کافران، ارائۀ چهار نوع دلیل عقلی برای اثبات توحید و معاد، ذکر سه دلیل اعترافی برای اثبات معاد، نفی هر نوع شرک و تعلیم طریق دعوت، وضع دردناک کافران در هنگام موت و در برزخ و در محشر، پذیرایی از مومنان در بهشت و در اخیر بیان حکمت خلقت انسان و ذکر توحید و نفی شرک و تهدید شدید برای کافران است.

و این آیات در چهار مطلب تفسیر می شود.

❁❁❁

بخش اول : از آغاز سوره تا به آیۀ (۵۲) و این آیات در سه مقصد تفسیر می شود:

مقصد اول : (از آیۀ۱- ۱۱) بیان اوصافی که سبب رستگاری مؤمنان می گردد

﴿ قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ۝٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ۝٣
وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ۝٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ
أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ۝٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ۝٧ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ
وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ۝٨ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ۝٩ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ۝١٠ ٱلَّذِينَ
يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۝١١ ﴾

ترجمه:

۱- قطعا مؤمنان رستگار شدند.

۲- کسانی اند که در نماز خویش فروتنی می کنند.

۳- و کسانی اند که از بی هوده روی می گردانند.

۴- و کسانی اند که زکات می پردازند.

۵- و کسانی اند که شرمگاه های خویش را حفاظت می کنند.

۶- مگر بر همسران و کنیزان خویش (که تنها با آنها آمیزش جنسی می کنند) که درین صورت ملامت نمی شوند.

۷- پس هر کسی که غیر از این (آمیزش با همسر و کنیز)، راه دیگری را طلب کند، پس آنها تجاوزگران اند.

۸- و کسانی اند که امانت ها و پیمان خویش را رعایت می کنند.

۹- و کسانی اند که بر نماز های خویش مواظبت می کنند.

۱۰- همین گروه، وارثان هستند.

۱۱- که بهشت فردوس را به میراث می گیرند، آنها در آنجا جاویدان خواهند ماند.

تفسیر ([1])

الله سبحانه این سوره را به ذکر «فلاح مؤمنان» که نخستین هدف بندهٔ مؤمن است،آغاز نموده فرمود: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١﴾ «قطعاً مؤمنان رستگار شدند».

کلمهٔ «قد» هنگامی که بر فعل ماضی داخل شود تحقیق و تأکید را افاده می کند و حرف«قد» همراه با فعل ماضی، حیثیت «إنَّ و لام تأکید» با جملهٔ اسمیه را دارد، پس این آیه از فلاح و رستگاری مؤکد مومنان، خبر میدهد، اما این فلاح، برای مؤمنانی است که دارای اوصاف آتی باشند:

- وصف اول: ﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢﴾ «(مؤمنان رستگار) کسانی اند که در نماز خویش فروتنی می کنند».

درین آیه تنها اقامهٔ نماز، نشان رستگاری قرار نگرفته، بلکه خشوع در نماز، علامهٔ کمال ایمان و سبب فلاح قرار داده شده است.

خشوع عبارت از حضور قلب و خوف و خشیت در پیشگاه پروردگار، همراه با دور ساختن وساوس شیطانی و خیالات نفسانی و رعایت آداب نماز است، این امور از آغاز نماز تا آخر آن باید ادامه یابد، پس وصف وصف «خشوع» در حقیقت، روح نماز و مقصود اصلی نماز است.

۱- به صورت عموم، مفسرین در آغاز تفسیر این سوره، این حدیث را نقل می کنند: {لَقَد أُنزِلَ عَلَيَّ عَشرُ آياتٍ مَن أَقَامَهُنَّ دَخَلَ الجَنَّةَ: (قد افلح المؤمنون } این حدیث را در مسند أحمد، حدیث: ۲۲۳، و سنن ترمذی، أبواب التفسیر، باب و من سورة المؤمنون، حدیث: ۳۴۷۲ روایت شده است، ولی تمام اسانید این حدیث ضعیف است، نگاه: مشکات المصابیح – تخریج شیخ البانی – حدیث:۲۴۹۴، و ضعیف الجامع الصغیر، حدیث: ۱۲۰۸، و ۱۳۴۳، و به همین ترتیب شیخ ارناووط در تحقیق مسند احمد، حدیث: ۲۲۳، سند این حدیث را ضعیف قرار داده است.

ابن سیرین رحمه الله گفته است: یاران پیغمبر ﷺ هنگـام نمـاز، بـه سـوی آسـمان مـی نگریستند، هنگامی که این آیه نازل شد، نگاه شان را پائین داشته فقط به محـل سجودشـان می نگریستند.

البته در پهلوی خشوع در نماز، این امر نیز بسیار ضروری است که نماز بندۀ مؤمن از هـر گونه بدعت پاک و صاف باشد، به تعبیر دیگر، نماز باید کاملا مطابق سنت و شیوۀ پیغمبـر ﷺ بوده باشد، ارکان و واجبات و سنت های آن باید در نظر گرفته شود، زیـرا در صـورت نقـص ارکان، نماز صحیح نمی شود.

- وصف دوم: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ۝٣﴾ «و کسانی اند که از عمل بی هوده روی می گردانند»، بعد از وصف مومنان به خشوع در نماز، آنان را به اعراض از «لغو» توصیف مـی کند، چرا که خشوع در نماز از جملۀ طاعات، و «لغو» از جملۀ معاصی اسـت؛ ایـن دو وصـف بیانگر آنست که این مومنان فعل طاعت و ترک معصیت را که دو امر بسیار مهـم و اسـاس و شالودۀ تکالیف شرعی می باشند، در خود جمع نموده اند.

«لغو» به معنی باطل است، به این اساس کلمۀ «لغو» شرک و سایر معاصی و هر گونه قـول و فکر و عملی را که فائدۀ دینی و دنیوی نداشته باشد، همه را در بر می گیرد.

در سورۀ فرقان آیـۀ (۷۲) در وصـف بنـدگان خـاص الله مـی گویـد: ﴿وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا﴾ «و هنگامی که بر (سخنان و اعمال) بیهوده بگذرند، بزرگوارانه می گذرند».

و همچنین در سـورۀ قصـص آیـۀ (۵۵) مـی گویـد: ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ﴾ «و بندگان مومن هنگامی که سخن بی هوده را بشنوند، از آن روی می گردانند».

- وصف سوم: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ۝٤﴾ «و کسانی اند که زکات را می پردازند» این وصف جنبۀ اجتماعی داشته و از اوصاف رستگاری مؤمنان است.

در تفسیر «زکات» درین آیه از علماء چند قول نقل شده است:

قول اول: اینکه مراد از زکات درین آیه، زکات مال است، چرا کـه زکـات اساسـا در مکـه واجب شده است، اما مقدار و نصاب آن در مدینه تعیین شده است، بـه قرینـۀ آیـۀ (۱٤۱) از سورۀ انعام که مکی است، در آن می گویـد: ﴿وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوۡمَ حَصَادِهِۦ﴾ «و روزچیـدن آن، زکاتش را ادا نمائید».

قول دوم: اینست که مراد از «زکات» درین آیه، تزکیهٔ نفس از شرک و معاصی است، چنانکه الله تعالی در سورهٔ فصلت آیهٔ ۶-۷) می فرماید: ﴿وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ٦ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ ٧﴾ «و هلاکت باد بر مشرکان، آنانی که خود را (از شرک) تزکیه نمی کنند و به آخرت کفر می ورزند». عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ایشان «الزکاة» را درین آیه به گواهی به «لا إله إلا الله» تفسیر نموده است.

البته می توان لفظ «زکات» را درین آیهٔ مورد بحث، به زکات مال و تزکیهٔ نفس، به هر دو تفسیر نمود، زیرا زکات مال در زکات نفس داخل است، و مؤمن واقعی کسی است که هم زکات مالش را بپردازد و هم نفس خود را تزکیه کند.

بهر تقدیر این وصف (یعنی پرداخت زکات) اشاره به حصول دو نوع طهارت است: طهارت مال از نا پاکی معنوی و طهارت نفس از بخل.

- وصف چهارم: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦﴾ «و کسانی اند که شرمگاه های خویش را حفاظت می کنند، مگر بر همسران و کنیزان خویش (که تنها با آنها آمیزش جنسی می کنند)، که درین صورت ملامت نمی شوند»،یعنی از هرنوع آلودگی جنسی پاک و عفیف هستند.

- سپس می افزاید: ﴿فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧﴾ «پس هر کسی که غیر از این (یعنی غیر از آمیزش جنسی با همسر و کنیز)، راه دیگری را طلب کند، پس آنها تجاوزگران اند».

عموم این آیه، حرمت نکاح متعه و نکاح حلاله را نیز در بر می گیرد، زیرا زن درین دو نوع نکاح، شرعا نه زوجه است و نه مملوکه، و همچنان بر حرمت نکاح متعه و حلاله، احادیث زیادی نیز وارد شده است، چنانچه قسمتی ازآن احادیث را در تفسیر آیهٔ (۲۴) سورهٔ نساء ما ذکر نمودیم.

- وصف پنجم و ششم: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٨﴾ «و کسانی اند که ایشان امانت ها و پیمان خویش را رعایت می کنند»، امانات و پیمان های خویش را نقض نمی کنند، زیرا رعایت این هردو امر فرض است، چنانکه در سورهٔ نساء آیه (۵۸) می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ «یقینا الله به شما دستور می دهد که امانت ها را به اهلش بسپارید».

در سورۀ انفال آیۀ (۲۷) می فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَخُونُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓا۟ أَمَٰنَٰتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ «ای مؤمنان در حق الله و رسول خیانت مکنید و نـه در امانـت هـای خـویش خیانت کنید، در حالی که می دانید».

در بارۀ وفا به عهد در سورۀ نحل آیۀ (۹۱) مـی گویـد: ﴿ وَأَوْفُوا۟ بِعَهْدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمْ ﴾ «و هر گاه با الله پیمان بسته کردید، وفا کنید»، مثلا چیزی را بر خود نذر بگردانید، یا بـر انجـام دادن کار مباحی سوگند یاد کردید، پس لازم است که به آن وفا کنید.

و در سورۀ إسراء آیۀ (۳۴) می گویـد: ﴿ وَأَوْفُوا۟ بِٱلْعَهْدِ ۖ إِنَّ ٱلْعَهْدَ كَانَ مَسْـُٔولًا ﴾ «و بـه عهـد خویش وفا کنید، زیرا در بارۀ عهد پرسیده می شود».

پس بر بنده لازم است که امانت و عهد خود را مراعات نماید، زیرا ادای امانت و وفا به عهد از صفات عمدۀ اهل ایمان به شمار می رود، و خیانت در امانت و مخالفت عهد و پیمان، از بارزترین صفات اهل نفاق است، چنانچه پیغمبر ﷺ فرموده اند: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاَثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ» نشان منافق سه چیز است: هنگامی که سخن گوید، دروغ گوید، و هنگامی که وعده کند، خلاف کند، و هنگامی که امین گردانده شود، خیانت کند. (۱)

- وصف هفتم: ﴿ وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝٩ ﴾ «و کسانی اند که بر نمازهای خویش محافظت می کنند»، و محافظت نمازها عام اسـت، تعـدیل ارکـان و شـروط و سـنن و آداب ظاهری و باطنی، همه را در بر می گیرد، و از محافظت نماز اینست که انسان آن را در وقـتش ادا کند و نگذارد که وقت نمازش بگذرد، زیرا از ابن مسعود رضي الله عنه روایت است که او گفت :

«سَأَلْتُ النَّبِيَّ - صلى الله عليه وسلم - أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: الصَّلاَةُ عَلَى وَقْتِهَا. قَالَ ثُمَّ أَيُّ ؟ قَالَ: ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ. قَالَ ثُمَّ أَيُّ ؟ قَالَ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

«از پیغمبر ﷺ پرسیدم که کدام عمل نزد الله از همه محبوب تر است؟ فرمـود: ادای نمـاز در وقتش (از پسندیده ترین اعمال است)، او گفت: باز کدام؟ فرمود: سپس نیکی بـه پـدر و مادر. او گفت: باز کدام ؟ فرمود: جهاد در راه الله (از بهترین اعمال است». (۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب علامة المنافق، حدیث: ۳۳.

۲- صحیح بخاری، کتاب مواقیت الصلاة، باب فضل الصلاة لوقتها، حدیث: ۵۲۷، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان کون الإیمان بالله تعالی أفضل الأعمال، حدیث: ۲۶۴.

پس نماز بهترین عمل است و بهترین نماز آن است که در وقتش و به خصوص در اول وقتش ادا شود، چنانچه از أم فروه رضی الله عنها روایت است که او گفت: از پیغمبرﷺ پرسیده شد: «أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الصَّلاَةُ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا» کدام اعمال از همه افضل و برتر است؟ فرمود: خواندن نماز در اول وقتش (از جملۀ افضل اعمال است). (۱)

پس همانگونه که این صفات نیکو را به نماز آغاز کرد، به ذکر مواظبت بر آن، این صفات را خاتمه بخشید و این خود بیانگر افضلیت نماز است، چنانچه پیغمبرﷺ در یک حدیث فرموده اند:

«اسْتَقِيمُوا وَلَنْ تُحْصُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمُ الصَّلاَةُ وَلاَ يُحَافِظُ عَلَى الْوُضُوءِ إِلاَّ مُؤْمِنٌ»

«استقامت ورزید، و شما (ثواب آن و یا رحمت و مهربانی الله را) احاطه کرده نمی توانید، و بدانید که بهترین عمل شما نماز است و تنها انسان مومن بر وضو محافظت و مواظبت می کند». (۲)

البته ذکر نماز در آغاز این آیات، اشاره به رعایت آداب قلبی و باطنی است و ذکر دو بارۀ آن اشاره به مراعات شروط و آداب ظاهری است، بنا بر همین هدف در وصف اول: صیغه «صلاة» را مفرد و در وصف اخیر، آن را به صیغۀ جمع یعنی «صلوات» ذکر کرد.

- ازآنجا که نعمت آخرت نتیجه و ثمرۀ اعمال دنیا است، بنا بر آن بعد از بیان این صفات، نتیجۀ آنها را ذکر می کند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْوَٰرِثُونَ ۝١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۝١١﴾ «همین گروه، وارثان هستند که بهشت فردوس را به میراث می گیرند، آنها در آنجا جاویدان خواهند ماند».

در سورۀ مریم آیۀ (۶۱) می گوید: ﴿تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِى نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا ۝٦٣﴾ «این بهشتی است که ما آن را به بندگان خویش، کسی را که پرهیزگار باشد، میراث می دهیم».

۱- سنن أبوداود، کتاب الصلاة، باب فی المحافظة علی وقت الصلوات، حدیث: ۴۲۶، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابوداود – البانی– حدیث: ۴۱۱.

۲- سنن ابن ماجه، کتاب الطهارة، باب المحافظة علی الوضوء، حدیث: ۲۹۰، و نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۹۵۲. و «لن تُحصُوا» می تواند درینجا به معنی «لن تُطِيقُوا» باشد، یعنی شما نمی توانید به تمام معنی استقامت ورزید که همه مأمورات را به جا آورید، و از تمامی منکرات و منهیات اجتناب ورزید.

و در سورهٔ زخرف آیهٔ (۷۲) می گوید: ﴿ وَتِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِيٓ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ «این بهشتی که میراث داده شده اید به سبب اعمالی است که انجام می دادید».

و در بارهٔ بهشت فردوس در صحیحین روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ»

«هنگامی که از الله سؤال کردید، ازوی بهشت فردوس را سؤال کنید، زیرا آن بهترین و بلند ترین بهشت است، و بالای آن عرش رحمن قرار دارد، و نهرهای بهشت از همانجا جاری می شود».(۱)

و در بارهٔ به میراث بردن بهشت، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ لَهُ مَنْزِلاَنِ: مَنْزِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْزِلٌ فِي النَّارِ، فَإِذَا مَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ وَرِثَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنْزِلَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ)»

«هرکدام از شما دو جایگاه دارد، یک جایگاه در بهشت و جایگاه دیگر در دوزخ، هرگاه کسی بمیرد و به دوزخ برود، بهشتیان جایگاهی را که آن شخص در بهشت دارد، به میراث می برند، و دلیلش قوله الله تعالی است که می فرماید: (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ)». (۲)

۞۞۞

مقصد دوم: (از آیهٔ ۱۲-۲۲) ارائهٔ دلایل نفسی و آفاقی برای معرفت معبود یکتا

﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَٰهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَٰمًا فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَٰمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ ﴿١٤﴾ ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَآئِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ ٱلْخَلْقِ غَٰفِلِينَ ﴿١٧﴾ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب درجات المجاهدین فی سبیل الله، حدیث: ۲۷۹۰.

۲- سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، باب صفة الجنة، حدیث: ٤٤٨٥، حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة، حدیث: ۲۲۷۹.

بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ ۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ﴿١٨﴾ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا
فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ ﴿٢٠﴾ وَإِنَّ لَكُمْ
فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً ۖ نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ
تُحْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

ترجـــــمه:

۱۲- و شکی نیست که ما انسان را از خلاصهٔ گِل آفریدیم.

۱۳- سپس آن را به صورت نطفه در قرارگاه استوار (رحم مادر) قرار دادیم.

۱۴- باز آن نطفه را به صورت خون بسته، سپس خون بسته را به صورت گوشت پاره، پس گوشت پاره را به صورت استخوان هائی گرداندیم، پس استخوان ها را به گوشت پوشانیدیم، سپس آن را به آفرینش تازه ایجاد کردیم، پس بسیار با برکت و والا مقام است الله که بهترین آفرینندگان است.

۱۵- سپس شما بعد ازآن خواهید مرد.

۱۶- باز شما روز قیامت بر انگیخته خواهید شد.

۱۷- و حقا که ما بر فراز شما هفت آسمان آفریدیم و ما از تدبیر آفرینش و از حال مخلوق خود بی خبر نیستیم.

۱۸- و ما از آسمان آب ارزشمندی را به اندازهٔ لازم، فرو ریختم، پس آن را در زمین جای دادیم و شکی نیست که ما بر دور ساختن آن توانائیم.

۱۹- پس ما برای شما به وسیلهٔ آن آب، باغ هائی از خرما و انگور آفریدیم، شما را در آن باغ ها میوه های بسیاری است و ازآن می خورید.

۲۰- و همچنین (با آن آب) درختی آفریدیم که در طور سینا بیرون می شود (و)توأم با روغن و نان خورش می روید برای غذا خورندگان.

۲۱- و شکی نیست که برای شما در چهارپایان عبرتی است، و شما را از آنچه در شکم آنها است می نوشانیم و شما را در آنها منفعت های بسیار است، و از بعض آنها می خورید.

۲۲- و بر چهارپایان و بر کشتی ها، سوار کرده می شوید.

تفسـیر:

در آیات گذشته به بجا آوری انواع عبادات و بندگی ترغیب داد ولی اشتغال بـه عبـادت، جز به معرفت معبود واحد لا شریک، امکان پذیرنیست، ازین وجه بعد از بیان عبادات، دلائـل معرفت معبود و وحدانیت و اوصاف جمال اورا یاد آور مـی شـود، و درینجـا بـه چهـار چیـز استدلال می کند:

۱- استدلال به اطوار خلقت انسان،

۲- استدلال به خلقت هفت آسمان،

۳- استدلال به نزول باران و کیفیت تأثیر آن در عالم نباتات،

۴- استدلال به منافع حیوانات.

در میان این دلایل، دلیل اولش نفسی و سه دلیل بعدی، دلایل آفاقی است.

اول: استدلال به اطوار خلقت انسان

خلقت انسان دارای نه مرحله است که در سورهٔ نوح آیهٔ (۱۴) به صورت اجمالی بـه سـوی آن اشاره شده است، اما همین مطلب، درین سوره به صورت مفصل تر بیان شده است:

۱- مرحلهٔ آغاز آفرینش: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾﴾ «و شکی نیست که ما انسان را از خلاصهٔ گل آفریدیم». «سُلَٰلَةٍ» بیرون آورده شده، از «سَلَّ، يَسُلُّ - باب نصر-» بـه معنی بیرون کشیدن، و «سُلالَة» درینجا به معنی چکیده و خلاصه است.

و این آیه به سوی آغاز آفرینش انسان اشاره دارد، و آفرینش نخسـتین انسـان از خـاک شده است و او خلاصه و محصول خاک است، چنانچـه در سـورهٔ روم آیـهٔ (۲۰) مـی گویـد:

﴿وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ﴾ «و از نشانه های قدرت و وحدانیت او این است که شما را از خاک آفرید، سپس شما (به مرور زمان) انسان های (زیاد) شدید کـه (در زمین) منتشر می شوید (و این سو و آن سو می روید)».

و پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبَضَهَا مِنْ جَمِيعِ الأَرْضِ فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدْرِ الأَرْضِ جَاءَ مِنْهُمُ الأَحْمَرُ وَالأَبْيَضُ وَالأَسْوَدُ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَالسَّهْلُ وَالْحَزْنُ وَالْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ»

«الله - تعالی - آدم- عليه السلام- را از یک مشت خاکی آفرید که از تمـام روی زمـین گرفـت، پس فرزندان آدم به حسب (رنگ ها و طبایع) زمین پیدا شدند (که دارای رنگ ها و طبیعـت

گوناگون اند)، برخی از ایشان سرخ پوست و سفید و سیاه و میانه (گندمی رنگ) و نرم خوی و سخت خوی، و خبیث (کافر) و طیب (مومن) پیدا شدند».(1)

۲- مرحلۀ نطفه بودن: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَٰهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾﴾ «سپس آن را به صورت نطفه در قرارگاه استوار (رحم مادر) قرار دادیم»، «مَّكِينٍ» استوار، محکم، محل اطمینان.

چکیدۀ نطفه از پشت پدر به مقر اصلی خود، یعنی به رحم مادر منتقل می شود و در آنجا با تغییرات گونا گونی به اتمام می رسد، چنانچه در سورۀ مرسلات می گوید: ﴿أَلَمْ نَخْلُقكُّم مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾ فَجَعَلْنَٰهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾ إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾﴾ «آیا ما شما را از آب بی ارزش نیافریدیم پس آن را در قرارگاه استواری تا مدت معینی گذاشتیم».

به این ترتیب، در این دو آیۀ مورد بحث، دو مرحله از مراحل اطوار خلقت انسان، جمع شده است، طوری که در سورۀ سجده نیز جمع شده است، می گوید: ﴿وَبَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَٰنِ مِن طِينٍ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾﴾ «و آفرینش انسان را از گِل آغاز نمود، باز نسل اورا از خلاصۀ آب بی ارزش (و ناچیز) آفرید».

بعد ازآن مراحل شگفت انگیز سیر نطفه را در رحم مادر و اطوار خلقت او را یکی بعد از دیگری، درآن قرارگاه استوار که پیوسته در تحول است، بیان می کند.

۳- مرحلۀ خون بسته شدن: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ «باز آن نطفه را به صورت خون بسته گرداندیم» که پیشتر دارای رنگ سفید بود، اما پس از گذشت یک مدت زمان، شکل خون بسته را به خود می گیرد.

۴- مرحلۀ گوشت پاره شدن: ﴿فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ «سپس خون بسته را به صورت گوشت پاره گرداندیم»، «مُضْغَةً» پارچۀ کوچکی از گوشت که به مقدار یک لقمه باشد.

۵- مرحله ساختار هیکل عظمی بدن انسان: ﴿فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَٰمًا﴾ «پس آن گوشت پاره را استخوانهائی گرداندیم»، یعنی از آنگوشت پاره، استخوان سر و دو دست و پا توأم با عروق و شرائین آفریده شده هیکل هندسی بدن انسان را تشکیل می دهد.

۱- سنن أبوداود، کتاب السنة، باب فی القدر، حدیث: ٤٦٩٨، سنن ترمذی، أبواب تفسیر القرآن، باب و من سورة البقرة، حدیث: ۳۲۱۳، و امام ترمذی این حدیث را «حسن صحیح» گفته است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۱۷۵۹.

۶- مرحله تکوین بدن انسان پیش از نفخ روح: ﴿فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَٰمَ لَحْمًا﴾ «پس استخوان ها را بگوشت پوشاندیم»، یعنی گوشت نسبت به استخوان حیثیت لباس را دارد و این بدان معنی نیست که استخوان های بدن مدتی بدون گوشت بوده باشد، بلکه اشاره به سوی آن است که استخوان ها در داخل همان گوشت پاره آفریده می شوند و گوشت برای استخوان ها حیثیت لباس را دارد.

و این مراحل همه، قبل از دمیدن روح در جسد انسان است، اما هنگامی که روح دمید، مرحلهٔ دیگری شروع می شود.

۷- مرحلهٔ تکمیل خلقت انسان با دمیدن روح: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ﴾ «سپس ما آن را به آفرینش تازهٔ آفریدیم»، روح را با بدن یکجا نمودیم که این آفرینش کاملا با مراحل قبلی او متفاوت است، چرا که قبلا او یک موجود بی روح بود، اما حالا روح در بدن او دمیده است، پس او دارای سمع و بصر و حرکت شده، و اسم انسان را به خود گرفته است.

و مراحل خلقت انسان و دمیدن روح در او را، پیغمبر ﷺ در حدیثی که آن را ابن مسعود رضی الله عنه روایت نموده است چنین بیان کرده اند:

«إِنَّ خَلْقَ أَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يُبْعَثُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيُؤْذَنُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، فَيَكْتُبُ رِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَعَمَلَهُ وَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ»

«یقینا آفرینش یکی از شما (چنین است که) در شکم مادرش چهل روز تمام (به صورت نطفه) می ماند، سپس چهل روز تمام خون بسته می باشد، سپس چهل روز تمام به صورت قطعه گوشت می باشد، سپس به سویش فرشته ای فرستاده می شود، پس او به چهار سخن دستور داده می شود، پس آن فرشته، روزی آن جَنین، اجلش، عملش و اینکه نیک بخت است یا بدبخت -اینهمه را- می نویسد، سپس روح را در او می دمد».(۱)

این حدیث بیانگر آنست که روح در کالبد جَنین بعد از گذشت چهار ماه دمیده می شود.

- این همه دلیل قدرت و صنع بدیع آن ذات لایزال است، لذا می فرماید: ﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ ۝١٤﴾ «پس بسیار با برکت و والا مقام است الله که بهترین آفرینندگان است».

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله تعالی (ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا..) حدیث: ۷۴۵۴، صحیح مسلم، کتاب القدر، باب کیفیة الخلق الآدمی فی بطن امه...، حدیث: ۶۸۹۳.

تفصیل مراحل خلقت انسان در سورهٔ حج آیهٔ (۵) نیز ذکر شد.

۸- پس از طی هفت مرحلهٔ خلقت، جَنین به صورت طفل بیرون می آید، مرحلهٔ کودکی سپس رشد و بلوغ و جوانی را پیموده به کهولت و پیری و ناتوانی می رسد، تا آنکه دورهٔ حیات را می پیماید، بعد ازآن مرحله ای فرا می رسد که انسان، جانش را به جان آفرین می سپارد که این مرحلهٔ فرا رسیدن معاد اصغر است: ﴿ ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ «سپس شما بعد ازآن خواهید مرد»، که بعد ازآن این ساختمان شگفت آور، از هم فرو می ریزد و دو باره به خاک مبدل می گردد، طوری که که قبلا خاک بود.

۹- اما گمان نکنید که مردن خاتمهٔ همه چیز است و بازگشتی وجود ندارد، نه خیر چنین نیست، بلکه معاد اکبر را پیش روی دارید: ﴿ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ «باز شما روز قیامت برانگیخته خواهید شد»، درین مرحله بار دیگر، روح با بدن یک جا می شود به نحوی که دیگر درمیان شان ابدا جدائی واقع نمی شود و انسان نتیجهٔ نیک و بد اعمال دنیوی اش را پیش روی خود حاضر می یابد، چنانکه در آیهٔ (۱۱۵) همین سوره می گوید: ﴿ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴾ «پس آیا پنداشته اید که ما شما را بی هوده آفریدیم و اینکه شما به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟».

در سورهٔ قیامت آیه (۳۶) می گوید: ﴿ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴾ «آیا انسان می پندارد که مهمل گذاشته می شود» و از وی باز پرسی صورت نمی گیرد؟! نخیر یقینا چنین نیست.

دوم: استدلال به خلقت هفت آسمان

در آیات گذشته از آیات نفسی و نشانه های عظمت پروردگار که عبارت از کیفیت و اطوار خلقت انسان است، سخن گفت، اکنون به آیات آفاقی پرداخته آفرینش آسمان ها را دلیل وحدانیت خود قرار داده می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ ﴾ «و شکی نیست که ما بر فراز شما هفت آسمان آفریدیم». «طَرَائِقَ» جمع «طریقه» به معنی «راه» و مراد ازآن درینجا طبقه است.

در سورهٔ ملک آیهٔ (۳) فرموده است: ﴿ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴾ «آنکه هفت آسمان را بالای یکدیگر آفرید»، و در سورهٔ طلاق آیهٔ (۱۲) می فرماید: ﴿ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ ﴾ «الله کسی است که هفت آسمان را آفریده است و از زمین مانند آنها را آفریده

است»، و در سورهٔ نوح می گوید: ﴿ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿١٦﴾ ﴾ «آیا ندیده اید، الله چگونه هفت طبقه آسمان را آفرید و در آنها ماه را فروزان و خورشید را درخشان گردانید».

- سپس می فرماید: ﴿ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾ ﴾ «و ما از تدبیر آفرینش و از حال مخلوق خود بی خبر نیستیم»، از هر ذره ای از ذرات وجود آنها با خبریم، طوری که قدرت ما همه چیز را فرا گرفته است، همچنین علم ما همه چیز را احاطه کرده است، لذا کسی گمان نکند که ما از حالات و گفتار و کردار او آگاه نیستم، بلکه به هر حالت و حرکت و قول و فعل او خبرداریم و همه را ثبت کتاب می کنیم.

در سورهٔ ق، آیهٔ (۶-۱۱) از کمال قدرت، و در سورهٔ انعام، آیهٔ (۵۹)، یونس، آیهٔ (۶۱) و حدید، آیهٔ (۴) از وسعت علم خود سخن گفته است.

سوم: استدلال به نزول باران و کیفیت تاثیر آن در عالم نباتات

یکی دیگر از نمونه های قدرت الهی و از دلایل وحدانیت او باران است، چنانچه می فرماید: ﴿ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ ﴾ « و ما از آسمان آبی فرو فرستادیم به اندازهٔ معین »، یعنی به مقدار ضرورت و نیاز زمین، آب فرو ریزاندیم، نه زیاد که زمین و آبادی را تخریب کند، و نه کم که برای آبیاری کشت و زراعت کفایه نکند.

- سپس اضافه می کند: ﴿ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ ﴾ «پس آن آب را در زمین جای دادیم» تا قسمتی ازآن در روی زمین در کوه ها و دره ها به صورت برف و یخ ذخیره شده در موسم کشت و زراعت تان به صورت دریا ها و جوی ها جاری شود و قسمت دیگر آن در بطن زمین برای شما ذخیره شود، باز به صورت چشمه ها از زمین جاری شود و در هر فصل سال از آن به وسائل گوناگون استفاده به عمل آورید.

- اما آگاه باشید ﴿ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ﴿١٨﴾ ﴾ «و شکی نیست که ما بر دور ساختن آن توانائیم»، مثلا باران را قطع کنیم و یا آبهای زمین را به عمق آن فرو بریم که به هیچ وسیلهٔ آن را باز گردانده نتوانید، چنانچه در سورهٔ ملک آیهٔ (۳۰) می گوید: ﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ ﴾ «بگو، به من خبر دهید، اگر آب تان در عمق زمین فرو رود، پس چه کسی برای شما آب روان می آورد؟»، پس این لطف و مرحمت پروردگار است که آب مورد نیاز شما را به اندازهٔ ضرورت تان به اشکال مختلف برایتان نگه می دارد.

سپس فائدهٔ آب و آن نعمت هائی را که از آب نشأت می کند، یاد آور می شود:

۱- ﴿فَأَنشَأۡنَا لَكُم بِهِۦ جَنَّٰتٖ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَٰبٖ﴾ «پس ما برای شما به وسیله آن آب باغ هائی از خرما و انگور آفریدیم». حرف «مِّن» برای بیان است.

۲- ﴿لَّكُمۡ فِيهَا فَوَٰكِهُ كَثِيرَةٞ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ١٩﴾ «برای شما در آن باغ ها میوه های بسیاری است، و از آنها می خورید».

جملهٔ «وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ» اشاره به بخشی از منافع این باغ ها است که به صورت میوه های خوردنی است، علاوه برآن، این باغ ها استفاده های دیگری نیز برای انسان دارد، زیرا انسان ها از چوبهای آن خانه ها می سازند، و از برگهای آن برای حیوانات علف تهیه می کنند، و همچنان ازآن برای پخت و پز و وسیلهٔ گرمی در زمستان تهیه می کنند.

و یا مطلب «وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ» اینست که زندگی و روزی شما از همین باغ های تهیه می شود.

۳- ﴿وَشَجَرَةٗ تَخۡرُجُ مِن طُورِ سَيۡنَآءَ تَنۢبُتُ بِٱلدُّهۡنِ وَصِبۡغٖ لِّلۡأٓكِلِينَ ٢٠﴾ «و همچنین (با آن آب) درختی آفریدیم که در طور سینا بیرون می شود (و)توأم با روغن و نان خورش می روید برای غذا خورندگان.».

کلمهٔ «شجرة» به کلمهٔ «جَنَّٰتٖ» عطف شده است، لذا هردو کلمه، به فعل «أنشأنا» منصوب شده است. مقصود از «طُورِ سَيۡنَآءَ» کوه طور است که به آن «طور سنین» نیز اطلاق شده است، و صحرای «سیناء» در میان «عقبهٔ أیله» و در میان مصر موقعیت دارد، و در قدیم جزء از سرزمین فلسطین بود - و درهمین مقام موسی عليه السلام با پروردگارش سخن گفت -، اما حالا این منطقه جزء از سرزمین مصر است.

و نسبت این درخت به «طور سیناء» شاید بدان سبب باشد، که الله تعالی این درخت را برای نخستین بار در همین منطقه آفریده است.

«الدُّهنِ» روغن، «صِبغ» نان خورش، ولی «صِبغ» در اصل به معنی رنگ است، و چون انسان به هنگام خوردن غذا به صورت اغلب نان را به چیزی که ذائقه و لذت آن را دوچند می کند، رنگین می کند، به این اساس به تمام انواع نان خورشها، «صبغ» گفته شده است.

در بارهٔ روغن زیتون و نان خورش گرداندن آن در حدیث شریف آمده است که پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرمودند:

«كُلُوا الزَّيْتَ وَادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» روغن زیتون را بخورید و به آن خود را چرب کنید، زیرا آن از درخت پر برکت است.[1]

و از عمر ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود: «ائْتَدِمُوا بِالزَّيْتِ وَادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» روغن زیتون را نان خورش کنید و به آن خود را چرب کنید، زیرا آن از درخت پر برکت است.[2]

و اینکه از میان سایر میوه ها، روی این سه میوه – خرما و انگور و زیتون - تأکید شده است، سببش – طوری که تحقیقات علمی غذا شناسان نشان می دهد – اینست که کمترین میوه ای وجود دارد که برای بدن انسان به اندازۀ این سه میوه مفید باشد.

«روغن زیتون» برای تولید سوخت و ساز بدن ارزش فراوانی دارد، مولد حرارت، و دوست صمیمی جگر انسان، دورکنندۀ عوارض گرده ها و سنگ های صفراوی و قلنج های کلیوی، و تقویت کنندۀ اعصاب است.

و «خرما» فوائد بی شماری دارد: مثلا قند فراوان خرما از سالمترین قندها است، و از نظر بسیاری از غذا شناسان خرما یکی از عوامل جلوگیری از سرطان است، دانشمندان در خرما سیزده مادۀ حیاتی و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع فوق العادۀ ارزشمند غذائی در می آورد.

اما «انگور» به نظر بعضی از دانشمندان، یک دارو خانۀ طبیعی است و از نظر خواص همچون شیر مادر است و دو برابر گوشت، در بدن حرارت تولید می کند، خون را تصفیه می کند، سموم بدن را دفع می نماید، انواع ویتامین موجود درآن، به انسان نیرو و توان می بخشد.

چهارم: استدلال به منافع حیوانات

بعد از بیان گوشه ای از نعمت های پروردگار در جهان نباتات، به بخش مهمی از نعمت های او در جهان حیوانات می پردازد که دلیل دیگری از دلایل وحدانیت او است، می فرماید:

۱- سنن ترمذی، أبواب الأطعمة، باب ما جاء فی أكل الزيت، حدیث: ۱۹۶۹، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح جامع الصغیر، حدیث: ۸۶۲۷ .

۲- سنن ابن ماجه، كتاب الأطعمة، باب الزيت، حدیث: ۳۴۴۴، حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحيحة، حدیث: ۳۷۹.

- ﴿ وَإِنَّ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةٗۖ ﴾ «و حقا که برای شما در چهارپایان درس عبرتی است».

«عِبرَة» به معنی دلیل، از کلمهٔ «عبور» مشتق است و دلیل را بدان سبب «عبرت» گفته شده است که چون معرفت دلیل، گذرگاه است برای معرفت مدلول و مطلب آیه اینست که در چهار پایان دلیل بزرگی است، بر یگانگی الله در خالقیت و قدرت کامله و علم وسیع و فراگیر.

سپس عبرتی را که در چهار پایان است، به وسیلهٔ چهار نوع از منافع آنها شرح می دهد:

- اول: ﴿ نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا ﴾ «شما را از آنچه در شکم های آنها است می نوشانیم»، در سورهٔ نحل آیهٔ (۶۶) می گوید: ﴿ وَإِنَّ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَنۡعَٰمِ لَعِبۡرَةٗۖ نُّسۡقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيۡنِ فَرۡثٖ وَدَمٖ لَّبَنًا خَالِصٗا سَآئِغٗا لِّلشَّٰرِبِينَ ﴾ «و یقینا برای شما در چهارپایان عبرتی است، شما را از آنچه که درشکم های آن است، از میان تفاله و خون، شیر خالص می نوشانیم که برای نوشندگان گورا است».

آری این چنین الله تعالی شیر گوارای را که غذای کامل است از بطن این حیوانات، از لابلای خون و تفالهٔ غذا، بیرون می فرستد تا انسان ها بدانند که الله تعالی قدرت دارد که از میان چنین اشیای به ظاهر آلوده، یک نوشیدنی بس لذیذ و گوارا بیرون کند.

- دوم: ﴿ وَلَكُمۡ فِيهَا مَنَٰفِعُ كَثِيرَةٞ ﴾ «و برای شما در آنها منفعت های بسیار است»، به طور مثال از پشم آنها لباس و فرش می سازید و از پاروی آنها مواد سوخت تهیه می کنید، و از برخی ازین چهار پایان در کشت و زراعت و حمل و نقل استفاده به عمل می آورید .

- سوم: ﴿ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ٢١ ﴾ «و از گوشت بعضی آنها می خورید»، که یکی از بهترین و مقوی ترین غذا های شما است.

- چهارم: ﴿ وَعَلَيۡهَا وَعَلَى ٱلۡفُلۡكِ تُحۡمَلُونَ ٢٢ ﴾ «و (در سفرهای خویش) بر چهارپایان و بر کشتی سوار کرده می شوید»، و به وسیلهٔ همین حیوانات به ویژه شتر، بارهای گران خویش را از یک منطقه به منطقهٔ دیگر انتقال می دهید، طوری که به وسیلهٔ کشتی، بحرها را طی نموده به منزل مقصود خود می رسید.

منافع چهار پایان در سورهٔ نحل آیهٔ (۵-۸، ۸۰) و در سورهٔ یس آیهٔ (۷۱-۷۳) و در سورهٔ غافر آیهٔ (۸۰) نیز بیان شده است.

✿✿✿

مقصد سوم: (از آیه (۲۳-۵۲)

بیان دلایل نقلی از پیغمبران گذشته برای اثبات توحید

شش قصه از قصه های پیغمبران گذشته را برای اثبات توحید بحیث دلیل نقلی ذکر می کند، چهار قصهٔ آنها با تفصیل، و قصهٔ سوم و ششم آن به صورت فشرده ذکر شده است.

دلیل نقلی اول: (از آیهٔ ۲۳-۳۰) قصهٔ نوح علیه السلام

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ
الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً
مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾ قَالَ
رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٢٦﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ
التَّنُّورُ ۙ فَاسْلُكْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ ۖ وَلَا
تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا ۖ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾ وَقُل رَّبِّ أَنزِلْنِي مُنزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾﴾

ترجمه:

۲۳- و حقا که ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس گفت: ای قوم من! الله را عبادت کنید که جز او معبود (برحقی) برای شما نیست، آیا (از شرک) نمی پرهیزید؟

۲۴- پس اشراف (مغروری که) از قومش کافر بودند، گفتند: این مرد تنها بشری است همچون شما، می خواهد بر شما برتری جوید، و اگر الله می خواست ملائکه را (پیغمبر) می فرستاد، ما چنین چیزی را در میان پدران نخستین خود نشنیده ایم.

۲۵- او نیست مگر مردی که مبتلا به نوعی جنون است، پس تا مدتی در بارهٔ او صبر کنید.

۲۶- (نوح) گفت: ای پروردگارم! مرا نصرت ده بدان سبب که مرا تکذیب نمودند.

۲۷- پس ما به سوی او وحی فرستادیم که زیر نگرانی ما و طبق فرمان ما، کشتی بساز، پس چون فرمان ما صادر شد و تنور جوش زد، پس در آن کشتی از هر جنس دو عدد (نر و

ماده) را و خانوادهٔ خود را سوار کشتی کن، جز کسانی که وعدهٔ هلاکت شـان قـبلا داده شده است و در بارهٔ ستمگران با ما سخن مگو، زیرا آنها غرق کرده خواهند شد.

۲۸- و هنگامی که تو و همراهانت در کشتی سوار شدید، پس بگو: ستایش الله راست کـه مـا را از گروه ستمگاران نجات داد.

۲۹- و بگو: ای پروردگارم ! مرا در منزلگاه با برکتی فرود آور و تو بهتـرین فـرود آورنـدگان هستی.

۳۰- یقینا درین داستان نشانه هائی است (بر قدرت الله) و البته ما (همگان را در هـر عصـر و زمان) آزمایش کننده هستیم.

تفســـــیر :

و مطالبی که درین آیات بحث می شود، بدینقرار است:

۱- بعثت نوح علیه السلام و موضوع دعوت او،

۲- شبهات قوم نوح علیه السلام در برابر دعوتش،

۳- دعای نوح علیه السلام در حق کفار قومش و اجابت آن،

۴- دستور به ثنای پروردگار هنگام سوار شدن و دعا هنگام فرود آمدن از کشتی.

۱- بعثت نوح علیه السلام و موضوع دعوت او

در آیات گذشته سخن از توحید پروردگار و دلائل عظمت و وحدانیت او در جهان خلقـت بود، اکنون همین مطلب را در آیات مورد بحث و آینده، از زبان پیغمبران گذشته حکایت مـی کند، اشاره به اینکه در مسئله توحید و یگانگی پروردگار، عقل و نقل هر دو موافقت دارند.

و از میان پیغمبران از همه نخست به بیان بعثت نوح علیه السلام و شرح دعـوت او مـی پـردازد، چون او نخستین رسول به سوی بشریت و از پیغمبـران اولـوالعزم بـود: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ﴾ «و حقا که ما نوح را به سوی قومش فرستادیم» تا آنها را به سوی توحید دعوت دهد.

- پس اودعوت خویش را چنین آغاز کرد: ﴿فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ﴾ «پـس گفت ای قوم من ! الله را عبادت کنید جز او معبود (برحقی) برای شما نیست»، لذا شما نبایـد جز او کسی دیگری را عبادت کنید.

- ﴿أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾﴾ «آیا (از شرک و بت پرستی) نمی پرهیزید».

۲- شبهات قوم نوح عليه السلام در برابر دعوتش

اما جمعیت اشرافی و ثروتمند قوم نوح عليه السلام دعوت او را - که برای جایگاه اجتماعی خود خطر تلقی می کردند - بنا بر پنج شبهه رد نمودند:

۱- ﴿فَقَالَ ٱلْمَلَؤُا۟ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ «پس اشراف (مغروری که) از قومش کافر بودند، گفتند: این مرد تنها بشری است همچون شما»، پس چنین شخصی ممکن نیست که رسول باشد، زیرا کسی می تواند رسول شود که نسبت به شما در همه اوصاف فوقیت و برتری داشته باشد، یعنی فرشته باشد.

۲- ﴿يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ «(به این بهانه) می خواهد بر شما برتری جوید» و به مقام قیادت و ریاست نایل شود.

۳- ﴿وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً﴾ «و اگر الله می خواست ملائکه را (پیغمبر) می فرستاد».

۴- ﴿مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِىٓ ءَابَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ ۝٢٤﴾ «ما چنین چیزی را در میان پدران نخستین خود نشنیده ایم»، یعنی اگر رسالت بشر حق می بود، از نیاکان خود درین باره حتما چیزی می شنیدیم و یا مقصود شان انکار از توحید است، یعنی سخنانی که نوح ما را به سوی آن دعوت می دهد، که عبارت از توحید پروردگار است، چنین سخنان را از پدران خود نشنیده ایم، چنانچه الله تعالی در سورهٔ ص، آیه (۷) حکایت نموده است که مشرکین قریش نیز همین گونه اعتراض را بر پیغمبر اسلام ﷺ کرده گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِى ٱلْمِلَّةِ ٱلْءَاخِرَةِ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا ٱخْتِلَٰقٌ ۝٧﴾ «ما چنین چیزی (یعنی توحید) را در آخرین ملتها که ملت عیسی است هم نشنیده ایم، این جز دروغ چیزی نیست».

۵- ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌۢ بِهِۦ جِنَّةٌ﴾ «او نیست مگر مردی که مبتلا به نوعی جنون است». پیشوایان کفر، با چنین سخنان گزاف و یاوه گوئی ها اذهان عوام را تخریب نموده آنها را از پیروی حق، باز می داشتند.

علامه ابن عاشور گفته است: تنوین در «جِنَّةٌ» برای بیان نوعیت است، یعنی او گرفتار نوعی از جنون است، و مقصود ایشان ازین سخن، نفی رسالت او بود، گویا آنان دعوای رسالت را ناشی از جنون دانستند.

- بعد از ذکر این شبهات یکدیگر را در بارهٔ نوح ؊ چنین توصیه کردند: ﴿فَتَرَبَّصُواْ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٖ ٢٥﴾ «پس تا مدتی در بارهٔ او صبر کنید»، شاید خودش بمیرد یا بهبود یافته به هوش آید وبسوی دین آبائی اش رجوع کند.

دعوت نوح ؊ و به همین ترتیب کشمکش و نزاع قومش با او نه و نیم صد سال ادامه داشت و درین مدت جز افراد اندکی ایمان نیاوردند.

۳- دعای نوح علیه السلام در حق کفار قومش و اجابت آن

هنگامی که نوح علیه السلام از ایمان قومش نا امید شد، چنین دعا کرد: ﴿قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ ٢٦﴾ «(نوح) گفت: ای پروردگارم ! مرا نصرت ده بدان سبب که مرا تکذیب نمودند»، در سورهٔ قمر آیه (۱۰) می گوید: ﴿فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَغۡلُوبٞ فَٱنتَصِرۡ﴾ «از پروردگارش درخواست نمود که من مغلوبم، پس مرا نصرت ده»، و در سورهٔ نوح آیهٔ (۲۶) از وی حکایت می کند: ﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾ «و نوح گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین، هیچ فردی از کافران را زنده مگذار».

- پس الله سبحانه دعای اورا اجابت نمود، و اورا به ساختن کشتی دستور داد: ﴿فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِ أَنِ ٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا﴾ «پس ما به سوی او وحی فرستادیم که در برابر دیدگان ما و طبق فرمان ما، کشتی بساز».

- سپس برای نابودی کافران و نجات پیروان نوح، نشانه ای را تعیین نموده فرمود: ﴿فَإِذَا جَآءَ أَمۡرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ فَٱسۡلُكۡ فِيهَا مِن كُلّٖ زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَأَهۡلَكَ﴾ «پس چون فرمان ما صادر شد و تنور جوش زد، پس در آن کشتی از هر جنس دو عدد (نر و ماده) و خانوادهٔ خود را سوار کن».

- ﴿إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ مِنۡهُمۡۖ﴾ «مگر کسانی از ایشان که وعدهٔ هلاکت شان قبلا داده شده است» که عبارت از همسر و پسر نوح ؊ اند.

- ﴿وَلَا تُخَٰطِبۡنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغۡرَقُونَ ٢٧﴾ «و در بارهٔ ستمگاران با من سخن مگو، زیرا آنها غرق خواهند شد».

این اخطاری بود برای نوح ؊ تا تحت تأثیر عواطف پدری و فرزندی قرار گرفته برای کافران و برای فرزندش شفاعت نکند، چرا که آنان دیگر شایستهٔ شفاعت نبودند.

۴- دستور به ثنای پروردگار هنگام سوار شدن و دعا هنگام فرود آمدن از کشتی

الله تعالی، نوح ﷺ را بعد از سوار شدن و استقرار در کشتی به حمد و ثنای خود دستور می دهد: ﴿فَإِذَا ٱسۡتَوَيۡتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى ٱلۡفُلۡكِ فَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝٢٨﴾ «و هنگامی که تو و همراهانت در کشتی سوار شدید، پس بگو: ستایش الله راست که ما را از گروه ستمگاران نجات داد».

- و هنگام فرود آمدن از کشتی به او دستور می دهد تا چنین دعا کند: ﴿وَقُل رَّبِّ أَنزِلۡنِي مُنزَلٗا مُّبَارَكٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡمُنزِلِينَ ۝٢٩﴾ «بگو: ای پروردگارم ! مرا در منزلگاه با برکتی فرود آور و تو بهترین فرود آورندگان هستی».

در این آیه و آیۀ قبلی برای بندگان تعلیم است که باید آنان سیر و حرکت خویش را به ذکر ثنای الله تعالی آغاز کنند و به ذکر ثنای او پایان دهند.

برخی از مردم این دعا را به هنگام وارد شدن به خانه و نشستن به آن می خوانند، در حالیکه این دعای دخول منزل نیست و نه از پیغمبر ﷺ خواندن چنین دعا به هنگام دخول منزل ثابت است، بلکه دعای دخول منزل از ابو مالک أشعری رضی الله عنه چنین روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمودند: هنگامی که یکی از شما به خانه اش وارد شود، پس بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْمَوْلِجِ وَخَيْرَ الْمَخْرَجِ بِسْمِ اللَّهِ وَلَجْنَا وَبِسْمِ اللَّهِ خَرَجْنَا وَعَلَى اللَّهِ رَبِّنَا تَوَكَّلْنَا»

«ای الله ! بهترین دخول و بهترین خروج را می طلبم، به نام الله داخل شدیم و به نام الله بیرون شدیم و تنها بر الله توکل کردیم. سپس بر خانواده اش سلام بگوید.[1]

- در پایان به سوی درس و عبرتی که در قصۀ نوح ﷺ و قوم ایشان است، اشاره نموده می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ وَإِن كُنَّا لَمُبۡتَلِينَ ۝٣٠﴾ «یقینا درین داستان نشانه هائی است (بر قدرت الله) و البته ما (همگان را) آزمایش کننده هستیم»، یعنی به وسیلۀ بعثت پیغمبران ما مردم را آزمایش می کنیم تا مطیع از عاصی و مؤمن از مشرک، و طیب از خبیث تمییز شود.

۞۞۞

۱- سنن أبوداود، کتاب الأدب، باب ما یقول الرجل إذا دخل بیته، حدیث: ۵۰۹۸، حدیث صحیح است، نگاه صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۸۳۹ .

دلیل نقلی دوم: (از آیهٔ ۳۱-۴۱) قصهٔ صالح علیه السلام

﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴿٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۖ أَفَلَا
تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِلِقَآءِ ٱلْءَاخِرَةِ وَأَتْرَفْنَٰهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مَا هَٰذَآ إِلَّا
بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ
﴿٣٤﴾ أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَٰمًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾ ۞ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾ إِنْ هِىَ
إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُۥ
بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِى بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٣٩﴾ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَٰدِمِينَ ﴿٤٠﴾ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ
بِٱلْحَقِّ فَجَعَلْنَٰهُمْ غُثَآءً ۚ فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤١﴾

ترجمه:

۳۱- سپس بعد از آنها، مردمان دیگری را آفریدیم.

۳۲- پس درمیان آنان، پیغمبری از خودشان فرستادیم (و آن پیغمبر به ایشان گفت) که الله را عبادت کنید، جز او معبودی برای شما نیست، پس آیا (از شرک) پرهیز نمی کنید؟!

۳۳- و اشراف قوم او که کافر شده بودند و ملاقات آخرت را تکذیب کرده بودند و به ایشان در زندگی دنیا آسودگی داده بودیم، گفتند: این شخص انسانی است فقط همچون شما، می خورد از آنچه شما می خورید و می نوشد از آنچه شما می نوشید.

۳۴- و اگر شما از بشری همانند خودتان اطاعت کنید، آنگاه زیانکار خواهید بود.

۳۵- آیا او به شما وعده می دهد که هنگامی که بمیرید و خاک و استخوان ها شوید، اینکه شما (دو باره از گورها زنده شده) بیرون آورده خواهید شد؟

۳۶- محال و نا ممکن است آنچه وعده داده می شوید.

۳۷- جز زندگی این جهان ما، زندگی دیگری نیست، (گروهی از ما) می میریم و (گروه دیگر جای آنان را گرفته) زندگی می کنیم و ما هرگز (دوباره) بر انگیخته نخواهیم شد.

۳۸- او فقط مردی است که بر الله دروغ بر بسته است و ما اورا تصدیق نمی کنیم.

۳۹- (آن پیغمبر) گفت: ای پروردگار من ! به سبب اینکه مرا تکذیب کرده اند، کُمکم کن.

۴۰- (الله)گفت: به زودی (از کارخود) پشیمان خواهند شد.

۴۱- پس ناگهان آو از بسیار شدیدی آنها را فرا گرفت - به سبب آنکه مستحق چنین عذابی بودند - پس ما آنها را همچون خاشاک (سیلاب درهم شکسته و در هم کوبیده) کردیم، پس دور باد از رحمت الله گروه ستمگاران.

تفسیر:

این دومین قصهٔ این سوره است، و نزد بیشتر مفسرین، این آیات اشاره به قصهٔ هود عليه السلام است؛ به دلیل اینکه این قصه درین سوره، و در سورهٔ اعراف (۶۵-۷۲) و در سورهٔ هود آیهٔ (۵۰-۶۰) و در سورهٔ شعراء آیهٔ (۱۲۳-۱۴۰) به دنبال قصهٔ نوح عليه السلام ذکر شده است.

برخی دیگر از مفسرین مصداق این قصه، قوم ثمود را قرار داده اند که پیغمبر آنها صالح علیه السلام بود، هنگامی که آنها پیغمبر خود را تکذیب نمودند به وسیلهٔ «صیحه» یعنی آواز سخت، هلاک گردیدند، درینجا هم عذاب این قوم به وسیلهٔ «صیحه» صورت گرفته است، و این دلیل برآنست که، قوم صالح عليه السلام مراد است، زیرا قوم هود به «صیحه» هلاک نشده اند.

- نخست الله تعالی می گوید: ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ۝٣١﴾ «سپس بعد از آنها، مردمان دیگری را آفریدیم». «قرن» گاهی به جمعیتی که در یک عصر زندگی می کنند، اطلاق می شود و گاه به زمان آنها نیز قرن می گویند، اما کمیت و مقدار قرن، تابع مصطلح اقوام است.

- ﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ﴾ «پس درمیان آنان، پیغمبری از خودشان فرستادیم».

نظر به آیات دیگر قرآن، راجح همینست که مقصود از «رَسُولًا» درینجا صالح عليه السلام است که به سوی قوم ثمود فرستاده شده بود، و قوم ثمود بود که به «صیحه» و به هنگام صبح هلاک شدند، چنانچه سورهٔ هود، آیهٔ (۶۷)، و سورهٔ اعراف آیهٔ (۷۸) به این امر دلالت دارد، و همچنان در سورهٔ حجر آیهٔ (۸۳) می فرماید: ﴿فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ۝٨٣﴾

اما قوم عاد که پیامبر شان هود عليه السلام بود، مجازات ایشان طبق آیهٔ (۶-۷) سورهٔ حاقه به تند باد شدید صورت گرفته است که هفت شب و هشت روز برآنها مسلط شده بود.

- موضوع دعوت این پیغمبر، و موقف مستکبران در برابرش

- موضوع دعوت این پیغمبر نیز همانا توحید بود، چنانچه او به قوم خود گفت: ﴿أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ﴾ «الله را عبادت کنید، جز او معبودی برای شما نیست».

دعوت به سوی توحید اساس دعوت همه پیغمبران را تشکیل می داد و زیر بنای کافهٔ اصلاحات فردی و اجتماعی است.

- سپس آنها را به تقوی ترغیب داده می فرماید: ﴿أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝٣٢﴾ «آیا (از شرک) نمی پرهیزید»، و بزرگترین مظهر تقوی در قدم نخست اجتناب از شرک و از گناهان کبیره است، لذا این پیغمبر الهی آنان را در پهلوی اصلاح عقیده به اصلاح عمل نیز دعوت داد.

- اما موقف آن قوم سرکش در برابر این دعوت توحیدی چنین بود: ﴿وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَتۡرَفۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ «و اشراف قوم او که کافر شده بودند و ملاقات آخرت را تکذیب کرده بودند و به ایشان در زندگی دنیا مال و سرمایه داده بودیم، گفتند». «أَتْرَفْنَاهُمْ» به ایشان مال و سرمایه و نعمت فراوان دادیم، از مادهٔ «تَرَف» مشتق است، به معنی نعمت فراوان.

درین آیه برای آن اشراف سه صفت بد یعنی کفر، تکذیب به روز جزا و غرق بودن در محبت دنیا را ذکر کرد و همین سه صفت سبب غرور و کفر ایشان به پیغمبر گردید.

پس آن قوم از پذیرش دعوت آن پیغمبر انکار ورزیده گفتند:

۱- ﴿مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يَأۡكُلُ مِمَّا تَأۡكُلُونَ مِنۡهُ وَيَشۡرَبُ مِمَّا تَشۡرَبُونَ ۝٣٣﴾ «این شخص انسانی است فقط همچون شما، می خورد از آنچه شما می خورید و می نوشد از آنچه شما می نوشید»، پس روی کدام دلیل بر شما دعوای برتری می کند؟!

هنگامی که او همچون شما بشری باشد، پس چگونه اورا اطاعت می کنید؟ ﴿وَلَئِنۡ أَطَعۡتُم بَشَرٗا مِّثۡلَكُمۡ إِنَّكُمۡ إِذٗا لَّخَٰسِرُونَ ۝٣٤﴾ «و اگر شما آدمی همانند خود تان را اطاعت کنید، آنگاه زیانگار خواهید بود». بدین ترتیب آنان انسان بودن پیغمبران و خوردن و نوشیدن آنها را همانند سایر مردم، بر نفی رسالتشان دلیل قرار دادند و پیروی از ایشان را گمراهی قرار دادند.

۲- ﴿أَيَعِدُكُمۡ أَنَّكُمۡ إِذَا مِتُّمۡ وَكُنتُمۡ تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَنَّكُم مُّخۡرَجُونَ ۝٣٥﴾ «آیا او به شما وعده می دهد که هنگامی که بمیرید و خاک و استخوان ها شوید، (دو باره از گورها زنده شده) بیرون آورده خواهید شد؟». و به این ترتیب، آنان تحلیل شدن اجزای بدن را بر نفی قیامت دلیل قرار داده از هرگونه رستاخیز و زندگی دوباره انکار ورزیده و تحقق چنین چیزی را بعید شمرده گفتند: ﴿۞هَيۡهَاتَ هَيۡهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ۝٣٦﴾ «بسیار بعید (ومحال و ناممکن) است آنچه وعده داده

می شوید». مطلب شان از ین سخن انکار همه جانبه از قیامت و جنت و دوزخ و از همه اموری است که پیغمبران اقوام شان را به آن بشارت و یا بیم می دادند.

سپس انکار شان به معاد را تأکید بیشتر نموده گفتند:

۳- ﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ۝٣٧﴾ «جز زندگی این جهان ما، زندگی دیگری نیست، (گروهی از ما) می میریم و (گروه دیگر جای آنان را گرفته) زندگی می کنیم و ما هرگز (دوباره) بر انگیخته نخواهیم شد»، یعنی چرخ زندگی به همین منوال ادامه دارد که گروهی روی کار می آیند و متولد می شوند و گروه دیگری دور خود را در دنیا سپری نموده می میرند و این سلسله انقطاع نا پذیر است، لذا ازین دنیا به هر نحو ممکن باید لذت برد و مستفید شد، چنانکه دهریون زمان ما هم چنین می گویند که زندگی بار بار تکرار نمی شود، پس باید از همه لذایذ دنیا مستفید شد.

- بعد از انکار شان از رسالت پیغمبر و ازصحت حشر و نشر، اتهامی را به پیغمبرخویش بسته گفتند: ﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا﴾ «او فقط مردی است که بر الله دروغ بر بسته است»، او نه از سوی الله رسول است و نه وعده های او راجع به قیامت درست است، هر گاه قضیه چنین باشد ﴿وَمَا نَحۡنُ لَهُۥ بِمُؤۡمِنِينَ ۝٣٨﴾ «و ما به گفتار او باور نداریم»، این چنین آنها هرچه در توان داشتند گفتند و هر تهمتی که داشتند، به پیغمبر خویش بستند.

دعای نصرت از سوی صالح عليه السلام و اجابت آن از سوی الله تعالی

هنگامی که طغیان و سرکشی آن قوم از حد گذشت و در کفر و تکذیب و لجاجت خود اصرار ورزیدند، پس پیغمبر ایشان به الله متوجه شد: ﴿قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ ۝٣٩﴾ «گفت: ای پروردگارمن! به سبب اینکه مرا تکذیب کرده اند، کُمکم کن».

- پس الله سبحانه دعای او را اجابت نمود: ﴿قَالَ عَمَّا قَلِيلٖ لَّيُصۡبِحُنَّ نَٰدِمِينَ ۝٤٠﴾ «(الله) گفت: به زودی (از کارخود) پشیمان خواهند شد»، اما درآن هنگام پشیمانی به ایشان سودی نخواهد داشت، زیرا بعد از فرا رسیدن عذاب، دروازه های توبه همه بسته می شود و از هیچ کس عذری پذیرفته نمی شود.

- پس طبق وعدهٔ الهی عقوبت بسیار سخت و هولناک گریبانگیر ایشان گردید، چنانکه می گوید: ﴿فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ بِٱلۡحَقِّ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ غُثَآءٗۚ فَبُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝٤١﴾ «پس ناگهان آواز بسیار شدیدی آنها را فرا گرفت- به سبب آنکه مستحق چنین عذابی بودند- پس ما

آنها را همچون خاشاک (سیلاب، درهم شکسته و در هـم کوبیـده) کـردیم پـس دور بـاد از رحمت الله گروه ستمگاران».

❁❁❁

دلیل نقلی سوم: قصهٔ اجمالی اقوام سرکش دیگر در برابر پیغمبران شان

﴿ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قُرُونًا ءَاخَرِينَ ۝٤٢ مَا تَسۡبِقُ مِنۡ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ ۝٤٣ ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا تَتۡرَاۖ كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُۖ فَأَتۡبَعۡنَا بَعۡضَهُم بَعۡضًا وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَحَادِيثَۚ فَبُعۡدًا لِّقَوۡمٍ لَّا يُؤۡمِنُونَ ۝٤٤ ﴾

ترجـــمه:

۴۲- سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم.

۴۳- هیچ امتی از میعاد خود، پیشی نمی گیرد و نه ازآن پس می ماند.

۴۴- سپس پیغمبران خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم، هرگاه به سوی امتی، پیغمبرشان می آمد، او را تکذیب می کردند، پس ما (این امت های تکذیب کننده) را یکـی بعـد از دیگر هلاک کردیم، و (قصه های هلاکت) آنها را افسانه (مجـالس) گردانـدیم، پـس دور باد از رحمت الله گروهی که ایمان نمی آرند.

تفســـیر:

بعد از بیان داستان قوم ثمود، به سوی اقوام سرکش دیگـری کـه بعـد از آنهـا و قبـل از موسیعليه السلام روی کار آمدند، اشاره نموده مـی گویـد: ﴿ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قُرُونًا ءَاخَرِينَ ۝٤٢ ﴾ «سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم».

- و این اقوام هر کدام دارای زمان معینـی بودنـد: ﴿ مَا تَسۡبِقُ مِنۡ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ ۝٤٣ ﴾ «هیچ امتی از میعاد خود، پیشی نمی گیرد و نه ازآن پس می ماند»، هنگامی که فرمان قطعی پایان حیات آنها صادر می شد، از میان می رفتند.

- قبلا سخن در بیان روی کار آمدن اقوام و نابودی آنهـا بـود، اکنـون از کیفیـت ارسـال پیغمبران سخن می زند: ﴿ ثُمَّ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا تَتۡرَا ﴾ «سپس پیغمبران خود را یکی بعـد از دیگـری فرستادیم»، و ایشان اقوام خود را به سوی توحید دعوت می دادند.

«تَتْرَا» بر وزن «فَعلَى» مانند «دَعوَى و سَلوَى» مصدر بوده و الفش برای تأنیث است، مانند «ذِکرَى»، و غیر منصرف است و «تَترَى» در اصلش «وَترَى» است، که از کلمهٔ «وَتر» به معنی فرد، و طاق، مشتق است، و حرف «واو» را در اولش از غیر قیاس به «تا» بدل کردند، چنانکه حرف «واو» در «تِجَاه»، و «تُرَاث» از غیر قیاس به «تا» بدل شده است.

و «تَترَى» تنها هنگامی گفته می شود که در میان اشیا تعاقب وقفه ای باشد، اما اگر یک شی بدون انقطاع و مستمر باشد، برای آن لفظ «تدارک» استعمال می شود، چنانچه گفته می شود: «جاءوا متدارکین» یعنی پیهم آمدند.

همه ای پیغمبرانی که مبعوث شدند، مردم را بـه سـوی توحیـد و دوری از شـرک وکفـر دعوت دادند، چنانچه در سورهٔ نحل آیهٔ (۳۶) می گویـد: ﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾ «و شکی نیست که ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم، به اینکه الله را عبادت کنید و از اطاعت طاغوت بپرهیزید».

- و این پیغمبران هرکدام به سوی قوم خود می آمدند و می رفتند، اما اقوام شان بر کفر و انکار خود باقی بودند: ﴿كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ﴾ «هرگاه به سوی امتی، پیغمبرشان می آمد، اورا تکذیب می کردند».

- و نتیجهٔ تکذیب ایشان چنین بود: ﴿فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا﴾ «پس یکـی را بعـد از دیگـری هلاک کردیم»، و از صحنهٔ هستی ایشان را نابود کردیم.

چنانکه در سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۷) می گوید: ﴿ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ ﴾ «و چه بسا جمعیت ها را بعد از قوم نوح هلاک ساختیم».

- ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ «و (قصه های هلاکت) آنها را افسـانهٔ (مجـالس) گردانـدیم»، و در سـورهٔ سـبأ آیـهٔ (۱۹) مـی گویـد: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ﴾ «پـس ایشـان را افسانهٔ(مجالس) ساختیم و جمعیت شان را کاملا متلاشی ساختیم».

- پس ثمرهٔ نهائی ترک ایمان را به صورت عموم بیان می کند: ﴿فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾﴾ «پس دور باد از رحمت الله گروهی که ایمان نمی آورند».

و این عقوبت و هلاکت مخصوص این اقوام نیست، بلکه هر گروه بی ایمـان وسـتمگار، بـه چنین سرنوشت ذلت بار دچار می شود و قصهٔ هلاکت و نـابودیش، بـه حیـث یـک افسـانهٔ

تاریخی در میان مردم باقی می ماند، و چنین انسانها نه تنها درینجهان از رحمت الهی دور می باشند بلکه در سرای آخرت نیز دور از رحمت و گرفتار لعنت می گردند.

✿✿✿

دلیل نقلی چهارم: داستان شگفت انگیز موسی و هارون علیهما السلام

﴿ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَٰرُونَ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ وَكَانُوا۟ قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوٓا۟ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ ﴾

ترجـــمه:

۴۵- سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم.
۴۶- به سوی فرعون و اطرافیان اشرافش، پس آنها استکبار کردند و گروه سرکش بودند.
۴۷- پس آنها گفتند: آیا به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم، در حالیکه قوم ایشان خدمت گزار ما هستند.
۴۸- پس آن دو را تکذیب کردند و سرانجام از هلاک شدگان گردیدند.
۴۹- و شکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم تا (بنی اسرائیل) راهیاب شوند.

تفســیر:

۱- بعثت موسی و هارون - علیهما السلام- به سوی فرعون و بنی اسرائیل

در آیات قبلی اشاره به سوی اقوامی بود که پیش از موسی ؈ به وجود آمده بودند اما به اثر سرکشی شان در برابر پیغمبران از صفحۀ هستی نابود گردیدند، اکنون درینجا، بعثت موسی و هارون - علیهما السلام- و دعوت ایشان و استکبار و شبهۀ فرعونیان، مورد بحث قرار می گیرد.

- الله می فرماید: ﴿ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَٰرُونَ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ ﴾ «سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم».

مراد به «آیات» معجزاتی است که الله تعالی به موسی ؈ داده بود، و مقصود از ﴿ وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴾ منطق نیرومند و دلایل محکم و روشن است.

و یا اینکه مقصود از «آیات» همه معجزات موسی علیه السلام و مقصود از «سلطان مبین» معجزۀ عصا و ید بیضا است، درین صورت «سلطان مبین» از قبیل تخصیص بعد از تعمیم است.

ولی با توجه به موارد استعمال «سلطان مبین» در قرآن، تفسیر اول راجح است، چرا که کلمۀ «سلطان» و «سلطان مبین» در سورۀ نمل آیۀ (۲۱) و در سورۀ نجم آیۀ (۲۳) به معنی حجت و دلیل روشن آمده است.

- ﴿ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ ﴾ «به سوی فرعون و اطرافیان اشرافش».

و اینکه تنها از فرعون و ملأ نام برده است، و نگفته است که ما آن دو پیغمبر گرامی را به سوی همۀ مردم فرستادیم، این امر اشاره به آنست که ریشۀ فساد تنها فرعون و اطرافیان او بودند، گذشته ازآنکه آنها سردمداران کشور بودند، و در فساد و صلاح ملت ها، سردمداران و زمامداران نقش بسیار عمده دارند.

اما علت ارسال موسی و هارون - علیهما السلام- به سوی فرعون و فرعونیان در سورۀ طه آیۀ (۲۴ و ۴۳) و در سورۀ نازعات آیۀ (۱۷) ذکر شده است.

۲- استکبار فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون علیهما السلام

- ﴿ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ ﴾ «پس آنها (در برابر این دعوت) استکبار کردند»، و از پذیرش حق خود داری کردند و در دعوت و دلایل موسی علیه السلام نیاندیشیدند.

- ﴿ وَكَانُوا۟ قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾ ﴾ «و آنها (اصلا) گروه سرکش بودند»، یعنی خود برتری بینی جزء طبیعت و خصلت آنان بود، لذا آنان از همه کس، درهمه چیز، خود را برتر می پنداشتند، و به همین اساس دعوت موسی علیه السلام را نپذیرفتند.

و شبهه ای را که برای رد دعوت موسی علیه السلام پیش کردند چنین بود:

- ﴿ فَقَالُوٓا۟ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾ ﴾ «پس گفتند: آیا به دو انسانی همانند خود مان ایمان بیاوریم، در حالیکه قوم ایشان خدمت گزار ما هستند».

این شبهه از دو جزء مرکب است:

نخست: اینکه آنها همانند ما آدمی هستند و برما کدام امتیاز و برتری ندارند.

دوم: اینکه قوم شان نوکران و خدمت گزاران ما هستند، چگونه ممکن است که نوکر به آقای خود راه و رسم زندگی را بیاموزاند.

۳- انجام سرکشی و تکذیب آنها

- فرعون و پیروانش با چنین سخنان واهی، از پذیرفتن دعوت خود داری نموده ﴿فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾﴾ «پس موسی و هارون را تکذیب کردند، و سرانجام از هلاک شده گان گردیدند»، و به این ترتیب دشمنان اصلی بنی اسرائیل نیست و نابود شدند و موانع دعوت و تعلیم و تربیه از سر راه موسی عليه السلام از میان برداشته شد.

و بعد از هلاکت فرعون، الله تعالی بر موسی عليه السلام تورات را نازل فرمود و بنی اسرائیل را به انجام دادن برنامه های آن مکلف ساخت.

- می فرماید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾﴾ «و شکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم، تا (بنی اسرائیل) راهیاب شوند».

و در سورۀ إسراء آیۀ (۲) می گوید: ﴿وَءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِى وَكِيلًا﴾ «وما به موسی کتاب دادیم و آن را رهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم (و گفتیم)جز من دیگری را کار ساز مگیرید».

در سورۀ انبیاء آیۀ (۴۸) می گوید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٱلْفُرْقَانَ وَضِيَآءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ﴾ «و شکی نیست که ما به موسی و هارون کتاب فیصله گر و روشنی بخش و پندی برای پرهیزگاران دادیم».

و نیز در سورۀ قصص آیۀ (۴۳) می گوید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ مِنۢ بَعْدِ مَآ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ ٱلْأُولَىٰ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ «و شکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم، بعد ازآنکه اقوام پیشین را هلاک کردیم، تا برای مردم مایۀ بینش و وسیلۀ هدایت و رحمت باشد، تا پند گیرند».

✿✿✿

دلیل نقلی پنجم: قصۀ عیسی عليه السلام و مادرش

﴿وَجَعَلْنَا ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةً وَءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ۝٥٠﴾

ترجمه:

۵۰- و ما پسر مریم و مادرش را نشانۀ (بزرگی برای قدرت و توحید خود) گرداندیم و آن هر دو را در سر زمین بلندی جای دادیم که جای آرامش (و محل امن و امان) و دارای آب جاری بود.

تفسیر:

ازانجا که این تولد خارق العادۀ استثنائی، به عیسی عليه السلام و مادرش ارتباط داشت، ازینرو هردو را به عنوان یک آیه و نشانه ذکر کرد، و«آیتین» نگفت، همچنان در سورۀ انبیاء آیۀ (۹۱) می گوید: ﴿وَجَعَلْنَٰهَا وَٱبْنَهَآ ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ ۝٩١﴾ «و ما مریم و فرزندش را برای مردمان نشانه قراردادیم»، چرا که مریم بدون کدام رابطۀ جنسی حامله شد و از وی فرزندی تولد شد که در حالت طفلی بیانیۀ شگفت انگیزی ایراد نمود و در حالت جوانی ازو معجزه های گوناگونی به وقوع پیوست، سپس در پایان ارائۀ معجزاتش گفت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ۝٥١﴾ «یقینا الله پروردگار من و پروردگار شما است، پس اورا عبادت کنید، همین راه راست است».

بعد از آن محل سکونت و بخشی از نعمت هائی را که الله سبحانه برای ایشان ارزانی داشته بود، یاد آور می شود: ﴿وَءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ۝٥٠﴾ «و ما آن دو را در منطقۀ بلندی جای دادیم که دارای آرامش و امنیت و آب جاری بود».

«رَبْوَةٍ» سرزمین بلند، «ذَاتِ قَرَارٍ» جای استقرار، محل امن و آرامش، «مَعِينٍ» آب روان، صفت برای موصوف محذوف است ای «ماء معین».

درین آیه اشاره به سوی محل امن و امان و پر برکتی است که الله تعالی مریم و فرزندش را در آن جای داد، تا زندگی آسوده داشته و هم از شر دشمنان شان محفوظ باشند.

اما اینکه این محل، در کدام منطقه بوده است، درین باره از مفسرین چندین قول نقل شده است:

برخی از مفسرین گفته اند: مراد ازآن، شهر «ناصره» زادگـاه عیسـی﷤ اسـت، چـون هنگامی که گروهی از یهودیان خبر ولادت اورا یافتند، در صدد قتل او برامدند، اما الله تعـالی او را درآن محل پر برکت حفاظت کرد.

قول دیگر اینست که مقصود آیه سرزمین مصر است، چون هنگامی که هیرودس پادشـاه یهودیان از طریق چند تن از نجومیان ایرانی از ولادت عیسی﷤ خبر شد، در پی نـابودی او شد، پس مریم - علیها السلام - برای مدتی به سرزمین مصر پناه برد، و درآنجا زندگی کـرد تا آنکه هیرودس وفات نمود.

گروه دیگری، آن را به سرزمین «رمله» که یکی از شهرهای فلسطین است، تفسیر کـرده اند، چرا که مسیح و مادرش قسمتی از عمر خود را درین منطقه سپری کرده اند.

و درهر صورت این آیه دلیل برآن است که الله تعالی از رسـولان خـود بـه طـور مسـتمر حمایت نموده است.

❁❁❁

دلیل نقلی ششم : پیغمبران همگی امت واحد هستند

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ﴿٥١﴾ وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ ﴿٥٢﴾﴾

ترجـــمه:

۵۱- ای جماعهٔ پیغمبران از چیزهای پاکیزه بخورید و عمل نیک انجام دهید، شـکی نیسـت که من به آنچه می کنید دانا هستیم.

۵۲- این دین شما، دین یگانه است و من پروردگار شما هستم، پس از من بترسید.

تفســـیر:

در آیات پیشین سرگذشت پیغمبران را با اقوام شان بیان داشت، اکنون درینجا خطابی را که الله تعالی به همه پیغمبران نموده بیان می کند، که درآن خطاب بـه آنـان سـه چیـز کـه عبارت از خوردن حلال، عمل نیک وحدت آئین است گفته شده است.

- در بارهٔ خوردن از روزی حلال و عمل نیکـو مـی فرمایـد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ﴾ «ای پیغمبران از چیزهای پاکیزه بخورید و عمل نیک انجام دهید».

همچنین در سورۀ بقره آیۀ (۱۷۲) مومنان را مخاطب قرار داده می گوید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ﴾ «ای مؤمنـان از پـاکیزه چیزهائی که شما را روزی دادیم بخورید، و الله را سپاس گزاری کنید، اگر او را می پرستید».

مراد از «طَيِّبَٰتِ» در هردو آیه، روزی حلال است.

در قدم نخست الله تعالی پیغمبران را به خوردن از غذای حلال و سپس آنهـا را بـه عمل صالح دستور داد و سببش اینست که نوعیت غذا در روحیات انسان مؤثر است و غذای حلال در انجام اعمال نیک برای انسان ممد و معاون ثابت می شود، پس باید عمل صالح مسبوق بـه خوردن حلال باشد و هر عملی که ناشی از غذای حرام باشد، آن عمل به بارگاه الهـی هرگـز مقبول نیست.

در صحیح مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لاَ يَقْبَلُ إِلاَّ طَيِّبًا وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ: (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ) وَقَالَ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ).ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلَ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ يَا رَبِّ يَا رَبِّ وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ وَغُذِىَ بِالْحَرَامِ فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ»

«ای مردمان ! یقینا الله سبحانه پاک است، جز پاک را نمی پذیرد و الله مومنان را به همان چیزی دستور داده است که پیغمبران را بدان دستور داده است، پس (الله به پیغمبران)گفتـه است: «ای پیغمبران از چیزهای پاک بخورید و عمل شایسته انجام دهید، یقینا من بـه آنچـه شما انجام می دهید، دانا هستم».

و (به مؤمنان) گفته است: «ای مؤمنان ! از چیزهائی پاکیزه ای بخورید کـه بـرای شـما روزی داده ایم ». سپس (پیغمبر ﷺ) مردی را یاد آور شد که سفر طولانی می کند، که موی های سرش پراگنده (و بی نظم) و (چهره و لباسش) غبار آلوداست، دستان خود را به سوی آسمان دراز نموده دعا می کنـد: ای پروردگـارم ! ای پروردگـارم ! در حالیکـه خـوردنی و پوشیدنی او حرام بوده و به حرام تغذیه شده است، پس (با ایـن وصـف) چگونـه دعـای او مورد اجابت قرار گیرد».[1]

۱- صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب قبول الصدقة من الکسب الطیب..، حدیث: ۲۳۹۳.

از ابوبکر ﷺ روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند:«كُلُّ جَسَدٍ نَبَتَ مِنْ سُحْتٍ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ» هر جسدی که از غذای حرام نشو و نما کند، پس آتش دوزخ به آن سزاوار است.(۱)

- سپس پیغمبران را از مخالفت این دستور برحذر داشته می گوید: ﴿إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۝٥١﴾ «یقینا من به کردار های شما دانا هستم».

هر گاه پیغمبران را با وجود نهایت تقوی و درجات عالی شان، مورد تحذیر قرار داده شوند، پس دیگران به طریق اولی مستحق چنین تحذیر اند.

- و در بارهٔ وحدت آئین که خطاب سوم است می فرماید: ﴿وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ ۝٥٢﴾ «و (به پیغمبران گفتیم که) این دین شما، دین یگانه است، و من پروردگار شما هستم، پس از من بترسید» یعنی دین همهٔ شما، دین توحید و دعوت به سوی عبادت ذات واحد لاشریک است. «أُمَّةً» درینجا به معنی ملت و شریعت است.

و یا اینکه مخاطب درین آیه، امت های پیغمبران اند و «هَٰذِهِۦٓ» اشاره به سوی شریعت هر پیغمبر است، یعنی به امت های پیغمبران گفتیم که ملت و شریعت شما، همین ملت یگانهٔ (توحیدی) است، لذا تنها من پروردگار شما هستم پس از من بترسید».

همچنان در سورهٔ أنبیاء می گوید: ﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ ۝٩٢ وَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡۖ كُلٌّ إِلَيۡنَا رَٰجِعُونَ ۝٩٣﴾ «یقینا این آئین توحید، آئین یگانهٔ شما است، و من پروردگار (یگانهٔ) شما هستم، پس مرا عبادت کنید، و (اما) آنها آئین خود را از هم گسیختند و پراگنده ساختند و همه به سوی ما باز خواهند گشت».

حاصل اینکه الله تعالی درین مقام به سه مسئلهٔ نهایت مهمی دستور داده است که درمیان کافهٔ پیغمبران امر متفق علیه بوده است: ۱- خوردن حلال، ۲- عمل نیک، ۳- پیروی از دین توحید و تقوی از معاصی.

البته مقصود از «أمة واحدة» درینجا، وحدت در اصول عقیده است که میان انبیاء درآن هیچ گونه اختلافی نبوده است، اما مسائل تشریعی نظر به ضرورت و مقتضای هر عصر وزمان مختلف بوده است.

۱- صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۴۵۱۹ .

بخش دوم (از آیهٔ ۵۳-۱۱۸) : موضوع محوری این بخش اثبات رسالت و معاد و پاسخ به شکوک و شبهات منکرین معاد و همچنان بیان انجام بد آنها است.

و این آیات در چهار مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیهٔ ۵۳-۶۲) بیان حالت مردم بعد از پیغمبران، و تهدید برای تفرق کنندگان و بشارت عظیم برای مومنان واقعی

﴿فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ زُبُرٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۭ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾ فَذَرۡهُمۡ فِي غَمۡرَتِهِمۡ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾
أَيَحۡسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٖ وَبَنِينَ ﴿٥٥﴾ نُسَارِعُ لَهُمۡ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ بَل لَّا يَشۡعُرُونَ ﴿٥٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ خَشۡيَةِ
رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ﴿٥٧﴾ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ﴿٥٩﴾ وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ
مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ ﴿٦٠﴾ أُوْلَٰٓئِكَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَهُمۡ لَهَا سَٰبِقُونَ ﴿٦١﴾ وَلَا نُكَلِّفُ
نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ وَلَدَيۡنَا كِتَٰبٞ يَنطِقُ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴿٦٢﴾﴾

ترجـــمه

۵۳- پس پیروان انبیا آئین خود را در میان شان پراکنده ساختند، هر گروهی (راهی را در پیش گرفته) به آنچه نزد ایشان است خوشحال اند.

۵۴- پس آنها را در غفلت شان تا مدتی بگذار.

۵۵- آیا می پندارند آنچه از مال و فرزندان به آنان داده ایم...

۵۶- (برای اینست که) در کشودن درهای نیکی برای ایشان سعی می ورزیم؟! (نه، چنین نیست) بلکه نمی دانند.

۵۷- یقینا آنانکه از ترس پروردگار خویش بیمناک اند.

۵۸- و آنانکه به آیت های پروردگار شان ایمان می آورند.

۵۹- و آنانکه به پروردگار خویش شریک قرار نمی دهند.

۶۰- و آنانکه انجام می دهند آنچه را که در توان دارند و دل های ایشان ترسناک است (ازینکه عبادات شان پذیرفته نشود) به علت اینکه به سوی پروردگار خویش باز می گردند.

۶۱- (یقینا) چنین کسانی هستند که در نیکی ها می شتابند و آنها هستند که در کارهای نیک از دیگران پیشی می گیرند.

۶۲- و ما هیچ کس را جز مقدار توانش تکلیف نمی دهیم و نزد ما کتابی است که (همه اعمال بندگان را ثبت کرده است و) به حق سخن می گوید و بر ایشان ستم کرده نمی شود.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- اختلاف مردم در آئین واحد بعد از پیغمبران، ۲- تهدید برای تفرق کنندگان،
۳- توضیح اوصاف مومنان، ۴- بیان فضل و عدل پروردگار.

مسئلهٔ اول: اختلاف امتان در آئین واحد بعد از پیغمبران

در آیهٔ گذشته بیان داشت که دین و آئین پیغمبران دین توحید و دعوت به سوی آن بود، حالا درینجا از اختلاف پیروان ایشان خبر می دهد: ﴿فَتَقَطَّعُوٓا۟ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ زُبُرًاۖ كُلُّ حِزۡبِۭ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ۝٥٣﴾ «پس پیروان انبیا دین خود را در میان شان پراکنده ساختند، هر گروهی (راهی را در پیش گرفته) به آنچه نزد ایشان است خوشحال اند».

« فَتَقَطَّعُوٓا۟ أَمۡرَهُم » کار دین را بخش بخش کردند.

«زُبُرًا » جمع «زبور» به معنی کتاب، یعنی هریک از ایشان دنباله رو کتابی از کتاب های آسمانی شدند و به بقیه کتاب های آسمانی کافر شدند.

و یا ««زُبُرًا » جمع «زُبْرَةٌ» به معنی قطعه، یعنی کار دین را قطعه قطعه ساختند.

یعنی به فرقه های متعددی منقسم شدند، گروهی پیروی تورات، دسته ای پیروی انجیل را ادعا می کنند، گروه دیگری خط آباء و اجداد خویش را تعقیب می کند، طائفه ای پیر و هوا و هوس، دسته ای پیرو خرافات و اوهام اند و به همین ترتیب به فرقه ها و احزاب گوناگون درامدند، هر کس به دین خود ساختهٔ خویش شادمان بوده افتخار می کند، و مخالف خود را گمراه می پندارد.

مسئلهٔ دوم: تهدید برای تفرق کنندگان

بعد ازآنکه تفرق و پراگندگی مردم را در دین و شادمانی هر گروه را به مذهب و روش خود بیان داشت، حالا روی خطاب را به سوی پیغمبر ﷺ متوجه ساخته می گوید:

- ﴿فَذَرۡهُمۡ فِي غَمۡرَتِهِمۡ حَتَّىٰ حِينٍ ۝٥٤﴾ «پس آنها را در غفلت شان تا مدتی بگذار».

«غَمرَة» در اصل آبی را گویند که انسان را در خود غرق کند و مقصود ازآن درین آیه غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

یعنی این کفار قریش نیز از جملهٔ همان کسانی اند که در امر دین اختلاف نموده و به کفر و شرک خود شادمان اند، پس آنها را تا هنگام فرا رسیدن عذاب دنیا یا عذاب آخرت، در همین جهل و گمراهی شان رها کن.

و در سورهٔ حجر آیهٔ (۳) فرمود: ﴿ذَرۡهُمۡ يَأۡكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلۡهِهِمُ ٱلۡأَمَلُۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ﴾ «بگذار ایشان را بخورند و بهره گیرند و آرزوهای شان آنها را غافل سازد، پس خواهند دانست»، و نیز در سورهٔ طارق آیه (۱۸) می گوید: ﴿فَمَهِّلِ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَمۡهِلۡهُمۡ رُوَيۡدَۢا﴾ «پس کافران را اندکی مهلت ده، من (نیز) اندکی مهلت می دهم» تا ازین جهان بهره گیرند.

- سپس این کافران را در برابر خوشحالی شان توبیخ نموده واضح می سازد که نباید آنها فریفتهٔ چنین چیزها شوند: ﴿أَيَحۡسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٖ وَبَنِينَ ۝٥٥ نُسَارِعُ لَهُمۡ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ﴾ «آیا می پندارند آنچه از مال و فرزندان به آنان داده ایم... (برای اینست که) در کشودن درهای نیکی برای ایشان سعی می ورزیم؟! »، چون کافران کثرت مال و اولاد را دلیل حقانیت خود قرار می دادند، چنانچه در سورهٔ سبا آیهٔ (۳۵) از خود این مغروران حکایت می کند که گفتند:

﴿نَحۡنُ أَكۡثَرُ أَمۡوَٰلٗا وَأَوۡلَٰدٗا وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ﴾ «ما دارای سرمایهٔ بیشتر و فرزندان بیشتریم و ما هرگز عذاب نخواهیم شد».

- پس الله تعالی آنها را در برابر این تصور غلط شان نکوهش نموده می فرماید: ﴿بَل لَّا يَشۡعُرُونَ ۝٥٦﴾ «بلکه نمی دانند» و از حقیقت خبر ندارند که این همه اموال و اولاد و این مهلتی که به آنها می دهیم، همه ابتلا و آزمون است، چرا که فراوانی نعمت، پرده های غفلت را بر روی چشمان و دل های شان ضخیم تر می کند تا آنجا که راه بازگشت برای ایشان کاملا مسدود می شود و از سوی دیگر دادن مهلت به ایشان این تصور غلط را که گویا ایشان بر حق هستند، در ذهن ایشان راسختر می سازد و بدین ترتیب در کفر و سرکشی خود شدیدتر می گردند، بی خبر ازآنکه این یک استدراج است و عذاب شدیدی را در پی دارد.

درین مورد به سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۷۸ و ۱۸۸)، و سورهٔ توبه آیهٔ (۵۵)، و سورهٔ قلم آیهٔ (۴۵) مراجعه شود.

مسئلۀ سوم: توضیح اوصاف مؤمنان

بعد از بیان تفرق کافران در آئین انبیاء و تهدید برای متفرقین، اوصاف مؤمنان راستین را شرح می دهد، و درین مقام چهار وصف ایشان را یاد آور می شود:

وصف اول: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ خَشۡيَةِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ﴿٥٧﴾﴾ «یقینا آنانکه از ترس پروردگار خویش بیمناک اند». حرف «مِّنۡ» برای تعلیل است، یعنی بیم ایشان از پروردگار، ناشی از خشیت ایشان است، و چون «خشیت» بیشتر جنبۀ قلبی دارد، و «اشفاق» جنبۀ عملی دارد، لذا ذکر این دو کلمه، درین آیه حیثیت علت و معلول را دارد، پس مطلب آیه اینست که ترس آمیخته با عظمت الله تعالی در دل های شان جای کرده است، و آثار آن در اعمال و کردارشان نسبت به دستورات الهی نمایان است، و به همین سبب است که در بجا آوری مأمورات و اجتناب از منهیات همیشه کوشان هستند.

- وصف دوم: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٨﴾﴾ «و آنانکه به آیت های پروردگارشان ایمان می آورند»، یعنی به آیات کونی و آیات شرعی به همه ایمان دارند.

- وصف سوم: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ﴿٥٩﴾﴾ «و آنانکه به پروردگار شان شریک قرار نمی دهند»، نه در عبادت او کسی را شریک می پندارند و نه در اسما و صفات او، ویقین دارند که کارساز عالم و مستحق هر گونه عبارت تنها او است.

ایمان به آیات پروردگار، به «صفات ثبوتی» اشاره دارد، و نفی شرک، اشاره به صفات سلبی است.

- وصف چهارم: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ ﴿٦٠﴾﴾ «و آنانکه انجام می دهند آنچه را که در توان دارند و دل های شان ترسان است (ازینکه عبادت شان پذیرفته نشود) به علت اینکه به سوی پروردگار خویش، باز می گردند».

﴿يُؤۡتُونَ﴾ به معنای «یَفعلون» و ﴿ءَاتَواْ﴾ به معنای مضارع است، و مطلب آیه اینست که تمام انواع عبادات را طبق توان و قدرت شان انجام می دهند، ولی باز هم خود را مقصر می پندارند و از عدم اجابت اعمال شان بیمناک اند.

و یا مطلب آیه اینست که آنچه را در توان دارند، در راه الله انفاق می کنند، اما بازهم بیم از آن دارند که انفاق شان پذیرفته نشود.

درین صورت «يُؤْتُونَ» از «إيتاء» به معنی عطا است، که عبارت از انفـاق در راه الله اسـت، و این تفسیر نیز صحیح است، اما تفسیر اول جامع تر است، همه اعمال و عبادات را در بر مـی گیرد و حدیثی که از عائشه رضی الله عنها روایت شده است، مطابق آنست.

چنانچه در سنن ترمذی و سنن ابن ماجه از عائشه رضی الله عنهـا روایـت اسـت کـه او گفت: از پیغمبر ﷺ در بارهٔ این دو آیه {وَٱلَّذِينَ يُؤْتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ} پرسیدم که آیا مـرادش اینست که آنها شراب می نوشند و زنا می کنند (و به این سبب دل هایشان ترسناک است) ؟

پیغمبر ﷺ فرمود: «لاَ يَا بِنْتَ الصِّدِّيقِ وَلَكِنَّهُمُ الَّذِينَ يَصُومُونَ وَيُصَلُّونَ وَيَتَصَدَّقُونَ وَهُمْ يَخَافُونَ أَنْ لاَ يُقْبَلَ مِنْهُمْ» نه خیر، ای دختر صدیق ! بلکه آنها کسانی اند که روزه می گیرند، و نماز می خوانند و صدقه می دهند و با این حال بیم دارند که این عبادات شان پذیرفته نشود».([1])

- بعد از بیان این چهار وصف، ثمرهٔ آنها را ذکر مـی کـند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَهُمۡ لَهَا سَٰبِقُونَ ٦١﴾ «(یقینا) چنین کسانی هستند که در نیکی ها می شتابند و آنها هستند کـه از دیگران پیشی می گیرند»، و همین ها هستند که پیشتر از همه مستحق انعـام مـی گردنـد، حقیقت اینست که مسابقهٔ مؤمنان راستین در انجام دادن نیکی ها بـرای آن نیسـت کـه تـا مشهور شوند، بلکه برای آن است که تا رضای الله تعالی را بدست آورند.

مسئلهٔ چهارم: بیان فضل و عدل پروردگار

ازآنجا که در آیات گذشته صفات برجستهٔ مؤمنان را ذکر کرد که سرچشمهٔ همـه اعمـال نیک آنها است، این سؤال بر می انگیزد که اتصاف به چنین صفات و بجا آوری چنـین اعمـال از عهدهٔ هر کس بر نمی آید، و نه در توان هر انسانی هست، پس الله تعالی ازین سؤال چنـین پاسخ می گوید: ﴿وَلَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۖ﴾ «و ما هیچ کس را جز مقدار توانش تکلیف نمـی دهیم»، اگر کسی در نمازش به قیام قادر نباشد، نشسته نماز بخواند و اگر نشسته نتوانـد بـه پهلو خفته عبادت خویش را انجام دهد، بـه همـین ترتیـب در دوران مـرض و سـفر، بنـده

۱- سنن ترمذی، أبواب تفسير القران، باب و من تفسير سورة المومنون، حديث: ۳۴۷۵، و سنن ابن ماجه، كتاب الزهد، باب التوقى على العمل، حديث:۴۱۹۸، حديث صحيح است، نگاه: السلسلة الصحيحة، حديث: ۱۶۲ .

مکلف نیست که روزه بگیرد و به همین ترتیب کسی که به قدر نصاب مال ندارد، زکات بر وی واجب نیست و کسی توان رفتن و مصاریف راه را ندارد، حج بر وی فرض نیست، کسی که بیمار و معذور است، بروی قتال فی سبیل الله فرض نیست، خلاصه اینکـه در همه احکام شرع، الله تعالی انسان را به قدر توانش مکلف ساخته است، تا بندگان احساس مشقت نکنند.

- در بارهٔ عدل خود می گوید: ﴿وَلَدَيْنَا كِتَٰبٌ يَنطِقُ بِٱلْحَقِّ﴾ «و نزد ما کتابی است که (همه اعمال بندگان را ثبت کرده است و)به حق سخن می گوید»، تمام حقائق را کم باشد، یا بیش آشکار می کند و بر کسی کوچک ترین ستم کرده نمی شود.

مقصود از «كِتَٰبٌ يَنطِقُ بِٱلْحَقِّ» نامهٔ اعمال انسان است که همه اعمال کوچک و بزرگ او را ثبت کرده است، چنانچه در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۹) می گوید: ﴿هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِٱلْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ «این کتاب ما است که صادقانه برای شما سخن می گوید (و حقائق را آشکار می سازد)، شکی نیست که ما می نگاشتیم آنچه را که شما (در دنیا) انجام می دادید»، و درین باره سورهٔ کهف آیهٔ (۴۹)، در سورهٔ قمر آیهٔ (۵۲-۵۳) نیز ملاحظه شود.

- سپس در بارهٔ عدل خود در جزای اعمال بندگان می گوید: ﴿وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾﴾ «و به ایشان (کمترین) ستم کرده نمی شود»، نه از ثواب شان کاسته می شود و نه از مقدار گناه بیشتر عذاب می شوند، چنانچه الله تعالی در سورهٔ زلزال می فرماید: ﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ﴿٧﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ﴿٨﴾﴾ «پس هرکس به اندازهٔ ذره ای نیکی کند، آن را می بیند و هر کس به اندازه ذره ای بدی کند، آن را می بیند»، البته الله تعالی بیشتر گناهان و معاصی بنده های مؤمن خود را عفو و در گذر می کند که ناشی از مهربانی او به مومنان است.

❁❁❁

مطلب دوم: (از آیهٔ ۶۳-۷۷) **بیان آفاتی که عامل همه بدبختی کافران می گردد**

﴿بَلْ قُلُوبُهُمْ فِى غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَٰلٌ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَٰمِلُونَ ﴿٦٣﴾ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِٱلْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْـَٔرُونَ ﴿٦٤﴾ لَا تَجْـَٔرُوا ٱلْيَوْمَ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ ﴿٦٥﴾ قَدْ كَانَتْ ءَايَٰتِى تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ

عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ تَنكِصُونَ ﴿٦٦﴾ مُسۡتَكۡبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرٗا تَهۡجُرُونَ ﴿٦٧﴾ أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ
ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ أَمۡ لَمۡ يَعۡرِفُواْ رَسُولَهُمۡ فَهُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٦٩﴾ أَمۡ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةُۢۚ بَلۡ جَآءَهُم بِٱلۡحَقِّ
وَأَكۡثَرُهُمۡ لِلۡحَقِّ كَٰرِهُونَ ﴿٧٠﴾ وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ بَلۡ
أَتَيۡنَٰهُم بِذِكۡرِهِمۡ فَهُمۡ عَن ذِكۡرِهِم مُّعۡرِضُونَ ﴿٧١﴾ أَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ خَرۡجٗا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيۡرٞۖ وَهُوَ خَيۡرُ
ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّكَ لَتَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٧٣﴾ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَٰطِ لَنَٰكِبُونَ
﴿٧٤﴾ ۞ وَلَوۡ رَحِمۡنَٰهُمۡ وَكَشَفۡنَا مَا بِهِم مِّن ضُرّٖ لَّلَجُّواْ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ﴿٧٥﴾ وَلَقَدۡ أَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡعَذَابِ
فَمَا ٱسۡتَكَانُواْ لِرَبِّهِمۡ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَابٗا ذَا عَذَابٖ شَدِيدٍ إِذَا هُمۡ فِيهِ مُبۡلِسُونَ ﴿٧٧﴾

ترجمه:

۶۳- بلکه دل های ایشان ازین(گونه اعمال خیر و یا از قرآن) در بی خبری فرو رفته است و آنان اعمال (بدی) غیر ازین دارند که پیوسته آن را انجام می دهند.

۶۴- تا زمانی که افراد خوشگذران ایشان را گرفتار عذاب سازیم، ناگهان ایشان فریاد می کشند (و ناله سر می دهند).

۶۵- (به آنها گفته می شود) امروز فریاد مکنید، یقینا شما از سوی ما یاری نخواهید شد.

۶۶- (چرا که) آیت های من بر شما خوانده می شد، ولی شما به پاشنه های خود بر می گشتید (و اعراض می کردید).

۶۷- در حالی که در برابر (آیات) قرآن اسکتبار می کردید و در گفتگوهای شبانه بدگویی می کردید.

۶۸- آیا آنها در این سخن تدبر نکردند، یا به ایشان خبری آمده است که به پدران نخستین شان نیامده بود.

۶۹- یا اینکه پیغمبر خویش را نشناختند، پس (بدین اساس) از (رسالت) او انکار می کنند.

۷۰- یا می گویند او دیوانه است، (چنین نیست) بلکه او برای ایشان حق را آورده است، ولی بیشتر آنان از حق کراهت دارند.

۷۱- و اگر حق از هوس های آنها پیروی می کرد، البته آسمانها و زمین و کسانی که در میان اینها هستند، تباه می شدند، بلکه ما برای ایشان قرآن آوردیم که (سند افتخار آنها است) پس آنان از (چیزی که) مایه افتخار شان (هست) روی گردانند.

۷۲- یا اینکه (در برابر دعوتت) تو از ایشان مزدی می خواهی، پـس مـزد پروردگـارت بهتـر است و او بهترین روزی دهندگان است.
۷۳- و شکی نیست که تو ایشان را به سوی راه راست دعوت می کنی.
۷۴- و واقعا آنانی که به آخرت ایمان نمی آورند، ازین صراط راست منحرف اند.
۷۵- و اگر به حال آنها رحم کنیم و مشکلات شان را بر طرف سازیم، البته آنهـا در سرکشـی شان اصرار ورزیده سرگردان می باشند.
۷۶- و یقینا ما آنها را گرفتار عذاب نمودیم (تا به هوش آیند اما آنها) برای پروردگارشان، نـه تواضع کردند و نه زاری می کنند.
۷۷- (این آزمون ها همچنان ادامه می یابد) تا زمـانی کـه دری از عـذاب شـدید را بـه روی ایشان بگشائیم، پس ناگهان در آن موقع نا امید و درمانده می گردند.

تفســــیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- ذکر دو آفتی که علت تمام بدبختی های کافران است.

۲- توضیح کیفر دردناک کافران.

۳- اسباب اعراض کافران و نکوهش ایشان.

۴- دعوت پیغمبر ﷺ و عملکرد کافران.

موضوع اول: ذکر دو آفتی که علت تمام بدبختی های کافران است

در آیهٔ قبلی بیان داشت که الله تعالی هیچ کسی را جز به مقدار توانش مکلف نمی سـازد، و نه در حق کسی ظلم صورت می گیرد، درینجا بیان می دارد که کـافران مبـتلای دو آفتـی هستند که مانع درک این مطلب بوده و سر منشأ همه بدبختی های ایشان است:

الف: غفلت ﴿بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا﴾ «بلکه دل های ایشان ازین (گونه اعمال خیر، و یـا از قرآن) در بی خبری فرو رفته است».

«غَمْرَةٍ» به معنی غفلت و ضلالت.

کلمهٔ «هذا» اگر اشاره به سوی قرآن باشد، درین صورت معنی آیه چنین مـی شـود: «دل های ایشان از این قرآن در غفلت و جهالت فـرو رفتـه اسـت»، و بزرگتـرین مـانع در برابـر شنیدن قرآن و گوش فرا دادن به سوی آیات بینات آن، همین غفلت دل های آنان است.

طوری که در سورهٔ إسراء می گوید: ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا ﴿٤٥﴾ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا﴾ «و هر گاه قرآن را بخوانی، در میان تو و در میان کسانی که به آخرت باور ندارند، پردهٔ نا دیدنی قرار می دهیم و بر دل های ایشان از فهم حقائق قرآن، پوشش هائی و در گوش های شان (از شنیدن قرآن) گرانی ایجاد می کنیم»، پس به سبب وجود همین غفلت، از انجام دادن هیچ عمل نا مشروعی که موجب عقاب ابدی آنها می گردد، اجتناب نمی ورزند.

و همچنان کلمهٔ «هذا» در «فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا» می تواند اشاره به سوی اعمال مومنان باشد که پیشتر ذکر شد، و درین صورت معنی آیه چنین می شود: «بلکه دل های ایشان ازین اعمال خیری که مومنان انجام می دهند، در غفلت فرو رفته است»، و همچنان کلمهٔ «هذا» می تواند اشاره به نامهٔ أعمال و یا به حق باشد.

ب- آفت دیگر، اعمال ناشایستهٔ آنها است:

﴿وَلَهُمْ أَعْمَٰلٌ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَٰمِلُونَ ﴿٦٣﴾﴾ «و آنان اعمال (بدی) غیر ازین دارند که پیوسته آن را انجام می دهند» یعنی علاوه بر شرک عملکردهای بد و کفر آمیز دیگری نیز دارند، مثلا به قرآن استهزا می کنند و آن را جادو و افترا می خوانند و به پیغمبر تکذیب می کنند و او را دیوانه می خوانند و گاهی می گویند که این قرآن را به او کسی از اهل کتاب آموخته است.

و یا اینکه «ذَٰلِكَ» اشاره به سوی «حق» است، یعنی کافران در برابر حق و بر ضد آن، عملکردهای دیگری نیز دارند که تا هنوز آن را انجام نداده اند، البته در آینده آن را انجام خواهند داد.

و یا اینکه «ذَٰلِكَ» اشاره به سوی اعمال و اوصاف مومنان است، یعنی مشرکان بر خلاف اعمال و اوصاف مومنان، اعمال بد را انجام می دهند.

موضوع دوم: توضیح کیفر دردناک کافران

-کافران درین غفلت و عملکردهای بدشان باقی می مانند ﴿حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِٱلْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْـَٔرُونَ ﴿٦٤﴾﴾ «تا زمانی که افراد خوشگذران ایشان را گرفتار عذاب سازیم، ناگهان ایشان فریاد می کشند (و ناله سر می دهند)».

«مُتْرَف» انسان متنعم و خوشگذران، سردمدار و بزرگ، «يَجْـَٔرُونَ» فرياد می کشند، داد و واویلا می کنند، مصدرش «جُؤَار» از باب «فتح»، داد و فغان شدید را گویند.

ذکر «مُترَفِین» درینجا بدان سبب است که مجازات آنها شدیدتر خواهد بود، چرا که آنهـا سردمداران و پیشوایان کفر اند و هر کدامی از ایشان طبق عملکردش جزا داده می شود.

- پس به کافران گفته می شود: ﴿لَا تَجْـَٔرُواْ ٱلْيَوْمَ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ ۝٦٥﴾ «امروز فریاد مکنید، یقینا شما از سوی ما یاری نخواهید شد»، امروز وقت ظهور عدل الهی است، کسی نیست کـه مانع مجازات شما شود.

جملهٔ «إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ» بیان علت برای نهی از داد و واویلا است، و هدف از آن قطع طمـع کافران از نجات است، یعنی داد و فغان کردن و نکردن هیچ سودی ندارد، چرا که هیچ کسـی نمی تواند شما را یاری دهد و از عذاب ما وا رهاند.

- سپس علت این سرنوشت شوم و اسباب عقوبت کافران را ذکر می کند:

۱- اعراض از قرآن: ﴿قَدْ كَانَتْ ءَايَٰتِى تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْ تَنكِصُونَ ۝٦٦﴾ «آیت های من (در دنیا) بر شما خوانده می شد، ولی شما به پاشنه های خود بر می گشـتید»، واعـراض مـی نمودید.

«أعقاب» جمع «عَقِب» به معنی پاشنهٔ پا، و «تَنكِصُونَ» از «نُكـوص» بـه معنـی بـه عقب برگشتن، روی گرداندن. و مطلب آیه اینست که از شـنیدن و پـذیرفتن قـرآن اعـراض مـی کردید.

۲- تکبر از قرآن، ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِۦ﴾ «در حالیکه از (آیات) قرآن استکبار می کردید».

ضمیر «بِهِۦ» به سوی «قرآن» راجع است، و درین صورت «بِهِۦ» به معنـی «عنـه» اسـت، و اینکه «مُسْتَكْبِرِينَ بِهِۦ» متضمن معنی تمسخر است و معنایش چنـین مـی شـود: «بـه قـرآن تمسخر نموده ازآن اعراض می کردید».

و یا اینکه ضمیر «بِهِۦ» به سوی پیغمبر ﷺ راجع است، درین صورت حرف «بـا» در ضـمیر «بِهِۦ» برای تعدیه بوده، و «مُسْتَكْبِرِينَ» متضمن معنی «تکذیب» است، چرا کـه اسـتکبار آنـان سبب تکذیب شان بود.

برخی از مفسرین گفته اند ضمیر «بِهِۦ» به سوی «بیت الله» و یا به « مسجدالحرام» راجـع است، درین صورت هرچند پیشتر ذکری از بیت الله و یا مسجد الحرام نشـده اسـت، ولـی از

سیاق کلام که «تلاوت آیات» بر مشرکان است، دانسته می شود، چون پیغمبر ﷺ آیات قرآن را بر مشرکان بیشتر در مسجد الحرام تلاوت می کرد، چرا که محل تجمع شان همانجا بود، درین صورت حرف «با» در «بِهِ» به معنی «فی» یعنی برای ظرفیت است، و مطلب آیه چنین می شود که شما در حرم که محل برگزاری عبادت برای الله تعالی و مظهر تواضع و اخلاق فاضله است، تکبر می کنید، و تکبر در چنین موضع بدترین نوع استکبار است.

۳- استهزاء به قرآن: ﴿سَٰمِرًا تَهۡجُرُونَ ﴿٦٧﴾﴾ «و در حالی که در گفتگوهای شبانه بدگویی می کردید». «سَٰمِرًا» اسم فاعل، از مادهٔ «سَمَر» به معنی گفتگوی شبانه، «تَهۡجُرُونَ» از مادهٔ «هُجْر» - به ضم هاء - هذیان گفتن، بدگویی کردن.

مفسرین گفته اند که مشرکان در شب های مهتابی در اطراف خانه کعبهٔ جمع می شدند و افسانه می گفتند، و برضد پیغمبر اسلام و قرآن یاوه سرائی نموده آنرا سحر، شعر، افسانه های پیشینان می گفتند، و پیغمبر اسلام را ساحر و شاعر و گاهی دیوانه می گفتند.

موضوع سوم: اسباب اعراض کافران و نکوهش ایشان

به تعقیب سخن از اعراض و استکبار کافران دربرابر پیغمبر اسلام ﷺ، درینجا علل و اسباب اعراض آنان را از ایمان، به اسلوب استفهام انکاری شرح می دهد:

۱- ﴿أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ﴾ «آیا آنها در این سخن تدبر نکردند؟» و در مطالب فوق العاده و فصاحت و بلاغت و لطائف و نکات معجزانهٔ قرآن نیاندیشیدند تا حقیقت برای ایشان روشن می گردید، چون کتابی با چنین اوصاف عالی ممکن نیست که نتیجهٔ فکر بشر باشد.

و قرآن برای تدبر نازل شده است، چنانکه در سورهٔ ص آیه (۲۹) می گوید: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ «کتابی که بسوی تو فرو فرستادیم بسیار با برکت است تا در آیاتش بیاندیشند و تا خردمندان پند گیرند».

و در سورهٔ نساء آیهٔ (۸۲) کسانی را که در قرآن تدبر نمی کنند، مورد توبیخ قرار داده می گوید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ «آیا در قرآن نمی اندیشند؟ و اگر از نزد غیر الله می بود البته در آن اختلافات فراوانی را می یافتند»، چنانکه خاصیت کتاب مخلوق همین است.

و در سورهٔ محمد، آیهٔ (۲۴) می گوید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ﴾ «آیا در قرآن تدبر نمی کنند، بلکه بر دل ها قفل های آن دل ها است».

۲- ﴿أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ۝٦٨﴾ «یا به ایشان خبری آمده است که به پدران نخستین شان نیامده بود؟» یعنی دینی که به سوی توحید الله و اثبات قیامت دعوت دهد، چیز جدیدی نیست، بلکه پیش از تو نیز پیغمبران آمده اند و مردم را به سوی چنین دین دعوت داده اند، و توسط آنها معجزات رونما شده است، و این مشرکان نیز در بارهٔ بعثت انبیاء آگاهی دارند، لذا تمسک آنان به طریقهٔ پدران شان جز بهانه نیست.

۳- ﴿أَمۡ لَمۡ يَعۡرِفُواْ رَسُولَهُمۡ فَهُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ۝٦٩﴾ «یا اینکه ایشان پیغمبر خویش را (به صدق و امانت) نشناخته اند، (بدین اساس) از (رسالت) او انکار می کنند؟»، چنین نیست بلکه اورا کاملا با اصل و نسب و صدق و امانتش می شناسند و همه به امانت و راستگویی او اعتراف دارند، ولی تعصب و عناد شان اجازه نمی دهد که به او ایمان بیاورند.

۴- ﴿أَمۡ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةُۢ﴾ «یا می گویند: او دیوانه است»، یعنی ما شخص او را می شناسیم و به صدق و امانتش معترف هستیم، اما به عقل و فکر او ایمان نداریم چرا که گفتارش ناموزون است و سخنان او با روح جامعه سازگاری نداشته در جهت معاکس روند دینی و اجتماعی حرکت می کند و این خود دلیل دیوانگی او است.

درحالی که این سخنان کافران، همه بهانه جویی است، چرا که محمدﷺ در عقل و رأی، از همه برتر و بی نظیر است.

- سپس سبب حقیقی عدم ایمان آنان را خودش بیان می کند: ﴿بَلۡ جَآءَهُم بِٱلۡحَقِّ﴾ «بلکه او برای ایشان حق را آورده است» که عبارت از وحی و توحید و معاد و نفی شرک و تردید رسومات و خرافات جاهلیت است.

- ﴿وَأَكۡثَرُهُمۡ لِلۡحَقِّ كَٰرِهُونَ ۝٧٠﴾ «ولی بیشتر آنان از حق کراهت دارند» چرا که دین با هوس های آنان هماهنگ نیست، علاوه بر آن، با پذیرفتن حق، همان جایگاه کاذب اجتماعی را که برای خود ساخته بودند و همچنان منافع نا مشروع خود را نیز از دست می دهند، به همین سبب با حق مخالفت می کنند.

- سپس سوال وارد می شود که اگر حق تابع میل و خواهشات آنها باشد تا ایمان بیاورند و بسوی طاعت و انقیاد سعی ورزند، چی زیانی دارد؟

جواب می گوید: ﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ﴾«و اگر حق از هوس های آنها پیروی کند، البته آسمان ها و زمین و کسانی که در میان اینها هستند، تباه می شوند»، زیرا هوس های آنها عبارت از شرک، ظلم، فساد اخلاق و فساد اعمال است.

پس اگر قرآن شرک را تأیید کند، مخلوق را فرزند الله قرار دهد، گناهـان را بـرای مـردم زیبا جلوه دهد و بر ارتکاب معاصی تشویق کند، البته نظام کائنات مختل می شود و به سـبب فساد خواهشات مشرکان، نظام آسمانها و زمین و ساکنان آن در هم و برهم می شود:

- اگر ظلم را مباح گرداند و عدالت را نادیده بگیرد، نظام اجتماع فاسد می شود.
- اگر برای نیرومند اجازه دهد که بر ضعیف و بیچاره تجاوز کند، امنیت جامعه برباد مـی شود.
- و اگر زنا را مباح گرداند، نسب ها فاسد می شود و کسی نمی داند که فرزنـد کیسـت و فرزندش کیست.

بعد از آن بیان می دارد که آنچه که کافران از آن اعراض نمودند مایهٔ شرف و منبـع خیـر و سعادت ایشان بود: ﴿بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِذِكۡرِهِمۡ فَهُمۡ عَن ذِكۡرِهِم مُّعۡرِضُونَ ٧١﴾ «بلکـه مـا بـرای ایشان قرآن آوردیم که سند افتخار آنها است، پس آنان از (چیزی کـه) مایـهٔ افتخار شان (هست) روی گردانند».

۵- ﴿أَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ خَرۡجٗا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيۡرٞ﴾ «یا اینکه (در برابر دعوتت) تو از ایشان مـزدی مـی خواهی، پس مزد پروردگارت بهتر است».

«خَرْج» آنچه که از مال انسان و یا از زمین زراعتی خارج می گردد و مقصود از آن درینجـا اجر و مزد است، و «خَرْج - و - خَرَاج» هردو یک معنی دارند.

برخی گفته اند: «خَرْج» مالیهٔ ای را گویند که بر افراد وضع گردد، و اما «خَرَاج» مالیـهٔ ای است که برای زمین تعیین می شود.

- سپس علاوه می کند: ﴿وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ٧٢﴾ «و او بهترین روزی دهنده گان است».
نظیر این آیه در سورهٔ سبأ آیهٔ (۴۷)، و در سورهٔ شوری آیهٔ (۲۳) ذکر شده است.

موضوع چهارم: دعوت پیغمبر و عملکرد کافران

بعد از آنکه اعراض کافران را از ایمان و از قرآن تقبیح نمود، درینجا نتیجهٔ آیات گذشته را ذکر می کند: ﴿وَإِنَّكَ لَتَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٧٣﴾ «و شکی نیست که تو (مردم را) به سـوی راه راست دعوت می کنی». مقصود از «صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ» دین اسلام و طریق قرآن است.

در سورهٔ حج آیهٔ (۶۷) می گوید: ﴿وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدٗى مُّسۡتَقِيمٖ﴾ «و به سوی دین پروردگارت بخوان، زیرا تو بر راه راست هستی».

- سپس عکس العمل منکرین معاد را یاد آور می شود: ﴿وَإِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَٰطِ لَنَٰكِبُونَ ﴿٧٤﴾﴾ «و واقعا آنانی که به آخرت ایمان نمی آورند، ازین صراط منحرف اند». «نَاكِب» مصدرش «نُكوب» - از باب نصر و سَمِع - به معنی انحراف از مسیر است.

مشرکان هیچ گاه از کفر و شرک خود دست نمی کشند

- ﴿وَلَوْ رَحِمْنَٰهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّواْ فِى طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾﴾ «و اگر به حال ایشان رحم کنیم و مشکلات شان را برطرف سازیم، آنها پیوسته در سرکشی شان اصرار ورزیده سرگردان می باشند».

عطف این آیه، به﴿إِذَا هُمْ يَجْـَٔرُونَ ﴿٦٤﴾﴾ است، و آیه هائی که درین میان ذکر شد، همه جمله های اعتراضیه بود و هدف ازآن استدلال برکافران و قطع و رد همه عذرهای شان است، و مطلب آیه اینست که هرگاه اگر داد و فغان شان را شنیده برآنها رحم کنیم و از عذاب نجات شان دهیم، بازهم به سوی همان جهل و غفلت و اعمال بدی که داشتند، باز می گردند، چرا که ارتکاب چنین اعمال، طبیعت و عادت شان شده است و نمی توانند ازآن دست بکشند.

در ﴿رَحِمْنَٰهُمْ﴾ فعل ماضی به قرینهٔ مقام به معنی مستقبل است، چرا که مقام، مقام انذار و تهدید و نا امید ساختن از حصول فریاد رسی به هنگام نزول عذاب موعود است.

«لَجُّوا» از مادهٔ «لَجَاج» به معنی اصرار در خصومت و دست نکشیدن ازآن.

- سپس برای مضمون آیهٔ قبلی یعنی برای لجاجت و اصرار کافران در سرکشی شان، یک دلیل ارائه می دهد:﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَٰهُم بِٱلْعَذَابِ فَمَا ٱسْتَكَانُواْ لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾﴾ « و یقینا ما آنها را گرفتار عذاب نمودیم (تا به هوش آیند اما آنها) برای پروردگارشان، نه تواضع کردند و نه زاری می کنند».

«ٱسْتَكَانُواْ» از مادهٔ «سُکون» به معنی خضوع و تواضع، زیرا کسی که خاضع شود، از حرکت خود را باز می دارد، و آرام می باشد. از باب افتعال است، و الف در وسطش زائد است، و برخی گفته اند: الف در «استکان» به غرض اشباع افزوده شده و اصلش «اِستَكَن» است.

و درینجا در عوض «تَضَرَّعُوا»، به فعل مضارع «يَتَضَرَّعُونَ» تعبیر نمود، چون هدف بیان استمرار آنان بر عدم تضرع و عدم عاجزی در برابر پروردگار است، پس مطلب آیه اینست که طوری که در گذشته عاجزی و تواضع نکردند، در آینده هم تضرع نمی کنند.

اما در بارهٔ عذابی که درین آیه ذکر شده است، مفسرین گفته اند: مراد ازین عذاب، همان گرسنگی بود که بر اهل مکه مسلط شده بود تا از کفر و شرک شان توبه کنند، چنانچه از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است، او گفت: هنگامی که پیغمبر ﷺ قریش را دعوت داد، آنها او را تکذیب نموده از پذیرفتن دعوت او نافرمانی کردند، پس پیغمبر ﷺ بر آنها دعا کرد: که «ای الله ! آنها را به هفت سال قحطی همچون سال های قحطی زمان یوسف ﷺ گرفتار کن» پس آنها گرفتار قحطی شدند تا اندازه ای که مردم (از گرسنگی) خود مرده و پوست ها (ی حیونات) را خوردند و از شدت گرسنگی در میان خود و آسمان همانند دود را می دیدند، آنها گفتند: «پروردگارا عذاب را از ما دور کن، ما ایمان خواهیم آورد» به پیغمبر ﷺ گفته شد: اگر ما عذاب را از ایشان دور کنیم، آنان دو باره به کفر و استکبارشان برخواهند گشت، پس پیغمبر ﷺ از پروردگارش دعا کرد، و الله تعالی عذاب را از ایشان دور ساخت، ولی مشرکان دوباره به کفرشان برگشتند، پس الله تعالی در جنگ بدر از ایشان انتقام گرفت».(۱)

این چنین می بینیم که این عذاب هیچ تأثیر مثبتی را در آنها به جا نگذاشت، چنانکه در سورهٔ انعام (۴۳) می گوید: ﴿ فَلَوْلَآ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴾ «پس چرا هنگامی که عذاب ما به ایشان آمد، زاری نکردند (تا عذاب از آنها دور شود) و لیکن دل های شان سخت ماند و شیطان زیبا جلوه داد برای ایشان آنچه را که انجام می دادند»، و باوجود عذاب از کفر و شرک خود دست نکشیدند.

- سپس روشن می سازد که این سرکشی و عناد شان همچنان ادامه دارد: ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴾ «تا زمانی که دری از عذاب شدید را به روی ایشان بگشائیم» وگرفتار گرسنگی و یا قتل و کشتار بگردانیم ﴿ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾ ﴾ «پس ناگهان در آن موقع نا امید می گردند» و دچار حیرت و وحشت می شوند.

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب (ربنا اکشف عنا العذاب..) حدیث: ۴۸۲۲، و صحیح مسلم، کتاب صفة القیامة و الجنة و النار، باب الدخان، حدیث: ۷۲۴۵ .

زمانی که حالت شان در دنیا چنین باشد، پس حالت شان در برابر عذاب چگونه خواهد بود، لذا پیش از آنکه عذاب آخرت به سراغ شان فرا رسد، باید خود را اصلاح نمایند و از عذاب آن خود را نجات دهند.

«مُبۡلِسُونَ» سخت نا امید، حیرت زده، از مادۀ «إبلاس» نا امیدی شدید را گویند.

برخی مفسرین «بَابٗا ذَا عَذَابٖ شَدِيدٍ» را به همان قحطی شدیدی تفسیر نموده اند که قریش گرفتار آن شده بودند، و برخی دیگر آن را به عذابی تفسیر نموده اند که مشرکان در روز بدر گرفتار آن شدند، و برخی هم آنرا به عذاب آخرت تفسیر کرده اند.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیۀ ۷۸–۹۸) دلائل اثبات توحید و معاد

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ﴿٧٨﴾ وَهُوَ ٱلَّذِي ذَرَأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ
وَإِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ﴿٧٩﴾ وَهُوَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَلَهُ ٱخۡتِلَٰفُ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴿٨٠﴾ بَلۡ قَالُواْ
مِثۡلَ مَا قَالَ ٱلۡأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾ قَالُوٓاْ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ﴿٨٢﴾ لَقَدۡ وُعِدۡنَا نَحۡنُ
وَءَابَآؤُنَا هَٰذَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾ قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ
تَعۡلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ
ٱلۡعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ
وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ﴿٨٩﴾ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ
وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ﴿٩٠﴾ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا
بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٩١﴾ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ
﴿٩٢﴾ قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾ رَبِّ فَلَا تَجۡعَلۡنِي فِي ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٩٤﴾ وَإِنَّا عَلَىٰٓ أَن
نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمۡ لَقَٰدِرُونَ ﴿٩٥﴾ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ٱلسَّيِّئَةَۚ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾ وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ
بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ ﴿٩٨﴾ ﴾

ترجـــمه:

۷۸- و او کسی است که برای شما گوش و چشمان و دل ها آفریده است، اما شما کمتر سپاس گزاری می کنید.

۷۹- و او کسی است که شما را در زمین آفرید و بسوی او بر انگیخته می شوید.

۸۰- و او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز مربوط به او است، آیا پس نمی فهمید.

۸۱- بلکه همان سخنانی را گفتند که پیشینان گفته بودند.

۸۲- گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوان های (پوسیده) گردیم، آیا بر انگیخته خواهیم شد؟!

۸۳- این وعده به ما و به پدران مان پیش ازین داده شده است، این جز افسانۀ پیشینان نیست (و حقیقتی ندارد).

۸۴- بگو زمین و همه مخلوقاتی که در زمین هستند، از آن کیست؟ اگر می دانید.

۸۵- (در جواب تو) خواهند گفت: همه از آن الله است، بگو: آیا نمی اندیشید؟

۸۶- بگو پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟

۸۷- خواهند گفت: این همه از آن الله است، بگو: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟

۸۸- بگو چه کسی حکومت همه موجودات در دست او است، او پناه می دهد و (کسی را) در برابر او پناه داده نمی شود.

۸۹- خواهند گفت: این همه از آن الله است، بگو: پس چگونه جادو (یعنی فریب داده) می شوید؟

۹۰- بلکه به ایشان سخن راست آوردیم، و قطعا آنها دروغ گویان اند.

۹۱- الله نه فرزندی گرفته است و نه با او معبود و انبازی است (اگر چنین می بود) درین وقت البته هر الهی به ادارۀ امور آفریدگان خاص خود می پرداخت و البته برخی بر برخی دیگری تفوق و برتری می جست (درین وقت جهان هستی تباه می شد) پاک است الله از آنچه که (مشرکان) می گویند.

۹۲- او دانای پنهان و آشکار است، پس الله برتر است از آنچه که به او شریک می گردانند.

۹۳- بگو: ای پروردگار من! اگر چیزی (از عذابی) را که وعده داده می شوند به من بنمائی...

۹۴- ای پروردگار من (درین هنگام) مرا در میان گروه ستمگاران قرار مده.

۹۵- و بدون شک ما قادریم که عذابی را که به ایشان وعده می دهیم، به تو نشان دهیم.

۹۶- بدی را به خصلتی که بهتر است، دور کن، ما به آنچه می گویند، خوب دانائیم.
۹۷- بگو: ای پروردگار من ! از وسوسه های شیطان به تو پناه می برم.
۹۸- و به سوی تو پناه می برم ازینکه آنان نزد من حاضر شوند.

تفســـیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- بیان چهار نوع دلیل عقلی برای اثبات توحید و معاد،

۲- حکایت گفتار منکرین معاد،

۳- ذکر سه نوع دلیل اعترافی برای اثبات معاد،

۴- نفی هر نوع شریک از الله تعالی

۵- تهدید شدید برای مشرکان،

۶- تعلیم طریق دعوت و دفع شر شیاطین.

۱- بیان چهار نوع دلیل عقلی برای اثبات توحید و معاد:

بعد از بیان اعراض و اسباب اعراض مشرکان از ایمان و از تدبر در قرآن و استمرار شان بر کفر و شرک، درینجا به ذکر نعمت هائی می پردازد که الله تعالی برای انسان ارزانی داشته و این نعمت ها در عین حال دلایل اثبات توحید و معاد نیز هستند.

- **دلیل اول**: آفرینش قوه های مدرکه برای انسان: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ﴾ «و او کسی است که برای شما گوش و چشمان و دل ها آفریده است».

از میان نعمت های زیادی که الله تعالی به انسان عنایت فرموده است، سبب ذکر این سه نعمت به طور مشخص، اینست که ابزار اصلی شناخت می باشند، مسائل حسی را انسان به صورت عموم از طریق گوش و چشم می داند، و مسائل غیر حسی را به وسیلهٔ دل می داند، به این اساس استدلال به ذات و صفات الله سبحانه و ادراک تمام منافع دنیا و آخرت، وابسته به همین سه قوه هست.

و الله تعالی این هر سه قوه را به ترتیب طبیعی ذکر کرده است، چون به گفتهٔ دانشمندان طفل که تولد می شود، برای نخستین بار گوشش به کار می افتد اما نمی بیند و بعد از گذشت چند روز چشمش می بیند، و اما ادراک و شعور او به صورت تدریجی رشد می کند، این بزرگ ترین نعمت پروردگار و موجب سپاس گزاری او است.

- ﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۝٧٨﴾ «اما شما کمتر سپاس گزاری می کنید»، و شکرانه این نعمت ها را بجا نمی آرید، در حالی که در برابر اینها مورد سوال قرار خواهید گرفت.

چنانکه در سورهٔ ملک آیهٔ (۲۳)می گوید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ «بگو: او کسی است که شما را آفرید و برای شما گوش و چشمان و دل ها ایجاد کرد تا (سپاس گزار شوید اما شما) کمتر سپاس گزاری می کنید».

دلیل دوم: آفرینش انسان و اعطای حیات به او و تکثیر نسل وی در زمین: ﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝٧٩﴾ «و او کسی است که شما را در زمین آفرید و (برای عمارت زمین شما را در سطح آن متفرق ساخت، سپس بار دیگر به زمین بر می گردید)، و به سوی او بر انگیخته می شوید». «ذَرَأَكُمْ» شما را آفرید، این آفرینش دلیل دیگری است بر توحید الوهیت الله تعالی، چون مشرکان می دانستند که الله تعالی در کار آفرینش هیچ گونه شریکی با خود ندارد، پس این مشرکان در امر الوهیت چگونه با او شریک قرار می دهند، زیرا کسی که خالق است، شایستگی عبادت را نیز تنها او دارد، و همچنان این آفرینش دلیل بر اثبات دوباره زنده ساختن نیز هست، زیرا ذاتی که انسان ها را از عدم آفرید، او قادر است که بعد از مردن و پوسیدن آنها را دوباره بیافریند.

دلیل سوم: زنده گرداندن و میرانیدن: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ «و او کسی است که زنده می گرداند و می میراند»، طوری که به شما حیات بخشیده است، باز پس آن را از شما می گیرد و مرگ را جای نشین آن می گرداند، سپس در وقت معینی دوباره شما را زنده می گرداند، چنانکه این مطلب در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۸)، و در سورهٔ حج آیهٔ (۶۶) گذشته است.

دلیل چهارم: بعد از خلقت زندگی و مرگ، نظام زمان را دلیل قرار می دهد، ازین جهت که تعاقب نور و ظلمت همانند زندگی و مرگ است، چنانکه می گوید: ﴿وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ «و آمد و شد شب و روز، مربوط به او است».

اینکه مقصود از «اختلاف شب و روز» چیست، درین باره سه توجیه است:

۱- مراد به «اختلاف شب و روز» اختلاف آمد و شد آنها است که هر یکی جای گزین دیگر می گردد، طوری که در سورهٔ فرقان می گوید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ۝٦٢﴾ «و او کسی است که شب و روز را جای گزین یکدیگر قرار داده است، برای کسی که بخواهد پند گیرد، یا بخواهد سپاس گزاری کند».

۲- یا مراد به «اختلاف شب و روز» تفاوت تدریجی آنها بـه درازی و کوتـاهی اسـت، کـه فصول چهارگانه سال را همین تفاوت تشکیل می دهد، و از تفاوت آنها در جریان زمان، یـک انقلاب عظیم روی کار می شود که مصالح زندگی انسان و هر زنده جان دیگر بـه آن بسـتگی دارد، در سورۀ بقره آیۀ (۱۶۴)، و در سورۀ آل عمران آیۀ (۱۹۰)، در سورۀ یونس آیۀ (۶)، و در سورۀ روم آیۀ (۲۲)، و در سورۀ جاثیه آیۀ (۵)، از همین اختلاف شب و روز سخن زده است.

۳- یا اینکه هر دو نوع اختلاف مراد است، این توجیه ظاهر تر و شامل تر است.

به هر حال اختلاف زمان یکی از دلایل بزرگ معرفت وحدانیت و مظهر قدرت الله سـبحانه است، ازین وجه در پایان می گوید: ﴿أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٨٠﴾ «آیا نمی فهمید؟» و عقـل و خـرد خود را به کار نمی بندید، تا ازین دلایل به عظمت و قدرت الله تعالی و توحید و یگانگی او پی ببرید، و در نتیجه تنها اورا عبادت کنید.

۲- حکایت گفتار منکرین معاد:

بعد از ارائۀ دلائل نفسی و آفاقی برای اثبات توحید و معاد، حالا گفتـار منکـرین معـاد را حکایت می کند که ایشان همه دلایل ذکر شده را نادیده گرفته و دروازۀ تعقل و تـدبر را بـه روی خود بسته، برای انکار از معاد دست به دامن تقلید پدران خود می زنند، لـذا الله تعـالی در بارۀ عملکرد آنها می فرماید: ﴿بَلۡ قَالُواْ مِثۡلَ مَا قَالَ ٱلۡأَوَّلُونَ ٨١﴾ «بلکه همان سخنانی را گفتند که پیشینان گفته بودند»، و همانند آنها از مسئله معاد جسمانی انکار ورزیدند.

- سپس گفتار آنان را چنین حکایت می کند:

۱- ﴿أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ٨٢﴾ «(گفتند) آیا چـون بمیـریم و خـاک و استخوان های (پوسیده) گردیم، آیا بر انگیخته خواهیم شد؟!».

این گفتار آنان در همین سورۀ آیۀ (۳۵-۳۷)، و سورۀ یس آیۀ (۷۸)، و در سـورۀ ق آیـۀ (۳)، و در سورۀ نازعات آیۀ (۱۰-۱۴) نیز ذکر شده است.

۲- ﴿لَقَدۡ وُعِدۡنَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا هَٰذَا مِن قَبۡلُ﴾ «بدون شک این وعده به ما و به پدران مان پـیش ازین داده شده است»، اما تا هنوز هیچ کسی آن را به چشم خود مشاهده نکرده است، بـدین اساس ما به چنین سخنان باور نمی کنیم.

۳- سپس تکذیب خویش را تصریح نموده گفتند: ﴿إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٨٣﴾ «این جز افسانۀ پیشینان نیست»، تخیل و اوهام است و حقیقتی ندارد.

۳- ذکر سه نوع دلیل اعترافی برای اثبات معاد

از آنجا که کفار و مشرکان به مسألۀ معاد هیچ نوع اعترافی نداشتند، لذا می کوشیدند تا آن را یک امر نا ممکن جلوه دهند، و قرآن کریم نیز برای اثبات معاد و ابطال سخنان مشرکان با شرح و تفصیل سخن زده است.

و در آیات مورد بحث، دلایل منکران معاد را به سه طریق درهم می کوبد:

۱- از طریق اثبات مالکیت الله بر جهان هستی،

۲- از طریق ربوبیت وسیع الله تعالی،

۳- از طریق حاکمیت و تصرف او بر تمام جهان هستی.

و هریک ازین امور سه گانه قدرت و توانائی الله تعالی را به مسألۀ معاد به اثبات می رساند، و همچنان حکمت الله نیز مقتضی آنست که، این جهان، جهان دیگری را به دنبال خود داشته باشد.

و جالب اینست که درهر مورد ازین موارد سه گانه، الله تعالی اعتراف مشرکان را می گیرد:

الف: استدلال برای اثبات معاد از طریق اثبات مالکیت الله تعالی بر جهان هستی، می گوید: ﴿قُل لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾﴾ «بگو زمین و همه مخلوقاتی که در زمین هستند، از آن کیست؟ اگر می دانید»، یعنی مالک زمین و محتویات آن از حیوانات درختان و گیاهان و کوه ها، و دریاها و انسان ها چه کسی است؟ مقصود از کلمۀ «مَن» که کاربردش بیشتر برای عقلاء است، درین آیه عموم کائنات روی زمین است.

همچنان کلمۀ «مَن» در سورۀ یونس آیۀ (۶۶)، در سورۀ مریم آیۀ (۴۰) برای همه مخلوقاتی که در روی زمین هستند، اعم از عاقل غیر عاقل بکار برده شده است.

- و چون مشرکین به توحید خالقیت و مالکیت الله اعتراف داشتند، لذا به سؤال فوق چنین پاسخ می دادند: ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ «خواهند گفت: (همه) از آن الله است».

- هر گاه به مالکیت الله تعالی اعتراف نمودند پس تو ﴿قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾﴾ «بگو: آیا نمی اندیشید» که با وجود اعتراف تان به مالکیت گسترده او از قدرت او بر معاد انکار می ورزید؟ آیا کسی که زمین و محتویات آن را با این همه شگفتی های محیر العقول بیافریند، او نمی تواند که انسان کوچک را بار دیگر بیافریند! در حالی که اعادۀ آفرینش نسبت به آغاز آن آسانتر است.

ب- استدلال بر اثبات معاد از طریق ربوبیت و سیع الله سبحانه، که خود مشرکان به آن اعتراف دارند، البته دلیل قبلی از نوع ارضیات بود، این دلیل تمام علویات را شامل می باشد، چنانکه می گوید: ﴿قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾﴾ «بگو: پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟»، آسمان هائی که دارای ملیونها ستارگان ثابت و کهکشان ها و مخلوقات عجیب است که ازآنجمله دو روشنائی بخش عالم- آفتاب و مهتاب - است، و عرشی که محیط کافۀ مخلوقات می باشد که عظمت آن را جز خالق عالم کس نمی داند، پروردگار این همه مخلوقات عظیم کیست؟

- در پاسخ این سؤال بازهم همان جواب نخست را می دهند: ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ «خواهند گفت: اینها همه از آن الله است».

پس در روشنی این اقرار شان، آنان را توبیخ می کند: ﴿قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾﴾ «بگو آیا تقوی پیشه نمی کنید؟»، و از الله نمی ترسید که با وجود اعتراف تان به ربوبیت فراگیر او، از قدرتش بر معاد جسمانی، انکار می ورزید؟

ج: استدلال بر اثبات معاد، از طریق حاکمیت و تصرف او بر تمام جهان هستی است، که مشرکان به این نیز اعتراف دارند، می گوید: ﴿قُلْ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾﴾ «بگو چه کسی حکومت همه موجودات در دست او است، او پناه می دهد و (کسی را) در برابر او پناه داده نمی شود، اگر بدانید».

در سورۀ آل عمران آیۀ (۲۶) می گوید: ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلْمُلْكِ تُؤْتِى ٱلْمُلْكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلْمُلْكَ مِمَّن تَشَآءُ﴾ «بگو: ای الله ! ای مالک جهان هستی ! به هر کسی می خواهی، حکومت و دارائی می بخشی و از هر کسی که می خواهی حکومت و دارائی را باز پس می گری».

در سورۀ یس آیۀ (۸۳) می گوید: ﴿فَسُبْحَٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ «پس پاک است آنکه حکومت همه جهان هستی در دست او است و به سوی او باز گردانده می شوید»، در سورۀ هود آیۀ (۵۶) می گوید: ﴿مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ﴾ «و هیچ جنبندۀ در زمین نیست مگر اینکه از موی پیشانی او گرفته است».

- در برابر این سؤال نیز همانند گذشته، اعتراف می کنند: ﴿سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ «خواهند گفت: از آن الله است».

بعد ازآنکه به این سوال نیز جواب مثبت دادند و به مالکیت عام و تام و ربوبیت شامل و حکومت محیط و فراگیر الله تعالی، اعتراف نمودند، الله تعالی به پیغمبرش دستور می دهد که آنها را چنین توبیخ کند: ﴿قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾﴾ «بگو: پس چگونه جادو (یعنی فریب داده) می شوید؟».

«تُسْحَرُونَ» جادو می شوید، فریب داده می شوید، یعنی چگونه درک و شعور شما مختل شده زیر تأثیر باطل قرار گرفته اید و توحید را گذاشته غیر الله را عبادت می کنید، با آنکه شما خود تان اعتراف می کنید که جز او «رب» وجود ندارد.

فائده:

۱- درین سه استدلال، هر استدلال بعدی، نسبت به ماقبلش مترقی است، زیرا در مرحلهٔ اول: مالکیت زمین و محتویات آن را به حیث دلیل ذکر نمود، و در مرحلهٔ دوم ربوبیت شامل تمام آسمان های هفتگانه و عرش عظیم را، دلیل قرار داد.

در مرحلهٔ سوم: حکومت عامهٔ موجودات، اعم از سفلیات و علویات وجویات را از آن خود اعلان داشت.

۲- و به همین ترتیب خاتمهٔ هر یک ازین دلائل، نسبت به خاتمهٔ ماقبلش مترقی است زیرا در پایان دلیل اول «تذکر» را ذکر کرد که غفلت را دور می سازد.

در پایان دلیل دوم «تقوی» را ذکر کرد که از خاتمهٔ ما قبلش مترقی است، و تقوی نسبت به «تذکر» قوی تر است.

در پایان دلیل سوم «سحر» را ذکر کرد که علاوه بر وعید، توبیخ شدید نیز هست، پس به این ترتیب هر سوال را به مناسب خود پایان بخشید.

- بعد از ارائهٔ این دلائل، به صورت یک نتیجه گیری فشرده می گوید: ﴿بَلْ أَتَيْنَٰهُم بِٱلْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿٩٠﴾﴾ «بلکه به ایشان سخن راست آوردیم، و قطعا آنها دروغ گویان اند». یعنی: مشرکان درین ادعای شان که این سخنان پیغمبر از افسانهٔ پیشینان است و از نزد الله تعالی نازل نشده است، دروغ می گویند، بلکه محمد ﷺ پیغمبر صادق و برحق است و او این سخنان را به دستور الله تعالی به مردم تبلیغ می کند و به دستور او مردم را به سوی توحید فرا می خواند.

۴- نفی هر نوع شریک از الله تعالی

در آیات گذشته موضوع بحث، اثبات توحید و معاد از طریق حاکمیت و خالقیت و ربوبیت مطلق پروردگار بود و در آیات مورد بحث به نفی هر نوع شریک پرداخته و عواقب بد شرک را بیان می دارد و در حقیقت این آیات نتیجۀ و فشردۀ مطالب آیات گذشته است.

۱- الله تعالی نخست به نفی وجود فرزند برای خود می پردازد: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٍ﴾ «الله فرزندی نگرفته است»، و اصلا نیازی به فرزند ندارد، پس عقیدۀ مشرکان که فرشتگان را دختران الله می گفتند و همچنان عقیدۀ نصاری که عیسی‌ علیه السلام را «ابن الله» می گویند و عقیدۀ یهود که عزیر را «ابن الله» می دانند، همه سخنان باطل و ناشی از جهل به مقام ربوبیت و جهل به الوهیت الله تعالی است، و در آیات زیادی، مثلا در سورۀ اخلاص، در سورۀ نساء آیۀ (۱۷۱)، و در سورۀ إسراء آیۀ (۱۱۱)، و در سورۀ مریم آیۀ (۹۲) و در سورۀ صافات آیۀ (۱۵۱-۱۵۲)، بر این عقیدۀ شرکی رد شده است.

۲- سپس الله تعالی به نفی عموم شرکاء می پردازد: ﴿وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنْ إِلَٰهٍ﴾ «و با او هیچ معبودی و انبازی نیست»، نه پیش از آفرینش عالم و نه به هنگام آفرینش آن و نه بعد از آفرینش عالم هیچ وقت نه شریکی داشته و نه خواهد داشت.

پس برای ابطال وجود هر نوع شریک دو دلیل ذکر می کند:

- دلیل اول: ﴿إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍۭ بِمَا خَلَقَ﴾ «(هرگاه اگر الهی دیگری با او شریک می بود) درین هنگام البته هر الهی به ادارۀ امور آفریده گان خاص خود می پرداخت»، و طبعا هر بخشی از عالم با نظام خاصی، توسط یکی از آن آلهه اداره می شد و این چند گانگی نظامها، با وحدتی که در نظام جهان مشاهده می کنیم سازگار نیست.

- دلیل دوم: ﴿وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ «و البته برخی برخی دیگری تفوق و برتری می جست»، و دایرۀ قلمرو خود را گسترش می داد، چنانکه عادت پادشاهان همین است، پس درین صورت نیز نظام عالم همه متلاشی و دگرگون می گردید در حالی که در نظام عالم هستی، اعم از علویات و سفلیات، کوچکترین بی نظمی مشاهده نشده است چنانچه در سورۀ ملک آیۀ (۳) می گوید: ﴿مَّا تَرَىٰ فِى خَلْقِ ٱلرَّحْمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٍ﴾ «در آفرینش (و آفریده های) الله مهربان هیچ گونه بی نظمی و خلل را مشاهده نمی کنی»، پس عدم هر گونه بی نظمی و خلل در نظام آفرینش، دلیل بسیار قوی بر نفی تعدد آلهه و اثبات اله واحد لاشریک است.

پس طوری که این آیه برآن دلالت دارد که خالق جهان یک ذات است کـه جـز او خـالق دیگری نیست، همچنین بر این امر دلالت دارد که معبود برحقی جـز او وجـود نـدارد، زیـرا شایستهٔ عبادت تنها همان ذاتی است که خـالق و رازق ومـدبر و متصـرف اسـت، نـه آنکـه خودش مخلوق و محتاج و ضعیف و عاجز است.

- پس ثمرهٔ این همه دلایلی که تا اینجا ذکر شد اینست: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝٩١﴾ « پاک است الله از آنچه که (مشرکان) می کنند»، او نه فرزند دارد و نه شریک، بلکه خـالق و معبود برحق تنها او است.

- بعد از بیان تنزیه ذات پاک خود از هر نوع شرک، صفات کمال خود را بیـان مـی کـنـد: ﴿عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ﴾ «او دانای پنهان و آشکار است»، و در سورهٔ رعد آیهٔ (۹) می گویـد: ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ﴾ «او دانای پنهان و آشکار و بزرگوار و برتر است».

و نیز در سورهٔ انعام آیهٔ (۳)، و در سورهٔ سجده آیهٔ (۶)، و در سـورهٔ زمـر آیـهٔ (۴۶)، و در سورهٔ حشر آیهٔ (۲۲)، و در سورهٔ تغابن آیهٔ (۱۸) بیان صفت علم الله تعالی است.

و با یک جملهٔ کوتاه برهمه پندارهای خرافی مشرکان خـط بطـلان کشـیده مـی گویـد: ﴿فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٩٢﴾ «پس الله برتر است از آنچه (به او) شریک می گردانند».

این آیه علاوه برآنکه بیانگر نزاهت و پاکی الله تعالی از هر نوع شرک است، در عین حـال تهدید شدیدی برای مشرکان است که الله تعالی از اسرار و اعمال بد آنها کاملا آگـاه اسـت و در موقعی که الله تعالی خودش لازم می بیند مشرکان را به مجازات شدید خواهد کشاند.

۵- تهدید شدید برای مشرکان

هر گاه عقیدهٔ ناپاک و خرافی مشرکان را یاد آور شد که آنها مخلوق را با الله شریک مـی گردانند، اکنون الله تعالی درین آیات پیغمبر خود را باخبر می سازد کـه از آنهـا انتقـام مـی گیرد، اما مشخص نشده است که این انتقام در دوران حیـات پیغمبـر و یـا بعـد از وفـات او صورت خواهد گرفت، بنا بر آن پیغمبر خود را دستور می دهد، تا دعا کند که هر گـاه وقـوع آن عذاب در دنیا، یا در آخرت به مشاهدهٔ او رسد، در صـف معـذبین قـرار نداشـته باشـد، چنانکه می گویـد: ﴿قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ۝٩٣ رَبِّ فَلَا تَجۡعَلۡنِي فِي ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝٩٤﴾ «بگو: ای پروردگارم! اگر چیزی از عذابی را که وعـده داده مـی شـوند بـه مـن بنمـائی، ای

پروردگار من (درین هنگام) مرا در میان گروه ستمگاران قرار مده»، و از عذابی که به آنان اصابت می کند، مرا محفوظ دار.

درین دعا سوی این امر اشاره است که الله تعالی پیغمبر خویش را از عذاب نجات می دهد، چرا که او از گناه معصوم است، پس منظور ازین دعا ابراز عبودیت و اظهار تواضع برای الله تعالی است.

و همچنان درین دعا سوی این امر اشاره است که مجازاتی را که دامنگیر تکذیب کنندگان پیغمبر می شود، الله تعالی برای پیغمبرش نشان خواهد داد.

درین دعا، برای همه مسلمانان تعلیم است که از عذاب الهی هیچ گاه ایمین نباشند، لذا این دعا را همیشه ورد زبان داشته باشند.

- از انجا که مشرکان از وقوع این عذاب انکار ورزیده در مطالبهٔ آن می شتافتند الله سبحانه می گوید: ﴿وَإِنَّا عَلَىٰٓ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَٰدِرُونَ ﴿٩٥﴾﴾ «و بدون شک ما قادریم که عذابی را که به ایشان وعده می دهیم، به تو نشان دهیم»، ولی تا مدت معلومی عذاب آنها را به تعویق می اندازیم و چنانچه گوشه ای از عذاب مشرکان را الله تعالی در جنگ بدر به پیغمبرش نشان داد.

۶- تعلیم طریق دعوت و دفع شر شیاطین

بعد از بیان تعلیم آداب دعا به آداب دعوت و اخلاق حسنه توصیه می کند، چون برای پیروزی دعوت، اخلاق نیکو ناگزیر است، لذا الله تعالی می فرماید: ﴿ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ ٱلسَّيِّئَةَ﴾ «بدی را به خصلتی که بهتر است، دور کن».

بعض مفسرین ﴿بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ﴾ را به شهادت «لا اله الا الله» و «ٱلسَّيِّئَةَ» را به شرک تفسیر نموده اند.

امام ماوردی «بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ» را به «موعظهٔ حسنه» و «ٱلسَّيِّئَةَ» را به «منکر» تفسیر نموده است، پس مطلب آیه چنین می شود: «منکر را به موعظهٔ حسنه دور کن».

اما بهتر است که این آیه بر عمومش گذاشته شود تا ﴿بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ﴾ تمام نیکی ها و «ٱلسَّيِّئَةَ» همه بدی ها را در بر گیرد، درین صورت مطلب آیه چنین می شود: تو داعی هستی، اگر به کدام نوع اذیتی یا پیش آمد بد، مواجه شوی، با روش ملائم مثلا با عفو، سخن نیکو، و آداب جمیل و احسان، آن را از خود دفع کن.

و این عفو و درگذری مخصوص به حالت دعوت نیست، بلکه انسان مومن در همه مراحل زندگی اش، این شیوه را باید برای خود برگزیند.

- سپس می فرماید: ﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾﴾ «ما به آنچه می گویند، خوب دانائیم»، سخنان نیش دار، حرکات ناشایست و اذیت و آزار آنان را می دانیم که تورا نا راحت می کند، اما در برابر این عملکردهای بد آنان نباید تو عمل بالمثل انجام دهی و بدی را با بدی پاسخ بگویی، بلکه ما آنها را در برابر این اعمال شان جزایی که مستحق آن هستند خواهیم داد.

البته باید گفت این دستور مخصوص مواردی است که دشمن برخورد نیک مرد مؤمن دعوت گر را دلیل ضعف او نشمارد و بر جرأت و جسارتش افزوده نشود.

- و برای جلوگیری از شر شیاطین، چنین دستور می دهد: ﴿وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾﴾ «و بگو ای پروردگارم ! از وسوسه های شیطانها (ی انسی و جنی) به تو پناه می گیرم»، ازینکه آنها در امور دعوت من مداخله کنند و مرا به بی راهه بکشانند.

«هَمَزَاتِ» - جمع «هَمْزَة» - به معنی تحریکات و وسوسه است.

شکی نیست که پیغمبر ﷺ به حفظ و امان الله تعالی از شر شیاطین جنی محفوظ و معصوم بودند، پس این دستور به غرض احتیاط بیشتر، و به غرض تعلیم امت ایشان است که در هر وقت از شر شیاطین به الله پناه ببرند.

- نه تنها از وسوسهٔ آنها در امور دعوت پناه می گیرم بلکه ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾﴾ «و به سوی تو پناه می برم ازینکه آنان نزد من حاضر شوند»، یعنی من پناه می گیرم ازینکه در وقت تلاوت من، به هنگام نزع روح من و به هنگام نماز من و در کافهٔ امور من حاضر شوند، و در امورم خلل و رخنه ایجاد کنند.

در سنن ابوداود از ابوالیسر روایت است که پیغمبر ﷺ چنین دعا می کرد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَدْمِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ التَّرَدِّي، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْغَرَقِ وَالْحَرَقِ وَالْهَرَمِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ يَتَخَبَّطَنِي الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَمُوتَ فِي سَبِيلِكَ مُدْبِرًا وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَمُوتَ لَدِيغًا»

ای الله ! به تو پناه می برم از (مردن به وسیلهٔ) منهدم شدن (خانه) و پناه می برم به تو از افتادن از بالا به پائین، پناه می برم به تو از غرق شدن، سوختن و از کهن سالی، پناه می برم به تو ازاینکه شیطان مرا به هنگام مرگ گمراه سازد، پناه می گیرم به تو ازینکه در

حالت گریز از جنگ در راه تو، بمیرم، و پناه می برم به تو ازینکه به وسیلهٔ گزیده شدن (مار یا کژدم) بمیرم».(۱)

و در حدیث دیگری از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه روایت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای دفع خوف این دعا را به ایشان یاد می داد:

«أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَحْضُرُونِ»

«به وسیلهٔ کلمات کامل الله پناه می گیرم از خشم الله، و از شر بندگانش و از وسوسه های شیاطین و ازینکه (در امور من)حاضر شوند (و مداخله کنند)».(۲)

در سورهٔ فصلت آیهٔ (۳۶) نیز به استعاذه از شیطان دستور داده است، و در سورهٔ أعراف آیهٔ (۹۹-۲۰۰) طریق دفع شر شیاطین انسی را به اخلاق نیکو و دفع شر جاهلان را به اعراض و دفع شر شیاطین جنی را به استعاذه بیان نموده است.

✿✿✿

مطلب چهارم: (از آیهٔ ۹۹-۱۱۸)

بیان حالت کافران به هنگام مرگ و در برزخ و در قیامت و انجام بد ایشان

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ
قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ
﴿١٠١﴾ فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿١٠٢﴾ وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ
فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ﴿١٠٣﴾ تَلۡفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمۡ فِيهَا كَٰلِحُونَ ﴿١٠٤﴾ أَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُم بِهَا
تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾ قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا ضَآلِّينَ ﴿١٠٦﴾ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا
ظَٰلِمُونَ ﴿١٠٧﴾ قَالَ ٱخۡسَـُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿١٠٨﴾ إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا
وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَٱتَّخَذۡتُمُوهُمۡ سِخۡرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوۡكُمۡ ذِكۡرِي وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ ﴿١١٠﴾ إِنِّي
جَزَيۡتُهُمُ ٱلۡيَوۡمَ بِمَا صَبَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ﴿١١١﴾ قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ

۱- سنن ابوداود، کتاب الوتر، باب فی الإستعاذه، حدیث:۱۵۵۴، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۲۱۶۲ .

۲- سنن ابوداود، کتاب الطب، باب کیف الرقی، حدیث: ۳۸۹۵، این حدیث در مرتبهٔ «حَسَن» قرار دارد، نگاه: صحیح ابوداود، حدیث: ۳۲۹۴ .

بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ ٱلْعَآدِّينَ ﴿١١٣﴾ قَٰلَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۖ لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَٰكُمْ
عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْكَرِيمِ ﴿١١٦﴾
وَمَن يَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرْهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿١١٧﴾ وَقُل رَّبِّ
ٱغْفِرْ وَٱرْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١١٨﴾

ترجــــمه:

۹۹- (کافران همچنان به اعمال بد خود ادامه می دهند) تا زمانی که به یکی ایشان مرگ فـرا رسد، می گوید: پروردگارا ! مرا (به سوی دنیا) باز گردان.

۱۰۰- تا در آنچه ترک کردم (و تقصیر نمودم) کار نیک انجام دهم، (بـه او گفتـه مـی شـود) هرگز نه (و مطالبه اش پذیرفته نمی شود)، این سخنی است که او به زبان می گویـد، (و اگر بر گردانده شود باز هم، همانند گذشته عمل می کنـد) و پـیش روی ایشـان بـرزخ است تا روزی که بر انگیخته می شوند.

۱۰۱- پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز در میان ایشان نسـب و قرابتـی نمی ماند و نه از یکدیگر سؤال می کنند.

۱۰۲- پس کسـانی کـه (در آن روز) تـرازوی (اعمـال) ایشـان سـنگین شـود، آنهـا قطعـا رستگارانند.

۱۰۳- و کسانی که (در آن روز) ترازوی (اعمال) ایشان سبک باشد، پس آنها کسانی هسـتند که خویشتن را زیان رسانده اند، (و) در دوزخ جاویدان می مانند.

۱۰۴- (شعله های)آتش، روی های شان را می سوزاند و آنها در دوزخ ترش روی می باشند.

۱۰۵- (الله به ایشان می گوید) آیا آیت های من بر شما خوانده نمی شد و شما آنها را تکـذیب می نمودید؟

۱۰۶- می گویند: ای پروردگار ما ! شقاوت ما بر ما غالب آمد و ما مردمان گمراه بودیم.

۱۰۷- پروردگارا ! ازین مقام ما را بیرون کن، پس اگر ما (بار دیگر به سوی کفـر) بـاز گـردیم، واقعاً ستمگار خواهیم بود.

۱۰۸- الله می گوید: با حقارت در آن دور شوید و با من سخن مگوئید.

۱۰۹- زیرا گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا ! ما ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و بـر ما رحم کن و تو بهترین رحم کنندگانی.

۱۱۰- پس شما آنها را به مسخره گرفتید، تا آنجا که (مشغول شدن به تمسخر) آنان، ذِکر مرا از یادتان برد و شما به حال آنها خنده می کردید.

۱۱۱- یقینا من امروز آنها را به خاطر صبری که کرده بودند پاداش (نیکو) دادم، حقا که آنها رستگاران اند.

۱۱۲- (هنگامی که الله منکرین معاد را از قبرهای شان بر انگیزد به ایشان می) گوید: چند سال در زمین توقف کردید؟

۱۱۳- (در پاسخ) می گویند: یک روز یا قسمتی از روز (توقف کرده ایم) پس از کسانی بپرس که می توانند بشمارند.

۱۱۴- (الله می) گوید: جز اندکی توقف نکرده اید، اگر می دانستید.

۱۱۵- آیا پنداشته اید که ما شما را بی هوده آفریدیم و اینکه به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟

۱۱۶- پس بزرگ و برتر است الله که پادشاه برحق است، جز او معبودی بر حق نیست، پروردگار عرش بزرگ است.

۱۱۷- و هر کسی با الله معبود دیگری را بخواند - هیچ دلیل و برهانی با خود ندارد - پس حساب او نزد پروردگارش است، شکی نیست که کافران رستگار نمی شوند.

۱۱۸- و بگو: پروردگارا ! (گناهان مرا) بیامرز و بر من رحم کن و تو بهترین رحم کنندگان هستی.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث شده است:

۱- وضع دردناک منکران معاد در آستانهٔ مرگ و بعد ازآن،

۲- بیان حالت نیک بختان و بدبختان در محشر،

۳- سؤال از کافران در بارهٔ مدت اقامت شان در دنیا،

۴- فلسفهٔ خلقت انسان،

۵- ذکر توحید و نفی شرک،

۶- تهدید برای مشرکان،

مسئلۀ اول: وضع دردناک منکران معاد در آستانۀ مرگ و بعد از آن

در آیۀ (۸۲-۸۳) سه گفتار غیر منطقی کافران را در مورد انکار از معاد و قیامت ذکر کرد و سپس با ارائۀ دلائل متنوع، معاد و قیامت را اثبات نموده کافران را در برابر سرسختی شان در مسیر باطل در آیۀ (۹۴-۹۵) به عذاب دنیا تهدید نمود، حالا وضع دردناک کافران و منکران معاد را در آستانۀ مرگ چنین بیان می کند:

- ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩﴾ «(کافران همچنان به اعمال بد خود ادامه می دهند) تا زمانی که به یکی ایشان مرگ فرا رسد، می گوید: پروردگارا! مرا (به سوی دنیا) باز گردان».

همان کسی که منکر قیامت بود، در حالت احتضار از پروردگارش بازگشت به سوی دنیا را درخواست می کند.

و اینکه «ٱرۡجِعُونِ» را به صیغۀ جمع ذکر نموده است، با آنکه مخاطبش الله است، این تنها به خاطر تعظیم است و یا اینکه با «رَبِّ» گفتن از الله مدد می خواهد، و سپس به سوی فرشتگانی که به قبض روح او مامور هستند، متوجه شده «ٱرۡجِعُونِ» می گوید، یعنی «مرا به سوی دنیا باز گردانید».

و یا اینکه «ٱرۡجِعُونِ» خطاب به سوی الله است و به صیغۀ جمع بدان سبب ذکر شده است که آن انسان بارها «ارجِعنِی» را تکرار می کند، پس صیغۀ جمع، اشاره به سوی تکرار «ارجعنی» از سوی آن کافر می باشد.

- بعد از آن سبب مطالبۀ بازگشت به سوی دنیا را ذکر می کند: ﴿لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ﴾ «تا در آنچه ترک کردم،کار نیک انجام دهم»، چرا که عمر خود را ضائع کردم و با اعراض از پذیرفتن حق و از انجام دادن عبادت پروردگار، مرتکب سخت ترین کوتاهی و تقصیر شدم، پس می خواهم خطاهای گذشتۀ خویش را جبران کنم.

مقصود از «فِيمَا تَرَكۡتُ» اعراض از ایمان به الله و به پیغمبر و دیگر امور دین می باشد، درین صورت «تَرَكۡتُ» به معنی «أعرَضتُ و رَفَضتُ» یعنی آنچه را رد کردم و نپذیرفتم، پس مطلب آیه چنین می شود: «مرا باز گردان تا ایمان به الله و پیغمبر و دیگر اعمال صالحی را که ترک کرده ام، جبران کنم».

و یا اینکه مقصود از «مَا تَرَكْتُ» اموالی است که ازایشان در دنیا مانده است و یا مقصودش دنیا است، یعنی: «ای پروردگار مرا باز گردان در دنیا اعمال نیکو انجام دهم و یا در مال و دارائی که گذاشته ام، صدقات و خیرات کنم».

پس برایش گفته می شود ﴿كَلَّآ﴾ «هر گز نه»، بازگشت به سوی دنیا نا ممکن است.

بعد ازآن روشن می سازد که «رَبِّ ٱرۡجِعُونِ» گفتن آنها، هیچ سودی ندارد: ﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا﴾ «این سخنی است که او به زبان می گوید»، چرا که هر انسان ظالم و ستمگر به هنگام مشاهدهٔ شدت و سختی چنین سخنی را بر زبان می آورد، ولی جز حسرت و ندامت برایش سودی نمی بخشد و چون به فرض محال اگر باز گردانده شوند دو باره به سوی شرک باز می گردند.

چنانچه الله تعالی در سورهٔ انعام می گوید: ﴿وَلَوۡ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنۡهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ۝٢٨﴾ «و اگر باز گردانده شوند، البته به سوی آنچه که از آن منع کرده شده بودند، باز می گردند و یقینا آنها دروغ می گویند».

مطالبهٔ بازگشت به سوی دنیا از سوی کافران، در موارد ذیل ذکر شده است:

۱- هنگام فرا رسیدن مرگ و معاینهٔ عذاب چنانکه در آیهٔ مورد بحث و در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۴۴) مذکور است.

۲- هنگام نُشور و برخاستن از قبرها، در سورهٔ اعراف آیهٔ (۵۳) مذکور است.

۳- هنگامی که تحت محاسبهٔ پروردگار قرار گیرند، در سورهٔ سجده آیهٔ (۱۲) ذکر شده است.

۴- هنگامی که به آتش عرضه شوند، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۲۷) و سورهٔ شوری آیهٔ (۴۴) است.

۵- و بعد ازآنکه به دوزخ انداخته شوند، در سورهٔ فاطر آیهٔ (۳۷) تذکر داده شده است.

- مرحلهٔ برزخ:

سپس برای نومید ساختن همه جانبهٔ آنها می گوید: ﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ۝١٠٠﴾ «و پیش روی شان برزخ است، تا روزی که بر انگیخته می شوند».

«بَرۡزَخٌ» به معنی حایل و حاجز است و مقصود ازآن درینجا مرحلهٔ میان دنیا و آخرت است، که انسان ها درین مرحله نه با اهل دنیا هستند و نه با اهل آخرت هستند، چه انسان در قبر دفن شود یا نشود، و هر کسی که به این عالم رسید دیگر بازگشت او به دنیا محال است.

در عالم برزخ، شهداء و مومنان پاک در نعمت و آرامش بسر می برنـد، ایـن مطلـب را در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۵۴)، و در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۶۹)، و در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۲۷) توضـیح داده است.

اما کافران و فاسقان هرکدام نظر به نوعیت گناه شان گرفتار عذاب می باشـند کـه درین باره آیات و احادیث به کثرت وارد است، چنانکه در سورهٔ سجده (۲۱) می گویـد: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ دُونَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾ «و البته ایشان را از عذاب نزدیک پیش از عذاب بزرگ می چشانیم».

مراد به «ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ» نزد اکثر مفسرین عذاب قبر، و مراد بـه «ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ» عـذاب آتش دوزخ است که در قیامت صورت می گیرد.

و همچنین در سورهٔ طه آیهٔ (۱۲۴)، و در سورهٔ غافر آیـهٔ (۴۶) اشـاره بـه همـین دو نـوع عذاب است.

حالت مردم در محشر:

بعد ازآنکه حالت منکرین معاد را هنگام مرگ، و در عالم برزخ بیـان کـرد، حالـت عمـوم مردم را در روز محشر بیان می کنـد: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ ١٠١﴾ «پس هنگامی که در صور دمیده شود، پس درآن روز درمیان آنها نسب و قرابتی نمی مانـد و نه از یکدیگر سوال می کنند»، بلکه هر کسی مشغول خود می باشد و در صورتی کـه انسـان اعمال صالحه نداشته باشد، نسب و قرابتش به او هیچ سودی نمـی رسـاند، چنانکـه سـورهٔ عبس آیهٔ (۳۴-۳۷) این موضوع را روشن نموده است.

و در سورهٔ معارج آیهٔ (۱۰) می گوید: ﴿وَلَا يَسۡـَٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمٗا﴾ «و هیچ دوسـتی از دوسـتش نمی پرسد».

این عدم سؤال بعد از نفخهٔ اولی است، چنانچه ابن عباس رضـی الله عنهمـا ایـن آیـه را همچنین تفسیر نموده گفته است: «هنگامی که برای نخستین بار در صور دمیده مـی شـود، در میان مردم هیچ نسب و قرابتی باقی نمی ماند، بلکه همگی بیهـوش شـده مـی میرنـد، و

سپس برای باردوم در صور دمیده می شود، آنگاه به سوی یکدیگر متوجه شده یکدیگر را سؤال می کنند».(۱)

به همین ترتیب بعد از استقرار دوزخیان در دوزخ، هر کدام از یکدیگر سوال می کنند، چنانکه در سورهٔ صافات آیهٔ(۲۷) می گوید: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ «و برخی ایشان بر برخی متوجه می شود، از یکدیگر سوال می کنند».

و همچنین مومنان در بهشت از یکدیگر سوال می کنند، چنانکه در سورهٔ طور آیهٔ (۲۵-۲۸) مذکور است، و اهل بهشت از دوزخیان می پرسند، چنانچه در سورهٔ مدثر آیهٔ (۴۰-۴۷) ذکر شده است.

مسئلهٔ دوم: بیان حالت نیکبختان و بدبختان در محشر

روز محشر مردم به دو گروه سعید و شقی تقسیم می شوند و درینجا احوال هر یک ازین دو گروه را شرح می دهد:

الف: بیان احوال نیک بختان: ﴿فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ۝١٠٢﴾ «پس کسانی که (در آن روز) ترازوی (اعمال) ایشان سنگین شود، آنها قطعا رستگارانند»، چرا که از آتش دوزخ نجات یافته به بهشت برین می روند که بزرگ ترین رستگاری است، چنانکه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸۵) می گوید: ﴿فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾ «پس کسی که از آتش دور داشته شود و به بهشت دراورده شود، یقینا او پیروز شده است».

ب: بیان احوال گروه أشقیاء: ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُۥ﴾ «و کسانی که (در آن روز) ترازوی (اعمال) ایشان سبک باشد»، پس سبکی ترازوی آنان پنج پیامد بسیار بدی دارد:

۱- ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمْ﴾ «پس آنها کسانی هستند که خویشتن را زیان رسانده اند »، در سورهٔ اعراف آیهٔ (۹)، در سورهٔ کهف آیهٔ (۱۰۳-۱۰۵) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۱۵)بیان همین خسران است.

۲- ﴿فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ۝١٠٣﴾ «در دوزخ جاویداند می مانند».

۳- ﴿تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ﴾ «(شعله های) آتش روی های شان را می سوزاند».

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، تفسیر سورة حم السجدة، باب ۴۱ .

در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۵۰) می گوید: ﴿وَتَغۡشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ﴾ «و آتش چهره های شان را می پوشاند». همچنین در سورهٔ کهف آیهٔ (۲۹)، سورهٔ انبیاء آیهٔ (۳۹)، سورهٔ واقعه آیهٔ (۴۲-۴۳)، و سورهٔ مرسلات آیهٔ (۳۰) بیان همین کیفیت است.

۴- ﴿وَهُمۡ فِيهَا كَٰلِحُونَ ١٠٤﴾ «و ایشان آنجا ترش روی می باشند»، «كَٰلِحُونَ»، مفردش «کالح» به معنی ترش روی، چهره درهم کشیده.

۵- با چنین سخنان عتاب آمیزی مخاطب می شوند: ﴿أَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٠٥﴾ «(الله به ایشان می گوید) آیا آیت های من بر شما خوانده نمی شد و شما آنها را تکذیب می نمودید؟»، نظیر این آیه در سورهٔ زمر آیهٔ (۷۱) و در سورهٔ ملک آیهٔ (۸-۹) ذکر شده است.

- سپس جواب اهل دوزخ را حکایت می کند: ﴿قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا ضَآلِّينَ ١٠٦﴾ «می گویند: ای پروردگار ما ! شقاوت ما بر ما غالب آمد و ما مردمان گمراه بودیم»، و از بد بختی ما این بود که پیغمبران الهی را تکذیب نمودیم و مرتکب انواع مختلف گمراهی و معاصی گردیدیم، لذا چنانکه در حالت احتضار درخواست رجعت می نمودند، بعد از درآمدن شان به دوزخ نیز مطالبهٔ بازگشت به سوی دنیا را نموده می گویند: ﴿رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ ١٠٧﴾ «ای پروردگار ما ! ازین مقام ما را بیرون کن، پس اگر ما (بار دیگر به سوی کفر) باز گردیم، واقعاً ستمگار خواهیم بود».

در سورهٔ غافر از ایشان حکایت می کند: ﴿فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ١١﴾ «پس ما به گناهان خویش اعتراف داریم، آیا به سوی بیرون شدن ازینجا راهی هست؟».

- الله سبحانه از مطالبهٔ آنها چنین جواب می گوید: ﴿قَالَ ٱخۡسَـُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١٠٨﴾ «با حقارت و رسوائی دران دور شوید و با من سخن مگوئید».

«ٱخۡسَـُٔواْ» - دور شوید - این کلمه برای دور راندن سگ بکار برده می شود، و هرگاه این کلمه برای انسانی گفته شود، هدف ازآن تحقیر و اهانت به او می باشد.

- سپس علت این عذاب و ماندن شان در دوزخ را تذکر می دهد: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ١٠٩﴾ «زیرا گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا ! ما ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو بهترین رحم کنندگانی».

- اما شما بدبختان با آنها چنین معامله می کردید: ﴿ فَٱتَّخَذۡتُمُوهُمۡ سِخۡرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوۡكُمۡ ذِكۡرِي وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ ١١٠ ﴾ «پس شما آنها را به مسخره گرفتید، تا آنجا که (مشغول شدن به تمسخر) آنان ذکر (و بیم عقاب) مرا از یادتان برد و شما به حال آنها خنده می کردید».

«سِخۡرِيًّا» - به کسر سین و ضم آن - مصدر است به معنی مفعول و به غرض مبالغه، یای نسبت درآخرش افزوده شده است، پس «سِخْرِي» کسی را گویند که بسیار زیاد مورد استهزاء قرار داده شود.

و عادت مردمان فساد پیشه و باطل پرست، همیشه اینست که مردمان ملتزم و با تقوی و پیرو سنت را به باد استهزاء می گیرند، طوری که در سورۀ مطففین می گوید: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ كَانُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَضۡحَكُونَ ٢٩ وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمۡ يَتَغَامَزُونَ ٣٠ ﴾ «شکی نیست که گنهکاران به مومنان می خندیدند و هنگامی که از نزد آنان می گذشتند (از روی تحقیر به آنها) با اشارات چشم و ابرو آنها را استهزاء می کردند».

- پس بر عکس استهزای کفار، الله تعالی پیروزی مومنان را درآن روز اعلان می دارد: ﴿ إِنِّي جَزَيۡتُهُمُ ٱلۡيَوۡمَ بِمَا صَبَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ١١١ ﴾ «یقینا من امروز آنها را به خاطر صبری که کرده بودند پاداش (نیکو) دادم حقا که آنها رستگارانند»، چرا که هم از دوزخ نجات می یابند و هم به بهشت می روند و هم رضوان الهی را کسب می کنند.

مسئلۀ سوم: سوال از کافران در بارۀ مدت اقامت شان در دنیا

بعد ازآنکه نفخۀ دوم صورت می گیرد، آنگاه الله تعالی کافران را مورد سؤال قرار می دهد: ﴿ قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ١١٢ ﴾ «(الله) می گوید:چند سال در زمین توقف کرده اید».

آنها از شدت دهشت هول قیامت چنین جواب می دهند: ﴿ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ ﴾ «می گویند: یک روز یا قسمتی از روز (توقف کرده ایم)»، اما ازین پاسخ خود مطمئن نمی باشند، لذا می گویند: ﴿ فَسۡـَٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ ١١٣ ﴾ «پس (اصل حقیقت را) از کسانی بپرس که می توانند بشمارند»، مدت اقامت ما در دنیا از پیش ما فراموش گردیده است.

سوال: درین آیه مدت اقامت خود را در دنیا یک روز یا نصف روز، گفتند و در سورهٔ طه آیهٔ (۱۰۳) آن را ده روز، و در سوره یونس آیهٔ (۴۵) و سورهٔ روم آیهٔ (۵۵) یکساعت، و در سورهٔ نازعات آیهٔ (۴۶) توقف خود را مقدار بیگاه، یا چاشت گفته اند.

جواب: این است که اختلافات اقوال، به اساس اختلاف احوال قائلین و اضطراب آنها است، پس در میان این اقوال منافات نیست، هر کس مطابق حالش تخمین نموده است.

- پس الله تعالی طور توبیخ و سرزنش به ایشان چنین پاسخ می دهد: ﴿قَـٰلَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ لَّوۡ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١١٤﴾ «می گوید: جز اندکی توقف نکرده اید، اگر می دانستید»، یعنی عمر دنیا هرچقدر طولانی باشد، در برابر آخرت، ساعتی بیش نیست و اگر شما آگاهی می داشتید در همان دنیا، ناچیز بودن مدت آن را می دانستید و فانی را بر جاویدان ترجیح نمی دادید و نه دست به چنین تصرفات غلط می زدید، اما پرده های غفلت و غرور که قلب شما را احاطه کرده بود، مانع درک این حقیقت گردید و درنتیجه شما دنیا را جاویدان گمان کردید و مستحق خشم و عذاب الهی گردید.

مسئلهٔ چهارم: فلسفه خلقت انسان

چون مشرکان خلقت انسان را برای کدام هدف مشخصی نمی دانستند، پس الله تعالی آنها را در برابر این تصور و اندیشهٔ غلط شان توبیخ نموده می فرماید: ﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ ١١٥﴾ «آیا پنداشته اید که ما شما را بیهوده آفریدیم و اینکه به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟»، این پندار شما سر تا سر خطا است، خلقت شما برای خوردن و خوابیدن نیست، بلکه هدف از خلقت شما تکلیف و بندگی و عمل است و سپس از دار عمل به دار الجزا انتقال داده می شوید، تا هر کسی نتایج اعمالش را به صورت کامل به دست آورد.

در سورهٔ قیامت آیهٔ (۳۶) می گوید: ﴿أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَن يُتۡرَكَ سُدًى﴾ «آیا انسان می پندارد که مهمل گذاشته می شود»، و در برابر اعمالش محاسبه نمی شود، این پندار غلط است بلکه خلقت انسان برای عمل و جزا است.

و همچنین آفرینش عالم هستی عبث و بی فائده نیست، چنانکه در سورۀ آل عمران آیـۀ (۱۹۰) و در سورۀ أنبیاء آیۀ (۱۶)، و در سورۀ ص آیـۀ (۲۷)، فلسـفۀ خلقـت کائنـات را ابـراز داشته است.

مسئلۀ پنجم: ذکر توحید و نفی شرک

در پایان سوره یگانگی خود را اثبات و ذات پاکش را، از عبث اعلان داشـتـه مـی فرمایـد: ﴿فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡكَرِيمِ ١١٦﴾ «پس بزرگ و برتر اسـت الله که پادشاه برحق است، جز او معبودی بر حق نیست، او پروردگار عرش بزرگ است».

درین آیه پنج وصف از اوصاف الله سبحانه جمع شده است: صـفت عُلـو، مالکیـت، حـق، معبودیت، ربوبیتش بر عرش، یعنی ذات الله و صفات الله، همه برتـر و بزرگتـر از همـه چیـز است، و با مخلوق متحد نیست، بلکه بر فراز عرش است، او مالک همـه چیـز اسـت، تنهـا او باقی است، دیگر همه به فنا می روند، تنها او خالق است، دیگر همه مخلوق اند، پس ذاتی که دارای چنین صفات عالی باشد، هیچ گاه انسان و کارخانۀ عالم هستی را عبث نیافریده است.

درین آیه «عرش» را به «کریم» وصف نموده است، چرا که رحمت و خیر و برکت الهـی از فراز عرش فرود می آید، علاوه برآنکه نسبت عرش به سوی أکرم الأکرمین است، و مخلـوقی که نسبتش به او باشد، ناگزیر آنهم از شرف و کرامت خاصی برخوردار خواهد بود.

درینجا باید این موضوع را بیان کنیم که «عرش» یکی از مخلوقات بزرگ الله تعالی اسـت، که بر فراز آسمان ها قرار دارد، چنانچه در صحیحین روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ»

«هنگامی که از الله سؤال کردید، از وی بهشت فردوس را سؤال کنیـد، زیـرا آن بهشـت وسط و اعلی است، و بالای آن عرش رحمن قرار دارد و نهرهای بهشت از همانجا جـاری مـی شود». (۱)

و از ابو ذر رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب و کان عرشه علی الماء، حدیث: ۷۴۲۳.

«يَا أَبَا ذَرّ ! مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ مَعَ الْكُرسِيِّ إِلاَّ كَحَلَقَةٍ مُلْقَاةٍ بِأَرْضِ فَلاَةٍ وَ فَضلُ الْعَرشِ عَلَى الكُرسِيِّ كَفَضلِ الفَلاَةِ عَلَى الحَلَقَةِ » [1]

«ای ابوذر ! آسمان های هفتگانه در برابر کرسی، فقط همانند انگشتری است که دریک زمین صحراء انداخته شده باشد و برتری و وسعت عرش در برابر «کرسی» همانند وسعت و پهنائی صحراء در برابر انگشتری است».

اما کسانی که «عرش» را به مجموعۀ جهان هستی و یا به علم الهی تفسیر نموده اند، این درحقیقت تحریف کتاب الهی است، و چنین تحریفات در تفسیر کلام الهی، از فساد عقیده و انحراف از مسیر سلف نشأت می کند، و این همان عقیدۀ جهمیه و معتزله و دنباله روان ایشان هستند، چون آنها از استوای الهی بر عرش انکار دارند، لذا برای اثبات عقیدۀ غلط خود، اصلا از وجود مخلوقی به نام عرش، انکار می ورزند.

هرگاه اگر به نام «عرش» مخلوق مستقلی وجود نداشته باشد لازمش – العیاذ بالله – چنین می شود که گویا الله تعالی خود را به «رب العرش العظیم» وصف نموده است و همچنان پیغمبرش ﷺ که در احادیث زیادی از عرش سخن گفته است، همه سخن عبث و غیر واقعی زده اند، «سبحانک هذا بهتان عظیم»، در حالی که در گفتار الله و پیغمبرش هیچ گاه سخنان غیر واقعی و عبث وجود ندارد، بلکه این تأویلات بی هودۀ را که پیروان اندیشۀ جهمیه و معتزله می کنند، ناشی از تحکیم خواهشات نفسانی و عقل های مریض آنها است.

مسئلۀ ششم: تهدید برای مشرکان

چون بزرگ ترین موضوعی که الله تعالی به سوی آن دعوت داده است، توحید خودش می باشد، و اساس گمراهی مشرکین هم، شریک آوردن ایشان بود، لذا الله تعالی بعد ازآنکه ذات خود را به علوّ و قدرت فراگیر وصف کرد، دراینجا کسانی را که مرتکب شرک شده جز الله معبودان دیگری را می پرستند، مورد تهدید قرار داده می فرماید: ﴿ وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ ﴾ «و هر کسی با الله معبود دیگری را می خواند هیچ دلیل و برهانی با خود ندارد».

۱- صحیح ابن حبان، کتاب البر و الإحسان، باب ما جاء فی الطاعات و ثوابها، حدیث:۳۶۲، حدیث صحیح است، نگاه: سلسلة الأحادیث الصحیحة، حدیث:۱۰۹ .

- ﴿ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ ﴾ «پس حساب او نزد پروردگارش است»، و الله تعالى اورا در برابر همه اعمالى شركى و كفرى اش، مجازات خواهد كرد.

- ﴿ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿١١٧﴾ ﴾ «شكى نيست كه كافران رستگار نمى شوند».

پس هر گاه جهالت كفار را در دنيا و عذاب آنها را در آخرت شرح داد، پيغمبر خود را دستور مى دهد از همه چيز تعلقات خود را قطع نموده به سوى الله رجوع كند، و آمرزش و رحمت اورا درخواست نمايد: ﴿ وَقُل رَّبِّ ٱغْفِرْ وَٱرْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١١٨﴾ ﴾ «و بگو: پروردگارا! (گناهان مرا) بيامرز و بر من رحم كن و تو بهترين رحم كنندگان هستى»، زيرا آمرزش و رحمت تو انسان را از هر آفت و خوف محفوظ نگه مى دارد.

اين سوره به فلاح مؤمنان آغاز شد، و به نفى فلاح كافران پايان يافت.

الحمدلله بنعمته تتم الصالحات و الصلاة والسلام على رسوله محمد صاحب الدرجات وعلى آله و جميع أصحابه الطاهرين والطاهرات.

تفسیر

سورهٔ نور

این سوره مدنی است، و بعد از سورهٔ حشر نازل شده است، در ترتیب نزول (۱۰۲) و در ترتیب مصحف (۲۴) و عدد آیاتش (۶۴) آیه است.

مناسبت این سوره به سورهٔ المؤمنون ازین قرار است:

۱- در سورهٔ مومنون آیهٔ (۵) یکی از صفات مومنان، پاکدامنی را قرار داد.

اکنون درین سوره احکام کسانی را بیان می کند که شرمگاه خود را از حرام حفاظت ننموده مرتکب زنا می شوند و همچنان یک سلسه احکامی را بیان می کند که به مسئلهٔ زنا ارتباط دارد: مانند قذف و لعان، و همچنین احکامی را بیان می کند که از اسباب جلوگیری فحشا به شمار می رود، مانند حفاظت چشم از دیدن به سوی اجنبی و دستور به اجازه گرفتن هنگام ورود به خانهٔ کسی تا اینکه چشم انسان به نا محرم نیفتد، و برای کسی که توان مالی دارد دستور به ازدواج و کسی را که توان مالی ندارد، به پاکدامنی دستور می دهد که وسیلهٔ حفاظت شرمگاه است.

۲- در پایان سورهٔ مؤمنون فرمود: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ «آیا پنداشته اید که ما شما را بی هوده آفریده ایم»، بلکه شما را برای عبادت خود آفریده ایم.

حالا درین سوره یک عده امور تکلیفی را بیان می کند که مخالفت از آن، انسان را به ضلالت و انحراف می کشاند.

۳- در سورهٔ مومنون، صفاتی را ذکر کرد که سبب فلاح اخروی می گردید، درین سوره اموری را بیان می کند که سبب فلاح دنیا و قدرت و تمکن مومنان درآن می گردد.

محتوای سورهٔ نور:

موضوع محوری سوره، جلوگیری از فحشاء و سد باب تهمت ها است و برای این غرض احکام زنا، احکام قذف و مسئلهٔ لعان را بیان داشته است، و به رعایت یک سلسه آداب دستور داده است، لذا آیات این سوره در سه بخش تفسیر می گردد:

بخش اول : از آغاز سوره تا آیهٔ (۳۴) مشروعیت احکامی است که سبب جلوگیری از فساد در جامعه می گردد. و درین آیات ازین مطالب بحث شده است: احکام مربوط به زانی و زانیه، احکام قذف، احکام لعان، احکام افک و تهدید و وعید برای مفتریان و بیان یک سلسه آداب و احکام از قبیل: آداب دخول به منازل مسکونی دیگران، دستور به مردان و زنان مومن به فرو گرفتن چشمان خود، دستور به نکاح دادن زنان و مردان مومن، دستور به اجرای عقد کتابت در صورت مطالبهٔ برده و منع از اکراه کنیزان بر فحشاء است. و این آیات در سه فصل تفسیر می گردد.

بخش دوم: از آیهٔ (۳۵-۵۷) ترغیب به ایمان به الله و رسول و قرآن و اطاعت ایشان از خلال بیان برتری مومنان و صفات عالی و بیان پاداش نیک ایشان و تقبیح و مذمت منافقان و کافران و انجام بد ایشان. و مطالب مورد بحث درین آیه بدین قرار است: چند مثال برای روشن ساختن حالت مؤمنان و کافران و بیان دلائل وحدانیت الله تعالی، اوصاف منافقان و بیان صفات مؤمنان و بشارت برای ایشان، دستور به اطاعت الله و رسول و بیان پاداش نیک ایشان، دستور به نماز و پرداخت زکات و تهدید برای کافران .

بخش سوم : از آیهٔ (۵۸-۶۴): بیان آداب و احکام معاشرت و ادب گفتگو با پیغمبر ﷺ و مطالب مورد بحث این آیات ازین قرار است: تعیین اوقات اجازه گرفتن برای بردگان و اطفال نابالغ، اما اطفالی که به بلوغ می رسند، در همه اوقات پیش از ورود باید اجاز بگیرند، حکم بیرون نهادن زنان معمر لباس های افزودی شان را از بدن شان در داخل خانه، حکم خوردن طعام از خانهٔ اقارب و آداب آن، حکم اجازه گرفتن از رئیس و قائد عمومی، بیان ادب گفتگو با پیغمبر ﷺ.

❁❁❁

بخش اول: آیهٔ (۱- ۳۴): ترغیب به ایمان به الله و رسول و قرآن و اطاعت ایشان.

فصل اول آیهٔ (۱- الی -۲۶) درین آیات چهار نوع حکم بیان شده است :

۱- احکام مربوط به زانیه و زانی از آغاز تا آیهٔ (۳)، ۲- حکم قذف در آیهٔ (۴-۵)،

۳- بیان لعان در آیهٔ (۶-۱۰)، ۴- بیان واقعهٔ افک در آیهٔ (۱۱-۲۶).

۱- احکام مربوط به زانیه و زانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ سُورَةٌ أَنزَلْنَٰهَا وَفَرَضْنَٰهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَآ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾ ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِى فَٱجْلِدُوا۟ كُلَّ وَٰحِدٍ
مِّنْهُمَا مِا۟ئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِى دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ
مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ ٱلزَّانِى لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ
ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ ﴾

ترجمه:

۱- این سوره ای است که ما آنرا نازل کردیم و (احکام) آن را فرض گرداندیم و دریـن سوره آیات روشنی را نازل کرده ایم تا پند گیرید.

۲- زن و مرد زناکار، هر یک از ایشان را صد تازیانه بزنید و شما را در (اجرای قانون) دین الله نسبت به آن دو، شفقتی نگیرد، اگر به الله و روز آخرت ایمـان داریـد و بایـد بـه هنگـام عقوبت ایشان، گروه از مؤمنان حاضر شوند.

۳- مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را نکاح نمی کند و زن زانیـه را جـز مـرد زانـی و یـا مشرک نکاح نمی کند و نکاح هر یک ازین دو بر مؤمنان حرام قرار داده شده است.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر یک تمهید و چهار حکمی است که هدف از آن اصلاح مجتمع و جلو گیری از فحشا است:

تمهید :

نخست از همه، الله سبحانه به غرض ابراز اهمیت مسائل و احکامی که دریـن سـوره ذکر شده است، به بیان عظمت این سوره و اهمیت حکمت تشـریعی احکـام آن پرداختـه مـی گوید:

- ﴿ سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ﴾ «این سوره ای است که ما آن را نازل کردیم و (احکام) آن را فرض گرداندیم و درین سوره آیات روشنی را نازل کرده ایم»، احکامی را نازل کرده ایم که ضامن اصلاح معاشره و طهارت و عفت فرد و رشد سالم جامعه است.

«سُورَةٌ» خبر برای مبتدای محذوف است که تقدیرش «هذه سورة» است.

«فَرَضْنَاهَا» : فرض در قرآن به پنج معنی استعمال می شود:

۱- «فرض» به معنای بیان، در سورهٔ تحریم (۲): ﴿ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ ﴾ «الله کفارهٔ سوگند های شما را بیان کرده است».

۲- «فرض» به معنای «حلال قرار دادن»، در سورهٔ احزاب (۳۸): ﴿ مَّا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ ﴾ «بر پیغمبر در نکاح کردن زنی که الله برایش حلال گردانده است گناهی نیست»، بلکه نکاح چنین زن برایش حلال است، مقصود آیه، نکاح با زینب، مطلقهٔ پسر خواندهٔ او، زید بن حارثه است.

۳- «فرض» به معنای فرود آوردن، در سورهٔ قصص آیهٔ (۸۵): ﴿ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ﴾ «یقینا آنکه بر تو قرآن را نازل کرده است، البته تو را به سوی مکه باز خواهد گرداند».

۴- «فرض» به معنای «تعیین و تقسیم»، در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۱) ﴿ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ ﴾ «آنچه بیان کرده شد تقسیمی است از جانب الله، که او برای هر وارث سهم خاصی تعیین کرده است.

۵- «فرض» به معنای ایجاب، در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۹۷) ﴿ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ﴾ «پس کسی که درین ماه ها حج را بر خود واجب گرداند، پس در دوران حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست».

و در آیهٔ مورد بحث «فَرَضْنَاهَا» به معنای ایجاب احکام و دستورات است، پس اغلب احکام مذکور در این سوره فرض است، مثلاً : در عقوبت زنا، صد تا زیانه و در شهادت برای اثبات زنا چهار شاهد، و در شهادت متلاعنین چهار بار شهادت، فرض است.

و مجاهد و قتاده رحمهما الله در تفسیر «فَرَضْنَاهَا» گفته اند: «بَيَّنَّا الحَلَالَ وَالحَرَامَ وَالأَمرَ وَالنَّهيَ، وَالحُدُودَ» یعنی حلال و حرام و امر و نهی و حدود را درین سوره بیان کرده ایم .

پس مانعی نیست که «فَرَضْنَاهَا» درینجا به هر دو معنی «إیجاب و بیان » گرفته شود .

چون درین سوره دو نوع مطالب ذکر می شود : یکی احکام فرض شده و حدود شرعی و امور اخلاقی، دوم: اصول عقیده یعنی توحید و دلائل آن، پس ﴿أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا﴾ اشاره به نوع اول مطالب، و ﴿وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ اشاره به نوع دوم مطالب است.

- چون هدف ازین هردو نوع مطالب، اجتناب از امور حرام و کسب معرفت الهی است، ازین وجه می گوید: ﴿لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝١﴾ «تا پند گیرید»، و ظاهر خویش را به احکام عملی و باطن خویش را به عقائد حق، آراسته کنید .

- حالا به بیان احکامی که به سوی فرضیت و انزال آن اشاره شد، می پردازد که عبارت از چهارده حکم است، و بیان این احکام از آیهٔ (۲- الی آیهٔ۳۴) ادامه دارد.

حکم اول: اقامهٔ حد بر مرد و زن زنا کار: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ «زن و مرد زناکار، هر یک از ایشان را صد تازیانه بزنید» .

سبب اینکه«زانیه» را پیش از «زانی» ذکر نموده این است که این عمل منافی عفت از همه کس قبیح است، ولی صدور آن از زنان بنا به چند سبب قباحت بیشتر دارد :

اول: اینکه زنان از حیای بیشتری برخوردارند و شکستن آن دلیل تمرد شدید آنان می باشد.

دوم: اینکه پیامد زنا اگرچه در حق هر دو مرد و زن بد است، ولی پیامدش در حق زنان شومی بیشتر دارد .

سوم: اینکه سرچشمهٔ وسوسهٔ این کار، به صورت اغلب زنان اند، روی همین اسباب «زانیه» را نخست ذکر کرد.

ظاهر آیه ایجاب می کند که هر زانیه و زانی را صد تازیانه زده شود، زیراالف لام در «الزانی» موصول، و صیغهٔ اسم فاعل صلهٔ او است و اسمای موصوله از صیغه های عموم است.

پس نظر به ظاهر این صیغه این حکم، شخص آزاد و برده، و مرد و زن عروسی شده و غیر عروسی شده همه را شامل است، از طرف دیگر ظاهر این صیغه ایجاب می کند که تبعید یک ساله نیز جزء از حد نباشد.

ولی نظر به دلایل دیگری، مقصود از « الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي » زن و مردی عاقل و بالغی است که تا هنوز ازدواج نکرده و آزاد باشند، زیرا اگر عروسی شده باشند، پس حکم آنها نظر به احادیث صحیحه و اجماع علماء سنگسار است.

از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت است که او گفت: «می ترسم که زمان طولانی شود و کسی بگوید که من «سنگسار» را در قرآن نمی یابم، پس به سبب ترک فرضی از فرائض الهی گمراه شوند، هان، متوجه باشید که سنگسار کردن حق است، هنگامی که مرد عروسی شده باشد، و بر وقوع زنا از وی شاهدان گواهی دهند، و یا (از زنی که شوهرش موجود نیست) حمل ظاهر شود و یا اعتراف صورت گیرد، به تحقیق من این آیهٔ رجم را خواندم که {الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنَيَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ}مرد و زن عروسی شده هنگامی که زنا کنند، پس آنها را حتما سنگسار کنید» . (۱)

مقصود از «الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ » مرد و زن عروسی شده است، به این اساس مرد و زنی که به نکاح صحیح، عروسی کرده باشند و میان ایشان آمیزش صورت گرفته باشد، در صورتی که زنا کنند و این عمل بد از ایشان بنا بر اعتراف خودشان و یا بنابر شهادت گواهان عادل، طوری به ثبوت برسد که هیچ گونه شک و شبههٔ درآن باقی نماند، سنسگار می شوند (۲).

و سنگسار زانی و زانیه مُحصَن عملا در عصر پیغمبرﷺ چندین بار صورت گرفته است، ازآن جمله قصهٔ ماعز و قصهٔ زن غامدی است .

در صحیحین در قصهٔ یک مرد و زنی که از ایشان زنا صورت گرفته بود، در حالی که مرد عروسی ناشده و زن عروسی شده بود، آمده است که پیغمبرﷺ به یک صحابی که «آنیس» نام داشت، فرمود:

«أُغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا». قَالَ فَغَدَا عَلَيْهَا فَاعْتَرَفَتْ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ – صلى الله عليه وسلم – فَرُجِمَتْ»

«ای أنیس ! به سوی همسر این شخص، برو، پس اگر (به زنا) اعتراف کرد، او را سنگسار کن، راوی می گوید: «أنیس» به سوی آن زن رفت، و او اعتراف کرد، پس رسول الله ﷺ به سنگسار آن زن دستور داد، و سنگسار کرده شد» . (۳)

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الحدود، باب الرجم، حدیث : ۲۶۵۰، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابن ماجه، حدیث: ۲۰۴۳.

۲- تفسیر اضواء البیان: ۱۳/۶.

۳- صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشروط التی لا تحل في الحدود، حدیث: ۲۷۲٤، و ۲۷۲۵، کتاب الحدود، باب من اعترف علی نفسه بالزنا، حدیث: ٤۵۳۱.

و اما مملوک و مملوکه حکم آنها مطابق آیۀ (۲۵) سورۀ نساء پنجاه تازیانه است.

و تبعید زانی غیر محصن برای مدت یکسال، بعد از اقامۀ حد بروی، نیز به سنت صحیحه ثابت است، چنانچه در قسمتی از همان حدیث قبلی آمده است که پیغمبر ﷺ به پدر شخص زانی فرمودند: «وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ» و پسر تو صد تازیانه زده می شود، و یک سال تبعید می گردد.

ولی شرط اجرای حدود بر زن «زانیه» این است که عمل زنا با وی از روی اکراه و جبر صورت نگرفته باشد، بلکه به رضا و رغبت خودش مرتکب چنین عمل قبیح شده باشد، چنانکه این حکم از صیغه زانیه بخوبی معلوم می شود.

- و ثبوت زنا به یکی از سه طریق است:

اول: اقرار و اعتراف خودش، و اقرار هم طوری باشد که از روی جبر و اکراه نباشد.

دوم: شهادت چهار مرد آزاد، مسلمان، عادل، که گواهی دهند که آنان مرد زانی را بدون هیچ شک و شبهه ای در حالت عمل زنا طوری دیده اند که آلت تناسلی مرد در داخل آلت تناسلی زن بوده است.

سوم: اینکه زن بدون شوهر حامله شود.

- **حکم دوم**: منع از ترحم بر آنها: ﴿وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ ٱللَّهِ﴾ «و شما را در (اجرای قانون) دین الله نسبت به آن دو، شفقتی نگیرد»، به این معنا که بنا بر ترحم و شفقت برین دو مجرم، نشود که حدود الهی را جاری نکنید و یا در ضربات تازیانه کدام تخفیفی را به عمل بیاورید.

مراد از «دِينِ ٱللَّهِ» درینجا، حکم الله تعالی است، و مسائل حدود هنگامی که به قاضی می رسد، و وقوع آن ثابت می شود، پس اقامۀ آن حتمی می گردد و در حدیث شریف است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «حَدٌّ يُعْمَلُ بِهِ فِي الأَرْضِ خَيْرٌ لأَهْلِ الأَرْضِ مِنْ أَنْ يُمْطَرُوا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» «یک حدی که در زمین به اجرا گذاشته می شود، برای باشندگان زمین بهتر از آنست که چهل روز بر آنان باران شود». (۱)

چون اقامۀ حدود، سبب امنیت جان و مال و عرض مردم، و سبب نزول برکات الهی بر اهل زمین می گردد.

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الحدود، باب إقامة الحدود، حدیث : ۲۶۳۵، حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة: ۲۳۱ .

- ﴿إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ «اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید»، یعنی ترک اقامۀ حد بر زانی و زانیه، به اساس ترحم، منافی ایمان به الله و روز آخرت است، لذا مومنان در اقامۀ حدود شریعت و اجرای آن، باید شدید و جدی باشند، به همین خاطر پیغمبر ﷺ فرمودند: «وَايْمُ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا» یعنی: «سوگند به الله، اگر فاطمه دختر محمد، دزدی کند، البته دستش را خواهم برید». با همین گونه جدیت و قاطعیت، مسلمانان می توانند نظام الهی را در خود و در جامعۀ خود پیاده کنند.

حکم سوم: حضور گروهی از مؤمنان در صحنۀ اقامۀ حد: ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝٢﴾ «و باید به هنگام عقوبت ایشان، گروهی از مؤمنان حاضر شوند»، تا رسوائی زناکاران را مشاهده نموده از حالت آنان پند گیرند.

این عقوبت دنیوی آنها است، اما عقوبت اخروی آنها در سورۀ فرقان (۶۸) ذکر شده است: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۝٦٨﴾ «و بندگان مقرب الله کسانی اند که همراه الله معبود دیگری را نمی خوانند و نفسی را که الله قتل آن را جز به حق حرام گردانده است، نمی کشند و نه زنا می کنند و هر کسی این اعمال را انجام دهد، جزای گناهش را خواهد دید».

در سورۀ إسراء (۳۲) در مذمت زنا می گوید: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ ۖ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ «و به زنا نزدیک نشوید که زیرا آن، عمل بسیار زشت و بد راهی است»، و انسان را به هلاکت دنیا و عقوبت اخروی گرفتار می کند در صورتی که توبه نکند.

حکم چهارم: حرمت نکاح با مرد و زن زانیه

ازآنجا که سلسلۀ سخن در بارۀ قباحت زنا و مجازات زناکاران است، پس اینجا سوال پیش می آید که ازدواج با زناکاران چه حکمی دارد؟ پس آیۀ سوم، این سوال را چنین جواب می گوید: ﴿الزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ۚ﴾ «مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرکه را نکاح نمی کند و زن زانیه را جز مرد زانی و یا مشرک نکاح نمی کند»، چرا که مرد عفیف و پاک، نطفۀ خود را در محل گندیده و ناپاک قرار نمی دهد، و چه نا پاکی بدتر از زنا و شرک است، و به همین ترتیب زن بدکاره را جز مرد بدکاری همچون خودش و یا مردی مشرکی که عقیده و عملش نا پاک است، ازدواج نمی کند، چرا که مرد مومن پاکدامن

طبعا از زن ناپاک بدکار، نفرت می کند و به همین ترتیب زن مومنهٔ عفیفه طبعا از مرد زانی و مشرک نفرت می کند.

بعد از آن می گوید: ﴿وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ ۝٣﴾ «و چنین نکاح بر مؤمنان حرام گردانده شده است».

در بارهٔ اینکه مقصود از در «لَا يَنكِحُ» درینجا چیست، درین باره میان علماء گفتگوی زیاد است که دو قول آن را درینجا ذکر می کنیم:

اول: اینکه لفظ نکاح «لَا يَنكِحُ» به معنای جماع و وطی است، و مطلب آیه تقبیح و تشنیع بر مردمان زنا کار است، درین صورت معنی ﴿ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً﴾ اینست که «مرد زانی جز با زن زانیه و یا مشرکه زنا نمی کند» چرا که زن مومنهٔ عفیفه هیچ گاه به چنین عمل بد دست نمی زند، پس عمل زنا را یا زن زانیه انجام می دهد و یا زن مشرکه و به همین ترتیب با زن زانیه، یا مرد مسلمان بدکار زنا می کند و یا مرد مشرک، اما مرد مومن عفیف، هیچ گاه به زنا اقدام نمی کند. و همین تفسیر را امام طبری ترجیح داده است.

نظر امام طبری و کسانی که لفظ نکاح را در «لَا يَنكِحُ» به معنی وطی گرفته اند، اینست که هرگاه لفظ نکاح را درین آیه اگر به معنی عقد بگیریم، لازم می آید که نکاح مرد مسلمان زانی، با زن مشرک، و به همین ترتیب نکاح زن مسلمان زانیه با مرد مشرک جایز باشد، در حالی که نکاح با زن مشرکه و مرد مشرک، به هیچ صورت جایز نیست، لذا امام طبری گفته است، ازهمینجا دانسته می شود که مقصود «لَا يَنكِحُ»، «لایعقد» نیست، بلکه معنی آیه اینست که «الزَّانِي لاَ يَزنِي إلاَّ بِزَانِيَةٍ لاَ تَستَحِلُّ الزِّنَا أَو بِمُشرِكَةٍ تَستَحِلُّهُ» مرد زناکار، تنها با زن زانیه ای که زنا را حلال نمی داند، زنا می کند و یا با زن مشرکه ای که زنا را حلال می داند، زنا می کند».

درین صورت «ذَٰلِكَ» در {وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ} اشاره به سوی زنا است، یعنی زنا بر مومنان حرام قرار داده شده است.

قول دوم: اینست که این آیه در بارهٔ گروهی از مهاجران فقیر نازل شده است که بنا بر فقرشان می خواستند با برخی از زنان زانیه نکاح کنند، پس این آیه نازل شد و آنها را از ازدواج با چنین زنان منع کرد، درین صورت «لَا يَنكِحُ»،به معنی «لایعقد و لایتزوج» است، و کلمهٔ «ذَٰلِكَ» در {وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ}اشاره به سوی «نکاح» به معنی عقد است.

و در بارهٔ نزول ﴿وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ﴾ در کتب سنن روایت شده است که یک صحابی به نام «مرثد بن أبی مرثد غَنَوِی» که اسیران مسلمان را از مکه انتقال می داد و در مکه زنی زانیه ای بود به نام «عَنَاق»، و آن زن دوست «مرثد» بود، مرثد می گوید: پس من نزد رسول الله ﷺ آمدم و به ایشان گفتم: یا رسول الله ! با «عناق» نکاح می کنم ؟ پیغمبر الله برایم جواب ندادند، پس این آیه نازل شد : ﴿وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٣﴾ [1]

در مسند احمد روایت است که یک نفر از مسلمانان از پیغمبر ﷺ اجازه خواست تا با زنی به نام «أم مهزول» ازدواج کند، و «أم مهزول» زن زانیه بود، هنگامی که آن صحابی درین باره از پیغمبر ﷺ اجازه خواست، پیغمبر ﷺ این آیه را بروی تلاوت کرد: ﴿وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ﴾ پس پیغمبر ﷺ مرا فرا خواند و گفت: ﴿لاَ تَنْكِحْهَا﴾ با او نکاح مکن» . [2]

- ازین آیه دانسته می شود که ازدواج مردان پاکدامن با زنان بدکار و به همین ترتیب ازدواج زنان پاکدامن با مردان بدکار حرام است، تا ما دامی که توبه نکنند، آری اگر توبه کنند درین صورت نکاح با چنین زن و یا با چنین مرد جائز است.

امام احمد رحمه الله گفته است: عقد مرد پاکدامن با زن زانیه صحیح نمی شود، مگر آنکه توبه کند و به همین ترتیب به زوجیت دادن زن عفیفه با مرد بدکار و زانی صحیح نمی شود، تا آنکه آن توبهٔ صحیح کند، زیرا الله تعالی فرموده است: «الله آن را بر مومنان حرام گردانده است» . [3]

ناگفته نماند که در تفسیر این آیه میان علماء گفتگوی زیادی است و ما همان قولی را که به نظرمان راجح معلوم شد، ذکر نمودیم .

۱- سنن أبوداود، کتاب النکاح، باب فی قوله تعالی (الزانی لاینکحها إلا زان أو مشرک ..) حدیث: ۲۰۵۳، و شیخ البانی آنرا «حسن صحیح» گفته است، نگاه: صحیح أبوداود: حدیث : ۸۰۶ .

۲- مسند أحمد به تحقیق شیخ أرناووط، حدیث: ۶۴۸۰، و سند این حدیث را حاکم در مستدرک و امام ذهبی صحیح گفته اند، وشیخ البانی نیز در«إرواء الغلیل» آنرا صحیح الإسناد گفته است.

۳- تفسیر ابن کثیر: ۳۵۲/۳ .

دوم: احکام قذف

﴿ وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا۟ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا۟ لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٤﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾ ﴾

ترجـــمه:

۴- و کسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متهم می کنند، سپس (برای ادعای خود) چهار گواه نمی آورند پس ایشان را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت آنان را هیچ گاه نپذیرید و آنها فاسقان اند.

۵- مگر کسانی که بعد ازآن، توبه کنند و خود را اصلاح کنند، پس (الله آنها را می بخشد چرا که) الله آمرزگار مهربان است .

تفســـیر:

چون در آیات گذشته زناکاران را شدیدا تقبیح کرد، پس ممکن بود که این موضوع برای اشخاص مغرض دست آویز گردد و برای بدنام ساختن افراد پاکدامن و با عفت، آنها را به زنا اتهام کنند.

لذا برای حفاظت عرض و آبروی مردم، و به غرض جلوگیری از چنین اتهامات، الله تعالی حد قذف را مشروع کرده و برای تهمت کنندگان مجازات شدیدی را تعیین نمود .

چنانچه می فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا۟ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ ﴾ «و کسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متهم می کنند، سپس (برای ادعای خود) چهار گواه نمی آورند» .

«يَرْمُونَ» به معنی «يَتَّهِمُون» یعنی تهمت می کنند است .

درین مقام برای فهم دقیق این موضوع معرفت چهار چیز حتمی است:

تهمت، صفت تهمت کننده، کسی که مورد اتهام قرار می گیرد و بیان معنی مُحْصَنَات.

اول : تهمت، و آن بر دو نوع است : صریح، مثلا کسی از سوی شخص دیگر با صراحت به زنا و أمثال آن متهم شود، دوم، تهمت کنایی، مثلا نسبت کسی از پدرش نفی کرده شود درحقیقت مادر آن شخص را به زنا متهم شده است.

قابل تذکر است کلمۀ « يَرْمُونَ» به تنهایی اش، مخصوص اتهام به زنا نیست، بلکه این کلمه می تواند در اتهام به سرقت و اتهام به باده نوشی و در اتهام به کفر استعمال شود .

البته نوعیت دلالت این کلمه به یکی از امور فوق را، قرینه تعیین می کند، پس نظر به قرائنی که درینجا وجود دارد، مقصود از «يَرْمُونَ» اتهام به عمل زنا است و آن قرائن بدین قرار است:

۱- علماء اجماع کرده اند که مراد از «يَرْمُونَ» درین آیه اتهام به زنا است.

۲- در نفس آیه نیز قرینه موجود است، زیرا پیشتر سخن از زناکاران بوده است، و همچنان بعد ازآن کلمۀ «محصنات» ذکر شده است که به صورت اغلب به زنان پاکدامن آزاد اطلاق می شود.

۳- بعد ازآن «أربعة شهداء » ذکر شده است که این عدد مخصوص شهود زنا است.

دوم: صفت تهمت کننده

اگر «قاذف» یعنی تهمت کننده صبی یا مجنون باشد و یک زن عفیفۀ أجنبی و یا همسر خود را به زنا متهم کنند، نه بر آنها حد است و نه لِعان، نه در حال و نه بعد از بلوغ و همچنان نه بعد از افاقه از جنون، چرا که این گونه اشخاص مرفوع القلم اند، آری اگر پسر نا بالغ، صاحب تمییز باشد به غرض تأدیب تعزیر کرده می شود.

اگر تهمت کننده گنگ باشد و به وسیلۀ اشاره و یا به کتابت، زنی را تهمت کند و نتواند گواهان بیاورد، حد زده می شود و اگر زن مُتَّهَم، همسر خودش باشد با او لِعان صورت می گیرد.

سوم: صفت شخصی که به زنا متهم می شود

شرطش اینست که آن شخص «مُحصَن و یا مُحصَنه» باشد .

احصان در باب زنا این است:

شخص متهم به زنا: آزاد، عاقل، بالغ بوده و به عقد نکاح صحیح با همسرش آمیزش کرده باشد، در احصان باب زنا، اسلام شرط نیست.

شروط احصان در بارۀ کسی که قذف (یعنی متهم به زنا) می شود، چهار است: حریت، اسلام، عفت و بلوغ .

پس مطابق این شروط: اگر کسی کنیز، یا کافره، یا غیر عفیفه، یا صبیه را به زنا تهمت کند، بر تهمت کننده حد لازم نمی شود.

چهارم: مقصود از «ٱلْمُحْصَنَٰتِ» زنان پاکدامن مسلمان اند و تخصیص آنان بدان سبب نیست که این حکم مخصوص زنان است، بلکه زنان را به وجه خاص، بدان سبب ذکر نموده است که در عرف مردم، اتهام زنان به چنین عملی، ضرر بزرگی را به آنها می رساند، وگرنه درین حکم، مردان نیز همانند زنان هستند و هر کسی که مردی را به زنا متهم کند باید چهار گواه عادل بیاورد.

برخی علماء گفته اند: «ٱلْمُحْصَنَٰتِ»، مرد و زن هردو را دربر می گیرد، و تقدیر عبارت چنین است: «والأنفس المحصنات» یعنی اشخاص پاکدامن، و آیهٔ (۲۴) سورهٔ نساء ﴿وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ این قول را تائید می کند، زیرا «مِنَ ٱلنِّسَآءِ» برای «المحصنات» بیان واقع شده است، ازین معلوم می شود که کلمهٔ «المحصنات» به تأویل «الأَنْفُسُ المُحصَنَاتِ» هردو مرد و زن را در بر می گیرد. (۱)

- پس شخص قاذف درصورتی که چهار شاهد پیش نکند، سه حکم بر آن مرتب می شود:

حکم اول: عقوبت بدنی ﴿فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِينَ جَلْدَةً﴾ «پس آنها را هشتاد تازیانه بزنید».

حکم دوم: عقوبت تأدیبی ﴿وَلَا تَقْبَلُوا۟ لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا﴾ «و شهادت آنان را هیچ گاه نپذیرید»، و آنها تا هنگامی که توبه نکنند، برای همیش مردود الشهادت هستند.

حکم سوم: عقوبت دینی ﴿وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٤﴾﴾ «و آنها فاسقان اند»، چرا که آنها برادر و یا خواهر مسلمان خود را آبرو ریزی کرده اند و بدین سبب مستحق چنین عقوبت شدیدی می باشند.

آنچه ذکر شد، عقوبت دنیوی کسانی است که زنان و مردان پاکدامن را تهمت می کنند، اما عقوبت اخروی ایشان در همین سوره بیان شده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْغَٰفِلَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ لُعِنُوا۟ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾﴾ «یقینا کسانی که زنان پاکدامن بی خبر با ایمان را (به زنا) متهم می کنند در دنیا و آخرت، مورد لعنت قرار می گیرند و ایشان را عذاب بزرگی است».

۱- تفسیر فتح القدیر: ۷/٤ .

- باز هم دروازهٔ توبه را به روی شان باز می دارد: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ۝٥﴾ «مگر کسانی که بعد ازآن توبه کنند و خود را اصلاح کنند، پس (الله آنها را می بخشد چرا که) الله آمرزگار مهربان است».

پیش از {إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ}، در سه جملهٔ قبلی برای قاذف سه عقوبت ذکر شده است:

۱- در جملهٔ اول: هشتاد تازیانه،

۲- در جملهٔ دوم: عدم قبول شهادت،

۳- در جملهٔ سوم: حکم به فسق.

علماء همه به این امر اتفاق دارند که استثنا در {إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ} به عقوبت اول - که هشتاد تازیانه است - تعلق ندارد، زیرا «قاذف» یعنی تهمت کننده اگر توبه هم کند، در هر حال حد قذف بر وی جاری می شود.

و همچنین علماء بر این امر اتفاق دارند که این استثنا متوجه عقوبت اخیر یعنی حکم به فسق قاذف، راجع است، پس اگر «قاذف» توبه کند، فاسق شمرده نمی شود، و صفت «فسق» از وی دور می شود.

اما در مورد اینکه آیا استثنای مذکور، به سوی جملهٔ دوم یعنی به {وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ}نیز متوجه است یا خیر، میان علماء اختلاف است:

نزد جمهور علماء استثنای مذکور به سوی هر دو جملهٔ {وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ} و {وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ}متوجه است، به این اساس شخص قاذف اگر توبه کند، هم شهادتش مقبول می شود و هم حکم به فسق او، از وی دور می شود.

زیرا شهادت قاذف به سبب صفت فسقش رد کرده می شود، و این فسق او از عمل قذف یعنی از تهمت بستن او به دیگران، نشأت کرده بود، پس به سبب توبه وصف فسق از وی زائل می شود، و هنگامی که وصف فسق از وی دور شد، شهادتش نیز مقبول می گردد.

نزد امام ابوحنیفه و یک عده علمای دیگر، استثناء درین آیه، فقط متوجه جملهٔ اخیر است، به این اساس، به سبب توبه تنها صفت فسق از قاذف زائل می شود، اما عدم قبول شهادتش تا به ابد باقی است.

امام شعبی و ضحاک گفته اند: اگر قاذف توبه کند، شهادتش مقبول نیست، مگر اینکه اعتراف کند او درین قذف بهتان کرده است، پس درین صورت بعد از توبه شهادتش مقبول می گردد.

و درین مورد قول جمهور راجح است، و استثناء را تنها متوجه جملهٔ اخیر، قرار دادن، از غیر مراعات ما قبلش، در حالی که همه یک کلام واحد بوده و از متکلم واحد صادر شده است، خلاف مقتضای لغت عرب است.

و اولویت جملهٔ اخیر به سبب اتصالش به استثناء، تعلق استثنا را به ما قبلش نفی نمی کند، آری این قدر هست که مقیّد ساختن جملهٔ اخیر که به قید (یعنی به استثناء) متصل است، نسبت به تقیید ما قبلش ظاهر تر است، ولی این امر مانع توجه استثناء به سوی جملهٔ دوم نمی باشد، لذا توبه طوری که فسق را از میان می بردارد، عدم قبول شهادت را نیز از میان می بردارد. (۱)

و همین سخن از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که ایشان درین مورد فرمودند: «فَمَن تَابَ وَ أَصلَحَ فَشَهَادَتُه فِي كِتَابِ اللهِ تُقبَلُ» هر که توبه نماید و خود را اصلاح کند، پس شهادت او نظر به کتاب الله تعالی (یعنی همین آیه) پذیرفته می شود.

و همین قول را امام طبری نیز ترجیح داده است. (۲)

❁❁❁

سوم: احکام لعان (از آیهٔ ۶-۱۰)

﴿ وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمۡ أَرۡبَعُ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝٦ وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٧ وَيَدۡرَؤُاْ عَنۡهَا ٱلۡعَذَابَ أَن تَشۡهَدَ أَرۡبَعَ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٨ وَٱلۡخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝٩ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ۝١٠ ﴾

۱- تفسير فتح القدير: ۹/٤ .

۲- تفسير طبري: ۲٦۹/۹ .

ترجمه:

۶- و کسانی که همسران خویش را (به زنا) متهم می کنند و جز خود شان گواهانی نداشته باشند، پس شهادت یکی از ایشان (برای دفع حد قذف از خود) اینست که چهار مرتبه به نام الله گواهی دهد که او از راستگویان است.

۷- و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت الله بر وی باد اگر از دروغگویان باشد.

۸- و دفع می کند عذاب را از زن، اینکه چهار مرتبه به نام الله گواهی دهد (وسوگند بخورد) که شوهرش قطعا از دروغگویان است.

۹- درپنجمین مرتبه (باید بگوید که) خشم الله بر وی باد، اگر شوهرش از راستگویان باشد.

۱۰- و اگر احسان الله و مهربانی او بر شما نمی بود و اینکه الله بس توبه پذیر و با حکمت نمی بود (شما حتما با حرج و مشقت زیاد مواجه می شدید).

تفسیر:

در آیات گذشته بیان حکم قذف عام بود، اکنون درین آیات بیان حکم کسی است که همسر خویش را به زنا متهم می کند.

در بارهٔ سبب نزول این آیه، در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که هلال ابن أمیه، همسرش را نزد پیغمبرﷺ، به مردی به نام «شریک بن سحماء» به زنا متهم ساخت، پس پیغمبرﷺ برایش گفت: شاهد بیاور و یا در پشتت تازیانه زده می شود. پس هلال گفت: یا رسول الله ! هر گاه یکی از ما مردی را بر بالای همسر خود ببیند، آیا او می رود تا شاهد تلاش کند؟ پیغمبرﷺ بازهم برایش گفت: شاهد بیاور و یا در پشتت حد زده می شود، پس هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را به راستی فرستاده است من درین باره قطعا راست می گویم، و البته الله درین باره آیه ای نازل می کند که پشت مرا از حد زدن بری می سازد، پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و این آیات را بر پیغمبرﷺ نازل کرد». [۱]

- می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ﴾ «و کسانی که همسران خویش را (به زنا) متهم می کنند و جز خودشان گواهانی نداشته باشند».

پس درین صورت طبق دستور الهی در میان ایشان لعان صورت می گیرد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب إذا ادعی أو قذف فله أن یلتمس البینة، حدیث : ۲۶۷۱ .

و صورت لِعَان این است که حاکم و یا قاضی زنی را که از سوی شوهرش به زنا متهم شده است، حاضر می کند، پس از حضور زن، شوهرش ادعای خود را در مورد اتهام زن به زنا اعاده می کند، پس قاضی، نخست لعان را از مرد آغاز می کند چرا که او مدّعِی است و او را به چهار بار گواهی به نام الله سوگند می دهد، این چهار شهادت، به عوض چهار گواهان است که برای اثبات زنا شهادت شان ضروری است.

- الله تعالی می فرماید: ﴿فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمۡ أَرۡبَعُ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝٦﴾ «پس شهادت یکی از ایشان (برای دفع حد قذف از خود) اینست که چهار مرتبه به نام الله گواهی دهد که او از راستگویان است».

- بعد ادای چهار مرتبه گواهی، در مرتبهٔ پنجم برای تاکید شهاداتش می گوید: ﴿وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٧﴾ «و درپنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت الله بر وی باد اگر از دروغگویان باشد».

و به وسیلهٔ این شهادات، مرد از «حد قذف» نجات می یابد، و بعد از آن نوبت زن متهمه فرا می رسد.

- پس از ادای شهادات از سوی شوهر، همسرش یا به گناه خود اعتراف می کند و سنگسار می شود و یا اینکه شوهرش را تکذیب نموده لعان می کند، درین باره الله تعالی می فرماید: ﴿وَيَدۡرَؤُاْ عَنۡهَا ٱلۡعَذَابَ أَن تَشۡهَدَ أَرۡبَعَ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝٨﴾ «و دفع می کند عذاب را از زن، اینکه چهار مرتبه به نام الله گواهی دهد (وسوگند بخورد) که شوهرش قطعا از دروغگویان است».

و فاعل «يَدرأُ»، «أَن تَشۡهَدَ» است، یعنی ادای همین شهادات، حدّ را از زن دفع می کند.

و مراد از «ٱلۡعَذَابَ» درینجا عذاب دنیوی یعنی «حدّ» مراد است.

و در مرتبهٔ پنجم: آن زن نیز برای تاکید شهادات خویش می گوید: ﴿وَٱلۡخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝٩﴾ «و درپنجمین مرتبه (باید بگوید که) خشم الله بر وی باد، اگر شوهرش از راستگویان باشد».

و احکامی که به سبب لعان مرتب می شود، ازین قرار است:

۱- به سبب این لعان زن از شوهرش بدون طلاق جدا می شود،

۲- برای ابد آن دو بریکدیگر حرام می گردند.

۳- و اگر در رحم آن زن، جنینی باشد نسبش از مرد بریده به سوی مادرش نسبت می شود.

۴- شوهر نمی تواند از وی مطالبۀ پس دادن مهر را کند.

۵- از ظاهر آیات دانسته می شود که اگر هرکدام از مرد و زن از ادای شهادات نُکول (خود داری) کند، بر وی حد جاری می شود، اگر زن نکول کند، سنگسار می شود، و اگر مرد نکول کند، بر وی حد قذف جاری می شود.

۶- به سبب لعان، حد قذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می شود.

در بارۀ شهادات لعان چهار قول است:

۱- اینکه شهادات اند، زیرا الله آنها را شهادات خوانده است.

۲- اینکه اینها سوگند اند، اگر چه به لفظ شهادت ذکر شده اند.

۳- اینکه سوگند مؤکد به لفظ شهادات اند.

۴- شهادات مؤکد به سوگند اند.

راجح اینست که اینها سوگند مؤکد به شهادات اند بنا بر چند وجه:

اول: اینکه در موارد زیادی لفظ «شهادت» ذکر می شود، اما نظر به قرینه، مقصود ازآن «یمین» می باشد، و درینجا ﴿ بِٱللَّهِ ﴾ قرینه برآنست که «شهادت» درینجا به معنای یمین است پس معنای «أشهد بالله» «أقسم بالله» است.

دوم: اینکه شهادت به معنی «یمین» در قرآن کریم نیز مذکور است، چنانکه در سورۀ مائده (۱۰۷) می گوید: ﴿ فَيُقْسِمَانِ بِٱللَّهِ لَشَهَٰدَتُنَآ أَحَقُّ مِن شَهَٰدَتِهِمَا ﴾ «پس آنها به الله سوگند یاد می کنند که یقیناً سوگند ما نسبت به سوگند آن دو، راست است».

و همچنین در سورۀ منافقون (۱) می گوید: ﴿ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَٰفِقُونَ قَالُوا۟ نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ ﴾ «هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند: گواهی می دهیم که تو پیغمبر الله هستی»، اینجا مراد از شهادت یمین است، چرا که در آیۀ (۲) سورۀ منافقون می گوید: ﴿ ٱتَّخَذُوٓا۟ أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً ﴾ «سوگند های خویش را سپر قرار داده اند»، درینجا می بینیم که از «شهادات» منافقین به «أیمان» تعبیر نمود.

ازینجا دانسته می شود که در باب ملاعنه نیز، مراد از شهادات، أیمان (یعنی سوگندها) است.

سوم: اینکه امام ابن العربی فرموده است: سخن حق این است که شهادات ملاعنه یمین اند، نه شهادت، زیرا شوهر برای اثبات دعوی و نجات خود از عقوبت، سوگند یاد می کند و این مسئله در شرع نظیر ندارد که کسی برای خود گواهی دهد، و گواهی او موجب حکم بر شخص دیگر شود، ازینجا این حقیقت روشن می شود که شهادات درینجا، در حقیقت أیمان یعنی سوگند اند.

- بعد ازآنکه احکام قذف زنان پاکدامن و أحکام قذف همسران را بیان کرد، حالا الله تعالی لطف و احسان خود را بر بنده هایش ابراز می دارد:

﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ۝١٠﴾ «و اگر احسان الله و مهربانی او بر شما نمی بود و اینکه الله بس توبه پذیر، با حکمت نمی بود (شما حتما با حرج و مشقت زیاد مواجه می شدید)» پس احسان او است که برای هر مشکل تان راهی بیان کرده و انواع سهولت را برای شما مهیا ساخته است.

جواب «لولا» محذوف است که تقدیرش چنین می شود: «لَحَرِجتُم، وَ لَشَقَّ عَلَيكُم كَثِيرٌ مِنَ الأمُور» یعنی شما در تنگنا و مشقت قرار می گرفتید و کارهای زیادی بر شما دشوار می شد.

❁❁❁

چهارم: احکام افک و اتهام کردن کسی به زنا

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ
مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ۝١١ لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ
خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ ۝١٢ لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ
هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ ۝١٣ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
۝١٤ إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ ۝١٥
وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ ۝١٦ يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ
لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ۝١٧ وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝١٨ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن

تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴿١٩﴾
وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴿٢٠﴾

ترجمه:

۱۱- یقینا کسانی که تهمت بزرگ را (در بارهٔ عائشه) به عمل آوردند، گروهی از شما هستند، گمان مبرید که این حادثه برای شما بد است، بلکه این حادثه برای شما خوب است، برای هر یکی از ایشان جزای گناهی است که مرتکب شده است، از ایشان کسی که بخش عظیم آن را به عهده داشته است، برایش عذاب بزرگی است.

۱۲- چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مومن نسبت به خود گمان خیر نکردند و چرا نگفتند که این افترای آشکار است.

۱۳- چرا برای اثبات این ادعاء چهار گواه نیاوردند، پس چون گواهان نیاوردند، ایشان نزد الله دروغگویان اند.

۱۴- و اگر احسان و مهربانی الله در دنیا و آخرت بر شما نمی بود، البته شما را به سبب گناهی که بدان پرداختید (و درآن فرو رفتید) عذاب بزرگی می رسید .

۱۵- چون این شائعه را به زبان های خویش می گرفتید، و به دهان های خویش سخنی را می گفتید که شما را به حقیقت آن هیچ آگهی نبود، و آن را کوچک می پنداشتید در حالی که آن نزد الله بزرگ بود.

۱۶- و چرا هنگامی که این شائعه را شنیدید، نگفتید: برای ما مناسب نیست که این سخن را به زبان آوریم، تو را به پاکی یاد می کنیم، این افترای بزرگی است.

۱۷- الله شما را پند می دهد که (در آینده) هیچ گاه به سوی چنین عملی بر نگردید، اگر مومن هستید.

۱۸- و الله آیتهای (واضح و روشن خود) را برای شما بیان می کند، و الله دانا و با حکمت است.

۱۹- یقینا کسانی که دوست می دارند فحشاء درمیان مؤمنان پخش گردد، برای ایشان در دنیا و آخرت عقوبت دردناکی است و الله می داند و شما نمی دانید.

۲۰- و اگر فضل و مرحمت الله شامل حال شما نمی بود و اینکه الله نسبت به شما نهایت مهربان و مشفق نمی بود (عقوبت سختی در دنیا دامنگیر شما می شد).

تفسیر:

بعد از بیان حکم قذف و لعان، حالا به بیان واقعهٔ افک می پردازد که نمونهٔ از قذف است، و این آیات در بارهٔ برائت عائشه رضی الله عنها از تهمت نارواییی نازل شد که از سوی منافقین پخش گردیده بود و از تبلیغات آنان برخی از مسلمانان نیز متأثر شده، سخنان و زمزمه های منافقین را در مورد عائشه رضی الله عنها تکرار کردند و به سبب این تبلیغات سوء، پیغمبر ﷺ و صحابهٔ کرام، یک ماه تمام در غم و رنج به سر بردند .

وفشردهٔ این قصه بدین قرار است:

در غزوهٔ بنی مصطلق همراه با پیغمبر همسر عفیفهٔ او عائشهٔ صدیقه بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما نیز شرکت کرده بود.

پیغمبر ﷺ هنگام بازگشت ازین غزوه در مسیر راه، استراحت مختصری کرد، درین اثنا عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها برای قضای حاجت بیرون شد، هنگامی که دو باره به محل خود بازگشت، دریافت که طوقش در گردنش نیست، به گمان اینکه شاید طوقش در محل قضای حاجتش از گردنش افتیده، دو باره به همانجا برگشت، و هنگامی که از جستجوی طوقش بازگشت، دید که لشکر اسلام ازآنجا حرکت کرده بودند.

البته پیش از حرکت لشکر، کسانی که مأمور برداشتن کجاوه در پشت شتر بودند، هیچ گمان نکردند که عائشه به داخل آن نیست، پس هنگامی که عائشه رضی الله عنها دید که لشکر حرکت کرده است، به جای خود در انتظار نشست، چون او می دانست که بعد از مدتی برای جستجوی او می آیند .

هنگامی که صبح صادق به دمیدن گرفت، صفوان بن معطل سلمی که یکی از افاضل صحابه رضی الله عنهم بود و برای معاونت پس مانده گان همواره از دنبال لشکر می بود، او طبق معمول بعد از حرکت لشکر اسلام هنگامی که صبح شد، او سیاهی انسانی را دید، هنگامی که نزدیک شد، عائشه را شناخت پس {إنا لله و إنا إليه راجعون} گفت، و بیشتر ازآن حرفی نگفت و تنها شتر خود را خواباند و عائشه رضی الله عنها بر شتر سوار شد، پس صفوان تناب شتر را به دست گرفت و حرکت کرد، در نصف روز وقت گرمی با لشکر اسلام پیوست، بعض منافقانی که درین سفر با اصحاب شریک بودند، از آن جمله عبدالله بن أبَی، صفوان را درین حالت مشاهده نمودند، پس او این شائعه را براه انداخت و چنان تبلیغات کرد که این قصه به گوش همه رسید .

و حتی بعض مومنان مخلص نیز ازین شائعه متاثر شدند و این قصه را حکایت می کردند.

و از طرف دیگر تا مدت بیشتر از یک ماه بر پیغمبر ﷺ نیز درین مورد چیزی وحی نشد، پس سخنان منافقین از یکسو و تأخیر وحی از سوی دیگر، پیغمبر ﷺ را سخت دچار کرب و غم نموده بود، تا آنکه الله سبحانه این آیات را نازل فرمود و عائشه رضی الله عنها و آن صحابی را ازین تهمت برائت داد و منافقان را سخت تقبیح و مومنانی را که تحت تأثیر این شایعات قرار گرفته بودند، سخت سرزنش نمود.

چنانچه الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ﴾ «یقینا کسانی که تهمت بزرگ را (در بارهٔ عائشه) به عمل آوردند، گروهی از شما هستند».

این گروه برخی از منافقان و بعضی از مومنان صادق الایمان بودند ولی ایشان فریب تبلیغات منافقان را خورده بودند.

«إفک» تهمت بسیار بزرگ، «عُصْبَةٌ» - جماعه، گروه - اسم جمع است که از لفظش واحد ندارد و از سه تا ده نفر را گفته می شود.

- ﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم ۖ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ «گمان مبرید که این حادثه برای شما بد است، بلکه این حادثه برای شما خوب است»، زیرا به سبب این واقعه مومنان مخلص از منافقان آشکار شد و کرامت و شرف عائشه رضی الله عنها و صفوان بن معطل را روشن ساخت، و کسانی که ازین واقعه به نحوی متأثر و غمگین شدند، سبب اجر و پاداش ایشان گردید و مسلمانان را متوجه ساخت که نباید از سخن هر کسی متأثر شده آن را بپذیرند.

باز عقوبت کسانی را که درین شائعه نقش داشتند بیان می کند:

۱- ﴿لِكُلِّ ٱمْرِيٍٕ مِّنْهُم مَّا ٱكْتَسَبَ مِنَ ٱلْإِثْمِ﴾ «برای هر یکی از ایشان جزای گناهی است که مرتکب شده است»، هر کس مطابق گفتار و سهمش مجازات خواهد شد، بعضی از ایشان کسی بود که مخترع این شائعه نبود، بلکه از دیگران متأثر شده سخن آنها را تکرار می کرد.

و گروهی که طراحان اصلی این شائعه بودند، پس به سوی ایشان اشاره نموده می گوید:

۲- ﴿وَٱلَّذِى تَوَلَّىٰ كِبْرَهُۥ مِنْهُمْ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾﴾ «از ایشان کسی که بخش عظیم آن را به عهده داشته است، برایش عذاب بزرگی است»، مقصود آیه عبدالله بن ابی است که طراح و ریشهٔ اصلی این شائعه بود و دیگران از گفتار این منافق متاثر شده بودند و عذاب عظیمی که به او ملحق شد، همان بود که مرگش بر کفر صورت گرفت.

بعد از نزول این آیات کسانی که صراحتا درین باره زبان گشوده بودند، حد زده شدند و از کسانی که به سبب سهم گرفتن شان ازین شائعه حد زده شدند: حسان بن ثابت، مسطح بن اثاثه، حمنه بنت جحش بودند.

البته در بارۀ عبد الله بن أبی دو قول است: به اساس یک قول، او نیز حد زده شد و قول دیگر اینست که او حد زده نشد.(۱)

درس هائی از آداب برای مومنان

هر گاه در آیات گذشته قصۀ افک و حال افراد سهیم درین شائعه را بیان داشت، به دنبال آن درینجا نُه درس از نوع زواجر و آداب، برای مؤمنان بیان می کند، تا در آینده از پذیرفتن و نقل سخن های بی اساس، خود داری کنند.

درس اول: مؤمنان باید نسبت به یکدیگر گمان نیک کنند: ﴿لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ ﴿١٢﴾﴾ «چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مومن نسبت به خود گمان خیر نکردند و چرا نگفتند که این افترای آشکار است؟».

این آیه مشتمل بر دو حکم است:

۱- اینکه چرا در حق هم کیشان خود گمان بد کردید؟

۲- اینکه هنگامی که چنین سخنی بد را شنیدید چرا آن را رد ننمودید؟

در کتب سیرت ذکر شده است که هنگامی که واقعۀ افک اوج گرفت، همسر ابو أیوب أنصاری - رضی الله عنهما - گفت: ای ابو أیوب! آیا سخن مردم را در بارۀ عائشه - رضی الله عنها - شنیده ای؟ ابو ایوب گفت: آری، و آن دروغ است، (سپس گفت) ای ام أیوب! اگر تو می بودی آیا چنین کاری را می کردی؟ او گفت، نه سوگند به الله، چنین کاری را اصلا نمی کردم. ابو ایوب گفت: سوگند به الله عائشه نسبت به تو بهتر است (پس چگونه ممکن است که چنین کاری را مرتکب شود!) لذا هنگامی که در بارۀ واقعۀ افک آیات نازل شد، نظر ابو أیوب و همسرش را در مورد عائشه - رضی الله عنهم - ذکر نمود.

درس دوم: جنبۀ زجر دارد، اگر کسی را به زنا متهم می کنید گواهان بیاورید: ﴿لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ﴾ «چرا برای اثبات این ادعاء چهار گواه نیاوردند»، اشاره به اینکه این سخن عاری از حجت و سخن قابل قبول نیست، چه جایی که به آن تکلم شود.

۱- تفسیر فتح القدیر: ۱۳/۴.

مقصود آیه سرزنش و نکوهش همان کسانی است که در قضیهٔ افک، زیاد فرو رفته بودند، سپس در صورت عدم احضار گواهان، در بارهٔ ایشان می گوید: ﴿فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَٰئِكَ عِندَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾﴾ «پس چون گواهان نیاوردند، ایشان نزد الله، دروغگویان اند».

درس سوم: جنبهٔ تهدیدی دارد: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾﴾ «و اگر احسان و مهربانی الله در دنیا و آخرت بر شما نمی بود، البته شما را به سبب گناهی که بدان پرداختید (و درآن فرو رفتید) عذاب بزرگی می رسید».

«أَفَضْتُمْ» در سخن فرو رفتن، و مقصود ازآن، خوض و فرو رفتن در کار تهمت به عائشه رضی الله عنها است.

درس چهارم: مومن نباید هیچ گناهی را ناچیز بشمارد به خصوص گناه تهمت را: ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾﴾ «چون این شائعه را به زبانهای خویش می گرفتید و به دهان های خویش سخنی را می گفتید که شما را به حقیقت آن هیچ آگهی نبود و آن را کوچک می پنداشتید در حالی که آن نزد الله بزرگ بود».

«تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ» می پذیرفتید، به زبان های تان می گرفتید و از یکدیگر حکایت می کردید. و از عائشه رضی الله عنها روایت است که او این آیه را «تَلِقُونَهُ» قرائت می کرد، از «وَلَقَ، يَلِقُ، وَلْقًا» به معنی دروغ گفتن، یعنی به زبان های تان دروغ می گفتید .

تعبیر به ﴿بِأَلْسِنَتِكُمْ﴾ اشاره به باطل بودن این سخن، و تعبیر به ﴿بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ اشاره به گفتار بدون علم است.

درین آیه اتهامی را که گروهی از مردم به عائشه رضی الله عنها نسبت دادند، به سه وجه تقبیح نموده است:

۱- اینکه به مجرد شنیدن آن، اکتفا نمودند و پیش از تحقیق و اثبات، آن را افشاء کردند.

۲- بدون دانش و دلیل به این مسئله تکلم کردند، در حالی که الله سبحانه در سورهٔ اسراء (۳۶) می گوید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ «و از چیزی دنباله روی مکن که در بارهٔ آن علم نداری»، و همچنین در سورهٔ آل عمران (۱۶۷) می گوید: ﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ «به دهان های خویش چیزی را می گویند که در دل های شان نیست» .

۳- اینکه گناه بسیار بزرگ را کوچک می پندارند.

درس پنجم: بازهم به طریق توبیخ از تکلم به شایعات منع می کند: ﴿وَلَوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَٰنَكَ هَٰذَا بُهْتَٰنٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾﴾ «و چرا هنگامی که این شائعه را شنیدید، نگفتید: برای ما مناسب نیست که این سخن را به زبان آوریم، تو را به پاکی یاد می کنیم، این افترای بزرگی است»، چون از شأن مومن کامل، این نیست که به خود اجازه دهد تا در سخنی فرو رود که آن را نمی داند و در مورد آبرو و عزت دیگران حرفی بزند، به خصوص هنگامی که سخن از عِرض فرزند صدیق باشد که خودش نیز صدیقه و محبوبترین همسر بهترین خلق باشد ! بلکه هنگامی که با چنین سخنی روبرو می شوند، نه تنها آن را تکلم نمی کنند، بلکه چنین سخن را به روی گوینده اش رد نموده و کذب و افترا بودن آن را ابراز می دارند .

درس ششم: باز هم مومنان را از تکرار چنین عمل، بر حذر داشته می فرماید:

- ﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُوا۟ لِمِثْلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾﴾ «الله شما را پند می دهد ازینکه (درآینده) هیچ گاه به سوی چنین عملی بر نگردید، (و آن را تکرار نکنید) اگر مومن هستید» و به مواعظ و آداب و احکام الهی ارج می گذارید .

پس مطلب آیه اینست که خود داری از تهمت زنان پاکدامن، و خود داری از پذیرفتن چنین سخنان و از تکرار آن، از مقتضای ایمان است، و همچنین درین آیه به سوی ایمان و آراسته شدن به اخلاق مومنان ترغیب است .

- سپس احسان خود را برای بندگانش ابراز می دارد : ﴿وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾﴾ «و الله آیت های (واضح و روشن خود) را برای شما بیان می کند و الله دانا و با حکمت است»، حکمتش ایجاب می کند که از آیات مشتمل بر احکام تشریعی و فضائل اخلاقی و آداب دینی و حقائق واقعی، ما را مطلع سازد، تا از گمراهی و اعمالی که سبب هلاکت و خسران ما می گردد، خود را نگاه داریم .

درس هفتم: بعد ازآنکه مومنان را از خوض در اعمال تهمت و افترا برحذر داشت، حالا به ذکر یک وعید در حق کسانی که در پی پخش و نشر فساد در جامعۀ اسلامی هستند، مومنان را از چنین اعمال بر حذر می دارد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ﴾ «یقینا کسانی که دوست می دارند فحشاء درمیان مؤمنان پخش گردد، ایشان را در دنیا و آخرت عقوبت دردناکی است» .

مقصود از ﴿أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ﴾ پخش و گسترش اتهام زنان پاکدامن به زنا و اعمال بی حیایی است و انسان هیچ گاه دوست ندارد که خبر بدی در مورد خودش پخش شود، پس همچنین بر وی واجب است که در بارۀ برادران و خواهران مومن خود، عین روش را انتخاب کند و در بارۀ آنان سخنان بد را رواج ندهد.

و پخش و گسترش اخبار مربوط به بی حیایی چه به راستی باشد چه به دروغ، نقش بسیار منفی در گسترش فساد اخلاقی دارد، زیرا نقل چنین اخبار و شنیدن و خواندن آن، افکار و اذهان را در قبال آن بی تفاوت ساخته زمینه را برای فساد افرادی که دارای نفسیت خبیث هستند، آماده می سازد و به هر اندازه ای که چنین سخنان شنیده و تکرار شود، به همان اندازه زمینه برای مفسدان بیشتر فراهم می شود.

قید ﴿فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟﴾ سوی این امر اشاره دارد که علاقمه ندان شیوع فاحشه در میان مومنان، نمی توانند از جملۀ مومنان باشند، چنین افراد یا کاملا مسلمان نیستند، و در تلاش برانداختن اساسات اخلاقی جامعۀ اسلامی هستند، و یا اینکه افرادی هستند که خود را مسلمان می گویند، ولی بندۀ نفس و اسیر شهوات و غلام شیطان اند.

و با تأسف شدید، گردانندگان بیشتر شبکه های تلویزیونی و جرائد و مجلات از همین قماش مردم اند که به نامهای «فن و هنر» جامعه را به سوی افسار گسیختگی اخلاقی سوق می دهند.

این آیه هشدار برای مومنان و در عین حال اخبار از عملکرد منافقان و مشرکان است، و مورد وعید قرار دادن کسانی که علاقه مند گسترش فساد در میان مومنان اند، به این امر دلالت دارد که چنین علاقه مندی مستحق عقوبت است، زیرا علاقه مندی به پخش فساد در جامعه اسلامی، بر ناپاکی و آلودگی نیت چنین افراد در قبال مومنان دلالت می کند، پس پیامد چنین علاقه مندی عذاب دنیا و عذاب آخرت است.

- باز می گوید: ﴿وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾﴾ «و الله می داند و شما نمی دانید»، پس اموری را که نمی دانید به الله تعالی برگردانید و آن را هر گز روایت مکنید، به خصوص قصۀ تهمت همسر عفیفۀ رسول الله ﷺ را به غرض بدظن ساختن مردم در قبال او، چرا که این کار از جملۀ گناهان بزرگ است، لذا از سخن پردازی در بارۀ ایشان و همچنان در بارۀ تمام زنان عفیفه شدیدا اجتناب کنید.

- سپس فضل و احسان و رحمت بی پایان خود را بر مومنان بار دیگر تکرار می کند: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾﴾ «و اگر فضل و مرحمت الله شامل

حال شما نمی بود و اینکه الله نسبت به شما نهایت مهربان و مشفق نمی بود (عقوبت سختی در دنیا دامنگیر شما می شد)»، چرا که شما بدون کدام دلیل، نه تنها همسر پیغمبرتان را نسبت بد کردید، بلکه پیغمبر ﷺ را نیز محزون و ناراحت ساختید.

ولی این لطف و مرحمت او است که احکام و مواعظ خود را برایتان بیان می کند، تا پردۀ غفلت را از دل های تان دور ساخته شما را به احکام دنیا و آخرت مطلع سازد.

این ده آیۀ مبارکه در بارۀ اهل إفک، یکجا بر پیغمبر ﷺ نازل شد، و هنگام نزولش پیغمبر ﷺ آن را تلاوت نمود.

❁❁❁

منع از پیروی شیطان و وعید شدید در حق کسانی که زنان عفیفه را تهمت می کنند

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ
وَٱلۡمُنكَرِۚ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ
٢١ وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ
وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ
ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٢٣ يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا
كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢٤ يَوۡمَئِذٖ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلۡحَقَّ وَيَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ ٱلۡمُبِينُ ٢٥ ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ
وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ
وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٢٦ ﴾

ترجمه:

۲۱- ای مومنان گامهای شیطان را پیروی مکنید و هر کسی گامهای شیطان را پیروی کند (گمراهش می سازد زیرا) او به فحشاء (و گناهان بس بزرگ) و کارهای بد دستور می دهد، و اگر فضل و رحمت الله شامل حال شما نمی بود، هیچ گاه یکی از شما پاک نمی شد و لیکن الله کسی را که می خواهد پاک می سازد، و الله شنوا و دانا است.

۲۲- و کسانی که از شما صاحبان فضل و ثروت هستند، نباید سوگند یاد کنند که به خویشاوندان و مستمندان و مهاجران در راه الله چیزی ندهند و باید عفو کنند و گذشت نمایند، آیا دوست ندارید که الله شما را بیامرزد، و الله آمرزگار مهربان است.

۲۳- یقینا کسانی که زنان پاکدامن بی خبر (از هر گونه آلودگی و) با ایمان را به زنا متهم می سازند، در دنیا و آخرت مورد لعنت قرار می گیرند، و ایشان را عذاب بزرگی است.

۲۴- در روزی که علیه ایشان زبان ها و دستها و پاهای آنان به آنچه می کردند گواهی می دهند.

۲۵- آن روز الله جزای واقعی آنان را بی کم و کاست، به ایشان می دهد و یقین می کنند که الله (به اعتبار ذات و صفات و افعالش) حق آشکار است.

۲۶- زنان ناپاک از آن مردان ناپاک و مردان ناپاک از آن زنان ناپاک اند، و زنان پاک از آن مردان پاک و مردان پاک از آن زنان پاک اند، آنان (یعنی زنان و مردان پاک) از نسبت های ناروائی که به آنان کرده می شود مبرا (و پاکیزه) اند، و آنان را آمرزش و روزی نیکو است.

تفسیر :

منع از پیروی شیطان:

در پایان زواجر و درسهای آداب، عموم مومنان را از پیروی نقشه های شیطان، بر حذر می دارد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ «ای مومنان گامهای شیطان را پیروی مکنید» .

این آیه، بعد از ده آیۀ گذشته نازل شده است و وقوع آن بعد از آیات ده گانۀ مربوط به إفک، اشاره به آنست که اعمالی که در آیات گذشته ازآن منع شده و گمانه زنی های بد و داشتن گرایش و محبت به شیوع فاحشه، همه از وساوس شیطان و راه رفتن در نقش قدم او است، پس مومنان نباید در نقش قدم شیطان حرکت کنند .

کلمۀ ﴿خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ تمام معاصی متعلق به قلب و زبان و بدن را در بر می گیرد که از آن جمله قذف و بهتان به اشخاص پاکدامن و دوست داشتن اشاعۀ فحشاء است.

- سپس علت این نهی را بیان می کند: ﴿وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۚ﴾

«و هر کسی گامهای شیطان را پیروی کند (مرتکب فحشا و منکر می گردد) زیرا شیطان پیروان خود را به فحشاء و منکر دعوت می دهد».(۱)

«فحشاء» افعال و اقوالی که در غایت قباحت قرار دارند، و «منکر» آنچه که عقول سلیم آن را نا پسند و بد می پندارد، دستور دادن به این دو عمل بد، عادت و خصلت شیطان است، چنانچه در سورۀ بقره می گوید: ﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾﴾ «یقینا شیطان شما را به «فحشاء» (گناهان بسیار زشت) و کار های بد دستور می دهد (و به این دستور می دهد) که بر الله چیزی را بگوئید که نمی دانید».

و در سورۀ بقره (۲۶۸) می گوید: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾ «شیطان شما را از تنگدستی می ترساند، و به فحشاء (یعنی به بخل و منکرات) دستور می دهد».

در مقابل دستور شیطان، در سورۀ اعراف آیۀ (۳۸) الله تعالی می گوید: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ «بگو الله قطعا به فحشاء دستور نمی دهد».

در سورۀ نحل آیۀ (۹۰) می گوید: ﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ «و از فحشاء و کارهای ناشایسته و تجاوز باز می دارد».

در سورۀ عنکبوت آیۀ (۴۵) علاج مرض فحشاء را یاد آور می شود: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ «حقا که نماز از کارهای بسیار زشت و ناپسند باز می دارد و شکی نیست که یاد الله (از منع فحشاء و منکر) بزرگتر است».

- بعد ازآنکه مواعظ حسنه و آداب و اخلاق فاضله را بیان داشت، بار دیگر نیز فضل و مرحمت خود را تکرار نموده می گوید:

۱- «مَن يَتَّبِعْ» شرط و جوابش محذوف است و ما بعد حرف «ف» در «فَإِنَّهُ» قائم مقام آنست، و تقدیر عبارت چنین می شود: «مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيطَانِ، اِرتَكَبَ الفَحشَاءَ وَ المُنكَرَ»، و جملۀ ﴿فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ﴾ علت برای جملۀ شرطیه است . و ضمیر در «فَإِنَّهُ» به سوی شیطان راجع می باشد، و ترجمۀ آیه همانست که در متن ذکر شده است .

و نزد ابو حیان جملۀ ﴿فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ﴾ جواب شرط بوده و ضمیر در «فَإِنَّهُ» به سوی «مَن» راجع است، و معنی آیه چنین است :« و هر کسی گامهای شیطان را پیروی کند، پس او به فحشاء (و گناهان بس بزرگ) و کارهای بد دستور می دهد»، یعنی چنین شخص از پیشتازان ضلالت می گردد، و پیروان خود را به کارهای فحشاء و منکر دستور می دهد .

- ﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ﴾ «و اگر فضل و رحمت الله شامل حال شما نمی بود، هیچ گاه یکی از شما پاک نمی شد»، زیرا شیطان و لشکرش می کوشند تا شما را به فحشاء و منکر بکشانند و نفس اماره درین مورد با شیطان همکار است، ولی احسان پروردگار است که به ذریعهٔ آیات بینات قرآن و مواعظ حسنه، لشکر شیاطین را به عقب می راند، و شر آنها را از شما دور داشته از آلودگی های آنها دورتان نگه می دارد.

- باز می گوید: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ۝٢١﴾ «و لیکن الله کسی را که می خواهد پاک می سازد، (پس آن شخص از معاصی اجتناب می ورزد، و اگر معصیتی را انجام دهد توبه می کند و الله توبهٔ اورا می پذیرد) و الله شنوای دانا است».

- آیات گذشته درسهای تادیبی برای «اهل إفک» و کسانی بود که به سخنان آنها گوش می دادند و هنگامی که برائت عائشه رضی الله عنها نازل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه سوگند یاد کرد که بعد از آن به «مسطح بن أثاثه» هیچ نوع کمکی نخواهد کرد، و مسطح پسر خالهٔ ابوبکر صدیق و از جملهٔ مهاجرین اولین و اهل بدر بود، ولی انسان نادار و تنگدست بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه با وی کمک می کرد، ولی متأسفانه مسطح نیز در جملهٔ کسانی بودند که به سوی عائشه نسبت فحشاء کرده بودند، و بعد از نزول آیات برائت، حد قذف بر وی نیز جاری شد، هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین سوگند یاد کرد، الله تعالی آیهٔ زیر را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ﴾ «و کسانی که از شما صاحبان فضل و ثروت هستند، نباید سوگند یاد کنند اینکه خویشاوندان و مستمندان و مهاجران در راه الله را چیزی ندهند».

«وَلَا يَأۡتَلِ» سوگند یاد نکند، «أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ» کسانی که صاحب فضل و برتری دینی و تقوا هستند، و «فضل» درینجا به معنی ثروت نیست، بلکه به معنی فضیلت و برتری دینی و تقوا است چرا که بعد از آن کلمهٔ «وَٱلسَّعَةِ» آمده است که به معنی فراخی در ثروت است.

به درگذری دستور می دهد: ﴿وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ﴾ «و باید عفو کنند و گذشت نمایند».

- به سوی فضل و احسان ترغیب نموده می گوید: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ۝٢٢﴾ «آیا دوست نمی دارید که الله شما را بیامرزد و الله آمرزگار مهربان است».

در صحیح بخاری روایت شده است که هنگامی که این آیه نازل شد، ابوبکر صدیق ﷺ گفت: «بَلَى، وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي» «چرا نه، سوگند به الله دوست دارم که الله مرا ببخشد» و بعد از آن ابوبکر صدیق ﷺ بر مسطح همانند گذشته، انفاق می کرد. (۱)

هرچند نزول این آیه سبب خاصی دارد، و لی حکم آن عام است و انسان به غرض خود داری از انجام دادن کارهای خیر نباید سوگند بخورد، و اگر از روی اشتباه و یا نادانی چنین سوگندی بخورد، بر وی لازم است که سوگندش را نقض کند و کفاره دهد و انجام دادن کار های خیر را از سر بگیرد.

تهدید شدید برای مفتریان:

عقوبت هایی که در مورد تهمت کنندگان زنان پاکدامن به زنا، قبلا ذکر شد، مانند تازیانه زدن، رد شهادت و حکم به فسق شان، اینها همه عقوبات دنیوی بودند، اکنون درین آیات نوعی دیگر از عقوبت دنیوی و اخروی را در حق چنین افراد ذکر می کند:

- ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٢٣﴾﴾ «یقینا کسانی که زنان پاکدامن بی خبر (از هر گونه آلودگی و) با ایمان را به زنا متهم می سازند، در دنیا و آخرت مورد لعنت قرار می گیرند و ایشان را عذاب بزرگی است».

مقصود از «ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ» عموم زنان پاکدامن مومنات هستند و أزواج مطهرات پیغمبر ﷺ به طریق اولی درین حکم داخل هستند، پس هر کسی که بعد از نزول این آیات، زنان پاکدامن مسلمان را به دروغ نسبت به سوی زنا می کند، همه وعیدهایی که درین آیه ذکر شده است، متوجه ایشان می گردد .

اما کسانی که یکی از ازواج مطهرات و به خصوص عائشه رضی الله عنها را نسبت به بدکاری کند، او ازین آیات انکار ورزیده است و کسی که از یک آیهٔ قرآن انکار ورزد، او کافر می شود.

امام ابن کثیر رحمه الله فرموده است:

«وَقَدْ أَجْمَعَ الْعُلَمَاءُ، رَحِمهُمُ اللهُ، قَاطِبَةً عَلَى أَنَّ مَنْ سَبَّها بَعدَ هَذَا وَرَمَاهَا بِمَا رَمَاهَا بِهِ بَعْدَ هَذَا الَّذِي ذُكِر، فِي هَذِهِ الآيةِ، فَإِنَّهُ كَافِرٌ؛ لِأَنَّهُ مُعَانِدٌ لِلْقُرآنِ. وَفِي بَقِيَّةِ أُمَّهَاتِ الْمُؤمِنِينَ قَولَانِ: أَصَحُّهُمَا أَنَّهُنَّ كَهِيَ» .

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث الإفک، حدیث : ۴۱۴۱ .

یعنی : علماء – رحمهم الله - همه اجماع دارند که کسی که عائشه – رضی الله عنهـا – را بعد از نزول این آیه دشنام دهد و به آنچه که درین آیه ذکر شده است، او را تهمت کنند، آن شخص کافر است، زیرا او در برابر قرآن معاند است، اما در بـارهٔ دیگـر امهـات المـؤمنین، دو قول است، ولی قول صحیح همین است که آنان نیز درین حکم مانند عائشه رضـی الله عنهـا است. (۱)

البته این وعید در صورتی است که از گناه خود توبه نکنند، اما اگـر توبـه کننـد، شـکی نیست که الله به رحمت خود آنها را خواهد بخشید، هر چند بعضی علماء گفته اند: کسی کـه یکی از ازواج مطهرات را به فحشاء نسبت کند، توبهٔ او پذیرفته نمی شود .

ولی راجح آنست که الله تعالی توبهٔ انسان را از هرنوع گناهی که باشد، چه شرک باشـد و چه کفر و چه اعمال بد دیگر، هنگامی که توبهٔ صادقانه کند، الله گناهانش را می بخشد، ولـی اگر توبه نکند و برین اعمالش ادامه دهد، شکی نیست که این وعید او را هم در دنیا فـرا مـی گیرد و هم در آخرت .

چنانچه امام طبری رحمه الله فرموده اسـت :«نزلت هذه الآية في شأن عائشة، والحكم بها عامّ في كلّ من كان بالصفة التي وصفه الله بها فيها ...» یعنی: این آیه در بارهٔ عائشـه (رضـی الله عنها) نازل شده است، و این حکم همه کسانی را در بر می گیرد کـه همـین صـفاتی کـه درین آیه ذکر شده است، در وی موجود باشد .

سپس فرموده است : «فَكُلّ مَن رَمَى مُحصنَةً بِالصِّفَةِ الَّتِي ذَكَرَ اللهُ جَلّ ثَنَاؤُهُ فِي هَذِهِ الآيَةِ فَمَلعُونٌ فِي الدُّنيَا وَالآخِرَةِ، وَلَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ، إلا أَن يَتُوبَ مِن ذَنبِهِ ذَلِكَ قَبلَ وَفَاتِهِ»

یعنی: هر کسی که زن پاکدامنی را به همان صفتی که الله جل جلاله درین آیه ذکر نموده است، تهمت کند، چنین شخص در دنیا و آخرت ملعون است و برایش عذاب بزرگی است، مگر آنکه ازآن گناهش قبل از مرگش توبه کند. (۲)

زیرا جملهٔ ﴿ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ ﴾ تهمت کنندهٔ هـر زن پاکـدامن را در بـر مـی گیرد، به هر صفتی که باشد، از ازواج مطهرات باشد و یا از عموم مسلمانان – همه را در بـر می گرد، و {«لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ»} هنگامی است که بدون توبه کردن هلاک شوند .

۱- تفسیر ابن کثیر: ۳۶۹/۳ .
۲- تفسیر طبری: ۲۹۲/۹ .

وهمین قول را امام ابن کثیر نیز ترجیح داده است. (۱)

{«لُعِنُوا۟ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ»} معنی «لعن» دور ساختن است، ملعـون شـدن ایشـان در دنیا اینست که شرف و کرامت شان را از دست می دهند، از یک سو حدّ زده می شـوند، از سـوی دیگر کسی شهادت ایشان را در هیچ موضوعی پذیرفته نمی شود و هیچ بندۀ مـومن آنها را به نظر احترام نمی نگرد.

و ملعون شدن در آخرت اینست که الله تعالی از ایشان راضی نمی شود و به سوی ایشان نظر رحمت نمی کند و نه با آنها سخن می زند، پس سرانجام ایشان دوزخ و عذاب الیم است.

و حالت چنین مردم در مشهد قیامت چنین خواهد بود، الله می فرماید:

- ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾﴾ «در روزی که علیه ایشان زبان ها و دست ها، وپاهای آنان به آنچه می کردند گواهی می دهند»، تمام اعضـای خاطئـه درآن روز، شاهد گناهان آنها می گردند و نمی توانند از گناه خود اصلا انکار کنند.

در سورۀ فصلت آیۀ (۲۱) از دوزخیان چنین حکایت می کنـد: ﴿وَقَالُوا۟ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا ۖ قَالُوٓا۟ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَنطَقَ كُلَّ شَىْءٍ﴾ «و برای پوست های بدن خویش می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می گویند: ما را کسی به گفتار درآورد که هـر چیـز را بـه گفتـار درآورده است»، و در سورۀ یس می گوید: ﴿ٱلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰٓ أَفْوَٰهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَآ أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾﴾ «امروز بر دهان های ایشان مهر می نهیم و دست هایش ان با مـا سـخن مـی گویند و پاهای شان به آنچه می کردند گواهی می دهند».

- بعد ازادای شهادت اعضاء، مرحلۀ قضای عادلانه است: ﴿يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ ٱلْمُبِينُ ﴿٢٥﴾﴾ «در آن روز الله جزای واقعی آنان را بی کم و کاست، به ایشان مـی دهد، و یقین می کنند که الله (به اعتبار ذات و صفات و افعالش) حق آشکار است».

«دِينَهُمُ ٱلْحَقَّ» جزای واقعی و عادلانه «دین» درین آیه به معنی جزا و پاداش است.

- بعد ازآنکه الله تعالی عائشه رضی الله عنها را برائت داده گروه إفک را رسـوا و شـرمنده ساخت و وعید و تهدیداتی زیادی را متوجه شان ساخت، حالا برائت عائشه رضی الله عنها را به نحو دیگری بیان مـی کنـد: ﴿ٱلْخَبِيثَٰتُ لِلْخَبِيثِينَ وَٱلْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَٰتِ ۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ

۱- تفسیر ابن کثیر: ۳/۳۷۰.

لِلطَّيِّبَٰتِ﴾ «زنان ناپاک از آن مردان ناپاک و مردان ناپاک از آن زنان ناپاک اند، و زنان پاک از آن مردان پاک و مردان پاک از آن زنان پاک اند » .

این آیه در شأن عایشه رضی الله عنها نازل شده است هنگامی که او را بهتان کردند.

پس عائشه پاک است، چرا که همسر پاکیزه ترین انسان روی زمین است، پس مکانت و جایگاه پیغمبرﷺ برای اثبات برائت عائشه و پاکی او و همچنان پاکی تمام ازواج مطهرات کافی است، چرا که الله تعالی هیچ گاه نمی خواهد در نکاح پیغمبرش زنی باشد که شایستگی همسری با او را نداشته باشد و همین کافی بود تا مومنان برائت عائشه رضی الله عنها را بدانند.

درین صورت مراد از «الخبیثات و الطیبات» زنان، و مراد از «الخبیثین و الطیبین» مردان می باشند.

و یا مراد از «الخبیثات» کلمات بد که عبارت از تهمت است و مراد از «الطیبات» کلمات پاکیزه و خوب است که از حسن ظن ناشی می باشد.

پس درین صورت، در آیه تعریض به منافقین می باشد که همسر پاک دامن پیغمبرﷺ را بهتان کردند، چون آنها خودشان خبیث بودند، پس کلماتی که از زبان شان برآمد، نیز خبیث بود و اما مومنان چون پاک اند، لذا سخنان شان نیز پاک است.

ولی بهتر آنست که آیه عام قرار داده شود تا «خبیثات» همه انواع سخنان و اعمال و زنان بد، و «طیبات» همه سخنان و اعمال و زنان پاکیزه را در بر گیرد، و «خبیثین» همه انسان های بد سرشت و بد کردار، و «طیبین» همه انسان های پاک و نیک سیرت و متدین را شامل شود، پس درین صورت معنی آیه چنین می شود: «ناپاکان از آن ناپاکان، و پاکان از آن پاکان اند» .

به همین سبب، زنان خبیث و ناپاک به سوی هم جنس خود از سخنان و اعمال و مردان نا پاک تمایل دارند، و زنان پاکدامن، به سخنان خوب و اعمال نیک و مردان خوب تمایل دارند، و همچنین الله سبحانه همه چیزهای «طیب» و پاک را در جنت قرار داده است و تمام انواع «خبیث» و ناپاکی را در دوزخ نهاده است.

الله سبحانه سه نوع «جایگاه» و منزل آفریده است:

۱- منزلی که خالص برای پاکان آماده کرده و بر ناپاکان آن را حرام قرار داده است، هر که قلب و عملش پاک باشد وارد آن منزل می شود و همه چیزهائی که درآن منزل موجود است، همه پاک و طیب است و آن عبارت از جنت است.

۲- منزل و جایگاه دیگری است خاص برای «خبثاء و خبائث» آماده شده است، و جز این دو گروه کسی دیگر، به آن داخل نمی شود، و این منزل عبارت از دوزخ است.

۳- منزلی است که در آن «طیب و خبیث» پاک و ناپاک هر دو زندگی دارند، و این منزل، همین دار دنیا است.

و به سبب همین اشتراک و اختلاط، مؤمنان از سوی افراد خبیث و نا پاک، به انواع اذیت مواجه می شوند، ولی در قیامت الله سبحانه در میان ایشان جدائی مـی افگنـد، چنانکـه در سورۀ یس آیۀ (۵۹) می گویـد: ﴿وَٱمۡتَٰزُواْ ٱلۡيَوۡمَ أَيُّهَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ﴾ «و (مـی گـوئیم) ای گنهگـاران، امروز (از مومنان) جدا شوید»، و در سورۀ روم آیۀ (۱۴-۱۵) نیز همین مطلب بیان شده است.

پس در نتیجه «خبیثان» به سوی منزل خود سوق داده می شوند، و طیبـون و پاکـان بـه جایگاه پاک بهشت برده می شوند (۱).

- سپس در بارۀ «طیبین و طیبات» می فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ﴾ «آنان (یعنـی زنان و مردان پاک) از نسبت های ناروائی که به آنان داده می شود مبرا (و پاکیزه) اند».

«أُوْلَٰٓئِكَ» اشاره به سـوی «طیبـین و طیبـات» اسـت، و مقصـود آیـه در قـدم نخسـت، پیغمبر ﷺ و عائشه رضی الله عنها و صفوان بن معطل رضی الله عنـه اسـت، و سـپس تمام مردان و زنان پاکدامن مومن است.

- در پایان بحث مـی گویـد: ﴿لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٢٦﴾ «بـرای ایشـان (در دنیـا) آمرزش و روزی نیکو است»، مقصود از «رزق کریم»، روزی بهشت است .

فشردۀ سخن اینکه این آیات بیان برائت و پاکی و طیبه بودن عائشه رضی الله عنها است و این امر بر فضیلت و جایگاه رفیع او نزد الله تعالی دلالت دارد، پس چنانکه عائشه رضـی الله عنها نزد پیغمبر ﷺ از منزلت خاصی برخوردار بـود، نـزد الله تعـالی نیـز از منزلـت خاصـی برخوردار است، پس وای بر آن عده منافقینی که هنوز هم در نقش قدم عبد الله بن أبی روان بوده می کوشند تا دامن پاکیزۀ عزیزۀ پیغمبر اکرم ﷺ را، داغدار جلوه دهند، گاهی به کنایـه

۱- بدائع التفسیر: ۲۴۷/۳ .

و اشاره و گاهی هم همانند انسانی که سینه بغل است و نمی تواند، سعلۀ خود را نگـاه کنـد، همان خبث درونی خود را آشکار می سازند .

فضائل عائشه رضی الله عنها:

- در سنن ترمذی روایت شده است که عائشه رضی الله عنها به یکعده چیزهائی کـه بـه دیگران داده نشده بود، افتخار می کرد، از آنجمله:

اول: اینکه جبرئل ﷺ صورت عائشه رضی الله عنها را در یک پارچۀ ابریشمی سبز رنگ برای پیغمبر ﷺ آورد، وگفت: «إِنَّ هَذِهِ زَوْجَتُكَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ» یعنی: این همسر تو در دنیا و در بهشت است .([1])در صحیحین آمده که این واقعه در حالت خواب رخ داده است .

دوم: در میان زنانی که پیغمبر ﷺ با ایشان ازدواج کرد، تنها او دوشیزه بود .

سوم: پیغمبر ﷺ در دامان او و در خانۀ و در نوبت او وفات شد .

چهارم: پیغمبر ﷺ در خانۀ او دفن شد .

پنجم : بر پیغمبر ﷺ در حالی که با عائشه دریک لحاف خواب میبود، وحی نازل میشد .

ششم : در بارۀ برائت او از آسمان قرآن نازل شد .

هفتم: دختر صدیقۀ خلیفۀ صدیق رسول الله ﷺ بود .

هشتم : او پاکیزه آفریده شد و برایش وعدۀ مغفرت و وعدۀ رزق کریم داده شد.

- از عمرو بن العاص رضی الله عنه روایت است هنگامی کـه رسـول الله ﷺ او را در غـزوۀ ذات السلاسل به حیث فرمانده گماشت، او می گوید: نزد پیغمبر ﷺ آمدم و پرسیدم:

«أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ. فَقُلْتُ: مِنَ الرِّجَالِ؟ فَقَالَ: أَبُوهَا. قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»

«چه کسی نزد شما از همه محبوب تر است؟ فرمود: عائشه (از همه محبـوب تـر اسـت) . گفتم: از مردان چه کسی از همه محبوب تر است؟ فرمود: پدرش (یعنی ابوبکر). گفتم: باز چه کسی محبوب تر است؟ فرمود: سپس عمر بن الخطاب».([2])

۱- جامع ترمذی، أبواب المناقب، باب فضل عائشة رضی الله عنها، حدیث : ۴۲۵۴، امام ترمذی این حدیث را در مرتبهء «حسن» قرار داده است، و نگاه: صحیح ترمذی، حدیث: ۳۰۴۱ .

۲- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب حدثنا الحمیدی، حدیث : ۳۶۶۲، صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل الصدیق، حدیث : ۶۳۲۸ .

- در صحیح بخاری روایت است که عمار رضی الله عنه (در جنگ جمل برای مردم) گفت:

«إِنِّي لأَعْلَمُ أَنَّهَا زَوْجَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ ابْتَلاكُمْ لِتَتَّبِعُوهُ أَوْ إِيَّاهَا»

یعنی: من می دانم که او (عائشه) در دنیا و آخرت همسر پیغمبر ﷺ است، اما الله شما را در امتحان انداخته است که آیا او را پیروی می کنید و یا عائشه را. (۱)

- همچنان رسول الله ﷺ به فاطمه رضی الله عنها در بارهٔ عائشه رضی الله عنها فرمود: «أَيْ بُنَيَّةُ أَلَسْتِ تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ؟. فَقَالَتْ بَلَى. قَالَ: فَأَحِبِّي هَذِهِ»(۲)«ای دخترکم ! آیا چیزی را که من دوست می دارم تو دوست نمی داری؟ فاطمه گفت: چرا نه، پیغمبر ﷺ فرمود: پس این (عائشه) را دوست بدار».

احادیث بی شماری در فضیلت عائشه رضی الله عنها وارد شده است، و کسانی که علاقه مند اطلاع بیشتر باشند با مراجعه به کتب حدیث، می توانند این احادیث را ملاحظه کنند.

- یکتن از کبار تابعین که مسروق لقب داشت، هنگامی که از عائشه رضی الله عنها حدیث روایت می کرد : چنین می گفت:

«حَدَّثَتْنِي الصِّدِّيقَةُ ابْنَةُ الصِّدِّيقِ حَبِيبَةُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ وَسَلَّمَ، الْمُبَرَّأَةُ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی: صدیقه، دختر صدیق، محبوبهٔ رسول الله ﷺ که برائتش از آسمان نازل شد، برایم گفت ...

- و همچنان بعدها، هنگامی که، حسان بن ثابت رضی الله عنه نزد عائشه رضی الله عنها می آمد، عائشه رضی الله عنها، او را اکرام و احترام می کرد، و حسان رضی الله عنه به غرض معذرت از آنچه که از وی سرزده بود، در مدح عائشه رضی الله عنها چنین شعر گفت:

حَصَانٌ، رَزَانٌ، مَا تُزَنُّ بِرِيبَةٍ ... وَ تُصبِحُ غَرْثَى مِن لُحُومِ الغَوَافِلِ

حَلِيلَةُ خَيرِ النَّاسِ، دِيناً وَمَنصِباً ... نَبِيِّ الهُدَى، وَالمَكْرُمَاتِ الفَوَاضِلِ

عَقِيْلَةُ حَيٍّ مِنْ لُؤَيِ بنِ غَالِبٍ ... كِرَامُ المَسَاعِي مَجْدُهَا غَيرُ زَائِلِ

مُهَذَّبَةٌ، قَدْ طَيَّبَ اللهُ خِيمَهَا ... وَطَهَّرَهَا مِنْ كُلِّ شَيْنٍ وَ بَاطِلِ

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل عائشة، حدیث : ۳۷۷۲ .

۲- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فی فضل عائشة، ، حدیث : ٦٤٤٣ .

با وجود این همه احادیثی که در فضیلت عائشه رضی الله عنها وارد شده است برخی ها بازهم از لعن و طعن و فحش گفتن به عائشه رضی الله عنها دست نمی کشند و به این ترتیب بر مخالفت از آیات این سوره، و اذیت پیامبر گرامی تصمیم جدی گرفته اند.

چنانچه یکی از علمای رافضه به نام ابوعلی اصفهانی در کتابش : «فرحة الزهراء» عائشه و حفصه و ابوبکر و عمر – رضی الله عنهم – را موجودات ناپاک یاد نموده می گوید:

«عائشة و حفصة مثل أبويهما كانتا موجودات خبيثة و سبَّبَتا كثيرا من الفتن و التي من جملتها إعطاء السمّ لرسول الله ﷺ و عند ما نقف أمام هذه النتيجة لا بد لنا من بغض هاتين الخبيثتين النجستين و لعنهما » (۱).

و رافضی دیگری به نام محمد طاهر بن حسین شیرازی نجفی در کتابش «الأربعين في إمامة الأئمة الطاهرين» در بارۀ عائشه رضی الله عنها می گوید :

«أن عائشة كافرة مستحقة للنار» یعنی (العیاذ بالله) عائشه کافر و مستحق دوزخ بود.(۲)

این گوشه ای از سخنانی است که عداوت و بغض و حسد رافضیان را در برابر أمهات المومنین و دیگر یاران با وفای رسول الله ﷺ روشن می کند، و با مراجعه به کتب مذهبی روافض این حقیقت عیان می گردد که دشمنی رافضی ها در برابر صحابۀ کرام حد و حدودی ندارد، و برخی افراد این گروه هرزه ترین و فحش ترین سخنانی را در بارۀ یاران پیغمبر ﷺ بکار می برند که شاید مردمان سفله و بازاری هم چنین سخنان را در حق کسی استعمال نمی کنند.

با این همه ظلم و تعدی، بازهم اشک می ریزند و دم از مظلومیت خود می زنند و شعارتقریب مذاهب و اخوت اسلامی را سر می دهند، و گروهی از مردمان خوش باور، فریب شعارهای کاذب آنان را خورده به گرد حلقات آنان جذب می شوند و طوطی وار سخنان آنها را تکرار می کنند و این جز نتیجۀ بی خبری از حقیقت مذهب رافضی و اسیر دام شدن تلبیسات آنان نیست.(۳)

***

۱- مراجعه شود به کتاب «فرحة الزهراء» ص: ۹۸-۹۹ .

۲- مراجعه شود به کتاب : الأربعين في إمامة الأئمة الطاهرين ص: ۶۱۵ .

۳- موضوع تقریب میان اهل سنت و اهل تشیع، موضوعی بوده که از مدت زمانی بدین سو و خصوصا در نتیجۀ تبلیغاتی که از سوی اهل تشیع درین جهت شده و می شود، توجه افراد زیادی، اعم از علماء و عوام را به خود جلب نموده است.

←

← ولی این کوشش ها همواره بی ثمر بوده است، زیرا تلاش در جهت تقریب بین شیعه و سنی، همانند جستجوی آب از سرآب است، برای آنکه اصول اعتقادی مذهب تشیع، با اصل تقریب میان شیعه و سنی، کاملا متناقض است، زیرا از نظر اهل تشیع هر کسی که به دو اصل امامت و برائت ایمان نداشته باشد، کافر مباح الدم است، پس از نظر شیعه، همه گروهای غیر شیعی کافران اند و تقریب میان مومن و کافر امر نا ممکن است.

برای اینکه خواننده های گرامی گمان دروغ بودن این سخنان را نکنند، اینک ما نصوص چندی از معتبرترین شخصیات و مراجع تقلیدی اهل تشیع را خدمت شان تقدیم می داریم:

(أ)- در أصول کافی، جلد : ۱۸۷/۱، از امام صادق روایت است که او گفت:

«إِنَّ اللهَ تَعَالَى جَعَلَ عَلِيًّا عَلَيهِ السَّلَامَ عَلَمًا بَينَهُ وَ بَينَ خَلقِهِ، لَيسَ بَينَهُم وَ بَينَهُ عَلَمٌ غَيرُهُ، فَمَنْ تَبِعَهُ كَانَ مُومِنًا، وَ مَنْ جَحَدَهُ كَانَ كَافِراً، وَ مَنْ شَكَّ فِيهِ كَانَ مُشرِكاً»

یعنی: الله تعالی علی ﷺ عنه را میان خود مخلوقش به حیث نشانه ای قرار داده است که میان مخلوق و الله جز او نشانه ای دیگری وجود ندارد، هرکه او را پیروی کند، او مؤمن است، و هر کسی ازوی انکار ورزد او کافر است، و هرکسی در نشانه بودن او شک کند، مشرک است».

(ب)- محدث شیعی یوسف البحرانی در کتابش «الحدائق الناضرة : ۱۷۷/۵» بعد از ذکر روایاتی که در بارۀ تکفیر غیر شیعه وارد شده است، از محقق شیعی ابوالحسین الشریف چنین نقل کرده است:

«والأخبار فی ذلک أکثر من أن تحصی، و لیس هنا موضع ذکرها، و قد تعدت عن حد التواتر و عندی أن کفر هؤلاء من أوضح الواضحات فی مذهب أهل البیت ..»

ترجمه: روایات درین مورد بیش ازآن است که شمرده شود و اینجا محل ذکر آن روایات نیست، و این روایات همه از حد تواتر تجاوز نموده است و به عقیدۀ من کفر اینها (یعنی کفر غیر شیعه) در مذهب اهل بیت از جملۀ روشن ترین امور است».

(ج)- عالم مشهور دیگر شیعه به نام مجلسی در «بحار الأنوار: ۳۶۵/۸-۳۶۸» می گوید:

«و الأحادیث الدالة علی خلودهم فی النار متواترة أو قریبة منها»

یعنی: احادیثی که بر جاویدانه ماندن آنان(یعنی غیر شیعه) در دوزخ ، وارد شده است، متواتر و یا اینکه به تواتر نزدیک است .

(د)- آیت الله خوئی – عالم معاصر- شیعی در «کتاب الطهاره : ۸۴/۲ » می گوید:

«و یمکن أن یستدل به علی نجاسة المخالفین من وجوه ثلاثة: الأول : ما ورد فی الروایات الکثیرة البالغة حد الإستفاضة من أن المخالف لهم کافر ...»

ترجمه: می توان این نص را به سه اعتبار برای نجاست مخالفین (یعنی نجاست غیر شیعه) دلیل قرار داد: اول: مطلبی است که در روایات فراوان وارد شده است که مخالف شیعه ، کافر است.

←

هـ - شیخ مفید - یکی از ائمهٔ اهل تشیع - در کتابش « أوائل المقالات ص: ۴۴» می گوید:
«و اتفقت الإمامية على أن من أنكر إمامة أحد الأئمة، و جحد ما أوجبه الله تعالى من فرض الطاعة، فهو كافر ضالّ، مستحق للخلود فى النار».

یعنی: گروه امامیه بر این امر اتفاق دارد که کسی که ازامامت یکی از ائمه انکار ورزد و طاعتی را که الله تعالی بر وی فرض گردانده است، انکار ورزد، چنین شخص کافر و گمراه و مستحق آنست که در دوزخ جاودان بماند.

و- یکی دیگر از بزرگان شیعه به نام «محمد یوسف البحرانی در کتاب « الحدائق الناضرة: ۱۵۳/۱۸» می گوید: «إنک قد عرفت أن المخالف كافر، لاحظ له فى الإسلام بوجه من الوجوه، كما حققنا فى كتابنا «الشهاب الثاقب» وليت شعرى أى فرق بين من كفر بالله سبحانه و تعالى و رسوله و بين من كفر بالأئمة عليهم السلام، مع ثبوت كون الإمامة من أصول الدين»

ترجمه: یقینا تو دانستی که جهت مخالف (یعنی گروه های غیر شیعه) کافر بوده و به هیچ صورت، سهمی در اُسلام ندارد، چنانچه این موضوع را در کتاب خود «الشهاب الثاقب» تحقیق نمودیم و اصلا میان کسی که به الله و رسولش کفر می ورزد، و میان کسی که به ائمهٔ (یعنی ائمهٔ شیعه) کفر می ورزد، هیچ فرقی نیست، چرا که امامت یکی از اصول دین است.

این بود گوشه ای تفکر افراطی علمای اهل تشیع در بارهٔ عموم مسلمانان، اما سخنان ایشان در بارهٔ نخبگان دین و یاران سید المرسلین، طوری است که به سبب شدت زشتی و پلشتی این سخنان، دستان از ذکر آن می لرزد و قلم از ذکر آن می شرمد و برای آنکه اقامهٔ حجت نموده باشیم، فقط چند مورد آن را درینجا ذکر می کنیم :

- ابوعلی اصفهانی که از جملهٔ علمای معاصر تشیع است در کتابش «فرحة الزهراء، صفحه: ۹-۱۰» ابوبکر و عمر- رضی الله عنهما- را ملعون و خبیث گفته دشنام می دهد و می گوید:
«إنن عدو أمير المؤمنين من ؟ ... و مثل هذا الشخص لايكون غير الخبيثين الملعونين أبوبكر و عمر، اللهم عذبهما عذابا يستغيث منه أهل النار».

- نعمة الله الجزائری - که از اکابر شیعه است - در کتابش «الأنوار النعمانية، جلد: ۱۱۱/۲» می گوید:
«نقل فى الأخبار أن الخليفة الأول قد كان مع النبى ﷺ و صنمه الذى كان يعبده زمن الجاهلية معلق بخيط فى عنقه، ساتره بثيابه و كان يسجد و يقصد أن سجوده لذلک الصنم إلى أن مات النبى ﷺ..»

ترجمه: در روایات آمده است که خلیفهٔ اول هنگامی که با پیغمبر ﷺ بود، بتی را که در زمان جاهلیت می پرستید، در گردنش به تاری آویزان بود، و آنرا به لباس هایش پنهان ساخته بود، و هنگامی که سجده می کرد، مقصودش سجده برای همان بت بود، و تا زمانی که پیغمبر ﷺ وفات نمود او چنین می کرد. ←

← نعمة الله جزائری شیعی در همین کتابش : ۲۷۸/۲ می گوید:

«رأیت فی بعض الأخبار و حاصله أنا لم نجتمع معهم علی إله و لا علی نبي و لا علی إمام، و ذلک لأنهم یقولون: أن ربهم هو الذی کان محمد نبیه، و خلیفته بعده أبوبکر، و نحن لا نقول بهذا الرب، و لا بذلک النبیّ، بل نقول أن الربّ الذی خلیفة نبیه أبوبکر، لیس ربنا، و لا ذلک النبی نبینا»

ترجمه: من در برخی روایات دیدم که فشرده اش چنین است: ما (شیعه ها) با آنها (یعنی با اهل سنت) نه در بارهٔ خدا اجتماع داریم و نه در بارهٔ پیغمبر و نه در بارهٔ هیچ امامی، چرا که آنها می گویند: پروردگارشان همان ذاتی است که محمد (ﷺ) پیغمبرش و جای نشین او بعد از وی ابوبکر است. و ما (شیعه ها) نه به این پروردگار باور داریم و نه به آن پیغمبر، بلکه ما می گوئیم: پروردگاری که خلیفهٔ پیغمبرش ابوبکر باشد، او پروردگار ما نیست، و نه آن پیغمبر، پیغمبر ما است.

- در کتاب « عقائد، تألیف محمد باقر مجلسی ص:۵۸» چنین آمده است :

«ومما عد من ضروریات دین الإمامیة ... البراءة من الثلاثة، و معاویة و یزید بن معاویة و کل من حارب أمیر المومنین – صلوات الله علیه – أو غیره من الأئمة ..».

یعنی: آنچه از جملهٔ ضروریات دین (شیعه های) امامی شمرده شده است: ... بیزاری جستن از خلفای سه گانه (ابوبکر و عمر و عثمان) و بیزاری جستن از معاویه و یزید و بیزاری از هر کسی است که با امیر المومنین (علی رضی الله عنه) و یا با دیگر ائمهٔ (شیعه) جنگیده باشد.

اقوالی را که ما درینجا ذکر نمودیم، همه سخنان شخصیت های برجسته و مجتهدین و مراجع تقلیدی اهل تشیع اند، به این اصل، دشمنی و عداوت با مذاهب غیر شیعی، نزد علمای اهل تشیع یک اصل متفق علیه بوده و هیچ گونه نزاعی درآن نیست، هنگامی که قضیه چنین باشد، پس عنوان کردن قضیهٔ اخوت اسلامی و تقریب میان شیعه و سنی هیچ دردی را دوا نمی کند، و این عمل ایشان در حقیقت زمینه ساز نشر و پخش بد ظن ساختن مردم در قبال یاران گرامی پیغمبر ﷺ است.

این امر نیز قابل ملاحظه است که هر گاه نظر این دعوتگران تقریب در مورد قضایای که پیشتر ذکر شد، خواسته شود، آنان همان روش تقیه را در پیش گرفته از وجود چنین سخنان کاملا انکار می ورزند، اما اگر از ایشان در مورد اصول دین شیعه پرسیده شود، ناگزیر اصل امامت (یعنی عقیده به امامت ائمهٔ دوازده گانه) را در جملهٔ اصول شان ذکر می کنند، و وجود این اصل و عقیده به آن، برای باطل بودن دعوای تقریب کافی است .

پس خلاصهٔ این سخنان همین است که دعوت به سوی تقریب میان شیعه و سنی در موجودیت چنین عقیده و آن هم از جانب مراجع تقلیدی ایشان، امر نا ممکن است، و لذا سر دادن چنین شعار تنها و تنها دامی است که از خلال آن اهداف ویژه ای دنبال می شود.

مبحث دوم: از آیه (۲۷-۳۴) بیان آداب معاشرت و اسباب جلوگیری از فحشا

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ
خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿۲۷﴾ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فِيهَآ أَحَدٗا فَلَا تَدۡخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤۡذَنَ لَكُمۡۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ
ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ﴿۲۸﴾ لَّيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ
مَسۡكُونَةٖ فِيهَا مَتَٰعٞ لَّكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا تَكۡتُمُونَ ﴿۲۹﴾ قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ
أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ﴿۳۰﴾ وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ
أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَاۖ وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّۖ
وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ أَوۡ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآئِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآءِ
بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوۡ نِسَآئِهِنَّ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُنَّ أَوِ
ٱلتَّٰبِعِينَ غَيۡرِ أُوْلِي ٱلۡإِرۡبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفۡلِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ عَلَىٰ عَوۡرَٰتِ ٱلنِّسَآءِۖ وَلَا يَضۡرِبۡنَ
بِأَرۡجُلِهِنَّ لِيُعۡلَمَ مَا يُخۡفِينَ مِن زِينَتِهِنَّۚ وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿۳۱﴾
وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ
عَلِيمٞ ﴿۳۲﴾ وَلۡيَسۡتَعۡفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغۡنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱلَّذِينَ يَبۡتَغُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِمَّا
مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَكَاتِبُوهُمۡ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗاۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡۚ وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ
عَلَى ٱلۡبِغَآءِ إِنۡ أَرَدۡنَ تَحَصُّنٗا لِّتَبۡتَغُواْ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَمَن يُكۡرِههُّنَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ مِنۢ بَعۡدِ إِكۡرَٰهِهِنَّ غَفُورٞ رَّحِيمٞ
﴿۳۳﴾ وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ ءَايَٰتٖ مُّبَيِّنَٰتٖ وَمَثَلٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۡ وَمَوۡعِظَةٗ لِّلۡمُتَّقِينَ ﴿۳۴﴾ ﴾

ترجـــمه:

۲۷- ای مومنان وارد هیچ خانه ای جز خانه های خود تان مشوید تا آنکه اجازه بخواهید و بـر اهل خانه سلام تقدیم کنید، این کار برای شما بهتر است تا پند پذیر شوید.

۲۸- پس اگر کسی را درآن نیابید، در آن مدرائید تا آنکه برای شما اجـازه داده شـود و اگـر برای شما گفته شود باز گردید، پس باز گردید، این کار برای شما پاکیزه تـر اسـت و الله به آنچه می کنید دانا است.

۲۹- بر شما گناهی نیست که به خانه های غیر مسکونی درائید که در آنجا متاع شما باشد و الله می داند آنچه را آشکار می کند و آنچه را می پوشانید.

۳۰- به مومنان بگو: چشمان خود را (از نظر کردن به سوی نا محرم) پائین گیرند و شرمگاه های خویش را حفاظت کنند، این کار برای آنان پاکیزه تر است، یقینا الله به آنچه می کنید خبر دار است.

۳۱- به زنان مومنه بگو که چشمان خود را (از اشخاص نا محرم) فرو گیرند و شرمگاه خویش را (از حرام) حفاظت کنند و زینت خویش را آشکار نسازند، مگر آنچه را که از آنها آشکار باشد (مانند چهره و دو کف دست) و باید چادران شان را بر گریبان های خویش بنهند، و آرایش خویش را آشکار نکنند مگر برای شوهران شان و یا پدران شوهران شان، یا پسران شان یا پسران شوهران شان یا برادران شان یا پسران برادران شان یا پسران خواهران شان یا زنان شان یا آنچه را که دست های شان مالک است یا مردان دنباله روی که نیاز جنسی ندارند یا اطفالی که بر عورت زنان آگاهی ندارند، و پاهای خود را (هنگام راه رفتن به زمین) نکوبند، تا زینتی را که پنهانش می کنند، دانسته شود و ای مومنان همگی به سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

۳۲- و مردان و زنان بی شوهر خود را و بردگان و کنیزان نیک خویش را به نکاح یکدیگر درآورید، اگر فقیر باشند، الله از فضل و کرم خویش ایشان را توانگر می گرداند، الله گشایشگر و دانا است.

۳۳- و باید پاکدامنی پیشه کنند آنانی که امکانات ازدواج را نمی یابند تا آنکه الله آنها را از فضل خویش توانگر سازد و بردگانی از شما که خواستار مکاتبه باشند با ایشان عقد کتابت کنید، اگر در آنها خیر و صلاحی را بدانید و آنها را از مالی که الله به شما داده است بدهید و کنیزان تان را - اگر آنها می خواهند پاک باشند - به زنا مجبور نکنید تا به وسیلۀ آنها متاع زندگانی دنیا را بدست آورید، و کسی که آنها را به زنا مجبور می کند، یقینا الله بعد از مجبور ساختن آنها آمرزگار، مهربان است.

۳۴- و یقینا ما به سوی شما آیاتی فرستادیم که روشنگر (احکام الهی) است و سرگذشت مهمی از کسانی که پیش از شما بودند و پندی برای پرهیزگاران (فرستادیم).

تفسیر:

درینجا الله تعالی آدابی از امور معاشرت و احکام اجتماعی را بیان می کند که به حفظ عفت افراد جامعه ارتباط دارد و رعایت آن باب فساد و فحشا را مسدود می سازد و آن احکام و آداب بدین قرار است:

۱- آداب دخول به منازل مسکونی دیگران،

۲- دستور به مردان مؤمن به فرو گرفتن نظر و حفظ شرمگاه از حرام،

۳- دستور به زنان مومنه به فروگرفتن نظر و حفظ شرمگاه و دستور به حجاب .

۴- دستور به نکاح دادن و دستور به التزام عفت.

۵- دستور به اجرای عقد کتابت در صورت مطالبهٔ برده،

۶- منع از مجبور کردن کنیزان بر فحشا .

حکم اول: آداب دخول به منازل مسکونی دیگران

الله سبحانه و تعالی بعد از بیان حکم تهمت به زنان پاکدامن و قصهٔ اهل افک، آداب دخول منازل مسکونی را بیان می کند که عبارت از اجازه گرفتن و سلام دادن است، و این ادب «ادب ملاقات و بازدید از یکدیگر» است، که در صورت عدم حصول اجازه، از دخول خانه های مسکونی منع نموده است:

و این امر، در حقیقت یک ادب از آداب اجتماعی است که رعایت آن روابط دوستانه را محفوظ و حسن معاشره را تقویت می بخشد.

اجازه گرفتن بر دو نوع است:

اول: اجازه گرفتن اطفال و بردگان در اوقات سه گانه که در آیهٔ (۵۸-۵۹) ذکر می شود.

دوم: اجازه گرفتن بزرگان که به هنگام زیارت و درآمدن خانه های یکدیگر صورت می گیرد.

این سه صورت دارد:

الف: اینکه صاحب منزل در خانه اش موجود باشد، درین باره می فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدْخُلُواْ بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ ﴾ «ای مومنان وارد هیچ خانه ای جز خانه های خود تان مشوید»، مگر با در نظر داشت و رعایت دو ادب:

- ادب اول: ﴿حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا﴾ «تا آنکه (از صاحب خانه) اجازه بخواهید»، چون انسان اگر بدون اجازه گرفتن، داخل خانۀ کسی شود علاوه بر مفاسد دیگری که دارد، ممکن است نظرش به عورت آنان واقع شود، به همین سبب پیغمبر ﷺ فرموده اند: «إِنَّمَا جُعِلَ الِاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ» یعنی: اجازه گرفتن فقط به خاطر نظر است.[1]

اجازه گرفتن، سه مرتبه دارد، اگر بعد از سه مرتبه اجازه خواستن برای شخص اجازه داده نشد و یا کسی از داخل خانه به سلامش پاسخ نگفت، باید باز گردد.

در صحیحین از ابو موسی اشعری روایت است که او سه مرتبه اجازۀ وارد شدن بر عمر رضی الله عنه را گرفت، چون عمر رضی الله عنه مشغول بود، برای ابو موسی رضی الله عنه اجازه داه نشد، لذا او واپس برگشت.

بعد از آن عمر رضی الله عنه گفت: آیا آواز عبدالله بن قیس «ابو موسی» را نشنیدم که او اجازه می خواست؟ برایش اجازه دهید، برای عمر رضی الله عنه گفته شد که او باز گشته است، پس عمر رضی الله عنه او را فراخواند، عمر رضی الله عنه گفت: چه باعث بود که بازگشتی؟ ابو موسی رضی الله عنه گفت: همین طور دستور داده می شدیم، عمر رضی الله عنه گفت: به این گفتارت حتما گواه می آوری، پس ابوموسی به مجلس انصار رفت و از ایشان درین مورد پرسید، آنها گفتند: کم سن ترین فرد ما درین مورد برایت گواهی خواهی داد، پس ابوسعید خدری را با خود (نزد عمر رضی الله عنه برد و او گواهی داد که این سخن را از پیغمبر ﷺ شنیده است) عمر رضی الله عنه گفت: این دستور پیغمبر ﷺ بر من پوشیده مانده و خرید و فروش در بازارها مرا ازآن بی خبر ساخته است.[2]

- ادب دوم: سلام بر صاحب منزل ﴿وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾ «و بر اهل خانه سلام تقدیم کنید».

کیفت اجازه گرفتن و سلام دادن چنین است که بگوید: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، آیا داخل شوم؟» چنانچه در سنن ابوداود روایت شده است که مردی از قبیلۀ بنو عامر بر پیغمبر ﷺ اجازۀ ورود خواست، در حالی که پیغمبر ﷺ در خانه بود، پس آن مرد گفت: «أَلِجُ» آیا داخل شوم ؟ پیغمبر ﷺ به خادمش گفت: بیرون شو، و برایشن اجازه گرفتن

۱- صحیح بخاری، کتاب الاستئذان، باب الاستئذان من أجل البصر، حدیث : ۶۲۴۱ .
۲- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب الخروج من أجل التجارة، حدیث : ۲۰۶۲، صحیح مسلم، کتاب الآداب، باب الاستئذان، حدیث : ۵۷۵۷ .

را بیاموز، و برایش بگو که چنین بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَ أَدْخُلُ؟»، آن مرد، سخن پیغمبرﷺ را شنید، پس گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَ أَدْخُلُ؟» و پیغمبرﷺ برایش اجازهٔ دخول داد و آن مرد داخل شد . (۱)

همچنین از جملهٔ آداب یکی اینست که هنگام اجازه گرفتن، در برابر دروازه خانهٔ ایستاده نشود، بلکه در جهت راست و یا جهت چپ دروازه ایستاده شود، چنانچه در سنن ابوداود روایت است که مردی آمد، و در برابر دروازهٔ پیغمبرﷺ ایستاده شد و اجازهٔ ورود می خواست، پس پیغمبرﷺ برایش گفت: «در جهت راست ایستاده شو و یا در جهت چپ، زیرا اجازه گرفتن بخاطر جلوگیری از وقوع نظر است» .(۲)

- باز به فائده اجازه خواستن اشاره نموده می گوید: ﴿ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝٢٧﴾ «این کار برای تان بهتر است تا پند پذیر شوید» .

زیرا اگر بدون اجازه خواستن درائید ممکن است، چشم شما به عورات زنان صاحب منزل افتد که موجب ناراحتی صاحب خانه و بروز فتنه می گردد، حتی اگر کسی می خواهد در خانهٔ مادر یا خواهران یا پسران یا دختران بالغ خود دراید، باید بدون اجازه داخل نشود، زیرا احتمال دارد که نظرش به عورات آنها واقع شود(۳).

اما درین عصر چون خانه ها به صورت اغلب دروازه دارند که برآن زنگها نصب شده است، پس درین صورت استیذان به «دق الباب» یا به زنگ صورت می گیرد، پس درین صورت به هنگام رویاروی شدن با صاحب خانه، سلام گفته می شود .

و نا گفته نباید گذاشت که اجازه گرفتن پیش از دخول خانهٔ دیگران، فرض است، اما القای سلام سنت است .

اما کسی که می خواهد به خانهٔ خود داخل شود، به اجازه گرفتن نیاز ندارد، ولی هنگام درامدن سلام گفتن سنت است.

۱- سنن أبوداود، کتاب الأدب، باب کیف الاستئذان، حدیث : ۵۱۷۹، حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة، حدیث: ۸۱۹ .

۲- سنن أبوداود، کتاب الأدب، باب کیف الاستئذان، حدیث : ۵۱۷۶، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابوداود، حدیث: ۵۱۷۴ .

۳- تفسیر أضواء البیان: ۱۷۳-۱۷۴و ۱۷۸ ملاحظه شود .

و اگر در خانهٔ خود دراید و کسی در آنجا نباشد، هنگام درامدن «السلام علینا وعلی عبادالله الصالحین» می گوید.

ب: اینکه اهل آن خانه و یا مالک آن وجود نداشته باشد، درین باره می فرماید:

- ﴿فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ «پس اگر کسی را درآن نیابید، در آن مدرائید تا آنکه برای شما اجازه داده شود»، مگر آنکه کدام ضرورت جدی رخ دهد، مانند اطفای حریق، یا قصد جلوگیری از حدوث کدام جنایت و یا سرقت باشد، در چنین وقت می توان بدون اجازه داخل شد.

- ﴿وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ﴾ «و اگر برای شما گفته شود باز گردید، پس باز گردید، این کار برای شما پاکیزه تر است» .

سپس کسانی را که از بجا آوری این دستور، سرپیچی می کنند، تعریضا تهدید می کند:

﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸﴾﴾ «و الله به آنچه می کنید دانا است»، هدف درامدن تان به خانه های مردم و ورود بدون اجازهٔ شما را می داند که آیا به قصد تجسس و جستجو گری است و یا به قصد خیانت و کدام ارادهٔ دیگری و شما را طبق نیات و ارادهٔ تان مجازات می کند.

ج: اینکه به خانه ای که انسان می دراید، خانه های غیر مسکونی باشد که در آنها متاعش نهاده شده باشد، درین مورد می فرماید:

- ﴿لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ﴾ «بر شما گناهی نیست که به خانه های غیر مسکونی درائید که در آنجا متاع شما باشد» .

«مَتَاعٌ» سامان و وسائل، و یا اینکه «مَتَاعٌ» به معنی بهره مندی است، و مقصود از {بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ} خانه هایی است که مورد استفادهٔ همگان باشد، مانند مساجد و مسافر خانه های عامه ای که مورد استفادهٔ همگان بوده و محل سکونت شخص معینی نیست و همچنین دکانهائی که آنها را به کرایه گرفته سامان خویش را در آنها نهاده باشید، درین صورت می توانید بدون اجازهٔ کسی داخل آن خانه شوید، زیرا سببی که به خاطر آن از دخول بدون اجازه، منع شده بود، دراینجا وجود ندارد، البته هوتل های که دارای اتاقها بوده و آن را اشخاصی به کرا گرفته باشند، پس در چنین اتاقها بدون اجازه داخل شدن ممنوع است.

- باز می گوید: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿۲۹﴾﴾ «و الله می داند آنچه را آشکار و آنچه را می پوشانید»، و مطابق نیت و اراده تان با شما حساب می کند.

حکم دوم: دستور به مردان مؤمن به فرو گرفتن نظر و حفظ شرمگاه از حرام

از وسائلی که انسان را از وقوع در فحشاء نگاه می دارد، حفظ نظر و فروگرفتن آن است، الله تعالی می فرماید: ﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَٰرِهِمْ﴾ «مومنان را بگو: چشمان خود را (از نظر کردن به سوی نا محرمان) پائین گیرند»، و اگر احیانا نظرشان از غیر قصد به نا محرمی واقع شود، باید فورا نظرشان را برگردانند، چنانچه در صحیح مسلم از عبدالله بجلی روایت است که او گفت:

«سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ - ﷺ - عَنْ نَظَرِ الْفُجَاءَةِ فَأَمَرَنِي أَنْ أَصْرِفَ بَصَرِي» من رسول الله ﷺ را از نظر ناگهانی سوال کردم، پس او مرا دستور داد تا جهت نظر خود را تغییر دهم.[1]

در ابوداوود روایت است که پیغمبر ﷺ برای علی رضی الله عنه گفت:

«يَا عَلِيُّ لاَ تُتْبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَإِنَّ لَكَ الأُولَى وَلَيْسَتْ لَكَ الآخِرَةُ»

«ای علی بار بار نظر مکن، زیرا نظر نخستین (که از غیر قصد بود) برای تو (بدون گناه) است، ولی نظر بعدی برایت (بدون گناه) نیست»، به این معنی که اگر نظرت بدون قصد بر زن نا محرمی واقع شد، در برابر آن مؤاخذه نمی شوی، اما اگر بار دوم نظر کردی، نظر قصدی بشمار می رود و گناه است.

فلسفهٔ فروگرفتن چشم:

علت این حکم این است که نظر یکی از مبادی عمدهٔ فحشا است، هر نوع فسادی که درین باره رخ می دهد، از نظر نشأت می کند.

به همین سبب، بعضی از سلف گفته اند: «النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيس»، نظر کردن، تیری از تیرهای ابلیس است، که توسط آن مردم را شکار می کند.

- از انجا که نظر از مقدمات فحشاء است، ازین وجه «غَضِّ بَصَر» یعنی فرو گرفتن نظر را نخست ذکر کرد، سپس می فرماید: ﴿وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ «و شرمگاه های خویش را حفاظت کنند»، و از زنا و دیگر اعمال فحشاء خود داری کنند، ﴿ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ﴾ «این فرو گرفتن چشم و حفاظت شرمگاه برای ایشان (در دنیا و آخرت) پاکیزه تر است».

۱- صحیح مسلم، کتاب الأدب، باب نظر الفجاءة، حدیث: ۵۷۷۰.

- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠﴾ «یقینا الله به آنچه می کنند خبردار است»، لذا در اصلاح جمیع اعمال کوشیده فرج و نظر خود را از محرمات محفوظ بدارند.

و در سورهٔ غافر آیهٔ (۱۹) می گوید: ﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ﴾ «خیانت چشمها و آنچه را که سینه ها پنهان می دارند، (همه را) می داند».

فائده:

۱- چون نظر از مقدمات زنا است، ازین وجه «غَضّ بَصَر» را بر «حفظ فرج» مقدم ذکر کرد.

۲- «غض بصر» یعنی فروگرفتن چشم دارای سه فائده است.

اول: ذوق حلاوت و لذت ایمان است.

دوم: نور قلب و صحت فراست، الله تعالی در سورهٔ حجر آیهٔ (۷۵) می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُتَوَسِّمِينَ﴾ «درین قصه برای هوشمندان نشانه ها است»، «مُتَوَسِّم» کسی را گویند که اشیاء را به وسیلهٔ علامه و نشانه می شناسد، و این خصوصیت کسی است که چشم خود را از نظر حرام و نفس خود را از فحشاء محفوظ داشته باشد.

سوم: اینکه فروگرفتن چشم از نظر نا مشروع، بزرگترین وسیلهٔ قوت و ثبات و شجاعت قلب است.

حکم سوم: دستور به زنان مومنه به فروگرفتن نظر، و حفظ شرمگاه، و دستور به حجاب.

هر گاه مردان مومن را به فرو گرفتن چشم و حفاظت شرمگاه، دستور داد، به دنبال آن زنان مومن را نیز به این دو امر بس مهم دستور می دهد: ﴿وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ﴾ «و زنان مومن را بگو که چشمان خود را (از نا محرمان) فرو گیرند»، یعنی هنگامی که نظرشان بر مردان واقع می شود، باید نگاه خود را فرو گیرند و به آنها چشم ندوزند، زیرا چشم دوختن زنان به مردان، مردان را جرأت می دهد که از چنین زن طمع فحشاء را کنند.

گروهی از علماء ازین آیه استدلال کرده اند، که دیدن زنان به سوی مردان اجنبی همانگونه حرام است که دیدن مردان به سوی زنان حرام است، پس نظر کردن زنان به سوی مردان اجنبی درست نیست، چه به شهوت باشد، یا بغیر شهوت.

البته گروهی دیگری از علماء گفته اند: نظر زنان به سوی مردان اگر بدون شهوت باشد، باکی ندارد، و به روایت عائشه رضی الله عنها در صحیح بخاری استدلال کرده اند که در آن آمده است که او گفت:

«كَانَ الْحَبَشُ يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ، فَسَتَرَنِى رَسُولُ اللَّهِ – صلى الله عليه وسلم – وَأَنَا أَنْظُرُ، فَمَا زِلْتُ أَنْظُرُ حَتَّى كُنْتُ أَنَا أَنْصَرِفُ»

«حبشی ها (در مسجد نبوی) با نیزه هایشان بازی می کردند، پس رسول الله ﷺ مرا ستر کرد، و من (بازی آنها را) می نگرستم، و من به تماشای خود ادامه دادم تا آنکه خودم برگشتم» (۱)

یعنی من خسته شدم و به خوشی خود برگشتم و رسول الله ﷺ مرا بر نگرداند.

ازین حدیث جواز دیدن زنان به سوی مردان دانسته می شود، البته طوری که پیشتر ذکر نمودیم، نباید زنان در چشمان مردان چشم بدوزند و متوجه قد و قامت و جسامت و زیبایی اندام مردان شوند، چون این امر به ذات خود از جملهٔ نظر حرام است.

- بعد از آن می فرماید: ﴿وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ «و شرمگاه های خویش را حفاظت کنند»، و از هر نوع عمل حرام خود را محفوظ بدارند، چه زنا باشد و چه عمل همجنس بازی .

- بعد از بیان احکامی که میان مردان و زنان مشترک است، احکام مختص به زنان را که عبارت از رعایت حجاب است، بیان می کند:

۱- منع از اظهار زینت: ﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾ «و زینت خویش را آشکار نسازند»، مقصود از «زینت» وسائل زینتی است که زنان خود را به آن آراسته می کنند، مانند پای زیب، حنای دستان، دستانه، گوشواره، گلوبند، پس برای زنان جایز نیست که زینت و آرایش خود را برای مردان ظاهر کنند، هنگامی که اظهار وسائل زینت جایز نباشد، اظهار مواضع آن از باب اولی حرام است، سپس ازین حکم یکعده اسباب زینت را استثناء می کند:

- ﴿إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ «مگر آنچه را که از آنها آشکار باشد» یعنی چیزهائی که به طور عادت پنهان نمی شود و در پنهان کردن آن برای زن دقت و تکلیف و مشکلات است، می توانند چنین زینت را اظهارکنند .

دربارهٔ اینکه مقصود از {مَا ظَهَرَ} چیست، اقوال مختلف است:

ابن مسعود رضی الله گفته است : مراد ازآن لباس بدن است.

ابن عباس و مسور بن مخرمه گفته اند: مراد ازآن سرمه و انگشتری است.

حسن و جبیر و عطا – رحمهم الله – گفته اند: مراد ازآن: روی و هر دو کف دست است.

۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب حسن المعاشره مع الأهل، حدیث : ۵۱۹۰ .

- اما زینت باطنی که عبارت از گوشواره، گلو بند، بازو بند، پای زیب است، ستر آن لازم و نظر به سوی آن حرام است .

هر گاه اظهار زینت ممنوع باشد، اظهار مواضع زینت که اعضای بدن زن است، به طریق اولی ممنوع است.

و یا مراد از «زینت» مواضع «زینت» است، و مراد از ﴿مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ در یک قول از ابن عباس - رضی الله عنهما - هر دو کف دست و انگشتری مراد است، و این قول جمهور است.

ازین وجه حنفیه و مالکیه و شافعیه در یک قول، روی و هر دو کف دست زنان را عورت نمی دانند و امام ابوحنیفه «قدمین» را نیز عورت نمی داند، زیرا ستر آنها مشکل است.

امام احمد و امام شافعی در قول دیگرش، تمام بدن زن آزاد را عورت می گویند و مراد از «ماظهر» لباس بدن زن را می گویند.

در مجموع این سخنان آنچه که محل اتفاق است اینست که تمام بدن زن به شمول سر و موی و گردن و بازوان، نزد همه ائمۀ اسلام عورت بوده و ستر آن فرض و دیدن به سوی آن ناجایز است، البته روی و دوکف دست و کف های پای زنان که محل اختلاف اند، برای دوری از هر نوع فساد، اولی و افضل اینست که آنها نیز ستر شوند، به خصوص روی زنان که نمایانگر زیبایی بوده و زمینه ساز وقوع در مفاسد زیادی است، به خصوص درین عصری که فساد از هر سو زبانه می کشد، و فساد پیشگان همواره در کمین اند تا زنان عفیفه را به فساد بکشانند، ستر روی همانند ستر سایر بدن، نهایت ضروری است .

۲- دستور به ستر مواضع زینت: ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ «و باید چادران شان را بر گریبان های خویش بنهند»، تا موضعی از بدن شان، مانند گردن و قرب وجوار سینه آشکار نشود.

در زمان جاهلیت عادت زنان این بود که سر خود را می پوشانیدند و بقیۀ چادر را پس پشت می انداختند پس گردن و گلو بند و بخشی از سینه های شان آشکار می گردید، پس الله تعالی زنان مومنه را از چنین کار منع فرمود .

و همین عمل جاهلانه متأسفانه با تقلید از جوامع جاهلی و فاسد غربی و غیر اسلامی، در جوامع ما نیز به شدت در حال گسترش و افزایش است، شیوع این افسار گسیختگی و نیمه عریانی فقط و فقط نتیجۀ دوری این جوامع از دین و از فرهنگ اسلامی و تقلید کورکورانه از زشتی های جوامع غربی است .

۳- اعادهٔ نهی از اظهار زینت باطنی، به استثنای محارم: ﴿وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾ «و آرایش خویش را آشکار نسازند»، سپس افرادی را که اظهار زینت برای ایشان جایز است و حجاب از ایشان واجب نیست، بیان داشته است:

۱- ﴿إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾ «مگر برای شوهران شان»،

۲- ﴿أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ﴾ «یا پدران شان»،

۳- ﴿أَوۡ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ﴾ «یا پدران شوهران شان»،

۴- ﴿أَوۡ أَبۡنَآئِهِنَّ﴾ «یا پسران شان»،

۵- ﴿أَوۡ أَبۡنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ﴾ «یا پسران شوهران شان»،

۶- ﴿أَوۡ إِخۡوَٰنِهِنَّ﴾ «یا برادران شان»،

۷- ﴿أَوۡ بَنِيٓ إِخۡوَٰنِهِنَّ﴾ «یا پسران برادران شان»،

۸- ﴿أَوۡ بَنِيٓ أَخَوَٰتِهِنَّ﴾ «یا پسران خواهران شان»،

۹- ﴿أَوۡ نِسَآئِهِنَّ﴾ «یا زنان همدینان شان»، به این اساس اظهار زینت برای زنان غیر مسلمه جایز نیست.

۱۰- ﴿أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُنَّ﴾ «یا آنچه که دست های شان مالک است»، یعنی برده گان شان،

۱۱- ﴿أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيۡرِ أُوْلِي ٱلۡإِرۡبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ﴾ «یا مردان دنباله روی که نیاز جنسی ندارند». «ٱلۡإِرۡبَةِ»، و «إِرب» و «مَأۡرُبَة» حاجت را گویند، و مقصود از آن درینجا، نیاز جنسی به سوی زنان است.

پس مقصود آیه کسانی اند که از محارم زن نیستند، ولی به خانهٔ او رفت و آمد دارند، مثلا خدمت گذاری می کنند و یا به خاطر غذا خوردن می آیند و به سبب خصی شدن و یا قطع شدن آلهٔ تناسل، رغبت جنسی ندارند.

۱۲- ﴿أَوِ ٱلطِّفۡلِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ عَلَىٰ عَوۡرَٰتِ ٱلنِّسَآءِ﴾ «یا اطفالی که بر عورت زنان آگاهی ندارند»، اما پسران مراهق و اطفال دارای امتیاز که مشاهدات خود را حکایت و حسن و قبح را تشخیص کرده می توانند، باید بدون اجازه داخل نشوند، طوری که این مسئله در آیهٔ (۵۸) همین سوره مذکور است.

درین آیه در مجموعۀ کسانی که اظهار زینت برای آنها اجازه داده شده است «کاکا و ماما» ذکر نشده اند، البته «کاکا و ماما» به نظر بیشتر علماء، در جواز نظر به سوی وسائل زینت زنان، مانند دیگر محارم هستند .

البته امام شعبی و عکرمه - رحمهما الله - که از فقهای تابعین هستند، گفته اند: «کاکا و ماما » درین مورد از جملۀ محارم نیستند، یعنی برای ایشان دیدن به سوی زینت باطنی خواهر زاده و برادزه ایشان جایز نیست .

کرخی گفته است: سبب عدم ذکر «کاکا و ماما» درین آیه، همراه با دیگر محارم، از باب احتیاط است، زیرا ممکن است که «ماما و کاکا» آنچه را که ببینند به پسران خود حکایت کنند و در حالی که پسران شان از جملۀ محارم نیستند .

اما این تعلیل چندان قوی به نظر نمی رسد، لذا قول جمهور راجح است.

درین آیه پدران و برادران و فرزندان رضاعی و فرزندان آنان ذکر نشده است، حکم آنان نیز درین مورد، مانند محارم نسبی است.

۴- بعد ازآنکه از نظر کردن به سوی زنان و اظهار مواضع زینت که از وسائل فتنه است منع نمود، از پای کوبی به هنگام راه رفتن منع نموده می فرماید: ﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ﴾ «و پاهای خود را (هنگام راه رفتن، به زمین) نکوبند، تا زینتی را که پنهانش می کنند، دانسته شود».

از عادات قبیحۀ زنان جاهلیت این بود که هنگامی که از خانه بر آمده به جائی می رفتند خود را به انواع زیورات می آراستند و به همین ترتیب بیشتر زنان در جوامع ما نیز خود را فقط هنگامی آرایش می کنند و عطر می زنند که از خانه بیرون شده راهی کدام محفل و بازاری شوند تا انظار مردم را به خود جلب کنند و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین می کوبند وگاهی دستان خود را حرکت می دهند و هدف شان ازین اعمال جلب انظار مردان به سوی خود است، پس الله سبحانه درین آیات زنان را از چنین اعمال منع نموده است .

لذا این آیه هر آن چیزی را که باعث فتنۀ مردان می گردد، همه را در بر می گیرد، چه از وسائل زینت آواز دار باشد و یا از وسائل زینت بدون آواز، مانند لباس هایی که امروزه زنان به تن نموده از خانه می برایند، که یک زن مسلمان با عفت هیچ گاه چنین لباس را برتن نمی کند و آنهم هنگامی که از خانه بیرون شود.

- در پایان دستور به این احکام، مومنان را از گناهان گذشته و از تقصیرات آینده شان به توبه دستور می دهد: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ «و ای مومنان همگی به سوی الله

توبه کنید»، سپس فایدهٔ توبه را بیان می کند: ﴿لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾ «تا رستگار شوید»، و یگانه وسیلهٔ رستگاری و رهایی شما از امواج فتنه ها توبه است.

این آیه دلیل برآن است که همه مومنان به توبه ضرورت دارند، زیرا الله همه مومنان را مخاطب قرار داده آنها را به توبه دستور داده است.

حکم چهارم: دستور به نکاح دادن زنان و مردان صالح و دستور به التزام عفت

بعد از بیان امور و احکامی که رعایت آن از فساد و فحشا جلوگیری می کند، به همین غرض درینجا به چند حکم دیگر دستور می دهد.

۱- دستور به نکاح دادن افراد غیر متزوج: ﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡ﴾ «و مردان و زنان بی شوهر خود را و بردگان و کنیزان نیک خویش را به نکاح یکدیگر درآورید».

«ٱلۡأَيَٰمَىٰ» جمع «أَيِّم» مردی که همسر نداشته باشد و زنی که شوهر نداشته باشد، هر چند قبلا ازدواج کرده باشند و یا اینکه اصلا ازدواج نکرده باشند، البته اطلاق این کلمهٔ بیشتر بر زنی می شود که یک مرتبه ازدواج نموده باشد و بعد ازآن به سبب مرگ شوهرش و یا به طلاق، جدا شده باشد.

پس درین آیه عامهٔ مسلمانان و اولیای امور را دستور می دهد که به مردان و زنانی که قصد ازدواج دارند و به ادای حقوق زنا شوهری قادر اند، همکاری و مساعدت کنند و زمینهٔ ازدواج و زندگی در سایهٔ عفت و شرف را برای ایشان مهیا سازند، به خاطر پای بندی از رسم و رواج جاهلیت، زندگی ما تحتان خود را چه پسران باشند و چه دختران و زنان، تباه نکنند.

- ﴿إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ «و اگر فقیر باشند، الله از فضل و کرم خویش ایشان را توانگر می گرداند» و آنان را فقیر و ناتوان نگاه نمی دارد.

چنانچه پیغمبر ﷺ فرمودند: «ثَلَاثَةٌ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَوْنُهُمُ الْمُكَاتَبُ الَّذِى يُرِيدُ الْأَدَاءَ وَالنَّاكِحُ الَّذِى يُرِيدُ الْعَفَافَ وَالْمُجَاهِدُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ» (۱)

۱- سنن نسائی، کتاب النکاح، باب معونة الله الناكحَ الذی یرید العفاف، حدیث: ۳۲۴۱، این حدیث در مرتبهء «حسن» قرار دارد، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۳۰۵۰.

«کمک سه گروه مردم بر الله عزوجل ثابت است: یکی بردهٔ مکاتبی که می خواهد (مالی را که برای آزادی خود شرط گردانده است) بپردازد، دوم: کسی که ازدواج می کند تا خود را پاک نگه دارد، (سوم) مجاهد در راه الله را».

- سپس علت این حکم را بیان می کند: ﴿وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ۝٣٢﴾ «زیرا الله گشایشگر دانا است»، او از حالت و نیت بندگانش آگاه است، پس برای کسی که به خاطر رعایت اوامر الهی و اجتناب از حرام، ازدواج می کند، حتما راهی را برایش باز می کند که وسیلهٔ امرار معاش و زندگی آبرومندانهٔ ایشان می گردد.

۲- و به کسانی که هیچ وسیلهٔ ای برای ازدواج ندارند می فرماید: ﴿وَلْيَسْتَعْفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ﴾ «و آنانی که امکانات ازدواج را نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا آنکه الله آنها را از فضل خویش توانگر سازد»، و از امور و مواردی که باعث تحریک شهوت می شود، خود را دور دارند و به عبادت و تلاوت قرآن بپردازند و همیشه در یاد الله باشند، و روزه بگیرند و خود را از وساوس شیطانی و خیالات فاسد به دور دارند، تا زمینهٔ وسوسهٔ شیطان فراهم نشود.

حکم پنجم: دستور به اجرای عقد کتابت در صورت مطالبهٔ برده

- ﴿وَٱلَّذِينَ يَبْتَغُونَ ٱلْكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ «و بردگانی از شما که خواستار مکاتبه باشند با ایشان عقد کتابت کنید، اگر در آنها خیر و صلاحی را بدانید».

زیرا ترک کتابت با آنها منجر به ارتکاب فحشاء می گردد، آری، کتابت با آنها مشروط به علم به صلاحیت آنها به کسب مال و دریافت نفقه است و اگر پیدا کردن مال و نفقه را در استعداد آنها پیش بینی کرده نمی توانید درین وقت کتابت با آنان لازم نیست.

- بعد ازین حکم، باداران بردگان مُکاتَب را به طور خاص و عموم مسلمین را به صورت عام به کمک و دستگیری بردهٔ مُکاتَب دستور می دهد: ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِىٓ ءَاتَىٰكُمْ﴾ «و برای آنها از مالی که الله به شما داده است بدهید»، تا آنها بتوانند خود را آزاد سازند و به صفت یک انسان زندگی کنند، کسب و کار کنند، مال بدست آورند و نکاح کنند و از فحشاء اجتناب ورزند.

و همچنین در مورد انفاق به این گروه از بردگان در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۷۷) و در سورهٔ توبه آیهٔ (۶۰) نیز تذکر داده شده است.

حکم ششم: منع از مجبور کردن کنیزان بر فحشا

- ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ «و کنیزان تان را - اگر آنها می خواهند پاک باشند - به زنا مجبور نکنید تا به وسیلهٔ آنها متاع زندگانی دنیا را بدست آورید».

امام طبری و همچنان دیگر مفسرین در بارهٔ سبب نزول این آیه ذکر نموده اند که سرکردهٔ منافقان، عبدالله بن أبی، کنیزی داشت به نام «معاذه» که مسلمان بود و عبد الله بن أبی او را به عمل فحشاء مجبور می کرد تا از طریق او مال به دست آورد و هنگامی که آن کنیز، خود داری می کرد، او را لت و کوب می کرد، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود.

البته این عمل مخصوص به عبد الله بن أبی نبود، بلکه در زمان جاهلیت، مجبور ساختن کنیزها از سوی باداران شان، به عمل فحشاء یکی از مدارک کسب مال بود، پس الله سبحانه آنها را ازین عمل منع نمود.

قید ﴿إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ برای تقبیح بیشتر چنین عمل بد است، به این معنی که هر گاه آنها خواهان عفت باشند و شما آنان را به این امر قبیح مجبور سازید، این عمل شما در نهایت قبح قرار دارد، بلکه بر شما لازم است که اگر آنان مرتکب چنین اعمال بد شوند، جلو آنان را بگیرید و زمینهٔ عفت آنان را فراهم سازید.

- سپس بیان می دارد که اگر آن کنیزکان به چنین اعمال بد، مجبور ساخته شوند، در برابر این عمل بد، مؤاخذه نخواهند شد: ﴿وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٣﴾﴾ «و کسی که آنها را به زنا مجبور می کند، یقینا الله، بعد از مجبور ساختن آنها آمرزگار، مهربان است»، و گناه بر کسی است که آنان را برای این کار مجبور می سازند.

بیان عظمت قرآن:

از آغاز سوره تا اینجا عظمت شان قرآن و احکام و آداب معاشره را بیان داشت، اکنون عظمت و جلالت شأن قرآن را بار دوم بیان نموده برای قرآن سه وصف ذکر می کند:

وصف اول: ﴿وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ﴾ «و یقینا ما به سوی شما آیاتی فرستادیم که روشنگر (احکام الهی) است» و برای مقصدی که نازل شده است، آن را خوب بیان می کند.

در آغاز سوره، قرآن را به «بینات» وصف کرد، چون قرآن احکام شرعی را در مورد فامیل و جامعهٔ اسلامی و روابط انسانی در میان مسلمانان و غیر مسلمین، بسیار واضح و روشن

بیان داشته است، درآن احکام ازدواج، احکام اولاد، حقوق زوجین، حقوق زن و حقوق مرد و مسائل و احکامی بیان شده است که نگه دارندهٔ فامیل می باشد.

وصف دوم: ﴿ وَمَثَلًا مِّنَ ٱلَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ ﴾ «و سرگذشت مهمی از کسانی که پیش از شما بودند» که عبارت از قصه های کسانی است که پیش گذشتند، مانند قصهٔ یوسف و قصهٔ مریم - علیهما السلام - که هر کدام ایشان به تهمت و افترای نسبت شدند، اما الله تعالی ایشان را ازآن تهمت ها برائت داد، پس قصهٔ افک نیز به همین قصه ها شباهت دارد.

وصف سوم: ﴿ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾ ﴾ «و پندی برای پرهیزگاران (فرستادیم)»، از جملهٔ مواعظ قرآن، بیان عقوبت کسانی است که در جهت تباهی جامعه گام می بردارند، مانند عقوبت قصاص و عقوبت محاربین و همچنان عقوبت کسانی است که در پی تخریب و افساد نسل هستند، مانند حد زنا و عقوبت کسانی بیان شده است که به تهمت و افترای افراد مومن پاکباز پرداخته در جهت اشاعهٔ فحشاء می کوشند در هرکدام ازین عقوبات عبرت و پند است برای کسی که از الله تعالی می ترسد، به همین ترتیب در داستان اقوام مستکبری که به سبب استکبار شان از حق، گرفتار هلاکت و تباهی شدند، نیز برای مومنان عبرت است که با دانستن انجام بد آنان، در جهت دوری از اعمال همانند اعمال آن مجرمین، می کوشند.

همچنان در سورهٔ اعراف آیهٔ (۲) در وصف قرآن می گوید: ﴿ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾ «و پند مهمی برای مومنان فرستادیم»، در سورهٔ صاد آیهٔ (۲۹) می گوید: ﴿ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴾ «(نزول این کتاب بخاطر آن است، تا آیاتش را تدبر نمایند) و تا خردمندان پند گیرند».

❁❁❁

بخش دوم: (از آیهٔ ۳۵-۵۷) ترغیب به ایمان به الله و رسول و قرآن و ترغیب به اطاعت ایشان، از خلال بیان برتری مومنان و بیان صفات عالی و پاداش نیک ایشان و تقبیح و مذمت منافقان و کافران و انجام بد ایشان.

و آیات این بخش در سه فصل تفسیر می شود:

فصل اول: (از آیهٔ ۳۵-۴۶)

چند مثال برای روشن ساختن حالت مؤمنان و کافران و بیان دلایل وحدانیت الله تعالی

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا
كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ
نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي
بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ
وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيَهُمُ
اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ
كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ
سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۴۱)
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ
رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ
مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳) يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ
(۴۴) وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ
أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶)﴾

ترجمه:

۳۵- الله نور و روشنگر آسمان ها و زمین است، مثال نور او (در قلب بندهٔ مومن) همانند طاقی است که درآن چراغی باشد و آن چراغ در داخل شیشه باشد و آن شیشه گویا

ستارهٔ درخشانی است، آن چراغ افروخته می شود (با روغنی که) از درخت با برکت زیتونی (به دست می آید) که نه در سمت مشرق قرار دارد و نه در جانب مغرب (بلکه در موقعیت بلندی است که از هر سو آفتاب بدان می تابد)، نزدیک است که روغن آن درخت، روشنی دهد اگر چه آتش به آن نرسد، نوری است بر نوری ! و الله کسی را که می خواهد به سوی این نور پر فروغ خود رهنمائی می کند و الله برای مردم مثال ها بیان می کند و الله به هر چیز دانا است.

۳۶- (آن نور یا آن طاق) در خانه هائی است که الله دستور داده است که بر افراشته شوند و در آنها نام او یاد کرده می شود، در آنها سحرگاهان و شامگاهان به تقدیس و تنزیه او می پردازند.

۳۷- مردانی که تجارت و بیع آنها را از یاد الله و خواندن نماز و پرداخت زکات، غافل نمی سازد، از روزی می ترسند که دل ها و چشم ها درآن پریشان می شوند .

۳۷- تا الله ایشان را در برابر بهترین اعمالی که انجام داده اند، پاداش دهد و از فضل و مرحمت خود بر پاداش شان بیفزاید و الله کسی را که می خواهد روزی بی شمار می دهد.

۳۹- و کسانی که کافر شدند اعمال شان همانند سرابی است در بیابان همواری که شخص تشنه آن را آب می پندارد، هر گاه نزدیکش بیاید آن را چیزی نیابد و نزد آن (محاسبهٔ) الله را بیابد و حساب (و سزای اعمالش) را کامل دهد و الله سریع الحساب است.

۴۰- یا اعمال آنها همانند تاریکی هائی در بحر عمیقی است که آن را موج عظیمی می پوشاند، بالای آن موج دیگری و بر فراز آن ابری است، تاریکی هائی است که یکی بالای دیگر قرار دارد، هر گاه (شخص مبتلا درآن تاریکی) دست خود را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند و کسی که الله برایش نوری نگرداند، پس او را هیچ نوری نیست.

۴۱- آیا نمی بینی (و نمی دانی) که هر که در آسمان ها و زمین است و مرغان کشاده بال (در فضا، همه) الله را به پاکی یاد می کنند و هر یکی ازینها طریقهٔ ذکر و دعا و تسبیح خود را می داند و الله دانا است به آنچه می کنند.

۴۲- و مالکیت آسمان ها و زمین از آن الله است، و باز گشت (همگی) به سوی او است.

۴۳- آیا نمی بینی (و نمی دانی) که الله ابر را روان می کند، باز آن را گِرد می آورد، سپس آن را متراکم می سازد، پس قطرهٔ باران را می بینی که از میان آن بیرون می آید و از

آسمان از ابرهائی کوه مانند آن، ژالۀ بزرگی را فرو می ریزد، پس به هر که می خواهد آن را می رساند و از هر کسی می خواهد آن را باز می دارد، نزدیک است که درخشش برق آن، بینائی چشم ها را ببرد.

۴۴- الله شب و روز را تبدیل می کند، واقعا درین کار برای اهل بینش درس عبرت بزرگی است.

۴۵- و الله هر جنبنده ای را از آب آفریده است، پس بعضی از آنها به شکم خود راه می رود و بعضی از آنها بر دو پای راه می رود و بعضی از آنها بر چهار پای راه می رود، الله هر چه می خواهد می آفریند، حقا که الله بر هر چیز توانا است.

۴۶- واقعا ما آیت های روشن و روشنگری را نازل کردیم و الله کسی را که می خواهد به راه راست رهنمائی می کند.

تفسیر:

مطالبی که درین آیات بیان شده است ازینقرار است:

۱- تعیین مصدر کافۀ انوار،

۲- مثال برای نور ثابت در دل های مومنان،

۳- دو مثال برای بطلان اعمال کافران محروم از نور،

۴- ذکر چهار نوع دلیل عقلی برای اثبات نور توحید در دل های مومنان.

مطلب اول: تعیین مصدر کافۀ انوار

- ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ «الله نور و روشنگر آسمان ها و زمین است» .

مناسبت این آیه به ماقبلش این است که در آیات گذشته یک عده عقوبات برای جلوگیری از فحشاء و یک عده مسائل از نوع آداب اخلاقی به خاطر اصلاح خانواده و بخشی از دستورات وقایوی برای سدّ باب فحشاء ذکر شد، و اینها احکامی اند که همه نور اند و رعایت آن جامعه را به سوی نور سوق می دهد، چراکه این احکام از سوی منبع و مصدر نور، نازل شده اند که الله تعالی است .

این احکام و این آداب همه نور مجتمع، نور خانواده و نور قلب می باشند، این انوار گوناگون همه از مصدری مستفاد شده اند که او عالم را نور باران نموده است.

نور، از اوصاف قائم به ذات الله تعالی و از اسمای حسنی و اصل همه انوار است، اما انواری که ازین اصل و ازین مصدر مستفاد می شود دو نوع است:

۱- نور حسی مشهود و قابل دید، مانند نور عالم علوی و سفلی، نور آسمان ها، نور عرش و کرسی، نور خورشید و ماه و ستارگان و روشنی جنت در جهان آخرت نیز از همین نور است.

۲- نور معنوی که به وسیلهٔ خِرَد و دل ها مشاهده و دانسته می شود و اطلاق نور به این معنی بر چندین چیز شده است:

الف: نور به معنای قرآن که حاوی احکام و شرائع است، چنانچه در سورهٔ مائده آیهٔ (۱۵) می گوید: ﴿قَدْ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٌ وَكِتَٰبٌ مُّبِينٌ﴾ «برای شما از جانب الله نور عظیم و کتاب روشن و روشنگری آمد».

در سورهٔ نسا آیهٔ (۱۷۴) و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۵۷) نیز بیان همین نور قرآنی است.

ب: نور به معنای ایمان و معرفت حق، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۵۷) می گوید: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يُخْرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ «الله یار و مددگار مومنان است که آنها را از تاریکی های (شرک و کفر) به سوی روشنی (ایمان و توحید) بیرون می کند».

ج: نور به معنای دین اسلام، چنانکه در سورهٔ توبهٔ آیهٔ (۳۲) می گوید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ﴾ «می خواهند دین الله را به دهان های خویش خاموش سازند»، و همچنین در سورهٔ صف آیهٔ (۸) بیان همین معنی است.

د: نور به معنای شخص رسول الله ﷺ، چنانچه که در سورهٔ احزاب آیهٔ (۴۶) می گوید: ﴿وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذْنِهِۦ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا﴾ «(ما تو را) به عنوان دعوتگر به سوی الله، طبق فرمان او و به عنوان چراغ روشن و روشنی بخش فرستادیم».

و این هر دو نوع نور حسی و معنوی، از منبع حقیقی نور که الله تعالی است، سرچشمه گرفته است.

پس فقدان نور حسی موجب مرگ ابدان و نبودن نور معنوی باعث مرگ قلوب می گردد. و به تعبیر دیگر از نبودن نور حسی، ظلمت حسی و از نبودن نور معنوی ظلمت معنوی به وجود می آید، نور خیر و سبب بقا است و ظلمت شر و سبب فنا است.

بعض مفسرین «نُور» را به معنای «مُنَوِّر»، و برخی دیگری به معنای هادی اهل آسمان ها و زمین تفسیر کرده اند، زیرا تنویر عالم هستی و هدایت اهل آسمانها و زمین به سوی توحید پروردگار، به سبب اقامۀ دلائل نفسی و آفاقی و به سبب انزال آیات بر پیغمبران، از جانب او صورت می گیرد، بنا بر این دو تفسیر، «نور» از جملۀ افعال الله سبحانه است.

اما اصل نور: از صفات قائم به ذات او و از اسمای حسنی است و کافۀ انوار حسی و معنوی که در دنیا و آخرت وجود دارد، مشتق از همین نور است.

و پیغمبر ﷺ در دعای خود می گفتند:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ...»

«ای الله ! ستایش ویژۀ تو است، تو تدبیر کنندۀ آسمان ها و زمین و تدبیر کنندۀ هر کسی هستی که در آنها وجود دارد و ستایش ویژۀ تو است، پادشاهی آسمان و زمین و هر کسی که در آنها است، از آن تو است، و ستایش ویژۀ تو است، تو نور آسمان ها و زمین هستی ..»[1]

مطلب دوم: مثال نور ثابت در دلهای مومنان

بعد از بیان مصدر نور و اصل آن، درینجا نوری را که در دل های مومنان است و از نور الهی سرچشمه می گیرد، در ضمن یک مثال نهایت زیبا و به غایت روشن، بیان می کند:

- ﴿مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ «مثال نور او (در قلب بندۀ مومن) بسان طاقی است که درآن چراغی باشد»، مقصود از «نُورِهِۦ» هدایت الله تعالی در قلب بندۀ مومن است و اگر ضمیر در «نُورِهِۦ» به سوی بندۀ مومن راجع باشد، تقدیر عبارت چنین می شود: «مَثَلُ نُورِ الْمُؤمِنُ الَّذِي فِي قَلبِهِ» یعنی مثال نوری که در قلب مومن است، مانند طاقی است که درآن چراغ است .

- ﴿الْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ﴾ «و آن چراغ در داخل شیشه باشد».

- ﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ «و آن شیشه گویا ستارۀ درخشانی است».

۱- صحیح بخاری، کتاب التهجد، باب التهجد باللیل، حدیث : ۱۱۲۰ .

فائـده:

درین مثال ذکر «مِشکَوة» یعنی طاق، به خاطر آن است، که «طـاق» نـور را از تفرق و پراگندگی منع می کند.

در این آیه، چراغ را به ستارۀ درخشان تشبیه داده است، نه به خورشید و ماه، چرا که خورشید و مهتاب گاهی تحت خسوف قرار می گیرند، اما این کوکب درخشان هیچ گاه تحت پردۀ ظلمت قرار نمی گیرد.

در ضمیر ﴿نُورِهِۦ﴾ سه احتمال است:

۱- بعضی مفسرین این ضمیر را به سوی پیغمبر ﷺ راجع می کنند .

۲- گروه دیگری این ضمیر را به سوی مؤمن راجع دانسته اند.

۳- و گروه دیگری این ضمیر را به سوی الله تعالی راجع می گویند .

این اقوال همه صحیح به نظر می رسند، زیرا مُفِیض و عطـا کننـده و واهـب انـوار، الله تعالی است و پیغمبرﷺ ازین نور بهرۀ کافی دارد، پس می تواند نور به سوی او مضاف شود و نیز بندۀ مومن قابل و پذیرندۀ این نور است، لذا جائز است که این نـور بـه سـوی او نیز اضافت شود.

البته در مرتبۀ اول قابل آن نور، پیغمبرﷺ و در مرتبۀ دوم بقیۀ مومنان اند، پـس آن نـور به سوی معطی و یا قابل به هر کدام که نسبت شود درست است.

قابل تذکر است که الله سبحانه برای این نور چند امر بیان کرده است: فاعل، قابل، محـل، حامل، ماده.

۱- فاعل نور، الله سبحانه است که او مُفیض انوار است ﴿يَهْدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾ «کسـی را که می خواهد به سوی نورش رهنمائی می کند» .

۲- قابل نور بندۀ مومن است که سینه اش شبیه طاق است.

۳- محل نور قلب بندۀ مومن است که شبیه شیشه است.

۴- حامل این نور عزم و ارادۀ او است که شبیه فتیله است.

۵- مادۀ نوری (یعنی ایمانی) که در قلب بندۀ مومن است، از شجرۀ وحی برگرفتـه شـده است، همانگونه که «زیت» از شجرۀ زیتون گرفته می شود.

طوری که این شجرهٔ زیتون در جایگاه و موقعیت بلند و بالایی قرار دارد که از آفت شرقی بودن و غربی بودن مصئون می باشد و نور خورشید همه وقت بر وی یکسان می تابد، همچنین شجرهٔ وحی که شبیه آن شجرهٔ زیتونه است از انحراف یهودیت و نصرانیت مصئون است.

و چون مراتب استعداداها متفاوت است، هر کس مطابق استعدادش، ازین نور بهره می گیرد، ازینجا است که این نور درین جهان متفاوت می باشد، هر گاه قیامت قائم شود تفاوت این نور، آشکار می گردد، پس درآن روز، نور یکعده مردم، پیش روی شان همچون برق می درخشد و در پرتو آن از پل صراط عبور نموده وارد بهشت می شود.

و سرعت و سستی عبور هر کس درآن روز مطابق قوت و ضعف آن نوری است که در دنیا، در دل های شان موجود می باشد: نور برخی افراد همانند نور خورشید و نور برخی مانند نور ماه، و به همین ترتیب نور کسی مانند ستاره و از کسی مانند چراغ و ضعیف تر ازآن، و حتی برای گروهی نوری داده می شود که بر سر انگشتان پای ایشان قرار دارد، گاهی روشنی می دهد و گاه خاموش می گردد، از انجا که انسان های منافق در دنیا نور ثابت نداشتند، در آن روز برایشان نوری داده می شود به دنبالش ظلمت است[1].

- سپس مادهٔ سوخت آن مصباحِ پرتو افگن را بیان می کند: ﴿يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ «(آن چراغ داخل شیشه) افروخته می شود (با روغنی که) از درخت با برکت زیتونی (به دست می آید) که نه در سمت مشرق قرار دارد و نه در جانب مغرب» بلکه در موقعیت بلندی است که از هر سو آفتاب بدان می تابد، چون اگر درخت مذکور در جهت مشرق باشد، شعاع خورشید، تنها از طرف پگاه، برآن می تابد، و اگر در جهت مغرب باشد، نور آفتاب تنها از طرف بیگاه برآن می تابد و درین دو حالت، روغنش چنانکه باید، صاف و شفاف نمی آید.

اما اگر درخت از شرقیت و غربیت مصؤون بوده در مکان بلندی قرار داشته باشد که در طول روز، نور آفتاب از هرسو بدان بتابد، درینصورت روغنش بسیار صاف و شفاف می آید.

- روغن آن مصباح را که برگرفته از چنین درخت عالی است، وصف می کند: ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ «نزدیک است که روغن آن درخت روشنی دهد اگر چه آتش به آن نرسد».

۱- بدائع التفسیر: ۳/۲٥٤-۲٥٦ .

- هنگامی که این امور: مشکاة، مصباح، زجاجهٔ شفاف، و روغن زیتون صاف وشفاف همه یکجا شده آن مصباح دارای چنین خصوصیات روشن شود: ﴿نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ «روشنی بر روشنی است!» و روشنی آن افزون و افزون تر می گردد.

همین گونه قلب بندهٔ مومن که دارای فطرت صحیح و عقل سلیم و ادارک درست بوده و ذاتاً روشن و آمادهٔ دریافت نور حق است، هر گاه نور وحی (قرآن و سنت) برآن بتابد، روشنی بر روشنی آن، افزوده می شود، پس بندهٔ مؤمن به سبب این نور مضاعف، درمیان پنج نور قرار می گیرد: نور گفتارش، نور کردارش، نور داخل شدنش، نور بیرون شدنش و در نتیجه، بازگشتش روز قیامت به سوی نور است(۱).

چون ﴿نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾ اشاره به نور مستفاد است که از مصدر حقیقی نور سرچشمه می گیرد، و از جانب مفیض انوار، مطابق استعداد و فطرت و عقل سلیم توزیع می گردد، ازین جهت می گوید: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ «الله کسی را که می خواهد به سوی این نور پر فروغ رهنمائی می کند»، کسانی که الله سبحانه استعداد و طهارت آنها را می داند، این نور را به آنها می بخشد، پس به سبب این نور طهارت و هدایت آنها افزون می گردد و علم و تقوی و پرهیزگاری شان، بیشتر می گردد.

- پس از ذکر این مثال، لطف و احسان خود را بیان می کند: ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾ «والله برای مردمان مثال ها بیان می کند»، تا حقائق معنوی را در قالب مثال های محسوس، درک نمایند، زیرا خاصیت مثال این است که معانی معقوله را به شکل محسوس وانمود می سازد، و فهم آن را آسان می گرداند.

- در پایان به علم محیط خود اشاره نموده می گوید: ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾﴾ «و الله به هر چیز دانا است»، به همین اساس هدایت خود را به کسی می بخشد که او شایستگی آن را داشته، برای پذیرش حق آماده گی داشته باشد.

-هر گاه قلب بندهٔ مومن و ایمانش را، به چراغی تشبیه داد که در میان شیشهٔ صافی در «مشکاة» قرار داشته و از روغن پاک درخت زیتون، افروخته شده است، اکنون محل آن «مشکاة» و یا آن «مصباح» را بیان می کند: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ «(آن نور یا آن طاق) در خانه هائی است که الله دستور داده است که بر افراشته شوند و در آنها نام او یاد کرده می شود».

۱- تفسیر ابن کثیر: ۳۸۹/۳ ملاحظه شود.

«فِي بُيُوتٍ » می تواند متعلق به «يُوقَدُ» باشد، یعنی آن چراغ در خانه های افروخته و روشن می شود ... و یا اینکه صفت برای «المشكاة» است، یعنی آن «طاق» در خانه های قرار دارد.

مقصود از «بُيُوتٍ»درین آیه مساجد است، که الله تعالی به ساختن و بلند کردن و تعمیر و تطهیر آن دستور داده است و مساجد نزد الله محبوب ترین قطعهٔ زمین است، و اکثر مسائل دین در مساجد بیان می شود و مساجد را «بیوت الله» بدان سبب گفته می شود که درآن همواره عبادت الله تعالی انجام داده می شود .

این آیه، جمیع احکام مساجد را در بر می گیرد و درین آیه، به سوی تعمیر حسی و معنوی مساجد اشاره شده است:

تعمیر حسی مانند عمارت بنیان و صیانت مسجد .

و تعمیر معنوی آن، عبادت و ذکر الهی مانند نماز، قرائت قرآن، تسبیح و تهلیل، تعلیم و تعلم، مذاکرهٔ علم و دین و اعتکاف است، و این نوع تعمیر نسبت به تعمیر حسی اشرف است، به همین ترتیب مساجد را از نجاسات حسی و از نجاسات معنوی از قبیل کفر و شرک و بدعات و از سخن های لغو و بلند کردن آواز پاک داشتن، این همه در تعمیر معنوی داخل می باشد، چنانکه در سورهٔ جن آیهٔ (۱۸) می گوید: ﴿وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا۟ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾﴾ «و مساجد خاص برای عبادت الله است پس (در آنها) همراه الله هیچ کس را مخوانید».

و در فضیلت مساجد احادیث زیادی روایت شده است ازآن جمله:

از عثمان رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند: {مَنْ بَنَى مَسْجِدًا لِلَّهِ تَعَالَى، يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ – بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» هر کس برای الله تعالی مسجدی بسازد، که به وسیلهٔ آن (دیدار) روی الله را بخواهد، الله برایش در بهشت خانه ای می سازد .(۱)

از عائشه رضی الله عنها روایت است که او گفت: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ – صلى الله عليه وسلم– بِبِنَاءِ الْمَسَاجِدِ فِي الدُّورِ وَأَنْ تُنَظَّفَ وَتُطَيَّبَ» پیغمبرالله ﷺ به ساختن مساجد در خانه ها دستور داد و به این امر دستود داد که مساجد پاک و معطر نگاه داشته شوند.(۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب من بنی مسجدا، حدیث : ۴۵۰، صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب فضل بناء المساجد و الحث علیها، حدیث : ۱۲۱۷ .

۲- سنن أبوداود، کتاب الصلاة، باب اتخاذ المساجد فی الدور، حدیث : ۴۵۵، و صحیح أبوداود – البانی – حدیث: ۴۳۶.

و به غرض رعایت احترام مساجد، پیغمبرﷺ از خرید و فروش و اعلان گمشده در مسجد منع نمودند، چنانچه ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده است که پیغمبرﷺ فرمودند:

«إِذَا رَأَيْتُمْ مَنْ يَبِيعُ أَوْ يَبْتَاعُ فِي الْمَسْجِدِ فَقُولُوا: لاَ أَرْبَحَ اللَّهُ تِجَارَتَكَ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ مَنْ يَنْشُدُ فِيهِ ضَالَّةً فَقُولُوا: لاَ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْكَ»

«هنگامی که شخصی را دیدید که در مسجد فروش و خرید می کند، برایش بگویید: الله تجارتت را سودمند نگرداند و هنگامی که شخصی را دیدید که در مسجد گمشدهٔ خود را اعلان می کند، پس بگوئید: الله گمشده ات را برایت باز نگرداند». (۱)

در صحیح بخاری از سائب بن یزید کِندی روایت است که او گفت: من در مسجد (نبویﷺ) ایستاده بودم که مردی مرا با سنگریزه زد، من به سویش ملتفت شدم، دیدم که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود، پس به سوی دو نفر اشاره نموده برایم گفت: برو آن دو نفر را نزد من بیاور، پس من آن دو نفر را آوردم، عمر رضی الله عنه از آنان پرسید: شما دو نفر کی هستید و از کجایید؟ آنان گفتند: ما از اهل طائف هستیم. عمر رضی الله عنه به ایشان گفت:

«لَوْ كُنْتُمَا مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ لأَوْجَعْتُكُمَا، تَرْفَعَانِ أَصْوَاتَكُمَا فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ -ﷺ-»

«هرگاه اگر شما از اهل مدینه می بودید، شما را خوب لت و کوب می کردم، آیا آوازهایتان را در مسجد رسول اللهﷺ بلند می کنید!». (۲)

و از فضیلت مسجد اینست که پیغمبرﷺ فرمودند:

«صَلاَةُ الرَّجُلِ فِي الْجَمَاعَةِ تُضَعَّفُ عَلَى صَلاَتِهِ فِي بَيْتِهِ وَفِي سُوقِهِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ ضِعْفًا، وَذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ لاَ يُخْرِجُهُ إِلاَّ الصَّلاَةُ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلاَّ رُفِعَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ، وَحُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ، فَإِذَا صَلَّى لَمْ تَزَلِ الْمَلاَئِكَةُ تُصَلِّي عَلَيْهِ مَا دَامَ فِي مُصَلاَّهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ. وَلاَ يَزَالُ أَحَدُكُمْ فِي صَلاَةٍ مَا انْتَظَرَ الصَّلاَةَ»

«نماز مرد در جماعت نسبت به نمازش در خانه اش و در بازارش، بیست و پنج مرتبه فضیلت دارد و آن بدین خاطر است که انسان هنگامی که به صورت درست وضو کند،

۱- سنن ترمذی، أبواب البیوع، باب النهی عن البیع فی المسجد، حدیث: ۱۳۷۰، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۵۷۳.

۲- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب رفع الصوت في المساجد، حدیث: ۴۷۰.

سپس به سوی مسجد بیرون شود و او را از خانه اش، جز نماز چیز دیگری بیرون نکند، او هیچ گامی بر نمی دارد مگر اینکه به سبب آن قدمش یک درجه اش بلند می شود و به سبب همان قدم، یک گناه او دور کرده می شود و هنگامی که نماز بخواند، فرشتگان بر وی درود می فرستند تا آنکه او در محل نمازش باشد، (فرشتگان می گویند): ای الله او را رحمت کن، ای الله ! بر او رحم کن . و یکی از شما همواره در نماز می باشد، تا وقتی که منتظر نماز باشد».(۱)

لذا از آداب مسجد اینست که انسان هنگام داخل شدن، پای راستش را داخل نموده نخست بر پیغمبر ﷺ درود بفرستد، سپسن بگوید: «اَللَّهُمَّ افتَح لِي أَبوَابَ رَحمَتِكَ» «ای الله دروازه های رحمتت را به رویم بگشای» و اگر بخواهد در مسجد بنشیند، پس باید پیش از نشستن در مسجد، دو رکعت تحیهٔ مسجد بخواند، زیرا پیغمبر ﷺ فرموده اند: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ» «هنگامی که یکی از شما به مسجد داخل شد، پیش ازآنکه بنشیند، باید دو رکعت نماز بخواند» .(۲)

و نظر به این حدیث یکعده از علماء، خواندن تحیهٔ مسجد را بر کسی که می خواهد در مسجد بنشیند، فرض گفته اند .

همچنین از أدب مسجد اینست که هنگام بیرون شدن، انسان باید نخست پای چپش را بیرون نموده و بر پیغمبر ﷺ درود بفرستد، سپس این دعا را بخواند : «اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسأَلُكَ مِن فَضلِكَ» ای الله ! از تو فضل و احسانت را طلبگارم.

این احادیثی که ذکر شد، همه در مفهوم { فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ }داخل است.

- سپس مدح آباد کنندگان «بیوت» را بیان می کند: ﴿يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ۝٣٦ رِجَالٞ﴾ «او را به پاکی یاد می کنند در آنها سحرگاهان و شامگاهان مردانی».

وجه تخصیص «صبحگاهان و شامگاهان» این است که این دو وقت، وقت اجتماع فرشتگان شب و روز و وقت بلند شدن اعمال حسنه است، و در مفهوم «يُسَبِّحُ»، نمازها و اذکار پگاه و بیگاه همه داخل است .

و اینکه درین وصف زنان را ذکر نکرد، بدان سبب است که نماز زنان در خانه برایشان بهتر است، چرا که پیغمبر ﷺ فرموده اند:

۱- صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب فضل صلاة الجماعة، حدیث : ۶۴۷ .
۲- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب إذا دخل المسجد فلیرکع رکعتین ..، حدیث : ۴۴۴ .

«خَيْرُ مَسَاجِدِ النِّسَاءِ قَعْرُ بُيُوتِهِنَّ»

یعنی بهترین مساجد برای زنان، داخل خانه های شان است.(۱)

در مسند احمد روایت است که خانم ابو حمید ساعدی - رضی الله عنهما - نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: ای پیغمبر الله ! من دوست دارم که با شما نماز بخوانم . پیغمبر ﷺ فرمود: من می دانم که تو دوست داری که با من نماز بخوانی، ولی نمازت در اطاقت نسبت به نمازت در صحن خانه، برایت بهتر است و نمازت در صحن خانه، نسبت به نمازت در حویلی ات، برایت بهتر است و نمازت در حویلی نسبت به نمازت در مسجد قومت، برای تو بهتر است، و نمازت در مسجد قومت، نسبت به نمازت در مسجد من، برایت بهتر است» بعد از شنیدن این سخن، آن زن در یک گوشۀ تاریک اطاقش، محلی را برای نماز ساخت، و تا دم مرگش در همانجا نماز می خواند . (۲)

البته با وجود این، زنان می توانند به مساجد بیایند و درآنجا نماز بگذارند، البته بدین شرط که خود را نیارایند و عطر و خوشبو استعمال نکنند، چرا که پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«لاَ تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ وَلَكِنْ لِيَخْرُجْنَ وَهُنَّ تَفِلاَتٌ» زنان را از آمدن به مساجد الله منع نکنید، اما باید آنان بدون استعمال خوشبوی (به سوی مساجد) بیرون شوند .(۳)

و پیغمبر ﷺ در حدیث دیگری فرموده اند:«إِذَا شَهِدَتْ إِحْدَاكُنَّ الْمَسْجِدَ فَلاَ تَمَسَّ طِيبًا» «هنگامی که یکی از شما (زنان) به مسجد حاضر شود، باید به خوشبوی دست نرساند.(۴)

- و مردانی که درآن مساجد تسبیح می گویند دارای این صفات می باشند:

وصف اول: بیان اعمال ظاهر ایشان است: ﴿لَا تُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ﴾ «(مردانی اند که) تجارت و بیع آنها را از یاد الله و خواندن نماز و پرداخت زکات،

۱- مسند أحمد - تحقيق ارناووط - حديث : ۲٦٥٨٤، وصحيح الجامع الصغير، حديث:۳۳۲۷ .

۲- مسند أحمد - تحقيق شيخ ارناووط - حديث : ۲۷۸٤۹، و حدیث در مرتبهء حسن قرار دارد، نگاه: صحيح الترغيب و الترهيب - از البانى -كتاب الصلاة، باب الترهيب من إتيان المسجد لمن أكل بَصَلاً...، حديث : ۳٤۰ .

۳- سنن أبوداود، كتاب الصلاة، باب ماجاء في خروج النساء إلى المسجد، حديث: ٥٦٥، حدیث صحیح است، نگاه: صحيح الجامع الصغير، حديث:۷٤٥۷ .

٤- صحيح مسلم، كتاب الصلاة، باب خروج النساء إلى المساجد، حديث : ۱۰۲٥.

غافل نمی سازد»، یعنی کار می کنند، ولی کار برایشان وسیله است، اما هدف اصلی شان بندگی الله و یاد او است، لذا کارهای دنیوی شان مانع این هدف نمی گردد و همین که اذان را بشنوند، همه کارها را رها نموده رهسپار مسجد می گردند.

وصف دوم: اشاره به اعمال قلبی آنها است: ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ۝٣٧﴾ «از روزی می ترسند که دل ها و چشم ها درآن پریشان می شوند».

«تَتَقَلَّبُ» مضطرب و پریشان می شود ،یعنی از ترس سختی اهوال و شدائد آن روز، ترک دنیا و انجام دادن اعمال آخرت، برایشان کاملا سهل است و با شوق و رغبت و بدون اندک ترین سستی به سوی نماز و دیگر اعمال خیر می شتابند.

- بعد از بیان این دو وصف سر انجام نیک آنها را بیان می کند: ﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا﴾ «تا الله ایشان را در برابر بهترین اعمالی که انجام دادند، پاداش دهد»، و آن پاداش عبارت از بهشت و نعمت های فراوان آن است، چنانکه در سورۀ دهر می گوید: ﴿وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ۝١٢﴾ «و به سبب شکیبائی شان به آنها بهشت و (لباس های) ابریشمی را پاداش داد».

تعبیر به «أحسن» اشاره به این است که الله تعالی آنان را در برابر اعمال بدشان مجازات نمی کند، بلکه مورد عفو قرار می دهد، چنانکه در سورۀ زمر آیۀ (۳۵) می گوید: ﴿لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ «تا الله گناهانی را که انجام داده اند، دور سازد و ایشان را در برابر اعمال نیکی که انجام دادند پاداش دهد».

- سپس به پاداش دیگر ایشان اشاره نموده می گوید: ﴿وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ﴾ «و از فضل و مرحمت خود به پاداش شان می افزاید»، و در سورۀ یونس آیۀ (۲۶) می گوید: ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ «برای کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزودی است».

این افزودی را در سورۀ انعام ده برابر گفته است: ﴿مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ «هر کسی کار نیک انجام دهد، پس اورا ده چند آن، پاداش است».

در سورۀ بقره آیۀ (۲٦۱) ثواب مصرف کننده گان در راه الله را هفت صد و ازآنهم بیشتر اعلان نموده است.

- ﴿وَٱللَّهُ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ۝٣٨﴾ «و الله کسی را که می خواهد روزی بـی شمار می دهد».

تا اینجا بیان مثال ایمان ثابت در دل های مومنان بود .

مطلب سوم: دو مثال برای بطلان اعمال کافران محروم از نور

بعد از بیان مثال ایمان ثابت در دل های مومنان، درینجا بطلان اعمـال کسـانی را کـه در ظلمت عقیدوی قرار دارند، روشن می سازد و به این غرض دو مثال ذکر می کند:

مثال اول، برای کافری است که اعمال و عقیدهٔ خود را نیک می پندارد .

مثال دوم برای کافر جاهل و دنباله رو است.

مصداق مثال اول، اصحاب سراب اند و مصداق مثال دوم، اصحاب ظلمات متراکم در بحر اند؛ یا اینکه مثال اول، بیان حال ایشان در آخرت، و مثال دوم، بیان حال ایشان در دنیا است .

مثال اول، برای کافری است که اعمالش به ظاهر نیک است ولی در باطن بد است

- ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۭ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡـٔٗا﴾ «و کسانی که کافر شدند اعمال شان (یعنی همان اعمال نیکی که به زعـم خـود شـان در دنیـا انجام می دهند) همانند سرابی است در بیابـان همـواری کـه شـخص تشـنه آن را آب مـی پندارد، هر گاه نزدیکش بیاید آن را چیزی نیابد».

همچنین انسان کافر که فاقد نور هدایت است، مردم را به سوی کفر خود دعوت می دهد و گمان می کند که او دارای اعمال و عقیدهٔ خوبی است که در آخرت برایش سـودمند ثابت می شود، اما هنگامی که روز قیامت به حضور پروردگارش می آید، در فهرست اعمالش، هـیچ نوع عمل صالح به چشم نمی خورد، بلکه همه اعمالش باطل و ضایع بـوده هـیچ ثمره ای در پی ندارد، با آنکه آنان خود را در دنیا اهل درایت و هدایت مـی پنداشـتند، ولـی بـه سـبب کفرشان در متن جهالت قرار داشتند.

چنانکه در سورهٔ مجادلـه آیـهٔ(۱۸) مـی گویـد: ﴿وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍۚ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ﴾ «ایشان می پندارند که دارای چیـزی (از عقـل هـوش) هسـتند، آگـاه باشـید کـه آنهـا از دروغگویان اند».

از انجا که این گروه کافران - همانند بینندهٔ سراب که هیچ را آب می پندارد - باطل را حق می پنداشتند، بنا بر آن روز قیامت علم و اعمال شان، به هنگام شدت احتیاج، به منزلهٔ سراب، برایشان نمودار می شود، چنانچه این مطلب در چندین آیه، بیان شده است:

۱- در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۱۸) می گوید: ﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْۖ أَعْمَٰلُهُمْ كَرَمَادٍ ٱشْتَدَّتْ بِهِ ٱلرِّيحُ فِى يَوْمٍ عَاصِفٍۖ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىٰ شَىْءٍۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلْبَعِيدُ﴾ «صفت اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است که در یک روز طوفانی، تند بادی به آن وزیده است، بر حصول کمترین چیزی که (در دنیا) انجام داده اند، قادر نیستند و این گمراهی دور (وسخت) است».

۲- در سورهٔ کهف می گوید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِٱلْأَخْسَرِينَ أَعْمَٰلًا ﴿١٠٣﴾ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾﴾ «بگو: آیا شما را به زیانکارترین مردمان خبردهم (که چه کسانی اند)؟ آنانی اند که تلاش شان در زندگی دنیا به هدر رفته است و خود گمان می کنند که کارنیکی انجام می دهند».

۳- در سورهٔ فرقان آیهٔ (۲۳) می گوید: ﴿وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ «و (روز قیامت) به سوی آن اعمالی که (در دنیا) انجام داده اند، متوجه می شویم، پس آن را همانند غبار پراگنده بر هوا قرار می دهیم».

۴- در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۷) می فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ «همین گونه الله برای ایشان اعمال (زشت) شان را به گونهٔ حسرت زا به آنان نشان می دهد و آنها هیچ گاه از آتش بیرون نمی شوند».

- بعد ازآنکه اعمال این نوع کافر را باطل اعلان نمود، کیفر شدید او را در آخرت تذکر می دهد: ﴿وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٣٩﴾﴾ «و نزد آن (محاسبهٔ) الله را می یابد پس حساب (و سزای اعمالش) را برایش کامل می دهد و الله سریع الحساب است».

در صحیحین از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ: تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ. فَلاَ يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الأَصْنَامِ وَالأَنْصَابِ إِلاَّ يَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلاَّ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ وَغُبَّرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَيُدْعَى الْيَهُودُ فَيُقَالُ لَهُمْ مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللَّهِ.

فَيُقَالُ لَهُمْ كَذَبْتُمْ، مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلاَ وَلَدٍ، فَمَاذَا تَبْغُونَ؟ فَقَالُوا عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا، فَيُشَارُ أَلاَ تَرِدُونَ؟ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ كَأَنَّهَا سَرَابٌ، يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَيَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ..»

« روز قیامت، اعلان کننده ای اعلان می کند که هر امت باید دنبال همان چیزی برود که آن را عبادت می کرد، پس هر کسی دنبال معبودان خود حرکت می کنند و به دوزخ می افتند، تا آنکه جز مردمان نیک و فاجری که الله را عبادت می کردند و جز بقایای اهل کتاب، کسی نمی ماند، پس یهود فرا خوانده می شوند: به ایشان گفته می شود: شما چه چیز را عبادت می کردید؟ آنها می گویند : عزیر فرزند الله را عبادت می کردیم، به ایشان گفته می شود: دروغ گفتید، الله هیچ همسر و فرزندی نگرفته است، (از ایشان پرسیده می شود) شما چه چیز می خواهید؟ آنها می گویند : ای پروردگارا! تشنه شده ایم، ما را آب بنوشان. به ایشان اشاره می شود که آیا برای نوشیدن آب نمی روید، پس آنان به سوی آتش دوزخ که مانند سراب است و شعله هایش یکدیگر را فرو می برد، همه جمع کرده می شوند، پس همه در آتش می افتند ...»([1]).

درین حدیث همچنان قصۀ باز پرس نصاری و به دوزخ انداختن شان، و قصۀ مؤمنان و معرفت شان پروردگار خویش را نیز ذکر شده است.

مثال دوم: برای کافران دنباله رو جاهل

اینها همان کافرانی هستند که عقل و خرد خود را زیر پای گذاشته همه کردارهای شان بر محور تقلید از پیشوایان ضلالت و پیروی از پدران و نیاکان گمراه ایشان است، نه به اساس نور هدایت و درایت: ﴿أَوْ كَظُلُمَٰتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَىٰهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ سَحَابٌ ظُلُمَٰتٌۢ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ «یا اعمال آنها همانند تاریکی هائی در بحر عمیقی است که آن را موج عظیمی می پوشاند، بالای آن موج دیگری و بر فراز آن ابری است، تاریکی هائی است که یکی بالای دیگر است». «لُّجِّيٍّ» بسیار عمیق.

این بحر دارای سه ظلمت متراکم است: ظلمت عمق دریا، ظلمت امواج متراکم و ظلمت ابری که فوق آن قرار دارد، شخصی که در میان چنین سه ظلمت قرار گیرد، او نمی تواند حتی دست خود را ببیند، چه جائی که چیز دیگری را ببیند.

۱- صحيح بخاری، كتاب التوحيد، باب (وجوه يومئذ ناضرة إلى ربها ناظره، حديث : ۷۴۳۹، صحيح مسلم، كتاب الإيمان، باب طريق معرفة الرؤية، حديث : ۴۷۲ .

این کافر دنباله رو مقلد نیز در میان همین گونه ظلمات قرار دارد، نه می داند که خودش به کدام سو می رود و نه می داند که پیشوایانش به کجا روان هستند، و با این حال آمادهٔ پذیرفتن سخن حق نیست، چرا که بر چشم و گوش، و قلب های شان پرده های ظلمت و جهل است، لذا نه دلائل و آیات کونی را می بینند و نه آیات شرعی را می شنوند، پس دل های آنها در ظلمت، گوش و هوش شان در ظلمت، چشم های شان تحت پرده های ظلمت بوده و همه فاقد نور می باشند، پس نمی توانند حق را از باطل و صواب را از غیر صواب تشخیص نمایند.

سپس برای ابراز شدت این ظلمات متراکمه می گوید: ﴿إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ﴾ «هر گاه (شخص مبتلا درآن تاریکی) دست خود را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند».

پس هر گاه به سبب این ظلمات متراکمه دست خود را دیده نتواند، دور را چگونه می بیند، طوری که در صورت وجود این موانع ادراک حسی، دیدن یک چیز محسوس که دست خود او است، مشکل است، همین گونه هنگام وجود موانع ادراک عقلی و فکری، ادراک شی معقول که عبارت از حق است، مشکل تر است.

چنانکه پیشتر، بعد از بیان هدایت و تمثیل نور مومن، در آیهٔ (۳۵) همین سوره فرمود: ﴿يَهۡدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُۚ﴾ «الله کسی را که می خواهد، به سوی نور پر فروغ خود رهنمائی می کند»، همچنین بعد از بیان ضلالت و تمثیل جهالت کفار می گوید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ۝٤٠﴾ «و کسی که الله برایش نوری نگرداند، پس اورا هیچ نوری نیست»، و در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۸۶) می گوید: ﴿مَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُۥۚ وَيَذَرُهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ﴾ «کسی را که الله گمراه کند، پس او را رهنمائی نیست و ایشان را در گمراهی شان سرگردان می گذارد».

و نیز در سورهٔ رعد آیهٔ (۳۳) می گوید: ﴿وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ﴾ «و کسی را که الله گمراه کند، پس اورا هدایت کننده ای نیست».

در سورهٔ ابراهیم (۲۷) می گوید: ﴿وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَۚ وَيَفۡعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ﴾ «و الله ستمگاران را گمراه می سازد و آنچه را می خواهد می کند».

فائده: همچنان می توان مصداق این سه مثال، سه گروهی را که در سورهٔ فاتحه ذکره شده اند که عبارت از «مُنعَم علیهم (مومنان)، مغضوب علیهم (یهود و کسانی که بر نقش قدم آنها هستند)، و ضالین (نصاری و کسانی که بر نقش قدمشان حرکت می کنند)» هستند، قرار داد.

مثال اول: ﴿مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌ﴾ مصداقش «مُنعَم عَلَیهِم» یعنی مومنان اند که، اهل نور، اصحاب علوم نافعه و اعمال صالحه می باشند.

مثال دوم: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۭ﴾ مصداقش «ضالین» یعنی نصاری و دنباله روان ایشان اند که اصحاب «سراب» و اعمال باطلی اند که به ایشان هیچ گونه نفعی نمی رساند.

و مثال سوم: ﴿أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ﴾ مصداقش «مغضوب علیهم» یعنی یهود و کسانی اند که بر نقش قدم آنها روان اند که ارباب ظلمات متراکمه، و اصحاب عمل و اعتقاد باطل اند(۱).

مطلب چهارم : ذکر چهار نوع دلیل عقلی برای اثبات نور توحید در دلهای مومنان:

در آیات گذشته یک مثال برای استقرار نور حق در دل های مومنان، و دو مثال برای ابراز بطلان اعمال کفار بیان شد، اکنون درین جا برای اثبات نور توحید چهار نوع دلیل ذکر می کند که همه مُثبِت نور بوده پردهای ظلمت را از دل ها دور می سازند.

دلیل اول برای اثبات نور توحید، تسبیح مخلوقات است : ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلطَّيۡرُ صَٰٓفَّٰتٖ﴾ «آیا نمی بینی (و نمی دانی) که هر که در آسمان ها و زمین است و مرغان کشاده بال (در فضا، همه) الله را به پاکی یاد می کنند».

هر چه در عالم هستی وجود دارد، اعم از عقلاء و جمادات همه سر گرم تسبیح و تقدیس او هستند، و مخاطب در «أَلَمۡ تَرَ» غیر معین است، لذا این خطاب عام بوده هرکسی را که این خطاب به او می رسد، در بر می گیرد، و مقصود از استفهام درین آیه، ابراز تعجب از حال مشرکان است که با وجود عقل و شعور شان، با پروردگار عالم شریک قرار می دهند، در حالی که کائنات حتی جمادات او را از شرکاء و انداد به پاکی یاد می کنند و هیچ کس را با او انباز مقرر نمی کنند.

- باز می گوید: ﴿كُلّٞ قَدۡ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسۡبِيحَهُۥ﴾ «و هر یکی ازینها طریقۀ ذکر و دعا و تسبیح خود را می داند» و به نحوۀ پرستش و ستایش خالق خویش آشنائی دارند.

انسان و جن طریقۀ عبادت و تسبیح خود را به ارشادات و تعلیمات پیغمبران می دانند، اما ملائکه و بقیه کائنات به تعلیم و الهام الهی می دانند.

۱- نگاه: بدائع التفسیر: ۳/۲۷۰ .

و یا اینکه ضمیر غائب در ﴿قَدْ عَلِمَ﴾ به سوی الله تعالی راجع است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «عبادت هر کدام آنها را تنها الله می داند»، و شما نمی دانید که آنها چگونه عبادت می کنند و به کدام کیفیت ذکر و تسبیح می گویند.

چنانکه در سورهٔ اسراء آیهٔ (۴۴) می گوید: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَٰوَٰتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ «آسمان های هفتگانه و هر آنچه در آنها است او را به پاکی یاد می کنند و هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح و ستایش او را می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، شکی نیست که او بردبار و آمرزگار است».

باز می گوید: ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾﴾ «و الله دانا است به آنچه می کنند»، هیچ عمل و قول و نیت و ارادهٔ آنها ازو پنهان نیست.

- بعد از بیان عموم تسبیح هر چیز برای خود، حالا عموم ملک و قدرت خود را بیان می کند: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ﴾ «و مالکیت آسمان ها و زمین از آن الله است»، و هیچ چیز از حدود قدرت او بیرون نیست، و حکم کَونی و قدری او بر همه چیز نافذ و ساری است.

- ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾﴾ «و بازگشت همه به سوی او است»، چنانکه مبدأ از طرف او است، معاد نیز به سوی او است، تا هر انسان را مطابق عملش جزای عادلانه دهد.

دلیل دوم برای نور توحید، بیان کیفیت فرو ریختن باران رحمت است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ «آیا نمی بینی (و نمی دانی) که الله ابر را روان می کند، باز آنرا گِرد می آورد، سپس آن را متراکم می سازد، پس قطرهٔ باران را می بینی که از میان آن بیرون می آید». «يُزْجِي» می راند، حرکت می دهد، «رُكَامًا» به معنی «مَرکوم» یعنی بالای هم انباشته شده، «الْوَدْقَ» باران.

ابر در اصل، بخاراتی است که به وسیلهٔ حرارت خورشید از دریا بالا می شود و در اصل ذاتش متفرق است، ولی الله متعال، آن اجزای متفرق را به صورت یک طبقه ابر بسته گردهم می آورد، سپس آن را طبقات متراکم می سازد که در طبقهٔ بارده به صورت یک ابر آشکار می گردد، پس به وسیلهٔ باد آن را از یک منطقه به منطقهٔ دیگر می فرستد و در جایی که ارادهٔ الهی باشد، در همانجا می بارد و آن سرزمین را به وسیلهٔ باران رحمت حیات می بخشد، و سرسبز و شاداب می گرداند و زمین مرده را لباس حیات می پوشاند.

همچنین در سورهٔ روم از کیفیت تشکل و حرکت ابرها سخن گفته است: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِى يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَيَبۡسُطُهُۥ فِى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ يَشَآءُ وَيَجۡعَلُهُۥ كِسَفٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ يَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦۖ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٤٨﴾ «الله کسی است که بادها را می فرستد، پس بادها ابرها را بر می انگیزند، سپس آن را در آسمان به نحوی که می خواهد، می گستراند و آن را به صورت توده هائی متراکم می سازد، پس باران را می بینی که از میان آن بیرون می آید، پس هر گاه آن را به هر کسی که می خواهد از بنده گانش برساند، ناگهان ایشان شاد می شوند».

- سپس به نوع دیگری از ابرها و باران اشاره نموده می گوید: ﴿وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٖ فِيهَا مِنۢ بَرَدٖ﴾ «و از آسمان از ابرهائی کوه مانند آن، ژالهٔ بزرگی را فرو می ریزد».

«مِن جِبَالٖ» بدل بعض و یا بدل اشتمال است از «ٱلسَّمَآءِ»، و مقصود از «جِبَالٖ» ابرهای بزرگی همچون کوه ها است، و حرف «مِن» در «مِنۢ بَرَدٖ» زائده است، و یا به معنی «بعض» است، یعنی قسمتی از ژاله ای را که در آن ابرها است، می ریزاند، نه همه ای آن را.

به هر حال مقصود آیه فرو ریزاندن ژاله از ابرهای کوه مانند است.

- ﴿فَيُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَصۡرِفُهُۥ عَن مَّن يَشَآءُۖ﴾ «پس به هر که می خواهد آن را می رساند و از هر کسی می خواهد آن را باز می دارد».

پس درین آیه به دو نوع باران اشاره نمود:

۱- یکی باران رحمت و نعمت.

۲- باران عذاب و نقمت، ذات قادر متعال کسی را بخواهد، به وسیلهٔ این باران عذاب می کند و کشت و زراعت و میوه ها و زمین های زراعتی آنها را تخریب می کند، اما از کسی که عذابش را اراده نکرده باشد، آن را دور می سازد و به ایشان نمی رساند.

- سپس به سوی کثرت و وفرت این باران اشاره می کند: ﴿يَكَادُ سَنَا بَرۡقِهِۦ يَذۡهَبُ بِٱلۡأَبۡصَٰرِ ٤٣﴾ «نزدیک است که درخشش برق آن، بینائی چشم ها را ببرد».

ذکر «برق» به سوی «رعد» نیز اشاره است، زیرا «رعد» نتیجهٔ «برق» می باشد و شدت رعد و برق، دلیل کثرت و شدت باران و کثرت آن می باشد.

دلیل سوم برای نور توحید و وحدانیت الله تعالی، اختلاف شب و روز و انقلاب شگفت انگیز زمان است: ﴿يُقَلِّبُ ٱللَّهُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ﴾ «الله شب و روز را تبدیل می کند»، و این تبدیل و دگرگون ساختن دو صورت دارد:

یکی اینکه به دنبال روز، شب را می آورد و به دنبال شب، روز را می آورد.

دوم: اینکه در قسمتی از سال، شب را دراز و روز را کوتاه، و در بخش دیگر سال، روز را دراز و شب را کوتاه می سازد.

- ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾﴾ «واقعا درین کار برای اهل بینش درس عبرت بزرگی است»، و در سورۀ آل عمران آیۀ (۱۹۰) می گوید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ «شکی نیست که در آفرینش آسمان ها و زمین و در آمد و شد شب و روز برای خردمندان نشانه ها است».

و در سورۀ یونس آیۀ (۶) می گوید: ﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ﴾ «شکی نیست که در آمد و شد شب و روز و آنچه که الله در آسمانها و زمین آفریده است، نشانه ها است برای کسانی که پرهیزگار می باشند».

دلیل چهارم برای وحدانیت الله، شگفتی های عالم جانداران است، با آنکه همه از آب آفریده شده اند: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ﴾ «و الله هر جنبنده ای را از آب آفریده است»، و زندگی هر زنده جان وابسته به آب است، چه مستقیما باشد و چه غیر مستقیم، و بلکه حیات در روی زمین، چه حیات جانداران باشد و چه حیات نباتات، همه به آب بستگی دارد.

الله تعالی در سورۀ انبیاء آیۀ (۳۰) می گوید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ «و ما هر چیز زنده را از آب آفریدیم، آیا پس ایمان نمی آورند»، وجه تخصیص آب بدان سبب است که عنصر اساسی در خلقت هر زنده جان است.

پس با آنکه عنصر اصلی همه موجودات زنده، آب است، ولی صورت ها وخلقت های آنان از هم متفاوت است؛ و یکی از مظاهر تفاوتی که در خلقت زنده جانها است، طرز رفتار آنها است، الله تعالی درین باره می فرماید

۱- ﴿فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ﴾ «پس بعضی از آنها به شکم خود راه می رود»، مانند انواع مارها و حشرات بدون پای.

۲- ﴿وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ﴾ «و بعضی از آنها بر دو پای راه می رود»، مانند انسان و انواع پرنده گان.

۳- ﴿ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰٓ أَرْبَعٍ ﴾ «و بعضی از آنها بر چهار پای راه می رود»، مانند انواع مواشی و چهارپایان و حیوانات اهلی و وحشی .

چون درین آیه از اختلاف رفتار آنها خبرداد که بعض حیوانات بدون پا، برخی دیگر به دو پا، نوع دیگری به چهار پا رفتار می کند، پس درین مقام دو اشکال وارد می شود:

۱- حشراتی وجود دارد که بیشتر از چهار پا دارند مانند عنکبوت و عقرب و سرطان، حتی حشرۀ وجود دارد که به (۴۴) پا حرکت می کند، پس چرا به سوی چنین حیوانات اشاره نکرد؟

۲- قطع نظر از اختلاف رفتار، اختلاف فراوانی دیگری نیز وجود دارد که درین آیۀ مورد بحث، ازآن نام برده نشده است: مانند اختلاف چهره ها و اعضا و طرز حرکات و طبائع و افعالی که بخش مهم حیوان شناسی (بیولوژی) را تشکیل می دهد.

پس برای دفع این هر دو اشکال می گوید: ﴿ يَخْلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ﴾ «الله هر چه می خواهد می آفریند»، در ضمن این آیه، همه زنده جان های دیگر نیز داخل می شوند، چه ما در بارۀ آن آگاهی داشته باشیم و یا آگاهی نداشته باشیم .

- سپس علت این حکم را بیان می کند ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝٤٥ ﴾ «حقا که الله بر هر چیز توانا است».

پس اختلافات این حیوانات در رفتار، در چهره ها، در اعضا، در قوه ها، در حجم و جسامت، در اعمال، در طبائع، همه دلایل قدرت و الوهیت الله عزوجل است، و با وجود این دلایل تنها کسی به وحدانیت الله رهیاب می شود که بر طریق مستقیم حرکت کند و عقل و خرد خود را از اسارت خواهشات و پیروی پیشوایان گمراه آزاد سازد، در چنین صورت الله تعالی او را در مسیر هدایت گامزن می سازد و مسیر هدایت را در آیت بعدی روشن می سازد.

بیان عظمت شان قرآن:

احکام مفروضۀ این سوره را به ذکر عظمت قرآن، آغاز نموده فرمود: ﴿ وَأَنزَلْنَا فِيهَآ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝١ ﴾ «درین سوره آیات روشنی را نازل کردیم، تا پند گیرید».

سپس در وسط همین سوره در ادامۀ بیان احکام تشریعی در آیۀ (۳۴) گفت: ﴿ وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ ءَايَٰتٍ مُّبَيِّنَٰتٍ وَمَثَلًا مِّنَ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ «و یقینا ما به سوی شما آیاتی فرستادیم که روشنگر (احکام الهی) است، و سرگذشت مهمی از کسانی که پیش از شما بودند و پندی برای پرهیزگاران (فرستادیم)» .

- و اینجا مرتبهٔ سوم است که در پایان بحث عقائد و دلائل توحید، عظمت شأن قرآن را یاد آور شده می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ ءَايَٰتٍ مُّبَيِّنَٰتٍ﴾ «واقعا ما آیت های روشن و روشنگری را نازل کردیم»، و راه هدایت و نجات را کاملا روشن ساختیم، توحید و احکام عبادات و اصول فضائل و اخلاق و آداب معاشرت و معاملات و مسائل دیگری را فروگذاشت نکردیم، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۳۸) می گوید: ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِى ٱلْكِتَٰبِ مِن شَىْءٍ﴾ «ما درین کتاب هیچ حکمی را فروگذاشت نکرده ایم».

در سورهٔ نحل آیهٔ (۸۹) می گوید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ «و ما برتو کتابی را نازل کرده ایم که بیانگر هرچیز و برای جهانیان مایهٔ هدایت و رحمت و برای مسلمانان نوید بخش است».

- اگر چه آیات قرآن همه اسباب و وسائل هدایت اند، ولی این هدایت هنگامی حاصل می شود که ارادهٔ الهی به هدایت کسی تعلق گیرد، لذا می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾﴾ «و الله کسی را که می خواهد به راه راست رهنمائی می کند». اما کسی که ارادهٔ الهی به هدایت او تعلق نگرفته باشد، برایش توفیق نگرش و تأمل درین آیات را نمی دهد، پس او همواره در ضلالتش باقی می ماند.

❁❁❁

فصل دوم: (از آیهٔ ۴۷-۵۳)

اوصاف منافقان، و بیان صفات مومنان و بشارت برای ایشان

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۚ وَمَآ أُو۟لَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ
﴿٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلْحَقُّ يَأْتُوٓا۟ إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ
﴿٤٩﴾ أَفِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرْتَابُوٓا۟ أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُۥ ۚ بَلْ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّمَا
كَانَ قَوْلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا۟ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ
﴿٥١﴾ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخْشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٥٢﴾ ۞ وَأَقْسَمُوا۟ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ
لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ ۖ قُل لَّا تُقْسِمُوا۟ ۖ طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾﴾

ترجـــمه:

۴۷- و (منافقان) می گویند: به الله و رسول ایمان آوردیم و اطاعت می کنیم، سپس گروهی از ایشان بعد ازین (ادعا) روی می گردانند و ایشان (در حقیقت)مومنان نیستند.

۴۸- و هنگامی که به سوی الله و رسولش خوانده شوند تا درمیان شان داوری کند، ناگهان گروهی از ایشان روی می گردانند.

۴۹- و اگر حق به جانب باشند (و بدانند که داوری به نفع آنها است پس) با انقیاد و تسلیم به سوی او می آیند.

۵۰- آیا در دل های شان بیماری است؟ یا شک دارند، یا می ترسند که الله و رسولش در حق آنان ستم می کنند، بلکه آنها خودشان ستمگران اند.

۵۱- گفتار مومنان هنگامی که به سوی الله و رسولش خوانده شوند تا در میان شان داوری کند، تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت می کنیم و آنان رستگاران اند.

۵۲- و هر کس از الله و رسولش اطاعت کند و از الله بترسد و (از مخالفت فرمان او) بپرهیزد، ایشان پیروز و کامیاب اند.

۵۳- و به الله سوگند مؤکد یاد کردند، اگر ایشان را (به جهاد) دستور دهی، البته بیرون می شوند (و در جهاد همراه مومنان سهم می گیرند) بگو: سوگند یاد مکنید، طاعت (شما در میان مردم) شناخته شده است (که طاعت نفاقی و زبانی است) شکی نیست الله خبردار است به آنچه می کنید.

تفســـیر:

درین آیات از مسائل زیر بحث می شود:

۱- اوصاف منافقان و انگیزۀ اعراض شان از حق،

۲- بیان حسن ادب مومنان،

۳- تهدید برای منافقان در برابرسوگند های کاذبانه شان.

مسئلۀ اول: اوصاف منافقان و انگیزۀ اعراض شان از حق

بعد ازآنکه عظمت شان قرآن را بیان کرد و آیات بینات آن را دلائل روشن برای هدایت مردم، توصیف نمود، با آنهم زمام هدایت و ضلالت را در دست خود اعلان داشت، اکنون درین آیات، مصداق اهل ضلالت و اهل هدایت را شرح می دهد .

نخست از اوصاف کسانی سخن می زند که از آیات بینات قرآن و از تأثیرات فوق العادهٔ آن بهره ای به دست نیاوردند و در ضلالت خود باقی مانده راه نفاق را در پیش گرفتند:

۱ - ﴿ وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ﴾«و (منافقان) می گویند: به الله و رسول ایمان آوردیم و اطاعت می کنیم»، اما این ادعای شان ناشی از اعتقاد نیست، بلکه ادعای زبانی است و دل های شان پر از شک و تردید است که علامه اش این است:

- ﴿ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ﴾ «سپس گروهی از ایشان بعد ازین (ادعا) روی می گردانند»، لذا الله سبحانه از حقیقت ایمان شان خبر می دهد: ﴿وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ ۝٤٧﴾ «و ایشان درحقیقت مومنان نیستند» .

اسم اشارهٔ «أُوْلَٰٓئِكَ» به سوی تمام منافقان راجع است، چ ه عملا از اطاعت پیغمبر ﷺ روی گردانده باشد و چه نباشد، در هر صورت منافقان مومنان نیستند، البته تنها به زبان اظهار ایمان می کنند.

بعد ازآن صفت گروه دیگری از منافقان را بیان می کند:

۲- ﴿ وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ ۝٤٨ ﴾ «و هنگامی که به سوی الله و رسولش خوانده شوند، تا درمیان شان داوری کند، ناگهان گروهی از ایشان روی می گردانند»، و خاصیت کسی که در دلش نفاق باشد، همیشه اینست که از داوری به سوی کتاب و سنت پیغمبر ﷺ می گریزد، چنانچه همین مطلب را در سورهٔ نساء آیهٔ (۶۱) نیز بیان داشته است: ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيْتَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ﴾ «و هنگامی که برای منافقان گفته شود: به سوی کتاب الله و سنت پیغمبر بیائید (تا در میان تان داوری شود) منافقان را می بینی که از (پذیرفتن دعوت) تو به شدت اعراض می کنند».

۳- ﴿ وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلْحَقُّ يَأْتُوٓاْ إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ۝٤٩ ﴾ «و اگر حق به جانب باشند (و بدانند که داوری به نفع آنها است پس) با انقیاد و فروتنی به سوی او می آیند»، «مُذْعِنِينَ» اقرار کنندگان، فروتنی کنندگان.

و این یکی از خصوصیات بارز منافقین است که به سوی حق تنها در صورتی داوری می کنند که بدانند که حق با ایشان است و فیصله به نفع ایشان صورت می گیرد و شکی نیست که چنین عمل ناشی از ایمان نیست، بلکه از مصلحت گرایی است، به این اساس هنگامی که

در تحاکم به سوی کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ، مصالح شان به خطر مواجه می شود، همانست که ازآن روی می گردانند.

انگیزهٔ اصلی اعراض منافقان از حق

سپس انگیزهٔ اصلی اعراض منافقان، از داوری به سوی الله و رسولش را بیان می کند:

أ- ﴿أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ «آیا در دل های شان بیماری است؟»، استفهام درین آیه برای توبیخ و نکوهش است، و مقصود از «مَّرَضٌ» و کفر و نفاق است، یعنی اعراض شان به سبب بیماری کفر و نفاقی است که در دل های شان جایگزین شده است.

ب- ﴿أَمِ ارْتَابُوا﴾ «یا شک دارند؟» یعنی آیا آنان در نبوت محمد ﷺ و در عدالت و دادگستری او شک دارند؟ و آیا از وی چیزی را مشاهده کرده اند که موجب اتهام او گردیده است؟!

ج: ﴿أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ﴾ «یا می ترسند ازینکه الله و رسولش در حق ایشان ستم می کنند»، «يَحِيفَ» ظلم کند، از «حیف» به معنی ظلم است.

وحرف «أم» درینجا برای اضراب است و البته استفهام لازم آن است و مقصود از تکرار حرف «أم» تدرج در ذکر و شمارش اخلاق بد و صفات مذموم منافقین است که هم در دل های آنان مرض کفر و نفاق است، هم در حقانیت اسلام و نبوت محمد ﷺ شک دارند و هم ازآن می ترسند که پیغمبر الله برآنان ظلم کند، این بدان سبب بود که آنان به نبوت محمد ﷺ ایمان نداشتند و شریعت اسلام را ازجانب الله تعالی نمی دانستند.

د- علت اصلی اعراض آنها را تعیین نموده می گوید: ﴿بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝٥٠﴾ «بلکه آنها خودشان ستمگران اند» و الله و پیغمبرش از گمان های باطل آنان پاک و منزه هستند و علت اصلی اعراض منافقان ظلم و کفر عناد آنان است.

این آیه برآن دلالت دارد که قاضی ای که بر اساس قرآن و سنت فیصله دهد، عمل به فیصلهٔ او لازم است و تخلف از فیصلهٔ او جایز نیست؛ اما اگر قاضی به مسائل اجتهادی و بخشی آرای علماء آگاهی داشته و به قرآن و سنت عالم نباشد چنین قاضی در حقیقت جاهل است، پس نه فیصلهٔ او درست است و نه عمل به مقتضای فیصلهٔ او، چرا که او از قضات طاغوت و حکام باطل به شمار می رود.

مسئلهٔ دوم: بیان حسن ادب مومنان

هر گاه اوصاف اهل نفاق را بیان کرد، ادب جانب مقابل آنها را مورد بحث قرار می دهد: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ «گفتار مومنان هنگامی که به سوی الله و رسولش خوانده شوند تا در میان شان داوری کند، تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت می کنیم»، به این ترتیب آنان در هر حالت از حکم الله و رسولش اطاعت می کنند، چه مطابق میل شان باشد، یا نباشد.

- سپس نتیجهٔ این گفتار و انقیاد صادقانه را بیان می کند: ﴿وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾﴾ «وآنان رستگاران اند».

- بعد ازآن انجام و ثمرهٔ اطاعت الله و رسولش را بیان می کنند: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾﴾ «و هر کس الله و رسولش را اطاعت کند و از الله بترسد و (از مخالفت فرمان او) بپرهیزد، ایشان پیروز و کامیاب اند»، چرا که به خیر دنیا و آخرت نائل می شوند، در دنیا در پرتو احکام و عبادت الهی با رستگاری زندگی می کنند و در آخرت بهشت جاودان را به دست می آورند.

مسئلهٔ سوم : تهدید برای منافقان در برابر سوگندهای کاذبانهٔ ایشان

بعد از بیان اطاعت مومنان و انجام نیک ایشان، دوباره به سوی بیان صفات منافقان برگشته، یکی از صفات دیگر ایشان را بیان می کند: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ﴾ «و به الله سوگند مؤکد یاد کردند، اگر ایشان را (به جهاد) دستور دهی، البته بیرون می شوند» و در جهاد همراه مومنان سهیم می گیرند.

و چون منافقان درین گفتار شان، کاذب بودند، لذا الله تعالی بر سوگند های شان خط بطلان کشیده آنها را از سوگند منع نموده می فرماید: ﴿قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ﴾ «بگو: سوگند یاد مکنید، طاعت (شما در میان مردم) شناخته شده است»، همه کس می شناسد که طاعت شما تنها زبانی و منافقانه بوده عاری از تصدیق قلبی است.

درین صورت {طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ} خبر برای مبتدای محذوف است که تقدیرش چنین است: «طاعتُكم، طاعةٌ مَعْرُوفَةٌ» ، یعنی طاعت شما شناخته شده است.

یا مطلب {طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ} اینست که سوگند یاد مکنید، بلکه طاعت حقیقی و معروف انجام دهید و آن عبارت از طاعتی است که به قلب و قول و فعل باشد، نه تنها به زبان، درین صورت {طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ} مبتدا بوده خبرش محذوف می باشد که چنین است: «طَاعَةٌ مَعرُوفَةٌ أَولَى مِنَ الأَيْمَانِ» یعنی طاعت درست و حقیقی، نسبت به سوگندها بهتر است.

- و هدف سوگند دروغ آنها را در سورۀ توبه آیۀ(۹۶) بیـان مـی کنـد: ﴿ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴾ «برای شما سوگند یـاد مـی کنند تا از ایشان راضی شوید، پس اگر شما از آنان راضی شوید، الله از گروه فاسـقان راضـی نمی شود».

در سورۀ مجادله آیۀ (۱۶) می فرماید: ﴿ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴾ «سوگند های خویش را (برای حفظ جان و مال خود) سپر گرفته اند (و به این وسـیله) مـردم را از راه الله باز داشتند پس ایشان را عذاب ذلت باری است».

- در پایان آیه، به غرض تهدید منافقان می گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾﴾ «شکی نیست که الله خبردار است به آنچه می کنید»، از اعمال ظاهری و باطنی تان و به سوگندهای دروغ تان و به هر چه که در ضمیر شما از کفر و نفاق و مکر و فریب است، الله سبحانه به همه اش کاملا آگاه است و شما را در برابر هر یکی از اعمال بدتان، تحت مجازات قرار خواهد داد.

❁❁❁

فصل سوم: (از آیۀ ۵۴-۵۷)

دستور به اطاعت الله و رسول و بیان پاداش نیکوکاران

﴿ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ ۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا ۚ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ۚ وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿٥٥﴾ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴿٥٦﴾ لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

ترجـــمه:

۵۴- بگو: الله را فرمان برداری کنید و پیغمبر را فرمان برداری کنید، پس اگر روی گردانید، بر پیغمبر (فقط ادای) آنچه (واجب) است که بر دوش وی نهاده شده است و بر شما آنچه (واجب) است که به دوش شما نهاده شده است و اگر از او فرمان برداری کنید راهیاب می شوید و بر پیغمبر جز تبلیغ آشکار نیست.

۵۵- الله به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وعده داده است که البته ایشان را در زمین جای گزین (پیشینان) خواهد کرد، همانگونه که جایگزین کرده بود کسانی را که پیش از ایشان بودند و البته استوار خواهد ساخت برایشان دینی را که برای آنان پسندیده است و البته خوف و هراس آنها را به امنیت و آرامش، مبدل خواهد کرد، (چون آنان) مرا می پرستند و با من هیچ چیزی را شریک قرار نمی دهند و هر کس بعد ازین کافر شود، پس آنان فاسق اند.

۵۶- و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و پیغمبر را فرمان برداری کنید، تا مورد رحمت قرار گیرید.

۵۷- گمان مکن که کافران الله را در زمین درمانده می کنند و (از عذاب الهی فرار می کنند بلکه) جای ایشان دوزخ است و آن بدجائی است.

تفســیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- دستور به اطاعت الله و رسولش ﷺ،

۲- بیان ثمرهٔ ایمان و اعمال صالحه،

۳- دستور به نماز و پرداخت زکات و اطاعت پیغمبر ﷺ

۴- تهدید برای کافران .

موضوع اول: دستور به اطاعت الله و رسولش ﷺ

بعد ازآنکه طاعت زبانی منافقان را رد نمود، اکنون درین آیات آنها را بـه طاعـت حقیقی مکلف می سازد: ﴿قُلۡ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۖ﴾ «بگو: الله را فرمان برداری کنیـد و پیغمبر را فرمان برداری کنید».

و در سورهٔ نساء آیهٔ (۸۰) اطاعت رسول را عین اطاعت الله قرار داده می گویـد: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ «و هر کس پیغمبر را اطاعت کند، پس یقینا الله را اطاعت کرده است».

- سپس کسانی را که از مسیر اطاعت انحراف می ورزند، مـورد تهدیـد قـرار مـی دهد: ﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيۡكُم مَّا حُمِّلۡتُمۡۖ﴾ «پس اگر روی گردانید، بر پیغمبـر (فقـط ادای) آنچه واجب است که بر دوش وی نهاده شده است و بر شما آنچه واجب اسـت کـه بـه دوش شما نهاده شده است».

مقصود از ﴿فَإِنَّمَا عَلَيۡهِ مَا حُمِّلَ﴾ تبلیغ رسالت و ادای امانت است، یعنی بر پیغمبر ﷺ تنهـا ادای رسالت واجب است نه اینکه شما را به زور به پذیرش اسلام وادار سازد.

و مقصود از ﴿وَعَلَيۡكُم مَّا حُمِّلۡتُمۡ﴾ پذیرفتن رسالت پیغمبر ﷺ و عمل به مقتضـای آن اسـت ولی در صورت انکار از اطاعت الله و رسولش، عواقب بد آن به دوش خود شما اسـت، نـه بـه دوش پیغمبر، زیرا او وظیفهٔ خود را با امانت داری انجام داده است.

- بعد ازآن ثمرهٔ اطاعت الله و رسول را بیان می کنـد: ﴿وَإِن تُطِيعُوهُ تَهۡتَدُواْۚ﴾ «و اگـر از او فرمان برداری کنید راهیاب می شوید» و به سعادت ابدی نایل مـی شـوید، و اگـر مخالفت ورزید، عاقبت بد آن به دوش شما است، نه بر پیغمبر ﷺ ﴿وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ٥٤﴾ «و بر پیغمبر جز تبلیغ آشکار نیست»، و در سورهٔ رعد فرموده است: ﴿فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ وَعَلَيۡنَا ٱلۡحِسَابُ ٤٠﴾ «به دوش تو تنها تبلیغ است و حساب تنها بـه دوش مـا اسـت»، و در سـورهٔ غاشیه می فرماید: ﴿لَّسۡتَ عَلَيۡهِم بِمُصَيۡطِرٍ ٢٢﴾ «تو بر آنها مراقب و نگهبان نیست».

موضوع دوم: بیان ثمرهٔ ایمان و اعمال صالحه

- ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ «الله به کسانی از شما کـه ایمـان آوردنـد و عمل صالح انجام دادند وعده داده است»، و عمل هنگامی صالح می شود که در پرتو اطاعت الله و رسول انجام داده شود.

پس در برابر ایمان و اعمال صالحه، به ایشان سه نعمت بزرگ وعده داده شده است:

۱- خلافت در زمین: ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ «البته ایشان را در زمین جای گزین (پیشینان) خواهد کرد»، ﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ «همانگونه که جایگزین کرده بود کسانی را که پیش از ایشان بودند»، چنانکه داوود و سلیمان - علیهما السلام - را برای خلافت و حکمروایی در زمین برگزید و چنانکه بنی اسرائیل را بر فرعونیان پیروز ساخت، چنانکه در سورۀ اعراف (۱۳۷) می گوید: ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾ «و ما به میراث دادیم قومی را که در زمین تضعیف و تحقیر می شدند، مشرقها و مغربهای سر زمینی را که درآن برکت انداخته بودیم» .

در سورۀ قصص آیۀ (۵) می گوید: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ «و ما می خواهیم بر کسانی که در زمین کمزور گردانده شده اند، احسان کنیم و ایشان را پیشوایان (دین) و آنان را وارثان (زمین) بگردانیم».

۲- تمکین و استقرار دین اسلام: ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ «و البته استوار خواهد ساخت برایشان دینی را که برای آنان پسندیده است»، و آن آئین پسندیده اسلام است، چنانکه در سورۀ مائده (۳) فرموده است: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ «و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم».

{لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ} اشاره به اینست که الله تعالی آنها را فرمان روایان روی زمین می سازد.

{وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ} اشاره به دو چیز است:

یکی اینکه تمکین و استقرار دین بدون استخلاف ممکن نیست، پس برای تمکین دین، استخلاف در زمین ناگزیر است.

دوم: اینکه ملک و فرمان روایی آنها زود گذر نیست، بلکه استخلافی است که در پی آن تمکین و استقرار دین است .

پس این وعدۀ الله سبحانه صادق آمد، زیرا در زمان فرخندۀ پیغمبر ﷺ، جزیرۀ عرب فتح شد، ودر زمان خلفای راشدین قسمت های چشمگیری از امپراطوری روم و تمام نقاط امپراطوری فارس فتح شد، و در زمان حکومت اموی ها دامنۀ حکومت مسلمانان تا اندلس و حدود چین و روسیه رسید.

سپس در دوران خلافت عباسی ها مناطق زیادی به تصرف مسلمانان درامد و این جهان گشایی و گسترش اسلام تا اواخر دور خلافت عثمانی ها ادامه داشت .

۳- استحکام امنیت: ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ﴾ «و البته خوف و هراس آنها را به امنیت و آرامش، مبدل خواهد کرد».

چنانچه در صحیح بخاری از عدی بن حاتم روایت است که پیغمبر ﷺ به او گفتند:

«يَا عَدِيُّ هَلْ رَأَيْتَ الْحِيرَةَ؟ قُلْتُ: لَمْ أَرَهَا وَقَدْ أُنْبِئْتُ عَنْهَا. قَالَ: فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيَنَّ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحِيرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لاَ تَخَافُ أَحَدًا إِلاَّ اللَّهَ» - قُلْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي: فَأَيْنَ دُعَّارُ طَيِّئٍ الَّذِينَ قَدْ سَعَّرُوا الْبِلاَدَ-. «وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى». قُلْتُ: كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ؟ قَالَ: كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيَنَّ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ، فَلاَ يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ»

« ای عدی ! آیا «حِیرَه» را دیده ای ؟ گفتم: حیره را ندیدم اما در باره اش خبر دارم. (پیغمبر ﷺ) گفت: اگر زندگی ات ادامه یابد، (امنیت چنان تأمین خواهد شد که) حتما تو زن را می بینی که از حیره سفر نموده به خانهٔ کعبه طواف می کند، در حالی که جز الله از کسی نمی ترسد. (عدی می گوید) من در دل خود گفتم: دزدان قبیلهٔ طی که شهر ها را آتش زده اند، کجا خواهند بود -(و پیغمبر ﷺ فرمود) و اگر زندگی ات ادامه یابد، خزانه های کسری بن هرمز حتما گشوده خواهد شد. (عدی می گوید) من (با تعجب) گفتم : کسری بن هرمز ؟! گفت : آری، کسری بن هرمز، و اگر زندگی ات ادامه یابد، تو حتما مرد را می بینی که به پری دستانش طلا و یا نقره را بیرون نموده تلاش می کند تا کسی را بیابد که آن مال را بپذیرد، اما او کسی را نمی یابد که آن مال را بپذیرد.

عدی بن حاتم رضی الله عنه می گوید:

«فَرَأَيْتُ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحِيرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لاَ تَخَافُ إِلاَّ اللَّهَ، وَكُنْتُ فِيمَنِ افْتَتَحَ كُنُوزَ كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرَوُنَّ مَا قَالَ النَّبِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ - صلى الله عليه وسلم - «يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ »

« من زن را دیدم که از منطقهٔ «حیره» سفر نموده به (مکه می آمد و به) کعبه طواف می کرد و جز الله از کسی نمی ترسید و من خودم در جملهٔ کسانی بودم که خزانه های کسری

بن هرمز را گشودم (و به مخاطبینش گفت) و اگر عمر شما دراز شود، آنچه را که پیغمبرﷺ گفت که مرد به پری دستانش طلا و نقره را بیرون می کند ... حتما خواهید دید».(۱)

مفسرین مصداق این آیه خلفای سه گانه (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) را قرار داده اند، چرا که اسلام در عهد ایشان گسترش یافت و مناطق زیادی در سیطرۀ مسلمانان داخل شد، امنیت عام شد و دین اسلام بر همۀ ادیان غالب گردید.

چنانچه امام آلوسی گفته است: «أن الآية ظاهرة في نزاهة الخلفاء الثلاثة رضي الله تعالى عنهم عما رماهم الشيعة به من الظلم والجور والتصرف في الأرض بغير الحق لظهور تمكين الدين والأمن التام من أعدائه في زمانهم»

یعنی این آیه به صورت روشن براین دلالت دارد که خلفای سه گانه از اموری که شیعه ها آنها را بدان تهمت می کنند که گویا آنها مرتکب ظلم و ستم و تصرف نا حق در زمین شده اند، پاک و مبرا هستند، چرا که در دوران آنان دین از استقرار و تمکین برخوردار بود، و از دشمنانش در امنیت کامل قرار داشت.

و امام رازی گفته است: «ومعلوم أن بعد الرسول الاستخلاف الذي هذا وصفه إنما كان في أيام أبي بكر وعمر وعثمان» و این موضوع روشن است که استخلافی که درین آیه بیان شده است، بعد از پیغمبرﷺ در دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان (رضی الله عنهم) تحقق یافته بود.

البته در عموم این آیه، خلافت علی و حسن و معاویه رضی الله عنهم همه داخل است، هر چند علی رضی الله عنه به سبب جنگ های داخلی قادر به فتوحات نشد، ولی حدیث «خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ» خلافت نبوت، سی سال است، سپس الله ملک را به کسی خواسته باشد، می دهد».(۲) خلافت علی و حسین - رضی الله عنهما - را نیز در بر می گیرد.

چون این سی سال، به خلافت حسن رضی الله عنه تکمیل شد، لذا اهل سنت و الجماعت بر این امر اجماع دارند که خلفای نبوت عبارت اند از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن -

---

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث: ۳۵۹۵.

۲- سنن أبوداود، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث: ۴۶۴۸، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۳۲۵۷.

رضی الله عنهم اجمعین- و بعد از آن مرحلۀ ملوکیت شروع شد و در میان ملوک امت محمدﷺ، افضل ایشان معاویه بن ابی سفیان – رضی الله عنهما- بود و در عصر او علاوه بر استقرار داخلی، مسلمانان فتوحات چشم گیری نیز داشتند.

این آیۀ کریمه، به اساس آنچه ذکر شد - به رغم أنف دشمنان صحابه - دلیلی روشنی بر منقبت و فضیلت خلفای راشدین و همچنین دلیل بر منقبت معاویه رضی الله عنه است، هرچند که روافض بنا بر حقد و کینۀ شان در برابر یاران پیغمبرﷺ ازین فضیلت انکار می ورزند، و مصداق این آیه، امام خیالی دوازدهم خود را قرار می دهند و در عوض آنکه به ابوبکر و عمر و عثمان – رضی الله عنهم – که به اثر جهاد و دعوت آنها به اسلام آشنا شدند، رحمت بفرستند، بر ایشان لعنت می فرستند و زبان های خود را به فحش و بدگویی می گشایند، هر چند این طعن و تشنیع و لعن طعن شیعه ها، به یاران پیغمبرﷺ آسیبی نمی رساند، البته این قدر است که فضاحت و رسوایی خود را به همگان بر ملا می سازند و با دشنام دادن به این بزرگواران بر رسوایی خود می افزایند.(1)

- سپس بیان می دارد که این تمکین ایشان همگام با عبادت الله و دوری از شرک است: ﴿يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ﴾ «(چون آنان) مرا می پرستند و با من هیچ چیزی را شریک قرار نمی دهند»، و در نتیجۀ همین اعمال مخلصانۀ ایشان، تمکین و استقرار دین میسر شد، و دنیا پر از امن شد، خوف و هراس از میان رفت و مردم بندگی الله را بدون خوف و خطر انجام می دادند.

- سپس الله تعالی از کفر و نا سپاسی نعمت هایش بر حذر داشته می فرماید: ﴿وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ «و هر کس بعد ازین (استخلاف و تمکین و تبدیل) کافر شود، پس آنان (از دایرۀ ایمان و اسلام) بیرون شوندگان اند».

۱- ممکن است برخی گمان کنند که آنچه به سوی روافض نسبت می شود که یاران پیغمبرﷺ را فحش و دشنام می دهند ... شاید یک افتراء باشد، یا شاید عقیدۀ همه علمای ایشان، نباشد، کاش چنین می بود، اما این حقیقت است که رافضه نه تنها بر خلفای سه گانه لعنت می گویند بلکه آنها را کافر و مشرک نیز می دانند، و نه تنها خلفای سه گانه بلکه هر کسی را که بر مذهب جعفری اثنا عشری نباشد، همه را تکفیر می کنند، چنانچه این موضوع را پیشتر (در صفحۀ ۱۱۳-۱۱۵) با ذکر سند و ثبوت از مراجع و مصادر شیعی به اثبات رساندیم . (مؤلف)

و یا اینکه مقصود از «کفر»، نا سپاسی از نعمت استخلاف و نا سپاسی از تمکین دین و استقرار و امنیت است، پس درین صورت «ٱلۡفَٰسِقُونَ» به معنی «کافرون» نیست، بلکه به معنی خروج از طاعات است.

چنانچه امام بغوی فرموده است: «نخستین کسانی که این نعمت را کفران نموده حق آن را نادیده گرفتند، همان کسانی هستند که عثمان رضی الله عنه را به قتل رسانیدند، پس هنگامی که او را به قتل رساندند، الله تعالی حالت مردم را تغییر داد و خوف و ترس را بر آنها مسلط ساخت، و کاری به جای رسید که به قتال علیه یکدیگر پرداختند، بعدازآنکه برادران یکدیگر بودند. (تفسیر بغوی)

البته هنگامی که حسن رضی الله عنه از خلافتش به حق معاویه رضی الله عنه دستبردار شد، حالت امن و استقرار دو باره به سرزمین اسلامی برگشت و خوف و اختلاف دور شد و مسلمانان بار دیگر سرگرم جهاد با کفار و دعوت به سوی اسلام شدند.

موضوع سوم: دستور به نماز و پرداخت زکات و اطاعت پیغمبر ﷺ

بعد ازآنکه سه نعمت بزرگ را ذکر کرد، در برابر آنها به سه نوع عبادت دستور می دهد: برپا داشتن نماز، ادای زکات، اطاعت رسول الله ﷺ، چنانکه می گوید: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٥٦﴾ «و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و پیغمبر را فرمان برداری کنید، تا مورد رحمت قرار گیرید».

این آیه همه اعمال صالحه را در برگرفته است و از میان اعمال صالحه، به دو نوع مهم آن تصریح نموده است که عبارت از خواندن نماز و پرداخت زکات است، و در ضمین {وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ} به سوی بقیهٔ اعمال خیر اشاره نموده است، چه فرائض باشند و چه مستحبات، همه در عموم این آیه داخل اند، و نتیجهٔ به جا آوری این اعمال، همان حصول رحمت الهی در دنیا و آخرت است؛ در سورهٔ توبه آیهٔ (۷۱) شرح همین موضوع است.

موضوع چهارم: تهدید برای کافران

هنگام نزول آیات فوق که درآن وعده به استخلاف و تمکین و امنیت است، مسلمانان از نیروی چندانی برخوردار نبودند، بلکه درآن روزگار کافران و مشرکان از هر لحاظ قوی بودند، هم از لحاظ قوت و نیرو، و هم به اعتبار کثرت عددی، به این اساس مسلمانان از نیروی کافران بیم داشتند، پس وعده به استخلاف و تمکین و حصول امنیت، برای ایشان

مايهٔ تعجب بود، لذا درينجا براى دفع تعجب مسلمانان مى فرمايد: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مُعْجِزِينَ فِى ٱلْأَرْضِ﴾ «گمان مكن كه كافران الله را در زمين درمانده مى كنند»، و از عذاب الهى فرار مى كنند، نه خير چنين چيزى اصلا ممكن نيست.

و انجام آنان در آخرت، اين است: ﴿وَمَأْوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ وَلَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾﴾ «و جاى ايشان دوزخ است و آن بدجائى است». الله تعالى ما و همه مسلمانان را از عذاب خود نجات دهد.

بخش سوم: (از آية ۵۸-۶۴)

بيان آداب و احكام معاشرت و أدب تخاطب با پيغمبر ﷺ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسْتَـْٔذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ وَٱلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُواْ ٱلْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَٰثَ مَرَّٰتٍ مِّن قَبْلِ
صَلَوٰةِ ٱلْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعْدِ صَلَوٰةِ ٱلْعِشَآءِ ثَلَٰثُ عَوْرَٰتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا
عَلَيْهِمْ جُنَاحٌۢ بَعْدَهُنَّ طَوَّٰفُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾ وَإِذَا بَلَغَ ٱلْأَطْفَٰلُ مِنكُمُ ٱلْحُلُمَ فَلْيَسْتَـْٔذِنُواْ كَمَا ٱسْتَـْٔذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ
ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾ وَٱلْقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِى لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ
عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَٰتٍۭ بِزِينَةٍ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾ لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَن
تَأْكُلُواْ مِنۢ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ ءَابَآئِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَٰنِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أَخَوَٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَٰمِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَٰلِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
خَٰلَٰتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُواْ
جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةً طَيِّبَةً
كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ
وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُواْ حَتَّىٰ يَسْتَـْٔذِنُوهُ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَـْٔذِنُونَكَ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِذَا ٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُمُ ٱللَّهَ

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾ لَّا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا ۚ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ
الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا ۚ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم
بِمَا عَمِلُوا ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

ترجمه:

۵۸- ای کسانی که ایمان آورده اید باید برده گان شما و کودکان تان که به بلوغ نرسیده اند (اما مسائل جنسی را تمییز می کنند) سه مرتبه از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح و هنگامی که نیم روز لباس های خویش را می نهید و بعد از نماز عشاء، این سه وقت، (وقت خلوت و آشکار شدن) عورت شما است، بعد ازین سه وقت بر شما و بر آنها گناهی نیست که بدون اجازه داخل شوند، آنان دور و بر شما در رفت و آمد اند و بعض شما دور و بر یکدیگر در رفت و آمد هستید، همین گونه الله آیت ها را برای شما توضیح می دهد و الله دانای با حکمت است.

۵۹- و هنگامی که کودکان شما به سن بلوغ برسند، پس باید (در همه اوقات، هنگام ورود به خانهٔ مخصوص پدر و مادر) اجازه بخواهند، همانگونه که کسانی که پیش از ایشان بوده اند اجازه گرفته اند، همچنین الله برای شما آیت های خویش را بیان می کند و الله دانای با حکمت است.

۶۰- و زنان عمرخوردهٔ شما که به نکاح میل ندارند، بر آنها گناهی نیست که لباس های (مخصوص حجاب)خود را از تن بیرون کنند، مشروط به اینکه آرایش خویش را آشکار نسازند و اگر عفت را رعایت کنند (و حجاب خود را بپوشند) برایشان بهتر است، و الله شنوا و دانا است.

۶۱- بر نابینا گناهی نیست و نه بر لنگ و نه بر بیمار گناهی است و نه بر خود شما گناهی است که از خانه های خویش یا از خانه های پدران خویش یا از خانه های مادران خویش یا از خانه های برادران خویش، یا از خانه های خواهران خویش یا از خانه های عموهای خویش یا از خانه های عمه های خویش یا از خانه های ماما های خویش، یا از خانه های

خاله های خویش یا ازخانه ای که کلید های آنها در دست شما است، یا از خانه های دوست خویش بخورید، (همچنان) بر شما گناهی نیست که دسته جمعی یا پراگنده بخورید، پس هر گاه به خانه هایی داخل شدید بر همدیگر سلام کنید، تحیۀ مبارک و پاکی که از سوی الله مشروع شده است، همین گونه الله برای شما آیت های خویش را بیان می کند تا بدانید.

۶۲- مومنان واقعی کسانی اند که به الله و رسولش ایمان دارند و چون با پیغمبر در کار مهمی باشند تا آنکه از وی اجازه نگیرند، (به جایی) نمی روند، کسانی که از تو اجازه می خواهند واقعا ایشان به الله و رسولش ایمان دارند، پس هرگاه برای بعض کارهای خویش از تو اجازه بخواهند، به هر کس از ایشان که می خواهی، اجازه بده و برای ایشان از الله آمرزش بخواه، شکی نیست که الله آمرزگار مهربان است.

۶۳- خواندن پیغمبر را در میانتان، همانند خواندن برخی شما برخی دیگری را قرار مدهید، یقینا الله می داند کسانی از شما را که (از کارهای مهم پیغمبر) پنهان می روند، پس باید آنانی که از فرمان پیغمبر مخالفت می کنند، ازین بترسند که ایشان را بلای برسد یا عذاب درد ناکی دامنگیر شان شود.

۶۴- آگاه باشید ! یقینا آنچه در آسمان ها و زمین است، همه از آن الله است، شکی نیست الله می داند روشی را که شما بر آن هستید و روزی که به سوی او باز گردانده می شوند، ایشان را به آنچه انجام داده اند، خبر می دهد و الله به هر چیز دانا است.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر مسائل ذیل است:

۱- تعیین اوقات اجازه خواستن برای بردگان و اطفال نابالغ،

۲- اطفالی که به بلوغ می رسند در همه اوقات باید اجازه بگیرند،

۳- حکم بیرون آوردن زنان معمر لباس های افزدوی شان را از بدن در داخل خانه،

۴- حکم خوردن طعام از خانۀ اقارب و آداب آن،

۵- حکم اجازه خواستن از رئیس و قائد عمومی،

۶- أدب گفتگو با پیغمبر ﷺ

مسئلۀ اول: تعیین اوقات اجازه خواستن برای بردگان و اطفال نابالغ

این آیات، تتمۀ احکامی است که در آیۀ (۲۷-۲۹) گذشت.

اما در آن آیات، بیان اجازه گرفتن اجانب از یکدیگر در همه اوقات بود که بدون اجازه و سلام هیچ گاه وارد خانۀ کسی نشوند، الله سبحانه درینجا کیفیت دخول و اجازه گرفتن افراد مربوط به فامیل را بیان می دارد، قبل از همه نخست اوقات اجازه گرفتن بردگان و اطفال نابالغ مربوط به فامیل را تعیین می کند: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِيَسْتَـْٔذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ وَٱلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا۟ ٱلْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَـٰثَ مَرَّٰتٍ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده اید باید برده گان شما و کودکان تان که به بلوغ نرسیده اند (اما مسائل جنسی را تمییز می کنند) سه مرتبه از شما اجازه بگیرند» :

۱- ﴿مِّن قَبْلِ صَلَوٰةِ ٱلْفَجْرِ﴾ «پیش از نماز صبح»، زیرا این وقت آمادگی برای نماز است و ممکن است که درین وقت زن و شوهر لباس های خواب را تبدیل کنند و عورت شان برهنه شود .

۲- ﴿وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ﴾ «و هنگامی که لباس های خویش را نیم روز می نهید» و به سبب شدت حرارت لباس های خود را از تن بیرون می کنید، پس داخل شدن برده و اطفال در چنین وقت، باعث شرمندگی می گردد.

۳- ﴿وَمِنۢ بَعْدِ صَلَوٰةِ ٱلْعِشَآءِ﴾ «و بعد از نماز عشاء» تا طلوع فجر یعنی در تمام شب، زیرا زن و شوهر در این وقت لباس های روز را از بدن دور کرده لباس های خواب را می پوشند، این وقت نیز وقت احتمال کشف عورت است .

الله سبحانه به مومنان دستور داده است که درین سه وقت، به برده گان و کودکان نابالغ بیاموزانند و آنها را مکلف سازند که بی اجازه وارد خانه نشوند .

و صیغۀ أمر در «لِيَستَأذِنَ» برای وجوب است، یعنی بر مسلمانان واجب است که این موضوع را به اطفال و بردگان خود بیاموزانند .

- سپس علت اجازه گرفتن درین سه وقت را بیان می کند: ﴿ثَلَـٰثُ عَوْرَٰتٍ لَّكُمْ﴾ «این سه وقت، (وقت خلوت و آشکار شدن) عورت شما است»، این سه وقت را «عورات» بدان سبب نامیده است که مردم نظر به شدت گرمی درین سه وقت به طور عموم برهنه شده تنها بر خود چادر نهاده می خوابیدند، ازینرو الله تعالی درین سه وقت از ورود بدون اجازه منع فرمود .

- بعد از آن حکم ورود اطفال را در اوقات دیگر بیان می کند: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ﴾ «بعد ازین سه وقت بر شما و بر آنها گناهی نیست که بدون اجازه داخل شوند».

البته وقتی که میان عشاء و فجر است، نیز از اوقات ممنوعه است، اما آن را بدان سبب ذکر نکرد که وقت خواب است، و دخول خانه درین وقت نادر است.

- سپس علت اباحت دخول در ما سوای این سه وقت را بیان می کند: ﴿طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ «آنان دور و بر شما در رفت و آمد اند و بعض شما دور و بر یکدیگر در رفت و آمد هستید»، و الزام به اجازه خواستن برای چنین افراد، در همه اوقات، مشقت و تکلیف است، لذا برای دفع حرج و مشقت، چنین افراد تنها در سه وقت مذکور، مکلف به اجازه گرفتن هستند، اما در غیر آن سه وقت، می توانند بدون اجازه داخل شوند.

- چون بیان این درس های تادیبی و تعلیمات عالی و شرح این احکام پر از حکمت، از فضل و احسان او است، لذا می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ﴾ «همین گونه الله آیت ها را برای شما توضیح می دهد» تا به احکام قرآنی و به فرامین الهی آشنا و به آداب اسلامی، آراسته شوید، سپس به سوی علت این بیان، اشاره می کند: ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾﴾ «و الله دانای با حکمت است»، و این دستورات عالی همه از علم و حکمت او سرچشمه گرفته است.

مسئلهٔ دوم: اطفالی که به بلوغ می رسند در همه اوقات باید اجازه بگیرند

-﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا﴾ «و هنگامی که کودکان شما به سن بلوغ برسند، پس باید (در همه اوقات، هنگام ورود به خانهٔ مخصوص پدر و مادر) اجازه بخواهند».

بلوغ به یکی از سه چیز ثابت می شود: ۱- به احتلام در خواب ، ۲- به رویدن موی زیر ناف، ۳- اینکه طفل به سن پانزده سالگی برسد، پسر باشد یا دختر، پس هنگامی که اطفال به این حد برسند، حکم مردان را به خود می گیرند، لذا در همه اوقات بدون اجازه وارد خانه نشوند.

- باز علاوه می کند که این حکم مخصوص به شما نیست ﴿كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ « همانگونه که کسانی که پیش از ایشان بوده اند اجازه گرفته اند»، یعنی چنانکه بزرگ سالان در هر حال اجازه گرفته داخل می شوند، به همین ترتیب اطفالی که به بلوغ میرسند نیز باید اجازه بگیرند.

- بعد از بیان این حکم، به فضل و احسان خود اشاره نموده می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾﴾ «همچنین الله برای شما آیت های خویش را بیان می کند، و الله دانای با حکمت است»، طوری که احکام گذشته را برای شما توضیح داد، همانند آن، هر حکمی را که برای سعادت دین و دنیای شما ضروری است، آن را نیز بیان می کند.

مسئلۀ سوم: حکم بیرون آوردن زنان معمر، لباس های افزودی را از بدن شان در داخل خانه

در آیۀ (۳۱) همین سوره زنان را از اظهار آرایش شان منع نموده آنان را به ستر کامل زینت و ستر مواضع آن دستور داده بود، و هنگام داخل شدن بر چنین زنان، داخل شوندگان را به اجازه گرفتن مکلف ساخته بود، حالا زنان معمر و سالخورده را ازین حکم مستثنی قرار می دهد: ﴿وَٱلْقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ﴾ «و زنان سال خوردۀ شما که به نکاح میل ندارند، بر آنها گناهی نیست که لباس های (مخصوص حجاب) خود را از تن بیرون کنند». «الْقَوَاعِد» جمع «قاعد» مانند «حامل و حائض» است، یعنی زنانی که به سبب سال خوردگی میل و رغبتی به نکاح ندارند، پس چنین زنان می توانند لباس های خارجی خود مانند حجاب و جلباب و غیره را که از تن بیرون کردن آن به کشف عورت منجر نمی شود، از تن بیرون کنند، البته بدین شرط که ﴿غَيْرَ مُتَبَرِّجَٰتٍۭ بِزِينَةٍ﴾ «آرایش خویش را آشکار نسازند». مراد از «زینت» موی سر، قرب وجوار گردن، و بازوها است، و این موارد باید آشکار نشود. «مُتَبَرِّجَٰتٍ» آشکار کنندگان زینت و آرایش.

و استثنای لباس های ظاهری برای زنان معمر، مشروط به دو شرط است:

۱- اینکه زن به سن و سالی رسیده باشد که توقع ازدواج از آنها کاملا قطع گردیده و جاذبۀ جنسی شان از بین رفته باشد.

۲- اینکه زینت خود را آشکار نکنند، پس در وجود این دو شرط، خطر مفاسد کشف حجاب از آنها دور می گردد، ازین وجه قرآن درین حکم، آنها را مستثنی قرار داده است.

- باز می گوید: ﴿وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ﴾ «و اگر عفت را رعایت کنند (و حجاب خود را بپوشند) برایشان بهتر است»، چرا که بزرگ سالان سرمشق جوانان اند و التزام ایشان به حجاب، برای جوانان سرمشق ادب است.

- بعد ازآن کسانی را ازین احکام سر پیچی می کنند، تهدید می کند: ﴿وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾﴾ «و الله شنوا و دانا است»، و شما را در برابر کردارهای تان تحت مجازات قرار می دهد.

مسئلۀ چهارم: حکم خوردن طعام از خانۀ اقارب و آداب آن

۱- نفی حرج از اصحاب اعذار ﴿ لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ ﴾ «برنابینا گناهی نیست و نه بر لنگ و نه بر بیمار گناهی است».

در بارۀ اینکه ارتباط این بخش آیه، به ما بعدش هست و یا اینکه درین بخش آیه یک حکم مستقل و جداگانه بیان شده است، درین باره اختلاف است:

الف: گروهی از مفسرین، گفته اند: این بخش آیه، بیانگر حکم مستقل و جداگانه است و به موضوع أکل از خانۀ اقارب ارتباطی ندارد، بلکه مقصود آن نفی حرج از نابینا در همه تکلیفاتی است که به چشم تعلق داشته باشد مانند جهاد و استعمال اسلحه، اجازه گرفتن به هنگام ورود به خانه .

و نفی حرج از لنگ در جمیع اموری است که به پای ارتباط داشته باشد مانند رفتن به سوی جهاد، حج و عمره و غیره اموری که انجام دادن آن برای انسان لنگ متعذر یا مشتمل بر مشقت باشد.

و نفی حرج از مریض در عباداتی است که مرض در اسقاط آنها تاثیر دارد، مانند روزه، جهاد و غیره است (۱).

پس درین صورت مقصود آیه نفی حرج از اصحاب اعذاری است که با وجود صدق نیت شان، تخلف خویش را از جهاد و همچنان در سائر عباداتی که از توان شان بیرون است، حرج می پنداشتند، پس این آیه بیان داشت که چون این افراد عاجز اند، لذا در صورت تخلف یا تقصیر، بر آنها گناهی نیست.

پس درین صورت این آیه برای تخفیف در حق اصحاب اعذار، یک حکم مستقل را ابراز می دارد همانگونه که در حق زنان معمر راجع به نهادن لباسهای خارجی شان، تخفیف صورت گرفت، و آیۀ (۹۱)سورۀ توبه بیانگر دفع همین حرج می باشد: ﴿ لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ «بر ضعیفان و بیماران و کسانی که نمی یابند آنچه را که (در جهاد) مصرف کنند، گناهی نیست، هنگامی که برای الله و رسولش خیر خواهی کنند (و مخلص باشند) و بر نیکو کاران هیچ راه مواخذه نیست و الله آمرزگار، مهربان است».

۱- تفسیر قرطبی : ۲۰۶/۱۲ .

ب: گروه دیگری از مفسرین بر آنند که ﴿لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ﴾ تا آخر آیه، به آداب أکل تعلق دارد، و مقصود آیه نفی حرج ازین سه گروه در خوردن طعام از خانهٔ مسلمانان است، چرا که آنها محتاج اند و توان کسب و کار را ندارند، پس باید شکم خود را از خانه های برداران مسلمان شان سیر کنند.

و یا سبب ذکر این سه تن اینست که مردم در خوردن طعام با این سه گروه صاحبان عذر، احساس حرج می کردند، از بیم آنکه مبادا بر آنان ظلم شود، پس این آیه حرج را نفی می کند که در خوردن دسته جمعی با این گونه افراد هیچ حرجی نیست.

درین صورت ﴿لَّيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ﴾ ادامهٔ احکام گذشته نبوده بلکه جملهٔ استئنافیه می باشد، و مقصودش بیان یک سلسله آداب أکل است، به این معنا که خوردن با معذوران و خوردن از خانه های اقارب بدون اجازهٔ ایشان و خوردن دسته جمعی و انفرادی، هیچ گونه حرجی ندارد، چنانکه می آید.

۲- نفی حرج در داخل شدن و خوردن بدون اجازه از یازده خانه: ﴿وَلَا عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَن تَأۡكُلُواْ﴾ «ونه بر خود شما گناهی است اینکه (بدون اجازه از خانه های آتی) بخورید» :

اول: ﴿بُيُوتِكُمۡ﴾ «از خانه های خودتان» و خانه های فرزندان نیز به حکم «أنتَ وَمَالُک لِأبِیک» درین آیه داخل است.

دوم: ﴿أَوۡ بُيُوتِ ءَابَآئِكُمۡ﴾ «یا از خانه های پدران تان».

سوم: ﴿أَوۡ بُيُوتِ أُمَّهَٰتِكُمۡ﴾ «یا از خانه های مادران تان»،

چهارم: ﴿أَوۡ بُيُوتِ إِخۡوَٰنِكُمۡ﴾ «یا از خانه های برادران تان»،

پنجم: ﴿أَوۡ بُيُوتِ أَخَوَٰتِكُمۡ﴾ «یا از خانه های خواهران تان»،

ششم: ﴿أَوۡ بُيُوتِ أَعۡمَٰمِكُمۡ﴾ «یا از خانه های کاکاهای تان»،

هفتم: ﴿أَوۡ بُيُوتِ عَمَّٰتِكُمۡ﴾ «یا از خانه های عمه های تان»،

هشتم: ﴿أَوۡ بُيُوتِ أَخۡوَٰلِكُمۡ﴾ «یا از خانه های ماما های تان»،

نهم: ﴿أَوۡ بُيُوتِ خَٰلَٰتِكُمۡ﴾ «یا از خانه های خاله های تان»،

دهم: ﴿أَوۡ مَا مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ﴾ «یا از خانه هایی که کلیدهای آن در دست شما است»،

یازدهم: ﴿أَوۡ صَدِيقِكُمۡ﴾ «یا از خانهٔ دوست تان».

۳- حکم خوردن طعام به صورت دسته جمعی و انفرادی را بیان می کند: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا﴾ «(همچنان) بر شما گناهی نیست که دسته جمعی یا پراگنده بخورید»، البته نظر به احادیث، دسته جمعی خوردن افضل است.

۴- ادب درامدن به خانه را بیان می کند: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً﴾ «پس هر گاه به خانه های داخل شدید بر همدیگر سلام کنید، تحیهٔ مبارک و پاکی که از سوی الله مشروع شده است».

در پایان بحث می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾﴾ «همین گونه الله آیت های خویش را برای شما بیان می دارد تا بدانید»، و زندگی خود را در پرتو آن تنظیم کنید.

مسئلهٔ پنجم: حکم اجازه خواستن از رئیس و قائد عمومی

در آیات قبلی بیان اجازه گرفتن برای داخل شدن بود، حالا اجازه گرفتن به غرض بیرون رفتن را بیان داشته یک نوع آن را که همانا اجازه گرفتن واجب است، ذکر می کند که عبارت از اجازه گرفتن از پیغمبر ﷺ هنگام بیرون شدن به کدام حاجت شخصی است.

یا به تعبیر دیگر، در آیات گذشته نحوهٔ معاشرهٔ اقارب و خویشاوندان را بیان داشت، در آیات مورد بحث کیفیت معاشرهٔ مومنان را با پیشوای عمومی خود مورد بحث قرار می دهد:

- ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾ «مومنان واقعی کسانی اند که به الله و رسولش ایمان دارند و چون با پیغمبر در کار مهمی باشند تا آنکه از وی اجازه نگیرند، (به جایی) نمی روند».

مراد از ﴿أَمْرٍ جَامِعٍ﴾ نمازهای پنجگانه، نماز جمعه و نماز عید و یا کار مهمی است که به مصلحت همگان باشد، مانند شوری در کدام موضوع مهمی، و یا بیرون شدن برای جهاد، یا کارهای دسته جمعی، در چنین موارد مومنان هیچ گاه بدون اجازه از مجلس و جمعیت مومنان بیرون نمی شوند، اما منافقان اگر اتفاقا در چنین مجالس با مومنان حضور داشته باشند، به حیله ها و بهانه های مختلف و پنهان ازآنجا بیرون می شوند.

- الله تعالی در وصف کسانی که اجازه گرفته بیرون می شوند می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ «کسانی که از تو اجازه می خواهند واقعا ایشان

به الله و رسولش ایمان دارند»، و همین اجازه گرفتن دلیل محبت و اطاعت ایشان از پیغمبر ﷺ است.

لذا الله سبحانه به پیغمبرش اختیار اجازه دادن و ندادن اجازه را می دهد:

- ﴿فَإِذَا ٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِبَعۡضِ شَأۡنِهِمۡ فَأۡذَن لِّمَن شِئۡتَ مِنۡهُمۡ﴾ «هرگاه برای بعض کارهای خویش از تو اجازه بخواهند، به هر کس از ایشان که می خواهی، اجازه بده»، و به کسی که خواسته باشی اجازه نده، یعنی در دادن اجازه و ندادن آن مصلحت عامه را در نظر بگیر.

با وجود این ممکن است کسی که برایش اجازه داده شده است در گرفتن اجازه مقصر باشد، ازینرو می فرماید: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٦٢﴾﴾ «و برای ایشان از الله آمرزش بخواه، شکی نیست که الله آمرزگار مهربان است».

زمامدار مسلمانان درین حکم، قائم مقام پیغمبر ﷺ است، پس در موارد عامه و مصالح همگانی، هنگامی که اشتراک و حضور افراد معین، ناگزیر باشد، آنان بدون اجازهٔ زمامدار و سربراه مسلمانان، حق برگشت و ترک را ندارند، زیرا چنین عمل به اختلال نظام و فساد مفاد عامه می انجامد، علاوه برآنکه چنین کار مشتمل بر سرپیچی و نافرمانی از زمامدار و ولی امر است، و آنهم در کاری که درآن مخالفت الله و رسولش نیست، و اطاعت اولیای امور مسلمانان در چنین موارد فرض است، و کسی که بدون عذری از آن سرپیچی می کند گنهگار است.

مسئلهٔ ششم: ادب گفتگو با پیغمبر ﷺ

بعد ازآنکه صفت مومنان را بیان داشت که بدون اذن پیغمبر ﷺ از «أمر جامع» بیرون نمی شوند، و حالا درینجا ادب تخاطب با پیغمبر ﷺ و عظمت شان او را بیان می کند:

- ﴿لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ﴾ «خواندن پیغمبر را در میان تان، همانند خواندن برخی شما برخی دیگری را قرار مدهید».

در تفسیر این آیه دو قول مشهور است:

- توجیه اول: اینست که مقصود آیه بیان ادب گفتگو با پیغمبر ﷺ است، یعنی پیغمبر را به نامش «یا محمد» گفته فریاد نکنید طوری که یگدیگرتان را نام گرفته خطاب می کنید.

بلکه رسول الله و نبی الله گفته خطاب کنید و جانب احترام و توقیر را در نظر بگیرید، درین صورت اضافت در ﴿دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ﴾ از نوع اضافت مصدر به سوی مفعولش می باشد و بنا برین توجیه، این آیه از قبیل آیهٔ (۲) سورهٔ حجرات می باشد که الله تعالی درآن فرموده

است: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ۝٢ ﴾ «ای مومنان ! آوازهای تان را بر آواز پیغمبر بلند مکنید و نه با آواز بلند با وی سخن بزنید چنانکه با یکدیگر سخن می زنید، تا اعمال تان بر باد نشود در حالی که شما نمی دانید».

- توجیه دوم: اینست که درین آیه بیان ادب اجابت رسول الله ﷺ است، یعنی «فرا خواندن پیغمبر (شما) را همانند فرا خواندن خود تان قرار مدهید»، که اگر خواسته باشید اجابت کنید و اگر خواسته باشید اجابت نکنید، بلکه هنگامی که پیغمبر ﷺ شما را به سوی کاری فرا می خواند، بر شما فرض است که دعوت او را اجابت کنید و به ندای او لبیک بگویید، زیرا مخالفت از دعوت او موجب خشم الهی می گردد، حتی اگر انسان مشغول نماز نفلی باشد و پیغمبر او را صدا کند، باید نمازش را قطع نموده به فریاد پیغمبر ﷺ جواب گوید، هر گاه اشتغال به نماز نفلی برای تخلف از فرمان او عذر شناخته نشود، هیچ عمل دیگر عذر نمی شود.

بنا برین توجیه، اضافت در ﴿دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ﴾ از قبیل اضافت مصدر به سوی فاعل بوده، نظیر آیهٔ (۲۴) سورهٔ انفال می باشد که الله تعالی درآن فرموده است: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ ﴾ «ای مومنان ! دعوت الله و رسول را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا خواند که به شما زندگی می بخشد».

- سپس به سوی منافقان که از مجالس پیغمبر ﷺ پنهان بیرون می شدند اشاره می کند: ﴿ قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗاۚ ﴾ «یقینا الله می داند کسانی از شما را که (از کارهای مهم پیغمبر) پنهان و آهسته بیرون می روند»، چنین افراد اگر چه خود را از نظر مردم پنهان میدارند، اما باید بدانند که هیچ عمل شان از الله تعالی پنهان نمی ماند.

«يَتَسَلَّلُونَ» آهسته و پنهان بیرون می شوند، «لِوَاذٗا» مصدر است، به معنی پناه گرفتن و خود را در پشت چیزی پنهان کردن.

- لذا چنین افراد را به صورت خاص و تمام مردم را به صورت عام از مخالفت فرمان پیغمبر بر حذر داشته می فرماید: ﴿ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ ﴾ «پس کسانی که از فرمان پیغمبر مخالفت می کنند، باید بترسند».

فرمان پیغمبر، عبارت از دستور و منهاج و شریعت و سنت او است، لذا ازین امور نباید کسی قصدا و عنادا مخالفت کند، بلکه بر مسلمانان لازم است که تمام اقوال و اعمال خویش

را در میزان سنت او موازنه کنند، آنچه را که موافق سنت پیغمبر ﷺ باشد، بپذیرند و به آن عمل کنند، و آنچه را که مخالف است رد کنند.

ضمیر در «عَنْ أَمْرِهِ» می تواند به سوی «رسول» باشد، و نیز جایز است که به سوی «الله» راجع باشد، و در هر دو صورت مقصود یک چیز است.

سپس عقوبت مخالفت از فرمان پیغمبر ﷺ را بیان می کند:

۱- ﴿أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ «اینکه به ایشان بلائی برسد» و گرفتار عذابی گردند، مثلا گرفتار کفر و نفاق و بدعت شوند، و یا در جان و مال شان، به آنان آفاتی برسد، یا بر شهر و دیارشان، دشمنان و ظالمان مسلط شوند، یا زلزله ها و سیلاب های تباه کن خانه و کاشانهٔ شان را ویران و تباه کند، چنانکه در سورهٔ انفال (۲۵) می گوید: ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً﴾ «و (در صورت مخالفت) از عذابی بترسید که (هنگامی که بیاید) تنها به ستمگاران شما نمی رسد»، بلکه عام و خاص همه درین عذاب می سوزند.

۲- ﴿أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾﴾ «یا عذاب دردناکی (در آخرت) دامنگیر شان شود».

ازین آیه استدلال شده است که صیغهٔ امر هنگامی که از قرائن خالی باشد، افادهٔ وجوب را می کند، زیرا الله سبحانه کسانی را که از امر رسول الله ﷺ مخالفت می کنند، به عقوبت دنیا و عذاب آخرت، تهدید نموده است.

درین آیه برای کسانی که حدیث پیغمبر ﷺ را به اقوال مشائخ و بزرگان رد می کنند، شدید ترین وعید است، زیرا مخالفتی بزرگتر ازین نیست که حدیث پیغمبر ﷺ را برای کسی بیان کنی او در پاسخ بگوید که فلان شیخ و فلان پیر چنین گفته اند، و ما قول شیخ خود را به هیچ صورت ترک نمی کنیم و یا اینکه ما مقلد فلان شخص هستیم، و از تقلید او هیچگاه دست نمی کشیم !! چنین سخنان، سخنان بس خطرناکی اند که ایمان انسان را به خطر مواجه می سازد.

خاتمهٔ سوره:

در پایان سوره به سوی سه مسئله اشاره می کند که محور جمیع احکام این سوره است:

۱- مالک هر چیز تنها الله است: ﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «باخبر باشید ! یقینا آنچه در آسمانها و زمین است، همه از آن الله است»، و احکامی که درین سوره ذکر شده همه از جانب کسی است که مالک آسمانها و زمین است.

۲- الله سبحانه از موافقت و مخالفت تان ازین احکام کاملاً آگاه است: ﴿قَدۡ يَعۡلَمُ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ﴾ «شکی نیست الله می داند روشی را که شما بر آن هستید»، چه عقائد و اعمال باشد و یا نیت و اخلاص، و از موافقت تان با فرمان الله و رسول و از مخالفت تان از آن، آگاهی کامل دارد، وقتی فرا رسیدنی است که شما را تحت محاسبه قرار خواهد داد.

سورۀ انعام آیهٔ (۵۹)، سورۀ یونس آیهٔ (۶۱)، سورۀ ملک آیهٔ (۱۳) این موضوع را تائید می کند.

۳- باز گشت همه شما به سوی او است، و او هر کس را مطابق عملش جزا می دهد: ﴿وَيَوۡمَ يُرۡجَعُونَ إِلَيۡهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْۗ﴾ «و روزی که به سوی او باز گردانده می شوند، ایشان را به آنچه انجام داده اند، خبر می دهد»، و از هر عملی که موافق فرمان الله و رسول یا مخالف آن انجام داده باشند آگاه شان می سازد، و سپس مطابق آن یا پاداش شان می دهد و یا مجازاتشان می کند، چنانکه در سورۀ قیامت آیهٔ (۱۳) می گوید: ﴿يُنَبَّؤُاْ ٱلۡإِنسَٰنُ يَوۡمَئِذِۭ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾ «در آن روز انسان آگاه ساخته می شود به حقیقت آنچه پیش فرستاده است و آنچه بر جای گذاشته است»، یعنی انسان را از اعمالش آگاه و با خبر کرده می شود.

و در سورۀ مجادله آیهٔ (۶) می گوید: ﴿فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓاْۚ أَحۡصَىٰهُ ٱللَّهُ وَنَسُوهُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ﴾ «سپس آگاه می سازد ایشان را به آنچه انجام داده اند، در حالی که الله اعمال آنها را حساب کرده و گرد آورده است و آنها آنرا فراموش کرده اند و الله بر هر چیز بینا است».

- در اخیر وسعت علمش را بیان می کند: ﴿وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٦٤﴾ «و الله به هر چیز دانا است»، و هیچ ذره ای در کائنات از علم او پنهان نیست.

پایان سورۀ نور

الحمدلله الذي بنعمته تتم الصالحات، و الصلاة و السلام على رسوله محمد و آله و صحبه الطاهرين و الطاهرات .

تفسیر

سورهٔ فرقان

سورهٔ فرقان از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ یس نازل شده است، در ترتیب نزول (۴۲) و در ترتیب مصحف (۲۵) و عدد آیاتش (۷۷) است.

سبب نام گذاری این سوره به «فرقان»:

اینست که در نخستین آیهٔ این سوره لفظ «الفرقان» آمده است.

مناسبت این سوره به سورهٔ نور:

۱- در سورهٔ نورآیهٔ (۳۵) فرمود: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ و از جملهٔ اموری که روشنی بخش آسمان ها و زمین است توحید باری تعالی است، پس الله سبحانه برای توضیح این مسئله، سورهٔ فرقان را نازل کرده است که آغازش به توحید شده است .

۲- در سورهٔ نور اموری را ذکر کرد که مانع فحشای عملی می شد، اکنون درین سوره به بیان امری می پردازد که فحشای باطنی و عقیدوی یعنی شرک را دفع می کند .

۳- در آخر سورهٔ نور اوصاف منافقان بیان شد، درین سوره اوصاف مومنان بیان می شود.

محتوای سورهٔ فرقان:

این سوره نیز همانند سایر سوره های مکی به اصول عقیده: اثبات توحید ، نبوت، و احوال و شداید قیامت تمرکز نموده عقائد مشرکان را ابطال ، و عبادت اصنام و اوثان و نسبت فرزند به سوی الله تعالی و تکذیب قیامت را ، تقبیح و نکوهش نموده مشرکان را در برابر این عقائدشان به عذاب شدید و آتش دوزخ هشدار داده است.

همچنان انجام بد امت هایی را که در برابر پیغمبران شان نافرمانی کرده بودند، بیان داشته است. سپس دلایل قدرت الله تعالی و وحدانیت او را بیان داشته و به ذکر صفات بلند مرتبهٔ مومنان که به سبب آن مستحق بهشت برین شناخته می شوند، سوره را خاتمه بخشیده است.

و این سوره را نظر به مضامین محوری اش می توان به سه بخش تقسیم کرد:

- بخش اول: از آغاز سوره تا آیۀ (۴۴) اثبات حقانیت قرآن، حقانیت رسول و حقانیت معاد و اهوال آن است.

و عناوین مطالب این بخش چنین است: بیان عظمت الله تعالی و رد بر عقیدۀ خرافی مشرکان، پاسخ به شبهات منکرین قرآن، ذکر شبهات منکرین رسالت و پاسخ به آن، موقف مشرکان در بارۀ قیامت و وعید برای ایشان، إخبار از محاکمۀ عابدان گمراه و معبودان در دادگاه محشر، پاسخ به برخی از شبهات مشرکان در بارۀرسالت و قیامت و بیان حسرت مشرکان وانجام بد ایشان، بیان شکوۀ پیغمبرﷺ از امتش به خاطر هجران قرآن، ذکر یک شبهۀ دیگر مشرکان در بارۀ قران، تسلی برای پیغمبرﷺ و بیان برخوردهای ناشایستۀ مشرکان در برابر دعوت پیغمبرﷺ. و این آیات در شش مطلب تفسیر می شود .

- بخش دوم: از آیۀ (۴۵-۶۲) دلائل اثبات توحید، نفی شرک، و پاسخ به سوال مشرکان، تسلی برای پیغمبرﷺ است.

- بخش سوم: از آیۀ (۶۳-۷۷) تفصیل اوصاف و پاداش نیک مومنان است.

✿✿✿

بخش اول : از آغاز سوره تا آیۀ (۴۴)، این آیات در شش مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: بیان عظمت الله تعالی و ردّ بر عقیده خرافی مشرکان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا ﴿٢﴾ وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿٣﴾ ﴾

ترجمه:

۱- بسیار با برکت و والا مقام است آنکه فرقان را بر بندهٔ خود نازل کرد تا برای جهانیان بیم دهنده باشد.

۲- آن کسی که مالکیت آسمان ها و زمین از آن او است، نه فرزندی برگزیده است و نه اورا در مالکیتش شریکی است، و هر چیز را آفریده، پس آن را دقیقا اندازه گیری کرده است.

۳- و (مشرکان) به جز الله معبودانی برگزیده اند که هیچ چیزی را نمی آفرینند و خود شان آفریده شده اند و برای خود نه زیانی و نه سودی را مالک اند، و نه مرگ و زندگی و نه برانگیختن را مالک اند.

تفسیر:

این آیات بر مسائل ذیل مشتمل اند :

۱- اثبات توحید به بیان عظمت الله تعالی،

۲- رد بر عقیدهٔ خرافی مشرکان،

۳- تقبیح مسلک بی پایهٔ مشرکان .

مسئلهٔ اول: اثبات توحید به بیان عظمت الله تعالی

الله سبحانه در قسمت اول این سوره به اثبات چهار موضوع مهم و اساسی پرداخته است که عبارت اند از: توحید، حقانیت قرآن، حقانیت رسول، حقانیت معاد و اهوال آن.

چون مسئلهٔ توحید محور همه موضوعات بعدی است، لذا الله سبحانه سخن را از ثنا و ستایش و عظمت ذات خود آغاز نموده فرمود: ﴿تَبَارَكَ﴾ «بسیاربا برکت و والا مقام است».

مفسرین گفته اند: فعل «تَبَارَكَ» جز برای الله تعالی استعمال نمی شود، و جز فعل ماضی، به صیغهٔ فعل مضارع و دیگر مشتقات استعمال نمی شود.

لفظ «تَبَارَكَ» درین سوره در سه موضع تکرار شده است:

۱- در آیهٔ (۱) که ما بعد آن فرقان ذکر شده است که مشتمل بر معانی جمیع کتاب های الهی و سید الکتب و وسیلهٔ سعادت دنیا و آخرت است.

۲- در آیهٔ (۱۰) ذکر شده است که متصل به آن، خطاب برای پیغمبرﷺ است که او فخر کائنات و سید رسل و قائد جهان بشریت است.

۳- در آیهٔ (۶۱) ذکر شده است که متصل به آن ذکر بروج و سیارات، خورشید و ماه و شب و روز است که وسائل بقای هر زنده جان و نباتات اند و همچنین کلمهٔ «تبارک» در سورهٔ اعراف آیهٔ (۵۴)، در سورهٔ مومنون آیهٔ (۱۴)، در سورهٔ غافر آیهٔ (۶۴)، در سورهٔ الرحمن آیهٔ (۷۸)، در سورهٔ ملک آیهٔ (۱) ذکر شده است، و در همهٔ این آیات نسبت فعل «تَبَارَكَ» به سوی الله سبحانه شده است.

و «تَبَارَكَ» ماخوذ از برکت است و به سه معنی استعمال می شود:

اول: به معنی برتر و عالی، یعنی الله تعالی در ذات و صفات و افعالش از همه برتر و والا است، و از جملهٔ افعالش، فرود آوردن قرآن کریم است، که بیانگر علو شأن، علو صفات و علو مقام او است .

دوم: به معنی دارای خیر کثیر، به این معنی که جمیع نعمت های دنیا و آخرت از جانب او است، چنانکه در سورهٔ ابراهیم (۳۴) و سورهٔ نحل (۱۸) می گوید: ﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ «و اگر نعمت های الله را بشمارید نمی توانید آنها را احاطه کنید».

سوم: به معنی عظمت و بزرگی. و ارادهٔ هر یک ازین سه معنی درین مقام کاملا درست است، و این هر سه معنی، بر کتاب او نیز صادق است، چرا که قرآن از همه کتاب ها برتر، دارای خیر کثیر و عظمت و بزرگی است، و این همه دلیل عظمت و برتری و برکات نازل کنندهٔ این کتاب عظیم است، زیرا نازل کردن قرآن که مشتمل بر خیر و برکت دین و دنیا است، از جملهٔ افعال الله تعالی است؛ به این ترتیب، کلمهٔ «تَبَارَكَ» هم بر توحید او دلالت دارد، و هم بر برتری ذات و صفات و افعال الله تعالی دلالت دارد .

دلائل عظمت الله تعالی:

بعد ازآنکه الله سبحانه با نسبت برکت به سوی خود، به توحید ذات و صفات خود اشاره کرد، درینجا برای اثبات عظمت و توحید خود دو دلیل ذکر می کند:

دلیل اول: نازل کردن قرآن است، می فرماید: ﴿الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾ «آنکه فرقان را بر بندهٔ خود فرو فرستاد» .

مقصود از «الفرقان»، قرآن است و سبب تسمیهٔ آن به «فرقان» این است که قرآن به اعتبار احکامش، در میان حلال و حرام و حق و باطل و به اعتبار اعجازش، در میان پیرو حق و پیرو باطل، فرق می کند.

و یا قرآن را بدان سبب «فرقان» گفته می شود که همانند دیگر کتاب های آسمانی یک مرتبه نازل نشده است، بلکه کم کم و به حسب ضرورت نازل شده است، چنانچه کلمهٔ «نَزَّلَ» نیز به آن دلالت دارد، و در سورهٔ إسراء می گوید: ﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ١٠٦﴾ «و ما قرآن را جدا، جدا (و حسب ضرورت) فرو فرستادیم، تا آن را بر مردم به آرامی بخوانی و آن را (کم کم و حسب ضرورت) نازل کردیم».

و فلسفهٔ نزول تدریجی قرآن را در سورهٔ فرقان (۳۲) بیان می کند: ﴿كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا ٣٢﴾ «همین گونه قرآن را به تدریج نازل کردیم، تا به وسیلهٔ آن، قلب تو را استوار سازیم و آن را به آرامی (برایت) خواندیم و بیان داشتیم».

- ﴿عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ﴾ یعنی بر محمدﷺ نازل فرمود و الله تعالی در اشرف مقامات پیغمبرش را به لفظ «عبد» یاد کرده است، و همچنین سائر انبیاء علیهم السلام را در مقام مدح به لفظ عبد یاد کرده است که در قرآن مثال های فراوانی دارد.

هدف از نزول قرآن

- سپس هدف تنزیل قرآن را ذکر می کند: ﴿لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ «تا برای جهانیان بیم دهنده باشد»، مراد از «لِلۡعَٰلَمِينَ» انسان ها و جن است، فرشتگان درینجا در مفهوم «لِلۡعَٰلَمِينَ» داخل نیستند، چون پیغمبرﷺ بسوی انسان ها و جن فرستاده شده اند، نه به سوی ملائکه، لفظ «لِلۡعَٰلَمِينَ» بیانگر جهانی بودن قرآن و جهانی بودن رسالت پیغمبر اسلامﷺ است، به این اساس، قرآن و اسلام به منطقه و نژاد و قوم معینی مخصوص نیست، بلکه قرآن برای صلاح تمام بشریت نازل شده است تا همه را از بندگی بندگان و از بندگی نفس و شیطان به سوی بندگی الله تعالی فراخواند و علاوه برین آیه، در قرآن کریم آیات زیادی است که بر جهانی بودن قرآن و جهانی بودن رسالت پیغمبر اسلامﷺ دلالت دارد، ازآن جمله در سورهٔ أنبیاء (۱۰۷) می گوید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ «و ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم».

در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۵۸) می گوید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ «بگو: ای مردمان من به سوی همگی شما فرستاده شده ام».

در سورهٔ سبا آیهٔ (۲۸) می گوید: ﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ ﴾ «و ما تورا جز برای کافهٔ مردمان نفرستادیم».

به همین ترتیب لفظ «لِلۡعَٰلَمِينَ» بر خاتم الرسل بودن پیغمبر اسلام ﷺ نیز دلالت دارد.

و درین آیه پیغمبر ﷺ را تنها به وصف «نذیر» یاد کرد، چرا که مقصود درین آیه تهدید مشرکان است که، چون آنها پیغمبر ﷺ و قرآن را تکذیب کردند و این تکذیب مقتضی انذار است، نه مقتضی بشارت، به همین سبب وصف دیگر پیغمبر ﷺ را که «بشیر» است، ذکر ننمود.

تا اینجا علو شأن نازل کنندهٔ قرآن، ذکر عظمت شأن قرآن، تعظیم شرف رسولی که قرآن بر وی نازل شد، عمومیت رسالت او و هدف تنزیل قرآن بیان شد.

- دلیل دوم: مالکیت و حاکمیت الله تعالی بر کافه جهان هستی است: ﴿ ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ﴾ «آنکه مالکیت آسمانها و زمین از آن او است».

این وصف اشاره به این است که الله سبحانه موجود بذاته است و کافهٔ مخلوقات چه در حال حدوث و چه در حال بقاء به سوی او نیاز دارند، او چگونه ای که می خواهد به تصرفات کَونی مانند پیدا کردن و نابود ساختن و زنده گرداندن و میرانیدن و غیره یا به تصرفات شرعی به وسیلهٔ امر و نهی تصرف می کند.

درین آیه بیان ملک دنیوی الله تعالی است، چنانکه در سورهٔ مائده آیهٔ (۱۷-۱۸)، نور آیهٔ (۴۲)، فاطر آیهٔ (۱۳)، ص آیهٔ (۱۰)، زخرف آیهٔ (۸۵) بیان همین حقیقت است.

و ملک آخرت نیز مخصوص به ذات پاک او است، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۷۳)، در سورهٔ حج، آیهٔ (۵۶)، در سورهٔ کهف آیهٔ(۴۴)، فرقان آیهٔ (۲۶)، سورهٔ غافر ایهٔ(۱۶)، انفطار آیهٔ (۱۹) بیان مالکیت او در آخرت است.

مسئلهٔ دوم: رد بر عقیدهٔ خرافی مشرکان

بعد از بیان مالکیت و حاکمیت خود، در بارهٔ ابطال عقائد مشرکان می گوید:

۱- ﴿ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا ﴾ «و فرزندی برنگزیده است»، و نه وارثی دارد، بلکه خود او وارث همه چیز است، چنانچه در سورهٔ حدید آیهٔ (۱۰) می گوید: ﴿ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ﴾ «و میراث آسمان ها و زمین از آن الله است».

این آیه رد بر یهود و نصاری و گروهی از مشرکان است که آنها به سوی الله تعالی نسبت فرزند می کردند، چنانکه در سورۀ توبه آیۀ (۳۰)، سورۀ کهف آیۀ (۴-۵)، در سورۀ مریم آیۀ (۸۸-۹۳)، در سورۀ صافات آیۀ (۱۴۹-۱۵۹) رد بر همین هر سه گروه است.

۲- ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِي ٱلۡمُلۡكِ﴾ «و نه او را در مالکیتش شریکی است»، او خود درین وصف متفرد است.

این آیه، رد بر بت پرستان و مجوسی ها و ستاره پرستان، و اهل شرک خفی است .

و در سورۀ إسراء آیۀ (۱۱۱) الله تعالی می فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا﴾ «و بگو: ستایش از آن الله است، آنکه هیچ فرزندی بر نگزیده و نه او را در مالکیت جهان، شریک و انبازی است، و نه او را به سبب ناتوانی یاوری است و اورا چنانکه باید تعظیم کن»، و در سورۀ سبأ آیۀ (۲۲) و سورۀ فاطر آیۀ (۴۰) نیز هرگونه فرزند و شریک را از خود نفی کرده است.

- دلیل سوم: آفرینش تمام جهان هستی است: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ﴾ «و هر چیز را آفریده است»، برابر است که عُلوِی باشد، یا سُفلِی، حیوان باشد یا جماد، همه مخلوق او است، و مقتضای خالقیتش اینست که همه باید تنها او را پرستش کنند، الله تعالی در سورۀ انعام آیۀ (۱۰۲) بعد از بر شمردن یک عده مخلوقات، می فرماید: ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُ﴾ «این است الله که پرودرگار شما است، جز او معبودی نیست، آفرینندۀ هر چیز است، پس او را عبادت کنید».

به همین ترتیب در سورۀ زمر آیۀ (۶۲) و سورۀ غافر آیۀ (۶۲) بعد از بیان وصف خالقیت خود، توحید خود را بیان داشته است .

- ﴿فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ۝٢﴾ «پس آن را دقیقا اندازه گیری کرده است» .

یعنی هیچ چیزی را بر مبنای تصادف و بدون حکمت نیافریده است، بلکه هر چه را که آفریده است، خلقت آن بر مبنای علم بوده است .

درینجا «خَلَق» به معنی ایجاد و آفریدن است، و «قَدَّر» به معنی آماده ساختن برای خصوصیت ها و افعال مناسب حالش هست، پس معنی {وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا} چنین است: «هر چیز را پیدا کرد، پس آن را برای همان خصوصیات و کارهائی که خواسته است، آماده کرد» یعنی برایش صورت مناسب و اعضای متناسب تعیین نمود و ساختمان و ترکیب بدنی هر مخلوق را مطابق وظائف و نیازمندی های آن آفرید .

یا اینکه «قَدَّر» به معنای تسویه و اندازه گیری است، پس درین صورت معنی آیه چنین می شود: «پس اورا دقیقا اندازه گیری کرد، و منظم ساخت» چنانکه در سورهٔ اعلی (۲) می گوید: ﴿خَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾ «آفرید، پس آن را برابر کرد و منظم ساخت».

درین هر دو معنی که برای این آیه بیان شد، فعل «قَدَّر» به معنای خاص و مرتب به «خَلَق» است و حرف «فا» در «فَقَدَّرَهُ» برای تعقیب و ترتیب می باشد.

این دو توجیه بدان سبب است که فعل «قَدَّر» را به وسیلهٔ حرف عطف «فا» به فعل «خلق» ارتباط داده است و حرف «فا» علاوه بر عطف یک شئ به شئ دیگر، تعقیب و ترتیب را نیز افاده می کند، بنا برین اگر لفظ «قَدَّر» درین آیه به معنی تقدیر علمی و تقدیر ارادی گرفته شود، لازم می آید که تقدیر بعد از خلق وآفرینش باشد، در حالیکه چنین نیست، بلکه خلق بعد از تقدیر است، به همین اساس مفسرین، لفظ «خلق» را درین آیه به معنی ایجاد و احداث و لفظ «قدر» را به معنی تهیئه و تسویه تفسیر نموده اند، تا اشکال فوق لازم نه آید.

مسئلهٔ سوم: تقبیح مسلک بی پایهٔ مشرکان

بعد از دلائل وحدانیت و کمال قدرت، درینجا به تقبیح مشرکان می پردازد: ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً﴾ «و (مشرکان) جز الله معبودانی برگزیده اند»، و هدف مشرکان از معبود قرار دادن غیر الله را در سورهٔ مریم (۸۱) بیان کرده است: ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ «و به جز الله معبودانی برگزیده اند تا برای ایشان وسیلهٔ عزت باشد».

و نیز در سورهٔ یس آیهٔ (۷۴) می گوید: ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ﴾ «و به جز الله معبودانی گرفتند تا ایشان یاری داده شوند»، و همچنان از اهداف دیگرشان، تقرب به سوی الله تعالی است، چنانچه در سورهٔ زمر آیهٔ (۳) الله تعالی بیان داشته است.

- بعد از بیان تقبیح روش مشرکانهٔ شان، شش حالت آن معبودان را ذکر می کند که دلیل عجز و نفی الوهیت آن معبودان است:

۱- ﴿لَا يَخْلُقُونَ شَيْـًٔا﴾ «هیچ چیزی را نمی آفرینند»؛ و در سورهٔ حج (۷۳) می گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُۥ﴾ «یقینا کسانی را که جز الله می خوانید هر گز نمی توانند مگسی را بیافرینند، اگر چه همه برای این کار جمع شوند».

در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۹۴) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡ﴾ «یقینا آنانی را که به جز الله می خوانید، همانند شما بندگان اند»، و نیز در سورهٔ فاطر آیهٔ (۴۰)، در سورهٔ احقاف آیهٔ (۵)، همین مسئله را توضیح داده است.

۲- ﴿وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ﴾ «و خود شان آفریده شده اند» ، همچنان در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۹۱) می گوید: ﴿أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡـًٔا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ﴾ «آیا چیزهای را شریک قرار می دهند که هیچ چیزی را نمی آفرینند و خود شان آفریده شده اند؟!» .

۳- باز حال آن معبودان را بعد از خلقت شان بیان می کند: ﴿وَلَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا﴾ «و برای خود شان زیان و سودی را مالک نیستند».

و در سورهٔ مائده آیهٔ (۷۶) می گوید: ﴿قُلۡ أَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗاۚ﴾ «بگو: آیا به جز الله چیزی را عبادت می کنید که برای شما، نه زیانی و نه سودی را مالک اند ؟!» .

۴- ۶ - ﴿وَلَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتٗا وَلَا حَيَوٰةٗ وَلَا نُشُورٗا ٣﴾ «و نه مرگ و نه زندگی و نه بر انگیختن را مالک اند» .

الله تعالی در سورهٔ نحل در بارهٔ آلههٔ مشرکین می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١﴾ «و کسانی را که به جز الله، دعا (و عبادت) می کنند هیچ چیزی را نمی آفرینند، بلکه خود آفریده شده اند، مرده اند زنده نیستند و خبر ندارند که چه وقت بر انگیخته می شوند»، ولی با این همه، بازهم این مشرکان، عقل و خرد خود را زیر پای نموده، چنین موجودات ناتوان و حتی تراشیده و ساخته شدهٔ دست خود را پرستش می کنند، چنانچه که هندو ها و بودائی ها و دیگر اقوام بت پرست، همواره همان چیزهائی را پرستش می کنند که خودشان آن چیزها را ساخته و تراشیده اند و یا مخلوقاتی را پرستش می کنند که در طعام و خوراک محتاج دست آنهاست، طوری که هندوها گاو را پرستش و تعظیم می کنند !!.

❁❁❁

مطلب دوم: جواب شبهادت منکرین قرآن

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَۖ فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا ﴿٤﴾ وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٱكۡتَتَبَهَا فَهِيَ تُمۡلَىٰ عَلَيۡهِ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلٗا ﴿٥﴾ قُلۡ أَنزَلَهُ ٱلَّذِي يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿٦﴾ ﴾

ترجـــمه:

۴- و کافران گفتند: این قرآن جز دروغی بیش نیست، آن را (محمد) خودش بر بافته است و در ین افترا، گروه دیگری او را یاری داده است، پس (این کافران با این سخنان شان) ستم و بهتان بزرگی را مرتکب شده اند.

۵- و گفتند: (این قرآن) افسانه های پیشینان است که (محمد از دیگران) خواسته است تا برایش بنویسند، پس آن افسانه ها پگاه و بیگاه بر وی خوانده می شود (تا آن را حفظ کند).

۶- بگو: آن را کسی نازل کرده است که پوشیدگی هایی را که در آسمانها و زمین است، می داند، شکی نیست که او آمرزگار مهربان است.

تفســـیر:

نخست سخن را از توحید آغاز کرد، سپس با اثبات عجز و ناتوانی معبودان باطل، مشرکان را تقبیح و نکوهش کرد، حالا درینجا شبهات مشرکان را در مورد قرآن حکایت نموده برآن رد می کند و حقانیت قرآن را به اثبات می رساند.

یکی از شبهات واهی مشرکان در بارۀ قرآن چنین بود: ﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَ ﴾ «و کافران گفتند: این قرآن جز دروغی بیش نیست، آن را (محمد) خودش بر بافته است و درین افترا گروه دیگری او را یاری داده است».

مقصود مشرکان از «قَوۡمٌ ءَاخَرُونَ» یهود است، یعنی به زعم مشرکان، افرادی از یهود که در مکه زندگی داشتند، در بافتن قرآن، با محمد (ﷺ) همکاری کرده اند.

همین نوع اعتراض مشرکان در سورۀ نحل آیۀ (۱۰۳) نیز حکایت شده است.

- الله سبحانه در رد این شبهۀ مشرکان مـی فرمایـد: ﴿فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا ٤﴾ «پس (این کافران با این سخنان شان) ستم و بهتان بزرگی را مرتکب شده اند».

«ظلم» عبارت از تکذیب پیغمبر و «زُور» همان دروغی است که به او نسبت داده اند.

- شبهۀ دوم مشرکان: ﴿وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٱكۡتَتَبَهَا فَهِيَ تُمۡلَىٰ عَلَيۡهِ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلٗا ٥﴾ «وگفتند: (این قرآن) افسانه های پیشینان است که (محمـد از دیگـران) خواسـته است تا برایش بنویسند، پس آن افسانه ها پگاه و بیگاه بر وی خوانده می شود»، تـا آن را حفظ کند.

«أَسَٰطِيرُ» جمع «أسطوره» داستان های غیر واقعی، افسانه هـای از قبـل نگاشـته شـده، «ٱكۡتَتَبَهَا» آن را به تکلف نوشته است،یعنی از دیگران خواسته است تا برایش بنویسند.

گویندۀ این سخنان، نضر بن الحارث بود که داستان های رستم و اسـفندیار را خوانـده بود، پس در مجالس قریش می آمد، این داستان ها را می خواند و می گفت: سوگند بـه الله داستان های من نسبت به داستان های محمد (ﷺ) شیرین تر اسـت، و او قـرآن کـریم را افسانه های پیشینان قرار می داد.

- الله سبحانه در رد این شبهۀ مشرکان می فرمایـد: ﴿قُلۡ أَنزَلَهُ ٱلَّذِي يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ «بگو: آن را کسی نازل کرده است که پوشیدگی هائی را که در آسمانها و زمـین است، می داند»، زیرا فصاحت و بلاغت خارق العاده و احتوای آن بر اخبـار غیبـی و عـاری بودن آن از هر گونه تناقض و اختلاف و اشتمال آن بر احکامی که مقتضای مصـالح عـالم و نظام جهانی است، هر کدام به تنهایی دلیل صدق و حقانیت آن است، پس سـاختن چنـین کتاب از شخص پیغمبر ممکن نیست؛ و جواب این شبهه در سورۀ نحل آیۀ (۱۰۲)، و سـورۀ طه آیۀ (۴-۷)، و در سوره شعراء آیۀ (۱۹۲-۱۹۶) نیز ذکر شده است.

- با این همه سرکشی و عصیانی که مشرکان از خود نشان می دهند، بازهم الله سبحانه دروازۀ توبه را به روی ایشان باز می دارد: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٦﴾ «شکی نیست که او آمرزگار، مهربان است»، اگر توبه کنند به مقتضای وصف غفرانش می پذیرد و اگر در کفر و عناد خود ثابت بمانند، به مقتضای وصف رحمتش، در عذاب آنها عجله نمی کند، بلکـه بـه ایشان مهلت می دهد.

۞۞۞

مطلب سوم: شبهات منكرين رسالت و پاسخ به آن

﴿وَقَالُوا۟ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأْكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمْشِى فِى ٱلْأَسْوَاقِ لَوْلَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ
مَعَهُۥ نَذِيرًا ﴿٧﴾ أَوْ يُلْقَىٰٓ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُۥ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا ۚ وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن
تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٨﴾ ٱنظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا۟ لَكَ ٱلْأَمْثَٰلَ فَضَلُّوا۟ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
سَبِيلًا ﴿٩﴾ تَبَارَكَ ٱلَّذِىٓ إِن شَآءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَيَجْعَل لَّكَ
قُصُورًۢا ﴿١٠﴾﴾

ترجـــمه:

۷- و گفتند: این چگونه پیغمبر است که غذا می خورد و در بازارها می رود ؟ ! چرا به سوی او فرشته ای فرستاده نشده است؟ تا با وی بیم دهنده باشد.

۸- یا چرا از آسمان گنجی به سویش فرو افگنده نشده است؟ یا چرا او را باغی نیست که از آن بخورد؟ و ستمگاران گفتند: شما جز مرد دیوانه را پیروی نمی کنید.

۹- ببین در حق تو چگونه مثال هائی زدند، پس گمراه شدند پس نمی توانند (به سوی جادۀ حقیقت) راهی پیدا کنند.

۱۰- بسیار با برکت و والا مقام است آنکه اگر بخواهد، برای تو (در همین دنیا چیز های) بهتر از آن را می گرداند (که مشرکان می گویند) بوستانهائی که از زیر آنها نهرها جاری باشد، و برای تو کاخ های مجللی عطا می کند.

تفســـیر:

بعد ازآنکه شبهات مشرکان را در بارۀ قرآن بیان کرد و ازآن جواب گفت، اکنون درین آیات، شبهات مشرکان را در بارۀ رسالت بیان کرده رد می کند.

درینجا شش شبهۀ آنان را در مورد رسالت ذکر می کند که به زعم مشرکان، وجود این امور مانع رسالت می باشد.

۱- ﴿وَقَالُوا۟ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأْكُلُ ٱلطَّعَامَ﴾ «و گفتند: این چگونه پیغمبر است که غذا می خورد»، یعنی از نظر مشرکان کسی که پیغمبر است، نباید غذا بخورد.

۲- ﴿وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ «و (برای ضروریات زندگی خود) در بازارها می رود»، و خرید و فروش می کند، چون مشرکان معتقد بودند که رفتن به بازار وظیفه اشخاص عادی است، افراد با شخصیت و به خصوص کسی که پیغمبر باشد، برای رفع حوائج خویش هیچ گاه به بازار گام نمی گذارند، بلکه برای این کار خادمان خود را موظف می سازند.

و خلاصۀ این دو اعتراض شان این بود که او همانند ما یک بشر است، لذا او نمی تواند پیغمبر باشد، همین گونه اعتراض مشرکان در سورۀ ابراهیم آیۀ (۱۰)، در سورۀ اسراء آیۀ (۹۴)، در سورۀ مومنون آیۀ (۳۳-۳۴،۴۷)در سورۀ تغابن آیۀ (۶) نیز ذکر شده است. مراجعه شود.

۳- ﴿لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿۷﴾﴾ «چرا به سوی او فرشته ای فرستاده نشده است تا با وی بیم دهنده باشد؟» و به رسالت او گواهی دهند.

در سورۀ زخرف آیۀ (۵۳) از فرعون حکایت می کند که او گفت: ﴿فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾ «پس چرا به سویش دستوانه های از طلا افگنده نشد ؟ یا چرا ملائکه همراه با او یکجا نیامده اند؟» تا در امور دعوت با او همکار باشند.

۴- ﴿أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ﴾ «یا چرا از آسمان گنجی به سویش فرو افگنده نشده است؟» تا از آن مصرف کند، و نیازی برای رفتن به بازارها پیدا نکند.

۵- ﴿أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا﴾ «یا چرا او را باغی نیست که از آن بخورد؟» و نشان صدق و محبوبیت او نزد الله تعالی باشد.

و چون هیچ کدام از امور مذکور با پیغمبر ﷺ نبود، لذا آن مشرکان تهمت و نسبت ناروای دیگری را به پیغمبر ﷺ کردند:

۶- ﴿وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿۸﴾﴾ «و ستمگاران (به مومنان) گفتند: شما جز مرد دیوانه ای را پیروی نمی کنید»، مردی که به اثر جادو دیوانه شده است، به همین سبب آلهۀ مارا اهانت و تحقیر می کند و تعدد آلهه را نفی نموده به یک اله ایمان دارد، پس نتیجۀ این شبهات و طعن های شان، همانا انکار از رسالت محمد ﷺ بود .

پاسخ به شبهات مشرکان

الله سبحانه ازین طعن ها و شبهات مشرکان به دو جملهٔ کوتاه جواب می گوید:

الف: ﴿ ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَٰلَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ۝٩ ﴾ «ببین در حق تو چگونه مثال هائی زدند، پس گمراه شدند لذا نمی توانند (به سوی جادهٔ حقیقت) راهی پیدا کنند»، تمام سخنان آنها بی اساس و عاری از حقیقت است:

۱- چون هیچ گاه، پیغمبران از جنس فرشتگان نبوده اند، زیرا رهبر انسان ها، باید انسان باشد، و هنگامی که رهبر انسان ها، انسان باشد، طبیعی است که او غذا می خورد و برای کسب و کار به بازارها می رود .

۲- و همچنان برای تصدیق رسالت پیغمبران به فرشتگان هیچ نیازی نیست، زیرا معجزات پیغمبران، تصدیق کنندهٔ رسالت آنها است.

۴- گنج و باغ را دلیل قرب الهی قرار دادن، نشان جهالت و حماقت است، چون سرمایه دنیا هیچ گاه کسی را به پروردگار نزدیک نمی سازد، آنچه سبب قرب او می گردد، اخلاص بندگی و علم و عمل است.

۵- کسی که جهان بشریت از او علم و عمل و اخلاق و درس های سازندهٔ در باب سیاست آموخته باشد و او به حیث معلم بزرگ تاریخ بشر شناخته شود، چنین شخصیت را به جنون نسبت کردن، عین جنون است.

- از همین سبب الله تعالی در بارهٔ مشرکان می فرماید: ﴿ فَضَلُّواْ ﴾ «پس آنها گمراه شده اند» و این سخنان آنها ناشی از ضلالت و همه این قضاوت های آنان، از جهالت آنها سرچشمه می گیرد.

ب: ﴿ تَبَارَكَ ٱلَّذِيٓ إِن شَآءَ جَعَلَ لَكَ خَيۡرٗا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَيَجۡعَل لَّكَ قُصُورَۢا ۝١٠ ﴾ «بسیار با برکت و والا مقام است آنکه اگر بخواهد، برای تو (در همین دنیا چیز های) بهتر از آن را می گرداند (که مشرکان می گویند)، بوستانهائی که از زیر آنها نهرها جاری می باشد و برای تو کاخ های مجللی عطا می کند»، و لیکن نمی خواهد، زیرا او اراده کرده است که این نعمت ها را برای تو در سرای آخرت عطا کند، نه در جهان فانی دنیا که در معرض زوال است.

۞۞۞

مطلب چهارم: از آیۀ (۱۱-۱۹) وعید برای مشرکان در برابر انکار شان از معاد

﴿ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ ۖ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾ إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا
وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾ وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾ لَّا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا
ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾ قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۚ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾ لَّهُمْ
فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْئُولًا ﴿١٦﴾ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ
فَيَقُولُ أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ
مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾ فَقَدْ كَذَّبُوكُم
بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا ۚ وَمَن يَظْلِم مِّنكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱۱- بلکه قیامت را دروغ شمردند و برای کسی که قیامت را تکذیب کند آتش سوزانی آماده کرده ایم.

۱۲- هنگامی که ایشان را از مسافۀ دور ببینند، آواز پر از خشم و جوش و خروش آن را می شنوند.

۱۳- و چون دست و پا بسته به مکان تنگی ازآن افگنده شوند، در آنجا هلاکت را فریاد می کنند.

۱۴- امروز یک مرگ را طلب مکنید، بلکه مرگ های بسیاری را بطلبید.

۱۵- بگو: آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که برای ایشان پاداش و قرارگاه جاویدانی است.

۱۶- برای ایشان در آنجا هر چه بخواهند موجود است، جاویدان (درآنجا) خواهند ماند، (این) وعده ای است که بر عهدۀ پروردگارت (قطعی) است و شایستۀ آنست که سؤال کرده شود.

۱۷- و یاد کن روزی را که مشرکان را همراه با معبودانی که جز الله عبادت می کردند گرد هم می آورد، پس (به آن معبودان) می گوید: آیا این بندگان مرا شما گمراه کردید، یا خود شان راه را غلط کرده بودند؟

۱۸- آنان می گویند: تو را به پاکی یاد می کنیم، ما را نسزد که جز تو معبودانی بر گزینیم ولیکن (سبب گمراهی این مشرکان اینست که) تو آنان و پدران شان را از نعمت های فراوان برخوردار ساخته بودی تا آنکه یاد تو را فراموش کردند و (به سبب غفلت شان از یاد تو) گروه هلاک شده بودند.

۱۹- (به پرستش کنندگان می گوئیم که) این معبودان گفتار شما را تکذیب کردند، پس نمی توانید عذاب را از خود بر طرف سازید و نه خود را یاری دهید و (بندگان بدانند) هر کسی که از شما (به سبب کفر و شرک بر خود) ستم کند، عذاب بزرگی را به او می چشانیم.

تفسـیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- موقف مشرکان در بارهٔ معاد و وعید برای ایشان،

۲- مقایسه در میان جایگاه کافران و جایگاه پرهیزگاران،

۳- إخبار از محاکمهٔ معبودان و عابدان گمراه در دادگاه محشر .

مسئلهٔ اول: موقف مشرکان در بارهٔ معاد و وعید برای ایشان

در آیات گذشته شبهات مشرکان را در بارهٔ توحید و قرآن و رسالت بیـان داشـته ازآن پاسخ داد، اکنون درینجا نوع دیگری از انحراف مشرکان را در بارهٔ معاد، منعکس می سازد، اشاره به اینکه ایشان در تمام اصول، گرفتار انحراف و تزلزل می باشند.

- می فرماید: ﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلسَّاعَةِ﴾ (این مشرکان نه تنها اصول گذشته را تکذیب نمودند «بلکه قیامت را (نیز) دروغ شمردند»، پس تکذیب توحید و قرآن و رسالت، ناشی ازینست که آنها به معاد و قیامت و به حساب و کتاب و به ثواب و عقاب باور ندارند، بلکه اول و آخر کار، تنها همین زندگی را می دانند.

چنانکه در سورهٔ انعام از آنها حکایت می کند: ﴿وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ۝٢٩﴾ «و گفتند: جز زندگی این دنیای ما، زندگی دیگری نیست و ما بر انگیخته نخـواهیم شد»، همین نوع گفتار این مشرکان، در سورهٔ مومنون آیهٔ (۳۷)، سورهٔ دخان آیـهٔ (۳۵) و سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۴) نیز حکایت شده است.

- و نتیجهٔ تکذیب به قیامت را الله سبحانه چنین بیان می دارد: ﴿وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾﴾ « و برای کسی که قیامت را تکذیب کند آتش سوزانی آماده کرده ایم».
- سپس دو وصف، از اوصاف هولناک دوز خ را بیان می کند:

۱- ﴿إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾﴾ «هنگامی که ایشان را از مسافهٔ دور ببینید، آواز پر از خشم و جوش و خروش آن را می شنوند». «تَغَيُّظًا» خشم زیاد، «زَفِير» از شدت خشم و تنگی سینه، نفس طولانی گرفتن، یعنی دوزخ با دیدن مشرکان و کافران، سخت خشمگین می شود، و اشتعال و حرارتش بیشتر می گردد.

درین آیه برای دوزخ، دیدن و خشمگین شدن را ثابت کرده است، این همه از امور مربوط به دار آخرت می باشد و درک آن از عقل ما فراتر است، البته ناگفته نباید گذاشت که اثبات چنین امور برای دوزخ در آیات متعدد شده است، لذا به این آیات، چنانکه هست باید ایمان بیاوریم هرچند که از درک ما فراتر است، الله تعالی در سورهٔ ق آیهٔ (۳۰) می گوید: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ﴾ «روزی که برای دوزخ می گوئیم: آیا پرشده ای؟ او می گوید: آیا ازینهم بیشتر هست»، درین آیه برای دوزخ سخن گفتن اثبات شده است.

همچنان در سورهٔ ملک آیهٔ (۷-۸) می گوید: ﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ ﴿٧﴾ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾ «هنگامی که (کافران) درآن افگنده شوند غُرّشی را از آن می شوند، در حالی که جوش می زند، نزدیک است که از خشم زیاد، پاره پاره شود».

این صفات نشان می دهد که دوزخ، دارای حیات مخصوص بوده در انتظار طُعمه است، طُعمهٔ او دوزخیان می باشند- اعوذبالله من النار-.

همچنان از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«يَخْرُجُ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُ عَيْنَانِ تُبْصِرَانِ وَأُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَلِسَانٌ يَنْطِقُ، يَقُولُ إِنِّي وُكِّلْتُ بِثَلَاثَةٍ: بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَبِكُلِّ مَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَبِالْمُصَوِّرِينَ» (۱)

« روز قیامت، قطعه ای از آتش بیرون می شود که دو چشم دارد که می بیند و دو گوش دارد که می شنود و زبانی دارد که نطق می کند، می گوید: من به (عذاب) سه گروه، مأمور

۱- سنن ترمذی، ابواب صفة جهنم، باب ماجاء فی صفة النار، حدیث : ۲۵۷۴، امام ترمذی این حدیث را «حسن صحیح» گفته است، و این حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة، حدیث: ۵۱۲.

شده ام: به عذاب هر انسان ستم پیشهٔ معاند، و به عذاب هر انسانی که با الله معبود دیگری را خوانده است، و به عذاب تصویر کشندگان».

و در صحیح بخاری روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ. وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لاَ يَدْخُلُنِي إِلاَّ ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ؟ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي. وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابٌ أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي. وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلاَ تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَتَقُولُ قَطٍ قَطٍ قَطٍ . فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلاَ يَظْلِمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا»[۱]

«بهشت و دوزخ با هم گفتگو کردند، پس دوزخ گفت: با داخل شدن متکبرین و سرکشان ترجیح داده شده ام. و بهشت گفت: چرا در من جز مردمان ناتوان و پایین رتبه داخل نمی شوند. الله تبارک و تعالی برای بهشت گفت: تو رحمت من هستی، به وسیلهٔ تو بر هرکس از بندگانم که بخواهم مهربانی می کنم. و به دوزخ گفت: تو تنها عذاب هستی، و به وسیلهٔ تو هرکس از بندگانم را که بخواهم عذاب می کنم. و هر کدام از شما پرخواهد شد، پس دوزخ پر نمی شود تا آنگاه الله تعالی پای خود را بر آن بنهد، پس دوزخ می گوید: بس است، بس است، بس است. آن گاه است که دوزخ پر می شود، و بعض آن به سوی بعضی به هم جمع می شود، و الله عزوجلّ هیچ کس از مخلوقش را ظلم نمی کند، و اما بهشت، الله عزوجل برای پر کردنش مخلوق دیگری ایجاد می کند».

ازین احادیث نیز دانسته می شود که هر کدام از دوزخ و جنت دارای حیـات مخصـوص هستند و با یکدیگر مناقشه می کنند .

۲- حالت دوزخیان را بعد از انداختن شان در دوزخ بیان می کند:

﴿ وَإِذَآ أُلۡقُواْ مِنۡهَا مَكَانٗا ضَيِّقٗا مُّقَرَّنِينَ دَعَوۡاْ هُنَالِكَ ثُبُورٗا ﴿١٣﴾ ﴾ «و چون دست و پابسته به مکان تنگی ازآن افگنده شوند، در آنجا هلاکت را فریاد می کنند». «مُّقَرَّنِينَ» با زنجیر ها دست و پا بسته، «ثُبُورٗا» هلاکت، مرگ .

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب (و تقول هل من مزید) حدیث: ۴۸۵۰، و صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب النار یدخلها الجبارون و المتکبرون ...، حدیث: ۷۳۵۲ .

- پس درین هنگام برای ایشان گفته می شود: ﴿لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا﴾ «امروز یک مرگ را طلب مکنید، بلکه مرگ های بسیاری را بطلبید»، یعنی یک مرتبه به طلب مرگ اکتفا مکنید، زیرا عذاب شما پایان نمی یابد، بلکه عذاب جاویدانی است باید شما باربار مرگ را طلب کنید و مرگ های زیادی را طلب کنید و مقصود ازین کلام، مایوس ساختن وقطع نمودن امید آنها است، طوری که در سورهٔ طور آیهٔ(۱۶) می گوید: ﴿فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ «برابر است بر شما، صبر کنید یا صبر نکنید، تنها همان چیزی را جزا داده می شوید که انجام می دادید».

مسئلهٔ دوم: مقایسه در میان جایگاه کافران و جایگاه پرهیزگاران

بعد ازآنکه عقاب و سر نوشت تکذیب کنندگان به قیامت را شرح داد، به دنبال آن مومنان را به صورت مقایسوی ذکر می کند تا تفاوت منزل و مأوی هر گروه واضح شود، می فرماید: ﴿قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۚ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾﴾ «بگو: آیا این (دوزخ و عذاب های متنوعش) بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که برای ایشان پاداش و قرارگاه جاویدانی است» ؟ و پاسخ این سؤال واضح و آشکار است که بهشت بهتر است .

- سپس به سوی کیفیت و کمیت نعمت های بهشت اشاره می کند: ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ﴾ «برای ایشان در آنجا هر چه بخواهند موجود است، جاویدان (درآنجا) خواهند ماند».

﴿مَا يَشَاءُونَ﴾ اشاره به کمیت و کیفیت تَنعُّم آنها است که حد و نهایت ندارد، چنانکه عین همین مطلب در سورهٔ نحل آیهٔ (۳۱)، در سورهٔ زمر آیهٔ (۳۴)، در سورهٔ شوری آیهٔ (۲۲)، در سورهٔ ق آیهٔ (۳۵) بیان شده است.

﴿خَالِدِينَ﴾ اشاره به بقا و دوام زندگی آسوده و پر از نعمت آنها است که موقتی نیست، بلکه دائمی است همانگونه که عقاب اهل دوزخ دائمی است.

- ﴿كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾﴾ «(این) وعده ای است که بر عهدهٔ پروردگارت (قطعی) است و شایستهٔ آنست که سؤال کرده شود» .

یا معنی {وَعْدًا مَسْئُولًا} اینست که مومنان تحقق آن وعده را برای خود سؤال می کنند، چنانکه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۹۴) از مومنان حکایت می کند که گفتند:

﴿ رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ ﴾ «پروردگارا ! آنچه را که به زبان پیغمبرانت برای ما وعده داده ای، به ما بده».

یا معنی {وَعۡدٗا مَّسۡـُٔولٗا } اینست که ملائکه آن وعده را برای مومنان سوال می کنند، چنانکه در سورهٔ غافر آیهٔ (۸) می گوید: ﴿ رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ ﴾ «پروردگارا ! آنان را در باغ هائی اقامت گاهی داخل کن که به ایشان وعده داده ای».

بعضی از مفسرین گفته اند: «مَّسۡـُٔولٗا » درین آیه به معنای واجب و حتمی است، زیرا الله تعالی برای مومنان بهشت را وعده داده است و وعدهٔ الله حتمی است و درآن تخلف صورت نمی گیرد؛ درین صورت معنی {كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعۡدٗا مَّسۡـُٔولٗا } چنین می شود: «این وعده حتمی است که پروردگار به عهده گرفته است».

مسئلهٔ سوم: اخبار از محاکمهٔ عابدان گمراه و معبودان شان در دادگاه محشر

بعد از شرح و بیان حالت تکذیب کنندگان به قیامت و حالت مؤمنان، اکنون درینجا از محاکمهٔ مشرکان و رویا روی ساختن آنها با معبودان شان در دادگاه محشر خبر می دهد:

﴿ وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ۝١٧ ﴾ «و یاد کن روزی را که مشرکان را همراه با معبودانی که جز الله عبادت می کردند گرد هم می آورد، پس (به آن معبودان) می گوید: آیا این بندگان مرا شما گمراه کردید، یا خود شان راه را غلط کرده بودند؟».

- پس آنها چنین جواب می گویند: ﴿ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ ﴾ « آنان می گویند: تو را به پاکی یاد می کنیم، ما را نسزد که جز تو معبودانی بر گزینیم»، هر گاه چنین باشد، پس چگونه ممکن است که بندگان تو را به سوی عبادت خود، دعوت بدهیم ؟!

کلمهٔ «نَّتَّخِذَ» در یک قرائت دیگر، به صیغهٔ مجهول یعنی «نُتَّخَذَ» خوانده شده است که معنایش چنین می شود: «برای ما نسزد که جز تو معبودان قرار داده شویم»، یعنی هر گونه الوهیت را از خود نفی می کنند .

۱- در بارهٔ ملائکه در سورهٔ سبأ می فرماید: ﴿ وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ۝٤٠ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِمۖ بَلۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٱلۡجِنَّۖ أَكۡثَرُهُم بِهِم مُّؤۡمِنُونَ ۝٤١ ﴾

«و روزی که همگی ایشان را گردهم می آورد، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینها شما را عبادت می کردند؟ فرشتگان می گویند: تو را به پاکی یاد می کنیم، تنها تو یار و یاور ما بودی، نه ایشان، بلکه آنها جن را عبادت می کردند و بیشتر ایشان به جن ها ایمان داشتند» و آنها را پرستش می کردند.

۲- در بارهٔ عیسی علیه السلام در سورهٔ مائده آیهٔ (۱۱۶) می گوید: ﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّۚ﴾ «و چون الله می گوید: ای عیسی پسر مریم ! آیا تو برای مردم گفته بودی که جز الله من و مادرم را معبودان قرار دهید؟ (عیسی) می گوید: تو را به پاکی یاد می کنم، برای من درست نیست، چیزی را بگویم که به من شایسته نیست».

۳- در بارهٔ اصنام در سورهٔ یونس (۲۸) می گوید: ﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۚ فَزَيَّلۡنَا بَيۡنَهُمۡۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمۡ إِيَّانَا تَعۡبُدُونَ﴾ «و روزی که همهٔ ایشان را گرد هم می آوریم، سپس برای مشرکان می گوییم: شما و شریکان تان در مکان خود، ثابت باشید، باز در میان شان تفرقه می افگنیم (و آنها را در مقابل یکدیگر قرار می دهیم تا گفتگو کنند) و شریکان شان می گویند: شما ما را عبادت نمی کردید».

در سورهٔ فاطر آیهٔ (۱۴) از معبودان حکایت می کند: ﴿وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ﴾ «و روز قیامت از شرک شما انکار می کنند».

- بعد ازآنکه معبودان شان، از ارتکاب هر نوع دعوت به سوی عبادت خود، انکار نموده پاکی و تنزیه الله را بیان می کنند، انگیزهٔ ترک ایمان و انحراف مشرکان را بیان می دارند:

﴿وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا ١٨﴾ «ولیکن (سبب گمراهی این مشرکان این بود که) تو آنان و پدران شان را از نعمت های فراوان برخوردار ساخته بودی تا آنکه یاد تو را فراموش کردند و (به سبب غفلت شان از یاد تو) گروه هلاک شده بودند».

مراد از ﴿ٱلذِّكۡرَ﴾ عام است، یاد الله، قرآن، احکام شرع و یاد عقوبت و عذاب، اینهمه را در بر می گیرد.

- پس درین هنگام برای عابدین گفته می شود: ﴿فَقَدۡ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ﴾ «اینک این معبودان گفتار شما را تکذیب کردند»، پس دروغ شما ثابت شد، ﴿فَمَا تَسۡتَطِيعُونَ صَرۡفٗا وَلَا نَصۡرٗاۚ﴾ «پس نمی توانید عذاب را از خود بر طرف سازید و نه خود را یاری دهید»

و نه می توانید از دیگران یاری بخواهید.

- باز حکم را از خاص به سوی عام انتقال داده عموم ظالمان را مورد تهدید قرار می دهد: ﴿وَمَن يَظۡلِم مِّنكُمۡ نُذِقۡهُ عَذَابٗا كَبِيرٗا ﴿١٩﴾﴾ «و هر کسی که از شما بر خود ستم کند (و به پروردگارش شریک آورد و قیامت را تکذیب کند) به او عذاب بزرگی را می چشانیم».

۞۞۞

مطلب پنجم: (از آیهٔ ۲۰ - ۲۹)

پاسخ به برخی شبهات در بارهٔ رسالت و قیامت و بیان هول و دهشت قیامت و بیان حسرت و انجام بد مشرکان

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمۡ لَيَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشُونَ فِي ٱلۡأَسۡوَاقِۗ
وَجَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً أَتَصۡبِرُونَۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرٗا ﴿٢٠﴾ ۞ وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ
لِقَآءَنَا لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ نَرَىٰ رَبَّنَاۗ لَقَدِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ وَعَتَوۡ عُتُوّٗا كَبِيرٗا ﴿٢١﴾ يَوۡمَ يَرَوۡنَ
ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ لَا بُشۡرَىٰ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُجۡرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ﴿٢٢﴾ وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ
هَبَآءٗ مَّنثُورًا ﴿٢٣﴾ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ مُّسۡتَقَرّٗا وَأَحۡسَنُ مَقِيلٗا ﴿٢٤﴾ وَيَوۡمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلۡغَمَٰمِ
وَنُزِّلَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلًا ﴿٢٥﴾ ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ لِلرَّحۡمَٰنِۚ وَكَانَ يَوۡمًا عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ عَسِيرٗا ﴿٢٦﴾ وَيَوۡمَ يَعَضُّ
ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي ٱتَّخَذۡتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلٗا ﴿٢٧﴾ يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا ﴿٢٨﴾
لَّقَدۡ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِيۗ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِلۡإِنسَٰنِ خَذُولٗا ﴿٢٩﴾﴾

ترجـــمه:

۲۰- و ما پیش از تو هیچ یکی از پیغمبران را نفرستادیم، مگر اینکه ایشان غذا می خوردند و در بازارها می رفتند، و ما برخی شما را وسیلهٔ آزمایش برخی دیگر قرار دادیم که آیا شکیبائی می کنید؟ و پروردگارت (به احوال همه بندگانش) بینا است.

۲۱- و آنانی که ملاقات ما را امید ندارند گفتند: چرا بر ما فرشتگان فرو فرستاده نشده است، یا چرا پروردگار خود را نمی بینیم، واقعا آنها خویشتن را بزرگ پنداشتند و سرکشی بزرگی نمودند.

۲۲- روزی که فرشتگان را می بینند، آن روز گنه گاران را نوید خوشحالی نیست، و (فرشتگان) می گویند: (امروز) برای شما بشارت حرام است.

۲۳- و ما (در آن روز) به سوی تمام اعمالی که انجام داده اند، (و به ظاهر اعمال نیک بوده است) متوجه می شویم، پس آن را همانند غبار، پراگنده بر هوا می گردانیم.

۲۴- بهشتیان در آن روز، جایگاه شان بهتر و استراحتگاه شان نیکو تر است.

۲۵- بیاد آورید روزی را که آسمان به وسیلهٔ ابر پاره پاره می شود و فرشتگان پیاپی فرستاده می شوند.

۲۶- پادشاهی و حکومت واقعی در آن روز، از آن رحمن است و آن روز بر کافران، روز سخت و دشواری است.

۲۷- و روزی که ستمگار هر دو دست خود را می گزد و می گوید: ای کاش همراه پیغمبر راهی بر می گزیدم.

۲۸- ای و ای بر من، کاش فلانی را دوست نمی گرفتم.

۲۹- او مرا از ایمان به قرآن منحرف ساخت بعد ازآنکه به سویم آمد و (عادت) شیطان (این است) که همواره انسان را (از حق باز داشته) به خواری می اندازد.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- پاسخ به شبههٔ مشرکان در بارهٔ رسالت،

۲- ذکر یک مطالبهٔ لجوجانهٔ مشرکان و وعید در حق ایشان،

۳- بیان نابودی و بر بادی اعمال کافران در قیامت،

۴- بیان وضعیت خوب مومنان در قیامت،

۵- بیان هول و دهشت قیامت و افسوس و حسرت کافران.

مسئلهٔ اول: پاسخ به شبههٔ مشرکان در بارهٔ رسالت

در آیهٔ (۷) شبههٔ مشرکان را در بارهٔ رسالت ذکر نموده به صورت اجمالی برآن رد کرد، اکنون درینجا ازآن شبهه جواب تفصیلی ارائه می دارد: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمۡ لَيَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشُونَ فِي ٱلۡأَسۡوَاقِۗ﴾ «و ما پیش از تو هیچ یکی از پیغمبران را نفرستادیم، مگر اینکه ایشان غذا می خوردند (و برای کارهای مورد نیازشان) در بازارها

می رفتند»، و این کار مانع رسالت آنها نبود، چرا که پیغمبران هم، همان نیازمندی های را دارند که هر انسان دیگر دارد، لذا درین امور آنها بر سایر انسان ها امتیاز نداشتند، بلکه امتیاز پیغمبران از دیگران، به سبب وحی و معجزات خارق عاده و صفات عالیه و اخلاق فاضله و آداب سامیۀ آنها بود، چنانچه در سورۀ انبیاء (۸) می گوید: ﴿ وَمَا جَعَلْنَٰهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُوا۟ خَٰلِدِينَ ﴾ «و ما پیغمبران را کالبدی نگردانديم که غذا نخورند و نه جاویدان بودند».

- بعد ازین جواب، سنت الهی را در میان بندگانش به صورت عموم یاد آور می شود: ﴿ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً ﴾ «و ما برخی شما را وسیلۀ آزمایش برخی دیگر گرداندیم».

انتخاب پیغمبران از جنس بشر آزمایش بزرگی برای انسانها است که آیا آنها از پیغمبران اطاعت می کنند و یا اینکه عصیان و سرکشی می ورزند، الله تعالی در سورۀ انعام آیۀ (۵۳) می گوید: ﴿ وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوٓا۟ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنۢ بَيْنِنَآ ﴾ «و همچنین برخی از ایشان را به برخی دیگری آزمودیم تا بگویند: آیا اینها هستند که الله ازمیان ما، بر آنها انعام کرده است ؟!»

و به همین ترتیب هر کدام از عالم و جاهل، ثروتمند و فقیر، صحتمند و مریض، زمامدار و رعیت برای یکدیگر آزمایش اند.

- سپس هدف این آزمایش را بیان می کند: ﴿ أَتَصْبِرُونَ ﴾ «آیا شکیبائی می ورزید»، و یا اینکه صبر نمی کنید، اگر صبر کنید سزاوار ثواب و اگر سرمایۀ صبر را از دست دهید مستحق عقاب می گردید، مهم ترین رمز پیروزی در صحنه های آزمایش الهی، صبر و استقامت شما است، صبر در بجا آوری عبادات، صبر در خود داری از محرمات، و صبر در برابر مشکلات و حوادث زندگی.

- باز در پایان می گوید: ﴿ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾ ﴾ «وپروردگارت (به احوال همه بندگانش) بینا است» صابر و عاصی را کما حقه می شناسد و هر کدام را به جزای اعمالش می رساند.

مسئلۀ دوم: ذکر یک مطالبۀ لجوجانۀ مشرکان و وعید در حق ایشان

- ﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا ﴾ «و آنانی که ملاقات ما را امید ندارند گفتند: چرا بر ما فرشتگان فرو فرستاده نشده است، یا چرا

پروردگار خود را نمی بینیم»، که او خودش تو را معرفی کند که واقعا تو پیغمبر او هستی، و چون هیچ یک ازین دو شرط را تو با خود نداری، لذا ما نبوت تورا تصدیق نمی کنیم.

در سورۀ حجر آیۀ (۷) الله تعالی گفتار مشرکان را چنین حکایت کرده است: ﴿ لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾ «چرا فرشتگان را نزد ما حاضر نمی کنی اگر تو از راستگویان باشی»، و در سورۀ إسراء آیۀ (۹۲) از ایشان حکایت نموده است: ﴿أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴾ «یا الله و فرشتگان را بیاوری و با ما رویا روی کنی» تا ما آنها را از نزدیک مشاهده کنیم و آنها به رسالت تو گواهی دهند .

- این گفتارهای مشرکان هر چند در صورت پیشنهاد بود، ولی در حقیقت طعن در رسالت پیغمبر ﷺ بود، الله تعالی در بارۀ ایشان می فرماید:

۱- ﴿لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾ ﴾ «واقعا آنها خویشتن را بزرگ پنداشتند و سرکشی بزرگی نمودند»، نشان تکبر شان اینست که از ایمان به پیغمبران انکار ورزیده دیدار فرشتگان را مطالبه نمودند و نشان طغیان شان این بود که رویت الله را در دنیا مطالبه کردند، در حالیکه او در دنیا به چشم دیده نمی شود.

۲- ﴿ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ ﴾ «روزی که فرشتگان را می بینند، آن روز گنهگاران را نوید خوشحالی نیست»، بلکه روز رسوائی آنها است، زیرا مشرکان، فرشتگان را در سه مورد می بینند که هر کدام عقوبتی را برای مشرکان با خود دارد:

اول: فرشتگان را به هنگام قبض روح می بینند، چنانکه در سورۀ انعام آیۀ (۹۳) آمده است که فرشتگان به هنگام قبض ارواح کافران می گویند: ﴿أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾ ﴾ «جان های خویش را بیرون کنید، امروز به عذاب ذلت بار جزا داده می شوید، بخاطر اینکه در شأن الله سخنان نا حق می گفتید و از (پذیرفتن) آیت های او تکبر می کردید».

دوم: ملائکه را در قبر می بینند که برای سؤال ایشان می آیند و از ایشان در بارۀ «رب» و «نبی» و «دین» می پرسند، و مشرکان جواب داده نمی توانند، و درآن هنگام با عقوبت شدیدی روبرو می شوند، و روزنه ای به سوی دوزخ برایشان گشوده می شود که از بدبوی و حرارت آن همواره به سوی ایشان می آید.

سوم: روز قیامت هنگامی که ملائکه آنها را به سوی آتش سوق داده تسلیم خزنهٔ جهنم می کنند، و گرفتار عذاب جاودان شان می کنند، پس درین هر سه مرحلهٔ که فرشتگان را می بینند، دیدن فرشتگان عذاب ذلت باری را برای مشرکان در پی دارد.

۳- و درین هر سه مرحله، حالت مشرکان چنین است: ﴿وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٢٢﴾﴾ «و(فرشتگان) می گویند: (امروز) بشارت برشما کاملا حرام و ممنوع است».

«حِجْرًا»، به معنی منع، و «مَّحْجُورًا» به معنی ممنوع.

در بارهٔ اینکه قائل {حِجْرًا مَّحْجُورًا} کیست، دو احتمال است:

- اول: اینکه {حِجْرًا مَّحْجُورًا} حکایت کلام مجرمین بوده منصوب به فعل مقدر است، همانند «معاذ الله»، و عادت عربها بود که هنگامی که با دشمنی و یا با مصیبتی رو برو می شدند، «حِجْرًا مَّحْجُورًا» گفته ازان دشمن و یا ازآن مصیبت پناه می خواستند، یا به هنگام حادثه، این کلمه را در مقام استعاذه استعمال می کردند، زیرا «حِجْرًا» به معنی «منع و عدم تعرض» است، «مَّحْجُورًا» به حیث تأکید استعمال شده است، پس مطلب آیه اینست که هنگامی که مشرکان فرشتگان را می بینند که آنها را در آتش می اندازند و یا عذاب می کنند، به ایشان التماس می کنند: که «امان می خواهیم، معافی می خواهیم» و ما را عذاب نکنید.

- دوم: اینکه قائل {حِجْرًا مَّحْجُورًا} ملائکه اند که برای مجرمین می گویند، و به معنی «حَرَامٌ مُحَرَّمٌ عَلَيكُم» یعنی امروز بشارت بر شما کاملا حرام و ممنوع است، چنانکه در سورهٔ الرحمن آیهٔ (۳۳) همین معنی را تائید می کند، درین صورت نیز «مَّحْجُورًا» تاکید برای «حِجْرًا» می باشد.

امام طبری و همچنان گروهی از ائمهٔ تفسیر مانند مجاهد، حسن بصری، عکرمه، و ضحاک - رحمهم الله - همین قول را ترجیح داده اند که {حِجْرًا مَّحْجُورًا} حکایت از قول فرشتگان است که مشرکان را به محروم بودن شان از بشارت خبر می دهند، و امام ابن کثیر رحمه الله نیز به سوی همین قول میلان دارد.

اما حالت مومنان هنگام رؤیت ملائکه درین هر سه مورد، کاملا بر خلاف حالت کافران است، چرا که درین هر سه مورد، برای مومنان بشارت به سعادت و زندگی خوب داده می شود، چنانکه در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۲۷)، در سورهٔ فصلت آیهٔ (۳۰-۳۱)، در سورهٔ احقاف آیهٔ (۱۳-۱۴) این موضوع بیان شده است.

مسئلۀ سوم: بیان نابودی و بربادی اعمال کافران در قیامت

سپس عامل عدم خوشحالی و سبب خسران کافران را در آخرت در ضمن یک مثال بیان می کند: ﴿وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا۟ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا ﴿٢٣﴾﴾ «و ما (در آن روز) به سوی تمام اعمالی که انجام داده اند، (و به ظاهر اعمال نیک بوده است) متوجه می شویم، پس آن را همانند غبار، پراگنده بر هوا می گردانیم».

هر عمل خیری که در دنیا انجام داده اند، درآن روز برای ایشان هیچ سودی ندارد و مانع ورودشان به دوزخ نمی گردد، چرا که اعمال شان فاقد دو شرط اخلاص و متابعت از شریعت الهی است، پس هر عملی که خالص برای الله نبوده و مطابق شریعت الهی نباشد، آن عمل باطل است و اعمال کافران فاقد این هردو شرط است، به این اساس اعمال ایشان همانند باد پراگنده بر هوا است، الله سبحانه در سورۀ ابراهیم آیۀ (۱۸) می گوید: ﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ ۖ أَعْمَٰلُهُمْ كَرَمَادٍ ٱشْتَدَّتْ بِهِ ٱلرِّيحُ فِى يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ «داستان اعمال آنانی که به پروردگار شان کافر شدند، همانند خاکستری است که در روز طوفانی، باد تندی به آن وزید»، و همانند خاکستر همه پراگنده بر هوا می شود و ذره ای ازآن باقی نمی ماند، همچنین در روز رستاخیز، اعمال به ظاهر خوبی که کافران در دنیا انجام داده اند برباد می شود و اثری از آن باقی نمی ماند.

و در سورۀ نور آیۀ (۳۹) اعمال کافران را به سراب تشبیه داده فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَعْمَٰلُهُمْ كَسَرَابٍۭ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ ٱلظَّمْـَٔانُ مَآءً﴾ «و آنانی که کافر شدند اعمال خیر ایشان، همانند سرابی است، در میدان هموار که شخص تشنه آن را آب می پندارد»، اما در حقیقت آب نیست، پس اعمال خیر کافر، در ظاهر مفید و سودمند معلوم می شوند، ولی در حقیقت هیچ سود اخروی را در پی ندارد.

مسئلۀ چهارم: بیان وضعیت خوب مومنان در قیامت

بعد از بیان وضعیت بد مجرمان، وضعیت خوب مومنان را در آن روز یاد آور می شود، تا از طریق مقایسه، حالت هر یک ازین دو گروه روشن گردد: ﴿أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾﴾ «بهشتیان در آن روز جایگاه شان بهتر، و استراحتگاه شان نیکو تر است»، و در آیۀ (۷۶) همین سوره می گوید: ﴿حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ «بهشت چه خوب قرارگاه و چه نیکو آرامگاهی است».

همچنین در سورهٔ یس آیهٔ (۵۵-۵۹) در سورهٔ فصلت آیهٔ (۳۰-۳۲) بیان حال این هر دو گروه است.

مسئلهٔ پنجم: بیان هول و دهشت قیامت و حسرت و افسوس کافران

پیشتر در جواب مطالبهٔ مشرکان از پیغمبر ﷺ که فرشتگان را با خود حاضر کند، به ایشان پاسخ داد که { يَوْمَ يَرَوْنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ لَا بُشْرَىٰ } یعنی روز دیدن ملائکه برایشان بشارت نیست، حالا برای تکمیل پاسخ گذشته، برای روز مشاهده ملائکه چهار وصف ذکر می دهد که بیانگر سختی آن روز بر کافران است:

وصف اول: ﴿ وَيَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلْغَمَٰمِ وَنُزِّلَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلًا ۝٢٥ ﴾ «و (بیاد آورید) روزی را که آسمان به وسیلهٔ ابر پاره پاره شود و فرشتگان پیاپی فرستاده شوند».

«تَشَقَّقُ» پاره پاره می شود، و مقصود از «الغَمَام» همان ابری است که الله سبحانه بر فراز آن، از فوق آسمان ها فرود می آید، پس به سبب آن، آسمان ها پاره پاره می شوند و ملائکهٔ هر آسمان پیاپی فرود می آیند و در اطراف محشر صف می گیرند(۱).

این همان غمامی است که الله سبحانه در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۱۰) در شأن آن فرموده است: ﴿ هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأْتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِى ظُلَلٍ مِّنَ ٱلْغَمَامِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴾ «انتظار نمی کشند مگر اینکه الله با سایبان هائی از ابر به آنها بیاید و فرشتگان (نیز برای تنفیذ مقدرات بیایند) و کار به انجام رسانیده شود و همه کارها به سوی الله باز گردانده می شود».

کلمهٔ «فی» درین آیه به معنای «علی» و یا به معنی «مع» است، و برای ظرفیت نیست، زیرا اگر حرف «فی» درینجا برای ظرفیت قرار داده شود، لازم می آید که «ظُلَل»، الله تعالی را احاطه نموده باشد، در حالی که هیچ چیزی الله تعالی را احاطه نمی کند، بلکه او محیط همه چیز است.

آمدن الله تعالی با این وصف در روز قیامت، در دادگاه محشر، برای حل و فصل در میان بندگانش می باشد.

اما فرود آمدن فرشتگان به این کیفیت است: که اول ملائکه آسمان دنیا، سپس ملائکهٔ آسمان دوم، باز ملائکهٔ آسمان سوم، به همین ترتیب ملائکه همه آسمان ها به ترتیب فرود

۱- تفسیر تیسیر الکریم الرحمن : ۲/۷۹٤ .

می آیند و در هفت صف قرار می گیرند و اهل محشر را تحت محاصره قرار می دهند که گریز مجرم هر گز ممکن نیست.

فائده:

ازین آیه، صفت «مجئ» برای الله تعالی ثابت می شود و این مطلب در چندین آیه در قرآن کریم تصریح شده است، الله سبحانه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۵۸) می گوید: ﴿هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِىَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِىَ بَعْضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ ۗ يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ ءَايَٰتِ رَبِّكَ﴾ «آیا ایشان انتظار جز این را دارند که فرشتگان یا پروردگارت به آنها بیاید؟ و یا بعضی آیات پروردگارت بیاید» درین آیه سه حالت بیان شده است:

۱- آمدن فرشتگان برای قبض ارواح شان.

۲- آمدن الله در روز محشر برای داوری.

۳- آمدن بعض علامات قیامت، مانند طلوع خورشید از مغرب و غیره.

و در سورهٔ فجر آیهٔ (۲۲) می گوید: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ «و پروردگارت بیاید، و فرشتگان صف صف حاضرشوند»، پیش ازین آیه، درهم کوبیدن زمین را بیان کرد، سپس واقعهٔ بزرگ رستاخیز و آمدن پروردگار و آمدن فرشتگان و صفوف آنها را تذکر داد.

- در آیهٔ { وَيَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلْغَمَٰمِ } اگر چه صفت «مجئ» به صراحت ذکر نشده است، ولی اشارهٔ دانسته می شود، زیرا پاره شدن آسمان به سبب ابری می باشد که علامهٔ آمدن الله سبحانه است و دلیلش همان آیات گذشته است که درآن، آمدن الله تعالی به صراحت ذکر شده است، پس این آیات، همه بر صفت «مجئ» که از صفات فعلی الله سبحانه است، دلالت دارد و تأویل «مجئ» درین آیات به «فرود آمدن امر الهی»، تأویل درست نیست، زیرا فرود آمدن فرمان الهی مخصوص به روز قیامت نیست، بلکه همیشه فرمان او در کائنات جاری و ساری است، علاوه برآن، صفت «مجئ» یعنی آمدن الله تعالی برای قضا و فیصله در میان بندگانش، در احادیث نبوی نیز وارد است، و در روشنی این آیات و صفات، عقیدهٔ سلف، همانا اثبات این صفت برای الله تعالی بدون هیچ نوع تأویلی در معنی آیات و احادیث بوده است و البته کیفیت آمدن الله تعالی برای هیچ کسی معلوم نیست، پس او همانگونه که شایستهٔ و لائق جلال و عظمتش باشد، می آید.

بهر تقدیر این جهان و این حکومت و این نظام، از میان بر داشته می شود و جهان دیگر و حکومت دیگر و نظام دیگری به میان می آید.

- وصف دوم: ﴿ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ لِلرَّحۡمَٰنِۚ﴾ «پادشاهی و حکومت واقعی در آن روز، از آن رحمن است»، در سورۀ غافر آیۀ (۱۶) می گوید: ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ١٦﴾ «امروز پادشاهی از آن کیست؟ از آن الله یگانۀ غالب است»، و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود:

«يَطْوِى اللَّهُ السَّمَوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ الْجَبَّارُونَ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِى الأَرَضِينَ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ – قَالَ ابْنُ الْعَلاَءِ: بِيَدِهِ الأُخْرَى – ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ الْجَبَّارُونَ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟»

«الله در روز قیامت آسمان ها را به هم می پیچاند، سپس آن ها را به دست راستش می گیرد، سپس می گوید: من پادشاهم، کجایند ستمگران ؟ کجایند سرکشان ؟ - در روایت ابن العلاء آمده است – سپس آن را به دست دیگرش می گیرد و می گوید: کجایند ستمگران و کجایند سرکشان ؟ » . ([1])

وصف سوم: ﴿وَكَانَ يَوۡمًا عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ عَسِيرٗا ٢٦﴾ «و آن روز بر کافران، روز سخت و دشواری است»، زیرا روز عدالت و قضاوت و محاکمه الهی است، چنانکه در سورۀ مدثر آیۀ می گوید: ﴿فَذَٰلِكَ يَوۡمَئِذٖ يَوۡمٌ عَسِيرٌ ٩ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ غَيۡرُ يَسِيرٖ ١٠﴾ «پس آن روز، روزی است که بر کافران سخت دشوار است و آسان نیست».

در سورۀ قمرآیۀ (۸) می گوید: ﴿مُّهۡطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِۖ يَقُولُ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا يَوۡمٌ عَسِرٞ ٨﴾ «به سوی خواننده، به سرعت می روند، کافران می گویند: این روز، (روز) بس دشوار است».

اما بر مومنان هیچ مشکلی نیست، چنانچه در سورۀ أنبیاء آیۀ (۱۰۳) می گوید: ﴿لَا يَحۡزُنُهُمُ ٱلۡفَزَعُ ٱلۡأَكۡبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ «هراس بزرگ ایشان را غمگین نمی سازد و فرشتگان ایشان را استقبال و پذیرائی می کنند».

وصف چهارم: از شدت ندامت ظالمین و کفار و مشرکان حکایت می کند: ﴿وَيَوۡمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي ٱتَّخَذۡتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلٗا ٢٧﴾ «و روزی که ستمگار هر دو دست خود را می گزد، می گوید: کاش همراه پیغمبر راه در پیش می گرفتم»، و دنبال این و آن

۱- صحیح مسلم، کتاب صفة القیامة و الجنة و النار، باب حدثنا أبوبکر...، ۷۲۲۸، و سنن أبوداود، کتاب السنة، باب الرد علی الجهمیة، حدیث: ۴۷۳۴، و لفظ حدیث از روایت أبوداود است.

نمی رفتم، در سورهٔ احزاب آیهٔ (۶۶) می گوید: ﴿ يَوۡمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ﴾ «روزی که چهره های شان در آتش زیر و رو کرده می شود، می گویند: کاش الله را اطاعت می کردیم و پیغمبرش را اطاعت می کردیم».

و در سورهٔ فجر آیهٔ (۲۴) گفتار کافر را حکایت می کند: ﴿ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي قَدَّمۡتُ لِحَيَاتِي ﴾ «می گوید: ای کاش برای این زندگی جاویدانی، اعمال نیک می فرستادم».

گزیدن دو دست بیانگر شدت ندامت و حسرت می باشد، چنانچه انسان هنگامی که دچار حسرت شدید شود، دست های خود را می گزد، و سورهٔ انعام آیهٔ (۳۱)، سورهٔ یونس آیهٔ (۵۴)، و سورهٔ سبأ آیهٔ (۳۳) نیز بیان ندامت و حسرت کافران است.

- سپس آن ستمگاران در حق خود دعای بد نموده ترک دوستی با مفسدان را تمنا می کنند: ﴿ يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا ۝٢٨ ﴾ «ای وای بر من، کاش فلانی را دوست نمی گرفتم»، اشاره به همان دوستان دنیوی ایشان است که آنها را به سوی هر نوع گمراهی و بدبختی سوق دادند و از مسیر هدایت منحرف ساختند.

این آیه بیانگر خطرناک بودن دوستان منحرف و فاسد اند، و پیغمبر ﷺ فرموده اند: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ» «مرد بر دین دوست و رفیقش هست، پس یکی از شما ببیند (و دقت کند) که با چه کسی دوستی می کند».([1])

و همچنان از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «لاَ تُصَاحِبْ إِلاَّ مُؤْمِنًا وَلاَ يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلاَّ تَقِيٌّ» «جز با مومن همراهی (و دوستی) مکن و طعامت را جز انسان پرهیزگار نخورد».([2])

- پس از آن علت این تمنا را از خود آنها حکایت می کند: ﴿ لَّقَدۡ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِيۗ ﴾ «حقا که او مرا از ایمان به قرآن منحرف ساخت بعد ازآنکه به سویم آمد»، و مرا در گودال بدبختی فرو افگند. مقصود از «ٱلذِّكۡرِ» قرآن است.

۱- سنن أبوداود، کتاب الأدب، باب من يؤمر أن يجالس، حديث : ۴۸۳۵، این حدیث در مرتبهء «حسن» قرار دارد، نگاه: صحيح الجامع الصغير، حديث : ۳۵۴۵.

۲- سنن أبوداود، کتاب الأدب، باب من يؤمر أن يجالس، حديث : ۴۸۳۴، این حدیث در مرتبهٔ «حسن» قرار دارد، نگاه: صحيح الجامع الصغير، حديث : ۷۳۴۱.

- سپس طبیعت شیطان و سلوک او را با دوستانش، یاد آور می شود: ﴿وَكَانَ الشَّيْطَٰنُ لِلْإِنسَٰنِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾﴾ «و عادت شیطان این است که همواره انسان را (از حق باز می دارد و) به خواری می اندازد»، و اورا منحرف ساخته خوار و رسوا می کند.

چنانکه در سورهٔ حشر آیهٔ (۱۶) می گوید: ﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَٰنِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّنكَ إِنِّيٓ أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَٰلَمِينَ﴾ «داستان این منافقان، همانند داستان شیطان است، که چون برای انسان می گوید: کافر شو (مشکلاتت همه حل می شود) پس هرگاه کافر شود، (شیطان) می گوید: من از تو بیزارم، من از الله پروردگار جهانیان می ترسم».

به همین سبب الله سبحانه در سورهٔ فاطر آیهٔ (۶) می گوید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُۥ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَٰبِ السَّعِيرِ﴾ «شکی نیست که شیطان دشمن شما است، پس شما او را نیز دشمن برگزینید (و از وی پیروی نکنید) زیرا او گروه خود را دعوت می دهد، تا از اهل دروزخ باشند».

۞۞۞

مطلب ششم: از آیهٔ (۳۰-۴۴)شکوهٔ پیغمبر ﷺ از امتش به خاطر هجران قرآن

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْءَانَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ
الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَٰحِدَةً
كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَٰهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَٰكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا
﴿٣٣﴾ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَا مَعَهُۥٓ أَخَاهُ هَٰرُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾ فَقُلْنَا اذْهَبَآ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِنَا
فَدَمَّرْنَٰهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَٰهُمْ وَجَعَلْنَٰهُمْ لِلنَّاسِ ءَايَةً وَأَعْتَدْنَا
لِلظَّٰلِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾ وَعَادًا وَثَمُودَا وَأَصْحَٰبَ الرَّسِّ وَقُرُونًۢا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾ وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ
الْأَمْثَٰلَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾ وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِيٓ أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا
يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾ وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ

رَسُولًا ﴿٤١﴾ إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَآ أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا ۚ وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ
ٱلْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾ أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٣﴾ أَمْ تَحْسَبُ
أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَٱلْأَنْعَٰمِ ۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

ترجمه:

۳۰- وپیغمبر (شکوه کنان) گفت: ای پروردگارم ! یقینا این قوم من قرآن را متروک قرار دادند.

۳۱- و همچنین ما برای هر پیغمبری، گروهی از گنهگاران را دشمن ساخته ایم (اما تو بی رهنما و بی یار و یا ور نیستی) همین بس است که پروردگارت رهنما، و یار و یاور (تو) باشد.

۳۲- و کافران گفتند: چرا این قرآن بر وی یک دفعه نازل نشد ؟ همین گونه ما قرآن را (تدریجا و کم کم) نازل کردیم تا به این وسیله قلب تو را استوار سازیم و آن را پیاپی (و منظم) به آرامی خواندیم (و بیان داشتیم).

۳۳- و کافران هیچ مثالی را (به عنوان اعتراض) به تو ارائه نمی دهند مگر اینکه ما جواب واقعی و تفسیر آن را به نیکو ترین وجه برایت ارائه می داریم.

۳۴- آنانی که بر روی های شان به سوی دوزخ گرد آورده می شوند، آنها بدترین مرتبه و گمراه ترین راه را دارند.

۳۵- و یقینا ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را با او یاور و همکار گرداندیم.

۳۶- پس گفتیم: هر دو بروید به سوی قومی که آیت های ما را تکذیب نمودند، (پس آن هر دو رفتند ولی از سوی قوم تکذیب شدند) پس آنها را کاملا نابود ساختیم.

۳۷- (پیش از موسی) قوم نوح هرگاه پیغمبران را تکذیب کردند، ما آنها را غرق کردیم و نابودی آنها را برای مردمان عبرت ساختیم و ما برای ستمگاران عذاب دردناکی را فراهم ساخته ایم.

۳۸- و ما عاد و ثمود و اصحاب رسّ و گروه های بسیاری را که در میان اینها بودند (نیز نابود ساختیم).

۳۹- و برای هر یکی از آنان مثال های (پند و نصیحت) بیان کردیم (اما به خود نیامدند) و هر یکی را به شدت نابود ساختیم.

۴۰- و یقینا (مردمان قریش در سفرهای خود) از سرزمینی که (بـرآن) بـاران بـد بختی، بارانده شده بود، گذشته اند، آیا آنها را ندیده اند؟! بلکه (دیده اند ولـی ازآن عبـرت نگرفتند چون) آنها به زنده شدن دو باره امید (و باور) ندارند.

۴۱- و هنگامی که تو را ببینند، تو را به استهزا و تمسخر می گیرند، (و می گویند: آیا) ایـن است آنکه الله اورا به حیث پیغمبر فرستاده است؟!

۴۲- نزدیک بود که ما را از عبادت معبودان خویش منحرف سازد، اگر ما بـر عبـادت آنهـا صبر نمی کردیم و به زودی هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، خواهند دانسـت کـه چه کسی گمراه و منحرف است.

۴۳- به من خبر بده، آیا کسی که هوا و هوس خویش را معبود خود قرار داده است، آیا تـو نگهبان او می باشی؟

۴۴- آیا می پنداری که بیشتر ایشان می شنوند، یا می فهمند؟ (چنین نیست) ایشان فقط همانند چهارپایان و بلکه گمراه تر اند.

تفســـیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- شکوهٔ پیغمبرﷺ از امتش به خاطر هجران قرآن،

۲- شبههٔ دیگر مشرکان در بارهٔ قرآن،

۳- تهدید برای مشرکان،

۴- تسلی برای پیغمبرﷺ به ذکر قصه های پیغمبران گذشته،

۵- برخوردهای ناشایستهٔ کفار در برابر دعوت پیغمبرﷺ

مسئلهٔ اول: شکوهٔ پیغمبرﷺ از امتش به خاطر هجران قرآن

با آنکه الله سبحانه به شبهات خرافی مشرکان و کـافران در مـورد قـرآن و پیغمبـرﷺ جواب های قناعت بخش داد، اما در مشرکان هیچ نوع تمایلی به سوی ایمان و تسلیم، بـه مشاهده نرسید، ازیـن رو قلـب مطهـر آن حضـرتﷺ بـه سـتوه آمـد و او در پیشـگاه پروردگارش از قومش به خاطر ترک و روی گردانی شـان از قـرآن شـکوه نمـود، پـس الله سبحانه این شکوهٔ پیغمبرﷺ را درینجا بازگو می کند تا تهدیدی باشد برای قومش.

الله سبحانه می فرماید: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ۝٣٠﴾ «و پیغمبر (شکوه کنان) گفت: ای پروردگارم ! یقینا این قوم من قرآن را متروک قرار دادند»، قرآنی را که وسیلهٔ سعادت و نجات و پیروزی دنیا و آخرت است، پشت سر گذاشته اند، حتی آمادهٔ شنیدن آن نیستند.

«مَهۡجُورٗا» به معنی متروک، رها شده، از «هَجۡر» مأخوذ است، یعنی به آن ایمان نیاوردند و به آن عمل نکردند، پس کسی که به قرآن ایمان نیاورد، او قرآن را «مهجور» قرار داده است، به همین ترتیب کسی که به قرآن عمل نکند، او نیز قرآن را «مهجور» قرار داده است .

ناگفته نماند که این شکوه تنها مخصوص کسانی نیست که در وقت نزول قرآن می زیستند و به آن ایمان نمی آوردند، بلکه طوری که در این آیه شکوه از کسانی است که به قرآن ایمان ندارند، به همین ترتیب کسانی که به قرآن عمل نمی کنند، در هر عصر و زمانی که باشند، آنها را نیز در بر می گیرد .

حقیقت است که قرآن در میان مسلمانان امروزی حیثیت یک کتاب تشریفاتی را به خود گرفته است، که تنها الفاظش را با صدای بسیار جالب، در روز های ماتم و مراسم تعزیه داری و در ختمهای مروج برای مرده گان می خوانند، اما در اوقات دیگر آن را در غلاف زیبا نموده زیور طاق و الماری قرار می دهند، اما در صحنهٔ عمل و در زندگی شخصی و اجتماعی و حکومت داری از اصول تا به فروع آن را مهجور قرار داده اند.

- هر گاه پیغمبر ﷺ از مهجور قرار گرفتن قرآن به حضور پروردگارش شکوه نمود، پس الله سبحانه برای تسلی خاطر پیغمبرش می فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَۗ﴾ «وهمچنین ما برای هر پیغمبری، گروهی از گنهگاران را دشمن ساخته ایم»، که آن مجرمین در برابر دعوت پیغمبران خلل ایجاد نموده مردم را از پذیرفتن دعوت حق، باز می داشتند، چنانکه تفصیل کیفیت دشمنی مجرمین در برابر پیغمبران در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۱۲) ذکر شده است .

- سپس برای پیغمبرش وعدهٔ نصرت داده می فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيٗا وَنَصِيرٗا ۝٣١﴾ «و همین بس است که پروردگارت رهنما ویار و یاور (تو) باشد»، لذا او تورا به سوی مصالح دین و دنیا هدایت می کند و تورا یاری می دهد و بر دشمنان دین غالب می

گرداند، در نتیجه کلمۀ حق برتر و غالب و کلمۀ شرک نابود می شود، پس مصالح دین و دنیا در دسترس تو قرار می گیرد.

مسئلۀ دوم: شبهۀ دیگر مشرکان در بارۀ قرآن

- ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَٰحِدَةً﴾ «و کافران گفتند: چرا این قرآن بر وی یک دفعه فرو فرستاده نشد؟»، مقصود مشرکان ازین شبهه این است که اگر قرآن از جانب الله تعالی می بود، باید مانند تورات و انجیل همه یکجا نازل می شد، تا برای شک و تردید جای باقی نمی ماند.

پس الله سبحانه در رد این گفتار و به غرض بیان فائده انزال تدریجی قرآن چنین می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَٰهُ تَرْتِيلًا ۝٣٢﴾ «همین گونه ما قرآن را (تدریجا و کم کم) نازل کردیم تا به این وسیله قلب تو را استوار سازیم و آن را پیاپی و منظم به آرامی خواندیم» .

«رَتَّلْنَاهُ تَرتِيلاً» آن را کم کم، جدا جدا و منظم نازل کردیم، و آن را واضح و مفصل بیان کردیم، به آرامی خواندیم .

درین آیه برای نزول تدریجی قرآن دو حکمت و سبب ذکر شده است: یکی تقویۀ قلب پیغمبر ﷺ، دوم: اینکه به آرامی خوانده شود تا حفظ و تدبرآن سهل باشد .

چنانچه در سورۀ اسراء آیۀ (۱۰۶) می گوید: ﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا﴾ «و ما قرآن را جدا، جدا (و حسب ضرورت) فرو فرستادیم، تا آن را بر مردم به آرامی بخوانی و آن را (کم کم و حسب ضرورت) نازل کردیم» .

حکمت دیگر در نزول تدریجی قرآن اینست که هرگاه اگر قرآن به صورت دفعی، همه یکجا نازل می شد، در بسیاری موارد، مطابقت قرآن به مقتضای حال و مناسبتش به مقام، روشن نمی شد، پس نزول تدریجی قرآن، از مُتَمِّمات اعجاز آنست .

- سپس بیان می دارد که ما نه تنها از یک شبهۀ آنها در یک موضوع خاص، بلکه در هر موضوعی که آنان شبهات پیش می کنند، برای ایشان جواب های کافی می دهیم: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۝٣٣﴾ «و کافران هیچ مثالی را (به عنوان اعتراض) به تو ارائه نمی دهند مگر اینکه ما جواب واقعی و تفسیر آن را به نیکو ترین وجه برایت ارائه می داریم»، یعنی هر وقتی که مشرکان خواسته اند از طریق شبهات و اعتراضات بر

پیغمبری و رسالت تو اعتراضی کنند، ما به ایشان پاسخ هایی داده ایم که شبهات و اعتراضات را کاملا دفع نموده است.

مقصود از «مَثَل»، اعتراضات و شبهات مشرکان است، و مقصود از {جِئْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ} ارائهٔ پاسخ های است که شبهات و اعتراضات مشرکان را دفع می کند.

این آیه دلیل برین است که هر گاه برای عالم و محدث و معلم و واعظی در امری از امور دین شبههٔ پیش آید، باید سعی ورزند تا حل و فصل آن را از قرآن و حدیث جستجو نمایند، زیرا هیچ حادثه یا شبههٔ نیست که جواب آن در قرآن و حدیث نباشد.

چنانکه در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۱۸) می گوید: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌۚ﴾ «بلکه (شأن ما این است که) حق را بر فرق باطل می کوبیم، پس حق مغز سر باطل را از هم می پاشد، و باطل نا گهان محو و نابود می شود».

جواب ها و دلائل قرآن، هر نوع شبههٔ باطل را خنثی نموده نیست و نابود می کند که اثری از آن باقی نمی ماند.

فرق در میان ﴿جِئْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ﴾ و ﴿وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ این است: «حق» عبارت از مدلول آیات کتاب الله است، «وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» عبارت از الفاظی است که بر آن معانی دلالت دارد، پس قرآن را هم معانیش حق است، و هم الفاظی که برآن معانی دلالت دارند، بس واضح و روشن است.

مسئلهٔ سوم: تهدید برای مشرکان

سپس مشرکانی را که پیغمبرﷺ را تکذیب نموده و بر قرآن چنین اعتراضات بی مورد می کردند، مورد تهدید قرار داده و انجام بدشان را در قیامت بیان می دارد: ﴿ٱلَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُوْلَٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾﴾ «آنانی که بر روی های شان به سوی دوزخ گرد آورده می شوند، آنها بدترین مرتبه، و گمراهترین راه را دارند».

کلمهٔ «شَرٌّ»، «وَأَضَلُّ» در اصلا صیغهٔ اسم تفضیل اند، ولی درین جا برای مبالغه و بیان نهایت بدی و گمراهی آنها استعمال شده است، و معنی تفضیلی ندارند.

در صحیحین از انسؓ روایت است که مردی گفت:«يَا نَبِيَّ اللَّهِ كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ» «یا رسول الله، روز قیامت کافر چگونه بر رویش حشر می شود؟ (پیغمبر ﷺ) در جواب گفت: آیا کسی که اورا در دنیا بر دو پا روان کرده است، نمی تواند روز قیامت وی را بر رویش روان کند؟».[۱]

مسئلۀ چهارم: تسلی برای پیغمبر ﷺ به ذکر قصه های پیغمبران گذشته

بعد ازآنکه مسئلۀ توحید و نفی شرک و حقانیت قرآن و رسالت را بیان داشت و از شبهات مخالفان جواب های کافی ارائه نمود و اهوال قیامت و احوال مخالفان رسول را در آن روز شرح داد، اکنون درینجا داستان های پیغمبران گذشته و سرانجام بد مخالفان ایشان را به صورت فشرده تذکر می دهد تا این داستان ها برای پیغمبر ﷺ تسلی و برای مردم پند و هشدار باشد؛ درین آیات پنج قصۀ عبرت ناک آنها را مورد بحث قرار می دهد:

۱- قصۀ موسی و هارون علیهما السلام

- ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَـٰبَ وَجَعَلْنَا مَعَهُۥٓ أَخَاهُ هَـٰرُونَ وَزِيرًا ۝٣٥﴾ «و یقینا ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را با او یاور و همکار گرداندیم».

سبب تقدیم قصۀ موسی عليه السلام بر قصه های بعدی، دو چیز است: یکی اینکه عصر موسی عليه السلام نسبت به نوح و هود و صالح - علیهم السلام- نزدیک تر بود، دوم: اینکه پیروان شریعت موسی عليه السلام در عصر پیغمبر ﷺ موجود بودند، ولی اثری از پیروان شریعت نوح و هود و صالح - علیهم السلام - نبود.

درین آیه، هارون عليه السلام را به صفت «وزیر» یعنی معاون و همکار معرفی نموده و در سورۀ مریم آیۀ (۵۳) نبوت او را ثابت می کند، چنانکه می گوید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُۥ مِن رَّحْمَتِنَآ أَخَاهُ هَـٰرُونَ نَبِيًّا ۝٥٣﴾ «و ما از مهربانی خود برای او برادرش هارون را نبوت بخشیدیم».

و این دو آیه با هم منافات ندارند، زیرا هارون اگر چه پیغمبر هم باشد، اما اصل شریعت از موسی است و هارون تابع او بود، اما از انجا که هر دو در اصل نبوت اشتراک داشتند، ازینجهت فرمود: ﴿فَقُلْنَا ٱذْهَبَآ إِلَى ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا﴾ «پس ما گفتیم: هر دو بروید به سوی قومی که آیت های ما را تکذیب نمودند».

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب کیف الحشر، حدیث : ۶۵۲۳، صحیح مسلم، کتاب صفة القیامة و الجنة والنار، باب یحشر الکافر علی وجهه، حدیث :۷۲۶۵ .

مراد به «آیَاتِنَا» دلائل توحید است که در انفس و آفاق موجود است یا نُه معجزه ای است که در آیۀ (۱۰۱) سورۀ إسراء مذکور است: ﴿ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ ﴾ «و شکی نیست که ما برای موسی نُه معجزۀ روشن دادیم»، و در سورۀ نمل آیۀ (۱۲) نیز به سوی این نُه معجزه اشاره شده است.

پس طبق دستور الهی، این هر دو پیغمبر گرامی به قصد دعوت به سوی فرعون وقومش رفتند، اما آنها طوری که آیات را تکذیب کردند، این هر دو پیغمبر بزرگوار را نیز تکذیب نمودند، چنانچه قصۀ تکذیب فرعون در سورۀ طه آیۀ (۵۶) و در سورۀ نازعات آیۀ (۱۷-۲۱) ذکر شده است، به این آیات مراجعه شود.

- سپس سر انجام این تکذیب را بیان می کند: ﴿ فَدَمَّرْنَٰهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾ ﴾ «پس ما ایشان را کاملا نابود ساختیم»، و از صفحۀ هستی حذف شان کردیم تا برای تکذیب کننده گان انبیاء درس عبرتی باشد.

شرح نابودی و اسباب هلاکت این قوم در سورۀ اعراف آیۀ (۱۳۶) مذکور است، الله سبحانه می گوید: ﴿ فَٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ فِى ٱلْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُوا۟ عَنْهَا غَٰفِلِينَ ﴾ «پس ما از آنها انتقام گرفتیم و در دریا غرق شان کردیم، بدان سبب که آیت های ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند».

و همچنین در سورۀ زخرف یگوید: ﴿ فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾ فَجَعَلْنَٰهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْـَٔاخِرِينَ ﴿٥٦﴾ ﴾ «پس هنگامی که ما را به خشم آوردند، ازایشان انتقام گرفتیم و غرق شان کردیم، پس ایشان را پیش گامان (در عذاب) و درس عبرتی برای پسینان گرداندیم».

۲- قصۀ قوم نوح عليه السلام

﴿ وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا۟ ٱلرُّسُلَ أَغْرَقْنَٰهُمْ وَجَعَلْنَٰهُمْ لِلنَّاسِ ءَايَةً ﴾ «(پیش از موسی) قوم نوح هرگاه پیغمبران را تکذیب کردند، ما آنها را غرق کردیم و نابودی آنها را برای مردمان عبرت ساختیم».

قصۀ نوح عليه السلام و هلاکت قوم ایشان در سورۀ قمر آیۀ (۹-۱۴) و سورۀ نوح مذکور است.

- سپس می فرماید: ﴿ وَأَعْتَدْنَا لِلظَّٰلِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾ ﴾ «و ما برای ستمگاران عذاب دردناکی را فراهم ساخته ایم »، و هر ستمگار را به چنین عذابی دچار می سازیم .

۳- قصهٔ عاد و ثمود و اصحاب الرَّس

- ﴿ وَعَادًا وَثَمُودَا وَأَصْحَٰبَ ٱلرَّسِّ وَقُرُونَۢا بَيۡنَ ذَٰلِكَ كَثِيرٗا ۝٣٨ ﴾ «وما عاد و ثمود و اصحاب رسّ و گروه های بسیاری را که در میان اینها بودند»، نیز نابود ساختیم.

مراد از «عاد» قوم هود عليه السلام اند که به وسیله باد طوفانی و تند، هلاک گردیدند، چنانچه قصهٔ هلاکت ایشان در سورهٔ قمر آیهٔ (۱۸-۱۹)، و در سورهٔ الحاقه آیهٔ (۶-۷) مذکور است.

و مراد از «ثمود» قوم صالح عليه السلام است که به آواز نهایت سخت هلاک شدند، و داستان نابودی این قوم در سورهٔ قمر آیهٔ (۳۱)، در سورهٔ الحاقه آیهٔ (۵) ذکر شده است.

در بارهٔ تعیین «اصحاب رسّ» اختلاف است، البته امام طبری ترجیح داده است که «اصحاب رسّ»، همان «اصحاب أخدود» اند که قصهٔ آنها در سورهٔ بروج مذکور است.

- سپس روشن می سازد که ما این اقوام را غافلگیرانه مورد عقوبت قرار نداده ایم ﴿ وَكُلّٗا ضَرَبۡنَا لَهُ ٱلۡأَمۡثَٰلَۖ ﴾ «و برای هر یکی از آنان مثال های (پند و نصیحت) بیان کردیم». و همه حقائق را برای ایشان روشن ساختیم و به شبهات شان جواب های قناعت بخش دادیم و به بیان داستان های عبرت انگیز گذشته آنان را انذار نمودیم، اما پردهٔ غفلت از دل های سخت آنها دور نشد، از مرکب کبر و غرور فرود نیامدند.

و هنگامی که کار به این سرحد انجامید ﴿ وَكُلّٗا تَبَّرۡنَا تَتۡبِيرٗا ۝٣٩ ﴾ «و هر یکی را به شدت نابود ساختیم». «تَبَّرۡنَا» ریزه ریزه ساختیم، درهم شکستیم و هلاک کردیم.

- سپس یک نمونهٔ از دیار مخروبهٔ بعض این اقوام را که عبارت از سرزمین های قوم لوط است، و در مسیر حجاز به سوی شام موقعیت دارد، ذکر می کند: ﴿ وَلَقَدۡ أَتَوۡاْ عَلَى ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِيٓ أُمۡطِرَتۡ مَطَرَ ٱلسَّوۡءِۚ ﴾ «و یقینا (مردمان قریش در سفرهای خود) از سرزمینی که (بر آن) باران بد بختی، بارانده شده بود، گذشته اند».

مقصود از «مَطَرَ ٱلسَّوۡءِ» سنگباران است، زیرا الله سبحانه قریه های این اقوام را هم سنگباران کرد و هم آنها را سرازیر نموده منقلب ساخت، چنانچه داستان دعوت لوط عليه السلام و هلاکت قومش در سورهٔ هود آیهٔ (۸۲-۸۳)، در سورهٔ شعراء آیهٔ (۱۷۳)، در سوره صافات آیهٔ (۱۳۶-۱۳۸) بیان شده است.

- سپس الله تعالی قریش را در برابر غفلت و عدم عبرت شان، مورد توبیخ قرار می دهد: ﴿أَفَلَمْ يَكُونُوا۟ يَرَوْنَهَا﴾ «آیا مگر آثار عذاب را درین دیار مشاهده نکرده اند؟ » تا برای ایشان درس عبرت حاصل شود، و از کفر و عناد شان توبه کنند، و به هوش آیند.

آری مردم قریش این آثار را مشاهده کرده اند ولی عبرت نگرفتند ﴿بَلْ كَانُوا۟ لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ۝٤٠﴾ «بلکه آنها به زنده شدن دو باره امید (و باور) ندارند»، و به همین اساس آنان پیامبر و قرآن را تکذیب نمودند و دنیا را جز لهو لعب چیز دیگری نمی دانستند.

مسئلهٔ پنجم: برخوردهای ناشایستهٔ کفار در برابر دعوت پیغمبر ﷺ

بعد از ذکر شبهات مشرکین در بارهٔ قرآن و طعن ایشان در شأن پیغمبر ﷺ، یک عده برخوردهای ناشایستهٔ کافران را در برابر پیغمبر ﷺ که به غرض جلوگیری از دعوت اسلام، انجام می دادند ذکر می کند:

۱- پیغمبر ﷺ را به مسخره می گرفتند: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا﴾ « و هنگامی که تو را ببینند تورا به استهزا و تمسخر می گیرند».

۲- شخصیت اورا تنقیص و مورد تحقیر قرار داده می گفتند: ﴿أَهَٰذَا ٱلَّذِى بَعَثَ ٱللَّهُ رَسُولًا ۝٤١﴾ «آیا همین است آنکه الله اورا پیغمبر فرستاده است؟!» در حالیکه نسبت به ما هیچ برتری و مزیتی ندارد، چنین شخصی که نه پادشاه است و نه گنج و خزانه ای دارد و نه قصر و بستانی دارد چگونه ممکن است که او پیغمبر باشد؟ !

۳- دعوت پیغمبر ﷺ را سبب گمراهی قرار می دادند: ﴿إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَآ أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا﴾ «نزدیک بود که ما را از عبادت معبودان خویش منحرف سازد، اگر ما بر عبادت آنها صبر نمی کردیم»، و بدین ترتیب آنان با تمسک به تقلید از راه و روش پدرانشان می خواستند نور حق را خموش سازند.

- پس الله سبحانه در رد سخنان این مشرکان می فرماید: ﴿وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۝٤٢﴾ «و به زودی هنگامی که عذاب را مشاهده می کنند، خواهند دانست که چه کسی گمراه و منحرف است؟»».

درین جمله به دو چیز اشاره شده است: یکی به این سخنان مشرکان که گفتند: «نزدیک بود ما را گمراه سازد» پاسخ داد که پیغمبر گمراه نیست، بلکه گمراه شما هستید. دوم: در برابر اعراض شان از استدلال و نظر صحیح، تهدید و وعید است.

- چون اصرار مشرکان بر کفر و شرک و اعراض، پیغمبر ﷺ را ناراحت و اندوه گین می ساخت، لذا الله تعالی پیغمبر گرامی خویش را مخاطب قرار داده می فرماید: ﴿أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٣﴾﴾ «به من خبر بده، آیا کسی که هوا و هوس خویش را معبود خود قرار داده است، آیا تو نگهبان او می باشی؟» یعنی تو قدرت نداری که مسیر او را تغییر دهی و از پیروی خواهشات، به سوی توحید و عبادت پروردگار برگردانی، چرا که گمراهی و ضلالت با طبیعت شان عجین شده است، و هیچ گاه ازآن خود را جدا نمی سازند، پس علت استهزاء و احتقار شخصیت تو و نپذیرفتن دعوت تو، بخاطر این نیست که دین تو حق و استدلالت قوی نیست، بلکه ازینجهت است که این مشرکان زیر فرمان عقل و استدلال نیستند، بلکه تحت فرمان هوا و هوس قرار دارند.

خلاصه اینکه: کسی که جز هوا معبودی نداشته باشد، نمی توانی به وسیلهٔ دعوت، مسیر اورا تغییر دهی و از هوا پرستی او را منع نموده به راه هدایت استوارش سازی.

همچنین در سورهٔ غاشیه آیهٔ (۲۲) می گوید: ﴿لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ﴾ «تو بر آنها نگران و مراقب نیستی»، در سورهٔ ق آیهٔ (۴۵) می گوید: ﴿وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ﴾ «وتو بر آنها چیرخ نیستی»، در سورهٔ بقره آیهٔ (۲۵۶)، سورهٔ یونس آیهٔ (۹۹)، سورهٔ نحل آیهٔ (۳۷)، و سوره زمر آیهٔ (۳۹) تائید همین مسئله است.

- بازهم پیغمبر ﷺ را مخاطب قرار داده علت اصرار مشرکان بر کفر و انکارشان را از حق بیان می دارد: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَٱلْأَنْعَٰمِ ۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾﴾ «آیا می پنداری که بیشتر ایشان می شنوند یا می فهمند؟ (چنین نیست) ایشان فقط همانند چهارپایان و بلکه گمراه تر اند»، کسانی که گمراه تر از چهار پایان باشند چگونه می توان ازیشان ایمان و هدایت را توقع داشته باشی!

۞۞۞

بخش دوم سوره: (از آیهٔ ۴۵-۶۲)

دلائل اثبات توحید، نفی شرک، پاسخ به سؤال مشرکان و تسلی برای پیغمبر ﷺ

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾ ثُمَّ
قَبَضْنَٰهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ لِبَاسًا وَٱلنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ نُشُورًا
﴿٤٧﴾ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾ لِّنُحْـِۧىَ بِهِۦ
بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقْنَآ أَنْعَٰمًا وَأَنَاسِىَّ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَٰهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا۟ فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ
ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِى كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا ﴿٥١﴾ فَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ
وَجَٰهِدْهُم بِهِۦ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾ ۞ وَهُوَ ٱلَّذِى مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا ۗ وَكَانَ رَبُّكَ
قَدِيرًا ﴿٥٤﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ وَكَانَ ٱلْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾ وَمَآ
أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾ قُلْ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا
﴿٥٧﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْحَىِّ ٱلَّذِى لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِۦ ۚ وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾ ٱلَّذِى
خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ ٱلرَّحْمَٰنُ فَسْـَٔلْ بِهِۦ خَبِيرًا
﴿٥٩﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسْجُدُوا۟ لِلرَّحْمَٰنِ قَالُوا۟ وَمَا ٱلرَّحْمَٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ۩ ﴿٦٠﴾ تَبَارَكَ
ٱلَّذِى جَعَلَ فِى ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَٰجًا وَقَمَرًا مُّنِيرًا ﴿٦١﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ
خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾ ﴾

ترجمه:

۴۵- آیا به سوی (قدرت) پروردگارت ندیدی که چگونه سایه را گسترانیده است؟ و اگر بخواهد آن را ساکن می گرداند، سپس خورشید را دالّ بر آن سایه کرده ایم.

۴۶- سپس ما آن سایه را آهسته آهسته به سوی خود بر می چینیم.

۴۷- و او آن کسی است که شب را برای شما (همچون) لباس و خواب را آرامش و آسایش و روز را بیداری (و وقت نقل و حرکت) قرار داده است.

۴۸- او آن کسی است که می فرستد بادها را مژده رسان، پیشاپیش باران رحمتش و (ما هستیم که) از آسمان آب پاکی را فرو می ریزیم.

۴۹- تا به وسیلهٔ آن آب، سرزمین مرده را زنده سازیم و به مخلوقات خود، ازآن جمله به چهارپایان و مردمان بسیاری، آن را بنوشانیم.

۵۰- و شکی نیست که ما قرآن را به شیوه های گوناگون در میان مردمان بیان کردیم تا پند گیرند، پس بیشتر مردم، جز کفر و ناسپاسی (چیزی را) نپذیرفتند.

۵۱- و اگر ما می خواستیم در هر شهری (پیغمبر) بیم دهنده را می فرستادیم.

۵۲- پس کافران را فرمان برادری مکن و به وسیلهٔ قرآن با ایشان جهاد بزرگی را آغاز کن.

۵۳- و الله کسی است که دو دریا را در کنار هم روان ساخته است: یکی گوارا و شیرین و آن دیگری شور و تلخ، و در میان این هر دو حاجز و مانع محکمی ایجاد کرده است.

۵۴- و او کسی است که آدمی را از آب (منی) آفرید، سپس او را به مرد و زن تقسیم کرد (و ازین طریق نسل او را گسترش داد) و پروردگار تو، توانا است.

۵۵- و (مشرکان) جز الله چیزی را می پرستند که به ایشان نه سودی می بخشد و نه به ایشان آسیبی می رساند و کافران همیشه بر مخالفت (توحید و آئین) پروردگارشان یکدیگر را پشتیبانی می کنند.

۵۶- و ما تو را جز مژده رسان (برای مومنان) و بیم دهنده (برای کافران) نفرستادیم.

۵۷- بگو: من از شما در برابر تبلیغ دین هیچ گونه پاداشی نمی خواهم، جز اینکه کسی که می خواهد، به سوی پروردگارش راه برگزیند.

۵۸- (در همهٔ امور) بر الله زندهٔ توکل کن که او هر گز نمی میرد و تسبیح و ثنای او را بجا آور، و همین کافی است که او از گناهان بندگانش آگاه است.

۵۹- او کسی است که آسمان ها و زمین و آنچه را در میان این هر دو است در شش روز آفرید، سپس بر عرش قرار گرفت، او دارای رحمت عظیم و فراوان است، پس وصف او را از شخص دانشمندی بپرس.

۶۰- و هنگامی که برای کافران گفته شود: برای الله مهربان سجده کنید، می گویند: رحمن چه چیز است؟ (ما او را نمی شناسیم که سجده کنیم) آیا ما چیزی را سجده کنیم که تو به ما دستور میدهی و این سخن نفرت آنها را افزود.

۶۱- بسیار والا مقام و بابرکت است آنکه در آسمان برج ها و چراغ درخشانی و ماه تابانی آفرید.

۶۲- و او کسی است که شب و روز را جای گزین یکدیگر گردانده است، بـرای کسـی کـه بخواهد پند گیرد (و الله را یاد کند) و یا بخواهد سپاس گزاری کند.

تفسـیر:

درین آیات از ین مطالب بحث می شود:

۱- ذکر هشت دلیل برای اثبات توحید،

۲- تقبیح مسلک انحرافی مشرکان،

۳- جواب از سوال مشرکان.

مطلب اول: ذکر هشت دلیل برای اثبات توحید

بعد ازآنکه شدت جهالت مشرکان را در بارهٔ توحید بیان داشته عقائد خرافی آنهـا را در هم کوبید و سخافت رأی ایشان را ابراز داشت، حالا درینجا برای اثبات توحیـد و یگـانگی پروردگار و کمال قدرت او هشت دلیل ذکر می کند که هر کدام آن از برکات و رحمـت بـی پایان او، سرچشمه می گیرد.

دلیل اول: نظام گسترانیدن سایه: ﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيۡفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ ﴾ «آیا بـه سـوی (قـدرت) پروردگارت ندیدی که چگونه سایه را گسترانیده است؟»

«مَدَّ» به معنی کشیدن گسترانیدن چیزی که به هم پیچیده و یکجا شـده باشـد مانـند «مَدِّ حَبْل، و مَدِّ يَد»، و به معنی افزودن .

«ظِل» حالتی را گویند که آفتاب درآن ظاهر نباشد، چه در حالت طلوع باشـد و چـه در حالت زوالش، البته مقصود از «ظِلّ» درینجا، حالت پیش از طلوع آفتاب است کـه آهسـته آهسته فجر طلوع می کند و سپس به تدریج روشنی پخش می گردد تا آنکه آفتاب طلـوع می کند، الله تعالی در سورهٔ تکویر می فرماید: ﴿ وَٱلصُّبۡحِ إِذَا تَنَفَّسَ ۝١٨ ﴾ زیـرا سـایه آهسـته آهسته دراز می شود، و مردم را به تدریج به سوی زندگی بیـرون مـی آورد، گویـا اینکـه خودش دارد نفس می گیرد .

و بدین ترتیب این آیه مردم را به سوی شگفتی های آفرینش متوجه می سازد، و این از آفرینش الله تعالی است که پیدا کنندهٔ هر چیز به اساس یک حکمت است .

- سپس از سه حالت شگفت انگیز سایه خبر می دهد:

۱- اینکه سایه همیشه در حالت حرکت و گردش است: ﴿وَلَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنًا﴾ «و اگر الله بخواهد، آن را ساکن می گرداند»، و هیچ گاه آفتاب طلوع نمی کند، چنانچه می فرماید: ﴿قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ﴾ و اگر چنین می شد، همه مصالح زندگی انسان ها و سایر زنده جان ها از میان می رفت که ازآنجمله حساب و کتاب و اوقات عبادات و معاملات اینهمه فوت می شد؛ ولی الله سبحانه است که در ساعات روز و در فصل ها آن را تغییر می دهد، حتی آن را مقیاس زمان قرار داده است و در روزگاری که ساعت ساخته نشده بود، مردم از انبساط و انقباض سایه، اوقات را تعیین می کردند و بدین وسیله اوقات نماز ظهر و نماز عصر را تعیین می کردند.

۲- ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾﴾ «سپس خورشید را دالّ بر آن سایه کردیم»، کلمۀ «ثُمَّ» اشاره به تفاوتی دارد که میان سایه و خورشید است، و خورشید دالّ بر سایه هست، زیرا روشنی و طلوع آفتاب، نهایتِ سایه است، و اگر طلوع خورشید نمی بود، سایه را کسب نمی شناخت، زیرا سایه از پرتو خورشید بخ وجود می آید، به این طریق که نور خورشید به هر جسمی که اصابت کند، پس وجود حاجز در برابر نور خورشید، سبب وجود سایه می گردد، پس خورشید هم دلیل معرفت و هم علت وجود سایه است، طوری که ظلمت دلیل معرفت نور است.

۳- ﴿ثُمَّ قَبَضْنَـٰهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾﴾ «سپس ما آن سایه را آهسته آهسته به سوی خود بر می چینیم»، و به هر اندازه ای که خورشید ارتفاع می گیرد، به همان اندازه سایه کمتر می شود، تا آنکه وقت زوال شود، حتی درین وقت در بسیار مناطق سایه باقی نمی ماند.

و یا مقصد آیه اینست که با گرائیدن آفتاب به سوی غروب و بالآخره با غروب آفتاب، سایه را کاملا به سوی خود بر می چینیم، که بعد ازآن تاریکی شب همه جا را فرا می گیرد.

برخی مفسرین «يَسِيرًا» را به معنی آسان و برخی آن را به معنی زود تفسیر کرده اند، یعنی «سپس ما آنرا به آسانی (و یا به زودی) بر می چینیم».

ازین آیه علماء بر کروی بودن شکل زمین استدلال نموده اند، زیرا اگر زمین کروی شکل نمی بود، درآن صورت طلوع و غروب آفتاب بر تمام جهان دفعی می بود، و چنین نمی بود یک جا روز باشد و جای دیگر شب، بلکه تمام دنیا در یک وقت روز و تمام دنیا در یک وقت شب می شد.

تعبیر به ﴿إِلَيۡنَا﴾ اشاره به این است که تابش آفتاب و حدوث سایه هردو از جانب الله و به دست او و زیر فرمان او است.

دلیل دوم: بعد از بیان نعمت سایه، به بیان سه نعمت متناسب دیگری می پردازد که هر کدام نمونۀ بزرگی از برکات و رحمت بی پایان او است:

۱- ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ لِبَاسٗا﴾ «و او کسی است که شب را برای شما (همچون) لباس قرار داده است»، پس طوری که لباس، بدن و عورت انسان را ستر می کند، ظلمت شب نیز انسان را مستور نگه می دارد.

۲- ﴿وَٱلنَّوۡمَ سُبَاتٗا﴾ «و خواب را آسایش قرار داده است».

«سُبَات» از «سَبۡت» به معنای قطع و توقف از کار است، و خواب نیز انسان را از کار باز می دارد، و در عین حال در حالت خواب یک عده فعالیت های جسمانی تعطیل می شوند، اعصاب آرام می شود، خستگی بدن رفع می گردد و نیرو و نشاط بدن تجدید می شود.

چون خواب شبیه مرگ و قاطع حرکت است، ازینرو بعد از ذکر نعمت خواب، روز را ذکر می کند که وقت بیداری و زمان کار و عمل و هنگام حرکت و فعالیت است:

۳- ﴿وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ نُشُورٗا ٤٧﴾«و روز را بیداری (و وقت نقل و حرکت) قرار داده است».

«نُشُورٗا» بیداری، انتشار و حرکت، و کلمۀ «نُشُورٗا» به سوی سه چیز اشاره است: یکی: دور ساختن لباس شب و پایان دادن وقت راحت، دوم: حرکت و فعالیت که سبب آبادی جهان می گردد، سوم: کسب و کار در زندگی و ظهور اعمال چه خیر باشد و چه شر.

پس «نُشُور» قرار دادن روز، افادۀ این مطلب را می کند که روز وقت حرکت و فعالیت و کار بوده وقت سستی و تنبلی نیست، چرا که کار و فعالیت، زندگی است، و سستی و تنبلی شبیه خواب و مرگ است.

الله سبحانه در سورۀ قصص می گوید: ﴿وَمِن رَّحۡمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٣﴾ «و از مرحمت پروردگار است که برای شما شب و روز را آفرید تا در شب آرام بگیرید، و تا (در روز) تلاش روزی نمائید و تا سپاس گزاری کنید».

در سورۀ نبأ می گوید: ﴿وَجَعَلۡنَا نَوۡمَكُمۡ سُبَاتٗا ٩ وَجَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ لِبَاسٗا ١٠ وَجَعَلۡنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشٗا ١١﴾ «و خواب تان را مایۀ راحت و شب را لباس و روز را وقت تلاش معیشت گرداندیم».

دلیل سوم: بعد از بیان نعمتش بر بندگان خود در شب و روز و بیان اینکه نفس ها در شب آرام و راحت می کنند و در روز به طلب رزق و روزی و کـار و فعالیـت مـی پردازنـد، درینجا به بیان نعمت باران می پردازد که برای بقا و استمرار زندگی نقش حیاتی دارد، ولی تا ابر نباشد، باران نیز نیست و برای ایجاد ابر، باد ناگزیر است و تا باد نباشد، ابری تشکیل نمی شود، باد است که ابر را از سطح اوقیانوس ها به اطراف انتقال می دهد، پس وزش باد مقدمه و پیش خیمهٔ باران است، ازینجهت نخست از باد سخن زده مـی گویـد: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۚ﴾ «و الله کسی است که می فرستد بادها را به عنوان مژده رسانها پیشاپیش باران رحمتش».

«بُشۡرَۢا» جمع «بُشور» به معنای «مُبَشِّرَات» مژده رسانها، چنانکه در سورهٔ روم آیـهٔ (۴۶) می گوید: ﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ ﴾ «و از نشانه های قدرت او این است که می فرستد بادها را به عنوان مژده رسانها و تـا شـما را از رحمـتش بچشـاند»، و همچنین آیهٔ (۴۸) سورهٔ روم بیان همین نعمت است.

- بعد ازآن نتیجهٔ ارسال بادها را بیان می کند: ﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ طَهُورٗا ۝٤٨﴾ «و (ما هستیم که به وسیلهٔ ابر ها) از آسمان آب پاکی را فرو می ریزیم»، آب زندگی را در زمین ممکن می سازد، فضاء را از آلودگی ها پاک می سازد و هـوای قابـل تـنفس و مفیـد را در خدمت زنده جانها قرار می دهد .

- بعد ازآن دو هدف اساسی فرو ریزاندن آب را ذکر می کند:

۱- ﴿ لِّنُحۡـِۧيَ بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗا ﴾ «تا به وسیلهٔ آن آب سر زمین های مرده را زنده سازیم»، و به انواع نباتات و گلها و درختان، آن را سر سبز و شاداب سازیم، چنانکه این مطلب در سـورهٔ سورهٔ روم آیهٔ (۵۰)، در سورهٔ شوری آیهٔ (۲۸) نیز ذکر شده است.

۲- ﴿وَنُسۡقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقۡنَآ أَنۡعَٰمٗا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرٗا ۝٤٩﴾ «و تا آن را بـه مخلوقـات خـود، از چهارپایان و مردم بسیاری، بنوشانیم» پس طوری که آب سـرزمین هـای خشـکیده را سیراب و شاداب می سازد، در عروق و بدن زنده جانها و انسانها نشاط و تازگی بـه بـار می آورد.

«أَنَاسِيَّ» جمع «إنسی» است که مرادف «انسان» می باشد، و حرف یاء درین کلمه بـرای نسبت نیست، بلکه مانند حرف یا در «کُرسِی» است که جمعش «کَرَاسِی» می باشد .

سوال و جواب:

۱- چرا «بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗا» گفت، در حالی که «بَلۡدَةٗ» موصوف مؤنث است، لذا باید «بلدة میتة» گفته می شد تا میان موصوف و صفت مطابقت حاصل می شد؟

جواب: «بَلۡدَةٗ» درینجا به معنای «بَلَداً» است، چنانکه در سورۀ فاطر آیۀ (۹)، در سورۀ اعراف آیۀ (۵۷) می گوید: ﴿فَسُقۡنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٖ مَّيِّتٖ﴾ پس معنی کلمه را مراعات نموده، صفتش را به لفظ مذکر آورد.

۲- چرا از میان حیوانات تنها «انسان و انعام» را تخصیص کرد و پرنده گان و حشرات را ذکر نکرد، در حالی که آنها نیز به آب نیاز دارند؟

جواب: این بدان سبب است که یک بخش مهم و بارز منافع انسان ها به مواشی وابسته است، پس نوشانیدن از آن آب برای مواشی، حیثت نعمت مستقل و جداگانه برای انسان ها را دارد، به همین سبب همراه انسان تنها مواشی را ذکر کرد.

۳- چرا «أنعام و أناسي» را نکره ذکر کرد، سپس هر دو را به «کثیرا» توصیف نمود؟

جواب: این بدان سبب است که یک عده مردم، در شهرها و در اماکن نزدیک آب زندگی می کنند، لذا نیاز شان به آب باران بسیار شدید نیست، ولی در عین حال مردمان زیادی هستند که با مواشی شان، در بادیه ها زندگی می کنند و مدار زندگی و سکونت شان در محلی، بر آب باران بوده و تنها وسیلۀ آشامیدنی شان آب باران است.

۴- چرا زنده گرداندن زمین و آب دادن مواشی را بر آب دادن انسان ها، مقدم ذکر کرد؟

جواب: ازآنجهت که حیات انسان، وابسته به حیات سرزمین و مواشی او است، پس سرسبزی و شادابی زمین از اسباب حیات او می باشند، و طبیعی است که سبب، بر مُسَبَّب مقدم می باشد.

- باز می گوید: ﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَٰهُ بَيۡنَهُمۡ لِيَذَّكَّرُواْ﴾ درضمیر «صَرَّفۡنَٰهُ» سه احتمال است:

۱- ضمیر «هو» راجع به سوی {مَآءٗ طَهُورٗا} است، و معنی آیۀ چنین می شود: «ما باران را در میان شان تقسیم نمودیم (گاهی درین ناحیه، گاهی در ناحیۀ دیگر، باران را فرو می ریزیم که مردم و مواشی شان سیراب شوند) تا پند گیرند».

۲- اینکه ضمیر «هو» به سوی باران و بادها و سایه ها و تمام نعمت هائی راجع است که در ضمن این دلائل ذکر شده اند، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «ما این نعمت های مذکور را درمیان شان تقسیم کردیم (و هدف ازآن این است) تا پندگیرند».

۳- اینکه ضمیر «هو» به سوی قرآن راجع است، پس معنی آیه چنین می شود: «ما قرآن را به صورت های گوناگون درمیان شان بیان کردیم (هدف این بیانات این است) تا پند گیرند»، و مقصود از تصریف قرآن، تنوع بیانات آنست که گاهی از اعجاز و گاهی قصه های حکمت آموز و پند آفرین و گاهی مسائل و احکام تشریع و گاهی رد شرک و اثبات توحید و عقاید، و گاهی دلائل قدرت الله تعالی و شگفتی های صنع بی مثال او را بیان می کند که تأمل و تدبر در هر موضوعی ازین موضوعات برای حقانیت و ایمان به صدق آن کافی است.

- ﴿فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا ۝٥٠﴾ «پس بیشتر مردم، جز کفر و ناسپاسی چیزی را نپذیرفتند»، و بر کفر و شرک خود ادامه دادند و به قرآن ایمان نیاوردند.

و اگر مرجع ضمیر «هو» باران را قرار دهیم، درین صورت مطلب {فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ} کسانی می باشند که نسبت باران را به سوی ستارگان و یا دیگر مخلوقات نموده می گویند که به سبب فلان ستاره، یا به برکت فلان پیر و فلان شیخ بر ما باران شد، یعنی به عوض اینکه نزول باران را به سوی الله تعالی نسبت دهند،آن را به سوی ستارگان و مخلوقات نسبت می دهند.

مقصود از «أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ» مشرکین و کافران اند و چون اکثریت مردم را همان ها تشکیل می دهند.

- بعد از ذکر این نعمت ها، به سوی نعمت عظیم دیگرش که جهانی بودن رسالت محمد ﷺ است اشاره می کند: ﴿وَلَوۡ شِئۡنَا لَبَعَثۡنَا فِي كُلِّ قَرۡيَةٖ نَّذِيرٗا ۝٥١﴾ «و اگر ما می خواستیم در هر شهری پیغمبری می فرستادیم»، ولی ارادهٔ الهی چنین نبود که به سوی هر شهر و قریه ای پیغمبری بفرستد، بلکه ارادهٔ او همین بود که تنها محمد ﷺ را به سوی انس و جن و تمام اقوام زمین به صفت خاتم النبیین رحمت قرار داده بفرستد تا او تمام مردم را به سوی توحید فرا خواند و بعد از وفاتش دانشمندان امتش مسئولیت دعوتی او را به دوش داشته باشند.

موضوع جهانی بودن رسالت محمد ﷺ در قرآن کریم در موارد زیادی بیان شده است، ازآنجمله در آغاز همین سورهٔ فرقان فرمود: ﴿لِيَكُونَ لِلْعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ۝١﴾ «تا او برای تمام جهانیان بیم دهنده باشد».

در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۵۸) می فرماید: ﴿قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ «بگو: ای مردمان ! من فرستاده الله به سوی همه ای شما هستم»، و در سورهٔ سبا آیهٔ (۲۸) می فرماید: ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ﴾ «و ما تورا نفرستادیم مگر به سوی همه مردم».

در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۱۰۷) می فرماید: ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَٰلَمِينَ﴾ «و ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم»، و همچنین در سورهٔ انعام آیهٔ (۹۲)، و در سورهٔ شوری آیهٔ (۷) بیان جهانی بودن رسالت محمد ﷺ هست.

- و چون وظیفهٔ پیغمبر ﷺ انذار و تبلیغ همه جهانیان است، پس لازمهٔ این مسئولیت اینست که از مخالفت و اعراض مخالفین، بیم و هراسی نداشته باشد، لذا می فرماید: ﴿فَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ﴾ «پس از کافران (در اینکه تو را به سوی مجامله و معامله و موافقهٔ آرا و مذاهب شان می خوانند) هرگز اطاعت مکن».

و بدیهی است که اطاعت محمد ﷺ از کافران امر محال بود، پس مقصود آیه دستور به امت محمد ﷺ است که ایشان در امر دعوت و نشر و پخش اسلام و عمل به تعالیم آن نباید از کافران پیروی کنند و نباید برای خوش ساختن آنان، کار دعوت را ترک کنند، زیرا این امر مداهنت در امر حق است که شایستهٔ مومنان نیست.

با وجود چنین دستورات صریح قرآنی بازهم مردمان و حتی دانشمندان زیادی را می بنیم که عبا و قبای اسلامی دارند، نه تنها امر دعوت و تبلیغ قرآن را پشت سر گذاشته اند، بلکه از قرآن و احادیث نبوی ﷺ تفاسیر و توجیهاتی ارائه می دهند که هدف شان خوشحال ساختن کافران و اخذ لقب اسلام شناس روشنفکر برای خود است !!!

- بعد از منع نمودن پیغمبر ﷺ از اطاعت کافران، او را به جهاد قرآنی دستور می دهد: ﴿وَجَٰهِدْهُم بِهِۦ جِهَادًا كَبِيرًا ۝٥٢﴾ «و به وسیلهٔ قرآن با ایشان جهاد بزرگی را آغاز کن».

مراد از «جهاد کبیر» درین آیه جهاد مسلحانه نیست، زیرا این سوره مکی است، بلکه جهاد عقیدوی و دعوتی و فرهنگی و جهاد تعلیم و تربیه است، که به وسیلهٔ خواندن قرآن

و تفسیر و بیان آن حاصل می شود، چنانچه پیغمبر ﷺ در مکه چنین جهادی را به راه انداختند و سختی ها و تکالیفی را که در راه دعوت به ایشان می رسید به خوشی می پذیرفتند و به غرض دعوت مردم به سوی قرآن، در مواسم حج پیغمبر ﷺ نزد هر قبیله رفته آنها را به سوی اسلام فرا می خواند، و به همین غرض پیغمبر ﷺ به شهر طائف تشریف برد، ولی مردم طائف با سنگدلی و سرسختی ایشان را زخمی و مجروح نموده از آنجا برگرداندند، تا آنکه الله سبحانه به لطف و مرحمتش زمینه را برای اسلام مردم أوس و خزرج فراهم ساخت و آنها به اثر دعوت پیغمبر ﷺ اسلام را پذیرفتند و آهسته آهسته اسلام در تمام مدینه منتشر شد و زمینهٔ هجرت برای مسلمانان ستمدیده فراهم شد.

البته فضیلت و مقام جهاد مسلحانه و قتال در راه اسلام، از آیات دیگری قرآن و احادیث نبوی ﷺ دانسته می شود که در محلش بیان شده است.

ضمیر «بِهِۦ» در ﴿وَجَٰهِدۡهُم بِهِۦ جِهَادٗا كَبِيرٗا﴾ راجع به سوی قرآن است، و این آیه بر عظمت قرآن کریم و فرضیت دعوت به سوی اسلام و جد و جهد در مسیر آن و صبر بر آن دلالت دارد، و شکی نیست که این وظیفهٔ بس دشوار است، مگر بر کسانی که در جستجوی رضای الهی اند و این هم نوعی از جهاد کبیر است، زیرا کبیر بودن جهاد به آن نیست که مقتولین زیادی را به جای گذارد، بلکه جهاد هنگامی کبیر و بزرگ می باشد که انسان به خاطر دین اسلام و دعوت به سوی آن هر نوع مشکل و زحمت را متحمل شود و از خود صبر جمیل نشان دهد و هدفش اعلای کلمهٔ الله باشد.

دلیل چهارم: الله سبحانه بعد از بیان انعامات عظیم خود، به بیان دلایلی می پردازد که بر یگانگی اش در امر خالقیت دلالت دارد، چنانچه از جملهٔ آن دلائل بیان یکی از شگفتی های قدرت او حالت دو دریای کنارهم است، می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ وَجَعَلَ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٗا وَحِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ۝٥٣﴾ «و الله کسی است که دو دریا را در کنار هم روان ساخته است: یکی گوارا و شیرین و آن دیگری شور و تلخ، در میان این هر دو حاجز و مانع محکمی ایجاد کرده است».

«مَرَجَ» دو معنی دارد: یکی به معنی به هم خلط کردن، و دوم: به معنی در پهلوی هم روان کردن، است، و درینجا همین معنی دوم مراد است، «عَذۡبٞ» شیرین، «فُرَاتٞ» گوارا،

«أُجَاجٌ» بسیار شور، «بَرْزَخًا» حاجز، مقصود از آن همان مکانی است که مانع رسیدن آب شور به آب های شیرین می گردد، مانند کوه ها و خشکی ها «حِجْراً» مانع، و کلمات «عَذْبٌ، فُرَاتٌ، مِلْحٌ، أُجَاجٌ» همه صفات مشبهه اند.

مقصود از «ٱلْبَحْرَيْنِ» تمام دریاهای شیرین و تمام اوقیانوس های شور دنیا است، که این آبها با وجود جزر و مدّ دریاها به هم یکجا نمی شوند، چرا که الله تعالی کوه ها و خشکی ها را در میان شان به حیث حاجز قرار داده است.

و همچنان گاهی از میان بحر ها، آبهای بیرون می شود که کاملا شیرین است، و با آب شور بحر یکجا نمی شود، و همچنان در موارد دیگر آبهای نهرها به بحر می ریزد، اما آب شیرین نهر با آب بحر یکجا نمی شود، بلکه شیرینی و گوارا بودن خود را حفظ می کند و حتی به سبب همین حاجزی که در میان آبهای شیرین و آبهای شور قرار داده است، زنده جانهای آبهای شور، به آبهای شیرین نهرهای که به بحر می ریزند، داخل نمی شوند و نه زنده جان های آبهای شیرین نهرها، به آبهای شور داخل می شوند.

و همچنین الله سبحانه در سورهٔ نمل آیهٔ (۶۱) می گوید: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا﴾ «و در میان دو دریا برزخ و مانعی را آفریده است».

در سورهٔ الرحمن می گوید: ﴿مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾﴾ «و دو دریا را در کنار هم قرار داده است که هر دو (در یک مجری) ملاقی می شوند (اما) در میان این هر دو، برزخی است که (به سبب جزر و مَدّ) یکی بر دیگری تعدی نمی کند».

و آیهٔ مورد بحث، استدلال، تمثیل، تثبیت و وعده را در خود جمع نموده است:

پس ظاهر آیه استدلال به یک امر بزرگ از آثار قدرت الهی است که یکجا شدن آب های نهرها و بحرها بدون آنکه به هم بیامیزند، و درضمن این استدلال بیان یک مثال برای حالت دعوت اسلام در مکه در آن روزگار، و اختلاط مؤمنان با مشرکان است که بدون آنکه به هم بیامیزند، طوری که دو آب شیرین و شور در پهلوی هم قرار دارند ولی باهم نمی آمیزند و همچنان تشبیه ایمان به آب شیرین و تشبیه شرک به آب شور است، و طوری که الله تعالی در میان آب شور و شیرین مانع محکمی ایجاد نموده که آب شیرین را، آب شور خراب نسازد، به همین ترتیب در میان مسلمانان و مشرکان مانعی ایجاد کرده است که مشرکان و کافران نمی توانند کفر و شرک خود را در میان مسلمانان داخل کنند.

و درین مثال و تشبیه، برای مومنان تثبیت است که الله سبحانه ضرر مشرکان را از ایشان منع می کند و درین تمثیل به این امر وعده است که الله سبحانه این دین را نصرت نموده نمی گذارد که شرک آنرا آلوده سازد .

دلیل پنجم: بعد از بیان اقسام آبها، نقش آب را در زندگی، به خصوص آبی که اشرف المخلوقات از آن آفریده شده است، بیان می کند، و این نیز یکی از مظاهر قدرت رب العالمین را ترسیم می کند، الله سبحانه می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا﴾ «و او کسی است که آدمی را از آب آفرید».

در میان مفسرین گفتگو است که مراد ازین آب، کدام آب است:

بعض مفسرین گفته اند مراد از «ٱلْمَآءِ» مطلق آب است، طوری که در سورهٔ انبیاء آیهٔ (۳۰) مذکور است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ﴾ «و ما هر چیز زنده را از آب آفریدیم».

و اگر انسان دقتش را به خرج دهد، درمی یابد که نطفه ای که مادهٔ قریب خلقت انسان است، از همین آب به وجود آمده است، و از همین جهت انسان در برابر کمبود آب تاب مقاومت ندارد، درین صورت به آیات گذشته بیشتر مطابقت پیدا می کند.

بیشتر مفسرین «ٱلْمَآءِ» را درین آیه به آب «منی» تفسیر کرده اند، و این تفسیر، به آیهٔ بعدی بیشتر مطابقت دارد که می گوید: ﴿فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾ «پس آن آدمی (مخلوق از نطفه) را دارای قرابت نسب و قرابت صهر گرداند».

مراد از «نسبا» قرابت نسبی است که سببش مردان هستند و مراد از «صِهْرًا» قرابتی است که از طریق ازدواج بازنان حاصل می شود، و ازهمین دو طریق الله سبحانه نسل بشر را گسترش داد.

الله سبحانه به لطف و کرم خود برای انسان دو نوع قرابت به وجود آورده است:

۱- قرابت نسبی که به سبب مرد به وجود می آید و سه شاخه دارد:

عالی: مانند سلسلهٔ پدران، نازل: مانند فرزندان، و حواشی: مانند عمو، ماما، برادران، خواهران و فرزندان ایشان .

۲- قرابت مصاهرت که به وسیلهٔ ازدواج با زنان به وجود می آید، پس تمام اقارب زن برای شوهرش و به همین ترتیب تمام اقارب شوهر برای همسرش، أصهار گفته می شوند.

فقهاء این دو قرابت را به قرابت نسبی و سببی تعبیر نموده اند.

- سپس در پایان می گوید: ﴿وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ۝٥٤﴾ «و پروردگارت قادر توانا است»، که از یک قطرهٔ آب نا چیز، انسان زیبا و خوش منظری را به وجود آورد، سپس قرابت او را به دو دسته تقسیم نموده بدین وسیله نسل اورا گسترش داد و ازین طریق زمینهٔ ساختار نظام اجتماع بشری و شعوب و قبائل را و اسباب تعاون آنها را فراهم ساخت.

مطلب دوم: تقبیح مسلک انحرافی مشرکان

بعد از بیان این همه دلائل توحید و مظاهر قدرت کاملهٔ خود، که هرکدام آن مقتضی اخلاص عبادت تنها برای الله تعالی است، حالا درین آیات، به تقبیح مشرکان و تقبیح روش شرکی ایشان می پردازد:

۱- ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ﴾ «و جز الله چیزی را می پرستند که به ایشان نه سودی می بخشد و نه زیانی می رساند» و برای عبادت آنها، جز تقلید و هوا، هیچ دلیلی ندارند.

۲- ﴿وَكَانَ ٱلْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرًا ۝٥٥﴾ «و کافر همیشه بر مخالفت (توحید و آئین) پروردگارش (شیطان و یا یکدیگر) را پشتیبانی می کند»، یعنی کافر بر ضد پروردگارش یار و مددگار شیطان است. «ظَهِيرًا» پشتیبان، یاور.

و یا اینکه «ظَهِيرًا» به معنی خوار و ذلیل است، ازین قول عرب «ظَهَرْتُ بِهِ» مأخوذ است، یعنی آنرا پشت سر خود قرار دادم، و به سویش متوجه نشدم، درین صورت «ظَهِيرًا» به معنی «مَظْهُور» است، و معنی آیه چنین است: «و کافر نزد پروردگارش خوار و ناچیز است»، و کفر او به پروردگارش هیچ آسیبی نمی رساند.

مطلب سوم: جواب از سوال مشرکان

مشرکان از شدت بغض و عناد شان اصرار می ورزیدند که برای ما معجزه ای تقدیم کن تا سخنانت را بپذیریم، الله سبحانه در جواب آنها می گوید: ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝٥٦﴾ «و ما تورا جز به عنوان مژده رسان (مومنان) و بیم دهندهٔ (کافران) نفرستادیم»، و ارائهٔ معجزه از چوکات رسالت تو بیرون است وظیفهٔ تو تنها دعوت به سوی حق است.

- باز به پیغمبرش چنین دستور می دهد: ﴿قُلْ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ «تو (برای ایشان) بگو: من در برابر ابلاغ دین از شما هیچ گونه پاداشی نمی خواهم».

و چیزی را که من از شما می خواهم این است ﴿إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا ۝٥٧﴾ «جز اینکه کسی که می خواهد به سوی پروردگارش راه بر گزیند»، یعنی مطلب و مقصود من تنها همین است که انسان به سوی پروردگارش در پرتو آنچه من آورده ام راه بجوید، و به او و به شریعت او ایمان بیاورد.

- بعد ازآنکه به پیغمبرش دستور داد که به کافران بگوید که من از شما مطالبۀ اجر ندارم، حالا درینجا پیغمبرش را به چیزی دستور می دهد که وسیلۀ تسلی قلب او می گردد، می فرماید: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْحَيِّ ٱلَّذِى لَا يَمُوتُ﴾ «و (در همه چیز) بر زندۀ توکل کن که او هر گز نمی میرد»، با داشتن چنین پناگاه مستحکم، از مخالفت ها و توطیه های آنها، هراسی مکن.

- ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِۦ﴾ «و تسبیح و ثنای او را به جای آور»، و تنزیه و تقدیس او را بیان کن که قلب تو را سکون و آرامش می بخشد.

- در پایان به غرض تهدید کافران می گوید: ﴿وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا ۝٥٨﴾ «و همین کافی است که او به گناهان بندگانش آگاه است».

دلیل ششم: پیشتر در وصف الله سبحانه بیان داشت که او زنده ای است که مرگش متصور نیست، اکنون کمال قدرت او را در ایجاد جهان هستی، یاد آور می شود، اشاره به اینست که تنها او سزاوار است که بر وی توکل شود، می گوید: ﴿ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ «او کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این هر دو است، در شش روز آفرید»، روزهائی که الله سبحانه در آنها کائنات را آفریده است، مغائر روزهای متعارف ما است، و مقدار آنها را تنها او میداند.

- باز می گوید: ﴿ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ﴾ «سپس بر عرش عظیم قرار گرفت»، چنانکه لایق شأن و عظمت او است و همین قول، قول صواب و مذهب سلف و پیشوایان دین است، و ﴿ٱسْتَوَىٰ﴾ را به «استولی» توجیه کردن، از تأویلات جهمیه، و مخالف تفسیر سلف است، زیرا سلف صالحین - رحمهم الله - «ٱسْتَوَىٰ» را به «اِرتَفَعَ، عَلاَ، و استَقَرّ» تفسیر نموده اند که هر نوع علو و برتری ذاتی و صفاتی را در بر می گیرد، وکلمۀ «ثُمَّ» برای ترتیب اخباری است، نه ترتیب زمانی، زیرا خلقت عرش و استوا بر آن از خلقت آسمانها و زمین مؤخر نیست، بلکه خلقت عرش پیش از خلقت آسمانها و زمین صورت گرفته است.

و همچنان وصف «استواء» و «عُلو» الله سبحانه پیش از وجود عرش علی الدوام حاصل بود، اما خلقت عرش، مظهر این دو صفت گردید.

پس «علو» الله سبحانه بر دو نوع است:

یکی: «علو» مطلق که ازلی و ابدی و پیش از وجود عرش بوده و از جملهٔ صفات ذات است.

دوم: «علو» خاص که عرش مظهر آن گردیده است، و از صفات فعل است[1].

باز می گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ﴾ آنکه کائنات را در شش روز آفرید و فوق عرش عظیم قرار دارد، «دارای رحمت عظیم و لطف عمیم هست»، پس تنها به او توکل داشته باشی، نه بغیر او، و اگر می خواهی به این صفات معلومات کافی حاصل کنی: ﴿فَسۡـَٔلۡ بِهِۦ خَبِيرٗا ٥٩﴾ «پس در بارهٔ او از شخص دانشمند بپرس».

حرف «ب» در «بِهِۦ» به معنی «عَن» است، و مرجع ضمیر مجرور در «بِهِۦ» «رحمن» است، و مراد به «خَبِيرٗا» انسان دانشمند و آگاه است، و معنی آیه چنین می شود: ای سامع اگر می خواهی وصف «رحمن» را که از صفات الله تعالی است بدانی، از کسی بپرس که او عالم و آگاه باشد» و بدیهی است که هیچ کس در مورد صفات الله سبحانه از پیغمبر اسلام ﷺ داناتر نیست، زیرا گفتار او همه از طریق وحی است و آنچه خبر می دهد همه حق است، او امام و مرجع حل همه منازعات است، طوری که در سورهٔ نساء آیهٔ (۵۹) می گوید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ «و اگر در چیزی نزاع کردید، پس آن را به سوی الله و رسول برگردانید»، و حلّ آنرا در قرآن و حدیث جستجو کنید.

و بعد از وفات پیغمبر ﷺ، مسلمانان مکلف اند که در امور دین خود از ائمه هدی و پیشوایان دین و علمای حق بپرسند، تا آنها در پرتو قرآن و حدیث به ایشان جواب دهند.

اما خود را با جمود کامل پای بند یکی ازمذاهب کردن و تر و خشک آن مذهب را پذیرفتن و به مقتضای آن عمل کردن، خلاف قرآن و حدیث و خلاف عمل صحابه و تابعین و ائمهٔ دین است، زیرا انسان ها تنها مکلف به پیروی قرآن و حدیث اند، و قول امام و یا عالمی از علما هنگامی مدار اعتبار است که در روشنی قرآن و حدیث باشد، و اگر موضوع اجتهادی باشد و اجتهاد آن امام با کدام نص شرعی دیگر متعارض نباشد، پس در چنین صورت مانعی نیست که انسان مسلمان از یکی از مذاهب اسلامی پیروی کند.

1- تفصیل بیشتر این موضوع در کتاب شرح عقیدهٔ واسطیه، ۳۸۵/۱-۳۸۶ - تألیف شیخ عثیمین رحمه الله ملاحظه شود.

و ائمهٔ دین درین مورد مسئولیت دینی خود را رفع نموده – در صورت مخالفت نظریات شان با نصوص شرعی - مردم را از پیروی سخنان و آرای خود منع نموده به پیروی از سنت رسول ا لله ﷺ دستور داده اند:

- نقل شده است: «قيل لأبي حنيفة إذا قلت قولا و حديث رسول الله يخالفه؟ قال اتركوا قولي بخبر رسول الله صلى الله عليه و سلم. فقيل له إذا كان قول الصحابي يخالفه؟ فقال اتركوا قولي بقول الصحابي». به امام ابوحنیفه (رحمه الله) گفته شد: هنگامی که شما سخنی بگوئید که حدیث رسول الله با آن مخالف باشد؟ اوگفت: سخن مرا در برابر سخن رسول الله ﷺ ترک کنید. باز به ایشان گفته شد: اگر قول صحابی با سخن شما مخالف باشد؟ (امام ابوحنیفه) فرمود: سخن مرا در برابر سخن صحابی ترک کنید.[1]

همچنان از ابو حنیفه رحمه الله نقل است که فرمودند: «لا يحل لأحد أن يأخذ بقولنا ما لم يعرف مأخذه من الكتاب والسنة أو إجماع الأمة أو القياس الجلي» یعنی برای هیچ کسی حلال نیست که به قول ما عمل کند مگر اینکه دلیل آن را از قرآن و حدیث و یا از اجماع امت و یا از قیاس جلی بداند. [2]

و همچنان علامه ابن نجیم رحمه الله در البحر الرائق فرموده که از ائمهٔ ما نقل شده است که فرمودند: «لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُفْتِيَ بِقَوْلِنَا حتى يَعْلَمَ من أَيْنَ قُلْنَا» یعنی برای هیچ کسی حلال نیست که مطابق قول ما فتوا دهد تا آنکه بداند که ما از کجا گفته ایم. [3]

- به همین ترتیب امام مالک رحمه الله فرموده است: « إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أُخْطِئُ وَأُصِيبُ فَانْظُرُوا فِي رَأْيِي فَإِنْ وَافَقَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ فَخُذُوهُ وَمَا لَمْ يُوَافِقْهُمَا فَاتْرُكُوهُ » یعنی من بشری هستم که (گاهی) خطا می کنم و گاهی صواب، پس رأی مرا ببینید، اگر موافق قرآن و سنت بود، به آن عمل کنید و اگر موافق نبود، آن را ترک کنید. [4]

– و امام بیهقی به سندش از ربیع روایت نموده است که او گفت:امام شافعی را شنیدم که در حالیکه مردی از ایشان مسئله ای را پرسید، در جواب گفت: از پیغمبر ﷺ درین مورد چنین روایت شده است. آن شخص گفت: ای ابوعبد الله! آیا شما مطابق همین حدیث

۱- القول المفيد فى الإجتهاد و التقليد، ص: ۵۴

۲- مقدمة الجامع الصغير ص: ۱۹.

۳- البحر الرائق: كتاب القضاء، فصل يجوز تقليد من شاء من المجتهدين:۲۹۳/۶.

۴- منح الجليل شرح مختصر خليل : ۳۹۱/۴ .

فتوا می دهید؟ در نتیجهٔ این پرسش ، امام شافعی تکان خورد و رنگش زرد و حالش دگرگون شد، و گفت: «ویحك و أيّ أرض تقلني و أيّ سماء تظلني إذا رويت عن رسول الله ﷺ شيئا ولم أقل به، نعم على الرأس والعين، نعم على الرأس والعين» وای برتو، کدام زمین مرا حمل می کند و کدام آسمان مرا سایه می کند، هنگامی که از رسول الله چیزی را روایت کنم و مطابق آن نگویم، آری به سر و چشم آن را می پذیرم، آری به سر و چشم آن را می پذیرم. (۱)

همچنان امام بیهقی از امام شافعی رحمه الله این سخن را روایت نموده است که: «إذا وجدتم في كتابي خلاف سنة رسول الله فقولوا بسنة رسول الله و دعوا قولي» هنگامی که در کتاب من سخن خلاف سنت رسول الله را یافتید، پس به سنت رسول الله بگویید، وسخن مرا ترک کنید.(۲)

همچنان بیهقی روایت نموده است که مردی به امام شافعی در مورد حدیثی پرسید: آیا به این حدیث عمل کنیم؟ امام شافعی فرمود:«متى رويت عن رسول الله ﷺ حديثا صحيحا فلم آخذ به فأشهدكم أن عقلي قد ذهب» هنگامی که از پیغمبر ﷺ حدیث صحیحی روایت کنم و مطابق آن عمل نکنم، پس شما را گواه می گردانم که عقل من زائل شده است . (۳)

امام حمیدی می گوید: مردی از امام شافعی در مورد مسأله ای پرسید، پس امام شافعی برایش گفت: پیغمبر ﷺ درین مورد چنین فرموده اند (و حدیث را برایش بیان کرد). آن مرد گفت: ای ابوعبد الله ! آیا شما هم به این حدیث قول می کنید؟ امام شافعی (ازین سخن آن مرد خشمگین شد) گفت: «أرأيت في وسطي زنارا؟ أتراني خرجت من الكنيسة؟ أقول: قال النبي ﷺ، وتقول لي أتقول بهذا، أروي عن النبي ﷺ ولا أقول به؟!»
یعنی: آیا تو در گردنم زنار می بینی؟ آیا گمان می کنی که از کلیسا بیرون شده ام؟ من می گویم: پیغمبر ﷺ چنین گفته است، و تو از من می پرسی که آیا به این حدیث قول می کنی، آیا ممکن است که از پیغمبر سخنی را روایت کنم، و مطابق آن قول نکنم؟! (۴)

۱- مناقب الشافعی: ۴۷۰/۱ .
۲- المجموع از امام نووی: ۶۳/۱ .
۳- معارج القبول: ۱۲۳۹/۳ .
۴- معارج القبول: ۱۲۳۹/۳ .

- همچنان از امام احمد رحمه الله در بارهٔ منع از تقلید و ترغیب و تشویق به پیروی از دلیل اقوال زیادی نقل شده است:

امام ابوداوود می گوید: به امام احمد گفتم: آیا از أوزاعی (امام سرزمین شام) پیروی کنم؟ امام احمد در جواب گفت: «لا تقلد دینک أحدا من هؤلاء الرجال، ما جاء عن النبی و أصحابه فخذ به» در دین خود هیچ یک ازین اشخاص را تقلید مکن، آنچه از پیغمبر ﷺ و یارانش به تو رسد، به آن عمل کن.

ابوداود می گوید: امام احمد بن حنبل برایم گفت: «لا تقلدني ولا مالكا ولا الشافعي ولا الأوزاعي ولا الثوري وخذ من حيث أخذوا» نه مرا تقلید کن و نه هم مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری را، و از همانجایی که آنها گرفتند، تو نیز بگیر. یعنی از قرآن و حدیث بگیر.

و همچنان امام احمد فرمود: «وقال من قلة فقه الرجل أن يقلد دينه الرجال» از (نشانه های) کم فهمی انسان اینست که در (موضوعات) دینش از اشخاص پیروی کند.

امام ابن قیم مي گوید: همین سبب بود که امام احمد، هیچ کتابی در فقه تألیف ننمود، بلکه شاگردانش مذهب او را در روشنی اقوال و افعال و پاسخ هایش تدوین کردند.

این اقوال را در کتاب «القول المفید» تألیف امام شوکانی مي توان مطالعه نمود. (۱)

- سپس از شدت جهالت و عناد مشرکان خبر می دهد که آنها الله سبحانه را به وصف «رحمن» نمی شناختند، چنانکه مـی گویـد: ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ ﴾ «و هنگامی که برای کافران گفته شود که برای «رحمن» سجده کنید (و او را عبادت کنید که شریکی ندارد و عبادت او در دنیا و آخرت سودمند است) مـی گوینـد: رحمـن چـه چیز است؟»، ما رحمن را نمی شناسیم، پس چگونه اورا عبادت کنیم؟ این سخن را مشرکان یا به طریق استهزاء می گفتند و یا اینکه ناشی از کبر و غرور آنها بود و یا آنـان ازیـن وصف الهی قطعا منکر بودند، طوری که فرعون از رب العالمین منکر بود.

لذا هنگامی که در صلح حدیبیه، در آغاز قطعنامه «بسم الله الرحمن الرحیم » نگاشته شد، مشرکان اعتراض کردند که «الرحمن الرحیم» کیست ؟ و به همین اساس مانع نوشتن این دو کلمه در آغاز قطعنامه شدند .

- باز از روی تعجب و انکار گفتند: ﴿أَنَسۡجُدُ لِمَا تَأۡمُرُنَا﴾ «آیا چیزی را سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی؟» در حالی که ما او را نمی شناسیم.

---

[1]- القول المفيد فی الاجتهاد و التقليد، ص: ۵۴- ۶۱ .

- ﴿وَزَادَهُمْ نُفُورًا ۩ ﴿٦٠﴾﴾ «و (این دستور تو به سجده برای رحمن) نفرت آنها را افزود».
الله سبحانه ازین جهالت و عناد مشرکان در سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۱۰)، و در سورهٔ الرحمن آیهٔ (۱) جواب داده این وصف را برای آنها معرفی نموده است مراجعه شود.

دلیل هفتم: بعد ازآنکه وصف رحمن و جهالت مشرکان را به این وصف بیان داشت، دلیلی از ایجاد نظام علویات ذکر می کند که اگر در محتوای آن بیندیشند، به وجوب سجده و عبادت رحمن و ترک عبادت اوثان پی می برند، چنانکه می گوید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾﴾ «بسیار والا مقام و بابرکت است آنکه در آسمان برجها و چراغ درخشان و ماه تابانی آفرید».

مقصود از «بُرُوجًا» ستارگان بزرگ است که زینت آسمان اند، چنانچه در سورهٔ حجر آیهٔ (۱۶) فرمود: ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾ «و شکی نیست که ما در آسمان برج هائی آفریدیم و آن را برای بینندگان زینت بخشیدیم».

در سورهٔ یونس آیهٔ (۵) می گوید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾ «و او کسی است که خورشید را درخشان، و ماه را تا بان آفرید».

دلیل هشتم: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾﴾ «و او (رحمن) کسی است که شب و روز را جای گزین یکدیگر گردانده است، برای (عبرت) کسی که بخواهد پند گیرد (و الله را یاد نموده از گناهانش توبه کند و آمرزش بخواهد) یا بخواهد سپاس گزاری کند».

«خِلْفَةً» به معنی عوض، جای گزین یکدیگر، به این اساس اگر انسان تقصیری را در شب مرتکب شود، می تواند در روز آن را جبران کند و اگر گناهی را در روز مرتکب شود، می تواند در شب ازآن توبه کند، چنانچه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا» ([1]) «حقا که الله عزوجل دست خود را در شب فراخ می کند تا گنهکار روز توبه کند و دست خود را در روز فراخ می کند تا گنهکار شب توبه کند (و این کار ادامه می یابد) تا آنکه آفتاب از مغربش طلوع کند».

---

[1] - صحیح مسلم، کتاب التوبة، باب قبول التوبة من الذنوب ....، حدیث : ۷۱۶۵ .

از شقیق روایت است که مردی نزد عمر بن الخطاب رضي الله عنه آمد و گفت: امشب نماز من فوت شد، عمر - رضی الله عنه فرمود: «أدرك ما فاتك من ليلتك في نهارك، فإنّ الله جعل اللَّيلَ وَالنَّهارَ خِلفَةً لِمَن أرادَ أن يذّكّر، أو أرادَ شُكورًا» آنچه در شب از تو فوت شد، آنرا در روز انجام بده، زیرا الله شب را جای گزین روز قرار داده است، برای کسی که بخواهد پند گیرد و یا بخواهد سپاس گزاری کند».([1])

«خِلفَةً» همچنان به معنی: آنچه که به دنبال یکدیگر می آید، و به معنی خلاف یکدیگر که روز روشن، و شب تاریک و سیاه است، نیز تفسیر شده است.

۞۞۞

بخش سوم: (از آية ۶۳-۷۷)

بیان اوصاف مومنان و پاداش ایشان

﴿ وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ﴿٦٣﴾
وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا وَقِيَٰمٗا ﴿٦٤﴾ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصۡرِفۡ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَۖ إِنَّ
عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ﴿٦٦﴾ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ
وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ﴿٦٧﴾ وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ
ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ﴿٦٨﴾ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ
فِيهِۦ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ
وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿٧٠﴾ وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابٗا ﴿٧١﴾ وَٱلَّذِينَ لَا
يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ﴿٧٢﴾ وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَمۡ يَخِرُّواْ
عَلَيۡهَا صُمّٗا وَعُمۡيَانٗا ﴿٧٣﴾ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا
لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾ أُوْلَٰٓئِكَ يُجۡزَوۡنَ ٱلۡغُرۡفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَيُلَقَّوۡنَ فِيهَا تَحِيَّةٗ وَسَلَٰمًا ﴿٧٥﴾
خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ حَسُنَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ﴿٧٦﴾ قُلۡ مَا يَعۡبَؤُاْ بِكُمۡ رَبِّي لَوۡلَا دُعَآؤُكُمۡۖ فَقَدۡ كَذَّبۡتُمۡ
فَسَوۡفَ يَكُونُ لِزَامَۢا ﴿٧٧﴾ ﴾

---

[1]- تفسیر طبری: ۴۰۵/۹ .

ترجـــمه:

۶۳- و بندگان رحمان کسانی اند که بر زمین آرام راه می روند و هنگامی که جاهلان (با سخنان ناشایستهٔ) ایشان را مخاطب قرار دهند، سلام می گویند (و ازآنان روی می گردانند).

۶۴- و کسانی اند که هنگام شب برای پروردگار شان به سجده و قیام می پردازند.

۶۵- و کسانی اند که می گویند: ای پروردگار ما ! ما را از عذاب دروزخ دور دار، واقعا عذاب دوزخ جدا ناشدنی است .

۶۶- یقینا دوزخ بد قرارگاه و بد مقامی است.

۶۷- و کسانی اند که هنگامی که خرج کنند، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری می کنند و عطای ایشان در میان این هر دو (یعنی در میان اسراف و سختی) است.

۶۸- و کسانی اند که همراه الله معبود دیگری را نمی خوانند و نفسی را که الله (کشتارش را) حرام گردانده است، جز به حق نمی کُشند و زنا نمی کنند، و هر کسی (یکی از این (کارهای حرام) را انجام دهد، عقوبت گناهش را خواهد دید.

۶۹- روز قیامت عذاب او دو چند کرده می شود و با ذلت در آنجا جاویدان می ماند.

۷۰- جز کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد، پس آن گروه را، الله بدی های ایشان را به نیکی تبدیل می کند و الله آمرزگار مهربان است.

۷۱- وکسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد پس در حقیقت به سوی الله رجوع می کند.

۷۲- و (بندگان رحمن) کسانی اند که به دروغ گواهی نمی دهند و چون بر (اعمال و گفتار) بی هوده بگذرند، آبرو مندانه می گذرند.

۷۳- و کسانی اند که چون به آیات پروردگار شان پند داده شوند، (همانند کافران) کور و کر فرو نمی افتند.

۷۴- و کسانی اند که می گویند: ای پروردگار ما ! برای ما همسران و فرزندانی عطا کن که (باعث سرور قلب) و مایهٔ روشنی چشم ما گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان.

۷۵- این گروه را به سبب شکیبائی شان، عالی ترین مقام بهشت پاداش داده می شود و در آنجا به دعای خیر و سلامت استقبال و پذیرائی می شوند.

۷۶- جاویدان اند در آنجا، چه نیکو قرار گاه و چه مقام خوبی است.

۷۷- (ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: اگر عبادت و دعایتان نباشد، پروردگار من به شما اعتنائی ندارد، پس شکی نیست که شما تکذیب کردید، پس به زودی عذاب بر شما لازم می گردد.

تفسیر:

بعد ازآنکه انواع جهالت مشرکان و طعن آنها را در بارۀ قرآن و رسالت و اعراض آنان را از سجده و عبادت «رحمن» و انکار ایشان را از وصف رحمن بیان داشت، اکنون درینجا اوصاف «عباد الرحمن» را بیان می کند که ایشان مومنان راستین بوده «رحمن» را می شناسند و او را می پرستند، و همچنان درین آیات، پاداش نیک ایشان را یاد آور می شود، و سوره را به یک وعید برای کافران خاتمه می بخشد.

بیان اوصاف نیک «عباد الرحمن»:

وصف اول: بندگان نیک الله تعالی در تعامل شان با مردم دارای دو خصوصیت اند:

۱- آنان از اذیت مردم و از کبر و غرور در تمام اعمال شان حتی در کیفیت رفتار شان پاک و بی آلایش اند، چنانکه می گوید: ﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا﴾ «و بندگان رحمان کسانی اند که بر زمین آرام راه می روند». «هَوۡنٗا» آرام، آهسته و با وقار، صفت است برای مصدر محذوف که تقدیرش «مَشْيًا هَوۡنًا» است.

یعنی آنان در رفتار شان، تواضع و نرمی را رعایت نموده خرامان و مست راه نمی روند، زیرا خرامان و مست راه رفتن دلیل تکبر و غرور است، چنانکه در سورۀ لقمان آیۀ (۱۸) از نصائح حکیمانۀ لقمان حکیم را برای پسرش حکایت می کند: ﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ۝١٨﴾ «و در زمین خرامان مرو، زیرا الله متکبر خود ستا را دوست نمی دارد».

در سورۀ اسراء آیۀ (۳۷) می گوید: ﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا﴾ «و در زمین خرامان راه مرو، زیرا تو هر گز نمی توانی زمین را بشگافی و نه در درازی هرگز به کوه ها می رسی».

۲- در برابر آزار و اذیت مردم، حلم و بردباری نشان می دهند: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ۝٦٣﴾ «و هنگامی که جاهلان (با سخنان ناشایسته) ایشان را

مخاطب قرار دهند، سلام می گویند» و عمل بالمثل انجام نمی دهند، بلکه سلام گفته از چنین افراد روی می گردانند.

این نوع سلام را سلام متارکه گویند که در چندین مورد دیگر هم از آن یاد آوری شده است: در سورهٔ مریم آیهٔ (۴۷)، در سورهٔ قصص آیهٔ (۵۵)، در سورهٔ زخرف آیهٔ (۸۹) بیان همین سلام است.

وصف دوم: بیان معاملهٔ آنها با خالق هنگام شب:

﴿وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَٰمًا ﴿٦٤﴾﴾ «و کسانی اند که هنگام شب برای پروردگار شان به سجده و قیام می پردازند»، «سُجَّدًا» جمع «ساجد» و «قِيَاماً» جمع «قائم»، یعنی آنان در نیم شب، هنگامی که چشم غافلان در خواب است، و برای ریاکاری جایی وجود ندارد، بر خواسته مصروف عبادت پروردگار می گردند و حالت شان در خفا و پنهانی همانند حالت شان در روز است.

پس روز شان، بهترین روزها و شب شان بهترین شبها است، طوری که در سورهٔ ذاریات یکی از اوصاف نیک آنان را ابراز می دارد: ﴿كَانُوا۟ قَلِيلًا مِّنَ ٱلَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِٱلْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾﴾ «آنها اندکی از شبها می خوابند و در صبحگاهان آمرزش می خواهند».

در سورهٔ سجده آیهٔ (۱۶) در وصف آنان می گوید: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ﴾ «پهلوهای شان از بستر خواب دور می شود و پروردگار شان را با ترس و امید می خوانند و از آنچه ایشان را روزی دادیم خرج می کنند».

در سورهٔ زمر آیهٔ (۹) در وصف آنها می گوید: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْـَٔاخِرَةَ وَيَرْجُوا۟ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ﴾ «(آیا مشرک ناسپاس بهتر است) یا کسی که در اوقات شب مصروف سجده و قیام و عبادت است، از آخرت می ترسد و از رحمت پروردگارش امید وار است؟»

وصف سوم: بیان دعا و ترس شان از عذاب پروردگار

- ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ﴾ «و کسانی اند که (از ترس پروردگارخود، در دعای شان) می گویند: ای پروردگار ما، عذاب دوزخ را از ما دور دار»، و به این ترتیب آنان در حالت بیم و هراس دوامدار قرار دارند، خشوع و خضوع و عبادات شبانه روزشان، باعث عدم خوف شان از عذاب پروردگار نمی شود، بلکه امید شان به رحمت الهی همواره

بیم هراس را با خود دارد، چنانکه در سورهٔ مومنون آیهٔ (۶۰) در وصف دیگر آنها می گوید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ «و آنانکه انجام می دهند آنچه را که در توان دارند و دل های ایشان ترسناک است (ازینکه عبادات شان پذیرفته نشود) به علت اینکه به سوی پروردگار خویش باز می گردند».

- سپس برای اهمیت این دعا دو علت ذکر می کنند:

۱- ﴿إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾﴾ «زیرا عذاب دوزخ جدا ناشدنی است»، «غَرَامًا» امر ملازم و جدا ناشدنی که زیان و بدی را با خود همراه داشته باشد.

۲- ﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾﴾ «یقینا دوزخ بد قرارگاه، و بدمقامی است».

«مستقر» محل استقرار، و «مقام» جای بود و باش. یکجای ذکر نمودن این دو کلمه دلالت برآن دارد که استقرار کافران در دوزخ، استقرار موقتی نیست، بلکه دوزخ اقامتگاه دائمی ایشان است.

وصف چهارم: بیان اعتدال و دوری ایشان از افراط و تفریط است

- ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾﴾ «و کسانی اند که هنگامی که خرج کنند، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری می کنند و خرج آنها معتدل درمیان این هر دو (یعنی در میان اسراف و سختی) است.

«لَمْ يَقْتُرُوا» بخل نمی کنند، سختی نمی کنند.

و این همان شیوهٔ پسندیده ای است که الله تعالی بدان دستور داده است، چنانکه الله سبحانه در سورهٔ إسراء آیهٔ (۲۹) می فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ «و دست خود را برگردن خویش بسته مگردان (و بخیل مباش) و نه آن را بیش از حد گشاده بکن (که بی حساب مصرف کنی، زیرا این امر سبب می شود تا در (صورت اول) مورد ملامت قرار گیری (و در صورت دوم) درمانده شوی».

پس مطلب آیه اینست که این مؤمنان راستین، مال های شان را در موارد درست و سودمند به خرج می رسانند، طوری که الله تعالی به ایشان دستور داده است، و به این ترتیب انفاق ایشان دوامدار می باشد، بر خلاف کسی که اسراف می کند که نتیجه اش همانا درماندگی و بند شدن سلسلهٔ انفاق و محرومیت از خیر و ثواب می گردد، و به همین ترتیب کسی که بخل و سختی می کند، دروازهٔ خیر را به روی خود مسدود می دارد.

وصف پنجم: اوصاف گذشته، همه اوصاف ثبوتی و فعلی بودند، اکنون اوصاف سلبی و ترکی ایشان را ذکر می کند از آنجمله اجتناب از معاصی و دوری از انواع شرک و از زنا می باشد.

الله سبحانه می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَ﴾ «و کسانی اند که همراه الله معبود دیگری را نمی خوانند و نفسی را که الله (کشتارش را) حرام گردانده است، جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند».

در بارۀ نزول این آیه از عبد الله بن مسعود ﷺ روایت است که او گفت:

«قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ ؟ قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ. ثُمَّ قَالَ أَيُّ؟ قَالَ: أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَكَ. قَالَ ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ. وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ قَوْلِ النَّبِيِّ -ﷺ- (وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ)»

«گفتم: ای پیغمبر الله ! کدام گناه از همه بزرگتر است؟ فرمود: اینکه با الله شریک بگردانی در حالی او تورا آفریده است، سپس پرسید: باز کدام گناه بزرگ است؟ فرمود: اینکه فرزندت را از بیم آنکه با تو بخورد (یعنی از بیم گرسنگی) به قتل برسانی . پرسید: سپس کدام (گناه بزرگتر است)؟ فرمود: اینکه با خانم همسایه ات زنا کنی . و در تصدیق گفتار پیغمبرﷺ، الله تعالی این آیه را نازل فرمود: (وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) .[1]

ذکر قتل نفس و زنا در پهلوی شرک، بر شدت سختی نوعیت این دو گناه دلالت دارد، و سببش اینست که شرک تعدی و تجاوز بر اصل حفاظت دین است، و قتل تجاوز بر اصل حفاظت نفس است و زنا تجاوز بر اصل حفاظت نسب و آبرو است، و هر عملی که به سبب آن یکی از اصول و مقاصد اسلام، پایمال شود، گناه آن بسیار شدید است .

- سپس مرتکبان این اعمال را مورد تهدید قرار داده می گوید: ﴿وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ۝٦٨﴾ «و هر کسی (یکی از) این (کارهای حرام) را انجام دهد، عقوبت گناهش را خواهد دید»، «أَثَامٗا» جزای گناه، و برخی از سلف گفته اند: «أثَـام» نـام وادی از وادی های دوزخ است .

---

[1] - صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب قتل الولد خشیة أن یأکل معه، حدیث : ۶۰۰۱، و صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب کون الشرک أقبح الذنوب، حدیث : ۲۶۸ .

- سپس «أثام» را تفسیر می کند: ﴿ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ۝٦٩ ﴾ «روز قیامت عذاب او دو چند کرده می شود و با ذلت در آنجا جاویدان می ماند»، «مُهان» خوار و ذلیل.

و عذاب مضاعف برای کسی است که قتل نفس، یا زنا را مرتکب شود، چرا که این دو گناه از جملهٔ کبائر اند و مرتکب کبیره از نظر اهل سنت و الجماعت تحت مشیت الهی قرار داد، یا ایشان را می بخشد و یا عذاب می کند، و در صورت عذاب، برای مدتی عذاب می شوند و سپس به بهشت برده می شوند.

خلود در دوزخ برای کسی است که هر سه جرم را جمعا و یا شرک را مرتکب شود، پس راهی برای نجات او از دوزخ وجود ندارد.

- بعد از ذکر این تهدید، الله سبحانه دروازهٔ توبه را به روی همه باز نگه داشته می فرماید: ﴿ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ۝٧٠ ﴾ «جز کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد، پس آن گروه را، الله بدی های ایشان را به نیکی تبدیل می کند و الله آمرزگار مهربان است».

توبه بلندترین مرتبهٔ اعتذار است، زیرا شخص توبه کننده، هم اعتراف می کند و هم اظهار ندامت نموده بر ترک گناه تصمیم می گیرد و در صورت امکان تقصیرات خویش را تدارک می کند، پس برای انسان کافر، ایمان و عمل صالح، و برای مؤمن گنهگار، اصلاح عمل، از لوازم توبه است، کسی که ادعای توبه را کند، ولی عمل بدش کما کان ادامه داشته باشد، او دروغ می گوید و چنین توبه هیچ معنایی ندارد.

و در صورت توبهٔ صادقانه، الله تعالی گناهان بنده را بخشوده، در عوض برایش حسنات می دهد و از گودال ذلت و پستی به اوج عزت و شرف ارتقایش می دهد.

و در معنای تبدیل سیئآت به حسنات، دو قول است:

یکی: اینکه الله سبحانه عمل بد آن بنده را محو می کند و در عوض آن برایش عمل نیک می دهد: در عوض شرک، اخلاص، در عوض کفر، اسلام، در عوض معصیت، برایش اطاعت نصیب می کند، و این تبدیلی در دنیا تحقق می یابد و اثرش در آخرت ظاهر می شود.

دوم: اینکه به سبب توبهٔ نصوح، تذکر همان عمل بد سبب حسنات بنده می شود، زیرا بنده هر باری که گناهان گذشته را یاد می کند، ابراز ندامت می نماید و «أستغفرالله» می گوید، و به این وسیله ندامت در برابر گناهان سابقه اش، سبب حسنات او می شود.

وکسی که توبۀ صادقانه کند، از کرم و فضل الله سبحانه بعید نیست که هم اعمال بدش را به اعمال نیک مبدل کند و هم سیئاتش را به حسنات، تبدیل کند.

در صحیح مسلم از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت است که او گفت:

«نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ بِمَكَّةَ (وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) إِلَى قَوْلِهِ (مُهَانًا) فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: وَمَا يُغْنِى عَنَّا الإِسْلاَمُ وَقَدْ عَدَلْنَا بِاللَّهِ وَقَدْ قَتَلْنَا النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ وَأَتَيْنَا الْفَوَاحِشَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (إِلاَّ مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحًا) إِلَى آخِرِ الآيَةِ»

«آیۀ (وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ) تا (مهاناً) در مکه نازل شد، پس مشرکان گفتند: اسلام (عذاب را) از ما دفع نمی کند در حالیکه ما با الله شریک قرار دادیم و نفسی را که الله محترم قرار داده است به قتل رساندیم و گناهان بسیار بزرگ را مرتکب شدیم، پس الله عز و جل (در پاسخ ایشان آیۀ) (إِلاَّ مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحًا) را تا آخرش نازل فرمود».[1]

- پیشتر ذکر قبول توبه در اصول معاصی بود، اکنون قبول توبه را در جمیع معاصی اعلان می دارد: ﴿وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾﴾ «و کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد، پس در حقیقت او به سوی الله رجوع می کند» وچنین شخص سزاوار است که بدی هایش به نیکی تبدیل گردد.

وصف ششم: اجتناب شان از حضور در مجالس دروغ و سخنان بیهوده: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾ «و کسانی اند که به دروغ گواهی نمی دهند»، چرا که گواهی دروغ از جملۀ أکبر الکبائر است، چنانچه از ابوبکره رضی الله عنه روایت است که او گفت:

«قَالَ النَّبِىُّ ﷺ: «أَلاَ أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ». ثَلاَثًا. قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ: «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ». وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَّكِئًا فَقَالَ: «أَلاَ وَقَوْلُ الزُّورِ» . قَالَ: فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا لَيْتَهُ سَكَتَ» (۲)

۱- صحیح مسلم، کتاب التفسیر، باب حدثنا محمد بن رافع، حدیث :۷۷۲۹، این حدیث قول کسی را که گفته است: این سه آیه در مدینه نازل شده است، تضعیف می کند، و مکی بودن تمام آیات این سوره را تقویت می کند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب ما جاء فی شهادة الزور، حدیث: ۲۶۵۴، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان الکبائر و أکبرها، حدیث :۲۶۹ .

«پیغمبر ﷺ فرمود: آیا شما را به بزرگترین گناهان خبر ندهم ؟ - این سخن را سه مرتبه تکرار نمود - (صحابه) گفتند: آری، ای پیغمبر الله خبر دهید. فرمود: (بزرگترین گناه) به الله شریک قرار دادن، نافرمانی پدر و مادر است، و بعد ازآنکه تکیه زده بود، نشست و گفت: آگاه باشید (که از جملهٔ بزرگترین گناهان) سخن (و گواهی) دروغ است. ابوبکره می گوید: پیغمبر ﷺ این سخن را پیوسته تکرار نموده، تا آنکه ما (از روی شفقت، در نفس خود) گفتیم: کاش پیغمبر ﷺ خاموش شود».

و یا اینکه «لَا يَشْهَدُونَ» به معنی حاضر نمی شوند است، و معنی آیه اینست که «آنان در مجلس دروغ حاضر نمی شوند»، و مجلس دروغ، مجلسی است که مشتمل بر اقوال و افعال نا مشروع، مانند استهزاء به آیت های الله و جدال باطل و غیبت و دشنام و قذف و غنا و شراب نوشی و فرش حریر و تصویر و غیره باشد. درین صورت هر دو تفسیر در معنای آیه جمع می شود؛ و کسی که در مجلس دروغ حاضر نشود، به طریق اولی سخن دروغ را نمی گوید.

و «ٱلزُّورَ» به معنی دروغ است .

- باز می گوید: ﴿وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَامًا ۝٧٢﴾ «و چون بر (اعمال و گفتار) بیهوده بگذرند، آبرو مندانه می گذرند»، یعنی اگر اتفاقا از مجالس لغو و دروغ بگذرند، خود را به آن آلوده نمی کنند، بلکه ازآن روی می گردانند .

«لغو» قول یا فعلی را گفته می شود که فائده دینی و دنیوی نداشته باشد، پس در مفهوم «لغو»: شرک به الله، سوء ادب در حق قرآن و دشنام رسول و هر امر بی فائده داخل است.

الله سبحانه در صفات مؤمنان در سورهٔ مومنون آیهٔ (۳) می گوید: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ «و مومنان کسانی اند که از بیهوده روی گردان اند»، و در سورهٔ قصص آیهٔ (۵۵) می گوید: ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغْوَ أَعْرَضُواْ عَنْهُ﴾ «و هنگامی که سخن بیهوده را بشنوند، از آن روی می گردانند».

وصف هفتم: بیان انقیاد و فروتنی شان در برابر آیات قرآن: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّواْ عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۝٧٣﴾ «و کسانی اند که چون به آیات پروردگار شان پند داده شوند، (همانند کافران) در برابرآن کر و کور فرو نمی افتند»، یعنی هنگامی که به آیات پروردگار شان پند داده شوند، همه حواس خود را متوجه ساخته قرآن را به گوش

و هوش می شنوند، و درآیات آن تدبر می کنند، و در برابر احکام آن خاضع و منقاد می شوند و از شنیدن آن کسب هدایت و ارشاد می کنند، و همانند کافران و منافقان ازآن اعراض نمی کنند.

وصف هشتم: درخواست اهل و نسل صالح: ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ﴾ «و کسانی اند که می گویند: ای پروردگار ما ! برای ما همسران و فرزندانی عطا کن که (باعث سرور قلب)و مایهٔ روشنی چشم ما گردند»، منظور شان ازین درخواست طلب اهل و نسل صالح است که به اصول و فروع اسلام آشنا باشند، پس با دیدار چنین اهل و نسل چشم های شان روشن و دل های شان مسرور می گردد.

- ﴿وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ۝٧٤﴾ «و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان».

به این ترتیب این مومنان، به این امر قانع نیستند که تنها خود شان راه حق را دریابند، بلکه همت شان چنان عالی است که می خواهند نه تنها همسران و فرزندان شان را بلکه مردم را به سوی حق دعوت دهند و در پیروی از حق و کارهای خیر و اقامهٔ مراسم دین، شاگردانی داشته باشند که به ایشان اقتدا کنند تا ثواب بیشتری نصیب شان گردد، زیرا پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثَةٍ إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»

«هر گاه انسان بمیرد، عملش قطع می شود، مگر از سه چیز: از صدقهٔ جاریه و یا علمی که از آن نفع گرفته شود، یا فرزند صالحی که در حق او دعای خیر کند».[1]

علماء ازین آیه استنباط کرده اند که طلب امامت در دین، امر مرغوب است، زیرا مقصود از طلب امامت در دین، خدمت برای دین و نشر اسلام است، اما طلب ریاستَ امر مرغوب نیست، زیرا مقصود از ریاست، جاه طلبی و اشباع غرایز نفسانی است.

ب: بیان پاداش عباد الرحمن

بعد از بیان اوصاف عالی این مؤمنان راستین، پاداش ایشان را بیان می کند که سه چیز است:

---

[1]- صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ما یلحق الإنسان من الثواب، حدیث : ۴۳۱۰ .

۱- ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُواْ ﴾ «این گروه را به سبب شکیبائی شان، عالی ترین مقام بهشت پاداش داده می شود». مقصود از «ٱلْغُرْفَةَ» قصر بلند، و مقصود از آن درجات عالی است. همچنان در سورهٔ سبا آیـهٔ (۳۷) مـی گویـد: ﴿ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ جَزَآءُ ٱلضِّعْفِ بِمَا عَمِلُواْ وَهُمْ فِى ٱلْغُرُفَٰتِ ءَامِنُونَ ﴾ «پس آن جماعه را به سبب آنچه انجام دادند، پاداش چند برابر است و آنها در بالاخانه های بهشت قرار داشته از هر نوع خطر ایمن می باشند».

۲- ﴿ وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَٰمًا ﴿٧٥﴾ ﴾ «و در آنجا به دعای خیر و سلامت، استقبال و پذیرائی می شوند»، مقصود آیه بیان تکریم و گرامی داشت ایشان است .

چنانکه این استقبال و پذیرائی آنها در سورهٔ یونس آیهٔ (۱۰) و در سورهٔ رعد آیـهٔ (۲۳-۲۴))، در سورهٔ یس آیهٔ (۵۵-۵۸) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۷۳) نیز بیان شده است .

۳- ﴿ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾ ﴾ «جاویدان اند در آنجا، چه عجب قرارگاه و چه مقام خوبی است»، این وعده در مقابل قرارگاه و مقام کفار قرار دارد که در آیـهٔ (۶۶) همین سوره فرمود: ﴿ إِنَّهَا سَآءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴾ «یقینا دوزخ چه بـد قرارگـاه و چـه بـد مقامی است». هر گاه اوصاف «عباد الرحمن» را شرح داد و پاداش آنـان را بیـان کـرد، در پایان سوره مشرکین مکه را مخاطب قرار داده می گوید:

- ﴿ قُلْ مَا يَعْبَؤُاْ بِكُمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ ﴾ « (ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: پروردگار من بـه شما اعتنائی ندارد اگر دعوتش شما را (به سوی توحید) نمی بود» .

اگر حرف «ما» را در «مَا يَعْبَؤُاْ» برای استفهام قرار دهـیم، معنـایش چنـین مـی شـود: «پروردگارم به شما چه اعتنایی دارد، و چه ارزشی قائل است؟» و اگر حرف «ما» برای نفی باشد، به معنی «پروردگارم به شما اعتنائی ندارد» می باشد .

و {لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ} از قبیل اضافهٔ مصدر به سوی مفعول است که تقـدیرش « لولا دعاؤه إیاکم لتعبدوه» است، یعنی اگر دعوتش شما را به سوی عبادت خود نمی بود، پروردگارم بـه شما هیچ اعتنائی نداشت و برای شما ارزشی قائل نمی بود، ولی چـون مقصـود پروردگـار اصلاح عبادت شما بود، لذا به غرض دعوت شما محمدﷺ را به حیث پیغمبر فرستاد تا شما

را به سوی توحید و عبادت الله دعوت دهد: ﴿فَقَدْ كَذَّبْتُمْ﴾ «پس شما (پیغمبر را) تکذیب کردید»، و به توحید و رسالت و قرآن ایمان نیاوردید. (۱)

- سپس نتیجهٔ این تکذیب را بیان می کند: ﴿فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ۝٧٧﴾ «پس (نتیجهٔ این تکذیب برشما) لازم می گردد» و به صورت عذاب نابود کننده در دنیا و آخرت دامنگیر شما خواهد شد، و لحظهٔ از شما جدا نخواهد شد، «لِزَامًا» مصدر «لاَزَمَ» از باب مفاعله است، به معنی جدایی ناپذیر، و لازم، یعنی نتیجهٔ تکذیب تان لازم حال تان می گردد.

و اینکه مراد از «لِزَامًا» درینجا چیست؟ برخی از مفسرین گفته اند: مقصود از آن، همان قتل و کشتاری است که در جنگ بدر لازم حالت مشرکان گردید.

و برخی گفته اند: مراد از آن عذاب آخرت است که از آن رهایی و نجات ندارند.

- این سوره به توحید آغاز گردید، سپس از قرآن و نبوت سخن به میان آمد، و در آیهٔ (۱۱-۱۹) مسئلهٔ معاد بیان شد که همه از جملهٔ اصول ایمان اند و سوره به ذکر اوصاف بندگان مخلص مومن و بشارت برای ایشان و وعید برای مشرکان پایان یافت.

همچنان این سوره به ذکر صفات معبود آغاز گردید، و به ذکر اوصاف بندگان مخلص پایان یافت.

الحمدلله الذی بنعمته تتم الصالحات

۱- برخی از مفسرین در معنای آیه گفته اند: «پروردگارم به مغفرت گناهان شما پروایی نداشت، (و شما را عذاب نمی کرد) اگر عبادت شما برای معبودان باطله نمی بود» اما چون شما او را تکذیب نموده معبودان باطل را پرستش کردید، لذا شما را حتما گرفتار عذاب سخت و لازم حالتان می گرداند.

بنا برین توجیه، {مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ} به معنی «مَا يَعْبَأُ بِمَغْفِرَةِ ذُنُوبِكُم» می باشد و اضافه در {لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ} از قبیل اضافهٔ مصدر به سوی فاعل بوده و جواب «لولا» محذوف است که تقدیرش چنین می شود: «لَولاَ دُعاؤُكُم لَمْ يُعَذِّبكُم» یعنی اگر دعا و عبادت شما معبودان را نمی بود، شما را عذاب نمی کرد. ولی عبادت شما از معبودان باطل سبب عذاب شما گردید.

(نگاه: فتح البیان از صدیق حسن خان).

تفسیر

سورۀ شعراء

سورۀ شعراء از جملۀ سوره های مکی بوده بعد از سورۀ واقعه نازل شده است، در ترتیب نزول (۴۷) و در ترتیب مصحف (۲۶) و عدد آیاتش (۲۲۷) است.

این سوره به سورۀ شعراء بدان سبب نامیده شده است که در قسمت اخیرش از شعراء یاد شده است.

مناسبت این سوره به سورۀ فرقان:

این سوره به سه اعتبار به سورۀ فرقان مناسبت دارد:

اول: مناسبت به اعتبار موضوع، زیرا درین سوره تفصیل همان موضوعی است که در سورۀ فرقان اجمالا ذکر شده بود و آن قصۀ انبیاء است که در آنجا نخست قصۀ موسی عليه السلام را مورد بحث قرار داد و بعد از آن فرمود: ﴿وَقُرُونَۢا بَيۡنَ ذَٰلِكَ كَثِيرٗا ٣٨﴾ «و گروه های بسیاری را که در میان اینها بودند (نیز نابود ساختیم)» و این اشاره به سوی اقوامی است که به سبب تکذیب پیغمبران شان هلاک شده بودند.

در سورۀ شعراء نیز داستان انبیاء را از قصۀ موسی عليه السلام آغاز نمود و داستان پیغمبرانی را که در سورۀ فرقان به سوی ایشان اشاره شده بود، با تفصیل بیشتر بیان می کند که عبارت از قصۀ ابراهیم و شعیب و لوط – علیهم السلام – است.

– دوم: مناسبت به اعتبار آغاز، چون هر دو سوره به تمجید و عظمت شأن قرآن آغاز گردیده است، چنانچه در آغاز سورۀ فرقان فرمود: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ﴾ و در آغاز این سوره می گوید: ﴿تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ﴾ «آیات این سوره آیات کتاب روشن (و روشنگر) است».

– سوم: مناسبت به اعتبار خاتمه، زیرا خاتمۀ هر دو سوره با یکدیگر مشابهت دارد، چون در پایان سورۀ فرقان اوصاف حسنۀ مومنان و وعید برای تکذیب کنندگان بیان شد، و در پایان سورۀ شعراء نیز تقبیح شعرای ضالین و تائید و تحسین شعرای مومنی است که عمل نیک انجام می دهند و الله را به کثرت یاد می کنند.

محتوای سورهٔ شعراء:

این سوره نظر به نوعیت مضامین محوری اش به سه بخش تقسیم می شود:

- بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۹) که حیثیت تمهید را دارد، و درین آیات از چهار مطلب بحث می شود که عبارت اند از: ۱- بیان عظمت شأن قرآن، ۲- تسلی برای پیغمبر ﷺ، ۳- بیان موضع گیری های مشرکان در برابر قرآن، ۴- دلیل عقلی برای اثبات توحید و کمال قدرت الله سبحانه بر مسئله معاد.

- بخش دوم: از آیهٔ (۱۰-۱۹۱) تفصیل و بیان مبارزه و دعوت انبیای هفتگانه است که هم دلیل نقلی است و هم تسلی برای پیغمبر ﷺ است.

- بخش سوم: از آیهٔ (۱۹۲-۲۲۷)، و موضوع محوری درین آیات اثبات حقانیت قرآن و رسالت محمد ﷺ است، و موضوعات که درین بخش بیان شده است عبارت اند از:

اعادهٔ ذکر عظمت قرآن، و دلیل نقلی برای اثبات حقانیت قرآن و رسالت رسول ﷺ، موقف مشرکان در برابر قرآن و دفع شبهات ایشان و ذکر پنج دستور برای پیغمبر ﷺ.

❁❁❁

بخش اول: از آغاز سورهٔ تا آیهٔ (۹)

بیان عظمت قرآن و اثبات توحید و معاد

﴿طسٓمٓ ﴿١﴾ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ﴿٢﴾ لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴿٣﴾ إِن نَّشَأۡ نُنَزِّلۡ
عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةٗ فَظَلَّتۡ أَعۡنَٰقُهُمۡ لَهَا خَٰضِعِينَ ﴿٤﴾ وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ مُحۡدَثٍ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهُ
مُعۡرِضِينَ ﴿٥﴾ فَقَدۡ كَذَّبُواْ فَسَيَأۡتِيهِمۡ أَنۢبَٰٓؤُاْ مَا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ﴿٦﴾ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَمۡ أَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ
زَوۡجٖ كَرِيمٍ ﴿٧﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿٨﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٩﴾﴾

ترجـمه:

۱- طا، سین، میم (از حروف مقطعات است و مطلب آن را الله بهتر می داند).
۲- آیات این سوره، آیات کتاب روشن و روشنگر است.
۳- شاید تو خود را هلاک کنی از غم و اندوه اینکه آنها ایمان نمی آورند.
۴- اگر ما بخواهیم، بر آنان از آسمان معجزه ای نازل می کنیم که گردن های ایشان در برابر آن خم می گردد.

۵- و به ایشان از جانب الله مهربان هیچ پندی تازهٔ نمی آید، مگـر اینکـه از آن روی گـردان هستند.

۶- و (آیات قرآن را) تکذیب نمودند، پس به زودی به ایشان کیفر سـخت آنچـه کـه بـه آن استهزا می کردند (در دنیا و یا در آخرت) خواهد آمد.

۷- آیا به سوی زمین ننگریستند که در آن چقدر از انواع گیاهان و درختان زیبـا و سـودمند رویاندیم.

۸- شکی نیست که درین امر (آفرینش درختان و گیاهان، بر وجـود خـالق کائنـات) نشـانهٔ بزرگی است، ولی بیشتر ایشان مومنان نیستند.

۹- و یقینا پروردگارت غالب مهربان است.

تفســـیر:

درین آیات از مطالب آتی بحث می شود:

۱- بیان عظمت شأن قرآن،

۲- تسلی برای پیغمبرﷺ،

۳- بیان موضع گیری مشرکان در برابر قرآن،

۴- دلیل عقلی برای اثبات توحید و کمال قدرت الله سبحانه بر مسئله معاد.

مطلب اول: بیان عظمت شأن قرآن

-﴿طسٓمٓ ۝١﴾ برخی از مفسرین گفته اند: این کلمه نامی از نام های قرآن کـریم اسـت. برخی دیگر گفته اند: این کلمه برای سوگند یاد شده است، چنانچه محمد بـن کعـب قُرَظِـی گفته است: الله تعالی به قدرت و جلال و ملکش سوگند یاد نموده است. بنا بر توجیـه اخیـر، کلمهٔ «طسٓمٓ» مخفف سه کلمه می باشد، حرف «طا» اشاره به «طَوْل» یعنـی قـدرت، و حـرف «س» اشاره به «سَناء» به معنی جلال و شکوه و حرف «م» اشاره به «ملک» است.

ولی براین اقوال کدام دلیلی وجود ندارد، لذا راجـح همینسـت کـه معنـی آن را جز الله سبحانه کسی نمی داند و هدف از ذکر این حروف در آغاز برخی از سوره هـای قـرآن سـوی این امر اشاره است که این قرآن از همان حروفی ترتیب شده است کـه شـما بـه وسیلهٔ آن حروف با یکدیگر سخن می زنید، ولی با وجـود آن، از آوردن کتـابی شـبیه قـرآن، عـاجز و درمانده هستید، و این امر به ذات خود دلیل حقانیت قرآن و وحی بودن آن است و نمی توان

آنرا به سوی محمدﷺ نسبت کرد، چرا که او خواندن و نوشتن را یاد نداشت، پس صدور چنین کتاب معجزه آسا، از زبان او، امر نا ممکن است.

حکمت دیگر در حروف مقطعات اینست که مشرکان یکدیگر را توصیه می کردند که قرآن را نشنوند و هنگام تلاوت قرآن، شور و جنجال بر پاکنند تا دیگران آن را نشنوند، پس ابتدای این سوره ها با این حروف صوتی، توجه شنوندگان را به خود جلب نموده آنان را به شنیدن قرآن وا میداشت.

و در بیشتر سوره های که به حروف مقطعات آغاز شده اند، بعد از ذکر این حروف، متعاقبا قرآن ذکر شده و عظمت و حقانیت و شأن آن بیان شده است، چنانچه درین سوره نیز موضوع از همین قبیل است.

- می فرماید: ﴿ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ۝٢ ﴾ «آیات این سوره، آیات کتاب روشن و روشنگر است»، روشن به اعتبار عظمت و اعجازش، و روشنگر و بیانگر جمیع احکام است که اصول و فروع، و حق و باطل را آشکار نموده از هم جدا می سازد.

«تِلْكَ» اشاره به سوی «سوره» و یا اشاره به سوی «ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ» است، و کلمهٔ «تِلْكَ» که در اصل برای اشارهٔ بعید وضع شده است، درینجا به غرض بیان علو منزلت و ارتفاع قدر و مکانت، برای اشارهٔ قریب استعمال شده است، و مطلب «ٱلْمُبِينِ» اینست که آیات این کتاب در ذات خود روشن و واضح و در عین حال بیانگر احکام شرعی و مسائل عقیدتی است، و همه مطالب مربوط به شریعت و ایمان را بیان داشته است، پس هر آیه و هر سورهٔ این کتاب بیانگر معجزه بودن و وحی بودن قرآن و همچنان دلیل صدق و رسالت محمدﷺ است.

مطلب دوم: تسلی برای پیغمبرﷺ

هر گاه واضح شد که این کتاب عظیم بیانگر همه حقائق و حاوی اصول و فروع است، پس می بایست همه مشرکان به این کتاب ایمان می آوردند، ولی آنان به عوض اینکه به قرآن ایمان بیاورند، از ایمان آوردن به آن امتناع ورزیدند و آنرا شعر و کهانت و سحر خواندند، لذا این عملکرد مشرکان، پیغمبرﷺ را نهایت اندوه گین می ساخت، ازین جهت الله سبحانه برای تسلی خاطر پیغمبر گرامیش می گوید: ﴿ لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ۝٣ ﴾ «شاید تو خود را هلاک کنی از غم و اندوه اینکه آنها ایمان نمی آورند». «بَٰخِعٞ» هلاک کننده، و کلمهٔ «لعلَّ» اصلا برای «ترجی» یعنی امید داشتن به حصول چیز استعمال می شود، اما چنین چیز در

حق الله تعالی محال است، چون او از همه چیز و انجام آن کاملا آگاه و باخبر است، لذا کلمهٔ «لعلَّ» درینجا به معنی استفهام انکاری و یا به معنی نهی است یعنی پیغمبر ﷺ را بـه سبب ایمان نیاوردن کافران از حزن و غمگینی زیاد منع می کند.

چنانچه در سورهٔ کهف آیهٔ (۶) می گوید: ﴿ فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ إِن لَّمۡ يُؤۡمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَسَفًا ﴾ «شاید تو خود را هلاک سازی در پی (اعراض و انکار) آنها، از غم اینکه آنها به این سخن ایمان نمی آورند؟»، و در سورهٔ فاطر آیهٔ (۸) مـی گویـد: ﴿فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍۚ ﴾ «پس نفس تو بخاطر اندوه و حسرت برایشان، هلاک نشود».

- سپس علت منع از تأسف زیاد در حق کافران را بیان می کنـد: ﴿ إِن نَّشَأۡ نُنَزِّلۡ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةٗ فَظَلَّتۡ أَعۡنَٰقُهُمۡ لَهَا خَٰضِعِينَ ۝٤ ﴾ «اگر ما بخواهیم بر آنان از آسمان معجزه ای نازل می کنیم که گردن های ایشان در برابر آن خم می گردد»، مقصود از «ءَايَةٗ» چیزی است که آنهـا را بـه هلاکت تهدید کند و نشان و دلیل نزول عذاب باشد که در نتیجه آنها به ایمان مجبور شـوند، اما الله سبحانه چنین نمی کند، زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد بلکه حکمت الهـی مقتضی آنست که ایمان باید به رضا و رغبت و از روی تأمل و اندیشیدن سالم باشد.

الله تعالی در سورهٔ یونس آیهٔ (۹۹) می گوید: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَأٓمَنَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ كُلُّهُمۡ جَمِيعًاۚ أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ﴾ «و اگر پروردگارت می خواست تمام کسانی که در زمین اند، ایمان می آوردند، آیا تو مردم را مجبور می سازی تا ایمان بیاورند؟!»

همچنان در سورهٔ هود آیهٔ (۱۱۸) می گویـد: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ ﴾ «و اگر پروردگارت می خواست، مردم را یک امت می ساخت»، ولی مقتضای حکمتش همـین بـوده که مردم را به ایمان آوردن مجبور نسازد.

مطلب سوم: بیان موضعگیری مشرکان در برابر قرآن

سپس برای منع پیغمبر ﷺ از غمگین شدن زیاد به سبب ایمان نیاوردن کـافران، چنین علت بیان می کند که اعراض این کافران از قرآن یک امر دوامدار است، چنانچه می فرماید:

- ﴿ وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ مُحۡدَثٍ إِلَّا كَانُواْ عَنۡهُ مُعۡرِضِينَ ۝٥ ﴾ « و به ایشان از جانب الله مهربـان هیچ پندی تازهٔ نمی آید، مگر اینکه از آن روی می گردانند»، گویا اعـراض از قـرآن جـزء از طبیعت و فطرت شان گردیده است.

مقصود از «ذِكۡرٍ» درینجا بخشی از آیات قرآن است، و «مُّحۡدَثٍ» به معنی تازه، جدید النزول. واعراض مشرکان از قرآن را در سورۀ انبیاء آیۀ (۲) چنین بیان نموده است: ﴿مَا يَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّن رَّبِّهِم مُّحۡدَثٍ إِلَّا ٱسۡتَمَعُوهُ وَهُمۡ يَلۡعَبُونَ﴾ «هیچ بخش تازۀ قرآن، از جانب پروردگار شان بدیشان نمی آید مگر اینکه بازی کنان به آن گوش فرا می دهند».

- سپس بیان می دارد که این کافران از اعراض فراتر رفته به تکذیب قرآن پرداختند: ﴿فَقَدۡ كَذَّبُواْ﴾ «پس تکذیب نمودند»، یعنی آنها قرآن، رسالت و معاد را تکذیب نمودند، و این امر حقیقت اعراض شان را نیز روشن ساخت که اعراض مشرکان، اعراض تکذیب بوده است.

- سپس الله سبحانه از استهزای کافران خبر داده آنها را در برابر این اعمال بدشان تهدید نموده می فرماید: ﴿فَسَيَأۡتِيهِمۡ أَنۢبَٰٓؤُاْ مَا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ ٦﴾ «پس به زودی به ایشان خبر (صدق) آنچه که به آن استهزا می کردند خواهد رسید»، چون اعراض و تکذیب کافران استهزاء را نیز با خود داشت، و در عین حال استهزای ایشان مشتمل بر اعراض و تکذیب، لذا همین خصلت بد کافران را ذکر نموده آنها را از انجام بد اعراض و تکذیب و استهزایشان بر حذر داشته تهدید نمود.

همچنان در سورۀ ص آیۀ (۸۸) می گوید: ﴿وَلَتَعۡلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعۡدَ حِينِۭ﴾ «و البته خبر صدق آن را بعد از مدتی (در دنیا یا نزدیک موت و یا در قیامت) خواهید دانست».

مطلب چهارم: دلیل عقلی برای اثبات توحید و کمال قدرت الله سبحانه بر معاد

در آیات گذشته در بارۀ عدم تدبر و اعراض مشرکان از آیات قرآنی خبر داد، اکنون از عدم تدبر و اعراض آنها از آیات کونی و آفاقی خبر می دهد:

- ﴿أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَمۡ أَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجٖ كَرِيمٍ ٧﴾ « یا به سوی زمین ننگریستند که در آن چقدر از انواع گیاهان و درختان زیبا و سود مند رویاندیم». «زَوۡجٖ» نوع، «كَرِيمٍ» نفیس، با ارزش و سودمند.

- ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ﴾ «شکی نیست که درین امر (آفرینش درختان و گیاهان بر وجود خالق کائنات) نشانۀ بزرگی است»، و تأمل و اندیشیدن در این صنع بدیعی که در رویانیدن نباتات و اشجار و در آفرینش دیگر مخلوقات کار فرما است، برای ایمان به وحدانیت پروردگار، کافی است، ولی این کافران طوری که در آیات تنزیلی نمی اندیشند، به همین ترتیب در آیات آفاقی و

کَونی، عقل و خرد خود را به کار نمی بندند و نتیجۀ آن چنین می شود: ﴿وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ۝٨﴾ «و بیشتر ایشان ایمان نمی آورند»، اگر چه تو ای پیغمبر (ﷺ) بسیار خواهان و علاقه مند ایمان آنها هستی، اما آنان هیچ گونه تمایلی به ایمان به قرآن و اسلام و رسالت تو ندارند.

در سورۀ یوسف آیۀ (١٠٣) می گوید: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ «و بیشتر مردم اگر چه تو بسیار خواهان ایمان آنها هستی، ایمان نمی آورند».

- بعد از آن پیغمبرﷺ را به فتح و نصرت و غلبه بر دشمنان، بشارت می دهد: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۝٩﴾ «و یقینا پروردگارت غالبِ مهربان است»، او عزیز است به این اساس او قادر است که دشمنان مسلمانان را نابود کند، و او رحیم است پس او به رحمت خود مسلمانان را از شر کافران نجات می دهد.

درین سوره الله سبحانه بعد از ذکر دلائل عقلی و همچنان در پایان هر قصه ای که در آن بیان عقوبات مشرکین و نجات مومنین است، جملۀ ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۝٩﴾ را تکرار می کند، تا مردم را به تدبر در آیات نقلی و عقلی فرا خوانده و از نتیجۀ سرکشی و استکبار در برابر آیات الهی، برحذرشان بدارد.

❁❁❁

بخش دوم: (از آیۀ ١٠-١٩١) بیان مبارزه و دعوت هفت پیغمبر، به طور دلیل نقلی و تسلی برای پیغمبر اسلامﷺ.

و هدف از ذکر قصۀ این پیغمبران اینست که چون مشرکان از آیات آفاقی و عقلی بهره نگرفتند و از شرک و کفر دست نکشیدند، پس الله سبحانه داستان های پیغمبران گذشته و امتان آنها را به حیث دلیل نقلی برای ایشان یاد آور می شود تا شاید درین قصه های عبرت آموز تأمل نموده به اصلاح عقیده و عمل خود بپردازند و از شرک و کفر دست بکشند.

١ - **قصۀ مبارزۀ موسی و هارون - علیهما السلام** - (از آیۀ ١٠-٦٨)،

و این قصه در چهار مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آية ۱۰-۲۲) قصة بعثت موسی و هارون علیهما السلام به پیغمبری

﴿ وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئْتِ ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ ۚ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّىٓ أَخَافُ
أَن يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِى وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِى فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَٰرُونَ ﴿١٣﴾ وَلَهُمْ عَلَىَّ ذَنۢبٌ فَأَخَافُ
أَن يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾ قَالَ كَلَّا ۖ فَٱذْهَبَا بِـَٔايَٰتِنَآ ۖ إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولُ
رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦﴾ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٧﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ
﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ ٱلَّتِى فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ فَعَلْتُهَآ إِذًا وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٢٠﴾
فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِى رَبِّى حُكْمًا وَجَعَلَنِى مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَىَّ أَنْ عَبَّدتَّ
بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٢٢﴾ ﴾

ترجـمه:

۱۰- بیاد آور هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا کرد که به سوی قوم ستمگر برو.

۱۱- (به سوی) قوم فرعون، آیا (آنان از کیفر ستم خود) نمی ترسند؟

۱۲- (موسی) گفت: ای پروردگارم ! من می ترسم که مرا تکذیب می کنند.

۱۳- و سینه ام تنگ می شود و زبانم نمی گردد، پس (جبرئیل را) به سوی هارون بفرست (و پیغمبرش بگردان تا همکار من باشد).

۱۴- و ایشان را بر من گناهی است، پس می ترسم که مرا می کشند.

۱۵- (الله) گفت: چنین نیست (که آنها بتوانند به تو اذیتی برسانند) پس شما هر دو با نشانه های ما بروید و من با شما هستم، (و سخنان شما را)می شنوم.

۱۶- پس به سوی فرعون بروید، و (برایش) بگوئید: ما فرستادهٔ پروردگار جهانیانیم.

۱۷- (و با خود این پیام را آورده ایم) که بنی اسرائیل را با ما بفرست (و آزاد کن).

۱۸- (فرعون) گفت: آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟! و آیا سال های درازی از عمرت درمیان ما نبودی؟!

۱۹- و انجام دادی آن کاری را که انجام دادی و تو از جملهٔ کافران (و یا ناسپاسان) هستی.

۲۰- (موسی) گفت: آن کار را هنگامی انجام دادم که نا واقف بودم (و نمی دانستم که یک مشت، سبب مرگ آن شخص می گردد).

۲۱- پس من از شما گریختم هنگامی که از سوی شما احساس خطر کـردم، پس پروردگـارم برایم حکمت (نبوت) عطا کرد و مرا از پیغمبران گرداند.

۲۲- و آیا این نعمتی است که بر من منت می گذاری در حالیکه بنی اسرائیل را برده و ذلیل ساخته ای؟

تفسـیر:

در این آیات از این مطالب بحث شده است:

۱- قصهٔ رسالت موسی و هارون علیهما السلام،

۲- ماموریت شان به دعوت فرعون و مطالبهٔ آزادی بنی اسرائیل،

۱- قصهٔ رسالت موسی و هارون علیهما السلام

- ﴿ وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئْتِ ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ ﴾ «بـه یـاد آور هنگـامی را کـه پروردگارت موسی را ندا کرد که به سوی قوم ستمگر برو که قوم فرعـون انـد»، و ایشان را بدان سبب «ظالمین» نامید که آنان در پهلوی کفرشان، بنی اسرائیل را بردگـان خود قرار داده بودند، و پسران آنها را به قتل می رساندند.

- سپس به اسراف و استکبار آنها اشاره می کند: ﴿ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾ ﴾ «آیـا (از کیفر ستم خود) نمی ترسند؟!» و ازظلم و استبداد دست بر نمی دارند.

اسلوبی که در {أَلَا يَتَّقُونَ} به کار رفته است، اساسا برای تشویق و ترغیب به سوی تقوی استعمال می شود، ولی چون این سخن قرنها بعد از هلاکـت آنـان گفتـه شـده است، پس مقصود آیه اینست که حالتی که فرعونیان درآن قرار داشتند، نیاز به آن داشت که به سوی تقوی تشویق و ترغیب می شدند، و چنانچه موسیعليه‌السلام ایشان را به حال شـان نگذاشته بـه سوی تقوی ترغیب و تشویق کرد، اما متأسفانه آنها راه تقوی را در پیش نگرفتند.

و همین آیه در قرائت دیگر به لفظ {أَفلاَ تَتَّقُون} به صیغهٔ مخاطـب آمـده است، دریـن صورت کلمهٔ «قُل» در کلام مُقدّر بوده، الله تعالی به موسی عليه‌السلام می گویـد کـه بـه فرعونیـان «(بگو) آیا پرهیزگاری نمی کنید» و از شرک و ظلم و ستم دست نمی کشید ؟!

- دریـن هنگام موسیعليه‌السلام از پروردگارش رسالت هارون را درخواست نمـود و بـرای این درخواست خود چهار سبب ذکر کرد:

۱- ﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾ ﴾ «گفت: ای پروردگارم! من می ترسم که مرا تکذیب می کنند»، چرا که من تنها هستم و کسی نیست که مرا تائید کند.

۲- ﴿ وَيَضِيقُ صَدۡرِي ﴾ «و (بسبب این تکذیب) سینه ام تنگ می شود».

۳- ﴿ وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي ﴾ «و زبانم نمی گردد».
زبان موسی علیه السلام روان نبود، و گرفته گرفته صحبت می کرد، به همین سبب در سورهٔ طه آیهٔ (۲۷-۲۸) از الله سبحانه دعا کرد: ﴿ وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي ﴿٢٨﴾ ﴾ «و بستگی زبان مرا بر طرف کن تا گفتارم را بفهمند».

- پس موسی علیه السلام نظر به این سه سبب، از الله سبحانه طلب کرد که هارون علیه السلام را در امر رسالت با وی شریک بگرداند: ﴿ فَأَرۡسِلۡ إِلَىٰ هَٰرُونَ ﴿١٣﴾ ﴾ «پس (جبریل را) به سوی هارون بفرست» که او در کار رسالت و دعوت، معاون و همکار من باشد.

در سورهٔ طه این مطالبهٔ موسی علیه السلام چنین بیان شده است: ﴿ وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ﴿٢٩﴾ هَٰرُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ﴿٣١﴾ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ﴿٣٢﴾ ﴾ «و برای من از خاندانم یاور وهمکار قرار بده، برادرم هارون را، به وسیلهٔ او پشت وکمرم را استوار دار و در امر رسالت او را شریک من بگردان».

- در سورهٔ قصص آیهٔ (۳۴) می گوید: ﴿ وَأَخِي هَٰرُونُ هُوَ أَفۡصَحُ مِنِّي لِسَانٗا فَأَرۡسِلۡهُ مَعِيَ رِدۡءٗا يُصَدِّقُنِيٓۖ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴾ «و هارون برادرم نسبت به من زبان فصیح تر دارد، پس اورا معاون من بفرست تا مرا تصدیق کند، چون من می ترسم که (فرعونیان)مرا تکذیب کنند».

۴- ﴿ وَلَهُمۡ عَلَيَّ ذَنۢبٞ فَأَخَافُ أَن يَقۡتُلُونِ ﴿١٤﴾ ﴾ «و ایشان را بر من گناهی است، می ترسم که مرا می کشند»، این سبب چهارم نیز ایجاب می کند که هارون در وظیفهٔ رسالت شریک من باشد، سبب این گناه و قتل در سورهٔ قصص آیهٔ (۳۳) چنین بیان شده است: ﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلۡتُ مِنۡهُمۡ نَفۡسٗا فَأَخَافُ أَن يَقۡتُلُونِ ﴾ «گفت: ای پروردگارم من یک تن از آنان را قتل کرده ام، پس می ترسم که مرا بکشند».

پس الله سبحانه در خواست او را جواب داد و اورا مطمئن ساخته فرمود: ﴿ كَلَّا ﴾ «چنین نیست» که آنها بتوانند اذیتی به تو برسانند، بلکه تو کاملا در حفظ و رعایت ما خواهی بود.
وپذیرفته شدن مطالبه اش را در بارهٔ رسالت برادرش در سورهٔ طه آیهٔ (۳۶) ذکر نموده است: ﴿ قَالَ قَدۡ أُوتِيتَ سُؤۡلَكَ يَٰمُوسَىٰ ﴾ «(الله) گفت: ای موسی درخواستت پذیرفته شد».

یعنی هارون را به صفت پیغمبر برگزیدیم.

- ﴿فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾﴾ «پس شما هر دو با نشانه های ما بروید و من با شما هستم، (وسخنان شما را) می شنوم»، و در سورهٔ طه آیهٔ (۴۶) مـی گویـد: ﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ﴾ «گفت: مترسید، یقینا من با شما هستم، می شنوم و می بینم».

۲- ماموریت موسی و هارون علیهما السلام به دعوت فرعون و مطالبهٔ آزادی بنی اسرائیل

سپس به آن هر دو دستور داد: ﴿فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾﴾ «پس به سوی فرعون بروید، و (برایش) بگوئید: ما فرستادهٔ پروردگار جهانیانیم»، و کیفیت دعـوت فرعـون را در سورهٔ طه آیهٔ (۴۴) چنین بیان داشته است: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ «پس برایش سخن ملائم بگوئید: تا شاید او پند گیرد یا بترسد».

سؤال: در آیهٔ مورد بحث کلمهٔ «رسول» مفرد و در سورهٔ طه آیهٔ(۴۷) به صیغهٔ تثنیه ذکر شده است، چنانکـه مـی گویـد: ﴿فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ﴾ «پس به سوی فرعون بروید و بگوئید: ما هر دو فرستاد پروردگار تو هستیم، پـس قـوم مـا را آزاد کن، و آنها را عذاب مکن».

جواب:

۱- رسول اسم جنس است، واحد و تثنیه و جمع، درآن یکسان است، مانند کلمهٔ «عـدو و صدیق» چنانکه در سورهٔ شعراء آیـهٔ (۷۷) مـی گویـد: ﴿فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ «این معبودان شما همه دشمنان من هستند مگر پروردگار جهانیان».

۲- اینکه «رسول» گاهی به معنای رسالت استعمال می شود، درین صورت تقدیر کلام چنین می شود: «إِنَّا ذُو رِسَالَةٍ مِن رَبِّ الْعَالَمِين» یعنی ما از جانب پروردگار عالمیان دارای وظیفهٔ رسالت هستیم.

درچنین صورت نیز، واحد و تثنیه و جمع مشترک همه به صیغهٔ مفرد ذکر می شود.

- بعد از بیان رسالت خود، از فرعون چنین مطالبه کردنـد: ﴿أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾﴾ «اینکه بنی اسرائیل را با ما بفرست (و آزاد کن)»، در سورهٔ طه آیـهٔ (۴۷) عـلاوه بـر مطالبهٔ آزادی، از وی ترک تعذیب آنها را نیز خواستند: ﴿فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ﴾ «پس بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را عذاب مکن».

۳- جواب فرعون

فرعون بعد از شنیدن سخنان موسی علیه السلام، احسانات خود را بر وی شمرده به ملامت او پرداخت:

- ﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾﴾ «(فرعون) گفت: آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟! و آیا سال های درازی از عمرت درمیان ما نبودی؟!» آیا تو این همه احسانات ما را فراموش کردی و آن را نادیده می گیری ؟!

- سپس قتل خطایی را که از موسی علیه السلام سر زده بود، به رویش کشانید و گفت:

﴿وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾﴾ «و انجام دادی آن کاری را که انجام دادی و تو از جملهٔ کافران (و یا ناسپاسان) هستی».

«الْكَافِرِينَ» به معنی نا سپاس، احسان فراموش و یا به معنی کافر به الوهیت فرعون.

- از انجا که قصهٔ تربیت موسی علیه السلام در خاندان فرعون امر معلوم بود، ازین جهت موسی علیه السلام جواب آن را به تعویق انداخت و از قضیهٔ قتلی که از وی سرزده بود، جواب گفت: ﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾﴾ «(موسی) گفت: آن کار را هنگامی انجام دادم که نا واقف بودم» و نمی دانستم که یک مشت، سبب مرگ آن شخص می گردد و عمل من قصدا نبود بلکه ناشی از خطا و بی خبری بود، زیرا مقصود من تادیب آن قبطی بود، اما به مرگ وی انجامید.

- بعد ازآن از بیرون شدنش از مصر، صحبت کرد: ﴿فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾ «پس من از شما گریختم هنگامی که از سوی شما احساس خطر کردم»، و به سرزمین «مَدیَن» پناه بردم، ﴿فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾﴾ «پس پروردگارم برایم حکمت (نبوت) عطا کرد و مرا از پیغمبران گرداند».

- سپس ازین سخن فرعون که ما تو را در میان خود پرورش دادیم، جواب می گوید: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾﴾ «و آیا این نعمتی است که بر من منت می گذاری در حالیکه بنی اسرائیل را برده و ذلیل ساخته ای؟».

درینجا کلام به حذف حرف استفهام است، و یا اینکه اقرار به نعمت و سبب آن است، درین صورت معنی آیه چنین است «و آن نعمتی که تو بدان بر من منت می گذاری، به سببی است که تو بنی اسرائیل را برده ساخته ای» یعنی تربیت تو مرا ناشی ازآن بود که تو بنی

اسرائیل را برده ساخته ای و پسران ایشان را به قتل می رسانی، لذا مادرم مجبور شد تا مرا در دریا بیفگند و تو مرا بگیری و تربیت کنی، و اگر بیم مادرم از قتل تو نمی بود، او مرا به دریا نمی انداخت و نه به دست تو می افتادم و نه محتاج تربیت تو می بودم، پس احسان تو بر من، و پرورش من توسط تو، نسبت به آنچه که بر بنی اسرائیل روا مـی داری چیـز قابل مقایسه نیست.

درین صورت حرف تعلیل قبل از «أنْ» محذوف است، که تقدیرش «لِأنْ عَبَّدْتَ» می باشد.

۞۞۞

مطلب دوم: (از آیۀ ۲۳-۳۳) گفتگوی موسیؑ و فرعون در بارۀ پروردگار

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ
لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِىٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ
﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ
ٱلْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَىْءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَأْتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَىٰ
عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِىَ بَيْضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ ﴿٣٣﴾ ﴾

ترجـــمه:

۲۳- فرعون گفت: پروردگار عالمیان چیست؟

۴۲- موسی گفت: پروردگار آسمانه ا و زمین و آنچه در میان این هر دو است، اگر طالب یقین باشید.

۲۵- فرعون به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید؟

۲۶- (موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما است.

۲۷- فرعون گفت: یقینا این پیغمبری که به سوی شما فرستاده شده است دیوانه است.

۲۸- (موسی) گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این هر دو است، اگر بدانید.

۲۹- (فرعون) گفت: اگر جز من معبود دیگری بـر گزینـی، البتـه تـو را از زنـدانیان خـواهم گردانید.

۳۰- (موسی) گفت: اگر چه برایت دلیل روشنی بیاورم (آیا بازهم مرا زندانی می کنی)؟

اگر از راست گویانی آن را بیاور.
۳۱- (فرعون) گفت: اگر از راست گویانی آن را بیاور.
۳۲- پس موسی عصای خود را افگند، پس ناگهان اژدهای بزرگی گردید.
۳۳- و دست خود را از گریبانش بیرون آورد، پس ناگهان برای بینندگان روشن بود.

تفسیر:

هنگامی که موسی و هارون - علیهما السلام- رسالت خود را اعلان داشته از فرعون آزادی بنی اسرائیل را مطالبه نمودند، فرعون خواست تا از طریق منت نهادن بر موسی عليه السلام و قتلی که توسط موسی عليه السلام به وقوع پیوسته بود، ایشان را زیر تأثیر خود بیاورد، اما موسی عليه السلام بدون کمترین هراسی، به فرعون پاسخ دندان شکن داد، لذا فرعون در بارهٔ خصوصیات و صفات «رب العالمین که موسی و هارون - علیهما السلام- خود را فرستادهٔ او گفته بودند، پرسید: ﴿قَالَ فِرۡعَوۡنُ وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٣﴾ «فرعون گفت: پروردگار عالمیان چیست»، یعنی پروردگاری که تو خود را رسول او معرفی می کنی، اوصاف و خصوصیاتش را برایم بیان کن؟

هدف فرعون ازین سوال تنها این بود که غیر از خودش، «رب» وجود ندارد، چنانکه در سورهٔ قصص آیهٔ (۳۸) سخن فرعون برای اطرافیانش را چنین حکایت نموده است: ﴿مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي﴾ «برای شما جز خودم معبود دیگری نمی دانم»، و همچنان سورهٔ غافر آیهٔ (۳۶-۳۷)، و سورهٔ نازعات آیهٔ (۲۴) بیان همین مطلب است که فرعون به وجود معبود دیگری جز خودش قائل نبود.

- موسی عليه السلام معرفی رب خود را از طریق استدلال به دلائل آفاقی آغاز نمود: ﴿قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآ﴾ «گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این هر دو است»، یعنی پروردگار ما، خالق آسمانها و ستارگان و و خالق زمین و ابر و باد و دشت و دمن و کوهسار و حیوان و نبات و اشجار و خالق همه چیزهائی است که در میان این هر دو قرار دارد.

- ولی از استدلال به این امور کسی بهره مند می شود که در طلب معرفت باشد، لذا می گوید: ﴿إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ٢٤﴾ «اگر طالب یقین باشید».

و مقصود موسی عليه السلام ازین سخن اینست که هدف شما ازین سوال درک حقیقت نیست و اگر واقعا در جستجوی حقیقت باشید، همین جواب برای شما کافی است.

فرعون برای آنکه درماندگی خود را ازین سخن پنهان داشته باشد، دست به استهزا وسخریه زد ﴿ قَالَ لِمَنۡ حَوۡلَهُۥٓ أَلَا تَسۡتَمِعُونَ ۝٢٥ ﴾ «برای اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید» که این چه می گوید و غیر از من کسی دیگری را اله قرار می دهد ؟!.

همین سؤال و جواب را در سورۀ طه چنین بیان داشته است: ﴿ قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ۝٤٩ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ۝٥٠ ﴾ «(فرعون) گفت: ای موسی پروردگار شما کیست؟ گفت: پروردگار ما کسی است که هر مخلوق را شکل و چهرۀ مناسب حالش داده است، باز او را (به سوی انجام دادن وظائفش) رهنمائی کرده است».

- موسی عليه السلام بعد از استدلال به دلائل آفاقی، برای معرفی «رب» خود به دلائل نفسی استدلال می کند: ﴿ قَالَ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ۝٢٦ ﴾ «گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما است»، یعنی پروردگار من همانست که شما و پدرانتان را آفریده است.

مقصود موسی عليه السلام ازین سخن رد بر ادعای الوهیت فرعون بود، او خودش مخلوق است، و مخلوق چگونه می تواند «اله» باشد، لذا موسی عليه السلام به اطرافیان فرعون روشن ساخت که فرعون رب شما نیست، بلکه رب شما همانست که خالق شما و پدران شما است.

- فرعون در برابر این حجت و دلیل شکست نا پذیر موسی عليه السلام چاره ای نیافت جز اینکه دست به اتهام و یاوه گویی بزند، لذا راه اتهام را در پیش گرفت: ﴿ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرۡسِلَ إِلَيۡكُمۡ لَمَجۡنُونٞ ۝٢٧ ﴾ «گفت: یقینا پیغمبری که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است»، چرا که او غیر از من کسی دیگری را معبود معرفی می کند.

و این سخنی است که تمام باطل پرستان و جنایت کاران در طول تاریخ در برابر حق پرستان، همواره آن را تکرار کرده اند و می کنند، و اما گفتارهای او در عزم راسخ و ارادۀ محکم موسی عليه السلام هیچ تاثیری بجا نگذاشت، لذا موسی عليه السلام به جواب های خود ادامه داد: ﴿ قَالَ رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَمَا بَيۡنَهُمَآ ﴾ «گفت پروردگار مشرق و مغرب و پروردگار چیزهائی است که در میان این هر دو است».

اشاره به اینکه ملک، او مانند ملک تو نیست، زیرا ملک تو مخصوص یک منطقه است، اما پروردگار من کسی است که ملکش مشرق و مغرب، مکان و زمان و مکانیات و زمانیات، همه را فرا گرفته است، او رب طلوع خورشید و ظهور روز، و رب غروب خورشید و زوال روز است، او است که مشرق و مغرب را آفریده است و تدبیر این امور فقط از جانب او صورت می

گیرد؛ و اگر کسی خود را «رب و اله» قرار می دهد و او در دعوای خود صادق باشد باید نظام کائنات را بر عکس آنچه هست، روان سازد.

- لذا عقول فرعونیان را تکان داده می فرماید: ﴿إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾﴾ «اگر عقل داشته باشید»، همین استدلالی که ذکر نمودم برایتان کافی است، چون این امور را هر کس همه روز، به صورت مداوم مشاهده می کند، بنابرین مجنون خود شما هستید که عقول خویش را به کار نمی اندازید و انسان ناتوانی همچون خودتان را «معبود» خود قرار می دهید.

- با این سخنان موسی عليه السلام، همه راه های گفتگو و مناقشه و استدلال به روی فرعون بسته شد، و از گفتار روشن و دلائل بدیهی موسی عليه السلام مرعوب گردید، لذا دست به تهدید زد: ﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾﴾ «گفت: اگر جز من معبود دیگری بر گزینی، البته تو را از زندانیان خواهم گردانید»، و به حبس ابدی محکومت می کنم که تا هنگام مرگ خلاص نخواهی شد و این چنین فرعون از طریق تهدید خواست تا موسی عليه السلام را از دعوت و مطالبه اش باز دارد.

- هنگامی که موسی عليه السلام دید که فرعون راه عناد را در پیش گرفته در برابر دلائل آفاقی و نفسی تسلیم نمی شود، لذا برایش ارائۀ دلائل خارق العاده یعنی معجزات را پیشنهاد کرد: ﴿قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾﴾ «گفت: اگر چه برایت دلیل روشنی بیاورم» آیا بازهم مرا زندانی می کنی؟

- هنگامی که فرعون این سخن را شنید ﴿قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾﴾ «گفت: اگر از راستگویانی، آن را بیاور»، و معجزه ات را در میان بگذار تا آن را ببینم.

- ﴿فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾﴾ «پس موسی عصای خود را افگند ناگهان اژدهای بزرگی آشکار گردید»، یعنی آن عصا به مار بزرگی تبدیل شد، و در سورۀ قصص آیۀ (۳۱)، و سورۀ نمل آیۀ (۱۰) از آن مار به «جآن» تعبیر شده است، که اشاره به سوی سرعت و چالاکی آن است، یعنی عصای موسی عليه السلام به ماری تبدیل شد که بزرگ بود و در عین حال بسیار به سرعت حرکت می کرد.

- سپس معجزۀ دیگر خود را برایش نشان داد: ﴿وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿٣٣﴾﴾ «و دست خود را، از گریبانش بیرون آورد، پس ناگهان برای بینندگان روشن بود»، یعنی دستش

سفید و درخشان بود، و سفیدی آن، ناشی از بیماری نبود و نه مانند سفیدی مرض پیس بود، در سورۀ طه آیۀ (۲۲) و سورۀ نمل آیۀ (۱۲) نیز کیفیت ظهور معجزۀ ید بیضاء بیان شده است.

۞۞۞

مطلب سوم: (از آیۀ ۳۴-۵۱) آمادگی فرعون برای مقابلۀ بالمثل و ماجرای ایمان ساحران

﴿قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِۦ فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾ قَالُوٓاْ أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَٱبْعَثْ فِي ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾
فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ ٱلسَّحَرَةَ إِن كَانُواْ
هُمُ ٱلْغَٰلِبِينَ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ ٱلْغَٰلِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ
إِذًا لَّمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلْقُواْ مَآ أَنتُم مُّلْقُونَ ﴿٤٣﴾ فَأَلْقَوْاْ حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ
إِنَّا لَنَحْنُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿٤٤﴾ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾ فَأُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ﴿٤٦﴾
قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿٤٨﴾ قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي
عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾ قَالُواْ لَا ضَيْرَ إِنَّآ
إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَٰيَٰنَآ أَن كُنَّآ أَوَّلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾﴾

ترجـــمه:

۳۴- فرعون به درباریان اطرافش گفت: یقینا این جادوگر دانا است.

۳۵- می خواهد به وسیلۀ جادویش شما را از سرزمین تان بیرون کند، پس شما چـه مشوره می دهید؟

۳۶- گفتند: او و برادرش را مهلت ده و در شهرها مأموران جمع آوری را بفرست.

۳۷- تا هر جادوگر بسیار دانا را برایت بیاورند.

۳۸- پس جادوگران در موعد روز مشخص گرد هم آورده شدند.

۳۹- و به مردم گفته شد: آیا (درین صحنه) شما هم اجتماع می ورزید؟

۴۰- امید است که ما از جادوگران پیروی کنیم اگر آنها پیروز شوند.

۴۱- پس هنگامی که جادوگران حاضر شدند، به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشـی هست اگر پیروز شویم؟

۴۲- گفت: بلی (هر چه خواسته باشید می دهم، و علاوه برآن) شما آنگاه از مقربان (دربار من) خواهید بود.

۴۳- (هنگامی که در صحنۀ مبارزۀ حاضر شدند) موسی به جادوگران گفت: بیفگنید آنچه را می افگنید.

۴۴- پس رسن ها و عصاهای خویش را افگندند و گفتند: به بزرگی فرعون سوگند یاد می کنیم که البته ما پیروزیم.

۴۵- پس موسی عصای خود را افگند، ناگهان تمام وسائلی را که آنها به دروغ می بافتند، می بلعید.

۴۶- پس جاودگران سجده کنان به زمین فرو افگنده شدند.

۴۷- گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم.

۴۸- پروردگار موسی و هارون.

۴۹- فرعون گفت: آیا پیش ازآنکه برایتان دستور دهم، به او ایمان آوردید، یقینا او استاد شما است که برای شما علم سحر را آموخته است، پس خواهید دانست (که با شما چه معامله خواهم کرد) سوگند یاد می کنم که دست ها و پاهای تان را از جهت مخالف قطع می کنم و همۀ شما را به دار می آویزیم.

۵۰- گفتند: باکی نیست، قطعا ما به سوی پروردگار خود باز می گردیم.

۵۱- امیدواریم که پروردگارمان گناهان ما را بیامرزد به سبب اینکه ما نخستین مسلمانان گردیدیم.

تفسیر:

۱- قضاوت غیر عادلانۀ فرعون در بارۀ موسی عليه السلام

فرعون از مشاهده معجزه های موسی عليه السلام دهشت زده شد، و برای حفظ آبرو و حیثیت خود و تقویۀ قلوب در باریانش، موسی عليه السلام را به دو چیز متهم ساخت:

۱- او را ساحر معرفی نمود: ﴿قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾﴾ «فرعون برای درباریان اطرافش گفت: این جادوگر دانا است»، و در فن جادوگری خیلی وارد است و چیزی را که شما مشاهده کردید، معجزه نیست بلکه سحر است.

٢- او را بر ضد نظام خود، به دسیسه چینی متهم ساخته گفت: ﴿ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِۦ ﴾ «می خواهد به وسیلۀ سحرش شما را از سر زمین تان بیرون کند»، و از طریق شورانیدن مردم، می خواهد بر سرزمین مصر مسلط شود.

- لذا برای طرز مبارزه با وی، درباریانش را مخاطب نموده گفت: ﴿ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ٣٥ ﴾ «پس چه مشوره می دهید» که چه کار باید کنیم و چه راهی را با وی در پیش گیریم تا از نظام و سرزمین خود دفاع کنیم؟

و از بس که دچار حیرت و دهشت شده بود، دعوای الوهیتش را فراموش نموده برای مبارزه با آن مشکل جدی، از درباریانش طالب مشوره و کمک شد.

نظیر این هر سه قضاوت در سورۀ اعراف آیۀ (١٠٩-١١٠) نیز ذکر شده است، البته با این فرق که در آیۀ مورد بحث، بیان نظریات فرعون در بارۀ موسی ﷺ و در آیۀ سورۀ اعراف، نظریات در باریان و اعضای مشورتی فرعون را در بارۀ موسی ﷺ بیان نموده است.

٢- مشورۀ درباریان فرعون به مقابلۀ بالمثل

در باریان به اتفاق هم فرعون را به امور آتی مشوره دادند:

١- ﴿ قَالُوٓاْ أَرْجِهْ وَأَخَاهُ ﴾ «گفتند (قتلش را به تعویق انداز و) او و برادرش را مهلت ده»، نه آنها را حبس کن و نه عقاب و نه قتل آنها را در پیش گیر، تا آنکه در میدان علم و دانش او را شکست دهیم، زیرا اقدام به قتل و عقوبت وی پیش از مناظره با ساحران، در دل مردم شکوک و شبهات را بر می انگیزد و اخلاص مردم از تو کم می شود.

«أَرْجِهْ» اصلش «أَرْجِئْهُ» صیغۀ فعل امر از «أَرْجَأَ، يُرْجِئُ، إِرْجَاءً» به معنی به تأخیر انداختن،- و همزه به غرض تخفیف حذف شد، و ضمیر «هُ» به سوی موسی ﷺ راجع است.

٢- ﴿ وَٱبْعَثْ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ٣٦ ﴾ «و در شهرها مأموران جمع آوری را بفرست» تا ساحران را گردهم آورند. «حَٰشِرِينَ» جمع «حاشر» گرد آورنده، یعنی کسانی که مسئولیت گرد آوری ساحران را داشتند.

- چون فرعون، موسی ﷺ را «ساحر علیم» خواند، لذا اطرافیانش احضار جادوگران داناتر را پیش نهاد کرده گفتند:

٣- ﴿ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ٣٧ ﴾ «تا هر جادوگر بسیار دانا را برایت بیاورند»، که در فن جادو گری نسبت به موسی (ﷺ) برتری داشته باشند، و بتوانند با وی مقابله نموده او را

شکست دهند و بدین ترتیب فتح و نصرت نصیب تو می گردد، قلوب مردم را بیشتر به سوی خود جلب می کنی، و محبت و اخلاص مردم به تو بیشتر می گردد.

- پس نظر به مشورهٔ درباریانش، گروهی را برای جمع آوری ساحران گماشته و به شهرها اعزام داشت تا ساحران ماهر و استادان فن سحر را جستجو کنند:

﴿فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ۝٣٨﴾ «پس جادوگران در میعاد روز مشخص گرد هم آورده شدند».

مقصود از «يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ» همان روزی است که برای مقابله، از قبل توسط موسی عليه السلام تعیین شده بود که روز جشن مصری ها بود، و «میقات» مقابله هم تعیین شده بود، چنانچه در سورهٔ طه آیهٔ (۵۹) اعلان تعیین وقت مناظره را که از طرف موسی عليه السلام صورت گرفته بود، بیان داشته است: ﴿قَالَ مَوۡعِدُكُمۡ يَوۡمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحۡشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحٗى ۝٥٩﴾ «موسی گفت: وعده گاه شما روز عید است و اینکه مردم در وقت چاشت گرد هم آورده شوند».

- و از مردم نیز برای اشتراک و تماشای صحنهٔ مناظره دعوت به عمل آمد: ﴿وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلۡ أَنتُم مُّجۡتَمِعُونَ ۝٣٩﴾ «و به مردم گفته شد: آیا (درین صحنه) شما هم اجتماع می ورزید؟» مقصودشان ازین سخن، تشویق و ترغیب مردم به اشتراک در صحنهٔ مقابله بود.

- و آن کسانی که مسئولیت داشتند تا مردم را برای شرکت درآن صحنه تشویق کنند، هدف از اشتراک درآن گردهمایی را چنین بیان داشتند: ﴿لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ ٱلسَّحَرَةَ إِن كَانُواْ هُمُ ٱلۡغَٰلِبِينَ ۝٤٠﴾ «امید است که ما از جادوگران پیروی کنیم اگر آنها پیروز شوند»، آنان نگفتند که از حق پیروی می کنیم، بلکه از پیروی از جادو گران سخن زدند، چرا که آنان نیز از رسالت موسی عليه السلام منکر بودند و به پیروزی جادو گران یقین داشتند.

و به اشتراک مردم درین صحنه، هم فرعون راضی بود و هم موسی عليه السلام راضی بود، فرعون ازآنجهت راضی بود که او به غلبهٔ ساحران و مغلوبیت موسی عليه السلام یقین داشت، و ازین طریق می خواست مردم شکست دشمن او را از نزدیک ببینند، و در دل های شان در مورد او نفرت و انزجار پیدا شود.

و موسی عليه السلام نیز از الله سبحانه چنین اجتماعی را می خواست، تا در محضر عام غلبهٔ کلمهٔ الله و شکست و سرنگونی دشمنان دین را مردم مشاهده کنند و راه دعوت به سوی توحید برایش هموار گردد.

- پس در روز موعود و در وقت معین از هر دو طرف صف آرائی صورت گرفت، در یک طرف، تنها دو نفر قرار داشت که موسی و هارون علیهما السلام بودند و در جانب دیگر پیروان باطل با یک لشکر عظیم و هزاران افراد قرار داشتند و درین مرحلهٔ نهایت حساس، ساحران - که به پیروزی خود یقین داشتند - از فرعون مطالبهٔ جائزه نمودند، چنانکه الله سبحانه می گوید: ﴿فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرۡعَوۡنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ ﴿٤١﴾﴾ «پس هنگامی که جادوگران حاضر شدند، به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشی هست اگر پیروز شویم؟».

- فرعون به ایشان وعدهٔ قاطع داد: ﴿قَالَ نَعَمۡ وَإِنَّكُمۡ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾﴾ «گفت: بلی (هر چه خواسته باشید می دهم، و علاوه بر آن) شما آنگاه از مقربان (دربارمن) خواهید بود»، و بلند ترین امتیاز را به دست خواهید آورد.

ازینجا دانسته می شود که تقرب به فرعون در آن جامعه، چنان با ارزش بوده است که به عنوان یک جائزه بسیار پر ارزش برای جادوگران وعده داده شد.

این وعده ها و تشویق ها، شوق جادوگران را شدید و روحیه شان را بیشتر تقویت داد و با دلگرمی کامل، با تمام وسائل در دست داشته شان آمادهٔ مقابله شدند.

- موسی عليه السلام جادوگران را مخاطب نمود: ﴿قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلۡقُواْ مَآ أَنتُم مُّلۡقُونَ ﴿٤٣﴾﴾ «موسی برای ایشان گفت: بیفگنید، آنچه را می افگنید»، و جادوی خود را به میدان آورید.

- ﴿فَأَلۡقَوۡاْ حِبَالَهُمۡ وَعِصِيَّهُمۡ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴿٤٤﴾﴾ «پس رسن ها و عصاهای خویش را افگندند و گفتند: به بزرگی فرعون سوگند یاد می کنیم که البته ما پیروزیم».

و این چنین آنها سحر بزرگی را براه انداختند، چنانکه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۱۶) می گوید: ﴿فَلَمَّآ أَلۡقَوۡاْ سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٍ﴾ «پس هنگامی که (وسائل سحر را) انداختند، چشم های مردم را جادو (یعنی نظربندی) کردند و آنها را ترسانیدند و جادوی بزرگی را به عمل آوردند»، و به نظر مردم چنان می نمود که میدان ها پر از مار و اژدها شده است، و موسی عليه السلام مطابق طبیعت بشری در دلش خوف اندکی ایجاد شد، چنانکه تفصیل این خوف و کیفیت زوال آن در سورهٔ طه آیهٔ (۶۶-۶۹) ذکر شده است.

- پس درین هنگام، الله سبحانه به موسی دستور داد تا عصای خود را بیفگند ﴿فَأَلۡقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ ﴿٤٥﴾﴾ «پس موسی عصای خود را افگند، ناگهان تمام وسائلی را که آنها به دروغ می بافتند، می بلعید»، و هیچ چیزی را در میدان نگذاشت.

در سورهٔ اعراف می گوید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾﴾ «و ما به سوی موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بیفگن، پس (آن را افگند) ناگهان تمام وسائل دروغین آنها را می بلعید پس حق ثابت شد و آنچه آنها انجام می دادند باطل و بی بنیاد گردید» و تدبیر ساحران و آرزوی فرعونیان همه به یأس و نومیدی مبدل شد.

۳- ماجرای ایمان ساحران و متهم شدن شان از سوی فرعون

بعد ازین واقعهٔ حیرت انگیز، ساحران همه به بطلان عمل خود و حقانیت دعوت موسی عليه السلام پی بردند: ﴿فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾﴾ «پس جادوگران سجده کنان (به زمین) فرو افگنده شدند»، بخاطر اینکه عمل آنها تنها تخیلات ساحرانه بود، هر گاه عصای موسی عليه السلام عمل آنها را با وسائل شان فرو برد، یقین کردند که این امر از توان بشر فرا تر است، پس در برابر پروردگار موسی و هارون - علیهما السلام - که خالق همه کائنات است، سر به سجده نهادند.

تعبیر به «أُلقِی» اشاره به این است که از شدت دهشت، خود را اداره کرده نتوانستند، گویا اینکه توسط یک نیروی بیرونی به روی افگنده شدند.

- بعد ازین سجده ایمان خود را اعلان کردند: ﴿قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾﴾ «گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم».

- درینجا ممکن بود که فرعون گمان کند که مقصود شان از «رب العالمین» او است، لذا برای دفع هر گونه گمان، گفتند: ﴿رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾﴾ «(منظور ما از رب العلمین) پروردگار موسی و هارون است» که جز او هیچ پروردگار واقعی دیگری وجود ندارد.

- فرعون که در میدان مبارزه همه چیز را از دست داده بود، موجودیت خویش را در خطر دید لذا حواس باخته به تهدید ساحران پرداخت:

۱- نخست آنها را به تمرد متهم نمود: ﴿قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ﴾ «گفت: آیا پیش ازآنکه من برایتان اجازه دهم به او ایمان آوردید»، و امر و نهی مرا نادیده گرفتید ؟!

۲- باز آنان را به توطیه و توافق سرّی متهم نموده گفت: ﴿إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ﴾ «یقینا او استاد شما است که به شما سحر آموخته است»، و بنا بر موافقهٔ قبلی تان صحنهٔ مناسبی را به وجود آوردید تا حکومت را قبضه کنید و صاحبان اصلی این سرزمین را، از

سرزمین شان اخراج نموده ملک و دارائی شان را قبضه کنید و آئین آنها را از میان بردارید، لذا من به شما فرصت نمی دهم که به این آرزویتان نائل شوید.

- سپس آنان را به مجازات تهدید نموده گفت: ﴿ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾ «پس بـه زودی خواهید دانست» که من با شما چه معامله می کنم.

- بعد از آن تهدید خـود را چـنـین بیـان داشـت: ﴿ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾ ﴾ «سوگند یاد می کنم که دست ها و پاهای تان را از جهت مخالف قطع می کنم، و همهٔ شما را به دار می آویزم».

این تهدید مرکب از سه چیز است: قطع دست راست، قطع پای چپ، آویختن به دار.

واقعا ستمگران در هر عصر و زمان، حق پرستان را نخست به توطیه متهم می کنند، سپس با شکنجه و آزار، آنها را به قتل رسانده در جهت سرکوبی حق می کوشند.

۴- جواب ساحران به فرعون

- ﴿ قَالُوا لَا ضَيْرَ ﴾ «گفتند: باکی نیست»، زیرا تهدید تو در ما هنگامی اثر می گذاشت کـه پروردگار خویش را نمی شناختیم، اما امروز که ما پروردگار خود را شناخته ایم، هر کاری کـه از دستت می آید بکن، چنانکه در سـورهٔ طـه آیـهٔ (۷۲) گفتنـد: ﴿ فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ ﴾ «هـر فیصلهٔ را که می خواهی انجام ده».

- سپس انگیزه و علت این جواب خـود را چـنـین ذکـر کردنـد: ﴿ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ ﴾ «یقینا ما به سوی پروردگار خویش برگردنده ایم»، و تهدید تو ما را از مصیـر مـان بـر نمی گرداند بلکه ما منتظر پاداش نیک پروردگار خود هستیم.

- ﴿ إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا ﴾ «یقینا ما امیدواریم کـه پروردگارمـان گناهـان مـا را بیامرزد»، یعنی کفر و سحر گذشتهٔ ما را که به آن ما را مجبور ساخته بودی، بیامرزد، چنانچه در سورهٔ طه آیهٔ (۷۳) از آنها حکایت می کند که گفتند: ﴿ إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ ﴾ «یقینا ما به پروردگار مان ایمان آوردیم، تا برای ما گناهان ما را و جادوگریی را که تو بر اجرای آن ما را مجبور ساخته بودی بیامرزد».

- وعلت توقع و امید این غفران را ذکر کردند: ﴿ أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾ ﴾ «به سبب اینکـه ما نخستین مومنان گردیدیم»، یعنی از اهل مصر و از قوم فرعون ما نخستین مومنان هستیم

وجز ما کسی ایمان نیاورده است، ازین رو امید ما به پروردگار خویش بس قوی و محکم است، و از بیم و تهدید تو هیچ هراسی نداریم.
در بارۀ اینکه آیا فرعون تهدید خود را جامۀ عمل پوشاند یا خیر، کدام روایت صحیحی از پیغمبر ﷺ وارد نشده است، البته از ابن عباس – رضی الله عنهما – آمده است که او گفت: آنان در ابتدای روز ساحران بودند و در شام آن روز شهیدان گردیدند([1]).

❁❁❁

مطلب چهارم: (از آیۀ ۵۲-۶۸) ماجرای غرق فرعونیان و نجات بنی اسرائیل

﴿وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِىٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ۝٥٢ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ۝٥٣ إِنَّ
هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ۝٥٤ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَآئِظُونَ ۝٥٥ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ ۝٥٦ فَأَخْرَجْنَٰهُم مِّن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ۝٥٧
وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۝٥٨ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَٰهَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ۝٥٩ فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ ۝٦٠ فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلْجَمْعَانِ
قَالَ أَصْحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ۝٦١ قَالَ كَلَّآ ۖ إِنَّ مَعِىَ رَبِّى سَيَهْدِينِ ۝٦٢ فَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضْرِب
بِّعَصَاكَ ٱلْبَحْرَ ۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَٱلطَّوْدِ ٱلْعَظِيمِ ۝٦٣ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْءَاخَرِينَ ۝٦٤ وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن
مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ۝٦٥ ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْءَاخَرِينَ ۝٦٦ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ۝٦٧ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۝٦٨﴾

ترجمه:

۵۲- و ما به موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا بکوچان، یقینا شما (از سوی فرعونیان) تعقیب کرده می شوید...

۵۳- پس فرعون در شهرها گرد آورندگان فرستاد.

۵۴- (که آنها به دستور فرعون می گفتند) یقینا بنی اسرائیل گروه اندک اند.

۵۵- و آنان ما را به خشم می آورند.

۵۶- و ما گروه بیمناک (و یا دور اندیش و محتاط) هستیم.

---

[1]- تفسیر ابن عطیه : ۴/ ۲۳۱ .

۵۷- پس ما بیرون کردیم آنها را از باغ ها و چشمه ها.

۵۸- و از میان گنج ها و کاخ های مجلل.

۵۹- همین گونه (ما آنها را بیرون کردیم) و دارائی آنها را به بنی اسرائیل میراث دادیم.

۶۰- پس (فرعونیان) بنی اسرائیل را تعقیب کردند و هنگام بر آمدن آفتاب به ایشان رسیدند.

۶۱- پس هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما دستگیر می شویم.

۶۲- موسی گفت: هرگز چنین نیست، یقینا پروردگارم با من است، (به راه نجات) مرا هدایت می کند.

۶۳- پس به سوی موسی وحی فرستادیم که عصای خود را به دریا بزن، پس (او باعصایش دریا را زد و) دریا از هم پاره شد، پس هر پاره مانند کوه بزرگی گردید (و موسی و پیروانش از آن راه ها از دریا عبور کردند).

۶۴- و دیگران را به دریا نزدیک ساختیم.

۶۵- و موسی و تمام همراهان او را نجات دادیم.

۶۶- سپس دیگران را غرق کردیم.

۶۷- یقینا درین داستان (نجات موسی و یارانش و هلاکت فرعون و پیروانش) نشانهٔ بزرگ است، ولی بیشتر ایشان ایمان نمی آورند.

۶۸- و یقیناپروردگار تو غالب مهربان است.

تفسیر:

۱- ماجرای بیرون شدن بنی اسرائیل از مصر

بعد ازآنکه فرعون در میدان مبارزه شکست خورد، موسی علیه السلام یک مدتی در میان مصریان ماند که آنها را به پیروی حق دعوت می داد و برای ایشان معجزات ارائه می نمود، ولی آنان به هیچ وجه آمادهٔ پذیرش دعوت او نبودند، چنانچه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۳۰-۱۳۵) بیانگر همین موضوع است.

لذا بعد از مدتی الله سبحانه به موسی علیه السلام دستور داد که هنگام شب بنی اسرائیل را از مصر بیرون کند، چنانچه می فرماید: ﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَسۡرِ بِعِبَادِيٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ۝٥٢﴾ «و ما به

موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا بکوچان، یقینا شما (از سوی فرعونیان) تعقیب کرده می شوید»، این حرکت شبانه یک برنامهٔ الهی و مقدمه برای هلاکت فرعونیان بود. پس موسی ﷺ این دستور را در عمل پیاده کرد و هنگامی که یک حصهٔ شب گذشت، به بنی اسرائیل دستور داد تا از مصر بیرون شده به سوی بحر احمر حرکت کنند.

۲- آمادگی فرعونیان برای تعقیب بنی اسرائیل

البته بیرون شدن یک جمعیت غفیر، چیزی نبود که پنهان بماند، چنانچه جاسوسان قصهٔ بیرون شدن بنی اسرائیل را به فرعون رسانیدند، پس او برای تعقیب آنها به جمع آوری لشکر دستور داد.

- ﴿ فَأَرۡسَلَ فِرۡعَوۡنُ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ۝٥٣ ﴾ «پس فرعون در شهرها گرد آورندگان فرستاد»، تا برای تعقیب بنی اسرائیل لشکر عظیمی را گردهم آورند، هر گاه لشکرش کاملا آماده شد، برای تقویهٔ روحیه و تشجیع عساکرش در مورد بنی اسرائیل سه چیز را با آنها بیان کرد:

۱- ﴿ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرۡذِمَةٞ قَلِيلُونَ ۝٥٤ ﴾ «یقینا بنی اسرائیل گروه اندک اند»، و توان مقابله با ما را هرگز ندارند، پس به آسانی می توانیم دستگیرشان کنیم.

۲- ﴿ وَإِنَّهُمۡ لَنَا لَغَآئِظُونَ ۝٥٥ ﴾ «و آنان ما را به خشم می آورند»، و همواره موجب نا راحتی ما می گردند، چنانچه این بیرون شدن بدون اجازه و به عاریت گرفتن زیورات زنان قبطی و مسترد نکردن آن، خشم ما را بر ضد آنها بر انگیخته است.

مفسرین گفته اند: هنگامی که بنی اسرائیل می خواستند از مصر بیرون شوند، زنان اسرائیلی از زنان قبطی زیورات فراوانی را عاریت گرفتند و هنگام بیرون شدن، آن زیورات را نیز با خود برداشتند که در نتیجه موجب خشم فرعونیان و یکی از عوامل عمدهٔ تعقیب آنها گردید.

۳- ﴿ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ ۝٥٦ ﴾ «و ما گروه بیمناک هستیم» که مبادا بنی اسرائیل نظام ما را به مخاطره بیاندازند و یا اینکه «حَٰذِرُونَ» به معنی محتاط و دور اندیش است، یعنی «ما گروه محتاط و دور اندیش هستیم» لذا پیش ازآنکه مصیبت بزرگ شود، آن را نیست و نابود می کنیم، و به همین غرض ما به دنبال بنی اسرائیل بیرون می شویم تا آنها را دستگیر نموده از بین ببریم.

- سپس الله تعالی در بارۀ نتیجه و ثمرۀ کار و رفتار فرعون می فرماید: ﴿ فَأَخۡرَجۡنَٰهُم مِّن جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ۝٥٧ وَكُنُوزٖ وَمَقَامٖ كَرِيمٖ ۝٥٨ ﴾ «پس ما آنها را از بوستان ها و چشمه ها و از میان گنج ها و مقام گرامی (و کاخ های مجلل)بیرون کردیم» و با پا های خودشان به سوی دیار نابودی و هلاکت رهسپارشان ساختیم.

- ﴿ كَذَٰلِكَ وَأَوۡرَثۡنَٰهَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ۝٥٩ ﴾ «همینگونه ما آن را به بنی اسرائیل میراث دادیم».

اینکه مقصود از «أورثناها» چیست؟ جمعی از مفسرین گفته اند: یعنی سرزمین و دارای فرعون را به بنی اسرائیل دادیم.

قول دیگر اینست که آن زیواراتی را که بنی اسرائیل از فرعونیان گرفته بودند، میراث بنی اسرائیل ساختیم.

البته علامه ابن عاشور گفته است: این آیه جملۀ معترضه بوده و مقصودش به میراث دادن سرزمین شام (یعنی فلسطین) است، چنانچۀ آیۀ (۱۳۷) سورۀ أعراف، و آیۀ (۳۲) سورۀ فاطر به این مطلب دلالت دارد.

و اینکه ضمیر «ها» رادر ﴿ وَأَوۡرَثۡنَٰهَا ﴾ به سوی «ارض شام» راجع ساخته است، سببش اینست که بنی إسرائیل پس ازانکه از مصر بیرون شدند، دو باره به سوی آن بر نگشتند، چنانچه آیۀ (۲۸) سورۀ دخان به این امر دلالت دارد که الله تعالی می فرماید: ﴿ كَذَٰلِكَۖ وَأَوۡرَثۡنَٰهَا قَوۡمًا ءَاخَرِينَ ﴾

سپس افزوده است که آنچه برخی از مؤلفین قصص القرآن گفته اند که بنی اسرائیل دوباره به سوی مصر برگشتند و مملکت مصر را به اختیار خود گرفتند، این قول صحت ندارد، زیرا بنی اسرائیل بعد ازآنکه از مصر بیرون شدند، هیچ گاه مصر را در تصرف خود نیاورند، پس نظر به دلالت تاریخ و آنچه آیۀ سورۀ دخان به آن دلالت دارد، ناگزیر آیۀ مورد بحث باید از دلالت ظاهری اش برگردانده شود.([1])

- سپس از کیفیت تعقیب فرعونیان سخن می گوید: ﴿ فَأَتۡبَعُوهُم مُّشۡرِقِينَ ۝٦٠ ﴾ «پس هنگام برامدن آفتاب به ایشان رسیدند»، و با دیدن ایشان، خوف و هراس سر تا پای بنی اسرائیل را فرا گرفت و وحشت بزرگی را در خود احساس نمودند، الله می فرماید: ﴿ فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ ۝٦١ ﴾ «پس هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران

---

[1]- نگاه : التحریر و التنویر: ۱۹/۱۴۵.

موسی گفتند: یقینا ما دستگیر می شویم»، و راهی برای فرار نداریم، پیش روی مان بحر و پشت سرما، لشکر فرعون است.

اما موسی﵇ به آنها اطمینان داد: ﴿قَالَ كَلَّآ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ۝٦٢﴾ «گفت: چنین نیست، یقینا پروردگارم با من است، (به سوی راه نجات) مرا هدایت می کند»، و ازین مشکل برای ما راه برون رفت می آفریند.

۳- کیفیت نجات بنی اسرائیل و غرق شدن فرعونیان

پس الله سبحانه راه نجات را برای پیغمبرش بیان داشت: ﴿فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَۖ﴾ «پس ما به سوی موسی وحی فرستادیم که با عصایت دریا را بزن»، و چنانچه طبق دستور الهی، موسی﵇ با عصایش دریا را زد، و نتیجه اش چنین شد: ﴿فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ ۝٦٣﴾ «پس دریا از هم پاره شد و هر پاره مانند کوه بزرگی گردید».

و در میان دریا دوازده راه خشکه نمودار شد، چنانکه در سورۀ طه آیۀ (۷۷) کیفیت ایجاد راه های خشکه را در دریا بیان داشته است.

- بعد ازآن زمینۀ غرق فرعونیان را فراهم ساخت: ﴿وَأَزۡلَفۡنَا ثَمَّ ٱلۡأٓخَرِينَ ۝٦٤﴾ «و دیگران را به دریا نزدیک ساختیم»، چنانچه هنگامی که گروه های بنی اسرائیل از دریا عبور کردند، مقدم عساکر فرعون به کنار دریا رسیده مشاهده کردند که راه ها به روی شان باز است، پس آنها نیز به تعقیب بنی اسرائیل وارد دریا شدند و هنگامی که تمام لشکر فرعون به راه های ایجاد شده، وارد شدند، پاره های از هم جدا شدۀ دریا، به فرمان الهی دو باره بهم پیوستند، و آب از همه جانب فرعونیان را احاطه نموده همه را غرق کرد.

- چنانچه سوی همین کیفیت نجات بنی اسرائیل اشاره نموده می گوید: ﴿وَأَنجَيۡنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ ۝٦٥﴾ «و ما موسی و تمام همراهانش را نجات دادیم»، که این مقتضی رحمت الهی برآن قوم مستضعف بود، باز از هلاکت فرعونیان خبر می دهد: ﴿ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ ۝٦٦﴾ «سپس دیگران را غرق کردیم» که این مقتضای صفت «عزیز» بودن الله تعالی بود، چون هر قومی که در طغیان و استکبار خود از حد تجاوز کند، بالآخره الله تعالی آن قوم را دیر یا زود نیست و نابود می کند.

- بعد از آن می گوید: ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ﴾ «یقینا درین داستان (نبوت موسـی و معجزه های او) نشانهٔ بزرگ است» که بر قدرت الله سبحانه و صدق نبوت موسـی عليه السلام دلالـت دارد، ﴿ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾ ﴾ «و (با وجود این نشانه های بزرگ) بیشتر آنها ایمـان نیاوردنـد». ضمیر «هم» در «أَكْثَرُهُم» قوم فرعون مراد است، یعنی دلائل صدق و نبوت موسی عليه السلام زیاد بـود، کـه ازآنجمله همان معجزه های نه گانه بود، ولی بیشتر مردم مصر به موسی عليه السلام ایمان نیاوردند.

- و در پایان این قصه می گوید: ﴿ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾ ﴾ «و یقینا پروردگارت غالـب مهربان است»، و به مقتضای صفت «عزتش» کـه از اوصـاف قهـر و جـلال اسـت، فرعـون و لشکرش را هلاک ساخت.

و به مقتضای صفت «رحمتش» که از اوصاف جمال الله سبحانه اسـت، موسـی عليه السلام و بنی اسرائیل را نجات داد.

۞۞۞

دلیل نقلی دوم: (از آیه ۶۹-۱۰۴) قصهٔ دعوت ابراهیم عليه السلام

﴿ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا
عَاكِفِينَ ﴿٧١﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ
يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾ قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ
الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ
﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾ رَبِّ هَبْ لِي
حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾ وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾ وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ
﴿٨٥﴾ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾ يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ
أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ
﴿٩٢﴾ مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ ﴿٩٣﴾ فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾ قَالُوا
وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا

الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾ فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

ترجمه:

۶۹- و برای آنها سرگذشت ابراهیم را بخوان.

۷۰- هنگامی که به پدر و قوم خود گفت: چه چیز را عبادت می کنید؟

۷۱- گفتند: ما بتان را عبادت می کنیم و همواره ملازم عبادت آنها می باشیم.

۷۲- (ابراهیم) گفت: آیا هنگامی که آنها را (برای کمک) می خوانید آواز شما را می شنوند؟

۷۳- یا به شما سودی، یا زیانی می رسانند؟

۷۴- گفتند: (نه خیر) بلکه پدران خویش را یافتیم که چنین می کردند.

۷۵- گفت: آیا می بینید (و می دانید) که چه چیز را عبادت می کنید؟!

۷۶- هم شما و هم پدران نخستین شما..

۷۷- پس همهٔ آنها دشمن من هستند جز پروردگار جهانیان.

۷۸- آنکه مرا آفرید، پس او مرا هدایت می کند.

۷۹- و آنکه او مرا می خوراند و می نوشاند.

۸۰- و هنگامی که بیمار شوم، پس او است که مرا شفا می بخشد.

۸۱- و آنکه مرا می میراند، سپس زنده می گرداند.

۸۲- و آنکه امیدوارم که گناهانم را روز جزا برایم بیامرزد.

۸۳- ای پروردگار من! برایم حکمت ببخشا و مرا از جملهٔ نیکان بگردان.

۸۴- و ذکر خیر مرا درمیان امتان آینده بر قرار دار.

۸۵- و مرا از وارثان بهشت پر از نعمت بگردان.

۸۶- و پدر مرا بیامرز که از گمراهان بود.

۸۷- و مرا رسوا مکن در روزی که مردمان بر انگیخته می شوند.

۸۸- روزی که نه مال فائده ای می رساند و نه فرزندان.

۸۹- جز آنکه با قلب پاک نزد الله بیاید.

۹۰- و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود.

۹۱- و دوزخ برای گمراهان آشکار کرده می شود.

۹۲- و به ایشان گفته می شود: کجا است آنچه جز الله عبادت می کردید ؟
۹۳- آیا آنها شما را یاری می دهند یا خود را نصرت می دهند؟
۹۴- پس آنها و گمراهان در دوزخ سرنگون افگنده می شوند.
۹۵- و کافهٔ لشکران ابلیس (نیز در دوزخ سرنگون افگنده می شوند).
۹۶- و (مشرکان به معبودهای دروغین خود) مـی گوینـد - در حالیکـه ایشـان بایکـدیگر خصومت می کنند -:
۹۷- سوگند به الله واقعا ما در گمراهی آشکاری بودیم.
۹۸- هنگامی که شما را با پروردگار جهانیان برابر می دانستیم.
۹۹- و ما را جز گنهگاران گمراه نکردند.
۱۰۰- پس برای ما هیچ شفاعت گری وجود ندارد.
۱۰۱- و نه دوستی مهربانی داریم.
۱۰۲- پس کاش ما را به سوی دنیا باز گشتی باشد، تا از مؤمنان شویم.
۱۰۳- یقینا درین (سرگذشت ابراهیم) نشانهٔ بزرگی است و بیشتر آنها (بـه دعـوت ابـراهیم) باور نداشتند.
۱۰۴- و یقینا پروردگارت غالب مهربان است.

تفسـیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- توضیح دعوت ابراهیمعليه السلام،
۲- بیان اوصاف رب العالمین از سوی ابراهیمعليه السلام،
۳- دعاهای ابراهیمعليه السلام.
۴- بیان حالت اسفبار مشرکان در قیامت و ندامت ایشان.

۱- توضیح دعوت ابراهیمعليه السلام

در آغاز سوره حزن و اندوه محمدعليه السلام و علت حزن او را یاد آور شد که کفر و عناد قومش بود، سپس داستان دعوت موسیعليه السلام و مشکلاتی را که از جانب فرعونیان متحمل شـده بـود تذکر داد.

اکنون درین آیات قصۀ دعوت ابراهیم ﷺ و دعاهای او را از پروردگارش بیان می دارد که هدف از آن تسلی برای پیغمبر ﷺ است که حزن و اندوه را در خود راه مده، زیرا مبارزۀ حق و باطل از قدیم الایام در جریان بوده و بالآخره حق غالب و باطل به شکست مواجه شده است.

نخست به صورت اجمالی به سوی سر گذشت ابراهیم ﷺ اشاره نموده می گویـد: ﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ إِبۡرَٰهِيمَ ۝٦٩﴾ «و برای آنها سرگذشت ابراهیم را بخوان»، و اخلاص و توکل و عبـادت ابراهیم و بیزاری او را از شرک و از مشرکان و دعوت و مناظرۀ او را با مشرکان، بـرای قومـت بخوان و یاد آور شو که او در راه دعوت توحید و دفع شرک تا چه حد تکـالیف و رنـج هـا را متحمل شده بود.

- سپس به توضیح دعوت ابراهیم ﷺ می پردازد که از مهم ترین سرگذشت او است، می گوید: ﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ ۝٧٠﴾ «هنگامی که به پدر و قوم خود گفت: شما چه چیـز را عبادت می کنید؟».

ابراهیم ﷺ می دانست که قومش چه چیز را عبادت می کنند، ولی مقصودش ازین سوال انکار و نکوهش قومش بود، در سورۀ انبیاء آیـۀ (۵۲) مـی گویـد: ﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ﴾ «چون برای پدر و قومش گفت: این مجسمه هائی که شما پیوسـته به عبادت آنها مشغول می باشید چه چیزهائی هستند؟»

- پس قوم ابراهیم ﷺ چنین جواب ارائه داشتند: ﴿قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ ۝٧١﴾ «گفتند: ما بتان را عبادت می کنیم و همواره ملازم عبادت آنها مـی باشـیم»، و لحظـه ای از عبادت آنها دست نمی برداریم.

- پس ابراهیم ﷺ به غرض انکار بر آنها و ابراز فساد عقیدۀ شان، از آنهـا چنـین سـؤال کرد: ﴿قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ ۝٧٢ أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ ۝٧٣﴾ «گفت: آیا هنگامی کـه آنهـا را (برای کمک) می خوانید، آواز شما را می شنوند؟ یا (هنگامی که آنها را عبادت کنید) به شـما سودی می رسانند یا (هنگامی که عبادت آنها را ترک کنید) به شما زیانی می رسانند ؟».

مقصود ابراهیم ﷺ این بود که این معبودهای شما نه می شنوند و نـه سـود و زیـان مـی رسانند، و چنین چیز چگونه می تواند معبود قرار گیرد؟!

- بت پرستان به این استدلال روشن ابراهیم ﷺ چنین جواب دادنـد: ﴿قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ ۝٧٤﴾ «گفتند: (نه خیر، معبودان ما نه می شنوند و نه نفع و ضـرر مـی رسـانند)

بلکه پدران خویش را یافتیم که چنین می کردند»، و ما هم به نقش قدم ایشان روان هستیم، و خط مشی آنها را هیچ گاه ترک نمی کنیم.

و به این ترتیب حجت و دلیل و خرد را با چکش تقلید کوبیده پایمال کردند، چنانچه در سورهٔ انبیاء آیهٔ(۵۳) از آنها حکایت می کند: ﴿قَالُواْ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ﴾ «گفتند: ما پدران خویش را یافتیم که اینها را عبادت می کردند».

و متأسفانه هستند بسیاری از مسلمانان که هنگامی که کسی بخواهد راه و روش غلط ایشان را اصلاح کند، دست به دامن تقلید آبا و اجداد زده گوش های خود را بسته و از پذیرفتن هر نوع دلیل و سخنی که شخص مصلح به ایشان ارائه دهد، اعراض می کنند و چنین روش، کاملا همان روشی است که مشرکان در برابر پیغمبران اتخاذ می کردند.

- بعد از آنکه ابراهیم عليه السلام اصرار آنان را به تقلید پدران شان در بارهٔ پرستش بتان دید، به توبیخ بیشتر آنها پرداخت: ﴿قَالَ أَفَرَءَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ۝٧٥ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلْأَقْدَمُونَ ۝٧٦ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝٧٧﴾ «گفت: آیا می بینید (و می دانید) آنچه را که عبادت می کنید، شما و پدران نخستین تان؟ پس همهٔ آنها دشمن من هستند به جز پروردگار جهانیان».

۲- بیان اوصاف رب العالمین از سوی ابراهیم عليه السلام

بعد از آنکه «رب العالمین» را از حکم معبودهای باطل آنان مستثنی قرار داد، به بیان چند صفت او می پردازد که هر کدام آن مقتضِی عبادت و توحید او می باشد.

- وصف اول: ﴿ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ۝٧٨﴾ «آنکه (در بهترین صورت و بهترین ترکیب) مرا آفرید، پس او مرا هدایت می کند»، تنها به آفرینش من بسنده نشد، بلکه راه و رسم زندگی و شیوهٔ عبادت خود را نیز برایم رهنمونی کرد.

- وصف دوم: ﴿وَٱلَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ۝٧٩﴾ «و آنکه مرا می خوراند و می نوشاند»، همانگونه که او خالق من است، رازق من نیز هست که وسائل رزق و روزی بندگانش را مهیا می سازد.

- وصف سوم: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ۝٨٠﴾ «و هنگامی که بیمار شوم او مرا شفا می بخشد».

این نعمت هائی است که همه به زندگی دنیوی ارتباط دارند و از آغاز آفرینش تا آخرین لحظهٔ زندگی انسان را، شامل می باشند.

- وصف چهارم: ﴿ وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ ﴿٨١﴾ ﴾ «و آنکه مرا می میراند، سپس زنده می گرداند»، مرگ و زندگی مجدد، هر دو از طرف او است.

- وصف پنجم: ﴿ وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓـَٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ ﴿٨٢﴾ ﴾ «و آنکه امید وارم که گناهانم را در روز جزا برایم بیامرزد».

پس ذاتی که دارای چنین صفات است، تنها او سزاوار عبادت است.

۳- دعاهای ابراهیم ؈

بعد ازآنکه ابراهیم ؈ پنج صفت و ثنای «رب العالمین» را که هر کدامش مقتضی تخصیص عبادت برای او است، بیان داشت، از الله سبحانه شش چیز را درخواست نمود:

۱- علم نافع طلب کرد: ﴿ رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا ﴾ «ای پروردگار من! برایم حکمت ببخشای»، و مقصود از «حُکم»، علم نافع است، و معرفت ذات و صفات معبود و معرفت احکام او و معرفت حق همه در علم نافع داخل است.

۲- عمل صالح طلب کرد: ﴿ وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٣﴾ ﴾ «و مرا از جملهٔ نیکان بگردان»، یعنی مرا توفیق عمل عطا کن که به وسیلهٔ آن در دنیا و آخرت در صف نیکان قرار گیرم.

در دعای اول: طلب ادراک و دریافت حق، و در دعای دوم: طلب توفیق عمل به مقتضای حق است.

و الله سبحانه این دعای ابراهیم ؈ را اجابت کرد، چنانچه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۳۰) می فرماید: ﴿ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴾ «و حقا که ما او را در دنیا (به امامت) برگزیدیم و او در آخرت از نیکوکاران است»، و به همین ترتیب در سورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۲)، و سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۲۷) نیز بیان اجابت دعای او است.

۳- ذکر خیر را طلب نمود: ﴿ وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿٨٤﴾ ﴾ «و یاد نیک مرا در میان امتان آینده بر قرار دار» وجمیع اهل ملل و نحل از من به خوبی یاد کنند.

پس الله سبحانه این دعای او را نیز اجابت کرد، چنانچه در سورهٔ صافات می گوید: ﴿ وَتَرَكۡنَا عَلَيۡهِ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١٠٨﴾ سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ﴿١٠٩﴾ ﴾ «و نام نیک او را در میان ملت های بعدی، باقی گذاشتیم (همین است که می گویند) سلام باد بر ابراهیم».

در این هر سه دعا اسباب سعادت دنیا مطالبه شده بود.

۴- ثواب آخرت را درخواست کرد: ﴿ وَٱجۡعَلۡنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨٥﴾ ﴾ «و مرا از جملۀ وارثان بهشت پر از نعمت بگردان».

۵- برای پدرش درخواست آمرزش نمود: ﴿ وَٱغۡفِرۡ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٨٦﴾ ﴾ «و پدر مرا بیامرز که او از گمراهان بود».

و در سورۀ ابراهیم آیۀ (۴۰) ازو حکایت می کند: ﴿ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ﴾ «ای پروردگار ما، مرا و پدر و مادرم را و جملۀ مومنان را، در روزی که حساب بر پا می شود بیامرز».

این دعا هنگامی بود که از انجام پدرش آگاه نبود، و برای پدرش وعدۀ استغفار داده بود، چنانچه در سورۀ مریم آیۀ (۴۷) الله سبحانه ازو حکایت می کنـد: ﴿ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ ﴾ «به زودی برایت از پروردگارم آمرزش می خواهم».

اما هنگامی که حقیقت حال برایش روشن شد که پدرش دشـمن الله اسـت، از وی اظهار برائت نمود، چنانچه این موضوع در سورۀ توبه آیۀ (۱۱۴) بیان شده است.

۶- از الله ستر عام و تام را در روز قیامت طلب نمود: ﴿ وَلَا تُخۡزِنِي يَوۡمَ يُبۡعَثُونَ ﴿٨٧﴾ ﴾ «و مرا رسوا مکن در روزی که مردم بر انگیخته می شوند»، و درآن روز مرا مورد عتاب قرار مده.

این دعای ابراهیم (علیه السلام) بیانگر شدت احساس او در برابر حقوق الهـی اسـت، و بـه همین اساس همه نیکی های خود را در برابر حق الله تعالی، ناچیز و کوچـک مـی شمارد وگرنـه او پیغمبر جلیل القدر است، هیچ گاه الله تعالی او را رسوا نمی سازد، ولی این حقیقت است کـه خشیت بنده نظر به قربش به بارگاه الهی می باشد، بنده به هر اندازه ای کـه نـزد الله مقرب شود، به همان اندازه از پروردگارش می ترسد.

در صحیح بخاری روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «ابراهیم (علیه السلام) روز قیامت پـدرش را می بیند در حالیکه چهرۀ آزر را سیاهی و غبار فرا گرفته است، پس ابراهیم (علیه السلام) بـرایش می گوید: آیا برایت نگفته بودم که مرا نافرمانی مکن، پدرش می گوید: امروز از تـو نافرمـانی نخواهم کرد. پس ابراهیم (علیه السلام) می گوید: پروردگارا! تو مرا وعده کرده بودی که روز قیامت مرا رسوا نخواهی ساخت، پس چه رسوای بزرگتر از رسـوایی پـدرم هسـت؟ الله تعـالی مـی گوید: من بهشت را بر کافران حرام گردانده ام. باز گفته می شود: ای ابراهیم! پـیش پاهایـت چیست؟ پس ابراهیم (علیه السلام) نا گهان کفتار آلوده ای را می بینـد (یعنـی الله تعـالی آزر را بـه

صورت گفتار مسخ می کند) پس از پاهای آن گرفته می شود، و در آتش انداخته می شود».(۱)

۴- بیان حالت اسفبار مشرکان در قیامت و ندامت ایشان

بعد ازآنکه ابراهیم (علیه السلام) از الله تعالی ستر عام و تام روز قیامت را طلب کرد، شش حالت هولناک آن روز را شرح می دهد:

- اول: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨﴾ «روزی که نه مال سودی می بخشد و نه فرزندان».

این هر دو سر مایهٔ مهم دنیا، در آن روز هیچ سودی به انسان نمی رساند، در صورتی که عقیده و اعمال انسان درست نباشد.

مال و فرزندان را بدان سبب ذکر نمود که این دو مایهٔ فخر و زینت در میان مردم است، و جایگاه اجتماعی و اقتصادی مردم را همین دو چیز تعیین می کند، هر گاه این هر دو سرمایهٔ مهم زندگی در آن روز نفعی نرساند، چیزهای دیگر به طریق اولی نفعی نمی رساند.

الله سبحانه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۹۱) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كُفَّارٞ فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡ أَحَدِهِم مِّلۡءُ ٱلۡأَرۡضِ ذَهَبٗا وَلَوِ ٱفۡتَدَىٰ بِهِۦٓۗ﴾ «یقینا آنانی که کافر شدند و مردند در حالیکه کافر بودند، پس اگر به پری زمین طلا به عنوان فدیه بپردازند، هرگز از هیچ یک آنها پذیرفته نمی شود».

- سپس چیزی را که درآن روز به سود انسان تمام می شود، بیان می کند: ﴿إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ٨٩﴾ «جز کسی که با قلب پاک نزد الله بیاید».

مفسرین در بارهٔ تشخیص «قلب سلیم» اقوال گوناگونی بیان کرده اند:

۱- قلب سلیم، قلبی است که از شرک و نفاق و از مرض شبهه که موجب پیروی گمان و از مرض شهوت که باعث پیروی هوی است، پاک باشد.

۲- سعید بن مسیب – رحمه الله – گفته است: مراد از «قلب سلیم» قلب بندهٔ مومن است، زیرا قلب کافر و منافق قلب مریض است.

۳- بعضی مفسرین گفته اند: قلب سلیم، قلبی است که خالی از بدعت بوده و به سنت مطمئن باشد.

۴- برخی گفته اند، قلب سلیم، آن است که از آفت محبت مال و محبت فرزند سالم باشد.

---

۱. صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب قول الله تعالی (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً)، حدیث : ۳۳۵۰.

۵- امام ابن قیم رحمه الله گفته است: «مراد از آن قلبی است که از شرک اکبر و اصغر و از عبودیت غیر الله و از تحکیم غیر رسول اللهﷺ و از بغض و حسد و از حرص و کبـر و از حب دینار و ریاست، و از هر آفتی که او را از الله دور می سازد، و از هر شبهه ای که معـارض خبر الله و از هر شهوتی که معارض امر الله است، سالم باشد.

خلاصه اینکه سلامت قلب تا هنگامی که از پنج چیز سالم نباشد، کامل نمی شود:

۱- از شرک پاک باشد، چرا که منافی توحید است.

۲- از بدعت پاک باشد، چرا که مخالف سنت است.

۳- از شهوت پاک باشد، چرا که مخالف تقوی است.

۴- از غفلت پاک باشد، چرا که منافی ذکر الهی است.

۵- از پیروی خواهشات نفس پاک باشد، چرا که منافی اخلاص است.

این پنج امر در میان بنده و الله تعالی حجاب واقع می شوند و بنده را از پروردگـارش دور می سازند.

اما قلب میت: قلبی است که در جهت مقابل قلب سلیم قرار دارد و در آن حیـات معنـوی وجود ندارد: نه پروردگار خود را می شناسد و نه اورا بندگی می کند، در شهوات و لذات دنیـا فرو رفته، عملی را انجام می دهد که به هوای او موافق باشد.

هوی پیشوا، شهوت قائد، جهل سائق، و غضب سواری آن است، و مثال این هر دو قلـب را الله سبحانه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۲۲) روشن ساخته است.

قلب مریض: قلبی است که دارای دو مادهٔ متضاد است:

وجود ایمان و اخلاص و توکل و اطاعت الله و رسول کـه مـادهٔ حیـات آن اسـت، و حـب شهوات دنیا و حرص بر حصول دنیا و کبر و غرور و حسد و عُجـب و حـب ریاسـت و برتـری جوئی، که مادهٔ هلاکت آن است.

این قلب در میان دو داعی قرار دارد: یکی او را به سوی الله و رسول و آخرت، دعوت مـی دهد، و داعی دوم، او را به سوی دنیا و لذتهای آن، فرا می خواند، و هر کدام ازیـن دو داعـی که به او نزدیک تر باشد آن را جواب می دهد.

آری اگر این مرض شدت پیدا کند، به موت قلب منجر می گردد، درین صـورت بـه قلـب میت ملحق می شود.

و همچنین اگر صاحبش به تداوی قلبش اقدامی نموده مادهٔ مهلک را از میـان دور کنـد و قلبش از صحت کامل بر خوردار گردد، آنگاه قلب او به قلب سلیم می پیوندد.

دوای قلب مریض:

دوائی که قلب مریض را بهبود می بخشد و مرضش را دور می سازد، همین قرآن است که شفا بخش جمیع امراض شبهات و شهوات است، چنانچه این حقیقت در سورۀ یونس آیۀ (۵۷) در سورۀ إسراء آیۀ (۸۲) در سورۀ فصلت آیۀ (۴۴) روشن شده است.

- دوم: در بارۀ ثواب پرهیزگاران می گوید: ﴿وَأُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾﴾ «و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک کرده می شود» که منظره های شگفت انگیز بهشت و منازل زیبای آن را مشاهده نموده ابراز شادی و خورسندی می کنند، طوریکه در سورۀ ق (۳۱) می گوید: ﴿وَأُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ «و بهشت برای پرهیزگاران به فاصلۀ (قابل ملاحظه) نه چندان دور، نزدیک کرده می شود».

به این ترتیب پیش ازآنکه بهشتیان به بهشت وارد شوند، اقامتگاه ایشان پیش روی شان به نمایش گذاشته می شود، تا با دیدن آن، خوشحالی شان، افزون ترگردد.

- سوم: راجع به عقاب گمراهان می گوید: ﴿وَبُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾﴾ «و دوزخ برای گمراهان آشکار کرده می شود»، تا اندوه شان بیشتر گردد، چنانکه در سورۀ ملک (۲۷) می گوید: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَقِيلَ هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ﴾ «پس هر گاه دوزخ را نزدیک ببینند (بامشاهدۀ آن) چهره های کافران ناخوش می گردد و گفته می شود: این همان چیزی است که می خواستید».

- چهارم: از مشرکان سؤال عتاب آمیز کرده می شود: ﴿وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾ مِن دُونِ ٱللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ ﴿٩٣﴾﴾ «و برای ایشان گفته می شود: کجا است آنچه جز الله عبادت می کردید؟ آیا شما را یاری می دهند یا خود را نصرت می دهند» که خود را از عذاب نگاه دارند؟!

- پنجم: در بارۀ کیفیت عذاب مشرکان و معبودانشان می گوید: ﴿فَكُبْكِبُوا۟ فِيهَا هُمْ وَٱلْغَاوُۥنَ ﴿٩٤﴾ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾﴾ «پس آن معبودان و گمراهان در دوزخ پیاپی سرنگون افگنده می شوند و کافۀ لشکران ابلیس» نیز در دوزخ سرنگون افگنده می شوند.

«كُبْكِبُوا» پیاپی سرنگون انداخته می شوند.

این هر سه گروه: معبودان باطل، عابدین آنها و لشکر ابلیس که در حقیقت دلالان انحراف می باشند، همگی یکجا، در دوزخ افگنده می شوند.

- ششم:صحنهٔ مخاصمهٔ دوزخیان را بعد از دخول شان در دوزخ بیان می کند: ﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾﴾ «و (مشرکان به معبودهای دروغین خود) می گویند - در حالیکه ایشان بایکدیگر خصومت می کنند».

- پس درین هنگام مشرکان پنج سخن حسرت آمیز می گویند:

۱- ﴿تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾﴾ «سوگند به الله که واقعا ما در گمراهی آشکاری بودیم».

۲- ﴿إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾﴾ « هنگامی که شما را با پروردگار جهانیان برابر می دانستیم».

مقصود آیه این نیست که مشرکان معبودان شان را در خالقیت و رازقیت، و زنده ساختن و میراندن و در ملک و قدرت و سائر صفات الله مساوی قرار می دادند، بلکه در محبت، و خضوع و اطاعت و اجلال و اکرام، مساوی قرار داده بودند، چنانچه در سورهٔ بقره آیهٔ (۱۶۵) می گوید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ «و از مردمان کسی است که جز الله همتایان بر می گزینند و آنها را همانند دوست داشتن الله دوست می دارد»، به این اساس هر کسی در امری از اموری که مخصوص الله تعالی است، مخلوقی از مخلوقات را شریک گرداند، پس آن شخص گویا به ربوبیت آن مخلوق قائل شده است، و هر کسی چنین چیزی را عقیده کند، او مرتکب شرک شده است، به این اساس هر کسی که در مشکلی از مشکلات از مخلوقی به نام پیر و مرشد و یا از قبر و مزاری مدد طلب نموده مثلا بگوید: ای پیغمبر به فریادم برس، و یا ای شیخ عبد القادر جیلانی مرا کمک کن، و یا ای شاه مردان مشکلم را رفع کن، و ای ابو الفضل چنین و چنان کن، و یا اینکه به نام مخلوقی از مخلوقات نذر کند، و یا حیوانی را بر مزار کسی و یا به نام مخلوقی به هر عنوانی که باشد ذبح کند، این همه اعمال شرکی بوده و موجب بر بادی عمل دنیا و آخرت انسان می گردد، و شرک مشرکان قبائل عرب نیز از همین گونه شرک بود، با این قدر فرق که آنان به عوض مزارات، مجسمه ها و تمثال های افراد نیک و صالح را عبادت می کردند، ولی در عصر ما مردم قبرها و مزارات افراد نیک و صالح را پرستش و عبادت می کنند.

۳- ﴿وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾﴾ «و ما را جز گنهکاران گمراه نکردند»، که آنها شیاطین انسی و رئیسان حاکم بر جامعه اند که برای به دست آوردن منافع خود، صدها کس را گمراه

می کردند و شیطان های جنی آنها را همکاری مــی کردنــد، و در زمـرهٔ «مجـرمین» همـین مجاورین و سجاده نشینهائی که بر سر مزارات نشسته اند و به نام خانقاه، دام تزویر و فریـب ساخته اند، تا اموال مردم را بدزدند، اینها نیز از جملهٔ همان مجرمینـی هسـتند کـه سـبب گمراهی مردم و جامعه می گردند.

در سورهٔ احزاب آیهٔ (۶۷) گفتار همین کسانی را که وارد دوزخ می شـوند، حکایـت مـی کنـد: ﴿ وَقَالُوا رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا ﴾ «و مـی گوینـد: ای پروردگـار مـا! رئیسان و بزرگان خویش را اطاعت کردیم، پس ما را گمراه ساختند».

- سپس از وعده های دروغین آنها، اظهار یأس و نومیدی می کنند:

۴- ﴿ فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ﴿١٠٠﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾ ﴾ «پس برای ما هیچ شفاعت گری وجود ندارد و نه دوست مهربانی داریم» که مارا ازین اندوه نجات بخشد.

- از آنجا که ندامت و تأسف و حسرت در آنجا سودی نمی بخشد، بنا بر آن باز گشـت بـه سوی دنیا را تمنا می کنند تا گذشتهٔ خود را جبران نمایند:

۵- ﴿ فَلَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٠٢﴾ ﴾ «پس کاش ما را به سوی دنیا باز گشتی باشد، تا از مومنان شویم»، اما این آرزو نیز هیچ مشکل آنها را حل نمی کند و بازگشت مجدد به سـوی دنیا ممکن نیست.

- در پایان قصه، همان دو جملهٔ گذشـته را تکـرار مـی کنـد: ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةً وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ ﴾ «یقینا درین (سرگذشت ابراهیم) نشانهٔ بزرگی است، و بیشتر آنها (یعنی بیشـتر مردم) ایمان نمی آورند»، چون بیشتر مـردم پیـرو هـوی و هـوس و خواهشـات نفسـانی و وساوس شیطانی اند، ازین رو ایمان نمی آورند.

- ﴿ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾ ﴾ «و یقینا پروردگارت غالب (است مـی توانـد کـافران و مشرکان همه را نیست و نابود کند و) مهربان است»، کسی را که توبه کنـد، توبـه اش را مـی پذیرد و گناهانش را می بخشد.

✿✿✿

دلیل نقلی سوم: (از آیۀ ۱۰۵-۱۲۲) قصۀ دعوت نوح علیه السلام

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُونِ ﴿١٠٨﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١١٠﴾
قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿١١١﴾ قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ
تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١١٥﴾ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ
الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾
فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾﴾

ترجمه:

۱۰۵- قوم نوح پیغمبران را تکذیب کردند.
۱۰۶- هنگامی که نوح برادرشان برای ایشان گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟
۱۰۷- یقینا من برای شما پیغمبر امین هستم.
۱۰۸- پس از الله بترسید و از من فرمان برداری کنید.
۱۰۹- و من در برابر این دعوت از شما پاداشی نمی خواهم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.
۱۱۰- پس از الله بترسید و از من فرمان برداری کنید.
۱۱۱- گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم در حالی که انسان های سفله از تو پیروی کرده اند.
۱۱۲- (نوح) گفت: من چه م یدانم که آنها (در گذشته)چه کاری انجام می دادند.
۱۱۳- حساب شان، جز بر پروردگارم (به عهدۀ کس دیگر) نیست، اگر بفهمید.
۱۱۴- و من مومنان را (از پیش خود) نخواهم راند (تا شما را راضی سازم).
۱۱۵- من فقط بیم دهندۀ آشکار هستم.
۱۱۶- گفتند: ای نوح اگر (ازین سخنانت) خود داری نکنی، البته از جملۀ سنگسار شدگان خواهی شد.
۱۱۷- گفت: ای پروردگارم ! یقینا قومم مرا تکذیب کردند.
۱۱۸- پس در میان من و درمیان ایشان داوری عادلانه انجام ده و مرا و مومنانی را که با من هستند، نجات بده.

۱۱۹- پس ما، نوح و همراهانش را در کشتی پر (از زنده جانها و پـر از مـواد خـوراکی شـان) نجات دادیم.

۱۲۰- سپس بعد از ایشان بقیه را غرق کردیم.

۱۲۱- شکی نیست که درین (سرگذشت نوح و انجام قومش) نشانۀ بزرگی است ولـی بیشـتر ایشان (به دعوت نوح) باور نداشتند.

۱۲۲- و یقینا پروردگار تو غالب مهربان است.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- تکذیب نوحعليه السلام از سوی قومش و بیان دعوت او،

۲- شبهۀ قوم و پاسخ نوحعليه السلام به ایشان،

۳- تهدید مشرکان و دعای نوحعليه السلام برآنها و اجابت آن.

۱- تکذیب نوحعليه السلام از سوی قومش و بیان دعوت او

الله سبحانه بعد از قصۀ ابراهیمعليه السلام و دعوت او، اکنون درین آیات سرگذشـت نـوحعليه السلام و دعوت ایشان را همراه با مشکلاتی که از سوی قومش بـا آن مواجـه گردیـده بـود، و سـپس سرانجام آن قوم ستمگار را بیان می کند، تا ذکر این قصه از یک سو برای پیغمبـرصلى الله عليه وسلم تسـلی باشد، و از جانب دیگر برای مشرکان و کسانی که در برابر حـق ایسـتادگی و سرکشـی مـی کنند درس عبرت باشد.

قبل از همه از تکذیب قوم نوحعليه السلام سخن می زند که در حقیقـت اشـاره بـه آنسـت کـه تکذیب آنها، از آغاز دعوت نوحعليه السلام تا نهایت آن، ادامه داشـت، مـی فرمایـد: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾﴾ «قوم نوح پیغمبران را تکذیب نمودند».

این یک امر واضح است که قوم نوحعليه السلام تنها یک پیغمبر را تکذیب نموده بودند، اما چون اصول دعوت همه پیغمبران، یکی است، به این اساس تکذیب نوح، در حقیقت تکـذیب همـۀ رسولان است.

- و این قوم ستمگار هنگامی به تکذیب نوح عليه السلام پرداختند که او بـه نصیحت و دعـوت آنها پرداخت: ﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾﴾ «هنگامی که برادر شان نـوح بـرای ایشـان گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید» و از شرک و عبادت بتان دست نمی بردارید؟!

- پس از دعوت به سوی پرهیزگاری، رسالت خود را برای ایشان بیان داشت: ﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾﴾ «یقینا من برای شما پیغمبر امین هستم»، و پیام های الله تعالی را بی کم وکاست برای تان می رسانم.

- و مقتضای رسالتم اینست: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٠٨﴾﴾ «پس از الله بترسید و از من فرمان برداری کنید» و از اوامر و نواهی من اطاعت کنید.

- سپس خالص و بی شائبه بودن دعوت خود را بیان داشت: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾﴾ «و من در برابر این دعوت از شما پاداشی نمی خواهم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان (به عهدهٔ کسی) نیست»، لذا هیچ گونه پاداش مادی از هیچ کسی توقع ندارم و نه دعوت خود را وسیلهٔ خورد و نوش قرار می دهم.

- و چون صدق و امانت داری وخیر خواهی من برایتان معلوم شد، دعوت مرا بپذیرید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١١٠﴾﴾ «پس از الله بترسید و از من فرمانبرداری کنید» یعنی به من ایمان بیاورید و گفته های مرا تصدیق نموده عبادت بتان و اصنام را ترک کنید و تنها به عبادت الله سبحانه بپردازید.

۲- شبهۀ قوم و پاسخ نوح عليه السلام به ایشان

قوم نوح عليه السلام بعد از شنیدن این سخنان مخلصانهٔ او کدام حجت و دلیلی با خود نداشتند و نه راهی برای طعن در صدق و امانت او داشتند، لذا برای ایمان نیاوردن خود چنین بهانه آوردند: ﴿۞ قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿١١١﴾﴾ «گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم در حالی که انسانهای سفله از تو پیروی کرده اند»، چگونه ممکن است ما و آنها در مجالس با هم جمع شویم و در یک صف نشسته سخنان تو را گوش کنیم، در حالی که ما همه سرکرده وسرمایه داران و از طبقهٔ علیای جامعه هستیم، و پیروان تو مردمان فرومایه و غریب و نادار هستند و ایمان اینها صرف به خاطر شکم شان می باشد، لذا تو اینها را از مجلس خود دور کن بعد ازآن ما باتو در بارهٔ ایمان، مذاکره می کنیم.

- نوح عليه السلام که به سوی عامهٔ مردم اعم از غنی و فقیر و مرد وزن و پیر وجوان و شاه وگدا مبعوث گردیده بود و نزد او ظاهر حال افراد معتبر بود، نه باطن و گذشتهٔ آنها، لذا به قوم خود چنین جواب داد: ﴿قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾﴾ «(نوح) گفت: من چه می دانم که آنها (در گذشته)چه کاری انجام می دادند؟»، و این مهم نیست که از کدام طبقهٔ جامعه

هستند و در گذشته چه کاری می کردند و اینکه باطن آنها چیست کـه آیـا ایمـان و طاعـت آنان به غرض شکم شان است، یا هدف شان ثواب آخرت است، من به هیچ یـک ازیـن امـور مکلف نیستم وظیفهٔ من تنها دعوت است، لذا همینکه من آنها را دعوت دادم و آنها بـه مـن ایمان آوردند و سخن مرا پذیرفته از من پیروی کردند، این ظاهرشان را مـی پـذیرم و بـاطن آنها به الله تعالی مربوط است، چنانکه می گوید: ﴿إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّيۖ لَوۡ تَشۡعُرُونَ ١١٣﴾ «حساب شان، جز بر پروردگارم (به عهدهٔ کس دیگر) نیست، اگر بفهمید» و درک کنید.

- از آنجا که مشرکان وجود این غربا را در پهلوی نوح عليه السلام مـانع ایمـان خـود قـرار داده بودند، نوح عليه السلام درجواب این سـخنان شـان مـی گویـد: ﴿وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١١٤﴾ «و مـن مومنان را (از پیش خود) نخواهم راند» تا شما را راضی سازم، این جواب با توضیح بیشـتر در سورهٔ هود آیهٔ ۲۹-۳۰ مذکور است.

و مشرکان قریش نیز همین گونه مطالبه را از پیغمبر اسلام صلى الله عليه وسلم نیز کرده بودند، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۵۲) و سورهٔ کهف آیهٔ (۲۸) ذکر شده است مراجعه شود.

- بعد ازآن نوح عليه السلام وظیفهٔ خود را بیان می کند: ﴿إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ مُّبِينٞ ١١٥﴾ «من فقـط بـیم دهندهٔ آشکار هستم» و وظیفهٔ من دعوت کدام طبقهٔ مخصوص جامعه نیست، بلکه من همـه افراد جامعه را به سوی اصلاح عقیده و اصلاح عمل فرا می خوانم و کسی کـه از مـن اطاعـت کند، او از من است، شریف باشد یا وضیع، نزد من تفاوتی ندارند.

۳- تهدید مشرکان و دعای نوح عليه السلام بر آنها و اجابت آن

هنگامی که مشرکان در میدان حجت و دلیل عاجزآمدند و از سوی دیگر نـوح عليه السلام هـیچ گاه از دعوت خود دست بر نمی داشت، در مجالس و بر سر راه ها به دعـوت قـوم خـود مـی پرداخت، لذا آنان راه تهدید را در پیش گرفتند: ﴿قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمَرۡجُومِينَ ١١٦﴾ «گفتند: ای نوح اگر (ازین سخنانت) خود داری نکنی، البته سگنسار خواهی شد».

- و بالآخره زمانی فرا رسـید کـه نـوح عليه السلام از ایمـان قـومش مـایوس گردیـد، لـذا بـه پروردگارخود متوجه شد:

- ﴿قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوۡمِي كَذَّبُونِ ١١٧﴾ «گفت: ای پروردگارم ! یقینا قومم مرا تکذیب کردنـد»، بـه این اساس برای تباهی کفار و نجات مؤمنان دعا کرد:

- ﴿ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ ﴾ «پس در میان من و درمیان ایشان داوری عادلانه کن و مرا و مومنانی را که با من هستند، نجات بده»، چنانچه دعای او در سورهٔ قمر آیهٔ (۱۰) و در سورهٔ نوح آیهٔ (۲۶) مذکور است.

- پس الله دعای او را اجابت نمود، الله می فرماید: ﴿ فَأَنجَيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾ ﴾ «پس ما، نوح و همراهانش را در کشتی پر (از زنده جانها و پر از مواد خـوراکی شـان) نجات دادیم». «الْمَشْحُونِ» پر و مملوء، و کشتی که الله سبحانه نوح‌ؑ را دران نجات داد، مملوء از کسانی بود که به نوح ایمان آورده بودند، و همچنان مملوء از انواع مختلف حیوانات و اسباب و وسائل زندگی و مواد خوراکی ایشان بود.

- بعد از ذکر نجات مؤمنان، از تباهی کفار جانب مقابل آنها خبر مـی دهـد: ﴿ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾ ﴾ «سپس بعد از (سوار شدن شان بر کشتی) بقیه را غرق کردیم» وهـیچ کسـی از آنها را باقی نگذاشته آنها را با همه دارائی شان از صفحه هستی حذف کردیم.

- در پایان این قصه بازهم پیغمبرﷺ و مومنان همراه او را متذکر ساخته تسلی می دهد: ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾ ﴾ «یقینا درین مـاجرا (نجات مؤمنان وغرق کافران) نشانهٔ بزرگی (و درس عبرت) است و (بـا وجـود ایـن) بیشتر مردم ایمان نمی آورند (و از کفر و شرک دست نمی کشند) ویقینا پروردگارت غالب مهربـان است»، لذا ای پیغمبر (ﷺ) کثرت عددی کافران را ننگر، بلکه به نصرت الله بزرگ متوجه شو که چگونه مستضعفان را نصرت داد و پیروز ساخت .

❁❁❁

دلیل نقلی چهارم: (از آیهٔ ۱۲۳-۱۴۰) قصهٔ دعوت هودؑ

﴿ كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٢٦﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾ وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٣١﴾ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمَدَّكُم بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ ﴿١٣٣﴾ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٣٤﴾ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ ﴿١٣٦﴾ إِنْ هَٰذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ

﴿١٣٧﴾ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿١٣٨﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

ترجمه:

۱۲۳- قوم عاد پیغمبران را تکذیب نمودند.

۱۲۴- هنگامی که برادر ایشان هود، برای آنان گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟

۱۲۵- یقینا من برای شما پیغمبر امین هستم.

۱۲۶- پس از الله بترسید و از من فرمان برداری کنید.

۱۲۷- من در برابر این دعوت از شما هیچ پاداشی نمی خواهم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.

۱۲۸- آیا شما در هر بلندی کاخ بلند می سازید (وبه) بیهوده کاری می پردازید؟

۱۲۹- و قصرهای بسیار مستحکم و زیبا می سازید، توقع دارید که جاویدان خواهید ماند.

۱۳۰- وهنگامی که کسی را مجازات (و گرفت) کنید، ستمگرانه گرفت می کنید.

۱۳۱- پس از الله بترسید و از او فرمان برداری کنید.

۱۳۲- و از کسی بترسید که شما را به نعمت هائی که می دانید، امداد کرده است.

۱۳۳- شما را امداد کرد است به مواشی و فرزندان.

۱۳۴- و باغ ها وچ شمه ها..

۱۳۵- (اگر نعمت های الله را ناسپاسی کنید) یقیناً من برشما عذاب روز بزرگی را خوف می برم.

۱۳۶- گفتند: برای ما برابر است (وتفاوتی نمی کند) چه ما را پند دهی، یا از پند دهنده گان نباشی.

۱۳۷- این روش ما، جز شیوهٔ پیشینان نیست.

۱۳۸- و ما هرگز مجازات نخواهیم شد.

۱۳۹- پس آنها هود را تکذیب کردند، و ما هم آنها را هلاک ساختیم، یقینا درین (داستان هود) نشانهٔ بزرگی است، ولی بیشتر آنها ایمان نمی آورند.

۱۴۰- ویقینا پروردگارت، غالب مهربان است.

تفسیر:

عناوین مطالب این آیات بدین قرار است:

۱- بعثت هود ﷺ به سوی قوم عاد و دعوت ایشان.

۲- تقبیح برخی اعمال قوم عاد و تذکیر ایشان به نعمت الهی،

۳- استکبار و سرکشی قوم از دعوت هود ﷺ و سرانجام ایشان.

۱- بعثت هود ﷺ به سوی قوم عاد و دعوت ایشان

الله سبحانه بعد از بیان داستان نوح و قومش، قصۀ هود را با قومش بیان می کند، و شرح حال این قوم در سورۀ اعراف در تفسیر آیۀ (۶۵- ۷۳) گذشت.

این قوم با آنکه زندگی بسیار مرفه داشتند، ولی سرگرم عبادت غیرالله و نا هنجاری های اجتماعی بودند، پس الله سبحانه هود ﷺ را به حیث پیغمبر بخاطر دعوت ایشان مبعوث کرد تا آنها را به سوی توحید و ترک شرک و ترک ظلم دعوت دهد و از عذاب الهی آنها را بر حذر دارد؛ اما آنها هود ﷺ را تکذیب کردند، و سرانجام به یک سرنوشت رنجباری روبرو شدند و چون همه پیغمبران در اصول شرائع متحد می باشند، لذا تکذیب یکی را، تکذیب همۀ آنها قرار داده گفت: ﴿كَذَّبَتۡ عَادٌ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٢٣﴾ «قوم عاد پیغمبران را تکذیب کردند».

- سپس به بیان دعوت هود ﷺ و اموری که او قومش را به سوی آن فرا خواند می پردازد: ﴿إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٢٤﴾ (تکذیب هود هنگامی صورت گرفت که) چون برادر ایشان هود برای آنان گفت: چرا پرهیزگاری نمی کنید؟» و از شرک و ظلم دست نمی کشید؟

- ممکن بود کسی از آنها بگوید که تو کیستی که ما را به پرهیزگاری دعوت می دهدی؟ لذا او خودرا معرفی نموده گفت: ﴿إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ ١٢٥﴾ «یقینا من برای شما رسول امین هستم »، و امانت را در همه چیز و در هر حالت رعایت می کنم، و امانت داری من، دلیل واضح و روشنی بر صدق و رسالت من هست، مقتضای رسالت و امانت داری من اینست:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٢٦﴾ «پس از الله بترسید و از من فرمان برداری کنید».

«اتقوا الله» اشاره به ادای حق الله تعالی است که محتوای دعوت او است، و «أطیعون» اشاره به ادای حق رسالت است، و راه ادای حقوق الله از طریق اطاعت پیغمبران صورت می گیرد، و هرکه برای رسیدن و نائل شدن به رضای الهی، راه و روش دیگری برگزینند او در وادی ضلالت گام نهاده است.

- سپس خلوص دعوت و عدم هرگونه توقعش از مردم را بیان مـی دارد: ﴿ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٢٧﴾ ﴾ «من در برابر این دعوت از شـما هـیچ پاداشـی نمی خواهم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست».

دعوت به سوی تقوی، اطاعت رسول، عدم مطالبهٔ مزد از مردم و طالب پاداش الهی بـودن، مطالبی است که همه پیغمبران علیهم السلام آنرا بیان داشته اند.

۲- تقبیح برخی اعمال قوم عاد و تذکیرشان به نعمت های الهی

بعد ازآن هود ؏ به تقبیح و نکوهش اعمال بد قومش پرداخته گفت:

۱- ﴿ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾ ﴾ «آیا شما در هر بلندی کاخ بلند می سـازید (و بـه) بیهوده کاری می پردازید؟»، «رِيعٍ» مکان بلند و مرتفع، «ءَايَةً»، علامه، نشانه، کاخ بلند.

این قوم چون بسیار ثروت مند و عیاش بودند، ازین جهت برای تفاخر وخود نمائی در هـر نقطهٔ بلند برجها تعمیر می کردند که برای ساختن آن برج ها هیچ هـدف درسـت و مفیـدی وجود نداشت، جز اینکه قدرت خود را به مردم نشان دهند، وعیاشی کنند.

بعضی مفسرین گفته اند: آنها درآن برجها می نشستند و هر طرف را تماشا مـی نمودنـد ومسافرانی که از قرب و جوار آن برجها عبور می کردند، آنهارا مورد اذیت قرار می دادند.

۲- ﴿ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾ ﴾ «و قصرهای بسیار مستحکم و زیبا می سـازید، به امید آنکه جاویدان خواهید ماند». «مَصَانِعَ» قصرهای مستحکم، و قلعه ها.

﴿ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴾ اشاره به این است که قوم عاد، در تجمل پرستی ومحکم کـاری چنـان غلو نموده بودند که آخرت را کاملاً به فراموشی سپرده بودند.

۳- ﴿ وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾ ﴾ «وهنگامی که کسی را گرفت کنید، ستمگرانه گرفت می کنید»، و برای گناه اندک، سخت ترین مجازات می دهید، و قوهٔ خود را به عوض اینکه در طاعت الله جل جلاله مصرف کنید، در ظلم ومعاصی بخرج می دهید.

بعد از توبیخ ایشان در برابر اسرافکاری و حب دنیا و ظلم وستم، آنها را بـه سـوی آنچـه منفعت ابدی شان درآن نهفته بود، فرا خواند: ﴿ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٣١﴾ ﴾ «پس از الله بترسید و از من فرمانبرداری کنید» تا به سعادت ابدی نائل شوید.

- بعد از آن نعمت هائی را که الله تعالی به ایشان ارزانی فرموده بود تـذکیر می دهد تا شاید سپاس گزار شوند و دست به دامن تقوی بزننـد: ﴿وَٱتَّقُوا۟ ٱلَّذِىٓ أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾﴾ «و از کسی بترسید که شما را به نعمت هائی که می دانید، امداد کرده است».

- ازمیان نعمت ها، چهار نعمت بزرگی را که مهم ترین وسیلهٔ زندگی بشمار می رونـد به طور مشخص ذکر می کند: ﴿أَمَدَّكُم بِأَنْعَـٰمٍ وَبَنِينَ ﴿١٣٣﴾ وَجَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٣٤﴾﴾ «شـما را امـداد کـرده است به مواشی و فرزندان وباغ ها وچشمه ها».

از یک سو اموال و دارائی فراوان و از سوی دیگر فرزنـدان زیـاد و در پهلـوی آن کثرت کشت و زراعت و باغ های خرم و آب فراوان را در اختیار تان گذاشته اسـت، پـس بایـد اورا سپاس گزاری نموده تنها اورا عبادت کنید وگرنه بالای تان عذاب می آید.

- لذا در اخیر این همه وعظ و نصیحت دلسوزانه، قوم خـود را از عـذاب الهـی بـر حـذر داشت: ﴿إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾﴾ «(اگر نعمت های الله را ناسپاسی کنید) یقیناً من برشما عذاب روز بزرگی را خوف می برم».

۳- استکبار و سرکشی قوم از دعوت هودﷺ و سرانجام ایشان

ازآنجا که «قوم عاد» غرق مستی و نشهٔ دنیا و لذات آن بودنـد، لـذا سـخنان ناصحانه و دعوت دلسوزانهٔ هودﷺ را به شدت رد کردند و به او جواب های بسیار نا معقول و مشتمل بر استهزاء دادند:

۱- ﴿قَالُوا۟ سَوَآءٌ عَلَيْنَآ أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ ٱلْوَٰعِظِينَ ﴿١٣٦﴾﴾ «گفتند: برای ما برابر است (وتفاوتی نمی کند) چه ما را پند دهی، یا از پند دهنده گان نباشی»، ما به هیچ صورت موقـف خـود را تغییر نمی دهیم و نه از مذهب خود منصرف می شویم، لذا تـو خـود را بیجـا تکلیـف مـده، طوری که در سورهٔ هود آیهٔ (۵۳) از آنها حکایت می کند که گفتنـد: ﴿وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِىٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ «وما بخاطر سخن تو عبادت معبودان خویش را نمی گـذاریم وما هرگز به تو ایمان نمی آوریم».

۲- ﴿إِنْ هَـٰذَآ إِلَّا خُلُقُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾﴾ «این دین ومذهبی که ما برآنیم، راه و روش گذشته گان ما است»، و منهج زنده گی ما نیز همین است.

و یا اینکه «هَٰذَآ» اشاره به سوی «بطش» است، یعنی گرفت شدید، راه و رسم پیشینان ما است، و ما راه ایشان را دنبال می کنیم.

و در هر صورت آنان روش عبادت و شیوهٔ زندگی خود را در پرتو تقلید از عنعنات و راه و رسم فرسودهٔ موروثی خود تنظیم می کردند و آمادهٔ ترک آن نبودند.

۳- ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿١٣٨﴾﴾ «و ما هرگز عذاب نخواهیم شد» زیرا زندگی تنها همین زندگی دنیا است، بعد ازین نه حساب وکتاب است و نه جزا وسزا و نه بهشت و دوزخی است، لذا به هر نحوی که بتوانیم ازآن بهره مند می شویم.

چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۲۹) از آنها حکایت می کند که گفتند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ «وما هرگز بر انگیخته نخواهیم شد».

- بعد ازآنکه قوم عاد به صورت قطعی از دعوت هود انکار ورزیدند، حالا درینجا تکذیب آنها و سرانجام تکذیب شان را ذکر می کند: ﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَٰهُمْ﴾ «پس آنها هود را تکذیب کردند، وما هم آنها را هلاک کردیم».

و تفصیل عذاب این قوم در سورهٔ اعراف آیهٔ (۷۲) درسوره هود آیهٔ (۵۹-۶۰) در سورهٔ فصلت آیهٔ (۱۵) در سورهٔ احقاف آیهٔ (۲۴- ۲۵) در سوره ذاریات آیهٔ (۴۱) در سوره نجم آیهٔ (۵۰) در سوره قمر آیهٔ (۱۸-۲۱) در سوره فجر آیهٔ (۶-۷) مذکور است.

- در پایان قصه می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾﴾ «یقینا در هلاکت این قوم (به سبب تکذیب پیغمبرشان برای هر هوشیار) نشانهٔ بزرگ و درس عبرت است ولی بیشتر ایشان ایمان نمی آورند»، چرا که برای اخذ عبرت قلب زنده و گوش شنوا و عقل سالم درکار است، اما عقل های این مشرکان اسیر تقالید و عنعنات و رواجهای فرسوده است، و قلب ها و گوش های شان را پرده ای احاطه نموده است که مانع نفوذ حق بدان می گردد، پس به همین سبب ایمان نمی آورند.

باز می گوید: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾﴾ «ویقینا پروردگارت غالب مهربان است» انتقامش از دشمنان دین، دلیل عزتش، ونجاتش برای مؤمنان، دلیل رحمت او است.

❁❁❁

دلیل نقلی پنجم: (از آیه ۱۴۱ - ۱۵۹) قصهٔ دعوت صالح عليه السلام

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٤٤﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا
آمِنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا
فَارِهِينَ ﴿١٤٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٥٠﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ
﴿١٥٢﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾
قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥٦﴾
فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ ﴿١٥٧﴾ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾﴾

ترجـــمه:

۱۴۱- قبیلهٔ ثمود پیغمبران را تکذیب کردند.
۱۴۲- هنگامی که برادر شان صالح برای ایشان گفت: آیا نمی ترسید؟
۱۴۳- یقیناً من برای شما پیغمبر امین هستم.
۱۴۴- پس از الله بترسید و از من فرمان برداری کنید.
۱۴۵- و من در برابر این دعوت از شما هیچ پاداشی نمی خواهم، پاداش من جز بـر پروردگـار جهانیان نیست.
۱۴۶- آیا شما (فکر می کنید که) درین دنیا، همیشه در امن و امان گذاشته می شوید؟
۱۴۷- در میان بوستان ها و چشمه سارها...
۱۴۸- وکشت زارها و نخلستان هائی که میوه های آن نرم و رسیده است.
۱۴۹- و ماهرانه از کوه ها خانه های مستحکم می تراشید.
۱۵۰- پس از الله بترسید و از من فرمان برداری کنید.
۱۵۱- و از فرمان اسرافکاران (و تجاوزپیشگان) اطاعت مکنید.
۱۵۲- آنانی که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.
۱۵۳- گفتند: حقا که تو از جملهٔ جادو شده گانی.

۱۵۴- تو همچون ما جز آدمی بیش نیستی، پس معجزه ای بیاور اگر از راست گویانی.

۱۵۵- (صالح) گفت: این ماده شتری است که (به طور معجزه برای شما فرستاده شده است پس) یک روز سهم آب متعلق به او است و یک روز معین سهم آب برای شما است.

۱۵۶- و به آن هیچ آزاری مرسانید که عذاب روز بزرگی شما را فرا خواهد گرفت.

۱۵۷- پس آنها شتر را کشتند (پس نشانه های عذاب را دیدند) و پشیمان گردیدند.

۱۵۸- پس عذاب آنها را فرا گرفت (و پشیمانی شان سودی نه بخشید) یقینا درین داستان نشانهٔ بزرگی است و بیشتر ایشان ایمان نمی آورند.

۱۵۹- ویقینا پروردگارت غالب مهربان است.

تفسیر:

الله سبحانه بعد از قصهٔ هود عليه السلام و سرانجام بد قومش، داستان صالح عليه السلام وقوم ثمود را بیان می کند، اینها سومین قوم، از اقوام سرکش جهان بودند و محل زندگی شان، در مدینهٔ حجر، در میان وادی القری و شام موقعیت دارد، و هنوز هم آثار مخروبهٔ این قوم موجود است، چنانچه تفصیل بیشتر در بارهٔ این قوم در سورهٔ اعراف گذشت.

۱- قوم ثمود و دعوت صالح عليه السلام ایشان را

پیش ازآنکه به بیان دعوت صالح عليه السلام بپردازد، از تکذیب این قوم سخن می زند: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾﴾ «قوم ثمود پیغمبران را تکذیب کردند»، طوری که پیشتر بیان کردیم که دعوت همه انبیاء در اصول متحد است، لذا تکذیب یک پیغمبر، در حقیقت تکذیب همه پیغمبران است، به همین اساس، تکذیب صالح عليه السلام را تکذیب همه پیغمبران قرار داد.

- سپس به بیان دعوت صالح عليه السلام می پردازد: ﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾﴾ (این تکذیب هنگامی صورت گرفت که)«چون برادر شان صالح برای ایشان گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟» و از شرک و کفر و ظلم دست کشیده به اطاعت و عبادت الله نمی پردازید؟

- بعد ازآن رسالت خود را اعلان داشته گفت: ﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾﴾ «یقیناً من برای شما پیغمبر امین هستم»، و شهرت من به امانت، دلیل صدق رسالت من است.

- و هدف رسالتش را بیـان مـی دارد: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٤٤﴾﴾ «پس از الله بترسید (و غیرالله را عبادت مکنید) و از من فرمان برداری کنید».

- عدم مطالبهٔ هرنوع پاداش از مردم را اعلان می کند: ﴿وَمَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٤٥﴾﴾ «و من در برابر این دعوت، از شما هیچ پاداشی نمی خواهم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست» و تنها او است که برایم پاداش و ثواب می دهد.

- بعد ازآن قوم خود را در برابر دو چیز توبیخ می کند:

اول: در برابر غفلت شان، چنانچه می گوید: ﴿أَتُتۡرَكُونَ فِي مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٖ وَنَخۡلٖ طَلۡعُهَا هَضِيمٞ ﴿١٤٨﴾﴾ «آیا شما (فکر می کنید که) درین دنیا، همیشه در امن و امان گذاشته می شوید؟ در میان بوستان ها و چشمه سارها وکشت زارها و نخلستان هائی که میوه های آن نرم و رسیده است» وهیچ گونه تکلیفی ومسئولیتی نخواهید داشت و از شما هیچ حساب وکتابی نخواهد شد؟

«طَلۡع» در اصل همان غلافی را گویند که خوشهٔ خرما در داخل آن قرار دارد و مقصود ازآن میوه ای است که از داخل غلاف بیرون می آید، «هَضِيمٞ» نرم، لطیف و پخته شده.

دوم: در برابر اسرافکاری ها و ساختن خانه های مستحکمی که ازآن جز مسابقه وفخر و مباهات هدف دیگری نداشتند آنها را سرزنش می کند: ﴿وَتَنۡحِتُونَ مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا فَٰرِهِينَ ﴿١٤٩﴾﴾ «و از کوه ها ماهرانه خانه های مستحکم می تراشید»، و یا اینکه «متکبرانه و سرکشانه از کوه ها خانه ها می تراشید»، یعنی در ساختن این خانه جز تکبر و سرکشی هدف دیگری ندارید.

«فَٰرِهِينَ»، جمع «فَارِه» به معنی: ماهر، حاذق، و متکبر و سرکش.

- بعد ازین توبیخ و نکوهش آنها را به سوی سه چیز فرا خواند که عبارت از تقوای الهی، اطاعت پیغمبر و عدم اطاعت از اسرافکاران است.

۱-۲: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٥٠﴾﴾ «پس از الله بترسید و از من فرمان برداری کنید» که رمز سعادت دنیا و آخرت شما است.

۳- ﴿وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ﴿١٥١﴾﴾ «و از اسرافکاران (و تجاوز پیشگان) اطاعت مکنید».

- و اینکه مسرفین چه کسانی هستند، الله تعالی خودش آنها را معرفی می کند: ﴿ٱلَّذِينَ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ ﴿١٥٢﴾﴾ «(مسرفین) کسانی اند که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند»، و اینها، همان پیشوایان کفر و داعیان به سوی شرک و بدعت و مخالفان پیغمبر الهی اند و ایشان همان نه نفری بودند که در سرزمین حجر زندگی داشتند و همیشه برضد

صالح ﷺ، توطیه می چیدند، چنانکه در سورهٔ نمل آیهٔ (۴۹) می گوید: ﴿ وَكَانَ فِي ٱلْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٖ يُفْسِدُونَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴾ «و در شهر حجر نه نفری بود کـه پیوسـته در زمـین فساد می کردند وهرگز اصلاح نمی کردند».

۲- تکذیب صالح ﷺ و مطالبهٔ معجزه

پس قوم صالح ﷺ در بارهٔ موضوعاتی که صالح ﷺ ایشان را به سوی آن دعوت مـی داد، هیچ طعنی پیدا کرده نتوانستند، لذا برای فریفتن عقول مردم، دست به چنـین سـخنان بـی اساس و بی محتوی زدند:

- او را جادو شده قرار دادند: ﴿ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلْمُسَحَّرِينَ ۝١٥٣ ﴾ «گفتند: حقا که تو از جـادو شده گانی»، لذا چگونه گفتارت را بپذیریم، چرا که حواست برجای و سالم نیست.

- بشر بودنش را دلیل عدم رسالتش قرار دادند: ﴿ مَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثْلُنَا ﴾ «تو همچـون مـا جز آدمی نیستی». و از نظر آن مشرکان بشر بودن پیغمبر، امر نـا ممکـن و محـال بـود، بـه همین اساس رسالت او را تکذیب نمودند، چنانچه در سورهٔ قمر آیهٔ (۲۵) از آنها حکایت مـی کند که گفتند: ﴿ أَءُلْقِيَ ٱلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنۢ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٞ ﴾ «آیا از میان ما، وحی برین القـا شـده است، بلکه او شخص بسیار دروغگوی و خود پسند است».

- سپس برای اثبات رسالتش از وی مطالبـهٔ معجـزه کـرده گفتنـد: ﴿ فَأْتِ بِـَٔايَةٍ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝١٥٤ ﴾ «پس معجزه ای بیاور اگر از راست گویانی»، و معجزه را هم خودشان تعیین نموده به سوی صخره ای اشاره کردند که ازیـن صـخره مـاده شـتری را بیـرون کـن، پـس صالح ﷺ از الله تعالی دعا کرد و ماده شتری از همان صـخره برایشـان بیـرون آورده شـد، چنانچه بعد از ظاهر شدن معجزه گروه اندکی از ایشان ایمان آوردند و اکثر آنها بر کفر خـود ادامه دادند.

- البته هنگامی که «ناقه» به حیث معجزه برای ایشان نمودار شد، صـالح ﷺ راجـع بـه این ناقه آنها را به دو چیز، توصیه کرد:

اول: توصیه به تقسیم آب: ﴿ قَالَ هَٰذِهِۦ نَاقَةٞ لَّهَا شِرْبٞ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٖ مَّعْلُومٖ ۝١٥٥ ﴾ «(صالح) گفت: این ماده شتری است که (به طور معجزه برای شما فرستاده شده است پـس) یـک روز سـهم آب متعلق به او است و یک روز معین سهم آب برای شما است».

دوم: توصیه به عدم تعرض به آن شتر: ﴿ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵۶﴾ ﴾ «و به آن هیچ آزاری مرسانید که عذاب روز بزرگی شما را فرا خواهد گرفت».

پس تا مدتی آن شتر در میان آنها بود که یک روز از چاهی که معین بود، آن شتر آب می نوشید و یک روز مردم آب می نوشیدند.

۳- بیان مخالفت قوم ثمود از فرمان صالح عليه السلام و هلاکت شان

هنگامی که زمان هلاکت قوم ثمود فرا رسید، آنان از فرمان و توصیۀ صالح عليه السلام دربارۀ شتر مخالفت ورزیدند، چنانچه می گوید: ﴿ فَعَقَرُوهَا فَأَصۡبَحُواْ نَٰدِمِينَ ﴿۱۵۷﴾ ﴾ «پس آنها شتر را کشتند و پشیمان گردیدند»، یعنی بعد ازآنکه شتر را کشتند، علائم و آثار عذاب کم کم برای ایشان نمودار شد و آنگاه پشیمان شدند ولی آن پشیمانی برای ایشان سودی نداشت.

کسی که شتر را کشته بود، تنها یک نفر بود، اما چون همه کافران قوم ثمود از عمل او راضی بودند، لذا نسبت قتل به سوی همۀ ایشان شد.

هنگامی که آنها شتر را کشتند، صالح عليه السلام سخت غمگین شد و نزد قومش آمد و به آنها گفت که سه روز در خانه های تان از زندگی بهره مند شوید، چنانچه بعد از سپری شدن سه روز، عذاب الهی آنها را فرا گرفت و همه را نیست و نابود کرد.

- الله سبحانه می فرماید: ﴿ فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ ﴾ «پس عذاب آنها را فرا گرفت» و پشیمانی به ایشان سودی نبخشید و همه از صفحۀ هستی نیست و نابود گردیدند.

و نوعیت عذاب این قوم را در سورۀ اعراف آیۀ (۷۸) تفسیر کرده است: ﴿ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دَارِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴾ «پس زلزلۀ شدیدی آنها را فرا گرفت، پس صبحگاهان در خانه های شان مرده به زانو افتادند».

در پایان این قصه نیز همان دو آیۀ گذشته را تکرار نموده می گوید: ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿۱۵۸﴾ ﴾ «یقینا درین داستان (صالح عليه السلام و قومش) نشانۀ بزرگ و درس عبرت است ولی بیشتر ایشان ایمان نمی آورند» چرا که درین آیات الهی به دیدۀ عبرت نمی نگرند، لذا ازآن بهره مند نمی شوند.

- ﴿ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۵۹﴾ ﴾ «ویقینا پروردگارت غالب مهربان است» و به مقتضای عزتش دشمنان انبیا را نابود ساخت و به مقتضای رحمتش مؤمنان را نجات بخشید.

❁❁❁

دلیل نقلی ششم: (از آیهٔ ۱۶۰-۱۷۵) قصه دعوت لوط عليه‌السلام

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٦٣﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ
الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ
لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾ فَنَجَّيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٧١﴾ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ﴿١٧٢﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ
﴿١٧٣﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾﴾

ترجـــمه:

۱۶۰- قوم لوط پیغمبران را تکذیب کردند.

۱۶۱- هنگامی برای ایشان برادرشان لوط گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟

۱۶۲- یقینا من برای شما پیغمبر امین هستم.

۱۶۳- پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید.

۱۶۴- و من از شما در برابر این دعوت پاداشی نمی خواهم، پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست.

۱۶۵- آیا (به غرض قضای شهوت) از میان مردمان، با ذکور آمیزش می کنید؟

۱۶۶- و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده است، رها می کنید، بلکه شما قوم تجاوزکار هستید.

۱۶۷- گفتند: ای لوط اگر ازین گفته هایت خود داری نکنی البته از تبعید شدگان می گردی.

۱۶۸- (لوط) گفت: یقیناً من ازین عمل شما سخت بیزارم.

۱۶۹- (لوط) گفت: پروردگارا ! من و اهل مرا (از عذاب عمل زشتی که این قوم انجام می دهند) نجات بخش.

۱۷۰- پس ما او و همهٔ اهلش را (از عذاب نابود کننده) نجات دادیم.

۱۷۱- جز پیر زنی که او از جملهٔ باقیمانده گان (در عذاب) بود.

۱۷۲- سپس دیگران را هلاک کردیم.

۱۷۳- و باران (سنگ) را برسر ایشان باراندیم، چه باران بدی بود، باران بیم داده شده گان.

۱۷۴- یقینا درین داستان (لوط و قومش) نشانهٔ بزرگ (و درس عبرت) است و بیشتر ایشان ایمان نمی آورند.
۱۷۵- و یقینا پروردگارت غالب مهربان است.

تفسـیر:

قصهٔ لوط عليه السلام ششمین قصهٔ این سوره است، و لوط عليه السلام طـوری کـه قبلاهم بیان داشتیم برادر زادهٔ ابراهیم عليه السلام بود و هنگامی که ابراهیم عليه السلام از عـراق هجرت نمود، لوط عليه السلام نیز با ایشان بود، سپس الله سبحانه اورا به سـوی باشـندگان شـهر سدوم و اطراف آن فرستاد تا آن قوم را به سوی عبادت الله و اطاعت رسولش وتـرک همجنس بازی دعوت دهد، اما آنها اورا تکذیب نموده تهدید کردند، و سرانجام الله سبحانه آنها را به عذاب بی سابقه و شدید هلاک ساخت.

۱- دعوت لوط عليه السلام و موقف بد قومش در برابر او

- الله سبحانه نخست تکذیب قوم لوط را که سبب هلاکت شان گردید، ذکـر نموده می فرماید: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾﴾ «قـوم لـوط پیغمبران را تکذیب نمودند، هنگامی برای ایشان برادرشان لوط گفت: آیا پرهیزگـاری نمی کنیـد؟» واز کارهای بد و اعمال زشت و شرک و کفر دست نمی کشید؟

درین آیه به کلمهٔ «أَخُوهُمْ» یعنی برادرشان یاد نموده، این بدان سبب است کـه او بـا آنها درآن شهر زندگی می کرد، ولی برادر نسبی آنها نبود، زیرا او پسر هاران بـن آزر، بـرادر زادهٔ ابراهیم عليه السلام است که اصلا از بابل بود.

- بعد ازآن لوط عليه السلام وظیفه و مسئولیت خود را مشخص نمـوده گفـت: ﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾﴾ «یقینا من برای شما پیغمبر امین هستم»، و مقتضای رسالت مـن اینسـت: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٦٣﴾﴾ «پس از الله بترسید (او را عبادت نموده اعمال خبیث را ترک کنیـد) و از من فرمان برداری کنید» که راه نجات وسعادت را برای تان ابلاغ می نمایم.

- سپس بیان داشت که او در برابر دعوتش هیچ نوع امتیاز و پاداش مادی از ایشان نمی خواهد: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾﴾ «و من در برابر این دعوت از شما کمترین پاداشی نمی خواهم پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست».

- بعد از اعلان رسالت و مجانی بودن دعوتش، در برابر انحراف اخلاقی که آنها گرفتـارش بودند، آنان را نکوهش نموده به وعظ و نصیحت ایشان پرداخت:

- ﴿أَتَأْتُونَ ٱلذُّكْرَانَ مِنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم﴾ «آیا (بـه غـرض قضـای شهوت) از میان مردمان، با ذکور آمیـزش مـی کنیـد؟ و رهـا مـی کنیـد همسـرانی را کـه پروردگارتان برای شما آفریده است»، و دست به چنین عمل قبیح و ننگـین مـی زنید. و در سورۀ اعراف آیۀ (۸۰) این عمل آنها را بی سابقه معرفی نموده گفته اسـت: ﴿أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ «آیا کار بسیار زشتی را انجام می دهید که پیش از شما آن را هیچ کسی از جهانیان انجام نداده است؟».

- لذا این عمل آنها را محکوم نموده گفـت: ﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾﴾ «بلکـه شـما قـوم تجاوزکار هستید» که از قانون طبیعت و فطرت تجاوز نموده یک امر حـلال و طبیعـی را رهـا می کنید و دست به عمل قبیحی می زنید که پیش از شما در تصور کسی نگذشته است و بنـا بر همین عمل زشتی که در زشتی اش بی سابقه بود، قرآن کریم آن قوم را به چندین وصـف قبیح یاد کرده است: در سورۀ اعراف آیۀ (۸۰) فرموده است: ﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ «بلکـه شما قوم اسرافکار هستید»، در سورۀ انبیـا آیـۀ (۷۴) فرمـوده اسـت: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَٰسِقِينَ﴾ «واقعا آنها قوم بد و فاسق بودند»، و در سورۀ نمل آیۀ (۵۵) می فرماید: ﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ «بلکه شما قوم نادان هستید».

۲- تهدید شدن لوط عليه السلام از سوی قومش

هنگامی که لوط عليه السلام قومش را ازچنین عمل زشت منع کرد، آنان برای توجیـه عمـل قبـیح خود هیچ دلیلی نداشتند لذا اورا مورد تهدید قرار داده گفتنـد: ﴿قَالُوا۟ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾﴾ «گفتند: ای لوط اگر ازین گفته هایت خود داری نکنی البته از تبعید شـدگان مـی گردی»، و در سورۀ نمل آیۀ (۵۶) جواب آنها را نقل نموده است: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ أَخْرِجُوٓا۟ ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ «پس جواب قومش (در برابر دعوت او) فقـط همین بود که گفتند: پیروان لوط را از شهرتان بیرون کنید، زیـرا آنهـا انسـان هـای انـد کـه پاکدامنی می ورزند»، و نمی گذارند که شما عمل خود را به فراغ خاطر انجام دهید.

آنان لوط عليه السلام را به اخراج ازآن جهت تهدید نمودند که لوط عليه السلام از اهالی آن قریه ها نبود، بلکه او از منطقهٔ بابل به سرزمین شام هجرت کرده بود، و علاوه برآن، انسان های فاجر و بدکار، تحمل آن را ندارند که انسان پاک طینت و پاک دامن درمیان شان زندگی کند و آنهم به نحوی که مانع عملکرد بد ایشان گردد.

- لوط عليه السلام تهدیدهای قومش را نادیده گرفته برائت خود را از عملکرد آنان صریحا اعلان داشت: ﴿قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾﴾ «(لوط) گفت: یقیناً من ازین عمل شما سخت بیزارم و تا زنده ام این عمل شما را تقبیح می کنم.

«الْقَالِينَ» جمع «قَالِي» به معنی دشمنی کننده، بیزار، از «قَلَی، يَقْلِي، قِلىً و قَلَاءً» با کسی بغض شدید ورزیدن.

۳- نجات لوط عليه السلام و هلاکت قومش

هنگامی که لوط عليه السلام از ایمان قومش مأیوس شد، آنگاه از پروردگار خود ازین عمل زشت و عذاب آن، درخواست نجات نموده گفت: ﴿رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾﴾ «پروردگارا! من و اهل مرا (از عذاب عمل زشتی که این قوم انجام می دهند) نجات بخش»، و الله سبحانه دعای او را اجابت کرد و به فریادش رسید، الله سبحانه می گوید: ﴿فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٧١﴾﴾ «پس ما او وهمهٔ اهلش را (از عذاب نابود کننده) نجات دادیم جز پیر زنی که او از جملهٔ باقی مانده گان (در عذاب) بود»، آن زن با آنکه در عقد نکاح لوط قرار داشت، اما به دین لوط عليه السلام ایمان نداشت، لذا هنگام بیرون شدن لوط عليه السلام و پیروانش، آن زن خارج نشد، و درصف بدکاران باقی ماند، پس الله سبحانه با دیگر کافران، او را نیز عذاب کرد، چنانکه در سورهٔ هود آیهٔ (۸۱) می گوید: ﴿إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ﴾ «یقینا به همسرت همان عذابی می رسد که به آنان می رسد».

- بعد از نجات لوط عليه السلام و پیروانش: ﴿ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ﴿١٧٢﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ﴿١٧٣﴾﴾ «سپس دیگران را هلاک کردیم، و باران (سنگ) را برسر ایشان باراندیم، چه بد بارانی بود، باران بیم داده شده گان»، کیفیت این باران در سورهٔ هود آیهٔ (۸۲) ذکر شده است، مراجعه شود.

- در پایان قصه می فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾﴾ «یقینا درین داستان (لوط و قومش) نشانهٔ بزرگ (و درس عبرت) است و بیشتر ایشان ایمان نمی آورنـد». ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾﴾ «ویقینا پروردگارت غالب مهربان است».

❁❁❁

دلیل نقلی هفتم: (از آیهٔ ۱۷۶-۱۹۱) قصهٔ دعوت شعیب عليه السلام

﴿كَذَّبَ أَصْحَابُ لْـَٔيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٧٩﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾ ۞ أَوْفُوا
الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٨٤﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ
الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٥﴾ وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿١٨٦﴾ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ
السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ
الظُّلَّةِ ۚ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾﴾

ترجـــمه:

۱۷۶- ساکنان أیکه پیغمبران را تکذیب کردند.

۱۷۷- هنگامی که شعیب برای ایشان گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟

۱۷۸- یقینا من برای شما پیغمبر امین هستم.

۱۷۹- پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید.

۱۸۰- و من در برابر این دعوت از شما پاداشی نمی خـواهم، پـاداش مـن جز بـر پروردگـار عالمیان نیست.

۱۸۱- پیمانه را به طور کامل بپردازید و از جملهٔ کم دهنده گان مباشید.

۱۸۲- و به ترازوی درست، وزن کنید.
۱۸۳- و حق مردم را (در پیمانه و وزن وغیره) مکاهید، و (بی باکانه) در زمین فساد مکنید.
۱۸۴- و بترسید از ذاتی که شما و نسل های گذشته را آفرید.
۱۸۵- (قومش) گفتند: حقا که تو از جادو شده گانی.
۱۸۶- تو فقط انسانی همانند ما هستی و ما تو را از دروغگویان می پنداریم.
۱۸۷- پس اگر راست می گویی پاره های از آسمان را بر ما بیفگن.
۱۸۸- (شعیب) گفت: پروردگار من دانا است به آنچه می کنید.
۱۸۹- پس او را تکذیب کردند، در نتیجه آنها را عذاب روز ابر، فرا گرفت، واقعاً آن عذاب روز بزرگ بود.
۱۹۰- یقینا درین داستان نشانهٔ بزرگی است، اما بیشتر آنها ایمان نمی آورند.
۱۹۱- ویقینا پروردگارت غالب مهربان است.

تفسـیر:

داستان شعیب عليه السلام هفتمین قصهٔ حیرت انگیز این سوره است که برای عبرت شنوندگان و تسلی پیغمبر صلى الله عليه وسلم بیان شده است، از لحاظ تاریخی، شعیب عليه السلام پیش از موسی عليه السلام گذشته است.

و عناوین مطالب این آیات بدین قرار است:

۱- بعثت شعیب عليه السلام و تکذیب شدن او از سوی قومش،

۲- موقف معاندانهٔ قوم در برابر شعیب عليه السلام و عاقبت ناگوار شان.

۱- بعثت شعیب عليه السلام و تکذیب شدن او از سوی قومش

- ﴿ كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ لۡـَٔيۡكَةِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿١٧٦﴾ إِذۡ قَالَ لَهُمۡ شُعَيۡبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾ ﴾ «ساکنان أیکه پیغمبران را تکذیب کردند هنگامی که شعیب برای ایشان گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟».

امام ابن کثیر رحمه الله ترجیح داده است که مقصود از «أصحاب أیکه» ساکنان «مَدْيَن» است، و «أیکه» درخت را گویند و مردم «مَدْین» را «اصحاب أیکه» بدان سبب نامید که آنها درختی و یا درختان انبوه و در هم پیچیده ای را که مانند جنگل بود، عبادت می کردند.[1]

[1]- تفسیر ابن کثیر۳/٤٦٠ ملاحظه شود.

شعیب علیه السلام به سوی این قوم فرستاده شده بود تا آنها را در پهلوی دعـوت بـه توحیـد و ترک شرک، از دزدیدن از ترازو، و اذیت مسافران و دیگر اعمال زشت باز دارد، ولـی آنهـا او را تکذیب کردند و تکذیب یک پیغمبر، در حقیقت تکذیب جمله پیغمبران است، لذا تکذیب شدن شعیب علیه السلام را، تکذیب شدن جمله پیغمبران قرار داد.

- شعیب علیه السلام رسالت خود را اعلان داشته فرمود: ﴿ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ ﴾ (ایـن دعـوت بخاطر آن است که) «من برای شما پیغمبر امین هستم» و من فرمان الهی را بی کـم وکاسـت برای تان ابلاغ می دارم.

- سپس هدف رسالت خویش را بیان داشت: ﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٦٣﴾ ﴾ «پس از الله بترسید (او را بپرستید و خیانت مکنید) و از من اطاعت کنید».

- بی شائبه بودن و اخلاص خود را در دعوتش چنین بیـان داشـت: ﴿ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ ﴾ «و من در برابر این دعوت از شما پاداشی نمـی خـواهم پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست».

- بعد ازآن شعیب علیه السلام قوم خود را به پنج امر مهم دستور داد:

۱- به پوره دادن پیمانه و وزن دستور داد: ﴿ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾ ﴾ «پیمانـه را به طور کامل بپردازید و از جملهٔ کم دهنده گان مباشید» یعنی از ترازو و یـا از هـر چیـز دیگری که وسیلهٔ سنجشش وزن است دزدی نموده حق دیگران را مستانید.

۲- به درست و صحیح بودن پیمانـه و تـرازو دسـتور داد: ﴿ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾ ﴾ «وبه ترازوی برابر بسنجید»، چون صحیح و درست نبودن ترازو نیز از وسائل دزدی و کـاهش از حقوق دیگران است.

۳- از هر نوع کاستن از حقوق مردم آنها را منع نمود: ﴿ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ﴾ « و حق مردم را (در پیمانه و وزن وغیره) مکاهید».

«لَاتَبْخَسُوا» مکاهید، و «بَخْس» به معنی کاستن است.

این نهی هر نوع کاستن از حقوق مردم را در بر می گیرد، چه در کمیت و مقـدار و عـدد و مساحت باشد و یا در کیفیت.

و همچنان این آیه تصرف بی مورد در حقوق دیگران را نیز شامل است، پس جائز نیسـت که کسی در ملک دیگری بدون اجازه تصرف کند.

۴- سپس آنها را از هر نوع فساد چه اقتصادی باشد و چه اجتماعی و اخلاقی باز داشته فرمود: ﴿وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ۝١٨٣﴾ «و (بی باکانه) در زمین فساد مکنید»، و از هر نوع فساد چه به صورت خیانت در کیل و وزن و کم دادن حقوق مردم باشد و چه به صورت سرقت وغارت وقطع طریق وغصب اموال و کشتار نفوس و هلاک ساختن مواشی وکشت و زراعت وغیره باشد، ازین کارها خود داری کنید. «لَاتَعۡثَوۡاْ» فساد مکنید، از «عَثَى، يَعْثُو، عَثْواً» - از باب نصر - به معنی فساد کردن، و کلمهٔ «مُفۡسِدِينَ» حال مؤکده برای معنی «تعثوا» است.

۵- در پایان سخنانش بار دیگر آنها را به تقوی دستور داد: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلۡجِبِلَّةَ ٱلۡأَوَّلِينَ ۝١٨٤﴾ «و بترسید از آنکه شما ونسلهای گذشته را آفرید»، مانند قوم هود وقوم صالح و غیره که در همه چیز از شما قوی تر بودند، اما به اثر نافرمانی و فساد شان، الله سبحانه آنها را نابود ساخت. «اَلۡجِبِلَّة» جماعت و گروه، مردم، پس مقصود از «وَٱلۡجِبِلَّةَ ٱلۡأَوَّلِينَ» امت های پیشین است.

۲- موقف معاندانهٔ قوم در برابر شعیب عليه السلام و عاقبت ناگوارشان

سخنان دلسوزانه و مخلصانهٔ شعیب عليه السلام در قومش هیچ اثری نگذاشت، لذا آنان از رسالت او انکار ورزیده چنین موقف گرفتند:

۱- ﴿قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلۡمُسَحَّرِينَ ۝١٨٥﴾ «گفتند: حقا که تو از جادو شده گانی»، لذا حرف هایت کاملاً نامعقول است.

۲- ﴿وَمَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا﴾ «و تو همانند ما جز آدمی بیش نیستی».

یعنی اگر دیوانه و جادو شده هم نباشی، بازهم رسالت تو را نمی پذیریم، چون تو بشر هستی و بشر نمی تواند پیغمبر باشد، سپس از دوسخن قبلی خود چنین نتیجه گرفته گفتند:

۳- ﴿وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ۝١٨٦﴾ «و البته ما تورا از دروغگویان می پنداریم»، تو پیغمبر نیستی، چرا که تو بشر هستی، پس تو دروغ می گویی، لذا به طور استهزاء گفتند:

۴- ﴿فَأَسۡقِطۡ عَلَيۡنَا كِسَفٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۝١٨٧﴾ «پس اگر راست می گویی پاره های از آسمان را بر ما بیفگن» تا بدانیم که واقعا تو پیغمبر هستی، این گفتار، شبیه گفتاری است که کفار قریش در حق پیغمبر ﷺ گفته بودند چنانکه در سورهٔ إسراء آیهٔ (۹۰-۹۳) بیان شده است.

و مقصود مردم «مَدین» ازین سخنان انکار از آن است که هیچ گونه عذابی بـه آنهـا نمـی آید، و هرگاه عذاب نیاید، دروغگویی شعیب آشکار می گردد.

- شعیب عليه السلام به آنان چنین جواب داد: ﴿ قَالَ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿١٨٨﴾ ﴾ «گفت: پروردگـارم دانا است به آنچه می کنید»، و زود یا دیر شما را به کیفر اعمال تان خواهد رساند، من وظیفهٔ خود را ادا کرده بر شما اقامهٔ حجت کردم، پس شما منتظر عذاب باشید.

ازین معلوم می شود که شعیب عليه السلام در حق اینها در خواست عذاب نکرده بود، بلکه وقوع عذاب را به الله مفوض نموده بود.

- اکنون از عذاب آنها خبر می دهد که نتیجهٔ تکذیب ایشـان بـود: ﴿ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمِ ٱلظُّلَّةِ ﴾ «پس اورا تکذیب کردند، در نتیجه آنها را عذاب روز ابـر فـرا گرفـت، واقعـاً آن عذابِ روز بزرگ بود». «ٱلظُّلَّةِ» به معنی ابر سایه کننده.

یعنی الله سبحانه آنهارا به عذابی مجازات کرد که از جـنس مطالبـه خودشـان بـود کـه افگندن پاره های از آسمان را مطالبه کرده بودند.

پس نخست یک گرمی شدیدی را بر آنها مسلط ساخت که هفت روز پـیهم بر آنهـا ادامـه یافت، سپس برای ایشان ابری نمودار شد، آنان در طلب نجات از گرمای آفتاب، همـهٔ ایشـان به صحرا برامده در زیر ابر جمع شدند، درین هنگام الله سبحانه عـذاب خـود را بـه صـورت شعله های آتش سوزان از بالای سرشان، و زلزلهٔ شدیدی را از زیر پایشان مسلـط سـاخت، و درین هنگام آواز شدیدی شنیده شد که ارواح آنان را بیرون کرد و همه فنا و نابود شدند.

- لذا در بارهٔ نوعیت آن عذاب می گوید: ﴿ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾ ﴾ «واقعاً آن عـذاب روز بزرگی بود»، و بیان این عذاب در تفسیر آیهٔ (۹۱) سورهٔ اعراف گذشت.

- همانند قصه های گذشته، در پایان این قصه نیز می گوید: ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٩٠﴾ ﴾ «یقینا درین داستان نشانهٔ بزرگی است، اما بیشتر آنها ایمان نمی آورند».

- ﴿ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾ ﴾ « ویقیناً پروردگارت غالب مهربان است».

۞۞۞

بخش سوم: (از آية (۱۹۲-۲۲۷) اثبات حقانيت قرآن و رسالت محمد ﷺ
و اين آيات در دو فصل تفسير مى شود:

مطلب اول: (آية (۱۹۲-۲۱۲) بيان عظمت قرآن وحقانيت رسول

﴿ وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤
بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ١٩٥ وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٩٦ أَوَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ ءَايَةً أَن يَعۡلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُاْ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٩٧ وَلَوۡ
نَزَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ بَعۡضِ ٱلۡأَعۡجَمِينَ ١٩٨ فَقَرَأَهُۥ عَلَيۡهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ مُؤۡمِنِينَ ١٩٩ كَذَٰلِكَ سَلَكۡنَٰهُ فِي قُلُوبِ
ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٢٠٠ لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٢٠١ فَيَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ
فَيَقُولُواْ هَلۡ نَحۡنُ مُنظَرُونَ ٢٠٢ أَفَبِعَذَابِنَا يَسۡتَعۡجِلُونَ ٢٠٣ أَفَرَءَيۡتَ إِن مَّتَّعۡنَٰهُمۡ سِنِينَ ٢٠٤ ٢٠٥ ثُمَّ
جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ ٢٠٦ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ ٢٠٧ وَمَآ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةٍ إِلَّا لَهَا
مُنذِرُونَ ٢٠٨ ذِكۡرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ٢٠٩ وَمَا تَنَزَّلَتۡ بِهِ ٱلشَّيَٰطِينُ ٢١٠ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُمۡ وَمَا
يَسۡتَطِيعُونَ ٢١١ إِنَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّمۡعِ لَمَعۡزُولُونَ ٢١٢ ﴾

ترجـــمه:

۱۹۲- يقينا اين قرآن فرو فرستادهٔ پروردگار جهانيان است.

۱۹۳- فرود آورده است آن را جبريل امين..

۱۹۴- بر قلب تو تا از ترسانندگان باشى..

۱۹۵- به زبان عربى روشن..

۱۹۶- و يقينا (وصف) اين قرآن در كتاب هاى پيشينان است.

۱۹۷- آيا براى (ايمان آوردن) ايشان همين نشانه كـافى نيسـت كـه علمـاى بنـى اسرائيل حقانيت قرآن را بدانند.

۱۹۸- و اگر اين قرآن را بر برخى از عجمى ها نازل مى كرديم.

۱۹۹- پس آن را بر ايشان مى خواند، هرگز به آن ايمان نمى آوردند.

۲۰۰- همين گونه انكار (و عناد و تكذيب) را در دل هاى گنهگاران در آورديم.

۲۰۱- (پس به سبب عناد شان) به قرآن ايمان نمى آورند، تا آنكه عذاب دردناك را ببينند.

۲۰۲- پس آن عذاب به ايشان ناگهان مى آيد، در حاليكه نمى فهمند.

۲۰۳- پس (به هنگام نزول عذاب) می گویند: آیا مهلت داده خواهیم شد ؟
۲۰۴- آیا در طلب عذاب ما می شتابند ؟!
۲۰۵- برایم بیان کن ! اگر ایشان را سالها (از زندگی) بهره مند سازیم.
۲۰۶- سپس آن عذابی که به ایشان وعده داده می شود بیاید..
۲۰۷- دفع نخواهد کرد از ایشان (آن عذاب را) آنچه بهره داده می شدند.
۲۰۸- و ما هیچ دیاری را هلاک نکرده ایم، مگر اینکه برای آنها (از جانب الله) بیم دهندگانی بودند.
۲۰۹- تا آنها پند داده شوند و ماهرگز ستمگار نیستیم (تاپیش از ارسال رسول و اتمام حجت کسی را هلاک سازیم).
۲۱۰- و این قرآن را شیطانان فرود نیاورده اند.
۲۱۱- و این کار شایستۀ آنان نیست و نه آنها بر چنین کار توانائی دارند.
۲۱۲- یقینا شیاطین از شنیدن قرآن دور کرده (و باز داشته) می شوند.

تفسیر:

موضوعاتی که درین آیات بحث شده است بدینقرار است:

۱- بیان عظمت قرآن کریم و هدف نزول آن،

۲- دو دلیل نقلی برای اثبات حقانیت قرآن و رسالت رسول ﷺ،

۳- موقف مشرکان در برابر قرآن، ۴- دفع شبهۀ مشرکان در بارۀ قرآن.

موضوع اول: بیان عظمت قرآن کریم و هدف نزول آن

بعد از بیان داستان های تاریخی انبیای هفت گانه و درس های عبرت انگیز که درین داستان ها نهفته بود، بار دیگر به سوی همان موضوعی باز می گردد که این سوره به آن آغاز شده بود که عبارت از بیان عظمت وحقانیت قرآن است.

- الله سبحانه می فرماید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٩٢﴾﴾ «ویقینا این قرآن فرو فرستادۀ پروردگار جهانیان است» و ساخته و پرداختۀ افکار و تخیلات بشری و کدام مخلوق دیگر نیست، بلکه از جانب خالق کائنات نازل شده است.

این آیه بیانگر مبدأ سند قرآن است که از جانب رب العالمین است، باز وسط سند آن را ذکر می کند: ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ﴿١٩٣﴾﴾ «فرود آورده است آن را جبریل امین» فرشته ای که امانت و متانت او در سورۀ تکویر آیۀ (۲۱) و در سوره نجم آیۀ (۵-۶) مذکور است.

- سپس به سوی منتهای سند قرآن اشاره می کند: ﴿عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾ آن را «برقلب تو» فرود آورده است، چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ (۹۷) می گویـد: ﴿فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ ٱللَّهِ﴾ «پس جبریل قرآن را به دستور الله بر قلب تو فرود آورد»، این آیات بیانگر اینست که قرآن بی کم وکاست با همان الفاظ و معانی که جبرئیل عليه السلام از نـزد الله سـبحانه بـا خـود آورد، در قلب پیغمبر اسلام صلى الله عليه وسلم محفوظ شده است.

- سپس هدف نزول قرآن را بیان می کند: ﴿لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾﴾ «تا از ترسانندهگـان باشی»، و در پرتو قرآن مردم را بیم دهی، از بدی ها منع و به نیکی دستور دهی، چنانچـه در سورهٔ اعـراف آیـهٔ (۲) مـی گویـد: ﴿كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِى صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِۦ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ «این (قرآن) کتاب بزرگی است که بر تو نازل شده است، پس نباید در سینهٔ تـو از ناحیهٔ آن، نا راحتی ایجاد گردد (هدف از نزول آن این است) تا به وسیلهٔ آن (کـافران را از عواقب عقائد واعمال نادرست شان) بترسانی و تا مومنان را پند دهی» و همچـنین در سـورهٔ یس آیهٔ (۵-۶) بیان هدف نزول قرآن است.

- باز به منظور اینکه برای مشرکان هیچ گونه عذر وبهانه باقی نماند، مـی گویـد: ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِىٍّ مُّبِينٍ ﴿١٩٥﴾﴾ «(و آن را) به زبان عربی روشن» و فصیح، عاری از هرگونه ابهام فرود آوردیم تا برای آنها بهانه ای نماند، در سورهٔ فصلت آیهٔ (۳) می گوید: ﴿كِتَٰبٌ فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ «(قرآن) کتابی است که آیاتش توضیح شده است، به زبان عربی خوانـده مـی شود، برای گروهی که می دانند».

موضوع دوم: دو دلیل نقلی برای اثبات حقانیت قرآن و رسالت محمد صلى الله عليه وسلم

- ﴿وَإِنَّهُۥ لَفِى زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾﴾ «و یقینا (وصف) این قرآن در کتاب های پیشینان است».

- ﴿أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ ءَايَةً أَن يَعْلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُا۟ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٩٧﴾﴾ «آیا برای (ایمان آوردن) ایشان همین نشانه کافی نیست که علمای بنی اسرائیل حقانیت قرآن را بدانند».

مقصود از علماء بنی اسرائیل، همان علمای حق پرست و با امانت اهل کتاب اسـت، ماننـد ورقه بن نوفل، عبدالله بن سلام و سلمان فارسی.

بنا برین توجیه، ضمیر در «وَإِنَّهُۥ» و «يَعۡلَمَهُۥ» به سوی قرآن راجع است، یعنی عظمت شأن و بیان منزلت قرآن در کتاب های آسمانی پیشین ذکر شده است و علمای حقانی اهل کتاب آن را می دانند و به آن گواهی می دهند.

و همچنین جایز است ضمیر در «وَإِنَّهُۥ» و «يَعۡلَمَهُۥ»، به سوی پیغمبر ﷺ راجع باشد، چنانچه الله سبحانه در بارهٔ ایمان به پیغمبر آخر الزمان، از پیغمبران گذشته عهد و پیمان گرفته است، الله سبحانه در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۸۱) در سوره اعراف این موضوع را صراحتاً ذکر نموده است، و عیسی ؈ به حقانیت ایشان گواهی داده است، چنانچه در سورهٔ صف آیهٔ (۶) می فرماید: ﴿وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُ﴾ «ومن به آمدن رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است، شمارا مژده می دهم».

در هرصورت اگر مرجع ضمیر، رسول الله ﷺ هم باشند، بازهم از ین آیه عظمت شأن قرآن دانسته می شود، زیرا قرآن دلیل رسالت و معجزهٔ جاودانی ایشان است، لذا از اثبات حقانیت قرآن، حقانیت رسالت ثابت می شود و از حقانیت رسالت، حقانیت قرآن ثابت می شود، و هردو با هم لازم و ملزوم است.

موضوع سوم: موقف مشرکان در برابر قرآن:

بعد از ارائهٔ دلیل برای اثبات حقانیت قرآن و حقانیت رسالت محمد ﷺ، اکنون از عناد مشرکان سخن می گوید که این قرآن با آنکه به زبان خود شان نازل شده است که مطالب و حقائق آن را می دانند، اما بازهم ایمان نمی آورند: ﴿وَلَوۡ نَزَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ بَعۡضِ ٱلۡأَعۡجَمِينَ ١٩٨ فَقَرَأَهُۥ عَلَيۡهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ مُؤۡمِنِينَ ١٩٩﴾ «و اگر این قرآن را بر برخی از عجمی ها نازل می کردیم پس آن را بر ایشان می خواند، هرگز به آن ایمان نمی آوردند»، زیرا درین صورت بهانه می کردند که معانی و مطالب آیات قرآن را نمی فهمند، چنانکه در سورهٔ فصلت آیهٔ (۴۴) می گوید: ﴿وَلَوۡ جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَانًا أَعۡجَمِيّٗا لَّقَالُواْ لَوۡلَا فُصِّلَتۡ ءَايَٰتُهُۥٓ﴾ «و اگر ما قرآن را به زبان عجمی، نازل می کردیم البته می گفتند: چرا آیاتش توضیح نشده است» تا ما آنرا بفهمیم.

و با نازل کردن قرآن به زبان عربی، جایی هیچ بهانه ای برای آن مشرکان باقی نمانده است، پس با این حالت اگر باز هم ایمان نمی آورند، دانسته می شود که عناد و دشمنی آنها در برابر محتوای قرآن بوده است که توحید ومعاد و رسالت است، و برای ایشان مهم نیست که قرآن به زبان عربی باشد یا به زبان غیر عربی و به همین اساس از قرآن انکار می کنند.

- سپس برای تأکید انکار ایشان می گوید: ﴿ كَذَٰلِكَ سَلَكْنَٰهُ فِى قُلُوبِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾ ﴾ «(همان طوری که تکذیب را در دل های گنهگاران دراوردیم که اگر قرآن را بر ایشان شخص عجمی می خواند ازآن انکار می ورزیدند) همین گونه انکار (و عناد و تکذیب) را در دل های گنهگاران در آوردیم» که اگر چه قرآن را بر ایشان محمد ﷺ بخواند، طوری که در صورت نخست ایمان نمی آوردند درین صورت نیز ﴿ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ﴾ (به سبب تکذیب و عنادشان) «به قرآن ایمان نمی آورند»، با آنکه معنای آن را می فهمند و به محتوای آن پی می برند واز تائید کتابهای گذشته وتصدیق علمای حق پرست آگاه می شوند و تمام وسائل ایمان برای شان مهیا می شود ولی آنها از تمام مضامین حیات بخش قرآن انکار می کنند و سببش اینست که ارتکاب گناهان بزرگ و ظلم بر خویشتن، میان انسان و پذیرش حق، مانع می شود، و نمی گذارد که انسان در برابر حق تسلیم شود.

- سپس پایان تکذیب آنها را یاد آور شده می گوید: ﴿ حَتَّىٰ يَرَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾ ﴾ «تا آنکه عذاب درناک را ببینند» و بعد از مشاهده این عذاب به قرآن ایمان می آورند، اما ایمان شان به هنگام مشاهدۀ عذاب برای ایشان هیچ سودی نمی بخشد.

- باز کیفیت وقوع این عذاب را بیان می کند: ﴿ فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾ ﴾ «پس آن عذاب به ایشان ناگهان می آید، در حالی که نمی فهمند»، باز حالت کافران به قرآن را بعد از وقوع عذاب بیان می کند: ﴿ فَيَقُولُوا۟ هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾ ﴾ «پس (به هنگام نزول عذاب) می گویند: آیا مهلت داده خواهیم شد؟» تا گناهان خویش را جبران کنیم.

کلمۀ «هَلْ» درینجا برای حسرت و آرزو استعمال شده است و این حسرت تمنی کافران از لحظۀ مرگ آغاز می گیرد و تا هنگام داخل شدن شان به دوزخ ادامه می یابد، چنانکه در سورۀ مؤمنون آیۀ (۹۹-۱۰۰) مطالبۀ تاخیر عذاب ذکر شده است.

- و هنگامی که مشرکان پیغمبر ﷺ را شنیدند که آنها را به عذاب بیم می داد، به طور استهزاء پیغمبر ﷺ را مخاطب نموده گفتند که همان عذاب را زودتر بر ما نازل کن، چنانچه در سورۀ عنکبوت آیۀ (۲۹) الله سبحانه فرموده است: ﴿ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ ﴾ «و (این مشرکان) از تو عذاب فوری را مطالبه می کنند»، پس الله سبحانه مشرکان را در برابر این مطالبۀ عذاب شان، تهدید نموده می فرماید: ﴿ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾ ﴾ «آیا در طلب عذاب ما می شتابند؟!».

- سپس ابراز می دارد که عذاب حتماً آمدنی است و طول عمر و بهرۀ کافی از متاع دنیا، عذاب را دفع نمی کند، لذا نباید آنها در طلب عذاب عجله کنند: ﴿أَفَرَءَيْتَ إِن مَّتَّعْنَٰهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾﴾ «برایم بیان کن ! اگر ایشان را سال ها (از زندگی) بهره مند سازیم» و عمر دراز و طولانی به ایشان دهیم ﴿ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾﴾ «سپس آن عذابی که به ایشان وعده داده می شود بیاید» و از هر سوی ایشان را احاطه کند، ﴿مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ ﴿٢٠٧﴾﴾ «دفع نخواهد کرد از ایشان (آن عذاب را) آنچه بهره داده می شدند» یعنی طول عمر ایشان سبب دفع عذاب و تخفیف آن نخواهد شد، چنانکه در سورۀ بقرۀ آیۀ (۹۶) می فرماید: ﴿يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِۦ مِنَ ٱلْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ﴾ «یکی از ایشان دوست می دارد کاش هزار سال عمر داده شود و عمر دراز، اورا از عذاب دور نمی سازد».

بلکه آن عذاب، طول عمر را از یاد انسان دور می سازد، چنانچه در سورۀ نازعات آیۀ (۴۶) می گوید: ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا﴾ «روزی که عذاب را می بینند (گمان می کنند که در دنیا) گویا آنها جز بیگاهی یا پگاهی توقف نکرده اند».

و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«يُؤْتَى بِأَنْعَمِ أَهْلِ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً، ثُمَّ يُقَالُ يَا ابْنَ آدَمَ! هَلْ رَأَيْتَ خَيْرًا قَطُّ ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ ؟ فَيَقُولُ: لاَ وَاللَّهِ يَا رَبِّ.

وَيُؤْتَى بِأَشَدِّ النَّاسِ بُؤْسًا فِي الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيُصْبَغُ صَبْغَةً فِي الْجَنَّةِ، فَيُقَالُ لَهُ يَا ابْنَ آدَمَ! هَلْ رَأَيْتَ بُؤْسًا قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ شِدَّةٌ قَطُّ؟ فَيَقُولُ: لاَ وَاللَّهِ يَا رَبِّ، مَا مَرَّ بِي بُؤْسٌ قَطُّ وَلاَ رَأَيْتُ شِدَّةً قَطُّ».

«روز قیامت یک شخصی دوزخی را که در دنیا از همه بیشتر در نعمت بود، آورده می شود، و او را در آتش یک مرتبه غوطه داده می شود، سپس برایش گفته می شود: ای آدمی زاد ! آیا پیش ازین گاهی راحتی را دیده بودی ؟ آیا گاهی بر تو نعمتی گذشته است ؟ او می گوید: نه خیر، سوگند به الله، ای پروردگارم.

و یک انسان بهشتی را که در دنیا از همه تنگدست و فقیر بود، آورده می شود، پس او را یک مرتبه به بهشت دراورده می شود، پس برایش گفته می شود: ای آدمی زاد ! آیا گاهی فقر و تنگدستی را دیده ای ؟ آیا گاهی حالت سختی بر تو گذشته شده است؟ پس او می

گوید: نه خیر، سوگند به الله، ای پروردگارم ! هیچ فقر و تنگدستی بر من نگذشته است، و نه من هیچ گاه سختی را دیده ام». (۱)

وهمین گونه سرمایه ومتاع دنیا عذاب را دور نمی سازد، چنانکه در سـوره لیـل آیـهٔ (۱۱) می گوید: ﴿ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ﴾ «و دفع نمی کند ازو سرمایه اش، هنگامی که (بمیـرد و در حفرهٔ قبر، یا در دوزخ) سقوط کند».

- سپس الله سبحانه کمال عدل خود را ابراز می دارد که پـیش از فرسـتادن پیغمبـران و اتمام حجت، هیچ کسی را هلاک نمی سازد: ﴿ وَمَآ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ۝٢٠٨ ﴾ «وما هیچ دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه برای آنها (از جانب الله) بیم دهنده گانی بودند».

- باز فلسفهٔ ارسال پیغمبران را یاد آور می شود: ﴿ ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ۝٢٠٩ ﴾ «تا (ساکنان آن دیار) پند داده شوند، و ماهرگز ستمگار نیستیم» تاپیش از ارسـال رسـول و اتمـام حجت کسی را هلاک سازیم، و این مقتضای عدل الهی نیست، چنانچه الله سبحانه در سورهٔ کهف آیـهٔ (۴۹) می گوید: ﴿ وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴾ «و پروردگارت بر هیچ کسی ستم نمی کند» همچنـین در سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۵) و در سورهٔ قصص آیهٔ (۵۹) بیان عدل او است، و چون او عادل است، لـذا نخست بیم دهندگان را به سوی مردم می فرستد تا آنها را وعظ و نصیحت کننـد، و بـه سـوی توحید و ترک شرک فرا خوانند و در صورتی که مردم از پذیرش دعوت دعوتگران توحید، خود داری کنند، اگر خواست و ارادهٔ الله تعالی باشد، مردم آن دیار را در دنیا هلاک می کنـد و اگـر بخواهد آنها را در دنیا عذاب نمی کند، بلکه در آخرت عذاب شان می کند.

موضوع چهارم: دفع شبهۀ مشرکان در بارهٔ قرآن.

ازآنجا که مشرکان برای انکار از حقانیت قرآن هیچ راه و چـاره ای نداشـتند لـذا گـاهی پیغمبر اسلام ﷺ را شاعر و قرآن را شعر می گفتند و گاهی هم مـی گفتنـد کـه پیغمبرﷺ کاهن است و قرآن را جن ها برایش القا می کنند.

پس الله سبحانه در ردّ این افترای مشرکان که قرآن را سـخنان جـن هـا قـرار داده مـی پنداشتند که از سوی آنها بر پیغمبرﷺ القاء می شود، می گوید:

۱- صحیح مسلم، کتاب صفة القيامة و الجنة و النار، باب صبغ أهل الدنيا فى النار، حدیث:۷۲۶۶ .

- ﴿وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ ٱلشَّيَٰطِينُ ﴿٢١٠﴾﴾ «و این قرآن را شیاطین فرود نیاورده اند» لذا این قرآن از نوع کهانت و سحر و خواب های پراگنده نیست.

- ﴿وَمَا يَنۢبَغِي لَهُمْ﴾ «و این کار برای آنان سزاوار نیست» زیرا در طبیعت شیطان شر و فساد و اضلال می باشد، اما قرآن خیر و سعادت و هدایت است، لذا در میان خواسته های شیاطین و مطالب و خواسته های قرآنی کاملا منافات است.

- ﴿وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾﴾ «و نه آنها بر چنین کار توانایی دارند» که چنین کتاب پر از حکمت و با محتوائی از طرف آنها باشد.

- سپس واضح می سازد که شیاطین نه تنها بر انزال چنین کتاب قادر نیستند بلکه ﴿إِنَّهُمْ عَنِ ٱلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿٢١٢﴾﴾ «یقینا آنها از شنیدن قرآن دور کرده (و باز داشته) می شوند»، لذا این سخنان مشرکان که قرآن کهانت است، یک سخن کاملا بی محتوا و بی معنی و ناشی از عدم تعقل و عدم خرد است.

❁❁❁

مطلب دوم: از آیهٔ (۲۱۳-۲۲۷)

پنج دستور برای پیغمبر ﷺ و پاسخ به شبههٔ مشرکان در بارهٔ قرآن.

﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْمُعَذَّبِينَ ﴿٢١٣﴾ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾ وَٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾ ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٢١٩﴾ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾ يُلْقُونَ ٱلسَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَٰذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾ وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُۥنَ ﴿٢٢٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُوا۟ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱنتَصَرُوا۟ مِنۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا۟ ۗ وَسَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ أَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾﴾

ترجـــمه:

۲۱۳- پس تو همراه الله معبود دیگری را مخوان که از عذاب شده گان می گردی.

۲۱۴- و خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده.

۲۱۵- و بگستران بازوی خود را برای مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند.

۲۱۶- پس اگر (خویشاوندانت) تو را نافرمانی کنند، بگو: یقیناً من بیزارم از آنچه می کنید.

۲۱۷- و برالله غالب مهربان توکل کن.

۲۱۸- آنکه تو را می بیند هنگامی که (برای نماز تهجد) بر می خیزی.

۲۱۹- و (همچنین) حرکت (و قیام و رکوع و سجدهٔ) تو را در میان نماز گزاران (می بیند).

۲۲۰- یقیناً او شنوای دانا است.

۲۲۱- (بگو) آیا شما را خبر دهم بر کسی که شیاطین بر وی فرود می آیند؟

۲۲۲- شیاطین فرود می آیند بر هر انسان دروغگوی گنهگار.

۲۲۳- (به شیاطین) گوش فرا می دهند و بیشتر ایشان دروغگویان اند.

۲۲۴- و شاعران را پیروی می کند سرگشته گان وگمراهان.

۲۲۵- آیا نمی بینی که شاعران در هر راهی (و فنی از فنون شعر) سرگشته روان اند.

۲۲۶- و اینکه ایشان چیزهائی را می گویند که انجام نمی دهند.

۲۲۷- مگر کسانی که ایمان آوردند وعمل شایسته انجام دادند، و الله را به کثرت یاد کردند و بعد ازآنکه ستم کرده شدند (حق را) یاری دادند، و کسانی که ستم کردند خواهند دانست که به کجا باز می گردند !!

تفســـیر:

موضوعاتی که درین آیات بحث می شود بدینقرار است:

۱- پنج خطاب برای پیغمبر ﷺ.

۲- پاسخ به شبهات مشرکان در مورد پیغمبر ﷺ.

موضوع اول: پنج خطاب برای پیغمبر ﷺ

در آیات گذشته مقام و منزلت قرآن و صدق و حقانیت آن بیان شد و از بهتـان و افترای مشرکان در مورد قرآن پاسخ داد و نتیجهٔ آن ابطال عقائد شرکی مشرکان بود، لـذا بـه طور ثمرهٔ بیانات گذشته پیغمبرخود را به پنج خطاب مخاطب می کند:

۱- از شرک و عواقب آن او را برحـــذر مـــی دارد: ﴿فَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُعَذَّبِينَ ۲۱۳﴾ «پس تو همراه الله معبود دیگری را مخوان که از عذاب شده گان می گردی».

کلمۀ دعا در «فَلَا تَدۡعُ» هر نوع عبادت را در بر می گیرد، لذا به جا آوری هیچ نوع عبـادت برای غیر الله جایز نیست.

اگرچه انحراف از توحید، درشأن پیغمبر ﷺ متصور نیست، چرا که او معصوم اسـت، ولـی نظر به اهمیت این موضوع، شخص پیغمبر ﷺ را که امام وقائد امت است، مخاطـب قـرار داد، اما این خطاب در حقیقت، متوجه به سوی امت او است که آنها را از شـرک منـع نمـوده و از عواقب آن بر حذر می دارد.

و یا اینکه مقصود از نهی پیغمبر ﷺ از عبادت غیر الله، تشویق و ترغیب امتش بـه سـوی توحید و ترک شرک است، زیرا هنگامی که الله سبحانه پیغمبر گرامـی اش را - کـه نـزد او منزلت و مقامش از همه بلند تر است، و از شرک و هر نوع گناه معصوم است- مخاطب نمـوده می گوید: «اگر با من کسی را شریک بگردانی، البته عملت برباد مـی شـود و البتـه از جملـۀ زیانگاران خواهی شد»، پس حالت دیگر بندگان چگونه خواهد بود.

نظیر این آیه در سورۀ إسرا آیۀ (۲۲) و آیۀ (۳۹) و در سورۀ قصص آیۀ (۸۸) مذکور است.

۲- پیغمبرش را به دعوت خویشاوندان نزدیکش دستور می دهد: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ۲۱۴﴾ «و خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده»».

قرابت پیغمبر ﷺ را به صورت مشخص بدان سبب ذکر نمود، تا روشن سـازد کـه محـض قرابت با پیغمبر ﷺ در صورت عدم ایمان به او، هیچ سودی ندارد و موجـب نجـات انسـان از آتش دوزخ نمی گردد.

دستور به انذار، به اقارب کافر پیغمبر ﷺ مخصوص نبود، بلکه به عموم اقاربشان اعم از مومن و کافر بود، به همین سبب هنگامی که این آیه نازل گردید، پیغمبر ﷺ تمام اقارب و خویشاوندان نزدیک و دورش، مومن و کافرش همه را فراخواند و آنها را از عذاب الهی بیم داد، چنانچه در از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که او گفت: هنگامی که آیۀ ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ﴾ را الله عز و جل نازل کرد، پیغمبر ﷺ فرمود: «ای گروه قریش نفس های خویش را بخرید، من نمی توانم هیچ چیزی از عذاب الله را از شما دفع کنم، (سپس گفت) ای بنو عبد مناف ! من هیچ چیزی از عذاب الله را نمی توانم از شما دفع کنم، ای عباس بن عبد

المطلب ! من هیچ چیزی از عذاب الله را نمی توانم از تو دفع کنم، و ای صفیه بنت عبد المطلب ! من هیچ چیزی از عذاب الله را نمی توانم از تو دفع کنم، و ای فاطمه بنت محمد «سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لاَ أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا » آنچه از مال من خواسته باشی، از من طلب کن، ولی من هیچ چیزی از عذاب الله را نمی توانم از تو دفع کنم».[1]

در روایت دیگر آمده است که بعد از نزول این آیه هنگامی که پیغمبر ﷺ بر کوه صفا بلند شده تمام قبائل قریش را به سوی خود فرا خواند و همهٔ آنها حاضر شدند و کسانی کـه تـوان آمدن را نداشتند، نمایندهٔ خود را فرستادند، پس رسول الله ﷺ برای ایشان گفت:

«أَرَأَيْتَكُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلاً بِالْوَادِي تُرِيدُ أَنْ تُغِيرَ عَلَيْكُمْ، أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ؟. قَالُوا نَعَمْ، مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ إِلاَّ صِدْقًا. قَالَ: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»

برایم خبر دهید، اگر من برای شما بگویم که لشکری پشت سر این وادی می خواهـد بـر شما حمله کند، آیا شما سخنان مرا باور می کنید؟ آنها گفتند: آری، و ما از تو جـز راسـتی را تجربه نکرده ایم، پیغمبر ﷺ فرمود: من پیش روی عذاب شدیدی برای شما بـیم دهـنـده ام». درآن هنگام ابولهب گفت: در طول روز هلاک شوی، آیا به همین خاطر ما را جمع کردی، پس الله سبحانه سورهٔ ﴿تَبَّتْ يَدَآ أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝١﴾ را نازل فرمود. [2]

ازین حدیث دانسته می شود که این آیه قبل از سورهٔ «لهب» نازل شده است، هر چند که بقیه سوره بعدا نازل شده است.

البته انذار پیغمبر ﷺ مخصوص به قبیلهٔ ایشان نبود، چـرا کـه ایشـان بـه سـوی جمیع مکلفین اعم از انس وجن، مبعوث شده اند، چنانکه الله سبحانه در سورهٔ فرقان آیـهٔ (۱) مـی فرماید: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِۦ لِيَكُونَ لِلْعَٰلَمِينَ نَذِيرًا﴾ «بسیار با برکت و والا مقام است آنکه قرآن را بر بندهٔ خود نازل کرد تا جهانیان را بیم دهـنـده باشـد»، و همچنـان در سـورهٔ احزاب مـی گـویـد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ شَٰهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝٤٥ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذْنِهِۦ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا ۝٤٦﴾ «ای پیغمبر ! یقینا ما تو را به عنوان گواه ومژده رسان و بیم دهنده و دعوتگر بـه سوی الله طبق فرمان او و به عنوان چراغ درخشان فرستادیم» تا به وسیلهٔ دعوت، جهـان را روشن سازی، و دین الهی را در سرتاسر گیتی بگسترانی.

۱- صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب هل یدخل النساء و الولد فی الأقارب، حدیث : ۲۷۵۳ .

۲- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب و أنذر عشیرتک الأقربین، حدیث : ۴۷۷۰ .

۳- او را در برابر مومنان به نرمی وتواضع دستور می دهد: ﴿ وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ ﴾ «و بازوی خود را برای مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند بگستران» به این معنا که با مؤمنان محبت کامل برقرار کن و با ایشان اخلاق نیکو را در پیش گیر، چه از جملهٔ خویشاوندانت باشند یا نباشند.

زیرا پیش آمد نیک و برخورد خوب در کامیابی دعوت تو بسیار موثر واقع می شود و مردم در اطرافت جمع می شوند و به سخنان تو گوش فرا می دهند و بالآخره دعوتت را می پذیرند. و به همین سبب در سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۵۹) پیغمبر ﷺ را به نرمی ستوده و جوانب منفی زشتی و تند خویی را بیان داشته است، و پیغمبر ﷺ نیز در طول زندگی اجتماعی و انفرادی خود دارای عالی ترین نوع اخلاق بود، به همین سبب عائشه رضی الله عنها در بارهٔ ایشان فرمود: «كَانَ خُلُقُه القُرآنُ» اخلاق او (تمثیل کنندهٔ) قرآن بود.

۴- در صورت اعراض مشرکان او را به برائت از ایشان دستور می دهد: ﴿ فَإِنۡ عَصَوۡكَ فَقُلۡ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ﴿٢١٦﴾ ﴾ «پس اگر (خویشاوندانت) تو را نافرمانی کنند، بگو: یقیناً من بیزارم از آنچه می کنید» و نرمی با ایشان به شرط ایمان است، و در صورت عصیان و خود داری از ایمان به الله وبه پیغمبرش، ازایشان باید برائت کنی.

۵- واگر آنها دست به اعمال خصمانه زنند ﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾ ﴾ «و برالله غالب مهربان توکل کن».

اینجا نیز همان دو صفت از صفات الله را که در پایان قصه های پیغمبران ذکر نموده است، که عبارت از «ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ » است دو باره ذکر کرد، اشاره به اینست که مخالفت مشرکان به تو زیانی نمی رساند، همان ذات «عزیز» و غالبی که ظلم وجبروت فرعونیان و کبرو غرور قوم نوح و دنیا پرستی عاد وثمود و شهوت پرستی قوم لوط را درهم کوبید، عناد واستکبار این مشرکان را نیز بی مجازات نمی ماند.

وهمان ذات رحیمی که به لطف وکرمش مؤمنان را نجات بخشیده وارثان روی زمین گرداند، رحمت و لطف و کرم او نیز شامل حال تو شده، تو را بر مشرکان پیروز و غالب خواهد ساخت، پس تو تنها به او توکل داشته باش، زیرا او از جمیع حالات تو با خبر است.

- ﴿ ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٢١٩﴾ ﴾ «آنکه تو را می بیند هنگامی که (برای نماز تهجد) بر می خیزی و (همچنین) حرکت (و قیام و رکوع و سجدهٔ) تو را در میان نماز گزاران (می بیند)» که نماز تهجد می خوانی یا نوافل می خوانی، در حالت رکوع هستی و یا

اینکه در حالت سجود و یا هم در حالت قعده، هیچ چیزی ازینها و سائر اعمال تو هرگز ازو پنهان نیست، چنانکه در سورهٔ یونس آیهٔ (۶۱) این مسئلهٔ را توضیح داده است.

نماز را از میان سایر حالت به طور خاص بدان سبب ذکر کرد که نزدیک ترین حالت بنده به پروردگارش حالت نماز است وگرنه الله سبحانه از همه حالات بندهٔ خود آگاه است و او را در هر حالتی که باشد می بیند.

- بعد از ذکر صفت «عزیز و رحیم» دو وصف دیگر خود را به غرض تقویهٔ قلب پیغمبرش ذکر می کند: ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ۝٢٢٠﴾ «یقیناً او شنوای دانا است» همه گفتارهای تورا می شنود و از همه احوالت کاملاً آگاه است، لذا او هیچ گاه تو را بی یار و مددگار نمی گذارد.

موضوع دوم: پاسخ به شبهات مشرکان در بارهٔ پیغمبر ﷺ

در آیهٔ (۱۹۲-۱۹۳) در بارهٔ عظمت قرآن فرمود: «این قرآن از جانب رب العالمین به توسط جبریل امین نازل شده است»، سپس به افترای مشرکان که قرآن را از نوع سخنان کاهنان و از القای جنها خواندند، در آیهٔ (۲۱۰-۲۱۲) رد کرد، و انزال چنین کلام را از سوی شیاطین از محالات شمرد، حالا درینجا کسانی را که شیاطین با ایشان رابطه دارند، معرفی نموده می گوید: ﴿هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ۝٢٢١﴾ «(بگو) آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟» و با او رابطه دارند، اکنون ازین استفهام جواب می گوید و صفات کسانی را که شیاطین با آنها رابطه دارند بیان می کند:

۱-﴿تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ ۝٢٢٢﴾ «شیاطین فرود می آیند بر هر انسان دروغگوی گنهگار» که آنها کاهنان وکسانی می باشند که در خدمت شیطان قرار دارند و مردم را به پیروی او دعوت می دهند، اما محمد ﷺ مردم را بر ضد شیطان دعوت می دهد، و از اعمال و افکار شیطانی باز می دارد، با این حال چگونه ممکن است که آنچه محمد صلی الله علیه وسلم می خواند، از القای شیاطین و جنها باشد ؟!

«أَفَّاكٍ» انسان بسیار دروغگو، و «أَثِيمٖ» انسان بسیار گنهگار، و مقصود از «أَفَّاكٍ أَثِيمٖ» کاهنان است، که معلومات شان را از شیاطین می گیرند و صدها دروغ دیگر را به آن می پیوندند.

۲- لذا در صفت ایشان می گوید: ﴿ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَٰذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾ ﴾ «(این کاهنان به سوی اخبار شیاطین) گوش فرا می دهند، وبسیاری آنـان دروغگویـان انـد»، « يُلْقُونَ السَّمْعَ » صفت «كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» است، و مقصود از «إلقای سمع» به شدت گوش فرا دادن است، یعنی آنها بدون آنکه از شیطان چیزی بشنوند به مردم دروغ می گوینـد کـه از جـن چنـین و چنـان شنیده اند، و یا در پهلوی آنچه که از شیاطین می شنوند، صد دروغ دیگر را به آن افزوده بـه مردم می رسانند، چنانچه از عائشه رضی الله عنها روایت است که او گفت:

«سَأَلَ أُنَاسٌ رَسُولَ اللَّهِﷺ عَنِ الْكُهَّانِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «لَيْسُوا بِشَيْءٍ». قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَإِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ أَحْيَانًا بِالشَّيْءِ يَكُونُ حَقًّا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ-:«تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ يَخْطَفُهَا الْجِنِّيُّ، فَيَقُرُّهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ قَرَّ الدَّجَاجَةِ، فَيَخْلِطُونَ فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ كَذْبَةٍ»

«گروهی از مردم پیغمبرﷺ را در بارۀ کاهنان پرسـیدند، پـس پیغمبـرﷺ فرمـود: آنهـا چیزی نیستند (و سخنان شان واقعیت ندارد)، مردم گفتند: ای پیغمبر الله ! آنـان گـاهی بـه سخنی خبر می دهند که راست است. پیغمبرﷺ فرمود: آن سخن (راستی که کاهن خبر مـی دهد سخنی) راستی است که جنی به سرعت می رباید، و ماننـد آواز دادن مـرغ (کـه مـرغ های دیگر را به سوی خود فرا می خواند) آن سخن را به گوش دوستش می رساند ، پس آنهـا (یعنی کاهنان) بیشتر از صد دروغ را با آن خلط و آمیزش می کنند». (۱)

و چون حالت کاهنان بر یکعده مردمان کم خرد و ساده پوشـیده مـی مانـد و بـه همـین اساس مردم در مورد ایشان گمان غیب دانی و سـخنان ازیـن قبیـل را مـی کننـد، لـذا الله سبحانه درین آیات حقیقت کهانت و صفات کاهنان را به طور مفصل بیـان داشـت، تـا میـان شخصیت کاهن که نمایندگی از دروغ و فریب می کند و شخصیت پیغمبر که دین و عقیـده و عمل و ارزش های اخلاقی فردی و اجتماعی را به مردم می آموزاند، و از چشمۀ زلالـی وحـی الهی مردم را رهنمایی می کند، فرق کرده شود.

ویا اینکه ضمیر در « يُلْقُونَ السَّمْعَ» به سـوی شـیاطین راجـع اسـت، و «السَّمْعَ» بـه معنـای «مسموع» است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «شیاطین آنچه را که می شنوند (به سوی دوستان شان که کاهنان اند) القا می کنند و بیشتر آنها دروغگویان اند».

۱- صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب قول الرجل للشئ : لیس بشئ، حدیث : ۶۲۱۳، و صحیح مسلم، کتاب السلام، باب تحریم الکهانة و إتیان الکهان، حدیث : ۵۹۵۳ .

درین صورت مقصود آیه بیان کیفیت تماس شیاطین با کاهنان است، آنگونه که در توجیه اول بیان کیفیت تماس کاهنان با شیاطین بود.

رد بر شبههٔ دیگر مشرکان:

هنگامی که الله سبحانه بهتان مشرکان را که پیغمبر ﷺ را کاهن گفته بودند، به صورت بسیار واضح رد نمود، در جعبهٔ مشرکان جز این نماند که پیامبر گرامی را اتهام دیگری نموده او را برای مردم شاعر معرفی کنند، الله سبحانه نیز این ادعای مشرکان را به صورت بسیار روشن رد می کند، چون این ادعای کاملا دور از واقعیت است، همانطوری که درمیان نبی ﷺ وکاهن فرق است، همچنین درمیان او و شاعران فرق است، چرا که شاعران، از عالم خیال سخن می گویند. اما پیغمبر ﷺ از عالم غیب و از واقعیت حکایت می کند، و شاعران به صورت اغلب از مَی و خدّ و خال و از زلف و چشمان و لبان حرف می زنند، اما پیغمبر از اوصاف کمال و دلائل وحدانیت و احکام رب العالمین خبر می دهند، اگر کسی شاعران را اکرام کند، او را ستایش و مدح می کنند و اگر اکرام نکند او را مذمت و نکوهش می کنند. ولی پیغمبر، بندهٔ دینار و درهم نیست بلکه بندهٔ پروردگار و طالب رضای او است، و همواره حق می گوید.

و به همین ترتیب فرق دیگر میان شاعران و پیغمبرصلی الله علیه وسلم، در پیروان ایشان است، پیروان محمد ﷺ حق پرستانی اند که برجادهٔ مستقیم حق استوار می باشند، اما پیروان شاعران دارای چنین صفت اند: ﴿وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ ٢٢٤﴾ «وشاعران را سرگشتگان وگمراهان پیروی می کنند» این دلیل آن است که شاعران پیشوای گمراهان اند، سپس برای اثبات گمراهی شاعران دو خصلت شاعران گمراه را ذکرمی کند:

۱- خصلت اول شاعران: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّهُمۡ فِي كُلِّ وَادٖ يَهِيمُونَ ٢٢٥﴾ «آیا نمی بینی که ایشان در هر راهی (و فنی از فنون شعر) سرگشته روان اند»، واگر از کسی راضی شوند یا توقعی داشته باشند او را چنان مدح می کنند که به آسمان می برند، هرچند مستحق اسفل سافلین باشد، واگر کسی را هجو کنند اورا به اسفل سافلین می کشانند، اگرچه انسان فرشته خوی هم باشد، و از طرف دیگر بیشتر سخنان آنها، از نوع تخیلات دور از حقیقت، و بلکه کذب محض یا از نوع مبالغات اغراق آمیز است.

و همچنان بیشتر اشعار آنها آمیخته به شرک وسخنان کفر و سخنان وحدت الوجود است که خلاصه اش انکار از وجود الله سبحانه و تعالی است.

اما سخنان محمد ﷺ همه حق، همه صدق، جز صدق و راستی حرفی نمی گوید وجز حق به هیچ چیزی دستور نمی دهد و مردم را به سوی صراط مستقیم دعوت، و به اعمال آخرت و اعراض از متاع دنیا، ترغیب می دهد، چنانکه در سورهٔ یس آیهٔ (۶۹) در وصف او می گوید: ﴿وَمَا عَلَّمْنَٰهُ ٱلشِّعْرَ وَمَا يَنۢبَغِى لَهُۥٓ﴾ «و ما به او شعر نیاموختیم و شعر (گفتن) شایستهٔ او نیست» به این اساس او را شاعر نامیدن، بهتان بزرگی است.

۲- خصلت دوم شاعران: ﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾﴾ «و اینکه ایشان چیزهائی را می گویند که انجام نمی دهند»، اگر به کار خیر یا خصلت نیکی ترغیب می دهند، پیش از همه خودشان آن را ترک می کنند و گفتار بدون عمل، بزرگترین عیب است، واین واضح ترین دلیل گمراهی آنها است، اما پیغمبر ﷺ هر سخن نیکی را که می گوید پیش از همه خودش به آن عمل می کرد و از هر چیزی که منع می کرد، پیش از همه خودش ازآن اجتناب می کرد، پس حقیقت روشن شد که منهج شعر، مخالف منهج نبوت است، و شیوه و گفتار پیغمبر ﷺ با شیوهٔ شاعران مخالف است.

و چون در میان شاعران افراد خوب و دارای عقیده و عمل سالم نیز وجود دارد، لذا الله سبحانه با ذکر چهار وصف، شعرای صالح و حقگو را از صف شعرای که پیشتر ذکر شدند، مستثنی قرار داده می فرماید: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُوا۟ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱنتَصَرُوا۟ مِنۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا۟﴾ «مگر کسانی که ایمان آوردند وعمل شایسته انجام دادند، و الله را به کثرت یاد کردند و بعد ازآنکه ستم کرده شدند (با هجو نمودن کافران برای نصرت حق) انتقام گرفتند» و به وسیلهٔ شعرهای جالب شان از حق دفاع کردند، آنان از جملهٔ آن شعرایی نیستند که گمراهان از ایشان پیروی می کنند.

«وَٱنتَصَرُوا۟» با هجو نمودن کافران، برای دین خود انتقام گرفتند، و دین خود را نصرت دادند.

پس شعر این گروه شاعران از آثار ایمان و اعمال صالحه شان به شمار می رود، مانند حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه، وکعب بن مالک، و کعب بن زهیر که ایشان برای نصرت پیغمبرصلی الله علیه وسلم و دفاع ازمؤمنان، کفار را مذمت و نکوهش می کردند.

بلکه شعر گفتن در دفاع از اسلام یک نوع جهاد است، چنانچه از کعب بن مالک رضی الله عنه است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَنْزَلَ فِي الشِّعْرِ مَا أَنْزَلَ - فَقَالَ - إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكَأَنَّ مَا تَرْمُونَهُمْ بِهِ نَضْحُ النَّبْلِ»

« یقینا الله عز و جل در بارۀ شعر نازل فرموده است آنچه را که نازل فرموده است، سپس فرمود: یقینا شخص مومن با شمیرش و با زبانش جهاد می کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، با شعری که کافران را مذمت می کنید، همانند بارش تیرها (برای کافران سخت) می باشد». ([1])

و به همین ترتیب کسانی که در دفاع از اهل سنت و به رد اهل بدعت شعر می سرایند، و خرافات و اوهام و دیگر گروهای مبتدع را رد می کنند، در عموم آیۀ ﴿وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ﴾ و حدیث مذکور داخل اند، و این اشعار ایشان از نوع جهاد اعظم است.

- هرگاه درین سوره برای تسلی قلب پیغمبر ﷺ اخبار پیغمبران گذشته را به حیث دلائل نقلی ذکر کرد، سپس برای اثبات حقانیت قرآن و رسالت پیغمبر ﷺ دلائل بیان کرد، و به اتهام مشرکان که گاهی او را کاهن و گاهی شاعر می گفتند جواب داد، بعد ازان درمیان او و درمیان کاهن، باز درمیان او و در میان شاعر، فرق بیان کرد.

اکنون این سوره را به این تهدید پایان می بخشد: ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ «وستمگران خواهند دانست که بکجا باز می گردند».

«مُنقَلَبٍ» به معنی مصیر و مرجع است.

از جملۀ مُنقلَب شان، موقف حساب ایشان است که آنجا هیچ راز شان پوشیده نمی ماند، و بعد ازآن مصیرشان به سوی دوزخ است.

و این آیه تهدید شدیدی در حق عموم ظالمین است.

فرق در میان منقلب ومرجع این است که «مُنقلَب» عبارت از انتقال به سوی ضد حالت موجود است، ومرجع عبارت از برگشت از حالت حاضر به سوی حالت سابقش می باشد، در میان این هردو عموم وخصوص مطلق است، هر مرجع منقلب است اما هر منقلب مرجع نیست. ([2])

پایان سورۀ شعراء، و لله الحمد والمنة

و صلى الله على نبيه محمد و على آله و صحبه أجمعين

---

[1]- مسند أحمد، حديث : ۲۷۹۳۶، این حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحيحة، حديث : ۱۶۳۱.

[2]- تفسير ماوردي: ۱۸۶/۳.

تفسیر

سورۀ نمل

سورۀ نمل از جملۀ سوره های مکی بوده بعد از سورۀ شعراء نازل شده است، در ترتیب نزول (۴۸) و در ترتیب مصحف (۲۷) و عدد آیاتش (۹۳) آیه است.

و وجه تسمیۀ این سوره به «نمل» اینست که درین سوره داستان خطاب «نمل» یعنی مورچه به مورچگان دیگر و فهمیدن سلیمان علیه السلام سخنان مورچه را، بیان شده است.

وجه مناسبت این سوره به سورۀ شعراء ازین قرار است:

۱- این سوره به اعتبار مضمون تتمۀ سورۀ شعراء است، چون داستان داود و سلیمان – علیهما السلام – که در سورۀ شعراء، ذکر نشده بود، درین سوره بیان می شود.

۲- اینکه این سوره در ترتیب نزولی بعد از شعراء نازل شده است، و سپس سورۀ قصص نازل شده است، پس ترتیب مصحفی این سه سوره، مطابق ترتیب نزولی آنها است.

۳- آغاز هر دو سوره به وصف و بیان عظمت قرآن شده است، چنانچه در آغاز سوره شعراء فرمود: ﴿تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ۝٢﴾ و در آغاز سورۀ نمل می گوید: ﴿تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْقُرْءَانِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ ۝١﴾

محتوای این سوره :

این سوره را نظر به موضوعات محوری اش می توان به سه بخش تقسیم کرد:

- بخش اول: از آغاز سوره تا آیۀ (۶) بیان اوصاف والای قرآن و اوصاف مومنان به آن، و حالت اسفبار تکذیب کنندگان است.

- بخش دوم: از آیۀ (۷-۵۸) در بارۀ اثبات حقانیت نزول قرآن از نزد "حکیم علیم" به دلایل نقلی است، و برای این غرض قصۀ موسی وسلیمان وصالح ولوط علیهم السلام را ذکر می کند.

- بخش سوم: از آیهٔ (۵۹-۹۳) در بارهٔ اثبات توحید و معاد و حقانیت رسالت محمد ﷺ است. و عناوین مطالب این بخش ازین قرار است: ارائهٔ پنج دلیل عقلی برای اثبات توحید، رد بر شبهات مشرکان در قیامت، بیان علامات قیامت، دلیل عقلی برای اثبات معاد، بیان علم گستردهٔ پروردگار، ویژگی ها و خصوصیات قرآن به حیث دلیل رسالت، بیان عدل پروردگار، دستور به توکل بر الله تعالی ، بیان علامات قیامت، ارائهٔ دلیل عقلی برای اثبات معاد، دستور به بندگی پروردگار و تلاوت قرآن و حمد پروردگار در برابر دلائلی که برای وحدانیت اقامه نموده است.

❁❁❁

بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۶)

بیان اوصاف والای قرآن و اوصاف مومنان به آن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿طسٓ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ ﴿١﴾ هُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ
وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُمۡ يَعۡمَهُونَ
﴿٤﴾ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ وَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ ﴿٥﴾ وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلۡقُرۡءَانَ مِن لَّدُنۡ
حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾﴾

ترجـــمه :

۱- طا، سین. این (آیاتی که به سوی تو وحی می کنیم) آیات قرآن وکتاب روشن و روشنگر است.

۲- (این کتاب مبین) هدایت و بشارت است برای مومنان.

۳- آنانی که نماز را (چنانکه باید) بر پا می دارند، و زکات را می پردازند، و ایشان به آخرت یقین دارند.

۴- یقینا کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد) آنها را برای ایشان می آرائیم، پس آنها (در همان اعمال بد) سرگردان می باشند.

۵- آنها کسانی هستند که برای ایشان (در دنیا) عذاب بدی است، و آنان در آخرت زیانکارترین مردمان اند.

۶- و یقینا (ای پیغمبر) تو کسی هستی که قرآن را از طرف حکیمِ دانا، آموخته می شوی.

تفسیر:

موضوعاتی که درین آیات بحث شده است، بدین قرار است:

۱- بیان اوصاف والای قرآن کریم.

۲- بیان اوصاف کسانی که به قرآن ایمان می آورند.

۳- بیان حالت اسفبارکافران در دنیا و در آخرت.

۴- بیان مصدر دریافت قرآن.

موضوع اول: بیان اوصاف والای قرآن کریم

-﴿طسٓۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ ١﴾ «طا، سین. این (آیاتی که به سوی تو وحی می کنیم) آیات قرآن وکتاب روشن و روشنگر است».

«طسٓ» از جملهٔ حروف مقطعات است که در چندین مورد، در بارهٔ آن سخن زده شده است، و «تِلۡكَ» اشاره به سوی آیات همین سوره است.

و درین آیه از سه وصف قرآن یاد آوری شده است:

- وصف اول: «قرآن» به معنای «مقروء»، این وصف اشاره به قرائت و حفظ قرآن در سینه ها است، و این از خصوصیات قرآن است که در سینه های حافظان و علماء تا فرا رسیدن قیامت محفوظ می ماند و قرائت می شود و این امر از جوانب اعجازی قرآن کریم است.

- وصف دوم: «کتاب» به معنای «مکتوب» اشاره به حفظ کتابتی قرآن است که در صحیفه ها تحریر شده و ثبت می گردد.

وجه تقدیم قرآنیت بر وصف کتابت این است که حالت قرائت، برحالت کتابت مقدم است، اما وجه تاخیر وصف قرآنیت بر وصف کتابت در آغاز سورهٔ حجر چنانکه می گوید: ﴿تِلۡكَ

﴿ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٍ ۝١﴾ «آیات این سوره آیات کتاب و قرآن روشن و روشنگری است» اشاره به حالت قراءتی است که بعد از کتابت صورت می گیرد، زیرا درین صورت کتابت سبب قرائت می گردد.

اما قابل توجه است که در آیهٔ مورد بحث، وصف اول که «قرآن» است معرفه و وصف دوم که «کتاب» است نکره ذکر شده است. اما در سورهٔ حجر وصف اول که «کتاب» است، آن را معرفه، و وصف دوم یعنی «قرآن» را نکره ذکر کرده است، این اشاره به صلاحیت این هردو وصف است که هر یک ازین دو وصف می تواند معرفه یا نکره ذکر شود، زیرا لفظ «قرآن و کتاب» هردو، اسم علم برای آنچه است که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است، و در عین حال، این دو کلمه، صفت برای وحی است، زیرا آن وحی، هم خوانده می شود و هم نوشته می شود، پس هر یکی ازین دو کلمه، در جایی که معرفه ذکر شوند، مقصود از آن، «عَلَم» است، و در جایی که نکره ذکر شوند، مقصود از آن، وصفیت است.

- وصف سوم: «مُبین» است، کلمهٔ «مبین» می تواند لازم باشد به معنی روشن و آشکار، و هم می تواند متعدی باشد، به معنی بیانگر حقائق.

- وصف چهارم و پنجم: ﴿هُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٢﴾ «(این کتاب مبین) هدایت و بشارت است برای مومنان».

«هُدًى» به معنای هادی و رهنما به سوی صراط مستقیم، «بُشرَى» به معنای نوید بخش برای مومنان به سعادت و پیروزی دنیا و آخرت.

تعبیر ازین هردو وصف به صیغهٔ مصدر، اشاره به این است که ماهیت قرآن، در هر مقام، در دنیا و برزخ در آخرت، مایهٔ هدایت و وسیلهٔ بشارت مومنان است. وجه تخصیص هدایت و بشارت قرآن، برای مومنان این است که قرآن یک گنج عظیمی از هدایت و بشارت است وطریق تحصیل منافع دنیا و آخرت آن از خود مفتاحی دارد، و مفتاح این گنج بزرگ ایمان است، و این گنج بزرگ جز به مفتاح ایمان گشوده نمی شود، البته در پهلوی ایمان، پیروی از قرآن و تمسک به آن، و حرام آن را حرام و حلالش را حلال دانستن و به آن عمل کردن نیز ناگزیر است، الله سبحانه در سورهٔ نساء آیهٔ (۱۷۵) ایمان و تمسک به قرآن هردو را وسیلهٔ دریافت رحمت وفضل وهدایت، قرار داده می گوید: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱعۡتَصَمُواْ بِهِۦ فَسَيُدۡخِلُهُمۡ فِي رَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَفَضۡلٖ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَيۡهِ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ۝١٧٥﴾ «پس کسانی که به الله ایمان

آوردند و به نور او چنگ زدند، پس ایشان را در رحمت وفضل عظیم خود وارد خواهد ساخت و به سوی خود به راه مستقیمی رهنمائی شان خواهد کرد».

مراد از «رَحۡمَةٍ» جنت و مراد از «فَضۡلٍ» نعمت هائی است که نه چشم دیده و نه گوش شنیده و نه در قلب کسی خطور کرده است، و مراد از «صراط مستقیم» راه روشن و معتدل و مستقیمی است که هیچ نوع کجی درآن نیست، و صفت مومنان در دنیا و آخرت همین است، که ایشان در دنیا در همه اعتقادات و عملکردهای شان بر طریق مستقیم و سالم در حرکت می باشند و در آخرت به سوی راهی حرکت می کنند که ایشان را به بهشت برین می رساند.

موضوع دوم: بیان اوصاف کسانی که به قرآن ایمان می آورند

بعد از بیان اوصاف قرآن، اکنون اوصاف مومنین به قرآن را بیان می کند: ﴿ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ٣﴾ «آنانی که نماز را (چنانکه باید) برپا می دارند، و زکات را می پردازند و ایشان به آخرت یقین دارند»، و در میان ایمان قلبی و عمل صالح جمع نموده اند و همین اعمالی که انجام می دهند نتیجهٔ ایمان شان به قرآن است، پس قرآن برای آنها هدایت و بشارت است، قلب شان را روشن و زبان شان را گویا و بدن شان را متحرک می سازد و این همه از فیض قرآن است:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
این همه قول وغزل تعبیه در منقارش

موضوع سوم: بیان حالت اسفبار کافران در دنیا و آخرت

به دنبال اوصاف مومنان به قرآن، حالت اسفبار کافران را ذکر می کند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُمۡ يَعۡمَهُونَ ٤﴾ «یقینا کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال (بد) آنها را برای ایشان می آرائیم، پس آنها (در همان اعمال بد) سرگردان می باشند» معاصی در انظار شان طاعت، بدعت سنت، و ذلت عزت معلوم می شود، اعمال موجب خشم الهی را باعث رضای او می پندارند چنانکه شیوهٔ ارباب سیاست و پیروان بدعت همین است، و در بارهٔ همین گونه مردم الله سبحانه در سورهٔ فاطر آیهٔ (۸) می گوید: ﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ

حَسَنًا﴾ «آیا کسی که عمل بدش برایش آراسته کرده شود، پس آن را نیک می پندارد»، همانند مومن راهیاب است؟

- سپس کیفر ایشان را بیان می کند:

۱- کیفری دنیوی ایشان: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ﴾ «آنها کسانی هستند که ایشان (در دنیا) عذاب بدی دارند» و همواره در پریشانی و ذلت و عذاب های بدنی و روانی به سر می برند.

۲- کیفر اخروی: ﴿وَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ ۝٥﴾ «و ایشان در آخرت زیانکارترین مردمان اند»، و در سورۀ هود آیۀ (۲۲) در حق چنین اشخاص می گوید: ﴿لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ﴾ «شکی نیست که ایشان در آخرت زیانکارترین مردمان اند»، و نشان و علامۀ خسران آنان را در سورۀ کهف بیان می کند: ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ۝١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ۝١٠٤﴾ «بگو: آیا شما را به زیانکار ترین مردمان خبر دهم؟ آنانی اند که تلاش شان در زندگی دنیا به هدر رفته است در عین حال گمان می کنند که اعمال نیک انجام می دهند».

موضوع چهارم: تعیین مصدر دریافت قرآن

بعد از بیان اوصاف قرآن و اوصاف مؤمنان و بیان حال کافران، حالت پیغمبر ﷺ را بیان می دارد که قرآن از گفتار تو نیست، بلکه آن را از نزد ذات «حکیم و علیم»، دریافت می کنی، می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلۡقُرۡءَانَ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ۝٦﴾ «و یقینا (ای پیغمبر) تو کسی هستی که قرآن را از طرف حکیمِ دانا آموخته می شوی».

«لَتُلَقَّى» القاء می شود، دریافت می داری، آموخته می شوی.

و ذاتی که این قرآن را به تو می آموزاند، «حکیم و علیم» است، و احکام تشریعی و اخلاقی و مواعظ و درسهای عبرتی که قرآن برآن مشتمل است، دلیل حکمت و علم کامل و فراگیر نازل کنندۀ آن است.

✿✿✿

بخش دوم: (از آیهٔ: ۷-۵۸)
ارائهٔ دلایل نقلی برای اثبات حقانیت نزول قرآن از نزد "حکیم علیم".

دلیل نقلی اول: ذکر گوشه ای از داستان موسی عليه السلام

﴿إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا سَـَٔاتِيكُم مِّنۡهَا بِخَبَرٍ أَوۡ ءَاتِيكُم بِشِهَابٖ قَبَسٖ لَّعَلَّكُمۡ تَصۡطَلُونَ ﴿٧﴾ فَلَمَّا
جَآءَهَا نُودِيَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنۡ حَوۡلَهَا وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٨﴾ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ
﴿٩﴾ وَأَلۡقِ عَصَاكَۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهۡتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنّٞ وَلَّىٰ مُدۡبِرٗا وَلَمۡ يُعَقِّبۡۚ يَٰمُوسَىٰ لَا تَخَفۡ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ ٱلۡمُرۡسَلُونَ
﴿١٠﴾ إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسۡنَۢا بَعۡدَ سُوٓءٖ فَإِنِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١١﴾ وَأَدۡخِلۡ يَدَكَ فِي جَيۡبِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ
سُوٓءٖۖ فِي تِسۡعِ ءَايَٰتٍ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَقَوۡمِهِۦٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَوۡمٗا فَٰسِقِينَ ﴿١٢﴾ فَلَمَّا جَآءَتۡهُمۡ ءَايَٰتُنَا مُبۡصِرَةٗ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ
مُّبِينٞ ﴿١٣﴾ وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗاۚ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴿١٤﴾﴾

ترجمه:

۷- به یاد آور هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: (شما اینجا توقف کنید) من آتشی را دیدم به زودی (از افروزندهٔ) آن خبری یا شعلهٔ آتشی می آورم تا گرم شوید.

۸- پس هنگامی که نزدیک آتش آمد، آواز داده شد: که برکت داده شد کسی که در (مکان) آتش است و کسی که در اطراف آن قرار دارد، و پاک است الله که پروردگار جهانیان است.

۹- ای موسی ! من الله غالب با حکمت هستم.

۱۰- وعصای خود را بیفگن، پس (او عصای خود را افگند، پس عصایش به ماری تبدیل شد) هنگامی که آن را دید که همچون ماری به سرعت حرکت می کند (ترسید و)پشت گردانده گریخت و به پشت سرش ننگریست. (گفتیم) ای موسی ! یقینا پیغمبران در پیشگاه من نمی ترسند.

۱۱- مگر کسی که ستم کند، سپس (توبه نموده) بدی را به نیکی تبدیل کند، پس یقینا (توبهٔ اورا می پذیرم، زیرا) من آمرزگار مهربانم.

۱۲- و دست خود را به گریبانت فرو بر، سفید و درخشان بیرون می شود، بدون آنکه درآن عیبی باشد، (این دو معجزه) در زمرهٔ نه معجزاتی است که تو با آنها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی، زیرا آنها قوم بدکار اند.

۱۳- پس هنگامی که این معجزات روشنی بخش ما، نزد آنها آمد (و برایشان پدیدار شد) گفتند: این جادوی آشکار است.

۱۴- و به سبب ستم و سرکشی شان ازین معجزات انکارکردند اما دل های شان به آنها یقین داشت، پس بنگر سرانجام فساد پیشه گان چگونه بود؟

تفسیر:

بعد ازآنکه در آیۀ (۶) بیان داشت که ای پیغمبر ! یقینا قرآن را از جانب (ذات) حکیم و دانا آموخته می شوی»، به دنبال آن، سخن گفتن بی واسطۀ الله تعالی را با موسی به طور شاهد و دلیل برای دریافت قرآن از جانب الله سبحانه ذکر می کند و علاوه بر قصۀ موسی ﷵ، برای تسلی و تقویت قلب پیغمبرصلی الله علیه وسلم، داستان سه پیغمبر دیگر را نیز ذکر می کند.

و مناسبت دیگر ذکر قصۀ موسی علیه السلام به دنبال دریافت قرآن از جانب ذات حکیم و علیم، اینست که طوری که فرعونیان صدق موسی علیه السلام و معجزات او را از دل میدانستند، ولی به زبان آنرا سحر نامیده ازآن انکار میورزیدند، قریش نیز صدق و حقانیت قرآن را می دانند ولی مانند فرعونیان به زبان آن را گاهی سحر و گاهی شعر و گاهی هم کهانت می نامند، پس اینها نیز همانند فرعونیان سرانجام تلخ تکذیب شان را خواهند چشید، پس هدف از ذکر این قصه و همچنان قصه های بعدی، علاوه بر تسلی برای پیغمبر ﷺ، دادن درس پند و عبرت برای کسانی است که از روی عناد و تکبر، حق را نمی پذیرند و ازآن انکار می ورزند.

الله سبحانه داستان موسی علیه السلام را درینجا از زمان بازگشتنش از مدین به سوی مصر که در اثنای سفرش در شب سرد و تاریکی راه را گم کرده بود، آغاز نموده می فرماید:

- ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾﴾ «و به یاد آور هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: (شما اینجا توقف کنید) من آتشی را دیدم به زودی (از افروزندۀ آن خبری) یا شعلۀ آتشی می آورم، تا گرم شوید».

«آنَسْتُ» دیدم، مشاهده کردم، «شِهَاب» شعلۀ آتش، «قَبَس» اخگری که برداشته شود تا توسط آن آتش دیگری روشن گردد. «تَصْطَلُونَ» خود را به آن گرم کنید، و «صَلَى بِالنَّار و اصْطَلَى بِهَا» هنگامی گفته می شود که کسی به آن خود را گرم کند.

این واقعه هنگامی اتفاق افتاد که موسی﷣ با همسرش از مدین به سوی مصر در حال بازگشت بود، هنگامی که شب شد، از یک سو شب بسیار تیره و سرد بود و از سوی دیگر راه را نیز گم کرده بودند، درین هنگام، موسی علیه السلام از جانب کوه طور، آتشی را احساس کرد و درآن زمان عادت مردم بر آن بود که در شب های تاریک، برای رهنمائی مسافران، در نقاط بلند آتش می افروختند تا راه از پیش مسافرین گم نشود، پس در چنین شبی موسی﷣ برای اهلش گفت: شما اینجا توقف کنید، من می روم تا در بارهٔ راه و مسیر درست معلومات بگیرم و یا قطعهٔ از آتش می آورم تا به وسیلهٔ آن خود را گرم کنید.

- پس موسی علیه السلام در تلاش «نَار» به کوه طور رفت، اما در آنجا در عوض «نار»، نور عظیم رسالت برایش میسر شد.

الله سبحانه می فرماید: ﴿ فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنۡ حَوۡلَهَا وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨ ﴾ «پس هنگامی که نزدیک آتش آمد، آواز داده شد: که برکت داده شد کسی که در (مکان) آتش است و کسی که در اطراف آن قرار دارد و پاک است الله که پروردگار جهانیان است».

در تفسیر این آیه چند توجیه است:

۱- مراد از ﴿ مَن فِي ٱلنَّارِ ﴾ یعنی کسی که در مکان آتش قرار دارد، موسی﷣ است که برای طلب آتش رفته بود و مراد از ﴿ وَمَنۡ حَوۡلَهَا ﴾ فرشتگان است که در اطراف مکان آتش قرار داشتند.

۲- ویا اینکه مراد به ﴿ مَن فِي ٱلنَّارِ ﴾ ملائکه و مراد به ﴿ وَمَنۡ حَوۡلَهَا ﴾ موسی﷣ است.

۳- یا اینکه مراد به ﴿ مَن فِي ٱلنَّارِ ﴾ نه تنها موسی بلکه هرکسی است در همان منطقه باشد و مراد به ﴿ وَمَنۡ حَوۡلَهَا ﴾ هرکسی است که در اطراف آن منطقه قرار داشتند که سر زمین شام است که مملوء از برکت است، زیرا سر زمین شام، مرکز بعثت انبیاء علیهم السلام است که موسی﷣ ازآن جمله بود، مخصوصاً همان منطقه ای که الله سبحانه با موسی در آنجا سخن گفت، مکان پاکیزه و مبارکی بود، چنانچه مبارک بودن آن مقام را الله سبحانه در سورهٔ قصص آیهٔ (۳۰) بیان داشته است: ﴿ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِيِٕ ٱلۡوَادِ ٱلۡأَيۡمَنِ فِي ٱلۡبُقۡعَةِ ٱلۡمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ ﴾ «پس هنگامی که نزدیک آتش آمد، از کرانهٔ راست وادی که درآن مقام با برکت واقع است، از میان درخت آواز داده شد که ای موسی..».

در هر صورت جملهٔ {أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنۡ حَوۡلَهَا} تقدیم تحیه و تکریم برای موسی علیه السلام از جانب الله سبحانه بود، و مقصود از «النَّار» درینجا «نور» یعنی روشنی است که موسی علیه السلام از دور آن را آتش گمان کرد و هنگامی که به آن مقام رسید، دریافت که آنچه او مشاهده نموده، نور بوده است.

در آیهٔ مورد بحث، جملهٔ ﴿وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ از کلماتی است که موسی علیه السلام با آن، مورد خطاب قرار گرفت، بخش اول آن کلمات، اخبار از اعطای برکت و بخش دوم آن بیان پاکی الله جل جلاله است.

- سپس آن صاحب ندا خود را معرفی نموده فرمود: ﴿يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٩﴾ «ای موسی! من الله غالب با حکمت هستم» هرچیزی را که می خواهم نافذ می کنم و همه گفتار و کردار من حکمت است.

ازآنجا که این ندا مقدمهٔ نائل شدن موسی به مقام رسالت بود وپشت سر این انتخاب، مکلف ساختن او به رساندن پیام رسالت به بزرگترین سرکش روی زمین بود، ازین وجه الله سبحانه برای مقابله با آن سرکش، به موسی علیه السلام نُه معجزه عطا کرد:

- معجزهٔ اول: ﴿وَأَلۡقِ عَصَاكَۚ﴾ «وعصای خود را بیفگن»، پس موسی علیه السلام عصای خویش را افگند و عصایش به مار تبدیل شد، ﴿فَلَمَّا رَءَاهَا تَهۡتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنّٞ وَلَّىٰ مُدۡبِرٗا وَلَمۡ يُعَقِّبۡۚ﴾ «پس هنگامی که آن را دید که همچون ماری به سرعت حرکت می کند (ترسید و) پشت گردانده گریخت و به پشت سرش ننگریست».

- الله سبحانه برای آرام ساختن نفس او فرمود: ﴿يَٰمُوسَىٰ لَا تَخَفۡ﴾ «ای موسی مترس»، بعد ازآن علت این حکم را بیان کرد: ﴿إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ ٱلۡمُرۡسَلُونَ﴾ «یقینا پیغمبران در پیشگاه من نمی ترسند»، زیرا این مقام قرب الهی و حریم امن و امان و پناه گاه پناه گیرندگان است.

در سورهٔ قصص آیهٔ (۳۱) می گوید: ﴿يَٰمُوسَىٰٓ أَقۡبِلۡ وَلَا تَخَفۡۖ إِنَّكَ مِنَ ٱلۡأٓمِنِينَ﴾ «ای موسی! پیش بیا و مترس، زیرا تو از جملهٔ کسانی هستی که در امان به سر می برند»، و سببش هم اینست که تو از جملهٔ پیغمبران هستی!

- سپس گروه دیگر را ازین حکم مستثنی قرار می دهد: ﴿إِلَّا مَن ظَلَمَ﴾ «مگر کسی که ستم کند»، پس او به سبب ستمش تحت فشار خوف و وحشت قرار می گیرد، اما پیغمبران از هرگونه خوف وهراس دور بوده در امنیت کامل بسر می برند.

- سپس برای کسانی که ستم کرده اند، دروازهٔ توبه را باز داشته می فرماید: ﴿ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١﴾﴾ «سپس (کسی که بعد از ظلم) بدی را به نیکی تبدیل کند (وتوبه کند توبهٔ اورا می پذیرم زیرا) من آمرزگار، مهربانم»، در سورهٔ طه آیهٔ (۸۲) می گوید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ﴾«ویقینا من آمرزگارم برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، باز راهیاب باشد»، در سورهٔ نسا آیهٔ (۱۱۰) می گوید: ﴿وَمَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ «و کسی که کار بدی کند (و به دیگری زیان برساند) یا برخود ستم کند باز از الله آمرزش بخواهد، الله را آمرزگار و مهربان می یابد».

استثناء در {إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا} منقطع است، و مقصود ازآن پیغمبران نیست، بلکه عموم بندگان است، زیرا پیغمبران ظلم نمی کنند.

برخی از مفسرین استثناء را درین آیه، استثنای متصل قرار داده اند، درین صورت مقصود آیه آن عده پیغمبرانی است که پیش از بعثت شان به مقام رسالت، مرتکب خطایی شده اند و سپس نادم شده توبه کرده اند، الله تعالی ایشان را می آمرزد، درین صورت در کلام حذف می باشد، که تقدیرش چنین است: «إلا من ظلم من قبل الإرسال وتاب من ظلمه فخاف عقابي» یعنی مگر کسی که پیش از بعثت ظلمی را مرتکب شده و از عقاب من ترسیده از ظلم خویش توبه کرده است...

درین صورت هدف آیه، آرام ساختن قلب موسی علیه السلام از همان کشتن غیر عمدی قبطی بود، که او این عمل را پیش از رسالتش انجام داده بوده و ازآن توبه کرده بود، پس الله سبحانه برایش بشارت داد که آن خطایش را بخشیده و توبه اش را پذیرفته است.

- معجزهٔ دوم: ﴿وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ﴾ «و دست خود را به گریبانت فرو بر، سفید و درخشان بیرون می شود، بدون آنکه درآن عیبی باشد»، اشاره به اینست که این سفیدی ناشی از کدام مرض نیست، بلکه یک درخشندگی جالب و یک معجزهٔ خارق عادت است.

- سپس به سوی بقیه معجزات اشاره می کند: ﴿فِي تِسْعِ ءَايَٰتٍ﴾ «این دو معجزه در زمرهٔ نه معجزه ای است که تو را به آنها تقویت می کنم و دلیل رسالت تو قرار می دهم.

بعضی مفسرین کلمهٔ «فی» را به معنای «مَع» گفته اند، درین صورت مجموع معجزات او، یازده معجزه می شود: عصا، ید بیضا، شگافتن دریا، طوفان، ملخ، کنه ها، بقه ها، خون، طمس اموال، خشک سالی و نقصان کشت و زراعت.

گروه دیگری از مفسرین کلمهٔ «فی» را به معنای «مِنْ» قرار داده اند، درین صورت این دو معجزه از جمله نه معجزه می باشد، چنانکه در سوره إسرا آیهٔ (۱۰۱) می گوید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ﴾ «و یقینا ما به موسی نه معجزهٔ روشن دادیم».(۱)

البته باید گفت که معجزه های موسی عليه السلام در نُه خلاصه نمی شود، بلکه معجزه های ایشان بیشتر از نُه معجزه است، البته از میان معجزه های موسی عليه السلام نه معجزهٔ آن به غرض دعوت فرعون و قوم او به موسی، علیه السلام داده شده بود که درین شعر گرد هم آمده است:

«عَصًا سَنَةٌ بَحْرٌ جَرَادٌ و قُمَّلٌ... يَدٌ و دَمٌ بعد الضَّفَادِعِ طُوفَانٌ»

درمیان این معجزه ها، آخرین معجزهٔ آن، معجزهٔ پاره کردن بحر است، که دخول آن سبب غرق فرعون و فرعونیان گردید.

- بعد از اعطای معجزات به موسی علیه السلام، الله سبحانه او را به دعوت فرعون و قومش مکلفش ساخت: ﴿إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿١٢﴾﴾ «(تو با این معجزات) به سوی فرعون وقومش فرستاده می شوی، زیرا آنان قوم بدکاراند» پس تو آنها را به سوی صراط مستقیم و رهایی بنی اسرائیل از قید اسارت دعوت بده.

- سپس از عکس العمل فرعون و فرعونیان در برابر دعوت موسی علیه السلام تذکر می دهد: ﴿فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ ءَايَٰتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا۟ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾﴾ «پس هنگامی که این معجزات روشنی بخش ما، نزد آنها آمد (و برایشان پدیدار شد) گفتند: این جادوی آشکار است».

البته این تکذیب آنها تنها به زبان و بر مبنای ظلم و برتری جوئی بود، نه به اساس شک و تردید، زیرا آنها یقین داشتند که ارائهٔ چنین معجزات از توان ساحر بالاتر است، لذا می فرماید: ﴿وَجَحَدُوا۟ بِهَا وَٱسْتَيْقَنَتْهَآ أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ «و به سبب ستم و سرکشی شان ازین معجزات انکارکردند اما نفس های شان به آنها یقین داشت»، چنانکه در سورهٔ مؤمنون آیهٔ (۴۶) می گوید: ﴿فَٱسْتَكْبَرُوا۟ وَكَانُوا۟ قَوْمًا عَالِينَ﴾ «پس آنها از پذیرفتن حق تکبر ورزیدند و قوم

۱- تفسیر فتح القدیر: ۱۲۸/٤.

سرکش بودند»، و در سورهٔ قصص آیهٔ (۳۹) می گوید: ﴿وَٱسۡتَكۡبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ﴾ «و او ولشکرش در زمین به ناحق تکبر ورزیدند وگمان کردند که به سوی ما بازگردانده نخواهند شد».

پس عاقبت این تکذیب همان شد که الله سبحانه فرعون و لشکرش را غرق کرد، لذا به سوی انجام بد ایشان اشاره نموده می گوید: ﴿فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ١٤﴾ «پس بنگر سرانجام فساد پیشه گان چگونه بود؟».

و این آیه در حقیقت هشدار به کسانی است که محمد ﷺ را در نبوتش تکذیب می کنند که آنها نیز از کیفر اعمال شان در امان نخواهند ماند.

۞۞۞

دلیل نقلی دوم: قصهٔ داود وسلیمان علیهما السلام

(از آیهٔ (۱۵-۴۴) این آیات در چهار مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول: (از آیهٔ ۱۵-۱۹) بیان نعمت های الهی بر داود و سلیمان علیهما السلام و قصهٔ خطاب مورچه به مورچگان دیگر

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ عِلۡمٗاۖ وَقَالَا ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّنۡ عِبَادِهِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٥ وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ وَقَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمۡنَا مَنطِقَ ٱلطَّيۡرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيۡءٍۖ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡمُبِينُ ١٦ وَحُشِرَ لِسُلَيۡمَٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ وَٱلطَّيۡرِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ ١٧ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ١٨ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكٗا مِّن قَوۡلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٩﴾

ترجمه:

۱۵- و شکی نیست که ما به داود وسلیمان دانش (فراوان) دادیم و (آنها سپاس الله را به جای آورده) گفتند: ستایش الله راست که ما را بر بسیاری از بندگان مومنش برتری بخشید.

۱۶- و سلیمان (در علم و نبوت و کتاب) وارث (پدرش) داود شد، وگفت: ای مردمان! (فهم و درک) گفتگوی مرغان به ما آموخته شده است و از هر چیزی که (مورد نیاز ما است) داده شده ایم، یقینا این فضیلت آشکار است.

۱۷- و برای سلیمان لشکریان او از جن و انس و مرغان گرد آوری شد، پس همهٔ آنها یکجا و نزدیک هم (بانظم و ترتیب در صف ها) نگاه داشته شدند.

۱۸- (آنگاه حرکت کردند) تا آنکه به درهٔ مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان درلانه های خویش درائید، تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند در حالیکه خبر ندارند.

۱۹- پس سلیمان از گفتار آن مورچه تبسم کرد و خندید وگفت: پروردگارا! مرا توفیق عطا کن تا همواره سپاس گزار نعمتی باشم که تو برمن و بر پدر و مادرم انعام کرده ای و اینکه عمل شایستهٔ انجام دهم که تو ازان خوشنود شوی، و مرا در پرتو رحمت خود در زمرهٔ بنده گان نیکوکارت داخل کن.

تفسیر:

این دومین قصه ای این سوره است که بیانگر آن است که این پیغمبر ﷺ قرآن را از نزد ذات موصوف به وصف حکمت وعلم دریافت نموده است، و طوری که در قصهٔ موسی عليه السلام و ارسال او به سوی فرعون، نشانه و درس عبرت برای کسانی بود که از رسالت محمد ﷺ انکار کردند، همچنان در قصهٔ سلیمان و ملکهٔ سبأ و آنچه را که ملکهٔ سبأ از معجزات سلیمان عليه السلام مشاهده کرد و در نتیجه ایمان آورد، اینها همه نمونه ای از علم پیغمبر ﷺ و اظهار فضیلت ملکهٔ سبأ است که پادشاهی اش او را از اعتراف به معجزه های سلیمان علیه السلام و ایمان به او باز نداشت، لذا قصهٔ او یک نمونه برای کسانی است که همانند ملکه سبأ به سوی حق راه یافتند و ایمان آوردند، درین قصه چهار حالت سلیمان عليه السلام را تفصیلاً ذکر می کند و درین آیات، نخستین حالت سلیمان علیه السلام را ذکر می کند، اما در مورد داود علیه السلام جز اشارهٔ بیش نیست، پس فشردهٔ این آیات بیان دو نعمت است:

۱- نعمت مشترک در میان داود وسلیمان علیهما السلام.

۲ – نعمت های مختص به سلیمان عليه السلام.

۳- بیان نمایش قدرت نظامی سلیمان علیه السلام.

۴- قصهٔ شگفت انگیز مورچه .

۱- نعمت مشترک در میان داود و سلیمان - علیهما السلام -

- الله سبحانه می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَٰنَ عِلْمًا ﴾ «وشکی نیست که ما به داود وسلیمان دانش (فراوان) دادیم». نکره ذکر شدن «عِلْمًا» برعظمت آن علمی دلالت دارد که به داود و سلیمان علیهما السلام داده شده بود.

زیرا هردو از علم نبوت بهره مند و از پادشاهان صالح بودند که از جانب الله تعالی هدایت و ارشاد می شدند و علاوه برآن به داود علیه السلام در فن ساختن لباس های زرهی مهارت خاصی اعطا شده بود و اما برای سلیمان علیه السلام فهم و درک سخن گفتن پرندگان و حیوانات و دانش تنظیم لشکر آموخته شده بود.

- سپاس گزاری این هردو پیغمبر بزرگوار را، در برابر این نعمت های الهی، یاد آور می شود: ﴿وَقَالَا ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ١٥﴾ «و (آنها سپاس الله را به جای آورده) گفتند: ستایش الله راست که ما را بر بسیاری از بندگان مومنش برتری بخشید»، و برای ما نبوت و دانش عظیم و نعمت های فراوان دیگر بخشید.

این آیه به شرف و ارزش علم وعلماء اشاره دارد، چرا که این دو پیغمبر از میان کافهٔ مواهب الهی، علم را اساس و معیار فضیلت قرار دادند و در برابر آن پروردگار خویش را سپاس گزاری نمودند، نه در مقابل بقیهٔ نعمت های مادّی، در حالیکه نعمت های عظیم دیگر مانند قدرت وحکومت و ساز و سامان زندگی ونظامی در اختیار داشتند.

الله سبحانه در سورهٔ مجادله آیهٔ (۱۱) همین نعمت علم را سبب برتری قرار داده می گوید: ﴿يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ دَرَجَٰتٍ﴾ «الله درجهٔ مؤمنان شما را (به سبب ایمان وعمل) بلند می سازد و درجهٔ آنانی را که علم داده شده اند (به سبب ایمان وعمل شان) به مراتب بلند می سازد»، درین آیه اشاره به آنست که بر علماء لازم است که در برابر این موهبهٔ بزرگ، پروردگار خویش را سپاس گزاری کنند.

۲- نعمت های مختص به سلیمان عليه السلام :

بعد از بیان نعمت مشترک در میان داود و سلیمان علیهما السلام، حالا نعمت های مختص به سلیمان علیه السلام وملک عظیم وگستردهٔ او را بیان می دارد: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَٰنُ دَاوُۥدَ﴾ «و سلیمان وارث (پدرش) داود شد»، مقصود از وارث شدن سلیمان علیه السلام، وراثت نبوت وملک وعلم است نه وراثت مال، چرا که داوٗد عليه السلام اولاد فراوان داشت که تعداد شان به

نوزده نفر می رسید، اگر وراثت را، وراثت مال قرار داده شود، از میان فرزندان زیادی که داود عليه السلام داشت، تخصیص سلیمان عليه السلام به وراثت مال درست نمی شود، زیرا درآن صورت، تنها سلیمان وارث نیست، بلکه همه فرزندان داوود علیه السلام وارثان اند.

علاوه بر آن، وراثت را به وراثت مادی تفسیر نمودن، نیز درست نیست، زیرا اموال انبیاء- علیهم السلام- به میراث برده نمی شود، چنانچه در صحین روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «لاَ نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» «مال ما جماعۀ انبیا به میراث برده نمی شود، آنچه را که ما می گذاریم صدقه است» (۱)، پس صحیح همانست که مقصود از وراثت، وراثت در علم و نبوت و ملک است.

- پس سلیمان بعضی از نعمت هایی را که الله سبحانه برایش عنایت فرموده بود، به غرض سپاس گزاری ذکر می کند:

- ﴿وَقَالَ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ﴾ « وگفت: ای مردمان ! (فهم و درک) گفتگوی مرغان به ما آموخته شده است»، و ما مقصود ومرام وغرض آنها را می دانیم.

تخصیص «طیر» ازین وجه است که درین موهبت، هیچ کسی با او شریک نبود. گروهی از مفسرین گفته اند که او منطق حیوانات را هم می دانست و پرندگان را بدان سبب تخصیص نمود که آنها جزء از لشکر او بودند، هرجا که می رفت، آنها با بالهای کشاده بالای سر او به منزلۀ سایه بان حرکت می کردند.

قتاده وشعبی – رحمهما الله – گفته اند: سلیمان علیه السلام، تنها منطق پرنده را می دانست و مورچه نیز از جمله پرنده است، چون مورچگان بسا اوقات بال می کشند و پرواز می کنند.(۲)

- ﴿وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ﴾ «و از هر چیزی که (مورد نیاز ما است) داده شدیم»، خواه در امور دین باشد مانند علم و نبوت وحکمت، یا در امور دنیا باشد مانند مال و تسخیر جن و انس ومرغان و تسخیر حیوانات وحشی.

مقصود از ﴿وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ﴾ تمام امور مابین آسمان و زمین نیست، بلکه مقصود «کل» عرفی است، و مرادش اشیای مورد نیاز در سیاست و امور مملکت است.

۱- صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، حدیث: ۳۰۹۳، صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفئ، حدیث : ٤٦٧٦.

۲- تفسیر فتح القدیر: ٤/١٣٠.

چنانچه در سورهٔ نمل آیهٔ (۲۳) در بارهٔ ملکهٔ سباء می گوید: ﴿وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾ «و از هر چیز داده شده است و تخت بزرگی دارد»، درینجا نیز مراد از {كُلِّ شَيْءٍ}کلّ عرفی یعنی همه اشیای مورد نیاز او است.

همچنین در سورهٔ انعام آیهٔ (۴۴) در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۴۵) در سوره کهف آیهٔ (۷۹، ۸۴) همین معنی مراد می باشد.

- سپس واضح می دارد که این گفتار او از روی فخر ومباهات نیست بلکه از باب سخن گفتن از نعمت الهی و ابراز سپاسگزاری است: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾﴾ «یقینا این (نعمتی که به من داده شده است) فضیلت آشکار است» از جانب ذاتی که او مصدر کافهٔ نعمت ها است.

۳- بیان نمایش قدرت نظامی سلیمان علیه السلام.

از خصوصیات سلیمان علیه السلام این بود که لشکر ایشان، تنها متشکل از انسان ها نبود، بلکه مشتمل بر انسان ها، جن و پرندگان بود، چنانچه الله سبحانه می فرماید: ﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾﴾ « وبرای سلیمان لشکریان او از جن و انس و مرغان گرد آوری شد، پس همهٔ آنها یکجا و نزدیک هم (بانظم و ترتیب در صف ها) نگاه داشته شدند». «يُوزَعُونَ» باز داشته می شدند، یعنی از بی انتظامی باز داشته می شدند، بلکه با نظم و نسق خاص در صف ها حرکتْ می کردند، از «وَزَعَ، يَزَعَ، وَزْعًا » به معنی باز داشتن، و «وازع» باز دارنده را گویند.

پس مطلب آیه اینست که هنگام حرکت لشکر، آنها از بی نظمی و تقدم بی مورد باز داشته می شدند، بلکه آنها همه در صفوف منظم حرکت می کردند، چنانکه عادت ملوک است که در صحنه نمایش عساکر شان، همین طریقه را می پسندند، البته درین نمایش تمام حیوانات روی زمین نبود، بلکه یک بخشی از لشکریان مربوط به همان منطقه بود.

۴- قصهٔ شگفت انگیز مورچه:

- بعد ازآن عساکر سلیمان علیه السلام با نظم و ترتیب حرکت نمودند تا آنکه به منطقهٔ مسکونی و قلمرو مورچگان رسیدند، پس درین هنگام، سلیمان علیه السلام اعلان رئیس مورچگان را شنید، چنانچه می فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا

مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿١٨﴾ «(آنگاه حرکت کردند) تا آنکه به درهٔ مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان درلانه های خویش درائید، تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند در حالی که آگاه نیستند».

هنگامی که سلیمان علیه السلام اعلان شگفت انگیز و پر از شفقت این مورچه را به افراد ما تحتش شنید ﴿فَتَبَسَّمَ ضَاحِكٗا مِّن قَوۡلِهَا﴾ «پس از گفتار آن مورچه تبسم کرد و خندید».

«ضَاحِكٗا» حال مؤکده است و مقصود از تبسم سلیمان علیه السلام، ابراز تعجب از حالت مورچه و درک و شعور او و از نتیجهٔ مرور لشکر بود، لذا سلیمان علیه السلام بعد از مشاهدهٔ چنین نعمتی، توفیق سپاس گزاری وعمل صالح و دخول جنت را در خواست نمود و برای درخواست دخول جنت، دو وسیلهٔ ذکر کرد: یکی خاص، دیگر عام.

۱- وسیلهٔ خاص: ﴿وَقَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ﴾ «وگفت: ای پروردگارم به من توفیق عطا کن تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم، انعام کردهٔ سپاس گزاری کنم»، «أَوۡزِعۡنِيٓ» مرا الهام کن، و توفیق عطا کن.

۲- وسیلهٔ عام را ذکر می کند که مطلق اعمال صالحه است: ﴿وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ﴾ «و به من توفیق عطا کن، تا عمل شایستهٔ انجام دهم که تو ازآن خوشنود شوی»، و عمل صالح آنست که از هر نوع ریاء و سمعت پاکیزه باشد، شکی نیست که پیغمبران از ریاء و سمعت پاک اند، ولی بازهم آنها در هر لحظه و در هر عمل خود مراقب الله تعالی بوده همواره طلبگار یاری و توفیق او بودند.

۳- بعد از ذکر دو وسیلهٔ اصل هدفش را ذکر می کند: ﴿وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٩﴾﴾ «و مرا در پرتو رحمت خود در زمرهٔ بنده گان نیکو کارت داخل کن».

۞۞۞

مطلب دوم: (از آیهٔ ۲۰-۲۶) **ذکرناپدید شدن هدهد و تهدید سلیمان و دفاع آن از خود**

﴿وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيۡرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلۡهُدۡهُدَ أَمۡ كَانَ مِنَ ٱلۡغَآئِبِينَ ﴿٢٠﴾ لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابٗا شَدِيدًا أَوۡ لَأَاْذۡبَحَنَّهُۥٓ أَوۡ لَيَأۡتِيَنِّي بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ﴿٢١﴾ فَمَكَثَ غَيۡرَ بَعِيدٖ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۭ بِنَبَإٖ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾ إِنِّي وَجَدتُّ ٱمۡرَأَةٗ تَمۡلِكُهُمۡ وَأُوتِيَتۡ مِن كُلِّ شَيۡءٖ وَلَهَا عَرۡشٌ

عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ
ٱلسَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾ أَلَّا يَسْجُدُوا۟ لِلَّهِ ٱلَّذِى يُخْرِجُ ٱلْخَبْءَ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ
وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ۩ ﴿٢٦﴾

ترجـمه:

۲۰- و (سلیمان) جویای حال پرندگان شد، پس گفت: مراچه شده اسـت کـه هدهـد را نمـی بینم یا از غائب شده گان است ؟

۲۱- سوگند یاد می کنم که او را کیفر شدیدی خواهم داد یا سرش را می برم یا بـرایم کـدام حجت روشنی ارائه می دارد.

۲۲- پس طولی نکشید که (هدهد برگشت و سلیمان از وی در بارهٔ نا پدید شـدنش پرسـید) پس آن (هدهد در جواب) گفت: من به آنچه آگاه شده ام که تـو بـه آن آگـاه نیسـتی و برایت از شهر سبأ یک خبر واقعی آورده ام.

۲۳- من زنی را یافتم که پادشاه آنها است و به او هرچیز داده شده اسـت و او تخـت بزرگـی دارد.

۲۴- او وقومش را دیدم که جزالله خورشید را سجده می کنند و شیطان اعمال آنها را در نظر شان آراسته است و آنها را از راه راست باز داشته است، پس آنها راهیاب نمی شوند.

۲۵- (اعمال آنان را برایشان آراسته است) تا اینکه برای الله سجده نکنند، آنکه بیـرون مـی کند پوشیدگی ها را در آسمانها و زمین و می داند آنچه را پنهان مـی داریـد و آنچـه را آشکار می سازید.

۲۶- الله، جز او معبود برحقی نیست، او مالک عرش بزرگ است.

تفسـیر:

عناوین موضوعات این آیات بدین قرار است:

۱- سوال سلیمان علیه السلام در بارهٔ غیاب هدهد و تهدید او،

۲- حضور هدهد و پاسخ او در بارهٔ غیابش،

۳- ذکر دو دلیل بر اختصاص سجده برای الله، و ثمرهٔ آن دلائل.

۱- سؤال سلیمان علیه السلام در بارهٔ غیاب هدهد و تهدید او

در آیات گذشته تسخیر جن وانس ومرغان وگردهمآئی لشکر سلیمان عليه السلام وحرکت آنها را به وادی مورچه گان و سپس سخن مورچه و سپاس گزاری سلیمان عليه السلام را تذکر داد، اکنون درین آیات، از مراقبت و اهتمام او در بارهٔ رعایا خصوصاً در بارهٔ عساکر و وضع حکومت اورا بیان می کند و سلیمان عليه السلام را در سفرش برخی از پرندگان همراهی مـی کردنـد و از میان پرندگان هدهد مسئولیت جستجوی آب را بـه دوش داشـت، پـس سـلیمان عليه السلام دریکی سفرهایش در صحرا، به آب نیاز پیدا کرد، لذا در بارهٔ هدهد جویا شـد، چنانچـه الله سـبحانه واقعهٔ جویا شدن سلیمان عليه السلام را ذکر می کند: ﴿وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيۡرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلۡهُدۡهُدَ أَمۡ كَانَ مِنَ ٱلۡغَآئِبِينَ ۝٢٠﴾ «و (سلیمان) جویای حال پرندگان شد، پس گفت: مرا چه شده است کـه هدهد را نمی بینم یا از غائب شده گان است؟».

بعد از بحث و جستجو خبری از هدهد نیافتند، لذا بـه خـاطر ایـن غیـاب بـدون اجازه، سلیمان علیه السلام او را چنین تهدید کرد:

۱- ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابٗا شَدِيدًا﴾ «سوگند یاد می کنم که اورا کیفر شدیدی خواهم داد».

۲- ﴿أَوۡ لَأَاْذۡبَحَنَّهُۥٓ﴾ «یا سرش را می برم».

- ولی با وجود این دو تهدید، برای ارائهٔ دلیل و منطق مجال گذاشته فرمـود: ﴿أَوۡ لَيَأۡتِيَنِّي بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ ۝٢١﴾ « یا حتما برایم کدام حجت روشنی ارائـه مـی دارد»، و دریـن صـورت از عذاب و تهدید من در امان خواهد بود.

۲- حضور هدهد و پاسخ او در بارهٔ غیابش

- ﴿فَمَكَثَ غَيۡرَ بَعِيدٖ﴾ « پس طولی نکشید (که هدهد برگشت)»، و به حضور سـلیمان علیه السلام حاضر شد تا ماجرای غایب شدن خود را برایش بیان دارد.

- ﴿فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۭ بِنَبَإٖ يَقِينٍ﴾ «پس گفت : به چیزی مطلع شـده ام که تو به آن آگاه نیستی و از مملکت سباء برایت خبر واقعی آورده ام».

- بعد ازین سخنان به بیان اصل مطلب پرداخت و گفت: ﴿إِنِّي وَجَدتُّ ٱمۡرَأَةٗ تَمۡلِكُهُمۡ وَأُوتِيَتۡ مِن كُلِّ شَيۡءٖ وَلَهَا عَرۡشٌ عَظِيمٞ ۝٢٣﴾ «من زنی را یافتم که پادشاه آنها است و به او هرچیز داده شده است و او تخت بزرگی دارد»، هدهد درین سخنانش از سه موضوع اطلاع داد:

۱- فرمانروای آن مملکت زن است.

۲- همه چیزهایی را که مورد نیاز سر براه یک کشور است، در اختیار دارد، مانند نیروی اقتصادی و نیروی عسکری و ساز و سازمان نظامی و غیره.

۳- یک تخت بزرگ دراختیار او قرار دارد.

- سپس دین و معتقدات مذهبی آنها را بیان داشت: ﴿وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ «ملکه و قومش را دیدم که جز الله خورشید را سجده می کنند».

- و سبب این عمل را بیان کرد که از کارستان شیطان است: ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾ «و شیطان برای ایشان اعمال (بد) شان را آراسته است»، به همین اساس اعمال زشت خود را خوب و مناسب می پندارند.

- و نتیجۀ تزیین شیطان را بیان کرد: ﴿فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾﴾ «پس (به سبب این زیبا جلوه دادن، شیطان) آنها را از راه حق باز داشت پس آنها راهیاب نمی شوند».

- و نتیجۀ تزئین شیطان و باز داشتنش از راه، چنین شد : ﴿أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ﴾ «تا اینکه آنان برای الله سجده نکنند».

در کلمۀ «أَلَّا» دو قرائت است:

قرائت اول: به تخفیف کلمۀ «ألاَ»، و«ألاَ» حرف تنبیه است و حرف «یا» در «يَسْجُدُوا» برای ندا است که در اصل «ألا یا اسجدوا» و «اسجدوا» فعل امر است، پس درین صورت تقدیر کلام چنین می شود: «ألا یا هؤلاء اسجدوا لله»، و بنا برین قرائت، جملۀ «ألا یا اسجدوا» جملۀ معترضه میباشد، و مقصود ازآن به جا آوری سجده تنها برای الله تعالی است، چنانچه در سورۀ فصلت آیۀ (۳۷) می گوید: ﴿لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ﴾ «برای خورشید و ماه سجده مکنید و برای الله سجده کنید که خورشید و ماه را آفریده است»، و چونکه در قرائت تخفیف دستور به سجده است، درین صورت این آیه، از آیات سجده به شمار می آید.

قرائت دوم: بیشتر ائمۀ قرائت آن را به تشدید کلمۀ «أَلَّا» قرائت کرده اند و اصلش «أن لا» و پیش از حرف «أن» لام تعلیل محذوف است و اینکه تعلیل برای چه است، درآن سه احتمال است:

اول: اینک علت برای ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «شیطان اعمال بد آنها را برای ایشان آراست، تا اینکه الله را سجده نکنند».

دوم: اینکه علت برای ﴿فَصَدَّهُمۡ﴾ است و معنایش چنین می شود: «شیطان آنهـا را از راه حق باز داشت تا الله را سجده نکنند».

سوم اینکه ﴿أَلَّا يَسۡجُدُواْ لِلَّهِ﴾ به {لَا يَهۡتَدُونَ} متعلق است درین صـورت پـیش از حرف «أن»، حرف «إلى» مقدر بوده و حرف «لا» زائده می باشد و معنی آیه چنین می شـود: «پـس آنها راه نمی یابند تا برای الله سجده کنند».

و بنا بر قرائت تشدید این آیه از آیات سجده به شمار نمی آید. [1]

۳- ذکر دو دلیل برای اختصاص سجده برای الله

سپس هدهد برای اختصاص سجده به الله سبحانه دو دلیل ذکر کرد:

- دلیل اول: ﴿ٱلَّذِي يُخۡرِجُ ٱلۡخَبۡءَ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ «آنکه بیرون می کند پوشیدگی ها را در آسمانها و زمین».

در معنی «ٱلۡخَبۡءَ» دو قول است:

اول: اینکه به معنای «مخبوء و مستور» است، پس معنایش چنین می شود: «آنکه بیـرون می کند چیزی را که در آسمانها و زمین پوشیده و پنهان است»، و امـر پوشیده در آسـمان باران و امر پوشیده در زمین نباتات و معادن است که الله سبحانه هر وقت ایـن هـا را بیـرون نموده آشکار می سازد، درین صورت این آیه بیانگر قدرت کاملۀ الله تعالی است.

دوم: اینکه «ٱلۡخَبۡءَ» به معنای سرّ و غیب است، پس درین صورت معنی آیه چنین می شـود: «آنکه بیرون می کند (و می داند) هرچیزی را که در آسمان ها و زمین پنهان است» درین وقت اشاره به کمال علم او به تمام اسرار و پوشیدگی های عالم اکبـر اسـت، چنانکـه در سـورۀ آل عمران آیۀ (۵) در سوره یونس آیۀ (۶۱) در سورۀ نمل آیۀ (۷۵) توضیح همین معنی است.

- دلیل دوم: ﴿وَيَعۡلَمُ مَا تُخۡفُونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ ٢٥﴾ «و می داند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید»، یعنی از اسرار سینه های تان کاملا آگاه است و این معنی در سورۀ انعام آیۀ (۳) در سوره رعد آیۀ (۱۰) نیز بیان شده است.

---

[1]- تفسیر زاد المسیر: ۳۹۸/۶.

- بعد از بیان دو دلیل برای تخصیص سجده به الله تعالی، ثمرهٔ آنهارا یاد آور می شود: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ۩ ﴿٢٦﴾﴾ «الله جز او معبود برحقی نیست و او پروردگار عرش بزرگ است»، و چنانکه تنها او مالک عرش عظیم است، تنها او سزاوار عبادت است.

تا اینجا سخنان هدهد خاتمه یافت، البته این قولش ﴿ٱلَّذِي يُخۡرِجُ ٱلۡخَبۡءَ﴾ تا ﴿رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ﴾ در تحت این قولش ﴿أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ﴾ داخل نیست.

ازین ماجرا معلوم شد که سلیمان علیه السلام با وجود شوکتش، از احوال قرب وجوارش خبر نداشته چه جای اینکه او غیب دان باشد و ازین موضوع که سلیمان علیه السلام و همچنان سایر پیغمبران غیب را نمی دانند، مورچه هم آگاهی داشت، لذا رئیس مورچگان به افرادش دستور داد که: «وارد لانه هایتان شوید که تا سلیمان ولشکرش نادانسته پایمال تان نکنند».

۞۞۞

مطلب سوم: (از آیهٔ ۲۷-۳۷)

تثبت سلیمان علیه السلام در بارهٔ خبر هدهد و ارسال نامه برای ملکهٔ سبا

﴿قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿٢٧﴾ ٱذۡهَب بِّكِتَٰبِي هَٰذَا فَأَلۡقِهۡ إِلَيۡهِمۡ ثُمَّ تَوَلَّ عَنۡهُمۡ فَٱنظُرۡ
مَاذَا يَرۡجِعُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَتۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ إِنِّيٓ أُلۡقِيَ إِلَيَّ كِتَٰبٞ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾ إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ
ٱلرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾ أَلَّا تَعۡلُواْ عَلَيَّ وَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَتۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَفۡتُونِي فِيٓ أَمۡرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمۡرًا حَتَّىٰ
تَشۡهَدُونِ ﴿٣٢﴾ قَالُواْ نَحۡنُ أُوْلُواْ قُوَّةٖ وَأُوْلُواْ بَأۡسٖ شَدِيدٖ وَٱلۡأَمۡرُ إِلَيۡكِ فَٱنظُرِي مَاذَا تَأۡمُرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَتۡ إِنَّ ٱلۡمُلُوكَ إِذَا
دَخَلُواْ قَرۡيَةً أَفۡسَدُوهَا وَجَعَلُوٓاْ أَعِزَّةَ أَهۡلِهَآ أَذِلَّةٗۚ وَكَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ ﴿٣٤﴾ وَإِنِّي مُرۡسِلَةٌ إِلَيۡهِم بِهَدِيَّةٖ فَنَاظِرَةُۢ
بِمَ يَرۡجِعُ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا جَآءَ سُلَيۡمَٰنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٖ فَمَآ ءَاتَىٰنِۦَ ٱللَّهُ خَيۡرٞ مِّمَّآ ءَاتَىٰكُمۚ بَلۡ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمۡ
تَفۡرَحُونَ ﴿٣٦﴾ ٱرۡجِعۡ إِلَيۡهِمۡ فَلَنَأۡتِيَنَّهُم بِجُنُودٖ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخۡرِجَنَّهُم مِّنۡهَآ أَذِلَّةٗ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ﴿٣٧﴾﴾

ترجمه:

۲۷- (سلیمان) گفت: خواهیم دید که آیا راست گفته ای یا از دروغگویان هستی؟

۲۸- این نامهٔ مرا ببر و آن را به سوی ایشان بیفگن، سپس از آنها یک طرف شو و ببین آنها به یکدیگر چه می گویند؟

۲۹- (ملکۀ سبا)گفت: ای اراکین دولت ! نامۀ پر ارزشی به سوی من افگنده شده است.

۳۰- این نامه از سوی سلیمان است و عنوانش «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

۳۱- (و درنامه نوشته شده است) در برابر من سرکشی مکنید ومسلمان شده به حضور من بیائید.

۳۲- (ملکه) گفت: ای بزرگان و اشراف ! درین امر مهم، نظر خود را برایم ابراز دارید، من هیچ کار مهمی را انجام نداده ام تا آنکه شما حاضر شوید (و نظر بدهید).

۳۳- گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوانی هستیم (و نظر ما این است که با او می جنگیم) اما تصمیم، پیش تو است، پس فکر کن چه دستور می دهی.

۳۴- (ملکه) گفت: پادشاهان هنگامی که به شهری (به قصد جنگ) وارد شوند، آن را به فساد و تباهی می کشانند و عزیزان آن سر زمین را خوار و ذلیل می گردانند و پادشاهان همواره چنین می کنند.

۳۵- (ملکه گفت: من اکنون جنگ را مصلحت نمی دانم) و هدیه ای گرانبهایی را برای آنها می فرستم تا ببینم قاصدان به چه جوابی باز می گردند.

۳۶- پس هرگاه (هیأت اعزامی ملکه) با آن هدیه به پیش سلیمان آمد، (سلیمان) گفت: آیا شما مرا کمک مالی می کنید؟ سرمایه ای که الله برایم داده است، بسی بهتر از چیزهائی است که به شما داده است، بلکه شما به هدیۀ خویش خوشحال می شوید.

۳۷- به سوی ایشان باز گرد (و به ایشان بگو) که ما با لشکرهائی به سوی آنها می آئیم که توان مقابله با آنها را ندارند و آنها را (از سرزمین شان) با ذلت بیرون می کنیم در حالیکه خوار و حقیر اند.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود :

۱- ارسال نامه از طرف سلیمان عليه السلام به سوی ملکۀ سبا،

۲- قرائت ملکۀ سبا آن نامه را برای ارکان دولتش،

۳- مشورۀ ملکه با ارکان دولت درین مورد و در پیش گرفتن راه صلح،

۴- موقف سلیمان علیه السلام در برابر هدیۀ ملکۀ سبا و تهدید ایشان.

موضوع اول: ارسال نامه از طرف سلیمان عليه السلام به سوی ملکهٔ سبا

هنگامی که سلیمان سخنان هدهد را شنید، در پی تحقیق این خبر افتاد تا واقعیت امر برایش روشن گردد، لذا به هدهد گفت: صدق و کذب تو پیش من واضح نیست، پس در بارهٔ موضوع تحقیق می کنیم تا حقیقت حال برایم روشن گردد ﴿ قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٢٧﴾ ﴾ «گفت: خواهم دید (و تأمل وفکر خواهم کرد)، که آیا راست گفته ای یا از دروغگویان هستی؟».

- بعد ازآن، نامهٔ کوتاهی تحریر کرد و به هدهد داده برایش دستور داد که آن نامه را به ملکه برساند و کیفیت رسانیدن نامه را هم برایش تعیین نموده گفت: ﴿ ٱذْهَب بِّكِتَٰبِى هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَٱنظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾ ﴾ «این نامهٔ مرا ببر و آن را به سوی ایشان بیفگن، سپس از آنها یک طرف شو، و ببین آنها به یکدیگر چه می گویند؟»، و با یکدیگر چه تبادل نظر می کنند، پس هدهد نامه را با سرعت تمام به مرجعش رساند و به سوی آنها انداخت و خودش در گوشه ای نشست و احوال ملکه و اهل شورایش را مراقبت می کرد.

موضوع دوم: قرائت ملکهٔ سبا آن نامه را برای ارکان دولتش

هنگامی که نامه در اختیار ملکه قرار گرفت، آنرا به دقت مطالعه کرد، سپس اراکین دولت را خواست، و خبر این نامه را برای ایشان یاد آور شد: ﴿ قَالَتْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ إِنِّىٓ أُلْقِىَ إِلَىَّ كِتَٰبٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾ ﴾ «گفت : ای اراکین دولت ! نامهٔ پر ارزشی به سوی من افگنده شده است».

سپس فرستندهٔ آن نامه و محتوای آن را برای ایشان بیان داشت: ﴿ إِنَّهُۥ مِن سُلَيْمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾ أَلَّا تَعْلُوا۟ عَلَىَّ وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾ ﴾ «یقینا این نامه از سوی سلیمان است و عنوانش «بسم الله الرحمن الرحیم» است (و درنامه نوشته شده است) در برابر من سرکشی مکنید ومسلمان شده به حضور من بیائید».

پس عنوان و محتوای نامه چهار چیز بوده است :

۱- نامه از جانب سلیمان است.

۲- در عنوان نامه بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده است که بر اثبات وجود الله و وحدانیت و صفات او دلالت دارد.

۳- محتوایش نهی از سرکشی در برابر سلیمان علیه السلام.

۴- و دستور ایشان به پذیرفتن اسلام است که فشرده اش انقیاد و طاعت، در برابر فرمان سلیمان علیه السلام است.

علماء گفته اند: نخستین کسی که «بسم الله» را در عنوان نامه اش نوشت، سلیمان علیه السلام بود، و چنین کاری پیش ازوی رواج نداشت.

موضوع سوم: مشورهٔ ملکه با ارکان دولت درینمورد و در پیش گرفتن راه صلح

بعد ازآنکه ملکه محتوای آن نامه را به سمع مشاوران و بزرگان مملکتش رساند، در بارهٔ چگونگی پاسخ به آن نامه، از ایشان نظر و رأی خواست: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾﴾ «گفت: ای بزرگان و اشراف ! درین امر مهم، نظر خود را برایم ابراز بدارید، (و عادتم همین بوده است که) من هیچ کار مهمی را انجام نداده ام تا آنکه شما حاضر شوید (و نظر بدهید)»، و در بارهٔ نوعیت پاسخ به این نامه نیز به رأی خود اکتفا نخواهم کرد بلکه دانستن رأی و نظر شما بسیار مهم است.

از جملهٔ {مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ} دانسته می شود که ملکهٔ ایشان، در همه کارهایش با بزرگان دولت خود مشوره می کرده است، و این یکی از صفات بارز فرمانروای موفق است که در قضایا و امور دولت داری مستبد الرأی و خود کامه نمی باشد.

-پس ازین مشوره ونظر خواهی، آنها ملکه را از آماده گی کامل برای جنگ آگاه ساختند: ﴿قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ «گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوانی هستیم» یعنی ما هم از آمادگی اقتصادی و نظامی برخورداریم، و هم مردمان شجاع و غیور هستیم، اما ﴿وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾﴾ «تصمیم پیش تو است، پس فکر کن چه دستور می دهی».

- بعد از شنیدن سخنان بزرگان مملکتش، ملکه سبا رأی خود را درین باره ابراز داشت وصلح را برجنگ ترجیح داده مفاسد جنگ را در یک جملهٔ کوتاه چنین روشن ساخت: ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً ۖ وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾﴾ «(ملکه) گفت: پادشاهان هنگامی که به شهری (به قصد جنگ) وارد شوند، آن را به فساد و تباهی می کشانند و عزیزان آن سرزمین را خوار و ذلیل می گردانند و پادشاهان همواره چنین می کنند».

- سپس راه معقولی را که برای صلح سرتاسری، در نظر گرفته بود، برای اطرافیانش ابراز داشت: ﴿وَإِنِّي مُرۡسِلَةٌ إِلَيۡهِم بِهَدِيَّةٖ فَنَاظِرَةُۢ بِمَ يَرۡجِعُ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ٣٥﴾ «و هدیه ای گرانبهایی را برای آنها می فرستم تا ببینم قاصدان به چه جوابی باز می گردند»، اگر او پیغمبر باشد این هدیه را نمی پذیرد، بلکه قانون دینی خود را برما تطبیق می دهد و اگر پادشاه باشد، این هدیه را می پذیرد و با ما روابط دوستی بر قرار می کند، زیرا خاصیت هدیه این است که کینه وکدورت را از دل ها دور می سازد، پس او این هدیه را همراه یک کاروان متشکل از دانشمندان مملکتش، به سوی سلیمان اعزام داشت و این ناشی از زیرکی و هشیاری آن زن بود که می خواست قضایا را از طریق برقرار ساختن روابط دوستانه حل و فصل کند.

موضوع چهارم: موقف سلیمان در برابر هدیهٔ ملکه و تهدید ایشان

- ﴿فَلَمَّا جَآءَ سُلَيۡمَٰنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٖ فَمَآ ءَاتَىٰنِۦَ ٱللَّهُ خَيۡرٞ مِّمَّآ ءَاتَىٰكُم﴾ «پس هرگاه (هیأت اعزامی ملکه) با آن هدیه به پیش سلیمان آمد، (سلیمان) گفت: آیا شما مرا کمک مالی می کنید؟ سرمایه ای که الله برایم داده است، بسی بهتر از چیزهائی است که به شما داده است»، مال در برابر مقام نبوت و نزد پروردگار هیچ ارزشی ندارد، پس من به مال شما خوشحال نمی شوم ﴿بَلۡ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمۡ تَفۡرَحُونَ ٣٦﴾ «بلکه شما هستید که به هدیهٔ خویش خوشحال می شوید».

سپس سلیمان علیه السلام خواست تا قاطعیت خود را در مسئلهٔ حق و باطل، برای قاصد ملکهٔ سبا و قومش نشان دهد، لذا با لحن تهدید آمیز به قاصد ملکه چنین گفت:

- ﴿ٱرۡجِعۡ إِلَيۡهِمۡ فَلَنَأۡتِيَنَّهُم بِجُنُودٖ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخۡرِجَنَّهُم مِّنۡهَآ أَذِلَّةٗ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ ٣٧﴾ «(با این هدایای خود) به سوی ایشان باز گرد (و به ایشان بگو) که ما با لشکرهای به سوی آنها می آئیم که توان مقابله با آنها را ندارند، و آنها را از سرزمین شان با ذلت بیرون می کنیم در حالیکه خوار و حقیر اند»، پس قاصد بازگشت، و پیام سلیمان عليه السلام را به آنها رسانید.

«قِبَلَ» توان، «صَٰغِرُونَ» خوار، ذلیل، و مقصود ازآن ذلت شکست و اسارت است.

❁❁❁

مطلب چهارم: (از آیۀ ۳۸-۴۴)

احضار عرش ملکۀ سبا و آمدن او بحضور سلیمان عليه السلام و اعلان مسلمان شدنش

﴿قَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا قَبۡلَ أَن يَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن
تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ ﴿٣٩﴾ قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ
طَرۡفُكَۚ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسۡتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ
وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيّٞ كَرِيمٞ ﴿٤٠﴾ قَالَ نَكِّرُواْ لَهَا عَرۡشَهَا نَنظُرۡ أَتَهۡتَدِيٓ أَمۡ تَكُونُ مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهۡتَدُونَ ﴿٤١﴾ فَلَمَّا
جَآءَتۡ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرۡشُكِۖ قَالَتۡ كَأَنَّهُۥ هُوَۚ وَأُوتِينَا ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهَا وَكُنَّا مُسۡلِمِينَ ﴿٤٢﴾ وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعۡبُدُ مِن دُونِ
ٱللَّهِۖ إِنَّهَا كَانَتۡ مِن قَوۡمٖ كَٰفِرِينَ ﴿٤٣﴾ قِيلَ لَهَا ٱدۡخُلِي ٱلصَّرۡحَۖ فَلَمَّا رَأَتۡهُ حَسِبَتۡهُ لُجَّةٗ وَكَشَفَتۡ عَن سَاقَيۡهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ
صَرۡحٞ مُّمَرَّدٞ مِّن قَوَارِيرَۗ قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٤٤﴾﴾

ترجمه:

۳۸- سلیمان گفت: ای بزرگان! کدام یکی از شما می تواند تخت اورا پیش من حاضر کند، قبل ازآنکه پیش من بیایند و مسلمان شوند.

۳۹- دیو تنومند و سرکشی گفت: من تخت او را برایت می آورم، پیش ازینکه از جایت برخیزی و من بر این کار توانا و با امانتم.

۴۰- کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: من تخت (ملکه) را پیش ازآنکه چشم بر هم زنی برایت می آورم، پس هنگامی که سلیمان تخت را دید که پیش روی او قرار گرفته است، گفت: این از احسان پروردگار من است (که به من داده است) تا مرا بیازماید که آیا او را سپاس گزاری می کنم، یا کفران می کنم و هرکسی سپاس گزاری کند به سود خود او است و هرکسی ناسپاسی کند، یقینا پروردگارم بی نیاز و صاحب کرم است.

۴۱- (سلیمان) گفت: هیئت و حالت تخت او را تغییر دهید، تا ببینیم که آیا تختش را می شناسد یا از کسانی می باشد که پی نمی برند.

۴۲- هنگامی که (ملکه) آمد (برایش) گفته شد: آیا تخت تو همین گونه است، گفت: گویا خود او است، (سلیمان گفت) و ما پیش از ملکه، علم داده شده بودیم، و مسلمان بودیم،

۴۳- و باز داشته بود او (یعنی ملکه) را (از عبادت الله) چیزهایی که جز الله عبادت می کرد، زیرا او از زمرهٔ قوم کافر بود.

۴۴-(و برای ملکه) گفته شد داخل قصر شو پس (وارد قصر شد و) هنگامی که (صحن شیشه ای) آن را دید، گمان کرد که آب عمیقی است، و هردو ساق خود را برهنه کرد (تا ازآن آب بگذرد، سلیمان برایش) گفت: این قصر مفروش از شیشه است، (ملکه) گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم و همراه سلیمان برای پروردگار عالمیان منقاد گردیده ام.

تفسیر:

درین آیات موضوعات آتی بیان شده است :

۱-احضار عرش ملکهٔ سبأ پیش از آمدنش،

۲- آزمایش زیرکی و هشیاری ملکهٔ سبأ بعد از آمدنش،

۳- ماجرای ورود ملکه به قصر پذیرائی سلیمان عليه السلام.

موضوع اول: احضار عرش ملکه سبا، پیش از آمدنش

هرگاه قاصد ملکه همراه با هیئت اعزامی اش از نزد سلیمان علیه السلام باز گشتند، پیام سلیمان را به ایشان رسانید، پس ملکه آمادگی سفر برای ملاقات سلیمان عليه السلام را گرفت و روانهٔ سرزمین شام گردید، و سلیمان علیه السلام از سفر او مطلع شد، پس سلیمان عليه السلام خواست که تا پیش ازآنکه بلقیس بیاید و مسلمان شود، تختش را – که هدهد، عرش عظیم خوانده بود - نزد خود حاضر کند، زیرا بعد از مسلمان شدن بلقیس گرفتن تخت او درست نبود و گفته شده است که تخت او از طلا و پایه هایش از جواهر و آراسته به پارچه های ابریشمی بود.

- ﴿ قَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا قَبۡلَ أَن يَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ ﴿٣٨﴾ ﴾ «سلیمان گفت: ای بزرگان! کدام یکی از شما می تواند تخت اورا پیش من حاضر کند، قبل ازآنکه پیش من بیایند و مسلمان شوند».

پس در پاسخ این پیشنهاد سلیمان علیه السلام، بعضی افراد لشکر او چنین جواب ارائه داشت: ﴿ قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ ﴿٣٩﴾ ﴾ «دیو تنومند و سرکشی گفت: من تخت اورا برایت می آورم، پیش ازینکه از مجلست برخیزی و من بر این

کار توانا و با امانتم». مقصود از «مقام» درینجا مجلس است و سلیمان عليه السلام برای حل و فصل منازعات مردم از آغاز روز تا وقت زوال می نشست.

اما سلیمان عليه السلام به سخن جن قناعت نکرد، بلکه او خواست، هر چه عاجل تر آن تخت به حضورش آورده شود، تا عظمت پادشاهی و سلطنتی را که الله سبحانه به وی اعطا کرده، برای مردم ظاهر سازد، سلطنتی که نه پیش از سلیمان به کسی داده شده بود و نه بعد از سلیمان علیه السلام به کسی داده شد، علاوه برآن می خواست احضار تخت را نزد بلقیس و قومش دلیل و برهان نبوت خود بگرداند، پس هنگامی که سلیمان علیه السلام گفت من می خواهم آن تخت زود تر ازآنچه جن گفته است، آورده شود، درین هنگام: ﴿قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَۚ﴾ «کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: من تخت (ملکه) را پیش ازانکه چشم بر هم زنی برایت می آورم». «يَرۡتَدَّ» باز گردد، «طَرۡف» نگاه.

اینکه مقصود از «ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ» چه کسی است، درین باره اقوال مفسرین مختلف است:

قول اول: اینست که آن شخص، آصف بن برخیا وزیر سلیمان عليه السلام بود، درین صورت این امر از جملهٔ امور خارق العاده و از کرامت آصف بن برخیا به شمار می رود.

قول دوم: اینست که آن شخص، خود سلیمان علیه السلام بود و نسبت به همه مردمان زمانش او به کتاب آسمانی بیشتر علم داشت، و این قول را امام رازی اختیار نموده است.

درین صورت مخاطب در {أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ}عفریت می شود، یعنی سلیمان عليه السلام، عفریت را مخاطب قرار داده گفت:«من پیش از برهم زدن چشمت، تخت را پیش رویت حاضر می کنم»، درین صورت، این آیه بیانگر یکی از معجزات سلیمان علیه السلام می باشد.

قول سوم: اینست که آن شخص، جبرئیل علیه السلام است، البته این اقوالی است که مفسرین بنا بر اجتهاد خود گفته اند، و دلیل صریح و روشنی بر تعیین شخص مذکور در کدام آیه و یا در کدام حدیث صحیحی نیامده است.

به هر حال نظر به خواست سلیمان علیه السلام آنکه صاحب دانش کتاب آسمانی بود، تخت بلقیس را در یک چشم بر هم زدن، حاضر ساخته پیش روی سلیمان علیه السلام قرار داد ﴿فَلَمَّا رَءَاهُ مُسۡتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُۖ﴾ «پس هنگامی که سلیمان تخت را دید که پیش روی او قرار گرفته است، گفت: این از احسان پروردگار من است (که به

من داده است) تا مرا بیازماید که آیا او را سپاس گزاری می کنم، یا نا سپاسی می کنم»،

«لِيَبْلُوَنِي» تا مرا بیازماید.

- سپس سود سپاس گزاری و زیان نا سپاسی را بیان می کند: ﴿وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ۝٤٠﴾ «و هرکسی سپاس گزاری کند به سود خود او است و هرکسی ناسپاسی کند، یقینا پروردگارم بی نیاز صاحب کرم است»، نظیر این آیهٔ در سورهٔ نمل آیهٔ (۴۰) و در سوره لقمان آیهٔ (۱۲) مذکور است.

- پس از احضار تخت، سلیمان عليه السلام به تغییر هیئت تخت او دستور داد تا زیرکی و هشیاری ملکهٔ سبا را هنگام دیدن این تخت، بیازماید: ﴿قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِيٓ أَمْ تَكُونُ مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ۝٤١﴾ «(سلیمان) گفت: هیئت و حالت تخت او را تغییر دهید، تا ببینیم که آیا تختش را می شناسد یا از کسانی می باشد که پی نمی برند».

«نَكِّرُوا»: نا شناخته کنید، و شکلش را تغییر دهید.

موضوع دوم: آزمایش زیرکی و هشیاری ملکهٔ سبا بعد از آمدنش

پس افراد مامور، بنا به دستور سلیمان علیه السلام شکل و هیئت تخت بلقیس را از حالت سابقش تغییر دادند: ﴿فَلَمَّا جَآءَتْ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرْشُكِۖ قَالَتْ كَأَنَّهُۥ هُوَ﴾ «پس هنگامی که (بلقیس) آمد، (برایش) گفته شد: آیا تخت تو همین گونه است، گفت: گویا خود او است»، او چنین نگفت که همین عرش من است و نه گفت که عرش من نیست، بلکه طبق سؤال پاسخ داد و این دلیل زیرکی و هشیاری او بود.

- پس درین هنگام سلیمان علیه السلام به سوی علم و دانش فراوانی که در امور دولتداری و صنعت داده بود، اشاره نموده گفت: ﴿وَأُوتِينَا ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ۝٤٢﴾ «و ما پیش از ملکه (و قومش) علم داده شده بودیم، و مسلمان بودیم»، یعنی در علم و دانش و تمدن، ما بر مردم سبأ سبقت داریم، زیرا علم و دانش در بنی اسرائیل از زمان موسی علیه السلام آغاز شد و شریعت را برای ایشان جاری ساخت، نظام جماعت و شیوهٔ تمدن را برای ایشان اموخت، پس بنی اسرائیل در معرفت این امور همواره در تقدم و پیشرفت بودند، تا آنکه این تقدم و معرفت در زمان سلیمان علیه السلام به اوج خود رسید، پس به این اعتبار بنی اسرائیل نسبت به اهل سبأ سبقت داشتند.

و یا مقصود سلیمان علیه السلام بیان وسعت و فراخی و قوت دانشی است که به ایشان داده شده بود، در ین صورت مطلب آیه چنین می شود که ما در علم و دانش بر ملکهٔ سبأ فوقیت داشته به مرتبه ای رسیده ایم که او نرسیده است.

و با این قول که «ما مسلمان هستیم» فضیلت و مزیت دیگر خود را ابراز داشت.

- سپس سلیمان علیه السلام آنچه را که مانع اسلام ملکه شده بود، بیان کرد: ﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعۡبُدُ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ﴾ «و باز داشته بود او (یعنی ملکه) را (از عبادت الله) چیزهایی که جز الله عبادت می کرد»، یعنی شرک و عبادت خورشید، بصیرت قلب اورا مختل ساخته بود، به همین سبب توحید را گذاشته به عبادت آفتاب پرداختند.

- و مانع دیگر از عبادت الله، برایش این بود: ﴿إِنَّهَا كَانَتۡ مِن قَوۡمٖ كَٰفِرِينَ ٤٣﴾ «زیرا او از قوم کافر بود» و شرک و کفر را از نسل های گذشته به میراث برده بود، از یکسو خودش کافر و از سوی دیگر در محیط کفر زندگی می کرد، این همه سبب شد تا همانند دیگران، او نیز آفتاب را پرستش کند.

موضوع سوم: ماجرای ورود ملکه به قصر پذیرائی سلیمان عليه السلام

مفسرین گفته اند: سلیمان علیه السلام به جِن ها دستور داده بود تا برایش قصر بزرگی بسازند که صحن آن به شیشهٔ سفید فرش شده باشد و از زیر آن آب جاری باشد، پس جن ها طبق دستور سلیمان علیه السلام چنین قصری ساختند، هنگامی که بلقیس ملکهٔ سبأ آمد، به قصر سلیمان علیه السلام دعوت داده شد: ﴿قِيلَ لَهَا ٱدۡخُلِي ٱلصَّرۡحَۖ فَلَمَّا رَأَتۡهُ حَسِبَتۡهُ لُجَّةٗ وَكَشَفَتۡ عَن سَاقَيۡهَاۚ﴾ «و (برایش) گفته شد داخل قصر شو پس (وارد قصر شد و) هنگامی که (صحن شیشه ای) آن را دید، گمان کرد که آب عمیقی است، و هردو ساق خود را برهنه کرد» تا ازآن آب بگذرد، ﴿قَالَ إِنَّهُۥ صَرۡحٞ مُّمَرَّدٞ مِّن قَوَارِيرَۗ﴾ «(سلیمان علیه السلام برایش) گفت: این قصری است (صحنش) مفروش از شیشه است»، لذا به برهنه کردن ساقها نیازی نیست.

و هدف سلیمان ازینکه او را به قصرش دعوت داد، این بود تا ملک و سلطنت عظیمی را که الله سبحانه به وی عطا نموده بود، برای ملکه سبأ نشان دهد، ملک و سلطنتی که نسبت به پادشاهی ملکهٔ سبأ بسی عظیم تر و با شکوه تر بود، پس هنگامی که او به قصر سلیمان علیه السلام وارد شد، سلیمان علیه السلام او را در برابر شرک و عبادت غیرالله، سرزنش و ملامت کرد، پس درین هنگام، ملکه به جرم خود اقرار و به حقانیت اسلام اعتراف نمود:

﴿قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٤٤﴾﴾ «گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم و همراه سلیمان برای پروردگار عالمیان منقاد گردیدم»، و به این ترتیب به اساس دعوت سلیمان علیه السلام از شرک وعبادت غیر الله دست کشید.

نا گفته نماند داستان هایی که در بارۀ هدف ساختن قصر شیشه ای سلیمان علیه السلام بیان شده است، که گویا هدف سلیمان علیه السلام دیدن ساق ملکه بود تا بداند که آیا موی دارد یا ندارد تا با وی ازدواج کند، این سخنانی است که هیچ اصل و اساسی ندارد بلکه به صورت اغلب برگرفته از سخنان اهل کتاب است و پیغمبران از تنیدن چنین حیله ها، پاک و مبرا هستند و همچنان ازدواج سلیمان علیه السلام با ملکۀ سبأ ثابت نیست.

✡✡✡

دلیل نقلی سوم: (از آیۀ ۴۵-۵۳) قصۀ صالح عليه السلام وقومش

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ فَإِذَا هُمۡ فَرِيقَانِ يَخۡتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَٰقَوۡمِ
لِمَ تَسۡتَعۡجِلُونَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِۖ لَوۡلَا تَسۡتَغۡفِرُونَ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالُواْ ٱطَّيَّرۡنَا بِكَ وَبِمَن
مَّعَكَۚ قَالَ طَٰٓئِرُكُمۡ عِندَ ٱللَّهِۖ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ تُفۡتَنُونَ ﴿٤٧﴾ وَكَانَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ تِسۡعَةُ رَهۡطٖ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ
وَلَا يُصۡلِحُونَ ﴿٤٨﴾ قَالُواْ تَقَاسَمُواْ بِٱللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُۥ وَأَهۡلَهُۥ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِۦ مَا شَهِدۡنَا مَهۡلِكَ أَهۡلِهِۦ وَإِنَّا
لَصَٰدِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا وَمَكَرۡنَا مَكۡرٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿٥٠﴾ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ
عَٰقِبَةُ مَكۡرِهِمۡ أَنَّا دَمَّرۡنَٰهُمۡ وَقَوۡمَهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿٥١﴾ فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴿٥٢﴾ وَأَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾﴾

ترجمه:

۴۵- و ما به سوی قبیلۀ ثمود برادرشان صالح را فرستادیم (تا ایشان را دعوت دهد) که الله را عبادت کنید، پس ناگهان ایشان به دو گروهی تقسیم شدند که با هم کشمکش می کردند.

۴۶-(صالح به ایشان) گفت: ای قوم من! چرا پیش از مطالبۀ رحمت به مطالبۀ عذاب می شتابید، چرا از الله آمرزش نمی خواهید تا مورد رحمت قرار گیرید؟

۴۷- گفتند: ما از تو و همراهانت شگون بدگرفته ایم، (صالح) گفت: طالع بـد شـما (و خیـر و مصیبتی که به شما می رسد همه از) نزد الله است، بلکه شما (بـه سـبب ایـن مصایب) گروهی هستید که مورد آزمایش قرار می گیرید.

۴۸- در شهر (حِجر) نه نفر بود که همواره در سر زمین «حجر» فساد می کردند و بـه اصلاح نمی پرداختند.

۴۹- (این نه نفر مفسد به یکدیگر) گفتند: بیائید سوگند یادکنید که بر صالح و خـانواده اش شبخون می زنیم و آنها را به قتل می رسانیم، سپس به ولـیّ او مـی گـوئیم کـه مـا در هلاکت خانواده اش، حاضر نبودیم و یقینا ما راست می گوئیم.

۵۰- و آنها نقشۀ مهمی را سنجیدند و ماهم نقشۀ مهمی را در پیش گرفتیم، در حالیکه آگـاه نبودند.

۵۱- پس ببین سرانجام توطیۀ آنها چگونه شد؟ ما آنها و قوم شان همگی را هلاک کردیم.

۵۲- پس این، خانه های ایشان است که به سبب ستم شان خالی مانده است، یقینا درین امر درس عبرت است برای کسانی که می دانند.

۵۳- وما نجات دادیم کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می کردند.

تفسـیر:

بعد از قصۀ موسی و داؤد و سلیمان – علیهم السلام - که از بنی اسرائیل بودند، در مرتبۀ سوم برای شرح دریافت قرآن، از مصدر اصلیش، قصۀ صالح ﷺ را ذکر می کند که او از قـوم عرب بود و هدف از ذکر این قصه، تذکیر قبیلۀ قریش وسائر عرب به این موضـوع اسـت کـه همه انبیای گذشته، چه عرب وچه عجم، مردم را به سوی عبادت الله واحد لاشـریک دعـوت می دادند و از شرک و بت پرستی و دیگر ضلالات باز می داشتند.

و این داستان های تاریخی قرآن، همه دلیل آن است که محمـدﷺ قـرآن را از نـزد ذات «حکیم علیم» دریافت نموده است و از طرف دیگر انذار برای مشرکان است.

و عناوین موضوعات این آیات بدین قرار است :

۱- ارسال صالح ﷺ به سوی قوم ثمود و بیان دعوت او،

۲- نمونه ای از استکبار این قوم و نصیحت صالح علیه السلام به ایشان،

۳- عکس العمل افراد شریر در برابر صالح علیه السلام،

۴- انجام بد قوم صالح علیه السلام.

موضوع اول: ارسال صالح علیه السلام به سوی قوم ثمود و بیان دعوت او

- ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ﴾ «و مابه سوی قبیلهٔ ثمود برادر شان صالح را (به حیث پیغمبر) فرستادیم (تا ایشان را دعوت دهد) که الله را عبادت کنید»، چرا که شایستهٔ عبادت تنها الله عزوجلّ است، و در پهلوی دعوت به سوی عبادت الله تعالی، از شرک و دیگر مفاسد اجتماعی و اخلاقی ایشان را باز دارد.

- و در نتیجهٔ دعوت صالح علیه السلام حالت مردم چنین شد که ﴿فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ۝٤٥﴾ «ناگهان ایشان به دو گروهی تقسیم شدند که با هم کشمکش می کردند»، یک گروه عبارت از مؤمنان مستضعف و طرفداران صالح علیه السلام بودند که دعوت اورا پذیرفتند، گروه دوم، سرمایه داران مستکبر و دشمنان دعوت صالح علیه السلام بودند که در برابر دعوت او استکبار نمودند و این هردو گروه همواره بایکدیگر مخاصمه داشتند، یک گروه به سوی توحید و عدالت و اصلاح فرا می خواند و گروه دیگر بر کفر و شرک و ظلم و استکبار خود اصرار ورزیده مومنان را تهدید می کردند، چنانچه مخاصمهٔ این دو گروه در سورهٔ اعراف آیهٔ (۷۵-۷۶) بیان شده است.

موضوع دوم: نمونه ای از استکبار این قوم و نصحیت صالح علیه السلام به ایشان

هنگامی که صالح علیه السلام خود را رسول الهی معرفی نموده قوم خود را به سوی عبادت پروردگار دعوت داد، آنها در عوض پذیرفتن دعوت، از وی ارائهٔ معجزه خواستند، پس الله سبحانه مطابق خواست خودشان ماده شتری را به طور نشانه برای آنها فرستاد، سپس صالح علیه السلام از قوم خود تقاضا کرد به آن ماده شتر هیچ اذیتی نرسانند، زیرا تعرض به «ناقه» در حقیقت فراخواندن عذاب الهی است، صالح علیه السلام با وجود ارائهٔ معجزه، هنگامی که آنها را از عذاب الهی بیم داده به سوی اسلام دعوت می داد، آنان می گفتند: ای صالح اگر پیغمبر باشی عذابی را که به ما وعده می دهی، همین حالا نازل کن.

- پس صالح علیه السلام آنان را ازین مطالبه باز داشته و مورد ملامت قرارشان داد: ﴿قَالَ يَٰقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبْلَ ٱلْحَسَنَةِ﴾ «گفت: ای قوم من! چرا پیش از مطالبهٔ رحمت به مطالبهٔ عذاب می شتابید؟». مقصود از «ٱلسَّيِّئَة» عذاب است و مقصود از «ٱلْحَسَنَةِ» رحمت الهی است.

- بازهم آنها را به توبه و استغفار دعوت داده گفت: ﴿لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝٤٦﴾ «چرا از الله آمرزش نمی خواهید (وتوبه نمی کنید) تا مورد رحمت الهی قرار گیرید؟».

- اما آنها در مقابل نصیحت صالح علیه السلام، جواب خشونت آمیز دادند: ﴿قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ﴾ «گفتند: ما از تو و همراهانت شگون بد گرفته ایم» و این خشک سالی و کمبود مواد غذائی و این نابسامانی های ما همه از قدوم نامبارک شما است.

چنانکه عین همین سخنان را فرعونیان در برابر موسی و پیروان او گفته بودند که در سورۀ اعراف آیۀ (۱۳۱) تصریح شده است.

- پس صالح عليه‌السلام به ایشان چنین جواب داد: ﴿قَالَ طَائِرُكُمْ عِندَ اللَّهِ﴾ «گفت: طالع بد شما نزد الله است» و هر مصیبت و خیر و شرّی که می رسد همه مقدراتی است که از طرف الله تعالی تعیین شده است و به قضا و قدر او ارتباط دارد و زمام خیر وشر هیچ گاه در دست خلائق نیست، اگر او می خواهد روزی تان می دهد و آرام و راحت وصحت وعافیت می بخشد، واگر می خواهد به عذاب های گوناگون و انواع مشکلات اقتصادی و سیاسی مواجه تان می سازد.

نزد عربها در جاهلیت هنگام ارادۀ سفر اگر پرنده ای به طرف راستشان پرواز می کرد، ازآن شگون خوب می گرفتند، و اگر به جانب چپ شان پرواز می کرد ازآن فال بد می گرفتند، و آن را نشان نحوست می دانستند و به همین اساس کلمۀ «تَطَيُّر» در بد شگونی و نحوست استعمال می کردند.

- سپس صالح عليه‌السلام به ایشان گفت: ﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾﴾ « بلکه شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار می گیرید»، آزمایش الله این است که مرا به سوی شما فرستاده است که آیا اطاعت می کنید و مستحق پاداش شناخته می شوید؟ یا عصیان می ورزید و سزاوار عقاب می گردید؟

یا اینکه «تُفْتَنُونَ» به معنای «تُعَذَّبُون» است، یعنی به وسیلۀ این سختی هایی که با آن مواجه هستید، از سوی الله تعالی عذاب می شوید.

و یا معنایش اینست که به سبب فال بد گرفتن تان، شیطان شما را در فتنه می اندازد.

موضوع سوم : عکس العمل افراد شریر در برابر صالح عليه‌السلام

- ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾﴾ «و در شهر (حِجر) نه نفری بودند که همواره در زمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند».

«رَهْطٍ» در اصل گروه کوچک از سه تا نه نفر را گویند، اما مقصود ازآن درینجا فرد مراد است و آن نه نفر از جملۀ پسران سرمایه داران و اشراف قوم بودند و هرکدام شان زیر دست

خود اتباع و پیروان داشتند که در پخش و نشر فساد بارئیسان خویش سهم داشتند و مشغلهٔ این نه نفر و پیروان شان کفر و ارتکاب معاصی و قتل وکشتار و غارت اموال وعمل فحشاء بود. ([1])

- سپس یک نمونه از فساد آنها را بیان می کند: ﴿ قَالُواْ تَقَاسَمُواْ بِٱللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُۥ وَأَهۡلَهُۥ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِۦ مَا شَهِدۡنَا مَهۡلِكَ أَهۡلِهِۦ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿٤٩﴾ ﴾ «(به یکدیگر) گفتند: سوگند یادکنید که بر صالح و خانواده اش شبخون می زنیم و آنها را به قتل می رسانیم، سپس به ولیّ او می گوئیم که ما در (هنگام) هلاکت خانواده اش، حاضر نبودیم، و یقینا ما راست می گوئیم».

آنان این مشوره و تصمیم را بعد از آن گرفتند که ناقه را به قتل رساندند و صالح عليه السلام به ایشان خبر داده بود که بعد از سه روز هلاک خواهند شد، چنانچه در سورهٔ هود آیهٔ (۶۵) می گوید: ﴿ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمۡ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٖۖ ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٖ ﴾ «پس ناقه را کشتند، (صالح به ایشان) گفت: درخانهٔ خویش سه روز بهره بگیرید، این وعده ئی است که دروغ نیست»، بعد ازین سخنان صالح علیه السلام، آنان تصمیم گرفتند تا اورا باخانواده اش به قتل برسانند.

- الله سبحانه به دفع این توطیهٔ آنان اشاره نموده چنین می گوید: ﴿ وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا وَمَكَرۡنَا مَكۡرٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿٥٠﴾ ﴾ «و آنها نقشهٔ مهمی را سنجیدند و ما هم نقشهٔ مهمی را در پیش گرفتیم، در حالیکه آگاه نبودند».

موضوع چهارم : انجام بد قوم صالح علیه السلام

سپس ثمرهٔ نقشهٔ آنها را بیان می کند: ﴿ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ مَكۡرِهِمۡ أَنَّا دَمَّرۡنَٰهُمۡ وَقَوۡمَهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿٥١﴾ ﴾ «پس ببین سرانجام توطیهٔ آنها چگونه شد؟ ما آنها و قوم شان همگی را هلاک کردیم»، و هیچ فردی از کافران را زنده نگذاشتیم.

- و آثار عقوبت الهی به ایشان چنین شد که: ﴿ فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْ ﴾ «پس این، خانه های ایشان است که به سبب ستم شان خالی مانده است».

- ﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴿٥٢﴾ ﴾ «حقا که درین امر درس عبرت است برای قومی که می دانند» که هرعذاب ثمرهٔ معاصی و هر نعمت نتیجهٔ طاعت است.

---

[1]- تفسیر زاد المسیر: ٧٩/٦.

- از نجات مومنان خبر می دهد: ﴿وَأَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ۝٥٣﴾ «و نجات دادیم کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می کردند»، و در رأس این گروه مؤمن و پرهیزگار، صالح عليه السلام قرار داشت که شرح کامل این موضوع در سورهٔ اعراف آیهٔ (۷۲-۷۹) و سورهٔ هود آیهٔ (۶۱-۶۸) ذکر شده است.

۞۞۞

دلیل نقلی چهارم: (آیهٔ ۵۴- ۵۸) **قصهٔ لوط** عليه السلام

﴿وَلُوطًا إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦٓ أَتَأۡتُونَ ٱلۡفَٰحِشَةَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ ۝٥٤ أَئِنَّكُمۡ لَتَأۡتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهۡوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ تَجۡهَلُونَ ۝٥٥ ۞ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخۡرِجُوٓاْ ءَالَ لُوطٖ مِّن قَرۡيَتِكُمۡۖ إِنَّهُمۡ أُنَاسٞ يَتَطَهَّرُونَ ۝٥٦ فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ قَدَّرۡنَٰهَا مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ۝٥٧ وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِم مَّطَرٗاۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلۡمُنذَرِينَ ۝٥٨﴾

ترجمه:

۵۴- ولوط را (به سوی قومش فرستادیم) هنگامی که برای قومش گفت: آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید در حالی که (زشتی آنرا) می دانید ؟!

۵۵- آیا شما به جای زنان، مردان را مورد شهوت رانی قرار می دهید؟ بلکه شما قوم نادان هستید.

۵۶- پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: پیروان لوط را از شهرتان بیرون رانید، زیرا اینها مردان پاکباز اند.

۵۷- پس او و اهلش را نجات دادیم جز همسرش، ما مقدر کرده بودیم که او از جملهٔ باقیمانده گان در عذاب باشد.

۵۸- و بر آنان باران (سنگ) را باراندیم، پس باران بیم داده شده گان چه بد بارانی بود.

تفسیر:

این داستان، چهارمین داستان این سوره است که همانند قصه های گذشته روشن می سازد که پیغمبر ﷺ این قرآن را از نزد ذات «حکیم علیم» تلقی نموده است و هدف ازین قصه، هشدار از مخالفت فرامین الهی ومنع از اقدام به معاصی کبیره است و به خصوص عمل

قبیح هم جنس بازی است، زیرا ارتکاب چنین اعمال موجب خشم و عذاب الهی می گردد، چنانچه قوم لوط علیه السلام به سبب مخالفت شان از دستورات الهی و ارتکاب این عمل زشت، به شدیدترین نوع عذاب گرفتار شدند.

الله سبحانه می فرماید:

- ﴿ وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾ ﴾ «و لوط را (به سوی قومش فرستادیم) هنگامی که برای قومش گفت: آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید در حالیکه (زشتی آن را) می دانید؟! »، یعنی از بدی و زشتی این عمل به خوبی آگاه هستید و می دانید که این عمل خلاف فطرت، بسیار قبیح است.

- سپس عمل فاحشه ای را که انجام می دادند تصریح می کند: ﴿ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾ ﴾ «آیا شما به جای زنان، مردان را مورد شهوت رانی قرار می دهید؟ بلکه شما قوم نادان هستید»، و این از جهالت شما است که شئ حلال وطبیعی را ترک نموده، مرتکب حرام می شوید.

- قوم لوط علیه السلام درعوض اینکه دعوت او را بپذیرند از روی تکبر و خود خواهی دست به وعید و تهدید زدند، چنانچه الله سبحانه موقف آنها را بیان می کند: ﴿ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ أَخْرِجُوٓا۟ ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ ﴾ «پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: پیروان لوط را از شهرتان بیرون رانید ».

- و انگیزۀ اخراجشان این است که ﴿ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾ ﴾ «اینها مردمان پاکباز هستند»، و در برابر عمل شما حساسیت دارند.

این گفتار این قوم فاسد، سرمشق تمام فساق جهان گردیده است، چنانچه انسان های فاسق در هرجایی که باشند نمی خواهند مردمان پاک در صف آنها قرار داشته باشند، چون طهارت و پاکی آنها، مانع گسترش فساد آنها می گردد و آنان نمی توانند فساد شان را به فراغ خاطر انجام دهند.

در نتیجۀ استمرار این قوم بر فساد، عذاب الهی به سراغ شان آمد، و الله سبحانه لوط علیه السلام را نجات داد، الله تعالی می فرماید:

- ﴿ فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ قَدَّرْنَٰهَا مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٥٧﴾ ﴾ «پس او و اهلش را نجات دادیم جز همسرش، ما مقدر کرده بودیم که او از جملۀ باقی مانده گان در عذاب باشد».

- ﴿وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِم مَّطَرٗاۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلۡمُنذَرِينَ ۝٥٨﴾ «و بر آنان باران (سنگ) را باراندیم، پس باران بیم داده شده گان چه بد بارانی بود»، که اثر و نشانی از ایشان به جا نگذاشت و همه را نیست و نابود کرد.

✿✿✿

بخش سوم: (از آیۀ ۵۹-۹۳) در بارۀ اثبات توحید و معاد و حقانیت رسالت محمد ﷺ و این آیات در پنج مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول: (از آیۀ ۵۹-۶۴) اثبات توحید با پنج دلیل عقلی

﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓۗ ءَآللَّهُ خَيۡرٌ أَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٥٩ أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ مَّا كَانَ لَكُمۡ أَن تُنۢبِتُواْ
شَجَرَهَآۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ يَعۡدِلُونَ ۝٦٠ أَمَّن جَعَلَ ٱلۡأَرۡضَ قَرَارٗا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنۡهَٰرٗا وَجَعَلَ لَهَا
رَوَٰسِيَ وَجَعَلَ بَيۡنَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ حَاجِزًاۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ۝٦١ أَمَّن يُجِيبُ
ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ
۝٦٢ أَمَّن يَهۡدِيكُمۡ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ
تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٦٣ أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ
قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ۝٦٤﴾

ترجـــمه:

۵۹- بگو: سزاوار همه ستایش تنها الله است وسلام بربندگان برگزیده اش، آیا الله بهتر است یا چیزهائی که شریک قرار می دهند؟

۶۰- آیا (معبودان شما بهتر اند) یا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است؟ و برای شما از آسمان آبی را فرو ریخته است که با آن آب برای شما باغ های با رونقی را رویاندیم، در قدرت شما نیست که درختان آن را برویانید، آیا همراه الله، معبود دیگری هست؟ بلکه ایشان گروهی هستند که از توحید انحراف می ورزند.

۶۱- آیا (این بتان بهتر اند) یا کسی که زمین را قرارگاه آفرید و درمیان آن نهرها پدید آورد و برای استقرار زمین، کوه های استواری آفرید و درمیان دو دریا مانعی ایجاد کرد، آیا همراه الله معبود دیگری هست؟ بلکه بیشتر ایشان نمی دانند.

۶۲- آیا (این بتان شما بهتر اند) یا کسی که دعای درمانده را اجابت می کند، هنگامی که (برای کمک) او را بخواند، و بلا (و مصیبت) را بر طرف می کند و شما را (به نوبت) در زمین جای نشین (پیشینان) می گرداند؟ آیا همراه الله معبود دیگری هست؟ شما بسیار کم پند می گیرید.

۶۳- آیا (معبودان شما بهتراند) یاکسی که شما را در تاریکی های خشکه و دریا رهنمائی می کند وکسی که بادها را به عنوان مژده رسان، پیشاپیش رحمتش می فرستد؟ آیا همراه الله معبود دیگری هست؟ الله برتر و والاتر است از چیزهائی که شریک قرار می دهند.

۶۴- آیا (مبعودان ناتوان شما بهتر اند) یاکسی که آفرینش را می آغازد، سپس آن را از سر می گیرد (و بعد از مردن دو باره زنده می گرداند) وکسی که شما را از زمین و آسمان روزی می دهد، آیا همراه الله معبود دیگری هست؟ بگو: حجت خود را بیاورید اگر راست می گوئید.

تفسیر:

بعد از ذکر داستان های عبرت انگیز پنج پیغمبر، اکنون درین آیات به پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم دستور می دهد تا در برابر نابود ساختن دشمنان توحید و دشمنان پیغمبران، حمد و ثنای او را بیان کند و در مقابل تبلیغ توحید و رسالت، به پیغمبران سلام بفرستد و این دستور به حمد و ثنای الله، و سلام بر بندگان برگزیده، در حقیقت تمهید برای ذکر دلائل اثبات توحید است.

- ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ﴾ «بگو: سزاوار همه ستایش تنها الله است وسلام بربندگان برگزیده اش» که در برابر دعوت وتبلیغ منهج الهی برای جهان بشریت، متحمل تکالیف و سختی هایی فراوان شدند.

«قُلِ» خطاب برای پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم است، یعنی ای پیغمبر! در برابر نابودی دشمنان انبیای گذشته، الله را ستایش کن.

مقصود از بندگان برگزیدهٔ الله، پیغمبران و پیروان راستین آنهایند، و مقصود از «سلام»، سلامتی از هرگونه عذاب و آفات است.

و ستایش تنها برای الله عزوجل ازآنجهت است که او خالق کائنات و تنها شایستهٔ عبادت است و درود بر بندگان برگزیدهٔ الله، بدان سبب است که آنها مبلغین و دعوتگران به سوی توحید و عبادت الهی اند.

- بعد از ذکر حمد وسلام که درحقیت مقدمهٔ ردّ شرک و ارائهٔ دلائل عقلی برای اثبات توحید است، مشرکان را مورد توبیخ قرار داده می فرماید: ﴿ءَآللَّهُ خَيۡرٌ أَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٥٩﴾ «آیا الله بهتر است یا چیزهائی که شریک قرار می دهند؟»، مانند اصنام و اوثان و ملائکه وجن وصالحینی که رساندن هیچ خیر و شری در اختیار شان نیست، پس شکی نیست که الله واحد لاشریک و قادر به هر چیز، از همه بهتر است.

مقصود آیه، استفهام نیست، بلکه نکوهش و سرزنش مشرکان است، زیرا آنها مخلوقات عاجز و ناتوان و در بسا اوقات چیزهایی را که خود می ساختند و می تراشیدند، عبادت می کردند.

اثبات توحید با دلائل عقلی وآفاقی:

بعد از دستور به حمد الله سبحانه و ابطال عقیدهٔ مشرکان به صورت اجمالی، حالا درینجا برای اثبات توحید، دلائل روشنی عرضه می دارد، که هر کدام حاوی قوی ترین رد بر عقیده و عمل شرکی مشرکان است و بعد از هر دلیل، به اسلوب استفهام انکاری، مشرکان را توبیخ و نکوهش می کند.

- **دلیل اول:** از خلقت آسمان ها و زمین و مابین این هردو سخن می زند: ﴿أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٍ﴾ «آیا (معبودان شما بهتر اند) یا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است؟ و برای شما از آسمان آبی را فرو ریخته است که با آن آب برای شما باغ های با رونقی را رویاندیم».

هیچ عاقلی شک نمی کند که این همه آفریدهٔ الله سبحانه است، اما چون در رویانیدن گیاهان، سببیت موجود است، زیرا انسان بذر می کند، آب می دهد و اصلاح می کند، پس درین هنگام اسناد فعل به سوی سبب جائز است، به همین سبب الله سبحانه «إنبات» را به

سوی ذات خود به طریق التفات بیان کرد، تا کسی گمان نکند که بنده در رویانیدن نقشی دارد، بلکه بنده فقط بذر می کند و آب می رساند، اما رویانیدن تنها کار الله تعالی است.

به همین سبب فرمود: ﴿مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ﴾ «در قدرت شما نیست که درختان آن را برویانید»، زیرا اگرچه شما انسان ها سبب شده می توانید، اما نمی توانید درختی را موافق مرام خود برویانید و با این دلیل واضح، ثابت شد که خالق تنها او است، پس چرا مخلوق عاجز ناتوان را با او شریک قرار می دهید؟ چنانچه در سورۀ نحل آیۀ (۱۷) می گوید: ﴿أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ «آیا کسی که می آفریند همانند کسی است که چیزی را نمی آفریند؟ آیا متذکر نمی شوید؟»، که این دو هیچ گاه با هم برابر نیستند، پس به کدام دلیل این چوب های تراش شده و سنگ های نقش و کاشی شده را پرستش می کنید ؟!

- بعد ازآن الوهیت معبودان مشرکان را نفی می کند: ﴿أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ «آیا همراه الله معبود دیگری هست؟» نه، بلکه او معبود یگانه است، در ذات وصفات و الوهیتش کسی با او شریک و انباز نیست، طوری که در سورۀ مؤمنون آیۀ (۹۱) می گوید: ﴿وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنْ إِلَٰهٍ﴾ «و با او هیچ معبود و انبازی نیست» نه شریک ادنی، نه شریک مساوی، نه شریک اعلی، نه پیش از خلق و نه در وقت خلق، و نه بعد از خلق.

- سپس مشرکان را تقبیح می کند: ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ۝٦٠﴾ «بلکه ایشان گروهی هستند که از توحید انحراف می ورزند»، و با پروردگار شریک قرار می دهند. چنانکه در سورۀ انعام آیۀ (۱) می گوید: ﴿ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ «سپس کافران با پروردگارشان شریک قرار می دهند»، این واضح بود که مشرکان معبودان خود را در ذات وصفات با الله شریک قرار نمی دادند، اما بخشی از عبادات را برای آنها انجام می دادند، به این عقیده که این اشخاص و یا بتان بندگان مقرب الله هستند و نزد الله ایشان را سفارش می کنند.

- **دلیل دوم:** ذکر بخشی از نعمت های الله در زمین: ﴿أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ﴾ «آیا (این بتان بهتر اند) یا کسی که زمین را قرارگاه آفرید و درمیان آن جوی ها پدید آورد و برای (استقرار) زمین کوه هائی استواری آفرید و درمیان دو دریا، مانعی ایجاد کرد» که نمی گذارد آبهای شیرین با آب شور بیامیزد و باهم مخلوط شوند.

درین آیه چهار نعمت عمدهٔ خود را که به زمین ارتباط دارد، ذکر کرده است و این چهار نعمت، پایه های مستحکم حیات انسانی وکافهٔ حیوانات را تشکیل می دهد:

۱- آرامش زمین، چنانکه در سورهٔ غافر آیهٔ (۶۴) می گوید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا﴾ «الله آن است که زمین را برای شما قرار گاه آفریده است».

۲- خلقت نهر ها، چنانچه در سورهٔ ابراهیم آیهٔ (۳۲) می گوید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ﴾ «و نهر را برای شما رام ساخت » و آن را در خدمت شما قرار داد.

۳- خلقت کوه های سر به فلک، طوری که در سورهٔ مرسلات می گوید: ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ شَٰمِخَٰتٍ وَأَسْقَيْنَٰكُم مَّآءً فُرَاتًا ۝٢٧﴾ «و در زمین کوه های بلند آفریدم و شما را آب گوارا نوشاندیم».

۴- آفرینش حجاب و مانع درمیان دو دریا، همانگونه در سورهٔ فرقان آیهٔ (۵۳) ﴿وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا﴾ «و درمیان هردو دریا، حجاب وسد مضبوطی آفرید» که مانع خلط شدن آب شیرین به آب شور می شود، و در سورهٔ الرحمن می گوید: ﴿مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۝١٩ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ۝٢٠﴾ «دو دریارا روان کرده است که باهم ملاقی می شوند، اما در میان شان مانعی است که ازآن تجاوز نمی کنند»، پس خود قضاوت کنید که آیا معبودان فاقد هرگونه سود و زیان بهتر اند، یا کسی که این منافع حیات بخش را به وجود آورده است؟

حقیقت است که آن معبودان ناتوان، با خالق چنین منفعت ها و نعمت های بزرگ، هیچ گاه برابر نیستند، پس از شما پرسیده می شود: ﴿أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ «آیا همراه الله معبود دیگری هست؟» بدیهی است که معبود بر حقی جز الله نیست.

- سپس به منشأ اصلی شرک آنها اشاره نموده می گوید: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝٦١﴾ «بلکه بیشتر ایشان نمی دانند»، از منفعت توحید و از ضرر شرک کاملاً جاهل اند، ازینجهت با الله شریک قرار می دهند.

- **دلیل سوم**: تنها او است که به فریاد انسان های مجبور می رسد : ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ «آیا (این بتان شما بهتراند یا) کسی که دعای درمانده را اجابت می کند، هنگامی که (برای کمک) اورا بخواند»، بفریادش می رسد و درمانده ای که مرض یا فقر یا حوادث زندگی اورا از پای در آورده، و امید او از هر طرف قطع شده است، درین وقت متوجه به سوی ذات او می شود و از حضور او درخواست می کند، او است که مشکلش را حل می کند، اما کسانی را

که مشرکان به فریاد می خوانند، نه تنها مشکل کسی را نمی توانند بـرآورده سـازند، حتـی نمی توانند مشکلی را از خود دفع کنند.

در مسند احمد روایت است که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفـت: ای پیغمبر الله ! به سوی چه چیز دعوت می دهی ؟ فرمود:

«أَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَحْدَهُ الَّذِی إِنْ مَسَّكَ ضُرٌّ فَدَعَوْتَهُ كَشَفَ عَنْكَ، وَالَّذِی إِنْ ضَلَلْتَ بِأَرْضٍ قَفْرٍ دَعَوْتَهُ رَدَّ عَلَيْكَ، وَالَّذِی إِنْ أَصَابَتْكَ سَنَةٌ فَدَعَوْتَهُ أَنْبَتَ عَلَيْكَ»

«به سوی الله یگانه دعوت می دهم، آنکه اگر به تو آسیبی برسد و تو او را دعـا کنـی، آن مصیبت را از تو دور می کند، و اگر در سرزمین بی آب و علف (چیزی را)گم کنـی و تـو او را دعا کنی، آن (گم شده ات) را برایت باز می گرداند، و اگر به تو قحطی برسـد، پـس تـو او را دعا کنی، (نباتات را) برایت می رویاند».

آن مرد می گوید: گفتم : مرا توصیه کنید، (رسول الله صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«لاَ تَسُبَّنَّ أَحَداً، وَلاَ تَزْهَدَنَّ فِی الْمَعْرُوفِ وَلَوْ أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ وَأَنْتَ مُنْبَسِطٌ إِلَيْهِ وَجْهُكَ، وَلَوْ أَنْ تُفْرِغَ مِنْ دَلْوِكَ فِی إِنَاءِ الْمُسْتَسْقِی، وَائْتَزِرْ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ فَإِنْ أَبَيْتَ فَإِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِيَّاكَ وَإِسْبَالَ الإِزَارِ فَإِنَّ إِسْبَالَ الإِزَارِ مِنَ الْمَخِيلَةِ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لاَ يُحِبُّ الْمَخِيلَةَ»

«هیچ کسی را دشنام مده، در کار نیک بی رغبت مشو اگر چه (به این صورت باشـد کـه) تو با برادرت ملاقات کنی در حالیکه چهره ات را برایش گشاده داری، و اگر چه از دلو (سـطل آبت) در ظرف آب گیرنده آب بریزانی (و برایش آب بدهی)، و اینکه ازارت را تا نصـف سـاق پایت قرار بده، و اگر از چنین کار خود داری کردی تا بجولک هایـت آن را فـرو دار، و از دراز گذاشتن ازار (فروتر از بجولکها) خود داری کن، زیرا دراز گذاشتن ازار ناشی از تکبر اسـت، و الله تکبر را دوست ندارد ».(۱)

شخصی به سوی مالک بن دینار آمد وگفت: من می خواهم که برایم دعا کنـی، زیـرا مـن «مضطر» هستم، مالک بن دینار گفت: از الله درخواست کن، زیرا او است کـه دعـای شـخص مضطر را، هنگامی که ازو درخواست کند، اجابت می کند.

از ابو بکره روایت است که پیغمبر ﷺ راجع به دعای مضطر (درمانده) چنین گفت:

۱- مسند احمد (تحقیق شیخ ارناووط) حدیث: ۲۰۶۵۵، و شیخ ارناووط سند این حدیث را صحیح قرار داده است، و شیخ البانی نیز این حدیث را صحیح گفته است، نگاه: السلسلة الصحیحة، حدیث: ۱۱۰۹.

«اللَّهُمَّ رَحْمَتَكَ أَرْجُو فَلاَ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ»[1] «ای الله! رحمت تو را امیدوارم، پس مرا لحظه ای به نفسم مسپار و همه کارهای مرا درست کن که جز تو معبود حاجت روا ندارم».

- سپس حالت دیگری از فریاد رسی خویش را بیان می کند: ﴿وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ «و کسی که بلا را بر طرف می سازد»، هر دردمند و مبتلا به بلائی، در حالت اضطرار و غیر آن، درخواستی از وی کند یا نکند، تنها الله است که بلا و مصیبت او را دور می سازد.

- از نعمت دیگرش برای بندگان سخن می زند: ﴿وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ﴾ «و شما را (به نوبت) جای گزین پیشینان می سازد».

فشردۀ مطلب آیه این است: آیا کسی که مشکلات تان را حل و بلا را از بالای تان دور می سازد و نفع عظیمی را در اختیارتان قرار می دهد بهتر است، یا بت هائی که نه مالک سود و نه قادر به دفع زیان اند بهتر اند؟ و پاسخ این سؤال نیز بدیهی است، اما مقصود توبیخ و نکوهش مشرکان در برابر اعمال شرکی ایشان است، نظیر این آیۀ در سورۀ انعام آیۀ (۱۷) یونس آیۀ (۱۰۷) فاطر آیۀ (۲) مذکور است به این آیات مراجعه شود.

- سپس همان محاکمۀ گذشته را تکرار نموده می گوید: ﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ﴾ «آیا همراه الله معبود دیگری هست؟».

- باز از طبیعت و عادت انسان خبر می دهد: ﴿قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ۝٦٢﴾ «بسیار کم متذکر می شوید» و شکر نعمت های الهی را به جای نمی آورید.

- **دلیل چهارم:** نیز مربوط به حاجت انسان است، اما حاجت خاص و در وقت خاص: ﴿أَمَّن يَهۡدِيكُمۡ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ﴾ «آیا (معبودان شما بهتر اند) یا کسی که شما را در تاریکی های خشکه و دریا رهنمائی می کند؟ وکسی که بادها را به عنوان مژده رسان، پیشاپیش رحمتش می فرستد» آری هدایت در هردو ظلمت، و ارسال بادهای فرح بخش، تنها از طرف قادر توانا و حکیم دانا است.

چنانچه در بارۀ هدایتش مردم را در سفرهایشان، در سورۀ نحل آیۀ (۱۶) می گوید:

۱- مسند أحمد (تحقیق شیخ ارناووط) حدیث: ۲۰٤٤۷، شیخ أرناووط سند این حدیث را حسن گفته است، و شیخ البانی نیز آنرا حسن قرار داده است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۳۳۸۸.

﴿وَعَلَٰمَٰتٍۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ﴾ «و (در راه های عبور، در سفر روز) نشانه ها آفرید و (در سفر شب)، ایشان به ستاره راهیاب می شوند».

و در سورهٔ انعام آیهٔ (۹۷) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهۡتَدُواْ بِهَا فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۗ﴾ «و او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید تا به وسیلهٔ آنها در تاریکی های سفر خشکه و دریا، راهیاب شوید».

در بارهٔ ارسال بادها پیش روی باران، در سوره اعراف آیهٔ (۵۷) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦ﴾ «و او کسی است که بادها را به عنوان مژده رسان هائی پیشاپیش باران رحمتش می فرستد»، همین مطلب را در سورهٔ فرقان آیهٔ (۴۸) نیز بیان داشته است.

از آنجا که این دلائل بس روشن است، برای هیچ کس بهانهٔ باقی نمی ماند، بازهم همان پرسشی را که هدف ازآن توبیخ و نکوهش است، تکرار می کند: ﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ﴾ «آیا همراه الله معبود دیگری هست؟» باز بدون آنکه جوابی را از سوی آن ها انتظار بکشد، می فرماید: ﴿تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٣﴾ «برتر است الله از آنچه شریک قرار می دهند».

- **دلیل پنجم:** ابراز کمال قدرت او به مبدأ و معاد است: ﴿أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ﴾ «آیا (معبودان شما بهتر اند) یاکسی که آفرینش را می آغازد سپس آن را از سر می گیرد؟» و آن را اعاده می کند و طوری که زمین را بعد از خشکیدنش دو باره سرسبز و شاداب می گرداند، به همین منوال انسان ها را بعد از وفات شان در روز قیامت دو باره زنده می گرداند چنانچه در سورهٔ روم آیهٔ (۲۷) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ﴾ «و او کسی است که آفرینش را می آغازد، سپس آن را اعاده می کند و این کار بروی آسان تر است».

- سپس نعمتی را ذکر می کند که وجودش، درمیان مبدأ ومعاد یعنی در دوران حیات ضروری است، می گوید: ﴿وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ﴾ «وکسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد»، از آسمان به وسیله روشنی و حرارت آفتاب و ابر و باد و باران، و از زمین، به ذریعهٔ گیاهان و غذا و آب و حیوانات و معادن در خشکه و اشیای بحری که در عمق اوقیانوس ها جای دارند، روزی می دهد.

در بارۀ رزق از آسمان و زمین، سوره نحل از آیۀ (۱۰-۱۱) و در بارۀ رزق بحری، سوره نحل آیۀ (۱۴) ملاحظه شود.

- بازهم می فرماید: ﴿أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ «آیا همراه الله معبود دیگری هست؟».

- و در پایان ذکر این پنج دلیل، یک امر و فرمانی را که ظاهر کنندۀ عجز و ناتوانی مشرکان است، متوجه ایشان ساخته می فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ۝٦٤﴾ «بگو: (برای اثبات شرک تان) برهان تان را پیش کنید اگر شما راست می گوئید» تا شریک بودن و معبود بودن معبودان تان را ثابت کند.

این مطالبه از آنها در چهار موضع قرآن واقع است: در سورۀ بقره آیۀ (۱۱۱) در سورۀ انبیاء آیۀ (۲۴) در سوره نمل آیۀ (۶۴) در سورۀ قصص آیۀ (۷۵).

و در سورۀ مومنون آیۀ (۱۱۷) هر گونه برهانی را برای عبات غیر الله، نفی می کند ﴿وَمَن يَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرْهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ ۝١١٧﴾ «و هرکه همراه الله معبود دیگری را می خواند که او را دلیلی نیست، پس حساب او نزد پروردگارش است، شکی نیست که کافران رستگار نمی شوند».

فائده:

۱- درین پنج آیه،پنج سؤال، و پنج دلیل ذکر شد: خلقت، آرامش، حل مشکلات هدایت، مبدأ و معاد.

۲- بعد از هر دلیل برای اثبات توحید الوهیت، مشرکان را به محاکمه کشانده، جملۀ ﴿أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ را تکرار کرد.

۳- باز در پایان دلیل اول، انحراف مشرکان از حق، در فاصلۀ دلیل دوم، جهل آنها، در آخر دلیل سوم: عدم اندیشه، در پایان دلیل چهارم، انحطاط فکری آنها یعنی شرک ایشان و در آخر آیۀ پنجم، مطالبه برهان ذکر شده است.

و هریک ازینها در موقع بسیار مناسب واقع است: زیرا در آیۀ اول، انحراف مشرکان از حق را ذکر نمود، لذا در فاصلۀ آن {يَعْدِلُونَ} ذکر کرد، در آیۀ دوم: چهار منفعت زمین را ذکر کرد که هر ذی شعور می داند، اما آنها ندانستند، لذا در پایان فرمود: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝٦١﴾ «بلکه بیشتر ایشان جاهل اند» در آیۀ سوم: اجابت دعای درمانده وحل مشکلات را تذکر داد تا آنها بیندیشند اما آنها چنین نکردند، ازینجهت، در

ادامهٔ آیه فرمود: ﴿قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ «بسیار کم پند می گیرید»، و جز تقلید، هرگز دست به دامن نظر و استدلال نمی زنید، تا پردهٔ غفلت را از خود دور سازید.

در آیهٔ چهارم: هدایت در ظلمات و ارسال بادهای سرور آفرین را ذکر کرد که در توان معبودان آنها نیست، اما مشرکان از شدت انحطاط فکری شان، بدون کدام حجت و برهان به پروردگار شریک می آورند، ازینرو در پایان آیه فرمود: ﴿تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ «الله برتر است از آنچه با او شریک قرار می دهند»، از آنجا که شرک هیچ برهانی ندارد، ازینجهت در آیهٔ پنجم: از ایشان مطالبهٔ برهان و دلیل می کند تا عجز و ناتوانی آنها و معبودان شان را به صورت بسیار واضح برای ایشان اثبات کند.

۞۞۞

مطلب دوم: (از آیهٔ ۶۵ - ۷۵)

رد بر شبهات مشرکان در بارهٔ معاد و تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم

﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ
فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ (۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا
لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) قُلْ سِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹) وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُن فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰)
وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۷۱) قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ
(۷۲) وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا
يُعْلِنُونَ (۷۴) وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۷۵)﴾

ترجمه:

۶۵- بگو جز الله هرکسی که در آسمان ها و زمین است، غیب را نمی داند و نمی دانند که چه وقت برانگیخته می شوند.

۶۶- بلکه علم شان در بارهٔ معرفت آخرت عاجز شده است، بلکه ایشان ازآن در شبهه اند، بلکه آنها ازآن کور اند.

۶۷- و کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدران ما، خاک گردیم، آیا ما (دو باره) بیرون کرده خواهیم شد؟

۶۸- این سخن (زندگی دوباره) به ما و به پدران ما پیش ازین وعده داده شده است، این جز افسانۀ پیشینان چیزی نیست.

۶۹- بگو: در زمین بروید پس بنگرید که سرانجام (انکار) گنهکاران چگونه بوده است.

۷۰- و (ای پیغمبر) برحال آنها اندوه گین مشو و از توطیه هائی که می کنند تنگدل مباش.

۷۱- و (کافران) می گویند: اگر راست می گوئید این وعده کدام وقت است ؟

۷۲- بگو: شاید به شما نزدیک باشد بخشی از عذابی که در طلب آن می شتابید.

۷۳- و یقینا پروردگارت بر مردمان دارای احسان است، ولی بیشتر آنها سپاس گزاری نمی کنند.

۷۴- وشکی نیست که پروردگارت می داند آنچه را که سینه های ایشان پنهان مـی دارنـد و آنچه را آشکار می کنند.

۷۵- وهیچ نهفته ای در آسمان و زمین نیست، مگر اینکه در کتاب روشنی ثبت است.

تفسـیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- شبهۀ مشرکان در بارۀ معاد و ردّ آن،

۲- بیان علم گستردۀ پروردگار.

مسئلۀ اول: شبهۀ مشرکان در بارۀ معاد و ردّ آن

از آنجا که پیشتر مسئلۀ معاد مورد بحث قرار گرفته بود، لذا مشـرکان، از پیغمبـرﷺ در بارۀ وقت وقوع آن پرسیدند، پس الله سبحانه به پیغمبرش دستور می دهد تا آنهـا را جواب گوید: ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ «بگو جز الله هرکسی که در آسمان هـا و زمین است، غیب را نمی داند»، اگرچه فرشتۀ مقرب یا پیغمبر هم باشـد، هـیچ کـدام وقـت وقوع قیامت را نمی دانند.

در سورۀ انعام آیۀ (۵۹) غیب را به ذات خود منحصر ساخته مـی فرمایـد: ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ «وکلید های غیب در دست او است، آنها را جز او کسی نمی داند».

در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۸۷) علم به وقت وقوع قیامت و ابراز قیامت را در وقتش، از آن الله تعالی دانسته می گوید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ﴾ «از تو در بارهٔ قیامت می پرسند که قیام و ظهور آن چه وقت است؟ بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است، آن را در وقتش جز او هیچ کسی آشکار نمی تواند کرد»، و در سورهٔ لقمان آیهٔ (۳۴) نیز بیان همین مطلب است.

- بعد ازآنکه علم غیب را به صورت عموم از ساکنان آسمان و زمین نفی کرد، می فرماید: ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝٦٥﴾ «و نه (این تکذیب کنندگان قیامت) می دانند که چه وقت برانگیخته می شوند»، و به همین اساس برای آخرت آماده گی نمی گیرند.

- بازهم از عدم آگاهی آنها از آخرت خبر می دهد: ﴿بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾ «بلکه علم شان در بارهٔ معرفت آخرت عاجز شده است»، و از کار افتاده است هر قدر فکر خود را به کار انداختند، علم شان به جایی نرسید و مانده شد.

«ادَّارَكَ» اصلش «تدارک» است، پیاپی آمده است، و مطلبش اینست که علم شان در بارهٔ قیامت پیاپی عاجز و ناتوان شده است، لذا با وصف دیدن و شنیدن دلائل عقلی و سمعی، به آن ایمان نمی آورند.

برخی از مفسرین گفته اند : «ادَّارَكَ» به معنی «تکامل» است که فعل ماضی است، ولی به معنای مضارع استعمال شده است و مطلبش اینست که «علم ایشان (به حقانیت معاد) در قیامت به کمال می رسد» هنگامی که قیامت را به چشم سر ببینند، آنگاه یقین می کنند که قیامت حق بوده است و همین توجیه ثانی را شیخ شنقیطی رحمه الله ترجیح داده است.

- چون عدم علم و آگاهی، از شک وتردد نشأت می کند، لذا می گوید: ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا﴾ «بلکه آنها در بارهٔ قیامت در شک اند»، و چون شک، گاهی از عدم دلیل پیدا می شود، ازینجهت روشن می سازد که شک اینها ناشی از نبودن دلیل نیست ﴿بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ ۝٦٦﴾ «بلکه آنها از ادراک دلائل قیامت کُور هستند»، وگرنه دلائل اثبات قیامت بسیار است، درین مقام منکرین قیامت را به چند صفت بر سبیل ترقی توصیف نمود:

۱- به عدم شعور به وقت قیامت ،

۲- به عدم علم شان، در بارهٔ آن،

۳- به شک و تردید دربارهٔ قیامت،

۴- به کوری قلب توصیف نمود، و وصف آنان به این صفات که همه از باب ترقی است، درین صورت این صفات همه در دنیا تحقق می یابد.

و بنا بر تفسیر دوم، مقصود ﴿ بَلِ ٱدَّٰرَكَ عِلۡمُهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ ﴾ اخبار از کمال علم مشرکان در بارهٔ قیامت، در آخرت است که آن وقت به حقانیت قیامت معلومات کافی حاصل می کنند، اما سودی ندارد. سپس در دو جمله بعدی ﴿ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ مِّنۡهَاۖ بَلۡ هُم مِّنۡهَا عَمُونَ ﴾ بیان حالت دنیوی مشرکان در بارهٔ قیامت است که در دنیا، در شک وتحیر قرار داشته وکور اند.

- چون در آیهٔ قبلی مشرکان را به شک وجهل توصیف نمود، اکنون درین آیات نتیجهٔ شک و جهل آنها را در بارهٔ قیامت بیان می کند:

۱- قیامت را محال شمردند: ﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبٗا وَءَابَآؤُنَآ أَئِنَّا لَمُخۡرَجُونَ ۝٦٧ ﴾ «وکافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدران ما، خاک گردیم، آیا ما (دو باره) بیرون کرده خواهیم شد؟»، همین گونه سخنان مشرکان در سورهٔ انعام آیهٔ (۲۹) در سورهٔ مومنون آیهٔ (۳۵-۳۷) در سورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۴-۲۵) در سورهٔ ق آیهٔ (۳) نیز ذکر شده است.

۲- عدم وقوع آن را دلیل محال بودنش قرار دادند: ﴿ لَقَدۡ وُعِدۡنَا هَٰذَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ ﴾ «این سخن (زندگی دوباره) به ما و به پدران ما پیش ازین وعده داده شده است»، اما تا هنوز واقع نشده است، پس از این مقدمهٔ غلط، نتیجهٔ غلط اخذ نموده گفتند: ﴿ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ۝٦٨ ﴾ «این جز افسانهٔ پیشینان چیزی نیست»، یعنی از نظر مشرکان و منکرین معاد، قیامت یک قصهٔ اسطوره ی و زادهٔ تخیلات قصه پردازان بوه واقعیتی ندارد.

- پس الله سبحانه به پیغمبر خود دستور می دهد، تا در ضمن یک جواب تهدید آمیز راه صواب وحقانیت این مسئله را ابراز دارد: ﴿ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ۝٦٩ ﴾ «بگو: در زمین بروید پس بنگرید که سرانجام (انکار) گنهکاران چگونه بوده است»، هنگامی که آنان از قیامت انکار ورزیدند و پیغمبران را تکذیب کردند، الله سبحانه آنها را تباه کرد وهنگامی که عذاب الهی بر مکذبین واقع گردید، انبیا وپیروان شان نجات یافتند و نجات انبیاء و پیروان ایشان و هلاکت تکذیب کنندگان، خودش دلیل حقانیت معاد است. پس اگر شما ای مشرکان، بر انکار و تکذیب تان اصرار ورزید، مانند آنها، نابود خواهید شد.

- شفقت و مهربانی بر امت، بر طبیعت و سرشت پیغمبر صلی الله غالب بود، لذا هنگامی که در آیهٔ قبلی مشرکان را با وعید شدید مخاطب قرار داد، حالا درینجا پیغمبر خود را

تسلی می دهد که در صورتی که به آن مشرکان عذاب الهی اصابت کند، باید بر ایشان غمگین نشود، لذا برایش می فرماید: ﴿وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُن فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ ۝٧٠﴾ «و (ای پیغمبر) برحال آنها اندوه گین مشو و از توطیه هائی که می کنند تنگدل مباش»، «ضَيۡقٖ»، و در قرائت دیگر «ضِيۡقٍ» به کسر «ضاد» خوانده شده است، هردو به معنی تنگی و حرج است.

۳- هنگامی که مشرکان در برابر تکذیب قیامت، به عذاب بیم داده شدند، پاسخ ایشان چنین بود: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ۝٧١﴾ «ومی گویند: این وعده (ای که در برابر تکذیب قیامت، به ما می دهی) چه وقت می آید؟ اگر راست می گوئید!»، مقصود شان ازین سخن نیز انکار از قیامت و از هر نوع عذاب است.

- الله سبحانه به پیغمبرش دستور می دهد که به ایشان چنین پاسخ دهد: ﴿قُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعۡضُ ٱلَّذِي تَسۡتَعۡجِلُونَ ۝٧٢﴾ «بگو: شاید به شما نزدیک باشد بخشی از عذابی که در طلب آن می شتابید»، «رَدِفَ» - فعل ماضی است- به معنی نزدیک است، پشت سر است، این عذابی که از نزدیکی آن به ایشان بیم داده شد، اشاره به عذاب غزوهٔ بدر است که سردمداران و پیشتازان کفر درآن به قتل رسیدند.

- سپس سبب تاخیر عقوبت کامل آنها را بیان می کند: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ ۝٧٣﴾ «و یقینا پروردگارت بر مردمان دارای احسان است، ولی بیشتر آنها سپاس گزاری نمی کنند»، و ازجملهٔ فضل و رحمتش بر مردم اینست که عذابی را که در طلب آن می شتابند، طبق خواستهٔ ایشان عذاب را نمی آورد، بلکه همواره به مجرمین و گنهگاران مهلت توبه و اصلاح عمل می دهد، ولی بیشتر انسان ها این حقیقت را درک نمی کنند.

مسئلهٔ دوم: بیان علم گستردهٔ پروردگار

سپس بیان می دارد که این فضل و دادن مهلت به مردم، بدان معنی نیست که الله تعالی از اعمال و رازهای سینه های این مجرمان بی خبر باشد، بلکه او به همه آگاه است، می فرماید: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعۡلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمۡ وَمَا يُعۡلِنُونَ ۝٧٤﴾ «وشکی نیست که پروردگارت می داند آنچه را سینه های ایشان پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند»، هیچ چیزی از وی پوشیده نیست، در سوره انعام آیهٔ (۳) می گوید: ﴿يَعۡلَمُ سِرَّكُمۡ وَجَهۡرَكُمۡ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُونَ﴾ «می داند رازهای پنهان شما و آشکار شما و آنچه را که انجام می دهید»، چنانکه در سورهٔ طه آیهٔ

(۷) می گوید: ﴿وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ۝٧﴾ «واگر سخن را آشکار گوئی یا پنهان (همه در علم او برابر است، زیرا) او پنهان و پنهان تر را می داند».

- بعد از آن فرا گیر بودن و شمول علم خود خبر می دهد: ﴿وَمَا مِنۡ غَآئِبَةٖ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ۝٧٥﴾ «وهیچ نهفتهٔ در آسمانها و زمین نیست، مگر اینکه آن در کتاب روشنی ثبت است» که لوح محفوظ است، پس احوال شما چگونه ازو پنهان می ماند؟!

❁❁❁

مطلب سوم: (آیهٔ ۷۶-۸۱) اثبات حقانیت رسول ﷺ در قرآن حکیم

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَكۡثَرَ ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ۝٧٦ وَإِنَّهُۥ لَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ
لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٧٧ إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُم بِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡعَلِيمُ ۝٧٨ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۖ إِنَّكَ عَلَى ٱلۡحَقِّ
ٱلۡمُبِينِ ۝٧٩ إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ۝٨٠ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِي ٱلۡعُمۡيِ عَن
ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ۝٨١﴾

ترجــمه:

۷۶- یقینا این قرآن بیان می دارد بر بنی اسرائیل حقیقت بسیار مسائلی را که درآن اختلاف می کنند.

۷۷- و واقعاً این قرآن برای مؤمنان مایهٔ هدایت و رحمت است.

۷۸- بی گمان پروردگارت به عدل خود (در روز قیامت) درمیان ایشان داوری خواهد کرد و او غالب، دانا است.

۷۹- پس تو بر الله توکل کن، زیرا تو برحق آشکار هستی.

۸۰- یقینا تو مرده گان را شنوانده نمی توانی و نمی توانی صدای (دعوت) را به گوش کران برسانی هنگامی که پشت گردانند.

۸۱- و تو نمی توانی کوردلان را از گمراهی شان (به سوی حق) رهنمائی کنی، تو تنها کسی را می شنوانی که به آیت های ما ایمان می آورد، پس آنها (در برابر حق) تسلیم می شوند.

تفسیر:

در ین آیات از ین موضوعات بحث می شود:

۱- خصوصیات قرآن به حیث دلیل رسالت،

۲- بیان عدل پروردگار،

۳- دستور به توکل بر الله تعالی و علل آن.

مسئلۀ اول: خصوصیات قرآن به حیث دلیل رسالت

بعد ازآنکه سخن را در بارۀ اثبات مبدأ و معاد پایان بخشید، به دنبال آن، به اثبات رسالت می پردازد و چون قرآن عمده ترین دلیل اثبات حقانیت رسالت رسول ﷺ است، ازینرو نخست وجوه اعجاز قرآن را بیان می کند که برهان حقانیت او است:

۱- إخبار از داستان های پیغمبران گذشته که از امور غیب است و ابراز حقیقت مسائلی است که بنی اسرائیل در آنها، اختلاف داشتند، می گوید: ﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾﴾ «یقینا این قرآن بیان می دارد بر بنی اسرائیل حقیقت بسیار مسائلی را که درآن اختلاف می کنند»، زیرا این کتابِ بیانگر حقائق از نزد «حکیم علیم» نازل شده است، و کلید حل جمیع قضایای اختلافی و بیانگر حقیقت مسائلی است که پیروان تورات و انجیل در میانِ شان اختلاف داشتند و به اساس همین اختلاف حق از نزد شان گم گشت، به همین اساس در بسیار مسائل اعتقادی و احکام تشریعی منحرف شدند و در میان شان اختلافات نهایت عمیق رخ داد، مانند اختلاف شان درشأن عیسی عليه السلام که یهود جانب تفریط، ونصاری جانب افراط را در پیش گرفتند.

و همانند اختلاف نصاری در میان خودشان در بارۀ مسیح عليه السلام که گروهی اورا الله و فرقۀ ابن الله و گروه دیگر، او را سوم سه می گفتند و اختلاف شان درین باره چنان اوج گرفت که به لعن و طعن یکدیگر پرداختند و مجالس ومجامعی که برای حل اختلافات بر گذار می کردند، به نتیجۀ نمی رسید، بلکه اختلافات شان بیشتر وعمیق تر می شد، پس قرآن عظیم الشان حقیقت را ابراز داشت، و راه وسط وحق صریح را برای ایشان یاد آور شد، چنانکه در سوره نساء آیۀ (۱۷۱) می گوید: ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ﴾ «جز این نیست که مسیح پسر مریم پیغمبر الله است»، نه چنان است که یهود ادعا می کنند، و نه هم طوری است که نصاری عقیده دارند، وهمچنین در سورۀ مریم از خود او حکایت می کند: ﴿قَالَ إِنِّي

عَبۡدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّٗا ﴿٣٠﴾ «گفت: من بندهٔ الله هستم، به من کتاب داده و مرا پیغمبر گردانده است».

در سورهٔ زخرف می گوید: ﴿إِنۡ هُوَ إِلَّا عَبۡدٌ أَنۡعَمۡنَا عَلَيۡهِ وَجَعَلۡنَٰهُ مَثَلٗا لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾﴾ «عیسی فقط بنده ای است که بر وی انعام کرده ایم و او را نشانهٔ (قدرت خود) برای بنی اسرائیل قرار دادیم» که بدون پدر او را آفریدیم.

وهمچنین در بسیار امور اعتقادی و احکام عملی دیگر نیز اختلاف داشتند که همه از طریق قرآن حل گردیده وحق آشکار شده است.

دست یافتن به چنین حقایق برای محمد صلی الله علیه وسلم جز از طریق وحی معلوم نمی شود، زیرا محمد ﷺ، نه خواننده بود و نه شاگرد کدام مکتبی و نه استادی داشت که به وی بیاموزد، علاوه ازین بخشی از قصه های قرآن، موافق بیان تورات و انجیل است، پس صدور چنین سخنان از یک شخص امی، خودش دلیل رسالت او است.

۲- بیان فوائد قرآن برای مؤمنان: ﴿وَإِنَّهُۥ لَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٧٧﴾﴾ «واقعاً این قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و رحمت است»، رهنما به سوی صراط مستقیم: عقیدهٔ توحید و اسماء وصفات واحکام وافعال وعقیده به معاد ونبوت و رهنما به سوی احکام تشریعی و احکام عملی، مطابق ضرورت بشر و موافق مصالح دنیا و آخرت است.

و وسیلهٔ رحمت برای کسی است که به قرآن ایمان می آورد و به گفته های آن عمل می کند وشرح بیشتر خصوصیات قرآن، در سورهٔ مائده آیهٔ (۱۵-۱۶) سورهٔ اعراف آیهٔ (۵۲) سورهٔ یونس آیهٔ (۵۷) سورهٔ نحل آیهٔ (۸۹) ذکر شده است.

مسئلهٔ دوم: بیان عدل پروردگار

بعد از بیان خصوصیات قرآن که دلیل رسالت است، به تعقیب آن از عدالت پروردگار، در حق کسانی خبر می دهد که در برابر حق همچون بنی اسرائیل تسلیم نمی شوند: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُم بِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٧٨﴾﴾ «بی گمان پروردگارت به عدل خود (در روز قیامت) درمیان ایشان داوری خواهد کرد و او غالب دانا است».

از آنجا که فیصله در میان دو گروه متخاصم، به قدرت نافذ کننده و به علم در بارهٔ محل خصومت، نیاز دارد، لذا درین آیه برای خود دو وصف ذکر کرد:

۱- وصف «ٱلۡعَزِيزُ» بیانگر قدرت تنفیذی است.

۲- وصف «ٱلۡعَلِيمُ» که اشاره به علمش در بارۀ محل خصومت است.

- اگرچه درین آیه حتمی بودن داوری عادلانه ذکر شد، اما وقت آن داوری تعیین نشد، پس الله سبحانه وقت داوری را در سورۀ یونس آیۀ (۹۳) و در سوره جاثیه آیۀ (۱۷) تعیین نموده است، می گوید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ﴾ «یقینا پروردگارت در روز قیامت داوری می کند درمیان ایشان در آنچه که اختلاف می کردند».

مسئلۀ سوم: دستور به توکل برالله تعالی و علل آن

بعد از ظهور حجت رسالتش او را به توکل بر الله وترک التفات به شرّ و فساد و به عدم هراس از توطیه های دشمنان، دستور می دهد: ﴿فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۖ﴾ «پس بر الله توکل کن»، و در جلب منافع و دفع ضرر و تبلیغ رسالت و اقامۀ دین و جهاد با دشمنان دین و در همۀ امور، خود را به او بسپار که او برایت کافی است، چنانکه در سورۀ بقره آیۀ (۱۳۷) می گوید: ﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ «پس الله (در رفع شر ایشان) برایت کافی است و او شنوا و دانا است»، پس تو از مخالفت آنها در هراس نباش.

- سپس برای اثبات توکل بر الله دو علت ذکر می کند:

۱- ﴿إِنَّكَ عَلَى ٱلۡحَقِّ ٱلۡمُبِينِ﴾ «زیرا تو برحق آشکار هستی»، و هرکسی که بر حق باشد او از همه بیشتر شایستۀ آن است که بر الله توکل کند و خود را به او بسپارد، زیرا الله او را نصرت می دهد و تنها نمی گذارد.

اینجا سؤال پیدا می شود که هر گاه پیغمبرصلی الله علیه وسلم بر حق آشکار باشد، پس چرا مشرکان اعراض می کنند، از این سؤال پاسخ می دهد که در حقیقت یکی از علل توکل بر الله تعالی بوده و در عین حال تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم است:

۲- ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ۝٨٠﴾ «یقینا تو مرده گان را شنوانده نمی توانی و نمی توانی صدای (دعوت) را به گوش کران برسانی هنگامی که پشت گردانند»، با آنکه تو پیغمبر برحق هستی، برای رهنمائی جهان بشریت تشریف آوردهٔ، اما اشخاصی که ضمیرشان مرده و فاقد قوت شنوایی باشند، نمی توانی دعوت حق را به گوش آنها برسانی.

ازین آیه دانسته می شود که مردگان نمی شنوند، البته مواردی که در احادیث ذکر شده است، ازین عموم مستثنی اند، مانند شنیدن مرده آواز کفش های کسانی را که او را دفن نموده بر می گردند، و مانند شنیدن کشته شدگان مشرکان در جنگ بدر، زیرا آنان بعد

ازآنکه مرده های شان در یک چاه انداخته شد، پیغمبر ﷺ نام های شان را یاد نموده آنها را مخاطب قرار داده فرمود: «إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»، عمر رضی الله عنه گفت: ای پیغمبر الله ! چرا با اجسادی سخن می زنید که روح ندارند؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ » سوگند به کسی که جان محمد (ﷺ) در دست او است، شما به سخنانم شنوا تر از آنها نیستید.[1]

این احادیث موارد خاصی اند که از عموم آیۀ مذکور مستثنی قرار داده می شود، لذا نمی توان ازین احادیث به شنیدن مردگان در همه حالات استدلال نمود.

- ﴿ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِي ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ ﴾ «و تو نمی توانی کوردلان را از گمراهی شان (به سوی حق) رهنمائی کنی» وهمچنین در سورۀ روم آیۀ (۵۲-۵۳) و در سورۀ فاطر آیـۀ (۲۲) بیـان حالت همین اشخاص است.

- سپس حال کسانی را بیان می کند که مدارک علمی سالم و برقرار دارند، می گوید: ﴿إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ٨١﴾ «تو تنها کسی را می شنوانی که به آیت های ما ایمان می آورند، پس آنها (در برابر حق) تسلیم می شوند»، و منقاد احکام الهی و در توحیدشان مخلص اند، و در سورۀ فاطر آیۀ (۱۸) حقیقت حال همین گونـه افـراد بیان شده است.

۞۞۞

مطلب چهارم: (از آیۀ ۸۲ – ۹۰) تشریح مسائل مربوط به معاد

﴿ وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةً مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٢
وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُمۡ يُوزَعُونَ ٨٣ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبۡتُم بِـَٔايَٰتِي
وَلَمۡ تُحِيطُواْ بِهَا عِلۡمًا أَمَّاذَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٨٤ وَوَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِم بِمَا ظَلَمُواْ فَهُمۡ لَا يَنطِقُونَ ٨٥ أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا
جَعَلۡنَا ٱلَّيۡلَ لِيَسۡكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبۡصِرًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٨٦ وَيَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ
فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۚ وَكُلٌّ أَتَوۡهُ دَٰخِرِينَ ٨٧ وَتَرَى ٱلۡجِبَالَ تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ
وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِۚ صُنۡعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتۡقَنَ كُلَّ شَيۡءٍۚ إِنَّهُۥ خَبِيرُۢ بِمَا تَفۡعَلُونَ ٨٨ مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ

---

[1] - صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، حدیث : ۳۹۷۶.

مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ﴿٨٩﴾ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى ٱلنَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾

ترجمه:

۸۲- وهنگامی که فرمان (وقوع قیامت) بر آنها تحقق یابد، برای ایشان از زمین جانوری را بیرون می آوریم که با آنها سخن می زند و بخشی از سخنانش اینست) که مردمان (کافر) به نشانه های ما ایمان نمی آورند.

۸۳- و روزی (را بیاد آور) که از میان هر امتی، گروهی از کسانی را گرد هم می آوریم که آیت های ما را تکذیب می کردند، پس ایشان باز داشته می شوند (تا همهٔ ایشان به یکدیگر ملحق شوند).

۸۴- تا آنکه به حضور ما بیایند، الله می گوید: آیا آیت های ما را تکذیب کردید، در حالیکه در بارهٔ آن آگاهی کامل پیدا نکردید؟! یا (در دوران زندگی تان) چه کار می کردید (که مانع تدبر و معرفت آیات ما گردید؟)

۸۵- و فرمان (همان عذاب موعود) بر ایشان صادر شد، به سبب ستمی که کردند پس (ساکت می مانند و برای دفاع از خود) سخن نمی گویند.

۸۶- آیا ندیدند که ما شب را (تاریک) ساختیم تا درآن بیارامند و روز را روشن کردیم (تا درآن به تلاش رزق و روزی بپردازند)، یقیناً درین (تفاوت شب و روز) نشانه هائی است برای مردمانی که ایمان می آورند.

۸۷- و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان ها و هرکه در زمین است هراسان می گردد، جز کسی که الله بخواهد و همه با ذلت در پیشگاه او حاضر می شوند.

۸۸- وکوه ها را می بینی، آنها را ساکن می پنداری در حالی که همانند ابرها در حرکت اند، این ساختار الله است که همه چیز را استوار و منظم ساخته است، یقیناً او به آنچه می کنید آگاه است.

۸۹- هرکسی (روز قیامت با خود) نیکی آورد، پس برای او پاداشی بهتر ازآن نیکی است، و ایشان از هراس آن روز در امن به سر می برند.

۹۰- وهرکسی بدی را با خود آورد، پس ایشان در آتش به روی افگنده می شوند و (به ایشان گفته می شود)جزا داده نمی شوید مگر (مطابق) آنچه می کردید.

تفسـير:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- بیان علامات قیامت،

۲- دلیل عقلی برای اثبات قیامت،

۳- بیان احوال مکلفین بعد از قیام قیامت.

۱- بیان علامات قیامت

الله سبحانه بعد ازآنکه دلائل کمال قدرت وعلم خود را بیان داشت، مسئلهٔ معاد را مورد بحث قرار داد و به دنبال آن، حقانیت قرآن را که دلیل رسالت محمد صلی الله علیه وسلم است، بیان داشت.

اکنون درینجا، علائم قیامت را مورد بحث قرار می دهد، نخست یکی از علائم بزرگ قیامت را ذکر می کند و علامات بزرگ قیامت سه نوع است:

اول: اموری غیر عادی است که پیش از قیام قیامت پدیدار می شوند، مانند خروج دجال، و نزول مسیح عليه السلام و خروج یاجوج و ماجوج و بیرون شدن دابة الأرض، وطلوع آفتاب از مغرب وغیره.

دوم: اموری است که در وقت قیام قیامت رخ می دهد، مانند نفخهٔ اولی و انقلاب عظیم عالم هستی که در سوره تکویر وانفطار و انشقاق بیان شده است.

سوم: اموری است که بعد از قیام قیامت به وقوع می پیوندند.

- از جملهٔ اموری که از علائم بزرگ قیامت به شمار می رود و پیش از قیام قیامت ظاهر می شود، خروج حیوانی است که با انسان ها سخن می زند، الله تعالی می فرماید: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾﴾ «و هنگامی که فرمان (وقوع قیامت) بر آنها تحقق یابد، برای ایشان از زمین جانوری را بیرون می آوریم که با آنها سخن میزند (و بخشی از سخنانش اینست) که مردمان (کافر) به نشانه های ما ایمان نمی آورند».

برای «تُكَلِّمُهُمْ» دو معنی ذکر شده است :

یکی اینکه با ایشان سخن می زند، و سخنش اینست که «أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ» یعنی مردم به آیات الله ایمان ندارند.

دوم اینکه «تُكَلِّمُهُمْ» به معنی مردم را مجروح و زخمی می کند، یعنی مردم را علامه گذاری می کند که به وسیلهٔ آن مومن از کافر فرق می شود.

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که آن «دابّة» هردو کار را انجام می دهد، هم با انسان ها سخن می زند و هم ایشان را علامه گذاری می کند.

و «دابّة» هر چیزی را گویند که بر روی زمین حرکت کند، ولی اطلاق آن بر زنده جان های غیر انسان می شود.

ذکر این « دابّة » علاوه بر قرآن در احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم نیز آمده است، ازآنجمله:

در صحیح مسلم و سنن ابوداود و ترمذی از حذیفهٔ بن أسید غفاری روایت است که او گفت: ما در سایهٔ اطاق پیغمبر ﷺ نشسته بودیم و باهم صحبت می کردیم، در اثنای گفتگوی خود در بارهٔ قیامت به بحث پرداختیم و آوازهای ما بلند شد، پس رسول الله ﷺ فرمود: «لَنْ تَقُومَ – السَّاعَةُ حَتَّى يَكُونَ قَبْلَهَا عَشْرُ آيَاتٍ: طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ وَخُرُوجُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَالدَّجَّالُ وَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَالدُّخَانُ وَثَلاَثُ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ تَخْرُجُ نَارٌ مِنَ الْيَمَنِ مِنْ قَعْرِ عَدَنَ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ»

قیامت برپا نخواهد شد تا آنکه پیش ازآن ده نشانهٔ (بزرگ) به وقوع بپیوندد (که آن نشانه ها عبارت اند از) طلوع آفتاب از مغربش، بیرون شدن دابه، بیرون شدن یأجوج و مأجوج، بیرون شدن دجال، نزول عیسی، ظاهر شدن دخان، به وقوع پیوستن سه خسف، یک خسف در مغرب، خسف دیگر در مشرق، و خسف دیگر در جزیرهٔ عرب، و آخرین این نشانه ها، آتشی است که از دور دست ترین نقطهٔ عَدَن (نام شهری است در یمن) بیرون می شود، و مردم را به سوی محشر سوق می دهد. [1]

---

[1] - صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب فی الآیات التی تکون قبل الساعة، حدیث: ۷۴۶۸، سنن أبوداود، کتاب الملاحم، باب أمارات الساعة، حدیث :۴۳۱۳، سنن ترمذی، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الخسف، حدیث : ۲۳۳۸.

اینکه این «دابّة» یعنی حیوانی که با مردم سخن می زند، چه نوع حیـوانی است و دارای چه صفاتی است؟، این امور در احادیث ذکر نشده است.

مراد از «الناس» کافران اند، و مراد از «آیاتنا»، آیات آمدن قیامت ومقدمات آن و یا مطلق آیات الهی است که ازآن جمله قرآن کریم است.

و همچنان از احادیث دانسته می شود که خروج «دابة الأرض» و طلوع آفتـاب از مغـرب، به دنبال یکدیگر می باشند، چنانچه در صحیح مسلم روایت است که پیغمبر صلی الله علیه وسـلم فرمودنـد: «إِنَّ أَوَّلَ الآيَاتِ خُرُوجًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضُحًى وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا فَالأُخْرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيبًا» نخسـتین علامـات (وقـوع قیامت) طلوع آفتاب از مغرب و سپس بیرون شدن دابه بر مردمان در وقت چاشت می باشد و هر کدام ازین دو پیش براید، نشانهٔ دیگر به زودی به دنبالش خواهد برآمد.[1]

پس این دابه همان آیاتی را که مردم در آنها شک داشتند، برای شان مفصل بیـان مـی کند، کلام معجزانهٔ این دابه مردم را به ایمان به این آیات مائل می سـازد، امـا سـودی نمی بخشد و درآن هنگام توبهٔ کس پذیرفته نمی شود.

چرا که خروج این دابه وقتی است که وعدهٔ عذاب قیامت، بالای شان واقع می گردد.

- پس از بیان بعض مبادی قیامت، حالت مکذبین را بعد از وقوع قیامـت بیـان مـی کنـد:

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝٨٣ ﴾ «و روزی (را بیاد آور) که ازمیان هر امتی، گروهی از کسانی را گردهم می آوریم که آیت های ما را تکذیب مـی کردنـد، پس ایشان باز داشته می شوند» تا همهٔ ایشان به یکدیگر ملحق شوند، چنانکه در سـورهٔ فصلت آیهٔ (۱۹) می گوید: ﴿ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴾ «و روزی که دشـمنان الله بـه سوی آتش بر انگیخته می شوند، پس آنها بازداشته می شوند» تا عقب ماندگان آنها برسند و به آنان ملحق شوند.

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب فی خروج الدجال و مکثه، حدیث :۷۵۷۰. مقصـود از «أول الآیات» درین حدیث نخستین آیات وقوع قیامت است، زیرا نشانه های بزرگ قیامت بـر دو نـوع اند : یکی نشانه های قرب قیامت اند، مانند: خروج دجال و نزول مسیح، خـروج یـأجوج و مـاجوج و...، دوم : نشانه های وقوع قیامت اند که خروج دابة الأرض و طلوع آفتاب از مغربش، خروج آتـش از عـدن که مردم را به سوی محشر می راند، ازهمین قبیل انـد. و الله اعلـم. (نگـاه : مرقـات المفـاتیح شـرح مشکات المصابیح، کتاب الفتن، باب العلامات بین یدی الساعة و ذکر الدجال).

- حالت آنها را بعد از رسیدن شان به موقف حساب بیان می کند: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبْتُم بِـَٔايَٰتِى وَلَمْ تُحِيطُوا۟ بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾﴾ «تا آنکه به حضور ما بیایند، الله گوید: آیا آیت های ما را تکذیب کردید، در حالیکه در بارهٔ آن آگاهی کامل پیدا نکردید؟! یا (در دوران زندگی تان) چه کار می کردید» که شما را از تفکر درین آیات دال بر ملاقات این روز، باز داشت؟ حاصل اینکه آنها در برابر دوچیز مورد سوال قرار می گیرند و محاکمه می شوند:

یکی: در برابر تکذیب آیات الهی.

دوم: در برابر عملیکه مانع علم ومعرفت ایشان از آیات گردید.

بدیهی است که اعمال آنها همه برای غیرالله و اسرافکاری وتفرقه اندازی و لهو ولعب بود که به سبب شغل شان به این اعمال، هرگز به قرآن و حدیث توجه والتفاتی نداشتند، چنین اعمال مانع شد تا در آیاتی که به ملاقات روز حساب، دلالت دارد، تفکر ننموده به تکذیب آن بپردازند.

۳- بعد ازین محاکمه، از صدور حکم الهی بر ایشان خبر می دهد: ﴿وَوَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا۟ فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ ﴿٨٥﴾﴾ «و فرمان (همان عذاب موعود) بر ایشان صادر شد، به سبب ستمی که کردند پس (ساکت می مانند و برای دفاع از خود) سخن نمی گویند»، چنانکه در سورهٔ مرسلات می گوید: ﴿هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾﴾ «امروز، روزی است که سخن نمی گویند و نه برای ایشان اجازه داده می شود تا عذر تقدیم کنند».

۲- دلیل عقلی برای اثبات قیامت

بعد ازآنکه تکذیب کنندگان قیامت را، به عذاب آن روز مورد تهدید قرار داد، اکنون درین آیه آنچه را ذکر می کند انسان همواره با آن سر و کار دارد و دلیل روشنی برای توحید و حشر و نشر است، می گوید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّا جَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِيَسْكُنُوا۟ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبْصِرًا﴾ «آیا ندیدند که ما شب را (تاریک) ساختیم تا درآن بیارامند و روز را روشن کردیم»، تا درآن به تلاش رزق و روزی بپردازند.

پس کسی که در تعاقب شب و روز و انتقال از یک حالت شبیه موت، به سوی حالت شبیه حیات تفکر کند، یقین می کند که قیامت حق است و هر روز نمونهٔ یک معاد جدید را مشاهده می کند، لذا می فرماید: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾﴾ «یقینا درین دلیل نشانه ها است برای گروهی که (به قیامت و زندگی دوباره) ایمان می آورند».

- بعد از آن الله سبحانه علامۂ دیگری از علامات قیامت را ذکر می کند که عبارت از نفخۂ اولی است که به دگرگونی عالم می انجامد: ﴿ وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ ﴾ «و روزی که در صور دمیده شود، پس هرکه در آسمان ها و هرکه در زمین است هراسان می گردد، جز کسی که الله بخواهد».

نزد اکثر علما نفخ صور دو مرتبه صورت می گیرد:

۱- یکی نفخۂ فزع وصعق که هردو هنگام نفخۂ اولی، تحقق می یابد (فزع به معنای خوف وصعق به معنای موت) این هردو به یک نفخه تحقق می یابد، «نفخۂ فزع» در آیۂ مورد بحث، و « نفخۂ صعق» در سورۂ زمر آیۂ (۶۸) ذکر شده است: ﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ ﴾ «و (هنگامی که) در صور دمیده می شود پس هرکه در آسمانها وهرکه در زمین است می میرد، جز کسی که الله بخواهد».

۲- نفخۂ بعث که در سورۂ زمر آیۂ (۶۸) ذکر شده است : ﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ ﴾ «باز بار دیگر در صور دمیده می شود، پس ناگهان ایشان ایستاد شده یکدیگر را می بینند».

برخی از مفسرین نفخه ها را سه گفته اند: دو نفخۂ قبلی و سوم را نفخۂ نظام و تجمع گفته اند، و آیۂ (۹۹) سورۂ کهف را بر همان حمل نموده اند: ﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعْنَٰهُمْ جَمْعًا﴾ «و در صور دمیده می شود، پس ایشان را به گونه شگفت آوری (برای حساب) گرد مـی آوریـم»، و این نفخه بعد از بعث و نشور متحقق می شود.

گروه دیگری از علماء به سه نفخه معتقد هستند، اما نفخۂ جمع را در نفخۂ بعث داخل می دانند که سومین نفخه است، و ترتیب نفخات نزد ایشان چنین است: نفخۂ فزع، نفخۂ صعق، و نفخۂ بعث، چنانچه امام ابن کثیر، در تفسیر این آیه گفته است: «فهذه نفخة الفزع، ثم بعد ذلك نفخة الصعق، وهو الموت. ثم بعد ذلك نفخة القيام لرب العالمين، وهو النشور من القبور لجميع الخلائق » این نفخۂ فزع (بیمناک و هراسان ساختن خلائق) است، سپس نفخۂ صعق است که عبارت از مردن است، سپس بعد از آن نفخۂ قیام به سوی رب العالمین است که عبارت از زنده شدن و بیرون شدن همه مخلوقات از قبرها است.

اما کسانی که به دو نفخه قائل اند، نفخۂ فزع را در نفخۂ صعق، و یا در نفخۂ بعث داخل می گویند.

امام ماوردی گفته است: نفخۀ مذکور درین آیه، در روز برخاستن از قبرها صورت می گیرد، گویا نزد امام ماوردی، نفخۀ فزع و نفخۀ بعث یکی است.

در صورتی که نفخه ها را سه قرار دهیم، پس مطلب آیه اینست که هنگام دمیدن این نفخه کسانی که زنده هستند، سخت دچار بیم و ترس می شوند، به جز افرادی که الله تعالی ایشان را مستثنی قرار داده است و بعد ازآن نفخۀ صعق صورت می گیرد و همه می میرند.

اما در بارۀ کسانی که درین آیه از هراس و دهشت آن روز، مستثنی قرار داده شده اند، اختلاف است: کسی شهیدان و پیغمبران وگروهی ملائکه و برخی جبریل ومیکائیل و اسرافیل وملک موت را، بعضی دیگر، حورعین و جمعی کافۀ مومنان را مستثنی قرار داده اند، به دلیل آیۀ (۸۹) همین سوره که افراد نیک عمل را ازین حادثه در امان، اعلان داشته است.

امام شوکانی گفته است: می توان این استثناء همه کسانی مذکور را در برگیرد و مانعی هم وجود ندارد. (۱)

- سپس حال آنها را بعد از نفخۀ بعث بیان می کند: ﴿وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾﴾ «و همه با ذلت در پیشگاه او حاضر می شوند»، و هیچ کسی تخلف ورزیده نمی تواند چنانکه در سورۀ إسراء آیۀ (۵۲) می گوید: ﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِۦ﴾ «روزی که شما را می خواند، پس شما (دعوت او را) با حمد وثنای او پاسخ می گوئید»، چنانکه این حقیقت در سورۀ روم آیۀ (۲۵) و در سورۀ معارج آیۀ (۴۳) مذکور است. «دَاخِرِينَ» جمع « داخر» به معنی ذلیل و خوار.

- سپس یک حالت هول انگیزی را که در روز دمیدن در صور، به وقوع می پیوندد، بیان می کند: ﴿وَتَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ﴾ « وکوه ها را می بینی، آنها را ساکن می پنداری در حالیکه همانند ابر در حرکت اند»، نظیر این آیه در سورۀ کهف آیۀ (۴۷) و سورۀ طور آیۀ (۹-۱۰) و در سورۀ نبأ آیۀ (۲۰) ذکر شده است.

حاصل اینکه نظام عالم هستی کاملاً مختل می شود، نه آسمان باقی می ماند نه زمین، نه کوه ها، نه پستی و بلندی، چنانکه در سورۀ طه می گوید: ﴿لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَآ أَمْتًا ﴿١٠٧﴾﴾ «زمین چنان تکان داده می شود که) در زمین نه پستی را می بینی و نه بلندی را».

- سپس علت وقوع این حرکت را در وقتش بیان می کند : ﴿صُنْعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِىٓ أَتْقَنَ كُلَّ شَىْءٍ﴾ «این ساختار الله است که همه چیز را استوار و منظم ساخته است» آنگونه که آفرینش، و

۱- تفسیر فتح القدیر: ۴/۱۵۴-۱۵۵.

استحکام اشیاء از طرف او آغاز گردیده است، باز او می خواهد نظام حاکم بر اینها را منحل ساخته و نظام دیگری را جای نشین آن گرداند و این جهان را به جهان دیگری عوض کند و او بر ایجاد و اعدام قادر است.

- باز برای انشای نفخ صور و قیام برای حساب وکتاب ومجازات در برابر اعمال، علت ذکر می کند: ﴿إِنَّهُۥ خَبِيرٌۢ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾﴾ «یقینا او به آنچه می کنید آگاه است»، از خیر وشر وطاعت ومعصیت شما مطلع است، در برابر این اعمال به مقتضای عدل خود شما را حتماً جزا می دهد.

۳- بیان احوال مکلفین بعد از قیام قیامت

بعد از ذکر نفخهٔ دوم و ذکربعث ونشور، احوال مکلفین و جزا و سزای آنهـا را بیـان مـی کند:

- نخست پاداش نیکوکاران را بعد از قیام قیامت بیان می کنـد: ﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا﴾ «هرکسی (روز قیامت با خود) نیکی آورد، پس برای او پاداشی بهتر ازآن نیکی است».

مراد از حسنه دوچیز است:

اول: اینکه مراد ازان مطلق عمل صالح است، مانند انفاق و صرف نفس و مال برای اعـلای کلمه الله وغیره از کارهای خیر. درین صورت «خیر» اسم تفضیل است، پس معنـای «خَيْرٌ مِّنْهَا» ثواب چند برابر است، چنانکه در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۶۰) مـی گویـد: ﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ «هرکس کار نیک انجام دهد پس او را ده چند آن است»، در سورهٔ بقـره آیـهٔ (۲۶۱) پاداش نیکی را ازینهم ترقی داده تا هفت صد و بلکه بیشتر ازآن ذکر کرده است.

پس مسئله روشن شد که ثواب عمل صالح که از یک تاده برابـر و تـا هفتصـد و ازآنهـم بیشتر است، از نفس عمل صالح بهتر است.

دوم: اینکه مراد به «حسنه» {لآ اله الا الله} است، بلکه این کلمه اساس همـهٔ نیکـی هـا است و هیچ چیزی ازین بهتر نیست، پس درین صورت [فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا] چه معنی دارد؟

مفسرین می گویند: درین صورت «خیر» برای بیان تفضیل و برتری نیست و حرف «مِن» در صلهٔ آن، برای تعلیل است و معنی آیه درین صورت چنین می شود: پس اورا از جهت این حسنه نزد الله خیر عظیم وثواب جزیل است.

و اگر کلمهٔ «خیر» برای بیان تفضیل هم باشد، مرادش تفضیل ثواب نسبت به نفس کلمهٔ «لا إله إلا الله» نیست، بلکه تفضیل در برابر عبادتی است که مرتب به این کلمه بوده و ازین

کلمه حاصل می شود، زیرا گفتار این کلمه عبادت و مقتضی ثواب است وثواب عظیمی که الله سبحانه در برابر این عبادت، برای بنده اش در آخرت می دهد، دائم و باقی است.

ولی راجح آنست که مقصود از «حسنه» جنس نیکی مراد است که تمام اعمال نیک و خالصی که انسان برای الله انجام داده است، همه درآن داخل است.

- پاداش دیگر مومنان نیکوکار درآن روز امنیت کامل است، می گوید: ﴿وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ۝٨٩﴾ «و ایشان از هراس آن روز در امانند»، اگرچه اضطراب و هراس آن روز همه کس را فرا می گیرد، همانگونه که این مسئله از آیهٔ (۲) سورهٔ حج روشن می گردد، اما این اشخاص در امنیت کامل بسر می برند، چنانکه در سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۱۰۳) می گوید: ﴿لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ﴾ «هراس بزرگ ایشان را غمگین نمی سازد و فرشتگان ایشان را پذیرائی می کنند»، و همچنین در سورهٔ فصلت آیهٔ (۳۰) اشاره به همین مطلب است.

- به دنبال بیان حالت مومنان نیکوکار، حالت کسانی را بیان می کند که با اعمال بد و بار گناهان با الله تعالی ملاقات می کنند: ﴿وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى ٱلنَّارِ﴾ «وهرکسی کار بد انجام دهد پس ایشان در آتش به روی افگنده می شوند».

«كُبَّتْ» به روی انداخته می شود.

بیشتر ائمهٔ تفسر «السَّيِّئَة» را درین آیه به شرک تفسیر نموده اند، چنانچه در سورهٔ شعراء می گوید: ﴿فَكُبْكِبُواْ فِيهَا هُمْ وَٱلْغَاوُۥنَ ۝٩٤﴾ «این بتان وگمراهان در آتش به روی افگنده می شوند».

و برخی از مفسرین «السَّيِّئَة» را به جنس گناه تفسیر نموده اند که شرک نیز درآن داخل است، پس هر کسی که همراه شرک با الله رو برو شود، الله تعالی او را حتما به دوزخ می اندازد و اگر با گناهانی که افزون بر حسنات انسان باشد، با الله تعالی روبرو شود، و رحمت الله تعالی شامل حالش نگردد، همانست که تا مدتی به دوزخ انداخته می شود.

- و هنگامی که این افراد به دوزخ انداخته می شوند، به ایشان گفته می شود: ﴿هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝٩٠﴾ «جزا داده نمی شوید جز آنچه می کردید»، یعنی این آتش دوزخ جزای همان گناهانی است که در دنیا مرتکب شده بودید.

✲✲✲

مطلب پنجم: (آیۀ ۹۱-۹۳) دستور به اعلان سه امر مهم

﴿ إِنَّمَآ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلۡبَلۡدَةِ ٱلَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُۥ كُلُّ شَيۡءٖۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ
﴿٩١﴾ وَأَنۡ أَتۡلُوَاْ ٱلۡقُرۡءَانَۖ فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَقُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾ وَقُلِ
ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ فَتَعۡرِفُونَهَاۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ﴿٩٣﴾ ﴾

ترجـــمه:

۹۱- بگو: به من دستور داده شده است که تنها مالک این شهر (مقدس) را عبادت کنم، آنکه این شهر را حرمت بخشیده است و همه چیز از آن او است و مـن مـامور هستم کـه از مسلمانان باشم.

۹۲- و (به من دستور داده شده است) اینکه (شب و روز) قرآن را تلاوت کنم پس هرکـه (در پرتو قرآن) راهیاب شود، راهیابی اش به نفع خود او است، و هرکس گمراه شود (دعوت مرا، وقرآن را تکذیب کند) پس بگو : من فقط از جملۀ بیم دهندگانم.

۹۳- و بگو: ستایش از آن الله است، به زودی آیت های خویش را به شما نشان می دهد، پس شما آنها را خواهید شناخت، و پروردگارت بی خبر نیست از آنچه می کنید.

تفســیر:

تا اینجا در این سوره بخش زیادی از اعتراضات مشرکان در بارۀ قرآن و اصول اسلام از قبیل توحید و معاد و وعید، با شیوه های مختلف، به صورت مفصـل ذکـر شـد و اعتراضات ایشان را با دلائل و شیوه های گوناگون باطل ساخت، و به غرض ثبات و تقویـۀ قلـب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تسلی ایشان، قصۀ موسی علیه السلام و قصۀ چنـد پیغمبـر بزرگـوار دیگر را ذکر کرد، حالا در خاتمۀ سوره، الله تعالی به پیغمبرش دستور مـی دهـد تـا خلاصۀ دعوتش را که توحید و عبادت الله تعالی است، به مشـرکان ابـلاغ نمـوده در اخیـر در برابر اینکه الله تعالی او را از جملۀ پیغمبران و از جملۀ بیم دهندگان قـرار داده اسـت، ستایش و حمد الله تعالی را بیان نموده سوره را خاتمه باشد.

۱- نخست ماموریت خود را اعلان می دارد: ﴿إِنَّمَآ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلۡبَلۡدَةِ ٱلَّذِي حَرَّمَهَا﴾ «بگو: به من دستور داده شده است که تنها مالک این شهر (مقدس) را عبادت کنم آنکه این شهر را حرمت بخشیده است»، نه معبودانی را که شما عبادت می کنید.

از میان تمام شهرها، «مکه» را بدان سبب تخصیص کرد که بیت الله درآن واقع است و علاوه برآن، محبوب ترین شهر، نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود.

- نه تنها مالک و متصرف این شهر با حرمت است، بلکه ﴿وَلَهُۥ كُلُّ شَيۡءٖ﴾ «و همه چیز از آن او است»، او مالک ومتصرف این شهر و هم مالک ومتصرف همه عالم است و سزاوار عبادت تنها او است.

۲- ماموریتش را به انقیاد به اسلام، اعلان می دارد: ﴿وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ۝٩١﴾ «و (بگو) من مامور هستم که از نخستین مسلمانان باشم» ، در سورهٔ انعام آیهٔ (۱۴) می گوید: ﴿قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَسۡلَمَۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ «بگو: به من دستور داده شده است که نخستین مسلمان باشم و (برایم دستور داده شده است که) از مشرکان مباش».

۳- ماموریتش را به تلاوت قرآن اعلان دارد: ﴿وَأَنۡ أَتۡلُوَاْ ٱلۡقُرۡءَانَ﴾ «و به من دستور داده شده است، تا قرآن را (شب و روز) تلاوت کنم» ومطالب آن را برای مردم بیان کنم، تا آنها به الفاظ ومعانی و احکام و اسرار و مطالب آن آشنا شوند.

این همه وظائف ومهمات من بود که به وجه کامل انجام دادم، اکنون نوبت شما میرسد.

- سپس برای مردم روشن می سازد که هدایت هرکس به سود او و گمراهی هر کسی به ضرر خودش هست، با هدایت کسی در ملک الله چیزی افزوده نمی شود و با گمراهی کسی چیزی از ملک الله کاسته نمی شود:

۱- ﴿فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦ﴾ «پس هرکه (در پرتو قرآن) رهیاب شود، رهیابی اش به سود خود او است»، که از عذاب دنیا و آخرت در امان بوده رضا و ثواب پروردگارش را به دست می آورد.

۲- ﴿وَمَن ضَلَّ فَقُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ۝٩٢﴾ «و هر کس گمراه شود (دعوت تو را و قرآن را تکذیب کند) پس بگو: من فقط از بیم دهنده گانم»، و وظیفهٔ خود را به صورت کامل انجام

دادم، اما زمام هدایت در دست من نیست، اکنون این وظیفۀ شما است که دعوت مرا پذیرفته بر هدایت می شوید و یا در گمراهی وضلالت خویش باقی می مانید.

در سورۀ هود آیۀ (۱۲) می گوید: ﴿إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ «تو فقط بیم دهنده ای، و الله برهرچیز نگهبان است»، در سورۀ مائده آیۀ (۹۹) می گوید: ﴿مَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ «بر پیغمبر جز تبلیغ نیست»، در سورۀ رعد آیۀ (۴۰) می گوید: ﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾ «پس برذمۀ تو تنها تبلیغ است وحساب (آنها) برعهدۀ ما است».

- در پایان سوره به اعلان حمد وثنای الهی دستور می دهد: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ «وبگو: ستایش از آن الله است» آنکه برایم نبوت و قرآن عطا کرد وتوفیقم بخشید که وظیفۀ خویش را به خوبی انجام دهم وشما را از عذاب الهی بترسانم .

- بعد از اعلان حمد، منکرین را مورد تهدید قرار داده می گوید: ﴿سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا﴾ «به زودی آیت های خویش را به شما نشان می دهد پس شما آنها را خواهید شناخت» وصدق دعوت من برایتان معلوم خواهد شد، مانند واقعۀ «دخان»، پاره شدن مهتاب، ریشه کن شدن بزرگان و سرداران قریش در جنگ بدر.

دیدن همین گونه آیات بود که ابو سفیان در شب فتح مکه گفت: «لَقَد عَلِمتُ أَنْ لَو كَانَ مَعَ اللهِ إِلَهٌ غَيرُهُ لَقَد أَغنَى عَنِّي شَيئًا» حقا که دانستم اگر همراه الله، معبود دیگری می بود، حتما از من چیزی را دفع می کرد و به من سودی می رساند !

در سورۀ فصلت آیۀ (۵۳) می گوید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ «به زودی نشانه های خویش را در اطراف عالم (کبیر، آسمانها و زمین) و در نفس های خودشان که (عالم صغیر است) به ایشان نشان می دهیم، تا برای ایشان روشن گردد که این قرآن حق است».

البته این معرفت اگر در وقت نزع روح، حاصل شود، برای انسان سودی ندارد و اگر پیش از فرا رسیدن مرگ حاصل شود و انسان در برابر آن تسلیم شده ایمان بیاورد، ایمانش حتما برایش سود مند واقع می شود، و الله تعالی گذشته های او را می آمرزد، چنانکه مشرکان بعد

از فتح مکه هنگامی که ایمان آوردند، از خود صدق و صفا نشان داده در راه اسلام فدا کاری کردند که ازآن جمله ابوسفیان، عکرمه فرزند ابوجهل، صفوان فرزند امیه بودند.

- در پایان می گوید: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ﴿٩٣﴾﴾ «وپروردگارت از آنچه می کنید، بی خبر نیست»، از اعمال و کردار شما کاملا با خبر است، ولی طبق حکمت غامضۀ خود در عذاب شما شتاب نمی کند.

امام ابن کثیر در ذیل تفسیر این آیه، از امام احمد رحمه الله نقل کرده است که او این شعر را همیشه می خواند:

إِذَا مَا خَلَوتَ الدهْرَ يَومًا فَلا تَقُل... خَلَوتُ وَلكن قُل عَلَيّ رَقيب

وَ لا تَحْسَبَن الله يَغفُل ساعةً... وَ لا أن مَا يَخْفى عَلَيْه يَغيب

یعنی: هرگاه روزی از روزها خلوت و تنها شدی، پس مگوی که من تنهایم (و کسی مرا نمی بیند) بلکه بگو که بالای من مراقب و نگهبانی وجود دارد.

و گمان مبر که الله لحظه ای غافل می شود، و نه گمان کن که آنچه پوشیده است، بر الله پنهان می ماند.

این سوره به بشارت، آغاز شد و به تخویف پایان یافت.

پایان سورۀ نمل.

الحمدلله والصلاة والسلام على رسوله المصطفى وعلى آله و جميع أصحابه و من اهتدى بهداه.

❁❁❁

تفسیر

سورهٔ قصص

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ نمل نازل شده است، در ترتیب نزول (۴۹) و در ترتیب مصحف (۲۸) و عدد آیاتش (۸۸) آیه است.

وجه تسمیهٔ این سوره به سورهٔ قصص این است:

۱- داستان شگفت انگیز موسی علیه السلام از ولادت تا نایل شدنش به مقام رفیع رسالت و ما بعد آن، درین سوره مفصل ذکر شده است.

و به همین ترتیب قصهٔ برخی از قدرت مداران طغیانگر و ثروتمندان مغرور، درین سوره بیان شده است.

۲- سبب دوم اینست که در آیهٔ (۲۸) کلمهٔ «قصص» وارد شده است، چنانچه می فرماید:

﴿فَلَمَّا جَآءَهُۥ وَقَصَّ عَلَيۡهِ ٱلۡقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفۡۖ نَجَوۡتَ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥﴾

این سوره به «سورهٔ موسی» نیز یاد می شود، زیرا یک بخش قابل ملاحظهٔ این سوره بیان قصهٔ موسی علیه السلام و حالات ایشان است.

وجه مناسبت این سوره به ما قبلش:

این سوره بنا بر چند وجه به سورهٔ نمل مناسبت دارد:

۱- قصهٔ موسی علیه السلام درسورهٔ نمل به صورت فشرده بیان شد و در این سوره به صورت مفصل بیان می شود.

۲- در سورهٔ نمل آیهٔ (۸۴) پرسش توبیخی که در روز قیامت ازمشرکان صورت می گیرد، به صور اجمالی ذکر شد، و همین موضوع در آیهٔ (۶۲-۶۶) این سوره با تفصیل بیشتر ذکر می شود.

۳- قصه های نابودی قوم صالح و لوط - علیهما السلام- در سورهٔ نمل مفصل ذکر شد و دراین سوره اجمالا ذکر می شود.

۴- درآیهٔ (۸۹-۹۰) سورهٔ نمل حالت و پاداش نیکو کاران و گنهگاران در روز قیامت بیان شد، درآیهٔ (۸۴) این سوره نیز، پاداش همین دو گروه در روز قیامت بیان می شود.

محتوای سورهٔ قصص:

موضوعات محوری این سوره همانند سورهٔ شعراء و سورهٔ نمل، اصول عقیده: توحید، رسالت و معاد است که این موضوعات در جریان قصه های پیغمبران و دلایلی که این اصول را به اثبات می رساند، بیان شده است.

این سوره را نظر به تنوع موضوعاتش می توان دریک تمهید و سه مقصد و خاتمه تقسیم نموده:

-تمهید: ازآغاز سوره تا آیهٔ (۶) بیان ظلم و تجاوز فرعون و ذکر انعامات الهی بر بنی اسرائیل است، که این در حقیقت مقدمه و مدخلی برای تفصیل قصهٔ موسی عليه السلام از ولادت تا بعثت و تفصیل وقایعی است که بعد ازآن رخ داد.

- مقصد اول: ازآیهٔ (۷-۴۳) موضوع محوری این مقصد، بیان قدرت الله تعالی بر نصرت حق و هلاکت و نابودی کسانی که می باشد که در برابر حق ایستادگی می کنند، این موضوع از خلال بیان پنج حالت موسی عليه السلام دانسته می شود که بدین قرار است: ماجرای تولد موسی عليه السلام و تربیت و بزرگ شد ایشان در خانهٔ فرعون، ماجرای کشته شدن یک قبطی به دست موسی عليه السلام و فرار وی از سرزمین مصر، نجات موسی عليه السلام از فرعونیان و رسیدنش به سرزمین مَدیَن و قصهٔ ازدواج ایشان، داستان عودت موسی عليه السلام و ماجرای بعثت ایشان به صفت پیغمبر، و در اخیر بیان دعوت موسی عليه السلام و استکبار فرعون و اطرافیانش از پذیرش دعوت موسی عليه السلام و سرانجام هلاکت و غرق فرعون و لشکریانش در بحر، که نشان دهنده و بیانگر انجام بد هر مستکبر است.

- مقصد دوم: ازآیهٔ (۴۴-۶۷) موضوع محوری این مقصد، اثبات حقانیت رسالت محمد ﷺ و حقانیت قرآن است، و محتویات این مقصد عبارت اند از: دلایل رسالت رسول الله ﷺ و بعثت ایشان، بیان موقف کفار و مشرکان در برابر رسالت و قرآن، بیان ایمان علمای حق پرست اهل کتاب به قرآن، اختصاص توفیق هدایت به الله تعالی و پاسخ به شبهات مشرکان، و توبیخ مشرکان در روز قیامت و بشارت برای مومنان.

- مقصد سوم: ازآیهٔ (۶۸-۸۲) اثبات توحید و تخویف برای مشرکان و دنیا پرستان.

و محتویات این بخش عبارت اند از ارائهٔ پنج دلیل عقلی برای اثبات توحید و بیان سرکشی و بغاوت قارون و سپس توضیح عقوبت او به غرض تخویف برای مشرکان و دنیا پرستان.

- خاتمه: از آیهٔ (۸۳-۸۸)، و محتویات این آیات عبارت اند از: بیان انجام نیک پرهیزگاران و بشارت به ایشان، بشارت برای پیغمبرﷺ به بازگشت فاتحانه به سوی مکه و بیان رحمت الله تعالی بر پیغمبر اسلام و نهی از پشتیبانی مجرمین و نهی از شرک و بیان بقا و حکمیت مطلق پروردگار و بازگشت همه به سوی او.

✿✿✿

تمهید: ازآغاز سوره تا آیهٔ (۶)

بیان ظلم و تجاوز فرعون و ذکر انعامات الهی بنی اسرائیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿ طسٓمٓ ﴿١﴾ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢﴾ نَتْلُوا۟ عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِٱلْحَقِّ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى ٱلْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ
وَيَسْتَحْىِۦ نِسَآءَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴿٥﴾ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَنُرِىَ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا
مِنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾ ﴾

ترجمه:

۱- طا، سین، میم (از جملهٔ حروف مقطعات است، و معنی آن به الله تعالی معلوم است).

۲- این آیت های کتاب روشن و روشنی بخش است (و ساختهٔ بشر نیست).

۳- ما گوشه ای ازداستان موسی و فرعون را به واقعیت بر تو می خوانیم، برای (منفعت و سود بردن) گروهی که باورمی کنند.

۴- یقینا فرعون در سرزمین (مصر) تکبر کرد و اهل آن را گروه های مختلف ساخت، گروهی از ایشان را (که بنی اسرائیل بودند) ناتوان می کرد، پسران شان را می کشت و دختران شان را زنده نگه می داشت، حقا که او ازفساد پیشه گان بود.
۵- وما خواستیم برکسانی که در سر زمین (مصر) زبون کرده شده بودند، احسان کنیم وآنها را پیشوایان مردم و وارثان زمین بگردانیم.
۶- و برای ایشان در زمین اقتدار بخشیم و به فرعون وهامان ولشکریان ایشان نشان دهیم آنچه را که ازآن بیم داشتند.

تفسیر:

در این آیات ازین مسائل بحث شده است:

۱- بیان عظمت شأن قرآن،

۲- بیان ظلم و تجاوز فرعون،

۳- ذکر انعامات الهی بر بنی اسرائیل.

مسئلهٔ اول: بیان عظمت شأن قرآن

﴿طسٓمٓ ۝١﴾ «طا، سین، میم» این کلمات از حروف مقطعات است، و معنی آن به الله تعالی بهتر معلوم است، و هدف از ذکر این گونه کلمات در آغاز برخی از سوره ها – طوری که قبلا نیز بیان داشته ایم – اشاره به اعجاز قرآن کریم است، چون این کتاب با آنکه از جنس همین حروف ترکیب شه است، اما در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد، فصاحت و بلاغتی که عربها عملا از توان مبارزه با آن عاجز آمدند، پس این به ذات خود دلیل آنست که این کتاب ساخته و بافتهٔ محمد ﷺ نیست بلکه کلام ذات پاک الهی است.

وکتابی است که پرده از روی واقعیت ها برداشته حقائق را برای مردم آشکار می سازد چنانکه می گوید: ﴿تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ۝٢﴾ «این آیت های کتاب روشن و روشنی بخش است» و ساخته بشرنیست.

کتاب را روی این اساب به به «مُبِین» توصیف کرد:

چرا که درپرتواین کتاب، حق و باطل، حلال و حرام، معرفت مبدأ و معاد، ثواب وجزای اعمال، روشن می گردد.

این کتاب مشتمل براخبار اولین وآخرین بوده صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم را روشن می سازد.

کیفیت نجات ازشبهات اهل ضلال را واضح می سازد.

حقائق گذشته و آینده را روشن می سازد.

و این همه امور از خصوصیات این کتاب عظیم است.

- اکنون برای اثبات «مُبِین» بودن قرآن، قصهٔ موسی وفرعون را نخست به صورت اجمالی، سپس به صورت مفصل ذکر می کند، اشاره به اینکه این کتاب زادهٔ فکر بشر نیست بلکه وحی الهی است، می فرماید:

- ﴿ نَتْلُوا۟ عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِٱلْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝٣ ﴾ «ما گوشه ای ازداستان موسی و فرعون را به واقعیت برتو می خوانیم، برای (منفعت) گروهی که باورمی کنند» ویقین دارند که این کتاب ازجانب پروردگارعالمیان است.

حرف «مِن» در ﴿مِن نَّبَإِ﴾ برای تبعیض است، به معنی «گوشه ای، جانبی، برخی» و یا برای بیان است. «بِٱلْحَقِّ» به راستی، به واقعیت.

و مومنان را به طور خاص بدان سبب ذکر نمود که چون تنها آنها هستند که از شنیدن و تلاوت قرآن بهره می برند و از آن سود می گیرند.

مسئلهٔ دوم: بیان ظلم و تجاوز فرعون

در آیهٔ قبلی به قصهٔ موسی و فرعون اشاره کرد، حالا همان قصه را که حاکی از ظلم و تجاوز و جنایت فرعون است، شرح نموده چند جنایت بزرگ فرعون را به طور مشخص ذکر می کند که عبارت اند از: جاه طلبی و استکبار، ایجاد اختلاف، استضعاف بنی إسرائیل، قتل پسران و زنده نگه داشتن دختران بنی اسرائیل بود و این همه جنایات از فساد پیشه بودن او نشأت کرده بود.

الله تعالی می فرماید:

۱- ﴿ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ﴾ «یقینا فرعون در سرزمین (مصر) تکبر کرد»، مراد از[فِي ٱلْأَرْضِ] سرزمین مصر است و علو و سرکشی فرعون این بود که خود را«اله» مردم قرار داد، چنانکه درسورهٔ یونس آیهٔ (۸۳) می گوید: ﴿ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴾ «ویقینا فرعون در زمین (مصر) تکبر می کرد و یقینا او از اسرافکاران بود».

و علاوه برآن به خاطر تقویت پایه های استکبار خود به جنایت زیر، دست زد:

۲- ﴿وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا﴾ «و اهل آن را گروه های مختلف ساخت»، و هر گروه را برای تأمین مصالح خود گماشت و درمیان شان به وسائل گونا گون، بغض وعداوت را اساس نهاد، تا جلو وحدت شان را گرفته و آنها درپی نابودی یکدیگر، مصروف و سرگردان باشند و از این طریق، فرعون تسلط خود را برآنها استوار دارد و برآنها حکومت کند و چنانچه سیاست قدرت های شیطانی عصر کنونی نیز بر همین پایهٔ «تفرقه بینداز وحکومت کن» استوار است.

در حالیکه اسلام با چنین شیوهٔ سیاست سخت خلاف است، زیرا سیاست اسلام بر مبنای دوستی، اخوت و استحکام روابط اجتماعی در میان رعایا استوار است، و تطبیق و تنفید همین شیوه در سیاست می تواند موجب رشد و صلاح همه جوامع گردد.

جنایت دیگر فرعون ایجاد نظام طبقاتی بود، الله می فرماید:

۳- ﴿يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ﴾ «گروهی از ایشان را (که بنی اسرائیل بودند) ناتوان می کرد».

سپس مظهر این استضعاف را بیان می کند که قتل پسران و زنده نگه داشتن دختران است:

۴- ﴿يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَيَسْتَحْيِۦ نِسَآءَهُمْ﴾ «پسران شان را می کشت و دختران شان را زنده نگه می داشت».

فرعون به خانه های زنان اسرائیلی بخاطر تفتیش آنان، قابله ها می فرستاد، تا تاریخ حمل آنها را یاد داشت گیرند و هنگامی که اطفال تولد می شدند، اگر پسر می بود، نفر موظف می رسید و آن طفل را سر می برید، تا بدین طریق جلو افزایش مردان بنی اسرائیل را بگیرد و اگر دختر می بود، او را زنده نگه می داشتند، تا در آینده خدمت گزار آنها شود.

مفسرین گفته اند: کاهنان فرعون برایش خبر داده بودند که بنی اسرائیل عقیده دارند که از ایشان طفلی به دنیا می آید که مُلک و سلطنت فرعون به دست او نابود گردیده و او پادشاه بنی اسرائیل می شود. پس فرعون برای آنکه جلو زنده ماندن آن طفل را گرفته باشد، به کشتار پسران نو مولود بنی اسرائیل دستور داد، و این عمل در حقیقت دلیل حماقت او بود.

«زجّاج» (یکی از ائمهٔ تفسیر) گفته است: حماقت فرعون قابل شگفتی است، زیرا کاهنی که او را به این واقعه خبر داد، اگر او صادق می بود کشتار اطفال بنی اسرائیل برایش سودی نداشت و اگر آن کاهن دروغگو می بود، کشتار اطفال هیچ معنی نداشت.

سپس انگیزهٔ این همه ظلم و جنایت را بیان می دارد:

- ﴿إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ٤﴾ «حقا که او ازفساد پیشه گان بود»، و از همین جهت جنایت وحشت انگیز و بی سابقهٔ را برمستضعفین تطبیق می کرد طوری که درسورهٔ غافر آیهٔ (۳۷) می گوید: ﴿وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَصُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ۚ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِى تَبَابٍ﴾ «و همین گونه برای فرعون عمل زشتش آراسته کرده شد، و از راه (راست) باز داشته شد و نیرنگ فرعون جز در زیان و هلاکت نبود».

این جنایاتی که درین آیات برای فرعون ذکر شد، مخصوص فرعون نیست، بلکه زورمندان و مستکبرین دنباله رو فرعون در تاریخ دور و نزدیک، و دیروز و امروز، برای بقای سیاست و منافع خود همواره از همین سیاست دنباله روی می کنند، و با سرکشی، ایجاد تفرقه، استضعاف حق گرایان و قتل و کشتار و فساد، می خواهند خود و حکومت خود را استحکام بخشند !!!

مسئلهٔ سوم: ذکر انعامات الهی بر بنی اسرائیل

بعد از بیان جنایات فرعون، درمقابل آن ازپنج انعام الهی بر بنی اسرائیل تذکر می دهد که عبارت از نجات بنی اسرائیل از ظلم، پیشوائی مردم، به میراث بردن سر زمین شام، اقتدار در زمین و سرنگونی دشمنان ایشان است.

۱- نعمت اول: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ﴾ «و ما خواستیم برآنانی که در زمین، زبون کرده شده بودند، احسان کنیم» و آنها را ازظلم و استبداد رهایی بخشیم و نعمت های فراوانی را نصیب ایشان گردانیم.

درین آیه به غرض حکایت حالت ماضی و استحضار صورت آن، از گذشته به فعل مضارع یعنی به «نُرِیدُ» تعبیر نموده است.

و مقصود از {ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟} بنی اسرائیل است.

۲- نعمت دوم: ﴿وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً﴾ «وآن ها را پیشوایان مردم قرار دهیم».

البته درینجا سببی را که باعث امامت آنان می گشت، ذکر نکرده است، ولی سبب آن امامت را در سورهٔ سجده آیهٔ (۲۴) بیان نموده است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا۟ ۖ وَكَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ﴾ «و از میان ایشان پیشوایانی قرار دادیم که به دستور ما راهنمایی

می کردند، بدانگاه که (بنی اسرائیل) صبر کردند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند» پس حصول این امامت به صورت مطلق نبوده بلکه مقید به صبر و ایمان بوده است.

۳- نعمت سوم: ﴿وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ۝٥﴾ «وآنها را وارثان بگردانیم»، و سرزمینی که قبلا در اختیار و تصرف دیگران قرار داشت، به تصرف ایشان درآورم، چنانچه درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۳۷) می گوید: ﴿وَأَوْرَثْنَا ٱلْقَوْمَ ٱلَّذِينَ كَانُوا۟ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَٰرِقَ ٱلْأَرْضِ وَمَغَٰرِبَهَا ٱلَّتِى بَٰرَكْنَا فِيهَا﴾ «و به میراث دادیم گروهی را که ضعیف و ناتوان کرده شده بودند، مشرق ها و مغرب های سرزمینی را که درآنها برکت انداخته بودیم» که عبارت از سرزمین شام است.

البته به میراث دادن سرزمین شام به بنی اسرائیل نیز به معنی استخلاف و مقید به قید صبر و تقوی و اقامهٔ دین الهی بود، لذا هنگامی که بنی اسرائیل دچار انحرافات شدید شدند، الله تعالی آن سرزمین را از ایشان گرفت، هر چند که امروز به سبب ضعف و ناتوانی و دوری مسلمانان از پیروی قرآن و سنت، بخش های ازآن سرزمین مقدس را با نیرنگ های شیطانی و حمایت و پشتیبانی قوت های استعمارگر، دو باره اشغال نموده اند، اما از الله تعالی امیدواریم که آن روز دور نخواهد بود که یهودیان با خواری و ذلت ازین سرزمین رانده شوند.

۴- نعمت چهارم: ﴿وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ﴾ «و خواستیم برای ایشان در زمین اقتدار بخشیم»، و به ایشان قدرت و سلطه بدهیم، چنانچه درسورهٔ مائده آیهٔ (۲۰) می گوید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكًا وَءَاتَىٰكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ «و به یاد آورید هنگامی را که موسی برای قومش گفت: ای قوم من! نعمت های الله را برخویشتن بیاد آورید که درمیان تان پیغمبران برانگیخت، وشما را پادشاهان ساخت وشما را نعمت های عطاکرد که به هیچ کسی از مردمان (هم عصرتان) نداده است».

۵- نعمت پنجم: ﴿وَنُرِىَ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَحْذَرُونَ ۝٦﴾ «و به فرعون و هامان ولشکریان ایشان نشان دهیم آنچه را که ازآن بیم داشتند»، زیرا آنان بیم داشتند که مبادا ملک و پادشاهی شان به دست کسی که در بنی اسرائیل متولد می گردد، نابود شود، پس الله تعالی همین بیم آنها را واقعیت بخشید و فیصلهٔ خود را در حق آنان محقق ساخت و فرعون و درباریانش را به دست کسی که در دامان فرعون پرورش یافته بود، هلاک ساخت، تا به فرعون نشان دهد که پروردگار آسمان و زمین بر همه چیز قادر است، آنچه را که بخواهد می شود، و به چیزی که اراده اش تعلق نگیرد، آن چیز تحقق نمی

پذیرد، الله تعالی در سورۀ آل عمران، آیۀ (۱۴۰) می فرماید: ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُ﴾ «بگو: ای الله، ای مالک حکومت، کسی را که می خواهی حکومت می بخشی و ازکسی که می خواهی حکومت را می گیری و کسی را که می خواهی عزت می دهی و کسی را که می خواهی خوار و ذلیل می سازی».

پس مطابق خواست و وعدۀ الهی ملک و سلطنت از فرعونیان به بنی اسرائیل انتقال یافت، چنانکه درسورۀ اعراف آیۀ (۱۳۷) می گوید: ﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ ٱلۡحُسۡنَىٰ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ بِمَا صَبَرُواْۖ وَدَمَّرۡنَا مَا كَانَ يَصۡنَعُ فِرۡعَوۡنُ وَقَوۡمُهُۥ وَمَا كَانُواْ يَعۡرِشُونَ﴾ «و تحقق پذیرفت وعدۀ نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل به سبب آنکه شکیبائی کردند و خراب کردیم آنچه را که فرعون و قومش انجام می دادند وآنچه را که بر می افراشتند»، و به این ترتیب ملک و مأوی ظالمانه را به مستضعفان میراث دادیم و اقتدار زمین را به ایشان سپردیم، دیروز محکوم بودند، امروز حاکم گردیدند.

البته طوری که پیشتر واضح ساختیم، این خصوصیات پنجگانه تا زمانی نصیب بنی اسرائیل بود که آنها پای بند تورات اصیل و شریعت غیر محرف بودند، اما هنگامی که تورات و شریعت را تحریف کردند و برخلاف شریعت عمل کرده دست به ظلم و تجاوز زدند، الله تعالی این نعمت ها را از ایشان سلب نموده آنها را با ذلت و زبون حالی گرفتار نمود، چنانچه تفصیل این موضوع در سورۀ إسراء بیان شد.

آنچه تا اینجا ذکر شد، حیثیت تمهید را داشت.

۞۞۞

مقصد اول : (ازآیۀ ۷-۴۳) بیان قدرت الله تعالی و نصرت حق و انجام بد کسانی که در برابر حق ایستادگی می کنند، از خلال بیان پنج حالت موسی علیه السلام است:

حالت اول: (ازآیۀ ۷-۱۴) ماجرای تولد موسی عليه السلام و تربیت او در خانۀ فرعون

﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَرۡضِعِيهِۖ فَإِذَا خِفۡتِ عَلَيۡهِ فَأَلۡقِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحۡزَنِيٓۖ إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيۡكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ۝٧ فَٱلۡتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرۡعَوۡنَ لِيَكُونَ لَهُمۡ عَدُوّٗا وَحَزَنًاۗ إِنَّ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُواْ خَٰطِـِٔينَ ۝٨ وَقَالَتِ ٱمۡرَأَتُ فِرۡعَوۡنَ قُرَّتُ عَيۡنٖ لِّي وَلَكَۖ لَا تَقۡتُلُوهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ۝٩ وَأَصۡبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَٰرِغًاۖ إِن

كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ
قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾ ۞ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ
عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿١٢﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ
وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا
وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ ۞

ترجمه:

۷- و ما به سوی مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیربده، و هنگامی که بر وی خطری را احساس کردی او را به دریا بینداز و مترس واندوه گین مشو، زیرا ما او را به سوی تو باز می گردانیم و او را از جملهٔ پیغمبران قرار می دهیم.

۸- (هنگامی که مادر موسی بر پسرش ترسید، او را به دریای نیل انداخت) پس اورا خاندان فرعون گرفت، تا سرانجام دشمن و مایه اندوه آنها گردد، یقینا فرعون و هامان و لشکریان آنها خطا کار بودند.

۹- و همسرفرعون (هنگامی که چشمش به موسی افتاد، به فرعون) گفت: نورچشم من وتو است (لذا) او را مکشید، امید است که برای ما نفع برساند و یا او را به فرزندی بر می گزنیم. درحالی که ایشان (از انجام کار خود) خبر نداشتند.

۱۰- و دل مادر موسی ازصبر و قرار خالی گردید، نزدیک بود که این راز را افشا کند، اگر ماقلب او را (به وسیلهٔ صبر) استوار نمی ساختیم، (پس ما قلب او را استوار ساختیم) تا از جملهٔ باور کننده گان (به وعدهٔ ما) باشد.

۱۱- و به خواهرش گفت: او را دنبال کن، پس (خواهر موسی) او را از دورمشاهده کرد، درحالی که آنها نمی دانستند (که او خواهر موسی است و او را دنبال می کند).

۱۲- و ممنوع قرار دادیم بر وی (شیر همه) دایه گان را پیش از آن (که او را به سوی مادرش برگردانند، پس خواهرش او را دنبال کرد و بدانجا رسید) و گفت: آیا شما را به خانواده ای رهنمائی کنم که سرپرستی این طفل را برای شما به عهده گیرند و ایشان برایش از خیرخواهان باشند.

۱۳- پس او را به سوی مادرش بازگرداندیم، تاچشمانش (به دیدار او) آرام گیرد و غم نخورد، و تا یقین کند که وعدهٔ الله راست است، ولی بیشتر مردمان نمی دانند.

۱۴- وهنگامی که موسی به کمال قدرت جسمی خود رسید و عقلش کامل شد، او را حکمت و دانش دادیم، و نیکوکاران را همین گونه پاداش می دهیم.

تفسیر:

الله سبحانه بعد ازآنکه به مستضعفان وعدهٔ احسان داد، اکنون بخشی ازاحسانات خود را به آنها مورد بحث قرار داده درین آیات چهار نعمت بس بزرگ خویش را بر موسی علیه السلام همراه با بیان حالت مادر موسی علیه السلام بعد از آنکه او را به دریا افگند، یادآور می شود:

۱- ماجرای انداختن موسی علیه السلام به دریا،

۲- گرفتن فرعونیان او را،

۳- حالت مادر موسی بعد از انداختن فرزندش به دریا،

۴- کیفیت واپسی موسی علیه السلام به سوی مادرش،

۵- بیان کمال جسمی و نبوغ علمی موسی علیه السلام.

مسئلهٔ اول: ماجرای القای موسی علیه السلام به دریا

طوری که قبلا بیان داشتیم، فرعون به اساس سخنانی که در مورد «مولودی از بنی اسرائیل» شنیده بود، او را برای حکومت خود خطر جدی می پنداشت، لذا به کشتار پسران نو مولود بنی اسرائیل دستورداد، اما ازآنجا که این امر باعث تقلیل مردان بنی اسرائیل می شد و به قلت خادمان قبطی ها منجر می شد، لذا به مشورهٔ درباریان و اشراف مملکتش، شیوهٔ رفتار و سیاست خود را تغییر داده دستور داد تا کشتار پسران نومولود بنی اسرائیل به صورت وقفه ای انجام شود، به اساس این فرمان، پسران آنان یکسال زنده نگاه داشته می شدند و پسرانی که در سال بعد متولد می شدند، به قتل می رسیدند، هارون علیه السلام از جملهٔ همان اطفالی بود که در سال توقف قتل، تولد شد، اما موسی علیه السلام در سالی به دنیا آمد که نوبت کشتار پسران نومولود بود، ولی جاسوسان قبطی که از سوی فرعون برای تفتیش زنان حاملهٔ بنی اسرائیل موظف بودند، از حاملگی و ولادت موسی علیه السلام خبر نشدند، پس مادرش مدتی او را شیرداد و درحالی که او فرزندش را ازحد معتاد بیشتر دوست می داشت، به خاطر حفاظت و سلامتی فرزندش سخت دچار بیم و هراس شد و خانهٔ او که در

کنارهٔ رود نیل قرار داشت، الله تعالی در دلش چنین الهام کرد که او تابوتی بسازد هنگامی که جاسوس و افراد تفتیشی فرعون به خانه اش بیایند او فرزندش را در میان آن بنهد و سپس آن را در دریای نیل بیندازد، چنانچه روزی از روزها هنگامی که افرادی از دستگاه فرعون وارد خانهٔ او شدند، پس او به غرض دور نگه داشتن فرزندش از ایشان، او را در تابوت نهاد و تابوت را به نیل انداخت و دریای نیل تابوت را در سطح خود حمل نموده به کنار خانهٔ فرعون که در ساحل نیل قرار داشت، رساند، درآنجا کنیزهای همسر فرعون تابوت را از دریا گرفته بدون آنکه آن را باز کنند، به سوی آسیه همسر فرعون بردند، هنگامی که همسر فرعون تابوت را باز کرد نظرش به موسی عليه السلام افتاد و دفعتا محبت موسی عليه السلام در دل او جای گزین شد، لذا او از فرعون تقاضای زنده نگه داشتن موسی عليه السلام را کرد و به این ترتیب الله تعالی موسی عليه السلام را از شر فرعون نجات داد، پس الله تعالی درین آیات قصهٔ نجات موسی و سپس کیفیت برگرداندنش به سوی مادرش را بیان داشته است، می فرماید:

- ﴿ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَرۡضِعِيهِۖ ﴾ « و ما به سوی مادر موسی الهام کردیم اینکه موسی را شیربده». «أَوۡحَيۡنَآ» درینجا به معنی الهام کردیم است، زیرا وحی به معنی اصطلاحی اش، جز به سوی پیغمبران نمی شود و مادر موسی عليه السلام و همچنان هیچ زنی به مقام پیغمبری برگزیده نشده است.

گفته شده است که مادر موسی عليه السلام مطابق این الهام الهی او را سه ماه، یا چهار ماه شیرداده است.

- و در صورت احساس خطر بر جان موسی، برایش چنین الهام شد: ﴿ فَإِذَا خِفۡتِ عَلَيۡهِ فَأَلۡقِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحۡزَنِيٓۖ ﴾ «و هنگامی که بر وی خطری را احساس کردی او را به دریا بینداز و مترس و اندوه گین مشو» وکیفیت القای او به دریا درسورهٔ طه آیهٔ (۳۹) ذکر شده است مراجعه شود.

همچنان درین الهام الله تعالی قلب او را به دو امر عظیم سرور آفرین باورمند ساخت، چنانچه درین باره می گوید: ﴿ إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيۡكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٧﴾ ﴾ «زیرا ما او را به سوی تو باز می گردانیم و او را ازجملهٔ پیغمبران قرار می دهیم ».

امر قابل توجه اینست که درین آیه دو امر، دونهی، دوخبر و دوبشارت، جمع شده است:

۱- دو امر: [أَرۡضِعِيهِ فَأَلۡقِيهِ]

۲- دو نهی: [وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحۡزَنِيٓ]

۳- دو خبر: [إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ]

۴- دوبشارت، درضمن این دوخبر است که عبارت ازبازگرداندن و رسول قرار دادن موسیعليه السلام است.

مسئلهٔ دوم: گرفتن فرعونیان موسیعليه السلام را

درینجا الله تعالی صدق وعدهٔ خود ومقدمهٔ نجات موسی را بیان می کند که مادرش هنگام احساس خطر، صندوق را به دریا انداخت و دریا آن را در همان موقعیتی که خانه فرعون قرار داشت، به ساحال برد.

- الله تعالی می گوید: ﴿فَٱلْتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرْعَوْنَ﴾ «پس اورا خاندان فرعون گرفت».

و سرانجام این التقاط را بیان می دارد که آنها طفل را گرفتند وهدف شان فرزند قراردادن و مایهٔ آرامش خود ساختن بود، ولی حقیت امر چنین بود: ﴿لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾ «تا سرانجام دشمن و مایهٔ اندوه آنها گردد»، و نابودی فرعون مستکبر و سرکش و اطرافیانش به دست او صورت گیرد.

- بعد ازآن علت این حکم را بیان می کند: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا۟ خَٰطِـِٔينَ ﴿٨﴾﴾ «شکی نیست که فرعون وهامان ولشکرهای ایشان خطا کار بودند»، و ازترس یک دشمن، هزاران طفل معصوم را به قتل رسانیدند، ولی کسی را که هلاکت شان توسط او صورت می گرفت، به دست خود گرفته درکنار شان پرورش دادند، و از چیزی که می گریختند، دردامش افتادند.

- الله تعالی در چهرهٔ موسیعليه السلام جذابیت مخصوصی نهاده بود و نظر هرکسی که بر وی می افتید، گیرویده اش می شد، لذا هنگامی که نظر همسر فرعون بر موسیعليه السلام افتید، او گیرویدهٔ آن طفل نومولود گردید و مانع قتل او شد، الله درین باره می فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ﴾ «و همسرفرعون (هنگامی که چشمش به موسی افتاد، به فرعون) گفت: نورچشم من وتو است (و با دیدن و تربیت او دل من و تو آرام می گیرد، لذا) اورا مکشید».

- بعد ازآن همسر فرعون برای ترک کشتار او چنین علت ذکر کرد: ﴿عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدًا﴾ «شاید به ما نفع برساند، یا او را فرزند می گیریم»، همسر فرعون چنین سخنان

را بدان سبب گفت که آثار سعادت و نجابت را درسیمای موسی عليه السلام مشاهده کرده بود و در عین حال آنان از خود فرزندی نداشتند، لذا این سخنان همسر فرعون در وی اثر کرد، و از کشتن موسی عليه السلام دست برداشت.

- اما فرعون و قومش درین مفکوره به خطا رفته بودند، لذا الله می فرماید: ﴿وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ﴾ «درحالی که ایشان (از انجام کار خود) خبر نداشتند» و نمی دانستند که این همان طفلی است که در آینده ملک و سلطنت شان را به زوال می کشاند.

مسئلهٔ سوم: حالت مادر موسی بعد از انداختن فرزندش به دریا

هر چند با گرفتن موسی دل آسیه همسر فرعون از خوشی و مسرت لبریز گردیده بود، اما در جانب دیگر غم و اندوه و افکار گوناگون قلب مادر موسی عليه السلام را در چنگال خود می فشرد، الله تعالی حالت او را چنین حکایت می کند: ﴿وَأَصۡبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَٰرِغًاۖ إِن كَادَتۡ لَتُبۡدِي بِهِۦ لَوۡلَآ أَن رَّبَطۡنَا عَلَىٰ قَلۡبِهَا لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ۝١٠﴾ «و دل مادر موسی ازصبر و قرار خالی گردید، نزدیک بود که این راز را افشا کند، اگر ماقلب او را (به وسیلهٔ صبر) استوار نمی ساختیم، (پس ما قلب او را استوار ساختیم) تا از جملهٔ باور کننده گان (به وعدهٔ ما) باشد»، که حتما فرزند او را به سویش بر می گردانیم و او را از جملهٔ پیغمبران می گردانیم.

«فَٰرِغًا» به معنی خالی و غافل، یعنی دل او جز غم و اندوه موسی از همه چیز خالی شده بود و یا اینکه دلش از الهامی که الله تعالی به سویش کرده بود که «نترسد و غمگین نشود» غافل شده بود، زیرا شیطان برایش وسوسه کرده بود که فرزندت غرق و یا هلاک خواهد شد، «رَّبَطۡنَا عَلَىٰ قَلۡبِهَا» دل او را استوار داشتیم.

پس همان طوری که الله سبحانه قلب او را تقویت بخشید تا واقعهٔ به دریا انداختن فرزندش را پنهان دارد، کیفیت معرفت احوال او را نیز برایش الهام کرد، چنانکه می گوید: ﴿وَقَالَتۡ لِأُخۡتِهِۦ قُصِّيهِۖ فَبَصُرَتۡ بِهِۦ عَن جُنُبٖ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ۝١١﴾ «و (مادر موسی) به خواهرش گفت: او را دنبال کن، پس (خواهر موسی) او را از دورمشاهده کرد، درحالی که آنها نمی دانستند» که او خواهر موسی است و او را دنبال می کند، بلکه آنها گمان می کردند که شاید رهگذری است و بدون آنکه با آن طفل ربطی داشته باشد، ازآنجا می گذرد.

«قُصِّيهِ» او را دنبال کن - فعل امر است، از «قَصَّ، يَقُصّ، و قصصت الشئ» به معنی دنبال کردن چیزی. «عَن جُنُبٍ» از یک گوشه و یا از یک جای دور.

مسئلهٔ چهارم: کیفیت واپسی موسی عليه السلام به سوی مادرش

سپس اسباب و مقدمات و کیفیت بازگرداندن موسی را به سوی مادرش تذکر می دهد:
﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ﴾ «و ممنوع قرار دادیم بر وی (شیر همه) دایه گان را پیش از آن» یا پیش ازآنکه آل فرعون او را از دریا بردارند، و یا پیش ازآنکه او را به سوی مادرش برگردانیم، ویا پیش ازآنکه خواهرش او را دنبال کند.

«وَحَرَّمْنَا» ممنوع قرار دادیم، مقصود از تحریم درینجا تحریم تکوینی است، یعنی الله تعالی در نفس طفل این امر را نهاده بود که او از گرفتن پستان دایه ها خود داری کند، تا آل فرعون مجبورا در تلاش کسی شوند که آن طفل پستانش را بپذیرد، چرا که فرعون و همسرش سخت علاقمند زندگی آن طفل بودند و این امر از جملهٔ مقدمات برگرداندن طفل به سوی مادرش بود.

«الْمَرَاضِعَ» جمع «مُرضِعة» به معنی زن شیر دهنده، دایه.

- لذا هنگامی که طفل از گرفتن پستان دایه ها خود داری کرد، و آنها سخت در مضیقه قرار گرفته بودند، درآن هنگام که خواهرش به صورت رهگذری خود را وانمود کرده بود، به آنجا رسید: ﴿فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ۝١٢﴾ «پس گفت: آیا شما را به خانواده ای رهنمائی کنم که سرپرستی این طفل را برای شما به عهده گیرند و ایشان برایش از خیرخواهان باشند»، و هیچ نوع تقصیری را در تربیت او مرتکب نمی شوند.

پس آنهاسخن او را پذیرفتند و او ایشان را به سوی خانوادهٔ مذکور رهنمائی کرد.

مفسرین گفته اند: هنگامی که آنها موسی عليه السلام را به مادرش دادند، موسی عليه السلام فورا پستان مادرش را پذیرفت، درین هنگام شخصی به سوی همسر فرعون شتافت او را مژده داد، پس همسر فرعون مادر موسی عليه السلام را به سوی قصر خود فرا خواند و برایش جایزهٔ هنگفت و فراوانی داد، سپس از وی تقاضا کرد که با آنها در قصر بماند و همانجا شیرش بدهد، اما مادر موسی عليه السلام نپذیرفت، و به ایشان گفت که او نمی تواند چنین کاری را انجام دهد، چرا که او شوهر و فرزندان دارد که باید خدمت آنها را کند، پس همسر فرعون به ناچاری موسی عليه السلام را به وی سپرد و نفقه و مصارف او را جاری ساخت، پس مادر موسی عليه السلام با فرزندش به سوی

خانهٔ خود برگشت، هم همسر فرعون خوشحال بود که برای طفل خود دایه ای یافته است و هم مادر موسی ﷺ مسرور بود که طفلش بدون آنکه فرعونیان او را بشناسند، به سویش برگشته است.

- الله تعالی سوی همین واقعه اشاره نموده می فرماید: ﴿فَرَدَدْنَٰهُ إِلَىٰٓ أُمِّهِۦ كَىْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ﴾ «پس او را به سوی مادرش بازگرداندیم، تاچشمانش (به دیدار او) آرام گیرد و غم نخورد و تا یقین کند که وعدهٔ الله راست است» و همان وعده ای که به سویش الهام نموده بود که: [إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ] «یقینا مااو را به سوی تو باز می گردانیم و از جملهٔ پیغمبران قرارش می دهیم» برایش مُحقَّق می سازد.

- ﴿وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾﴾ «ولی بیشتر مردمان نمی دانند» و از حکمت الهی در افعالش و از انجام نیک آن در دنیا و آخرت خبر ندارند، همانطوری که مردم ندانستند که در آن فضای اختناق و دهشتی که همه سرزمین مصر را فرا گرفته بود، طفلی که نظام حاکم همه در تلاش قتل او بودند، چگونه با سلامت و امنیت کامل به سوی مادرش برگشت.

مسئلهٔ پنجم: بیان کمال جسمی ونبوغ علمی موسی ﷺ

بعد از بیان نعمت هایی که الله تعالی درآوان کودکی برای موسی ﷺ ارزانی فرموده بود، نعمت هایی را تذکر می دهد که در سن پختگی جسمی و عقلی اش برایش عنایت کرد:

- ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ «وهنگامی که موسی به کمال قدرت جسمی خود رسید وعقلش کامل شد، او را حکمت ودانش دادیم و نیکوکاران را همین گونه پاداش می دهیم».

«أَشُدّ» کمال قوت جسمی و نیرو مندی. برخی گفته اند: سِنی که به آن «أَشُدّ» اطلاق می شود، از مرحلهٔ بلوغ تا سِن سی و چهار سالگی، و نزد برخی از سن هژده تا چهل سالگی است.

«اِستَوَى» یعنی تمام قوه های جسدی و عقلی اش کامل و برابر شد، و سنی که برآن کلمهٔ «استواء» اطلاق می شود از سی سالگی تا چهل سالگی است.

و این سن «چهل سالگی» همان سنی است که به جز یحیی و عیسی علیهما السلام دیگر همه انبیاء علیهم السلام، در همین سن به نبوت و رسالت برگزیده شده اند، و موسی ﷺ نیز هنگامی که به این سن رسید الله تعالی برایش «حُکم» یعنی نبوت و علم یعنی فهم شریعت را عطا نمود.

- بازسلسلهٔ بیان را ازخاص به سوی عام منتقل می سازد: ﴿ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ ﴾ «و نیکوکاران را همین گونه پاداش می دهیم» و چنانکه موسی عليه السلام و مادرش را در برابر نیکی های شان پاداش نیکو دادیم، دیگر نیکوکاران را نیز پاداش نیکو می دهیم و ایشان را از علم و دانش بهره مند می گردانیم.

۞۞۞

حالت دوم: (ازآیهٔ ۱۵- ۲۱) ماجرای قتل قبطی و فرار موسی عليه السلام ازمصر:

﴿ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾ وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱۵- و موسی وارد شهر (منفیس) شد، به هنگامی که اهالی شهر در غفلت بودند، پس در شهر دو مردی را یافت که با هم می جنگیدند، یکی از قوم او (بنی اسرائیلی) بود، و دیگری ازدشمانش (از قبطی ها) بود، پس کسی که از قبیلهٔ موسی بود از وی مطالبهٔ کمک کرد برکسی که ازدشمانش بود، پس موسی او را مشت محکمی زد و او را کشت، موسی (ازین کردهٔ خود پشیمان شد و)گفت: این ازعملکرد شیطان است که او دشمن گمراه کنندهٔ آشکار است.

۱۶- موسی گفت: ای پروردگارم ا من به خود ستم کردم، پس مرا بیامرز، (الله دعایش را پذیرفت) و اورا مورد آمرزش قرار داد، یقینا اوآمرزگار مهربان است.

۱۷- (موسی) گفت: ای پروردگارم ! به پاس نعمتی که بر من انعام کردی، برای مجرمان هرگز پشتیبان نخواهم شد.

۱۸- پس موسی در شهر صبح کرد در حالیکه ترسان و چشم براه (حادثه ای) بود، پس ناگهان کسی که دیروز، از موسی کمک خواسته بود، او را فریاد می کرد، موسی برایش گفت: واقعا توگمراه آشکار هستی.

۱۹- پس هنگامی که موسی خواست به شخصی که دشمن هر دو بود، حمله ور شود، (مرد قبطی) گفت: ای موسی آیا می خواهی مرا قتل کنی چنانکه دیروز شخصی را قتل کردی، تو نمی خواهی مگر اینکه در زمین ستمگار باشی و نمی خواهی که ازمصلحان باشی.

۲۰- و (هنگامی که خبر قتل قبطی پخش شد) مردی از نقطهٔ دور دست شهر، شتابان آمدگفت: ای موسی! یقینا درباریان درشأن تو مشوره می کنند تا تو را بکشند، پس(از شهر) بیرون شو که من برای تو ازخیرخواهانم.

۲۱- موسی بیرون شد درحالیکه ترسان و چشم به راه (حادثه ای) بود، گفت: پروردگارا ! مرا ازگروه ستمگاران نجات ده.

تفسیر:

بعد از بیان نعمت نجات موسی‌ﷺ از شر فرعونیان در آوان کودکی و دادن علم وحکمت به وی بعد از رسیدنش به کمال جسمی و عقلی، حالا نعمت دیگری را بر موسیﷺ ذکر می کند که عبارت از برخی واقعاتی است که به بیرون شدنش از سرزمین مصر به سوی سرزمین مدین انجامید که در حقیقت مرحلهٔ آماده سازی برای نبوتش بود:

۱- ورود موسیﷺ به شهر و واقعهٔ کشته شدن قبطی

- ﴿وَدَخَلَ ٱلْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا﴾ «و موسی وارد شهر شد، به هنگامی که اهالی شهر در غفلت بودند».

مقصود از «ٱلْمَدِينَةَ» برخی گفته اند: شهر «منفیس» بود، و برخی هم گفته اند: «عین شمس» بود؛ و مقصود از{عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ} وقت چاشت و استراحت مردم است و برخی هم گفته اند: وقت میان مغرب و عشاء بود.

برخی از مفسرین {عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ }را به «پنهان» تفسیر نموده اند، یعنی بدون آنکه ساکنان شهر آگاه شوند، موسی عليه السلام به آنجا وارد شد، و سببش این بود که موسی عليه السلام بنا بر ارتباطی که با مادرش و دیگر اسرائیلی ها داشت، از دین حق خود آگاه شده بود، و به همین اساس او عملکرد فرعون و قومش را انتقاد می کرد، و فرعونیان ازین عملکرد موسی عليه السلام آگاه شده بودند، لذا آنها او را بیم داده بودند و به همین اساس او به صورت پنهانی وارد شهر می شد.

- به هر حال هنگامی که موسی وارد آن شهر شد، به این ماجرا روبرو شد: ﴿فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ﴾ «پس درشهر دو مردی رایافت که باهم می جنگیدند».

- ﴿هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ﴾ «یکی از قوم او (یعنی اسرائیلی) بود، و دیگری ازدشمانش (از قبطی ها) بود ».

- ﴿فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ «پس مطالبۀ کمک کرد از وی کسی که از قبیلۀ موسی بود، برکسی که ازدشمانش بود». اسرائیلی از موسی عليه السلام به این سبب درخواست کمک کرد که چون موسی عليه السلام درمیانشان تربیت یافته بود و اسرائیلی او را می شناخت.

- و چون اسرائیلی مظلوم وقبطی ظالم بود لذا موسی عليه السلام از اسرائیلی حمایت نمود: ﴿فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ﴾ «پس موسی اورامشت محکمی زد و او را کشت»، یعنی یک مشت موسی عليه السلام به مرگ آن قبطی انجامید، هر چند موسی عليه السلام قصد کشتار آن شخص را نداشت، اما چون وقت، وقت غفلت و استراحت مردم بود، جز آن شخص عبرانی هیچ کسی ازین واقعه آگاه نشد. «وَكَزَ» مشت زد، «قَضَى عَلَيهِ» او را کشت، کارش را تمام کرد.

اما موسی عليه السلام ازین کردۀ خود پشیمان شد، لذا درینجا پشیمانی و سپس توبۀ او را بیان می کند:

- ﴿قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾﴾ «(موسی) گفت: این ازعملکرد شیطان است، شکی نیست که او دشمن گمراه کنندۀ آشکار است».

- لذا از الله آمرزش خواست: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾﴾ «گفت: ای پروردگارم ! من به خود ستم کردم، پس مرا بیامرز، (الله توبه اش را پذیرفت) و اورا مورد آمرزش قرار داد، یقینا اوآمرزگار مهربان است».

- ازآنجاکه آمرزش گناه، نعمت بس بزرگ است، لذا دربرابر این نعمت ابراز سپاس گزاری نمود: ﴿ قَالَ رَبِّ بِمَآ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ ﴾ «(موسی) گفت: ای پروردگارم! به پاس نعمتی که بر من کردی، برای مجرمان هرگز پشتیبان نخواهم شد».

مقصود از انعامی که موسی عليه‌السلام درینجا ذکر نموده است، می تواند پذیرش توبهٔ او باشد، و همچنین می تواند دانش و معرفتی باشد که الله تعالی به موسی عليه‌السلام عطا کرده بود و به وسیلهٔ آن میان حق و باطل و ظالم و مظلوم تمییز می کرد و آن را از یکدیگر می شناخت.

و مقصود از «المُجْرِمِين» قبطیان و دستگاه فرعون است که آنان بر مردم ظلم را روا داشته و به تذلیل آنها می پرداختند.

علماء ازین آیه استدلال نموده اند که همکاری با ظالمان و فاسقان جائز نیست، ولو به صورت تکثیر سواد و جمعیت هم بوده باشد، زیرا الله تعالی درسورهٔ هود آیهٔ (۱۱۳) می گوید: ﴿ وَلَا تَرْكَنُوٓا۟ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ ﴾ «و به سوی ظالمان میلان مکنید که آتش دوزخ به شما اصابت می کند».

۲- خوف ونگرانی موسی عليه‌السلام و افشا شدن واقعهٔ قتل قبطی

بعد از کشته شدن قبطی به دست موسی عليه‌السلام، خوف و نگرانی ایشان را بیان می کند:

﴿ فَأَصْبَحَ فِى ٱلْمَدِينَةِ خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا ٱلَّذِى ٱسْتَنصَرَهُۥ بِٱلْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُۥ ۚ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰٓ إِنَّكَ لَغَوِىٌّ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾ ﴾

«پس موسی در شهر صبح کرد در حالیکه ترسان و چشم براه (حادثه ای) بود، پس ناگهان کسی که دیروز، از موسی کمک خواسته بود، او را فریاد می کرد، موسی برایش گفت: واقعا توگمراه آشکار هستی».

کلمهٔ «أَصْبَحَ» اگر أفعال تامه باشد، به معنی «صبح کرد» می باشد، یعنی موسی عليه‌السلام آن شب را با خوف و نگرانی صبح کرد.

و اگر «أَصْبَحَ» از جملهٔ افعال ناقصه باشد، به معنی «گردید» است، یعنی موسی عليه‌السلام بعد ازین واقعه ترسان و نگران گردید. «يَتَرَقَّبُ» چشم به راه بود، در انتظار بود. «يَسْتَصْرِخُ» به آواز بلند کمک می خواست.

موسی عليه السلام بعد ازین حادثه هر لحظه چشم براه و منتظر حادثه ای در قبال خود بود که مبادا از سوی فرعونیان به صفت قاتل شناسایی گردد، و دستگیر شود، پس در همین حالت دید که همان اسرائیلی دیروزی، با شخص قبطی دیگری جنگ و نزاع دارد، و به آواز بلند از وی طالب کمک است، پس موسی عليه السلام نخست آن اسرائیلی را در برابر نزاعش ملامت نمود.

- ﴿ فَلَمَّآ أَنۡ أَرَادَ أَن يَبۡطِشَ بِٱلَّذِي هُوَ عَدُوّٞ لَّهُمَا ﴾ «پس هنگامی که موسی خواست به شخصی که دشمن هر دو بود، حمله ور شود»، درین هنگام مرد قبطی که از طریق آن شخص اسرائیلی از واقعهٔ قتل قبطی آگاه شده بود، موسی عليه السلام را مخاطب قرار داد:

- ﴿ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ أَتُرِيدُ أَن تَقۡتُلَنِي كَمَا قَتَلۡتَ نَفۡسَۢا بِٱلۡأَمۡسِۖ ﴾ «(مرد قبطی) گفت: ای موسی آیا تو می خواهی مرا قتل کنی چنانکه دیروز شخصی را قتل کردی».

- ﴿ إِن تُرِيدُ إِلَّآ أَن تَكُونَ جَبَّارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ ١٩ ﴾ «تو نمی خواهی مگر اینکه در زمین ستمگار باشی و نمی خواهی که ازمصلحان باشی».

برخی از مفسرین گفته اند: این آیه، حکایت سخنان همان اسرائیلی است، زیرا هنگامی که موسی عليه السلام اسرائیلی را در برابر نزاعش نکوهش کرد، و سپس خواست بر مرد قبطی حمله ور شود، اسرائیلی ترسید که شاید موسی قصد دارد بروی حمله کند، لذا واقعهٔ قتل قبطی به دست موسی را افشا کرد.

و ازین طریق خبر به فرعون رسید، و این واقعه خشم فرعون و اطرافیانش را بر انگیخت و دربارهٔ قتل موسی عليه السلام تصمیم قاطع گرفتند.

۳- بیرون شدن موسی عليه السلام از مصر بعد از تصمیم درباریان فرعون در بارهٔ او

- ﴿ وَجَآءَ رَجُلٞ مِّنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلۡمَلَأَ يَأۡتَمِرُونَ بِكَ لِيَقۡتُلُوكَ فَٱخۡرُجۡ إِنِّي لَكَ مِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٢٠ ﴾ « و (هنگامی که خبر قتل قبطی پخش شد) مردی از نقطهٔ دور دست شهر، شتابان آمدگفت: ای موسی ! یقینا درباریان درشأن تو مشوره می کنند تا تو را بکشند، پس(از شهر) بیرون شو که من برای تو ازخیرخواهانم».

مفسرین گفته اند: این شخص «سمعان» و یا «شمعون» نام داشت و پسر عم فرعون بود که به مومن آل فرعون مشهور است.[1]

۱- تفسیر مراح لبید: ۲/ ۳۹ .

- و موسی ﷺ نصیحت آن مرد را پذیرفت: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّـٰلِمِينَ ﴿٢١﴾﴾ «پس موسی بیرون شد درحالیکه ترسان و چشم به راه (حادثه ای) بود، گفت: پروردگارا ! مرا ازگروه ستمگاران نجات ده».

پس الله سبحانه دعای اورا اجابت نمود، و موسی ﷺ به سرزمین مدین رسید، چنانکه الله تعالی سوی همین واقعه درسورهٔ طه آیهٔ (۴۰) اشاره نموده می گوید: ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَٰكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونًا﴾ «وشخصی را کشتی، پس تورا ازغم نجات دادیم، وتو را به آزمایش هائی گوناگونی آزمودیم».

پس این دعای او به اجابت رسید، علامهٔ اجابت آن را درحالت سوم بیان می کند.

۞۞۞

حالت سوم: (ازآیهٔ ۲۲-۲۸)

نجات موسی ﷺ از فرعونیان و رسیدنش به سرزمین مدین، و قصهٔ ازدواج او

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يَهْدِيَنِي سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿٢٢﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰٓ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾ فَجَآءَتْهُ إِحْدَىٰهُمَا تَمْشِي عَلَى ٱسْتِحْيَآءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَآءَهُۥ وَقَصَّ عَلَيْهِ ٱلْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَتْ إِحْدَىٰهُمَا يَـٰٓأَبَتِ ٱسْتَـْٔجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَـْٔجَرْتَ ٱلْقَوِيُّ ٱلْأَمِينُ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَيَّ هَـٰتَيْنِ عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِي ثَمَـٰنِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا ٱلْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَٰنَ عَلَيَّ وَٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾﴾

ترجــــمه:

۲۲- و هنگامی که به جانب مدین متوجه شد، گفت: امید اسـت کـه پروردگـارم مـرا بـه راه راست هدایت کند.

۲۳- و هرگاه به (چاه) آب مدین رسید، گروه زیادی از مردم را یافت که مواشی خود را آب می دادند و دور تر از ایشان دو زنی را یافت که مواشی شان را باز می داشتند، موسی به آن دو زن گفت: شما چه کار می کنید (و چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید)؟ گفتند: ماآب نمی دهیم تاآنکه چوپانان آب داده همه باز گردند و پـدر مـا پیرکلان سال است.

۲۴- پس موسی مواشی ایشان را آب داد، سـپس بـه سـایهٔ (درختـی) روی آورد، و گفـت: پروردگارا ! یقینا من به هر نعمتی که به سوی من می فرستی نیازمندم.

۲۵- پس یکی ازآن دو (دختر) به پیش موسی آمد، در حالی که با کمال حیـا راه مـی رفـت، گفت: پدرم تو را فرا می خواند تا پاداش آنچه را که برای ما آب دادی برایت بدهد، پـس هنگامی که موسی نزد او آمد و قصهٔ (خود) را بروی بیان کرد (آن شیخ پیر مرد) گفت: مترس، ازگروه ستمگاران نجات یافته ای.

۲۶- یکی ازآن دو دختر گفت: ای پدرم او را اجیر بگیر، چرا که بهترین کسـی را کـه مـزدور می گیری، شخصی است که نیرومند و امین باشد.

۲۷- (پدر دختر) گفت: من می خواهم یکی ازین دو دختر خود را به نکاح تو درآورم مشروط به اینکه هشت سال برایم خدمت کنی، پس اگر ده سال را به اتمام رسانی آن ازنـزد تـو تبرع است، من نمی خواهم که تو را در مشقت بیافگنم، اگر الله بخواهد مـرا ازشایسـته گان خواهی یافت.

۲۸- (موسی) گفت: عهد درمیان من و تو همین است، هرکدام از این دو مدت را ادا کـنم بـر من تعدی نیست و الله برآنچه می گوییم گواه است.

تفســـــیر:

هنگامی که فرعونیان تصمیم قاطع گرفتند تا موسیؑ را به قتل برسانند، مـرد مـومنی او را از تصمیم آنها مطلع ساخت و او را به بیرون شدن ازشهر توصیه نمود، پـس موسـیؑ برای نجات خود از شهر بیرون شـده رهسـپار سـرزمین مـدین گردیـد، چـرا کـه درمیـان

موسی ﷺ که از نسل یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بود و درمیان مردم مدین که آنان نیز از نسل مدین بن ابراهیم ﷺ بودند، قرابت وجود داشت.

می فرماید: ﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾﴾ «و هنگامی که به جانب مدین متوجه شد، گفت: امید است که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند».

موسی ﷺ {عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي} به خاطری گفت که راه به سوی سرزمین «مَدیَن» برایش معلوم نبود، لذا به فضل واحسان الهی اتکا نموده [عَسَىٰ رَبِّي] گفت.

پس الله سبحانه برایش احسان نمود، لذا او ازمیان سه راه، راه میانه را درپیش گرفت، تا آنکه به چاهِ آب مدین رسید.

و سرزمین مدین در شمال خلیج عقبه در سرزمین فلسطین قرار داشت.

بعد از رسیدن موسی ﷺ به آب مدین وقائعی که برایش پیش آمد بدین قرار بود:

۱- حالت چوپانان بر سر چاهِ آب مدین: ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ﴾ «و هرگاه به (چاه) آب مدین رسید، گروه زیادی از مردم را یافت که (مواشی خود را) آب می دادند و دور تر از ایشان دو زنی را یافت که مواشی شان را باز می داشتند».

«أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ» گروه زیادی از مردم، «مِن دُونِهِمُ» پائین تر و دور تر از ایشان، «تَذُودَانِ» باز می داشتند از «ذَادَ، يَذُودُ، ذَوداً» به معنی باز داشتن، راندن و دور نگه داشتن.

یعنی موسی ﷺ دور تر از مردم دو زنی را دید که نمی گذاشتند گوسفندان و مواشی شان با مواشی دیگر مردم یکجا شوند، تا مبادا مردم اذیت شان نکنند..

پس هنگامی که موسی ﷺ این صحنه را تماشا کرد دلش به حال آن دو زن نرم شد: ﴿قَالَ مَا خَطْبُكُمَا﴾ «گفت: شما چه کار می کنید؟» و چرا گوسفندان خویش را آب نمی دهید؟ ﴿قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾ «آن دو زن گفتند: ما آب نمی دهیم تاآنکه چوپانان آب داده همه باز گردند».

و اینکه چرا کسی دیگری از فامیل شان به عوض آنها نیامد تا به گوسفندان و مواشی شان آب دهد، درین باره گفتند: ﴿وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾﴾ «وپدر ما پیرکلان سال است»، لذا او نمی تواند این عمل را انجام دهد پس ناچار خود ما این عمل را انجام می دهیم، پس آنها عذر واقعی وضعف خویش را برای موسی ﷺ بیان کردند.

۲- سیراب کردن مواشی آن دو زن توسط موسی عليه السلام و مناجات او: ﴿ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰٓ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾ ﴾ «پس موسی مواشی ایشان را آب داد، سپس به سایهٔ (درختی) روی آورد و گفت: پروردگارا ! یقینا من به هر نعمتی که به سوی من می فرستی نیازمندم». این مناجات را موسی عليه السلام هنگامی انجام داد که تقریبا ده روز سفر را پیموده جز برگ درخت هیچ توشه ای با خود نداشت و کفش هایش دریده بود، حال او چنان بود که شاعری می گوید:

فَلَيتَكَ تَحلُو و الحَياةُ مَرِيرَةٌ... وَلَيتَكَ تَرضَى وَالأَنَام غِضَابٌ
وَلَيتَ الَّذِي بَينِي وَبَينَكَ عَامِرٌ... وَ بَينِي وَ بَينَ العَالَمِين خَرَابٌ

یعنی : کاش تو شیرین باشی، هرچند زندگی تلخ باشد، وکاش راضی باشی، هر چند مردم به خشم باشند، و کاش رابطهٔ دوستی میان من و تو ثابت وبرقرار باشد، هر چند رابطهٔ من و مردمان خراب باشد».

۳- اجابت دعـای موسـی عليه السلام : ﴿ فَجَآءَتْهُ إِحْدَىٰهُمَا تَمْشِي عَلَى ٱسْتِحْيَآءٍ ﴾ «پس یکی از آن دو (دختر) به پیش موسی آمد، در حالیکه با کمال حیا راه میرفت» و پیام پـدرش را بـه حضور موسی عليه السلام عرضه داشت: ﴿ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا ﴾ «گفت: پدرم تورا فرا می خواند تا پاداش آنچه را که برای ما آب دادی برایت بدهد».

مفسرین درتعیین آن شیخ کبیر که پدر آن دو دختر بود، اختلاف نظر دارند:

بیشتر مفسرین به این نظر اند که آن شخص شعیب علیـه السـلام بـوده است و همین سخن درمیان عامهٔ مردم نیز مشهور است.

گروه دیگری ازمفسرین گفته اند: شعیب علیه السلام مدتها پیش ازموسی عليه السلام درگذشته است و هر گاه اگرآن شخص، شعیب علیه السلام می بود باید قرآن نام او را تصریح می نمود، و این امر بیانگر آن است که شخص مذکور، شعیب عليه السلام نبوده است.

برخی روایاتی که درین قصه نام شعیب عليه السلام را به صراحت ذکر نموده است، ازلحاظ سند صحیح نیست.

بعضی ها گفته آن شخص، «یثرون» برادر زادهٔ شعیب عليه السلام بود.

امام طبری رحمه الله گفته است: «وَهَذَا مِمَّا لاَ يُدرَكُ عِلمُهُ إِلاَّ بِخَبَرٍ، وَلاَ خَبَرَ بِذَلِكَ تَجِبُ حُجَّتُهُ » اینکه شیخ مذکور چه کسی بود، جز از طریق روایت دانسته نمی شود و درین باره روایتی که مورد اعتبار باشد، وجود ندارد.

استاد سید قطب - رحمه الله- ترجیح داده است که آن شخص شعیب علیه السلام نیست، بلکه شیخ دیگری است، زیرا شعیب عليه السلام هلاکت قوم خود را مشاهده کرده بود و جز گروه اندکی از مومنان با وی کسی دیگری باقی نمانده بود، پس هرگاه اگر آن شیخ کبیر شعیب عليه السلام باشد که در میان مؤمنانی که با وی نجات یافته بودند زندگی می کرده است، درین صورت به هیچ وجه شایستۀ قوم مومن این نیست که آنها گوسفندان خود را پیش از دختران پیغمبر خویش آب دهند و نه آنان با پیغمبر خویش چنین معامله می کنند، علاوه برآنکه قرآن هیچ سخنی را ازآن شیخ که بیانگر نبوتش باشد، ذکر نکرده است، هرگاه اگر آن شیخ، شعیب عليه السلام می بود، درین مدت ده سالی که موسی عليه السلام با وی بود، حتما چیزی از تعلیمات پیغمبرانۀ او ذکر می شد. (۱)

۴- ملاقات موسی باشیخ کبیر و تسلی او به موسی عليه السلام:

هرگاه یکی ازآن دو زن به پیش موسی عليه السلام آمد، و او را به حضور پدرش فراخواند تا به وی اجرت عملش را بدهد، موسی عليه السلام رهسپار خانۀ آن شیخ شد: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُۥ وَقَصَّ عَلَيۡهِ ٱلۡقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفۡۖ نَجَوۡتَ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥﴾ «پس هنگامی که موسی نزد او آمد و قصۀ (خود) را بروی بیان کرد (آن شیخ پیر مرد) گفت: مترس، ازگروه ستمگاران نجات یافته ای»، چراکه این سرزمین از قلمرو آنها بیرون است.

و این سخنان شیخ، موجب اطمینان موسی عليه السلام و رفع اضطراب ایشان گردید.

۵- پیشنهاد دختر به غرض اجیر گرفتن موسی عليه السلام: ﴿قَالَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا يَٰٓأَبَتِ ٱسۡتَـٔۡجِرۡهُۖ﴾ «یکی ازآن دو دختر گفت: ای پدرم او را اجیر بگیر»، این پیشنهاد ازطرف همان دختری است که او را به سوی پدرش فرا خواند و سپس با وی ازدواج نمود.

- سپس علت این مطالبه را بیان می کند: ﴿إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَـٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ ٢٦﴾ «چرا که بهترین کسی را که مزدور می گیری، شخصی است که نیرومند و امین باشد».

این سخن را بدان سبب گفته که او این هر دو صفت را در موسی عليه السلام مشاهده کرده بود، قوتش را ازآن دانسته بود که او با آنکه مسافر بود، شبانان ازو ترسیدند و راه را برایش گذاشتند، تا آنکه گوسفندان را آب داد.

۱- في ظلال القرآن : ۵ / ۲۶۸۷، تعلیق شماره: ۱ .

و امانتش را بدان سبب دانست که هنگامی که موسیعليه السلام را بنـا بـه درخواست پدرش فراخواند، به هنگام بازگشت،آن دختر پیش شد، موسیعليه السلام برایش گفت: من پیش می روم و تو به دنبال من بیا و هنگامی که راه را خطا کردم با سنگریزه مـرا رهنمـائی کـن و اوچنین کرد، به همین اساس آن دختر، موسیعليه السلام را به «قـوی و امـین» توصـیف نمـوده از پـدرش خواست تا او را اجیر بگیرد.

۶- قصهٔ ازدواج موسی علیه السلام با یکی از دختران آن شیخ.

هرگاه آن دختر موسیعليه السلام را به دو صفتی که دلیل متانـت و رسـتگاری اسـت، توصیف نمود، آن شیخ کهن سال به موسی عليه السلام چنـین پیشـنهاد داد: ﴿قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنۡ أُنكِحَكَ إِحۡدَى ٱبۡنَتَيَّ هَٰتَيۡنِ عَلَىٰٓ أَن تَأۡجُرَنِي ثَمَٰنِيَ حِجَجٖۖ فَإِنۡ أَتۡمَمۡتَ عَشۡرٗا فَمِنۡ عِندِكَۖ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أَشُقَّ عَلَيۡكَۚ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٢٧﴾ «گفت: من می خواهم یکی ازین دو دخترانم را بـه نکـاح تـو درآورم مشروط به اینکه هشت سال برایم خدمت کنی، پس اگر ده سال را به اتمام رسانی آن از نزد تو تبرع است، من نمی خواهم که تو را درمشـقت بیـافگنم، اگـر الله بخواهـد مـرا ازشایسته گان خواهی یافت».

نام آن دو دختر را «صفورا، و لَيّا» گفته اند، و موسی علیه السلام صفورا را انتخاب نمـود و او همان دختری بود که موسی را به سوی پدرش دعوت داد و از پدرش خواسـت تـا او را بـه صفت اجیر بگیرد، و مهر او هشت سال خدمت و چراندن گوسفندان بود، و دوسـال دیگـر از باب تبرع و اختیاری بود.

علماء ازین آیه استنباط کرده اند که ولی می تواند «مَولِيَّة» (دختر و یا خواهر و..) خـود را به کسی خواستگاری کند و این یک سنت ثابت است که درعهد فرخندهٔ نبی صلی الله علیه وسلم پدران، دختران خود را به مردان صالح پیشنهاد می کردند، چنانکـه عمـربن الخطـاب رضي الله عنه حفصه را به ابوبکر و عثمان - رضی الله عنهم- پیشنهاد نمود، اما آنان چون خبر داشتند که رسول الله صلى الله عليه وسلم قصد ازدواج با وی را دارد، به پیشنهاد عمر رضي الله عنه هیچ نوع پاسخی نگفتند.

و این یک امر مستحب است که انسان قرابت نزدیک خود را به شخصی که نیکو کـردار و متدین است، پیشنهاد کند. [1]

۱- به تفسیر قرطبي: ۱۷۹/۱۳، و تفسیر في ظلال: ۲۶۸۸/۵ مراجعه شود.

- هنگامی که آن شیخ بزرگ سال، کلام خود را پایان بخشید، موسی علیه السلام برایش جواب ارائه نمود: ﴿قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ﴾ «(موسی) گفت: عهد درمیان من و تو همین است» که با یکی ازین دو دختر تو ازدواج می کنم، به همین شرطی که تو گفتی.

- ﴿أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ﴾ «هرکدام از این دو مدت را ادا کنم بر من تعدی نیست»، و حق مطالبهٔ بیشتر را نداری.

از ابن عباس – رضی الله عنهما – روایت است که موسی عليه السلام مدت اکثر را که ده سال بود، پوره کرد.

- باز برای صدق گفتار خود الله را گواه گرداند: ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾﴾ «و الله برآنچه می گوییم گواه است».

مفسرین گفته اند: بعد ازین توافق، موسی عليه السلام با «صفورا» ازدواج کرد، پس آن مرد بزرگوار به دختر خود دستور داد، تا برای موسی عصایی بدهد و اوکار خود را آغاز کند وآن دختر چنین کرد، تا آنکه موسی اکثر مدت را که ده سال بود به اتمام رسانید.[1]

❁❁❁

حالت چهارم: (از آیهٔ ۲۹-۳۵) داستان عودت موسی عليه السلام وماجرای رسالت او

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا
لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ
الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾ وَأَنْ أَلْقِ
عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ
﴿٣١﴾ اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ
بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ
نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي
أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا
أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ﴿٣٥﴾﴾

۱- تفسیر طبری: ۵۶۷/۱۹.

ترجـــمه:

۲۹- پس هنگامی که موسی میعاد خود را به پایان رساند و با اهلش روانـه (سـرزمین مصر) شد (درمیان راه) از جانب کوه طور آتشی را دید، برای اهلش گفت: شـما توقـف کنید، من آتشی را دیدم، (می روم) تا برای شما از نزد آن خبری، یا اخگـری از آتـش بیـاورم تاگرم شوید.

۳۰- پس هنگامی که نزدیک آتش آمد، از کرانهٔ راست وادی که دران منطقهٔ پر برکت بـود، از میان درخت، آواز داده شد که ای موسی ! یقینا من الله پروردگار جهانیانم.

۳۱- و اینکه عصای خود را بیفگن، پس هنگامی که (عصای خود را افگند) عصا را دید که بـه سرعت حرکت می کند، گویا ماری است (پـس ترسـید و) پشـت گردانـد و برنگشـت، (گفتیم) ای موسی پیش بیا و مترس، زیرا تو از جملهٔ کسانی هستی که در امانند.

۳۲- دست راستت را درگریبانت فرو ببر، سفید و درخشان بیرون می شود، بـدون آنکـه بـه کدام علتی مبتلا باشد و برای دور ساختن خوف دست راست خود را به سوی سـینه ات جمع کن (تا ترس و وحشت ازتو دور شود) این هردو برهـان ازجانـب پروردگـارت بـه سوی فرعون و اطرافیان او است، یقینا آنها گروه گنهگار اند.

۳۳- (موسی) گفت: ای پروردگارم! من یکتن آنها را کشته ام، پس می ترسم که مرا بکشند.

۳۴- و برادر من هارون نسبت به من زبان فصیح تر دارد، پـس اورا بـا مـن بـه صـفت یـاور بفرست که مرا تصدیق کند، زیرا می ترسم که آنها تکذیبم کنند.

۳۵- (الله) گفت: بازوی تورا به وسیلهٔ برادرت محکم می کنم و برای شما سلطه و غلبـه مـی دهم پس به وسیلهٔ معجزه های ما (به قصد اذیت) به شما رسـیده نمـی تواننـد، شـما و پیروان تان غالب خواهید شد.

تفســـیر:

این آیات بر مسایل ذیل مشتمل است:

۱- عودت موسی از مدین به سوی مصر و فائزشدنش به مقام رسالت.

۲- ذکر معجزات ودلائل رسالت موسی عليه السلام.

۳- فرمان الهی به موسی عليه السلام در بارهٔ دعوت دادن فرعون.

۴- اعتذار موسی و درخواست نبوت برادرش به صفت معاون.

مسئلهٔ اول: عودت موسی ازمدین به سوی مصر و فایز شدنش به مقام رسالت

بعد ازآنکه موسی عليه السلام ده سال را در خدمت خسرش سپری کرد، با همسرش برای زیارت اقارب خویش رهسپار مصر گردید، در جریان سفر، دریک شب سرد و تاریک راه ازپیش شان گم شده بود، درین هنگام موسی عليه السلام درجانب کوه طور آتشی را مشاهده کرد، لذا از همسرش خواست که درجای خود ثابت بماند و او خودش برود تا در بارهٔ راه معلوماتی را دریافت کند و یا قطعهٔ ازآتش بیاورد، تاگرم شوند.

هنگامی که موسی عليه السلام به محل آتش رسید، الله سبحانه با او هم سخن شد و او را به مقام رسالت برگزید و برایش دو معجزهٔ نهایت روشن را بحیث دلیل رسالت عطا کرد و او را به دعوت فرعون مکلف ساخت، حالا درینجا همین قصه را بیان می دارد:

۱- ازبازگشت موسی حکایت می کند: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارًا﴾ «پس هنگامی که موسی میعاد خود را به پایان رساند و با اهلش روانه (سرزمین مصر) شد (درمیان راه) ازجانب کوه طور آتشی را دید».

مقصود از «أهل» همسرموسی عليه السلام است، «آنس» از دور دید.

- درین وقت اهل خود را مخاطب قرار داد: ﴿قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ۝٢٩﴾ «برای اهلش گفت: شماتوقف کنید، من آتشی را دیدم، (می روم) تا برای شما از نزد آن خبری، یا اخگری از آتش بیاورم تاگرم شوید».

«ٱمْكُثُوٓاْ» انتظار بکشید، توقف کنید، همسرش را به غرض احترام به صیغهٔ جمع مخاطب نمود. «جَذْوَةٍ» قطعهٔ آتش، اخگر، «تَصْطَلُونَ» گرم شوید.

سپس موسی عليه السلام رهسپار جهت آتش شد، تا از کسانی که آتش افروخته اند در بارهٔ راه معلوماتی بگیرد و یا هم آتشی با خود بیاورد و خود و فامیلش گرم شوند.

۲- ﴿فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِيِٕ ٱلْوَادِ ٱلْأَيْمَنِ فِي ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝٣٠﴾ «پس هنگامی که نزدیک آتش آمد، ازکرانهٔ راست وادی، درآن منطقه ای که پر برکت بود، از میان درخت آواز داده شد که ای موسی ! یقینا من الله پروردگار جهانیانم».

درین آیه الله تعالی هم از الوهیت خود خبر داد و هم از ربوبیت، و عـلاوه بـرآن بـه نفی الوهیت و نفی ربوبیت غیر الله اشاره کرد.

این وادی را به «أیمن» توصیف کرد، چرا که در جانب راست موسی عليه السلام بود و بـه اعتبار طلوع و غروب خورشید در جهت غربی قرار داشت، چنانکه درسـورۀ قصص آیـهٔ (۴۴) مـی گویـد: ﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ﴾ «وتـو (ای محمد) درجانب غربی (کوه طور) نبودی هنگامی که فرمان (نبوت) را به سوی موسی ابلاغ کـردیم، و نه ازشاهدان (صحنۀ تبلیغ و دعوت او) بودی»؟.

و این منطقه را به خاطری به «مبارکه» توصیف کرد که چون درین مقام الله سبحانه بدون واسطه با موسی عليه السلام سخن گفت و او را به رسالت مبعوث کرد؛ و آن وادی که موسـی درآنجا از جانب درخت کلام الهی را شنید، وادی «طوی» نام دارد، طوری که درسـورۀ طـه آیـهٔ (۱۲) می گوید: ﴿إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِٱلْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ «شکی نیست که من پروردگار تـو ام، پس نعلین خود را بیرون کن، زیرا تو در وادی مقدس هستی که نام آن طوی است».

به هرحال این ندا برای تحقق رسالت موسی بود و موسی عليه السلام به وسیله این ندا بـه مقام رسالت مبعوث گردید.

ازین آیه برای الله صفت کلام ثابت می شود، البته به نحوی که شایستۀ ذات الهـی است، کلامی که دارای حرف و صوت بوده و با کلام بشر و شیوۀ تکلم آنها هیچ مشابهتی ندارد.

و اینکه برخی از متکلمین گفته اند که کلامی را که موسی عليه السلام شنیده بود، آواز و حروفـی نبود که از الله تعالی شنیده شده باشد، بلکه آواز و حروفی بود که در درخت خلق شده بـود. این سخن متکلمین کاملا باطل است و نتیجۀ این سخن چنین می شود کـه گویـا الله تعـالی اصلا با موسی سخن نزده است، بلکه سخن گوینده آن درخت بوده است.

پس چنین تأویلات از یکسو انکار از صفت کلام الهی است و از جانب دیگر انکار ازین آیهٔ کریمه است که سخن گفتن الله تعالی با موسی عليه السلام را به صراحت به اثبات می رساند.

و تقسیم کلام الهی به کلام لفظی و کلام نفسی، سخن باطل و بی اساسی است که از هیچ صحابی و تابعی و یا از کدام امامی از ائمۀ دین شنیده نشده ا ست.

مسئلۀ دوم: ذکر معجزات ودلائل رسالت موسی عليه السلام

بعد ازآنکه موسی عليه السلام به مقام رسالت فائز شد، الله تعالی بـرایش دو معجـزۀ بـزرگ عطا کرد، تا دلیل روشنی برای رسالت او باشد.

- معجزۀ اول: عصا است، به غرض اعطای این معجزه الله تعالی موسی عليه السلام را مخاطب نموده گفت: ﴿ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ﴾ «و اینکه عصای خود را بیفگن، پس هنگامی که (عصای خود را افگند) عصا را دید که به سرعت حرکت می کند، گویا ماری است (پس ترسید و) پشت گرداند، و برنگشت». «تَهْتَزُّ» حرکت می کند، «كَأَنَّهَا جَانٌّ» در سرعت و تیز رفتاریش گویا ماری است. «لَم يُعَقِّبْ» برنگشت.

یعنی بعد از انداختن عصا و تبدیل شدن آن به مار عظیم الجثه ای که بسیار سریع حرکت می کرد، موسی عليه السلام گرفتار هراس شد، پس به اساس طبیعت بشری پا به فرار نهاد.

- پس الله سبحانه به خاطر آرامش قلب موسی بار دیگر اورا ندا کرد: ﴿ يَٰمُوسَىٰٓ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ ٱلْءَامِنِينَ ﴿٣١﴾ ﴾ «ای موسی پیش بیا و مترس، زیرا تو از جملۀ کسانی هستی که در امانند» و به تو هیچ نوع آسیب و ضرری نمی رسد، درسورۀ نمل آیۀ (۱۰) نیزتوضیح همین است.

معجزۀ دوم: یدبیضا بود، به خاطر اعطای این معجزه الله تعالی به موسی عليه السلام گفت: ﴿ ٱسْلُكْ يَدَكَ فِى جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ﴾ «دست خود را درگریبانت فرو ببر، سفید و درخشان بیرون می شود، ازغیرکدام علتی»، همین مطلب را در سورۀ طه آیۀ (۲۲) و سورۀ نمل آیۀ (۱۲) نیز با تعبیر دیگر بیان داشته است.

- مشاهدۀ این امور خارق عاده موجب اضطراب قلب موسی عليه السلام شد، لذا الله سبحانه برای ازالۀ اضطراب قلب او می گوید: ﴿ وَٱضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ ٱلرَّهْبِ ﴾ «و برای دور ساختن خوف، دست راست خود را به سوی سینه ات جمع کن تا ترس و وحشت ازتو دور شود».

بعد ازین فرمان الهی هر وقتی بنا بر طبیعت بشری، ازکدام چیزی درقلب او خوف ایجاد می شد، دستش را بر سینه اش می نهاد و به ارادۀ الله آن خوف وهراس از دلش دور می شد.

مسئلۀ سوم: فرمان الهی به موسی عليه السلام در بارۀ دعوت دادن فرعون

بعد از بعثت موسی عليه السلام به رسالت و اعطای دو معجزه بسیار روشن، الله تعالی او را به دعوت فرعون و فرعونیان مکلف نموده فرمود: ﴿ فَذَٰنِكَ بُرْهَٰنَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦٓ ﴾ «پس این هردو برهان ازجانب پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان او است»، پس برو آنها را به سوی توحید و ترک ظلم و ترک گناه دعوت بده.

سپس برای ضرورت این دعوت علت ذکر می کند: ﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٣٢﴾ ﴾ «یقینا آنها گروه گنهگار اند»، از اطاعت الله و اطاعت اوامر سرکشی نموده اند.

درسورهٔ طه آیهٔ (۲۴) می گوید: ﴿ ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴾ «بروید به سوی فرعون، زیرا او طغیان کرده است».

مسئلهٔ چهارم: اعتذار موسی و درخواست نبوت برادرش به صفت معاون

الله تعالی موسی عليه السلام را به دعوت فرعون مکلف ساخت، در حالیکه او از گرفت فرعون فرار نموده به مدین پناه برده بود، لذا موسی عليه السلام به پیشگاه الهی عرضه نمود: ﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلۡتُ مِنۡهُمۡ نَفۡسٗا فَأَخَافُ أَن يَقۡتُلُونِ ﴿٣٣﴾ ﴾ «گفت: ای پروردگارم! من یک تن آنها راکشته ام، پس می ترسم که مرا بکشند» و مرا در برابر همان شخص قصاص کنند، پس با این حال من آنها را چگونه دعوت دهم و چگونه ممکن است که آنها دعوت مرا بشنوند؟

بعد از تقدیم این عذر، از الله سبحانه نبوت برادرش را درخواست نمود تا در امر تبلیغ و دعوت معاون او باشد، لذا فرمود :

- ﴿ وَأَخِي هَٰرُونُ هُوَ أَفۡصَحُ مِنِّي لِسَانٗا فَأَرۡسِلۡهُ مَعِيَ رِدۡءٗا يُصَدِّقُنِيٓ ﴾ «و برادر من هارون نسبت به من زبان فصیح تر دارد، پس او را به صفت یاور بفرست که مرا تصدیق کند».

«رِدۡءٗا» پشتیبان، یاور.

- سپس علت این درخواست را ذکر می کند: ﴿ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾ ﴾ «زیرا می ترسم که آنها تکذیبم کنند».

موسی عليه السلام درین درخواستش نخست عذر خود را بیان نمود، وسپس خواست و تقاضای خود را بیان داشت.

- پس الله سبحانه درخواستش را اجابت نمود: ﴿ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجۡعَلُ لَكُمَا سُلۡطَٰنٗا ﴾ «گفت: بازوی تورا به وسیلهٔ برادرت محکم می کنم و برای شما سلطه و غلبه می دهم». «سَنَشُدُّ» محکم می کنیم، «عَضُدَكَ» بازویت را.

- بعد ازآن نتیجهٔ این سلطه را یادآور می شود: ﴿ فَلَا يَصِلُونَ إِلَيۡكُمَا بِـَٔايَٰتِنَآ أَنتُمَا وَمَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴿٣٥﴾ ﴾ «پس به وسیلهٔ معجزه های ما (به قصد اذیت) به شما رسیده نمی توانند، شما و پیروان تان غالب خواهید شد».

در [بِـَٔايَٰتِنَآ] چهار احتمال است:

متعلق به «تُمْنَعَان» مقدراست، درین صورت معنی چنین می شود: «به سبب این آیات، از اذیت آنها نگه داری می شوید».

یا متعلق به «إذهبا» مقدر است، پس معنی چنین می شود: «با این نشانه های من به سوی فرعون بروید».

یامتعلق به [فَلَا يَصِلُونَ] است، یعنی «پس به وسیلهٔ معجزه های ما (به قصد اذیت) به شما رسیده نمی توانند».

یامتعلق به [ٱلْغَٰلِبُونَ] موخر است، درین صورت معنی آیه چنین می شود: «شما وپیروان تان به سبب آیات ما غالب خواهید شد».

۞۞۞

حالت پنجم: (از آیهٔ ۳۶-۴۳)

بیان دعوت موسی عليه السلام و استکبار فرعون اطرافیانش و سرانجام بد ایشان

﴿فَلَمَّا جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا بَيِّنَٰتٍ قَالُوا۟ مَا هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِىٓ
ءَابَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّىٓ أَعْلَمُ بِمَن جَآءَ بِٱلْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِۦ وَمَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِ
إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِى فَأَوْقِدْ
لِى يَٰهَٰمَٰنُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجْعَل لِّى صَرْحًا لَّعَلِّىٓ أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّى لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ
﴿٣٨﴾ وَٱسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُۥ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾
فَأَخَذْنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَٰهُمْ فِى ٱلْيَمِّ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٠﴾
وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ وَأَتْبَعْنَٰهُمْ فِى هَٰذِهِ
ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ هُم مِّنَ ٱلْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ مِنۢ بَعْدِ
مَآ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ ٱلْأُولَىٰ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾﴾

ترجـــمه:

۳۶- پس هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به پیش آنها رفت، گفتند: این جز جادوی بافته شده نیست و ما چنین چیزی را از پدران نخستین خود نشنیده ایم.

۳۷- و موسی گفت: پروردگار من دانا است به حال کسی که از نزد او هدایت را آورده است، و به حال کسی که پیروزی آخرت نصیب او است، حقا که ستمگاران رستگار نمی شوند.

۳۸- و فرعون گفت: ای اشراف قوم! من جز خود برای شما هیچ معبود دیگری نمی دانم، پس ای هامان ! برایم آتشی بر گِل بیفروز (و خشت های پخته بساز) و برای من قصر بلندی بساز شاید (برآن بالا شوم و از فراز آن) به سوی معبود موسی ببینم و حقا که من اورا ازدروغ گویان می پندارم.

۳۹- و فرعون ولشکریانش به ناحق در زمین تکبر ورزیدند وگمان کردند که ایشان به سوی مابازگردانده نمی شوند.

۴۰- پس او ولشکریانش را گرفتیم و آنان را به دریا افگندیم، پس ببین سرانجام ستمگاران چگونه بود.

۴۱- وماآنان را پیشوایانی گرداندیم که (مردم را) به سوی دوزخ دعوت می دادند و روزقیامت یاری نخواهند شد.

۴۲- و درین جهان به دنبال شان لعنت فرستادیم و روز قیامت ایشان از بد منظران خواهند بود.

۴۳- و شکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم بعد ازآنکه اقوام روزگار نخستین را هلاک کردیم، تا برای مردمان مایهٔ بینش (در دین) و وسیلهٔ هدایت و رحمت باشد، تا ایشان پند پذیر شوند.

تفســـیر:

درین آیات از موضوعات ذیل بحث می شود:

۱- آمدن موسی علیه السلام برای دعوت فرعونیان.

۲- استکبار فرعونیان و سرانجام آن.

۳- انعام بزرگ الهی برموسی علیه السلام.

موضوع اول: آمدن موسی‌ﷺ برای دعوت فرعونیان

الله سبحانه بعد از آنکه درخواست موسی‌ﷺ را در مورد نبوت و همکار ساختن هارون‌ﷺ پذیرفت، آنگاه به هردو دستور داد تا عازم شوند تا فرعون و اطرافیانش را به سوی توحید و ترک استکبار دعوت دهند، پس طبق دستور الهی هر دو پیغمبر گرامی با معجزات شان راهی دیار فرعون شدند، حالا درینجا قصهٔ آمدن موسی‌ﷺ و موقف فرعون و فرعونیان را در برابر دعوت موسی‌ﷺ و معجزاتش بیان می کند:

۱- موسی‌ﷺ را تکذیب نموده، معجزاتش را سحر گفتند: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا بَيِّنَٰتٖ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّفۡتَرٗى﴾ «پس هنگامی موسی با معجزات روشن ما به پیش آنها رفت، گفتند: این جز جادوی بافته شده و دروغین نیست». «مُّفۡتَرٗى» بافته شده، دروغین، یعنی هنگامی که موسی و هارون علیهما السلام فرعون را دعوت داده به غرض تصدیق نبوت خود معجزات خویش را برای فرعون و اطرافیانش تقدیم داشتند، آنان معجزات موسی‌ﷺ را جادوی بافته شده و ساخت دست موسی‌ﷺ خواندند و او را در دعوای نبوتش تکذیب کردند.

۲- دست به دامن تقلید زده گفتند: ﴿وَمَا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ ۝٣٦﴾ «و ما چنین چیزی را ازپدران نخستین خود نشنیده ایم»، یعنی توحید و دعوت به سوی توحید را از نیاکان خود نشنیده ایم، لذا ما به سخنان تو باور نداریم.

- پس موسی‌ﷺ اسلوب حکیمانه را در پیش گرفته به شیوهٔ بسیار نرم و ظریفانه سخنان فرعون و اطرافیانش را رد نمود: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ مِنۡ عِندِهِۦ وَمَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۝٣٧﴾ «و موسی گفت: پروردگار من دانا است به حال کسی که از نزد او هدایت را آورده است و به حال کسی که پیروزی آخرت نصیب او است، حقا که ستمگاران رستگار نمی شوند». پس سرانجام نیک دنیا، و پیروزی آخرت و رحمت و رضوان الهی، همه نصیب مومنان است، اما سرانجام بد دنیا که عبارت از نابودی است و درآخرت خشم پروردگار وآتش سوزان است، این هردو نصیب ستمگاران است.

۳- فرعون به غرض اغوای قوم خود دست به مغالطه زده الوهیت خود را اعلان کرد:

- ﴿وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي﴾ «و فرعون گفت: ای اشراف قوم! من جز خود برای شما هیچ معبود دیگری نمی دانم»، بلکه من صاحب قدرت و اختیار عام و تام هستم، لذا تعظیم و عبادت من بر همه لازم است. مقصود فرعون ازین سخن، رد بر سخنان موسی‌ﷺ بود که او مردم را به سوی عبادت الهی دعوت می داد که خالق همه کائنات است.

درسورهٔ نازعات آیهٔ (۲۴) از فرعون حکایت می کند: ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٤﴾﴾ «پس گفت: من پروردگار بزرگ شماهستم»، و چنین ادعا به خاطری کرد که چون در عقیدهٔ مصریان، فرعون مظهر همه خدایان ایشان بود.

همچنان درسورهٔ شعراء آیهٔ (۲۹) تهدید فرعون را حکایت می کند: ﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾﴾ «فرعون (به موسی) گفت: اگر جز من، کسی دیگری را اله قرار دهی، البته تو را از جملهٔ زندانیان می گردانم».

- سپس به غرض گمراه سازی بیشتر قوم خود و استهزاء به موسی عليه السلام، به وزیر خود چنین دستور داد: ﴿فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾﴾ «پس ای هامان ! برایم آتشی بر گِل بیفروز (و خشت های پخته بساز) و برای من قصر بلندی بساز شاید (برآن بالا شوم و از فراز آن) به سوی معبود موسی ببینم و حقا که من او را از دروغ گویان می پندارم».

منظورش ازین گفتار، تلبیس وتخریب افکار مردم و رد بر سخنان موسی عليه السلام بود.

موضوع دوم: استکبار فرعونیان و سرانجام آن

سپس غرور و استکبار و جحود آنها را تذکر می دهد: ﴿وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾﴾ «و فرعون ولشکریانش به ناحق در زمین تکبر ورزیدند وگمان کردند که ایشان به سوی ما بازگردانده نمی شوند».

عامل همه بدبختی های آنها این بود که به قیامت وحساب پروردگارشان باور نداشتند و هر قوم و گروهی که به قیامت ایمان نداشته باشد، از ارتکاب هیچ جنایت باکی ندارد.

- و سرانجام این استکبار چنین شد: ﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾ «پس او ولشکریانش را گرفتیم و آنان را به دریا افگندیم» که یک فرد شان هم باقی نماند.

- سپس پیغمبر اسلام محمد صلى الله عليه وسلم را مخاطب نموده می گوید: ﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾﴾ «پس ببین سرانجام ستمگاران چگونه بود»، و چگونه آنان را از صفحهٔ هستی حذف کردیم و دار و دیارشان را به دیگران میراث دادیم؟

- بعد ازآن چیزی را که موجب شدت عذاب فرعونیان گردید، ذکر می کند: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾﴾ «و ماآنان را پیشوایانی گرداندیم که

(مردم را) به سوی دوزخ دعوت می دادند، و روزقیامت یاری داده نخواهند شد»، پس درنتیجه مستحق دو نوع عذاب شدند یکی عذاب گمراهی خودشان، و دوم عذاب گمراه سازی و اغوای دیگران، پس هیچ راهی برای نجات شان باقی نمانده است، لذا رسوایی دنیا و ذلت آخرت نصیب ایشان گردید، چنانچه می فرماید:

- ﴿ وَأَتْبَعْنَٰهُمْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ هُم مِّنَ ٱلْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾ ﴾ «و درین جهان به دنبال شان لعنت فرستادیم و روز قیامت ایشان از بد منظران خواهند بود».

«ٱلْمَقْبُوحِينَ» بد منظران، رو سیاهان، رانده شدگان از رحمت الهی.

موضوع سوم: انعام بزرگ الهی برموسی عليه السلام

بعد ازآنکه جزای فرعونیان را درهردوجهان یادآور شد، به دنبال آن، نعمت خود را بر موسی عليه السلام بیان می کند که اعطای تورات است، می گوید: ﴿ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ مِنۢ بَعْدِ مَآ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ ٱلْأُولَىٰ ﴾ «و شکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم بعد ازآنکه اقوام روزگار نخستین را هلاک کردیم»، مانند فرعونیان وقوم نوح، عاد، ثمود، قوم لوط، قوم شعیب.

سپس اوصاف تورات را بیان می کند: ﴿ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً ﴾ «تا برای مردمان مایهٔ بینش (در دین) و وسیلهٔ هدایت و رحمت باشد».

چنانچه پیغمبر ﷺ فرموده اند: «مَا أَهلَكَ اللهُ قَومًا وَ لاَ قَرنًا وَلاَ أُمَّةً وَلاَ أَهلَ قَريَةٍ مُنذُ أَنزَلَ التَّورَاةَ عَلَى وَجهِ الأَرضِ بِعَذَابٍ مَنَ السَّمَاءِ غَيرَ أَهلِ القَريَةِ الَّتِي مُسِخَت قِرَدَةً»

«یعنی الله تعالی از هنگامی که تورات را بر روی زمین نازل فرمود، هیچ قوم ملت و امت و اهل قریه ای را به عذابی از جهت آسمان عذاب نکرده است، به جز ساکنان همان قریه ای (از بنی اسرائیل) که به شادی ها مسخ شدند» و سپس همین آیه را تلاوت فرمود.(۱)

در پایان، به حکمت اعطای تورات اشاره نموده می گوید: ﴿ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾ ﴾ «تاپند پذیر شوند» و این نعمتها را دیده سپاس الله تعالی به جای آورند، و به او ایمان بیاورند، و از موارد نصیحت آن پند و عبرت بگیرند.

۱- سلسلة الأحاديث الصحيحة، حديث شماره : ۲۲۵۸ .

مقصد دوم : (از آیهٔ ۴۴-۶۷) اثبات حقانیت رسالت محمدﷺ و حقانیت قرآن،

و این آیات در پنج مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: دلائل رسالت رسول اللهﷺ و حکمت بعثت ایشان

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٤٤﴾ وَلَٰكِنَّآ أَنشَأْنَا
قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُ ۚ وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِىٓ أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَا وَلَٰكِنَّا كُنَّا
مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾ وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَٰكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن
نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾ وَلَوْلَآ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا۟ رَبَّنَا
لَوْلَآ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾﴾

ترجـــمه:

۴۴- و (ای محمد) تو درجانب غربی (کوه طور) نبودی هنگامی که مـا فرمـان (نبـوت) را به سوی موسی ابلاغ نمودیم (و او را به تبلیغ و دعوت مردم دستور دادیم) و نه از شاهدان (صحنهٔ تبلیغ و مبارزهٔ او) بودی.

۴۵- ولیکن ما (بعد از موسی تا زمان تو) نسل هائی (از مردم)را آفریدیم، پس زمانه طولانی برآنها سپری شد (و به مرور زمان آثار انبیاء ازمیان شان نابود شد، پـس تـو را بـا این کتاب فرستادیم) وتو در میان مردم مدین مقیم نبودی تاآیت های ما را بـر اینـان (که مردم مکه اند) می خواندی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم.

۴۶- و تو درجانب (غربی) کوه طور نبودی هنگامی که (موسی را برای برگزیـدن نبـوت) آواز دادیم، و لیکن به خاطر مهربانی از سوی پروردگارت (تو را باقرآن فرستاد) تـا تـو بیم دهی قومی را که پیش از تو هیچ بیم دهنده ای به سوی ایشان نیامده است، تـا شاید پند پذیر شوند.

۴۷- و اگر بخاطر اجتناب از ین نمی بود که هرگاه آنها را مصیبتی می رسید به خاطر آنچه دست های شان پیش فرستاده است، مـی گفتنـد: ای پروردگـار مـا ! چرا بـه سوی ماپیغمبری نفرستادی تاآیت های تورا پیروی می کردیم و ازمومنان می بودیم (البته تو را به سوی ایشان نمی فرستادیم، ولی ما تو و سایر پیغمبران را بـه صـفت بیـم دهنده فرستادیم، تا برای مردم عذری نماند) .

تفسیر:

۱- دلیل رسالت رسول الله ﷺ و بیان نیاز مردم به آن

بعد ازآنکه قصهٔ موسی وهارون و فرعونیان و برخی وقائع شگفت انگیز آن را تذکر داد، و این همه وقائع را به پیغمبرش وحی کرد، حالا پیغمبرخود را به یاد این نعمت ها و همچنان به یاد امور غیبی دیگر می اندازد که پیغمبرش را به آن آگاه کرده است، در حالی که وقوع چنین حوادث را پیش ازآن نه او می دانست و نه قومش، همچنان نیاز مردم را به سوی رسالت بیان می کند تا مردم در برابر الله تعالی هیچ حجتی نداشته باشند، پس این همه، دلیل وحی الهی بودن قرآن و حقانیت رسالت محمد ﷺ است.

و درین آیات برای نبوت محمد ﷺ چند دلیل ذکر می کند:

۱- ﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ﴾ «و (ای محمد) تو درجانب غربی (کوه طور) نبودی هنگامی که ما فرمان (نبوت) را به سوی موسی ابلاغ نمودیم» و او را به تبلیغ شریعت و تورات دستور دادیم. ﴿وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ۝٤٤﴾ «و نه از شاهدان (صحنهٔ تبلیغ و مبارزهٔ او) بودی» و اگر حاضرهم می بودی صورت حال را مشاهده کرده نمی توانستی، اما این همه امور را ما به ذریعه وحی، به تو اطلاع دادیم، تا برای رسالت تو دلیل روشنی باشد که ناخوانده داستان های تاریخی انبیاء وامتان گذشته را برای مردم به صورت مفصل بیان می کنی که چنین بیان روشنی ازهیچ دانشمندی شنیده نشده است.

درسورهٔ طه آیهٔ (۱۳۳) می گوید: ﴿أَوَلَمۡ تَأۡتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ﴾ «آیا بیان آنچه درکتاب های نخستین (تحریر شده است) به ایشان نیامده است» که محتوای این کتاب ها را به صورت واقعی برای ایشان بیان می کند.

- بعد از بیان دلیل اول رسالت، ازضرورت ارسال او سخن می گوید: ﴿وَلَٰكِنَّآ أَنشَأۡنَا قُرُونٗا فَتَطَاوَلَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُ﴾ «ولیکن ما (بعد از موسی تا زمان تو) نسل هائی (از مردم) را آفریدیم، پس زمانهٔ طولانی برآنها سپری شد» و به مرور زمان آثار انبیاء ازمیان شان نابود شد، شرائع واحکام تغییر یافت و مردم دین الهی را به فراموشی سپردند، اوامر ونواهی الهی را ترک نمودند، پس به ارسال پیغمبر ضرورت افتاد درین هنگام، تو را به حیث پیغمبر فرستادیم و برایت قرآن نازل کردیم تا حقائق را برای مردم روشن ساخته بالایشان اتمام حجت شود، چنانکه درسورهٔ مائده آیهٔ (۱۹) می گوید: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمۡ عَلَىٰ فَتۡرَةٖ مِّنَ

الرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٖ وَلَا نَذِيرٖۖ فَقَدۡ جَآءَكُم بَشِيرٞ وَنَذِيرٞۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾ «ای اهل کتاب! حقا که پیغمبر ما در زمان انقطاع پیغمبران نزد شما آمد که (احکام الله را) برای شما بیان می کند، تا نگوئید: برای ما هیچ مژده رسان و بیم دهنده ای نیامده بود، پس به سوی تان مژده دهنده وترساننده آمد والله برهرچیزتوانا است».

۲- ﴿ وَمَا كُنتَ ثَاوِيٗا فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ تَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا وَلَٰكِنَّا كُنَّا مُرۡسِلِينَ ٤٥ ﴾ «وتو در میان مردم مدین مقیم نبودی تاآیت های ما را برایشان (که مردم مکه اند) می خواندی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم»، برایت کتاب دادیم و از اخبار و قصه های پیغمبران گذشته تورا آگاه ساختیم. «ثَاوِيٗا» به معنی مقیم، و ضمیر در «عَلَيۡهِمۡ» به سوی اهل مکه راجع است.

و «أَهۡلِ مَدۡيَنَ» می تواند اشاره به سوی قصۀ پناه بردن موسی عليه السلام به سرزمین مدین باشد، و همچنان می تواند اشاره به سوی قصۀ شعیب عليه السلام باشد.

۳- ﴿ وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذۡ نَادَيۡنَا وَلَٰكِن رَّحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ ﴾ «وتو درجانب (غربی) کوه طور نبودی هنگامی که (موسی را برای برگزیدن نبوت) آواز دادیم، و لیکن به خاطر مهربانی از سوی پروردگارت (تو را باقرآن فرستاد)»، یعنی در هیچ یک از موارد مذکور تو موجود نبودی ولی به وسیلۀ قرآن ما تو را آگاه ساختیم و این رحمتی بود از جانب ما برتو و همچنان بر کسانی که تو به سوی ایشان فرستاده شده ای.

۲- حکمت بعثت محمد ﷺ

سپس حکمت این رحمتی را که به صورت بعثت محمد ﷺ ظاهر شده است بیان می دارد:

۱- ﴿ لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٖ مِّن قَبۡلِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٤٦ ﴾ «تا تو بیم دهی قومی را که پیش از تو هیچ بیم دهنده ای به سوی ایشان نیامده است، تا شاید پند پذیر شوند»، و از شرک و کفر و ضلالت دست کشند و در مسیر هدایت الهی گام بردارند.

و این یک امر ثابت است که بعد از اسماعیل عليه السلام به سوی عربها هیچ پیغمبری فرستاده نشده بود، اما رسالت موسی و عیسی عليهما السلام مخصوص بنی اسرائیل بود.

۲- ﴿ وَلَوۡلَآ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ فَيَقُولُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٤٧ ﴾ «و اگر به خاطر اجتناب از ین نمی بود که هرگاه آنها را به خاطر

آنچه دست های شان پیش فرستاده است، مصیبتی می رسید، می گفتند: پرودگار! چرا به سوی ما پیغمبری نفرستادی تا آیت های تو را پیروی می کردیم و از مومنان می بودیم».
یعنی اگر چنین سخنی در میان نمی بود، البته تو را به سوی ایشان نمی فرستادیم، بلکه بدون ارسال کدام پیغمبری، آنها را به سبب کفر و شرکشان به کیفر اعمال شان می رساندیم، ولی ما چنین نکردیم بلکه تو و سایر پیغمبران را به صفت بیم دهنده فرستادیم تا رسالت پروردگار را برای آنها برسانی و برای مردم عذری نماند.

و یکی ازفلسفه های انزال قرآن هم همین اتمام حجت است، چنانکه این مطلب درسورهٔ نساء آیهٔ (۱۶۵) و درسورهٔ أنعام آیهٔ (۱۵۶-۱۵۷) روشن ساخته است.

پس درین آیه برای بعثت محمد ﷺ دو حکمت ذکر نمود: یکی انذار و دعوت مردم به سوی توحید، و دوم: اتمام حجت بر آنها.

❁❁❁

مطلب دوم : (از آیهٔ ۴۸-۵۱)

بیان موقف کفار و مشرکان در برابر رسالت و قرآن و هشدار به ایشان:

﴿ فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا۟ لَوْلَآ أُوتِىَ مِثْلَ مَآ أُوتِىَ مُوسَىٰٓ ۚ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا۟ بِمَآ أُوتِىَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ ۖ قَالُوا۟ سِحْرَانِ تَظَٰهَرَا وَقَالُوٓا۟ إِنَّا بِكُلٍّ كَٰفِرُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ فَأْتُوا۟ بِكِتَٰبٍ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَآ أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٤٩﴾ فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا۟ لَكَ فَٱعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَآءَهُمْ ۚ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٠﴾ ۞ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ ٱلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾ ﴾

ترجمه:

۴۸- پس هنگامی که قرآن از نزد ما به ایشان آمد، گفتند: چرا به این پیغمبر داده نشده است مانند آنچه که به موسی داده شد؟ آیا کافرنشدند به آنچه که پیش به موسی داده شده بود؟ گفتند: این دو (تورات و قرآن) دو جادویی هستند که یکدیگر را پشتیبانی کرده اند و گفتند: ما به همهٔ آن منکریم.

۴۹- بگو: (اگر به عقیدۀ شما تورات و قرآن از نزد الله نیست) پس شما ازنزد الله کتابی بیاورید که هدایت بخش تر ازین هردو باشد، من آن را پیروی می کنم، اگر شما راست می گوئید.

۵۰- پس اگر(پیشنهاد تو را) نپذیرفتند، یقین داشته باش که ایشان خواهشات خویش را پیروی می کنند و چه کسی گمراه تر از آن کسی است که خواهشات خویش را پیروی کند، بدون آنکه هدایت و دلیلی از جانب الله داشته باشد؟ یقینا الله گروه ستمگاران را هدایت نمی کند.

۵۱- وشکی نیست که ماقرآن را برای ایشان پیاپی فرو فرستادیم، تا شاید پندپذیر شوند.

تفسیر:

درین آیات از مسائل آتی بحث می شود:

۱- پاسخ به شبهۀ مشرکان در برابر قرآن و رسالت محمد ﷺ.

۲- اعلان مبارزه با مشرکان و نکوهش و سرزنش ایشان.

۳- سرانجام پیروی از خواهشات.

۴- حکمت نزول تدریجی قرآن.

مسئلۀ اول: پاسخ به شبهۀ مشرکان در برابر قرآن و رسالت محمد ﷺ

پیشتر الله تعالی از کافران مکه و دیگر کفار حکایت نمود که آنها به هنگام ترس از مصیبت، می گویند: «چرا به سوی ما پیغمبری نفرستادی تا آیات تورا پیروی می کردیم» حالا درینجا بیان می دارد که کفار و مشرکان مکه بعد از بعثت محمد ﷺ به سوی ایشان، دست به عناد و تکذیب پیغمبر ﷺ زده او را جادوگرخواندند و از ایشان مطالبۀ معجزاتی همچون معجزات موسی علیه السلام کردند که این امر به ذات خود دلیل آنست که هدف آنان جز گمراهی و عناد چیز دیگری نیست.

- الله تعالی می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ﴾ «پس هنگامی که قرآن از نزد ما به ایشان آمد، گفتند: چرا به این پیغمبر مانند آنچه داده نشده است که به موسی داده شد؟» از قبیل عصا، ید بیضاء، منّ و سلوی، سایبانی از ابر، چشمه های جاری و.. تا این همه دلیل نبوت او باشند.

- الله تعالى به این اعتراض بی مورد آنان پاسخ می گوید: ﴿أَوَلَمْ يَكْفُرُوا۟ بِمَآ أُوتِىَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ﴾ «آیا کافرنشدند به آنچه که پیش به موسی داده شده بود؟» یعنی هدف این مشرکان ازین سخنان، ایمان به معجزات و رسالت موسی عليه السلام و اظهار حق نیست، بلکه انکار از حق است، پس آنان چنانکه از نزول وحی به سوی محمد صلى الله عليه وسلم انکار می ورزند، پیش ازآن، از نزول وحی به سوی موسی عليه السلام نیز انکار کرده بودند.

- سپس گفتار ناشی ازکفرآنها را حکایت می کند: ﴿قَالُوا۟ سِحْرَانِ تَظَٰهَرَا وَقَالُوٓا۟ إِنَّا بِكُلٍّ كَٰفِرُونَ ۝٤٨﴾ «گفتند: این دو (تورات و قرآن) دو جادویی هستند که یکدیگر را پشتیبانی کرده اند وگفتند: ما به همه ای آن منکریم».

در کلمهٔ «سِحْرَانِ» دو قرائت است:

قرائت اول: «سِحْرَان» - به کسر حرف سین – تثنیهٔ «سحر» به معنی جادو است، درین صورت مقصود شان از «سِحْرَانِ»، قرآن و تورات است، یعنی مشرکان، قرآن و تورات را دو کتاب جادو می خواندند که هر کدام مطالب یکدیگر را تأیید می کند.

قرائت دوم: «سَاحِران» به صیغهٔ اسم فاعل، به معنی جادوگر، و درینصورت مقصود مشرکان از «ساحران»، موسی و محمد علیهما الصلاة السلام است، و هدف شان این است، این هردو پیغمبر ساحراند و بایکدیگرتوافق دارند، و یکدیگر را تایید می کنند.

«تَظَٰهَرَا» یکدیگر را مدد و پشتیبانی می کنند.

به این ترتیب آنها هم به موسی عليه السلام کافر شدند و هم به محمد صلى الله عليه وسلم کافر شدند.

مسئلهٔ دوم: اعلان مبارزه در برابر مشرکان و نکوهش و سرزنش ایشان

سپس پیغمبر خود را دستور می دهد تا مشرکان را به مبارزه فرا خوانده بگوید: هرگاه شما ازتورات و قرآن پیروی نمی کنید، پس شما از نزد الله کتابی بیاورید که در امور معاش و معاد، هدایتش از تورات و قرآن بیشتر باشد، من ازآن پیروی می کنم: ﴿قُلْ فَأْتُوا۟ بِكِتَٰبٍ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَآ أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ۝٤٩﴾ « بگو: (اگر به عقیدهٔ شما تورات وقرآن ازنزد الله نیست) پس شما ازنزد الله کتابی بیاورید که هدایت بخش تر ازین هردو باشد، من آن را پیروی می کنم، اگرشما راست می گوئید».

- بعد ازآن مشرکان را در صورت پاسخ ندادن به این مبارزه، مورد توبیخ قرار می دهد: ﴿فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡ﴾ «پس اگر (پیشنهاد) تو را نپذیرفتند، یقین داشته باش که ایشان (پیروی هدایت را ترک نموده اند و) خواهشات خویش را پیروی می کنند».

فائده: این آیه، تمامی مردمان را به دو دسته تقسیم نموده که سومی وجود ندارد:

اول: کسانی که پیرو هدایت، اجابت کنندهٔ دعوت الله و رسول و قرآن اند.

دوم: کسانی اند که پیرو هوا و خواهشات نفس خود اند.

پس هر انسان و هر مسلمان خود را بسنجد که در کدام یک ازین دو دسته جای دارد.

مسئلهٔ سوم: سرانجام پیروی از خواهشات

- ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِ﴾ «و چه کسی گمراه تر از آن کسی است که خواهشات خویش را پیروی کند، بدون آنکه هدایت و دلیلی از جانب الله داشته باشد؟» یعنی کسی که بدون کدام دلیل الهی از خواهشات نفسش پیروی می کند، او از همه گمراهتر است و برای نجات از چنین گمراهی، بر انسان لازم است که هنگام پیروی اش از چیزی باید نخست خوب دقت کند که برکدام اساس و دلیل و منطق، از چنین روش و سخن و شخص پیروی می کند، آیا به محض اینکه فقط نفس و خواهشاتش به آن میل دارد ازآن پیروی می کند و یا اینکه بر مبنای دلیلی از قرآن وسنت و اجماع و قیاس، ازآن پیروی می کند.

اگر انسان در پیرویش ازچیزی نه دلیل نقلی باخود داشته باشد و نه دلیل عقلی، پس باید بداند که او پیرو هوی وخواهشات نفسانی بوده و ازجملهٔ گمراه ترین افراد است.

در «تفسیر کبیر» آمده است که: این آیه بزرگترین دلیل برفساد تقلید است، و اینکه باید در هر زمینه حجت و دلیل وجود داشته باشد.(۱)

- بعد ازآن سنت تغییر ناپذیر خود را درحق پیروان وتارکین هُدی یادآورمی شود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝٥٠﴾ «یقینا الله گروه ستمگاران را هدایت نمی کند»، و این ستمگاران همان کسانی هستند که به سبب کفر و شرک و تکذیب پیغمبر و پیروی از خواهشات نفس، بر خود ستم کرده اند.

۱- نگاه: تفسیر کبیر: ۲۶۱/۲۴ .

مسئلۀ چهارم: حکمت نزول تدریجی قرآن

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾﴾ «وشکی نیست که ما قرآن را برای ایشان پیاپی فروفرستادیم تاشاید پندپذیر شوند» آیات قرآن را همانند قطرات باران حیات بخش به اشکال گوناگون وکیفیات متفاوت، گاهی به صورت ترغیب، گاهی به صورت ترهیب و نصیحت و انذار، گاهی به صورت دلایل آفاقی و نفسی، وگاهی به ذکر حکایت تاریخ پرماجرای گذشته گان، حسب ضرورت و نظر به مقتضای وقت برآنها فروفرستادیم تا آنان به این کتاب عظیم و پر محتوی ایمان بیاورند، اما این غافلان کوردل در عوض ایمان به آن، عنادشان بیشتر و سرکشی شان افزون تر گردید.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیۀ ۵۲ – ۵۵)

بیان ایمان علمای حق پرست اهل کتاب به قرآن و ذکر پاداش و صفات ایشان

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّنَآ
إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِۦ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا۟ وَيَدْرَءُونَ بِٱلْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ وَمِمَّا
رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِذَا سَمِعُوا۟ ٱللَّغْوَ أَعْرَضُوا۟ عَنْهُ وَقَالُوا۟ لَنَآ أَعْمَٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَٰلُكُمْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ لَا
نَبْتَغِى ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٥٥﴾﴾

ترجـــمه:

۵۲- کسانی که برای ایشان پیش از قرآن کتاب دادیم (و کسانی از ایشان که واقعا اهل کتاب اند) آنها هستند که به قرآن ایمان می آورند.

۵۳- وهنگامی که قرآن برایشان خوانده می شود، می گویند: ما به آن ایمان آوردیم، زیرا آن حق است ازجانب پروردگار ما، یقینا ماپیش از نزول قرآن مسلمان بودیم.

۵۴- آنها کسانی اند که به ایشان دو مرتبه پاداش داده می شود بدان سبب که شکیبایی کردند و بدی را به نیکی دور می سازند، و ازآنچه ایشان را روزی داده ایم (در راه الله) خرج می کنند.

۵۵- و چون سخن بیهوده را بشنوند، ازآن روی می گردانند و می گویند: اعمال ما از آن ما، واعمال شما از آن شما است، سلام برشما، ما (صحبت و دین) جاهلان را نمی خواهیم.

تفسیر:

درین آیات ازین مسایل بحث می شود:

۱- دلیلی نقلی ازعلمای حق پرست اهل کتاب برای اثبات حقانیت قرآن.

۲- بیان علامهٔ ایمان مومنان حق پرست اهل کتاب و پاداش ایشان.

۳- بیان اخلاق عالی علمای حق پرست اهل کتاب.

مسئلهٔ اول: دلیل نقلی ازعلمای حق پرست اهل کتاب برای اثبات حقانیت قرآن

پیشتر با دلایل محکم ثابت ساخت که قرآن وحی الهی بوده ومحمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر بر حق او است، اکنون برای تأکید اثبات حقانیت قرآن، ایمان علما و افراد حق پرست اهل کتاب را به قرآن، طور دلیل پیش می کند: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ ۝٥٢﴾ «کسانی که برای ایشان پیش از قرآن کتاب دادیم (و آنان به صورت واقعی به کتاب آسمانی خود ایمان دارند) آنها هستند که به قرآن ایمان می آورند»، چرا که مطالب قرآن با مطالب دست نخورده و تحریف نشدهٔ کتاب های آنها مطابقت کامل دارد، و ازینجا آنها به حقانیت قرآن و حقانیت رسالت محمد ﷺ پی می برند، چنانکه درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۲۱) می گوید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۗ﴾ «کسانی که ایشان را پیش ازقرآن کتاب دادیم، آنرا چنانکه باید می خوانند، آنها هستند که به قرآن ایمان می آرند»، بدان سبب که مضامین قرآن باکتاب آنها مطابقت کامل دارد.

به همین ترتیب سورهٔ إسراء آیهٔ (۱۰۷-۱۰۹) بیان اوصاف همین گونه افراد حق پرست اهل کتاب است.

مسئلهٔ دوم: بیان علامهٔ ایمان مومنان حق پرست اهل کتاب و پاداش ایشان

- ﴿وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ﴾ «وهنگامی که قرآن برایشان خوانده می شود، گویند: ما به آن ایمان آوردیم».

و برای ایمان خود به قرآن چنین علت ذکر می کند: ﴿إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلِهِۦ مُسۡلِمِينَ ۝٥٣﴾ «زیرا آن حق است ازجانب پروردگار ما، یقینا ماپیش از نزول قرآن مسلمان بودیم»، و مومن وموحد و پاسدار احکام الهی بودیم.

ضمیر در {مِن قَبۡلِهِۦ} می تواند به سوی قرآن راجع باشد، و همچنان می تواند به سوی پیغمبر ﷺ راجع باشد.

و در هر دوحالت، این آیه دلیل قدامت ایمان آنها است، چرا که آنها بشارت به بعثت محمد ﷺ را در کتب انبیای بنی اسرائیل خوانده بودند و به آن باور کردند، و بعد از بعثت محمد ﷺ و رسیدن خبر رسالت او به ایشان، عملا او را تصدیق نموده به وی ایمان آوردند.

- لذا الله سبحانه پاداش عظیمی را که نصیب شان می شود، بیان می دارد: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡتَوۡنَ أَجۡرَهُم مَّرَّتَيۡنِ بِمَا صَبَرُواْ﴾ «آنها کسانی اند که به ایشان دو مرتبه پاداش داده می شود بدان سبب که شکیبایی کردند»، یکبار در برابر صبر و ثبات شان به ایمان به تورات، بار دیگر دربرابر ایمان شان به قرآن و صبر و ثبات شان برآن، مستحق چنین اجر عظیم گردیدند.

از ابو موسی اشعری روایت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود:

«ثَلاَثَةٌ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَأَدْرَكَ النَّبِيَّ -ﷺ- فَآمَنَ بِهِ وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَعَبْدٌ مَمْلُوكٌ أَدَّى حَقَّ اللَّهِ تَعَالَى وَحَقَّ سَيِّدِهِ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ أَمَةٌ فَغَذَاهَا فَأَحْسَنَ غِذَاءَهَا ثُمَّ أَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ أَدَبَهَا ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ»([1])

«سه کس است که دو مرتبه پاداش داده می شوند: (اول) مردی ازاهل کتاب که به پیغمبر خود ایمان آورد، سپس پیغمبر -ﷺ- را دریافت و به او ایمان آورد، و از وی پیروی نمود و او را تصدیق کرد، پس برای او دو پاداش است، (دوم) برده ای که حق الله وحق آقای خود را ادا کند، پس برای او دو پاداش است، (سوم)مردی که کنیزی داشته باشد، پس او را خوراک خوب بدهد، و اورا ادب نیکو بیاموزد، بعد ازآن آزادش نموده با وی ازدواج نماید، برای او دو پاداش است».

مسئلهٔ سوم: بیان اخلاق عالی علمای حق پرست اهل کتاب

بعد ازآنکه آنان را در برابر ایمانشان مورد ستایش قرار داد، حالا آنها را در برابر طاعات شان ستایش می کند:

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب فضل من أسلم من أهل الکتابین، حدیث: ۳۰۱۱، وصحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب وجوب الإیمان برسالة نبینا محمد ﷺ، حدیث: ۴۰۴ .

۱- به طاعات بدنی ایشان اشاره می کند: ﴿وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ «و بدی را به نیکی دور می سازند»، یعنی شرک را به شهادت «أن لا إله إلا الله» دور می سازند، و منکر را به معروف دور می کنند، و شر را به خیر دور می کنند.

۲- طاعت مالی ایشان را ذکر می کند: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾﴾ «و از آنچه ایشان را روزی داده ایم (در راه الله) خرج می کنند»، این انفاق، صدقات واجب و نفلی همه را دربر می گیرد.

۳- اخلاق عالی وحسن آداب آنها را تذکر می دهد: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾﴾ «وچون سخن بیهوده را بشنوند، از آن روی می گردانند، و می گویند: اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شما است، سلام برشما، ما (صحبت و دین) جاهلان را نمی خواهیم».

در «اللَّغْوَ» سخنان شرک و بدعت، استهزا به آیات قرآن وسنت پیغمبر ﷺ و سخنان فحش و گفتگوهای بی فائده، همه داخل است، ذکر این آداب درسورۀ فرقان آیۀ (۷۲،۶۳) مذکور است.

و مقصود از «سلام» درینجا سلام تحیه نیست، بلکه سلام متارکه و اعراض است، و مطلبش اینست که ما سخنان بیهوده و فحش شما را جواب بالمثل نمی دهیم، چرا که ما نمی خواهیم با انسانهای جاهل و نادان وارد گفتگو و مناقشه شویم.

امام زهری رحمه الله گفته است: این آیات در بارۀ نجاشی و یاران او نازل شده است.[۱]

❁❁❁

مطلب چهارم: (از آیۀ ۵۶-۶۱)

اختصاص توفیق هدایت به الله و پاسخ به شبهات مشرکان

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ

۱- تفسیر ابن کثیر: ۵۲۳/۵ .

تُسْكَن مِّنۢ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا ۖ وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِيٓ أُمِّهَا
رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَا ۚ وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰٓ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَٰلِمُونَ ﴿٥٩﴾ وَمَآ أُوتِيتُم مِّن
شَيْءٍ فَمَتَٰعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا ۚ وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَفَمَن وَعَدْنَٰهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ
لَٰقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَٰهُ مَتَٰعَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَٰمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾

ترجمه:

۵۶- (ای پیغمبر) یقینا تو نمی توانی هدایت کنی هرکسی را که دوست داری، ولیکن الله هرکسی را که می خواهد هدایت می کند و او به اهل هدایت دانا است.

۵۷- وکافران گفتند: اگر ما هدایت (قرآن و دین تو) را پیروی کنیم، ازسر زمین مان ربوده می شویم. آیا ما ایشان را درحرم با امنی جای ندادیم که به سوی آن آورده می شود میوه جات فراوانی از هرجنس، در حالیکه (این میوه جات و محصولات همه) روزیی ازنزد ما است، اما بیشتر ایشان نمی دانند.

۵۸- و چه (باشندگان) شهرهای زیادی را هلاک کردیم که درخوش گذرانی شان ازحدگذشته و سرکشی کرده بودند، پس این منازل مسکونی ایشان است که بعد ازآنها جز اندکی سکونت نشده است و وارث (دیار و سرمایه های) آنها بودیم.

۵۹- وپروردگارت هلاک کنندۀ شهرها نیست تا آنکه درکانون و مرکز آنها پیغمبری بفرستد که آیت های ما را برایشان بخواند و ما هلاک کنندۀ شهرها نیستیم مگر درحالتی که ساکنان آنجا ستمگار باشند.

۶۰- وآنچه داده شده اید ازکدام نعمتی، پس بهره ای از زندگانی دنیا وآرایش آن است، وآنچه نزد الله است بهتر و پاینده تر است، آیا نمی دانید؟

۶۱- آیا پس کسی که برایش وعدۀ نیکو دادیم، پس او به آن رسیدنی است، مانند کسی است که ازمتاع زنده گانی دنیا او را بهره مند ساختیم، سپس او روز قیامت از جملۀ احضار شده گان (درعذاب الهی) است؟

تفســـــير:

درين آيات ازموضوعات آتی بحث می شود:

۱- تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم.

۲- جواب از شبهۀ مشرکان.

موضوع اول: تسلی برای پیغمبر ﷺ

پیشتر کفر مشرکان را به قرآن و پیروی آنان را از خواهشات شان ذکر نمود، سپس ایمان گروهی ازاهل کتاب را بیان نموده آنها را مدح و ستایش کرد، اما در عین حال اعراض قریش و به خصوص خود داری ابوطالب از ایمان و مرگ او بر کفر، پیغمبر ﷺ را سخت نا راحت می ساخت، پس الله سبحانه برای رفع اندوه پیغمبرش طور تسلی مـی فرمایـد: ﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ ﴾ «(ای پیغمبر) یقینـا تـو نمـی توانی هدایت کنی هرکسی را که دوست داری ولیکن الله هرکسی را که می خواهد هدایت می کند و او به اهل هدایت دانا است».

هدایتی که درینجا از رسول الله ﷺ نفی شده است به معنای توفیق است، یعنـی توفیق هدایت را ای پیغمبر تو در اختیار نداری، بلکه توفیق به سـوی هـدایت تنهـا ازآن پرودگار است، و هدایت در سورۀ بقره آیۀ (۲۷۲) و درسورۀ یونس آیۀ (۴۳) و درسورۀ نمل آیـۀ (۸۱) به همین معنای توفیق است.

و اما هدایتی که وظیفۀ رسول الله ﷺ و در برخی آیات به سوی ایشان نسبت شده است، عبارت از دعوت و دلالت و ارشاد و بیان است، چنانکه درسورۀ یوسف آیـۀ (۱۰۸) و درسورۀ مومنون آیۀ (۷۳) و در سورۀ شوری آیـۀ (۵۲) هـدایت بـه همـین معنـای دلالـت و ارشاد استعمال شده، پس به این ترتیب، درمیان این آیات منافات نیست.

در صحیحین از سعید بن المسیب از پدرش روایت است که او گفت: «هنگامی کـه مرگ ابوطالب فرا رسید، پیغمبر ﷺ نزدش آمد، و در نزد او ابوجهل بن هشـام و عبـد الله بـن ابی أمیه بن المغیره را یافت، پیغمبر ﷺ به ابوطالب گفت:

«يَا عَمِّ، قُلْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» ای عموی من «لا إله إلا الله» بگو، کلمه ای که نزد الله من به آن گواهی می دهم.

ابوجهل و عبدالله بن أبی امیه گفتند: ای ابوطالب ! آیا تو از دین پدرت بر می گردی؟ پس پیغمبرﷺ پیوسته بر ابوطالب کلمۀ شهادت را عرضه می کرد، و آن دو نفر، همان سخن را تکرار می کردند، تا آنکه آخرین سخنی که ابوطالب گفت: «بر دین عبدالمطلب می میرم» بود، و از لا إله إلا الله گفتن ابا ورزید.

پس پیغمبرﷺ فرمود: «أَمَا وَاللَّهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ، مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ» سوگند به الله ! پیوسته برای تو از الله مغفرت می طلبم تا آنکه از آن، منع نشوم، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرْبَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾ ﴾ و الله تعالی در بارۀ ابوطالب این آیه را نازل فرمود: { إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَآءُ ۚ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ }(۱)

در صحیح مسلم آمده است که هنگامی که پیغمبرﷺ به عمویش (ابوطالب) گفت: «لا إله إلا الله بگو، تا در روز قیامت در بارۀ آن برایت گواهی دهم». ابوطالب گفت: هر گاه خوف آن نباشد که قریش مرا طعن کنند و بگویند که ترس و بیم، او را به گفتن آن (کلمه) مجبور ساخت، البته با گفتن این کلمه، چشمانت را روشن می ساختم، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: { إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَآءُ }. (۲)

ازین حدیث و همچنان از احادیث دیگر این موضوع روشن می شود که مرگ ابوطالب بر کفر شده است، بلکه امام زجاج گفته است: «أجمع المفسرون على أنها نزلت في أبي طالب» یعنی مفسرین همه اجماع دارند که این آیه در بارۀ ابوطالب نازل شده است.

و آنچه روافض ادعا دارند که گویا ابوطالب پیش از مردنش ایمان آورده بود - و ای کاش که چنین می شد! - این همه ادعای محض و سخنان بدون دلیل اند.

البته ناگفته نباید گذاشت که عموم لفظ مدار اعتبار است، نه سبب خاص، پس این آیه هدایت به معنی توفیق را از پیغمبرﷺ در مورد هر کسی که باشد سلب می کند، هر چند که هدایت به معنای ارشاد و بیان برای ایشان ثابت است، پس رسول اللهﷺ ابوطالب و تمام مشرکینی را که به دعوت ایشان ایمان نیاوردند، به وسیلۀ دعوت به سوی دین و ایمان ارشاد

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب إذا قال للمشرك عند الموت: لا إله إلا الله، حدیث: ۱۳۶۰، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب أول الإیمان قول لا إله إلا الله، حدیث: ۱۴۱ .

۲- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب أول الإیمان قول لا إله إلا الله، حدیث: ۱۴۴ .

نموده بودند، اما این امر از توان ایشان بیرون بود که آنان را توفیق هدایت بخشند، چراکه دادن توفیق تنها مخصوص الله تعالی است.

موضوع دوم: جواب شبههٔ مشرکان:

برخی ازمشرکان برای عدم ایمان خود چنین شبهه پیش می کردنـد: ﴿وَقَالُوٓاْ إِن نَّتَّبِعِ ٱلۡهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفۡ مِنۡ أَرۡضِنَآ﴾ «وکافران گفتند: اگر ما هدایت (قرآن و دین تو) را پیروی کنیم، ازسر زمین مان ربوده می شویم» و همه قبایل عرب بر ضد ما می شورند و ما را نیست و نابود می کنند.

الله سبحانه ازین شبههٔ ایشان سه جواب می گوید:

۱- با امن ساختن حرم: ﴿أَوَلَمۡ نُمَكِّن لَّهُمۡ حَرَمًا ءَامِنٗا يُجۡبَىٰٓ إِلَيۡهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَيۡءٖ رِّزۡقٗا مِّن لَّدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ۝٥٧﴾ «آیا ما ایشان را درحرم با امنی جای ندادیم که به سوی آن آورده می شود میوه جات فراوانی ازهرجنس، در حالیکه (این میوه جات و محصولات همه) روزیی ازنزد ما است، ولیکن بیشتر ایشان نمی دانند».

«يُجۡبَىٰٓ» گرد آورده می شود از کلمهٔ «جَبَى، يَجبِى، جِبَايَةً» به معنی جمع کردن.

حاصل جواب این است که این اعتذار کذب محض است، زیـرا الله سـبحانه ایشـان را در جایگاه امن جای داده است، پس چگونه ممکن است که این حرم درحال کفر و شـرک شان محل امن باشد و درحال اسلام محل امن نباشد؟

و ازخصائص این شهر، این است که رزق و روزی فراوان و میوه های گوناگون از همه نقـاط جهان به سوی این شهر سرا زیر می شود و تمام وسایل زندگی درآنجا برای سـاکنانش مهیـا است، این همه از برکات این شهر است، اما این جاهلان به این امور متوجه نمی شوند.

۲- اینکه ایمان سبب زوال نعمت دنیا نیست، بلکه عدم قبول ایمـان، سـبب زوال منـافع دنیا است، چنانچه از امتان گذشتهٔ سرکش در برابر انبیاء، نعمت های شان گرفته شد و خـود شان مورد عقوبت های شدیدی قرار گرفتنـد: ﴿وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةِۭ بَطِرَتۡ مَعِيشَتَهَاۖ فَتِلۡكَ مَسَٰكِنُهُمۡ لَمۡ تُسۡكَن مِّنۢ بَعۡدِهِمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ وَكُنَّا نَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ۝٥٨﴾ «و چه (باشندگان) شهرهای زیادی را هلاک کردیم که در حالت زندگی (و نعمت) شان سرکشی کردند (و کفر ورزیدند)، پس این منازل مسکونی ایشان است که بعد ازآنها جز اندکی سکونت نشـده اسـت، و وارث (دیـار و سرمایه های) آنها بودیم ».

«بَطِرَتۡ» از حد گذشتند، سرکشی کردند متضمن معنی کفر ورزیدن است. «مَعِيشَتَهَا»- در دوران زندگی- عبارت به تقدیر حرف جر است که اصلش « فِي مَعِيشَتِهَا» است.

معنی ﴿لَمۡ تُسۡكَن مِّنۢ بَعۡدِهِمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ﴾ اینست که کسی دران سکونت نمی کند مگر اینکه کسی در حالت سفر ازآنجا بگذرد و شب و روز و یا بخشی از شب و یا روز را در آنجا سپری کند و از جملۀ همین قریه های هلاک شده دیار مخروبه عاد وثمود است.

- سپس الله سبحانه، درباب عقوبت، ازعدل خود خبر می دهد: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبۡعَثَ فِيٓ أُمِّهَا رَسُولٗا يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَاۚ﴾ «وپروردگارت هلاک کنندۀ شهرها نیست، تا آنکه درکانون و مرکز آنها پیغمبری بفرستد که آیت های ما را برایشان بخواند»، یعنی عادت و سنت الهی چنین نیست که پیش از ارسال پیغمبران قومی را هلاک کند، بلکه به غرض اتمام حجت خود بر مردم نخست پیغمبر می فرستد که مردم را به سوی توحید فرا می خواند و از شرک و کفر باز می دارد، و در صورتی که مردم به کفر و شرک خود ادامه دهند و پیغمبر الهی را مسلسل تکذیب کنند، همانست که عذاب الهی به سراغ شان می آید.

و نیز درسورۀ إسرا آیۀ (۱۵) می گوید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا﴾ «وما هیچ کس را عذاب نمی کنیم تا اینکه (برای ایشان) پیغمبری بفرستیم».

- و بعد از فرستادن پیغمبر تنها کسی دچارعقوبت می شود که به سبب تکذیب پیغمبر، به خود ستم کرده است: ﴿وَمَا كُنَّا مُهۡلِكِي ٱلۡقُرَىٰٓ إِلَّا وَأَهۡلُهَا ظَٰلِمُونَ ٥٩﴾ «و ما هلاک کنندۀ شهرها نیستیم مگر درحالی که ساکنان آنجا ستمگار باشند».

اما یگانه چیزی که باعث نجات آنها می باشد، صلاح ایشان است چنانکه درسورۀ هود می گوید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهۡلِكَ ٱلۡقُرَىٰ بِظُلۡمٖ وَأَهۡلُهَا مُصۡلِحُونَ ١١٧﴾ «وپرودگارتو هیچ دیاری را به ستم هلاک نمی کند، درحالی که اهل آن اصلاح کار باشند».

۳- شبهۀ دیگر مشرکان این بود که می گفتند اگر دین و ایمان را بپذیریم سبب از دست رفتن منافع دنیوی ما می گردد، ازینرو ما به دین علاقه نداریم.

پس الله تعالی در رد این شبهه می گوید: ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيۡءٖ فَمَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتُهَاۚ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٠﴾ «وآنچه داده شده اید ازکدام نعمتی، پس بهره ای از زندگانی دنیا وآرایش آن است، وآنچه نزد الله است بهتر و پاینده تر است، آیا نمی دانید؟»، و متاع فانی و زوال پذیر دنیا را به هیچ وجه نمی توان در برابر نعمت دائمی بهشت قرار داد.

درسورۀ آل عمران آیۀ (۱۹۸) می گوید: ﴿وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لِّلۡأَبۡرَارِ﴾ «وآنچه نـزد الله است برای نیکوکاران بهتر است»، و درسورۀ نحل آیۀ (۹۶) مـی گویـد: ﴿مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖ﴾ «آنچه نزد شما است فنا می شود وآنچه نزد الله است، باقی است».

درسورۀ اعلی آیۀ (۱۷) می گوید: ﴿وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ﴾ «وآخرت بهتر وپاینده تر است».

- سپس برای تأکید ترجیح متاع آخرت بر متاع دنیا وآرایش آن، درمیان اهل دنیا و اهل آخرت یک مقارنه ذکر می کند: ﴿أَفَمَن وَعَدۡنَٰهُ وَعۡدًا حَسَنٗا فَهُوَ لَٰقِيهِ كَمَن مَّتَّعۡنَٰهُ مَتَٰعَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ هُوَ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ ﴿٦١﴾﴾ «آیا پس کسی که بـرایش وعـدۀ نیکـو دادیـم، پـس او بـه آن رسیدنی است، مانند کسی است که ازمتاع زنده گانی دنیا او را بهره مند سـاختیم، سـپس او روز قیامت از جملۀ احضار شده گان (درعذاب الهی) است؟»، بدیهی است کـه شخصـی کـه برای مدت اندکی ناز و نعمت داده می شود، و سپس گرفتار عذاب مـی گـردد، ماننـد کسـی شده نمی تواند که او در نعمت دائمی و جاویدان قرار دارد، به این اسـاس چنـین گفـتن کـه دین، منافع دنیا را به خطر مواجه می سازد، سخن نا درست است، بلکه ترجیح دنیا بر آخرت سبب از دست دادن منافع آخرت و سبب عذاب دردناک می گردد.

۞۞۞

مطلب پنجم: (ازآیۀ ۶۲-۶۷)

سه سؤال توبیخی از مشرکان در روز رستاخیز و بشارت برای مومنان

﴿وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ أَيۡنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ﴿٦٢﴾ قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَغۡوَيۡنَآ أَغۡوَيۡنَٰهُمۡ كَمَا غَوَيۡنَاۖ تَبَرَّأۡنَآ إِلَيۡكَۖ مَا كَانُوٓاْ إِيَّانَا يَعۡبُدُونَ ﴿٦٣﴾ وَقِيلَ ٱدۡعُواْ شُرَكَآءَكُمۡ فَدَعَوۡهُمۡ فَلَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُمۡ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۚ لَوۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ يَهۡتَدُونَ ﴿٦٤﴾ وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبۡتُمُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٦٥﴾ فَعَمِيَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَنۢبَآءُ يَوۡمَئِذٖ فَهُمۡ لَا يَتَسَآءَلُونَ ﴿٦٦﴾ فَأَمَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَعَسَىٰٓ أَن يَكُونَ مِنَ ٱلۡمُفۡلِحِينَ ﴿٦٧﴾﴾

ترجـــمه:

۶۲- و روزی (را برای ایشان ذکر کن) که الله ایشان را آواز می کنـد، پـس مـی گویـد: کجا هستند انبازهایی که برای من گمان می کردید؟!

۶۳- کسانی (از سرکردگان کافران و مشرکان) که فرمان عذاب بر ایشان ثابت شده است، می گویند: ای پروردگار ما! اینها همان کسانی اند که ماگمراه کردیم، ما ایشان را گمراه کردیم آنگونه که خود ما گمراه بودیم، ما (از ایشان و اعمال شان) در پیشگاه تو بیزاریم، اینها ما را نمی پرستیدند.

۶۴- و (به مشرکان) گفته می شود: شریکان خویش را بخوانید، پس آنها را می خوانند، اما آنها جواب نمی دهند و (درین هنگام) عذاب را می بینند، آرزو می کنند که کاش راهیاب می بودند.

۶۵- و روزی (را یاد کن) که الله مشرکان را آواز می کند، پس می گوید: پیغمبران را چه جواب دادید؟

۶۶-پس درآن روز (ازشد دهشت و خوف) اخبار همه چیزها برآنها پنهان می ماند (و فراموش می شود) پس نمی توانند ازیکدیگر (چیزی را) بپرسند.

۶۷- پس کسی که ازشرک توبه کند و ایمان آورد و عمل شائسته انجام دهد، امید است که از رستگاران باشد.

تفسیر:

پیشتر بیان داشت که بهره مندی از متاع دنیا بدون ایمان و طاعت، در روز رستاخیز باعث عذاب می گردد به دنبال آن، درین آیات حالت مشرکان و نکوهش و توبیخی را بیان می کند که متوجه ایشان می گردد هنگامی که از ایشان پرسش هایی صورت می گیرد، پس ایشان هیچ جوابی نمی یابند و در اخیر به غرض ترغیب به سوی توبه از کفر و شرک، حالت کسانی را بیان می کند که از شرک توبه نموده به اصلاح خود پرداخته اند.

نخست به بیان سؤال های توبیخی می پردازد که متوجه مشرکان می گردد:

سؤال اول: از ایشان در بارهٔ نصرت معبودان باطل شان پرسیده می شود: ﴿ وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ أَيۡنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ﴿٦٢﴾ ﴾ «و روزی (را برای ایشان ذکر کن) که الله ایشان را آواز می کند، پس می گوید: (حالا) کجا هستند انبازهائی که برای من گمان می کردید؟!»

یعنی آن فرشتگان و جنها و اشخاص وکواکب و اصنامی را که عبادت می کردید و ازآنان توقع نصرت و شفاعت را داشتید کجاهستند که شفاعت تان کنند یا نصرت تان دهند؟

درسورۀ انعام آیۀ (۹۴) مـی گویـد: ﴿وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ﴾ «و شفیعانی را با شما نمی بینیم که می پنداشتید که آنـان در اسـتحقاق عبادت شما با الله شریکان هستند».

مشرکان در برابر این پرسش پاسخی نمی یابند، لذا پیشوایان کفـر و رؤسـای ضلالت را عامل این گناه خود، قرار می دهند چنانکه درسورۀ احزاب آیۀ (۶۷) ازآنها حکایت می کند: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾ «و می گویند: ای پروردگار ما! ما سران و بزرگان خویش را اطاعت کردیم، پس آنها بودند که ما را گمراه نمودند».

- پس پیشوایان کفر و گمراهی چنین جواب می دهند: ﴿قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾﴾ «کسانی (از سـرکردگان کـافران و مشرکان) که فرمان عذاب بر ایشان ثابت شده است، می گویند: ای پروردگار ما! اینها همان کسانی اند که ماگمراه کردیم، ما ایشان را گمراه کردیم آنگونه که خود ما گمراه بـودیم، (اما اجبارشان نکردیم، بلکه خودشان گمراهی را اختیار نمودند) ما (از ایشان و اعمـال شـان) در پیشگاه تو بیزاریم، اینها ما را نمی پرستیدند»، بلکه خواهشات نفـس و شـیاطین را عبـادت می کردند.

درسورۀ یونس آیۀ (۲۸) درسورۀ فاطر آیۀ (۱۴) می گوید: معبـودان روز قیامـت ازشـرک عابدین خویش انکار می کنند.

درسورۀ مریم آیۀ (۸۲) و درسورۀ احقاف آیۀ (۶) بیان می دارد کـه پیشـوایان نـه تنهـا ازعبادت عابدین خویش انکار می کنند بلکه دشمن آنها می گردند، درسـورۀ عنکبـوت آیـۀ (۲۵) واضح می داردکه نه تنها انکار و دشمنی، بلکه به یکدیگر لعنت می فرستند.

سوال دوم: به مشرکین دستور داده می شود تا از شریکان خـود مـدد بخواهنـد: ﴿وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ﴾ «وگفته می شود: انبازهای (خودساختۀ) خویش را بخوانید» تا یاری تان دهنـد، چرا که به همین آرزو شما آنها را عبادت می کردید! ﴿فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ﴾ «پـس آنهـا را می خوانند، اما آنها جواب نمی دهند»، پس نتیجه چنین می شـود: ﴿وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾﴾ «و (درین هنگام) عذاب را می بینند، آرزو می کننـد کـه کـاش راهیـاب مـی بودند»، ولی این آرزو هیچ به دردشان نمی خورد، و کاری ازآن ساخته نمی شود. نظیر همین آیه در سورۀ کهف آیۀ (۵۲-۵۳) است.

مقصود درین هردو سؤال (اول و دوم)، توبیخ و نکوهش مشرکان و رسوا ساختن ایشان در برابر انظار خلایق است، چرا که آنان چیزهایی را می پرستیدند که هیچ سودی رسانده نمی توانستند.

سوال سوم: پرسش در بارهٔ توحید و اجابت پیغمبران است: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبْتُمُ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾﴾ «و روزی (را یاد کن) که الله مشرکان را آواز می کند، پس می گوید: پیغمبران را چه جواب دادید؟»، آنها برای شما پیام توحید و برائت ازشرک وحقانیت دین، حقانیت معاد را بیان داشتند، و شما را به سوی این امور دعوت دادند، پس پاسخ شما به ایشان چه بود؟ طوری که در مورد این مسائل در برزخ نیز از انسان سوال می شود که «پروردگارت کیست؟ ودینت چیست؟ وپیغمبرت کیست؟»، از همین امور درمحشر نیز سوال می شود، پس انسان مومن پاسخ درست می دهد، اما انسان مشرک و کافر جز «لا أدری» جوابی نمی یابد.

چنانکه این مطلب درسورهٔ مائده آیهٔ (۱۰۹) و درسورهٔ اعراف آیهٔ (۶) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۷۱) و در سورهٔ ملک آیهٔ (۸) مذکور است.

- پس طوری که آنها در برزخ به این پرسشها جواب داده نمی توانند، در آخرت نیز جواب ارائه کرده نمی توانند: ﴿فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَنۢبَآءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَآءَلُونَ ﴿٦٦﴾﴾ «پس درآن روز (ازشدت دهشت و خوف) همه خبرها برآنها پنهان می ماند (و فراموش می شود) پس نمی توانند ازیکدیگر (چیزی را) بپرسند» لذا چاره ای جز سکوت ندارند.

- بعد ازبیان حالت اسفبار مشرکان و توبیخ و نکوهش ایشان، اکنون الله تعالی حالت کسانی را بیان می دارد که ازشرک و کفر توبه نموده و به الله و به پیغمبران ایمان آوردند و اعمال صالحه انجام دادند: ﴿فَأَمَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَعَسَىٰٓ أَن يَكُونَ مِنَ ٱلْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾﴾ «پس کسی که از شرک توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شائسته انجام دهد، امید است که از رستگاران باشد».

کلمهٔ «عسی» هر چند برای امید و توقع است، اما صدور آن از الله تعالی مفید تحقق می باشد، به این اساس کسی که از کفر و شرک و بدعت توبه کند و ایمان درست و سالم بیاورد، وعمل صالح انجام دهد، به فضل و کرم الله تعالی او نجات خواهد یافت.

❁❁❁

مقصد سوم : (از آیۀ ۶۸-۸۲) اثبات توحید و تخویف برای مشرکان و دنیا پرستان.

و این آیات در دو مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیۀ ۶۸-۷۳) دلائل اثبات توحید

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
(۶۸) وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۶۹) وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ
وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ
إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَمِن رَّحْمَتِهِ
جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳)﴾

ترجـــمه:

۶۸- وپرودگارت هرچه را بخواهد می آفریند و (هرچه را بخواهد) برمی گزیند و مردمان اختیار ندارند، پاک و برتراست از آنچه که با او شریک قرار می دهند.

۶۹- وپروردگارت می داند آنچه را سینه های ایشان پنهان می دارد وآنچه را آشکار می سازند.

۷۰- و او است الله، جز او معبود برحق نیست، ستایش از آن او است درینجهان و در آن جهان و فرمان روائی از آن او است و به سوی او بازگردانده می شوید.

۷۱- بگو: به من خبر دهید: اگر الله شب را برشما تا روز قیامت دوام بخشد، جز الله کدام معبود است که برای شما روشنی بیاورد؟ آیا نمی شنوید؟.

۷۲- بگو: بمن خبر دهید! اگر الله روز را تا روز قیامت برشما دوام بخشد، جز الله کدام معبود است که برای شما شبی بیاورد که دران بیآرامید؟ آیا پس نمی بینید (و در عظمت این دو نعمت بزرگ الهی نمی اندیشید)؟

۷۳- و ازمهربانی او است که برای شما شب و روز را آفریده است، تا درشب بیارامید وتا (در روز) فضل و روزی او را بجوئید، وتاسپاس گزار شوید.

تفسیر:

درین آیات برای اثبات یگانگی الله سبحانه وابطال شرک پنج دلیل عقلی ذکر شده است که همه ازآثار کمال قدرت و اختیار مطلق و علم و حکمت گستردهٔ او است.

- دلیل عقلی اول: کمال قدرت واختیار مطلق الله تعالی است

بعد ازآنکه مشرکان را به سبب اتخاذ شریکان و اختیار شفیعان، مورد سؤال های توبیخی قرار داد، اکنون درین دلیل چهار جمله ذکر می کند و عموم خلق و اختیـار مطلـق را در ذات خود منحصر نموده آن را ازغیرش نفی می کند:

۱- ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ﴾ «و پروردگارت هرچه را بخواهد می آفریند»، این جمله دالّ بـر اثبات کمال قدرت و تخصیص آفرینش همه چیز به ذات او اسـت، پـس علویـات وسـفلیات، جویات، همه آفریدهٔ او است، کسی با او شریک نیست چنانکه درسورهٔ انعـام آیـهٔ (۱۰۲) و در سورهٔ رعد آیهٔ (۱۶) و در سورهٔ فرقان آیهٔ (۲) و در سورهٔ یس آیهٔ (۳۶) و درسورهٔ غـافر آیـهٔ (۶۲) و درسورهٔ اعلی آیهٔ (۲) از خالقیت وقدرت گستردهٔ او حکایت می کنـد، و معبـود هـم کسی است که خالق باشد.

۲- [وَيَخْتَارُ] «و (بعد ازخلق، هرچیز را که بخواهد) بـر مـی گزینـد»، و اختیـار مطلـق درهمه چیز، ازآن او است، و معبود نیز کسی است که دارای اختیار عام وتام باشد.

اینجا به دوقسم اختیار اشاره شده است:

یکی: اختیار خاص به معنای انتخاب بعد ازخلق، که مخصوص به بعضی اشیای نـافع اسـت چه در امور تکوینی باشد مانند انتخاب فرشتگان برای ادای وظائف مخصـوص، یـا در امـور تشریعی باشد مانند انتخاب انبیـاء بـرای ادای رسـالت و نبـوت، و چنـین انتخـاب ازطـرف اوصورت می گیرد، نه ازغیر او.

دوم: اختیار به معنای عام که شامل کافه امور است: خیر باشد یاشر، زمان باشد یـا مکـان یا سُکّان، شرائع باشد یا ادیان و اوامر و نواهی و اعمال و اخلاق، و حتی زمین وآسمان وجمله کائنات، این اختیار پیش ازخلق است و آفرینش همه، ناشی ازهمین اختیار و به اساس همـین اختیار است.

۳- بعد ازآنکه درجملهٔ دوم مطلق اختیار را به ذات خود تخصیص داد، در جملـهٔ بعـدی اختیار را ازغیرش سلب می کند: [مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ] «بـرای آنهـا هـیچ گونـه اختیـاری نیست» طوری که خلق وآفرینش نیست.

پس ذات او چنانکه درخلق وآفرینش یکتا است، همین گونه در اختیار یگانه است، جزاو هیچ کسی نه دارای توان آفرینش است و نه دارای اختیار است، این هردو وصف، مخصوص به ذات او تعالی است نه به غیر او.

تفصیل این مضمون قرار آتی است:

۱- او است که هفت آسمان را آفرید، بعد ازآن آسمان هفتم را به حیث مستقر فرشتگان انتخاب نمود.

۲-و همه جنت ها را آفرید، و ازآن جمله جنت فردوس را اختیار نمـود، وعـرش خود را سقف آن قرار داد.

۳- همه فرشتگان را آفرید، ازآن جمله جبرئیل را صـاحب وحـی سـبب حیات ارواح و میکائیل را صاحب باران و سبب حیات ابدان دردنیا، اسرافیل را صاحب صور و سـبب حیات ابدان درروز رستاخیز قرار داد.

۴- همه فرزندان آدم را آفرید، ازآن جمله (۱۲۴۰۰۰) شخص را به پیغمبری برگزیـد وازآن جمله (۳۱۳) تن را به حیث رسول، وپنج تن ایشان را بـه حیـث اولـو العزم، و ازیـن میان ابراهیم و محمد – علیهما السلام - را خلیل خود اختیار نموده است.

۵- و همه بنی آدم را آفرید، از میان آنها اولاد اسماعیل را، از اولاد اسـماعیل، کنانـه را و ازکنانه قریش را و ازقریش بنی هاشم را و از بنی هاشم، سید اولادآدم محمد صلی الله علیـه وسلم را اختیار نموده است.

۶-و همه مومنان را آفریده، ازمیان آنها اصـحاب پیغمبـر و ازمیـان اصـحاب پیغمبر ﷺ سابقین اولین را و ازایشان اهل بیعت رضوان و ازآنها اهل بدر را اختیار نموده است.

۷- ازمیان ادیان، دین اسلام و ازجمله شرایع، شریعت محمد ﷺ را اختیار نموده است.

۸- همه امتان را اوآفریده و ازمیان آنها امت پیغمبر ﷺ را اختیار نموده است، و اثـر ایـن اختیار را درایمان وتوحید و اعمال و اخلاق آنها، آشکار ساخته است وبرای آنها علم و حلمی عطا کرده است که در دیگر امتان وجود نداشت، سورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۱۰) دیده شود.

۹- و همه اماکن را آفرید، و ازمیان آنها بلدحرام را اختیار نموده آن را مکان حبیب خود ومقام مناسک حج وقبلهٔ مسلمانان جهان قرار داده، و نخستین مسجد را درین شـهر وضـع نموده و دخول آن را بدون احرام ممنوع قرار داده است.

۱۰- همه روزها را آفرید و ازمیان آنها، بعضی روزها و ماه ها را اختیار نـموده اسـت، مـثلا افضل روزها روز نحر و روز عرفه است که مقدمهٔ روز نحر می باشد.

۱۱- از میان ماه ها ماه رمضان را و از ماه رمضان، ده روز اخیر را، و ازده روز اخیر شب قدر را اختیار نموده است.

پس خلاصه و مقصود سخن این است که کافهٔ مخلوقات را تنها او تعالی آفریده و ازهرجنس پاکیزه ترین آنها را برای خود اختیار نموده است، زیرا او خود پاک است، پاک را دوست می دارد و ازکردارها جزپاک وخالص را، و ازگفتارها، جزصدق را نمی پذیرد.

۱۲- و از اخلاق جز پاکیزه بسان حلم و وقار و شفقت وصبر و قناعت را نمی پذیرد.

۱۳- او سه سرای و منزلگاه آفریده است، اول: سرای دنیا که درمیان پاکان وناپاکان مشترک است. دوم: دوزخ که مخصوص خبثاء است، سوم: جنت که برای پاکیزگان است.

۴- هرگونه شرکت غیر الله را درهمه اوصاف و درخلق و اختیار نفی می کند: ﴿سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾﴾ «پاک و برتراست الله ازآنچه که با اوشریک قرار می دهند» لذا او نه در صفت خالقیت شریک و انبازی دارد و نه صفت الوهیت با خود شریکی دارد.

دلیل عقلی دوم: علم گستردهٔ او تعالی است

-﴿وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾﴾ «وپروردگارت می داند آنچه را پنهان می دارد سینه های ایشان و آنچه را آشکار می کنند»، هیچ چیز از دائرهٔ علم او بیرون نیست، چنانچه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۵) می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ «قطعا بر الله هیچ چیزی در زمین وآسمان پوشیده نیست».

درسورهٔ رعد آیهٔ (۱۰) می گوید: ﴿سَوَآءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ ٱلْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍۭ بِٱلَّيْلِ وَسَارِبٌۢ بِٱلنَّهَارِ﴾ «برابر است ازشما کسی که سخن را پنهان دارد وکسی که آشکار گوید، وکسی که درشب پنهان، و درروز آشکار باشد».

درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۳۸) می گوید: ﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ ۗ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ «پروردگار را! تو می دانی آنچه را پنهان می داریم و آنچه را آشکار می کنیم، وهیچ چیزی بر الله پنهان نیست نه در زمین و نه درآسمان».

درسورهٔ انعام آیهٔ (۳) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِي ٱلْأَرْضِ ۖ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ «و او الله معبود است درآسمانها و در زمین، می داند پنهان شما و آشکار شما را و می داند آنچه را انجام می دهید».

همچنان سورهٔ انعام آیهٔ (۵۹) وسورهٔ یونس آیـهٔ (۶۱) وسـورهٔ هـود آیـهٔ (۵-۶) و سورهٔ لقمان آیهٔ (۱۶، ۳۴) حکایت ازعلم گستردهٔ ا لله تعالی دارد.

ثمرهٔ این هردو دلیل:

بعد ازتوضیح هردو دلیل گذشته، چهار وصف از اوصاف الوهیت را یاد آور می شود کـه از متفرعات این هردو دلیل می باشند:

۱- جز الله تعالی هیچ کسی مستحق عبادت نیسـت: ﴿وَهُوَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ «و او است الله، جزاو معبودی برحق نیست»، طوری که خلق و اختیار ازخصائص او اسـت، الوهیـت نیز ازخصوصیات او است پس ذاتی که خالق همه اشیا، مختار مایشاء، عالم به همه اشـیا، و منزه ازشرکا است، تنها او مستحق هر نوع عبادت است.

۲- چون نعمت های هردو جهان همه از آن الله تعای است، پس سزاوارسـتایش درهـردو سرای تنها اواست: ﴿لَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأُولَىٰ وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ «ستایش از آن او است در دنیا و در آخرت» و تنها او مستحق شکر و عبادت است نه کسی دیگری.

۳- حکم عام وقضای نافذ تنها ازآن اواست: ﴿وَلَهُ ٱلۡحُكۡمُ﴾ «و فرمان روائی درهردوجهان ازآن اواست» برابر است که حکم کَونی و قدری باشد، یا حکم شرعی که کافه شرائع و اوامر ونواهی اثرآن است، یا حکم دنیوی درین جهان باشد و یاحکم جزائی درجهان آخـرت، همـه ازآن او است.

و نفوذ حکم هرحاکم وابسته به حکم اواست، اگر حکم او نباشد نه حکم سید بر بـرده اش نفوذ دارد و نه حکم پیغمبر بر امتش نفوذ می کند، درحقیقت حاکم حقیقی او اسـت، وحکـم غیرش وابسته به حکم او است و حکم جزایی او انتقـام مظلـوم ازظـالم و کیفراهـل دوزخ و پاداش اهل بهشت است، و همه تنها ازطرف او است، چنانکه در سورهٔ انعام آیـهٔ (۵۷ و ۶۲) و درسورهٔ یوسف آیهٔ (۴۰ و۶۷) و در سورهٔ رعد آیهٔ (۴۱) ازحکم او حکایت می کند.

۴- حکم جزائی درجهان آخـرت: ﴿وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٧٠﴾ «وبـه سـوی او بازگردانـده مـی شوید»، و شما را تحت محاسبه شدید قرار داده داوری عادلانه انجام می دهد.

دلیل عقلی سوم: مؤقت بودن مدت دوران شب است

- ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمُ ٱلَّيۡلَ سَرۡمَدًا إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَأۡتِيكُم بِضِيَآءٍۚ أَفَلَا تَسۡمَعُونَ ٧١﴾ «بگو: به من خبر دهید: اگر الله شب را برشما تا روز قیامت دوام بخشد، جز الله کدام معبود است که برای شما روشنی بیاورد؟ آیا نمی شنوید؟!»، اما الله تعالی مصلحت شما و نظام زندگی شما و دیگر کائنات زنده جان را رعایـت نموده مـدت شـب را ساعات

محدود قرار داده است، تا درین مدت رفع خستگی نمایید، پس آیا درین دلیل نمی اندیشد، و به دلایل وحدانیت گوش فرا نمی دهید.

دلیل عقلی چهارم: مؤقت بودن دوران روز است

-﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمُ ٱلنَّهَارَ سَرۡمَدًا إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَأۡتِيكُم بِلَيۡلٖ تَسۡكُنُونَ فِيهِۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٧٢﴾ «بگو: به من خبر دهید! اگر الله روز را تا روز قیامت برشما دوام بخشد، جز الله کدام معبود است که برای شما شبی بیاورد که دران بیآرامید، آیا پس نمی بینید» و در عظمت این دو نعمت بزرگ الهی نمی اندیشید؟ زیرا فقدان هریک از روز و شب باعث اختلال نظام زندگی می گردد.

الله تعالی هنگام ذکر شب ﴿أَفَلَا تَسۡمَعُونَ﴾ گفت، چرا که مناسبت سمع به شب بیشتر است، چون در آرامش شب و تاریکی آن، در استخدام سمع بیشتر مؤثر بوده و به وسیلهٔ آن انسان چیزهایی را درک می کند که به بصرش نمی تواند درک کند و فایده و نصایحی را می آموزد که در شور و غوغای روز نمی تواندآن را به دست بیاورد.

و به هنگام ذکر روز ﴿أَفَلَا تُبۡصِرُونَ﴾ گفت، زیرا مناسبت چشم به روز بیشتر است، و در روشنی روز انسان چیزهایی را درک می کند که در شب نمی تواند آن را ببینند.

و علاوه برآن هدف دیگر در ذکر سمع و بصر، ترغیب به تأمل و تدبر در آنچه است که می شنوند و می بینند.

دلیل عقلی پنجم: تعاقب و پیهم بودن شب و روز است

-﴿وَمِن رَّحۡمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٣﴾ «و ازمهربانی او است که برای شما شب و روز را آفریده است، تا درشب بیارامید وتا (در روز) فضل و روزی او را بجوئید وتا سپاس گزار شوید».

و همچنین شب و روز وقت انجام دادن انواع عبادت است، اگر وظائف شبانه از شما فوت شود آن را در روز انجام دهید و اگر وظیفهٔ روز مره فوت شود آن را درشب انجام دهید، چنانکه درسورهٔ فرقان آیهٔ (۶۲) می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ خِلۡفَةٗ لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوۡ أَرَادَ شُكُورٗا﴾ «و او کسی است که شب و روز را جای گزین یکدیگر قرار داده است برای کسی که می خواهد پندگیرد، یا می خواهد سپاس گزاری کند».

۞۞۞

مطلب دوم: (از آیهٔ ۷۴-۸۲) تخویف برای مشرکان ودنیا پرستان:

﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾ وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ
شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ فَعَلِمُوٓا۟ أَنَّ ٱلْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾ ۞ إِنَّ قَٰرُونَ
كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ مِنَ ٱلْكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلْعُصْبَةِ أُو۟لِى ٱلْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُۥ
قَوْمُهُۥ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾ وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْءَاخِرَةَ ۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ
مِنَ ٱلدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِن كَمَآ أَحْسَنَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ ٱلْفَسَادَ فِى ٱلْأَرْضِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾
قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِىٓ ۚ أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِۦ مِنَ ٱلْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً
وَأَكْثَرُ جَمْعًا ۚ وَلَا يُسْـَٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ فِى زِينَتِهِۦ ۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ
ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا يَٰلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَآ أُوتِىَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ
وَيْلَكُمْ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَلَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلصَّٰبِرُونَ ﴿٨٠﴾ فَخَسَفْنَا بِهِۦ
وَبِدَارِهِ ٱلْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾ وَأَصْبَحَ ٱلَّذِينَ
تَمَنَّوْا۟ مَكَانَهُۥ بِٱلْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ ۖ لَوْلَآ أَن مَّنَّ ٱللَّهُ
عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا ۖ وَيْكَأَنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨٢﴾﴾

ترجــمه:

۷۴- و روزی (را یاد کن) که الله ایشان را آواز می کند، پس می گوید: کجا هستند انبازهائی که برای من گمان می کردید ؟!

۷۵- و از میان هر امتی گواهی بیرون می کنیم، پس به مشرکان می گوئیم (برشرک و کفر خود) دلیل بیاورید، پس آنها (درآن هنگام) یقین می کنند که حق با الله است و ناپدید می گردد از ایشان، آنچه را که به دروغ می بافتند.

۷۶- بی گمان قارون از قوم موسی بود، پس بر آنان سرکشی و تکبر کرد و ما به او آنقدر گنجها داده بودیم که کلیدهای خزانه های او بر یک گروه نیرومند گرانی می کرد، چون قومش برای اوگفتند: شادمانی مکن، یقینا الله شادمانان (مغرور) را دوست نمی دارد.

۷۷- و به وسیلهٔ آنچه الله به توداده است، سرای آخرت را بخواه و سهم خود را ازدنیا فراموش مکن، و چنانکه الله به تو احسان کرده است تو (در حق دیگران) احسان کن، و در زمین فساد وتباهی را مخواه که الله تبه کاران را دوست نمی دارد.

۷۸- (قارون) گفت: این مال (فراوان) به سبب دانشی برایم داده شده است که نزد من است. آیا ندانست که الله پیش از وی (مردم) قرن های زیادی را هلاک کرده است که نسبت به وی قدرت بیشتر و گردآوری بیشتری داشتند، وگنهگاران ازگناه هان شان پرسیده نمی شوند.

۷۹- پس با تمام نمایش خود بر قومش بیرون شد (و ثروت و شوکت خود را به نمایش گذاشت پس) کسانی که زنده گانی دنیا را می خواستند، گفتند: ای کاش! ما همان چیزهایی را می داشتیم که به قارون داده شده است، واقعا او دارای بهرهٔ بزرگی است.

۸۰- و کسانی که علم داده شدند (به کسانی که آرزوی ثروت قارون را می کردند) گفتند: افسوس برشما، ثواب الله (در آخرت) برای کسی که ایمان بیاورد و عمل شایسته انجام دهد، بهتر است، و این (پاداش) جز به شکیبایان داده نمی شود.

۸۱- پس ما قارون و خانه اش را به زمین فرو بردیم، پس جز الله هیچ گروهی نداشت که در برابر (عذاب الهی) یاری اش دهند و خود نتوانست که خویشتن را کمک کند.

۸۲- و کسانی که دیروز مرتبهٔ او را آرزو می کردند، می گفتند: ای وای (برما وآرزوی ما) مثل اینکه الله برای کسی که می خواهد ازبنده گانش روزی را فراخ می کند و تنگ می کند، اگر احسان الله برما نمی بود، البته ما را نیز به زمین فرو می برد، ای وای (برما)، مثل اینکه کافران هرگز رستگار نمی شوند.

تفسیر:

چنانکه پیشتر اشاره نمودیم، درین آیات مشرکان و دنیا پرستان را به دو نوع عذاب، مورد تهدید قرار می دهد:

الف: تخویف به عذاب آخرت، تخویفی که توأم با انواع توبیخ و رسوائی است.

همان رسوائی مشرکان که دربارهٔ معبودان دروغین شان درآیهٔ (۶۲) گذشت، ازجهت اختلاف هردو حالت، بار دیگر آن را اعاده می کند، زیرا ندای اول درآیهٔ (۶۲) در محضر ایمهٔ ضلالت صورت گرفته بود و این ندای دوم در مجمع ایمهٔ هدی تحقق می یابد که از نوع توبیخ مکرر است.

۱- می گوید: ﴿ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِيَ ﴾ «و روزی (را یاد کن) که الله ایشان را آواز می کند، پس می گوید: انبازهائی من کجاهستند؟!» که شما را نجات دهند.

پس درینجا سوال پیدا می شود که الله سبحانه انبازی ندارد، چگونه [شُرَكَآءِيَ] می گوید: ازین سوال خودش جواب می گوید: ﴿ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ۝٧٤ ﴾ «آنانی که خود شماآنها را انباز و شریک من گمان می کردید» اما در واقع شریک و انباز من نبودند.

۲- باز برای رسوائی بیشتر ایشان، بر آنها اقامۀ حجت می کند: ﴿ وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ﴾ «و از میان هر امتی گواهی بیرون می آوریم».

در مورد اینکه گواه مذکور چه کسانی هستند، دوقول است:

اول: اینکه مراد ازین گواه پیغمبر است، چنانکه درسورۀ نساء آیۀ (۴۱) می گوید: ﴿ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا ﴾ «پس حال ایشان چگونه خواهد بود هنگامی که ازمیان هر امتی گواهی بیاوریم وتو را بر اینان به حیث گواه حاضر سازیم»، و نیز درسورۀ نحل آیۀ (۸۹) بیان همین شهادت است، این قول به ظاهر آیات اقرب است.

قول دوم: این است که مراد آیه، گواهانی ازاهل صلاح وائمۀ هدی است که در هرزمان به کثرت وجود دارند، درین مجموعه، أنبیا نیز داخل می باشند، امام رازی این قول را اقرب گفته است.

۳- سپس از مشرکان مطالبه دلیل و حجت می کند: ﴿ فَقُلْنَا هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ ﴾ «پس می گوئیم (برای اثبات شرک خود) حجت بیاورید» وبرای صحت این دعوایتان که الله انباز دارد، دلیل عرضه دارید.

- پس درین هنگام آن خطای بزرگی که از ایشان سرزده بود کاملا آشکار می گردد: ﴿ فَعَلِمُوٓا۟ أَنَّ ٱلْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ۝٧٥ ﴾ «پس آنها (درآن هنگام) یقین می کنند که حق با الله است، و ناپدید می گردد از ایشان، آنچه را که به دروغ می بافتند».

سخن های باطل و پیش بینی هائی که در دنیا می کردند و می گفتند که اینها شفیعان و وسیله های ما هستند، همه باد بر هوا می شود، آنجا نه غوث الأعظمی که پنداشته بود، به فریادش می رسد و نه آن خواجه و سلطان و پیر و مرشدی که او را کلید حل همه مشکلات می پنداشت، برایش سودی می رساند.

ب: تخویف به عذاب دنیا

بعد ازآنکه داستان اهل ضلالت و ندای آنها را درمحضر اهل محشر و رسوائی آنان را در روز رستاخیزیادآورشد، به دنبال آن قصهٔ بغاوت و استکبار قارون را - که مجنون ثروت و مغرور سرمایهٔ دنیا بود - و خود نمایی او و سپس عذاب فلاکت باری را که به سراغش رسید، مورد بحث قرار می دهد، تاسرانجام اهل بغاوت ومخالفان انبیا دردنیا نیز روشن گردد.

یا اینکه پیشتر قصهٔ فرعون بود که زور و قدرت، مایهٔ استکبارش شده بود، و ازهمین سبب دست به مخالفت پیغمبر زد، اکنون درین آیات قصهٔ قارون را بیان می کند که زر و ثروت فراوان او را فریفته بود، ازین جهت ازپیغمبر مخالفت ورزید و بغاوت نمود.

و این داستان سه بخش دارد:

۱- بیان بغاوت و سرکشی قارون

-﴿ ۞ إِنَّ قَٰرُونَ كَانَ مِن قَوۡمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيۡهِمۡ ﴾ «بی گمان قارون از قوم موسی بود، پس بر آنان سرکشی و تکبر کرد»، «فَبَغَىٰ عَلَيۡهِمۡ» سرکشی ورزید، تکبر کرد.

مفسرین گفته اند: قارون پسر کاکای موسی بود، زیرا موسی بن عمران بن قاهَث بن لاوی بن یعقوب است.

و قارون بن یصهر بن قاهَث بن لاوی بن یعقوب بود، و به سبب زیبایی اش«مُنوّر» نامیده می شد، و او تورات را حفظ نموده بود، با وجود این اوصاف، همچون سامری راه نفاق را درپیش گرفت و سرکشی نمود، که درنتیجهٔ همین بغاوت و سرکشی اش نابود گردید.

- سپس سبب بغاوت اورا بیان می کند:﴿ وَءَاتَيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلۡعُصۡبَةِ أُوْلِي ٱلۡقُوَّةِ ﴾ «و ما به او آنقدر گنج ها داده بودیم که کلیدهای خزانه های او بر یک گروه نیرومند گرانی می کرد». «تَنُوءُ» گرانی می کرد، «العُصْبَة» جماعه، گروه از ده تا پانزده نفر.

یعنی برای قارون هرنوع متاع و ساز و سامان زنده گانی داده شده بود و ازهیچ ناحیه او احساس کمبودی نمی کرد، پس این سرمایه هنگفت باعث بغاوت اوگردید.

هنگامی که او سرکشی و بغاوت خود را در برابر موسی عليه السلام و بنی اسرائیل اعلان کرد، مردمان خیرخواه به نصیحت اوپرداختند:

۱- ﴿ إِذۡ قَالَ لَهُۥ قَوۡمُهُۥ لَا تَفۡرَحۡۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَرِحِينَ ٧٦ ﴾ «چون قومش برای اوگفتند: شادمانی مکن، یقینا الله شادمانان (مغرور) را دوست نمی دارد».

۲- ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ﴾ «و به وسیلۀ آنچه الله به تو داده است، سرای آخرت را بخواه»، و این مال و سرمایه را در راه کسب ثواب و حصول رضای الهی به کار انداز، و به فقراء و مساکین یاری کن، زیرا دنیا مزرعه آخرت و وسیلۀ رسیدن به آنست.

۳- ﴿وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا﴾ «و سهم خود را ازدنیا فراموش مکن»، یعنی از لذات مباح دنیا – مانند خوراک، لباس، خانه و همسر - نیز نفس خود را بی بهره مگذار، زیرا پروردگارت بر توحق دارد، نفست بر توحق دارد، همسرت بر تو حق دارد، و مهمانانت بر تو حق دارند، پس به هر ذی حق، حقش را بپرداز.

۴- ﴿وَأَحۡسِن كَمَآ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَ﴾ «و چنانکه الله به تو احسان کرده است تو (در حق دیگران) احسان کن»، این احسان عام است که احسان به مال وجاه باشد ویا احسان به کشاده رویی و استقبال نیک، همه را در بر می گیرد، درینجا در میان احسان مادی و احسان ادبی وخُلقی جع نموده است.

۵- ﴿وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «و در زمین فساد وتباهی را مخواه» تا به وسیلۀ ظلم و تجاوز و بدی با مردم، راه فساد را در پیش گیری.

- سپس علت منع از فساد را بیان کردند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ۝٧٧﴾ «زیرا الله تبه کاران رادوست نمی دارد».

- قارون به نصائح خیر خواهانش چنین جواب داد: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ﴾ «(قارون) گفت: این مال (فراوان) به سبب دانشی برایم داده شده است که نزد من است»، و این سرمایه نتیجۀ هنر من است و به وسیلۀ دانش و تجربۀ شخصی ام، آن را به دست آورده ام و من مستحق این مال بودم وهستم، لذا هیچ کس درین سرمایه حق ندارد.

الله تعالی حالت همین گونه افراد خود نگر را درسورۀ زمر آیۀ (۴۹) بیان داشته است:

﴿فَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلۡنَٰهُ نِعۡمَةٗ مِّنَّا قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمِۭ﴾ «و هنگامی که به انسان رنجی برسد، ما را می خواند، باز هنگامی که او را ازنزد خود نعمتی عطا کنیم، می گوید: این نعمت به سبب دانش خودم برایم داده شده است».

- الله سبحانه درجواب قارون می گوید: ﴿أَوَلَمۡ يَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَهۡلَكَ مِن قَبۡلِهِۦ مِنَ ٱلۡقُرُونِ مَنۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُ قُوَّةٗ وَأَكۡثَرُ جَمۡعٗاۚ﴾ «آیا ندانست که الله پیش از وی (مردم) قرن های زیادی را هلاک کرده است که نسبت به وی قدرت بیشتر و گردآوری بیشتری داشتند» و هنر جمع آوری مال را خوبتر و بیشتر می دانستند، و مال فراوانی را برای خود گرد آورده بودند، هرگاه اگر

مال کدام مزیت وفضلی می داشت، باید آنها را هلاک نمی کرد، پس کثرت مال، دلیل عـزت و کامرانی شخص نیست.

- سپس به غـرض تهدیـد مجـرمین مـی گویـد: ﴿ وَلَا يُسۡـَٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٧٨ ﴾ «و(هنگام تطبیق عذاب) گنهگاران از گناهانشان پرسیده نمی شوند» زیرا الله سبحانه کمیت وکیفیت گناه هان آنها را خود میداند، به سوال ضرورت نمی افتد، آنگونه که درسورهٔ الرحمن آیهٔ (۳۹) می گوید: ﴿ فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُسۡـَٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٞ وَلَا جَآنّٞ ﴾ «پس درآن روز در مورد گناهش نـه انسان مورد سؤال قرار داده می شود و نه جن».

درسورهٔ مرسلات آیهٔ (۳۵-۳۶) می گوید: ﴿ هَٰذَا يَوۡمُ لَا يَنطِقُونَ ٣٥ وَلَا يُؤۡذَنُ لَهُمۡ فَيَعۡتَذِرُونَ ﴾ «این روزی است که سخن نمی گویند و نه برای ایشان اجازه داده می شود تا معذرت کنند».

عدم سؤال استعلام، منافی سوال توبیخ و اهانت نیست طوری که درسورهٔ حجر می گوید: ﴿ فَوَرَبِّكَ لَنَسۡـَٔلَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٩٢ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٣ ﴾ «پس سوگند به پروردگارت، البتـه همـه گی آنها را ازآنچه انجام می دادند خواهیم پرسید»، و این نوع سـوال بـه غـرض نکـوهش و توبیخ و زیادت عذاب است.

۲- داستان قدرت نمائی قارون

نصیحت ناصحان هیچ اثری را در قارون به جا نگذاشت، بلکه او به تکبر و سرکشـی خـود ادامه داد و خواست تا عظمت و شکوه خود را به مردم نشان داده آنها را مرعوب سازد:

- ﴿ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ فِي زِينَتِهِۦ ﴾ «پس با تمام نمایش خود بر قومش بیـرون شـد» و ثـروت و شوکت خود را به نمایش گذاشت، تا اشخاص دارای نفس ضـعیف را از خـود و جایگـاه خـود متأثر سازد، لذا زمانی که قومش آن صحنه را مشاهده کردند، به دو دسته تقسیم شدند:

۱- موقف افراد گرویدهٔ دنیا و ناعاقبت اندیش چنین بـود: ﴿ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا يَٰلَيۡتَ لَنَا مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ قَٰرُونُ ﴾ «کسانی که زنده گانی دنیا را می خواستندگفتند: ای کـاش! مـا همان چیزهایی را می داشتیم که به قارون داده شده است».

- و برای این تمنای علت ذکر کردنـد: ﴿ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٧٩ ﴾ «واقعـا او دارای بهـرهٔ بزرگی است»، و انسان بسیار خوش بخت و خوش شانس است و به همین سبب این همه مـال و ثروت به او داده شده است.

این طبقه مردم همان کسانی بودند که شخصیت انسان را در ترازوی مال و ثروت می سنجیدند، شخصیت گران قدر نزد ایشان همان کسانی بودند که مال و ثروت داشتند، و هرکه مال و ثروت داشت، نزد ایشان شخصیت بود.

۲- اما موقف اهل علم وحکمت که به دنیا ارزشی قائل نبودند، در برابر این گروهی که مال و ثروت قارون را آرزو داشتند، چنین بود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ «و کسانی که علم داده شدند (به کسانی که آرزوی ثروت قارون را می کردند) گفتند: افسوس برشما، ثواب الله (در آخرت) برای کسی که ایمان بیاورد و عمل شایسته انجام دهد، بهتر است»، لذا شما ثواب و سرمایه جاویدانی را که الله سبحانه برای مومنان وعده داده است، تمنا کنید، نه دنیای زوال پذیر قارون را.

- سپس افزودند: ﴿وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾﴾ «و این (پاداش) راجز به شکیبایان داده نمی شود»، این پاداش عظیم سودمند مخصوص به شکیبایان است.

و یا مطلب آیه اینست که فهم و درک بهتر بودن ثواب الهی، جز به صابران داده نمی شود. {وَلَا يُلَقَّاهَا} و داده نمی شود این نعمت و یا این خصلت.

۳- توضیح عقوبت وحشتبار قارون

هنگامی که قارون نصیحت را نپذیرفته به خود نمایی پرداخت، الله تعالی او را گرفتار چنین عذاب شدید کرد: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ «پس ما قارون و خانه اش را به زمین فرو بردیم»، و درین مرحله حساس مال وثروت و حشم و خدم هیچ کدام به سودش نخورد: ﴿فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ﴿٨١﴾﴾ «پس جز الله هیچ گروهی نداشت که در برابر (عذاب الهی) یاریش دهند و نه خودش توانست که خویشتن را کمک کند»، پس بدون یار و مددگاری با ذلت و خواری گرفتار عذاب ابدی گردید.

- سپس حال تماشاچیان و کسانی را بیان می کند که جایگاه او را آرزو می کردند: ﴿وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ﴾ «و کسانی که دیروز مرتبهٔ او را آرزو می کردند، می گفتند: ای وای (برما وآرزوی ما) مثل اینکه الله برای کسی که می خواهد ازبنده گانش روزی را فراخ می کند وتنگ می کند».

هنگامی که آنها فرو رفتن قارون را به زمین مشاهده کردند، گفتند: مایقین کردیم که فراخی رزق قارون دلیل برتری اونبوده است وگرنه چرا در زمین فرو می رفت، پس از تمنای خود پشیمان گردیدند و بخطای خود اعتراف نمودند.

هنگامی که حقیقت برای ایشان روشن گردید، تغییر جهت دادند و معتقد شدند که همه چیز مربوط به قدرت و ارادهٔ الله بوده، تصرف مطلق و اختیار کامل دردست او می باشد.

- لذا به نعمت و احسان الهی بر خود اعتراف نموده گفتند: ﴿لَوْلَآ أَن مَّنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا﴾ «اگر الله برما احسان نمی کرد، البته ما را هم به زمین فرو می برد».

زیرا ما نیز مرتبهٔ قارون را تمنا داشتیم، درنتیجه، هلاکت قارون درس عبرتی برای دیگران شد، حتی کسانی که مقام اورا آرزو داشتند پشیمان گردیده تغییر نظر دادند و به ثنای پروردگارشان مبادرت ورزیدند که تمنای آنها را اجابت ننمود و بسان قارون برای ایشان سرمایه نداد وگرنه آنها نیزخسف می شدند.

- باز می گوید: ﴿وَيْكَأَنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨٢﴾﴾ (1) «ای وای (برما) مثل اینکه کافران هرگز رستگارنمی شوند»، اگر چه قارون کفرخود را اعلان نکرده بود، اما مغرور بودن او به مال، ونسبت دادن تحصیل آن به سوی علم خودش باعث شدکه او را در شمار کفار قرار دهند.

۞۞۞

۱- نظر به اختلافی که در ترکیب کلمهٔ «وَيْكَأَنَّ» وجود دارد، در تفسیر آن نیز اختلاف است:

نزد گروهی از ائمهٔ نحو: این کلمه مرکب از سه کلمه است: «وی» کلمهٔ تعجب، و «کاف» حرف خطاب، و «أنّ» برای تحقیق، و معنایش چنین است: « أَعْجَبُ يَا هَذَا مِنْ بَسْطِ اللهِ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ »، بنا برین قول، این کلمات در اصل از هم جدا است «وَيْكَ»، «أَنَّ».

برخی دیگری از نحویون گفته این کلمه مرکب از دو کلمه «وَی» و «كَأنّ» تشبیه است، و معنایش چنین است «أمَا تَعجَبُ كَأنَّ اللهَ يَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن يَشَاءُ». و این کلمهٔ درین هردو صورت برای اظهار تعجب و ندامت به کار می رود.

گروه دیگری از نحویون گفته اند : این کلمه مرکب از چهار کلمه است : «وَيل»، «کاف» خطاب،«أعلم»، و «أنّ»، و اصلش چنین است: «ويلک أعلم أنه كذا»، و حرف «ل» از ويل، و همراه با فعل«أعلم» حذف شد، وازآن، کلمهٔ «ويكأن» ساخته شد که برای کلمات چهار گانه حیثیت رمز را دارد.

ومعنی آیه بنا بر همه ای اقوال، اظهار ندامت در برابر آرزویی است که از ایشان سرزده بود.

البته امام طبری ترجیح داده است که «ويكأن» به معنی « ألم تر» - یعنی :آیا نمی بینی – است.

خاتمه: (از آیهٔ ۸۳-۸۸)

ذکر شش حالت مرتبط برشش حالتی که درحصهٔ اول سوره ذکر شده است:

﴿ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْءَاخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾
مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُوا۟ ٱلسَّيِّـَٔاتِ إِلَّا مَا كَانُوا۟
يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾ إِنَّ ٱلَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُل رَّبِّىٓ أَعْلَمُ مَن جَآءَ بِٱلْهُدَىٰ
وَمَنْ هُوَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾ وَمَا كُنتَ تَرْجُوٓا۟ أَن يُلْقَىٰٓ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا
تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَٰفِرِينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَىْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
وَجْهَهُۥ لَهُ ٱلْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾ ﴾

ترجـــمه:

۸۳- این سرای آخرت را برای کسانی می گردانیم که نمی خواهند در زمین تکبر کنند و نه می خواهند فساد کنند، وسرانجام نیک ازآن پرهیزگاران است.

۸۴- هرکس کارنیک انجام دهد، پس اورا پاداش بهتر ازآن است و هـرکس کار بدی انجام دهد، پس کسانی که عمل بد انجام دهند جزمطابق آنچه می کنند، کیفرداده نمی شوند.

۸۵- یقینا آنکه برتو قرآن را نازل (و یا عمل به مقتضای آن را برتو فرض) کرده است البته تو را به سوی جایگاه اصلیت بازخواهد گرداند، بگو: پروردگار من دانا است به کسی که برنامهٔ هدایت آورده است و به کسی که او درگمراهی آشکار است.

۸۶- وتو امید نداشتی که به سوی تو کتاب (قرآن) فرود آورده شود، لیکن نزول قرآن برتو رحمتی است از جانب پروردگارت، پس تو مددگار کافران مباش.

۸۷- و باز ندارند کافران تو را از(تبلیغ) آیت های الله بعد ازآنکه به سویت نازل شد، و مردم را به سوی پروردگارت بخوان و هرگز ازمشرکان مباش.

۸۸- وهمراه الله معبود دیگری را مخوان، جز او معبود برحق نیست و جز روی او هرچیز فنا پذیر است، فرمان روایی از آن او است، و به سوی او باز گردانده می شوید.

تفسیر:

درپایان سوره شش آیه ذکر می کند، علاوه برآنکه به ما قبل شان پیوند مستحکمی دارند، به طریق لف و نشر غریب مرتب، به شش امور مذکور درحصهٔ اول سوره نیز ارتباط دارند.

- می فرماید: ﴿ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْءَاخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ﴾ « این سرای آخرت را برای کسانی می گردانیم که نمی خواهند در زمین تکبر کنند و نه می خواهند فساد کنند»، و فساد جمیع معاصی را در بر می گیرد.

این آیه به ماقبلش به دوطریق ارتباط دارد:

۱- در آیهٔ (۴) در آغاز سوره فرمود: ﴿ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ﴾ «یقینا فرعون در زمین تکبرکرد».

و در اینجا ﴿ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْءَاخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ﴾ فرموده بهشت را مخصوص کسانی اعلان می دارد که متکبر و مفسد فی الأرض نیستند، اما کسی که مستکبر ومفسد باشد، شایستگی دخول دوزخ را ندارد.

۲- به آیهٔ (۸۰) ارتباط دارد که صاحبان دانش به مداحان قارون گفتند: ﴿ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيْرٌ ﴾ «افسوس به حال شما، ثواب الله (ازسرمایه قارون) بهتر است».

اکنون درین آیه { تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْءَاخِرَةُ } محل ثواب را بیان می کند که دارآخرت است و الله سبحانه آن را برای مومن متقی متواضع، پاک ازتکبر و عاری از بغی و فساد، قرار داده است، نه برای افراد فرعون صفتی که آغشته به صفات قبیح برتری جویی اند و نه برای افراد قارون مشرب وتجمل پرستی که دنیا را هدف اصلی و اسباب بغاوت وفخر ومباهات خود، قرار دهند، و در زمین فساد کنند.

فائده: این آیه، انسان ها را به چهار طبقه تقسیم می کند:

۱- کسانی که موصوف به «علو» و برتری جوئی و فساد در زمین اند، مانند ملوک و رؤسای ضلالت و فساد پیشه همچون فرعون وحزب او.

۲- کسانی که موصوف به فساد اند، اما ارادهٔ «علو» وتکبر ندارند، همانند دزدان ودهشت افگنانی که متشکل ازانسان های اوباش می باشند.

۳- اشخاصی که موصوف به«علوّ» اند، ولی مفسد نیستند، مانند کسانی که نزدشان دین و علم است و می خواهند به وسیلهٔ دین وعلم خود بـر دیگـران برتـری حاصـل کننـد، اما خواهان فساد نیستند.

۴-کسانی اندکه نه ارادهٔ عُلوّ را دارند، و نه خواهان فساد اند، درحالیکه در واقع نسبت به دیگران در مرتبهٔ عالی می باشند، چنانکه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۳۹) و درسورهٔ محمد آیهٔ (۳۵) وصف همین اشخاص را بیان می کند.

همین انسان های قسم چهارم، مصداق ﴿ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا ﴾ اند.

- و چون این گروه مردم ارادهٔ برتری جوئی و فساد درزمین را ندارند، پس بـدیهی است که ارادهٔ ایشان متوجه به سوی الله و قصد شان به سوی آخرت وحال شـان تواضـع در برابر بنده و انقیاد در برابر حق می باشد و چنین اشخاص متقیان اند که سر انجـام نیـک، نصیب ایشان است چنانکه می گوید: ﴿ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾ ﴾ «و سرانجام نیک (پیروزی درین جهان، و بهشت جاویدان درجهان آخرت) ازآن پرهیزگاران است».

- سپس کمیت ثواب و پاداشی را که درجهان آخرت، نصیب ایشان قرار داده شده است، یادآور می شود: ﴿ مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا ﴾ «هرکس کارنیک انجام دهـد، پـس اورا پـاداش بهتر ازآن است»، که هم به اعتبار ذات بهتر است و هـم بـه اعتبـار کمیـت و کیفیـت و الله سبحانه به فضل وکرم خود، پاداش چنین شخص را چندین برابر و بلکه تـا انـدازهٔ قـرار داده است که مقدارش را خودش می داند.

- بعد از بیان پاداش نیکی، کیفر بدی را تذکر می دهـد: ﴿ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾ ﴾ «و هرکس کار بدی انجام دهد، پس کسانی که عمل بد انجام دهند جز مطابق آنچه می کنند، کیفر داده نمی شوند»، و بر مقـدار گناهشـان چیـزی افزوده نمی شود.

- بعد ازآنکه درآیات گذشته قصهٔ مهاجرت وعودت موسـی علیـه السلام را بـه سوی مادرش و دعوتش فرعونیان را، و ماجرای قارون وقومش را وهمچنـین نـابودی سرکشـان را

بیان کرد؛ به دنبال آن به سوی قصهٔ هجرت پیغمبر ﷺ و یارانش از مکه، سپس به عودت پیروز مندانهٔ ایشان، اشاره نموده می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ «یقینا آنکه برتو قرآن را نازل (و یا عمل به مقتضای آن را برتو فرض) کرده است البته تو را به سوی جایگاه اصلیت بازخواهد گرداند».

برخی از مفسرین گفته اند: این آیه هنگامی نازل شد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مکه بیرون شده در حال هجرت به سوی مدینه بودند، پس نزول این آیه هم تسلی برای پیغمبر ﷺ بود و هم بشارت.

و این آیه یکی ازدلائل نبوت او است، زیرا از اخبار غیبی است، به همان طریقه ای که خبرداده شد، واقع گردید، واین ازمعجزات او به شمار می آید.

این آیه نیز به آیهٔ (۷) در آغاز سوره ارتباط دارد: ﴿إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيۡكِ﴾ «(به مادر موسی گفتیم: تو مطمئن باش) ما موسی را به سویت باز می گردانیم».

کسی که برتو قرآن نازل کرد و عمل به قرآن را برتو فرض نمود و دعوت به قرآن را برتولازم گرداند، مطمئن باش که تو را به سوی مکه باز می گرداند، پس تو قرآن را برآنها تلاوت می کنی، وآنها را به سوی حق دعوت می دهی، اگرچه تو چنین چیزی را توقع نداشتی.

درین صورت مراد از «معاد» مکه می باشد، چنانچه تفسیر «معاد» به مکه در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است.

و مطابق روایت دیگر، ابن عباس رضی الله عنهما، «معاد» را به روز قیامت تفسیر نموده اند و در روایت دیگر آن را به مرگ وجنت نیز تفسیر نموده اند.

طریق جمع و توفیق درمیان این اقوال این است:

گاهی «معاد» را به جایگاه دنیا، یعنی بازگشت به سوی مکه وفتح آن تفسیر نموده است که وقوع چنین حادثه ای علامهٔ قرب موت رسول الله ﷺ است، وگاه به موت تفسیر نموده که مقدمهٔ قیامت است، وگاه به ما بعد موت یعنی به قیامت تفسیر نموده است که وقت سوال ازانجام وظائف است، وگاهی به جنت تفسیر نموده که پاداش انجام وظائف رسالت است.[1]

۱- به تفسیر ابن کثیر: ۳/۵۳۳-۵۳۴، و تفسیر محاسن التأویل: ۱۳۲/۱۳ مراجعه شود.

- هرگاه الله سبحانه رسول خود را به بازگشت به سوی معاد وعده داد، کافران قریش، به پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند: تو درگمراهی آشکار هستی، پس این آیه درجواب آنها نازل شد: ﴿قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ مَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ وَمَنۡ هُوَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ۝٨٥﴾ «بگو: پروردگار من دانا است به کسی که برنامهٔ هدایت آورده است و به کسی که او درگمراهی آشکار است» که مصداقش مشرکان اند.

طوری که درآیهٔ (۳۷) همین سوره، از موسی علیه السلام درجواب فرعون حکایت می کند: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ مِنۡ عِندِهِۦ وَمَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِ﴾ «وموسی (درجواب فرعون) گفت: پروردگارمن دانا است به کسی که ازنزد او برنامهٔ هدایت آورده است وبه کسی که پیروزی دنیا وآخرت نصیب او است».

- سپس الله سبحانه برپیغمبر خود منت می گذارد که اعطای نعمت رسالت و انزال این کتاب با عظمت، هرگز درتصور تو نبود ولی این هردو، نعمت الله سبحانه است که نصیب توگردیده است: ﴿وَمَا كُنتَ تَرۡجُوٓاْ أَن يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبُ إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ﴾ «وتو امید نداشتی که به سوی تو کتاب (قرآن) فرود آورده شود، لیکن نزول قرآن برتو، رحمتی است از جانب پروردگارت»، که از غیر توقع، نصیب توگردیده است، چنانکه مادر موسی علیه السلام توقع نداشت که پسر او پیغمبر شود، اما الله سبحانه به مقتضای رحمت خود فرمود: ﴿وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ۝٧﴾ «و ما موسی را ازپیغمبران می گردانیم».

- بعد ازآنکه الله سبحانه، دونعمت بزرگ را که مصداق رحمت کاملهٔ او است برای پیغمبر ﷺ عطا کرد، او را به پنج امر مکلف می سازد:

۱- می گوید: ﴿فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرٗا لِّلۡكَٰفِرِينَ ۝٨٦﴾ «پس تو مددگار کافران مباش» بلکه معاون وهمکار مومنان باش، چنانکه درآیهٔ (۱۷) ازموسی علیه السلام حکایت کرد: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَآ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ فَلَنۡ أَكُونَ ظَهِيرٗا لِّلۡمُجۡرِمِينَ ۝١٧﴾ «موسی گفت: ای پروردگارم ! به پاس نعمتی که بر من انعام کردی، برای مجرمان هرگز پشتیبان نخواهم شد».

۲- عزم او را درعمل کردن مطابق آیات قرآن، و دعوت به سوی عمل موافق آیات، تقویت می بخشد، چنانکه می گوید: ﴿وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بَعۡدَ إِذۡ أُنزِلَتۡ إِلَيۡكَ﴾ «و باز ندارند کافران

تو را از (تبلیغ) آیت های الله بعد از آنکه به سویت نازل شد»، پس عزم و ارادهٔ خود را برای عمل مطابق آیات قرآن و دعوت دیگران به سوی قرآن، عیار بساز و ازمخالفت های کفار پروا مکن. همین مطلب را درسوره مائده آیهٔ (۶۷) روشن تر بیان کرده می گوید:﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ ﴾ «ای پیغمبر آنچه را ازجانب پروردگارت به سویت فرستاده شده است تبلیغ کن، و اگر چنین نکنی (وچیزی را فروگذاشت کنی) پس تو پیام اورا نرسانده ای، و الله تو را از مردم نگاه می دارد».

۳- پیغمبرﷺ را به دعوت وعدم تقصیر در امر رسالت دستور می دهد:﴿ وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ﴾ «و به سوی پروردگارت بخوان» و رسالت خود را آشکار کن، آنگونه که درسورهٔ شوری آیهٔ (۱۵) می گوید:﴿ فَلِذَٰلِكَ فَٱدۡعُۖ وَٱسۡتَقِمۡ ﴾ «پس به همین سبب (که تفرق واختلافات ازحدافزون شده است مردم را) دعوت کن، وخود ثابت وپابرجاباش».

۴-﴿ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٨٧ ﴾ «و ازمشرکان مباش».

و این جمله درحقیقت تعریض به دیگران است، زیرا پیغمبرﷺ مادام الحیات بر ضد شرک و مشرکان مبارزه می کرد.

۵- سپس همین جزء اخیر آیهٔ قبلی را تفسیر می کند:﴿ وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۘ ﴾ «وهمراه الله معبود دیگری را مخوان».

پیغمبرﷺ را به این پنج خطاب، بدان سبب مخاطب قرار داد که او امام امت است و این امور از نوع خطابات خاص به پیغمبرﷺ نیست، بلکه خطاب عام است.

- در اخیر، اوصاف معبود حقیقی را ذکر می کند:

وصف اول: [لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ] «جز او معبود برحق نیست»،

چنانچه درآیهٔ (۷۰) گفته بود:﴿ وَهُوَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ﴾ «و اوست معبود برحق، جزاو معبود برحق نیست».

وصف دوم: ﴿ كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ ﴾ «جز روی او، هرچیز فنا پذیراست»، چنانکه درسورهٔ الرحمن می گوید:﴿ كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧ ﴾ «هرچیزی که بر روی زمین است فنا شونده است، و روی پروردگارت که موصوف به بزرگی وانعام است باقی می ماند».

درین هردو آیه تفسیر «وجه» به ذات، مخالف قول سلف وائمۀ هدی است، زیرا «وجه» یکی ازصفات ذاتی پروردگار است که ایمان به آنها واجب است: مانند: ید، قدم، عین و امثال اینها.

ومذهب امام ابوحنیفه رحمه الله نیز همین است، او می گوید: «ید، وجه، نفس» صفات الله است و تأویل «ید» به قدرت و یا به نعمت و تأویل «وجه» به ذات درست نیست، زیرا این تأویل مستلزم ابطال صفات بوده وعین مذهب اهل اعتزال است.[۱]

فائده: در ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ «جز روی اوهرچیز فنا پذیر است» مراد اشیائی است که برای فنا آفریده شده اند، اما چیزهائی که برای بقا آفریده شده اند، مانند عرش وکرسی، لوح و قلم، بهشت و دوزخ، روح،حور و غلمان، ازین حکم مستثنی می باشند.

وصف سوم: ﴿لَهُ الْحُكْمُ﴾ «فرمان روائی(دردنیا وآخرت) از آن او است چه درامور تکوینی باشد یا در امور تشریعی، هیچ کس با اوشرکت ندارد.

- وصف چهارم: اشاره به حکم جزائی است:﴿وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾﴾ «وبه سوی اوبازگردانده می شوید»، و هرکس را طبق کردارش، پاداش یاکیفر می دهد، این صفات همه دلیل است براینکه الله تعالی شریک و انبازی ندارد.

پایان سورۀ قصص
ولله الحمدُ والمِنّة.

۱- أقاويل الثقات ص: ۶۳ .

تفسیر

سورهٔ عنکبوت

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ روم نازل شده است، در ترتیب نزول (۸۵) و در ترتیب مصحف (۲۹) و عدد آیاتش (۶۹) آیه است.

وجه تسمیهٔ این سوره به «عنکبوت»:

اینست که درین سوره کسانی را که جز الله اصنام را پرستش می کنند به عنکبوت تشبیه داده است که خانهٔ ای ساخته است؛ همان خانهٔ ای که او را نه از گرمی نجات می دهد ونه از برف و باران و نه هم از طوفان.

مناسبت این سوره به سورهٔ قصص:

این سوره از چند جهت به سورهٔ قصص ارتباط دارد:

۱- در سورهٔ قصص از تکبر و جبروت فرعون و از ایجاد تفرقهٔ او درمیان مردم و عذاب وشکنجه او بر بنی اسرائیل حکایت کرد، درین سوره از تعذیبی که مومنان در برابر ایمان شان از سوی مشرکان با آن مواجه بودند، یاد آوری نموده می فرماید: ﴿وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ «ویقینا ما کسانی را که پیش ازایشان بودند، آزمودیم»، اشاره به اینست که این شکنجه ها تنها متوجه شما نیست، مومنان گذشته را نیز کافران مورد شکنجه وعذاب قرار می دادند.

۲- درسورهٔ قصص در بارهٔ نجات موسی ﷺ ازفرعون و ازغرق شدن فرعون و پیروزی موسی سخن بمیان آمد و درین سوره از نجات نوح با اصحاب سفینه وغرق شدن تکذیب کنندگان سخن می گوید.

۳- درسورهٔ قصص از داستان فرعون و قارون تذکر داد، درین سوره نتیجهٔ اعمال آنها را بیان می کند، چنانکه درآیهٔ (۳۹-۴۰) ازهمین سوره مذکور است.

۴- درپایان سورهٔ قصص به هجرت پیغمبر ﷺ اشاره نموده فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ «یقینا آنکه قرآن را برتوفرض گردانده است، البته تو را به سوی جایگاه اصلیت باز می گرداند».

درپایان سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۵۶) به هجرت مومنان اشاره نموده می گوید: ﴿ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ فَإِيَّٰيَ فَٱعۡبُدُونِ ﴾ «ای بندگاه مومنم! یقینا زمین من فراخ است پس (هجرت کنید و) تنها مرا عبادت کنید».

محتوای این سوره:

موضوع اصلی این سوره لزوم ابتلا است و این سوره نیز مانند سایر سوره های مکی به اثبات اصول عقیده می پردازد که عبارت از توحید، رسالت، بعث (زندگی دوباره) و جزاء، و تثبیت ایمان در دل ها در همهٔ احوال به خصوص در حالت ابتلا و محنت است، به این اساس آغاز سوره به سخن از ابتلای انسان و خاتمهٔ آن به سخن از هدایت و نصرت کسانی است که در برابر نفس های خود جهاد می کنند.

و این سوره را نظر به تنوع موضوعاتش میتوان به دو بخش تقسیم نمود :

- بخش اول: ازآغاز سوره تاآیهٔ (۴۰) موضوع محوری این بخش لزوم ابتلای مومنان است، و چنانچه برای توضیح این مطلب داستانهای یکعده پیغمبران همچون: نوح، ابراهیم، لوط، شعیب و موسی- علیهم السلام- را طور نمونه برای ابتلای پیغمبران ذکر نموده است و همچنان مصیر و انجام بد کافرانی را که از حق روی می گردانند بیان داشته است.

- بخش دوم : ازآیهٔ (۴۰-۶۹) موضوع محوری درین بخش اثبات حقانیت قرآن، حقانیت رسالت و اثبات توحید است و مطالبی که درین بخش بیان شده است بدین قرار است: تشبیه حال مشرکان و بت پرستان به حال عنکبوت، بیان حکمت و فائدهٔ آفرینش آسمانها و فائدهٔ تلاوت و نماز که منع از فحشاء و منکر است، بیان شیوهٔ مجادله و گفتگو با اهل کتاب و اثبات حقانیت قرآن، بیان برخی از مطالبات تعجیزی مشرکان و تقاضای آوردن معجزات حسی و مطالبهٔ انزال عذاب، دستور مسلمانان به هجرت هنگام عدم توان به اقامهٔ شعایر دینی، دلایل اعترافی برای اثبات توحید و همچنان بیان حقارت دنیا و عظمت آخرت، و در اخیر تناقض حال مشرکان را بیان نموده از دو نعمت بزرگ خود که برای قریش ارزانی فرموده بود، خبر می دهد، و افتراء کنندگان بر الله و تکذیب کنندگان آیات او را وعید می دهد، و کسانی را که در کورهٔ ابتلاء کامیاب به در آمده به مجاهدت خود ادامه می دهند، به زیادت هدایت و معیت خاصهٔ خود بشارت داده سوره را خاتمه می بخشد.

✿✿✿

بخش اول : ازآغاز سوره تا آیۀ (۴۰) آیات این بخش در دو فصل تفسیر می شود:

فصل اول : (از آیۀ ۱- ۱۳) بیان ابتلای مردم و موارد ابتلای ایشان

﴿الٓمٓ ﴿١﴾ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ﴿٢﴾ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ
فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿٣﴾ أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَسۡبِقُونَاۚ سَآءَ مَا
يَحۡكُمُونَ ﴿٤﴾ مَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَأٓتٖۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٥﴾ وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا
يُجَٰهِدُ لِنَفۡسِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٦﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ
وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَحۡسَنَ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٧﴾ وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ
بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآۚ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٨﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ
لَنُدۡخِلَنَّهُمۡ فِي ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٩﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ
ٱللَّهِ وَلَئِن جَآءَ نَصۡرٞ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمۡۚ أَوَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٠﴾
وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ ﴿١١﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبِعُواْ
سَبِيلَنَا وَلۡنَحۡمِلۡ خَطَٰيَٰكُمۡ وَمَا هُم بِحَٰمِلِينَ مِنۡ خَطَٰيَٰهُم مِّن شَيۡءٍۖ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٢﴾
وَلَيَحۡمِلُنَّ أَثۡقَالَهُمۡ وَأَثۡقَالٗا مَّعَ أَثۡقَالِهِمۡۖ وَلَيُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَمَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ﴿١٣﴾﴾

ترجـــمه:

۱- الف، لام، میم (معنایش به الله بهتر معلوم است).

۲- آیا مردمان پنداشته اند به مجرد اینکه بگویند: ایمان آوردیم، گذاشته می شوند و ایشان (با مصایب و تکالیف) آزمایش کرده نمی شوند؟!

۳- و یقینا ما کسانی را که پیش ازایشان بودند، آزمودیم، البته الله (به وسیلۀ ابـتلا) آشـکار خواهد ساخت کسانی را که راست گفتند و البته آشکار خواهـد سـاخت کسـانی را (در ادعای ایمان خود) دروغ گفتند.

۴- آیا پنداشته اند کسانی که بدی ها را انجام می دهند، که بر مـا سـبقت مـی کننـد (و از مجازات ما می گریزند) بد است آنچه داوری می کنند.

۵- کسی که ملاقات الله را امیدوار باشد (باید آمادگی بگیرد) پس یقینا زمانی که الله تعیـین کرده است، فرا رسنده است و اوشنوا و دانا است.

۶- وهركس (به خاطر پيش برد دين) جهاد كند، پس جهادش به سود خود او است، زيرا كه الله ازجهانيان بی نياز است.

۷- و كسانی كه ايمان آوردند وكارهای شايسته انجام دادند، البته ما ازايشان گناهان شان را محو می كنيم، و البته بهترين پاداش می دهيم ايشان را در برابر كارهايی (نيكی) كه انجام می دادند.

۸- و ما به انسان دستور داديم كه به پدر و مادرش نيكی كند، و اگر آنها تو را وادار سازند تا به من چيزی را شريک قرار دهی كه تو در بارۀ آن هيچ معلوماتی نداری، پس ازآنها اطاعت مكن، و به سوی من است برگشت همۀ شما، پس آگاه می سازم شما را ازكارهايی كه می كرديد.

۹- و كسانی كه ايمان آوردند وكارهای شايسته انجام دادند، البته ايشان را درصف نيكوكاران قرار می دهيم.

۱۰- و از مردمان كسی است كه می گويد: به الله ايمان آورديم، پس هنگامی كه در راه الله اذيتی داده شود، عذاب مردم را مانند عذاب الله قرار می دهد و اگر پيروزی از نزد پروردگارت بيايد، البته می گويد: ما باشما بوديم، آيا الله به آنچه درسينه های مردمان است، آگاه نيست ؟

۱۱- و البته الله مومنان را می شناسد و قطعا منافقان را هم می داند.

۱۲- و كسانی كه كافر شدند، برای مومنان گفتند: شما راه و روش ما را پيروی كنيد ما گناهان شما را بر می داريم، ولی آنها هرگز هيچ چيزی ازگناهان ايشان را برنمی دارند و قطعا آنها دروغ می گويند.

۱۳- و البته (اين دعوت گران به سوی كفر) بارهای گران خويش و بارهای گرانی را با بارهای گران خويش به دوش می كشند و البته در روز رستاخيز در بارۀ دروغ هائی كه می بافتند، پرسيده می شوند.

تفسير:

درين آيات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- ناگزير بودن ابتلا برای ابراز صدق دعوی، ۲- زجر و نكوهش برای كافران،

۳- تسلی برای اهل آزمايش، ۴- بيان اقسام آزمايش؛

موضوع اول: ناگزیر بودن ابتلا برای ابراز صدق دعوی

- ﴿الٓمٓ ۝١﴾ معنی این حروف به الله تعالی بهتر معلوم است، و هدف از ذکر این گونه حروف در آغاز سوره ها اشاره به سوی اعجاز قرآنکریم است.

- سپس به بیان اصل مطلب می پردازد که عبارت از لزوم ابتلا و امتحان در دین است، و همین مطلب، موضوع محوری این سوره است، می فرماید:

- ﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ۝٢﴾ «آیا مردمان پنداشته اند به مجرد اینکه بگویند: ایمان آوردیم، گذاشته می شوند و ایشان (با مصایب و تکالیف) آزمایش کرده نمی شوند؟!»، و به محض اقرار به توحید و رسالت به حال خود باقی گذاشته خواهند شد و مسئولیت شان پایان خواهد یافت و به تکالیف شاقه مانند هجرت وجهاد در راه الله، و مقاومت در برابر شهوات و به جا آوری طاعات و فرائض بدنی و مالی و گرفتاری به مصیبت ها درنفس و مال و کشت و زراعت آزموده نخواهند شد؟!

و آیا به مجرد ایمان آوردن، به مقام علِّیین و درصف پیغمبران و صدیقین و شهدا وصالحین قرار خواهند گرفت؟! اگر کسانی چنین پندار و تصور داشته باشند، آنها درین پندارشان به خطا رفته اند؛ زیرا بندۀ مومن همواره تحت آزمایش های بزرگ الهی، مانند مصیبت های کمرشکن وجنگ ها و قحط سالی و گرانی نرخ ها و حکومت های ظالم و بی بند وبار و غیره، قرار می گیرد.

از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که از پیغمبر ﷺ پرسید:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَشَدُّ بَلَاءً؟ قَالَ:الأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الأَمْثَلُ فَالأَمْثَلُ، فَيُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ فَإِنْ كَانَ دِينُهُ صُلْبًا اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتُلِيَ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ فَمَا يَبْرَحُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّى يَتْرُكَهُ يَمْشِي عَلَى الأَرْضِ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ» (۱)

«ای پیغمبر الله! چه کسانی از همه سخت تر آزموده می شوند؟ فرمود: از همه بیشتر پیغمبران مورد آزمایش قرار می گیرند سپس هر انسان نیک، نظر به مرتبه اش در نیکی، پس هر مرد مطابق دینداریش آزموده می شود، اگر در دینش محکم باشد، آزمایش وی سخت می باشد و اگر در دینش ضعف باشد، مطابق دینداریش آزموده می شود، و آزمایش با

۱- سنن ترمذی، أبواب الزهد، باب ما جاء فی الصبر علی البلاء ، حدیث : ۲۵۷۸ ، امام ترمذی این حدیث را «حسن و صحیح» خوانده است، و نگاه صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۹۹۲.

بنده همواره می باشد تا آنکه او را چنان می گذارد که بر زمین راه می رود در حالی که هیچ گناهی بر وی نیست» و به سبب آزمایش های گوناگون همه گناهانش بخشوده می شود.

و درسورۀ انعام آيۀ (۵۳) می گوید: ﴿وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ﴾ «همین گونه بعضی ایشان را به بعضی دیگر مورد آزمایش قرار دادیم»، عالم را به جاهل، مومن را به کافر، ثروتمندان را به محتاجان، رعیت را به رئیسان، ومظلوم را به ظالم آزمودیم.

و درسورۀ فرقان آيۀ (۲۰) می گوید: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾ «و ما برخی شما را وسیلۀ آزمایش برخی دیگر قرار دادیم»، همچنان سورۀ بقره آيۀ (۲۱۴) و سورۀ آل عمران آيۀ (۱۴۲) ملاحظه شود.

- سپس بیان می دارد که آزمایش مسئلۀ تازه نیست، بلکه سنت الهی است که درگذشته وحال ومستقبل درجریان است: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ «و یقینا ما کسانی را که پیش از ایشان بودند، آزمودیم»، و گرفتار آزمایشات گونان کردیم، همچون: ابراهیم، لوط، موسی، عیسی یحیی و دیگر انبیاء علیهم السلام، و همچنان مومنان مخلص در همه قرون گذشته مورد ابتلاهای گوناگون قرار گرفتند، اما ازین دین شان برنگشتند.

- سپس هدف و مقصد آزمایش را ذکر می کند: ﴿فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾﴾ «البته الله (به وسیلۀ ابتلا) آشکار خواهد ساخت کسانی را که راست گفتند، و البته آشکار خواهد ساخت کسانی را (در ادعای ایمان خود) دروغ گفتند».

پس هدف آزمایش و مصایب گوناگون در دین، آشکار ساختن صادقان از کاذبان است، تا دیگران آنها را بشناسند و فریب دروغ و یا دعواهای بلند و بالایی ایشان را نخورند.

زیرا آزمایش انسان را به دو دسته تقسیم می کند: صادق وکاذب، مومن و منافق، طیب وخبیث، پس کسی که در حالت آزمایش صبر کند و بر دین خود ثبات و پایداری نشان دهد، همانست که آن ابتلا درحق او به رحمت تبدیل می گردد، وکسی که سرمایه صبر و استقامت را ازدست دهد، درفتنۀ بزرگی واقع می شود.

و در حدیث شریف نمونه های زیادی از تعذیب مومنان امت های پیشین ذکر شده است، ازآن جمله از خباب بن الأرت روایت است که او گفت:

«شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - ﷺ - وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ أَلاَ تَسْتَنْصِرُ لَنَا أَلاَ تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِاثْنَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ، مَا دُونَ لَحْمِهِ

بِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ هَذَا الأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ، لاَ يَخَافُ إِلاَّ اللَّهَ أَوِ الذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ» (۱)

«به سوی رسول اللهﷺ - در حالی که ایشان در سایهٔ کعبه به چادر خود تکیه زده بودند- شکایت نموده به ایشان گفتیم: آیا برای ما کمک نمی خواهید؟ آیا از الله برای ما دعا نمی کنید؟ پیغمبرﷺ فرمود: در امتان پیشین برای مرد (مسلمان) زمین حفر می شد و او درآن نهاده می شد، سپس اره آورده و بر سرش نهاده می شد، و دو پاره کرده می شد، و این همه تعذیب او را از دینش باز نمی داشت، و با شانه های آهنین زیر گوشتش آنچه از استخوان و پی می بود، شانه کرده می شد، و این کار اورا از دینش باز نمی داشت، سوگند به الله، حتما الله این دین را غالب خواهد ساخت که مسافر از صنعاء تا حضرموت سفر کند و جز الله و یا جز گرگ برگوسفندانش از هیچ چیزی نخواهد ترسید، ولی شما مردمی هستید که شتاب می کنید».

برای ابتلا و آزمایش سه سرای است :

۱- آزمایش دردنیا: این آزمایش انواع فراوان دارد که چند مثال آن گذشت، اما دو نوع خطرناک آن را که سرمنشأ تمام بد بختی ها است درینجا ذکر می کنیم:

نوع اول: ابتلا به مرض شبهه، و به تعبیر دیگر فتنهٔ شبهات است، و شرک و بدعت وپیروی اوهام وخرافات، وکافهٔ مذاهب خرافی درجهان ناشی ازهمین فتنه است.

نوع دوم: ابتلا به شهوات، یا به تعبیر دیگر فتنهٔ شهوات، این فتنهٔ دنیا پرستان و ارباب قدرت وسیاست است.

فسق و فجور، قدرت خواهی و برتری جوئی، چور و چپاول، دزدی ورشوت ستانی، زنا و مطلق فحشا، ناشی ازهمین فتنه است.

چنانکه درسورهٔ احزاب آیهٔ (۳۲) همسران رسول اللهﷺ را مخاطب نموده می فرماید: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِۦ مَرَضٌ﴾ «پس شما ای زنان پیغمبر (بامردم) به لهجهٔ نرم سخن مگوئید، زیرا کسی که دردل او بیماری است (در شما) طمع می کند»، مقصود از«مرض» درین آیه، مرض شهوت است.

و علاج و درمان این هردو نوع آزمایش بدین قراراست:

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، ۳۶۱۲ .

الف: دفع فتنهٔ شبهات به علم یقین و اعتقاد صحیح ناشی ازقرآنکریم، و پیروی از سنت رسول الله ﷺ وتحکیم او درجمیع امور دینی: عقائد، فرائض و واجبات، سنن ومستحبات، حرام ومکروهات، وجمیع عبادات صورت می گیرد، زیرا پیغمبر اسلام ﷺ تنها برای یک چیز رسول نیست، بلکه درکافهٔ اصول و فروع اسلام، و قاطبهٔ احکام شرع، رسول است، پس درهمه امور پیروی او واجب و نجات بخش فتنهٔ شبهات است.

ب: و دفع فتنهٔ شهوات به صبر و مجاهدهٔ نفس صورت می گیرد.

و پیشوائی دین، به همین دوخصلت یعنی به یقین و صبر، بستگی دارد، چنانکه درسورهٔ سجده آیهٔ (۲۴) در وصف پیشوایان دین می فرماید: ﴿ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۖ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴾ «و از میان ایشان پیشوایانی گرداندیم که (مردم را) به فرمان ما رهنمائی می کردند، هنگامی که صبرکردند و به آیت های ما یقین می نمودند».

درین آیه دو چیز را ازاسباب امامت قرار داده است: یکی صبر و دیگر یقین را، یقین علاج فتنهٔ شبهات است، وصبرعلاج فتنهٔ شهوات است.

۲- آزمایش در برزخ، این نوع آزمایش نسبت به آزمایش دنیا سخت تر است، واین آزمایش عبارت ازسوال در قبر در بارهٔ رب، دین، وپیغمبر است، درین آزمایش مومن پیروز، اماکافر و منافق به هیچ جوابی دست نمی یابد.

الله تعالی درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۲۷) در بارهٔ سوال قبر می فرماید: ﴿ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ۖ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ ۚ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴾ «الله کسانی را که ایمان آورده اند، به خاطر گفتار ثابت شان، دردنیا وآخرت استوار می دارد و ستمگاران را گمراه می کند، و الله آنچه را بخواهد انجام می دهد»، نزول این آیه در بارهٔ عذاب برزخ است، و درین باره آیات واحادیث فراوانی وجود دارد که آزمایش قبر را به اثبات می رساند.

۳- آزمایش درآخرت که نسبت به دو آزمایش گذشته سخت تر است.

درسورهٔ ذاریات آیهٔ (۱۲-۱۳) می گوید: ﴿ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾ ﴾ «روزی که درآتش دوزخ عذاب کرده می شوند، برای ایشان گفته می شود: عذاب خود را بچشید، این همان چیزی است که در طلب آن شتاب می کردید».

این بزرگترین آزمایش کافران است، زیرا آنها نخست به شبهات و شهوات، دردنیا مورد آزمایش قرار گرفتند، باز به ارسال پیغمبران، سپس به مخالفت آنها، بعد ازآن به عذاب دنیا،

باز به مرگ، باز به فتنهٔ برزخ، بعد ازآن به آزمایش موقف قیامت، سپس به دخول آتش دوزخ که بزرگترین ابتلا است، آزموده می شوند.

البته پیروزی و نجات از ابتلای دنیا مقدمهٔ نجات و پیروزی از آزمایشات برزخ و آخرت است، پس کسی که در دنیا خود را از مرض شبهات و شهوات نگاه داشت و به الله و وعده های او باور کرد، از پیغمبرش اطاعت نموده و در برابر سختی هایی که به خاطر دین با آن روبرو شد، صبر کرد، الله تعالی او را هم در برزخ کامیاب می گرداند و هم در آخرت.

پس مقصود آیات تا اینجا ثابت قدم نگه داشتن مومنان در برابر شدائد و سختی هایی است که به خاطر دین و عقیده با آن مواجه می شوند.

موضوع دوم: زجر و نکوهش برای کافران

بعد از تثبیت مومنان، به زجر و نکوهش کسانی می پردازد مومنان را به ابتلا و آزمایش می گیرند: ﴿أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَسْبِقُونَاۚ﴾ «آیا کسانی که بدی ها را انجام می دهند، پنداشته اند که بر ما سبقت می کنند» و از مجازات ما می گریزند؟ نه خیر چنین چیزی اصلا ممکن نیست، بلکه در هر حال برآنها قادر و مسلط هستیم.

چنانکه درسورهٔ انفال آیهٔ (۵۹) می گوید: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَبَقُوٓاْۚ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ﴾ «وکافران نپندارند که آنها بر ما سبقت نموده (و از دایرهٔ قدرت ما فرار نموده) اند، حقا که ایشان نمی توانند ما را درمانده کنند».

- سپس پندار آنها را تقبیح می کند: ﴿سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝٤﴾ «بد است آنچه داوری می کنند»، بلکه وقتی فرا رسیدنی است که در برابر همه بدی های شان تحت محاسبهٔ دقیق، و مورد مجازات شدید الهی قرار خواهند گرفت و برای ایشان راه فرار هرگز وجود ندارد.

درسورهٔ سجده آیهٔ (۲۲) می گوید: ﴿إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ «شکی نیست که ما ازگنهگاران انتقام گیرنده ایم».

موضوع سوم: تسلی برای اهل آزمایش

چون زمان آزمایش و ابتلا، اگرچه اندک هم باشد اما در نظراهل ابتلا بسیار طولانی معلوم می شود، لحظه هایش برابر ساعات، ساعاتش برابر روزها، روزهایش برابر ماه ها و ماه هایش برابر سال ها به نظر می رسد، لذا مومنانی را که با چنین آزمایش ها روبرو می شوند، تسلی و وعدهٔ ثواب می دهد: ﴿مَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَأٓتٍۚ﴾ «کسی که ملاقات الله را امیدوار

باشد پس (باید عمل صالح انجام دهد، زیرا) زمانی را که الله تعیین کرده است، فرا رسنده است» و در فرا رسیدن آن شکی نیست، چون هرچیزی که آمدنی باشد، نزدیک است، پس نباید سرمایۀ صبر و استقامت را ازدست رها سازند.

درسورۀ کهف آیۀ (۱۱۰) طریق ملاقات پروردگار را بیان می کند: ﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾ «هرکسی که ملاقات پروردگارش را توقع داشته باشد، پس باید عمل شایسته انجام دهد و به پروردگارش هیچ کسی را شریک نگرداند».

- ﴿وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ۝٥﴾ «و او شنوا و دانا است»، همه گفتار های بندگانش را می شنود، کردارهای شان را می داند، وآنها را طبق گفتار و کردارشان مجازات می کند.

اعمال بنده بر سه نوع است:

۱- عمل قلب که نه دیده و نه شنیده می شود، بلکه دانسته می شود.

۲- عمل زبان که تنها شنیده می شود.

۳- عمل سائر اعضا که دیده و هم دانسته می شود، و به همین سبب هر دو صفت «سمیع و علیم» را یکجا ذکر کرد تا حاوی جمیع اعمال بندگان باشد.

پس هرگاه بندۀ مومن اعمال نیک را انجام دهد، الله سبحانه اورا دربرابر عمل مسموعش چیزی می دهد که هیچ گوش نشنیده، و در برابرعمل قابل دیدش نعمتی می دهد که آنرا هیچ چشمی ندیده، و در برابر عمل قلبش پاداشی می دهد که درقلب هیچ کس خطور نکرده باشد.

«أَجَلَ ٱللَّهِ» به معنی مرگ ، و همچنان می تواند به معنی زندگی بعد از حشر باشد، و مطلب آیه چنین است : «هر که به ملاقات پروردگارش امید داشته باشد پس (باید عمل نیک انجام دهد، زیرا) زمانی که الله تعیین کرده است، (با ثواب عمل صالحی که بنده برای الله انجام داده است) فرا رسنده است»، و بدیهی است که کسی که به ملاقات الله ایمان ندارد، زمانی را که الله برایش تعیین کرده است، برای او ثوابی را با خود نمی داشته باشد، بلکه عذاب الیم را با خود همراه دارد.

موضوع چهارم: بیان اقسام آزمایش

قسم اول: آزمایش به مجاهده با نفس:

ازآنجا که توقع ملاقات پروردگار، به محض دعوای زبانی، یا تمنای قلبی میسر نمی شود، بلکه حصول آن وابسته به مجاهدت نفس است، ازین جهت می گوید: ﴿وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفۡسِهِۦٓ﴾ «وهرکس به خاطر (پیش برد دین) جهاد کند، پس جهادش به سود خود او است»،

زیرا منظورش ازین جهاد حصول ثواب و نجات ازعقاب است، و نفع این هردو، به خود انسان بر می گردد، چنانکه درسورۀ فصلت آیۀ (۴۶) می گوید: ﴿ مَّنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ﴾ «هرکسی عمل نیکی انجام دهد، به سود خود او است، وهرکسی عمل بد انجام دهد به زیان خود او است»، و درسورۀ إسراء آیۀ (۷) می گوید: ﴿إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ﴾ «اگر نیکی کنید برای خودتان نیکی می کنید و اگر بدی کنید به زیان خودتان است»، و سورۀ روم آیۀ (۴۴) ملاحظه شود.

- در اخیر می فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ ۞﴾ «یقینا الله از جهانیان بی نیاز است»، هم از خودشان بی نیاز است و هم از تمام اعمال شان، بلکه آنها محتاج و نیازمند ثواب و پاداش الهی اند.

- بعد ازآن پاداش مجاهدت و اطاعت را شرح می دهد: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ۞﴾ «و کسانی که ایمان آوردند وکارهای شایسته انجام دادند، البته ما ازایشان گناهان شان را محو می کنیم، و البته بهترین پاداش می دهیم ایشان را در برابر اعمال (نیکی) که انجام می دادند».

یعنی در برابر ایمان شان، الله تعالی کفر و شرک دیگر گناهان پیشین ایشان را می بخشد و در برابر اعمال نیک ایشان پاداش بهتر ازآن می دهد که یک نیکی را ده برابر و تا هفتصد و بیشتر ازآن پاداش می دهد، چنانکه درسورۀ نساء می گوید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ۖ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَٰعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ۞﴾ «یقینا الله به اندازۀ یک ذره ستم نمی کند، و اگر عمل نیک باشد، ثواب آن را چند برابر می دهد، و ازنزد خود پاداش بزرگی عطا می کند».

قسم دوم: آزمایش به وسیلۀ پدر و مادر

- ﴿ وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حُسْنًا ﴾ «و ما به انسان دستور دادیم که به پدر و مادرش نیکی کند»، این احسان، تمام انواع نیکی را در بر می گیرد، نیکی به گفتار و طاعت، آداب، محبت و شفقت، نیکی به مال و خدمت، زیرا پدر و مادر سبب وجود فرزند و دوست دار او هستند، و زندگی و هستی خود را قربان زندگی فرزند نموده دورۀ خدمت خویش را طی کرده اند، پس اکنون نوبت خدمت فرزند به والدینش است.

اما قابل تذکر است که اینجا انسان را ذکر کرده است، اشاره به اینکه این مسئله مخصوص مومنان نیست، بلکه کسی که مسمی به انسان است باید در برابر پدر و مادرش، حق شناس بوده باشد وآنها را به دیدهٔ احترام بنگرد و احسان گذشتهٔ آنها را درهمه ادوار زندگیش فراموش نکند.

در امر باطل و نادرست پیروی از والدین جایز نیست :

البته احسان به پدر و مادر به این معنی نیست که انسان دین و ایمان و عقیدهٔ حق و راستین خود را بنا به خواهش آنها واگذارد و پیوندهای عاطفی پدر و مادر را بر پیوند رابطه با الله ومسئلهٔ توحید، ترجیح دهد، لذا الله تعالی به خاطر دفع چنین مطالب به صراحت می فرماید: ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَآ﴾ «و اگر آنها تو را وادار سازند تا به من چیزی را شریک قرار دهی که تو در بارهٔ آن هیچ معلوماتی نداری، پس ازآنها اطاعت مکن»، زیرا کاری که به معصیت خالق بیانجامد، در چنین امر پیروی از مخلوق جایز نیست.

تعبیر به ﴿مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ﴾ اشاره به این است، چیزی که انسان دربارهٔ آن معلومات نداشته باشد، نباید از آن پیروی کند و چیزی که بطلانش آشکار باشد، پیروی ازآن به طریق اولی جایز نیست؛ ازین آیه به خوبی معلوم می شود که تقلید، عمل نا درست است، بلکه انسان باید پیرو دلیل باشد.

- باز می فرماید: ﴿إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾﴾ «و به سوی من است برگشت همه شما، پس شما را در بارهٔ کارهایی که می کردید آگاه تان می سازم»، کسانی را که در امر باطل از والدین خود پیرویٔ نکرده اند، به ثواب اعمال شان آگاه می سازم و والدین مشرک و کافر را به گناه کفر و شرک و عقوبت آن آگاه می سازم.

در صحیح مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت است که او گفت: «در بارهٔ من چند آیهٔ قرآن نازل شده است: (ازآن جمله یکی اینست که) مادرم سوگند یاد کرد که با من هیچ حرف نزند و نه چیزی بخورد و نه بنوشد، تا زمانی که به دین خود کافر نشوم. او (برایم) گفت: تو می پنداری که الله تورا به اطاعت پدر و مادرت دستور داده است، و من مادر تو هستم، و من تو را به ترک این دین دستور می دهم. - سعد رضی الله عنه - می گوید: مادرم سه شبانه روز بر همین حالت (اعتصاب غذایی) ماند، تا آنکه از شدت گرسنگی بیهوش شد،

پس یکی از پسرانش که عماره نام داشت، برخاست و اورا آب نوشانید، مادرم به بد دعایی در حق من پرداخت، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿ وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حُسْنًا ﴾[1]
درسورهٔ لقمان آیهٔ (۱۵) به عدم اطاعت از چنین والدین در امر دین، و به نیکی با ایشان در امور دنیا، دستور داده است.

حاصل اینکه هیچ پیوندی نمی تواند بر اقرار انسان به توحید الله سبحانه و عمل مطابق دساتیر او، حاکم گردد بلکه عقیدهٔ توحید و عمل مطابق احکام الله، بر همه انواع روابط و پیوندها به شمول پیوندی که فرزند به پدر و مادرش دارد، حاکم و مقدم است.

- سپس کسانی را که اطاعت الله تعالی را بر اطاعت هر کس دیگری مقدم داشته از ایمان و عمل صالح خود بر نگشتند، چنین بشارت می دهد: ﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِى ٱلصَّٰلِحِينَ ۝٩ ﴾ «وکسانی که ایمان آوردند وعمل شایسته انجام دادند، ایشان را درصف نیکوکاران قرار می دهیم»، و آنها را با پیغمبران، صدیقین و شهداء و صالحین حشرشان می کنیم، نه در زمرهٔ والدین مشرک و کافر، هر چند که به لحاظ نسب با ایشان نزدیک اند، زیرا درقیامت انسان با همان کسانی حشر می شود که بر مبنای دین ایشان را دوست می دارد.

قسم سوم: آزمایش منافقان

بعد از ذکر دونوع آزمایش، حال کسی را بیان می کند که به زبانش ایمان آورده است، اما هنگام آزمایش، به آنچه که اقرار نموده است، ثبات ندارد.

توضیحش این است که مردمان در برابر دین الهی سه دسته اند:

مومن مخلص، کافر علنی و منافق مذبذب که به ظاهر خود را مومن می گوید، ولی در باطن کافر است؛ پس در آیهٔ ﴿ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ ۝٣ ﴾ بیان اجمالی حال مؤمنان مخلص و حال کافران به هنگام وقوع آزمایش است؛ و در آیهٔ ﴿ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ﴾ تنها بیان تفصیلی حال کافر مُجاهر است؛ و در آیهٔ ﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ﴾ بیان تفصیلی حال مؤمنان است.

- اکنون تنها حال گروه سوم یعنی حال منافقان را هنگام وقوع ابتلا بیان می کند: ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِىَ فِى ٱللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ ﴾ «و از مردمان کسی است که می

[1] - صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فی فضل سعد بن ابی وقاص، حدیث: ۶۳۹۱.

گوید: به الله ایمان آوردیم، پس هنگامی که در راه الله اذیتی داده شود، عذاب مردم را مانند عذاب الله قرار می دهد». «فِتْنَةَ ٱلنَّاسِ» عذاب و آزمایش از سوی مردم.

یعنی چنین افراد عذاب مردم را به عذاب الله مقایسه نموده مرتد می شوند در حالی که این مقایسهٔ او کاملا غلط است، زیرا عذاب مردم دافع دارد، ولی عذاب الله را هیچ کسی نمی تواند دفع کند، ثانیا اینکه تعذیب شدن از سوی مردم به خاطر دین و عقیدهٔ توحید، ثواب بزرگی درپی دارد، اما عذاب الله تعالی خسران مبین است. نظیر این آیه درسورهٔ حج آیهٔ (۱۱) مذکور است مراجعه شود.

پس ارتداد چنین افراد، ناشی از عدم تمکن ایمان در دل های شان است، وگرنه کسی که صادقانه ایمان بیاورد، هیچ نوع عذابی نمی تواند او را از ایمانش متزلزل سازد.

- سپس ازفرصت طلبی منافقان خبر می دهد: ﴿وَلَئِن جَآءَ نَصۡرٞ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمۡ﴾ «و اگر پیروزی از نزد پروردگارت بیاید، البته می گویند: ما باشما بودیم»، و شما را نصرت می دادیم و ازشما دفاع می کردیم. درسورهٔ نسا آیهٔ (۴۱۴) این موضوع بیشترتوضیح شده است.

- الله سبحانه در ردّ این گفتار منافقان می گوید: ﴿أَوَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ «آیا الله به آنچه در سینه های مردمان است دانا نیست؟»، آری او به همه رازهای سینه ها - چه ایمان باشد و چه نفاق - به همه آگاه است، و هیچ چیزی ازو پوشیده نیست.

پس منافقان با چنین کلمات نفاق آمیز، ممکن است بتوانند مومنان را فریب دهند، اما هرگز نمی توانند الله تعالی را فریب دهند.

- و چون الله تعالی از رازهای سینه های مردمان با خبر است، لذا به طور یقین مومنان و منافقان را از هم می شناسد: ﴿وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ ١١﴾ «و البته الله مومنان را می داند و قطعا منافقان را هم می داند»، و حقیقت حال هر کدام ایشان را آشکار می سازد، تا مومن واقعی از انسان منافق ریاکار ممتاز شود، الله سبحانه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۷۹) می گوید: ﴿مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ﴾ «الله مومنان را برآن حالی که شما هستید نمی گذارد، تاآنکه ناپاک را ازپاک جدا سازد».

در سورهٔ محمد آیهٔ (۳۱) می گوید: ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبۡلُوَاْ أَخۡبَارَكُمۡ﴾ «و البته ما شما را (به وسیلهٔ تکلیف به جهاد) می آزمائیم، تا مجاهدان و صابران شما را

آشکار سازیم» و احوال و اعمال شما را بیازماییم»، تا طاعت وعصیان، صدق وکذب، قوت و ضعف و فداکاری و عدم فداکاری شما را آشکار سازیم.

فائده: هدف از آیۀ ﴿فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٣﴾ تشخیص مومن صادق و مشرک کاذب است، و هدف از آیۀ (۱۱) تشخیص مؤمن صادق از منافق خالص است.

قسم چهارم: تلاش کافران به غرض به فتنه انداختن مومنان:

بعد ازآنکه در آیات گذشته چند نوع آزمایش را بیان داشت، حالا درینجا سعی و تلاش کافران را به غرض باز گرداندن مومنان از دین شان، بیان می کند که این یکی از اشکال آزمایش مومنان است.

- ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبِعُواْ سَبِيلَنَا وَلۡنَحۡمِلۡ خَطَٰيَٰكُمۡ﴾ «و کسانی که کافر شدند، برای مومنان گفتند: شما راه و روش ما را پیروی کنید ما گناهان شما را بر می داریم»، همین نوع سخن را برخی از جاهلان نیز هنگام تشویق یکدیگر به معصیت، تکرار می کنند.

- الله سبحانه درتکذیب ایشان می گوید: ﴿وَمَا هُم بِحَٰمِلِينَ مِنۡ خَطَٰيَٰهُم مِّن شَيۡءٍۖ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ١٢﴾ «ولی آنها هرگزهیچ چیزی ازگناهان ایشان را بر نمی دارند وآنها قطعا دروغ می گویند». و سورۀ فاطر آیۀ (۱۸) و سورۀ انعام آیۀ (۱۶۴) و سورۀ معارج آیۀ (۱۰-۱۱) نیز بیان همین مطلب است.

- سپس الله سبحانه سرانجام این گفتار را یاد آورمی شود: ﴿وَلَيَحۡمِلُنَّ أَثۡقَالَهُمۡ وَأَثۡقَالٗا مَّعَ أَثۡقَالِهِمۡۖ وَلَيُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عَمَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ١٣﴾ «و البته (این دعوت گران به سوی کفر) بارهای گران خویش و بارهای گرانی را با بارهای گران خویش به دوش می کشند و البته در روز رستاخیز در بارۀ دروغ هائی که می بافتند، پرسیده می شوند».

در سورۀ نحل آیۀ (۲۵) می گوید: ﴿لِيَحۡمِلُوٓاْ أَوۡزَارَهُمۡ كَامِلَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَمِنۡ أَوۡزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٍۗ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ﴾ «تا بارهای گناهان خویش را به صورت کامل بدوش کشند و هم برخی از بارگناهان کسانی را بردارند که بدون دانش (دلیل و برهان) آنها را گمراه می سازند، آگاه باشید بد است آنچه بر می دارند».

چون انسانی که مردم را به کار بد دعوت می دهد، کسانی که از دعوت او متأثر شده همان عمل بد را مرتکب می شوند، در برابر هر عمل بد آنان، به شخص داعی نیز گناه نوشته می شود، و دعوت به سوی نیکی نیز به همین منوال است، و شخصی که کسی را به کار نیکی

دعوت می دهد، برایش در برابر هر عمل نیکی که آن شخص انجام می دهد، ثواب داده می شود، چنانچه پیغمبر ﷺ فرموده اند:

«مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لاَ يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلاَلَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ لاَ يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا»[1]

«هر که به سوی هدایت دعوت دهد، برایش به اندازۀ پاداش های کسانی که از وی پیروی کرده اند، پاداش است، و این پاداش ها از پاداش آن کسانی که از وی پیروی کرده اند، هیچ چیزی را نمی کاهد و کسی که به گمراهی دعوت دهد بر وی به اندازۀ گناهان کسانی که از وی پیروی کرده اند، گناه است، و این گناهان، از گناهان کسانی که از وی پیروی کرده اند، هیچ چیزی را نمی کاهد».

و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود:

«لاَ تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلاَّ كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ»[2]

«هیچ انسانی از روی ظلم کشته نمی شود مگر اینکه بر نخستین فرزند آدم نصیبی از گناه آن انسان است، چون او اولین کسی بود که سنت قتل را به جای گذاشت».

❁❁❁

فصل دوم: از آیۀ (۱۴-۴۰) بیان داستان های آزمایش پیغمبران و تکذیب ایشان از سوی اقوام شان که بیانگر لزوم آزمایش مومنان و ضمنا تسلی برای پیغمبر ﷺ در برابر تکذیبی است که از سوی مشرکان با آن مواجه بود.

۱- قصۀ نوح علیه السلام با قومش:

﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿١٤﴾ فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَصْحَٰبَ ٱلسَّفِينَةِ وَجَعَلْنَٰهَآ ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿١٥﴾ ﴾

۱- صحیح مسلم، کتاب العلم، باب من سن سنة حسنة، حدیث: ۶۹۸۰.

۲- صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب خلق آدم صلوات الله علیه و ذریته، حدیث: ۳۳۳۵، صحیح مسلم، کتاب القسامة، باب بیان إثم من سن القتل، حدیث: ۴۴۷۳.

ترجمه:

۱۴- و البته ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس او درمیان ایشان نه صد وپنجاه سال ماند (و سرگرم دعوت قوم خود شد، اما آنها جز گروه اندکی دعوتش را نپذیرفتند) پس ایشان را طوفان فرا گرفت درحالی که ستمگار بودند.

۱۵- پس او و اهل کشتی را نجات بخشیدیم وآن (کشتی) را برای مردمان نشانه قرار دادیم.

تفسیر:

- ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾ «و البته ما نوح را بسوی قومش (به منظور دعوت) فرستادیم، پس او درمیان ایشان نه صد وپنجاه سال ماند».

نوح علیه السلام یکی ازپیغمبران اولو العزم و نخستین رسولی بود که به سوی مشرکین مبعوث گردید، و مدت ۹۵۰ سال درمیان قومش مصروف دعوت به سوی توحید و ایمان به قیامت بود، اما جزگروه اندکی دیگران دعوت او را نپذیرفتند بلکه او را تکذیب نموده دست به مخاصمه زدند.

چنانکه درسورۀ نوح می گوید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ۝٥ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِيٓ إِلَّا فِرَارًا ۝٦﴾ «(نوح)گفت: ای پروردگارم! یقینا من قوم خود را شب و روز دعوت دادم، پس دعوت من درحق ایشان، جزگریز ازحق، چیزی را نیفزود»، و همچنان در سورۀ نوح آیۀ (۲۱-۲۳) ذکر شکوۀ نوح عليه السلام از عکس العمل قوم خود است.

ناگفته نباید گذاشت که (۹۵۰) سالی که درین آیه ذکر است، مدت عمرنوح عليه السلام نیست، بلکه بیان مدت دعوت او است، اما عمر ایشان طولانی تر ازین مدت است.

- هنگامی که نوح عليه السلام بعد از همه جان فشانی و سعی در دعوت قومش به سوی هدایت و ترک شرک، از ایمان آنها نا امید شد، آنگاه در حق قومش دعای بد کرد و دعایش به اجابت رسید و نتیجه چنین شد که: ﴿فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ۝١٤﴾ «پس طوفان ایشان را فرا گرفت درحالی که ستمگار بودند».

درسورۀ نوح آیۀ (۲۵) می گوید: ﴿مِّمَّا خَطِيٓـَٔـٰتِهِمْ أُغْرِقُوا۟ فَأُدْخِلُوا۟ نَارًا﴾ «به سبب گناهان شان، غرق کرده شدند، پس درآتش دوزخ درآورده شدند».

- سپس ازنجات نوح علیه السلام و پیروان مومنش خبر می دهد: ﴿فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَصۡحَٰبَ ٱلسَّفِينَةِ وَجَعَلۡنَٰهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴿۱۵﴾﴾ «پس ما نوح و سواریان کشتی را نجات دادیم و کشتی را برای مردمان نشانه قرار دادیم».

ضمیر در «وَجَعَلۡنَٰهَآ» به سوی کشتی راجع است، یعنی این کشتی مذکور را یک نشانه و محل عبرت برای مردم قرار دادیم.

قصۀ نوح علیه السلام و هلاکت قومش درینجا به صورت فشرده ذکر شده است، چون مقصود درینجا اشاره به سوی ابتلایی است که نوح علیه السلام که از جملۀ پیغمبران اولو العزم بود، با آن مواجه شد، ولی در نتیجۀ صبر و استقامت، او و پیروانش نجات یافت وکافران هلاک شدند.

❁❁❁

۲- قصۀ ابراهیم علیه السلام و اقامۀ ادله بر اثبات اصول سه گانۀ توحید و رسالت و قیامت، و بیان انعامات الهی بر ابراهیم علیه السلام و ذکر ایمان لوط علیه السلام

﴿وَإِبۡرَٰهِيمَ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُۖ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿۱۶﴾ إِنَّمَا
تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا وَتَخۡلُقُونَ إِفۡكًاۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا
فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿۱۷﴾ وَإِن تُكَذِّبُواْ فَقَدۡ كَذَّبَ أُمَمٞ مِّن
قَبۡلِكُمۡۖ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿۱۸﴾ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ كَيۡفَ يُبۡدِئُ ٱللَّهُ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥٓۚ إِنَّ
ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ﴿۱۹﴾ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ بَدَأَ ٱلۡخَلۡقَۚ ثُمَّ ٱللَّهُ يُنشِئُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأٓخِرَةَۚ
إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿۲۰﴾ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَرۡحَمُ مَن يَشَآءُۖ وَإِلَيۡهِ تُقۡلَبُونَ ﴿۲۱﴾ وَمَآ أَنتُم
بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ﴿۲۲﴾ وَٱلَّذِينَ
كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَلِقَآئِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يَئِسُواْ مِن رَّحۡمَتِي وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿۲۳﴾ فَمَا كَانَ
جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱقۡتُلُوهُ أَوۡ حَرِّقُوهُ فَأَنجَىٰهُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلنَّارِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿۲۴﴾
وَقَالَ إِنَّمَا ٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا مَّوَدَّةَ بَيۡنِكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ ثُمَّ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُ
بَعۡضُكُم بِبَعۡضٖ وَيَلۡعَنُ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا وَمَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿۲۵﴾

فَـَٔامَنَ لَهُۥ لُوطٞۘ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٢٦﴾ وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ
وَجَعَلۡنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلۡكِتَٰبَ وَءَاتَيۡنَٰهُ أَجۡرَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٢٧﴾

ترجمه:

۱۶- و ابراهیم را (به سوی قومش) فرستادیم، چون برای قومش گفت: الله را عبادت کنید و از عذاب او بترسید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۷- شما جز الله بتان را می پرستید و دروغی را می بافید، یقینا کسانی را که جز الله می پرستید، نمی توانند برای شما روزی برسانند، پس روزی را از نزد الله بخواهید و او را عبادت کنید و سپاس گزار شوید، به سوی او بازگردانده می شوید.

۱۸- و اگر تکذیب کنید، پس (چیز تازه ای نیست، بلکه) امتانی که پیش از شما بودند (نیزپیغمبران را) تکذیب کردند و بر پیغمبر جز تبلیغ آشکار نیست.

۱۹- آیا ندیده (و ندانسته) اند که الله آفرینش را چگونه می آغازد، سپس آن را باز می گرداند، یقینا این کار بر الله آسان است.

۲۰- بگو: در زمین بگردید، پس بنگرید که چگونه آفرینش (موجودات) را آغاز نموده است، سپس الله پیدایش دیگر را هم می آفریند، یقینا الله بر هرچیز توانا است.

۲۱- هرکس را که می خواهد عذاب می کند و هرکس را که می خواهد مورد رحمت قرار می دهد، و به سوی او بازگردانده می شوید.

۲۲- و شما نمی توانید (الله را) درمانده کنید، نه در زمین و نه درآسمان و جز الله شما را هیچ یار و یاوری نیست.

۲۳- و کسانی که به آیت های الله و ملاقات او کافرشدند، آنها از رحمت من نا امید اند و برای ایشان عذاب درد ناکی است.

۲۴- پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانید، پس الله اورا ازآتش نجات داد، یقینا درین ماجرا نشانه ها است برای قومی که باور می کنند.

۲۵- ابراهیم گفت: شما جز الله بتان را (به حیث معبود) برگزیده اید، تنها برای دوستی که درین دنیا در میان تان دارید، سپس در روز قیامت برخی شما از برخی دیگر بیزاری می جوید، و بعضی شما بر بعضی دیگر نفرین می فرستد، و جای شما آتش است و شما را هیچ یاوری نیست.

۲۶-پس لوط به ابراهیم ایمان آورد و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می کنم، زیرا او غالب با حکمت است.

۲۷- و ما برای او اسحاق ویعقوب را بخشیدیم، و در نسل او نبوت وکتاب آسمانی را قرار دادیم و پاداش او را در دنیا برایش دادیم، و اوقطعا در آخرت ازجملۀ شائسته گان است.

تفسیر:

درین آیات ازین موضوعات بحث می شود:

۱- دعوت ابراهیم عليه السلام قومش را به سوی ایمان به توحید و رسالت وقیامت.

۲- پاسخ قوم ابراهیم عليه السلام به دعوت او.

۳- نکوهش ابراهیم عليه السلام قوم خود را بعد از نجاتش از آتش.

۴- ایمان لوط عليه السلام به ابراهیم و هجرت اوبسوی پروردگارش.

۵- مواهب الهی برای ابراهیم عليه السلام بعد از هجرتش.

موضوع اول: دعوت ابراهیم عليه السلام قومش را به سوی ایمان به توحید و رسالت و قیامت

بعد از ذکر ابتلای ابو البشر دوم - نوح علیه السلام -، ابتلای ابو الأنبیا، امام الحنفاء، ابراهیم علیه السلام را درمیان می گذارد که تا پیغمبر ﷺ به ایشان اقتدا نماید و از غم و اندوهی که به سبب اعراض مشرکان از دعوتش، عاید حال ایشان می گردید، خود را تسلی دهد.

۱- دعوت ابراهیم عليه السلام مردم را به سوی توحید :

- می فرماید: ﴿وَإِبْرَٰهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ﴾ «و ابراهیم را یاد کن چون برای قومش گفت: الله را عبادت کنید و از عذاب او بترسید».

ابراهیم عليه السلام به هنگام دعوت قومش، اصل توحید را سرآغاز دعوت خود قرار داد.

«ٱعْبُدُوا۟» دعوت به سوی عبادت الله واحد لاشریک، «وَٱتَّقُوهُ» دعوت به ترک شرک است، و یا اینکه «ٱعْبُدُوا۟» اشاره به عمل به واجبات، و «وَٱتَّقُوهُ» اشاره به ترک محرمات است.

- بعد ازآن فائدۀ عبادت وتقوی را بیان می کند: ﴿ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ١٦﴾ «این (هردو عمل عبادت و تقوی) برای شما بهتر است اگر بدانید»، پس اگر دانش و شعوری درشما وجود داشته باشد به فائدۀ توحید و عبادت وتقوی و به زیان شرک پی می برید، زیرا

هرنعمت و راحتی که در دنیا وآخرت به انسان می رسد، ازثمرات توحید وعبادت وتقوی است و همچنین هر عقوبتی که دردنیا وآخرت به انسان پیش می شود ازآثار شرک ومعاصی است.

- بعد ازآن برای فساد شرک و بت پرستی دو دلیل ذکر می کند:

- دلیل اول: ﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَٰنًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا﴾ «شما جز الله بتان را می پرستید و دروغی را می بافید»، یعنی این چیزهایی را که شما می پرستید، چیزهایی ساخت دست خود شما و تراشیدهٔ شما است، نه نفعی را در اختیار دارند و نه زیانی را، و اینکه شما آنها را آلهه می نامید دروغ محض است. «إِفْكًا» دروغ، و مطلب {وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا} اینست که شما درینکه بتان را می تراشید و آنها را آلهه و شریکان الله تعالی و یا شفیعان می دانید، کاملا دروغ می گویید.

- دلیل دوم: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا﴾ «یقینا کسانی را که جز الله می پرستید، نمی توانند برای شما روزی برسانند»، بلکه قدرت ندارند که روزی شما را کم یا بیش کنند یاجزئی ترین نفعی به شما برسانند، درسورهٔ نحل نیز علاوه ازعدم مالکیت، نا توانی آنها را نیز یادآور می شود: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾﴾ «و جز الله چیزهائی را عبادت می کنند که مالک نیستند برای آنها از آسمانها و زمین، هیچ روزی را و نه توان (چنین کاری) را دارند»، پس چگونه آنها راعبادت می کنند، درسورهٔ فرقان آیهٔ (۳) برای عجز معبودان غیر الله، هفت وجه بیان نموده است.

- هنگامی که دروغین بودن آلهه و عجز شان ظاهر شد، به قوم خود دستور می دهد: ﴿فَٱبْتَغُوا۟ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزْقَ وَٱعْبُدُوهُ وَٱشْكُرُوا۟ لَهُۥٓ﴾ «پس روزی را از نزد الله بخواهید و او را عبادت کنید و سپاس گزار شوید»، زیرا مالک رزق و روزی و سود و زیان شما تنها اوست، نه معبودان دروغین تان.

- ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾﴾ «به سوی او بازگردانده می شوید»، هرگاه چنین باشد، پس رضای او را بخواهید وتقرب او را جستجو نمائید، چرا که درآخرت از شما دقیقا سوال می کند وشما را تحت محاسبه و جزای اعمال تان قرار می دهد.

۲- دعوت به سوی تصدیق رسالت،

بعد از دعوت به سوی توحید و اقامۀ دلیل بر بطلان الوهیت غیر الله، برای اصل دوم، یعنی مسئلۀ رسالت اقامۀ دلیل می کند، زیرا توحید بدون تصدیق و ایمان به رسالت پیغمبر، اصلا مدار اعتبار نیست، می گوید: ﴿وَإِن تُكَذِّبُوا۟ فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ﴾ «و اگر تکذیب کنید، پس (چیز تازه ای نیست، بلکه) امتانی که پیش ازشما بودند (نیزپیغمبران را) تکذیب کردند»، مثلا نوح و هود و صالح علیهم السلام را اقوام شان تکذیب نمود، پس تکذیب شدن پیغمبران از سوی اقوام شان، چیز تازه ای نیست.

- سپس وظیفۀ رسول را مشخص می سازد: ﴿وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٨﴾﴾ «و بر پیغمبر جز تبلیغ آشکار نیست»، بعد از انجام دادن این وظیفه مسئولیت به دوش امت است، اگر تصدیق کنند نجات می یابند و اگر تکذیب کنند هلاک می شوند.

۳- دعوت بسوی تصدیق به قیامت

بعد ازآن ابراهیم علیه السلام به دعوت به سوی اصل سوم که ایمان به قیامت و معاد است، پرداخت، چرا که این هرسه اصل لازم و ملزوم یکدیگراند، لذا ابراهیم علیه السلام برای اثبات این اصل سه نوع دلیل ذکر می کند:

- دلیل اول: ازمشاهدات نفسی : ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا۟ كَيْفَ يُبْدِئُ ٱللَّهُ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥٓ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾﴾ «آیا ندیده (و ندانسته) اند که الله آفرینش را چگونه می آغازد، سپس آن را باز می گرداند، یقینا این کار بر او آسان است».

درین آیه به سه مسئله اشاره شده است: یکی کیفیت آغاز آفرینش که تفصیلش درسورۀ مومنون آیۀ (۱۲-۱۴) گذشت، دوم: اعادۀ آفرینش، و سوم: سهولت آن بر الله تعالی؛ و این هر سه امر درسورۀ روم آیۀ (۲۷) ذکر شده است.

- دلیل دوم: ازمشاهدات آفاقی: ﴿قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ بَدَأَ ٱلْخَلْقَ﴾ «بگو: در زمین بگردید، پس بنگرید که چگونه آفرینش (موجودات) را آغاز نموده است»، درآسمانها: کواکب ثوابت و سیارات، و در زمین: کوه ها، بلندی وپستی، درختان وجنگل ها، گیاهان رنگارنگ، حیوانات مختلف و پرنده گان توام با نظام های گوناگون، درین همه بیاندیشید که چه کسی آن را آفریده است، هریک ازین مخلوقات به زبان حال به خالقیت الله واحد گواهی می دهند.

درسورۀ ذاریات آیۀ (۲۰-۲۲) دلیل مشاهدات نفسی و آفاقی، و به همین ترتیب سورۀ فصلت آیۀ (۵۳) و سورۀ طور، آیۀ (۳۵-۳۶) ملاحظه شود.

- سپس حقانیت قیامت و حشر و نشر را تصریح نموده می فرماید: ﴿ثُمَّ ٱللَّهُ يُنشِئُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأٓخِرَةَۚ﴾ «سپس الله پیدایش دیگر را هم می آفریند»، درسورهٔ نجم آیهٔ (۴۷) می گوید: ﴿وَأَنَّ عَلَيۡهِ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰ﴾ «واینکه پیدایش دیگر برعهدهٔ او است».

- دلیل سوم: قدرت گسترده او است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ۝٢٠﴾ «یقینا الله برهرچیز توانا است».

درسورهٔ یس آیهٔ (۸۱) می گوید: ﴿أَوَلَيۡسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۚ بَلَىٰ وَهُوَ ٱلۡخَلَّٰقُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ «آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است، توان ندارد که مانند آنها را بیافریند؟ آری توان دارد، و اوآفریدگار دانا است»، سورهٔ غافر آیهٔ (۵۷) نیز بیان همین حقیقت است.

- بعد ازآنکه حقانیت معاد را ثابت ساخت، به دنبال آن مهم ترین چیزی را که قیامت و معاد برای آن ایجاد شده است که ثواب و عقاب است، بیان می کند: ﴿يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَرۡحَمُ مَن يَشَآءُۖ﴾ «هرکس را که می خواهد عذاب می کند و هرکس را که می خواهد مورد رحمت قرار می دهد»، پس کسانی که به ایشان وعدهٔ نیکو داده شده است، به آنها رحمت می شود و کسانی که به ایشان وعید داده شده است، عذاب می شوند.

- سپس مومنان و مشرکان را مخاطب نموده می گوید: ﴿وَإِلَيۡهِ تُقۡلَبُونَ ۝٢١﴾ «و به سوی او بازگردانده می شوید» و اوقانون عدل و فضل خویش را برشما تطبیق خواهدکرد و نمی توانید آن را از خود دفع کنید، زیرا راه دفع عذاب دردنیا سه چیز است:

۱- انسان به وسیلهٔ گریز، عذاب را از خود دفع می کند.

۲- یا به وسیلهٔ دوستانش که او را در دفع عذاب معاونت می کنند.

۳- یا به وسیلهٔ طلب کمک از کسی که او را نصرت می دهد.

اما الله سبحانه این هرسه طریق را نفی می کند:

- راجع به طریق اول می گوید: ﴿وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِۖ﴾ «و شما نمی توانید (الله را) درمانده کنید، نه در زمین و نه درآسمان»، زیرا آسمان و زمین همه قلمرو ملک او و داخل حوزهٔ قدرت او است.

راجع به نفی طریق دوم وسوم دفع عذاب می گوید: ﴿وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾﴾ «و جز الله شما را هیچ یار و یاوری نیست» که هنگام وقوع عذاب الهی ازشما دفاع کند.

- هرگاه این هرسه اصل توحید و رسالت و معاد را بیان داشت، کسانی را که از ایمان به این اصول امتناع می ورزند، تهدید نموده می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَلِقَآئِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يَئِسُواْ مِن رَّحْمَتِي وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾﴾ «و کسانی که به آیت های الله و ملاقات او کافرشدند، آنها از رحمت من نا امید اند، و برای ایشان عذاب درد ناکی است».

﴿كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾ بیان انکار آنها از اصل توحید و رسالت، ﴿وَلِقَآئِهِۦٓ﴾ بیان انکار آنها از معاد است، و کفر به هرکدام ازین اصول، موجب عذاب دردناک می گردد.

موضوع دوم: پاسخ قوم ابراهیم علیه السلام به دعوت او

بعد ازآنکه ابراهیم علیه السلام بر اثبات توحید و رسالت و معاد اقامۀ دلیل نموده قوم خود را به عبادت الله واحد فراخواند، و عبادت بتان را تقبیح کرد، آنان در دفاع از کفر وشرک خود هیچ دلیلی نداشتند، بنا برآن به زور متوسل شده فرمان قتل یا سوزاندن اورا دادند، چنانکه می گوید: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَىٰهُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ «و جواب قومش جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا بسوزانید، پس الله اورا ازآتش نجات داد».

مشرکین هیزم زیادی را برای سوزندان ابراهیم علیه السلام گرد آوری نمودند، و هنگامی که آتش خوب افروخته شد و شعله ور گردید، او را درآن انداختند، اما الله تعالی به رحمت خود، قابلیت سوزاندن را از آتش سلب نمود، لذا به ابراهیم علیه السلام هیچ گزندی نرسید.

- چنانچه سوی همین واقعه اشاره نموده می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾﴾ «یقینا درین ماجرا نشانه ها است برای قومی که باور می کنند»، یعنی در عدم تاثیر آتش درجسم او، تبدیل شدن حرارت آتش به برودت، عاجز و درمانده شدن همۀ آنان در برابر ابراهیم علیه السلام و عدم تاثیر این حادثه دردل های سخت آنها، این همه نشانه های قدرت الله است که توفیق را ازآنها چنان سلب کرد که این نشانه ها با وجود عظمت شان، هیچ تاثیری را درقلب آنها بجا نگذاشت.

قصۀ به آتش کشیدن ابراهیم علیه السلام و نجات او درسورۀ صافات آیۀ (۹۷-۹۸) و درسورۀ أنبیاء،آیۀ (۶۸-۷۰) توضیح داده شده است.

موضوع سوم: نکوهش ابراهیم علیه السلام قوم خود را بعد ازنجاتش از آتش:

بعد ازآنکه ابراهیم علیه السلام از آتش مشرکان نجات یافت آنها را چنین نکوهش نمود: ﴿وَقَالَ إِنَّمَا ٱتَّخَذْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَٰنًا﴾ «ابراهیم گفت: شما جز الله بتان را، تنها برای دوستی که درین دنیا در میان تان دارید، (به حیث معبود) برگزیده اید»، و معیار محبت و دوستی، بت پرستی را قرار داده اید و هرکسی که درین مذهب باطل باشما همنوا باشد، دوست شما است و اگرمخالف تان باشد او را دشمن خود می پندارید و شیوۀ اهل اهوا و مطلق باطل پرستان همین است که معیار الفت وتجمع شان همانا اشتراک در هوی و معصیت آنها است.

- باز حال آنها را در روز قیامت بیان می کند: ﴿ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٢٥﴾﴾ «سپس در روز قیامت برخی شما از برخی دیگر بیزاری میجوید، و بعضی شما بر بعضی دیگر نفرین میفرستد»، و در آن روز دوستی و محبت شما به دشمنی وعداوت مبدل می گردد، عابدان ازمعبودان خویش ابراز برائت نموده آنها را مورد لعن قرار می دهند.

چنانکه این مضمون درسورۀ مریم آیۀ (۸۱-۸۲) ودرسورۀ روم آیۀ (۱۳) ودرسورۀ فاطر آیۀ (۱۴) ودرسورۀ زخرف آیۀ (۶۷) ودرسورۀ احقاف آیۀ (۶) ذکر شده است.

- در اخیر مصیر حتمی و جایگاه ابدی ایشان را بیان می کند: ﴿وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٢٥﴾﴾ «و جای شما آتش است و برای شما هیچ یاوری نیست».

موضوع چهارم: ایمان لوط علیه السلام وهجرت ابراهیم بسوی پروردگارش

- بعد از اقامۀ دلیل بر اثبات توحید و بطلان شرک و مشاهدۀ سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام: ﴿فَـَٔامَنَ لَهُۥ لُوطٌ﴾ «پس لوط به اوایمان آورد»، و لوط علیه السلام برادر زادۀ ابراهیم علیه السلام بود، وعلاوه بر لوط علیه السلام، ساره همسر ابراهیم علیه السلام نیز به وی ایمان آورده بود.

لذا هنگامی که ابراهیم علیه السلام اینگونه عناد شدید قومش را مشاهده کرد و دانست که آنها ازشرک خود به سوی یکتاپرستی برنمی گردند، از ایمان شان نا امید شد و راه هجرت را درپیش گرفت: ﴿وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّيٓ﴾ «وگفت: من بسوی پروردگارم هجرت می کنم».

پس از میان قومش که در عراق بود، به سوی سر زمین شام هجرت نمود و در فلسطین اقامت گزید.

نخستین کسی که درراه الله تعالی هجرت کرد، ابراهیم علیه السلام بود که بامعیت لوط علیهما السلام به سوی سرزمین شام هجرت نمودند.

- و علت مهاجرت به سوی پروردگارش را یادآور شد: ﴿إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٦﴾ «زیرا اوغالب و با حکمت است».

ازین آیه دانسته می شود که در سرزمینی که مردم آن به سخنان دعوتگر گوش فرا ندهند، بعد ازآنکه انسان دعوتگر برآنها اقامهٔ حجت کرد، باید ازآنجا به منطقهٔ دیگری که زمینهٔ دعوت درآن مساعد باشد، هجرت کند.

موضوع پنجم: مواهب الهی برای ابراهیم علیه السلام بعد از هجرتش

الله سبحانه ابراهیم علیه السلام را در نتیجهٔ اخلاصش، مورد بخشش های ذیل قرار داد:

۱- ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ﴾ «و (بعد از اسماعیل) ما اسحاق ویعقوب را به او بخشش کردیم»، و آنها را به پیغمبری بر گزیدیم، چنانکه این مطلب درسورهٔ مریم آیهٔ (۴۹) و درسورهٔ انبیاء آیهٔ (۷۲) توضیح داده شده است.

۲- ﴿وَجَعَلۡنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلۡكِتَٰبَ﴾ «و در نسل او نبوت وکتاب آسمانی را قرار دادیم»، بعد از ابراهیم علیه السلام تمام انبیایی که در قرآن ذکر شده و یا به سوی ایشان اشاره شده است، همه ازنسل او هستند که آخرین ایشان خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اند.

و به همین ترتیب چهار کتاب مشهور آسمانی که عبارت از تورات، زبور، انجیل، و قرآن هستند، به پیغمبرانی که ازنسل او هستند داده شد.

۳- ﴿وَءَاتَيۡنَٰهُ أَجۡرَهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا﴾ «و پاداش اورا در دنیا برایش دادیم» که عبارت ازکثرت نسل و اموال و همسرصالحه وثنای نیک در میان مردم جهان است که جمیع ملل جهان اورا دوست دارند، و او را به خود نسبت می دهند، این امور همه نعمت های دنیوی می باشند.

۴- سپس ازسعادت اخروی اوخبرمی دهد: ﴿وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٢٧﴾ «ویقینا او درآخرت ازشایسته گان است» که در صلاحش به کمال رسید است.

و به این ترتیب الله تعالی برای ابراهیم علیه السلام هردو سعادت دنیا و آخرت را یکجا جمع نمود.

۳- قصۀ دعوت لوط علیه السلام با قومش

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٨﴾ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ ٱلسَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِى نَادِيكُمُ ٱلْمُنكَرَ ۖ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِى عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾ وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَٰهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُوٓا۟ إِنَّا مُهْلِكُوٓا۟ أَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ ۖ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا۟ ظَٰلِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا ۚ قَالُوا۟ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا ۖ لَنُنَجِّيَنَّهُۥ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَلَمَّآ أَن جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا۟ لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ ۖ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٣٣﴾ إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰٓ أَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾ وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَآ ءَايَةًۢ بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾﴾

ترجمه:

۲۸- ولوط را (یاد کن) چون برای قومش گفت: قطعا شما کار بسیار زشتی را انجام می دهید، عملی که هیچ فردی از جهانیان پیش از شما آن را مرتکب نشده است.

۲۹- آیا شما با مردان آمیزش می کنید؟ و راه را قطع می کنید؟ و درمجالس خویش کارهای زشت را انجام می دهید؟! پس جواب قومش جزاین نبود که گفتند: عذاب الله را بر سر ما بیاور اگر راست می گوئی.

۳۰- (لوط) گفت: پروردگارا ! مرا بر گروه فساد پیشه نصرت بده.

۳۱- و هنگامی که فرشتگان ما نزد ابراهیم مژده آوردند، گفتند: یقینا ما اهل این دیار را نابود خواهیم کرد، چرا که اهلش ستمگارند.

۳۲- ابراهیم گفت: لوط در آن شهر است، گفتند: ما بهتر آگاهیم به کسانی که درآنجا هستند، البته ما لوط و خانواده اش را نجات خواهیم داد، جز همسرش که ازجملۀ کسانی است که (در عذاب الهی) باقی خواهد ماند.

۳۳- وهنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به سبب آمدن آنها اندوه گین وتنگدل شد وآنها گفتند: مترس و غمگین مباش، ما تو و خانوده (و پیروانت) را نجات خواهیم داد جزهمسرت را که از جملۀ باقی ماندگان است.

۳۴- یقینا ما بر اهل این دیار عقوبتی را ازآسمان فرو می ریزیم، بدان سبب که مرتکب فسق و فجور هستند.

۳۵- و حقا که ما ازآن دیار، نشانۀ روشنی را به جا گذاشتیم، برای گروهی که می دانند.

تفسیر:

درین آیات ازین مسائل بحث می شود:

۱- بعثت لوط علیه السلام به غرض اصلاح عقیده و عمل قومش،

۲- دعای لوط علیه السلام بر قومش،

۳- مجادلۀ ابراهیم علیه السلام بافرشتگان در بارۀ عذاب قوم لوط علیه السلام.

۴- ماجرای آمدن فرشتگان نزد لوط علیه السلام و هلاک ساختن قومش.

موضوع اول: بعثت لوط علیه السلام به غرض اصلاح عقیده و عمل قومش

بعد از قصۀ ابراهیم علیه السلام، الله سبحانه قصۀ لوط علیه السلام را ذکر نمود، چرا که او برادر زاده و رفیق هجرت ابراهیم علیه السلام بود.

قوم لوط در پهلوی دیگر گناهانی که داشتند، به عمل قبیح همجنس بازی سخت آغشته بودند، پس درینجا الله سبحانه وعظ و نصیحتی را که لوط علیه السلام به غرض اصلاح و باز داشتن قومش از عمل فحشا، انجام داده بود ذکر نموده است.

- می فرماید: ﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٨﴾﴾ «ولوط را (یاد کن) چون برای قومش گفت: قطعا شما کار بسیار زشتی را انجام می دهید، (عملی) که هیچ فردی از جهانیان پیش از شما آن را مرتکب نشده است».

- سپس همان عمل بدی را که به خاطر آن، قومش را نکوهش نمود، تصریح نموده می گوید: ﴿أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ﴾ «آیا شما با مردان آمیزش می کنید؟»، و بر خلاف فطرت و طبیعت سالم حرکت می کنید؟!

درسورهٔ اعراف آیهٔ (۸۱) می گوید: ﴿إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ «آیا شما به غرض شهوت رانی جز زنان، با مردان آمیزش می کنید؟ بلکه شما قوم تجاوزکار هستید».

۲-﴿وَتَقْطَعُونَ ٱلسَّبِيلَ﴾«و راه مسافران را قطع می کنید»، این سخن را بدان سبب ذکر نمود که آنها در مسیر راه می نشستند و مال مسافران را می گرفتند و با آنها عمل بد انجام می دادند و درصورت تن ندادن به این عمل، آنها را قتل می کردند.

ویا اینکه مقصود از «قطع سبیل» : قطع راه توالد و تناسل است، یعنی به سبب تمایل با مردان و آمیزش با ایشان و ترک مسیر طبیعی آمیزش که همانا ازدواج با زنان است، راه توالد و تناسل را می بندید.

۳-﴿وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ ٱلْمُنكَرَ﴾«و درمجالس خویش کارهای زشت را انجام می دهید؟!».

ظاهر آیه این است که مُنکَرات آنها در مجالس شان کدام نوع مُنکَر مخصوص نبود، بلکه آنها در مجالس شان هر نوع عمل مُنکر و زشت را به صورت علنی انجام می دادند، چه به صورت گفتار می بود و چه به صورت کردار.

برخی از مفسرین گفته اند: از جمله اعمالی که قوم لوط در مجالس خود انجام می دادند، جنگ انداختن حیوانات و بازی به شطرنج، اذیت مسافران و راهروان، تشبه به زنان، شرک و دیگر اعمال قبیح بود.

- جواب آنها در برابر دعوت لوط عليه السلام: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوا ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٩﴾﴾ «پس جواب قومش جزاین نبود که گفتند: عذاب الله را بر سر ما بیاور اگر راست می گوئی».

هرگاه لوط علیه السلام بر انکار و منع نمودنش ازچنین اعمال اصرار ورزید، آنها فرمان اخراجش را صادر نمودند،چنانکه درسورهٔ اعراف آیهٔ (۸۲) الله تعالی فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ «و جواب قومش جز این نبود که گفتند: اینها را ازشهرتان بیرون کنید، زیرا آنها مردمان پاکباز اند»، و سد راه ما خراباتیان می شوند.

موضوع دوم: دعای لوط علیه السلام بر قومش

هنگامی که لوط علیه السلام بعد از سعی و تلاش زیاد در اصلاح و دعوت قومش، از ایمان ایشان نا امید شد، از پروردگارش درخواست نصرت نمود: ﴿قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ۝٣٠﴾ «گفت: ای پروردگارم! مرا برگروه فساد پیشه گان نصرت ده».

و این سنت الهی است که دعای پیغمبر در رابطه به هلاکت قومش، هیچ گاه مسترد نمی شود، چنانچه هنگامی که نوح علیه السلام درحق قومش دعا کرد فورا مورد اجابت قرار گرفت، این موضوع درسورۀ قمر آیۀ (۱۰-۱۱) توضیح داده شده است.

- پس الله مطابق سنت تغییر ناپذیرش دعای او را اجابت نمود، و ملائکۀ عذاب را به خاطر نصرت و کمکش فرستاد، چنانکه می گوید: ﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ﴾ «و هنگامی که فرشتگان ما نزد ابراهیم مژده آوردند، گفتند: یقینا ما اهل این دیار را نابود خواهیم کرد».

- سپس علت نابود ساختن آنها را بیان کردند: ﴿إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ۝٣١﴾ «چرا که باشنده گانش ستمگاراند».

این فرشتگان نخست به صورت مهمانان نزد ابراهیم علیه السلام رفتند، تا او را به فرزندی بشارت دهند و چون آنان در قالب انسان ها نزد ابراهیم علیه السلام رفته بودند، ابراهیم علیه السلام گمان کرد که مهمانان اند، لذا برای ایشان ضیافت آورد، اما متوجه شد که آنها به طعام هیچ التفاتی ندارند، لذا احساس خطر نمود، پس آن فرشتگان او را اطمینان دادند که مترس، ما فرستاده پروردگاریم و برایت ازطرف او بشارت آوردیم، پس ابراهیم علیه السلام را به ولادت فرزندی ازساره که اسحق است و از نسل اسحاق، به یعقوب نوید دادند، بعد ازآن فرشتگان ابراهیم علیه السلام را در بارۀ مأموریت بعدی شان که هلاک ساختن قوم لوط بود، آگاه کردند.

موضوع سوم: مجادلۀ ابراهیم بافرشتگان در بارۀ عذاب قوم لوط علیه السلام

هرگاه ابراهیم علیه السلام سخنان فرشتگان را در مورد هلاک ساختن قوم لوط شنید، با آنها به مجادله پرداخت: ﴿قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا﴾ «گفت: شکی نیست که درآنجا لوط است» و او مرتکب هیچ گناهی نگردیده است، پس نابود ساختن باشندگان این دیار او را نیز دربر می گیرد.

- فرشتگان ابراهیم علیه السلام را به نجات لوط و خانواده اش مطمئن ساختند: ﴿قَالُوا۟ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَن فِيهَا ۖ لَنُنَجِّيَنَّهُۥ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ۝٣٢﴾ «گفتند: ما بهتر آگاهیم به کسانی که در آنجا هستند، البته ما لوط و خانواده اش را نجات خواهیم داد، جز همسرش که ازجملهٔ کسانی است که (در عذاب الهی) باقی خواهد ماند»، چرا که همسر لوط علیه السلام مردم را بر ضد لوط علیه السلام می شوراند و به کفر و خباثت شان آنها را تشویق می کرد.

موضوع چهارم: ماجرای آمدن فرشتگان نزد لوط علیه السلام و هلاک ساختن قومش

سپس آن فرشتگان از نزد ابراهیم علیه السلام به صورت نوجوانان زیبا پیش لوط علیه السلام رفتند، اما لوط علیه السلام چون آنها را نشناخت لذا از آمدن شان ناراحت شد: ﴿وَلَمَّآ أَن جَآءَتۡ رُسُلُنَا لُوطٗا سِيٓءَ بِهِمۡ وَضَاقَ بِهِمۡ ذَرۡعٗا﴾ «و هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به سبب آمدن آنها اندوه گین وتنگدل شد». «سِيٓءَ» غمگین شد، «وَضَاقَ ذَرۡعٗا» تنگدل شد.

پس فرشتگان برای رفع اندوه لوط علیه السلام، او را از مأموریت خود آگاه ساختند: ﴿وَقَالُوا۟ لَا تَخَفۡ وَلَا تَحۡزَنۡ ۖ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهۡلَكَ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَ كَانَتۡ مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ ۝٣٣﴾ «وآنها گفتند: مترس و غمگین مباش، ما تو و خانوده (و پیروانت) را نجات خواهیم داد جز همسرت را که از جملهٔ باقی ماندگان است»، و با دیگر کافران او نیز هلاک و عذاب خواهد شد.

این واقعه بیانگر آنست که ابراهیم و لوط علیهما السلام با آنکه هردو پیغمبران جلیل القدر بودند، اما غیب را نمی دانستند.

- سپس آن فرشتگان گفتند: ﴿إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰٓ أَهۡلِ هَٰذِهِ ٱلۡقَرۡيَةِ رِجۡزٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُوا۟ يَفۡسُقُونَ ۝٣٤﴾ «یقینا ما بر اهل این دیار عقوبتی را ازآسمان فرو می ریزیم، بدان سبب که مرتکب فسق و فجور هستند»، اما کیفیت عذاب ایشان درینجا ذکر نشده است، بلکه درسورهٔ هود آیهٔ (۸۲-۸۳) توضیح داده شده است.

درپایان می گوید: ﴿وَلَقَد تَّرَكۡنَا مِنۡهَآ ءَايَةَۢ بَيِّنَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ۝٣٥﴾ «و حقا که ما ازآن دیار، نشانهٔ روشنی را به جا گذاشتیم، برای گروهی که می دانند» و آن نشانه عبارت از

بعضی آثار دیار مخروبهٔ آنها است، چنانکه در سـورهٔ صـافات مـی گویـد: ﴿ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾ وَبِالَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾ ﴾ «وشکی نیست که شما بردیار مخروبهٔ آنها صبح گاهان و هنگام شب می گذرید، آیا پس نمی دانید»، و پند و عبرت نمی گیرید؟!

۞۞۞

قصهٔ شعیب و هود و صالح و موسی علیهم السلام

﴿ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱرْجُوا۟ ٱلْيَوْمَ ٱلْءَاخِرَ وَلَا تَعْثَوْا۟ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا۟ فِى دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٣٧﴾ وَعَادًا وَثَمُودَا۟ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَٰكِنِهِمْ ۖ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَكَانُوا۟ مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾ وَقَٰرُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ ۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا كَانُوا۟ سَٰبِقِينَ ﴿٣٩﴾ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنۢبِهِۦ ۖ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ ٱلصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا ۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾ ﴾

ترجـــمه:

۳۶- و به سوی مدین برادرایشان شعیب را (فرستادیم) پس گفت: ای قـومم! الله را عبادت کنید و (سعادت) روز بازپس را بخواهید و در زمین فساد وتباهی نکنید.

۳۷- پس او را تکذیب کردند و زلزلهٔ شدیدی آنها را فرا گرفت، پس درخانه های شان به زانو افتادند و مردند.

۳۸- و ما عاد و ثمود را نابود ساختیم درحالی که منازل مسکونی ایشان بـرای شـما نمایـان است، و شیطان برای ایشان کردارهای (بد) شان را درانظار شان آراست، وآنها را از راه (حق) بازداشت درحالی که چشم بینا (و عقل و هوش کافی) داشتند.

۳۹- و قارون و فرعون و هامان را نابود ساختیم و موسی با معجزات روشن نزد آنها آمد، پس آنها در زمین تکبر کردند و نتوانستند که ازعذاب الهی فرار کنند.

۴۰-پس هریک ازایشان را در برابرگناهش گرفتیم، پس بعضی ایشان کسی بود که بر وی طوفان سنگریزه را فرستادیم، و از ایشان کسی بود که او را به زمین فرو بردیم و بعضی از ایشان را غرق کردیم، و الله بر آنها ستم نکرد، بلکه آنها بر خویشتن ستم می کردند.

تفسیر:

عناوین موضوعات این آیات بدینقرار است:

۱- بعثت شعیب عليه السلام به سوی قوم مدین،

۲- حکایت نابود ساختن اقوام تکذیب کنندهٔ پیغمبران،

۳- بیان عقوبت های رنجبار این کافران مستکبر.

موضوع اول: بعثت شعیب علیه السلام به سوی قوم مدین

- می فرماید: ﴿ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ﴾ «و به سوی مدین برادر ایشان شعیب را فرستادیم»، مدین دراصل نام پدرقبیله است، و بنا بر مشهور نام یکی پسران ابراهیم عليه السلام است که او بانی این شهر بود، سپس نسل او که درآنجا آباد شدند، به نام «مَدیَن» یاد شدند، اما امروز نام شهری است که در جنوب اردن موقعیت دارد و مردم آن را بنام «معادن» یاد می کنند.

- پس شعیب عليه السلام قوم خود را چنین دعوت داد: ﴿ فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱرْجُوا۟ ٱلْيَوْمَ ٱلْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا۟ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾ ﴾ «پس گفت: ای قومم! الله را عبادت کنید و(سعادت) روز بازپس را بخواهید و در زمین فساد وتباهی نکنید»، و از فساد و معاصی که سبب عذاب و نابودی امتان گذشته بود، خود داری کنید.

شعیب عليه السلام درین دعوت عالی قدرش بر سه چیز بسیار مهم تمرکز نموده قومش را به پذیرفتن آنها دستور داد:

اول: عبادت الله که اشاره به ایمان به توحید است.

دوم: اعتقاد به روز آخرت که اشاره به ایمان به معاد است، به این معنی که عبادت الله وسیلهٔ دریافت ثواب و نجات ازعذاب و خوف آن روز است.

سوم: ترک فساد در زمین که معاصی است، این اشاره به مرتبه وسط است، زیرا ایمان واقعی به توحید و معاد، انسان را از فساد باز می دارد، ایمانی که انسان را از فساد باز ندارد، ایمان نا رسا است.

آیاتی که تا اینجا ذکر شده همه بیانگر لزوم آزمایش وابتلای مومنان است، مطلبی که الله تعالی در آیهٔ: ﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ۝٢﴾ به صورت اجمالی به سوی آن اشاره نمود.

و ازآیهٔ (۳۷-۴۰) بیان و توضیح مطلبی است که در آیهٔ (۴) است به صورت اجمالی ذکر شده است که کافران و مشرکان هیچ گاه از عذاب ما نجات نخواهند یافت.

موضوع دوم: حکایت نابود ساختن اقوام تکذیب کنندهٔ پیغمبران

۱- حکایت نابود ساختن قوم شعیب در برابر تکذیب شان: ﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلرَّجۡفَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دَارِهِمۡ جَٰثِمِينَ ۝٣٧﴾ «پس آنها او را تکذیب کردند، و زلزلهٔ شدیدی آنها را فراگرفت، پس درخانه های شان به زانو افتادند و مردند»، «ٱلرَّجۡفَةُ» زلزلهٔ شدید، «جَٰثِمِينَ» جمع «جاثم» بر زانوهای شان مرده افتادند.

داستان نابودی این قوم درسورهٔ اعراف، آیهٔ (۸۵-۹۳) درسورهٔ هود، آیهٔ (۸۴-۹۵) و درسورهٔ شعراء آیهٔ (۱۸۹) ذکر شده است.

۲-۳- حکایت نابودی قوم عاد وثمود، دربرابر اعمال ناشایسته شان: ﴿وَعَادٗا وَثَمُودَاْ﴾ «و ماعاد وثمود را نابود ساختیم».

«عاد» قوم هود علیه السلام است، و این قوم در سر زمین احقاف نزدیک حضرموت در بلاد یمن سکونت داشتند.

«ثمود» قوم صالح علیه السلام است که در منطقهٔ «حجر» نزدیک «وادی قری» درمیان حجاز وشام سکونت داشتند.

آثار این شهرها تا امروز آشکار است، و منازل این اقوام هلاک شده را قوم عرب می شناسند، و درسفر هایشان به سوی شام از این مناطق می گذرند.

- ازینجهت می گوید: ﴿وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَٰكِنِهِمۡ﴾ «درحالی که منازل مسکونی ایشان برای شما نمایان است»، و همواره درسفرهای تجارتی تان به سوی شام و یمن به این سرزمین می گذرید و مخروبه های این دیار را مشاهده می کنید، اما عبرت نمی گیرید.

- سپس علت همه انحرافات و بدبختی های آنان را تذکر می دهد: ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ «وشیطان برای ایشان کردارهای (بد) شان را در انظارشان آراست وآنها را از راه (حق) بازداشت »، پس به اثر وسوسهٔ شیطان توحید را ترک نموده سرگرم عبادت غیرالله شدند و معاصی و گناهان گوناگون را مرتکب شدند و این گناهان راه حق را به روی ایشان مسدود ساخت.

- باز بیان می دارد که این اقوام در ارتکاب این معاصی شان هیچ عذری هم نداشتند: ﴿وَكَانُواْ مُسۡتَبۡصِرِينَ ٣٨﴾ «درحالی که چشم بینا (و عقل و هوش کافی) داشتند»، اما آنها بصیرت خود را به کار نگرفتند و در مسیر هدایت بهره ای ازآن نبردند، بلکه عقل و هوش خود را در پرستش دنیا و خواهشات نفسانی و وساوس شیطان به کار بردند، که سرانجام هلاک و تباه شدند.

۴- حکایت نابود ساختن قوم موسی در برابراستکبار شان: ﴿وَقَٰرُونَ وَفِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ﴾ «و ما قارون و فرعون و هامان را نابودساختیم»، قارون مظهر قدرت مالی و سیم و زر بود، و فرعون مظهر زور و استکبار وظلم، و هامان مظهرشیطنت و یاور ظالم مستکبربود.

اما تقدیم قارون بر فرعون وهامان، به اساس شرف و نسب او است، زیرا او از بنی اسرائیل و پیغمبر زاده بود.

- سپس روشن می دارد که هلاکت این ستمگاران همه بعد از اتمام حجت صورت گرفته است: ﴿وَلَقَدۡ جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «و موسی با معجزات روشن نزد آنها آمد، پس آنها در زمین تکبر کردند»، و حق را نپذیرفتند، قارون به ثروت و دانش تحصیل مال، فرعون و هامان به قدرت نظامی ولشکر خود فریفته شدند، اما سرانجام این استکبارشان هلاکت و نابودی شد﴿وَمَا كَانُواْ سَٰبِقِينَ ٣٩﴾ «و نتوانستند که ازعذاب الهی فرار کنند»، پس مضمون آیهٔ ﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَسۡبِقُونَا﴾ ثابت شد که کافران هیچ گاه نمی توانند از عذاب ما فرار کنند.

موضوع سوم: بیان عقوبتهای رنجبار این کافران مستکبر

- نخست نتیجهٔ تکذیب و استکبار آنها را به صورت اجمالی بیان نموده می فرماید: ﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ﴾ «پس هریک از ایشان را در برابر گناهش گرفتیم» و به عقوبتی که با گناه شان مناسبت کامل داشت، آنها را ازصفحهٔ هستی حذف کردیم.

بعد ازآن نوعیت همین عقوبات را توضیح می دهد:

۱- ﴿فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا﴾ «پس بعضی ایشان کسی بود که بر وی طوفان سنگریزه را فرستادیم». «حَاصِبًا» طوفانی که سنگریزه ها را با خود حمل کند.

و چنین طوفان بر قوم عاد هفت شب وهشت روز مسلط شده بود که در نتیجهٔ آن، همچون تنه های درخت خرما به صورت پراگنده به زمین افتاده همه مردند و ازصفحهٔ هستی حذف گردیدند، چنانچه این حقیقت درسورهٔ الحاقه آیهٔ (۶، ۱۸) ذکر شده است.

۲- ﴿وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ﴾ «و بعضی از ایشان را آواز سخت فراگرفت»، چنانچه مردم ثمود یعنی قوم صالح عليه السلام به همین نوع عذاب هلاک شدند، چنانکه این موضوع در سورهٔ هود آیهٔ (۶۷-۶۸) توضیح داده شده است، و همچنان قوم شعیب نیز به همین نوع عذاب، نابود شدند، درین مورد سورهٔ هود آیهٔ (۹۴-۹۵) ملاحظه شود.

۳- ﴿وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ﴾ «و از ایشان کسی بود که او را در زمین فرو بردیم»، چنانچه الله تعالی قارون را در برابر علو و فسادش همین گونه عذاب کرد، درسورهٔ قصص آیهٔ (۸۱) می گوید: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ «پس او وخانه اش را درزمین فرو بردیم».

۴- ﴿وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا﴾ «و ازا ایشان کسی بود که اورا غرق نمودیم» مانند قوم نوح که به وسیلهٔ طوفان، و فرعون و هامان و لشکر ایشان که در بحر غرق شده به جهنم پیوستند.

درپایان بحث می گوید: این عقوبت ها نتائج جرائیم خودآنها بود: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۴۰﴾﴾ «و الله بر آنها ستم ننمود، ولیکن آنها بر خویشتن ستم می کردند» که مرتکب کفر و شرک و استکبار و فساد در زمین می شدند و جزای هر گروه مطابق و موافق همان ظلم و تجاوزی بود که آنان مرتکب می شدند.

❁❁❁

بخش دوم: (ازآیۀ ۴۱-۶۹)، آیات این بخش در شش مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (ازآیۀ ۴۱-۴۳) تشبیه حال مشرکان و بت پرستان به حال عنکبوت

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ
أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴿٤١﴾ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ
مِن شَيۡءٖۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٤٢﴾ وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا
ٱلۡعَٰلِمُونَ ﴿٤٣﴾﴾

ترجمه:

۴۱- داستان کسانی که (اشخاص و اصنام را) جز الله یاران و یاوران گرفته اند، همانند عنکبوت است که (برای حفاظت خود)خانه ای برگزیده است، و یقینا سست ترین خانه ها، خانۀ عنکبوت است، اگر می دانستند.

۴۲- (برای مشرکان بگو) حقا که الله می داند همه چیزهائی را که جز او عبادت می کنند و او غالب و باحکمت است.

۴۳- و این داستان هائی است که برای (عموم) مردمان بیان می کنیم، اما حقیقت اینها را جز علماء نمی فهمند.

تفسیر:

فشردۀ این آیات سه مسئله است:

۱- تمثیل حالت مشرکان،
۲- تهدید برای مشرکان،
۳- فلسفۀ ذکر ضرب الامثال.

مسئلۀ اول: تمثیل حالت مشرکان

الله سبحانه بعد ازآنکه احوال مشرکان و مستکبران و ظالمان را بیان داشت، درآیۀ مورد بحث برای مشرکان جاهل اوهام پرست، مثالی گویایی ذکر می کند که بیانگر آن است که معبودان شان طوری که در دنیا کوچک ترین نفعی به ایشان نمی رسانند، و عذابی را از

ایشان دفع کرده نمی توانند، به همین ترتیب این معبودان در آخرت نیز کوچک ترین سودی به ایشان نمی رسانند، کاملا همانند خانۀ عنکبوت، می فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾ «داستان کسانی که (اشخاص و اصنام را) جز الله یاران و یاوران گرفته اند، همانند عنکبوت است که (برای حفاظت خود) خانه ای برگزیده است»، چنانکه هرحیوان وحشره برای خود خانه می سازد، خانه ای که او را ازحوادث و ازگرمی و سردی، و ازسائرخطرات حفاظت می کند، وهنگام وقوع باد و باران به خانه خود پناه می برد؛ اما هیچ یکی ازین خانه ها، همچون خانۀ عنکبوت سست و کمزور نیست و علاوه ازین، نه دری دارد و نه دیواری و نه سقفی، نه ازگرمی حفاظت می کند، نه ازسردی و چنان سست وکمزور است که در برابر حادثۀ اندکی فرو می ریزد، و به اصابت یک قطره باران متلاشی می شود، به کوچک ترین شعلۀ آتش نابود می گردد.

پس حال معبودان خودساختۀ مشرکان نیز کاملا همین گونه است، نه سودی می رسانند و نه کم ترین مشکلی را حل می کنند، لذا کسانی که بر غیرالله اتکا می کنند، گویا تکیه گاه آنها تارعنکبوت است، خواه گنج قارون باشد، یاتخت و تاج فرعون، یاسایرقدرت های عاریتی که این همه کم دوام و بی فائده است.

- سپس می فرماید: ﴿وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ﴾ «و یقینا سست ترین خانه ها، خانۀ عنکبوت است»، چرا که از چند تار بسیار نازک و ضعیفی ساخته شده است، و در برابر هیچ حادثه تاب مقاومت ندارد؛ همین گونه معبودان دروغین، برای پیروان خویش نه حاجتی را برآورده می کنند و نه مشکلی را دور می سازند، و نه در روز درماندگی پناه گاه کسی می باشند.

این مثال برای کسی است که عبادت غیرالله را برای حصول عزت و طلب نصرت خود انجام می دهد؛ زیرا ازغیرالله امید نصرت داشتن، شبیه امید بردن نفع ازخانۀ عنکبوت است، و چنین امید کاملا یک عمل بیهوده است، چنانکه این حقیقت درسورۀ هود آیۀ (۱۰۱)، درسورۀ مریم آیۀ (۸۱-۸۲)، و درسورۀ یس آیۀ (۷۴-۷۵) روشن شده است.

- سپس به جهالت مشرکان اشاره نموده می گوید: ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝٤١﴾ «اگر اینها به حقیقت حال معبودان شان، علم می داشتند» و می دانستند که معبودان شان هیچ چیزی در اختیار ندارند و نه سود و زیان را مالک هستند، هیچ گاه آنها را عبادت نمی کردند.

نا گفته نباید گذاشت که طوری که این آیه مشرکان و بت پرستان را در بر می گیرد، به همین طور کسانی را نیز در بر می گیرد که برای حل مشکلات خود به مزارات و قبرستان ها روی می آورند، و هنگام بروز مشکل به جای آنکه الله تعالی را دعا کنند، از پیران و مریدان و اولیا مدد می خواهند، و در عوض آنکه دست به سوی الله دراز کنند، به دامان شیخ عبد القادر جیلانی و خواجه ابدال، سخی جان و ابوالفضل، چنگ می زنند و برای رفع حاجات و مشکلات خود آنها را فرا می خوانند، کسانی که چنین اعمالی را مرتکب می شوند، باید بدانند که شرک ایشان به هیچ وجه از شرک مشرکین عرب و شرک هندوها و بودایی ها کمتر نیست، لذا برای آنکه ایمان سالم داشته باشند، باید از چنین عقاید و افکار شرکی و خرافی توبه کنند و در همه حاجات تنها به سوی الله تعالی متوجه شوند، زیرا این مشایخ و بزرگانی که ایشان به کمک می خواهند، هیچ کاری از ایشان ساخته نیست و اگر کاری از ایشان ساخته می بود، باید نمی مردند، پس به فریاد خواندن آنها کاملا همانند آنست که انسان از گرمای تابستان و سرمای زمستان به خانۀ عنکبوت پناه برده شود.

مسئلۀ دوم: تهدید برای مشرکان:

بعد از بیان حالت مشرکان، به غرض تهدید و وعید برای چنین افراد، می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٍ﴾ «(برای مشرکان بگو) حقا که الله می داند، همه چیزهائی را که جز او عبادت می کنند و اوغالب و باحکمت است»، ایشان را در برابر این عمل شان حتما کیفرخواهد داد، اگرآنها را تا مدتی مهلت می دهد، به خاطرآن نیست که شرک آنها ازو پوشیده است، بلکه مقتضای حکمت او است.

یا این آیه اشاره به رد بهانه ای است که مشرکان برای توجیه شرک خود تراشیده می گفتند: ما اینها را می پرستیم نه به خاطر کمال خودشان، بلکه برای آنکه اینها مظهرکمالات معبود اصلی ما هستند، اما خیر و شر و سود و زیان، دردست او است.

الله تعالی در جواب می گوید: «الله این همه را می داند»، عبادت غیرالله به هر شکل و صورتی که باشد به منزله تار عنکبوت است و هیچ فایده ای ندارد.

- یا اینکه حرف «ما» در {مَا يَدۡعُونَ} نافیه است، پس مطلب آیه چنین می شود: «الله می داند که آنها هیچ چیزی را عبادت نمی کنند»، بلکه آنها عدم محض را عبادت می کنند و معبودان آنها را به سبب حقارت شان نمی توان «شئ» گفت بلکه آنها اوهام و خیالات اند و حقیقت خارجی ندارند، چنانچه درسورۀ یونس آیۀ (۶۶) می گوید: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ

﴿ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَآءَۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ﴾ «و کسانی که جز الله (شریکان را) عبادت می کنند درحقیقت شریکان را عبادت نمی کنند (زیرا الله شریک ندارد، بلکه) آنها جزگمان را پیروی نمی کنند و ایشان جز دروغ چیزی نمی گویند».

- سپس برای اثبات حکم گذشته علت ذکرمی کند: ﴿وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٤٢﴾«زیرا اوغالب باحکمت است».

«عزیز» بیانگر کمال قدرت او است که هیچ کس از عذاب او دفاع کرده نمی تواند،«حکیم» بیانگر حکمت او است که هیچ کاری را بدون حکمت انجام نمی دهد.

مسئلهٔ سوم: فلسفهٔ ذکر ضرب الأمثال

- ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ۝٤٣﴾ «و این داستان هائی است که برای (عموم) مردمان بیان می کنیم، اما حقیقت اینها را جز علماء نمی فهمند».

هدف ذکر مثال ها، تفهیم مردمان است، زیرا مثال، امر معقول را در قالب محسوس درآورده آن را به ذهن سامع نزدیک تر می سازد، اما حقیقت و فوائد آن را جزعلماء دیگران درک نمی کنند.

عمرو بن مُرَّه می گوید: هرگاه آیه ای ازکتاب الله را از نظر بگذرانم و معنای آن را ندانم سخت اندوه گین می شوم: زیرا الله می گوید: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ﴾

این آیه بیان مدح مثال و مدح کسانی است که مثال را می دانند، پس کسی که مطالب مثال های قرآنی را نداند، او ازعلماء به شمار نمی رود؛ زیرا مثال های قرآن برای توضیح مطالب بسیار مهم و بس عالی ذکر می شوند، پس کسانی که مطلب و غرض این مثال ها را بداند، و به حقیقت آن پی ببرد، او از اهل علم است، و کسی که آن را نداند، او از اهل علم نیست، زیرا عالم باید به مسائل مهم معلومات داشته باشد، هرگاه کسی چنین مسائل مهم را نداند او عالم نیست.

۞۞۞

مطلب دوم: حکمت و فایدهٔ آفرینش آسمانها، و فایدهٔ تلاوت و نماز

﴿خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٤٤﴾ ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ
مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ
وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَصۡنَعُونَ ﴿٤٥﴾﴾

ترجـــمه:

۴۴- الله آسمان ها و زمین را بر مبنای حق آفریده است، یقینا درین آفرینش بـرای مومنـان نشانه است.

۴۵- (ای پیغمبر) بخوان کتابی را که به سویت وحی فرستاده شده است، و نماز را بر پای دار، زیرا نماز از کار بسیار زشت و کار ناپسند منع می کند و یاد الله از همه بزرگتـر اسـت و الله می داند آنچه را انجام می دهد.

تفسـیر:

درین این آیات مسایل ذیل بیان می شود:

۱- حکمت و فائدهٔ آفرینش آسمان ها و زمین،

۲- فایدهٔ تلاوت قرآن و خواندن نماز.

مسئلهٔ اول: حکمت و فایدهٔ آفرینش آسمان ها و زمین

بعد ازآنکه دین مشرکین و معبودان آنها را با ذکر یک مثال روشن، باطل قـرار داد، اکنون انظار مردم را به سوی عبادت ذاتی جلب می کند که هیچ چیزی او را عاجز نمی سازد، او خالق آسمان ها و زمین است، و برای این هدف، ازکتاب عظیم تکوین، دلیل قائم می کند: ﴿خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ﴾ «الله آسمان ها و زمین را بر مبنای حـق آفریـده است»، آسمانی که درغایت بزرگی و کمال ارتفاع و زیبـائی قـرار دارد، و خورشـید و مـاه و ستارگان و فرشتگان همه آفریدهٔ اواست.

و همچنین زمینی که درآن هزاران کوه ها، دریاها، معادن، درختـان وگیاهـان، حیوانـات متنوع، وجود دارد که آثار کمال قدرت او است.

الله تعالی این همه را بیهوده وعبث نیافریده است، بلکه برای معرفت توحید ویکتائی خود و اثبات حقانیت معاد آفریده است، این روشن ترین دلیل است برینکه معبود تنها او است، نه غیراو.

همین دلیل درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۹۰) درسورهٔ حجر آیهٔ (۸۵) در سورهٔ روم آیهٔ (۸) وسوره ص آیهٔ (۲۷) ذکر شده است.

سپس کسانی را که ازین دلیل مستفید می شوند، بیان می کند: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾﴾ «یقینا درین آفرینش برای مومنان نشانه است»، و ازین دلایل و دلالات آن تنها کسانی بهره مند می شوند که به الله و پیغمبرش ایمان آورده اند، و تفکر درین آیات ایمان آنان را بیشتر مستحکم می سازد.

مسئلهٔ دوم: فایدهٔ تلاوت قرآن و خواندن نماز

سپس الله تعالی پیغمبرﷺ و مومنان را به تلاوت قرآن و ابلاغ آن دستور می دهد، تا ازین طریق در مورد دلایلی که بر وجود الله و وحدانیت و قدرت و حکمت او دلالت دارد، بیشتر کسب معرفت کنند، الله تعالی می فرماید: ﴿ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ ﴾(ای پیغمبر) بخوان کتابی را که بسویت وحی فرستاده شده است».

مراد از تلاوت قرآن، تنها خواندن الفاظ آن نیست، بلکه تلاوت الفاظ همراه باتدبر در معانی و اتباع اوامر و اجتناب از نواهی و تصدیق اخبار و تعلیم برای دیگران مقصود است، چنانکه درسورهٔ بقره آیهٔ (۱۲۱) در بارهٔ مومنان واقعی می گوید: ﴿يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ «چنانکه بایدآن را می خوانند».

– سپس به نماز که مایهٔ سُرور مومن است، دستور داده فایدهٔ آن را بیان می دارد: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ﴾ «و نماز را بر پای دار، زیرا نماز ازکار بسیار زشت و کار ناپسند منع می کند».

«فحشاء» عمل و قولی را گویند که در قبح و بدی به آخرین حد خود رسیده باشد، چه به صورت عقیدهٔ باطل باشد و یا عملی باشد که سبب افساد مردم و رساندن ضرر به آنان گردد، مانند شرک، کفر، قتل، دزدی، تهمت، غصب اموال، و یا عملی باشد که سبب درهم و برهم شدن نظام اخلاقی و مختل شدن امنیت جامعه گردد، مانند زنا، قمار، شراب نوشی، راهزنی، به این اساس هر عملی که موجب اخلال در امور ضروری گردد، آن عمل فحشاء است.

و «منکر» هر قول و فعلی را گویند که شریعت و نفس های معتدل آن را بد پندارد، و منکر دارای مراتب مختلف است، برخی مراتبش حرام و برخی مراتبش مکروه است، به این اساس هر عملی که سبب اخلال در حاجیات گردد، و یا سبب تعطیل در تحسینیات گردد، بدون آنکه به ضرر بیانجامد، چنین عمل منکر است.

امر دیگری که درینجا به سوی آن متوجه شد، اینست که الله تعالی «صلّوا» یعنی نماز بگذارید، نگفته، بلکه «وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ» گفته است، و فرق میان هردو کلمه اینست که «صَلُّوا» ادای نماز به هر صورت و شکلی که باشد، آن را نماز گزاردن می گویند، این گونه نماز اگر دارای شروط وارکان و آداب باشد، نماز درست است، و اگر نباشد، نماز درست نیست.

اما «أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ»، تنها هنگامی حاصل می شود که نماز گزار تمام شروط و آداب ظاهری و باطنی را که عبارت از خشوع و حضور قلب است، در نماز رعایت کند.

پس کسی که نماز را با همهٔ ارکان و شروط وآداب ظاهری و باطنی آن برپامی دارد، قلبش پاک، ضمیرش روشن، ایمانش افزون و رغبتش درکارهای خیرقوی و در عمل شر ضعیف می گردد، و چنین نماز انسان را از ارتکاب فحشاء و منکر بر حذر می دارد.

پس مداومت وحفاظت نماز به همین شیوه ای که مانع ارتکاب فحشا و منکر گردد، یکی از بزرگ ترین اهداف وثمرات نماز است.

- سپس بر اهمیت نماز تأکید می کند: ﴿وَلَذِكْرُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ﴾ «ویاد الله بزرگ است».

جایز است که {وَلَذِكْرُ ٱللَّهِ} به جملهٔ {إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ} عطف شود و درین صورت از باب عطف علت بر علت می شود، و مقصود از «ذِكرُ الله» نماز است، چنانچه در سورهٔ جمعهٔ آیهٔ (۹) فرموده است: {فاسعوا إلى ذكر الله}، مقصود از ذکر الله درین آیه نماز جمعه است.

و در عدول از لفظ «صلاة» به لفظ « ذکر الله» اشاره به سوی این مطلب است که بازدارنده بودن نماز از فحشاء و منکر، سببش اینست که نماز، ذکر الهی است، و ذکر الهی یک امر بس بزرگ است، در ین صورت لفظ «أکبر» برای تفضیل نمی باشد، بلکه برای بیان قوت وصف یعنی قوت بزرگی یاد الله دلالت می کند.

و یا معنایش اینست که «نماز از هر طاعت دیگر بزرگ تر است».

و یا اینکه مقصود از «ذکر الله» تذکر اوامر الهی است، یعنی یاد الله و مراقبت او و ترس از غضب او در منع از فحشاء و منکر، نسبت به نماز بزرگتر است.

ذکرالله فلسفهٔ بس مهم نماز و عامل اصلی منع از فحشا ومنکراست، و هم مایهٔ آرامش دل ها است، چنانکه درسورهٔ رعد آیهٔ (۲۸) می گوید: ﴿أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ﴾ «آگاه باشید، دل ها به یاد الله آرم می گیرد»، طوری که درسورهٔ طه آیهٔ (۱۴) به فلسفهٔ اصلی نماز اشاره نموده می گوید: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكْرِيٓ﴾ «و نماز را برای یاد داشت من برپای دار».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در تفسیر آیهٔ مورد بحث گفته است: معنای آیه این است که نماز دارای دوفائده است: یکی: عظیم، و دیگری اعظم.

اول: منع از فحشا و منکر است.

دوم: اینست که نماز مشتمل بر ذکر الله تعالی است که نسبت به منع از فحشاء و منکر، بزرگ تر می باشد.

زیرا یاد الله تعالی مقصود لذاته است که هدف حقیقی و اصلی نماز وجمیع عبادات بوده، و باعث اطمینان وآرامش دل ها می باشد، پس مراد از ذکر الله، ذکر داخل نماز است.

و معنی آیه این نیست که ذکر الله تعالی، در بیرون نماز، از نماز و از ذکر داخل نماز، بزرگ تراست، و اگر کسی چنین تفسیر کند، این تفسیرش خلاف اجماع است[1].

- سپس الله تعالی می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾﴾ «و الله می داند آنچه را انجام می دهید» و شما را مطابق آن جزا می دهد.

مطلب سوم: شیوهٔ دعوت اهل کتاب

﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ ۖ وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ
إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَٰحِدٌ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾ وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ ۚ
فَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۖ وَمِنْ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِۦ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٤٧﴾

---

[1] - بدائع التفسیر: ۳/۳۷۷-۳۷۸) فتاوی شیخ الاسلام ۲۳/۳۲ .

وَمَا كُنتَ تَتْلُواْ مِن قَبْلِهِۦ مِن كِتَٰبٍ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾ بَلْ هُوَ ءَايَٰتٌۢ
بَيِّنَٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٤٩﴾

ترجمه:

۴۶- و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است، مجادله نکنید، مگربا کسانی از ایشان که ستم می کنند (می توانید با آنها به گونهٔ شدید مجادله کنید) و بگوئید ما به آنچه ازجانب الله به سوی ما وآنچه به سوی شما فرستاده شده است ایمان داریم و معبود ما و معبود شما یک است و ما خاص برای او منقادیم.

۴۷- و (چنانکه به سوی پیغمبران پیشین کتابها فرستاده بودیم) همچنین به سوی تو این کتاب را فرو فرستادیم، پس کسانی که به ایشان کتاب دادیم به این کتاب ایمان می آورند و از میان اینها (یعنی از میان اهل مکه و مشرکان عرب) کسی است که نیز به آن ایمان می آورد و به آیت های ما جزکافران انکار نمی ورزند.

۴۸- و تو پیش از نزول قرآن هیچ کتابی را نمی خواندی و نه به دست راستت کتابی می نوشتی، اگر چنین می بود آنگاه پیروان باطل شک می کردند.

۴۹- (در حقانیت قرآن شکی نیست و) بلکه آن آیت های روشنی است که درسینه های کسانی که علم داده شدند (ثبت و محفوظ) است، و ازآیات ما جز ستمگاران انکار نمی کنند.

تفسیر:

درین آیات از مسایل آتی بحث می شود:

۱- دستور به مجادلهٔ نیکو با اهل کتاب،

۲- روش مجادلهٔ أحسن،

۳- اثبات حقانیت قرآن.

مسئلهٔ اول : دستور به مجادله نیکو با اهل کتاب

بعد ازآنکه طریق دعوت و ارشاد مشرکان و بت پرستان را بیان نمود، حالا به بیان شیوهٔ دعوت اهل کتاب می پردازد، و چون پیغمبرﷺ به هنگام نزول اواخر این سوره، در صدد هجرت به سوی مدینه بودند و در مدینهٔ نبوی جمع غفیری از اهل کتاب (یهود) حضور

داشتند، لذا الله تعالی پیغمبرﷺ و سایر مومنان را در برابر اهل کتاب به گفتگو و مناقشهٔ نیکو دستور می دهد: ﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾«و با اهل کتاب جز به شیوه ای که نیکوتر است، مجادله نکنید». یعنی به نرمی وگفتار ملائم، و با دلائل معقول و منطق قوی باآنها پیش آمد کنید، چنانکه درسورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۵) می گوید: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ «به سوی دین پروردگارت با سخن استوار و باپند نیکو و قانع کننده بخوان، و با ایشان به شیوهٔ نیکو گفتگو کن». به این معنی که گفتارت نرم و مؤدبانه و خالی ازخشونت و از الفاظ زننده باشد، چنانکه درسورهٔ طه آیهٔ (۴۴) می گوید: ﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ﴾ «(به سویش بروید)پس برایش گفتار ملائم گوئید، تاپندپذیرشود یا بترسد»، زیرا اسلوب نرم و ملایم در برابر مخالف، زمینه را مساعد می سازد تا جانب مخالف به سخنان دعوتگر گوش فرا دهد.

برخی از مفسرین امثال قتاده رحمه الله گفته اند: این آیه به آیهٔ سیف منسوخ است، و برای اهل کتاب جز پذیرفتن اسلام و یا جزیه و یا جنگ دیگر راهی نمانده است.

البته مجاهد - یکی از ائمهٔ تفسیر - و امام طبری و امام قرطبی و دیگر مفسرین گفته اند که این آیه منسوخ نیست بلکه بر حال خود باقی است، زیرا احکام الهی را جز به خبر قطعی نمی توان منسوخ قرار داد.

امام ابن العربی گفته است: این آیه منسوخ نیست، بلکه درآن تخصیص صورت گرفته است. چون پیغمبرﷺ به سوی مردم فرستاده شد تا در راه الله به زبانش جهاد کند، سپس الله تعالی او را به جهاد با شمشیر و زبان دستور داد، پس کسی که بجنگد، با وی جنگیده می شود، و کسی که صلح کند، با وی به زبان گفتگو می شود، البته به شیوه و گفتار مناسب و سخنان نرم.[1]

- سپس افراد خاصی را ازین حکم مستثنی قرار می دهد: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ﴾«مگر با کسانی از ایشان که ستم می کنند» و درگفتار شان ازحد تجاوز نموده دست به خشونت و استهزاء می زنند، درین صورت می توانید با آنها به گونهٔ شدید مجادله کنید، زیرا مجادلهٔ نیکو با آنها هیچ سودی ندارد، و چنانچه شاعر عربی گفته است:

وَوَضۡعُ النَّدَى فِي مَوۡضِعِ السَّيۡفِ بِالعُلَا
مُضِرٌّ كَوَضۡعِ السَّيۡفِ فِي مَوۡضِعِ النَّدَى

[1]- احکام القرآن ابن العربی: ۱۴۷/۳ .

یعنی: کار گرفتن از سخاوت در جایی که درآنجا از شمشیر باید کار گرفته شود، به رفعت وعلو انسان آسیب می رساند، کاملا همانطوری که به کار بستن شمشیر در جایی که درآن باید سخاوت به کار گرفته شود، برای انسان مضر است.

مسئلۀ دوم: بیان روش مجادلۀ احسن

۱- ﴿وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ٤٦﴾ «و بگوئید ما به آنچه ازجانب الله به سوی ما وآنچه به سوی شما فرستاده شده است ایمان داریم و معبود ما و معبود شما یک است و ما خاص برای او منقادیم»، یعنی هنگامی که اهل کتاب را به سوی ایمان به رسالت اسلام دعوت دادید و آنها شما را به سخنانی خبر دادند که صدق و کذب آن را نمی دانید، پس آنها را تصدیق مکنید، زیرا ممکن است که سخنان شان دروغ باشد و نه آنها را تکذیب کنید، زیرا ممکن است سخنان شان حق و راست باشد، بلکه به ایشان بگویید که ما به قرآن ایمان آوردیم و به آنچه ایمان آوردیم که از سوی الله تعالی بر شما فرستاده شده است و معبود ما و شما معبواد واحد لاشریک است، و ما در برابر امر و فرمان او منقاد و پیرو هستیم.

در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که او گفت: «اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی می خواندند، و آن را به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می کردند، پس رسول الله ﷺ فرمودند: «لاَ تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلاَ تُكَذِّبُوهُمْ، وَقُولُوا (آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ)»[۱] «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه آنها را تکذیب کنید، و بگویید: «ایمان آورده ایم به الله و به آنچه به سوی ما نازل شده است...»».

همچنان در مسند احمد از ابو نملۀ انصاری رضی الله عنه روایت است که او گفت: من نزد پیغمبر ﷺ نشسته بودم، پس یک مرد یهودی آمد و گفت: ای محمد! آیا این جنازه سخن می گوید؟ پیغمبر ﷺ فرمود: الله بهتر می داند. آن یهودی گفت: من گواهی می دهم که این جنازه سخن می گوید، پس پیغمبر ﷺ فرمود:

«إِذَا حَدَّثَكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَلاَ تُصَدِّقُوهُمْ وَلاَ تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ فَإِنْ كَانَ حَقًّا لَمْ تُكَذِّبُوهُمْ وَإِنْ كَانَ بَاطِلاً لَمْ تُصَدِّقُوهُمْ» .[۲]

۱- صحیح بخاری ، کتاب التفسیر، باب (قولوا آمنا بالله و ما انزل إلینا) حدیث : ۴۴۸۵.
۲- مسند أحمد - تحقیق شیخ ارناووط- ، حدیث : ۱۷۶۶۸، و سند حدیث در مرتبۀ «حسن» قرار دارد.

«هنگامیکه اهل کتاب برای شما چیزی را بیان کردند، پس آنها را نه تصدیق کنید و نه تکذیب شان کنید و بگویید: به الله و به کتاب هایش و به پیغمبرانش ایمان آورده ایم. درین صورت اگر سخنان شان راست باشد، پس شما آنها را تکذیب نکرده اید و اگر سخنان شان باطل باشد، شما آنها را تصدیق نکرده اید».

مسئلهٔ سوم: اثبات حقانیت قرآن

- بار دیگر به غرض اثبات حقانیت قرآن، روی سخن را متوجه مشرکان نموده می فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ﴾ «(چنانکه به سوی پیغمبران پیشین کتابها فرستاده بودیم) همچنین به سوی تو این کتاب را فرو فرستادیم»، پس نزول قرآن برای این پیغمبر، موجب تعجب نیست، زیرا نزول کتاب های آسمانی بر پیغمبران مسئله تازه ای نیست، بلکه برای جمعی از پیغمبران پیشین نیز کتاب نازل شده است.

- سپس برای حقانیت قرآن دلیل دیگر ذکر می کند: ﴿فَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ﴾ «پس کسانی که به ایشان کتاب دادیم به این کتاب ایمان می آورند»، چنانکه ورقه بن نوفل، و نجاشی ایمان آوردند و بعد از هجرت پیغمبر ﷺ عبد الله بن سلام و سلمان فارسی و گروهی زیادی از اهل کتاب ایمان آوردند، چرا که آنها به حقانیت رسالت محمد ﷺ و حقانیت قرآن از پیش عقیده داشتند.

- ﴿وَمِنْ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِۦ﴾ «و از میان اینها (اهل مکه و مشرکان عرب) کسی است که نیز به آن ایمان می آورد»، چنانچه طبق این خبر، بعد از فتح مکه، همه مردم مکه و طایف و بیشتر مردم جزیرة العرب ایمان آوردند.

- سپس می گوید: ﴿وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلْكَٰفِرُونَ ۝٤٧﴾ «و به آیت های ما جز کافران انکار نمی ورزند»، پس کسانی که از اهل کتاب و از اهل مکه بر کفر خود باقی ماندند، سببش این بود که آنها در کفر خود بسیار محکم بودند و با آنکه از دل به حقانیت قرآن باور داشتند، اما عناد و تکبر مانع ایمان شان گردید.

- در بارهٔ حقانیت قرآن، به صفت امی بودن پیغمبر ﷺ استدلال نموده می فرماید: ﴿وَمَا كُنتَ تَتْلُوا۟ مِن قَبْلِهِۦ مِن كِتَٰبٍ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ ۖ إِذًا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ ۝٤٨﴾ «و تو پیش از نزول قرآن هیچ کتابی را نمی خواندی و نه به دست راستت کتابی می نوشتی، اگر چنین می بود آنگاه پیروان باطل شک می کردند».

یعنی اگر تو خط خوان و خط نویس می بودی، البته مشرکان جاهل، در حقانیت قرآن شک وتردید نموده می گفتند: شایداین قرآن ازکتاب های گذشته گرفته شده است، و در صورت اُمّی بودن تو، برای چنین شک وتردید هیچ گونه مجالی باقی نمی ماند.

مجاهد گفته است: اهل کتاب درکتاب های شان این مسئله را می یافتند که محمد صلی الله علیه وسلم خواندن و نوشتن را یاد ندارد، پس مطابق آن این آیه نازل شد.

نحاس گفته است: این آیه برای قریش دلیل نبوت محمد صلی الله علیه وسلم است. زیرا محمدﷺ خواندن و نوشتن را یاد نداشت تا گفتارها و اخبار پیغمبران گذشته وامتان آنها را از جایی دیگر نقل نموده برای ایشان بیان می کرد، پس کسی که نه خط و کتابت را یاد داشت و نه خواندن را، و نه نزد کسی برای آموزش زانوده است، هنگامی که چنین کتاب معجز را برای مردم تقدیم نموده آنها را به مبارزه فرا می خواند و در نتیجه مخالفان از معارضۀ او عاجز می مانند، خود دلیل صدق رسالت او است.

ولی با وجود این وصف، قریش او را متهم نمودند که او قرآن را ازکتاب های گذشته نقل کرده است، چنانکه این اتهام آنها درسورۀ فرقان آیۀ (۵) و جوابش درهمان سوره درآیۀ (۶) مسطور است.

۵- درآیۀ بعدی نشانه دیگر حقانیت قرآن را بیان می کند: ﴿ بَلْ هُوَ ءَايَٰتٌۢ بَيِّنَٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ ﴾ «(در حقانیت قرآن شکی نیست و) بلکه آن آیت های روشنی است که درسینه های کسانی که علم داده شدند (ثبت و محفوظ) است».

این افراد پیشوایان مردم و دانشمندان آنها و صاحبان عقل کامل اند، این مزیت از مهم ترین خصائص قرآن کریم است که نسل در نسل در سینۀ ملیونها تن حفاظ و علماء، محفوظ است، و کوچکترین کمی و بیشی درآن ممکن نیست.

الله تعالی در سورۀ قمر فرموده است: ﴿ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٧﴾ ﴾ «یقینا ما قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟».

واین از سهولت قرآن است که همانگونه که درلوح محفوظ و در دفاتر محفوظ است، درسینه های عالمان وقاریان نیز محفوظ است، چنانکه درسورۀ حجر آیۀ (۹) به حفاظت قرآن از تحریف و تبدیل وعده داده می گوید: ﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾ «شکی نیست که قرآن را ما نازل کردیم و ماآن را حفاظت می کنیم».

و رسول الله ﷺ فرموده اند: «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلاَّ أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۱)

«هیچ پیغمبری نبوده مگر اینکه برایش معجزه ای داده شده است که به سبب آن مردم به وی ایمان آورده اند و معجزه ای که به من داده شد، به صورت وحیی بود که الله به سویم وحی کرد، پس آرزو دارم که نسبت به همه انبیاء در روز قیامت من پیرو بیشتر داشته باشم».

و در صحیح مسلم روایت است که الله تعالی به پیغمبرش فرمود:

«إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لأَبْتَلِيَكَ وَأَبْتَلِيَ بِكَ وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لاَ يَغْسِلُهُ الْمَاءُ تَقْرَؤُهُ نَائِمًا وَيَقْظَانَ» (۲)

«یقینا من تو را فرستادم تا تو را بیازمایم و به وسیلهٔ تو (دیگران را) بیازمایم، و بر تو کتابی فرود آوردم که آب آن را نمی شوید، در حالت خواب و بیداری آن را می خوانی».

این یکی از دلایل روشن است بر حقانیت قرآن، پس انکار از قرآن ظلم آشکار است ازینجهت می گوید: ﴿وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ۝٤٩﴾ «و از آیت های ما جزستمگاران انکار نمی کنند»، که به سبب انکارشان از چنین کتاب روشن و روشنگر، بر خود ستم می کنند.

❁❁❁

مطلب سوم: (از آیهٔ ۵۰- ۵۵) برخی ازمطالبات تعجیزی مشرکان و تقاضای آوردن معجزات حسی و انزال عذاب.

﴿وَقَالُواْ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَٰتٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۖ قُلْ إِنَّمَا ٱلْءَايَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝٥٠ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝٥١ قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا ۖ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ۝٥٢ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ ۚ وَلَوْلَآ أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَآءَهُمُ

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب کیف نزول الوحی و ....، حدیث: ٤٤٨٥، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب وجوب الإیمان برسالة نبینا محمد ﷺ، حدیث: ٤٠٢.

۲- صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا اهل الجنة، حدیث: ۷۳۸٦.

ٱلْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٥٤﴾ يَوْمَ
يَغْشَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا۟ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

ترجمه:

۵۰- و گفتند: چرا برین پیغمبر از جانب پروردگارش معجزه هایی فرستاده نشده است؟ بگو: معجزه ها نزد الله است و من تنها بیم دهندهٔ آشکارم.

۵۱- آیا برای آنها همین کافی نیست که ما این کتاب را برتو فرو فرستادیم که برای ایشان خوانده می شود، یقینا در نزول این کتاب، رحمت بزرگ و پندی است برای گروهی که ایمان می آورند.

۵۲- بگو: همین بس است که الله در میان ما و شما گواه است، می داند آنچه را در آسمان ها و زمین است، و کسانی که به باطل ایمان دارند و به الله کافراند، ایشان زیانگار اند.

۵۳- در مطالبهٔ عذاب ازتو می شتابند و اگر میعاد معینی نمی بود البته به ایشان عذاب می آمد، و البته عذاب به سراغ شان ناگهان می آید درحالی که آنها خبر ندارند.

۵۴- و در مطالبهٔ عذاب ازتو می شتابند، درحالی که دوزخ فرا گیرندهٔ کافران است.

۵۵- روزی که عذاب ایشان را از بالای سر و از زیر پاهای شان می پوشاند، و الله می گوید: بچشید کیفر آنچه را که انجام می دادید.

تفسیر:

فشردهٔ این آیات بدین قرار است:

۱- مطالبهٔ معجزه های حسی از سوی مشرکان،

۲- مطالبهٔ فوری عذاب از سوی مشرکان، ۳- بیان کیفیت عقوبت کافران.

موضوع اول: مطالبهٔ معجزه های حسی از سوی مشرکان

بعد از بیان اینکه قرآن ازجانب الله تعالی بر پیغمبرﷺ نازل شده است، و ساخته و بافتهٔ محمدﷺ نیست، حالا یک مطالبهٔ مشرکان را در مورد معجزات ذکر می کند: ﴿وَقَالُوا۟ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَٰتٌ مِّن رَّبِّهِۦ﴾ «و گفتند: چرا برین پیغمبر از جانب پروردگارش معجزه هایی فرستاده نشده است؟» طوری که به موسی عصا و ید بیضاء، و چند معجزهٔ دیگر و به عیسی

زنده ساختن مردگان، و علاج بیماری پیس و غیره معجزات داده شده بود، لذا باید برای تو نیز چنین معجزات داده می شد، تا دلیل صدق و راستی تو باشد.

- الله سبحانه ازین مطالبه دوجواب می گوید:

- جواب اول: ﴿قُلْ إِنَّمَا ٱلْآيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝٥٠﴾ «بگو: معجزه ها نزد الله است ومن بیم دهندهٔ آشکارم»، وظیفهٔ من تنها دعوت و بیم دادن مردم است و ارسال معجزات در اختیار الله تعالی است، هر طوری که او خواسته باشد، می کند و اینکه چرا او مطالبهٔ معجزهٔ شما را برآورده نمی سازد، حکمتش اینست که او می خواهد شما را مهلت دهد، زیرا در صورت آمدن معجزات مادی اگر تکذیب کنید شما را هلاک خواهد کرد، چنانچه در سورهٔ إسراء آیهٔ (۵۹) این موضوع را بیان داشته است.

- جواب دوم: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ «آیا برای آنها همین کافی نیست که ما این کتاب را برتو فرو فرستادیم که برای ایشان خوانده می شود»، یعنی نزول قرآن به صفت یک معجزهٔ جاویدانی برای ایشان کافی است و در وجود این معجزه، به هیچ معجزهٔ دیگر نیازی نیست، زیرا معجزه های مادی با وفات پیغمبر صاحب معجزه، از میان می رود، اما اعجاز قرآن چنین نیست، بلکه معجزه ای است که باقی خواهد ماند، پس جز قرآن مطالبهٔ معجزهٔ دیگر، کمال جهالت است.

لذا رسول الله ﷺ فرموده اند: «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلاَّ أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۱)

«هیچ پیغمبری نبوده مگر اینکه برایش معجزه ای داده شده است که به سبب آن مردم به وی ایمان آورده اند و معجزه ای که به من داده شد، به صورت وحیی بود که الله به سویم وحی کرد، پس آرزو دارم که نسبت به همه انبیاء در روز قیامت من پیرو بیشتر داشته باشم».

- بعد ازآن به سوی بعضی از فضائل این کتاب اشاره نموده می گوید: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝٥١﴾ «یقینا در نزول این کتاب، رحمت بزرگی و پندی است برای گروهی که ایمان می آورند».

۱- صحیح بخاری ، کتاب فضائل القرآن، باب کیف نزول الوحی و...، حدیث : ۴۴۸۵، و صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب وجوب الإیمان برسالة نبینا محمد ﷺ، حدیث: ۴۰۲ .

- سپس می فرماید: ﴿ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ شَهِيدٗا ﴾ « بگو: همین بس است که الله درمیان ما و شما گواه است»، اگر شما از رسالت من و دلیل آن، انکار می کنید، ذاتی که دانای پنهان وآشکاراست گواه من است، درسورۀ رعد آیۀ (۴۳) علاوه برگواهی خود، گواهی علمای حق پرست را نیز ذکر نموده می گوید: ﴿قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ ﴿٤٣﴾ ﴾ «بگو: همین بس است که الله درمیان من و درمیان شما گواه است، وکسی که نزد او علم کتاب (آسمانی) است» نیزگواه است.

درسورۀ نساءآیۀ (۱۶۶) همراه با شهادت الله تعالی شهادت ملائکه را هم یادآوری نموده می گوید: ﴿ لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ﴾ «لیکن الله گواهی می دهد به آنچه که به سوی تو نازل کرده است، آنرا مطابق علم خود نازل کرده است و فرشتگان نیزگواهی می دهند و همین کافی است که الله گواه باشد».

نظیراین آیه در سورۀ إسراء آیۀ (۹۶) می گوید: ﴿ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ﴾ «بگو: همین بس است که الله درمیان من و درمیان شما گواه است، زیرا او به احوال بندگانش آگاه و بینا است».

و گواهی الله سبحانه بر رسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر دو نوع است:

یکی: شهادت فعلی که الله سبحانه معجزۀ قرآن را در اختیار او قرار داده است که سندحقانیت و گواه رسالت او است.

دوم: شهادت قولی که درآیات زیاد قرآن وارد است:

درسورۀ احزاب آیۀ (۴۰) می گوید: ﴿ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ﴾ «محمد پدر هیچ یکی ازمردان شما نیست، بلکه فرستاده الله و خاتم پیغمبران است»، و درسورۀ آل عمران آیۀ (۱۴۴) می گوید: ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُ ﴾ «و محمد جز پیغمبر نیست، پیش از وی (نیز) پیغمبران گذشته اند»، درسورۀ یس آیۀ (۱-۳) می گوید: ﴿ يسٓ ﴿١﴾ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿٣﴾ ﴾ «یس، سوگند به قرآن دارای حکمت که قطعا تو ازپیغمبرانی»، درسورۀ فتح آیۀ (۲۹) می گوید: ﴿ مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ ﴾ «محمد فرستادۀ الله است وکسانی که با او هستند (اوصاف شان

این است) که در برابرکافران سرسخت، و درمیان خویش مهربان اند»، و درسورهٔ أنبیا آیهٔ (۱۰۷) و سورهٔ سبا آیهٔ (۲۸) نیز بیان شهادت قرآن است.

- سپس به سوی علت کافی بودن گواهی الله اشاره نموده می گوید: ﴿يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ﴾ «او می داند آنچه را درآسمان ها و زمین است»، و ازجملهٔ معلومات او، حال من وحال شما، وگفتارهای من وگفتارهای شما است.

- سپس مشرکان را مورد تهدید قرار داده می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ۝٥٢﴾ «و کسانی که به باطل ایمان دارند و به الله کافراند، ایشان زیانگاراند»، چرا که آنان به سبب کفر و شرک شان مورد خشم و غضب الهی قرار می گیرند، و در نتیجه گرفتار عذاب دردناک می شوند.

نظیراین آیه درسورهٔ هود آیهٔ (۲۲) درسورهٔ کهف آیهٔ (۱۰۳) و درسورهٔ نمل آیهٔ (۵) و درسورهٔ زمر آیهٔ (۱۵) ذکر شده است.

موضوع دوم: مطالبهٔ فوری عذاب از سوی مشرکان

هنگامی که پیغمبر ﷺ مشرکان را به نزول عذاب زیان بار، مورد تهدید قرار می داد، آنها به غرض استهزاء نزول فوری آن را مطالبه می کردند، الله تعالی درینجا مطالبهٔ آنها را ذکر نموده می فرماید: ﴿وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ﴾ «و درمطالبهٔ عذاب از تو می شتابند».

الله تعالی در پاسخ این مطالبه می فرماید:

۱- ﴿وَلَوۡلَآ أَجَلٞ مُّسَمّٗى لَّجَآءَهُمُ ٱلۡعَذَابُ﴾ «و اگر میعاد معینی نمی بود البته به ایشان عذاب می آمد»، اما تطبیق عذاب پیش از وقت، خلاف مقتضای حکمت است، به همین سبب الله تعالی درتطبیق عذاب عجله نمی کند، و ازطرف دیگر در موعدی که تعیین شده است، تقدیم وتاخیری صورت نمی گیرد.

۲- ﴿وَلَيَأۡتِيَنَّهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ۝٥٣﴾ «و البته عذاب به سراغشان ناگهان می آید درحالی که آنها خبر ندارند»، اگرچه وقت عذاب نزد الله معین است، اما فرا رسیدن آن بر کافران به صورت ناگهانی می باشد.

۳- ﴿يَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ۝٥٤﴾ «و درمطالبهٔ عذاب از تو می شتابند، درحالی که دوزخ فراگیرندهٔ کافران است»، اگر ما آنها را در دنیا عذاب نکنیم، پس

عذاب آخرت قطعی ویقینی است، و از آن هرگز خلاصی ندارند، بنا بـرآن مطالبـهٔ آن عـذاب هیچ مفهومی ندارد.

موضوع سوم: بیان کیفیت عقوبت کافران

در آیهٔ گذشته از احاطهٔ جهنم کافران را خبرداد، اکنون درین آیهٔ کیفیت عقوبت دردناکی را که در دوزخ گرفتارش می گردند، بیان می کند:

۱- ﴿ يَوْمَ يَغْشَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ﴾ «روزی که عذاب ایشان را از بالای سر و از زیر پاهای شان می پوشاند»، و درسورهٔ اعراف آیهٔ (۴۱) می گویـد: ﴿ لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ ﴾ «برای ایشان ازآتش دوزخ فرشی، و از بالای سرشان پوششهائی است».

در سورهٔ زمرآیهٔ (۱۶) می گوید: ﴿ لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ ٱلنَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ﴾ «و برای ایشان از بالای سرشان سایبانهایی است ازآتش، و از زیرپایشان نیز سایبانهایی است».

و در سورهٔ أنبیا آیهٔ (۳۹) می گوید: ﴿ لَوْ يَعْلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾ «اگرکافران صورت حال شان را می دانستند، هنگامی کـه آتش را از چهره های شان و ازپشت های شان نمی توانند دور سازند، و نه ایشان یـاری داده می شوند» چنین نمی گفتند.

آنچه ذکر شد، عذاب جسمانی ایشان بود، و آنها در دوزخ عذاب روحانی نیز می شوند که عبارت از نکوهش و توبیخ و تقبیح ایشان میباشد.

۲- ﴿ وَيَقُولُ ذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝٥٥ ﴾ «والله می گوید: بچشید کیفرآنچه را کـه انجـام مـی دادید»، و این عذاب روحانی دوزخیان است.

در سورهٔ قمر آیهٔ (۴۸) نیز این هردو عذاب را یکجا ذکر نمـوده اسـت: ﴿ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ ﴾ «روزی که به روی های شان درآتش دوزخ کشیده می شوند (بـرای ایشان می گوئیم) عذاب دوزخ را بچشید».

❁❁❁

مطلب چهارم: (از آیهٔ ۵۶ - ۶۰)

دستور هجرت به هنگام عدم توان بر اقامهٔ شعایر دینی

﴿ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ فَإِيَّٰيَ فَٱعۡبُدُونِ ۝٥٦ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۖ ثُمَّ إِلَيۡنَا
تُرۡجَعُونَ ۝٥٧ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ غُرَفٗا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ
خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ نِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ۝٥٨ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ۝٥٩ وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ
رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ۝٦٠ ﴾

ترجمه:

۵۶- ای بندگان مومنم ! زمین من فراخ است، پس تنها مرا عبادت کنید.

۵۷- هرشخصی چشندهٔ مرگ است، باز به سوی من بازگردانده می شوید.

۵۸- و کسانی که ایمان آوردند وکارهای شایسته انجام دادند، البته ایشان را در قصرهای عظیم بهشت جای می دهیم که از زیرآنها نهرها جاری است، جاویدان اند درآنجا، پاداش کسانی که (برای رضا و ثواب الهی) عمل می کنند، چه خوب پاداش است.

۵۹- کسانی که صبرکردند و به پروردگارخویش توکل می کنند.

۶۰- و چه بسا جنبده ای است که روزی خود را بر نمی دارد، الله آنها و شما را روزی می دهد، و اوشنوا و دانا است.

تفسیر:

درین آیات از مسایل آتی بحث می شود:

۱- دستور هجرت برای مومنانی که گرفتار ابتلا اند،

۲- وعدهٔ پاداش عظیم به مهاجران.

مسئلهٔ اول: دستور هجرت برای مومنانی که گرفتار ابتلا اند

بعد ازآنکه احوال مشرکان را شرح نمود وآنها را به خسران ابدی تهدید نموده از اهل دوزخ قرارشان داد، عناد آنها بیشتر و اذیت شان به مومنان افزون تر گردید، تا سرحدی که مومنان را ازعبادت الله منع می نمودند وآنها را تحت سخت ترین اذیت و ابتلا قرار دادند،

پس الله سبحانه مومنان را به هجرت دستور داده فرمود: ﴿ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ ﴾ «ای بندگان مومنم! زمین من فراخ است» اگر در سرزمین خود نمی توانید مرا عبادت کنید، و اگر مشرکان مانع عبادت تان می شوند، درآن صورت به سرزمین دیگری هجرت کنید ﴿ فَإِيَّٰيَ فَٱعۡبُدُونِ ۝٥٦ ﴾ «پس تنها مرا عبادت کنید»، زیرا هدف ازخلقت انسان عبادت الله سبحانه است، پس هرگاه این هدف اصلی به خطر مواجه شود، هجرت کنید و باید هدف تان عبادت پروردگار باشد.

این آیه بیانگر آن است که هجرت از سرزمین خود در صورتی واجب است که بندهٔ مسلمان درآنجا قادر به اقامهٔ شعایر دینی و عبادت خود نباشد، پس در چنین صورت باید به سرزمین دیگری هجرت کند تا بتواند شعایر دینی خود را آزادانه انجام دهد و مانعی در برابرش نباشد.

به همین سبب هنگامی که مشرکان در مکهٔ مکرمه مانع عبادت مومنان گردیدند و در برابرشان موانع گوناگون ایجاد کردند، آنان برای حفاظت دین خود به سوی حبشه هجرت نمودند و درآنجا مورد استقبال نجاشی (اصحمه) قرار گرفتند، او مومنان را جای داد و ایشان را نصرت و تأیید نمود و بعد از مدتی رسول الله ﷺ نیز به دستور الله عزوجل به سوی مدینه هجرت کردند.

قصهٔ هجرت مسلمانان به سوی حبشه

آغاز فشارها و سرکوب گری ها از اواسط یا اواخر سال چهارم بعثت بوده است. ابتدا این فشارها، ضعیف بود، اما رفته رفته، هر روز و ماه که می گذشت، بر شدت و سختی آن افزوده می شد و در اواسط سال پنجم به اوج خودش رسید تا جایی که ماندن در مکه برای مسلمانان غیرممکن شد؛ لذا مجبور شدند برای نجات شان از شکنجه های دردناک راه و چاره ای بیندیشند.

رسول الله ﷺ در بارهٔ اصحمه نجاشی، پادشاه حبشه، خبر داشتند که او پادشاه عادلی است و به کسی ظلم نمی کند. بنابراین به مسلمانان دستور داد به حبشه هجرت کنند تا دین شان حفظ شود.

در رجب سال پنجم بعثت اولین گروه از یاران پیامبر ﷺ به حبشه هجرت کردند که رئیس آنها عثمان بن عفان رضی الله عنه بود و همسرش رقیه دختر رسول الله ﷺ نیز همراه او بود.

پیامبرﷺ در مورد عثمان و رقیه فرمود: این دو، اولین خانوادهٔ مهاجری هستند که پس از ابراهیم و لوط در راه الله تعالی هجرت می کنند.

پس مسلمانان مهاجر، شبانه و درتاریکی شب، هجرت شان را آغاز کردند تا قریشیان، متوجه حرکت آنان نشوند.

مهاجران به طرف دریا رفتند و خود را به بندر شعیبه که لنگرگاه کشتی ها در بحر احمر بود، رساندند. تقدیر الهی چنان بود که رسیدن مسلمانان به ساحل بحر، همزمان با حرکت دو کشتی تجارتی مصادف شد، چنانچه آنها در همان کشتی ها سوار شده به حبشه رفتند.

وقتی مشرکان از خروج مهاجران، اطلاع یافتند، به دنبال آنان رفتند و هنگامی که به ساحل رسیدند، دیدند که خبری از مسلمانان نیست. بدین ترتیب مسلمانان به سلامتی و امنیت کامل به حبشه رفتند و در آنجا با آرامش زندگی می کردند.

در رمضان همان سال پیامبرﷺ به حرم رفت و آنجا جمع بزرگی از سران و بزرگان قریش نشسته بودند؛ رسول اللهﷺ کنار آنها ایستاد و شروع به خواندن سوره نجم نمود.

عده ای از کفار تا آن زمان کلام الله تعالی را نشنیده بودند؛ زیرا اصل را بر این نهاده بودندکه هیچ یک از آنان نباید، به قرآن گوش دهد.

وقتی رسول الله ﷺ این سوره را خواند، آوازش در گوش ها طنین افگن شد و مشرکین کلامی زیبا و دلکشی را شنیدند که هیچ سخنی به محتوا و زیبایی آن نشنیده بودند. لذا از خود بی خود گشتند و به تلاوت پیغمبرﷺ گوش فرا دادند؛ تا اینکه پیامبرﷺ به آیات تکان دهنده ای رسید که قلب انسان را از جا می کند و درآخر این آیه را خواند: ﴿فَٱسۡجُدُواْ لِلَّهِ وَٱعۡبُدُواْ ۩ ﴿٦٢﴾﴾ (نجم : ۶۲) یعنی: «برای الله سجد کنید و فقط او را عبادت نمایید». سپس پیغمبرﷺ سجده نمود و قریش هم، همگی بی اختیار به سجده افتادند.

این عملکرد مشرکان باعث شدکه با موجی از ملامت و سرزنش کسانی مواجه شوند که در آن جلسه حضور نداشتند؛ لذا به فکر چاره بر آمدند و به دروغ گفتند: محمدﷺ با دو جمله بت های آنها را به بزرگی و احترام ذکر نموده و گفته است:

«تلک الغرانیق العلی و إن شفاعتهن لترتجی» یعنی : «اینان، خوب چهرگان بلند مرتبه اند و امید شفاعت ایشان می رود».

این دروغ بزرگ را گفتند تا بتوانند سجده ای راکه همراه با پیامبر کرده بودند، توجیه کنند و عذرشان را موجه جلوه دهند. البته از قومی که کارشان دروغ پردازی و افتراء و دسیسه و نیرنگ بود، چنین کاری بعید به نظر نمی رسید.

به دنبال این واقعه به مهاجران ساکن حبشه خبر رسید که مردم قریش مسلمان شده اند. لذا در شوال همان سال به مکه بازگشتند. یکی دو منزل از مکه فاصله داشتند که متوجه حقیقت شدند، برخی از آنان به حبشه بازگشتند و عده ای از آنان پنهانی یا در پناه یکی از قریشیان، وارد مکه شدند.

از آن پس، آزار و شکنجه مشرکان قریش، نسبت به مهاجران بازگشته از حبشه و سایر مسلمانان، افزایش یافت و قریشیان و سایر طوایف عرب، مسلمانان را تحت فشار قرار دادند. به ویژه رفتار خوب نجاشی با مسلمانان، بر مشرکان دشوار آمده بود؛ بنابراین رسول الله ﷺ چاره ای جز این ندیدکه دوباره یارانش را به هجرت به حبشه دستور بدهد. بالاخره مسلمانان، دوباره آماده مهاجرت شدند.

این بار برای قریش خیلی سخت تر و دشوارتر از مرحلهٔ نخست تمام شد. به همین دلیل به مجرد اینکه متوجه شدند، نیروهای شان را به دنبال آنها فرستادند. اما مسلمانان سریع تر از آنان رفته و قبل از رسیدن مشرکان، با کشتی راهی حبشه شده بودند. این بار، شمار مهاجران، هشتاد و سه مرد و هجده یا نوزده زن بود..(۱)

- بعد ازآنکه مومنان را به هجرت و اخلاص عبادت برای خود دستور داد، برایشان روشن می سازد که این دنیا جاودانی نیست و بالآخر این جهان را ترک خواهید کرد، لذا برای دار الجزاء خود را آماده کنید، می فرماید:

- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾﴾ «هرشخصی چشندهٔ مرگ است، باز به سوی من بازگردانده می شوید».

این آیه در حقیقت مقدمه برای جهاد فی سبیل الله است، گویا برای مومنان گوشزد می کند که خود را برای جهاد آماده کنید و از مرگ نهراسید، زیرا هیچ کس درینجهان باقی نمی ماند، چه در وطن خود باشد یا در وطن غیر، چه در بستر خواب باشد و چه در میدان جنگ، چنانکه درسورهٔ نساء آیهٔ (۷۸) می گوید: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ ٱلْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ﴾ «هرجا که باشید مرگ شما را در می یابد، اگر چه درقصرهای مستحکم باشید»، بنا برآن از

۱- نگاه: الرحیق المختوم ص: ۹۱-۹۶ .

مرگ در هراس مباشید و فکر نکنید که مرگ پایان همه چیزاست، بلکه مرگ آغاز زندگی اصلی همه مومنان است، زیرا همهٔ شما به سوی ما، بازگشت دارید و پاداش تکلیفات زندگی خود را به صورت بسیار عالی به دست می آورید.

درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۸۵) می گوید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ﴾ «هرنفس چشندهٔ مرگ است (ازمرگ مترسید) پاداش خود را درقیامت به صورت کامل داده می شوید».

درسورهٔ أنبیا آیهٔ (۳۵) می گوید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ «هرنفس چشندهٔ مرگ است و شما را به رنج و راحت به غرض امتحان می آزمائیم، و به سوی ما بازگردانده می شوید».

مسئلهٔ دوم: وعدهٔ پاداش عظیم برای مهاجران

بعد از دستور مومنان به هجرت، پاداش مهاجران در راه الله را بیان می کند: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَـٰمِلِينَ ۝٥٨﴾ «و کسانی که ایمان آوردند وکارهای شایسته انجام دادند، البته ایشان را در قصرهای عظیم بهشت جای می دهیم که از زیرآنها نهرها جاری است، جاویدان اند درآنجا، چه خوب پاداش است، پاداش کسانی که (برای رضا و ثواب الهی) عمل می کنند».

«لَنُبَوِّئَنَّهُم » آنها را جای خواهیم داد، «غُرَفًا» قصرهای بزرگ، جمع «غرفة».

و در وصف این «غرَف» رسول الله ﷺ فرموده اند:

«إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرْفَةً يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا أَعَدَّهَا اللَّهُ لِمَنْ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَأَلاَنَ الْكَلاَمَ وَتَابَعَ الصِّيَامَ وَصَلَّى وَالنَّاسُ نِيَامٌ» [1]

« در بهشت قصری است که بیرونش از داخل و داخلش از بیرون دیده می شود، الله آنرا برای کسی آماده ساخته است که (به فقراء و مساکین) طعام دهد، و با نرمی سخن گوید و پیهم (و مطابق سنت) روزه گیرد و نماز بگزارد در حالی که مردم خوابیده هستند».

۱- مسند احمد، حدیث : ۲۲۹۵۶، و این حدیث صحیح است، نگاه: مشکاة المصابیح - تحقیق شیخ البانی- کتاب الصلاة، باب التحریض علی قیام اللیل، حدیث: ۱۲۳۲.

و از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّىَّ الْغَابِرَ مِنَ الأُفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ ». قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الأَنْبِيَاءِ لاَ يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ. قَالَ « بَلَى وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ»([1])

«یقینا بهشتیان ساکنان قصرها را که بر فراز ایشان قرار دارند، همانگونه می بینند که شما ستارهٔ درخشان را در افق مشرق و یا مغرب می بینید، این به سبب تفاوتی است که در مراتب شان وجود دارد. صحابه گفتند: ای پیغمبر الله! این قصرها که جایگاه پیغمبران اند، جز آنها کسی به آنجا نمی رسد. پیغمبر ﷺ فرمود: آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، آنها کسانی اند که به الله ایمان آورده اند، و پیغمبران را تصدیق نموده اند».

پاداشی که درین آیه برای مومنان ذکر شد، در برابر عقوبتی است که در آیهٔ (۵۴) برای کافران ذکر شد: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَٰفِرِينَ﴾ پس طوری که کافران را آتش دوزخ از همه جهات احاطه می کند، در بهشت نیز مومنان را نعمت های فراوان و گوناگون از همه جهات احاطه می کند، و طوری که برای دوزخیان گفته می شود که: ﴿ذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝٥٥﴾، درمقابل آن، پاداش مومنان را به ﴿نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ۝٥٨﴾ توصیف کرد.

درسورهٔ نساءآیهٔ (۹۷) عذاب تارکین هجرت و درآیهٔ (۱۰۰) آن سوره فائده هجرت توضیح داده شده است.

- سپس دو صفت بارز این «عاملین» را بیان می کند:

۱- ﴿ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ﴾ «(عاملان مستحق بهشت) کسانی اند که صبر کردند»، یعنی در انجام دادن وجایب دینی اعم از نماز، روزه و هجرت در راه الله و جهاد با دشمنان، جدایی از اقارب و دوستان به غرض حصول رضای الله سبحانه، و تحمل اذیت و آزار مشرکان از خود صبر نشان دادند.

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء فی صفة الجنة و أنها مخلوقة ، حدیث: ۳۲۵۶، صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب ترائی أهل الجنة أهل الغرف، حدیث: ۷۳۲۲، الفاظ حدیث از روایت مسلم است.

۲- ﴿وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ «و (در همه امور) بر پروردگارشان توکل می کنند»، چه امور دینی باشد و چه امور دنیوی در همه امورشان فقط و فقط بر الله تعالی توکل دارند و با پیشه نمودن همین دو صفت عالی در تمام امورشان، مستحق چنین پاداش عظیم گردیدند.

بعد ازآن الله سبحانه آنچه را ذکر می کند که در امر توکل برای انسان معاون و مددگار ثابت می شود و آن معرفت این امر است که کفایت کنندهٔ همه مخلوقات در امر رزق و روزی، تنها الله تعالی است، لذا می فرماید:

-﴿ وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡ ﴾«و چه بسا جنبده ای است که روزی خود را بر نمی دارد، الله آنها و شما را روزی می دهد»، یعنی بیشتر مخلوقات بنا بر اسباب مختلف، روزی خود را جمع و ذخیر نمی کنند و هنگامی که از جایی به جایی دیگری می روند، خوراکهٔ خود را با خود حمل نمی کنند، ولی با وجود آن، الله تعالی این همه مخلوقات را روزی رسان است، لذا اگر شما مومنان درین امر بیاندیشید، علاوه برآنکه مادهٔ توکل را در شما تقویت می کند، فقر و گرسنگی را که به سبب هجرت ازآن بیم دارید، این بیم و ترس را از شما دور می کند، سورهٔ هودآیهٔ (۶) نیز ملاحظه شود.

- ازآنجا که رساندن روزی به همه مخلوقات فرع علم و آگاهی به حال آنها است، لذا می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٦٠﴾﴾ «و اوشنوای دانا است»، گفتارهای همه شما را می شنود و از نیازمندی های تان آگاهی دارد، پس هرجاکه باشید روزی تان را می رساند.

۞۞۞

مطلب پنجم: (ازآیهٔ ۶۱-۶۴) دلایل اعترافی برای اثبات توحید

﴿ وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ
يُؤۡفَكُونَ ﴿٦١﴾ ٱللَّهُ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴿٦٢﴾
وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ
ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ﴿٦٣﴾ وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞۚ وَإِنَّ
ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴿٦٤﴾ ﴾

ترجمه:

۶۱- و اگر از ایشان بپرسی که چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را رام گردانده است؟ البته خواهند گفت: الله است، پس چگونه (از راه توحید) برگردانده می شوند؟

۶۲- الله فراخ می کند روزی را برای هر کسی که می خواهد از بنده گانش، وتنگ می گرداند برای هر کسی که می خواهد، زیرا الله به هرچیز دانا است.

۶۳- و اگر از آنها بپرسی: چه کسی از آسمان آب را فرو ریزانده است، پس به وسیلهٔ آن آب زمین را بعد ازخشکیدنش زنده گردانده است؟ البته خواهند گفت: الله (چنین کرده است)، بگو همه ستایش ویژهٔ الله است، بلکه بیشتر ایشان نمی دانند.

۶۴- و یقینا زندگی این جهان، جز سرگرمی و بازی نیست، و سرای آخرت، سرای زندگی (دائمی) است، اگر می دانستند.

تفسیر:

عناوین موضوعات این آیات بدین قرار است:

۱- دو دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید،

۲- بیان حقارت دنیا و عظمت آخرت.

موضوع اول: دو دلیل عقلی اعترافی برای اثبات توحید

درآیات گذشته گفتگو با مشرکانی بود که حقانیت اسلام را درک کرده بودند، اما به خاطرقطع شدن منافع شخصی و رزق و روزی شان، حاضر نشدند ایمان بیاورند و هجرت کنند، اکنون درآیات مورد بحث برای اثبات توحید، سه نوع دلیلی بیان می کند که کافهٔ مشرکان به آنها اعتراف دارند، اما بازهم شرک را ترک نمی کنند.

دلیل عقلی اول: اعتراف شان به توحید خالقیت الله تعالی: ﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴾« و اگر از ایشان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را رام گردانده است؟ البته خواهند گفت: الله است»، چون همه مشرکان به توحید ربوبیت و خالقیت ایمان دارند، اما از توحید الوهیت وعبادت انکار می

ورزند، و در عبادات شان غیرالله را به نام شفاعت کنندگان و سفارش گران شریک قرار می دادند، چنانکه درسورۀ یونس آیۀ (۱۸) می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ﴾ «و می گویند: (ما این بتان را بدان سبب عبادت می کنیم که) اینها نزد الله سفارش گران ما هستند».

درسورۀ زمر آیۀ (۳) ازآنها حکایت می کند که گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ «ما این ها را فقط برای آن می پرستیم که مقام ما را به الله نزدیک می سازند»، و زمینه ساز حاجات ما هستند.

- الله سبحانه در رد مقدمه بافی های ایشان می گوید: ﴿فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۝٦١﴾ «پس (با وجود این اعتراف) چگونه از راه توحید (ویکتا پرستی) برگردانده می شوند»، هرگاه خالق همه تنها او باشد، پس معبود همه، نیز تنها اواست.

- هرگاه توحید خالقیت الله را بیان کرد، توحید رازقیت و سبب ادامۀ حیات و بقای هر زنده جان را بیان می کند: ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ﴾ «الله فراخ می کند روزی را برای هر کسی که می خواهد از بنده گانش وتنگ می گرداند برای هر کسی که می خواهد»، آنگونه که خلق و آفرینش، تنها ازطرف اواست، همین گونه تقسیم رزق و روزی، بیش باشد یا کم، همه به دست او است و مطابق حکمت و مقتضای مصلحت کسی را فقیر می گرداند و کسی را ثروتمند.

- سپس علت تفاوت مردم را در رزق و روزی بیان می کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝٦٢﴾ «یقینا الله به هرچیز دانا است»، و مصالح بندگانش را از همه بهتر می داند، به حال کسانی که روزی فراوان باعث صلاح آنها، و به حال آنانی که سبب فساد وطغیان ایشان می گردد، آگاهی کامل دارد، ازین جهت روزی را متفاوت آفریده است.

دلیل عقلی دوم: اعتراف مشرکان به نازل کنندۀ باران است که منشأ رزق همه زنده جانها است، می فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ «و اگر ازآنها بپرسی چه کسی ازآسمان آبی را فرو می ریزد، پس به وسیلۀ آن زمین را بعد ازخشکیدنش زنده گردانده است؟ البته خواهند گفت: الله (چنین کرده) است».

هرگاه ثابت شدکه خالق تنها او است، رازق تنها اواست، آب که سر چشمهٔ اصلی حیات و مایهٔ زندگی همه جانوران و منشأ رزق و روزی همه زنده جانها است، تنها ازطرف او است، و مشرکان نیز به این حقیقت اعتراف دارند، پس معبود هم تنها اواست.

- هرگاه با این دلایل اعترافی، بالای مشرکان اقامهٔ حجت شد و در میدان بحث و مناظره آنها شکست خوردند و تو غالب و پیروز شدی، ﴿قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ «بگو: همه ستایش ویژهٔ الله است» که کافهٔ نعمت ها ازجانب او است، وغلبهٔ حق وشکست باطل نیز ازطرف اواست.

- ازآنجاکه اعتراف مشرکان وکردارهای شان باهم متناقض است، ازین جهت می گوید: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾﴾ «بلکه بیشتر ایشان نمی دانند»، به همین سبب عملی را انجام می دهندکه باگفتارهای شان تضاد دارد.

موضوع دوم: بیان حقارت دنیا و عظمت آخرت

ازآنجا که مشرکان از یک طرف به توحید ربوبیت اعتراف می کنند و ازطرف دیگر عملی را انجام می دهندکه با توحید منافات دارد، منشأ اصلی این تناقض، ابتلای آنها به حب دنیا است، ازین وجه متاع و زندگانی زود گذردنیا را درمقایسه با زندگی جهان آخرت، ناچیز معرفی نموده روشن می سازد که زندگی که واقعا درخور و شایستهٔ اهتمام و بذل توجه است، تنها زندگی آخرت است و کسی که دارای علم و دانش باشد هیچ گاه دنیا را بر آخرت ترجیح نمی دهد، می فرماید:

۱- حقارت دنیارا توضیح می دهد: ﴿وَمَا هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾ «و زندگی این جهان، جز سرگرمی و بازی نیست» که انسان را مشغول خود می سازد.

درسورهٔ حدیدآیهٔ (۲۰) علاوه بر لهو و لعب بودنش، سه امر دیگر را نیز اضافه نموده است، می گوید: ﴿ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌۢ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ﴾ «بدانیدکه زندگی این جهان تنها بازی و سرگرمی و زینت و مایهٔ خودستایی درمیان تان و بسیار طلبی در مال ها و فرزندان است».

«لهو» سرگرمی، عملی که انسان را مشغول خود می سازد، و هدف از توصیف دنیا به «لهو و لعب» تحقیر شأن دنیا است، البته همان دنیایی که هدف مقدس عبادت الهی را با خود نداشته باشد، و بنده تمام هم و غمش را متوجه آن سازد و از آخرت کاملا غافل گردد، چنین شخص شکی نیست که از مقصود و هدف خود انحراف ورزیده است.

۲- سپس در برابر حیات ناپایدار دنیا، زندگانی حقیقی و جاویدانی و عظمتش را ابرازداشته آن را ترجیح می دهد: ﴿وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُ﴾ «ویقینا سرای آخرت، سرای زندگی دائمی است» که خالی ازآشوب و رنج است. «ٱلۡحَيَوَانُ» سرای زندگی جاودانه.

- درپایان می گوید: ﴿لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ۝٦٤﴾ «اگراین حقیقت را می دانستند»، هرگز زندگی ناپایدار دنیا را بر زندگی جاودانی آخرت، ترجیح نمی دادند.

نظیر این آیه درسورهٔ انعام آیهٔ (۳۲) و درسورهٔ توبه آیهٔ (۳۸) ذکرشده است.

❁❁❁

مطلب ششم: (ازآیهٔ ۶۵-۶۹)

بیان تناقض حال مشرکان و وعید برای ایشان و بشارت برای نیکوکاران

﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ
۝٦٥ لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ وَلِيَتَمَتَّعُواْۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ۝٦٦ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا حَرَمًا ءَامِنًا
وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنۡ حَوۡلِهِمۡۚ أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَكۡفُرُونَ ۝٦٧ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ
عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥٓۚ أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوًى لِّلۡكَٰفِرِينَ ۝٦٨ وَٱلَّذِينَ
جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۝٦٩﴾

ترجمه:

۶۵- وهنگامی که درکشتی سوار شوند، با اظهار اخلاص عبادت، تنها الله را می خوانند، پس هنگامی که آنان را به سوی خشکه نجات دهد، ناگهان ایشان (دوباره) شرک می ورزند.

۶۶- تا به آنچه که به آنها داده ایم، ناسپاسی کنند و تا (چند روزی) بهره گیرند، سرانجام (حقیقت حال خود را) خواهند دانست.

۶۷- آیا ندیده اند که ما (سر زمین مکه را) حرم با امنی گردانیده ایم در حالی که مردمان از اطراف شان ربوده می شوند، آیا پس به چیزهای بی اصل و بی اساس باور می دارند، و نعمت الله را ناسپاسی می کنند.

۶۸- و چه کسی ستمگارتر است ازکسی که بر الله دروغ بر بندد، یا سخن حق را هنگامی که نزد او آید، دروغ شمارد؟ آیا در دوزخ جای کافران نیست؟

۶۹- وکسانی که در راه ما جهاد کردند، البته ایشان را به راه خویش رهنمایی می کنیم، یقینا الله با نیکوکاران است.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث شده است:

۱- بیان تناقض سلوک مشرکان،

۲- اخبار از نعمت بزرگ الهی بر قبیلهٔ قریش،

۳- توبیخ و وعید برای ظالمان و بشارت برای مؤمنان.

موضوع اول: بیان تناقض سلوک مشرکان

یکی از روش های نامعقول مشرکان این بود که هنگام سختی و بروز خطر، با کمال اخلاص تنها الله را می خواندند، اما هنگامی که خطر ازآنها رفع می گردید و امن بر قرار می شد به الله شریک می آوردند، درحالی که این تناقض صریح است، چنانچه همین عملکرد آنها را درینجا حکایت می کند: ﴿ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴾«پس هنگامی که ایشان درکشتی سوار شوند، با اظهار اخلاص عبادت، تنها الله را می خوانند»، و تنها از و کمک می طلبند و تنها به درگاه او تضرع و عاجزی می کنند.

چنانچه سیرت نویسان ذکر نموده اند: هنگامی که پیغمبر ﷺ مکه را فتح نمود، عکرمه پسر ابوجهل ازآنجا به سوی یمن فرار نمود و از یمن سوار کشتی شد، تا به سوی حبشه فرار کند، هنگامی که کشتی در وسط بحر قرار گرفت و با امواج طوفانی مواجه شد، کشتیبانان گفتند: ای مردم ! درینجا تنها از الله مدد بخواهید و تنها او را دعا کنید، زیرا درچنین حالات جز او کسی نجات نمی دهد، پس عکرمه رضی الله عنه گفت: اگر در بحر جز او کسی نجات ندهد، در خشکه نیز جز او کسی نجات نمی دهد. (سپس گفت) ای الله! من با تو پیمان می بندم که اگر ازین کشتی سالم بیرون شوم، بر می گردم و حتما دست خود را در دست محمد - ﷺ - قرار می دهم، و البته او را نرم دل و مهربان خواهم یافت.

همان بود که عکرمه رضی الله عنه دو باره به مکه برگشت و ایمان خود را اعلان داشت.

- اما همین مشرکان، در حالت امن و آرامی این عقیدهٔ خود را نقض می کنند: ﴿فَلَمَّا نَجَّىٰهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾﴾ «پس هنگامی که آنان را به سوی خشکه نجات دهد، ناگهان ایشان (دوباره) شرک می ورزند»، این سلوک متناقض ایشان، در قرآن در آیات زیادی مذکور است، مثلا درسورهٔ یونس آیهٔ (۱۲) و درسورهٔ نحل آیهٔ (۵۳-۵۳) و درسورهٔ إسراء آیهٔ (۶۷) و در سورهٔ روم آیهٔ (۳۳) و در سورهٔ زمر آیهٔ (۴۹) از همین شیوهٔ رفتار مشرکان خبر می دهد.

- سپس سرانجام این نقض را بیان می کند: ﴿لِيَكْفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُواْ﴾ «تا به آنچه که به آنها داده ایم، ناسپاسی کنند و تا (چند روزی) بهره گیرند»، حرف لام در «لِيَكْفُرُواْ»، لام عاقبت است که به معنی سرانجام می باشد، یعنی انجام و عاقبت همین اعمال شان، ناسپاسی به نعمت های ما و بهره مندی به متاع زودگذر دنیا است.

همچنان می توان حرف لام را در هردو کلمه - لِيَكْفُرُواْ، وَلِيَتَمَتَّعُواْ - برای امر قرار داد، درین صورت مقصود آیه تهدید کافران می باشد.

- باز آن تهدید ضمنی را تصریح نموده می گوید: ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾﴾ «سر انجام حقیقت حال خود را خواهند دانست»، هنگامی که ازین جهان به سوی سرای آخرت نقل مکان می کنند، آنگاه ثمرهٔ این کفران و نتیجهٔ این خوش گذرانی و تمتع خود را درک خواهند نمود، آن وقت ازنعمت های دائمی محروم و به عذاب ابدی محکوم خواهند گردید.

موضوع دوم: اخبار از نعمت بزرگ الهی برقبیلهٔ قریش

بعد ازآنکه درآیات گذشته از تناقض سلوک مشرکان خبرداد، اکنون درین آیه از نعمت عظیم خود بر قبیلهٔ قریش و ازکفران آنها در برابر این نعمت خبر می دهد: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ﴾ «آیا ندیده اند که ما (سرزمین مکه را) حرم با امنی گردانیده ایم در حالی که مردمان ازاطراف شان ربوده می شوند»، و بیرون از حدود حرم نه جان و مال کسی محفوظ بود و نه هم آبرو و عزت کسی، اما کسانی که در حدود حرم زندگی داشتند، مردم آنها را به دیدهٔ احترام می نگرستند و از همه نا امنی های بیرون حرم در امان بودند.

این بزرگترین احسان الهی بر مشرکان قریش بود که ایشان را در منطقهٔ با امن اسکان داد، و رزق و روزی فراوانی را دراختیار شان گذاشت، خوف و هراس شان را به امن مبدل گرداند، چنانکه درسورهٔ قصص آیهٔ (۵۷) این مسئله را روشن ساخته است.

- سپس الله تعالی آنها را در برابر باطل پرستی و درمقابل کفران این نعمت بزرگ، مورد توبیخ قرار می دهد: ﴿أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَكۡفُرُونَ ۝٦٧﴾ «آیا پس به چیزهای بی اصل وبی اساس باور می دارند و نعمت الله را ناسپاسی می کنند؟» و آیا شرک با الله وعبادت غیر الله را شکرانهٔ این انعام بزرگ قرار داده ضلالت را برهدایت، شقاوت را برسعادت، ترجیح می دهند؟!

موضوع سوم: توبیخ و وعید برای ظالمان و بشارت برای مومنان

بعد از بیان تناقض سلوک مشرکان، الله تعالی این امر را بیان می دارد که این مشرکان ستم پیشه ترین قوم هستند و ظالمان را به دو گروه تقسیم می کند:

۱- ظالم افتراء کننده: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾ «و چه کسی ستمگارتر است از کسی که برالله دروغ بربندد؟» و به سوی الله شریکان را نسبت کند و یا برای الله داشتن همسر و فرزند را عقیده کند، یا بگوید که برایم وحی آمده است در حالی که برایش هیچ چیزی وحی نشده است، و یا هنگامی که عمل حرام و نادرستی را انجام دهد، ادعا کند که الله تعالی به این اعمال دستور داده است، اینها همه افترا و بدترین ظلم است.

۲- ظالم تکذیب کننده: ﴿أَوۡ كَذَّبَ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥ﴾ «یاسخن حق را هنگامی که نزد اوآید دروغ شمارد».

مراد ازحق عام است: توحید، اسماء وصفات الهی، مسئله معاد، قرآن و پیغمبر ﷺ همه را دربر می گیرد.

سپس این هردو گروه را مورد تهدید شدید قرار داده می گوید: ﴿أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡكَٰفِرِينَ ۝٦٨﴾ «آیا در دوزخ جای کافران نیست»، استفهام درینجا استفهام تقریری است، یعنی دوزخ واقعا جای کافران است.

- بعد از بیان عاقبت کافران، الله تعالی عمل و عاقبت نیک مومنان را بیان می دارد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا﴾ «وکسانی که در راه ما جهاد کردند».

مقصود از جهاد درین آیه، تنها قتال در راه الله تعالی نیست، بلکه هر نوع تلاش در راه حصول رضای الله تعالی است، پس قتال با کفار، نصرت دین و ردّ مخالفین، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزهٔ علمی و فرهنگی با مفتریان و پیروان باطل، جهاد با در برابر نفس و در برابر شیطان، جهاد به تعلیم و تعلم امور شرعی، عمل به مأمورات شرع و خود داری از منهیات شرع، همه جهاد در راه الله تعالی است.

پس نتیجهٔ و ثمرهٔ این جهاد دو پاداش بس عظیم می باشد:

۱- ﴿لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَا﴾ «البته ما ایشان را به راه خویش رهنمایی می کنیم»، و هدایت شان را به راه های خیر می افزاییم و توفیق بیشتر را نصیب ایشان می گردانیم.

چنانکه درسورهٔ قتال آیهٔ (۱۷) می گوید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ﴾ «وکسانی که طالب هدایت باشند الله هدایت ایشان را می افزاید وتقوای کامل را به آنان عطا می کند».

﴿زَادَهُمۡ هُدٗى﴾ اشاره به علم نافع و ﴿وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ﴾ اشاره به عمل صالح است.

چون ایشان در مسیرهدایت گام برداشتند، هدایت شان افزونتر شد، و هرگاه هدایت شان افزونتر شد، مقام تقوی را که عالی ترین مقام است، به دست آوردند، چنانکه درسورهٔ حجرات آیهٔ (۱۳) فرموده است: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ «یقینا گرامی ترین شما نزد الله، پرهیزگارترین شما است».

۲- ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۝٦٩﴾ «ویقینا الله با نیکوکاران است»، چون جهاد آنان دلیل احسان و نیکوکار بودن شان است، لذا پاداش دیگری که نصیب شان می گردد، نصرت و تأیید الهی است که در هرقدم دستگیری شان می کند.

مراد به معیت، معیت نصرت و معاونت، و «محسنین» همان مجاهدین و طلبگاران رضای الهی اند.

البته نا گفته نباید گذاشت که مقام محسنین نسبت به مقام مجاهدین بلند تر است، زیرا مقام محسنین در نتیجهٔ مجاهدت به دست می آید، و مجاهدت پیش زمینهٔ مقام احسان است، لذا آغاز آیهٔ بیانگر مجاهدت ایشان، و {لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَا} اشاره به مقام

احسان دارد، و ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ تصریح به حصول مقام احسان همراه با بشارت به نصرت و معیت الهی است.

و «محسنین» کسانی اند که عبادت الله را به نهجی انجام می دهند که گویا او را به چشم می بینند و هم در برابر بدی مردم، نیکی و در برابرظلم ایشان، گذشت می کنند.

نظیر این آیه درسورهٔ نحل آیهٔ (۱۲۸) می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ﴾ «یقینا الله باپرهیزگاران و نیکوکاران است».

به این ترتیب خاتمهٔ این سوره به آغازش مناسبت کامل دارد، زیرا در آغاز سوره ذکر ابتلا و آزمایش، در وسط سوره بیان صبر و توکل و درآخرش هدایت و نصرت است.

پس فشردهٔ مطالب این سوره چنین است: بندهٔ مومنی که در برابر آزمایش ها و مصایب از خود صبر و توکل نشان دهد، و در بجا آوری اوامر و نواهی الهی مجاهدت کند، نتیجه اش چنین می شود که او به مقام احسان نایل می گردد، و سرانجام نصرت و تأیید الهی همگام و قرین او می شود.

این سوره به ذکر ابتلای مومنین آغازگردید و به بیان تمجید محسنین پایان یافت.

پایان سورهٔ عنکبوت.

الحمد لله و الصلاة و السلام علی رسول الله،

و علی آله و صحابته و من اهتدی بهداه.

تفسیر

سورهٔ روم

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ انشقاق نازل شده است، در ترتیب نزول (۸۴) و در ترتیب مصحف (۳۰) و عدد آیاتش (۶۰) آیه است.

سبب تسمیهٔ این سوره به روم:

اینست که آغاز این سوره به ذکر مغلوبیت رومیان و سپس پیروزی آنها درطی چند سال بعدی شده است.

و این یکی از جوانب اعجاز قرآن کریم است که از امر غیبی مسقبلی که خبر داده بود، همانگونه تحقق پذیرفت .

وجه مناسبت این سوره به سورهٔ عنکبوت ازین قرار است:

۱- آغاز هردو سوره به ﴿الٓمٓ﴾ شده است.

۲- درسورهٔ عنکبوت ابتلای مومنان ذکرشد، و درین سوره برای مومنان بشارت ذکر می شود.

۳- سورهٔ عنکبوت به ذکر جهاد پایان یافت، و این سوره به وعدهٔ نصرت و غلبه و خوش حالی مومنان، آغاز می گردد.

محتوای این سوره:

موضوع محوری این سوره اصول عقیده: اثبات وحدانیت الله تعالی، حقانیت قرآن و رسول، حقانیت معاد و جزا وسزا در آخرت است.

واین سوره را نظر به موضوعات محوری اش می توان به دو بخش تقسیم کرد:

بخش اول: ازآغازسوره تا آیهٔ (۲۷) موضوع محوری درین بخش: اثبات توحید و معاد و حشر اجساد است، و مطالبی که درین بخش بحث شده است بدین قرار است: بشارت برای مؤمنان در مورد پیروزی رومیان به حیث دلیل برای حقانیت قرآن و رسول، ترغیب به تفکر

در مخلوقات الهی، ارائۀ دلایل اثبات معاد و حشر، و بیان هشت دلیل عقلی برای اثبات توحید و قدرت الله تعالی بر معاد. و آیات این بخش در چهار مطلب تفسیر می گردد.

بخش دوم: از آیۀ (۲۸-۶۰) موضوع محوری این بخش، رد شرک، نکوهش و تقبیح مشرکان و پیامدهای بد شرک است.

و مطالبی که درین آیات ازآن بحث شده، بدین قرار است: یک مثال روشن از واقع انسان ها برای نفی شرک، دستور به پیروی از دین فطرت، أوصاف مشخصۀ مشرکان، بیان بی ثباتی دو گروه مردم در حالت سختی و فراخی، سبب ظهور تباهی و بربادی در عالم، دستور به ثبات بر دین و طاعت الهی، دلایل اثبات توحید و معاد، سوگند مجرمان در بارۀ قلت توقف شان در دنیا، بیان عظمت شأن قرآن، تسلی برای پیغمبر ﷺ و دستور به صبر.

آیات این بخش سوره در پنج مقصد تفسیر می شود.

۞۞۞

بخش اول : ازآغازسوره تاآیۀ (۲۷) اثبات توحید و معاد و حشر اجساد.

مطلب اول : (از آیۀ ۱ – ۷) بشارت برای مومنان و دلیل حقانیت قرآن و رسول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ﴿١﴾ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ﴿٢﴾ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ﴿٣﴾ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴿٤﴾ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾ وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٦﴾ يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ﴿٧﴾﴾

ترجـمه:

۱- الف، لام، میم .

۲- رومیان مغلوب شدند (وشکست خوردند).

۳- (این شکست) در نزدیک ترین سرزمین (به بلاد عرب رخ داده است) و ایشان بعد ازمغلوبیت شان غالب خواهند شد.

۴- درمدت چند سالی. زمام همه کارپیش (ازغلبهٔ رومیان) و بعد ازآن، در دست الله است وآن روز (که رومیان پیروزی می شوند) مومنان خوش حال خواهند شد.
۵- به کمک و یاری الله. هرکسی را که می خواهد نصرت می دهد و او غالب مهربان است.
۶- این وعده ای است که الله داده است، و الله از وعدهٔ خود هرگزخلاف نمی کند ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند.
۷- (آنان) تنها ظاهر زندگی دنیا را می دانند و ایشان از آخرت کاملا بی خبر اند.

تفسیر:

در عصر فرخندهٔ پیغمبرﷺ دو قدرت بزرگ و رقیب یکدیگر وجود داشت:
یکی: فارسیان آتش پرست که در سرزمین ایران و خراسان زمین حکومت داشتند.
دوم: رومیان نصرانی که نسبت به آتش پرستان، به مسلمانان نزدیک تر بودند.
این هردو قدرت بنا بر رقابتی که بایکدیگر داشتند، همواره در حالت جنگ و نبرد بودند.
چنانچه درآن ایامی که پیغمبرﷺ درمکه بودند و مسلمانان دراقلیت قرار داشتند، در سنهٔ ۶۱۵ میلادی، خسرو بن هرمز پادشاه فارس بر مناطق شام و فلسطین که تحت سلطهٔ رومیان قرار داشت، حمله کرد و در منطقهٔ بصری و أذرعات میان هر دو طرف جنگ درگرفت و فارسیان رومیان را سخت ترین شکست دادند.
مشرکان ازپیروزی فارسیان خوش حال شده آن را به نفع خود فال نیک گرفته دلیل حقانیت مذهب شرکی خود قرار دادند، اما مسلمانان ازین وضع اندوه گین شدند، چون نظر به مناسبتی که میان مسلمانان و نصرانی ها وجود داشت که هر دو گروه پیرو کتاب و دین آسمانی بودند، مسلمانان علاقه مند پیروزی رومیان بر ایرانیان بودند.
پس درین هنگام این آیات نازل شد، و مومنان را در خلال چند سال به پیروزی دو بارهٔ رومیان بشارت داد و نزول این آیات یکی از دلایل حقانیت قرآن و رسالت پیغمبرﷺ گردید.
- نخست قبل از پرداختن به قصهٔ مغلوبیت روم و پیروزی آنان، سوره را به ﴿الٓمٓ ①﴾ آغاز می کند، تا به سوی اعجاز قرآن کریم اشاره ای باشد و همچنان توجه سامع را به سوی شنیدن آنچه که بعدا ذکر می شود، جلب کند.
- سپس از شکست رومیان خبر می دهد: ﴿غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ② فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ «رومیان شکست خوردند، در نزدیک ترین سرزمین».

مقصود از ﴿أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ منطقۀ بصری و أذرعات است که از بلاد شام بوده و در مجاورت سرزمین عربها قرار داشت و جزء از قلمرو امپراطوری روم بود.

در نتیجۀ این شکست هرقل پادشاه روم به قسطنطنیه پناه برد، و مدتی درآنجا تحت محاصره قرار گرفت، پس این وضع موجب شادمانی مشرکان مکه و باعث اندوه مومنان گردید.

پیشین گویی در مورد پیروزی رومیان:

می فرماید: ﴿وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣﴾ «وایشان بعد ازمغلوبیت شان غالب خواهندشد»، و پیروزی چشم گیری نصیب ایشان خواهد گردید.

-سپس زمان این پیروزی را تعیین می کند: ﴿فِي بِضۡعِ سِنِينَ﴾ «در چند سال» آینده.

کلمۀ «بِضۡعِ» از سه تا نه اطلاق می شود.

هنگامی که این آیات نازل شد، و ابوبکر رضی الله عنه آن را شنید، به سوی مشرکان بیرون شد و گفت: آیا شما به پیروزی برادران تان خورسند شدید؟ سوگند به الله که رومیان بر فارسیان پیروز خواهند شد، همان طوری که پیغمبر مایان به ما خبر داده است. أبی بن خلف به ابوبکر رضی الله عنه گفت: تو دروغ می گویی، ابوبکر رضی الله عنه به او پاسخ داد: سوگند به الله، تو دروغ می گویی، بیا ده شتر را در میان شرط بگذاریم، اگر رومی ها پیروز شدند، همانست که تو برایم ده شتر می دهی و اگر فارسیان پیروز شدند، من ده شتر برایت می دهم. سپس ابوبکر رضی الله عنه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و ایشان را از قصه خبر داد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ابوبکر رضی الله عنه گفت: در مقدار شرط بیفزای و وقت شرط را تمدید کن.

ابوبکر بیرون شد و أبی بن خلف را گفت: شاید تو پشیمان شده ای ؟ او گفت: نخیر. ابوبکر گفت: بیا که مقدار شرط را بیفزاییم و وقت آن را تمدید کنیم، پس آن را صد شتر تا مدت نه سال قرار دهیم. أبی بن خلف این شرط را پذیرفت، هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه هجرت می کرد، پسرش عبد الرحمن را کفیل خود گماشت تا در صورت بردن و یا باختن شرط، مسئولیت پرداخت و یا تسلیم شدن مال شرط را داشته باشد.

بعد از هجرت، ابی بن خلف به سبب جراحتی که در جنگ احد به او رسیده بود، مُرد، و در سال هفتم هجری رومیان دو باره بر فارسیان غالب شدند، پس ابوبکر رضی الله عنه مال شرط شده را از ورثۀ ابی بن خلف گرفت و آن را نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم برد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم به او دستور

داد تا آن مال را صدقه کند. و قصهٔ شرط گذاشتن ابوبکر رضی الله عنه با أبی بن خلف و سپس گرفتن او مال شرط شده را پیش از حرام قرار گرفتن قمار بود.

در روایت دیگری در سنن ترمذی آمده است که رومیان در سال دوم هجری مصادف با غزوهٔ بدر بر فارسیان، غالب شدند و این روایت را امام ترمذی صحیح قرار داده است.

و به این ترتیب پیشین گویی قرآن در بارهٔ غلبهٔ روم بر فارسیان در کمتر از ده سال، تحقق پذیرفت، و این دلیل بزرگی است بر صدق قرآن و وحی بودن آن از جانب الله تعالی.

- سپس می فرماید: ﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ﴾ «زمام همه کارپیش (ازغلبهٔ رومیان) و بعد ازآن، در دست الله است»، پس غلبهٔ هریکی ازین دو دولت بر دیگر به قضا و قدر الهی صورت می گیرد و هر دولت و کشوری که درجهان بر دولت دیگری غالب می شود، مربوط به مشیئت مالک ملک و ملکوت است، چنانکه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۲۶) می گوید: ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ﴾ «بگو: ای الله، ای مالک همه چیز! تویی که هرکسی را می خواهی حکومت و دارایی می بخشی و ازهرکس که می خواهی، حکومت و دارائی را بازپس می گیری».

و درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۴۰) می گوید: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ «و این روزها را ما درمیان مردم دست به دست می گردانیم»، گاهی کسی پیروز و گاهی هم شخص دیگری پیروز، و آنچه که در ورایی این همه پیروزی ها و مغلوبیت ها کارفرما است، ارادهٔ ذات قادر و مقتدر است.

- در روز غلبهٔ رومیان از مسرت مومنان خبر می دهد: ﴿وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ «وآن روز(که رومیان پیروز می شوند) مومنان خوشحال خواهند شد به سبب کمک الله».

در سنن ترمذی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که غلبهٔ رومیان بر فارسیان مصادف با پیروزی مسلمانان در جنگ بدربوده است.

پس در روز غلبهٔ رومیان بر فارسیان، مسلمانان به دو خوشحالی دست یافتند، یکی پیروزی خودشان بر مشرکان، دوم پیروزی اهل کتاب بر آتش پرستان.

- سپس برای تاکید ﴿لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ﴾ می گوید: ﴿يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۝٥﴾ «هرکسی را که می خواهد نصرت می دهد و اوغالب است (پس هر چه او بخواهد، همان می

شود، و او) رحیم است» لذا بندگان مومنش را زیر سیطرۀ زورمداران و قدرت مندان ظالم قرار نمی دهد، و نه هم بندگانش را در برابر گناهان شان زود مورد عقوبت قرار می دهد.

- بر تحقق این وعده تأکید بیشتر نموده می فرماید: ﴿وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ﴾ «این وعده ای است که الله داده است، و الله از وعدۀ خود خلاف نمی کند»، پس این وعدۀ پیروزی رومیان بر فارسیان حتما تحقق می پذیرد.

- باز به جهل مشرکان اشاره نموده می گوید: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ۝٦﴾ «ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند»، ازحکم و افعال الله تعالی که همه بر مبنای حکمت بی پایان او، استوار است، کاملا بی خبر اند. مقصود از «أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ» کافران و مشرکان اند.

اینجا شاید کسی بپرسد که بیشتر مردم که کافرانند چگونه بی خبر اند، در حالی که آنها به پیشرفت های اقتصادی وتخنیکی و نظامی بی نظیری دست یافته اند؟

- الله تعالی در پاسخ چنین سؤال می فرماید: ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ «(آنان) تنها ظاهر زندگی دنیا را می دانند»، لذا علم و تمدن آنها منحصر به آرایش دنیا و تجملات آنست، علمی است که بر محور فرج و بطن می چرخد، چنین دانش و علم وبال جان و بلای بی پایان است که انسان را از قلۀ شرف و عزت به گودال پستی و ذلت می کشاند، و علت این همه بدبختی اینست: ﴿وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ۝٧﴾ «و ایشان ازآخرت کاملا بی خبراند»، لذا به حساب وکتاب، جزا وسزا و به بهشت و دوزخ، ایمان ندارند، از همین سبب همه همت خود را تنها متوجه آبادان ساختن زندگی وعیش وعشرت دنیا ساخته اند.

و علم واقعی آنست که دنیا را وسیلۀ تعمیر آخرت انسان بگرداند، و در ورای هر عمل خویش هدف مقدسی نهفته باشد و کائنات را وسیلۀ شناخت الله تعالی قرار دهد، و ازآن در مسیر حصول رضای الله تعالی و عبادت و بندگی او استفاده کند، این همان علمی است که الله تعالی از طریق پیغمبرانش آن را برای مردم بیان داشته است، پس علم واقعی و مفید، علم قرآن وسنت و علم شریعت است، اما علوم دیگر از باب وسائل اند، اگر در مسیر درست کار گرفته شوند، خوب و مفید است، و اگر در مسیر غلط کار گرفته شوند، بد و مضر است.

مطلب دوم: (از آیهٔ ۸-۱۰)

ترغیب به تفکر در مخلوقات الهی که دلیل وجود و وحدانیت الله تعالی اند

﴿ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ
كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن
قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا
السُّوأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾ ﴾

ترجـــمه:

۸- آیا (کافران)درضمیرخود نیاندیشیدندکه الله آسمانها و زمین وآنچه را کـه درمیـان ایـن هردو است، جز برای اظهار حق و برای مدت معینی نیافریده اسـت، ویقینـا بسـیاری از مردم به ملاقات پروردگارشان کافراند.

۹- آیا در زمین گشت وگذار نکرده اند، تا بنگرند که سرانجام کسانی که پیش ازایشان بودند چگونه بود؟ آنها نسبت به ایشان نیروی بیشتر داشتند و زمین را به صورت بهتـر زیـر و روکردند، و زمین را از ایشان بیشترآباد کردند و پیغمبران شان با معجزه های روشن نزد ایشان آمدند (اما به جای تصدیق رسالت پیغمبران، آنان را تکذیب کردند، لذا آنها را بـه سخت ترین مجازات گرفتار کردیم) پس الله به ایشان ستم نکرد، ولی آنها بـر خویشـتن ستم می کردند.

۱۰- سپس سرانجام کسانی که بدی کردند، بدترین سرنوشت شد، بدان سبب که آیـت هـای الله را تکذیب کردند و به آنها استهزاء می کردند.

تفســـیر:

درین آیات دو مسئله بیان شده است:

۱- ترغیب به تفکر در مخلوقات الهی،

۲- توبیخ وتهدید برای تکذیب کنندگان حق.

مسئلۀ اول: ترغیب به تفکر در مخلوقات الهی

ازآنجا که منشأ همه بدبختی های مشرکان انکار از توحید و معاد است ازین جهت درین آیات مشرکان را به تفکر در مخلوقات الهی فرا می خواند که هر کدام آن دلیل وجود و دلیل وحدانیت الله تعالی است.

-اول تفکر در نفس: ﴿ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِىٓ أَنفُسِهِم ﴾ «آیا (کافران)درضمیرخود نیاندیشیدند؟» که کسی که آنها را ازعدم به وجود آورده است می تواند آنها را بار دیگر اعاده کند و کسی که وجود آنان را در اطوار گوناگون خلقت، انتقال داد تا آنکه روح را در ایشان دمید، بعد ازآن تولد شدند و مرحله به مرحله ایشان را به طفولیت وجوانی و پیری، رساند، او آنها را عبث نیافریده است، بلکه برای معرفت وحدانیت ذات وصفات وعبادت خود آفریده است.

درین صورت {أَنفُسِهِم} به معنی ذوات بوده و دلیل نفسی برای اثبات توحید و معاد می باشد؛ دلیل برای اثبات توحید ازآنجهت است که ساختمان وجودشان در بهترین ترکیب، و زیباترین صورت وهرکدام ازاجزای وجود ایشان با این تناسب کامل، ازعجائب قدرت کامل الله سبحانه است، و نیز وجود جوهر عقل درین ساختمان شگفت انگیز که به وسیلۀ آن کارهای شگفت انگیزی را انجام می دهد، و همچنان کارخانه عجیب قلب و شیش و جگر و چشم و گوش او که ازعجائب عالم خلق می باشند، هر کدام دلیل کمال قدرت و کمال علم الله تعالی است.

پس ذاتی که انسان را با این ترکیب نیکو و این همه اعضای شگفت انگیز آفریده است، ذات واحد لاشریک است.

و دلیل برای اثبات معاد ازآنجهت است که اگر انسان در اعضا و ساختار وجودش بیاندیشد، خواهد دانست که اگر زندگی و جهان دیگری نباشد، خلقت این صورت زیبا و فنای این ترکیب عجیب، عبث و بی فائده می شود، در حالی که الله تعالی هیچ چیزی را عبث نیافریده است، الله تعالی درسورۀ مومنون آیۀ (۱۱۵) می گوید: ﴿ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَٰكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴾ «آیا می پندارید که ما شما را بی فائده آفریده ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟»، این پندار شما غلط است، بلکه او شما را به خاطر هدف والایی آفریده است و همان طوری که نخستین بار شما را آفرید، به سوی او باز می گردید، پس او شما را دربرابر این ترکیب و سایر نعمت های داخلی وخارجی، مورد سوال قرار خواهد داد.

و یا معنی ﴿ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم ﴾ اینست که «آیا در ضمیر خود نیاندیشیدند..» تا به حکمت خلقت آسمان ها و زمین پی ببرند.

دوم: تفکر در کاینات: ﴿ مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ﴾ «الله آسمان ها و زمین وآنچه را که درمیان این هردو است جز برای اظهار حق نیافریده است».

وحق عبارت از وحدانیت الله سبحانه و سایرصفات و استحقاق عبادت وکمال قدرت او برمسئله معاد است، یعنی الله سبحانه این همه کائنات را آفریده است تا در پرتو این دلایل به او ایمان بیاورید و تنها او را عبادت کنید، چون طوری که او شما را آفرید و مکلف ساخت، بعد از مردن تان بار دیگر نیز شما را زنده می گرداند و در برابر اعمال تان حساب و کتاب می کند.

همین مطلبی که در آیهٔ مورد بحث ذکره شده، درسورهٔ حجر آیهٔ (۸۵) ودرسورهٔ انبیاء آیهٔ (۱۶) ودرسورهٔ ص آیهٔ (۲۷) ودرسورهٔ دخان آیهٔ (۳۸-۳۹) نیز ذکر شده است، این آیات آنگونه که دلائل اثبات توحید می باشند دلائل اثبات معاد نیز هستند.

بنا برین تفسیر، خلقت نفس، دلیل نفسی، وخلقت کائنات دلیل آفاقی می باشد، و دلیل نفسی را به غرض رعایت حال مستفید نخست ذکر نمود، چرا که او نخست امر واضح را می فهمد، بازخفی را.

اما درسورهٔ ذاریات آیهٔ (۲۰-۲۱) و درسورهٔ فصلت آیهٔ (۵۳) دلیل آفاقی را نظر به حال مستفید، نخست ذکر نمود، چرا که الله سبحانه گاهی نخست امرخفی را ذکر می کند، اگر مستفید نفهمید، همانست که در مرحلهٔ بعدی امر واضح را یادآورمی شود.

اگر کلمهٔ «نفس» در ﴿ فِي أَنفُسِهِم ﴾ به معنای ضمیر و وجدان، و محل تفکر و اندیشه باشد درین صورت مجموعه ﴿ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ﴾ «برای اثبات توحید و معاد یک دلیل از نوع دلایل آفاقی می باشد و درین صورت معنی آیه چنین می شود: «آیا (کافران) درضمیرخود نیاندیشیدندکه الله آسمان ها و زمین وآنچه را که درمیان این هردو است جز به حق نیافریده است»، تا ازین طریق به وحدانیت الله و قدرت او برمعاد، علم حاصل کنند.

- باز بیان می دارد که کاینات همانگونه که برای اظهارحق است ﴿ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾ «وبرای میعاد معینی است»، هرگاه آن میعاد به پایان برسد، همه فنا می شوند، زندگی این جهان و نظام آسمان ها و زمین وغیره پایان می یابد، جهان دیگری و نظام دیگری عوض آن پدیدار

می گردد، چنانکه درسورۀ ابراهیم آیۀ (۴۸) می گوید: ﴿ يَوۡمَ تُبَدَّلُ ٱلۡأَرۡضُ غَيۡرَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُۖ وَبَرَزُواْ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ﴾ «روزی که زمین، به زمین دیگری، وآسمان ها (به آسمان دیگری) تبدیل کرده می شوند، و همه درپیشگاه الله یگانۀ غالب حاضر می شوند».

- و با آنکه برای اثبات معاد و ملاقات پروردگاردلائل موجود است، با وجود این براهین ﴿وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَآيِٕ رَبِّهِمۡ لَكَٰفِرُونَ ٨﴾ «ویقینا بسیار مردم به ملاقات پروردگارشان کافراند»، چرا که آنها با خود نمی اندیشند و هر گاه اگر فکر و دانش خود را بکار گیرند، حتما به معاد و زندگی بعد از مرگ خود باور خواهند کرد.

مسئلۀ دوم: توبیخ و تهدید برای تکذیب کنندگان حق

ازآنجا که انکار کافران ازملاقات پروردگارشان، بدون کدام دلیل بود، لذا درین آیات با آنها درچهار مرحله به گفتگو می پردازد:

درمرحلۀ اول: با اسلوب توبیخی سخن را متوجه ایشان ساخته می فرماید:﴿ أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ ﴾«آیا در زمین گشت وگذار نکرده اند تا بنگرند که سرانجام کسانی که پیش ازایشان بودند چگونه بود؟» و چگونه ما آنها را در برابر تکذیب و استکبارشان هلاک کردیم.

درمرحلۀ دوم: آنها را از امکانات در دست داشتۀ سابقین خبرمی دهد: ﴿ كَانُوٓاْ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَأَثَارُواْ ٱلۡأَرۡضَ وَعَمَرُوهَآ أَكۡثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا ﴾ «آنها نسبت به ایشان نیروی بیشتر داشتند و زمین را به صورت بهتر زیر و روکردند، و زمین را ازایشان بیشتر آباد کردند»، «وَأَثَارُواْ ٱلۡأَرۡضَ» یعنی زمین را به غرض کشت و زراعت زیر و رو کردند.

درینجا الله تعالی برای امتان گذشته سه صفت ذکر نموده است:

۱- نیروی بدنی و اقتصادی ونظامی.

۲- مهارت در فن کشت و زراعت و کندن چاه ها ونهرها و استخراج معادن و فلزات.

۳- عمارت زمین به کشت و زراعت و باغ ها و قصرهای عالی وجاده های قشنگ .

این اقوام هلاک شده درین هرسه وصف، نسبت به مشرکان مکه، به مراتب برتری داشتند.

قابل تذکر است که نوع انسان در همه اعصار به سه نیرو اعتماد دارد:

اول: نیروی جسمی وفکری در خود و دریاورانش، زیرا پرداختن به هر کاری وابسته به نیروی جسمی وفکری است.

دوم: نیروی اقتصادی.

سوم: نیروی وقایوی و پشتیبان که هنگام ضعف به آن پناه ببرد.

پس درین آیه به این هرسه نیرو اشاره شده است:

﴿كَانُوٓا۟ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ اشاره به نیروی جسمی و علمی و فکری است.

﴿وَأَثَارُوا۟ ٱلْأَرْضَ﴾ اشاره به قوهٔ اقتصادی ومالی است.

﴿وَعَمَرُوهَآ أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا﴾ اشاره به نیروی وقایوی و پشتیبان است.

زیرا آنها عمارت های بسیار بلند و مستحکم داشتند که هنگام ضرورت به آنها پناه می بردند، همچنین درسورهٔ فاطرآیهٔ (۴۴) و درسورهٔ غافر آیهٔ (۸۲) ازهمین سه نیروی دردست داشتهٔ آنها حکایت می کند.

پس آن اقوام درین هرسه نیرو، نسبت به اهل مکه و سایرمشرکان برتری داشتند، اما هنگامی که پیغمبران الهی را تکذیب نمودند، مورد عقوبت قرار گرفتند و عذاب الهی برآنها کاملا تطبیق شد و درآن هنگام این نیروها به آنها هیچ سودی نبخشید و همه نیست و نابود شدند که جزآثار و دیار مخروبهٔ ایشان هیچ چیزی باقی نماند.

- در مرحلهٔ سوم، از برخورد بد شان باپیغمبران حکایت دارد: ﴿وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ﴾ «وپیغمبران شان بامعجزه های روشن به حضور ایشان آمدند»، اما در عوض اینکه پیغمبران خود را تصدیق کنند، آنها را تکذیب نمودند و آنها را به مسخره و استهزاء گرفتند.

- و نابودی آنها بی موجب نبود: ﴿فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝٩﴾ «پس الله به ایشان ستم نکرد، ولی آنها بر خویشتن ستم می کردند» که حق را تکذیب می کردند و هر که حق را تکذیب نموده برآن اصرار ورزد، مستحق عذاب الهی می گردد.

- مرحلهٔ چهارم: سرانجام انکار حق وتکذیب آنها را بیان می کند: ﴿ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔوا۟ ٱلسُّوٓأَىٰٓ أَن كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَكَانُوا۟ بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ ۝١٠﴾ «سپس سرانجام کسانی که بدی کردند، بدترین سرنوشت شد، چرا که آیتهای الله را تکذیب کردند و به آنها استهزاء می کردند».

«ٱلسُّوٓأَىٰٓ» صیغهٔ مؤنث اسم تفضیل «أسوأ» است، به معنی بسیار بد و بسیار زشت.

و در ﴿عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ﴾ دو قرائت است:

یکی: قرائت نصب، درین صورت ﴿عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ﴾ خبر کان، و ﴿ٱلسُّوٓأَىٰٓ﴾ اسم کان، و ﴿أَن كَذَّبُواْ﴾ بیان «إساءت» می شود.

پس معنی چنین می شود: «سپس بدترین سرنوشت سر انجام آنانی گردید که بدی کردند، بدی شان این بودکه آیت های الله را تکذیب کردند وبه آنها استهزاء می کردند».

دوم: قرائت رفع، این قرائت دوصورت دارد:

صورت اول: ﴿عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ أَسَاءُوْا﴾ اسم «کان» و ﴿ٱلسُّوٓأَىٰٓ﴾ خبرکان و ﴿أَن كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾ علت سرنوشت بدآنها است، پس معنی چنین می شود: «بازسر انجام کارآنانی که بدی کردند، بد ترین سرنوشت شد، چرا که آیت های الله را تکذیب کردند و به آنها استهزاء می کردند».

صورت دوم: ﴿عَاقِبَةُ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ ٱلسُّوٓأَىٰٓ﴾ اسم کان و ﴿أَن كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ﴾ خبر کان می باشد، پس درین صورت معنی چنین می شود: «سپس سرانجام کارآنانی که کارهای بدانجام دادند چنین شد که آیت های الله را تکذیب کردند و به آنها استهزا می نمودند»، یعنی تکذیب و استهزای که از ایشان سرزده است، عقوبت بدی های آنها است، چنانکه درسورهٔ صف آیهٔ (۵) می گوید: ﴿فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ «پس هرگاه از(حق) انحراف ورزیدند، الله (به طریق عقوبت) دل های ایشان را منحرف ساخت».

درسورهٔ حشر آیهٔ (۱۹) می گوید: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ «و مانند کسانی مباشید که الله را فراموش کردند، پس الله آنها را ازخودشان فراموش گرداند».

درسورهٔ توبه آیهٔ (٦۷) می گوید: ﴿نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ «الله را فراموش کردند، پس الله ایشان را فراموش کرد»، و رحمت خود را به روی شان مسدود ساخت.

از همین جاست که برخی از علماء گفته اند: کسی که به ترک آداب مبتلا شود درترک سنت واقع می شود و هرکسی که به ترک سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبتلا شود درترک فرائض واقع می شود، سپس به استخفاف شریعت مبتلا می شود وکسی که به استخفاف شریعت مبتلا شود، درکفر واقع می شود، نعوذ بالله.

زیرا درمیان معاصی تجاذب است، یک گناه، گناه دیگر را جذب می کند، همانگونه که طاعات و عبادات مخلصانه، یکدیگر را جلب می کنند.

۞۞۞

مطلب سوم: (از آیهٔ ۱۱-۱۹) دلائل اثبات معاد و حشر

﴿ اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾ وَلَمْ
يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاؤُا وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ
يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا
الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ
تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾ يُخْرِجُ
الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱۱- الله آفرینش را می آغازد سپس آن را اعاده می کند، باز به سوی او برگردانده می شوید.

۱۲- و روزی که قیامت برپا می شود گنهگاران نومید می شوند.

۱۳- و برای ایشان از انبازان شان، میانجی گرانی نخواهند داشت و به انبازان خویش کافر می شوند.

۱۴- و روزی که قیامت برپا می شود، آن روز مردم ازهمدیگر جدا می شوند.

۱۵-پس کسانی که ایمان آوردند وعمل شایسته انجام دادند، ایشان در بهشت خوشحال کرده می شوند.

۱۶- و اما کسانی که کافرشدند وآیت های ما و روز قیامت را دروغ شمردند، پس ایشان در عذاب (دوزخ) حاضرکرده می شوند.

۱۷- پس الله را به پاکی یاد کنید هنگامی که در وقت شام داخل می شوید و هنگامی که صبح می کنید.

۱۸- و او راست ستایش درآسمان ها و زمین و در وقت عصر، وهنگامی که به وقت پیشین می رسید.

۱۹- بیرون می کند زنده را ازمرده، و بیرون می کند مرده را از زنده، و زنده می گرداند زمین را بعد ازخشکیدنش و همین گونه (ازقبرها دو باره) بیرون آورده می شوید.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- ارائۀ دلائل عقلی برای اثبات معاد،

۲- بیان نومیدی مجرمان در روز بازگشت،

۳- تقسیم اهل محشر به دو گروه،

۴- ثمرۀ بیان گذشته.

موضوع اول: ارائۀ دلائل عقلی برای اثبات معاد

دلیل عقلی اول: بعد ازآنکه سرانجام مجرمان را به سوی جهنم اعلان داشت، اعلان این تهدید، مستلزم اعادۀ حشر و نشر است، پس الله سبحانه برای اثبات این مطلب اقامۀ دلیل نموده بیان می دارد که ذاتی که به آفرینش قادر است، به اعاده نیزتوانا است، چنانکه می گوید: ﴿ٱللَّهُ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ١١﴾ «الله آفرینش را می آغازد سپس آن را اعاده می کند، باز به سوی او برگردانده می شوید»، و هر انسانی را در برابر اعمالش پاداش و جزا می دهد، همین مطلب را درسورۀ روم آیۀ (۲۷) چنین بیان داشته است: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ﴾ «و او کسی است که آفرینش را می آغازد، سپس آن را تجدید می کند، و این کار بر وی آسان است».

درسورۀ ق آیۀ (۱۵) می گوید: ﴿أَفَعَيِينَا بِٱلۡخَلۡقِ ٱلۡأَوَّلِۚ﴾ «آیا ما ازآفرینش نخستین مانده شده بودیم»؟ چنین نیست زیرا مانده شدن علامۀ عجز است و الله تعالی از هر گونه صفت نقص منزه است.

موضوع دوم: بیان نومیدی مجرمان در روز بازگشت

- ﴿وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُبۡلِسُ ٱلۡمُجۡرِمُونَ ١٢﴾ «و روزی که قیامت برپا می شود گنهگاران نومید می شوند»، چرا که برای توجیه گناهان شان هیچ دلیلی ندارند، تا به وسیلۀ آن ازخود دفاع کنند.

«يُبۡلِسُ» ساکت و نا امید می شود، از مادۀ «أبلَسَ» کسی که حجت و دلیلی نداشته مات و لاجواب بماند.

- یکی از اسباب نومیدی آنها را یادآور می شود که ازمعبودان شان کسی حاضرنیست که آنها را شفاعت کند: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَآئِهِمۡ شُفَعَٰٓؤُاْ﴾ «و برای ایشان از انبازانشان میانجی گرانی نخواهند داشت»، درحالی که ایشان آنها را در دنیا به امید سفارش عبادت می کردند، و ازآنهاتوقع شفاعت داشتند، چنانکه درسورۀ یونس آیۀ (۲۸) و درسورۀ زمر آیۀ (۳) از خودآنها این توقع را حکایت نموده است.

پس آن معبودان درآن روز، نه تنها شفاعت نمی کنند، بلکه ازعبادت عابدین خویش انکار می کنند، چنانکه درسورۀ فاطرآیۀ (۱۴) می گوید: ﴿وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡ﴾ «و روز قیامت ازشرک شما انکار می کنند»، درسورۀ احقاف آیۀ (۶) می گوید: ﴿وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ﴾ «و هنگامی که مردمان برانگیخته شوند، آنها دشمن ایشان می گردند، و ازعبادت آنها انکار می کنند».

و نیز در سورۀ مریم آیۀ (۸۱-۸۲) و درسورۀ عنکبوت آیۀ (۲۵) خبر می دهدکه آنها ازعابدین خود نه تنها انکار بلکه به آنها نفرین می فرستند.

- بعد ازآنکه بیچارگی و بی سودی معبودان را در مقابل عبادت کنندگان شان بیان داشت، اکنون برائت عابدان را در برابر معبودان شان بیان می کند: ﴿وَكَانُواْ بِشُرَكَآئِهِمۡ كَٰفِرِينَ ۝١٣﴾ «وآنها از شریکان خویش منکر می شوند» و ازآنها برائت ونفرت می کنند.

درسورۀ بقره آیۀ (۱۶۶-۱۶۷) برائت طرفین، و درسورۀ عنکبوت آیۀ (۲۵) نفرین گفتن فریقین را بریکدیگر بیان داشته است.

موضوع سوم: تقسیم اهل محشر به دوگروه

- ﴿وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوۡمَئِذٖ يَتَفَرَّقُونَ ۝١٤﴾ «و روزی که قیامت برپا می شود، آن روز مردم از همدیگر جدا می شوند»، جدایی که بعد ازآن اجتماعی هرگز وجود ندارد، چنانکه در سورۀ یس آیۀ (۵۹) می گوید: ﴿وَٱمۡتَٰزُواْ ٱلۡيَوۡمَ أَيُّهَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ﴾ «ای گنهکاران امروز ازهم جدا شوید»، پس اهل ایمان و طاعات به سوی بهشت برده می شوند و مجرمان و کافران به دوزخ انداخته می شوند.

بعد از ذکر تفرق، کیفت تفرق آنها را تفصیل می کند:

۱- در مورد مومنان نیکوکار می فرماید: ﴿ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَهُمۡ فِي رَوۡضَةٖ يُحۡبَرُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ «پس کسانی که ایمان آوردند وعمل شایسته انجام دادند، ایشان در بهشت خوشحال کرده می شوند». «يُحۡبَرُونَ» مسرور کرده می شوند، از مادهٔ «حُبُور» به معنی سرور و خوشحالی.

یعنی آنجا همه وسائل خوشحالی و شادمانی برای ایشان مهیا است خوراکی های لذیذ، آبهای گوارا، حور و غلمان، همسران زیبا، آوازهای خوش و طرب انگیز، فرح و سرور و نعمت هائی که وصف آن را نمی توان در قالب الفاظ بیان کرد، چنانکه درسورهٔ سجده آیهٔ (۱۷) می گوید: ﴿ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾ «پس هیچ کس نمی داند آنچه را که برای ایشان پنهان داشته شده است، ازچیزهای مسرت بخشی که مایهٔ آرامی چشمان اند، پاداش داده می شوند به سبب آنچه می کردند».

۲- در مورد کافران می فرماید: ﴿ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَلِقَآيِٕ ٱلۡأٓخِرَةِ فَأُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلۡعَذَابِ مُحۡضَرُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ «و اما کسانی که کافرشدند وآیت های ما و روز قیامت را دروغ شمردند، پس ایشان در عذاب (دوزخ) حاضرکرده می شوند»، عذابی که بیرون شدن ازآن ممکن نیست.

چنانکه درسورهٔ حج آیهٔ (۲۲) می گوید: ﴿ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴾ «هرگاه بخواهند از جهت اندوهی که عائد حال شان می گردد، ازآنجا بیرون شوند، درآن باز گردانده می شوند و (برای ایشان گفته می شود) عذاب آتش سوزان رابچشید». درسورهٔ زخرف آیهٔ (۷۴-۷۵) نیز توضیح کمیت و کیفیت عذاب آنها است.

موضوع چهارم: ثمرهٔ بیان گذشته

الله سبحانه بعد ازآنکه کمال قدرت خود را به خلقت کاینات درآغاز عالم، و همین گونه به هنگام قیام قیامت بیان داشت و افتراق مردم را به دوگروه و جزای مناسب حال هریک را اعلان نمود، اکنون ثمرهٔ این بیان را یادآور می شود، یعنی آنچه که انسان را به حال گروه اول پیوند می دهد و ازحال گروه دوم، دور نگه می دارد، تسبیح وثنای پروردگار کاینات است.

وچون فرو رفتن درخواب شب و بیدارشدن هنگام صبح، شبیه زندگی بعد ازمرگ است، بدین مناسبت می گوید: ﴿ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ﴿١٧﴾ ﴾ «پس الله را به پاکی

یاد کنید هنگامی که در وقت شام داخل می شوید و هنگامی که صبح می کنید» و در همه اوقات، مصروف تسبیح او باشید.

در ﴿ تُمۡسُونَ ﴾ نمازمغرب وعشا، و در ﴿ تُصۡبِحُونَ ﴾ نماز صبح داخل است.

پس از دستور به تسبیح، حمد خود را ذکر می کند، چرا که حمد وتسبیح قرین یکدیگرانـد، مـی گویـد: ﴿ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ﴾ «و ستایش از آن الله است درآسمانها و زمین»، و ساکنان آسمانها و زمین سرگرم حمد وثنای او می باشند.

سبب تقدیم تسبیح برحمد درآیهٔ مورد بحث و درسائر مقامات ازین جهت است که درتسبیح، تخلیه (پاکسازی) و درحمد تحلیه (آرایش) است و تخلیه برتحلیه مقدم می باشد.

- باز می فرماید: ﴿ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ ۝١٨ ﴾ «و درآخر روز، و هنگامی که دروقت ظهر داخل می شوید» او را به پاکی یادکنید، این اشاره به نماز عصر و پیشین است، پس بدین ترتیب این آیه اوقات نمازهای پنجگانه را شامل شد.

ممکن است از چهار وقت مذکور درین آیه عموم اوقات و دوام ذکر مراد باشد، اشاره به اینکه باید بنده همواره مصروف تسبیح وثنای پروردگارکائنات باشد.

و هم ممکن است که مقصود آیه، اوقات نمازهای پنجگانه و نمازهای نفلی و اذکار صبح وشام و اذکار بعد از نمازهای فرض و غیره مراد باشد.

این اوقاتی که الله سبحانه برای نمازهای پنجگانه تعیین نموده است، اشرف وقت ها ست تسبیح وثنا و عبادت درین اوقات، ازین جهت است که اینها وقت انتقال ازیک حال به سوی حال دیگر و اوقات تجدد نعمت های الهی است.

درین آیه سخن را از نماز مغرب آغاز نمود که پایان روز، وآغاز شب است و درسورهٔ إسراء آیهٔ (۷۸) از نماز پیشین آغاز نموده گفت: ﴿ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ ﴾ زیرا نماز پیشین، نخستین نمازی بود که جبرئیل علیه السلام برای پیغمبر ﷺ امامت کرد.

- **دلیل عقلی دوم** برای اثبات معاد: ﴿ يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ ﴾ «بیرون می کند زنده را ازمرده و بیرون می کند مرده را از زنده»، او توانا است که شئ را از ضدش به وجود آورد، این دلیل کمال قدرت او است، به همین اساس می بینیم که از خاک انسان آفرید و ازتخم، مرغ و پرنده بیرون می آورد، و همچنان از کافر مسلمان می آفریند و از مسلمان کافر می آفریند.

- **دلیل عقلی سوم** برای اثبات معاد: ﴿وَيُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ «و زنده می گرداند زمین را بعد از خشکیدنش»، که به وسیلهٔ باران رحمت، هزاران نوع سبزه و گیاه را ازآن می رویاند، درحالی که پیشتر میدان صاف و خالی ازگیاه بود، چنانکه این مطلب درسورهٔ حج آیهٔ (۵) درسورهٔ یس آیهٔ (۳۳) ذکر شده است.

- سپس می گوید: ﴿وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾﴾ «و همین گونه (ازقبرها دو باره) بیرون آورده می شوید»، چنانکه گیاهان از زمین بیرون می شوند، سورهٔ اعراف آیهٔ (۵۷) تائید همین معنی است، و درسورهٔ ق می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾﴾ «بیرون شدن (ازقبرها) شبیه بیرون شدن سبزه از زمین است».

این حجت و دلیل روشن است بر اینکه ذاتی که زمین را بعد از مرده بودنش زنده می گرداند، قادر است که مرده را دو باره زنده گرداند، از لحاظ عقلی درمیان این هردو هیچ فرقی نیست.

۞۞۞

مطلب چهارم: (از آیهٔ ۲۰-۲۷)

ذکر هشت دلیل عقلی برای اثبات توحید و قدرت الله تعالی بر معاد:

﴿وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم
مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
﴿٢١﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ
لِّلْعَٰلِمِينَ ﴿٢٢﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْىِۦ بِهِ
ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ
وَٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِۦ ۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾ وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ
كُلٌّ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ﴿٢٦﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۚ وَلَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِى
ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾﴾

ترجـــــمه:

۲۰- و از نشانه های (وحدانیت وقدرت) او این است که شما را ازخاک آفرید، باز شما بشری (از گوشت و پوست و استخوان شده با مرور زمان زیاد شـدید و بـرای تـلاش روزی در روی زمین) پراگنده می شوید.

۲۱- و از نشانه های (قدرت) او این است که برای شما ازجنس خودتان همسران آفرید تا بـه سوی آنها آرام گیرید و درمیان تان دوستی و مهربانی ایجادکرد، یقینا درین امور نشانه ها است برای گروهی که می اندیشند.

۲۲- و از نشانه های (وحدانیت و قدرت) اوآفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبان ها و رنگ های شما است، یقینا درین تفاوت برای عالمان نشانه ها است.

۲۳- و از نشانه های (قدرت) او خفتن شما درشب و (جنبش تان) در روز، وتلاش نمودن شما از فضل او است، یقینا درین امر نشانه ها است برای گروهی که می شنوند.

۲۴- و از نشانه های (وحدانیت وکمال قدرت) او این است که می نمایاند برای شما برق را کـه هم باعث ترس است و هم مایۀ امید، و فرو می ریزد از آسـمان آب را، پـس زنـده مـی گرداند به وسیلۀ آن آب زمین را بعد از مرده بودنش، یقینا درین امور نشانه هایی است برای گروهی که می دانند.

۲۵- و از نشانه های (عظمت وقدرت) او این است که آسمان و زمین به فرمان او ثابت و پا برجا است، باز هنگامی که شما را با ندایی از زمین فرا خواند، ناگهـان از زمـین بیرون می آئید.

۲۶- و هرکه درآسمان ها و زمین است، ازآن او است و همگی برای او فرمان بردار هستند.

۲۷- و او کسی است که آفرینش را می آغازد، سپس آن را باز می گرداند و ایـن کـار بـر وی آسان تر است و برای او بلندترین صفات است در آسمانها و زمین و او بسیار بـا عـزت و با حکمت است.

تفســـــیر:

الله سبحانه بعد ازآنکه به تقدیس وثنای ذات خود دستور داد و به سـبب آفـرینش همه موجودات، خود را شایستۀ هر نوع حمد قـرار داد و قـدرت خـود را بـر زنـده گردانیـدن و میرانیدن بیان داشت، اکنون درین آیات برای توحید و عظمت و کمال قدرت خود بر حشر و نشر هشت حجت و دلیل ذکر می کند.

قابل تذکر است که در قرآن کریم یازده آیه به ﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ ﴾ آغاز شده اند که هفت آیهٔ آن در سورهٔ روم، و دوآیهٔ آن درسورهٔ فصلت آیهٔ (۳۷-۳۹) و دو آیهٔ دیگر در سورهٔ شوری آیهٔ (۲۹-۳۲) می باشد.

آن هفت آیه ای که درسورهٔ روم است، همین آیات مورد بحث و آیهٔ (۴۶) است.

جالب این است که دلائل مذکور درین آیات در سه نوع دلیل خلاصه می شوند، سه آیهٔ آن از نوع دلایل نفسی، سه آیهٔ دیگر از دلایل آفاقی، یک آیه مشتمل بر دلیل نفسی و دلیل آفاقی است.

- دلیل اول: دلیل نفسی حاکی از نخستین مرحلهٔ خلقت است: ﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٞ تَنتَشِرُونَ ٢٠ ﴾ «و از نشانه های (وحدانیت و قدرت) او این است که شما را ازخاک آفرید، باز شما بشری (از گوشت و پوست و استخوان شده با مرور زمان زیاد شدید، و برای تلاش روزی در روی زمین) پراگنده می شوید».

درین آیه به دو نشانهٔ کمال قدرت الهی اشاره نموده است:

اول: به خلقت انسان چنانکه از آغاز آیه دانسته می شود.

مراد از {خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ} ابتدای خلقت انسان است، که او اصلا ازخاک است و این خلقت عجیبی است، زیرا اگر در میان انسان و خاک مقایسه کنیم، می دانیم که آفریدگارجهان، ازین خاک چه مخلوق عجیب، عاقل، حساس، صاحب قدرت و اراده و استعدادهای متفاوت، با دستگاهای نهایت ظریف و دقیق را آفریده است.

دوم: برتکثیر نسل انسان و انتشار فرزندانش در سرتا سرجهان اشاره شده است، چنانکه {ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٞ تَنتَشِرُونَ} دانسته می شود و این موضوع در سورهٔ نساء آیهٔ (۱) و سورهٔ حجرات آیهٔ (۱۳) و سورهٔ شوری آیهٔ (۱۱) نیز بیان شده است.

- دلیل دوم: نیز ازآیات نفسی است: ﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا ﴾«و از نشانه های (قدرت) او این است که برای شما ازجنس خودتان همسران آفرید تا به سوی آنها آرام گیرید»، پس مردی که همسر نداشته باشد او هیچ گاه به گونهٔ درست احساس آرامش و سکون نمی کند و به همین ترتیب زنی که شوهر نداشته باشد او در خود احساس آرامش نمی کند، لذا چنین مرد و زن از لحاظ روحی و روانی احساس نقص و کاستی می کنند و این یکی از آیات عجیب و شگفت آور پروردگار است.

- ازآنجا که آرامش درمیان مرد و زن، به یک جاذبۀ قلبی و روحی درمیان طرفین نیاز دارد، می گوید: ﴿وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً﴾«و در میان شما دوستی و مهربانی ایجاد کرد»، رابطه ای که به اساس آن مرد همسرش را دوست دارد و همچنان زن شوهرش را و این از مواهب بزرگ الهی بر مرد و زن به شمار می آید.

- لذا می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢١﴾ «درین امور نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند» و عقل و خرد خود را به کار می بندند.

وآن نشانه ها عبارت ازآفرینش انسان ازخاک، آفرینش همسران از جنس خود، ایجاد مودت و رحمت در میان زوجین است، این همه نشانه های کمال قدرت و دلائل وحدانیت خالق کائنات است، مشروط به اینکه انسان بیندیشد.

- **دلیل سوم** : مرکب از دلیل آفاقی ونفسی است.

نخست دلیل آفاقی را ذکر می کند: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾«و ازنشانه های (کمال قدرت و وحدانیت) اوآفرینش آسمانها و زمین است»، آسمان هایی که با ستارگان ثوابت و سیارات وکهکشان های بزرگی که اندیشۀ بلند پرواز انسان، ازدرک بزرگی آنها عاجز و افکارش ازمطالعۀ آنها درحیرت فرو می رود.

زمینی که ازیک طرف دارای کوه های سر به فلک و درختان مختلف و نباتات گوناگون و دریاها و اوقیانوس های بزرگ و خشکی های پهناور و معادن فراوان است، از طرف دیگر تمام اشیای مورد نیاز انسان به زمین بستگی دارد، هریک ازین امور نشانه ای از نشانه های عظمت و وحدانیت الله سبحانه است.

- بعد از ذکر دلیل آفاقی، دلیل نفسی یعنی عرضیات لازم نفس انسان را ذکر می کند که اختلاف زبان ها و رنگها است، می گوید:﴿وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡ﴾(ونیزاز نشانه های او) اختلاف زبان ها و رنگ های شما است».

امام رازی در ذیل تفسیر همین آیه گفته است: شناسایی یک انسان نسبت به دیگر از طریق چشم، یا به وسیلۀ گوش حاصل می شود، الله سبحانه برای تشخیص رنگ ها وصورت های مختلف،چشم آفریده است. و برای تشخیص آوازها وصداهای گوناگون،گوش را آفریده است، به نهجی که در تمام جهان نمی توان دو انسانی را پیدا کرد که از نظرصورت، یا از حیث آواز کاملا یک سان باشند، حتما به یک نحوی از انحاء از هم تفاوت دارند.

- سپس به سوی تفاوت آیات نفسی اشاره نموده، می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ ﴿٢٢﴾﴾ «یقینا درین تفاوت برای دانشمندان نشانه ها است»، و علماء هستند که تعبیرات را می فهمند وآیات را مورد مطالعه قرار می دهند وحقائق را درک می کنند.

- **دلیل چهارم:** از جملهٔ دلایل نفسی، خواب شب وحرکت در روز است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم مِّن فَضْلِهِ﴾ «و ازنشانه های او خفتن شما درشب و روز وتلاش نمودن شما از فضل او است».

درین آیه دوتفسیر است:

۱- اینکه در روز به خاطر به دست آوردن رزق و لوازم زندگی به هر سوحرکت می کنید، هرگاه در وجود خود احساس خستگی نمودید، شبانه به خواب می روید و بدان سبب خستگی تان رفع می گردد و درطبیعت تان نشاط پیدا می شود، ازین جهت درسورهٔ نبأ آیهٔ (۹) می گوید: ﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾ «و خواب تان را مایهٔ راحت قرار دادیم».

از همین رو وجود شب نعمت بزرگ الهی است و نبودن آن نظام زندگی انسان را کاملا مختل می سازد، چنانکه این مطلب درسورهٔ قصص آیهٔ (۷۲) توضیح داده شده است.

۲- شب و روز هردو وقت خواب وتلاش رزق است، زیرا بعضی افراد شب کارمی کنند، و روز خواب می شوند، و برخی هم روز کار می کنند و شب به خواب می روند.[1]

- بازهم بطریق تنبیه می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾﴾ «درین امور نشانه های بزرگی است برای گروهی که می شنوند»، وحق زا تصدیق وآن را درعمل پیاده می کنند.

- **دلیل پنجم:** دلیل آفاقی از تغییرات جوی است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ «و از نشانه های (وحدانیت وکمال قدرت) او این است که می نمایاند برای شما برق را که هم باعث ترس است و هم مایهٔ امید»، مایهٔ خوف بدان سبب است که گاهی سبب هلاکت و نابودی خانه ها و افراد می گردد و گاهی هم بارانی را در پی دارد که سبب سیلاب های تباه کن و ویرانگر می شود؛ و مایهٔ امید بدان سبب است که نوید بخش باران رحمت و سرسبزی وخوش حالی است.

۱- تفسير ماوردي: ۳/۲٦۲ .

- ﴿وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحۡيِۦ بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآ﴾ «و فرو می ریزد از آسمان آب را، پس زنده می گرداند به وسیلهٔ آن آب زمین را بعد از مرده بودنش»، زمین و دشت خشک را بعد از نزول باران سرسبز و شاداب می گرداند.

- بار دیگر بطریق تنبیه می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ۝٢٤﴾ «یقینا درین امور نشانه ها است برای گروهی که می دانند»، نشانه هایی که دلیل عموم احسان و وسعت علم و کمال قدرت و حکمت عظیم اواست، اما مشروط به اینکه انسان عقلش را به کار بیاندازد.

- **دلیل ششم:** دلیل آفاقی مربوط بـه آسـمانها و زمـین اسـت: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ بِأَمۡرِهِۦۚ﴾ «و از نشانه های (عظمت وقدرت) او این است که آسمان و زمین به فرمان او ثابت و پا برجا است»، قطع نظر از بزرگی و عظمت شان، ملیونها سال ازخلقت آنها می گذرد، اما در مسیرشان، جزئی ترین انحرافی صورت نگرفته است.

درسورهٔ رعد آیهٔ (۲) می فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ﴾ «الله کسی است که آسمان ها را بدون کدام ستون مرئی بلند ساخته است».

درسورهٔ حج آیهٔ (۶۵) می گوید: ﴿وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓۚ﴾ «و آسمان را نگاه می دارد ازینکه بر زمین بیافتد مگر به فرمان او»، درسورهٔ فاطر آیهٔ (۴۱) می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا﴾ «یقینا الله آسمان ها و زمین را نگه می دارد ازینکه بلغزند و اگر آن دو بلغزند جز الله هـیچ کـس آن دو را نگاه نمی دارد، شکی نیست که او بردبار آمرزگار است».

- بعد از اثبات توحید به اثبات معاد و حشر پرداختـه مـی فرمایـد: ﴿ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمۡ دَعۡوَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ إِذَآ أَنتُمۡ تَخۡرُجُونَ ۝٢٥﴾ «باز هنگامی که شما را فراخواند، ناگهان از زمین بیرون می آئید».

و درسورهٔ معارج می گویـد: ﴿يَوۡمَ يَخۡرُجُونَ مِنَ ٱلۡأَجۡدَاثِ سِرَاعٗا كَأَنَّهُمۡ إِلَىٰ نُصُبٖ يُوفِضُونَ ۝٤٣﴾ «روزی که ازقبرها شتابان بیرون می شوند، گویا به سوی بتان می دوند».

درسورهٔ إسراء آیهٔ (۵۲) و سورهٔ یس آیهٔ (۵۳) و سورهٔ نازعات آیات(۱۳-۱۴) بیان همین حقیقت است.

- **دلیل هفتم:** حاکی ازملک گستردهٔ او است: ﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾ «و هرکه درآسمان ها و زمین است، ازآن او است»، و همه مخلوق، مملوک و بندهٔ گوش به فرمان اواست، او دربن همه نه شریک دارد، نه منازع، نه معاون و نه معارض، بلکه او ازهمه این امور پاک است و حکمش در همه کائنات نافذ است: ﴿كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ٢٦﴾ «همگی برای او فرمان بردار هستند» و از فرمان تکوینی او جزئی ترین تخلفی نمی کنند.

- **دلیل هشتم:** دلیل اثبات معاد است، می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ﴾ «و او کسی است که آفرینش را می آغازد، سپس (بعد از مردن) آن را باز می گرداند و این باز گرداندن بر وی آسان تر است»، ضمیر «هُوَ» به سوی مصدر مفهوم از «يُعِيدُ» راجع است، یعنی ذاتی که انسان را از هیچ می آفریند، او بعد از مردن مخلوق، بسیار به سادگی می تواند آن را دو باره زنده کند و به حالت نخستین باز گرداند، زیرا اعادهٔ هر کار نسبت به ابتدای آن آسان تر است.

البته نا گفته نباید گذاشت که سخت بودن وآسان بودن، نسبت به فکر ما و قدرت محدود ما است، اما درپیشگاه قدرت بی انتهای او سخت وآسان همه یکسانند، و آغازآفرینش و اعادهٔ آن نزد او هیچ تفاوتی ندارد.

در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«قَالَ اللَّهُ كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لَنْ يُعِيدَنِي كَمَا بَدَأَنِي، وَلَيْسَ أَوَّلُ الْخَلْقِ بِأَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ إِعَادَتِهِ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، وَأَنَا الأَحَدُ الصَّمَدُ لَمْ أَلِدْ وَلَمْ أُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفُأً أَحَدٌ» (۱)

«الله تعالی فرمود: ابن آدم مرا تکذیب نمود در حالی که حق آن را نداشت و مرا دشنام داد در حالی که چنین حقی را نداشت. اما تکذیبش مرا اینست که می گوید: چنانکه الله مرا آفرید، دو باره مرا زنده نخواهد ساخت، در حالی که آفرینش نخستین برایم آسان تر از اعادهٔ آن نیست. اما دشنام دادنش مرا اینست که می گوید: الله فرزند برگزیده است، در حالی که من ذات یکتا و بی نیاز هستم، نه (کسی را) زاده ام و نه (از کسی) زاده شده ام و برایم هیچ کسی همتا و همانند نیست».

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب حدثنا أبوالیمان، حدیث: ۴۹۷۴.

- هرگاه برای اثبات مبدأ و معاد ازآیات عظیم قدرت براهین قناعت بخشی بیان داشت، اکنون درین آیه فشردهٔ دلائل گذشته را یادآور می شود: ﴿وَلَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ « و برای او برترین صفت در آسمانها و زمین».

«مَثَل» به معنی صفت است، وآن بر دو نوع است:

یکی مَثَل سوء (یعنی صفت بد)، این گونه صفت، متضمن عیوب و نقصان و سلب جمیع صفات کمال است، مانند محبت پسر وکراهیت دختر وعار از وجود آنها و زنده درگورساختن آنها است، این گونه مَثَل برای منکرین معاد و برای عالِم پیرو خواهشات و تارکان قرآن و سنت، و برای معبودان باطل، تخصیص داده شده است.

۱- در بارهٔ منکرین معاد درسورهٔ نحل آیهٔ (۶۰) می گوید: ﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوْءِ ۖ وَلِلَّهِ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾ «برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند صفت بد است، و برای الله بلندترین و عالی ترین صفت است و او غالب و با حکمت است».

از صفات بدی که منکران قیامت داشتند، این بود که دختران را به دیدهٔ حقارت نگرسته آنها را زنده درگور می کردند و یا وجود آنها را موجب ننگ وعار خود قرار می دادند، اما پسران را دوست می داشتند وآنان را مایهٔ افتخارخویش قرار می دادند، با این همه، دختران را به الله نسبت می دادند و ملائکه را دختران الله می پنداشتند.

۲- در بارهٔ عالِم پیرو خواهشات و تارک کتاب الله و طالب دنیا، درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۷۶) می گوید: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ ٱلْكَلْبِ﴾ «پس صفت او همانند صفت سگ است». همچنان درسورهٔ جمعه آیهٔ (۵) مثال دیگری برای عالم وپیرو هوا است.

۳- در بارهٔ کسانی که آخرت را تکذیب می کنند، در سورهٔ اعراف آیهٔ (۱۷۷) می گوید: ﴿سَآءَ مَثَلًا ٱلْقَوْمُ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا۟ يَظْلِمُونَ﴾ «چه «مثل» بدی دارند گروهی که به آیت های ما تکذیب نمودند و بر خویشتن ستم می کردند». درین باره سورهٔ نحل آیهٔ (۶۰) نیز ملاحظه شود.

۴- درسورهٔ عنکبوت آیهٔ (۴۱) مثال عابدین غیرالله و معبودان شان مذکوراست.

نوع دوم: «مثل اعلی» یعنی عالی ترین صفت:

و این همان یگانگی و توحید و متصف بودن الله تعالی به جمیع صفات کمال و پاکی او از همه صفات عیب و نقص است.

و درین صفات نه شریک دارد و نه مانند، الله تعالی درسورهٔ شوری آیهٔ (۱۱) می گوید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ «هیچ چیزی مانند او نیست» نه مانند ذاتش و نه مانند صفاتش، از همه جهات او بی نظیر و بی مثیل است.

یکی از مثال های «مثل أعلی» درسورهٔ نورآیهٔ (۳۵) مذکور است.

- در پایان آیه به عنوان دلیل می گوید: ﴿وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝٢٧﴾ «و اوغالب باحکمت است»، مقتضای این دو صفت این است که باید «مثل اعلی» مختص به ذات او باشد.

۞۞۞

بخش دوم: (ازآیهٔ ۲۸-۶۰) در بارهٔ نکوهش و تقبیح مشرکان و پیامد های بد شرک است.

آیات این بخش در پنج مقصد تفسیر می گردد:

مقصد اول : (ازآیهٔ ۲۸-۳۲) یک مثال روشن برای نفی شرک از واقع حال انسان ها

﴿ضَرَبَ لَكُم مَّثَلٗا مِّنۡ أَنفُسِكُمۡۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ
فَأَنتُمۡ فِيهِ سَوَآءٞ تَخَافُونَهُمۡ كَخِيفَتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ۝٢٨ بَلِ
ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖۖ فَمَن يَهۡدِي مَنۡ أَضَلَّ ٱللَّهُۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ۝٢٩ فَأَقِمۡ
وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ
وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ۝٣٠ ۞ مُنِيبِينَ إِلَيۡهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ
ٱلۡمُشۡرِكِينَ ۝٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ۝٣٢﴾

ترجمه:

۲۸- الله برای شما مثالی ازحال خودتان بیان کرده است، آیا از بردگانی که دست های شما مالک آنها است، درآنچه که شما را روزی داده ایم شریکانی هست تا شما با ایشان درآن مال با هم یکسان باشید، از بردگان خود بیمناک باشید همانگونه که ازقوم خویش بیمناک می باشید؟ (نه اصلا تصور چنین چیزی نمی رود) همچنین آیت ها را بیان می داریم برای قومی که می فهمند.

۲۹- بلکه ستمگاران، بدون هیچ گونه دانشی خواهشات خود را پیروی نموده اند، پس چه کسی رهنمائی می کند کسی را که الله گمراه کرده است و برای آنها هیچ یاوری نیست.

۳۰- پس روی خود را به این دین، مخلصانه متوجه ساز، این سرشتی است که الله مردمان را بر آن آفریده است، نباید شرست الله را تغییرداد، این است دین استوار، ولی بیشتر مردمان نمی دانند.

۳۱- (ای مردم! با توبه و اخلاص عمل) به سوی او متوجه شوید و (ازعذاب) او بترسید و نماز را چنانکه باید برپا دارید و ازمشرکان مباشید.

۳۲- از کسانی (مباشید) که دین خود را پراکنده ساختند و به گروه های گوناگون تقسیم شدند، هرگروه با آنچه نزد ایشان است خورسند اند.

تفسیر:

این آیات بر مسائل زیر مشتمل است:

۱- ذکریک مثال روشن برای نفی شرک،

۲- دستور به پیروی از دین فطرت و توحید،

۳- توضیح حقیقت این آئین،

۴- ذکر اوصاف مُشَخِّصهٔ مشرکان.

مسئلهٔ اول: ذکر یک مثال روشن برای نفی شرک

بعد ازآنکه درآیات گذشته، دلایل توحید و نفی شرک و اثبات معاد را بیان داشت، به دنبال آن برای نفی شرک وتقبیح عمل مشرکان یک مثال از واقع زندگی خودشان بیان می کند، می فرماید: ﴿ ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ ﴾«الله برای شما مثالی ازحال خودتان بیان کرده است» سپس آن مثال را تفصیل می کند:

۱- ﴿ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ ﴾«آیا از بردگانی که دست های شما مالک آنها است، درآنچه که شما را روزی داده ایم شریکانی هستند؟».

۲- ﴿ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ ﴾«تا شما با ایشان درآن مال باهم یکسان باشید؟».

۳- ﴿ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ ﴾ «از بردگان خود بیمناک باشید همانگونه که ازقوم خویش بیمناک می باشید»؟

شکی نیست که انسان ها هیچ گاه از بردگان شان نه چنین شریکانی دارند که همانند ایشان یکسان تصرف کنند و نه هم از ایشان می ترسند که قسمتی از مال های شان را بگیرند، بلکه اجازهٔ چنین کاری را اصلا نمی دهند.

پس هرگاه انسان ها شرکت و مساوات بردگان شان را در اموال شان اجازه ندهند، چگونه بندگان عاجز ناتوان را با مالک حقیقی خویش شریک می پندارید؟

هرگاه شرکت درمیان بردگان و بادران شان باطل شد، در میان الله و مخلوقاتش به طریق اولی باطل می باشد، زیرا کافهٔ خلق، بندگان و مخلوق و مملوک او هستند، نه شریک او، پس جز او معبود برحقی وجود ندارد .

آیهٔ مورد بحث مانند آیهٔ (۶۲) سورهٔ نحل است :﴿ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ ﴾ یعنی دختران را که بد می پندارند برای الله قرار می دهند، و بدین اساس فرشتگان را دختران الله می نامند، اما برای خود دختر را نمی پسندند، در آیهٔ مورد بحث نیز مشرکان، بردگان را به صفت شریک در اموال خود نمی پسندند ولی بنده های الله را شریک او قرار می دهند.

- درپایان می گوید: ﴿ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْأَيَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ ﴾ «همچنین آیت ها را بیان می داریم برای قومی که می فهمند»، و از چنین آیات الزامی تنها کسانی بهره می برند که عقل و درک خود را به کار بیاندازند.

- سپس منشأ شرک ایشان را بیان می دارد که از پیروی هوا و جهل وضلال آنان است: ﴿بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهْوَآءَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾ «بلکه ستمگاران، بدون هیچ گونه دانشی خواهشات خود را پیروی نموده اند»، وهیچ گونه حجت و برهان عقلی یا نقلی درست در دست ندارند.

- ﴿فَمَن يَهْدِى مَنْ أَضَلَّ ٱللَّهُ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٢٩﴾ ﴾ «پس چه کسی رهنمائی می کند کسی را که الله او را گمراه کرده است، و برای آنها هیچ یاوری نیست»، چرا که آنها خودشان کفر را انتخاب نموده اند و بدین سبب استعداد پذیرش ایمان را از دست داده اند، لذا الله سبحانه آنها را به حال خودشان گذاشت، پس برای آنها یاوری وجود ندارد.

مسئلهٔ دوم: دستور به پیروی از دین فطرت و توحید

بعد از ذکر دلایل توحید و معاد و بیان یک مثال الزامی برای نفی شرک وخرافات، درینجا الله تعالی به پیروی دین اسلام که دین فطرت و توحید است دستور می دهد:

می فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ «پس روی خود را به این دین (اسلام) مخلصانه متوجه ساز»، زیرا این دین کافهٔ انبیا و مومنان، دین اهل آسمان ها و زمین است و دینی است که وسیلهٔ سعادت هردوجهان می باشد، چنانکه درسورهٔ آل عمران آیهٔ (۱۹، ۸۳، ۸۵) و درسورهٔ مائده آیهٔ (۳) تذکر داده شده است.

مراد از «أَقِم» اقبال وتوجه بسوی دین و ثبات برآن در ظاهر و باطن است.

پس مطلب آیه چنین است که: قلب و قالب و اراده وتوجه خویش را به سوی آئین الله کنید، چه در اصول اعتقادی باشد و چه در شرائع ظاهری مانند: نماز، روزه، حج، زکات و چه در شرائع باطنی همچون محبت وخوف و رجاء و انابت و احسان، به نحوی که گویا الله را می بینید و اگر او را نمی بینید پس بدانید که او شما را می بیند.

و «حنیف» کسی را گویند که شرک را ترک نموده مایل به سوی حق و برآن ثابت و دارای استقامت باشد.

مسئلهٔ سوم: توضیح حقیقت این آئین

سپس این آئین را توصیف نموده حقیقتش را روشن می سازد:

۱- ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ «این سرشتی است ک الله مردمان را برآن آفریده است». مراد از« فِطْرَتَ اللَّهِ » آئین توحید است که هر طفل به همین آئین سرشته شده است و به همین عقیدهٔ توحیدی به دنیا می آید، اما انحرافاتی که درین دین صورت گرفته است، ناشی ازتقلید پدر و مادر، و ازتعلیمات سوء می باشد.

و همین مطلب را پیغمبرﷺ در حدیث قدسی بیان داشته اند که الله تعالی فرموده است: «خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحْلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أُنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا» (۱)

«من همه بندگان خود را بر عقیدهٔ توحید آفریدم و یقینا شیاطین نزد ایشان آمدند پس آنها را ازدین شان (که توحید بود) برگرداندند، و بر آنها حرام قرار داد آنچه را که من حلال قرار دادم و به ایشان دستور داد که با من چیزی را شریک کنند که هیچ دلیلی بر صحت آن نازل نکرده ام».

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة و النار، حدیث: ۷۳۸٦ .

در حدیث دیگری فرموده اند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَثَلِ الْبَهِيمَةِ تُنْتَجُ الْبَهِيمَةَ، هَلْ تَرَى فِيهَا جَدْعَاءَ» (۱) «هر طفل بر عقیدهٔ توحید به دنیا می آید، پس پدر و مادرش او را یهودی، یا نصرانی و یا مجوسی می سازند، مانند حیوان که چوچهٔ سالم به دنیا آورد، آیا در آن کدام گوش بریده ای هست؟». لذا همین انسان اگر از تأثیرات محیطی و تقالید گذشتگان دور نگه داشته شود، جز دین اسلام، هیچ دین دیگری را نخواهد پذیرفت.

۲- ﴿لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِ﴾ «نباید سرشت الله را تغییرداد». {لَا تَبۡدِيلَ} نهی در صورت خبر است، یعنی هیچ کسی حق ندارد که دین الهی را تغییر دهد، و بجای توحید شرک را اختیار نماید و به عوض عبادت الله، غیر الله را عبادت کند و از وی حاجت بخواهد و در بدل قانون الهی، قانون دیگران را پیروی کند، لذا ازچنین کارها بپرهیزید.

۳-﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ «این است دین استوار» که شما را به دارکرامت و به مقام قرب الهی می رساند.

-سپس علت آن را که چرا مردمان ازین آئین سودمند، انحراف نموده اند، بیان می کند: ﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ «ولی بیشتر مردمان نمی دانند»، و این آئین ثابت وسودمند را نمی شناسند به همین سبب در مسیر انحراف گام می بردارند.

- درسورهٔ یوسف ازیوسف عليه السلام حکایت می کند: ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ «این آئین توحید، صراط مستقیم است ولی بسیار مردمان نمی دانند».

-سپس کیفیت «اقامهٔ وجه» را به سوی این آئین، خودش تفسیر می کند:

- ﴿مُنِيبِينَ إِلَيۡهِ﴾ «با توبه و اخلاص عمل، به سوی او متوجه شوید».

«اقامهٔ وجه» عبارت از «انابت» و بازگشت به سوی الله تعالی است، و اصل در انابت، انابت قلب است، و انابت قلب مستلزم عمل است، پس این تعبیر، تمام عبادات ظاهری و باطنی را شامل است.

- ﴿وَٱتَّقُوهُ﴾ «و از او بترسید»، این تعبیر همانگونه که فعل مأمورات را شامل است، ترک منهیات را نیز در بر می گیرد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ما قیل فی أولاد المشرکین، حدیث: ۱۳۸۵، و صحیح مسلم، کتاب القدر، باب معنی کل مولود یولد علی الفطرة، حدیث: ۶۹۲۶.

- ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ «و نماز را چنانکه باید برپا دارید».

وجه تخصیص نماز ازجملهٔ عبادات این است که باعث انابت وتقوای انسان می گردد، چنانکه درسورهٔ عنکبوت آیهٔ (۴۵) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ﴾ «یقینا نماز از عمل زشت و ناشایسته منع می کند».

- ﴿وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ۝٣١﴾ «و ازمشرکان مباشید»، از میان منهیات، فقط شرک را ذکر نمود، زیرا شرک اصل الاصول معاصی و برباد کنندهٔ همه طاعات است، و هیچ عمل صالح همراه شرک به اجابت نمی رسد و شرک درحقیقت تبدیل آئین فطرت، ضد انابت، ضدتقوی، و گناه نابخشودنی است. درین باره درسورهٔ نساآیهٔ (۴۸) ملاحظه شود.

مسئلهٔ چهارم: ذکر اوصاف مُشَخِّصه مشرکان

بعد ازآنکه ازشرک منع نمود، حالا اوصاف مشخصه مشرکان را بیان می کند: ﴿مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا﴾ «از کسانی (مباشید) که دین خود را پراکنده ساختند و به گروه های گوناگون تقسیم شدند»، بعضی آنها جن را شریک می گردانند، برخی فرشتگان را، گروهی بندگان نیک را، طائفه ای علماء و مشایخ خود را و دیگری درختان و سنگ ها را، جماعهٔ دیگری خورشید و ماه وکواکب را، و عدهٔ آتش را شریک قرار می دهند.

باوجوداین اختلافات وتضادها ﴿كُلُّ حِزْبِۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ۝٣٢﴾ «هرگروه به آنچه نزد ایشان است خورسند اند»، و هر کدام خود را بر حق و دیگران را بر باطل می پندارند و ازآئین آنها نفرت می کنند.

درین آیه به مسلمانان هشدار داده است که باید ازچنین عمل بپرهیزند، تا به مشرکان مشابهت پیدا نکنند، زیرا آئین مسلمانان یکی، معبود شان و پیغمبر شان یکی است، پس الله آنها را به حفظ این روابط دستور و ازتفرقه واختلاف منع نموده است.

- این تفسیر در صورتی است که ﴿مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ﴾ بدل ازمشرکین قرار داده شود.

و اگر {مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ} جملهٔ مستانفه باشد، درین صورت اهل اهوا مراد می باشند که هر کدام ازآن ها برای خود روشی را انتخاب نموده آن را حق و خلاف آن را باطل می پندارند

و به آن خوشحال اند و تقلید و هوا پرستی اجازه نمی دهدکه چهرۀ حق را درآینۀ قرآن و سنت، تماشا نموده قضاوت صحیح کنند، بلکه مسلک باطل و عقیدۀ فاسد خود را بر دلائل شرع، ترجیح می دهند و عقل ناقص خود را معیار سنجش صحت و سقم تأویل و تفسیر آیات قرآنی و احادیث نبوی قرار می دهند، پس هر آیتی که با عقول مریض شان مطابقت نکند، آن را تحریف و تأویل می کنند و هر حدیثی که با هوای نفس شان مطابقت نداشت، با عقل طاغوت مآبانۀ خود آن را رد می کنند، الله تعالی در مورد همچون افراد درسورۀ فاطر آیۀ (۸) می گوید: ﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنًا﴾ «آیا پس کسی که عمل زشتش برایش آراسته کرده شده است، پس آن را نیک می پندارد» همانند اهل هدایت است؟

و نیز در سورۀ انعام آیـۀ (۱۵۹) ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ «یقینا کسانی که آئین خود را پراگنده ساختند وگروه گروه گردیدند، تو درهیچ چیزی به آنها سر و کاری نداری» و تو مسئول آنها نیستی و هیچ گونه ارتباطی به آنها نداری، نه در عقیده، نه در عمل، نه درسلوک وآنها صف خود را ازصف تو جدا نمودند و روابط خود را ازتو قطع کرده اند.

پس در چنین شرائطی که گروه ها و فرق مختلف روی کار می آیند و هر کدام خود را بر حق و دیگران را بر باطل می پندارند، راه نجات چیست، و چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است؟ این مطلب را پیغمبر ﷺ به ذات خود بیان فرموده اند که درچنین روزگار، گروه حق و طائفۀ ناجیه اینها اند: «مَنْ كَانَ عَلَى مَا أَنَا عَلَيهِ وَ أَصْحَابِي» یعنی درآن روزگار، فرقۀ ناجیه کسانی اند که بر طریق و روشی روان باشند که من و یارانم برآن هستیم.(۱)

پس هر گروهی که دعوای حق بودن را دارد، اعمال و کردار خود را به میزان سنت پیغمبر ﷺ و روش اصحابش بسنجد، اگر مطابق آن بود، همانست که بر حق است در غیر آن بر باطل است.

۞۞۞

۱- سنن ترمذی، أبواب الإيمان، باب ما جاء فيمن يموت و هو يشهد أن لا إله إلا الله، حديث:۲٦٤١، این حدیث را شیخ البانی «حسن» گفته است، نگاه: السلسلة الصحيحة ، حديث: ۱۳٤۸ .

مقصد دوم: (از آیهٔ ۳۳- ۴۰) بیان بی ثباتی انسان در حالت سختی و فراخی

﴿ وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرٌّ دَعَوۡاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنۡهُ رَحۡمَةً إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ
(٣٣) لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡۚ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ (٣٤) أَمۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٗا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُواْ
بِهِۦ يُشۡرِكُونَ (٣٥) وَإِذَآ أَذَقۡنَا ٱلنَّاسَ رَحۡمَةٗ فَرِحُواْ بِهَاۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ إِذَا هُمۡ يَقۡنَطُونَ
(٣٦) أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ (٣٧) فَـَٔاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ
حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ (٣٨) وَمَآ
ءَاتَيۡتُم مِّن رِّبٗا لِّيَرۡبُوَاْ فِيٓ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرۡبُواْ عِندَ ٱللَّهِۖ وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن زَكَوٰةٖ تُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ
هُمُ ٱلۡمُضۡعِفُونَ (٣٩) ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۖ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن
يَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيۡءٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ (٤٠) ﴾

ترجـــمه:

۳۳- و هنگامی که به مردم مصیبت (و آفتی) برسد، پروردگار شان را به فریاد می خوانند در حالی که به سوی او رجوع کننده اند، سپس هنگامی که پروردگار ازجانب خودآسایشی را به آنها بچشاند (و به ایشان مرحمتی کند) ناگهان گروهی ازایشان بـه پروردگـارخود شریک قرار می دهند.

۳۴- تا سرانجام، به نعمتی که آنها را داده ایم، ناسپاسی کنند، پـس (بـه ایشـان بگـو چنـد روزی از متاع دنیا) بهره گیرید، (به زودی انجام بد اعمال خود را) خواهید دانست.

۳۵- آیا ما بر آنان دلیلی و کتابی نازل کرده ایم که (آن کتـاب ازصـحت) آنچـه کـه بـه الله شریک قرار می دادند، سخن می گوید؟!

۳۶- وهنگامی که به مردمان بخشایشی را بچشانیم، بدان شاد می شوند، و اگـر آنهـا را بـه سبب آنچه که دست های ایشان پیش فرستاده است مصیبتی برسد، ناگهان آنها نومید می شوند.

۳۷- آیا ندانسته اند که الله روزی را برای هرکس که بخواهد فـراخ مـی کنـد و (بـرای هرکس که بخواهد) تنگ می سازد، یقینا دراین امر نشانه ها است برای کسانی که ایمان می آورند.

۳۸- پس به خویشاوند نزدیک حقش را و حق مسکین و مسافر را بده، این انفاق برای کسانی مفید و سودمند است که دیدار روی او را می خواهند و همین گروه رستگارانند.

۳۹- وآنچه را به عنوان هدیه وعطیه می پردازید، تا در (جلب) اموال مردمان بیفزاید (و در عوض آن مردم به شما عطیهٔ بیشتری دهند) پس (چنین عطیه) نزد الله فزونی نمی یابد وآنچه را به عنوان زکات می پردازید و (دیدار) روی الله را می خواهید، پس همین گروه دارای پاداش چند برابر اند.

۴۰- الله کسی است که شما را آفرید، سپس شما را روزی داد، باز شما را می میراند، سپس شما را زنده می گرداند، آیا کسی از شریکان شما چنین کارهائی را انجام داده می تواند؟ الله پاک و برتر است ازآنچه شریک قرار می دهند.

تفسیر:

درین آیات از مسایل آتی بحث شده است:

۱- بیان بی ثباتی دو گروه مردم در سختی و فراخی.

۲- ترغیب به سوی انفاق. ۳- بیان انواع انفاق.

مسئلهٔ اول: بیان بی ثباتی دو گروه مردم در سختی وفراخی.

بعد از بیان توحید و اقامهٔ دلایل عقلی به غرض اثبات آن و ذکر یک مثال روشن، درینجا حالت و طبیعت دو نوع مردمان مشرک و بی ثباتی آنان را روشن می سازد:

۱- نخست حال مشرکانی را حکایت می کند که درحالت سختی و مصیبت تنها به سوی الله تضرع می کنند، اما درحالت آرامی و فراخی دو باره به سوی شرک بر می گردند.

می فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرّٞ دَعَوۡاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيۡهِ﴾«وهنگامی که به مردم مصیبت (و آفتی) برسد، پروردگار شان را به فریاد می خوانند در حالی که به سوی او رجوع کننده اند».

تعبیر به «مَسَّ» اشاره به مختصر بودن تکلیف است، یعنی هنگامی که کوچک ترین مصیبت و سختی به او اصابت کند، درین هنگام با عاجزی کامل و با انواع تضرع به سوی پروردگارخویش، رجوع می کنند و از معبودان باطل خود هرگز نامی نمی برند.

اما این انابت و ایمان او موقتی بوده دوامی ندارد ﴿ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنۡهُ رَحۡمَةً إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ ٣٣﴾ «سپس هنگامی که پروردگاو ازجانب خودآسایشی را به آنها بچشاند (و به ایشان مرحمتی کند) ناگهان گروهی ازایشان به پروردگارخود شریک قرار می دهند» و

انابت و ایمان قبلی خویش را نقض می کنند و عهد و پیمان خویش را شکسته به سوی شریک باز می گردند. درسورهٔ زمر آیهٔ (۸، ۴۹) و درسورهٔ فصلت آیهٔ (۵۱) نیز ازهمین دوحالت متناقض این مشرکان حکایت می کند.

- سرانجام این نقض عهد را یادآور می شود: ﴿لِيَكْفُرُوا بِمَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ﴾ «تا سرانجام، به نعمتی که آنها را داده ایم، ناسپاسی کنند»، یعنی شرک آنها به کفران نعمت الهی و انکار فضل و احسان او می انجامد؛ و حرف «لام» در «لِيَكْفُرُوا» برای بیان عاقبت است.

- سپس در برابر این ناسپاسی آنها را مورد تهدید قرار می دهد: ﴿فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾﴾ «پس (ازمتاع دنیا چند روز) بهره بگیرید و (به زودی انجام بد اعمال خود را) خواهید دانست» که باشما چگونه معامله می شود.

- بعد ازآن شرک وعبادت غیر الله را که مشرکین اختراع نموده اند، مورد انکار شدید قرار داده می فرماید: ﴿أَمْ أَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِۦ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾﴾ «آیا ما بر آنان دلیلی وکتابی نازل کرده ایم که (آن کتاب ازصحت) آنچه که به الله شریک قرار می دادند، سخن می گوید؟!» و شرک آنها را توجیه نموده جائز قرار می دهد؟! چنین نیست بلکه براهین عقلی وسمعی، و کتاب های آسمانی وکافهٔ پیغمبران، شرک را تقبیح نموده مردم را ازآن، برحذر داشته اند، چرا که برای شرک دلیلی جز پیروی خواهشات نفس و دنباله روی از شیطان وجود ندارد.

۲- بعد از بیان حال مشرکانی که شرک شان علنی و آشکار است، حال مشرکانی را بیان می کند که در مرتبهٔ پائین تر قرار دارند، ایشان افرادی اند که در حالت فراخ دستی و نعمت، مسرور و درحالت محنت نا امید اند، چنین اشخاص هدف از عبادت شان و معیار خوشی و دوستی و محبت شان، تنها دنیا است.

- می فرماید: ﴿وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا﴾ «وهنگامی که به مردمان بخشایشی بچشانیم بدان شاد می شوند».

«رَحْمَةً» به معنی نعمت است، یعنی هنگامی که به مردمان نعمتی مانند صحت وغنا و نصرت و دیگر متاع دنیا بدهیم آنها به این نعمت نهایت شاد و مغرور می شوند و به سبب آن در برابر دیگران تکبر و فخر فروشی می کنند.

مقصود از شادمانی درین آیه، شادمانی که بیانگر شکر و سپاس و اظهار نعمت الله تعالی باشد نیست، بلکه شادمانی مذموم و توأم با تکبر است.

- سپس حالت دیگر آنها را حکایت می کند: ﴿وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ إِذَا هُمۡ يَقۡنَطُونَ ۝٣٦﴾ «و اگر آنها را به سبب آنچه دست های ایشان پیش فرستاده است سختی برسد، ناگهان آنها نومید می شوند».

چنانکه درسورۀ فصلت، آیة (۴۹) می گوید: ﴿وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٞ قَنُوطٞ﴾ «و اگر او را تکلیفی برسد، پس مایوس و نومید است». و شیوۀ مردمان مشرک و دنیا پرست همواره چنین است؛ البته مومنان واقعی ازین چنین حالت مستثنی اند، چنانچه الله در سورۀ هودۀ آیۀ (۱۱) می فرماید: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾«مگر کسانی که صبر کردند و کارهای نیک انجام دادند» آنها از تکبر و غرور و از یأس و نا امیدی مستثنی اند، و همین مطلب را پیغمبرﷺ نیز در حدیثی چنین بیان داشته است:

«عَجَبًا لأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لأَحَدٍ إِلاَّ لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ» [1]

«حالت انسان مؤمن شگفت انگیز است، زیرا همه حالات او خیر و نیکی است و این خصوصیت جز انسان مؤمن برای هیچ کس دیگری نیست: اگر به او خوشی پیش شود، شکر کند پس این برایش نیکی است و اگر به او مصیبت و تکلیفی برسد، او صبر کند، پس این برایش نیکی است».

- سپس الله تعالی انسان ها را به سوی آنچه متوجه می سازد که زداینده و دفع کنندۀ یأس و نا امیدی است، می فرماید: ﴿أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقۡدِرُ﴾«آیا ندانسته اند که الله روزی را برای هرکس که بخواهد فراخ می کند و (برای هرکس که بخواهد) تنگ می سازد» و کلید رزق و روزی به دست او است و هنگامی که کلید رزق و روزی ونعمت و خیر و شر همه در دست او باشد، پس نعمت ها را مایۀ شادمانی و غرور و مصیبت را وسیلۀ یأس و نومیدی قرار دادن، عین جهالت وکوتاه نظری است.

- درپایان می گوید:﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ۝٣٧﴾ «یقینا دراین امر (که عبارت از فراخ ساختن رزق و تنگ ساختن آن است) نشانه ها است برای کسانی که ایمان می آورند»، و مومنان صادق و واقعی، هستندکه قبض و بسط روزی را ازجانب الله به اساس حکمت دقیق او می پندارند.

۱- صحیح مسلم، کتاب الزهد و الرقائق، باب المؤمن أمره كله خير، حديث: ۷۶۹۲ .

مسئلۀ دوم: ترغیب بسوی انفاق

بعد ازآنکه فراخی و تنگی روزی را ازجانب الله، وتصدیق آن را علامۀ ایمان قرار داد، به دنبال آن مومنان اهل بسط را به انفاق واحسان به اقارب و فقراء و مستمندان ترغیب می دهد زیرا انفاق، رزق فراوان را کم نمی کند و نه بخل و تنگدلی، رزق کم را می افزاید.

و ازطرف دیگر احسان به این اشخاص ازنوع شفقت به خلق است که ازمقتضیات ایمان می باشد، می گوید: ﴿فَـَٔاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ﴾ «پس به خویشاوند نزدیک حقش را و حق مسکین و مسافر را بده».

وجه تخصیص این سه گروه ازآنجهت است که ایشان نسبت به دیگران مستحق تراند، وحقی را که شرع برای خویشاوندان تعیین نموده است، اقسام فراوان دارد: مانند نفقۀ واجب، صدقه، هدیه، احسان، سلام، اکرام، عفو ازلغزش و همین گونه برای مسکین و مسافر، امور مورد نیازشان از قبیل غذا و لباس و مالی که نیاز آنان را رفع سازد باید داده شود.

امام ابوحنیفه رحمه الله ازین آیه استدلال نموده است که نفقۀ نزدیکان و اقارب محتاج و عاجزی که توان کسب و کار را ندارند، بر اقارب توانمند شان واجب است.

- سپس بیان می دارد که احسان به اینها هنگامی قابل ستایش است که انفاق کنندگان هدف عالی داشته باشند: ﴿ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِ﴾ «این انفاق برای کسانی مفید و سودمند است که دیدار روی او را می خواهند»، و جز این هدف، مقصدی دیگری از قبیل قرار دادن آنان زیر بار منت و احسان خود و یا کدام هدف دنیوی دیگری از قبیل ریا و سمعت و شهرت نداشته باشند، و در غیر آن، این انفاق ایشان هیچ نوع پاداش اخروی نخواهد داشت.

- و در اخیر، ثمرۀ انفاق فی سبیل الله را بیان می کند: ﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٣٨﴾ «و همین گروه رستگارانند»، چون هر عمل آنان برای حصول رضای الله تعالی و دیدار روی او در بهشت است، به این اساس الله تعالی آنان را به مرام و مطلب شان نایل ساخته فلاح دنیا و آخرت را نصیب شان می گرداند.

مسئلۀ سوم: بیان انواع انفاق

وهرگاه احسان و انفاقی را که با در نظرداشت هدف عالی صورت گیرد، بهتر و عامل پیروزی اعلان نمود، به دنبال آن درین آیه دو نوع انفاق دیگر را یاد آور می شود:

نوع اول: انفاقی است که هدف دنیوی دارد، و آن عبارت از به دست آوردن متاع دنیا است، درین باره می گوید: ﴿ وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ ٱللَّهِ ﴾ «وآنچه را به عنوان هدیه و عطیه می پردازید، تا در (جلب) اموال مردمان بیفزاید (و در عوض آن مردم به شما عطیۀ بیشتری دهند) پس (چنین عطیه) نزد الله فزونی نمی یابد».

بیشتر مفسرین کلمۀ «رِبًا» را در ین آیه به هدیه و بخشش تفسیر نموده اند، به این معنی که شخصی قسمتی از دارایی خود را، طور هدیه یا عطیه به شخص دیگری بدهد، و منظورش این باشد که در عوض آن، هدیۀ بیشتری به دست آورد، یا عزت بیشتری کمائی کند، پس چنین هدیه، نزدالله تعالی هیچ ثواب وثمرۀ اخروی ندارد، چرا که مقصود هدیه دهنده کسب رضای الهی نیست بلکه حصول مال است، اما دادن چنین هدیه از نظر شرع حرام نیست.

ازابن عباس رضی الله عنهما روایت است که «ربا» بردو قسم است:

یکی: غیرمشروع وآن رِبای بیع (یعنی داد و ستد بر اساس سود) است.

دوم: ربای مباح، وآن عبارت از هدیه ای است که هدف ازآن بدست آوردن مال فراوان باشد، سپس این آیه راتلاوت کرد: ﴿ وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ ﴾.

نوع دوم: انفاقی است که هدف ازآن دریافت رضای پروردگارباشد، درین باره می فرماید: ﴿ وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن زَكَوٰةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾ ﴾ «وآنچه را به عنوان زکات می پردازید و (دیدار) روی الله را می خواهید، پس همین گروه دارای پاداش چند برابر اند»، یعنی انفاق دارای ثواب، همان انفاقی است که هدف ازآن تنها و تنها کسب رضای الله تعالی و تلاش در جهت دیدار روی او در بهشت باشد و کسانی که با چنین نیت پاک و مقدس انفاق می کنند، الله تعالی به ایشان اجر و پاداش مضاعف می دهد، چنانچه درسورۀ بقره آیۀ (۲۶۱) ودر سورۀ انعام آیۀ (۱۶۰) بیان کمیت پاداش این نوع صدقه است.

ورسول الله ﷺ در بارۀ چنین صدقه فرموده اند: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ – وَلاَ يَقْبَلُ اللَّهُ إِلاَّ الطَّيِّبَ – وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ كَمَا يُرَبِّى أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»(۱)

«هر که به اندازۀ یک خرما از کسب پاکیزه اش صدقه کند – و الله جز پاکیزه را نمی پذیرد – الله این صدقۀ او را به دست راستش می پذیرد، پس چنانکه یکی از شما کرۀ

۱- صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب الصدقة من کسب طیب، حدیث: ۱۴۱۰.

(چوچۀ) اسب خود را تربیت می کند،آن را تربیت و پرورش می کند تا آنکه همانند کوه (بزرگ) می شود».

دلیل عقلی برای اثبات توحید و معاد:

بعد ازآنکه درآیات گذشته دو اصل اساسی، یعنی توحید و معاد را بیان داشت، سپس برای اثبات آن اقامۀ دلیل نمود، بازهم درپایان بحث برای اثبات همان دو اصل، دلیل ذکر نموده به توبیخ منکرین توحید و معاد پرداخته آنها را محکوم می سازد و سپس از افترای آنها، خود را منزه اعلان می کند.

- سخن را از دلیل عقلی برای اثبات توحید و معاد آغاز می کند: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡ﴾«الله کسی است که شما را آفرید، سپس شما را روزی داد، باز شما را می میراند». الله سبحانه درین آیه برای خود چهار وصف «خلق، رزق، إحیاء و إماتة» ذکر کرده است: دو وصف اول، اشاره به مبدأ، دو وصف اخیر اشاره به مسئلۀ معاد است.

۲- سپس مشرکان را مورد سوال توبیخی قرار داده می گوید: ﴿هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيۡءٖ﴾«آیا کسی از شریکان شما چنین کارهائی را انجام داده می تواند؟!»، بدیهی است که کسی جز الله تعالی توانایی چنین کاری را ندارد.

۳- درین مرتبه، افترایی را که به ذات پاک او نسبت می دادند، خود را ازآن منزه اعلان داشته می فرماید:﴿سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٤٠﴾ «الله پاک و برتر است ازآنچه (با او) شریک قرار می دهند»، چون او احد و صمد است، نه فرزندی دارد و نه شریک و همسری.

۞۞۞

مقصدسوم: (ازآیۀ ۴۱- ۴۵) جزای مفسدین و کفار و پاداش مومنان

﴿ظَهَرَ ٱلۡفَسَادُ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ بِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعۡضَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٤١ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلُۚ كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّشۡرِكِينَ ٤٢ فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ ٱلۡقَيِّمِ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِۖ يَوۡمَئِذٖ يَصَّدَّعُونَ ٤٣ مَن كَفَرَ فَعَلَيۡهِ كُفۡرُهُۥۖ وَمَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِأَنفُسِهِمۡ يَمۡهَدُونَ ٤٤ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٥﴾

ترجـــمه:

۴۱-تباهی وخرابی درخشکه و دریا به خاطر اعمـالی پدیدارگشـته اسـت کـه دسـت هـای مردمان انجام داده اند، تا الله جزای برخـی ازکارهـایی راکـه انجـام داده انـد بـه آنهـا بچشاند، تا (ازکارهای بد) بازگردند.

۴۲- بگو: در زمین گردش کنید، پس بنگرید سرانجام کار پیشینان چگونـه بـود؟ (کـه همـه هلاک شدند، زیرا که) بیشتر ایشان مشرک بودند.

۴۳- پس روی خود را به سوی آئین استوار و مستقیم، متوجه ساز، پیش ازآنکه ازجانـب الله روزی فرا رسد که آن را بازگرداننده ای نیست، در آن روز مردمان متفرق می شوند.

۴۴- هرکه کافرشود، پس کفرش بر زیان خود او است و هرکس کارشایسته انجام دهد، پـس آنها برای خویشتن (دربهشت)آرامگاه مهیا می کنند.

۴۵- تا کسانی را که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، از فضل و احسان خود پاداش دهد، یقینا الله کافران را دوست نمی دارد.

تفســـیر:

این آیات بر مسائل آتی مشتمل است:

۱- سبب ظهورتباهی و بربادی درعالم.

۲- دستور به ثبات بر دین و طاعت الهی.

۳- جزای هر گروه و سبب تفاوت شان در جزا.

مسئلهٔ اول: سبب ظهور تباهی و بربادی درعالم

بعد ازآنکه الله تعالی درآیات گذشته قباحت شـرک و اعمـال مشـرکان را بیـان داشـت، اکنون درین آیه سبب شیوع فساد در عالم را تـذکرمی دهـد: ﴿ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ﴾ «تباهی وخرابی درخشکه و دریا پدیدارگشته است»؛ یعنی جهـان را فسـاد و انحـراف فـرا گرفته است، چیزهایی که ضرر و زیان دارند، فزونی یافته مانند امراض کشنده، کثـرت قحـط سالی، فساد محیط زیست و چیزهایی که مفید و سودمند است کـاهش یافتـه اسـت، مـثلا بارانها، زراعت، میوه ها، جنگلات، آب های شیرین و دریا ها به کاهش گراییده است.

مقصود از «ٱلْفَسَادُ» آفت ها و مصیبت ها به اشکال گوناگون است.

- سپس سبب همهٔ این تباهی و مصایب را یادآور می شـود: ﴿بِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِي ٱلنَّاسِ﴾ «بـه خاطر گناهانی است که دست های مردمان انجام دادند» که از عبارت از کفر و شرک و بدعت، ظلم و بیدادی و هتک حرمات وتحلیل حرام و تحریم حلال و سائرمعاصی است، که هر اندازه زمان به پیش می رود اعمالی که سبب آفات و مصایب در جهان می گردد، بـه همـان انـدازه اوج می گیرد، و طوری که پیشتر ذکر شد این اعمال گاهی شکل شرک و کفر و بـدعت را بـه خود دارد و گاهی هم شکل ظلم و بیداد فحشا و ربا و بهره کشی های بی مورد و حـرام را بـه خود دارد.

این اعمال سرانجام به تباهی و فسادهای - مانند اختلافات و قتل وغارات، تسلط ظالمان، قحط سالی، قطع باران، انواع امراض، زلزله ها، طوفان ها و فرو رفتن زمین ها – می انجامـد، و این همه نتیجهٔ معاصی می باشد.

زیرا الله سبحانه نتیجهٔ کردارهای بد انسان ها را در قالب عذاب هـایی مـی فرسـتد کـه مناسب اعمال آنها است و به مسلط ساختن چنین حوادث وحشت بارآنها را به کیفـر اعمـال شان گرفتار می کند، چنانکه درسورهٔ شوری آیهٔ (۳۰) و در سورهٔ انفال آیهٔ (۲۵) این موضـوع توضیح داده شده است.

- سپس هدف ظهورتباهی را بیان می کند: ﴿لِيُذِيقَهُم بَعۡضَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ﴾ «تا بچشاند به آنها جزای برخی ازکارهایی را که انجام داده اند»، و کیفر اعمال بد خود را در دنیا مشاهده کنند.

- باز هدف و انگیزهٔ تطبیق این عقوبت را بیان می کند: ﴿لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ۝٤١﴾ «تا ازمعاصی شان بازگردند»، و به اصلاح خود و اصلاح جامعه بپردازند وحال شان را بهبود بخشند.

- سپس الله تعالی به عذابی همانند عذاب گذشتگان تهدید نموده می فرمایـد: ﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلُۚ﴾ «بگو: در زمین گردش کنید، پس بنگرید سرانجام کار پیشینان چگونه بود؟» که در نتیجهٔ اصرار شان بر معاصی و گناهان و تکذیب پیغمبـران و مخالفت از شریعت الهی همه تحت عذاب الهی قرار گرفتند و قصرهای ویرانه و دیار مخروبه، منظره های بی صاحب آنها از شما دور و پنهان نیست.

- و علت اصلی وقوع عذاب وتباهی آنها را یادآور مـی شـود: ﴿كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّشۡرِكِينَ ۝٤٢﴾ «بیشتر ایشان مشرکان بودند»، وعذابی که برآنان وارد شد، ثمرهٔ تلخ شـرک و عصیان آنها بود.

مسئلهٔ دوم: دستور به ثبات بر دین و طاعت الهی

بعد ازآنکه ظهور فساد وتباهی عالم را نتیجهٔ شرک و معاصی اعلان داشت، بـه ثبـات بـر دین الهی دستور می دهد، چرا که تنها همین امر است که جلو گسترش فساد را می گیـرد و خطر عذاب را از بندگان دفع می کند، می فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ﴾ «پس روی خود را به سوی آئین استوار و مستقیم، متوجه ساز»، و با اخلاص نیت و عمـل بـرآن، ثابـت قـدم باش، چون تنها چیزی که سبب امن و امان دردنیا و مایهٔ نجات ازعـذاب آخـرت مـی گـردد، همانا ثبات بر دین توحید وآئین استوار و صراط مستقیم اسلام است.

- ﴿مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ﴾ «پیش ازآنکه ازجانب الله روزی فرا رسد کـه آن را بازگرداننده ای نیست»، یعنی هیچ کسی نمی تواند مانع فرا رسیدن آن روز شـود، چـرا کـه ارادهٔ الله تعالی را کسی رد کرده نمی تواند، «مَرَدَّ» مصدر میمی است از «رَدَّ» به معنی دفـع، و مراد ازین روز، روز قیامت است که وقوعش قطعی است و دافعی هم ندارد، چنانچـه درسـورهٔ طور می گوید: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِن دَافِعٍ ﴿٨﴾﴾ «یقینا عذاب پروردگارت حتما واقع شونده است، آن را هیچ کسی نمی تواند دفع کند»، پس دفع عـذاب ایـن روز، جـز ثبـات و استقامت بر دین قیم که دین اسلام است، هیچ وسیلهٔ دیگری ندارد.

- سپس حالـت مـردم را درآن روز بیـان مـی کـنـد: ﴿يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ﴿٤٣﴾﴾ «درآن روز مردمان متفرق می شوند»، گروه ها همه از هم جدا مـی شـوند، مومنـان جـدا و مشـرکان و کافران از هم جدا می گردند و صف هر گروه مشخص و معین می گردد.

«يَصَّدَّعُونَ» از هم جدا می شوند، اصلش «يَتَصَدَّعُون» چون مخـرج حـرف «تـا» و حـرف «صاد» با هم نزدیک است، لذا حرف «تا» به «صاد» تبدیل شده باهم ادغام شده اند.

پس در روز قیامت مردم نظر به نوعیت اعمال شان به دو دسته تقسیم می شوند، چنانچه درسورهٔ روم آیهٔ (۱۴) می گوید: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ﴾ «و روزی که قیامت برپـا می شود، درآن روز مردم از هم جدا می شوند».

و درسورهٔ شوری آیهٔ (۷) فرموده است: ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ «گروهی به بهشت می روند وگروهی به دوزخ می روند».

مسئلهٔ سوم: جزای هر گروه و سبب تفاوتشان در جزاء

بعد از آن، جزای هر گروه را نظر به عملش بیان می کند:

۱- ﴿ مَن كَفَرَ فَعَلَيۡهِ كُفۡرُهُۥ ﴾ «هر که کافر شود، پس کفرش بر زیان خود او است»، و تنها او در برابر کفرش جزا داده می شود نه کس دیگری.

۲- ﴿ وَمَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِأَنفُسِهِمۡ يَمۡهَدُونَ ۝٤٤ ﴾ «و هرکس کارشایسته انجام دهد، پس آنها برای خویشتن (دربهشت) آرامگاه مهیا می کنند».

«يَمۡهَدُونَ» آماده می سازند، مهیا می کنند.

- و علت تفاوت در جزا را بیان می دارد که ابراز عدل و فضل پروردگاراست که به هر کسی جزای مناسب می دهد: ﴿ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن فَضۡلِهِۦٓ ﴾ «تاکسانی را که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، از فضل و احسان خود پاداش دهد»، پاداشی که حقیقت آن را جز الله متعال کسی نمی داند که عالی ترین آن دیدن به سوی وجه پرودرگار است.

- سپس به کیفرکافران اشاره نموده می گوید: ﴿ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡكَٰفِرِينَ ۝٤٥ ﴾ «یقینا الله کافران را دوست نمی دارد»، این اشاره به کیفرحتمی آنها است که از عدل او سرچشمه می گیرد.

۞۞۞

مقصدچهارم: (از آیهٔ ۴۶-۵۴) دلائل اثبات توحید و معاد

﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَلِتَجۡرِيَ ٱلۡفُلۡكُ بِأَمۡرِهِۦ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ۝٤٦ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوۡمِهِمۡ فَجَآءُوهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ فَٱنتَقَمۡنَا مِنَ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيۡنَا نَصۡرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ۝٤٧ ٱللَّهُ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَيَبۡسُطُهُۥ فِي ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ يَشَآءُ وَيَجۡعَلُهُۥ كِسَفٗا فَتَرَى ٱلۡوَدۡقَ يَخۡرُجُ مِنۡ خِلَٰلِهِۦۖ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ۝٤٨ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيۡهِم مِّن قَبۡلِهِۦ لَمُبۡلِسِينَ ۝٤٩ فَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحۡمَتِ ٱللَّهِ كَيۡفَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ

﴿۵۰﴾ وَلَئِنۡ أَرۡسَلۡنَا رِيحٗا فَرَأَوۡهُ مُصۡفَرّٗا لَّظَلُّواْ مِنۢ بَعۡدِهِۦ يَكۡفُرُونَ ﴿۵۱﴾ فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا
تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ﴿۵۲﴾ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ
بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ﴿۵۳﴾ ۞ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٖ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ ضَعۡفٖ قُوَّةٗ ثُمَّ
جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٖ ضَعۡفٗا وَشَيۡبَةٗۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡقَدِيرُ ﴿۵۴﴾

ترجـــمه:

۴۶- و از نشانه های (قدرت) الله این است که باد ها را به عنوان مژده رسان می فرستد و تا شما را از رحمتش بچشاند و تا کشتی ها به فرمان او حرکت کنند وتا شما از فضل و احسان او روزی بخواهید وتا شما سپاس گزار شوید.

۴۷- ویقینا ماپیش از تو پیغمبرانی را به سوی اقوام شان فرستادیم و آنان معجزات روشنی برای ایشان آوردند، پس ما ازکسانی که نافرمانی کردند انتقام گرفتیم و نصرت و امداد مومنان بر ما لازم است.

۴۸- الله کسی است که بادها را می فرستد و این بادها ابرها را بر می انگیزد، پس الله آن ابر ها را در آسمان می گستراند هر گونه یی که بخواهد وآنها را به صورت طبقات متراکم می سازد، پس قطرات باران را می بینی که از میان آن بیرون می آید و هنگامی که آن را به کسانی که می خواهد از بندگانش بباراند، ناگهان ایشان شاد می شوند.

۴۹- هرچند پیش ازآنکه باران بر ایشان فرودآید، نومید بودند.

۵۰- پس به سوی آثار رحمت الله تماشا کن، چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می گرداند، (پس ذاتی که زمین را با نزول باران سرسبز و زنده می گرداند)یقینا او مرده گان را هم زنده می گرداند و او برهر چیز توانا است.

۵۱- و اگر باد (زیان باری را) بفرستیم، پس ببینند که (به اثرآن باد) کشت و زراعت شان زرد گشته است، البته بعد از شاد مانی شان، ناسپاسی می کنند.

۵۲- تو (ای پیغمبر) مردگان را شنوانده نمی توانی و نه می توانی آواز را به گوش کران برسانی، هنگامی که روی گردانده بروند.

۵۳- وتو هدایت بخش کوران ازگمراهی شان نیستی و تو فقط (می توانی سخنت را) به کسانی بشنوانی که آیت های ما را باور می کنند، پس آنها اند که منقاد (اوامر الهی) اند.

۵۴- الله کسی است که شما را (ازیک مادۀ کاملا) ضعیف وکمزور آفریده است. سپس بعد از این کمزوری قوت بخشیده است، باز شما را بعد ازتوانائی، ناتوان و پیرگرداند، هرچه می خواهد می آفریند و او دانای توانا است.

تفسیر:

درین آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- ذکرسه دلیل عقلی برای اثبات توحید ومعاد.

۲- تسلی برای پیغمبر ﷺ.

۳- معذور قرار دادن پیغمبرﷺ از عدم استجابت کافران.

مطلب اول: ذکرسه دلیل عقلی برای اثبات توحید ومعاد

پیشترمتذکر شدیم که درین سوره، برای اثبات توحید و معاد جمعا شانزده دلیل عقلی ذکر می کند، سه دلیل درآیۀ (۸، ۱۱، ۱۹) گذشت، و در آیۀ (۲۰- ۴۵) ده دلیل ذکرشد، اکنون درآیۀ (۴۶، ۴۸، ۵۴) سه دلیل دیگر ذکر می کند جمعا شانزده دلیل می شود.

- **دلیل عقلی اول**، دلیل آفاقی است، درین دلیل فوائد بادها را بیان می کند که یکی از بزرگترین نشانه های قدرت الله سبحانه است.

- می فرماید: ﴿ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرْسِلَ ٱلرِّيَاحَ ﴾ «و از نشانه های (وحدانیت الله و قدرت او برمعاد جسمانی) این است که بادها را می فرستد».

بادها فوائد بسیاری با خود دارندکه هرکدام دلیل وحدانیت وکمال قدرت پروردگار است. به طورمثال: بادها حرارت آفتاب را تقلیل، هوا را اعتدال می بخشند، عفونت ها را دورساخته هوا را تصفیه می کنند، و وسیلۀ باردار شدن درختان و نباتاتی می گردند که تلقیح ذاتی ندارند و علاوه برآن، فوائد دیگری هم دارند که ازآن جمله، پنج فائدۀ آنها را درین آیه یادآور می شود:.

۱-﴿ مُبَشِّرَٰتٍ ﴾«نوید بخش و مژده رسان» باران رحمت اند، چنانچه درسورۀ اعراف آیۀ (۵۷) می گوید: ﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦ ﴾ «و او کسی است که بادها را به عنوان مژده رسان پیشاپیش رحمتش می فرستد»، و همین مطلب درسورۀ فرقان آیۀ (۴۸) ، و درسورۀ نمل آیۀ (۶۳) نیز ذکر شده است.

۲-﴿ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحْمَتِهِۦ ﴾ «وتا شما را از رحمت خویش بچشاند» و باران حیات بخشی را بر شما بباراند که نه تنها برای انسان ها سودمند است، بلکه برای هر چیزی که زندگی به آن وابسته است، سودمند و مفید است.

۳- ﴿ وَلِتَجْرِيَ ٱلْفُلْكُ بِأَمْرِهِۦ ﴾ «وتا کشتی ها به فرمان او (در سطح دریا) حرکت کنند»، و این کار درآن زمان به وسیلهٔ جریان بادها ممکن می شد.

۴- ﴿ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ ﴾ «وتا شما ازفضل و احسان او روزی بخواهید»، و به وسیلهٔ کشتی مال های تجارتی را ازیک منطقه به منطقهٔ دیگری منتقل نموده زمینهٔ کسب رزق و روزی و گسترش تجارت شوید.

۵- ﴿ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾ ﴾ «وتا سپاس گزارشوید» و تنها عبادت او را به جا آورید، تا به انعامات خود بر شما بیفزاید، اما اگر نعمت های او را به کفران و معاصی تبدیل کنید، او قادر است که مصایب را جایگزین این نعمت ها کند.

این چهاردهم دلیل عقلی بود که ذکرشد، دلیل پانزدهم درآیهٔ (۴۸) و دلیل شانزدهم درآیهٔ (۵۴) ان شاء الله می آید.

مطلب دوم: تسلی برای پیغمبر ﷺ

هرگاه درآیات گذشته دو اصل عمده یعنی مسئلهٔ توحید و معاد را ذکرکرد، حالا درینجا اصل سوم یعنی مسئلهٔ نبوت را بیان می کند، این اصل را در میان مسائل مربوط به باد، به طورجملهٔ معترضه ذکرمی کند، و هدف ازآن، تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای تکذیب کنندگان و بشارت برای مومنان است.

۱- نخست طور تسلی برای پیغمبر ﷺ می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَآءُوهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ ﴾ «ویقینا ما پیش از تو پیغمبرانی را به سوی اقوام شان فرستادیم و آنان معجزات روشنی برای ایشان آوردند»، پس در نتیجهٔ دعوت انبیا و ارائهٔ معجزات، اقوام شان به دو گروه تقسیم شدند: گروهی تکذیب نموده دست به مخالفت زدند وگروه دیگری تصدیق نموده به ایشان ایمان آوردند.

۲- در بارهٔ تکذیب کنندگان می گوید: ﴿ فَٱنتَقَمْنَا مِنَ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا۟ ﴾ «پس ما ازکسانی که نافرمانی کردند انتقام گرفتیم»، و این آیه در حقیقت تهدیدی برای همه کسانی است که پیغمبران را تکذیب می کنند.

۳- در بارهٔ مومنان می گوید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾﴾ «و نصرت و امداد مومنان برما لازم است»، و این قسمت آیه بشارت به نصر و پیروزی مومنان واقعی است.

همچنان درسورهٔ یونس آیهٔ (۱۰۳) و درسورهٔ حجح آیهٔ (۴۰) و درسورهٔ صافات آیهٔ (۱۷۱-۱۷۳) و درسورهٔ غافر آیهٔ (۵۱) و درسورهٔ محمدآیهٔ (۷) بشارت به نصرت مومنان است.

- **دلیل عقلی دوم:** بیان کیفیت خلقت ابری است که باران رحمت ازآن فرو می ریزد: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا﴾ «الله کسی است که بادها را می فرستد و این بادها ابرها را بر می انگیزد، پس الله آن ابر ها را در آسمان می گستراند هر گونه یی که بخواهد، وآنها را به صورت طبقات متراکم می سازد».

«تُثِيرُ» بر می انگیزد، «يَبسُطُهُ» می گستراند، «كِسَفًا» جمع «كِسفَةٌ» قطعه ها، توده های بالای هم انباشته شد.

- سپس ازپنج حالت باران خبر می دهد:

۱- ازکیفیت نزول باران خبر می دهد: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ «پس باران را می بینی که از میان آن ابر بیرون می آید» و زمین را خرم و سرسبز می گرداند، چنانکه درسورهٔ نورآیهٔ (۴۳) ازکیفیت نزول باران حیات بخش خبرمی دهد . «الْوَدْقَ» باران.

۲- سپس ازتاثیر باران بر روحیهٔ انسان ها خبرمی دهد: ﴿فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾﴾ «و هنگامی که آن را به کسانی که می خواهد از بندگانش بباراند، ناگهان ایشان شاد می شوند»، چرا که با نزول باران بیم قحط و خشک سالی از میان می رود.

۳- باز ازحالت انسان ها پیش از فرودآمدن باران، خبرمی دهد: ﴿وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ﴿٤٩﴾﴾ «اگرچه پیش ازینکه باران برایشان فرود آورده شود، نومید بودند». «لَمُبْلِسِينَ» نا امیدان .

ذکرکلمه ﴿مِنْ قَبْلِهِ﴾ برای تاکید و ضمیرآن راجع به انزال مطر است، یعنی پیش از فرود آمدن باران.

۴- از تاثیر باران بر زمین خبرمی دهد: ﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ «پس به سوی آثار رحمت الله تماشا کن، چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می گرداند» و آن را رونق و زیبائی می بخشد، این همه دلیل کمال قدرت قادر متعال است.

۵- سپس زنده ساختن زمین را دلیل قرار داده می گوید: ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ﴾ «یقینا او مرده گان را هم زنده می گرداند»، و زندگی دو بارۀ انسان ها با زندگی مجدد زمین فرقی ندارد، و همه در پیشگاه قدرت ذات متعال یکسان است.

- بازعلت این حکم را بیان می کند: ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝٥٠﴾ «و او برهر چیزتوانا است».

- سپس حالت بد کافران و نا سپاسی ایشان به نعمت های الهی و بی ثباتی ایشان را بیان می دارد که هنگامی که به ایشان نعمتی داده شود خوشحال می گردند و اگر با مشکلی رو برو شوند، نا امید می گردند، می فرماید: ﴿وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنۢ بَعْدِهِۦ يَكْفُرُونَ ۝٥١﴾ «و اگر باد (زیان باری) را بفرستیم، پس ببینند که (به اثرآن باد) کشت و زراعت شان زرد گشته است، البته بعد از شادمانی شان، ناسپاسی می کنند»، گویا اینکه الله تعالی هیچ انعامی به ایشان نکرده باشد.

مطلب سوم: معذور قرار دادن پیغمبر ﷺ از عدم استجابت کافران

اهل دعوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار گروه مردم بودند:

سه گروه از ایشان اهل ضلالت و عناد و استکبار بودند که درضمن سه مثال، احوال آنها را شرح داده ایشان را نکوهش می کند، گروه چهارم اهل انابت و پیرو حق اند، که چون دعوت حق را بشنوند آن را می پذیرند، پس درضمن مثال چهارم، ایشان را موردستایش قرارمی دهد.

گروه اول از گمراهان، بسان مردگان فاقد حیات و فاقد همه اسباب فهم و ادراک می باشند، و اعضای ادراک شان در شناخت حق، هیچ نوع فعالیت ندارد: نه قلب دانا، نه گوش حق شنو، نه چشم حقیقت بین دارند.

راجع به این گروه می گوید: ﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ﴾ «پس مرده گان را شنوانده نمی توانی»، و درسورۀ فاطر آیۀ (۲۳) می گوید: ﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي ٱلْقُبُورِ ۝٢٢﴾ «وتو نمی توانی مرده های مدفون درقبرها را بشنوانی».

این آیه، مثال برای کافرانی است که به اثر انحراف و بغض و عداوت، همه مدارک علمی شان فاقد فعالیت بوده و حق از هیچ راهی به آنها نفوذ کرده نمی تواند.

ازین آیه دانسته می شود که مردگان نمی شنوند، البته مواردی که در احادیث ذکر شده است، ازین عموم مستثنی اند، مانند شنیدن مرده آواز کفش های کسانی را که او را دفن

نموده بر می گردند، و مانند شنیدن کشته شدگان مشرکان در جنگ بدر، زیرا بعد ازآنکه مرده های مشرکان در یک چاه انداخته شد، پیغمبرصلی الله علیه وسلم نام های شان را یاد نموده آنها را مخاطب قرار داده فرمود: «إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»، عمر ﷺ گفت: ای پیغمبر الله ! چرا با اجسادی سخن می زنید که روح ندارند؟ پیغمبرﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ» سوگند به کسی که جانم در دست او است، شما به سخنانم شنوا تر از آنها نیستید.(۱)

این احادیث موارد خاصی اند که از عموم آیهٔ مذکور مستثنی قرار داده می شود، لذا نمی توان ازین احادیث به شنیدن مردگان در همه حالات استدلال نمود.

- گروه دوم: از اهل ضلال و عناد، کسانی اند که در ضلالت خود نسبت به گروه اول درمرتبهٔ پاینتر قرار دارند که مرتبهٔ کر بودن است، یعنی گوش های شان از شنیدن حق کاملا کر است، در مورد ایشان می گوید: ﴿وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ۝٥٢﴾ «و نه می توانی آواز را به گوش کران برسانی، هنگامی که روی گردانده بروند»، یعنی طوری که انسان کر هنگامی که روی برگردانده برود، هیچ سخن و صدایی را هر قدر بلند هم باشد، نمی شنود، پس این گروه کافران نیز سخن حق را اصلا نمی شوند و آمادهٔ پذیرش آن نیستند.

گروه سوم: ازاهل ضلال و عناد که ایشان درانحراف شان در درجهٔ سوم قرار دارند، کسانی اند که از دیدن حق کور اند، حق هر قدر روشن هم باشد، اما آنها بازهم از دیدن آن عاجز اند، دربارهٔ ایشان می فرماید: ﴿وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡ﴾ «و تو هدایت بخش کوران ازگمراهی شان نیستی»، چرا که چشمان دل های شان کور است، و کسانی که چشمان دل های شان کور باشد، کسی نمی تواند راه هدایت را به ایشان بنمایاند.

گروه چهارم: اهل انابت و پیروان حق اند که همه مدارک علمی شان سالم و بر حال بوده، پیوسته درتلاش حقیقت می باشند، پس همینها هستندکه سخنان حق را به کمال توجه می شنوند و ازآن مستفید می شوند، در مورد این گروه می فرماید: ﴿إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ۝٥٣﴾ «تو فقط (می توانی سخنت را) به کسانی بشنوانی که آیت های ما را باور می کنند، پس آنها اند که منقاد (اوامر الهی) اند»، و به تو ایمان می آورند و احکام و اوامر شرع را می پذیرند و از نواهی آن اجتناب می ورزند.

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، حدیث : ۳۹۷٦ .

پس از میان چهارگروه اهل دعوت، تنها یک گروه که مومنان اند، حق را می پذیرند و بـه آن اجابت می کنند، همچنان سورهٔ نمل آیهٔ (۸۰-۸۱) نیز ملاحظه شود.

دلیل عقلی سوم: برای اثبات توحید و معاد، این شانزدهمین دلیل است.

درآیات گذشته برای اثبات توحید و معاد، دلائل آفاقی را بیان داشت، حالا درین آیـه بـه طور دلیل نفسی، اطوارخلقت انسان را ذکر نموده آنرا به سه مرحله تقسیم می کند:

مرحلهٔ اول: ازآغاز نطفه بودن تا نزدیک شدن به مرحلهٔ بلوغ را دربرمی گیرد، می گویـد:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِی خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٍ﴾ «الله کسی است که شما را (ازیک مادهٔ) ضعیف وکمزور آفرید».

این جمله به شش حالت انسان اشاره دارد:

۱- حالت نطفه بودن. ۲- حالت جنین بودن که دارای مراحل مختلف است .

۳- حالت طفل به دنیا آمدن. ۴- حالت شیرخواره گی.

۵- حالت جدائی ازشیر. ۶- حالت ما بعد آن تا قرب بلوغ .

مرحلهٔ دوم: ازحین بلوغ تا نزدیک کهولت را شامل اسـت، مـی گویـد: ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ ضَعۡفٍ قُوَّةً﴾ «سپس بعد از این کمزوری قوت بخشید»، این جمله اشاره به حالت بلوغ و جوانی تا نزدیک کهولت است.

۳- ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ ضَعۡفًا وَشَيۡبَةً﴾ «باز شما را بعد ازتوانائی، ناتوان و پیرگرداند».

این جمله اشاره به حالت کهولت و ما بعدآن، تاحالت سـالخوردگی و فرتـوتی اسـت کـه تفصیلش درسورهٔ حج آیهٔ (۵) گذشت.

فشردهٔ سخن این است که انسان در اصل حقیقتش خاک بود، باز به نطفه انتقـال یافـت، باز خون بسته، گوشت پاره، استخوان، لباسی ازگوشت، روح در وی دمی ده شد، باز بـه دنیـا آمد، به سن صباوت، به سن بلوغ، به سن جوانی، به مرحلهٔ پیری انتقال یافـت، و بـه همـین ترتیب تا دم مرگ در حالت انتقال از یک مرحله به مرحلهٔ دیگری است کـه توضـیح بیشـتر این مسئله درسورهٔ مومنون آیهٔ (۱۲-۱۴) ذکرشده است.

این همه ازآثارکمال قدرت الهی و برهان وحـدانیت و دلیـل روشـنی برمعـاد اسـت کـه مشرکان ازآن انکار می کنند.

فائده: درین آیه ﴿ضَعۡفًا﴾ دو مرتبه ذکر شد.

ضعف اول: همان نطفه است که درسورهٔ مرسلات آیهٔ (۲۰) ذکرشده است.

ضعف دوم: عبارت از ارذل العمر است که تفصیلش درسورهٔ یس آیهٔ (۶۸) مذکور است درمیان این هردو ضعف، قوت را ذکرکرده است.

- سپس بعد از بیان دو ضعفی که درمیان آنها قوت است، بیان می دارد که این کار طبیعت نیست، بلکه اثری ازآثار قدرت ومشیت قادر مختار است ﴿يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾ «آنچه را می خواهد می آفریند، و او توانا و داناست».

۞۞۞

مقصد پنجم (ازآیهٔ ۵۵-۶۰) اثبات قیامت و احوال مجرمان در آن

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾﴾

ترجمه:

۵۵- و روزی که قیامت قائم می شود، گنهگاران سوگند یاد می کنند که (دردنیا) جزساعتی درنگ نکرده اند، این چنین (در دنیا از راه راست) برگردانده می شدند.

۵۶- و کسانی که به ایشان علم و ایمان داده شده است، می گویند: سوگند یاد می کنیم که بدان اندازه که الله در قضا و قدرخود (مقرر کرده است، شما در دنیا، و در برزخ) تا روز رستا خیز، درنگ کرده اید، پس این روز رستاخیز است، ولی شما نمی دانستید (که چنین روزی فرا خواهد رسید).

۵۷- پس درآن روز، سودی نمی بخشد برای ستمگاران، عذرخواهی شان و نه از ایشان مطالبهٔ بازگشت به سوی رضای الهی می شود.

۵۸- ویقینا ما برای مردمان درین قرآن هر گونه مثالی را بیان کردیم و اگر برای ایشان آیه ای بیاوری، البته کافران می گویند: شما جز اهل باطل نیستید.

۵۹- همین گونه الله مهر می زند بر دل های کسانی که نمی دانند.

۶۰- پس توشکیبا باش، زیرا وعدهٔ الله حق است، و نباید کسانی که (به رسالت تو) یقین ندارند، تو را خشمگینن و عصبانی کنند.

تفسیر:

در این آیات از مسائل آتی بحث شده است:

۱- سوگند مجرمان دربارهٔ قلت توقف شان در دنیا و برزخ.

۲- بیان عظمت شأن قرآن. ۳- تسلی برای پیغمبر ﷺ و دستور به صبر.

مسئلهٔ اول: سوگند مجرمان دربارهٔ قلت توقف شان در دنیا و برزخ

بعد از بیان دلایل توحید و دلایل اثبات معاد و زندگی دو باره، اکنون درین آیات احوال رستاخیز و مقارنهٔ آن را با احوال دنیا ذکر نموده مناقشه ای را که میان اهل ایمان و مجرمین رخ می دهد بیان می دارد: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقْسِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُواْ غَيْرَ سَاعَةٍ﴾ «و روزی که قیامت قائم می شود، گنهگاران سوگند یاد می کنند که (در دنیا و یا در قبر) جز ساعتی درنگ نکرده اند»، یعنی در دنیا بسیار مدت ناچیزی درنگ کرده اند.

همین مطلب را الله تعالی از مجرمین در سوره های مختلف قرآن حکایت نموده است، به طور مثال: در سورهٔ طه آیهٔ (۱۰۳) اندازهٔ توقف را ده روز، و درسورهٔ مومنون آیهٔ (۱۱۳) یکروز و بعضی روز، و درسورهٔ نازعات آیهٔ (۴۶) مقدارتوقف خود را برابر بیگاه یاپگاه، و درسورهٔ یونس آیهٔ (۴۵) به «ساعة من النهار» بیان داشته اند.

- چون این گفتار ها همه کذب محض وعاری ازحقیقت می باشند، ازین جهت می گوید: ﴿كَذَٰلِكَ كَانُواْ يُؤْفَكُونَ ۝٥٥﴾ «این چنین (در دنیا از راه راست) برگردانده می شدند»، و به توسط شیاطین جنی وانسی، ازحق به سوی باطل، ازصدق به سوی کذب باز داشته می شدند، میل به سوی باطل و دروغ عادت دیرینه آنها است که ازدنیا تا به آخرت ادامه دارد، چنانکه این موضوع از سورهٔ انعام آیهٔ (۲۳) و سورهٔ مجادله آیهٔ (۱۸) بخوبی معلوم می شود.

- درآن هنگام مومنان به رد و تکذیب سخنان مجرمین می پردازند: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ وَٱلْإِيمَٰنَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْبَعْثِ﴾«و می گویند کسانی که به ایشان علم و ایمان داده شده است: سوگند یاد می کنیم که بدان اندازه که الله در قضا و قدر خود (مقرر کرده است، شما در دنیا، و در برزخ) تا روز رستا خیز، درنگ کرده اید».

مراد به اهل علم و ایمان، ملائکه وپیغمبران وعلمای امت ومومنـان صـالح مـی باشـند، و مراد به ﴿كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾قضا و قدر او است.

- بعد از رد گفتارشان، به توبیخ آنها پرداختـه مـی گوینـد: ﴿فَهَٰذَا يَوْمُ ٱلْبَعْثِ وَلَٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝٥٦﴾ «پس این روز رستاخیز است، ولی شما نمی دانستید» کـه چنین روزی فرا خواهد رسید، لذا در تکذیب آن و درطلب آن می شتافتید و به آن استهزا می کردید.

- هرگاه مومنان سوگند مشرکان را تکذیب نموده آنها را توبیخ می کنند، آنـان در صدد عذرخواهی وتوبه می شوند، اما الله تعالی از بی سود بودن عـذرخواهی آنـان خبـر داده مـی فرماید: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَّا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝٥٧﴾ «پس درآن روز، سودی نمی بخشد برای ستمگاران، عذرخواهی شان و نه از ایشان مطالبه بازگشت به سـوی رضـای الهی می شود»، چرا آن روز، دیگر وقت عذرخواهی نیست، چون همه فرصت هـا را ازدسـت داده اند. این حقیقت را درسورهٔ مرسلات آیهٔ (۳۵-۳۶) نیز واضح ساخته است.

مقصود از «ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟» مشرکان اند، چون شدیدترین ظلم، شرک است.

«يُسْتَعْتَبُونَ»، از «استعتب» تقاضای دور شدن ناراحتی و طلب رضـا را نمـود- یعنـی از ایشان خواسته نمی شود که رضای الله تعالی را دوباره طلب کنند، یعنی فرصت توبه و طاعـت به ایشان داده نمی شود و نه توبهٔ ایشان پذیرفته می شود، بلکه در برابر گناهان شـان حتمـا عذاب می شوند.

مسئلهٔ دوم: بیان عظمت شأن قرآن

بعد از بیان دلایل توحید و قیامت و صدق پیغمبر ﷺ، سوره را بـه وصـف اجمـالی قـرآن خاتمه بخشیده می فرماید: ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِى هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ﴾ «ویقینـا مـا بـرای مردمان درین قرآن هر گونه مثالی را بیان کـردیم»، مثـال هـای مربـوط بـه توحیـد، معاد جسمانی، صدق پیغمبـران، وعـد و وعیـد، امـر و نهـی، اخـلاق وآداب، درس هـای عبـرت انگیزتاریخ، برنامه های علمی وعملی فراوانی را درین کتاب ذکر نموده ایم، تامردم حقـائق را بشناسند وحق را پیروی کنند، بعد از بیان این همه حقایق اگر کسی باز هم مطالبـهٔ دلیـل و تکذیب دلایل متعدد نیز بر وی گران نیست، لذا می فرماید: برهانی می کند، این نمایانگر عناد او است، و کسی که از روی کفر یـک دلیـل را تکذیب کنـد،

- ﴿وَلَئِن جِئْتَهُم بِـَٔايَةٍ لَّيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ۝٥٨﴾ «و اگر برای ایشان آیه ای بیاوری، البته کافران می گویند: شما جز اهل باطل نیستید» یعنی اگر مطابق خواست شان هر نوع آیه و نشانه و معجزه ای بیاوری، باز هم ایمان نمی آورند، بلکه به باطل بودن و سحر بودن آن عقیده می کنند، و به این ترتیب سخنان حق را باطل پنداشته مومنان را باطل پرست، پیغمبر را ساحر و قرآن را سحر قرار می دهند.

چنانچه در سورهٔ یونس می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۝٩٦ وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ ءَايَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ۝٩٧﴾ «یقینا کسانی که فرمان پروردگارت در حق شان ثابت شده است، ایمان نمی آورند، اگر چه هر نوع آیتی به ایشان بیاید، تا آنکه عذاب دردناک را ببینند» آنگاه است که ایمان می آورند.

- و نتیجهٔ این اعراض مبنی بر عناد و استکبار را بیان می کند: ﴿كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝٥٩﴾ «همین گونه الله مهر می زند بر دل های کسانی که نمی دانند».

حرف «کاف» در «كَذَٰلِكَ» به معنای لام تعلیل و مشارالیه آن، اعراض است، یعنی به علت همین اعراض، الله بردل های کسانی که (نظر به سوء استعدادشان آیات بینات) را نمی دانند (و برتقلید آباء و اعتقاد خرافات اصرار می ورزند) مهر می نهد» که دیگر هیچ راه حق را نمی توانند بیابند.

چنانکه درسورهٔ انعام آیهٔ (۱۱۰) تبدیل قلوب وچشمان را نتیجهٔ عدم ایمان و درسورهٔ حشرآیهٔ (۱۹) خود فراموشی را نتیجهٔ فراموشی الله، درسورهٔ صف آیهٔ (۵) منحرف گرداندن دل ها را ازطرف الله، نتیجهٔ انحراف خودآنها، قرار داده است، درهمه این موضوعات کفرطَبَع نتیجهٔ کفرعناد، واقع شده است.

مسئلهٔ سوم: تسلی برای پیغمبر ﷺ و دستور به صبر

سپس الله تعالی پیغمبرش را در برابر اعراض و عناد مشرکان:

۱- به صبر دستور داده می گوید: ﴿فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ﴾ «پس تو (در برابراعراض ومخالفت های آنها) شکیبا باش (وظیفه خود را انجام بده) زیرا وعدهٔ الله حق است»، او تو را حتما نصرت می دهد، چنانکه درسورهٔ ابراهیم آیهٔ (۴۷) می گوید: ﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِۦ رُسُلَهُۥٓ﴾ «تو مپنداری که الله از وعدهٔ خود به پیغمبرانش خلاف می کند».

درسورۀ حج آیهٔ (۴۰) می گوید: ﴿ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ «والبته الله نصرت می دهد کسی را که دین الله را نصرت می دهد، زیرا الله نیرومند غالب است».

درسورۀ صافات می گوید: ﴿ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ ٱلْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿١٧٣﴾ ﴾«وشکی نیست که وعدۀ ما برای بندگان فرستاده مان قبلا صادر شده است که یقینا ایشان نصرت داده خواهندشد، و لشکرما حتما پیروز خواهند شد».

درسورۀ غافر آیـهٔ (۵۱) مـی گویـد: ﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ ٱلْأَشْهَٰدُ ﴾ «قطعا ماپیغمبران خویش و مومنان را در زندگی این جهان و در روزی که گواهان بر می خیزند نصرت می دهیم».

درسورۀ مجادله آیهٔ (۲۱) می گوید: ﴿ كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِىٓ ﴾ «الله فیصله کرده است که البته من و پیغمبرانم غالب هستیم».

۲- و از خشمگین شدن و از پریشانی منع می کند: ﴿ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾ ﴾ «ونباید کسانی که (به رسـالت تـو) یقـین ندارنـد، تـو را خشـمگینن و عصـبانی کننـد»، «لَا يَسْتَخِفَّنَّكَ » تو را سبک نسازند، پریشان و مضطرب نکنند.

این خطاب هرچند برای پیغمبرﷺ است، اما مقصـود امـت ایشـان اسـت کـه عملکـرد مفسدین و مجرمان سبب نشود که پریشان و خشمگین شده راه دعوت را ترک کننـد، زیـرا اگر انسان مومن مدتی دعوت کند و سپس به اثر برخی مشاکل، دعوت خـود را تـرک کنـد، کافران و منافقان و دشمنان البته خواهند گفت که این انسان به رأی و نظـر مشـخص ثابـت نیست و بر مبدأ و عقیدۀ خود ثبات ندارد، پس لازمۀ انسان دعوتگر است که مسـیر دعـوتی را خود را همواره تعقیب کند و در اصلاح جامعه بکوشد.

این سوره به ذکربشارت آغازگردید، و به تسلی پایان یافت.

پایان سورۀ روم

و لله الحمد و المنة

تفسیر

سورهٔ لقمان

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ صافات نازل شده است، در ترتیب نزول (۵۷) و در ترتیب مصحف (۳۱) و عدد آیاتش (۳۴) آیه است.

سبب تسمیه اش به لقمان:

اینست که درین سوره قصهٔ لقمان حکیم ذکر شده است، شخصیتی که به سبب معرفت توحید و عبادت الله یگانه و دستوراتش به اخلاق و آداب شایسته و خوب، و منعش از اخلاق بد و نکوهیده، گوهر حکمت را به دست آورد.

مناسبش به سورهٔ روم:

۱- در سورهٔ روم از عظمت شأن قرآن تذکر داد، و درآغاز این سوره نیز عظمت شأن قرآن را بیان می کند.

۲- درپایان سورهٔ روم درآیهٔ (۵۸) از انکارکافران ازقرآن خبرداد، درآغازسورهٔ لقمان درآیهٔ (۷) ازاعراض کافران ازقرآن حکایت می کند.

۳- در هر دو سوره، آغازخلقت و اعادهٔ آن را در برابر قدرت الله سبحانه سهل توصیف نموده است، درسورهٔ روم آیهٔ (۲۷) فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِ﴾ « و او کسی است که آفرینش را می آغازد، سپس آن را باز می گرداند و این کار بر وی آسان است.

درین سوره می گوید: ﴿ مَّا خَلۡقُكُمۡ وَلَا بَعۡثُكُمۡ إِلَّا كَنَفۡسٖ وَٰحِدَةٍ ﴾ «آفرینش و برانگیختن شما (درپیشگاه قدرت او) جزهمانند (آفریدن وبرانگیختن) فردی بیش نیست».

۴- درسورهٔ روم شدت فخر و مباهات مشرکان را به اموال شان و راضی نبودن شان به شریک ساختن شخص دیگر در مال های شان، ذکر شد، درین سوره قصهٔ بندهٔ صالح لقمان حکیم ذکر می شود که فرزندش را به تواضع و ترک تکبر توصیه می کرد، همچنان در آغاز سورهٔ روم به دو جنگ بزرگ روم و فارس اشاره نمود و درین سوره در قصهٔ لقمان دستور به صبر و صلح و ترک جنگ را ذکر می کند.

محتوای سوره لقمان

این سوره همانند سایر سوره های مکی مشتمل بر اثبات اصول عقیده است که عبارت از ایمان به الله و اثبات وحدانیت او، تصدیق نبوت، اقرار به قیامت و روز آخرت است.

و این سوره را نظر به موضوعاتش می توان به دو بخش تقسیم نمود:

بخش اول: ازآغازسوره تاآیهٔ (۹) حیثیت تمهید را دارد، و درین بخش از خصائص قرآن، أوصاف مومنان و بشارت برای ایشان و اعمال معرضین از قرآن و وعید برای ایشان، بحث صورت گرفته است.

بخش دوم: ازآیهٔ (۱۰-۱۹) ارائهٔ دلایل برای اثبات توحید و نفی شرک است.

و مطالب مورد بحث در این بخش بدین قرار است: ذکر چند دلیل عقلی و آفاقی برای اثبات توحید، توبیخ مشرکان در برابر شرک شان، بیان نصائح حکیمانهٔ لقمان حکیم، دستور به نیکی به پدر و مادر، توبیخ کسانی که در بارهٔ الله تعالی بدون دلیل جدال می کنند، بیان حال مسلمان مخلص، تسلی برای پیغمبر ﷺ و تهدید برای کافران، بیان تناقض گفتار و کردار مشرکان، و ذکر سه نوع تحذیر برای مردم. و آیات این بخش در سه مطلب تفسیر می گردد.

❁❁❁

بخش اول: ازآغازسوره تاآیهٔ (۹) به حیث تمهید:

خصایص قرآن و اوصاف مومنین به آن و بیان اعراض کافران

﴿الٓمٓ ﴿١﴾ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٣﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ
ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ
ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٥﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا
هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿٦﴾ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَا كَأَنَّ
فِيٓ أُذُنَيۡهِ وَقۡرٗاۖ فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلنَّعِيمِ
﴿٨﴾ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٗاۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٩﴾﴾

ترجـــمه:

۱- الف، لام، میم.

۲- این آیت های کتاب پر محتوای با حکمت است.

۳- مایۀ هدایت و رحمت است برای نیکوکاران.

۴- آنانی که نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و ایشان به آخرت یقین دارند.

۵- اینان بر هدایت بزرگی از جانب پروردگارشان نایل شده اند و ایشان قطعا رستگارانند.

۶- و ازمردمان کسی است که سخنان بیهوده را می خرد تا با بی دانشی (مردمـان را) را از راه الله منحرف سازد و تا راه الله را مورد استهزا قرار دهد، برای این گروه عـذاب ذلـت باری است.

۷- و هنگامی که آیت های ما بر وی خوانده می شود، با تکبر روی می گرداند، گویا آنهـا را نشنیده است، گویا درهردوگوشش سنگینی است، پس او را به عذاب دردناکی خبر ده.

۸- یقینا کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، برای ایشان باغ های پـر از نعمت است.

۹- جاویدان درآنجا خواهند ماند، این وعدۀ الله است، وعدۀ راست و واقعی است و او غالب با حکمت است.

تفســـیر:

درین آیات مسایل زیر بیان شده است:

۱- عظمت شأن قرآن و هدف نزول آن،

۲- بیان اوصاف محسنین و ثمرۀ آن،

۳- توضیح اعمال اعراض کنندگان از قرآن، و نتیجۀ آن،

۴- بشارت برای مومنان.

مسئلۀ اول: عظمت شأن قرآن و هدف نزول آن

- ﴿الٓمٓ ﴿١﴾ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿٢﴾﴾ «الف، لام، میم، این آیـت هـای کتـاب پـر محتوای باحکمت است».

﴿تِلۡكَ﴾ در اصل برای اشاره بعید است و استعمال آن برای اشاره به چیز نزدیـک کـه آیات قرآن است، به غرض بیان عظمت و عُلوّ مقام قرآن است.

﴿ٱلۡحَكِيمِ﴾ اشاره به کثرت دلایل عقلی این سوره است، زیرا درین سوره برای اثبات مسئلهٔ توحید هشت دلیل عقلی ویک دلیل نقلی ذکر شده است.

لفظ ﴿ٱلۡحَكِيمِ﴾ برگرفته ازحکمت، به معنای دانش و یا به معنای استحکام است.

اگر «ٱلۡحَكِيمِ» به معنی دانش باشد، معنی آیه چنین می شود: «کتابی که پر ازحکمت و دانشمندی است»، به این معنی که مسائل اعتقادی وعلمی وعملی و دلایل توحید و معاد، مسائل آداب واخلاق، معاشره، ترغیب وترهیب، قصه های تاریخی و داستان های عبرت انگیز را به گونهٔ قابل شگفت بیان و اثبات می کند.

و ازطرف دیگر این لفظ «ٱلۡحَكِيمِ» اشاره به سخنان حکیمانه ای است که لقمان حکیم به پسرش توصیه نموده بود، که یک بخش ازگفتارهای حکیمانهٔ او را درین سوره یادآوری نموده است.

و اگر «ٱلۡحَكِيمِ» به معنای استحکام باشد، معنی آیه چنین می شود: «کتاب نهایت استوار و محکم است» و هیچ نوع خلل وتناقض نه در الفاظ آن وجود دارد و نه درتراکیب و نه درمعانی آن وجود دارد.

* استحکام قرآن این است که تعبیراتش در روشن ترین و فصیح ترین عبارات و شیرین ترین بیان، بر نیکوترین معانی دلالت دارد.

* ازاستحکامش این است که درهمه ادوارتاریخ از هر نوع تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان مصؤون و محفوظ است، چنانکه درسورۀ حجرآیۀ (۹) می گوید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾ «یقینا ما قرآن را فرو فرستادیم و ماآن را حفاظت می کنیم».

ازینجاست که درسورۀ فصلت می گوید: ﴿وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ ﴿٤١﴾ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ﴿٤٢﴾﴾ «و این کتاب گرامی قدری است که باطل به آن راه نمی یابد، نه ازپیش روی و نه ازپشت سر، فرو فرستاده شده است ازجانب حکیم ستوده شده».

* ازاستحکامش این است که اخبار گذشته وآینده و امورغیبی ای را که قرآن بیان می کند، همه مطابق واقع و موافق کتاب های الهی است.

* ازاستحکامش این است که ماموراتش همه مصلحت خالص، یا مصلحت راجح است و منهیاتش همه فساد خالص، یا فساد راجح است.

* ازاستحکامش این است که اگر مطلبی را دریک مقام به صورت اجمال ذکر کند، همان مطلب را در مقام دیگری به صورت مفصل ذکر می کند.

- بعد ازبیان عظمت شأن قرآن، فلسفهٔ نزول آن را بیان می کند: ﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ۝٣﴾ «مایهٔ هدایت و رحمت است برای نیکوکاران».

﴿هُدًى﴾ اشاره به نجات ازگمراهی. ﴿وَرَحْمَةً﴾ اشاره به رهانیدن ازعقاب الهی است، البته برای کسی که دارای عقیده سالم وعمل صالح باشد.

مسئلهٔ دوم: بیان اوصاف محسنین و ثمرهٔ آن

بعد ازآن سه وصف عمدهٔ محسنین را ذکر می کند:

وصف اول: از نوع تعظیم خالق است، می گوید: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ﴾ «آنانی که نماز را چنانکه باید برپا می دارند»، مراد از اقامهٔ نماز، برگزاری نماز در اوقات معینه توأم با رعایت تعدیل ارکان و تمام شروط وآداب ظاهری و باطنی است، و کسانی که نماز را با این اوصاف نخوانند، آنها از جملهٔ «بر پای دارندگان نماز» نیستند.

وصف دوم: ازنوع شفقت برمخلوق است: ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ﴾ «و زکات را (به مستحقانش) می پردازند»، اقامهٔ نماز و دادن زکات، دو وصف عملی است، وصف اول عبادت بدنی و وصف دوم عبادت مالی است، وصف اول تعظیم خالق و وصف دوم شفقت برمخلوق است.

وصف سوم: علمی و عقیدتی است، می فرماید: ﴿وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝٤﴾ «و ایشان به آخرت یقین دارند»، ازمیان تمام اوصاف محسنین تنها همین سه وصف را بدان سبب ذکر نمود که چون نماز جامع عبادات قلبی و قالبی است و زکات عبادت مالی و نمایانگر دوست داشتن الله نسبت به دوست داشتن مال است و ایمان به آخرت موجب عمل وخوف وعقاب الهی است.

- بعد ازآن، ثمرهٔ مرتب برآن اوصاف را یادآور می شود: ﴿أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝٥﴾ «اینان بر هدایت بزرگی از جانب پروردگارشان نایل شده اند، و ایشان قطعا رستگارانند» هم در دنیا و هم درآخرت.

درمیان این هدایت و هدایتی که در آیهٔ (۲) ذکر شد فرق است، زیرا «هدایت» درآنجا به معنای ارشاد و دلالت است، اما درین مقام به معنای نتیجه وثمرهٔ اوصافی است که ازجانب الله سبحانه طور عطیه و پاداش برایشان اعطا می گردد.

و ﴿ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾ بیانگر حصراست، یعنی رستگار تنها همین ها هستند نه کسی دیگری، زیرا رستگاری منحصر در راه نیکوکاران است، راه آنانی که باخالق و مخلوق در ارتباط، و به مبدأ و معاد ایمان کامل دارند.

مسئلهٔ سوم: توضیح اعمال اعراض کنندگان از قرآن و نتیجهٔ آن

بعد ازشرح اوصاف محسنین و پیروان قرآن، اعمال کسانی را بیان می دارد که از قرآن اعراض می کنند، می فرماید: ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي ﴾ «و از مردمان کسی است که (درمقابل قرآن) سخنان باطل و بیهوده را می خرد».

﴿لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ ﴾ هر سخنی که انسان را از کارهای سودمند و مفید غافل می سازد، چه به صورت افسانه های خرافی باشد و چه اشعار عاشقانه و شهوت انگیز و محافل رقص و موسیقی باشد.

و بیشتر مفسرین «لهو الحدیث» را به موسیقی و آواز خوانی تفسیر نموده اند، چنانچه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه درین باره گفته اند: « سوگند به معبودی که جز او معبود برحق نیست، مقصود از «لهو الحدیث» آوازخوانی است». ([1])

و حسن بصری رحمه الله گفته است: مقصود ازآن آواز خوانی و موسیقی است.

و برخی از مفسرین آن را به خریداری کنیزهای آواز خوان تفسیر نموده اند، و این تفاسیر همه صحیح و درست است، پس وای بر حال کسانی که پول های هنگفتی را صرف دایر نمودن محافل رقص و موسیقی می کنند و نه تنها خود از یاد الله تعالی غافل اند، بلکه موجب غفلت و انحراف هزاران فرد دیگر می شوند و نقش این گروه مردم در افساد جامعه، کاملا همانند نقش مرض سرطان در افساد بدن است.

امام ابن القیم رحمه الله گفته است:

از آثار منفی آواز خوانی اینست که قلب را از فهم قرآن باز می دارد، زیرا قرآن و آواز خوانی بنا بر تضادی که در میان شان هست، هیچ گاه در یک دل با هم جمع نمی شوند، چون قرآن از پیروی خواهشات باز می دارد و به پاکدامنی و دوری از خواهشات نفس و دوری از اسباب گمراهی دستور می دهد، و از پیروی شیطان منع می کند، اما آواز خوانی به ضد آن دستور می دهد و آن را در نظر انسان آراسته، نفس را به سوی خواهشات گمراه

۱- تفسیر طبری: ۲۰۲/۱۰ .

کننده تشویق می کند.... پس آواز خوانی و باده نوشی هردو از یک پستان شیر می نوشند، و در تشویق به سوی بدی ها همانند اسپان مسابقه کننده اند، زیرا آواز خوانی شبیه شراب و طفل شیرخوار و نایب و هم پیمان و دوست و رفیق شراب است و شیطان در میان شراب و آواز خوانی پیوند برادری برقرار نموده است..

سپس می افزاید: در حالیکه تو در شخص وقار و خِرد و تازگی ایمان و وقار اسلام و شیرینی قرآن را مشاهده می کنی، هنگامی که همان شخص به آوازخوانی ها گوش فرا دهد و به سوی آن میلان کند، عقلش می کاهد، حیا اش کم می شود، شرف و عزتش از بین می رود، رونق و زیبایی (معنوی) اش از وی جدا می شود، شیطانش از وی خوشحال می شود، ایمانش از وی به سوی الله تعالی شکایت می کند و قرآنش بروی سنگینی می کند، و می گوید: پروردگارا مرا با قرآن دشمنت در یک سینه جمع مکن....

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که او گفت: آواز خوانی نفاق را در دل چنان می رویاند که آب زراعت را می رویاند.

نا گفته نماند که آنچه را که طبقهٔ صوفیه محفل سماع می نامند، علما آن را نیز از نوع آواز خوانی حرام قرار داده اند و میان محفل سماع و میان محفل موسیقی هیچ فرقی نیست.

- سپس هدف اینگونه اشخاص را بیان می کند:

۱- ﴿لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ «تا با بی دانشی (مردمان را) از راه الله منحرف سازد»، ازعلم نافع و عمل صالح و ازحق آشکار و از صراط مستقیم باز دارد و مردم را به سوی فساد و فحشا سوق دهد.

﴿بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ یعنی آنچه را که می خرد به حقیقت آن علم ندارد و ضررش برای این جاهل معلوم نیست.

۲- ﴿وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ﴾ «و (نه تنها مردمان را گمراه می کند بلکه) تا راه الله را مورد استهزا قرار دهد»، ضمیر در «یتخذها» به سوی «سبیل الله» راجع است.

- و نتیجهٔ اعمال ایشان چنین می شود: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٦﴾ «این گروه را (در روز قیامت) عذاب ذلت باری است»، چرا که آنها در دنیا حق را اهانت کردند، پس الله سبحانه آنها را به عذاب اهانت بار مجازات می کند.

- عملکرد دیگر این گروه را در برابرآیات الهی ذکر می کند:

- ﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيۡهِ وَقۡرٗاۖ﴾ «و هنگامی که آیت های ما بر وی خوانده می شود، با تکبر روی می گرداند، گویاآنها را نشنیده است، گویا درهردوگوشش سنگینی است». «وقر» سنگینی، بار گران.

چنین مردم «لهو الحدیث» را بس با دیدۀ احترام می نگرند و گردانندگان و کسانی که چنین محافل را برای ایشان راه اندازی می کنند، از جایگاه و احترام خاصی بر خوردار اند، و با القاب بس احترامانه ایشان را یاد می کنند، اما در مقابل، دعوتگران به سوی قرآن و هدایت و فلاح جاودانی را با دیدۀ حقارت می نگرند و از اشتراک در محافل قرآن دوری می گزینند، و اگر بدانند که پیش رویش کدام محفل درس و تدریس قرآن برگزار شده است، مسیر خود را تغییر می دهد.

- الله سبحانه در مورد چنین افراد می گوید: ﴿فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ۷﴾ «پس اورا به عذاب درد ناکی مژده ده».

مسئلۀ چهارم: بشارت برای مومنان

بعد از بیان حال ومآل کسانی که از قرآن اعراض می کنند، به شرح حال مومنان و بیان انجام نیک آنها می پردازد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلنَّعِيمِ ۸﴾ «یقینا کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، برای ایشان باغ های پر از نعمت است»، چرا که آنها با ایمان به الله و ایمان به پیغمبران و اعمال صالحه و بجا آوری اوامر شرعی و خود داری از منهیات، رضای الهی را به دست آوردند و در پاداش الله سبحانه بهشت پر از نعمت را نصیب ایشان گرداند.

و از خوشبختی و سعادت بهشتیان این است که این بوستان های پر از نعمت موقت نیستند بلکه ﴿خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ﴾ «جاویدان درآنجا خواهند ماند»، و علت این خلود و بقای دائمی درین بوستان های پر از نعمت را بیان داشته می گوید: ﴿وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٗاۚ﴾ «این وعدۀ الله است، وعدۀ راست و واقعی است»، و وعدۀ اوتخلف ناپذیر است، ﴿وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۹﴾ «و اوغالب باحکمت است».

بخش دوم: (از آیهٔ ۱۰-۱۹) ، ارائهٔ دلایل اثبات توحید و نفی شرک.

وآیات این بخش در سه مطلب تفسیر می شود.

مطلب اول: دلایل اثبات توحید و نفی شرک و بیان توصیه های لقمان به فرزندش در بارهٔ توحید و آداب و فضائل اخلاقی

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖۚ
وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجٖ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾ هَٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ
ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿١١﴾ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا لُقۡمَٰنَ ٱلۡحِكۡمَةَ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِلَّهِۚ وَمَن
يَشۡكُرۡ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٞ ﴿١٢﴾ وَإِذۡ قَالَ لُقۡمَٰنُ لِٱبۡنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ
يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ﴿١٣﴾ وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ
وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٤﴾ وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي
مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ
مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٥﴾ يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي
صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ﴿١٦﴾ يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ
بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ
وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ﴿١٨﴾ وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ
أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ ﴿١٩﴾ ﴾

ترجـــمه:

۱۰- آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید آفریده است و در زمین کوه هائی را انداخته است تا زمین شما را نلرزاند و در زمین هر نوع جنبنده را پراگنده ساخته است و ازآسمان آبی را فرو ریختیم، پس در زمین ازهرجنس، گیاهان با ارزشی را رویاندیم.

۱۱- اینها (که می بینید همه) آفریدهٔ الله است، پس برایم نشان بدهید کسانی را که جز الله (معبود پنداشته شده) اند، که چه چیزی را آفریده اند؟ بلکه این ستمگاران درگمراهی آشکاری هستند.

۱۲- و یقینا ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) الله را سپاس گزاری کن و هرکس سپاس گزاری کند، تنها به سود خودش سپاس گزاری می کند، و هرکس ناسپاسی کند، پس الله بی نیاز و ستوده شده است.

۱۳- (بیاد آور) زمانی را که لقمان برای پسرش گفت - درحالی که او را پند میداد- ای پسرم! با الله شریک مگردان، زیرا شرک ستم بزرگ است.

۱۴- و ما انسان را دربارهٔ والدینش (به نیکی و احسان) دستورداده ایم (به خصوص در بارهٔ مادر، چرا که) مادرش به او حامله شد، و هر لحظه با ضعف وسستی پیهم مواجه شده است وجدایی او از شیر در دوسال صورت می گیرد (پس توصیهٔ ما به انسان اینست) که مرا سپاس گزاری کن و هم پدر و مادرت را (سپاس گزار باش) و بازگشت بسوی من است.

۱۵- و اگرآن دو سعی ورزند تا تو چیزی را شریک من بگردانی که تو به حقیقت آن هیچ دانشی نداری، پس از ایشان پیروی مکن و باآنها در دنیا به گونهٔ شایسته رفتار کن، و(در امور دینی) راه کسی را پیروی کن که به سوی من رجوع کرده است، سپس بازگشت شما به سوی من است و شما را به آنچه می کردید با خبر می سازم.

۱۶- (لقمان گفت): ای پسرم عزیزم! اگر خصلت بد و نیک به اندازهٔ دانه سپندی درمیان سنگی، یا درآسمان ها و یا درعمق زمین باشد، الله آن را حاضر می سازد، زیرا الله باریک بین آگاه است.

۱۷- ای پسر عزیزم ! نماز را به گونهٔ درست برپای دار و به نیکی دستور بده، و از کار بد، منع کن، و در برابر مصیبتی که به تو می رسد، صبر کن، زیرا اینها از کارهایی است که برآن باید ثبات ورزید.

۱۷- و از روی تکبر رخسار خود را ازمردم مگردان و در زمین خرامان و مغرور راه مرو که الله هر متکبر مغرور را دوست نمی دارد.

۱۹- و در رفتارت اعتدال را رعایت کن و (به هنگام سخن گفتن) ازآوازت بکاه، چرا که زشت ترین آوازها، آواز خر است.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر موضوعات آتی است:

۱- دلیل عقلی اول برای اثبات توحید،

۲- توبیخ برای مشرکان،

۳- خبر از حکمت لقمان و دستور او فرزندش را به شکر الهی،

۴- ذکر ده نصیحت حکیمانۀ لقمان حکیم برای پسرش بحیث دلیل نقلی،

۵- دستور به احسان به پدر و مادر.

موضوع اول: دلیل عقلی اول برای اثبات توحید

پیشتر متذکرشدیم که درین سوره برای اثبات توحید هشت دلیل ذکرمی کند.

این نخستین دلیل از جملۀ آن هشت دلیل است، درین دلیل پنج نوع ازانواع خلقت را تذکر می دهد:

۱- آفرینش آسمان ها و نگه داشتن آنها بدون هیچ نوع ستونی، می فرماید: ﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ ﴾ «آسمان ها را بغیرستونی که آن را ببینید،آفریده است»، یعنی از دلایل قدرت بزرگ او اینست بدون کدام نوع ستون مرئی و غیر مرئی آسمان ها را آفرید، و آنها تنها برستون قدرت حکیم مطلق، استواراند.

چنانکه درسورۀ رعد آیۀ (۲) می گوید: ﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ ﴾ «الله کسی است که آسمان ها را بدون ستونی که شما آن را ببینید،آفریده است».

درسورۀ روم آیۀ (۲۵) می گوید: ﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ بِأَمۡرِهِۦۚ ﴾ «و از نشانه های قدرت الله این است که آسمان و زمین به فرمان او ایستاده است».

۲- خلقت کوه ها برای ثبات و استقرار زمین: ﴿ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ ﴾ «و در زمین کوه هائی را انداخته است تا شما را نلرزاند»، تا زندگی شما و دیگر زنده جان ها در زمین ممکن گردد.

«تَمِيدَ» از « مَادَ، يَمِيدُ» به معنی اضطراب و حرکت، و«أَن تَمِيدَ » اصلش «لِئَلاَّ تَمِيد» است، لام تعلیل همراه با حرف نفی حذف شده است.

درسورۀ مرسلات آیۀ (۲۷) می گوید: ﴿ وَجَعَلۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ شَٰمِخَٰتٖ وَأَسۡقَيۡنَٰكُم مَّآءٗ فُرَاتٗا ﴾ «و ما در زمین کوه هائی بلندی را آفریدیم و شما را آبهای گوارا نوشاندیم».

۳- خلقت جنبندگان متنوع: ﴿ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖۚ ﴾ «و در زمین هر نوع جنبنده را پراگنده ساخته است»، جنبندگان متنوعی که در شمار نمی گنجد.

۴- ازآنجا که همۀ این موجودات زنده جان، به آب وغذا نیاز دارند، در دو جملۀ بعدی اساس زندگی اینها را که آب وگیاه تشکیل می دهد، بیان می کند: ﴿وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾﴾ «و ازآسمان آبی را فرو ریختیم، پس در زمین ازهرجنس گیاهی با ارزشی را رویاندیم» تا اسباب رزق و روزی این زنده جان ها فراهم آید.

موضوع دوم: توبیخ برای مشرکان

بعد از بیان کمال قدرت الله سبحانه درجهان خلقت و ذکر انواع مختلفی ازمخلوقات، مشرکان را سرزنش نموده می فرماید: ﴿هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ﴾ «اینها (که می بینید همه) آفریدۀ الله است، پس برایم نشان بدهید کسانی را که جز الله (معبود پنداشته شده) اند، که چه چیزی را آفریده اند؟»، و بدیهی است که معبودان مشرکان هیچ چیزی نیافریده اند و نه توان چنین چیزی را دارا هستند، لذا درپایان آیه عقاید و اعمال شرکی آنها را ناشی از ظلم وضلال شمرده می گوید: ﴿بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١١﴾﴾ «بلکه ستمگاران درگمراهی آشکاری هستند»، ضلال و گمراهی که هیچ نوع پوشیدگی درآن وجود ندارد.

موضوع سوم: خبر ازحکمت لقمان و دستور او فرزندش را به شکر الهی

- می گوید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾ «و یقینا ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) الله را سپاس گزاری کن» ودر برابر احسانی که به سببش تو را بر دیگران برتری داده است، غفلت مکن.

و «حکمت» به معنای«فقه» و دانش دین، وعقل کامل وعمل به مقتضای علم است.

در بارۀ اینکه آیا لقمان پیغمبر بود یا نبود، راجح آنست که او پیغمبر نبود، بلکه یک بندۀ نیکوکار و صالح بوده که الله تعالی برایش حکمت و فهم دین عطا نموده بود.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که لقمان یک بردۀ حبشی بود و نجاری پیشه می کرد. و این روایت نیز عدم نبوت او را به اثبات می رساند، زیرا از میان بردگان پیغمبر برگزیده نمی شود، بلکه پیغمبران همواره از میان مردمان دارای حسب و نسب عالی برگزیده شده اند، و امام ابن کثیر رحمه الله فرموده است: نظر بیشتر سلف همین است که لقمان، پیغمبر نبوده است.

- سپس ازنفع این سپاس گزاری خبرمی دهد: ﴿وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ﴾ «و هر کسی سپاس گزاری کند، تنها به سود خودش سپاس گزاری می کند»، چرا که با این سپاس گزاری خود را ازعذاب نجات داده به بهشت می رود.

چنانکه درسورۀ روم آیۀ (۴۴) می گوید: ﴿وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴾ «و هرکسی عمل شائسته انجام دهد، پس آنها برای خود (در بهشت) آرامگاه مهیا می کنند».

- بعد از ذکر فایدۀ سپاس گزاری، نتیجۀ ناسپاسی وکفران را بیان می کند: ﴿وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾﴾ «و هرکس نا سپاسی کند، پس الله بی نیاز و ستوده شده است».

نظیراین آیۀ درسورۀ فصلت آیۀ (۴۶) می گوید: ﴿مَّنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا﴾ «هرکس عمل شایسته انجام دهد، به سود خود اواست و هرکس عمل بد انجام دهد، پس بر ضرر خود او است»، و در برابر آن گناه جز او کس دیگری مجازات نمی شود.

موضوع چهارم: نصائح حکیمانۀ لقمان

بعد ازآن ده نصیحت از نصائح حکیمانۀ او را یادآورمی شود که به این نصائح نه تنها خودش عمل می کرد، بلکه پسرخود را نیزتوصیه نموده بود.

- **نصیحت اول**: دستور به توحید و ترک شرک است: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾﴾ «و (بیاد آور) زمانی را که لقمان برای پسرش گفت - درحالی که او را پند می داد - ای پسرم! با الله شریک مگردان، زیرا شرک ستم بزرگ است»، بلکه تنها الله عزوجل را عبادت کن ، چرا که او خالق و رب و یگانه مستحق عبادت است.

موضوع پنجم: دستور به احسان به پدر و مادر

الله سبحانه بعد ازینکه توصیۀ لقمان را برای پسرش در بارۀ ترک شرک ذکر نمود، به دنبال آن، فرزندان را به احسان و اطاعت والدین توصیه می کند، زیرا والدین سبب وجود فرزندان و مربی دوم آنان به شمار می روند: ﴿وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ﴾ «و ما انسان را دربارۀ والدینش (به نیکی و احسان) دستورداده ایم».

این آیه تا آخرش جملۀ مستقل است که در میان نصائح لقمان ذکر شده است و مناسبت ذکرش درین موضع اینست که الله تعالی در مواضع زیادی در قرآن در میان امر به

عبادت خود و احسان به والدین جمع نموده است: این مسئله درسورۀ بقره آیۀ (۸۳) و درسورۀ نسا آیۀ (۳۶) در سورۀ أنعام آیۀ (۱۵۱) و درسورۀ اسراءآیۀ (۲۳) و درسورۀ احقاف آیۀ (۱۵) ذکرشده است، پس این آیه، حکایت سخنان لقمان نیست.

امام قرطبی گفته است: صحیح اینست که این آیه و آیۀ (۲۸) سورۀ عنکبوت در بارۀ سعد بن ابی وقاص و مادرش نازل شده است، چون هنگامی که سعد بن ابی وقاص مسلمان شد، مادرش سوگند یاد نمود که تا آنگاه سعد دو باره مرتد نشود، او غذا نخواهد خورد.

- و چون بیشتر مشقت را در تربیۀ اولاد مادران متحمل می شوند، و در عین حال شفقت و احسان شان بر فرزندان نسبت به پدران، بیشتراست، لذا آنها را به طور مشخص ذکر می کند:

۱- در بارۀ مشقت و تکلیف مادران در دوران حمل، می گوید: ﴿حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ﴾ «مادرش به او حامله شد و هر لحظه با ضعف وسستی پیهم مواجه شده است» و تاهنگام وضع حمل این حالت ادامه یافته است.

«وَهن» سستی و کمزوری را گویند، و «وَهۡنًا» مصدر است و به غرض مبالغه در بیان ضعف و سستی مادر به سبب حمل، از «أُمُّهُۥ» حال واقع شده است، و «عَلَىٰ وَهۡنٖ» صفت است برای «وَهۡنًا» که تقدیرش «وَهنًا وَاقِعًا عَلَى وَهنٍ» می شود، و معنی «وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ» اینست که مادر در دوران حاملگی اش با ضعف و سستی پیهم روبرو شده است.

۲- در مورد و تکالیف و همچنان شفقت و احسان مادر بعد از وضع حمل اشاره می کند: ﴿وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ﴾ «وجدائی او ازشیردر دو سال صورت می گرد»، درین مدت مادر طفل خود را با تمام محبت و شفقت تربیت می کند و آرام و راحت خود را قربان راحت طفلش می سازد که احسان بالای احسان است.

این آیه بیانگر مدت شیر دادن طفل است و این مطلب درسورۀ بقره آیۀ۲۳۳) نیز بیان شده است: ﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِ﴾ «ومادران فرزندان خود را دوسال کامل شیر می دهند».

- سپس آن توصیه را خودش تفسیر می کند: ﴿أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ «که مرا سپاس گزاری کن و هم پدر و مادرت را سپاس گزار باش».

سپاس گزاری الله در برابر نعمت ها واحسان های بی شمار تربیه نخستین او، وسپاس گزاری والدین به خاطر مشقت های فراوان وتربیۀ ثانوی ایشان است.

و تا اینکه فرزند بزرگ می شود و به سن جوانی می رسد، والدین و به خصوص مادران متحمل مشقت ها و تکالیف فراوان می شوند.

- بعد ازآن برای دستور به شکر، علت بیان می کند، علتی که توام باتحذیر است، می گوید: ﴿إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤﴾ «بازگشت به سوی من است»، که درصورت مخالفت ازدستوراتم، شما را مورد سوال قرار داده به مجازات می کشانم.

- ازآنجا که توصیهٔ احسان به والدین، ممکن بود در اذهان این توهم را به وجود آورد که شاید در همه مسائل از والدین اطاعت صورت گیرد، حتی اگر به شرک وکفر و معصیت الهی، بیانجامد، ازینجهت، روشن می سازد که این احسان تنها در مسائلی است که درآن معصیت خالق نباشد، چنانچه می فرماید: ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَا﴾ «و اگرآن دو سعی ورزند تا تو چیزی را شریک من بگردانی که تو به حقیقت آن هیچ دانشی نداری پس از ایشان پیروی مکن».

در صحیح مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت است که او گفت: «در بارهٔ من چند آیهٔ قرآن نازل شده است: (ازآن جمله یکی اینست که) مادرم سوگند یاد کرد که با من هیچ حرف نزند و نه چیزی بخورد و بنوشد تا زمانی که به دین خود کافر نشوم. او (برایم) گفت: تو می پنداری که الله تو را به اطاعت پدر و مادرت دستور داده است و من مادر تو هستم و من تو را به ترک این دین دستور می دهم. — سعد رضی الله عنه — می گوید: مادرم سه شبانه روز بر همین حالت (اعتصاب غذایی) ماند، تا آنکه از شدت گرسنگی بی هوش شد، پس یکی از پسرانش که عماره نام داشت ، برخاست و اورا آب نوشانید، مادرم به بد دعایی در حق من پرداخت، پس الله تعالی آیهٔ ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗا﴾ را نازل فرمود. [1]

- باز روشن می دارد که ترک اطاعت آنها درمسئلهٔ شرک ومعاصی به معنی قطع مطلق رابطه با آنها نیست، بلکه ﴿وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗا﴾ «و باآنها در دنیا به گونهٔ شایسته رفتار کن».

۱- صحیح مسلم ، کتاب فضائل الصحابة ، باب فی فضل سعد بن ابی وقاص، حدیث : ۶۳۹۱ .

و در بارۀ احسان به والدین در احادیث نبویﷺ نیز تأکید زیاد صورت گرفته است، که قسمت ازین احادیث را در سورۀ إسراء (تفسیر آیۀ ۲۸) بیان داشتیم و ازآنجمله یکی هم اینست که أبَیّ بن مالک رضی الله عنه روایت نموده است که پیغمبرﷺ فرمودند:

«مَنْ أَدْرَكَ وَالِدَيْهِ أَوْ أَحَدَهُمَا ثُمَّ دَخَلَ النَّارَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ وَأَسْحَقَهُ»

«کسی که پدر و مادرش و یا یکی از آنها را دریابد، بعد ازآن به آتش دوزخ داخل شود، پس الله تعالی او را نابود و هلاک کند».(۱)

و همچنان در صحیح مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که مردی گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَحَقُّ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ؟ قَالَ: أُمُّكَ ثُمَّ أُمُّكَ ثُمَّ أُمُّكَ ثُمَّ أَبُوكَ ثُمَّ أَدْنَاكَ أَدْنَاكَ»

ای پیغمبر الله! چه کسی از همه بیشتر مستحق برخورد نیکو است؟ پیغمبرﷺ فرمود: مادرت، باز مادرت، بازهم مادرت، سپس پدرت، سپس اقارب و خویشاوندانت نظر به قرابتشان».(۲)

- بازهم تأکید می ورزد که در امور دینی و اعتقادی، نباید تسلیم افکار وپیشنهاد های غلط و نا درست والدینت شوی، بلکه ﴿وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ﴾ (در امور دینی) راه کسی را پیروی کن که به سوی من رجوع کرده است»، و توحید و شریعت اسلام را برگزیده است.

- سپس علت این هردو دستور را بیان مـی کـنـد: ﴿ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ۱۵﴾ «سپس بازگشت شما به سوی من است و شما را به آنچه می کردید بـا خبر می سازم». نظیراین آیه درسورۀ عنکبوت آیۀ (۸) ذکرشده است، مراجعه شود.

بعد ازآن دو باره به سوی بیان نصائح لقمانؑ بر می گردد:

- **نصیحت دوم:** به عقیدۀ معاد وحساب و جزا مربوط می شود، می فرماید: ﴿يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ﴾ «(لقمان گفت): ای پسر عزیزم! اگر خصلت بد و نیک، به اندازۀ دانه سپندی درمیان سنگی، یا درآسمان ها

۱- مسند أحمد، حدیث : ۱۹۵۴۳ ، این حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة ، حدیث: ۵۱۵.
۲- صحیح مسلم ، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب بر الوالدین و أنهما أحق به، حدیث: ۶۶۶۵.

و یا درعمق زمین باشد، الله آن را حاضر می سازد»، و اعمال انسان ها هرقدرکوچک و مخفی باشد باز هم ازو پوشیده نمی ماند، الله سبحانه در روز قیامت آن را برای حساب و جزا حاضر می سازد.

ضمیر در «إِنَّهَآ» به سوی «خصلت» بر می گردد، که نیکی و بدی هردو را در بر می گیرد.

«مِثْقَالَ حَبَّةٍ» به اندازهٔ دانه، «خَرْدَلٍ» سپند.

این مطلب درسورهٔ انبیاء آیهٔ (۴۷) نیز بیان شده است.

قابل تذکر است که پوشیده و پنهان ماندن یک شئ اسباب و صورت های مختلفی دارد، و آن اینکه یک شئ یا نهایت کوچک باشد مانند ذره، یا پس پرده قرار داشته باشد، یا در نهایت دوری قرار داشته باشد که چشم به آن رسیده نتواند، یا در میان تاریکی شدیدی قرارداشته باشد، پس این آیه همهٔ این اسبابی را که سبب خفا و مانع رؤیت می باشند، در خود جمع نموده است:

۱- ﴿مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ﴾ اشاره به کوچک بودن.

۲- ﴿فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ﴾ اشاره به آنچه است پیش رویش مانع قوی وجود داشته باشد.

۳- ﴿أَوْ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ﴾ اشاره به دوری.

۴- ﴿أَوْ فِي ٱلْأَرْضِ﴾ اشاره به تاریکی شدید.

﴿يَأْتِ بِهَا ٱللَّهُ﴾ اشاره به کمال علم وقدرت بی پایان الله است.

- سپس به علت کمال علم وقدرت اشاره نموده می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾﴾ «زیرا الله بسیار باریک بین و آگاه است»، هیچ چیزی ازو پنهان نیست و او به همه امور آگاه است.

- نصیحت سوم: ﴿يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ «ای پسر عزیزم! نماز را به گونهٔ درست برپای دار»، زیرا نماز به گونهٔ درست، سبب خوشنودی پروردگار و مانع ارتکاب «فحشاء و منکر» می گردد، و به جا آوری آن مرحلهٔ کمال نفس است.

- نصیحت چهارم وپنجم: ﴿وَأْمُرْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱنْهَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ﴾ «و به نیکی دستور بده و از کار بد، منع کن»، چرا که امر به معروف و نهی از منکر، از مسئولیت های اجتماعی فرد مؤمن است و ترک آن موجب فساد جامعه و باعث آفات و مصائب گوناگون می گردد.

- **نصیحت ششم:** ﴿ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ ﴾ «و در برابر مصیبتی که به تو می رسد، صبر کن»، چرا که به جا آوری اوامر الهی و به خصوص امر به معروف و نهی از منکر، انسان را با حالات نا مساعد و تکالیف گوناگون مواجه می سازد و این همه به صبر نیاز دارد.

این توصیه ها را به «نماز» آغاز نمود و به صبر پایان بخشید، زیرا این هردو خصلت وسیلۀ حصول حاجات، و ذریعۀ دفع مصیبت ها می باشند طوری که درسورۀ بقره آیۀ (۴۵) هنگام هجوم حوادث می گوید: ﴿ وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ ﴾ «و(برای حصول مقاصد و رفع مشکلات تان) به شکیبائی و نماز مدد جوئید».

- سپس علت این امور را یادآورمی شود: ﴿ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ۝١٧ ﴾ «زیرا آنچه ذکر شد از کارهایی است که برآن باید ثبات ورزید»، چرا که این همه دارای فوائد فراوان، منافع بزرگ سودمند در دنیا وآخرت می باشند، چنانکه ازتجارب زندگی ونصوص دینی این مسئله به خوبی معلوم می گردد.

«ذَٰلِكَ» اشاره به سوی اموری است که پیشتر ذکر شد از قبیل نماز، امر به معروف، نهی از منکر، و صبر در برابر آن.

و «عَزۡمِ» به معنی جزم و الزام است و عزیمت، ارادۀ را گویند که درآن تردد نباشد و «عَزۡمِ» درینجا مصدر به معنی مفعول است، و اضافت در «عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ» از قبیل اضافت صفت به سوی موصوف به معنی «الأمور المعزومة» یعنی اموری که الله تعالی آن را بر بندگانش لازم گردانده است، پس باید آن را بر خود الزام کرد و برآن ثبات ورزید.

- **نصیحت هفتم:** ﴿ وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ ﴾ «و از روی تکبر رخسار خود را ازمردم مگردان».

«لَا تُصَعِّرۡ» با بی اعتنایی و تکبر روی مگردان، از مادۀ «الصَّعَر» مشتق است، و «صَعَر» بیماری است که به شتران لاحق می شود و به سبب آن گردن های شان کج می شود.

و مطلب آیه اینست که مردم را حقیر و خود را برتر شمرده از ایشان روی مگردان.

این اشاره به ترک تکبر در برابر مردم است، چرا که تکبر بدترین اخلاق است ومنع ازین اخلاق ناشایسته مستلزم توصیه به تواضع وفروتنی است.

- **نصیحت هشتم:** ﴿وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحًا﴾ «و در زمین خرامان و مغرور راه مرو»، «مَرَح» شادمانی توأم با غرور و سرمستی را گویند و چنین سرمستی و غرور سبب می شود تا انسان خرامان و مغرور راه برود، گویا اینکه بر زمین منت می نهد.

- سپس علت این نهی را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ۝١٨﴾ «زیرا الله هر متکبر مغرور را دوست نمی دارد».

درین تعلیل به دو وصف زشتی که باعث ازهم پاشیدن روابط، درمیان مردم می گردد، اشاره می کند، یکی: «اختیال» خودپسندی، دوم: فخر و خود ستایی است. و در مذمت تکبر در حدیث آمده است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاَءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» هر که لباسش را از روی تکبر (بر زمین) بکشد، الله روز قیامت به سوی او نمی نگرد.(۱)

و همچنان در مستدرک حاکم از ابوذر رضي الله عنه در ضمن یک حدیث طویل روایت است که سه گروه مردم را الله نمی پسندد: یکی انسان متکبر و خود خواه است، دوم انسان بخیلی است که (بر مردم) منت می نهد، سوم: تاجر و یا فروشندۀ قسم خور است.(۲)

درسورۀ إسراء آیۀ (۳۷) نیز ازتکبر و غرور نفس منع شده است.

- **نصیحت نهم:** ﴿وَٱقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ «و در رفتارت اعتدال را رعایت کن» نه بسیار سریع رفتارکن و نه بسیار بطی، بلکه رفتارت درمیان این هردو توأم باتواضع وعدم ریاکاری باشد.

- **نصیحت دهم:** ﴿وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ﴾ «و (به هنگام سخن گفتن) ازآوازت بکاه»، طوری که در طرز رفتار مراعات اعتدال لازم است، درطرز گفتار هم رعایت اعتدال حتمی است.

- سپس به سوی علت این توصیه اشاره نموده می گوید: ﴿إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ ۝١٩﴾ «چرا که زشت ترین آوازها، آوازخراست».

پس مسئله روشن شد کسی که فرزند خود را به این وصایای پرارزش سودمند توصیه نموده است، سزاواراست که حکیم نامیده شود.

۱- صحیح بخاری، کتاب اللباس، باب من جرّ إزاره من غیر خیلاء، حدیث: ۵۷۸۴ .

۲- المستدرک علی الصحیحین، کتاب الجهاد، حدیث: ۲۴۰۲، این حدیث را حاکم بر شرط شیخین صحیح قرار داده است، و امام ذهبی با وی موافقت نموده است.

درسهائی از آداب:

در موارد زیادی در قرآن عظیم به درس های پر ارزشی از آداب اشاره شده است:

۱- درین آیات به ادب مشی، یعنی اعتدال در طرز رفتاراشاره شده است: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحًا﴾«در زمین خرامان مرو» درسورۀ اسراء آیۀ (۳۷) نیزبیان همین ادب است، و درسورۀ فرقان آیۀ (۶۳) سه ادب جمع شده است: رفتار مودبانه، تحمل اذی، سلام متارکه.

۲- ادب خطاب و رعایت اعتدال درگفتار: ﴿وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ﴾ «و ازآوازت بکاه» درسورۀ حجرات آیۀ (۲) نیز بیان همین ادب است.

۳- ادب دید و وادید با همی، درسورۀ نورآیۀ (۲۷) مذکوراست.

۴- ادب نشستن، درسورۀ مجادله آیۀ (۱۱) ذکرشده است، اگرانسان نیک بیندیشد، به این حقیقت اذعان می کند که قرآن منبع آداب و دین اسلام سرتا سر رعایت آداب است، ادب در برابر الله، ادب در برابر پیغمبر، و ادب در برابر یکدیگر.

۞۞۞

مطلب دوم: (ازآیۀ ۲۰-۲۴) ارائۀ دلائل توحید و توبیخ مشرکان در برابر اصرار شان برشرک وتسلی برای پیغمبر ﷺ

﴿أَلَمْ تَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةً وَبَاطِنَةً
وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ ﴿٢٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُوا۟
مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا۟ بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ۚ أَوَلَوْ كَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ
ٱلسَّعِيرِ ﴿٢١﴾ ۞ وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ ۗ وَإِلَى
ٱللَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٢٢﴾ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُۥٓ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ
عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٣﴾ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾﴾

ترجمه:

۲۰- آیا ندیده اید که الله مسخر ساخته است برای شما آنچه را که در آسمان ها وآنچه را که در زمین است و افزون ساخته است بر شما نعمت های خود را چه ظاهری باشند و چه باطنی و از مردمان کسی است که در بارۀ الله جدال می کند بدون آنکه هیچ گونه دانشی و هدایتی و کتاب روشن گری داشته باشد.

۲۱- و هنگامی که برای ایشان گفته شود: آنچه را پیروی کنید که الله فرو فرستاده است، می گویند: بلکه ماچیزی را پیروی می کنیم که پدران خویش را بر آن یافته ایم، آیا (آنها پدران خویش را پیروی می کنند) اگرچه شیطان آنان را به سوی آتش دوزخ فرا خواند؟

۲۲- و کسی که روی خود را بسوی الله متوجه سازد، و او نیکوکار باشد، پس به دست آویز محکمی چنگ زده است و سرانجام همه کارها به سوی الله بازمی گردد.

۲۳- و کسی که کافرشود، پس کفر وی تو را اندوه گین نسازد، بازگشت ایشان به سوی ما است، پس آنها را به آنچه می کردند، آگاه می سازیم، زیرا الله به رازهای سینه ها دانا است.

۲۴- ما ایشان را در دنیا اندکی بهره می دهیم، سپس آنها را به سوی عذاب سختی مجبورشان می کنیم.

تفسیر:

فشردۀ این آیات موضوعات آتی است:

۱- دلیل عقلی دوم برای اثبات توحید،
۲- توبیخ برای کسانی که در بارۀ الله بدون دلیل جدال می کنند،
۳- بیان حال مسلمانان مخلص،
۴- تسلی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم وتهدید برای کافران.

موضوع اول: دلیل عقلی دوم برای اثبات توحید

بعد ازآنکه خلقت آسمان ها را بدون ستون مرئی و افگندن کوه ها را در زمین و فرود آوردن آب را ازآسمان، به طور دلیل عقلی برای اثبات توحید ارائه کرد و سپس توصیۀ لقمان را برای پسرش به طوردلیل نقلی ذکر نمود.

اکنون در این آیه تسخیر کائنات و فراوانی نعمت هایش را به حیث دلیل عقلی دوم برای اثبات توحید، ذکر نموده مشرکان را در برابر شرک و اصرارشان بر شرک، توبیخ می کند.

۱- ﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «آیاندیده اید که الله رام ساخته است برای شما آنچه را که درآسمان ها وآنچه را که در زمین است»، مخلوقات آسمان ها مانند ملائکه حَفَظَه و کراما کاتبین وخورشید و ماه و سیارات و ثوابت و ابری که ازآن باران فرود می آید و مایۀ سرسبزی زمین می گردد.

وهمین گونه موجودات زمین: اعم ازحیوانات بحری و بری، درختان و میوه ها، کوه ها و جوی ها، دریاها و کشتی ها، معادن وثروت هایی که در بطن زمین به ودیعت گذاشته شده است، این همه در خدمت انسان قرار داده شده و در منافع انسان به کار گرفته می شود، چنانکه درسورۀ حج آیۀ (۶۵) و درسورۀ جاثیه آیۀ (۱۳) تسخیرکائنات را و درسورۀ ابراهیم آیۀ (۳۲-۳۳) تسخیر بعضی موجودات زمینی و برخی موجودات سماوی و بعضی موجودات مربوط به هردو را، بحیث دلیل توحید ذکرکرده است.

۲- باز می فرماید: ﴿وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗ﴾ «و افزون ساخته است بر شما نعمت های خود را چه ظاهری باشند و چه باطنی»، «أَسبَغَ» کامل ساخته، فراوان ساخته.

مراد به نعمت های ظاهری، نعمت های محسوس و مراد ازنعمت های باطنی نعمت های معقول: مانند ارسال پیغمبران و فرستادن کتاب های آسمانی، و إزاله اشتباهات و بهانه ها است.

یامراد از﴿ظَٰهِرَةٗ﴾ نعمت های دنیوی، و مراد از«باطنة» نعمت های آخرت است.

یا مراد از نعمت ظاهری، نعمت ابدان، و مراد از نعمت باطنی، نعمت ادیان است.

و یامراد از ظاهری، نعمت سمع و بصر و زبان و سایر اعضاء است، و مراد از نعمت باطنی، نعمت قلب وعقل وفهم است.

آنچه راجح به نظر می رسد اینست که گفته شود: نعمت ظاهری آن است که از طریق مشاهده درک و احساس شود، و نعمت باطنی آن است که از طریق دلیل درک شود.

نظیراین آیه درسورۀ ابراهیم آیۀ (۳۴) و درسورۀ نحل آیۀ (۱۸) می گوید: ﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ﴾ «واگر نعمت های الله را بشمارید آنها را نمی توانید احاطه کنید».

درسورۀ نحل آیۀ (۵۳) می گوید: ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ﴾ «وهر نعمتی که با شما است ازجانب الله است».

موضوع دوم: توبیخ برای کسانی که در بارۀ الله بدون دلیل جدال می کنند

با وجود این دلائل و این نعمت های ظاهری و باطنی که انسان را از هرطرف احاطه کرده است، بعضی مردم به وحدانیت الله و صفات کمال او و به ارسال پیغمبران و انزال کتاب های آسمانی، ایمان نمی آورند، بلکه درین موضوعات، بدون هیچ دانش و دلیلی، به محض تقلید به جدال ومخالفت می پردازند، در بارۀ ایشان می گوید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ ۝٢٠﴾ «و از مردمان کسی است که در بارۀ الله جدال می کند بدون آنکه هیچ دانش و هدایتی و کتاب روشنگری داشته باشد»، و سخنانی که او می زند هم با عقل خلاف است و هم با نقل، نظیر این آیه درسورۀ حج آیۀ (۳، ۸) ذکرشده است.

بلکه سخنان او فقط و فقط از تقلید کورکورانۀ آباو اجداد نشأت کرده است، چنانچه الله تعالی می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ﴾ «وهنگامی که برای ایشان گفته شود: آنچه را پیروی کنید که الله فرو فرستاده است، می گویند: بلکه ماچیزی را پیروی می کنیم که پدران خویش را برآن یافته ایم» و جز راه و روش و مذهب پدران خود، دیگر هیچ مسلک و روشی را به رسمیت نمی شناسیم.

درسورۀ زخرف آیۀ (۲۲) ازهمینگونه مردم حکایت می کند: ﴿بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهۡتَدُونَ﴾ «بلکه گفتند: ماپدران خویش را بر دینی یافته ایم و ما برنقش قدم آنها رهیابیم».

ونیز در سورۀ بقره آیۀ (۱۷۰) و درسورۀ مائده آیۀ (۱۰۴) و در سورۀ أعراف آیۀ (۲۸) ازهمین تقلید حکایت می کند.

- الله سبحانه در رد آنها می گوید: ﴿أَوَلَوۡ كَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ۝٢١﴾ «آیا (آنها پدران خویش را پیروی می کنند) اگرچه شیطان آنان را به سوی آتش دوزخ فرا خواند؟»، ازآنجا که پیروی پدران جاهل آنها جز تقلید، به هیچ یکی ازطرق سه گانۀ فوق الذکر ثابت نیست، ازین وجه مسلک آنها را به عنوان راه دعوت شیطان یاد نمود که سرانجامش آتش دوزخ است.

این آیه دلیل صریح برآنست که در اصول اعتقادی و دینی، به هیچ وجه تقلید جایز نیست.

موضوع سوم: بیان حال مسلمان مخلص

بعد ازآنکه حال کافران مجادل و منکر قرآن و مقلدآرای پدران شان را در بارۀ الله بیان کرد، خصوصیات مسلمان مخلص و متمسک به قرآن وسنت را بیان می کند: ﴿وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ﴾ «و کسی که روی خود را به سوی الله متوجه سازد، و او نیکوکار باشد، پس به دست آویز محکمی چنگ زده است».

مراد « العروة الوثقى» قرآن یا [لا إله إلا الله] است.

و «يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ » در برگیرندۀ دو معنی است:

یکی: انقیاد، به این معنی که شخص متکبر نباشد.

دوم: اخلاص عبادت، بدین معنی که شخص مشرک نباشد، چنانکه درسورۀ انعام به پیغمبرﷺدستور داده است که اخلاص و اسلام خود را اعلان کند: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُۥ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ «بگو: شکی نیست که نماز من وحج من و زندگی و مرگ من برای الله است که پروردگارجهانیان است، او را شریک نیست و من به این مسئله دستورداده شده ام ومن ازنخستین مسلمانانم».

درینجا ﴿لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ اشاره به اخلاص و﴿وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ﴾ اشاره به نفی شرک است.

پس معنی «يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ » انجام دادن عبادت و عمل خالص برای الله است.

و«احسان» عبارت از عملی است که صواب و موافق سنت وشریعت باشد.

این هردواصل: یعنی خالص بودن عمل برای الله و موافق سنت بودن آن، شرط پذیرش عبادت و ازممیزات پیروان قرآن می باشد.

- سپس به جزای کامل هردو گروه متقابل اشاره نموده می گوید: ﴿وَإِلَى ٱللَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٢٢﴾﴾ «و سرانجام همه کارها به سوی الله بازمی گردد»، پس به نیکوکاران جزای کامل و به بدکاران جزای مناسب گناه شان را خواهد داد.

موضوع چهارم: تسلی برای پیغمبرﷺ وتهدید برای کافران

بعد ازآنکه عناد مشرکان مجادل و انقیاد و تسلیم مومنان را بیان داشت، پیغمبرخود را تسلی می دهد که در برابر عناد وجدال و اذیت های مشرکان افسرده خاطر نشود و نه سرمایه های آنها موجب شگفتی او گردد، چرا که به زودترین فرصت به کیفر اعمال شان خواهند رسید:

۱- ﴿وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُۥٓ﴾ «و کسی که کافرشود، پس کفر وی تو را اندوه گین نسازد»، چرا که تو مسؤولیت خود را ادا نموده ای و اینکه آنها به تو ایمان نمی آورند، این تقصیر خود آنان و دلیل ناشایستگی آنان است.

۲- سپس کافران را مورد تهدید قرارمی دهد: ﴿إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓا۟﴾ «بازگشت ایشان به سوی ما است، پس آنها را به آنچه می کردند، آگاه می سازیم»، و در برابر اعمال بدشان، آنان را مجازات خواهیم کرد.

- بعد ازآن علت این حکم را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٣﴾﴾ «زیرا الله به رازهای سینه ها آگاه است».

۳- سپس مدت بقای آنان را در دنیا و انجام بدشان را در آخرت، بیان می دارد: ﴿نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾﴾ «ما ایشان را در دنیا اندکی بهره می دهیم، سپس آنها را به سوی عذاب سختی مجبورشان می کنیم».

«نَضْطَرُّهُمْ» آنان را وادار و مجبور می سازیم، «غَلِيظٍ» شدید، سخت.

❁❁❁

مطلب سوم: (ازآیهٔ ۲۵-۳۴)

دلائل اثبات وحدانیت و بیان تناقض گفتار و کردارمشرکان.

﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾
لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ أَنَّمَا فِى ٱلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَٰمٌ
وَٱلْبَحْرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾ مَّا خَلْقُكُمْ
وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَٰحِدَةٍ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ
ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِىٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٩﴾
ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلْبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱلْفُلْكَ
تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ ٱللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنْ ءَايَٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾ وَإِذَا

غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ فَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞۚ وَمَا يَجۡحَدُ
بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا كُلُّ خَتَّارٖ كَفُورٖ ﴿٣٢﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡ وَٱخۡشَوۡاْ يَوۡمٗا لَّا يَجۡزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا
مَوۡلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيۡـًٔاۚ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ
ٱلۡغَرُورُ ﴿٣٣﴾ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا
تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ﴿٣٤﴾

ترجمه:

۲۵- و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ حتما می گویند: الله آفریده است، بگو: ستایش ویژهٔ الله است، بلکه بیشتر آنان نمی دانند.

۲۶- از آن الله است هر آنچه درآسمان ها و زمین است، واقعا الله بی نیاز ستوده شده است.

۲۷- و اگر همه درختانی که در زمین است قلم شوند و دریا (سیاهی گردد و ملائکه وانس وجن کاتب شوند و به کتابت کلمات الله بپردازند، دریا به پایان میرسد و بعد از به پایان رسیدن آن) هفت دریای دیگر افزوده شود (نیزبه پایان می رسد، اما) سخنان الله به پایان نمی رسد، یقینا الله غالب و با حکمت است.

۲۸- آفریدن و برانگیختن شما جز همانند (آفریدن و برانگیختن) فردی بیش نیست، یقینا الله شنوا و بینا است.

۲۹- آیا ندیدی که الله شب را در روز و روز را درشب می درارد و خورشید و ماه را مسخر کرده است، هرکدام تا میعاد معین می رود، و شکی نیست که الله به آنچه می کنیدآگاه است.

۳۰- این (کارهای عجیب) دلیل برآن است که الله حق است و آنچه را که به جز وی می پرستند بی اصل و بی اساس است، و اینکه الله برتر و بزرگوار است.

۳۱- آیا ندیدی کشتی ها در دریا به احسان الله رفتار می کنند، تا برخی نشانه های خویش را به شما نشان دهد، قطعا درین بیان نشانه ها است برای هرکسی که بسیار شکیبا و بسیار سپاس گزار باشد.

۳۲- و هنگامی که (در سفرهای بحری) موجی همچون سایبان ها، آنها را بپوشاند، با اظهار اخلاص عبادت و طاعت، تنها الله را می خوانند، پس هنگامی که ما آنان را به

خشکه نجات دهیم، برخی ازآنان راه اعتدال را درپیش می گیرند (و به عهد خود وفا دار باقی می مانند) و ازآیات ما هیچ کسی جز اشخاص خیانت پیشگان نا سپاس، انکار نمی کنند.

۳۳- ای مردمان ! از پروردگار خویش بترسید و از روزی بهراسید که پدر از فرزندش هیچ چیزی را دفع نمی کند و نه فرزند چیزی را از پدرش دفع می کند، یقینا وعدهٔ الله راست است، پس شما را زندگانی دنیا نفریبد و نه در بارهٔ بردباری الله، شیطان شما را بفریبد.

۳۴- یقینا علم فرا رسیدن قیامت تنها نزد الله است و او است که باران را فرود می آورد و می داند آنچه را که در رحم های مادران است و هیچ کسی نمی داند که فردا چه کاری را انجام می دهد و هیچ کسی نمی داند که در کدام سرزمینی می میرد، شکی نیست که الله (از امور مذکور) آگاه و با خبر است.

تفسیر:

دربن آیات از موضوعات آتی بحث می شود:

۱- شش دلیل عقلی دیگر برای اثبات توحید،

۲- بیان تناقض گفتار و کردار مشرکان،

۳- ذکرسه نوع تحذیر برای مردمان.

موضوع اول: ذکرشش دلیل عقلی دیگر برای اثبات توحید

پیشتر درآیهٔ (۱۰، ۲۰) دو دلیل عقلی ذکرشد، اکنون دربن آیات شش دلیل عقلی دیگر ذکرمی کند که همراه با دو دلیل قبلی، جمعا هشت دلیل می شود.

واین دلایل در بارهٔ خالقیت الله، مالکیت الله، علم لامحدود الله، حاکمیت او بر زمان، تسخیرکشتی ها و ذکر مفاتیح پنجگانهٔ غیب است که مخصوص به ذات الله سبحانه است.

- **دلیل عقلی اول: در بارهٔ خالقیت الله است**، که مشرکان هم به آن اعتراف داشتند می گویند: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ﴾ «و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ حتما می گویند: الله آفریده است».

و ایشان درخالقیت الله سبحانه هیچ کس را شریک نمی پندارند، ولی با وجود این اعتراف، باز هم مخلوق الله را در وصف الوهیت با اوشریک نموده، به عبادت آن مخلوق می پردازند. و تعجب است که به دلیل توحید ایمان دارند، ولی به مدلول آن باور ندارند.

- و چون آن مشرکان به وحدانیت خالق اعتراف نمودند، لذا بالای شان حجت قائم شد، ازین رو به پیغمبرخود دستور می دهد﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ﴾ «بگو: ستایش ویژۀ الله است» آنکه حق را آشکارساخت که مشرکان به وحدانیت الله اعتراف نمودند و این اعتراف موجب بطلان شرک آنها گردید.

سپس اشاره می کند که دلائل توحید بسیار واضح و روشن است، اماشرک هیچ دلیلی ندارد، بلکه ناشی از جهالت محض آنها است ﴿بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٢٥﴾ «بلکه بیشتر آنها نمی دانند»که عبادت مخصوص به ذات الله سبحانه است، پس آنها چنان جاهل اندکه به آنچه خود اعتراف دارند، به نقیض آن عمل می کنند و اعتراف آنها درسورۀ مومنون آیۀ (۸۵-۸۹) درسورۀ عنکبوت آیۀ (۶۱-۶۳) و درسورۀ زمرآیۀ (۳۸) و درسورۀ زخرف آیۀ (۹) نیز مذکور است.

دلیل عقلی دوم: در بارۀ مالکیت الله سبحانه است، می گوید: ﴿لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ «ازآن الله است هرآنچه درآسمانها و زمین است»، هیچ کدام آنها شریک او نیست، بلکه همه مخلوق، مملوک و بندۀ گوش به فرمان وتحت تصرف وتدبیر او قرار دارند.

- بعد ازآن علت این حکم را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٢٦﴾ «یقینا الله بی نیاز و ستوده شده است».

دلیل عقلی سوم: در بارۀ علم لا محدود الله عزوجل است:

ازآنجا که از دلیل مالکیت، در آیۀ ﴿لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ گمان متناهی بودن علم الله می رفت ، زیرا ﴿مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ منحصر به آسمان ها و زمین است، آسمانها و زمین متناهی است و هرچیزی که منحصر به متناهی باشد نیز متناهی است، ازین جهت درینجا به غیر متناهی بودن علم اواشاره نموده می گوید:﴿وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۗ﴾ «و اگر همه درختانی که در زمین است قلم شوند، و دریا (سیاهی گردد و ملائکه وانس وجن کاتب شوند و به کتابت کلمات

الله بپردازند، دریا به پایان می رسد و بعد از به پایان رسیدن آن) هفت دریای دیگر افزوده شود (نیزبه پایان می رسد، اما) سخنان الله به پایان نمی رسد».

درینجا مراد ازعدد«سَبْعَةُ أَبْحُرٍ» کثرت است، حصر نیست، یعنی اگر آب دریا ها سیاهی باشند و درختان همه قلم شوند، و به وسیلۀ آن کلماتی الهی نوشته شوند، البته آب دریاها پایان می یابد، و قلم ها می شکنند، اما کلمات الله تعالی همان طوری که هست باقی می ماند، هیچ چیزی آن را به پایان نمی رساند، زیرا هیچ کسی آن را اندازه کرده نمی تواند، و نه کسی الله را چنانکه باید، ثنا گفته می تواند.

- درپایان می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝٢٧﴾ «یقینا الله غالب باحکمت است».

نظیراین آیه درسورۀ کهف آیۀ (۱۰۹) می گوید: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا﴾ «بگو: اگر دریا (برای نوشتن» کلمات پروردگارم سیاهی گردد (و ملائکه وانس وجن کاتب شوند وتحریرکنند) البته دریا به پایان رسد، پیش ازآنکه کلمات پروردگارم به پایان برسد، اگرچه مانندآن را هم به طور کمک بیاوریم».

درینجامراد از[بِمِثۡلِهِۦ] یک مثل نیست بلکه امثال است، زیرا «مثل» مفرد مضاف، عموم را افاده می کند.

- بعد ازآنکه در دلیل گذشته کمال علم و معلومات بی انتهای خود را بیان کرد، به دنبال آن کمال قدرت خود را برمعاد جسمانی بیان می کند که مشرکان این مسئله را نیز دور از امکان می پنداشتند، می گوید: ﴿مَّا خَلۡقُكُمۡ وَلَا بَعۡثُكُمۡ إِلَّا كَنَفۡسٖ وَٰحِدَةٍ﴾ «آفریدن و برانگیختن شما جزهمانند (آفریدن و برانگیختن) فردی بیش نیست»، کم و بیش، یکی و همه، درپیشگاه قدرت او بی تفاوت است.

در﴿إِلَّا كَنَفۡسٖ وَٰحِدَةٍ﴾ عبارت به حذف مضاف است، اصلش چنین می شود: «إلا کخلق نفس واحدة و بعثها» مگر همانند آفرینش یک نفس و دوباره برانگیختن آن است. یعنی این کار برای الله تعالی بسیار سهل و آسان است.

- سپس از علت این حکم، خبرمی دهد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ۝٢٨﴾ «قطعا الله شنوای بینا است»، «سمع و بصر» او نسبت به یک شی و به تمام اشیا مساوی است، او همه چیز را می شنود و همه چیز را می بیند و قدرت او، به «خلق و بعث» به همین قیاس است.

چنانکه درسورۀ یس می گوید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ «فرمان الله هنگامی که آفرینش چیزی را بخواهد، فقط این است که او را می گوید: شو، پس آن می شود».

درمیان فرمان او وحدوث شی فاصلۀ زمانی وجود ندارد، چنانکه درسورۀ قمرآیۀ (۵۰) می گوید: ﴿وَمَآ أَمۡرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٞ كَلَمۡحِۭ بِٱلۡبَصَرِ﴾ «و فرمان ما (در ایجاد قیامت) جز همانند یک چشم بهم زدن بیش نیست».

درسورۀ نازعات می گوید: ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجۡرَةٞ وَٰحِدَةٞ ١٣ فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ ١٤﴾ «واقعۀ قیامت یک آوازتند است، پس ناگهان ایشان همه در میدان حاضر می شوند».

- **دلیل عقلی چهارم**: در بارۀ حاکمیت الله تعالی بر زمان است: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ﴾ «آیا ندیدی که الله شب را در روز و روز را درشب می درارد». درصورت اول روز دراز می شود و درصورت دوم، شب دراز می شود.

- بعد از بیان تصرف وتسخیرش در زمان، تسخیرخود را درخورشید و ماه بیان می کند: ﴿وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى﴾ «و خورشید و ماه را مسخر کرده است، هرکدام تا میعاد معین می رود»، و از نظام و زمانی که الله تعالی برای ایشان معین کرده است، هیچ تخلفی را مرتکب نمی شوند.

- باز به طریق تهدید می گوید: ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٩﴾ «و شکی نیست که الله به آنچه می کنید آگاه است»، و شما را در برابر کردارهای تان تحت محاسبه ومجازات قرار خواهد داد.

نظیراین آیه در بارۀ تسخیر زمان و دلیل زمان، درسورۀ ابراهیم آیۀ (۳۳) می گوید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ﴾ «و برای شما خورشید و ماه را مسخر ساخته است که پیوسته در رفتاراند»، و همه درخدمت شما قرار دارند.

هدف تفصیلی دلائل گذشته: بعد ازآنکه دلایل را به صورت بسیار عالی و منظم بیان کرد، هدف ارائۀ این دلائل را بیان می دارد:

۱- ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ﴾ «این (کارهای عجیب) دلیل برآن است که الله حق است»، صفاتش حق است، دینش حق است، پیغمبرانش وکتاب ها و وعید و عبادتش حق است.

۲- ﴿وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ﴾ «و اینکه آنچه جز الله می خوانند باطل» و زوال پذیرند، و آنچه زوال پذیر باشد، نمی تواند، معبود و رب قرار گیرد.

۳- ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ۝٣٠﴾ «و اینکه الله برتر و بزرگواراست» و هیچ چیزی در ذات و صفات، بر او برتر نیست، پس تنها او است که شایستگی الوهیت را دارد.

- **دلیل عقلی پنجم**: بعد از ذکر آیات و دلایل سماوی که بـر ذات و قـدرت و وحـدانیت الهی دلالت دارد، دلیل ارضی را ذکر می کند: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱلۡفُلۡكَ تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ﴾ «آیا ندیدی کشتی ها در دریا به احسان الله رفتار می کنند»، او اسباب سفر در کشتی را بـرای شما مهیا نمود و به سوی معرفت آن شما را رهنمایی کرد، چنانکـه درسـورهٔ ابـراهیم مـی گوید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡهَٰرَ ۝٣٢﴾ «و برای شما رام کرده است کشتی را تا در سطح دریا به فرمان او رفتارکند و برای شما رود خانـه هـا را رام ساخته است».

- سپس هدف اجمالی تسخیر کشتی را ذکر می کنـد: ﴿لِيُرِيَكُم مِّنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ﴾ «تـا برخـی نشانه های خویش را به شما نشان دهد»، و از طریق سفر در بحر، به برخی مخلوقات عظیم و هیبتناک الهی مطلع شوید.

- بازحال کسانی رایادآور می شود که ازین آیات استفاده به عمـل مـی آورنـد: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ۝٣١﴾ «قطعا درین بیان نشانه ها است برای هرکسی که بسیار شکیبا و بسیار سپاس گزار باشد»، چون رفتار کشتی در سطح دریا با خطر بزرگـی مواجـه است، ازین جهت ذکر «صَبَّار» بسیار مناسب است، و چـون پیشـتر نعمـت هـای فـراوان ذکرشد، ازین وجه ذکر «شکور» به آن مناسبت بیشتر دارد.

«صَبَّارٖ» انسان بسیار صبر کننده در برابر سختی ها، و «شَكُورٖ» بسیار سـپاس گـزار در برابر انعامات الهی.

موضوع دوم: بیان تناقض گفتار وکردارمشرکان

مشرکان درحالت خوف و احساس خطر، به سوی الله رجوع نموده معبودان خـود را بـه فراموشی می سپارند، اما درحالت دور شدن خطر وحصول امن، بار دیگر به سوی شرک بـر می گردند و این تناقض صریحی است که آن مشرکان مرتکب می شوند:

۱- از توحید موقتی شان خبرمی دهد: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ «وهنگامی که (در سفرهای بحری) موجی همچون سایبان ها، آنهـا را بپوشـاند، بـا اظهـار اخلاصِ عبادت وطاعت، تنها الله را می خوانند»، و تنها ازو کمک مـی خواهنـد و معبـودان زمینی شان را فراموش می کنند.

۲- ازحال کسانی خبرمی دهد که بعد از نجات از دریا به عهد خود وفـا دار بـاقی مـی مانند: ﴿فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ﴾ «پس هنگامی که ما آنان را بـه خشـکه نجـات دهیم، برخی ازآنان راه اعتدال را درپیش می گیرند»، و به عهد خود وفـا دار بـاقی مانـده توحید خود را نقض نمی کنند.

۳- ازحال آنانی خبرمی دهد که بعد از نجات از دریا پیمان خود را نقض نموده راه کفر را درپیش می گیرند: ﴿وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾﴾ «و از آیات ما هـیچ کسـی جز اشخاص خیانت پیشگان نا سپاس، انکار نمی کنند».

«خَتَّارٍ» انسان غدار، بسیار ناقض عهد، از مادهٔ «خَتْر» به نقض و غـدر کامـل، «كَفُورٍ» بسیار نا سپاس، هردو کلمهٔ صیغهٔ مبالغه است.

یعنی انکار از آیات الهی، خصوصیت انسان های عهد شکن و خیانت کار اسـت کـه نـه عهد خود را با الله رعایت می کنند و نه هم عهد خود را با بندگانش.

موضوع سوم: ذکرسه نوع تحذیر برای مردمان

الله سبحانه ازآغاز سوره تا اینجا دلایل وحدانیت و معاد را شرح داد، اکنون دریـن آیـه بندگانش را به تقوی دستور داده در بارهٔ سه چیز آنها را تحذیر و هشدار می دهد: تحـذیر از ابتلای آخرت، تحذیر از فتنهٔ دنیا، تحذیر از فتنهٔ شیطان.

۱- در بارهٔ دستور به تقوی و تحذیر از ابتلای آخرت می گویـد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا﴾ «ای مردمـان ! از پروردگـار خویش بترسید و از روزی بهراسید که پدر از فرزندش هیچ چیزی را دفع نمـی کنـد و نـه فرزند چیزی را از پدرش دفع می کند»، بلکه درآن وقت هرکس مشغول نفس خود است.

«لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ» پدر از فرزندش (چیزی را) دفع نمی کند، برآورده نمـی سـازد. هنگامی که در صلهٔ «جَزَى، يَجْزِي» حرف «عن» بیاید، به معنـی دفـع نمـودن و بـرآورده ساختن می باشد.

- سپس ازحقانیت معاد و وقوع حتمی آن خبرمی دهد: ﴿إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقٌّ﴾ «قطعا وعدهٔ الله (به آمدن قیامت وثواب وعقاب) حق است»، درآن شکی نیست.

۲- ازفتنهٔ دنیا هشدار می دهد: ﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا﴾ «پس شما را زندگانی دنیا نفریبد» که به لذات آن دلباخته شده آخرت را به فراموشی بسپارید.

۳- ازفتنهٔ شیطان هشدار می دهد: ﴿وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ٣٣﴾ «و نیزشیطان (به مهلت دادن الله) شما را نفریبد»، که هرگاهی که شما قصد خود داری از گناه را کنید، او در ذهن شما بیاندازد که خیر است، الله غفور و رحیم، و حلیم و بردبار و لک بخش است، هر گناهی کنی تورا خواهد بخشید، هنوز توجوان هستی ، پیش رویت فرصت طولانی داری که توبه کنی و الله نیز توبه هایت را خواهد بخشید.... و با این وسوسه هایش، شیطان انسان را می فریبد و گام به گام او را در وادی گناه و فسق و فجور سوق می دهد و انسان عاقل نباید فریب این گونه وسوسه ها را بخورد، شکی نیست که الله غفور رحیم، و حلیم و پذیرندهٔ توبه است، اما در عین حال شدید العقاب و شدید العذاب نیز هست و برای آنکه انسان مومن، اعتدال را نگاه داشته باشد، باید این صفات الهی را که بر شدت عذاب و شدت گرفت پروردگار دلالت دارد، نیز در نظر بگیرد، تا در دام وسوسه های شیطان واقع نشود.

درسورهٔ فاطر آیهٔ (۵) در بارهٔ همین مطلب گذشته می گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ﴾ «ای مردمان وعدهٔ الله راست است، پس زندگانی دنیا شما را نفریبد و نه شیطان شما را در بارهٔ (حِلم و مغفرت) الله، بفریبد».

دلیل عقلی ششم: عبارت از مفاتیح پنجگانهٔ غیب است که مخصوص ذات الله سبحانه است. مسلَّم است که احاطهٔ علم غیب و شهادت، به اعتبار ظاهر و باطن تنها ازآن الله سبحانه است، ولی الله جل جلاله بعضی بندگانش همچون پیغمبران را از طریق وحی به برخی امور غیبی مطلع می سازد که، درعلم غیب داخل نیست.

اما علم این امور پنج گانه را برای خودتخصیص داده است که حتی فرشتگان مقرب وپیغمبران هم ازین امور هرگزآگاهی ندارند، چه جای اینکه دیگران بدانند.

پس درپایان سوره، الله تعالی ازین پنج علم مخصوص به ذات خود، تذکرمی دهد که اینها را به مفاتیح الغیب نامیده است که هر کدام آن به تنهائی، دلیل وحدانیت او است.

چنانکه درسورهٔ انعام آیهٔ (۵۹) می گوید: ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَ﴾ «کلیدهای (انواع علوم) غیب نزد او است» که آنهارا جز او (هیچ کس) نمی داند».

و بیان مفاتیح پنج گانه غیب ازینقرار است:

۱- علم به قیام قیامت: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ «یقینا علم فرا رسیدن قیامت تنها نزد الله است»، جز او نه فرشتۀ مقرب می داند و نه هیچ پیغمبر و نه هم کسی دیگری، چنانچه درسورۀ اعراف آیۀ (۱۸۷) می گوید: ﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرۡسَىٰهَاۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّيۖ لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَ﴾ «از تو در بارۀ قیامت می پرسندکه قیام آن چه وقت است؟ بگو: علم فرا رسیدن آن نزد پروردگارمن است، آن را در وقتش جز او، کسی آشکار نمی سازد».

درسورۀ طه آیۀ (۱۵) می گوید: ﴿إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا تَسۡعَىٰ﴾ «یقینا قیامت آمدنی است، آن را پنهان می دارم تا هرکس در برابرآنچه انجام داده است جزا داده شود».[1]

و در حدیث جبرئیل آمده است که او به پیغمبر گفت: «فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ» یعنی مرا در بارۀ قیامت خبر ده، پیغمبر ﷺ برایش فرمود: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ» کسی که از وی در بارۀ قیامت پرسیده شده است، نسبت به سؤال کننده دانا تر نیست. یعنی علم من و تو درین مورد یکسان است.

۲- فرود آوردن باران: ﴿وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ﴾ «و باران را فرو می ریزد»، و طوری که انزال باران تنها ازجانب او است، علم به وقت باران نیز تنها از آن اواست.

آری علمای فلک، یا علمای هواشناسی عصرکنونی، به وسیلۀ آلات و وسایل تجربوی که دارند، خسوف وکسوف و نزول باران را پیشگوئی می کنند، آن علم غیب گفته نمی شود، چرا که آنان این امور را از طریق آلات سنجیده و با ظن و تخمین نظر به مقدار رطوبت هوا و کمی فشار آن، از احتمال نزول باران سخن می زنند که گاهی سنجش شان درست واقع می شود، و گاهی هم نمی شود.

علم غیب آن است که بدون اسباب وآلات وعاری ازظن وتخمین باشد، اما چیزی که به وسیلۀ اسباب وآلات دانسته شود، و یا درآن ظن وتخمین باشد، علم غیب گفته نمی شود.

۱- «أُخۡفِيهَا» یا به معنای پنهان داشتن است، چنانکه همین تعبیرمشهوراست، درین صورت «أکاد» تأکید نفی می باشد، و یا اینکه همزه در «أخفیها» برای سلب مأخذ و نفی خفا است، درین صورت أکاد به معنای خود بوده و «أخفیها» به معنی آشکار ساختن است که درین صورت معنی آیه چنین می شود: « نزدیک است که آنرا آشکار سازم». والله اعلم.

۳- علم به حالات جنین: ﴿وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ﴾ «و می داندآنچه را که در رحم های (مادران) است»، از جمیع اطوار و احوال آن و اینکه پسراست یا دختر، تام الخلق است، یا ناقص، سعید است یا شقی ، و هم کافه مقدورات آینده آن را می داند.

طوری که آفرینش رحم تنها از جانب او است، علم به آنچه درآن است، مخصوص او است، وآنچه را که طبیبان عصرکنونی به وسیلهٔ تحلیلات کیمیاوی یاآلات دیگر می دانند، علم غیب گفته نمی شود، زیرا آنها آن را به وسیلهٔ آلات تجربوی تشخیص می کنند، باز هم بسیار احوال دیگر جنین، نزدشان مجهول است و به هیچ وجه مشخص نمی گردد، چنانکه قبلا اشاره نمودیم.

۴- علم به کاری که انسان فردا انجام می دهد: ﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ﴾ «وهیچ کس نمی داندکه فردا چه کارمی کند»، کارخیر انجام می دهد یا کار شر، کار دنیا می کند، یاکار آخرت، چیزی را به دست می آورد و یا از دست می دهد، این همه امور را تنها الله تعالی می داند.

۵- علم به تعیین مکانی که مرگ انسان برایش فرا می رسد: ﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ﴾ «و هیچ شخصی نمی داند که در کدام سرزمین می میرد» خوابگاه دائمی اوکجا است، دریا است، یا خشکه، درکدام نقطهٔ دریا، یا درکدام منطقه ای ازخشکه روحش قبض می شود، و این امر تنها برای الله تعالی معلوم است.

و پیغمبر ﷺ فرموده اند: «إِذَا قَضَى اللَّهُ لِعَبْدٍ أَنْ يَمُوتَ بِأَرْضٍ جَعَلَ لَهُ إِلَيْهَا حَاجَةً» هنگامی که الله در بارهٔ بنده ای فیصله کند که در سر زمینی بمیرد، برای آن بنده درآن سرزمین حاجت و ضرورتی را پیش می کند»[1] و آن بنده برای حل ضرورتش به آنجا سفر می کند، و فرشتهٔ مرگ روحش را درهمانجا قبض می کند.

و درین باره أعشی همدانی چه خوب گفته است:

فَمَا تَـزَوّدَ مـمَّا كَانَ يَجْمَعُه ... سِوَى حَنُوط غَدَاةَ البَيْن مَع خِرَقِ

وَ غَيْرِ نَفحة اعْوَاد تُشَبّ لَه ... وَ قـلّ ذَلكَ مِـنْ زَاد لِمُنْـطَـلِقِ!

لا تَأسَيَنّ عَلَى شَيْءٍ فَكُلّ فَتَى ... إلَى مَنيّته سَـيَّارٌ فـي عَنَـقِ

۱- سنن ترمذی، ابواب القدر، باب ما جاء أن النفس تموت حيث ما كتب له، حديث : ۲۲۹۷، حديث صحيح است، نگاه: صحيح ترمذی - از شيخ البانی - حديث شماره: ۲۱٤۷.

وَكُلّ مَنْ ظَنّ أنّ الموتَ يُخْطِئهُ ... مُعَلّلٌ بأعَاليلِ مِنَ الحَمقِ
بأيّمَا بَلْدَة تُقدَر منيته ... إنْ لا يَسِرْ إليها طائعًا يُسَقِ (۱)

- بعد ازآنکه علم به مفاتیح غیب را به خود تخصیص داد، اکنون دایرۀ علمش را ازینهم گسترده تر معرفی می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌۢ ﴿٣٤﴾﴾ «یقینا الله (به هرچیز) دانا (و ازهرچیز) با خبراست» و علم او همه کائنات را احاطه کرده است.

فایده:

این پنج امری که مفاتیح غیب گفته شده است، وجه تسمیه آنها، به مفاتیح بدین قرار است:

مفاتیح جمع مفتاح به کسر میم به معنی کلید، یا جمع «مَفتَح» به فتح میم به معنای خزانه است و غیب چیزی است که از دید پنهان باشد، مانند عالم برزخ، عالم آخرت، و برخی امور عالم دنیا، مانند نباتات و حیواناتی که تاهنوز موجود نشده اند ومانند اعمال و برنامه هائی که در مستقبل تحقق می یابد، پس آیۀ مورد بحث ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ اشارۀ به همۀ اینها است.

﴿ٱلسَّاعَةِ﴾ اشاره به مفتاح عالم آخرت.

﴿ٱلۡغَيۡثَ﴾ اشاره به مفتاح عالم نبات.

﴿مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِ﴾ اشاره به مفتاح عالم حیوان.

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗا﴾ اشاره به مفتاح کسب اعمال.

۱- ترجمۀ این اشعار چنین است:

- چیزی زاد راه نگرفت به هنگام رخصت شدنش ازین دنیا از آنچه که جمع کرده بود، جز اندکی خوشبویی و یک مقدار پارچه کفن ..

- و اندکی از دود عودی که برایش روشن شده بود، و این چیزها برای مسافر، توشۀ بسیار نا چیز است!

- بر هیچ چیزی غمگین مشو، چرا که هر جوان به سوی مرگ خود با شتاب روان است..

- و هرکه بپندارد که مرگ به سراغش نمی آید، چنین شخص با بهانه های احمقانه خود را تسلی می دهد..

- در هر سر زمینی که مرگ انسان نوشته شده باشد، اگر او به خوشی و رغبت خود بدانجا نرود، (با زور) به سوی آنجا سوق داده می شود.

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ اشاره به مفتاح عالم برزخ است.

و تفصیلش چنین این است که عالم سه است:

۱- عالَمی است که به ما نزدیک تراست و ازهنگام ولادت تا دم مرگ درآن اقامت داریم که عالَم دنیا است.

۲- عالَمی است که بعد ازمرگ تا وقت حشر، درآن اقامت داریم که عالَم برزخ است.

۳- عالَمی است که بعد ازحشرتا به ابد درآن اقامت داریم که عالَم آخرت است.

پس عالَم دوم وسوم، ازقسم غیبی است که مفتاح این هردو عالَم «موت» و«ساعت» است.

اما عالَم اول بعضی حصۀ آن برای ما قابل مشاهده است، مانند سنگ ها، و معدن ها ویا امثال آن ازموجوداتی که آنها به صورت تدریجی یا دفعی به وجود آمده اند.

وبخشی دیگرآن غیبی است که به صورت مخصوص و متجددآشکار می شودکه پیشتر هرگزمشهود نبود، مانند نباتی که مفتاح آن باران وحیوانی که مفتاح آن غالبا ارحام و عملی که مفتاح آن نفس است.

اما الله سبحانه همه را پیش از وجود و بعد از وجود، در دنیا و برزخ وآخرت می داند، این همه دلیل علم گستردۀ او به کافۀ موجودات و برهانی برای عظمت شان کتاب محیط او است که جمیع حوادث درآن ثبت است.

پایان سورۀ لقمان

ولله الحمد والمنة

تفسیر

سورهٔ سجده

این سوره از جملهٔ سوره های مکی بوده بعد از سورهٔ صافات نازل شده است، در ترتیب نزول (۷۵) و در ترتیب مصحف (۳۲) و عدد آیاتش (۳۰) آیه است.

نام های این سوره:

۱- سورهٔ سجده ، زیرا در آیهٔ (۱۵) این سوره وصف مومنانی بیان شده است که هنگام شنیدن قرآن، درپیشگاه پروردگارخویش به سجده افتاده تسبیح می گفتند.

۲- این سوره را سجدهٔ لقمان نیز گویند چرا که بعد از سورهٔ لقمان ذکر شده است، تا به «حم السجده» التباس نشود.

۳- نام دیگر این سوره، سورهٔ مضاجع است، چون این لفظ درآیهٔ (۱۶) این سوره مذکور است.

فضیلت این سوره:

در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که او گفت: پیغمبر صلی الله علیه وسلم در نماز فجر روز جمعه ﴿الٓمٓ ۝١ تَنزِيلُ﴾ السجدة و ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ﴾ (سورهٔ دهر) را قرائت می کرد. [۱]

و ازجابر رضی الله عنه روایت است که او گفت: پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا آنکه ﴿الٓمٓ ۝١ تَنزِيلُ﴾ السجدة و﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ﴾ را قرائت نمی کرد ، به خواب نمی رفت. [۲]

مناسبت این سوره به ماقبلش ازین قرار است:

۱- هر دو سوره مشتمل بر دلائل توحید است که نخستین اصل عقیده می باشد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجمعة ، باب ما یقرأ فی صلاة الفجر یوم الجمعة، حدیث: ۸۹۱، صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب ما یقرأ فی یوم الجمعة، حدیث : ۲۰۶۸ .

۲- مسند احمد - تحقیق شیخ أرناووط - حدیث : ۱٤۷۰۰، و حدیث صحیح است، نگاه: السلسلة الصحیحة، حدیث: ٥٨٥.

۲- در پایان سورهٔ لقمان، اصل اول ودوم یعنی توحید و معاد را ذکر نموده سوره را با همان دو اصل خاتمه بخشید، اکنون این سوره را به اصل سوم یعنی به اثبات رسالت آغاز می کند. علاوه برآن، برخی آیات این سوره شرح و تفصیل برخی آیات سورهٔ لقمان است.

محتوای سوره سجده

موضوع این سوره: اثبات اصول اعتقادی است که عبارت از ایمان به الله و قیامت وکتاب ها و پیغمبران است، اما موضوع محوری درین سوره اثبات معاد و زندگی دوباره است که مشرکان و ماده پرستان ازآن انکار ورزیده و آن را وسیلهٔ تکذیب پیغمبر ﷺ قرار داده بودند. لذا این سوره نظر به موضوعات محوری اش به سه بخش تقسیم می گردد:

- بخش اول: ازآغاز سوره تا آیهٔ (۹) در بارهٔ اثبات رسالت و دلایل اثبات توحید و قدرت الهی است.
- بخش دوم: ازآیهٔ (۱۰-۲۲) در بارهٔ اثبات قیامت و جزا و سزای مرتب بر اعمال دنیوی است، و مطالبی که درین بخش مورد بحث قرار گرفته است عبارتند از: رد بر شبههٔ منکرین معاد، بیان حالت مشرکین به هنگام رویت عذاب، بیان اوصاف مومنان در دنیا و پاداش عظیم شان در آخرت، نفی مساوات در میان مؤمنان و فاسقان، وتقبیح عملکرد کسانی که از قرآن اعراض می کنند.
- بخش سوم: ازآیهٔ (۲۳-۳۰) اعادهٔ اصول اعتقادی گذشته - رسالت، توحید، معادجسمانی – است.

۞۞۞

بخش اول: ازآغازسوره تاآیهٔ (۹) اثبات رسالت و ذکر دلایل توحید و قدرت الهی

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿الٓمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢﴾ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۚ بَلْ هُوَ ٱلْحَقُّ
مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِىٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
﴿٤﴾ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥٓ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥﴾
ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٦﴾ ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُۥ ۖ وَبَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَٰنِ مِن

طِينٍ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦ وَجَعَلَ لَكُمُ
ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

ترجـــمه:

۱- الف، لام، میم.

۲- فرود آوردن کتابی که درآن شبهه ای نیست از نزد پروردگار جهانیان است.

۳- آیا (مشرکان) می گویند: این کتاب را (محمد) خودش ساخته است؟! بلکه ایـن کتـاب حق است ازجانب پروردگارت (نازل شده است) تا تو بیم دهی قومی را که پیش از تـو برای آنها هیچ پیغمبری نیامده است، تا شاید آنها راهیاب شوند.

۴- الله کسی است که آسمان ها و زمین و آنچه را که درمیـان ایـن هـردو اسـت درشش روزآفرید، سپس بالای عرش قرار گرفت، شما را جز وی هیچ یاور و شفیعی نیست، آیا پس پند پذیر نمی شوید؟

۵- تدبیر می کند تمام کارهای جهان هستی را از آسمان تا به زمین، سپس باز مـی گـردد همان امر به سوی او در روزی که طول آن (برابر) هزار سال است ازسال هائی که شما می شمارید.

۶- این است وصف کسی که دانای پنهان وآشکار و غالب مهربان است.

۷- آنکه نیکو آفرید هرچیزی را که آفرید و آفرینش انسان را ازگِل آغاز نمود.

۸- سپس نسل او را ازفشردهٔ آب بی ارزش و ناچیزی آفرید.

۹- باز او را برابر کرد و از روح متعلق به خود در وی دمید و برای شـما گـوش و چشمان و دلها آفرید، (ولی) شما اندکی سپاس گزاری می کنید.

تفســـیر:

این آیات بر موضوعات آتی مشتمل است:

۱- عظمت شان قرآن و اثبات رسالت محمد ﷺ.

۲- دلایل اثبات توحید و قدرت الهی.

موضوع اول: عظمت شأن قرآن و اثبات رسالت محمد ﷺ

الله سبحانه این سوره را با حروف مقطعات آغاز نموده است که اشاره به اعجاز و عظمت قرآن کریم دارد و بعد ازآن بر مشرکین که از کتاب الهی بودن این کتاب انکار ورزیدند و رسالت پیغمبر ﷺ را تکذیب می کردند رد نموده می فرماید: ﴿الٓمٓ ۝١ تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَا رَيۡبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٢﴾ «الف، لام، میم. فرود آوردن کتابی که درآن شبههٔ نیست، از نزد پروردگار جهانیان است»، یعنی این کتابی که بر محمد ﷺ نازل شده است، نه سحر و نه شعر است و نه سخن کاهن و جادو گر است، بلکه کتاب حق و واقعی است که از سوی پروردگار نازل شده است، پروردگاری که خواست به وسیلهٔ نعمت های مادی و نعمت قرآن - که حاوی همه عجائب جهان هستی وعصارهٔ حقائق موجودات، وشامل همه مسائل اخلاقی واعتقادی و عملی است و هدفش تربیه و تزکیهٔ انسان ها است – احوال انسان ها درست و اخلاق شان عالی و اعمال شان کامل گردد.

«تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ» مبتدا، و «لَا رَيۡبَ فِيهِ» حال، و {مِن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ} خبر است.

- بعد ازآن شبههٔ مشرکان را در مورد قرآن ذکر نموده می گوید: ﴿أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۚ﴾ «آیا (مشرکان) می گویند: این کتاب را (محمد) خودش ساخته است؟!»، حرف «أَمۡ» برای اضراب و به معنی «بل» بوده و بر استفهام تعجبی مشتمل است، پس مطلب آیه چنین می شود که این سخن مشرکان که می گویند «محمد قرآن را خودش ساخته است» سخن شگفت آور و قابل تعجب است.

همین سخنی را که مشرکان در بارهٔ قرآن گفتند، الله تعالی درسورهٔ فرقان آیهٔ (۴) حکایت نموده سپس این سخنان آنها را رد نموده است: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَۖ فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا﴾ «وکافران گفتند: این قرآن، جز دروغی بیش نیست که (محمد) خودش آن را ساخته است و قوم دیگری درین کار با او همکاری کرده اند. پس (مشرکان با این سخنان شان) ستم بزرگ و دروغ محضی را به عمل آورده اند»، که کتاب الهی را دروغ و افترا می خوانند.

- الله سبحانه ازین شبههٔ آنها چنین جواب می گوید: ﴿بَلۡ هُوَ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَ﴾ «بلکه این کتاب حق است ازجانب پروردگارت» نازل شده است و دلیل حقانیتش درخود آن آشکار است که کتاب معجزه و از هر نوع نقص و خللی در الفاظ و در معانیش پاک است، طوری که

الفاظ و عباراتش در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد، معانیش نیز از کمال و جامعیت ویژه ای برخوردار است که از توان بشر بیرون است.

- بعد ازآن به ذکر هدف نزول قرآن و اثبات رسالت محمدﷺ پرداخته می گوید: ﴿لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٖ مِّن قَبۡلِكَ لَعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ ٣﴾ «تا تو بیم دهی قومی را که پیش از تو برای آنها هیچ پیغمبری نیامده است، تا شاید آنها راهیاب شوند». یعنی هدف از انزال این کتاب و بعثت و رسالت تو به سوی مردم اینست که مردم را به سوی توحید و عبادت الهی دعوت داده از عواقب شرک و کفر و گناه، آنان را بترسانی تا شاید مردم حق را بشناسند و با پذیرفتن آن از ضلالت شرک و کفر و جهالت خود را نجات داده بر مسیر هدایت گامزن شوند. سورۀ یس آیۀ (۶) نیز همین حقیقت را شرح می دهد.

موضوع دوم: دلائل اثبات توحید و قدرت الهی

بعد از بیان عظمت قرآن و اثبات رسالت محمدﷺ و بیان وظیفۀ رسول که بیم دادن مردم از شرک و دعوت به سوی توحیداست، درینجا برای اثبات توحید به اقامۀ دلائل پرداخته برای اثبات این اصل چهار دلیل ذکرمی کند:

دلیل اول: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ﴾ «الله کسی است که آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان این هردو است درشش روزآفرید».

سلسلۀ آفرینش، از روز شنبه آغازگردید و روزجمعه پایان یافت.

مراد از «سِتَّةِ أَيَّامٖ» اندازه و مقدار شش روز از روزهای دنیا است، زیرا وسیلۀ تحدید شب و روز آفتاب است که درآن هنگام تا هنوز آفریده نشده بود.

البته برخی از علماء به این نظر اند که مقصود ازین روزها، روزهای معتاد نیست، بلکه روزهای الهی اند که بسیار طولانی و دراز است.

سپس می گوید: ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ «سپس بالای عرش قرار گرفت»، و آفرینش عرش مظهر استوا و رفعت و علو او گردید.

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ باطل کنندۀ قول ملاحده است که آنها عالم را قدیم می گویند، ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ باطل کنندۀ قول معطله وجهمیه و پیروان آنها است که الله سبحانه را فوق عرش نمی گویند.

و این صفت الله تعالی در هفت موضع در قرآن صراحتا ذکرشده است و در احادیث نبوی ﷺ نیز بیان شده است و عقیدهٔ سلف صالح از صحابه و تابعین و ائمهٔ دین نیز همین است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: کتاب الله از اول تاآخر وسنت پیغمبر ﷺ وکلام صحابه وتابعین وکلام سائرائمهٔ دین با صراحت ازین موضوع مملوء است که الله سبحانه فوق آسمانها و بالای عرش قرار دارد، بلکه جمیع کتاب های آسمانی وکافهٔ پیغمبران درین مسئله اتفاق دارند.(۱)

به این اساس کسانی که «ٱسۡتَوَىٰ» را به «استولی» یعنی به معنی غلبه و سلطه تفسیر می کنند، تفسیر نادرست و باطل است، زیرا اگر چنان باشد که آنها می گویند، لازم می آید که - العیاذ بالله - زمانی هم بوده است که الله تعالی بر عرش سلطه و غلبه نداشته است و چنین سخن کاملا باطل و بی اساس است. (و تفصیل این موضوع در سورهٔ اعراف ، تفسیر آیهٔ (۵۴) ملاحظه شود).

- بعد از آن به اثبات توحید ذات وحاکمیت و نفی هر گونه شریک و شفیع پرداخته می گوید: ﴿مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيّٖ وَلَا شَفِيعٍۚ﴾ «شما را جز وی، هیچ یاور و شفیعی نیست» یاوری که عذاب را از شما دور سازد، شفاعت کننده ای که بدون دستور و اجازهٔ او برای شما شفاعت کند، چنین چیزی اصلا وجود ندارد، بلکه ناصر و حاکم مطلق و شافع برحق، تنها خود او است.

- بعد ازآن مردم را به اندیشیدن و پند گرفتن ترغیب می دهد: ﴿أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٤﴾ «آیا پس پند پذیر نمی شوید؟» و به تدبر در آیات الهی نمی پردازید تا به او ایمان بیاورید و از شرک و کفر دست بکشید؟

این دلیل که ذکر شد از نوع خلق بود، حالا دلیلی ذکر می کند که از نوع امر است.

دلیل دوم: ﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ «تدبیر می کند تمام کارهای جهان هستی را از آسمان تا به زمین»، یعنی تدبیر تمام امور جهان هستی چه علوی باشد چه سفلی همه از سوی او صورت می گیرد، پس سعادت و شقاوت، غنا و فقر، عزت و ذلت، ترقی وتنزل، بلند ساختن قومی وپست ساختن آنها، و نزول ارزاق و غیره ازتدبیر او است و هیچ کسی را درین امور دخلی نیست.

۱- بدائع التفسیر ۳/۴۱۳-۴۱۴/ و اجتماع جیوش اسلامیه ص:۱۷۵.

حرف لام در «الأمر» برای جنس است که مفید استغراق می باشد، پس آن تمام امور را بلا استثناء در بر می گیرد و هیچ چیزی ازآن بیرون نیست.

و این هر دو دلیل در سورهٔ اعراف آیهٔ (۵۴) یکجا ذکر شده است، و همچنان درسورهٔ طلاق آیهٔ (۱۲) این هردو دلیل یکجا ذکرشده است.

- باز از عروج آن امر خبر می دهد: ﴿ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ﴾ «سپس همان امر، به سوی او باز می گردد» و بدین ترتیب قوس نزولی و صعودی را می پیماید.

- بازهم کمیت زمان نزول و عروج آن امر را یاد آور مـی شـود: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ۝٥﴾ «در روزی که طول آن (برابر) هزار سال است ازسال هائی که شما می شمارید». و مقصود از نزول و عروج امر، نزول و عـروج اثـر امـر و تنفیـذ آن بـه وسیلهٔ فرشتگان است.

مفسرین گفته اند: مقصود از «أَلْفَ سَنَةٍ» مدت های طولانی است.

یا روز نزول وعروج ملائکه درد نیا می باشد.

- بعضی مفسرین گفته اند: مراد از «یوم» درین آیه روزقیامت است، پس درین صورت نزول وعروج تدبیر مراد است، و معنی آیه چنین می شود: «تدبیرمی کنـد تمـام کارهـای جهان هستی را از آسمان تا به زمین ، سپس همان امر، به سوی او باز می گردد» و این کار تا پایان مدت عمر دنیا ادامه دارد، هرگاه عمر دنیا پایان یافت و قیامت قائم شد، این تدبیر را بر می چیند و همه امور درآن روز به سوی او باز می گردد، تا درآن روز طولانی درمیان مردم داوری کند.

پس این روز نسبت به بعضی مردم برابر هزار سال است و نسبت به بعضی دیگر برابر پنجاه هزارسال است و نسبت به مومنان نهایت کوتاه، و برابر وقت یک نماز است.

پس درقرآن عظیم ایشان ازطول کمیت این روز دوتعبیرذکرشده است:

۱- ﴿أَلْفَ سَنَةٍ﴾ درسورهٔ سجده آیهٔ (۵) و درسورهٔ حج آیهٔ (۴۷) مذکوراست.

۲- ﴿خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ آنگونه که درسورهٔ معارج آیهٔ (۴) ذکرشـده اسـت، پـس جمع درمیان این آیات به دوطریق است:

طریق اول: ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کـرده اسـت: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ﴾ درسورهٔ حج یکـی: ازآن شـش روزی اسـت کـه الله سـبحانه درآن روزها، آسمان ها و زمین را آفریده است.

﴿أَلْفَ سَنَةٍ﴾ درسورۀ سجده، مقدار «نزول وعروج» امر به سوی حق جل مجده است و ﴿خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ درسورۀ معارج، روزقیامت است.

طریق دوم: این است ک مراد از همۀ این روزها، روزقیامت است، اما اختلاف آن در درازی و کوتاهی، به اعتبار حال مومن وکافراست، آنگونه که شدت آن روز برای کافران درسورۀ فرقان آیۀ (۲۶-۲۷) و در سورۀ قمرآیۀ (۸) ودرسورۀ مدثرآیۀ (۹-۱۰) ذکرشده است.

دلیل سوم: ﴿ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۝٦﴾ «این است وصف کسی که دانای پنهان وآشکار و غالب مهربان است».

﴿عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ﴾ اشاره به علم او به عالم ارواح وچیزهائی است که تاهنوز موجود نشده و یاهم کشف نشده است.

﴿وَٱلشَّهَٰدَةِ﴾ اشاره به علم او به عالم اجسام و چیزهایی است که محسوس است.

هرگاه کمال علمش را بیان داشت، به کمال «عزت و رحمت» خود اشاره نمود که ذات پاک او بر انتقام ازکافران دارای قدرت کامل و در حق مومنان دارای رحمت بی پایان است.

- بعد از ذکر دلایل آفاقی برای اثبات توحید، به غرض تمهید برای ذکر دلیل نفسی، زیبایی و تناسبی را که در آفرینش مخلوقات رعایت شده است، ذکر می کند: ﴿ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُۥ﴾ «آنکه نیکو آفرید، هرچیزی را که آفرید».

ائمۀ قرائت کوفه و برخی از اهل مدینه آن را«خَلَقَه» به صیغۀ فعل ماضی قرائت نموده اند که درین صورت «خَلَقَه» صفت برای «شَیْءٍ» می شود و معنی آیه در ترجمه، مطابق همین قرائت صورت گرفته است، البته نا گفته نماند که هر دو قرائت صحیح و درست است.

ائمۀ قرائت مکه و مدینه و بصره این آیه را «خَلْقَه» به سکون لام، به صیغۀ مصدر قرائت نموده اند، درین صورت «خَلْقَه» بدل از «كُلَّ شَىْءٍ» می باشد، و معنایش چنین است«آنکه آفرینش هرچیز را به بهترین صورت انجام داد»، چنانچه درسورۀ طه آیۀ (۵۰) ازموسی عليه السلام در پاسخ به فرعون، حکایت می کند: ﴿قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِىٓ أَعْطَىٰ كُلَّ شَىْءٍ خَلْقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ «پرودگار ما کسی است که هرچیز را خلقت (و چهره وترکیب) مناسب داد، باز رهنمونی اش کرد».

و به هرتقدیر این آیه ادامۀ دلیل قبلی، وتمهید برای دلیل نفسی پیش رو است.

- دلیل چهارم: دلیل نفسی است.

قبلا «آفرینش زیبای مخلوق» را ذکرکرد، حالا درین دلیل یکی از نمونه های «حسن خلقت» را یادآورمی شود، یاپیشتر خلقت آسمان ها و زمین را به حیث دلیل ذکر نمود، اکنون خلقت عجیب انسان را به حیث دلیل ذکر می کند:

۱- ازخلقت آدم علیه السلام خبرمی دهد: ﴿وَبَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَٰنِ مِن طِينٍ ۝٧﴾ «وآفرینش انسان را ازگِل آغازنمود».

۲- سپس به خلقت نسل آدم وکیفیت تولد فرزندان او اشاره نموده می گوید: ﴿ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ۝٨﴾ «سپس نسل او را ازفشردهٔ آب بی ارزش و ناچیزی آفرید». «سُلَٰلَةٍ» فشرده و خلاصه، «مَّهِينٍ» بی ارزش، ضعیف که مراد ازآن، منی است.

شرح کامل اطوارخلقت آدم و نسل او درسورهٔ مومنون آیهٔ (۱۲-۱۴) ذکر شده است.

۳- باز ازکیفیت تکوین و احسان خلقت اوسخن می گوید: ﴿وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ﴾ «باز او را برابر کرد و از روح متعلق به خود در وی دمید، و برای شما گوش و چشمان و دل ها آفرید».

ازآنجا که خلقت ﴿ٱلسَّمْعَ﴾ تنها برای ادراک مسموع است که آن آوازاست ازین وجه ﴿ٱلسَّمْعَ﴾ را مفرد ذکرکرد.

اما ﴿وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ﴾ را به صیغهٔ جمع ذکرکرد، چون چیزهایی که به وسیلهٔ این هردو عضو، دیده و درک کرده می شود، ازحد افزون است.

بازاین مدارک علمی یعنی سمع و بصر و دل را به ترتیب طبیعی شان ذکرکرد، زیرا طفل درآغاز ولادت، فقط می شنود، اما تا سه روز چیزی را دیده نمی تواند، بعد ازگذشت سه روز می بیند، باز بعد از مدتی، به تدریج اشیاء را می داند، چنانکه به مشاهده وتجربه معلوم است.

- درپایان می گوید: ﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۝٩﴾ «(ولی) شما اندکی سپاس گزاری می کنید». همچنان درسورهٔ ملک آیهٔ (۲۳) می گوید: ﴿قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَۖ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ «بگو: او کسی است که شما را آفرید و برای شما گوش و چشمان ودلها آفرید (تاسپاس گزاری کنید، ولی) شما اندکی سپاس گزاری می کنید».

این سه حواس در سورهٔ نحل آیهٔ (۷۸) درسورهٔ مومنون آیهٔ (۷۸) نیز مذکوراست.

✿✿✿

بخش دوم: از آیهٔ (۱۰-۲۲) آیات این بخش در سه مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: از آیهٔ (۱۰-۱۴) اثبات رستاخیز و حالت کافران در آن روز

﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا ضَلَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِۭۚ بَلۡ هُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمۡ كَٰفِرُونَ ﴿١٠﴾ قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ ﴿١١﴾ وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلۡمُجۡرِمُونَ نَاكِسُواْ رُءُوسِهِمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ رَبَّنَآ أَبۡصَرۡنَا وَسَمِعۡنَا فَٱرۡجِعۡنَا نَعۡمَلۡ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾ وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ مِنِّي لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ﴿١٣﴾ فَذُوقُواْ بِمَا نَسِيتُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَآ إِنَّا نَسِينَٰكُمۡۖ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡخُلۡدِ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿١٤﴾﴾

ترجـــمه:

۱۰- و (کافران)گفتند: آیا هنگامی که (ما مردیم و) در زمین گم شدیم، آیا ما آفرینش تازه ای خواهیم داشت؟ بلکه ایشان به ملاقات پروردگار خویش کافرانند.

۱۱- بگو: قبض می کند روح شما را فرشتهٔ مرگی که برشما گماشته شده است، باز به سوی پروردگار خویش برگردانده می شوید.

۱۲- و اگر ببینی هنگامی که گنهگاران (منکرین معاد) درپیشگاه پروردگارشان سران خود را به زیر افگنده اند (و می گویند) پروردگارا ! (آنچه را که وعده داده بودی) دیدیم و (آنچه را پیغمبران گفته بودند) شنیدیم (و دانستیم) پس ما را (به سوی دنیا) بازگردان، تاعمل صالح انجام دهیم، زیرا ما به قیامت یقین کرده ایم (درین هنگام حالت شگفت انگیز را مشاهده خواهی کرد).

۱۳- و اگر ما می خواستیم (به صورت اجباری) به هر انسان هدایت لازمش را می دادیم، ولیکن (پیشتر) ازجانب من فیصله صادرشده است که البته دوزخ را ازجنیان وآدمیان پرخواهم نمود.

۱۴- پس (به ایشان گفته می شود) بچشید عذاب را بدان سبب که شما ملاقات این روز تان را فراموش کرده بودید، ما نیز شما را (در عذاب سوزان) به فراموشی می سپاریم، و بچشید عذاب جاودان را به سبب اعمالی که انجام می دادید.

تفسیر:

فشردهٔ این آیات دو مسئله است:

۱- رد بر شبههٔ منکرین معاد. ۲- بیان حالت مشرکان به هنگام رویت عذاب.

مسئلهٔ اول: رد بر شبههٔ منکرین معاد

بعد از بیان توحید و دلیلش و بیان رسالت و هدفش، به غرض رد بر مشرکان، به اثبات معاد جسمانی می پردازد، زیرا قانون قرآن است که هرگاه دو اصل ازین اصول را ذکرکند، حتما اصل سوم (معاد جسمانی) را نیز مورد بحث قرار می دهد.

اکنون درین مقام نخست شبههٔ منکرین معاد را حکایت می کند: ﴿وَقَالُوٓاْ أَءِذَا ضَلَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِۭ﴾ «و (کافران) گفتند: آیا هنگامی که (ما مردیم و) در زمین گم شدیم، آیا ما آفرینش تازه ای خواهیم داشت؟» هدف مشرکان ازین سخن، انکار از قیامت و رستاخیز است، زیرا آنها می گفتند: وقتی که بمیریم، اجزای بدن ما در خاک تحلیل شده نابود می گردد، خاک ما، با خاک دیگران به اثر عوامل گوناگونی، خلط می شود، آیا بعد ازین فنای کامل و نابودی بازهم ممکن است که اجزای مخلوط ما مشخص گردد وخلقت ما بار دیگر تجدید شود؟!

این جاهلان، علم و قدرت خالق کائنات را به قدرت نا چیز و محدود خود قیاس می کردند، ازین رو دچار چنین اشتباهی گردیدند.

لذا الله سبحانه مشرکان را در برابر این قیاس باطل شان نکوهش نموده می گوید: ﴿بَلۡ هُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمۡ كَٰفِرُونَ ۝١٠﴾ «بلکه آنها به ملاقات پروردگارشان منکر اند»، یعنی این مشرکان تنها از قدرت الله تعالی انکار نه ورزیدند، بلکه ازآنهم پا فراتر گذاشته از ملاقات پرودگار و از حشر و نشر دوباره انکار ورزیدند.

همچنین درسورهٔ انعام آیهٔ (۲۹) ، درسورهٔ إسرا آیهٔ (۴۹) ، درسورهٔ مومنون آیهٔ (۳۵-۳۷) ، درسورهٔ دخان آیهٔ (۳۴-۳۵) ، درسورهٔ جاثیه آیهٔ (۲۴) ، درسورهٔ ق آیهٔ (۳) و درسورهٔ نازعات آیهٔ (۱۰-۱۱) حکایت همین گونه شبهات کافران در مورد معاد است.

- بعد ازآن به رد شبههٔ آنان پرداخته می گوید: ﴿قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ ۝١١﴾ «بگو: قبض می کند روح شما را فرشتهٔ مرگی که برشما گماشته شده است، باز به سوی پروردگار خویش برگردانده می شوید»، همان طوری که نفخ روح

در جسدتان ازجانب او صورت گرفته است، قبض روح و انفکاک آن از بدن، نیز از جانب او واقع می شود، پس آن روح باقی می ماند و فنا نمی شود، لذا بعد از مدتی، اجزای تحلیل شده و فنا شدهٔ انسان را دو باره در قالب جسد برگردانده آن روح را به سوی او باز می گرداند.

فائده:

از ظاهر آیه چنین بر می آید که فرشتهٔ قابض ارواح تنها همان ملک الموت است.

اما در آیات زیادی در قرآن، قابضین ارواح را به صیغهٔ جمع ذکرکرده است، چنانکه درسورهٔ نساء آیهٔ (۹۷) درسورهٔ محمد آیهٔ (۲۷) به صیغهٔ جمع ذکرشده است.

پس تطبیق درمیان این آیات چنین است که فرشتهٔ موظف به قبض ارواح یک فرد است، اما او با خود همکارانی دارد که زیر فرمان وی کار می کنند، هنگامی که ملک الموت روح را قبض می کند، فرشتگان دیگر آن را به سرعت از وی می گرند، چنانکه درحدیث طویل مشهور از براء بن عازب روایت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«ملک الموت هنگامی که روح میت را قبض می کند فرشتگان با سرعت آن را می گیرند، سپس آن را به سوی آسمان بالامی برند»...(۱)

مسئلهٔ دوم: بیان حالت مشرکان به هنگام رویت عذاب

بعد ازآن الله سبحانه از حالت مشرکان به هنگام رویت عذاب خبر می دهد:

۱- نخست سرافگندگی و مطالبه بازگشت شان به سوی دنیا را ذکر می کند: ﴿وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا۟ رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَآ أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَٱرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَـٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾﴾

«و اگر ببینی هنگامی که گنهگاران (منکرین معاد) درپیشگاه پروردگارشان سران خود را به زیر افگنده اند (و می گویند) پروردگارا ! (آنچه را که وعده داده بودی) دیدیم و (آنچه را پیغمبران گفته بودند) شنیدیم (و دانستیم) پس ما را (به سوی دنیا) بازگردان، تاعمل صالح انجام دهیم، زیرا ما به قیامت یقین کرده ایم (درین هنگام حالت شگفت انگیز را مشاهده خواهی کرد)».

۱- این حدیث جزء از یک حدیث طولانی است که در مسند احمد - تحقیق ارناووط - ، حدیث: ۱۸۵۵۷، روایت شده است، و این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۱۶۷۶ .

همین مطالبهٔ آنان درسورهٔ انعام آیهٔ (۲۷) نیز ذکرشده است، می فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُوا۟ يَٰلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ «و اگرهنگامی را ببینی که (کافران) برآتش باز داشته می شوند، پس می گویند: ای کاش (به سوی دنیا) بازگردانده شویم وآیات پروردگارمان را تکذیب نکنیم و ازمومنان باشیم» پس درتعجب فرو می روی.

اما این خجالتی و شرمندگی و این مطالبهٔ بازگشت به دنیا، هیچ دردی را برای ایشان دوا نمی کند، چرا که آنها علاوه برآنکه دروغ می گویند، دیگر فرصت عمل و توبه را از دست داده اند.

۲- لذا الله سبحانه از مطالبه رجعت شان به سوی دنیا جواب می گوید: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَـَٔاتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَىٰهَا﴾ «و اگر ما می خواستیم به هر انسان (توفیق) هدایتش را می دادیم»، اما چنین چیزی را نخواستیم و حکمت ما مقتضی آن بود که موضوع ایمان و عمل صالح را به اختیار و استعدادات خود انسان ها بگذاریم، بدون آنکه کسی را به انجام دادن آن مجبور سازیم، درسورهٔ یونس آیهٔ (۹۹) می گوید: ﴿وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَـَٔامَنَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا﴾ «واگرپروردگارت می خواست باشنده گان زمین همه یکجا ایمان می آوردند»، و درین صورت هیچ کس وارد دوزخ نمی شد، اما حکمت دقیق الله سبحانه ایجاب می کرد که انسان ها در پذیرش هدایت و ایمان باید اختیار داشته باشند و در نتیجهٔ پذیرش ایمان به بهشت بروند و در نتیجهٔ ترک آن به دوزخ بروند، البته این قدر فرق هست که الله اگر هدایت کسی را اراده نموده باشد، برایش توفیق هدایت نصیب می کند، اما کسانی که شایستگی این مقام را نداشته باشند آنها را به حال خود رها می کند، و سرانجام آنها در مسیر کفر گامزن شده به دوزخ می روند.

درین صورت مقتضای این آیه محقق می گردد که الله می فرماید: ﴿وَلَٰكِنْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ مِنِّى لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝١٣﴾ «ولیکن (پیشتر) ازجانب من فیصله صادرشده است که البته دوزخ را ازجنیان وآدمیان پر خواهم نمود»، و این ها همان اشخاصی اند که الله تعالی توفیق هدایت را نصیب شان نکرده است، و در علم قدیمی الله کافر و مشرک بوده اند، پس آنها در مسیر شرک و کفر گام نهاده مستحق ابدی دوزخ شدند.

۳- پس بطریق توبیخ برای ایشان گفته می شود: ﴿فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا﴾ «پس (به ایشان گفته می شود) بچشید عذاب را بدان سبب که شما ملاقات این روز تان را فراموش کرده بودید»، و وقوع آن را بعید شمرده بودید، لذا ما هم با شما معاملۀ بالمثل انجام می دهیم: ﴿إِنَّا نَسِينَاكُمْ﴾ «ما نیز شما را (در عذاب سوزان) به فراموشی می سپاریم».

الله تعالی هیچ چیزی را فراموش نمی کند، اما جزای نسیان را به طریق مشاکله به نسیان تعبیرنموده، چنانکه درسورۀ جاثیه آیۀ (۳۴) می گوید: ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا﴾ «وگفته می شود: امروز شما را به فراموشی می سپاریم، همانگونه که شما ملاقات این روز را فراموش کرده بودید».

۴- بازهم بار دیگر به غرض توبیخ و نکوهش آنان می گوید: ﴿وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾﴾ «وعذاب جاویدان را بچشید به سبب آنچه می کردید» که عبارت از کفر و شرک و ظلم شما در دنیا بود، در سورۀ نبأ آیۀ (۲۴-۳۰) عذابی را که در دوزخ کافران گرفتارآن می شوند، بیشتر توضیح داده است.

✿✿✿

مطلب دوم: از آیۀ (۱۵-۱۷) اوصاف مومنان در دنیا وپاداش ایشان در آخرت

﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۩ ﴿١٥﴾ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾

ترجمه:

۱۵- تنها کسانی به آیت های ما ایمان می آورند که هر گاه به آن آیات پند داده شوند، به سجده می افتند و به تسبیح وستایش پروردگارشان می پردازند و ایشان تکبر نمی کنند.

۱۶- پهلوهای شان از بستر های خواب دور می شود، پروردگار خویش را به ترس و امید می خوانند و ازآنچه ایشان را روزی داده ایم خرج می کنند.

۱۷- پس هیچ کس نمی داند که چه چیزهائی مسرت بخش و مایهٔ روشنی چشم ها ، برای ایشان پنهان داشته شده است، پاداش داده می شوند به سبب کارهائی (نیکی) که می کردند.

تفسیر:

در این آیات دو مسئله بیان شده است:

۱- اوصاف مومنان در دنیا،

۲- پاداش عظیم ایشان درآخرت.

مسئلهٔ اول: اوصاف مومنان در دنیا

منهج قرآن عظیم الشأن این است که در موارد زیادی، حقائق را به صورت مقایسوی بیان می کند، تا اصل مقصدکاملا روشن شود.

پس الله سبحانه بعد ازآنکه درآیات گذشته حال مجرمان و منکران قرآن را شرح داد اکنون درسه آیهٔ دیگر اوصاف بر جسته جهت مقابل آنها یعنی اوصاف مومنان را در دنیا و پاداش عظیم ایشان را در آخرت بیان می کند.

- می فرماید: ﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا﴾ «تنها کسانی به آیت های ما ایمان می آورند» که دارای اوصاف آتی می باشند:

- وصف اول: ﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا﴾ «کسانی که هر گاه به آن آیات پند داده شوند، به سجده می افتند»، یعنی بعد از شنیدن قرآن، با خشوع و عاجزی و اظهار ذلت در برابر الله تعالی به سجده می افتند، که این امر دلیل تأثیر قرآن در آنها و نشان خوف و خشیت ایشان از پروردگاراست.

این آیه ، یکی از آیه های سجده در قرآن کریم است.

درسورهٔ مریم می فرماید: ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸)﴾ «هنگامی که آیت های الله مهربان برایشان خوانده شود سجده کنان وگریه کنان به روی می افتند».

درسورۀ مائده آیۀ (۸۳) علت این گریه را ذکر می کند که معرفت حق است، درسورۀ حج آیۀ (۷۲) عکس العمل جانب مقابل آنها را در برابرآیات الله بیان می کند.

وصف دوم وسوم: ﴿وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ﴾ «و به تسبیح وستایش پروردگارشان می پردازند»، و او را تسبیح و حمد می گویند.

وصف چهارم: ﴿وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ۩ (۱۵)﴾ «و ایشان تکبر نمی کنند»، نه در برابر الله تعالی تکبر می ورزند، و نه هم در برابر مخلوق، بلکه انسان هایی اند که اگر در اوج قدرت هم قرار داشته باشند، بازهم در نهایت عاجزی و فروتنی قرار دارند.

چون آنها می دانند که انجام تکبر و به خصوص تکبر از عبادت پروردگار، بسیار وخیم است، الله تعالی درسورۀ غافرآیۀ (۶۰) می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ «یقینا کسانی که از عبادت (و دعای) من تکبر می ورزند، به زودی، با ذلت وارد دوزخ می شوند».

- وصف پنجم: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ﴾ «پهلوهای شان از بستر های خواب دور می شود»، و در دل شب هنگامی که چشم های غافلان غرق خواب است، بر خواسته مشغول نماز قیام اللیل و عبادت و بنده گی پروردگارشان می شوند، درسورۀ ذاریات آیۀ (۱۷) بیان همین وصف است.

- وصف ششم وهفتم: ﴿يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾ «پروردگار خویش را به ترس و امید می خوانند»، و اعمال شان در میان دو صفت خوف و امید قرار دارد، از عذاب او می ترسند و به رحمت و ثواب او امید دارند، چنانکه درسورۀ إسراء آیۀ (۵۷) می گوید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا﴾ «آنانی را که کافران می پرستند، ازهمه مقرب تر ایشان به سوی پروردگار شان وسیلۀ تقرب می جویند و از رحمت او امیدوار و ازعذاب او می هراسند، زیرا عذاب پروردگارت بسیارسهمگین است».

درین آیه سه چیز به حیث ارکان عبادت قرار داده شده است:

۱- محبت، که ﴿يَبۡتَغُونَ﴾ دانسته می شود.

۲- رجا و امید که از ﴿وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ﴾ معلوم می گردد.

۳- خوف از گناهان و از عدم اجابت اعمال شان،چنانکه می گوید: ﴿وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾.

درسورهٔ انبیاء آیهٔ (۹۰) نیز به همین سه رکن عبادت اشاره شده است، می گوید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا خَٰشِعِينَ ۝٩٠﴾ «یقینا ایشان درکارهای خیر، سعی می ورزیدند (این دلیل محبت آنها است) و ما را به ترس و امید می خواندند وتنها برای ما فروتن بودند». این اشاره به امید و ترس آنها است.

از آغازسوره فاتحه تا﴿ مَٰلِكِ يَوْمِ ٱلدِّينِ ۝٤﴾ اشاره به همین سه رکن عبادت است، ﴿رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝٢﴾ اشاره به محبت ﴿ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝٣﴾ اشاره به رجا و امید، ﴿ مَٰلِكِ يَوْمِ ٱلدِّينِ ۝٤﴾ اشاره به خوف است.

نا گفته نماند این آیه بیانگر بطلان آنچه است که برخی از صوفیه می گویند: که بهترین عبادت همان است که نه از ترس دوزخ و نه به غرض ثواب و بهشت او انجام داده شود، بلکه فقط به غرض رضای الهی انجام گیرد، و شاعری از ایشان گفته است:

نه جنت را طلبگارم، نه از دوزخ گریزانم ...... به هرجا قسمتم باشد شوم جبار را بنده.

این سخنان همه سخنان بی اساس و ناشی از هوس است، زیرا بلند ترین درجات بندگی همان درجاتی است که انبیاء به آن نایل شده اند، و در میان أنبیاء از همه بلندتر پیغمبر اسلامﷺ است، با وجود این ، پیغمبران همگی الله تعالی را در حالت بیم و امید عبادت می کردند، از عذاب او بیم داشتند، و رحمت و ثواب و بهشت او را طلبگار بودند.

الله تعالی بعد از ذکر قصهٔ یکعده أنبیاء علیهم السلام در سورهٔ أنبیاء آیهٔ (۹۰) می فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا خَٰشِعِينَ﴾ «یقینا ایشان درکارهای خیر، سعی می ورزیدند و ما را به ترس و امید می خواندند وتنها برای ما فروتن بودند».

در سنن ابوداود روایت است که پیغمبرﷺ مردی را پرسید:

«كَيْفَ تَقُولُ فِى الصَّلاَةِ ؟ قَالَ: أَتَشَهَّدُ وَأَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ. أَمَا إِنِّى لاَ أُحْسِنُ دَنْدَنَتَكَ وَ لاَ دَنْدَنَةَ مُعَاذٍ. فَقَالَ النَّبِىُّ -صلى الله عليه وسلم- حَوْلَهَا نُدَنْدِنُ» (۱)

۱- سنن ابوداود، کتاب الصلاة، باب فی تخفیف الصلاة، حدیث: ۷۹۲، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابوداود – از شیخ البانی – حدیث: ۷۱۰ .

«در نماز چه می گویی ؟ آن مرد گفت: تشهد (التحیات) را می خوانم، و مـی گـویم: ای الله ! از تو بهشت را طلب می کنم و به تو از دوزخ پناه می گیرم، البتـه مـن زمزمـهٔ تـو و زمزمهٔ معاذ را (در نماز) خوب نمی فهمم. پیغمبر ﷺ فرمودند: ماهم در همین مـورد (یعنـی طلب بهشت و نجات از دوزخ) زمزمه می کنیم».

در مسند احمد از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«عَجِبَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ ثَارَ عَنْ وِطَائِهِ وَلِحَافِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ وَحِبِّهِ إِلَى صَلَاتِهِ، فَيَقُولُ رَبُّنَا: أَيَا مَلَائِكَتِي انْظُرُوا إِلَى عَبْدِي ثَارَ مِنْ فِرَاشِهِ وَوِطَائِهِ وَمِنْ بَيْنِ حِبِّهِ وَأَهْلِهِ إِلَى صَلَاتِهِ رَغْبَةً فِيمَا عِنْدِي وَشَفَقَةً مِمَّا عِنْدِي...» (۱)

«پروردگار عزو جل ما از دو نفر تعجب می کند: یکی از مردی که از فراش و لحـافش، از میان خانواده و دوستانش به سوی نمازش برمی خیزد، پـس پروردگـار مـا مـی گویـد: ای فرشتگان من ! به سوی این بندهٔ من بنگرید که از میان فراش و لحافش و از میان دوسـتان و خانواده اش به خاطر رغبتش به آنچه که نزد من است (که بهشت است) و به سبب بـیم و ترسش از آنچه که نزد من است (که دوزخ است) به سوی نمازش برخواسته است...».

و همچنان در روایات زیادی از پیغمبر ﷺ ثابت است که ایشـان بـه الله تعـالی از دوزخ پناه می خواستند، و رضا و بهشت او را می طلبیدند.

پس ثابت شد که عبادت الله از بیم عذاب و به امید ثواب و بهشت او، نقـص در عبـادت نـه، بلکه اوج عبادت و دلیل بندگی بنده و نشان فضیلت او است.

- وصف هشتم: بیان انفاق شان درراه الله است: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾﴾ «و ازآنچـه ایشان را روزی دادیم، خرج می کنند».

یعنی ازمال و دارائی شان به محتاجان و ازعلم و هنرشان به شـاگردان و از رأی صـائب شان به حاجت مندان، فائده می رسانند.

آنچه ذکرشد شرح حال و بیان اوصاف و محاسن مومنان پیروان قرآن در دنیا بود.

۱- مسند احمد – تحقیق ارنـاووط – ، حدیث: ۳۹۴۹، و این حدیث در مرتبـهٔ «حسن» قرار دارد، نگـاه: صحیح الترغیب و الترهیب ، کتاب النوافل، باب الترغیب فی قیام اللیل، حدیث: ٦٣٠ .

مسئلهٔ دوم: پاداش عظیم ایشان در آخرت

بعد از بیان اوصاف و محاسن دنیوی مومنان، پاداش عظیم و ارزشمند اخروی آنها را بیان می کند: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾ «پس هیچ کس نمی داند که چه چیزهائی مسرت بخش ومایهٔ روشنی چشم ها ، برای ایشان پنهان داشته شده است، پاداش داده می شوند به سبب کارهائی (نیکی) که می کردند». کمیت و کیفیت پاداشی را که الله تعالی برای مومنان پنهان داشته آن را نه فرشتگان می دانند و نه پیغمبران، و نه چنین پاداش در تصور کسی خطور کرده است.

در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِى الصَّالِحِينَ مَا لاَ عَيْنٌ رَأَتْ، وَلاَ أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلاَ خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ {فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِىَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ}.(۱)

الله تبارک و تعالی می فرماید: برای بندگان نیکوکارم نعمت هایی را آماده ساخته ام که نه چشمی آن را دیده است و نه گوشی در بارهٔ آن شنیده است و نه (خیال آن) در قلب بشری خطور کرده است. ابوهریره (رضی الله عنه) بعد از روایت این حدیث) گفت: اگر خواسته باشید این آیه را بخوانید: {فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِىَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ}.

همچنان در صحیح مسلم از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود:

«سَأَلَ مُوسَى رَبَّهُ مَا أَدْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً؟ قَالَ هُوَ رَجُلٌ يَجِىءُ بَعْدَ مَا أُدْخِلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ. فَيَقُولُ: أَىْ رَبِّ كَيْفَ وَقَدْ نَزَلَ النَّاسُ مَنَازِلَهُمْ وَأَخَذُوا أَخَذَاتِهِمْ؟ فَيُقَالُ لَهُ أَتَرْضَى أَنْ يَكُونَ لَكَ مِثْلُ مُلْكِ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ رَضِيتُ رَبِّ. فَيَقُولُ لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ. فَقَالَ فِى الْخَامِسَةِ رَضِيتُ رَبِّ. فَيَقُولُ: هَذَا لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ وَلَكَ مَا اشْتَهَتْ نَفْسُكَ وَلَذَّتْ عَيْنُكَ. فَيَقُولُ رَضِيتُ رَبِّ. قَالَ رَبِّ ! فَأَعْلاَهُمْ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: أُولَئِكَ الَّذِينَ أَرَدْتُ غَرَسْتُ كَرَامَتَهُمْ بِيَدِى وَخَتَمْتُ عَلَيْهَا فَلَمْ تَرَ عَيْنٌ وَلَمْ تَسْمَعْ أُذُنٌ وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ».

۱- صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء فی صفة الجنة و أنها مخلوقة ، حدیث: ۳۲٤٤، و صحیح مسلم، کتاب الجنة و صفة نعیمها و أهلها، باب حدثنا عبد الله بن مسلمة، حدیث: ۷۳۱۰.

قَالَ وَمِصْدَاقُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ {فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ} الآيَةَ}(۱)

«موسی (عليه السلام) از پروردگارش پرسید: در میان بهشتیان، مرتبهٔ چه کسی از همه پایین تر است؟ الله گفت: آن شخص، مردی است که بعد از دخول بهشتیان به بهشت، می آید، پس برایش گفته می شود: به بهشت داخل شو، او می گوید: ای پروردگارم! چگونه داخل شوم، در حالیکه مردم به منازل‌خود داخل شده اند و چیزهایی را که از کرامت الهی لازم است، گرفته اند. پس برای آن شخص گفته می شود: آیا می پسندی که برایت همانند ملکیت پادشاهی از پادشاهان دنیا باشد؟ آن شخص می گوید: من راضی هستم ای پروردگارم ! الله می گوید: برایت همانند آن، و همانند آن، و همانند آن و همانند آن است، در مرتبهٔ پنجم آن شخص می گوید: ای پروردگارم راضی شدم. الله تعالی برایش می گوید: این و ده چند آن برایت داده می شود، و برایت همه چیزهایی است که دلت بخواهد و چشمانت لذت ببرد. پس آن شخص می گوید: ای پروردگارم! راضی شدم.

موسی(عليه السلام) گفت: پس در میان بهشتیان چه کسانی از همه منزلت شان بلند تر است؟ الله تعالی گفت: آنان کسانی اند که ایشان را برگزیدم و کرامت و شرف ایشان را به دست خود شاندم، و بر آن مهر زدم، پس (نعمت های آن چنان است که) نه چشمی آن را دیده است و نه گوشی در مورد آن شنیده است، و نه (خیال آن) در قلب بنده ای گذشته است». و فرمود: و مصداق آن در کتاب الله عزوجل است که می فرماید: {فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ}».

❁❁❁

مطلب سوم: از آیهٔ (۱۸-۲۲) نفی مساوات درمیان مومنان و فاسقان و پاداش هرکدام

﴿ أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا ۚ لَّا يَسْتَوُۥنَ ﴿١٨﴾ أَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمْ جَنَّٰتُ ٱلْمَأْوَىٰ نُزُلًۢا بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُوا۟ فَمَأْوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ ۖ كُلَّمَآ أَرَادُوٓا۟ أَن يَخْرُجُوا۟ مِنْهَآ

۱- صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب ادنی أهل الجنة منزلة فیها، حدیث: ٤٨٥ .

أُعِيدُواْ فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ
ٱلْعَذَابِ ٱلْأَدْنَىٰ دُونَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعْرَضَ
عَنْهَآ إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿٢٢﴾

ترجـــمه:

۱۸- آيا كسى كه مومن است، همانند كسى است كه بدكار است (نه، هرگز نه، اين دو هيچ گاه با هم) برابر نيستند.

۱۹- اماكسانى كه ايمان آوردند وعمل شائسته انجام دادند، پس براى ايشان بهشت محل زندگى است، به عنوان پذيرائى به سبب آنچه انجام مى دادند.

۲۰- و اما كسانى كه بدكاراند، پس جاى ايشان دوزخ است، هرگاه بخواهند ازآنجا بيرون شوند به آنجا بازگردانده مى شوند و براى ايشان گفته مى شود، بچشيد عذاب آتشى را كه آن را تكذيب مى كرديد.

۲۱- و البته ايشان را ازعذاب نزديک (دنيا) پيش از عذاب بزرگ (آخرت) مى چشانيم تا (ازكفر و معاصى شان) بازگردند.

۲۲- و چه كسى ستمگارتر است ازكسى كه به آيت هاى پروردگارش پند داده شود، باز او ازآنها روى گرداند، يقينا ما ازگنهگاران، انتقام خواهيم گرفت.

تفســـير:

اين آيات مشتمل بر مسائل آتى است:

۱- نفى مساوات در ميان مومنان و فاسقان،

۲- تقبيح عمل اعراض كنندگان از قرآن و تهديد ايشان.

مسئلۀ اول: نفى مساوات درميان مومنان و فاسقان

درآيات گذشته حالت مومن و كافر و عذاب مجرمان و پاداش عظيم مومنان پيروان قرآن را به طور مقايسوى بيان داشت، حالا درينجا به نفى مساوات و برابرى هردو گروه مى پردازد، نخست به اسلوب استفهام انكارى پرسشى را طرح نموده مى گويد: ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا﴾ «آيا كسى كه مومن است، همانند كسى است كه بدكار است؟» آيا

کسی که پیرو احکام الهی و پابند شریعت و دین است و کسی از دین و ایمان منکر است و هر نوع گناهی را بی دریغ ارتکاب می کند، این هردو در شرف و عـزت و پـاداش و ثـواب باهم برابر هستند؟

مقصود از «فَاسِقًا» درینجا کافر و مشرک است، به قرینهٔ مقایسه ای کـه میـان پـاداش هردو ذکر شده است، علاوه بر آن، کفر و شرک فرد کامل فسق است و در کـافر و مشـرک، فسق به صورت کامل موجود است.

- سپس ازین استفهام خودش جواب می گوید: ﴿لَّا يَسْتَوُۥنَ ﴿١٨﴾﴾ «(نه ، هرگز نـه، ایـن دو هیچ گاه با هم) برابر نیستند»، زیرا یک گروه مومن و فرمـان بـردار احکـام شـریعت و مطیع اوامر و نواهی آنست، و گروه دیگر کافر و تکذیب کنندهٔ آیات الهی است، پـس ایـن دو گروه به هیچ صورت با هم برابر نیستند، نه درطبیعت، نه درشعور، نه درسـلوک، نـه در جزای دنیا و نه درپاداش آخرت.

همچنان درسورهٔ ص آیـهٔ (۲۸) ودرسـورهٔ زمرآیـهٔ (۹) و درسـورهٔ جاثیـه آیـهٔ (۲۱) و درسورهٔ حشرآیهٔ (۲۰) وجوه عدم مساوات این هردو گروه را بیان کرده است.

- بعد ازآنکه مساوات میان هردوگروه را نفی کرد، حالا وجوه عـدم مسـاوات ایشـان را بیان می کند:

۱- منزل و مأوای مومنـان را ذکرمـی کنـد: ﴿أَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمْ جَنَّٰتُ ٱلْمَأْوَىٰ نُزُلًۢا بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾﴾ «اماکسانی که ایمان آوردند و عمل شائسـته انجـام دادنـد، پس برای ایشان بهشت محل زندگی است، به عنوان پذیرائی به سـبب آنچـه انجـام مـی دادند». «ٱلْمَأْوَىٰ» محل زندگی، جای بود و باش، «نُزُلًا» محل پذیرایی، جای مهمـانی، یعنـی بهشت محل پذیرایی و جای بود و باش مومنان نیکوکار است.

۲- محیط زنده گی و سرانجام کافران را بیان می دارد: ﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُواْ فَمَأْوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ﴾ «و اما کسانی که فسق (کفر) را مرتکب شدند، پس جای ایشان دوزخ است».

سپس ازسه نوع عذاب ذلت بارآنها خبر می دهد:

نوع اول: عذاب جسمی: ﴿كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخْرُجُواْ مِنْهَآ أُعِيدُواْ فِيهَا﴾ «هرگاه بخواهنـد ازآنجـا بیرون شوند به آنجا بازگردانده می شوند»، تا هر چه بیشتر عذاب شوند.

درسورهٔ حج آیهٔ (۲۲) می گوید: ﴿كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا﴾ «هرگاه بخواهند ازجهت اندوهی که عائد حال شان شده است، ازآنجا بیرون شوند، درآنجا بازگردانده می شوند»، درسورهٔ مائده آیهٔ (۳۷) نیزبیان همین مسئله است.

نوع دوم: عذاب روحی است که به صورت توبیخ می باشد: ﴿وَقِيلَ لَهُمۡ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ۝٢٠﴾ «و برای ایشان گفته می شود، بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید».

درین آیه ﴿ٱلَّذِي﴾ صفت عذاب است نه صفت «النّار»، ازین جهت به لفظ مذکر ذکرشده است، اما در سورهٔ سبأ آیهٔ (۴۲) ﴿عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي﴾ صفت به لفظ تأنیث ذکره شده است، چون درآنجا «الّتي» صفت برای «النّار» است، پس درمیان این هردو تعبیر منافات نیست.

نوع سوم: عذاب دنیوی است که به غرض تنبیه و تذکیر بر آنها مسلط می شود: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ دُونَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ۝٢١﴾ «و البته ما ایشان را ازعذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می چشانیم تا (ازکفر و معاصی شان) بازگردند». مقصود از «ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ» عذاب دنیا است از قبیل مصائب، آفات، گرسنگی، اسارت و زلزله که بر بنده ها مسلط می شود تا پیش از رسیدن عذاب بزرگ که عذاب روز قیامت است توبه نموده کفر و شرک و دیگر معاصی و گناهان را ترک گویند.

نظیر این مقایسه درسورهٔ طه آیهٔ (۱۲۳-۱۲۴) مذکوراست که نخست جزای پیروان قرآن، سپس کیفر درد ناک معرضین از قرآن را بیان نموده است، و درنتیجه سعادت دنیا وآخرت را وصف لازم پیروان قرآن و عذاب منازل سه گانه را وصف لازم معرضین از قرآن معرفی نموده است.

مسئلهٔ دوم: تقبیح عمل اعراض کنندگان از قرآن و تهدید ایشان

پیشتر اوصاف پیروان قرآن را شرح داد که آنها در برابر شنیدن آیت های الهی سر به سجده نهاده تسبیح وثنا می گویند و پیوسته مصروف قیام اللیل می باشند وعبادات شان توأم با خوف و رجا است، اکنون درین آیه عمل جانب مقابل آنها را در برابر قرآن مورد تقبیح قرار می دهد: ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعۡرَضَ عَنۡهَآ﴾ «و چه کسی ستمگارتر است از

کسی که به آیت های پروردگارش پند داده شود، باز او از آنها روی گرداند؟» و به آن کافر شود و آن را نادیده گیرد، پس چنین افراد مرتکب شدید ترین نوع ظلم و جرم شده اند.

- لذا الله تعالی ایشان را تهدید نموده می فرماید: ﴿إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ٢٢﴾ «یقینا ما از گنهگاران، انتقام خواهیم گرفت»، و آنها را به کیفر بد اعمال شان خواهیم رساند.

✿✿✿

بخش سوم: (از آیۀ ۲۳-۳۰) اعادۀ سه اصل اعتقادی: توحید، رسالت و حشر و نشر

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ فَلَا تَكُن فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآئِهِۦۖ وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٢٣

وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفۡصِلُ

بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ٢٥ أَوَلَمۡ يَهۡدِ لَهُمۡ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِن قَبۡلِهِم مِّنَ

ٱلۡقُرُونِ يَمۡشُونَ فِي مَسَٰكِنِهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٍۚ أَفَلَا يَسۡمَعُونَ ٢٦ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَسُوقُ ٱلۡمَآءَ إِلَى

ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡجُرُزِ فَنُخۡرِجُ بِهِۦ زَرۡعٗا تَأۡكُلُ مِنۡهُ أَنۡعَٰمُهُمۡ وَأَنفُسُهُمۡۚ أَفَلَا يُبۡصِرُونَ ٢٧ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ

هَٰذَا ٱلۡفَتۡحُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٨ قُلۡ يَوۡمَ ٱلۡفَتۡحِ لَا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِيمَٰنُهُمۡ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ

٢٩ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَٱنتَظِرۡ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ٣٠﴾

ترجمه:

۲۳- وشکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم، پس تو از ملاقات آن درشک مباش و ما آن (کتاب موسی) را رهنمائی بنی اسرائیل گرداندیم.

۲۴- و ما از بنی اسرائیل پیشوایانی مقررکردیم که به فرمان ما (مردم را به سوی حق) رهنمائی می کردند، هنگامی که شکیبائی نشان دادند و به آیت های مایقین می کردند.

۲۵- یقینا پروردگارت در روز قیامت در میان ایشان داوری خواهد نمود، درآنچه باهم اختلاف می کردند.

۲۶- آیا برای ایشان روشن نشده است که ماپیش از ایشان مردمان بسیاری را هلاک کردیم که درمنازل مسکونی شان می روند، شکی نیست که درمنازل مخروبۀ آنها نشانه هایی است، آیا نمی شنوند؟

۲۷- آیا ندیده اند که ماآب را به سوی زمین خشک و بدون گیاه روان می کنیم، پس به وسیلهٔ آن آب، کشتزارها می رویانیم که ازآن مواشی شان و خودشان می خورند،آیا نمی بینند.

۲۸- و می گویند: این روز داوری چه وقت خواهد بود، اگر شما راستگو هستید؟

۲۹- بگو: روزی داوری پروردگار (روزی است که) به کافران ایمان شان سودی نمی بخشد و نه مهلت داده می شوند.

۳۰- پس (تو ای پیغمبر!) از ایشان روی گردان و منتظر داوری باش که آنها نیز منتظر اند.

تفسیر:

درین از مسایل آتی بحث شده است:

۱- اثبات رسالت از طریق ذکر رسالت موسی علیه السلام.

۲- اثبات توحید و معاد.

مسئلهٔ اول: اثبات رسالت از طریق ذکر رسالت موسی علیه السلام

طوری که دربخش اول این سوره ازین سه اصل فوق الذکر بحث به میان آمد، دربخش سوم بار دیگر، این اصول را اعاده نموده سوره را به اثبات این اصول اعتقادی پایان می بخشد، نخست به اثبات رسالت پرداخته و رسالت موسی علیه السلام به طور مثال ذکر می کند: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَلَا تَكُن فِى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآئِهِۦ﴾ «و شکی نیست که ما به موسی کتاب دادیم، پس تو از ملاقات آن درشک مباش».

در بارهٔ اینکه مقصود از «لِقَآئِهِۦ» چه چیز است، چند قول است:

برخی گفته اند: ضمیر در «لِقَآئِهِۦ» به سوی موسی علیه السلام راجع است، و مقصود ازآن ملاقات پیغمبر صلی الله علیه وسلم با موسی علیه السلام است ، یعنی ازینکه خودت با موسی ملاقات خواهی کرد، در شک مباش، درین صورت این آیه برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم وعدهٔ ملاقات با موسی علیه السلام را می دهد، چنانچه این ملاقات در شب معراج تحقق پذیرفت.

قول دیگر اینست که مقصود آیه ملاقات و دریافت موسی علیه السلام تورات را است، یعنی در بارهٔ دریافت موسی تورات را از سوی الله تعالی ، در شک مباش.

قول دیگر اینست که ضمیر «لِقَآئِهِۦ» به سوی «الکتاب» راجع بوده و کلام به حذف مضاف است، و درین صورت معنی آیه چنین می شود: «پس در بارهٔ در یافت کتابی همانند کتاب موسی، در شک نباش» یعنی در بارهٔحقانیت قرآن و نزول آن از نزد الله تعالی در شک مباش. البته امام شوکانی گفته است: این تأویل بسیار بعید به نظر می رسد.

- بعد ازآن خصوصیت تورات را ذکر می کند: ﴿وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٢٣﴾ «و ما آن (کتاب موسی) را رهنمائی بنی اسرائیل گرداندیم»، که آنها را به سوی آنچه که فلاح و خیر دنیا و آخرت شان بود، رهنمایی می کرد.

این خصوصیت تورات، درسورهٔ اسراء آیهٔ (۲) نیز ذکرشده است، اما رهنمائی تورات تنها درهمان عصر بود، اما قرآن تا روز قیامت درهمه عصرها برای مردم رهنما و هدایت است.

حاصل این است: طوری که به موسی کتاب دادیم، به تو هم کتاب دادیم و چنانکه کتاب موسی را رهنمای بنی اسرائیل گرداندیم کتاب تو را رهنمائی جهانیان قرار دادیم، و همچنین موسی را پیغمبر بنی اسرائیل گرداندیم، تو را پیغمبرکافهٔ انس وجن مقرر نمودیم، پس رسالت تو مسئلهٔ تازهٔ نیست، چنانکه درسورهٔ احقاف آیهٔ (۹) می گوید: ﴿قُلۡ مَا كُنتُ بِدۡعٗا مِّنَ ٱلرُّسُلِ﴾ «بگو: من پیغمبرتازه و نو پیدا نیستم»، بلکه پیش از من پیغمبران زیادی گذشته اند.

- بعد ازآن در وصف پیروان واقعی تورات و پاداش دنیوی آنها می فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤﴾ «و ما از بنی اسرائیل پیشوایانی مقررکردیم که (مردم را به سوی حق) به فرمان ما رهنمائی می کردند، هنگامی که شکیبائی نشان دادند و به آیت های مایقین می کردند».

یعنی آنها بنا بر دو سبب شایستهٔ مقام امامت در دین شناخته شدند:

یکی: صبر و استقامت در به جا آوری اوامر الهی و ترک نواهی و تبلیغ دین.

دوم: یقین کامل به آیات ما، و حصول امامت دردین به همین دو امر بستگی کامل دارد، طوری که درسورهٔ انبیاءآیهٔ (۷۳) اشاره به همین معنی است.

درسورهٔ اعراف می فرماید: ﴿ وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِۦ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾ ﴾ «و ازآفریده گان ماکسانی هستند که به سوی حق دعوت می کنند و به حق داوری می نمایند».

اما بنی اسرائیل بعد ازگذشت امامان و پیشوایان بزرگ شان، دست به اختلاف وتفرقه زدند و درمسائل اصول و فروع اختلاف کردند، بعضی ایشان حقیقت را درک نموده و گروهی به خطا رفتند و بدین طریق دامنهٔ اختلاف شان چنان گسترش پیدا کرد که حقیقت دین کاملا ازمیان شان رفت و یک مشت خرافات به نام دین جای گزین دین شد، بنا برآن الله سبحانه آنها را مورد تهدید قرار داده می فرماید:

- ﴿ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾ ﴾ «یقینا پروردگارت در روز قیامت در میان ایشان داوری خواهد نمود، درآنچه باهم اختلاف می کردند»، کسانی را بر حق ثابت ماندند، پاداش نیکو، اما کسانی که از تعالیم صحیح و درست تورات روی گردانیده در مسیر انحراف روان شدند، جزای مناسب حال شان را خواهد داد.

بعد از اثبات رسالت، سرانجام بد کسانی را بیان می کند که پیغمبران را تکذیب نمودند، می فرماید: ﴿ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِى مَسَـٰكِنِهِمْ ﴾ «آیا برای ایشان روشن نشده است که ماپیش ازایشان مردمان بسیاری را هلاک کردیم که درمنازل مسکونی شان می روند» مانند منازل عاد وثمود و قوم لوط و قوم صالح که حتی فردی ازایشان باقی نمانده است، و این مجرمین دیار مخروبه آنها را به چشم مشاهده می کنند.

ضمیر «لَهُمْ» به سوی «مجرمین» راجع است که مراد ازآن کفار مکه است.

درسورهٔ هود آیهٔ (۶۸) در وصف نابودی آنها می گوید: ﴿ كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا۟ فِيهَآ ﴾ «(آنها چنان نابود شدند که) گویا هرگز درآن منازل اقامت نکرده بودند»، درسورهٔ مریم آیهٔ (۹۸) به نابودی کامل آنها اشاره نموده می گوید: ﴿ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًۢا ﴿٩٨﴾ ﴾ «آیاکدام فردی آنها را می بینی، یا آوازآهستهٔ آنها را می شنوی؟»، و همین گونه درسورهٔ حج آیهٔ (۴۵) ، درسورهٔ نمل آیهٔ (۵۲) بیان نابودی آنها است.

- سپس می گوید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ ۖ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾﴾ «شکی نیست که درمنازل مخروبهٔ آنها نشانه هایی است، آیا نمی شنوند» که در هلاکت و نابودی آن قوم به سبب تکذیب شان پیغمبران را، و در نجات کسانی که به آیات ما ایمان آوردند، عبرت و پند فراوان و نشانه های زیادی است برای کسانی که پند گیرند.

مسئلهٔ دوم: اثبات توحید و معاد

بعد از اثبات رسالت و بیان انجام تکذیب پیغمبران، به اثبات توحید و بیان قدرت الله تعالی بر معاد و حشر اجساد می پردازد.

و دلیلی را که ذکر می کند، ازیک طرف دلیل توحید است و ازطرف دیگر حقانیت معاد را نیز به اثبات می رساند، چنانکه می گوید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ ۖ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾﴾ «آیا ندیده اند که ماآب را به سوی زمین خشک و بدون گیاه روان می کنیم، پس به وسیلهٔ آن آب، کشتزارها می رویانیم که ازآن مواشی شان و خودشان می خورند،آیا نمی بینند» که این همه آثارکمال قدرت او است که از آسمان باران را فرو می ریزد، پس به سبب آن، زمین های خشک را زنده می گرداند، کشت و زراعت را می رویاند که هم خوراکهٔ انسان ها است و هم خوراکهٔ مواشی و حیوانات است، این دلیل همان طوری که بر وحدانیت الله سبحانه دلالت دارد، بر کمال قدرت الهی بر زندگی دو باره نیز دلیل روشنی است. «الْأَرْضِ الْجُرُزِ» زمین خشک و بدون گیاه.

- بعد ازآن سؤال مشرکان را در مورد قیامت که ناشی از انکارشان بود، ذکر می کند: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾﴾ «و می گویند: این روز داوری چه وقت خواهد بود، اگر شما راستگو هستید؟»

درینجا به قرینهٔ عدم نفع ایمان، مراد از«الْفَتْحُ»، داوری روزقیامت است و هدف مشرکان ازین سوال تکذیب قیامت است.

- سپس ازین شبهه جواب می گوید: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾﴾ «بگو: روزی داوری پروردگار (روزی است که) به کافران ایمان شان سودی نمی

بخشد و نه مهلت داده می شوند» که دو باره به دنیا برگردند و به توبه و اصلاح خود بپردازند و راهی برای چنین چیزی وجود ندارد.

- در اخیر به پیغمبرش دستور می دهد: ﴿ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَٱنتَظِرۡ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ٣٠ ﴾ «پس (هرگاه جهل آنها به این حد رسیده است که درطلب عذاب می شتابند) ازایشان روی گردان و منتظر (داوری) باش که آنها نیز منتظر اند»، یعنی تو منتظر کمک و نصرت الهی باش و آنها منتظر مرگ تو هستند، چنانچه الله تعالی این انتظار آنها را در سورهٔ طور، آیهٔ (۳۰) بیان فرموده است: ﴿ أَمۡ يَقُولُونَ شَاعِرٞ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيۡبَ ٱلۡمَنُونِ ﴾ «بلکه آیا می گویند: این شاعری است که حوداث زمان را برایش انتظار می کنیم»، یعنی منتظر مرگ او هستیم.

اما این آرزو های آنان همه بی هوده است و سرانجام پیروزی ازآن تو است، و کافران در عوض آنچه که منتظر بودند، عقوبت الهی را در دنیا و آخرت خواهند یافت.

پایان سورهٔ سجده

ولله الحمد والمنة

تفسیر

سورۀ أحزاب

این سوره از جملۀ سوره های مدنی است، در ترتیب نزول (۹۰) و در ترتیب مصحف (۳۳) وعدد آیاتش (۷۳) آیه است.

سبب تسمیۀ این سوره:

۱- «احزاب» به معنی گروه ها، این سوره بدان سبب «أحزاب» نامیده شد که واقعۀ گروه هائی که به خاطر جنگ و نابودی مسلمانان تجمع نموده مدینۀ منوره را به محاصره کشانیده بودند، درین سوره ذکر شده است، و این گروه ها عبارت بودند از مشرکان قریش و قبایل غطفان که موافقت منافقان و یهود بنی قریظه را نیز با خود داشتند.

۲- نام دیگر این سوره، «فاضحه» یعنی رسوا کننده است، چرا که مایۀ رسوائی منافقان گردید و از اذیتی که آنان در غزوۀ احزاب به پیغمبرﷺ و به مومنان رسانیده بودند، پرده برداشت.

مناسبت این سوره به سورۀ «سجده»

درپایان سورۀ سجده، پیغمبرﷺ را به اعراض از مشرکان و انتظارعذاب آنها دستور داد و در آغاز این سوره، پیغمبرﷺ را به تقوی و عدم اطاعت از کفار و منافقان و به پیروی وحی و توکل برالله تعالی دستور می دهد.

محتوای این سوره:

درین سوره همانند دیگر سوره های مدنی به جانب تشریعی توجه صورت گرفته است، به خصوص در بارۀ تنظیم خاندان نبوت و باطل قرار دادن برخی عادات جاهلیت - از قبیل پسر خوانده گرفتن، ظهار، عقیده به وجود دو دل برای برخی انسان ها، واجب ندانستن عدت بر زن مطلقه- و فرضیت حجاب بر زنان پیغمبرﷺ و دیگر زنان مؤمنه، و عظمت و شدت امانت تکلیف بیان شده است.

پس این سوره را نظر به تنوع مطالبش می توان به شش بخش تقسیم نمود:

۱- بخش اول: ازآغازسوره تاآیهٔ (۸) رد بر یک عده پندارهای جاهلیت و بیان رابطهٔ خاندان نبوت با مؤمنان.

مطالب این بخش عبارت اند از: ارائهٔ چهار دستور برای پیغمبرﷺ، نفی تعدد قلب در یک بدن و رد بر عقیدهٔ حرمت به اساس ظهار و تَبنِّی، بیان مکانت و جایگاه عظیم پیغمبرﷺ و وجوب تعظیم ایشان بر مومنان، نسخ توارث به سبب پیمان مؤاخات و تخصیص آن به اقارب، و بزرگی مسئولیت دعوتی پیغمبرﷺ

۲- بخش دوم: ازآیهٔ (۹-۲۷) در بارهٔ غزوهٔ احزاب و بیان موقف منافقان و ثبات و استقامت مؤمنان درین غزوه. این آیات در سه مطلب تفسیر می گردد.

۳- بخش سوم: ازآیهٔ (۲۸-۳۵) در بارهٔ اختیار دادن همسران پیغمبرﷺ در میان دنیا و آخرت و مقدار ثواب و عقاب ایشان، و بیان خصوصیات اهل بیت نبوت .

۴- بخش چهارم: ازآیهٔ (۳۶-۴۸) وجوب اطاعت از الله و پیغمبر و دستور به تسبیح و تقدیس الله تعالی و بیان صفات و مسئولیت های دعوتی پیغمبرﷺ.

مطالب که درین آیات بحث شده بدین قرار است: اعلان وجوب اطاعت از الله و رسولش، واقعهٔ طلاق شدن زینب و ازدواج پیغمبرﷺ با وی، ابطال آثار پسر خوانده گرفتن و بیان خاتمیت رسالت محمدﷺ، دستور به تسبیح و تقدیس الله عزوجل، فائدهٔ کثرت ذِکر الهی و تسبیح مداوم، ذکر صفات عالی و بیان مسئولیت های دعوتی پیغمبرﷺ ، حکم مطلقه ای که با وی آمیزش صورت نگرفته است. این آیات در سه مطلب تفسیر می گردد.

۵- بخش پنجم: ازآیهٔ (۴۹-۶۲) خطابات متوجه به پیغمبرﷺ و ازواج مطهرات و بیان آداب دخول به خانهٔ پیغمبرﷺ.

و عناوین مطالب این بخش چنین است: توسعه در حق پیغمبرﷺ در امر نکاح، توسعه در حق پیغمبرﷺ در مورد همخوابی با همسرانش، بیان حکمت مشروعیت این حکم در حق پیغمبر، پاداش همسران رسول اللهﷺ، آداب دخول به خانهٔ پیغمبرﷺ و دستور به حجاب همسران پیغمبرﷺ و استثنای محارم از حکم حجاب، بیان تعظیم و احترام پیغمبرﷺ در ملأ أعلی و دستور مؤمنان به آن، کیفر کسانی که الله و رسولش را اذیت می کنند، کیفر اذیت مومنان، دستور به رعایت حجاب برای عموم زنان مسلمان، وتهدید برای منافقان و جزای ایشان.

و آیات این بخش در سه مطلب تفسیر می گردد.

۶- بخش ششم: از آیهٔ (۶۳-۷۳) پیامد نا گوار عدم اطاعت از دستورات الله و رسولش و منع از اذیت پیغمبر ﷺ.

و مطالب این بخش بدین قرار است: پاسخ به سؤال منکرین معاد، بیان نوعیت جزای کافران در قیامت، منع از اذیت پیغمبر ﷺ و دستور به تقوی و گفتار راست و بیان پاداش آن، امانت تکالیف شرعی و اثر آن در طبقه بندی مکلفین.

۞۞۞

بخش اول: از آغاز سوره تا آیهٔ (۸) **چهار دستور برای پیغمبر ﷺ**

و رد بر یک عده پندار های جاهلیت و بیان رابطهٔ خاندان نبوت با مومنان

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾ وَٱتَّبِعْ
مَا يُوحَىٰٓ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا
﴿٣﴾ مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِۦ ۚ وَمَا جَعَلَ أَزْوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔي تُظَٰهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمْ ۚ وَمَا
جَعَلَ أَدْعِيَآءَكُمْ أَبْنَآءَكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَٰهِكُمْ ۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي ٱلسَّبِيلَ ﴿٤﴾ ٱدْعُوهُمْ
لِءَابَآئِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوٓا۟ ءَابَآءَهُمْ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمْ ۚ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ فِيمَآ أَخْطَأْتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥﴾ ٱلنَّبِيُّ أَوْلَىٰ
بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ۖ وَأَزْوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمْ ۗ وَأُو۟لُوا۟ ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ
ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ إِلَّآ أَن تَفْعَلُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِكُم مَّعْرُوفًا ۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي ٱلْكِتَٰبِ
مَسْطُورًا ﴿٦﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَٰقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ۖ وَأَخَذْنَا
مِنْهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾ لِّيَسْـَٔلَ ٱلصَّٰدِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ ۚ وَأَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٨﴾﴾

ترجـــمه:

۱- ای پیغمبر از (عذاب) الله بترس و کافران و منافقان را اطاعت مکـن، یقینـا الله دانـای بـا حکمت است.

۲- و پیروی کن آنچه را که وحی می شود به سوی تو از جانب پروردگارت، حقا که الله به آنچه می کنید آگاه است.

۳- و بر الله توکل کن و همین بس است که الله مدافع باشد.

۴- الله برای هیچ کسی دو دل، در درونش نیافریده است، و همسران تان را که باآنها ظهار می کنید مادران شما قرار نداده است وپسرخوانده های شما را پسران حقیقی تان، نگردانده است، این سخنی است که شما به دهان های تان می گوئید، و الله حق را می گوید و به راه راست رهنمائی می کند.

۵- آنها را به نام پدران شان بخوانید، این کار نزدالله عادلانه تراست، و اگرپدران ایشان را نمی شناسید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند، و بر شما گناهی نیست در سخنی که به گفتن آن به خطا رفتید، ولی (گناه) در آنچه است که دل های تان قصدکند (و قصدا آن را بگوئید) و الله آمرزگار مهربان است.

۶- پیغمبر در تصرف امور مسلمانان، از خودشان سزاوارتراست و همسرانش مادران مومنان اند، وخویشاوندان به یکدیگر (در امر میراث) درحکم الله، نسبت به مهاجران و مومنان، از اولویت برخور دارند، مگر اینکه به دوستان تان احسانی کنید (و از طریق وصیت برای ایشان مالی را تخصیص دهید) این حکم (اولویت میراث خویشاوندان) در قرآن نوشته شده است.

۷- به یادآور هنگامی را که ازپیغمبران پیمان گرفتیم و ازتو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسرمریم و ازهمهٔ آنها، پیمان استواری گرفتیم (که در تبلیغ رسالت و دعوت مردم کوتاهی نکنید).

۸- هدف این است تا راستگویان را از راستی شان بپرسد و برای کافران عذاب دردناکی را آماده ساخته است.

تفسیر:

عناوین موضوعات این آیات بدینقرار است:

۱- چهار دستور برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم.

۲- رد بر عقیدهٔ تعدد قلب در یک بدن، و رد بر عقیدهٔ حرمت زن به سبب ظهار و تبنّی،

۳- مکانت و جایگاه عظیم پیغمبرﷺ و وجوب تعظیم ایشان بر مؤمنان،

۴- از میان برداشتن توارث به سبب پیمان مؤاخات و تخصیص میراث به نزدیکان،

۵- حکم وصیت، ۶- بزرگی مسئولیت دعوتی پیغمبرﷺ.

مسئلۀ اول: چهار دستور برای پیغمبرﷺ

و این چهار دستور اساس و محور همه برنامه های دعوتی پیغمبرﷺ و محور مطالب این سوره است:

- دستوراول: رعایت«تقوی» وپرهیزگاری است، می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ﴾ «ای پیغمبر ! از الله بترس»، و بر تقوی و پرهیزگاری ثابت قدم باش و ادای فرائض و حقوق واجبه و ترک محارم و عدم تجاوز بر حدود الله وتبلیغ رسالت و انجام دادن نصیحت برای خلق الله، دلیل ثبات برتقوی است.

شکی نیست که پیشه نمودن تقوی بر همگان اعم ملائکه و پیغمبران و سایر انسان ها و جن ها، امر مطلوب و واجب است، و ازآنجا که فرشتگان و پیغمبران از معصیت پاک و معصوم اند، پس امر نمودن پیغمبرﷺ به تقوی، در حقیقت ارشاد برای دیگران و تنبیه برآن است که هنگامی که الله تعالی پیغمبران را با وجود عصمت شان، به تقوی دستور می دهد، پس دیگران از باب اولی مستحق آنند که به تقوی دستور داده شوند.

- دستور دوم: عدم اطاعت از دشمنان دین: ﴿وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ﴾ «وکافران و منافقان را اطاعت مکن»، و پیشنهاد های غیرعادلانهٔ را که با تقوی درتضاد است ، برایت ارائه و عرضه می دارند، قاطعانه ردکن، زیرا اطاعت از کافران و منافقان اگر به صورت جزئی هم باشد، انسان را از مسیرتقوی و راه صواب باز می دارد.

- سپس برای این هردو دستورعلت ذکرمی کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝١﴾ «یقینا الله دانای باحکمت است»، رازهای پنهان سینه ها و اراده های سوء و همه امور پنهان را می داند و درگفتار و افعال و احکام وتدبیر شئون مخلوقاتش حکیم است.

- دستورسوم: پیروی از وحی پروردگار :﴿وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ «و پیروی کن آنچه را که به سوی تو وحی می شود از جانب پروردگارت»، و از رسوم و رواج های جاهلی خود داری کن، چرا که وحی که منبع هدایت و سرچشمۀ رحمت است و عدم پیروی ازآن دلیل گمراهی و ضلالت و موجب دوری از رحمت الهی می گردد.

این آیه برآن دلالت دارد که در موجودیت دلیل از قرآن وحدیث، باید رأی هیچ کسی پیروی نشود.

- بعد از آن علت دستور به پیروی وحی را بیان می کند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ۝٢﴾ «حقا که الله به آنچه می کنید آگاه است»، و شما را در برابر پیروی تان از وحی پاداش نیکو، و در برابر ترک آن مجازات می کند.

- دستورچهارم: از آنجا که پای بندی کامل به دستورات الهی، امر بس دشوار است و جز اتکا به پروردگار جهان، به هیچ چیزی میسر نمی شود، بنا بران می گوید: ﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ﴾ «و بر الله توکل کن» و کارهای خود را به او بسپار»، باز علت توکل را ذکر می کند: ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ۝٣﴾ «و همین بس است که الله مدافع باشد»، زیرا او است که هر مشکل را آسان، و توطیه گری های دشمنان دین را خنثی و راه رستگاری دنیا وآخرت را، برایت هموار می گرداند.

مسئلهٔ دوم: رد بر عقیدهٔ تعدد قلب در یک بدن و رد برعقیدهٔ حرمت زن به سبب ظهار و تبنّی

در مجتمع جاهلی مردم گرفتار پندارهای غلطی بودند که ازآنجمله قرار ذیل است:

۱- در زمان جاهلیت مردم در مورد برخی افراد چنین عقیده داشتند که او در سینه اش دو قلب دارد، لذا از نظر ایشان چنین فرد، همه چیز را می دانست و هیچ چیزی از و فراموش نمی شد، الله تعالی در رد این سخن می فرماید: ﴿مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٖ مِّن قَلۡبَيۡنِ فِي جَوۡفِهِۦۚ﴾ «الله برای هیچ کسی دو دل، در سینه اش نیافریده است»، بلکه همه انسان ها، و بل همه موجودات زنده که دارای قلب هستند، فقط یک قلب دارند، پس در مورد برخی افراد عقیده نمودن که او دارای دو قلب است، جز خرافات چیزی دیگری نیست، و هنگامی که ثابت شد که در سینهٔ هیچ کسی دو قلب نیست، این مطلب نیز به اثبات می رسد که در دل یک انسان دو عقیده و دو گرایش متضاد با هم جمع نمی شود، لذا کفر و ایمان، شرک و توحید باهم جمع نمی شوند.

۲- مردم در زمان جاهلیت و در صدر اسلام عقیده داشتند که اگرکسی با همسر خود ظِهَار کند، یعنی همسرش را در حرام بودن، به مادرش و یا به یکی از محرماتش تشبیه دهد، آن زن به عقیدهٔ ایشان طلاق ابدی شده همچون مادر حرام ابدی پنداشته می شد.

پس الله سبحانه در بطلان و بی اساس بودن این عقیده می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ أَزۡوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔي تُظَٰهِرُونَ مِنۡهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمۡۚ﴾ «و همسران تان را که باآنها ظهار می کنید مادران شما قرار نداده

است»، و به سبب ظهار نمودن، هیچ گاه همسر، همانند مادر نمی شود، البته این عملی است که به سبب آن، حرمت مؤقتی ثابت می شود که به وسیلهٔ کفاره (یعنی آزاد ساختن یک برده، و یا دو ماه روزهٔ پیهم، و یا طعام دادن به شصت مسکین) رفع می گردد.

و درسورهٔ مجادله آیهٔ (۳) می گوید: ﴿إِنْ أُمَّهَٰتُهُمْ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔى وَلَدْنَهُمْ﴾ «مادران شان تنها همان زنانی هستند که ایشان را زائده اند».

۳- عقیدهٔ دیگری که در زمان جاهلیت و در صدر اسلام رواج داشت این بود که پسرخوانده را همانند پسرحقیقی می پنداشتند، به این اساس نسبت همان پسر خوانده را به سوی خود می کردند، و همسر پسر خوانده را همانند همسر پسر حقیقی، بر خود حرام ابدی می پنداشتند.

الله سبحانه بر چنین پندار نیز خط بطلان کشیده می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَآءَكُمْ أَبْنَآءَكُمْ﴾ «وپسرخوانده های شما را پسران حقیقی تان، نگردانده است»، لذا احکام فرزند حقیقی در حق ایشان تطبیق نمی شود، بدین اساس چنین اشخاص را پسر خود خواندن و همسر او را بعد از طلاق دادن بر خود حرام پنداشتن، یک سخن کاملا نا درست و باطل است.

درعصر جاهلیت معمول بود که اگرکسی، شخصی را پسر می خواند، تمام حقوق فرزند را برایش قائل می شد و درمال و دارائی خود او را وارث و نکاح همسر او را حرام می پنداشت.

مطابق این رسم، رسول الله ﷺ قبل از نبوتش، زید بن حارثه را پسر خواندهٔ خود قرار داده بود، لذا مردم او را زید بن محمد می گفتند، همچنان ابوحذیفه ، سالم – رضی الله عنه - را پسرخوانده گرفته بود.

و مفسرین همه اجماع دارند که این آیه در بارهٔ زید بن حارثه نازل شده است و الله سبحانه با این آیه، و همچنان با آیهٔ (۴۰) همین سوره، این پیوند و نسب وهمی را باطل قرار داد.

بنا بران قرآن در ردّ این گفتارهای بی اساس می گوید: ﴿ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَٰهِكُمْ﴾ «این سخنی است که شما به دهان های تان می گوئید»، یعنی این سخنی که ذکر شد، هیچ اساس شرعی نداشته ناشی از عقاید باطل و رسومات خرافی است و پیروی از آن، کاملا خطا است.

بعد ازآنکه امور فوق را باطل و بی معنی خواند، سخنی را که پیروی آن واجب و مخالفت ازآن انحراف صریح است، بیان می دارد: ﴿وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِى ٱلسَّبِيلَ ۝٤﴾ «و الله حق را می گوید و به راه راست رهنمائی می کند»، پس گفتار او حق، شرع او حق، حکم او حق

است و به وسیلۀ پیغمبران وکتاب های آسمانی به سوی حق رهنمائی می کند، پیروان حق را دوست می دارد و بهشت برین را منزل و مأوای آنها قرار می دهد.

- هرگاه رسم جاهلیت و گفتارهای آنها را باطل خواند و سخن خود را حق و قابل پیروی معرفی نمود، اکنون درین آیه به پیروی حقی که باید عمل کنند دستور داده می فرماید:

- ﴿ ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ ﴾ «آنها را به نام پدران شان بخوانید، این کار نزد الله عادلانه تراست»، مثلا زید بن حارثه بگوئید، این گفتار مناسب تراست ازینکه او را بـه سـوی غیر پدرش نسبت کنید.

- ﴿ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡۚ ﴾ «و اگر پـدران ایشـان را نمـی شناسید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند»، پس آنها را به نام برادر و یا مـولای فلان گفته صدا کنید.

بعد از نزول این آیه، مردم «سالم» را مولای ابو حذیفه گفته صدا مـی کردنـد، درحالیکـه پیش ازآن او را «سالم فرزند ابو حذیفه» می گفتند.

ولی ممکن است کسی بنا برعادت گذشته، یا از روی خطا، شخصی را به سوی غیر پدرش نسبت دهد، الله تعالی در بارۀ چنین شخص می گوید: ﴿ وَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٞ فِيمَآ أَخۡطَأۡتُم بِهِۦ ﴾ «و بر شما گناهی نیست در سخنی که به گفتن آن به خطا رفتید»، لذا الله تعالی شما را در چنین مورد، مؤاخذه نمی کند، چون این نسبت غلط را شما قصدا نگفته اید و پیغمبرﷺ فرموده اند:

«إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»

«الله تعالی از امت من (گناه) خطا و فراموشی و آنچه را که به انجام دادن آن مجبور ساخته شوند، گذشت فرموده است».([1])

- بعد ازآن مورد گناه و مقام مؤاخذه را تعیین می کنـد: ﴿ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتۡ قُلُوبُكُمۡۚ ﴾ «ولی (گناه) در آنچه است که دل های تان قصدکند» و قصدا شخصی را به سـوی غیر پدرش نسبت دهید.

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الطلاق، باب طلاق المکره و الناسی، حدیث: ۲۱۲۱، و صحیح ابن ماجه - از شیخ البانی- حدیث: ۱۶۶۲ .

- باز ازعفو پروردگارسخن می گوید: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ۝٥﴾ «والله آمرزگار مهربان است»، و در برابر گناهانی که ازشما از روی خطا و اشتباه واقع شود، شما را مواخذه نمی کند و او مهربان است که موارد خوشنودی و مواقع خشم خود را برایتان به صورت مفصل بیان می کند.

نا گفته نماند که تَبَنّی یعنی کسی را پسر خوانده و یا دختر خواندۀ خود قرار دادن و او را به سوی خود نسبت کردن، در اسلام حرام است، زیرا این امر با واقعیت تصادم دارد و بهتر اینست که هر کسی به سوی پدر خودش نسبت کرده شود، به این اساس اطفالی را که مردم می گیرند و تربیت می کنند و سپس برای مردم آنها را فرزند خود معرفی می کنند، با آنکه تربیت و پرورش اطفال بی سرپرست کار خوبی است، اما نسب آن اطفال را مسخ نمودن تا حدی که آنان پدران و مادران حقیقی خود را نمی شناسند، این کار، عمل بسیار قبیح و نکوهیده و مذموم است.

مسئلۀ سوم: مکانت و جایگاه عظیم پیغمبرﷺ و وجوب تعظیم ایشان بر مومنان

بعد ازآنکه الله تعالی تَبَنّی خاص را باطل قرار داد، حالا درینجا حرمت و تعظیمی را که محمدﷺ بر امتش دارد، بیان می کند.

می فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ﴾ «پیغمبر درتصرف امور مسلمانان (دینی باشدیا دنیوی) ازخودشان سزاوارتراست»، چون شفقت و مهربانی او نسبت به مومنان، نه تنها ازشفقت پدر بر فرزندش، بیشتر است بلکه برای مومنان ازنفس خود آنها مهربان تر است، چرا که او آنها را به سوی نجات فرا می خواند، اما نفس های آنان، ایشان را به سوی هلاکت دعوت می دهد.

چنانچه در حدیث شریف آمده که پیغمبرﷺ فرمودند: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ جَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي تَقَعُ فِي النَّارِ يَقَعْنَ فِيهَا، فَجَعَلَ يَنْزِعُهُنَّ وَ يَغْلِبْنَهُ فَيَقْتَحِمْنَ فِيهَا، فَأَنَا آخُذُ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ، وَأَنْتُمْ تَقْتَحِمُونَ فِيهَا»

«مثال من و مثال مردمان، همانند مردی است که آتشی افروخته است، هنگامی که آتش اطرافش را روشن ساخت، پس پروانه ها و حشراتی که در آتش می افتند، به انداختن خود در آتش پرداختند و آن مرد به بیرون کردن آنها از آتش می پردازد، ولی آن حشرات بر وی

غالب می شوند و به شدت درآن داخل می شوند، پس من از نیفه های ازارهای تان می گیرم تا شما را از آتش باز دارم و شما به شدت درآن داخل می شوید». ([1])

و همچنین در حدیث دیگرفرموده اند: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلاَّ وَأَنَا أَوْلَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلاَهُ»

«هیچ مومنی نیست مگر اینکه من نسبت به او در دنیا و آخرت سزاوارتر هستم، اگر خواسته باشید این آیه را بخوانید: ﴿ ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ ﴾ پس هر مومنی که بمیرد و مالی از خود بجا گذارد، پس آن مال را اقارب او از وی به میراث بگیرند و هرکه وامی و یا اهل و عیال را به جا گذارد، پس نزد من بیاید، زیرا من ولی او هستم». ([2])

و نظر به این حدیث برخی از علماء گفته اند: بر زمامدار مسلمانان فرض است که دَین مردمان فقیر و بی بضاعت را ، از بیت المال مسلمانان، بپردازد.

پس اولویت مذکور درین آیه مستلزم چندین امراست:

اول: واجب است که پیغمبر ﷺ را از نفس ها، از فرزندان، ازپدر و مادر و ازهمه کس و از همه چیز، عزیزتر و ذی حق بدانیم، و مراد او را بر مراد نفس و بر مراد دیگران، و فرمان او را بر فرمان دیگران از هرجهت مقدم نموده در برابر فرمان او، فرمان هیچ کسی را مدار اعتبار ندانیم.

در صحیح بخاری روایت است که عمر رضی الله عنه به پیغمبر ﷺ فرمود: «يَا رَسُولَ اللَّهِ لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلاَّ مِنْ نَفْسِي . فَقَالَ النَّبِيُّ – صلى الله عليه وسلم –: لاَ وَالَّذِى نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الآنَ وَاللَّهِ لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي . فَقَالَ النَّبِيُّ – صلى الله عليه وسلم – الآنَ يَا عُمَرُ»

«ای پیغمبر الله ! البته شما نزد من - جز خودم - از هر چیز محبوبتر هستید. پیغمبر ﷺ فرمود: «نه خیر، سوگند به ذاتی که جانم در دست او است (مومن شده نمی توانی) مگر آنکه

۱- صحیح بخاری، کتاب الاستقراض، باب الصلاة علی من ترک دینا، حدیث: ۲۳۹۹ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب الإنتهاء عن المعاصی، حدیث:۶۴۸۳، و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب شفقته علی أمته و مبالغته فی تحذیرهم...، حدیث: ۶۰۹۵ .

من نزد تو از خودت نیز عزیز تر باشم. عمر رضی الله عنه برای ایشان گفت: بی گمان، حالا تو نزدم ، از خودم عزیز تر هستی. پیغمبرﷺ فرمودند: حالا ای عمر تو مومن (کامل) شدی».(۱)

دوم: این اولویت مقتضی کمال انقیاد و طاعت و رضا وتسلیم است، چنانکه درسورۀ نساء آیۀ (۶۵) می گوید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾﴾ «سوگند به پروردگارت که مومن نمی شوند تا آنکه داور بگردانند تو را در اختلافی که درمیان شان واقع شود، باز از داوری تو در نفس خود هیچ دل تنگی را احساس نکنند و به کمال انقیاد آن را بپذیرند»، و از تمرد خود داری کنند.

جملۀ {حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ} اشاره به مقام اسلام.

جملۀ {بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا} اشاره به مقام ایمان.

جملۀ {وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا}اشاره به مقام احسان است.

سوم: نباید بندۀ مومن از نفس خود حُکمی را صادرکند، بلکه پیغمبر وحدیث او را حاکم قرار دهد وحکم او را ازحکم هرحاکم بزرگتر پندارد.

چهارم: جزتحکیم پیغمبر همه افراد را ازمنصب تحکیم معزول قرار دهد.

پس تعجب است به حال کسی که به گفتار و رأی غیر پیغمبر مطمئن می شود اما به گفتار رسول الله صلی الله علیه وسلم، درقلبش شک و تردید و حرج واقع می شود، در حالی که پیغمبرﷺ مشفق و مهربانتر از هر کس دیگر است .

پس درین آیه ابراز می دارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای همه مومنان از همه کسان مقدم تر است و درهمه امورشرعی پیغمبرﷺ واجب الاتباع است، پس درهمۀ احکام باید گوش به فرمان او ودرجستجوی احکام او باشند.

- هرگاه الله تعالی پیغمبرﷺ را برای مومنان از خودشان اولی قرار داد، حالا به خاطر احترام و تعظیم پیغمبرﷺ، حکم همسرانش را برای مومنان بیان می دارد: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ «وهمسرانش مادران مومنان اند»، درحرمت و احترام، درتعظیم وتوقیر و محرمیت نکاح، همانند مادران مومنان اند، چنانکه در همین سوره، آیۀ (۵۳) می گوید: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن

۱- صحیح بخاری، کتاب الإیمان و النذور، باب کیف کانت یمین النبيﷺ ، حدیث: ۶۶۳۲.

تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًا﴾ «و برای شما جایز نیست که پیغمبر الله را برنجانید و هرگز برای شما جایز نیست که همسرانش را بعد ازوی به نکاح گیرید».

اما درغیر این امور، زنان پیغمبرﷺ حکم اجنبیات را داشتند: لذا خلـوت باآنهـا ناجائز، نظر به سوی آنها ممنوع است و دختران آنها حکم خواهران را برای مومنان ندارند، پس نکاح با دختران پیغمبرﷺ برای مومنان حرام نیست.

مسئلهٔ چهارم: نسخ توارث به سبب مؤاخات و تخصیص آن به اقارب

هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند، پیغمبرﷺ در میان ایشـان پیمـان اخوت برقرار نمود و به این اساس اگر کسی از انصار و یا مهاجرین وفـات مـی کـرد، وارث او همان کسی بود که به اساس پیمان مؤاخات، برادرش قرار داده شده بود و وارثـان نسـبی اش از وی میراث نمی بردند، تا آنکه آیهٔ ذیل نازل شد و نظام توارث به اساس مؤاخات و غیـره را نسخ نموده و میراث را تنها حق اقارب میت قرار داد، چنانکه می گوید: ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ﴾ «و بعضی خویشاوندان برای بعض دیگر (درموضوع میراث) درحکم الله، نسبت به مهاجران و مومنان، از اولویت برخوردار اند».

مقصود از ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ﴾ به صورت مطلق اقارب است، ذوی الفروض باشند، یاعصـبات، یا ذوی الارحام این همه راشامل است و اینها در امر میراث نسبت به دیگران مستحق تراند.

- مراد از «أَوۡلَىٰ» درین آیه، اولویت وجوب است، نه اولویت استحبابی، زیـرا عـلاوه بـر نصوصی که وجوب این حکم را تثبیت می کند، درین موضوع همه علماء اجماع نموده اند کـه در موجودیت اقارب کسی دیگری از میت میراث نمی برد.

مسئلهٔ پنجم: حکم وصیت

بعد از ابطال نظام مؤاخات و غیره درمیراث، به حکم وصیت اشاره نموده مـی گویـد: ﴿إِلَّآ أَن تَفۡعَلُوٓاْ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِكُم مَّعۡرُوفٗا﴾ «(میراث به طریق مواخات و حلف و نصرت وتبنّی ازمیان رفت) مگر اینکه به دوستان تان احسانی کنید» و از طریق وصیت برای ایشـان مـالی را تخصـیص دهید، درین صورت نظر به وصیت او، ازثلث مال متروکه برای آنها سهم داده می شود.

- این حکم اشاره است به اینکه ولایت پیغمبر ﷺ برای مومنان با ولایت مومنان نسبت به اقارب شان فرق دارد، چرا که اقارب پیغمبر ﷺ از وی میراث نمی برند، اما مومنان نظر به درجهٔ قرابت شان وارث یکدیگر اند.

- سپس می گوید: ﴿كَانَ ذَٰلِكَ فِي ٱلْكِتَٰبِ مَسْطُورًا ۝٦﴾ «این حکم (اولویت میراث خویشاوندان) در لوح المحفوظ و یا در قرآن نوشته شده است» که تغییر و تبدیلی درآن راه نخواهد یافت.

مسئلهٔ ششم: بزرگی مسئولیت دعوتی پیغمبر ﷺ:

بعد ازآنکه جایگاه پیغمبر ﷺ و همسران او را در میان مؤمنان بیان کرد، حالا درینجا، بزرگی مسئولیت دعوتی پیغمبر ﷺ و پیمان مستحکمی را که الله تعالی در ارتباط تبلیغ احکام الهی از ایشان و ازعموم پیغمبران گرفته است بیان می دارد: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَٰقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ﴾ «به یادآور هنگامی را که از پیغمبران پیمان گرفتیم و ازتو و ازنوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسرمریم» که در تبلیغ و رسالت و دعوت مردم کوتاهی نکنید.

درینجا نخست عموم انبیاء را ذکرکرد، سپس نام های گرامی پیغمبران اولو العزم را نظر به علوّ مرتبت به طور مشخص ذکر نمود، و در سر فهرست پیغمبران اولو العزم پیغمبر اسلام ﷺ و سپس بقیه را به ترتیب وجود شان ذکرکرد.

- بعد از بیان اخذ میثاق، وصف میثاق را بیان می کند: ﴿وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا ۝٧﴾ «و از همهٔ آنها پیمان استواری گرفتیم»، این پیمان استوار در رابطه با دعوت و ابلاغ احکام و اقامهٔ دین و تعاون وتناصر و ترک اختلاف، صورت گرفته بود، طوری که درسورهٔ شوری آیهٔ (۱۳) می گوید: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ أَنْ أَقِيمُوا۟ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا۟ فِيهِ﴾ «الله بیان داشت برای شما آئینی را که به اقامهٔ آن نوح را توصیه کرده است وآنچه را که به سوی تو وحی فرستادیم، وآنچه را که به اقامهٔ آن ابراهیم و موسی وعیسی را دستور دادیم، اینکه دین را بر پا دارید و درآن تفرقه و اختلاف نکنید».

- بازهدف ازگرفتن این پیمان را تذکرمی دهد: ﴿لِّيَسْـَٔلَ ٱلصَّٰدِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ ۚ وَأَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٨﴾﴾ «تا راستگویان را از راستی شان بپرسد و برای کافران عذاب درد ناکی را آماده ساخته است».

مراد از «ٱلصَّٰدِقِينَ» پیغمبران اند که از ایشان پرسیده می شود که آیا پیمانی را که از ایشان در مورد تبلیغ دین الهی گرفته شده بود، به صورت واقعی به آن وفا کردند؟

و هنگامی که از پیغمبران چنین سؤالی صورت گیرد، از دیگران به طریق اولی سؤال و باز پرس صورت خواهد گرفت.

و یا اینکه مراد از «ٱلصَّٰدِقِينَ» کسانی اند که پیغمبران را تصدیق نمودند و مطلب آیه چنین است: «تا از کسانی که پیغمبران را تصدیق نمودند، در بارۀ تصدیق شان پرسیده شود» که آیا تصدیق تان برای رضای الله تعالی بود یا نه؟

و این سؤال چه از مومنان باشد و چه از پیغمبران، هدف از آن ملزم ساختن کافران است، درسورۀ اعراف آیۀ (۶) می گوید: ﴿فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾﴾ «پس شکی نیست که ما امتان را (در مورد اجابت) وحتما پیغمبران را (در بارۀ دعوت و تبلیغ) مورد سوال قرار میدهیم»، همچنین درسورۀ مائده آیۀ (۱۰۹) و درسورۀ حجر آیۀ (۹۲-۹۳) توضیح همین سؤال است.

❁❁❁

بخش دوم: از آیۀ (۹-۲۷) غزوۀ احزاب و بیان موقف منافقان و ثبات مؤمنان و این آیات در سه مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیۀ ۹-۱۱) توضیح وقائع غزوه احزاب

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾ إِذْ جَآءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ ٱلْأَبْصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ٱبْتُلِىَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا۟ زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾﴾

ترجـــمه:

۹- ای مومنان به یاد آورید نعمت الله را برخود تان هنگامی که لشکرهای فراوانـی بـه قصـد جان شماآمدند، پس بر ایشان باد (تند و سردی) و لشکرهائی را فرستادیم کـه آنهـا را ندیدید و الله به آنچه می کردید بینا بود.

۱۰- بیاد آورید هنگامی را که (دشمنان تان) به سوی شما ازطرف بالا و از طـرف پایـان تـان آمدند (و شما را محاصره کردند) و هنگامی را که (از شدت وحشت) چشم ها خیره شـد و دل ها به گلوها رسید و نسبت به الله گمان های گوناگونی می کردید.

۱۱- آنگاه مومنان (به بزرگترین ابتلا) موردآزمایش قرار گرفتند و سخت تکان داده شدند.

تفســـیر:

واقـعـهٔ احزاب:

الله سبحانه درآغاز این سوره به تقوی دستور داد، اکنون درین آیات خصوصیت تقـوی را بیان می کند که خوف غیر الله را در قلب بندهٔ مومن، باقی نمی گذارد.

یکی از نمونه های آن این است که تجمع بزرگی را که گروه های مختلف کفار بـه منظـور نابود ساختن مؤمنان مخلص، ترتیب داده بودند، در نتیجهٔ همین تقوی و پرهیزگاری مؤمنان، الله سبحانه نیرنگ های احزاب را بدون قتال خنثی نمود و کافران با ذلت و رسوائی بـه عقـب نشینی مجبور شدند و مسلمانان از شر ایشان نجات یافتند.

و تفصیل واقعهٔ احزاب بدین قرار است که درسال چهارم هجری پیغمبر اسـلامﷺ قبیلـهٔ بنو نضیر را - که از قبائل یهود مقیم مدینه بودند - بنا بر نقض عهد شان که قتل پیغمبـرﷺ را طرح ریزی کرده بودند، ازمدینه اخراج نمود که تفصیل بیشترآن درسورهٔ حشـر«إن شـاء الله» می آید.

پس سران قبیلهٔ بنو نضیر درمیان قبایل عرب گشت وگذار نموده آنها را بر ضـد پیغمبـر اسلامﷺ به جنگ تحریک و ترغیب نموده آمادهٔ لشکر کشی به سوی مدینه منوره کردند.

در نتیجهٔ این تلاش یهود، در ماه شوال سال پنجم هجری یک لشکر عظیمی که به ده الی دوازده هزار نفر بالغ می شد، به غرض نابودی همه جانبهٔ مسلمانان، رهسپار مدینه شدند.

هنگامی که مسلمانان ازین لشکر کشی مشرکان و یهود، خبر شدند، پیغمبـرﷺ در بـارهٔ نحوهٔ مبارزه با این لشکر بزرگ، با یاران گرامی خود بـه مشـاورت پرداختنـد، درآن هنگـام

سلمان فارسی رضی الله عنه برای پیغمبر ﷺ مشورهٔ حفر خندق را داد و این مشوره مورد قبول پیغمبر ﷺ و سایر مومنان قرار گرفت، چنانچه مومنان با جان فشانی بی نظیر در جهت شمال غرب مدینه جایی که خطر هجوم دشمن ازآنجا می رفت، به حفر خندق آغاز کردند و پیش ازآنکه لشکر مشرکان به مدینه برسد مسلمانان از حفر خندق فارغ شدند و هنگامی که لشکر های مشرکان بدانجا رسیدند، خندق را پیش رویی خود یافتند و هنگامی که می خواستند، به خندق نزدیک شوند، مسلمانان آنها را هدف تیر باران قرار داده مانع نزدیک شدن ایشان به خندق می گردیدند.

درین جریانی که محاصره دوام داشت، جنگ های اندکی میان اسب سواران قریش که از خندق عبور نموده بودند و میان مسلمانان صورت گرفت که در نتیجه به کشته شدن مشرکان و عقب نشینی ایشان انجامید.

به غرض اینکه کار مسلمانان یکسره تمام شده باشد، سردار مجرم و جنایت پیشهٔ بنو نضیر که حیی بن اخطب نام داشت، نزد کعب بن اسد قرظی که سردار بنو قریظه بود، رفت، اما کعب از ملاقات او انکار ورزید و دروازه اش را به روی حیی بن اخطب بند کرد، ولی حیی بن اخطب از پشت دراوزه با او صحبت کرد و توانست او را قناعت دهد تا دروازه را به رویش بگشاید، هنگامی که کعب دروازه را گشود، حیی بن اخطب برایش گفت: ای کعب ! من عزت زمانه و لشکر بی پایانی را برایت آورده ام، قریش با تمام سرکرده های شان و غطفان را با تمام سردارهای شان برایت آورده ام، و اینها با من پیمان بسته اند تا وقتی که محمد (ﷺ) و یارانش را نیست و نابود نکنند، نخواهند برگشت.

کعب بن اسد برایش گفت: سوگند به الله! ذلت و رسوایی زمانه و ابری را با خود آورده ای که رعد و برق دارد، اما درآن قطرهٔ بارانی نیست، وای بر تو ای حُیَی مرا بر حالم بگذار که از محمد ﷺ جز راستی و وفا هیچ خلافی را مشاهده نکرده ام.

اما حیی بن اخطب او را نگذاشت و برایش پیمان داد که اگر در صورتی که قریش بدون نابود ساختن محمد (ﷺ) و یارانش برگردند، من نیز با تو در قلعه ات داخل می شوم، تا به هر مصیبتی که تو گرفتار می شوی، من نیز گرفتار شوم. درنتیجهٔ این تلاش حیی بن اخطب، کعب بن اسد پیمانش را با مسلمانان نقض نموده در جنگ بر ضد مسلمانان با مشرکان هم پیمان شد.

و این خبر، خوف و دهشت مسلمانان را افزون ساخت و مسلمانان به سبب نقض بنوقریظه در تنگنای شدیدی قرار گرفتند.

اما الله تعالی این مشکل را به وسیلهٔ مسلمان شدن نعیم بن مسعود غطفانی دور ساخت، واو به دستور پیغمبر ﷺ به هوشیاری و زیرکی خود اتحاد قریش و مشرکین و یهود را از هم شکست و آنها را در قبال یکدیگر بد ظن ساخت و از طرف دیگر الله تعالی باد تند و نهایت سرد را بر مشرکان مسلط ساخت و خوف و وحشت را بر دل های شان چیره ساخت، لذا با ذلت و رسوایی زمانه سنگرهای خود را رها نموده ازآنجا عقب نشینی کردند.

هنگامی که مشرکین عقب نشینی کردند، پیغمبر ﷺ مسلمانان را دستور داد تا به جنگ بنوقریظه بشتابند، پس مسلمانان همگی رهسپار منطقهٔ بنوقریظه شدند و آنها را تحت محاصرهٔ خود قرار دادند و سرانجام آنها به حَکَمیت سعد بن معاذ راضی شده از قلعه های شان بیرون آمدند و سعد بن معاذ در بارهٔ ایشان فیصله کرد که مردان شان کشته شوند و اطفال و زنان شان به فروش رسانیده شود.

و همه مال و دارایی ایشان به شمول زمین های حاصل خیز به طور غنیمت درمیان مسلمانان تقسیم گردید.

این بود نتیجهٔ نیک تقوی و سرانجام شوم شرک وکفر و عصیان الله و رسولش.

محاصرهٔ مدینه توسط مشرکان تقریبا بیست و چند شب به طول کشید و در اثنای محاصره رسول الله ﷺ برای آنکه شدت این مصیبت را از مسلمانان بکاهد، به سوی «عُیَینه بن حصن فزاری و حارث بن عمرو» که دو تن از سرکرده های قبیلهٔ غطفان بودند، پیشنهاد فرستاد که در صورتی که از قریش جدا شده از جنگ با مسلمانان دست بردارند و برگردند یک سوم حاصلات خرمای مدینه را برای ایشان خواهد داد، هنگامی که آنها اظهار رضایت کردند، پیغمبر ﷺ با سعد بن معاذ و سعد بن عباده مشورت کردند، سعد بن معاذ گفت: ای پیغمبر الله ! هنگامی که ما و آنها همه مشرک بودیم، سوگند به الله! آنها هیچ گاه چنین توقعی را از ما نداشتند مگر آنکه میوه های ما را خریده بخورند و یا به صورت مهمانی بخورند، اما حالا که الله تعالی ما را به وسیلهٔ اسلام شرف بخشیده و به سوی آن هدایت فرموده و به وسیلهٔ تو ما را قدرت و نیرومند ساخته، آیا در چنین حالت مال های خود را به آنان بدهیم! سوگند به الله جز شمشیر هیچ چیزی به ایشان نخواهیم داد، تا آنکه الله تعالی در میان ما و آنان فیصله کند، رسول الله ﷺ ازین سخنان سعد خورسند شد. و برای عیینه و حارث فرمود: «بر گردید نزد ما برای شما جز شمشیر چیز دیگری نیست».

سعد بن معاذ رضی الله عنه درهمین جنگ در شه رگ دستش تیر خورد که به همان سبب بعد از غزوهٔ بنوقریظه وفات کرد.

الله تعالی درین آیات مومنان را به همین احسان خود تذکر داده می فرمایـد: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَآءَتۡكُمۡ جُنُودٞ ﴾ «ای مومنـان بیادآوریـد نعمـت الله را برخـود تـان هنگامی که لشکرهای فراوانی به قصد جان شما آمدند».

- سپس آن نعمت را روشن می سازد که عبارت از نصرت مومنان است: ﴿ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا وَجُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا ﴾ «پس بر ایشان باد (تند و سردی) و لشـکرهائی را فرسـتادیم کـه آنهـا را ندیدید»، الله تعالی دریک شب بسیار سرد، بادی نهایت تندی را تـوأم باملائکـه بـر ایشـان مسلط ساخت که هیچ سامانی آنها را بر جای نگذاشت و در نتیجه در دل هـای شـان رعـب انداخت و اتحاد شان متلاشی شد و همه ازصحنهٔ نبرد رو به فرارشدند، چنانچه هنگـامی کـه مشرکان ازیکسو با سرمای شدید و از سوی دیگر با تند باد شدیدی مواجه شدند کـه خیمـه های شان را از زمین بر می کند و دیگ های شان را منقلب می ساخت، سردار هر قبیلـه بـه افراد خود گفتند: خود را نجات بدهید، خود را نجات بدهید و ابـو سـفیان گفـت: ای مـردم قریش! سوگند به الله شما در محلی نیستید که جای بود و باش باشد، چرا که اسبان و شتران ما تلف شدند و بنو قریظه با ما وعده خلافی کردند و از ایشان به ما همان خبری رسید که مـا را غمگین ساخت و ازین تند باد با حالتی مواجه هستیم که شما خود می بینید، که نه دیـگ های ما بر جای می ماند و نه آتش ما در می گیرد و نه خیمه های مـا اسـتوار و ایسـتاده مـی ماند، پس ازینجا کوچ کنید که من کوچ می کنم، سپس به سوی شترش که پایش بسـته بـود رفت و برآن سوار شد، سپس آن را زد و شتر بر سه پای ایستاده شد، و پای شترش درحـالی که ایستاده بود، گشوده شد، پس درنتیجهٔ این لشکری کـه الله تعـالی بـر مشـرکان مسلط ساخت، مومنان ازین خطر بزرگ نجات یافتند و این بزرگترین انعام الهی برآنها بود.

- بازمی گوید: ﴿ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرًا ٩ ﴾ «و الله به آنچه می کردید بینا بود».

- بعد ازآن کیفیت آمدن و محاصرهٔ مدینه از سوی مشرکان را بیان می کنـد: ﴿ إِذۡ جَآءُوكُم مِّن فَوۡقِكُمۡ وَمِنۡ أَسۡفَلَ مِنكُمۡ ﴾ «هنگامی که به سوی شما ازطرف بالا و از طرف پایان تان آمدنـد» و از همه جهات شما را محاصره کردند.

«فَوۡقِكُمۡ» اشاره به شرق مدینه است که قبیلهٔ بنو اسد و غطفان ازین ناحیه وارد صحنه شـده بودند، «أَسۡفَلَ» اشاره به غرب مدینه است که قبیلهٔ قریش با همراهان شان ازین ناحیـه داخـل شده بودند، پس بدین ترتیب مدینه در محاصرهٔ دشمنان سرسخت مسلمانان قرارگرفتـه بـود.

- شدت اضطراب مومنان را در چنین حالت بیان می دارد: ﴿وَإِذۡ زَاغَتِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ﴿١٠﴾﴾ «و هنگامی که (از شدت وحشت) چشم ها خیره شد و دل ها به گلوها رسید و نسبت به الله گمان های گوناگونی می کردید». «زَاغَتِ» انحراف پیدا کرد، یعنی از شدت خوف و هراس خیره شد. «ٱلۡحَنَاجِرَ» جمع «حنجره» گلو، یعنی دل ها چنان مضطرب بود که گویا از جای های شان برکنده شده در گلو گیر مانده اند. «وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠» در بارۀ الله گمانهای گوناگون می کردید».

مقصود آیه بیان حالت خوف و اضطراب شدیدی است که بر اوضاع طاری شده بود، در چنین حالت مومنان صادق به وعدۀ الله یقین داشتند، و اینکه الله تعالی آنها را بر کافران نصرت خواهد داد، اما کسانی که منافق و یا در ایمان شان کمزوری بود، فکرمی کردند که دیگر آخرین لحظات زندگی شان فرا رسیده است، و دیری نخواهد گذشت که مسلمانان از سوی مشرکان نیست و نابود خواهند گردید.

- حالت مومنان را در آن شرائط سخت بیان می دارد: ﴿هُنَالِكَ ٱبۡتُلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَزُلۡزِلُواْ زِلۡزَالٗا شَدِيدٗا ﴿١١﴾﴾ «آنگاه مومنان (به بزرگترین ابتلا) موردآزمایش قرارگرفتند و سخت تکان داده شدند» پس درین صحنۀ آزمایش بزرگ، صف مومنان مخلص ازصف منافقان مشخص گردید، منافقان را خوف و وحشت سرتاپای وجود شان را فرا گرفته بود، اما مومنان در ایمان خود ثابت، خالی ازهرگونه خوف و اضطراب بودند و به سبب همین ایمان کامل و استقامت و صبر شان، چنان پیروزی نصیب ایشان گردید که درتاریخ جهان بی سابقه بود.

۞۞۞

مطلب دوم: (آیۀ ۱۲- ۲۱) موقف منافقان درغزوۀ احزاب و نکوهش و مذمت ایشان

﴿وَإِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ﴿١٢﴾ وَإِذۡ قَالَت طَّآئِفَةٞ
مِّنۡهُمۡ يَٰٓأَهۡلَ يَثۡرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمۡ فَٱرۡجِعُواْۚ وَيَسۡتَـٔۡذِنُ فَرِيقٞ مِّنۡهُمُ ٱلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوۡرَةٞ وَمَا هِيَ بِعَوۡرَةٍۖ
إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارٗا ﴿١٣﴾ وَلَوۡ دُخِلَتۡ عَلَيۡهِم مِّنۡ أَقۡطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُواْ ٱلۡفِتۡنَةَ لَأٓتَوۡهَا وَمَا تَلَبَّثُواْ بِهَآ إِلَّا يَسِيرٗا
﴿١٤﴾ وَلَقَدۡ كَانُواْ عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ لَا يُوَلُّونَ ٱلۡأَدۡبَٰرَۚ وَكَانَ عَهۡدُ ٱللَّهِ مَسۡـُٔولٗا ﴿١٥﴾ قُل لَّن يَنفَعَكُمُ ٱلۡفِرَارُ
إِن فَرَرۡتُم مِّنَ ٱلۡمَوۡتِ أَوِ ٱلۡقَتۡلِ وَإِذٗا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿١٦﴾ قُلۡ مَن ذَا ٱلَّذِي يَعۡصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَ

بِكُمْ سُوٓءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾ ۞ قَدْ يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ
وَٱلْقَآئِلِينَ لِإِخْوَٰنِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا ۖ وَلَا يَأْتُونَ ٱلْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ ۖ فَإِذَا جَآءَ ٱلْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ
إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَٱلَّذِى يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ ۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى
ٱلْخَيْرِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا۟ فَأَحْبَطَ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾ يَحْسَبُونَ ٱلْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا۟ ۖ
وَإِن يَأْتِ ٱلْأَحْزَابُ يَوَدُّوا۟ لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِى ٱلْأَعْرَابِ يَسْـَٔلُونَ عَنْ أَنۢبَآئِكُمْ ۖ وَلَوْ كَانُوا۟ فِيكُم
مَّا قَٰتَلُوٓا۟ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾ لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْءَاخِرَ
وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

ترجمه:

۱۲- (به یادآور) هنگامی را که منافقان وکسانی که در دل های شان بیماری بود، می گفتند: الله و رسولش جز فریب و دروغ ما را وعده نداده اند.

۱۳- و (به یادآور) زمانی را که گروهی از منافقان گفتند: ای اهل مدینه (کنار خندق) اقامتگاه شما نیست، پس (به سوی منازل خود) بازگردید وگروهی از ایشان از پیغمبر (برای بازگشت به خانه های شان) اجازه می خواستند، می گفتند: خانه های ما غیر محفوظ است، درحالی که آن خانه ها غیر محفوظ نیست وآنها (چیز دیگری) نمی خواستند جزاینکه از جنگ فرار کنند.

۱۴- و اگر احزاب ازجوانب مدینه بر منافقان وارد آن می شدند، سپس از ایشان بازگشت به سوی شرک (و جنگ با مسلمانان) مطالبه می شد، البته آن را می پذیرفتند (و درپذیرفتن این فتنه) جز اندکی توقف نمی کردند.

۱۵- و بدون شک آنها پیش ازآن با الله تعهدکرده بودند که (به دشمن) پشت نمی کنند، (و نمی گریزند) و در مورد عهد الهی پرسیده خواهد شد.

۱۶- بگو: فرار به شما هیچ سودی نخواهد داشت، اگر از مرگ یا ازکشته شدن فرار کنید و آنگاه (از زندگی) جز اندکی بهره داده نخواهید شد.

۱۷- بگو: چه کسی می تواند شما را در برابر ارادهٔ الله حفاظت کند اگر الله برای شما مصیبتی را اراده کند و یا (چه کسی می تواند الله را منع کند اگر او برای شما) نعمتی را بخواهد، وآنها جز الله برای خویش هیچ یار و یاوری نخواهند یافت.

۱۸- الله خوب می شناسد کسانی را که از میان شما مردم را ازجنگ باز می داشتند وکسانی را که به برادران خود می گفتند: به سوی ما بیائید (و در جنگ اشتراک نورزید) و آنها جز برای مدت اندکی در جنگ حاضر نمی شوند.

۱۹- آنها (در همه چیز) بر شما بخیل اند، پس هنگامی که لحظات ترس و بیم فرا رسد، آنها را می بینی که به سویت می نگرند در حالی که چشمان شان (بی اختیار) گردش می کند همانند کسی که به سبب سکرات مرگ به بیهوشی می رود، پس هنگامی که خوف و هراس دور شود (بی ادبانه) با زبانهای تیز و خشن ، شما را می آزارند، و بر گرفتن مال غنیمت بسیار حریص اند، این جماعه هرگز ایمان نیاورده اند، پس الله اعمال ایشان را نابود ساخت و این کار بر الله آسان است.

۲۰- (از شدت خوف و ترس هنوز) گمان می کنند که لشکرهای کفار نرفته اند و اگر لشکرهای احزاب (بار دیگر) بیایند، آرزو می کنند که کاش درمیان اعراب، صحرا نشین شوند (تا از اذیت آنان محفوظ بمانند و) از اخبار شما بپرسند و اگر درمیان شما هم بمانند جز مقدار اندکی قتال نمی کنند.

۲۱- حقا که برای شما در (زنده گی و شیوهٔ رفتار وگفتار) فرستادهٔ الله سرمشق نیکو است برای کسی که ثواب ورحمت الله و روز آخرت را امیدوار باشد و الله را بسیار یاد کند.

تفسیر:

در این آیات از موضوعات آتی سخن به میان آمده است :

۱- بیان موقف گروه های منافقان در غزوهٔ احزاب، ۲- بیان صفات ناشایستهٔ منافقان،

۳- ترغیب به اقتدا به رسول الله ﷺ.

موضوع اول: بیان موقف گروه های منافقان در غزوهٔ احزاب

هنگامی که اهل مدینه، در محاصرهٔ احزاب قرار گرفتند و خوف و دهشت شدیدی بر آنها مسلط شد، این ابتلا و آزمایش شدید، درحقیقت غربالی بود که از حقیقت صدق و ضعف ایمان مردم پرده برداشت و هویت و حقیقت هر کس همچون شیشه آشکار شد.

صف مومنان صادق، از صف منافقان و افراد ضعیف الایمانی که درفکر خانه و زنده گی خویش بودند، مشخص شد.

اکنون درین آیات نخست احوال منافقان را توضیح می دهد:

گروه اول: افرادی بودندکه به ظاهر ایمان آورده بودند، اما قلبا مومن نبودند و گروه دوم: افراد ضعیف الایمان قریب العهد به کفر بودند که اسلام تا هنوز به صورت درست در قلب های شان جای نگرفته بود، راجع به این هردوگروه می گوید: ﴿ وَإِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾ ﴾ «(بیادآور) هنگامی را که منافقان وکسانی که در دل های شان بیماری بود، می گفتند: الله و رسولش جز فریب و دروغ ما را وعده نداده اند».

«غُرُورًا» فریب، دروغ.

در اثنای حفرخندق، مسلمانان با صخره ای بزرگی روبرو شدند که از شکستن آن عاجز آمدند، پس پیغمبرﷺ کلند را گرفت و بسم الله گفته صخره را زد که ازآن آتش پرید و آن را پاره کرد، وگفت: «الله اکبر، کلیدهای سرزمین شام برایم داده شد، و سوگند به الله همین لحظه قصرهای سرخ رنگ آن را مشاهده می کنم» بار دوم سنگ را زد و آن را شکست، پس گفت: «الله اکبر، سرزمین فارس برایم داده شد، و سوگند به الله! قصر سفید مدائن را همین لحظه مشاهده می کنم»، سپس بار سوم «بسم الله» گفته آن سنگ را زد و قسمت باقی ماندۀ سنگ را شکست، پس گفت: «الله اکبر، کلیدهای سرزمین یمن برایم داده شد و سوگند به الله از همین جا، دروازه های صنعاء را می بینم».

پس هنگامی که محاصرۀ مدینه از سوی مشرکان طول گرفت، منافقان و مردم ضعیف الإیمان گفتند: «محمد(ﷺ) ما را به فتح روم و فارس بشارت می دهد، در حالیکه هیچ یک از ما به سبب بیم و هراس نمی تواند برای قضای حاجتش بیرون شود، لذا این وعدۀ محمد (ﷺ) جز دروغ بیش نیست».

این چنین با گفتن این سخنان، خبث باطنی شان آشکارگردید.

- گروه سوم: ازخطرناک ترین گروه های منافقان بودند و اینها دیگران را به ترک جهاد دعوت می دادند، چنانکه می گوید: ﴿ وَإِذْ قَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَٰٓأَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَٱرْجِعُوا۟ ﴾ «و(بیادآور) زمانی را که گروهی از منافقان گفتند: ای اهل مدینه (کنار خندق) اقامت گاه شما نیست، پس (به سوی منازل خود) بازگردید». مقصود از «يَثْرِبَ» مدینه است و نام مدینه پیش از هجرت پیغمبرﷺ «یثرب» بود، هنگامی که پیغمبرﷺ هجرت کرد، نام آنرا به «مدینه، طیبه، و طَابَه» نام گذاری فرمود. «مُقَامَ» محل اقامت و بود و باش.

این سخنان عبد الله بن أبی و پیروانش و یا سخنان أوس بن قیظی بود که مردم را به ترک نصرت پیغمبرﷺ ترغیب می داد و آنها را از جهاد منع نموده وا نمود می ساخت که ما در برابر این نیروهای بزرگ، تاب مقاومت وتوان مقابله را نداریم، بنا برآن مصلحت ایجاب می کند که ازین جهاد صرف نظر کنیم.

و هدف شان ازچنین سخنان، کمزور ساختن صف مسلمانان و ایجاد ترس و خوف بیشتر در دل های آنان بود.

- گروه چهارم: افراد ضعیف الایمان و ترسویی بودند که درغم جان و مال و دارایی خود بودند اما نسبت به دوگروه گذشته خفیف تر بودند، اینها می خواستند به عذرهای دروغین، خود را ازصفوف مجاهدین دور نگه دارند و به این غرض عذرهای باطل و بهانه های بی اساسی تراشیده نزد پیغمبرﷺ می آمدند تا اجازۀ رفتن به خانه های شان را بگیرند.

در بارۀ این گروه می گوید: ﴿وَيَسۡتَـٔۡذِنُ فَرِيقٞ مِّنۡهُمُ ٱلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوۡرَةٞ﴾ «وگروهی از ایشان ازپیغمبر (برای بازگشت به خانه های شان) اجازه می خواستند، می گفتند: خانه های ما غیر محفوظ است»، و ازهرنگاه محل خطراست، احتمال دارد که درغیاب ما، مورد تهاجم دشمنان و یا ورود دزدان قرار گیرد، پس لازم است که به ما اجازه داده شود، تا از خانه های خویش حفاظت کنیم، درحالی که این ادعای شان کاملا دروغ بود.

«عَوۡرَةٞ» شکاف میان دو کوه را گویند که از جهت آن خطر ورود دشمن باشد، پس مقصود آنان از «عَوۡرَةٞ» محل رخنۀ دشمن و غیر محفوظ بودن است.

- الله سبحانه در رد این ادعای عاری ازحقیقت ایشان می گوید: ﴿وَمَا هِيَ بِعَوۡرَةٍ﴾ «درحالیکه آن خانه ها غیر محفوظ نیست»، بلکه کاملا محفوظ است و خطری برای ورود دشمن و یا رخنه نمودن دزدان وجود ندارد.

- سپس سبب اصلی این ادعاهای دروغین را بیان می کند: ﴿إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارٗا ١٣﴾ «وآنها (چیزی دیگری) نمی خواستند جز اینکه از جنگ فرار کنند»، یعنی هدف شان ازین گفتارها، فرار از جنگ بود.

- از ضعف ایمان و بی ثباتی ایشان حکایت می کند: ﴿وَلَوۡ دُخِلَتۡ عَلَيۡهِم مِّنۡ أَقۡطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُواْ ٱلۡفِتۡنَةَ لَأٓتَوۡهَا وَمَا تَلَبَّثُواْ بِهَآ إِلَّا يَسِيرٗا ١٤﴾ «و اگر احزاب از جوانب مدینه بر منافقان وارد آن می

شدند، سپس از ایشان بازگشت به سوی شرک (و جنگ با مسلمانان) مطالبه می شد، البته آن را می پذیرفتند (و درپذیرفتن این فتنه) جز اندکی توقف نمی کردند».

ضمیر «دُخِلَتْ» به سوی مدینه راجع است و مقصود ازآن هجوم دشمن بر مدینه است.

و مقصود از «ٱلْفِتْنَةَ» برگشت به سوی کفر و یا جنگ بر ضد مسلمانان است، یعنی اگر کفار وارد مدینه شوند و ازآن گروه ضعیف الإیمان بخواهند که کافر شوند و یا در جنگ بر ضد مسلمانان سهم گیرند، آنان ازین کار باکی نخواهند کرد.

«مَا تَلَبَّثُوا۟ بِهَآ» در پذیرفتن فتنه درنگ نمی کنند.

- یکی ازخصلت های قبیح ایشان را که پیمان شکنی است، حکایت کرده آنها را به محاکمه می کشاند: ﴿وَلَقَدْ كَانُوا۟ عَـٰهَدُوا۟ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ ٱلْأَدْبَـٰرَ﴾ «و بدون شک آنها پیش ازآن با الله تعهدکرده بودند که (به دشمن) پشت نمی کنند» و نمی گریزند.

اینها همان کسانی بودند که درغزوۀ احد دچار سستی شده بودند و سپس توبه نمودند وتعهد کردند که بار دیگر این عمل را تکرار نخواهند کرد، اما با وجود این تعهد، بازهم همان عمل قبلی خود را تکرار نمودند.

- لذا آنها را در برابر این پیمان شکنی شان، مورد تهدید قرار می دهد: ﴿وَكَانَ عَهْدُ ٱللَّهِ مَسْـُٔولًا ﴿١٥﴾﴾ «و در مورد عهد و پیمان الهی پرسیده خواهد شد»، و آنان را در برابر نقض آن باز پرس و مجازات خواهد کرد.

- بعد از افشای رازهای قلبی و هدف اصلی منافقان، برای ایشان بیان می دارد که این همه بهانه برای فرار ازصحنۀ نبرد، هیچ منفعتی را برای ایشان در پی ندارد:

- ﴿قُل لَّن يَنفَعَكُمُ ٱلْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ ٱلْمَوْتِ أَوِ ٱلْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾﴾ «بگو: فرار به شما هیچ سودی نخواهد داشت، اگر از مرگ یا ازکشته شدن فرار کنید، و آنگاه (از زندگی) جز اندکی بهره داده نخواهید شد»، یعنی گریز از مرگ و از قتل راه زندگی نیست، چرا که از اجل محتوم هیچ کسی نمی تواند فرار کند و انسان هرچقدر طولانی زنده بماند بازهم زندگی دنیا ناچیز است و مرگ لازمۀ آن است، لذا الله تعالی درسورۀ نساء آیۀ (۷۷) می گوید: ﴿قُلْ مَتَـٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَٱلْـَٔاخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ﴾ «بگو: بهرۀ دنیا اندک است وآخرت برای پرهیزگاران بهتراست».

پس اگر شما به وسیلۀ فرار، برای مدتی ازقتل نجات یابید، این مدت هر اندازه طولانی هم باشد، باز هم اندک است و بازهم مرگ گریبان گیرشما است.

چرا که مقدرات شما نزد الله است، پس شما نمی توانید ازحوزۀ قدرت و ازحیطۀ مشیت او فرار کنید، لذا می فرماید: ﴿قُلْ مَن ذَا ٱلَّذِى يَعْصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوٓءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً﴾ «بگو: چه کسی می تواند شما را در برابر ارادۀ الله حفاظت کند اگر الله برای شما مصیبتی را اراده کند، و یا (چه کسی می تواند الله را منع کند اگر او برای شما) نعمتی را بخواهد؟»، شکی نیست که هیچ کسی در هیچ حالت و صورتی مانع ارادۀ الله تعالی شده نمی تواند، پس هرگاه ثابت شدکه مقدرات شان نزدالله است، و فرار ازحوزۀ قدرت او ممکن نیست، نباید ازفرمان او انحراف ورزند: ﴿وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾﴾ «وآنها برای خود، جزالله یار و یاوری نخواهندیافت»، که از ایشان سرپرستی کند و در حوادث ایشان را مدد کند.

- سپس الله تعالی کسانی را که مردم را ازجهاد مانع می شدند، هشدار می دهد که حالت ایشان بر وی پوشیده نیست، می فرماید: ﴿قَدْ يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ﴾ «الله خوب می شناسد کسانی را که از میان شما مردم را ازجنگ باز می دارند»، و نمی گذارند که مردم برای جهاد آماده شوند. «ٱلْمُعَوِّقِينَ» اسم فاعل است از باب تفعیل، به معنی باز دارندگان، منصرف کنندگان.

- ﴿وَٱلْقَآئِلِينَ لِإِخْوَٰنِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا﴾ «وکسانی را که به برادران خود می گفتند: به سوی ما بیائید» و در جنگ اشتراک نورزید، زیرا محمد (ﷺ) و یارانش به زودترین فرصت ازبین خواهند رفت.. و بدین ترتیب سعی می ورزیدند تا جلو اشتراک مردم را درجهاد، بگیرند.

«هَلُمَّ» بیایید، این کلمه اسم فعل امر است و در لغت اهل حجاز برای مفرد و تثنیه و جمع، یکسان استعمال می شود، البته در لغت بنو تمیم این کلمه به حیث فعل استعمال می شود و دارای مفرد و تثنیه و جمع است.

موضوع دوم: بیان صفات ناشائسته منافقان

بعد ازآن چند صفت قبیح منافقان را ذکر می کند:

۱- ﴿وَلَا يَأْتُونَ ٱلْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾﴾ «و آنها جز برای مدت اندکی در جنگ حاضر نمی شوند».

۲- ﴿أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ﴾ «آنها (درهمه چیز) برشما بخیل اند»، از همین سبب هیچ نوع همکاری مالی و بدنی با شما نمی کنند. «أَشِحَّةً» جمع «شحیح» است، به معنی بخیل.

۳- ﴿ فَإِذَا جَآءَ ٱلۡخَوۡفُ رَأَيۡتَهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ تَدُورُ أَعۡيُنُهُمۡ كَٱلَّذِي يُغۡشَىٰ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ ﴾ «پس هنگامی که لحظات ترس و بیم فرا رسد، آنها را می بینی که به سویت می نگرند در حالی که چشمان شان (بی اختیار) گردش می کند همانند کسی که به سبب سکرات مرگ به بیهوشی میرود»، و این نتیجۀ همان ترس و بزدلی است که بر آنها مسلط شده است.

۴- ﴿ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلۡخَوۡفُ سَلَقُوكُم بِأَلۡسِنَةٍ حِدَادٍ ﴾ «پس هنگامی که خوف و هراس دور شود (بی ادبانه) با زبان های تیز و خشن، شما را می آزارند»، چنان سخن می زنند و خود را شجاع و بهادر معرفی می کنند که فکر می کنی که فاتح اصلی جنگ آنها هستند و با همه بی حیایی و سفید چشمی مطالبۀ مال غنیمت می کنند.

«سَلَقُوا» با زبان می آزارند، زخم زبان می کنند، از مادۀ «السلق» به معنی اذیت و آزار زبانی، و «حِدَادٍ» جمع «حدید» به معنی تیز و تند.

- بازهم سبب این زبان درازی را بیان می کند: ﴿ أَشِحَّةً عَلَى ٱلۡخَيۡرِۚ ﴾ «و بر گرفتن مال غنیمت بسیار حریص اند»، یعنی با آنکه هیچ گونه خیری درآنها نیست، از یکسو دروغ می گویند و از سوی دیگر بزدل و ترسو هستند، با وجود آن در به دست آوردن مال بسیار حریص و آزمند هستند.

- سبب اصلی و سرمنشأ تمام بدبختی های آنها را بیان می کند: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يُؤۡمِنُواْ ﴾ «این جماعه (اصلا) ایمان نیاورده اند»، و نتیجۀ این ترک ایمان شان اینست: ﴿ فَأَحۡبَطَ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡۚ ﴾ «پس الله اعمال ایشان را نا بود ساخت»، زیرا اساس همه کارهای خیرایمان است، هرگاه ایمان نباشد، اعمال هیچ ثمرۀ ندارد.

- سپس می افزاید: ﴿ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ١٩ ﴾ «و این کار بر الله آسان است».

- بازهم بیان می دارد که این صفات قبیح بزدلی، بخل و خوف، لازم حال آنها است و امر عارضی و موقتی نیست، می گوید: ﴿ يَحۡسَبُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ لَمۡ يَذۡهَبُواْۖ ﴾ «(از شدت خوف و ترس) گمان می کنند که لشکرهای کفار نرفته اند»، و هنوز آنها در حالت محاصرۀ مدینه هستند، با آنکه احزاب همه شکست خورده رفته اند و هیچ گاهی بر نخواهند گشت، ولی با وجود آن ترس و خوف برآنها شدیدا مسلط است.

- ﴿ وَإِن يَأۡتِ ٱلۡأَحۡزَابُ يَوَدُّواْ لَوۡ أَنَّهُم بَادُونَ فِي ٱلۡأَعۡرَابِ يَسۡـَٔلُونَ عَنۡ أَنۢبَآئِكُمۡۖ ﴾ «و اگر لشکرهای احزاب (بار دیگر) بیایند، آرزو می کنند که کاش در میان اعراب، صحرا نشین

شوند (تا از اذیت آنان محفوظ بمانند و) از اخبار شما بپرسند» و به همین پرسیدن از احوال شما بسنده شوند.

- لذا حالت ایشان را در صورت وجودشان در میان مسلمانان بیان می دارد: ﴿وَلَوْ كَانُوا فِيكُم مَّا قَٰتَلُوٓاْ إِلَّا قَلِيلًا ۝٢٠﴾ «و اگر درمیان شما هم بمانند جز مقدار اندکی قتال نمی کنند»، بنا بران، ازنرفتن این گروه بی خاصیت به میدان جهاد اندیشه نداشته باشید و نه به وجود شان خوشحال شوید.

موضوع سوم: ترغیب به اقتدا به رسول الله صلی الله علیه وسلم

بعد از آنکه احوال و عملکرد گروه های منافقان را درغزوهٔ احزاب بیان کرد و بخل و جبن آنان را آشکارساخت و اعمال آنها را تقبیح نمود، اکنون درین آیه همه گروه ها را به اقتدا به قائد بزرگ اسلام دعوت داده می فرماید: ﴿لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ «حقا که برای شما در (زنده گی و شیوهٔ رفتار و گفتار) فرستادهٔ الله سرمشق نیکو است»، درجهاد، درعبادت، در دعوت، در شجاعت، در صبر و حوصله و اخلاق و بردباری و غیره به او اقتدا کنید.

«أُسوَة» به معنی الگو، قدوه، و آن بر دونوع است:

اول: «اسوهٔ حسنه» الگو و پیشوای خوب، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم درتعلیم وتربیه و دعوت به سوی الله به حکمت و موعظهٔ حسنه و مجادلهٔ نیکو و صبر و حوصله و درسائر عبادات بهترین الگو برای مومنان بودند.

دوم: «أسوه سیئه» الگوی بد، چنانکه آبا و اجداد مشرکان، برای آنها الگوی بد بودند که در خرافات و شرک و انواع ظلم و ستم به اجداد خود اقتدا نموده به آنها تمسک می جستند.

- اگرچه سبب نزول آیه خاص است، اما مراد آن عام است، و این آیه مومنان را در کافهٔ امور دینی به اقتدا به پیغمبر ﷺ دعوت می دهد، لذا مومنان درهمه امور باید به رسول الله ﷺ اقتدا کنند، طوری که درسورهٔ حشرآیهٔ (۷) می گوید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُواْ﴾ «وآنچه را که پیغمبر به شما می دهد بگیرید و ازآنچه شما را منع می کند منع شوید»، این آیه نیز اگر چه سبب نزول خاص دارد، اما مراد آن عام است.

- درپایان می گوید: ﴿لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْءَاخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرًا ۝٢١﴾ «برای کسی که ثواب و رحمت الله و روزآخرت را امیدوار باشد و الله را بسیار یاد کند».

۞۞۞

مطلب سوم: (از آيۀ ۲۲-۲۷) ذكرثبات و استقامت مومنان در غزوۀ احزاب

﴿وَلَمَّا رَءَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْأَحْزَابَ قَالُوا۟ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ ۚ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّآ
إِيمَٰنًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾ مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا۟ مَا عَٰهَدُوا۟ ٱللَّهَ عَلَيْهِ ۖ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُۥ وَمِنْهُم مَّن
يَنتَظِرُ ۖ وَمَا بَدَّلُوا۟ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾ لِّيَجْزِىَ ٱللَّهُ ٱلصَّٰدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوْ يَتُوبَ
عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٤﴾ وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا۟ خَيْرًا ۚ وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ
ٱلْقِتَالَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾ وَأَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَٰهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ
فِى قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَٰرَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ
تَطَـُٔوهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾﴾

ترجـــمه:

۲۲- و هنگامی که مومنان احزاب را دیدند، گفتند: این همان ابتلائی است که الله و رسولش به ما وعده داده بودند و الله و رسولش راست گفتند و این ابتلا جزایمان وتسلیم آنهـا را نیفزود.

۲۳- از مومنان مردانی هستند که راستین بوده اند در پیمانی که با الله بستند، پس برخی آنها کسی است که نذرش را به انجام رسانید (و به شهادت رسید) و برخی ازایشان کسی است که در انتظار است وآنها در پیمان خود هیچ تبدیلی ننمودند.

۲۴- تا الله راستگویان را در برابر راستی شان پاداش دهد و منافقان را اگر خواسته باشد عذاب کند، یا (اگر توبه کنند) توبۀ ایشان را بپذیرد، و الله آمرزگار مهربان است.

۲۵- و الله کافران را باخشم شان باز گرداند درحالی که هیچ چیزی به دست نیاوردند و الله (در میدان جنگ) مومنان را ازجنگ، بی نیازساخت و الله توانای غالب است.

۲۶- و الله کسانی از اهل کتاب را که (درین غزوه) احزاب را پشتیبانی کردند، از قلعه های شان فرود آورد، و در دل های شان ترس و هراس افگند (که در نتیجه) گروهی را می کشتید وگروهی را اسیر می گرفتید.

۲۷- و به شما میراث داد زمین ها وخانه ها و سرمایه های ایشان را و زمینی را که هرگز درآن گام نه نهاده بودید و الله برهر چیز توانا است.

تفسیر:

موضوعات این آیات بدین قرار است:

۱- موقف مومنان در غزوهٔ احزاب،

۲- هدف ابتلا به غزوهٔ احزاب،

۳- ذکر پنج انعام بزرگ الله تعالی بر مومنان.

مسئلهٔ اول: موقف مومنان در غزوهٔ احزاب

بعد ازآنکه موقف منافقان و مردمان ضعیف الإیمان و پیمان شکنی های آنها را درین غزوه بیان داشت، حالا درین آیات موقف مومنان راستین را دراین غزوه هنگام رویا رویی با دشمن، مورد بحث قرار می دهد:

۱- ﴿وَلَمَّا رَءَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡأَحۡزَابَ قَالُواْ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ «و هنگامی که مومنان احزاب را دیدند، گفتند: این همان ابتلائی است که الله و رسولش به ما وعده داده بودند» که پیامدش نصرت وپیروزی است.

طوری که درسورهٔ بقره آیهٔ (۲۱۴) وعدهٔ پیروزی امتان گذشته را بعد از ابتلاء حکایت کرده است.

۲- ﴿وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ «و الله و رسولش راست گفتند»، و وعدهٔ الله و پیغمبرش چه به ابتلا باشد و چه به نصرت و پیروزی همه راست و حقیقت است. این گفتار مومنان رد بر گفتار منافقان است که گفته بودند: ﴿مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ١٢﴾ «الله و رسولش به ما، جز فریب را وعده ندادند».

۳- ﴿وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا ٢٢﴾ «و این ابتلا جز ایمان وتسلیم آنها را نیفزود». و با دیدن این واقعه ایمان و تسلیم شان به گفتار الله و پیغمبر افزون گردید. و این آیه از جملهٔ آیاتی است که بر زیادت ایمان دلالت دارد و عقیدهٔ ائمهٔ دین و حدیث نیز همینست که ایمان زیاد و کم می شود.

- بعد ازبیان تصدیق وتسلیم مومنان به وعدهٔ الله ورسولش، ثبات واستقامت و وفای آنها را ذکر می کند: ﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِ﴾ «از مومنان مردانی هستند که راست گفتند در پیمانی که با الله بستند» وآن پیمان عبارت از صبر و شکیبائی هنگام آزمایش و عدم مفارقت ازپیغمبرﷺتا دم مرگ بود، این مومنان در وعدهٔ خود هیچ کوتاهی نکردند.

این راستگویان در وعدهٔ خود دو گروه هستند:

۱- ﴿فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُۥ﴾ «پس برخی آنها کسی است که نذرش را به انجام رسانید» و بعد از آن یا به شهادت رسیده است، و یا به مرگ طبیعی وفات نموده است.

«نَحْب» به معنی نذر، عهد، و اجل.

از انس رضی الله عنه روایت است که او گفت: عمویم – انس بن النضـر – در جنگ بدر نبود، و این موضوع بر وی سخت تمام شد و گفت: من در نخستین جنگ پیغمبرﷺ حاضر نشدم، سوگند به الله! اگر الله تعالی حضور مرا با رسـول اللهﷺ را در جنـگ دیگری نصیبم گرداند، البته الله تعالی خواهد دید که من چه کار می کنم. پس او (انس بن النضر) در جنگ احد با رسول اللهﷺ شرکت نمود، در مسیر راه با سعد بن معاذ روبرو شد، پس انس (ابن النضر) رضی الله عنه به وی گفت: ای ابوعمرو! کجا می روی؟ چه خوش است بوی بهشت که من آن را از سوی احد استشمام می کنم، پس او با مشرکین جنگید تا آنکه کشته شد و در جسد او هشتاد و چند زخم شمشیر، و نیزه و تیر دیده شد.

انس بن مالک رضی الله عنه می فرماید: ما چنین می پنداشتیم که آیـهٔ ﴿مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا۟ مَا عَـٰهَدُوا۟ ٱللَّهَ عَلَيْهِ﴾ در بارهٔ او و امثال او نازل شده است. (۱)

۲- ﴿وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ﴾ «و برخی ازایشان کسی است که در انتظار است»، تا وعدهٔ خود را به اتمام رساند، ﴿وَمَا بَدَّلُوا۟ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾﴾ «وآنها در پیمـان خـود هـیچ تبـدیلی ننمودنـد»، نـه درگفتار و نه در کردار، بر خلاف منافقان که در همه چیز عهد و پیمان خود را تبدیل نمودند.

مسئلهٔ دوم: هدف ابتلا به غزوهٔ احزاب

بعد ازآنکه درین ابتلا، نقض عهد منافقان وثبات و استقامت مومنان را بیان داشت، حالا علت و هـدف ایـن ابـتلا را چنـین شـرح مـی دهـد: ﴿لِّيَجْزِىَ ٱللَّهُ ٱلصَّـٰدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾ «تا الله راستگویان را در برابر راستی شـان پـاداش دهـد و منافقان را اگر خواسته باشد عذاب کند، یا (اگر توبه کنند) توبهٔ ایشـان را بپـذیرد»، و همه تحت مشیئت و ارادهٔ الله تعالی قرار دارد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب قول الله (من المؤمنین رجال صدقوا...) حدیث: ۲۸۰۵ .

درین آیه، ازسه هدف مشخص تذکرداده شده است:

۱- کسانی که در تعهد و پیمان خود ثابت و استوار بودند، و ظاهر و باطن شان یکسان بود، آنها را مورد انعام و اکرام خود قراردهد.

۲- آنانی که هنگام وقوع آزمایش، تعهد خود را تبدیل نمودند و توبه نکردند، طبق مشیت الهی تحت کیفر اعمال خود قرار می گیرند.

۳- آنانی که الله سبحانه بعد از ارتکاب نقض عهد و نقض پیمان خود، دو باره پشیمان شدند و الله برای ایشان توفیق توبه بخشید و آنها توبه کردند، امید است که الله توبۀ ایشان را بپذیرد.

ازآنجا که رحمت الله سبحانه برغضبش غالب است، ازین وجه آیت را به دو اسم دال برمغفرت وفضل واحسانش، پایان می بخشد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ۝٢٤﴾ «شکی نیست که الله آمرزگارمهربان است»، گناهان بندگانش را ستر می کند و بعد از توبه نمودن آنها را در برابر گناهانشان عقوبت نمی کند.

اگر ناقضین عهد وتجاوزکاران، توبه کنند مورد غفران او قرارمی گیرند، زیرا او آمرزگاراست، و مهربان است که درین هنگام، عقاب آنها را به ثواب مبدل می سازد.

مسئلۀ سوم: ذکرپنج نعمت بزرگ الله تعالی بر مومنان

- نعمت اول: پایان دادن معرکۀ جنگ: ﴿وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِغَيۡظِهِمۡ لَمۡ يَنَالُواْ خَيۡرٗاۚ﴾ «و الله کافران را باخشم شان بازگرداند درحالی که هیچ چیزی بدست نیاوردند»، و بدون آنکه به هیچ مراد خود دست یابند، به وسیلۀ یک لشکر نا مرئی که الله تعالی بر آنان مسلط ساخت که در نتیجه مشرکان با تمام ذلت و رسوایی و شرمساری برگشتند، برگشتی که بعد ازآن، خواب هر نوع جنگ و حمله بر مسلمانان را از سر خود پرانیدند.

- نعمت دوم: بی نیاز ساختن مومنان از جنگ: ﴿وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلۡقِتَالَۚ﴾ «والله سبحانه مومنان را ازجنگ بی نیازساخت»، و نیازی نبود که مسلمانان درآن معرکه وارد میدان جنگ تن به تن شوند، بلکه الله تعالی برای این کار فرشتگان و طوفان باد را گماشت.

از عبد الله بن اوفی رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ در غزوۀ احزاب، بر مشرکین چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ سَرِيعَ الْحِسَابِ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الأَحْزَابَ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ

وَزَلْزِلْهُمْ» ای الله ! ای فرود آورندۀ قرآن، ای زود حساب کننده، یا الله! احزاب را شکست بده، یا الله! آنها را شکست بده، و آنها را بلرزان.([1])

محمد بن اسحاق گفته است هنگامی که اهل خندق برگشتند، رسول الله ﷺ فرمود: «لَنْ تَغْزُوَكُمْ قُرَيْشٌ بَعْدَ عَامِكُمْ هَذَا، وَ لَكِنَّكُمْ تَغْزُوْنَهُمْ» قریش بعد از امسال با شما نخواهند جنگید، بلکه شما با آنها می جنگید.

و در صحیح بخاری آمده است، هنگامی که احزاب برگشتند، رسول الله ﷺ فرمودند: «الآنَ نَغْزُوهُمْ وَلاَ يَغْزُونَنَا، نَحْنُ نَسِيرُ إِلَيْهِمْ» حالا ما به جنگ آنها می رویم و آنها به جنگ ما نمی آیند، ماییم که به سوی آنها می رویم. ([2])

و حوادث بعدی نشان داد که دیگر قریش اصلا قصد حمله بالای مدینه را نکردند.

- سپس علت این حکم را بیان می کند: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾﴾ «و الله توانای غالب است»، بدون هر گونه جنگ، می تواند کافران را ریشه کن کند و ذلیل بگرداند و اسلام و پیروان اسلام را پیروز و کامیاب بگرداند.

- **نعمت سوم:** رسوائی و اسارت و کشتار بنو قریظه

بعد از آنکه احوال احزاب وپایان کارآنها را شرح داد، رسوائی یهود بنو قریظه را که بر اساس یک طرح شوم و دسیسهٔ نا میمون می خواستند بر بدنهٔ حکومت نوپای مسلمانان، از پشت سر خنجر بزنند، مورد بحث قرار داده می فرماید: ﴿وَأَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَٰهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ مِن صَيَاصِيهِمْ﴾ «و الله کسانی از اهل کتاب را که (درین غزوه) احزاب را پشتیبانی کردند، از قلعه های شان فرودآورد».

هنگامی که کعب بن اسد قرظی بنا بر وسوسهٔ حیی ابن اخطب پیمان خود را با مسلمانان شکست و با مشرکان همکار شد، درآن هنگام حیی بن اخطب به وی عهد سپرده بود که اگر مشرکان احزاب، بدون از بین بردن مسلمانان، صحنه را ترک گفته برگردند، من با تو خواهم پیوست تا هر مصیبتی که به تو می رسد، به من نیز برسد.

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب الدعاء علی المشرکین بالهزیمة، حدیث: ۲۹۳۳، و صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب استحباب الدعاء بالنصر عند اللقاء، حدیث: ٤٦٤١ .

۲- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، حدیث: ٤١١٠ .

پس هنگامی که الله تعالی مسلمانان را نصرت داد، و کافران را با رسوایی و ذلت برگرداند، مسلمانان به مدینه برگشتند، پس الله تعالی جبرئیل را به سوی پیغمبرﷺ فرستاد و او چنین گفت: «إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى يَأْمُرُکَ أَنْ تَنْهَضَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ» یعنی الله تبارک و تعالی تو را دستور می دهد که به سوی بنوقریظه بر خیزی. پس رسول اللهﷺ فورا به سوی بنو قریظه برخاست و به مسلمانان دستور حرکت داد و عبد الله بن أم مکتوم را بر مدینه گماشت، و پرچم اسلام را به علی رضی الله عنه داد، و رهسپار منازل بنوقریظه شد، و آنها را ۲۵ روز تمام محاصره نمود تا آنکه آنها به داور شدن سعد بن معاذ رضی الله عنه راضی شدند و از قلعه های شان فرودآمدند.

هنگامی که سعد بن معاذ رضی الله عنه آمد، پیغمبرﷺ به وی گفت: «اینها بر اساس حکم و داوری تو از قلعه های شان پایین آمده اند، پس تو در بارۀ ایشان هر طوری که خواسته باشی فیصله کن».

سعد بن معاذ رضی الله عنه پرسید: آیا فیصلۀ من درشأن آنان نافذ خواهد شد؟ پیغمبرﷺ فرمود: آری. او گفت: بر کسانی که درین خیمه نشسته اند نیز نافذ است؟ پیغمبرﷺ فرمودند: آری. سعد در حالی که به غرض احترام و اکرام پیغمبرﷺ رویش را برگردانده بود– به سوی جهتی که پیغمبرﷺ نشسته بودند، اشاره نموده گفت: بر کسی که در آن جهت نشسته است، نیز نافذ است؟ پیغمبرﷺ فرمودند: آری.

پس سعد بن معاذ رضی الله عنه گفت: فیصله و داوری من در بارۀ آنها اینست که مردان شان کشته شوند و اطفال و زنان شان برده گرفته شوند. رسول اللهﷺ فرمودند: بدون شک تو مطابق فیصلۀ الله که بر بالای هفت آسمان است فیصله نمودی.

سپس پیغمبرﷺ به حفر خندق ها دستور دادند، مردان و بالغان شان کشته شده دفن شدند، و اطفال و زنان شان برده قرار داده شدند و مال ها و سرزمین های شان به غنیمت گرفته شد.

-سوی همین واقعه اشاره نموده می گوید: ﴿وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ۝٢٦﴾ «و در دل های شان ترس و هراس افگند (که در نتیجه) گروهی را می کشتید، وگروهی را اسیر می گرفتید».

- نعمت چهارم: غنیمت گرفتن دارائی و زمین های آنان: ﴿وَأَوۡرَثَكُمۡ أَرۡضَهُمۡ وَدِيَٰرَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُمۡ وَأَرۡضٗا لَّمۡ تَطَـُٔوهَاۚ﴾ «و به شما میراث داد زمین ها و خانه ها و سرمایه های ایشان را و زمینی را که هرگز درآن گام نه نهاده بودید».

مقصود از «وَأَرۡضٗا لَّمۡ تَطَـُٔوهَا» برخی گفته اند: زمین خیبر مراد است، و برخی گفته اند: مراد ازآن سر زمین مکه است، قول دیگر اینست که مراد ازآن سرزمین روم و فارس است.

و همچنان همۀ اینها را می توان مقصود آیه قرار داد.

- درپایان می گوید: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٗا ۲۷﴾ «والله برهرچیز توانا است»، و چنانکه شما را وارث مالها و سرزمینهای بنوقریظه قرار داد، قادر است، سرزمینهای کافران دیگر را نیز به تصرف شما درآورد.

❁❁❁

بخش سوم: (ازآیۀ ۲۸- ۳۵) اختیار دادن همسران پیغمبر ﷺ در میان دنیا و آخرت و مقدار ثواب و عقاب ایشان و بیان خصوصیت های اهل بیت نبوت

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ
سَرَاحٗا جَمِيلٗا ۲۸ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا
عَظِيمٗا ۲۹ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ
ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ۳۰ ۞ وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا
لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ۳۱ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ
ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ۳۲ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ
وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ
أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ۳۳ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ
إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۳۴ إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ
وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ

وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ
كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۳۵﴾

ترجــــمه:

۲۸- ای پیغمبر! به همسرانت بگو : اگر شما زندگی دنیا وآرایش آن را می خواهید، پس بیائید شما را هدیه دهم و به طرز شایسته شما را رهاسازم.

۲۹- و اگرالله و رسول و سرای آخرت را می خواهید، پس الله برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی راآماده ساخته است.

۳۰- ای زنان پیغمبر! هرکس ازشما گناه آشکاری را به عمل آورد، برایش دوچند کیفرداده می شود و این کار بر الله آسان است.

۳۱- و هرکس از شما برای الله و رسولش فرمان برداری کند و عمل شایسته انجام دهد، پاداش اورا دو چند خواهیم داد، و برای وی روزی پر ارزشی را فراهم خواهیم ساخت.

۳۲- ای زنان پیغمبر! شما مانند هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر پرهیزگاری می کنید، پس شما با لهجهٔ نرم و ملایم سخن نزنید، زیرا کسی که در دلش بیماری است طمع می کند و سخن شایسته و معقول بگوئید.

۳۳- و درخانه های خویش بمانید (و بدون ضرورت از خانه ها بیرون مروید) و همچون اهل جاهلیت پیشین زینت خود را آشکار مسازید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، و الله و رسولش را اطاعت کنید. الله می خواهد ای خاندان پیغمبر ناپاکی را ازشما دورسازد و شما را کاملا پاک سازد.

۳۴- وآنچه را درخانه های شما ازآیت های الله و دانش، خوانده می شود یاد کنید، یقینا الله دانای اسرار وآگاه است.

۳۵- بی گمان مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان مومن و زنان مومنه، و مردان اطاعت گذار و زنان اطاعت گذار، و مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان شکیبا و زنان شکیبا، و مردان فروتن و زنان فروتن، و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که الله را به کثرت یاد می کنند و زنانی که الله را به کثرت یاد می کنند، الله برای همهٔ ایشان مغفرت و پاداش بزرگی را مهیا کرده است.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر مسائل آتی است:

۱- اختیار دادن همسران پیغمبرﷺ در میان گزینش دنیا و ثواب آخرت،

۲- هشدار آنان به عذاب مضاعف در صورت ارتکاب گناه،

۳- خصائص همسران رسول اللهﷺ،

۴- شرح اوصاف اهل ایمان و یکسان بودن مرد و زن در حصول ثواب آخرت.

مسئلۀ اول: اختیار دادن همسران پیغمبرﷺ در میان گزینش دنیا و ثواب آخرت

هنگامی که الله سبحانه احزاب را متفرق ساخت و مناطق بنو نضیر و بنو قریظه را در تصرف مسلمانان درآورد، همسران پیغمبرﷺ گمان بردند که اموال بیش قیمت و ذخائر یهود برای وی تخصیص داده شده است، پس آنها در اطراف پیغمبرﷺ جمع شدند وگفتند: یارسول الله! دختران کسری و قیصر، در زندگی نهایت عالی و مرفه بسر می برند و ما درحالت فقر و گرسنگی وتنگدستی، زندگی داریم.

پس پیغمبرﷺ ازین مطالبۀ آنها نا راحت شد و برای یک ماه از ایشان دوری گزید، تا آنکه الله تعالی این آیات را نازل فرمود و برای پیغمبر خود دستورداد تا این آیات را برای همسران خود تلاوت کند وآنها را درمیان زندگی دنیا و اختیار الله و رسولش و دارآخرت، مخیّر بگذارد و پیامد اختیار هریک را برای ایشان روشن سازد.

- نخست دنیا را برای همسرانش پیشکش می کند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ﴿٢٨﴾﴾ «ای پیغمبر! به زنان خود بگو: اگر شما زندگی دنیا وآرایش آن را می خواهید بیائید شما را بهره دهم و به طرزشایسته شما را رها سازم».

«أُمَتِّعۡكُنَّ» مقصود از متعه درینجا، همان هدیۀ طلاق است که شوهر به غرض دلجویی زن مطلقه اش، به قدر توان چیزی برایش می دهد، «وَأُسَرِّحۡكُنَّ» و شما را طلاق دهم، آزاد سازم. و سراح جمیل آنست که درآن هیچ نوع ضرر و عمل خلاف شرع نباشد.

- بعد ازآن پاداش عظیم آنها را درصورت اختیار الله و رسول و دارآخرت، بیان می دارد: ﴿وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ﴿٢٩﴾﴾ «و اگر

الله و رسول و سرای آخرت را می خواهید، پس الله برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است».

در صحیح مسلم از جابر رضی الله عنه روایت است او گفت: «ابوبکر رضی الله عنه آمد و از پیغمبر ﷺ اجازهٔ ورود خواست، برایش اجازه داده نشد، بعد از آن عمر (رضی الله عنه) آمد و اجازه خواست، برای او نیز اجازه داده نشد، سپس پیغمبر ﷺ برای هردو اجازه داد و آنان بر پیغمبر ﷺ داخل شدند، پیغمبر ﷺ ساکت نشسته بود و همسرانش در اطرافش بودند. عمر گفت: حتما با پیغمبر ﷺ صحبت می کنم تا شاید به خنده آیند، پس عمر گفت: ای پیغمبر الله ! اگر تو دختر زید – همسر عمر – را می دیدی که پیشتر از من مطالبهٔ نفقه می کرد، پس من به گردنش زدم .. پیغمبر ﷺ ازین سخن عمر (رضی الله عنه) به خنده آمد تا آنکه دندان هایش آشکار شد. پیغمبر ﷺ فرمود: اینها نیز از من مطالبهٔ نفقه دارند، پس ابو بکر به سوی عایشه برخاست تا او را بزند و عمر به سوی حفصه برخاست تا او را بزند، و هردویشان می گفتند: آیا شما از پیغمبر ﷺ چیزی را تقاضا می کنید که نزدش نیست؟ پس آنها گفتند: سوگند به الله ! هیچ گاه از پیغمبر ﷺ چیزی را که نزدشان نباشد، مطالبه نخواهیم کرد، سپس پیغمبر ﷺ برای مدت یک ماه از همسرانش دوری جست، بعد از آن این آیات {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأَزْوَاجِكَ) تا (لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا)} بر وی نازل شد، پس رسول الله ﷺ از عائشه آغاز نموده برایش گفت:

«يَا عَائِشَةُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكِ أَمْرًا أُحِبُّ أَنْ لاَ تَعْجَلِي فِيهِ حَتَّى تَسْتَشِيرِي أَبَوَيْكِ». قَالَتْ: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَتَلاَ عَلَيْهَا الآيَةَ. قَالَتْ: أَفِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْتَشِيرُ أَبَوَيَّ؟ بَلْ أَخْتَارُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ، وَأَسْأَلُكَ أَنْ لاَ تُخْبِرَ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِكَ بِالَّذِي قُلْتُ. قَالَ: «لاَ تَسْأَلُنِي امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ إِلاَّ أَخْبَرْتُهَا، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعَنِّتًا وَلاَ مُتَعَنِّتًا وَلَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّمًا مُيَسِّرًا»

«ای عایشه ! من برایت پیشنهادی دارم و دوست دارم که دربارهٔ آن شتاب نکنی تا آنکه با پدر و مادرت مشوره کنی، عایشه گفت: ای پیغمبر الله ! آن چه چیز است ؟ پس رسول الله ﷺ این آیه را بر وی تلاوت کرد. عایشه گفت: آیا در بارهٔ شما با پدر و مادرم مشوره کنم؟ بلکه من الله و پیغمبرش و جهان آخرت را بر می گزینم و از شما می خواهم که برای هیچ یک از همسران تان آنچه را که من انتخاب نمودم یاد آور نشوید. پیغمبر ﷺ فرمود: هر کدام

آنها که از من بپرسد، من برایش خبر خواهم داد، زیرا الله تعالی مرا انسان سختی کننده و سخت گیر نفرستاده است، بلکه مرا به صفت معلم و آسانی کننده فرستاده است. (۱)

بعد ازآن پیغمبر ﷺ نزد فرد فرد همسرانش رفت و این آیه را بر ایشان تلاوت کرد، و در عین حال آنها را از آنچه که عائشه رضی الله عنها انتخاب نموده بود، نیز آگاه ساخت، پس همهٔ آنها گفتند که ما الله و پیغمبر و دار آخرت را انتخاب می کنیم.

و با این انتخاب آنها، پیغمبر ﷺ خوشحال شدند و در برابر این اختیار نیکو، الله تعالی از ایشان قدردانی کرد و سه چیز را طور پاداش برای آنها عطاکرد:

۱- تحریم نکاح با غیرآنها .

۲- تحریم طلاق و منع استبدال، چنانچه درآیهٔ (۵۲) همین سوره می فرماید: ﴿لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٍ﴾

۳- عدم جواز نکاح باآنها بعد از وفات پیغمبر ﷺ چنانچه درآیهٔ (۵۳) ﴿وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًا﴾ ازین جهت که آنها مادران مومنان و همسران دنیا وآخرت رسول الله ﷺ می باشند.

نا گفته نماند که همسران پیغمبر ﷺ دوازده تن بودند، که ازآن میان تنها عائشه رضی الله عنها را در حالت دوشیزگی ازدواج کردند و دیگر همه زنان شان، بیوه بودند که به غرض تألیف دل های مردم و نشر دعوت اسلامی و ساختار و تشکیل دولت و متحد ساختن کلمهٔ مسلمانان با ایشان ازدواج نموده بودند.

و هدف پیغمبر ﷺ از ازدواج با این زنان هیچ گاه شهوت رانی و شهوت پرستی نبود، زیرا اگر بالفرض چنین مقصدی روی دست می بود، هیچ گاه پیغمبر ﷺ با زنان مُسِنّ و بیوه ازدواج نمی کرد، بلکه با دختران ازدواج می کرد و هیچ مانعی هم در برابر ایشان وجود نداشت، پس چنین سخنان بوی گینی که از مدتی بدینسو به غرض طعن بر ساحهٔ پاک پیغمبر گرامی ﷺ تبلیغ می شود، همه برخاسته از ذهنیت های مریض و متعفن غربی ها است که هر چیز را در مقیاس و معیار خود می سنجند و با اینگونه سخنان ناپاک، می خواهند جلو گسترش اسلام را بگیرند، اما هیچ گاه درین دسایس شان کامیاب نخواهند شد.

۱- صحیح مسلم، کتاب الطلاق ، باب بیان أن تخییر امرأته لایکون طلاقا، حدیث: ۳۷۶۳.

و نامهای زنان پاک پیغمبر ﷺ بدین قرار است:

۱- خدیجه بنت خویلد، نخستین همسر ایشان است که در مکه با وی ازدواج کرد، و تا وقتی که او زنده بود، رسول الله ﷺ با هیچ زن دیگری ازدواج نکرد، او از میان زنان، نخستین زنی بود که به پیغمبر ﷺ ایمان آورد، تا آنکه در سن ۵۴ سالگی در سال هفتم نبوت وفات یافت، و تمام فرزندان پیغمبر ﷺ به جز ابراهیم، ا ز خدیجه متولد شده اند.

۲- سوده بنت زَمعه، در مکه با وی ازدواج کرد و در سال ۵۴ هجری در مدینه وفات یافت.

۳- عائشه دختر ابوبکر صدیق – رضی الله عنهما – زن دانشمند و فقیه و راوی احادیث زیادی از پیغمبر ﷺ است، رسول الله ﷺ در مدینه با وی ازدواج کرد، و او هژده ساله بود که پیغمبر ﷺ وفات کرد و پیغمبر ﷺ جز او با هیچ دوشیزه ای ازدواج نکرده اند، و در ۱۷ رمضان سال ۵۷ هجری در مدینه وفات کرد و در بقیع دفن شد.

۴- حفصه دختر عمر فاروق رضی الله عنهما، در سال ۴۵ هجری در مدینه وفات نمود.

۵- أم سلمه – هند بنت أبو أمیه، در سال ۵۹ و بنا بر روایت دیگر در ۶۲ هجری وفات کرد.

۶- أم حبیبه، رمله دختر ابو سفیان، در سال هفتم هجری هنگامی که در حبشه بود، همسرش وفات کرد، پس رسول الله ﷺ او را به عقد نکاح خود درآورد، و مهریه اش را نجاشی پادشاه حبشه از جانب رسول الله ﷺ مبلغ چهارصد دینار پرداخت، در میان سال های ۴۲ تا ۵۰ هـ وفات نمود.

۷- زینب بنت جحش، قبلا همسر زید بن حارثه بود، هنگامی که زید او را طلاق داد، پیغمبر ﷺ به دستور الله تعالی با وی ازدواج کرد و در سال ۲۰ هجری وفات کرد.

۸- زینب بنت خزیمه ، سه ماه بعد از ازدواجش با پیغمبر ﷺ در سال ۴ هجری وفات یافت، و به سبب انفاقش برفقراء در زمان جاهلیت به «أم المساکین» یاد می شد.

۹- صفیه دختر حیی بن اخطب، او دختر سردار بنو نضیر بود، در جنگ خیبر هنگامی که شوهرش به قتل رسید، او در ضمن یک عده از یهودیان به اسارت درآمده و در سهم دحیه کلبی قرار گرفته بود، پیغمبر ﷺ او را از دحیه کلبی خریداری نمودند، و بعد ازآنکه آزادش کردند، با وی ازدواج نمودند، و در سال ۵۰ و یا ۵۲ هجری وفات یافت.

۱۰- جویریه بنت الحارث، از قبیلهٔ بنو المصطلق، او یکی از کسانی بود که در غزوهٔ بنوالمصطلق به اسارت گرفته شد، پیغمبرﷺ او را آزاد ساخت و با وی ازدواج نمود و به خاطر ازدواج پیغمبرﷺ با وی ، مسلمانان تمام اسیرانی را که ازین قبیله گرفته بودند، آزاد ساختند، و او در سال ۵۵ هـ و بنا بر قول دیگری در ۵۶ هجری وفات کرد.

۱۱- میمونه بنت الحارث هلالی، این آخرین زنی بود که پیغمبرﷺ با وی ازدواج کرد و او در سال ۶۱ هـ و بنا بر قول دیگر در ۶۳ هـ در مقام «سرف» نزدیک مکه وفات کرد.

علاوه برین یازده همسر، دو کنیز نیز داشتند که یکی از ایشان به نام «ماریهٔ قبطیه» و دیگرش ریحانه نام داشت.(۱)

مسئلهٔ دوم : هشدار همسران رسول اللهﷺ به عذاب مضاعف درصورت ارتکاب گناه

بعد ازآنکه الله و رسولش به ازواج مطهرات اختیار گزینش را دادند و آنان الله و پیغمبر و دار آخرت را اختیارنمودند، و با این اختیار، آنها موقعیت بسیارعالی را به دست آوردند، لذا درینجا به غرض نگه داشت این جایگاه عالی آنها را وعظ نموده در برابر ارتکاب معصیت به عذاب دو چند تهدید می کند: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ۝٣٠﴾ «ای زنان پیغمبر! هرکس ازشما گناه آشکاری را به عمل آورد، برایش دوچند کیفرداده می شود و این کار بر الله آسان است».

مراداز «فاحشة مبينة» گناه کبیره ای است که قبح و بدی آن آشکار باشد، مانند رنجانیدن پیغمبر و سوء اخلاق و معاشرهٔ بد، پس درین صورت مستحق عذاب مضاعف می گردند چرا که آنها دارای منزلت برجسته وعالی بوده و درخاندان نبوت و درمحیط وحی زندگی داشتند، لذا آنان نسبت به دیگران بیشتر باید خود را از گناه دور دارند.

ابوحیان گفته است: کسی گمان نکند که مراد از «فاحشه» زنا است، زیرا همسران جمیع پیغمبران، مخصوصا همسران پیغمبرﷺ ازین عمل مصئون و محفوظ بودند.

دلیل دیگراین است که «فاحشه» را به «مُبَيِّنَة» توصیف نموده است و زناعملی نیست که آشکار انجام داده شود، بلکه پنهان انجام داده می شود، پس مقصود از «فاحشه» درین آیه نافرمانی شوهر و رفتار بد با وی است.

۱- الرحیق المختوم ص: ۴۷۳- ۴۷۵ .

علماء ازین آیه، مسئلۀ دادن اختیار به زوجه را در امر طلاق استنباط کرده اند، و اینکه در صورتی که شوهر به همسرش بگوید که تو اختیار داری که با من باشی و یا از من جدا شوی، پس اگر زن، ماندن با شوهرش را انتخاب کند، نزد اکثر علماء نه یک طلاق واقع می شود و نه بیشتر ازآن، زیرا عائشه رضی الله عنه فرموده است: «خَيَّرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاخْتَرْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَلَمْ يَعُدَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا شَيْئًا» رسول الله ﷺ ما را اختیار داد، پس ما الله و پیغمبرش را اختیار کردیم، لذا آن اختیار را بر ما هیچ (یعنی طلاق) نشمرد.[۱]

اما اگر در صورت اختیار، همسر جدایی از شوهرش را انتخاب کند، درین صورت طلاق می شود، و زمانی که شوهر برای همسرش اختیار طلاق را بدهد، این اختیار تا وقتی که از مجلس بیرون نشوند و یا به کار دیگری مشغول نشوند، دوام خواهد داشت، و در صورتی که بعد از دادن اختیار، همسر از مجلس برخاست و بیرون رفت و یا به کار دیگر پرداخت، حق اختیارش از بین می رود و بعد ازآن نمی تواند از حق اختیار استفاده کند، مگر آنکه شوهر برای مدت اختیارش زمان تعیین کند.

مسئلۀ سوم: خصائص همسران رسول صلی الله علیه وسلم

در آیۀ قبلی بیان داشت که در صورت ارتکاب نافرمانی از پیغمبر ﷺ و یا سوء معاشره با ایشان، با عذاب دوچند کیفر داده خواهند شد، حالا درینجا برای ازواج مطهرات هفت خصوصیت ذکر می کند که دلیل شرف و رفعت مکانت ایشان است و آن هفت خصوصیت بدین قرار است:

۱- اعطای ثواب دوچند ثواب در برابر عمل صالح، و آماده کردن روزی نیکو برای ایشان در بهشت.

۲- امتیازآنها نسبت به سائر زنان،

۳- دستور به سخن زدن قوی و عدم نرمش در گفتگو با مردان اجنبی،

۴- ماندن درخانه های شان و منع از آراسته بیرون شدن،

۵- دستور به مداومت بر طاعات: اقامۀ نماز، دادن زکات، اطاعت الله و رسولش،

۶- محقق ساختن سمعت پاک خود از گناهان و خود را به تقوی آراستن ،

۷- تعلیم وتعلم قرآن وسنت و یاد نعمت الهی را برخود داشتن.

۱- صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب من خيّر أزواجه، حدیث: ٤٩٦٢، صحیح مسلم، کتاب الطلاق، باب بیان أن تخییر امرأته لایکون طلاقا إلا بالنیة، حدیث: ٣٧٦١ .

- اول: اعطـای ثـواب دوچنـد: ﴿وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعْمَلْ صَٰلِحًا نُّؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾﴾ «و هرکس ازشما برای الله و رسولش فرمان برداری کند و عمل شایسته انجام دهد، پاداش او را دو چند خواهیم داد و برای وی روزی پر ارزشی را فراهم خواهیم ساخت»، و این روزی با ارزش عبارت از نعمت های جنت است.

مراد از «مرتین» یک مرتبه در برابر طاعت شان و مرتبهٔ دیگـر در برابـر خوشـنودی الله و رسول و معاشرهٔ نیکوی شان.

- دوم: امتیاز آنها نسبت به سائر زنـان: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ﴾ «ای زنان پیغمبر! شما مانند هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید اگر پرهیزگاری کنیـد»، زیـرا فوقیت شما نسبت به سائر زنان، به سبب کمال تقوی اسـت، پـس لازم اسـت کـه تقـوی را باجمیع وسائلش تکمیل نموده شرف و فضیلت خاندان نبوت را حفظ کنید.

- سوم: دستور به سخن زدن قوی و عدم نرمش در گفتگو با مردان اجنبی

۱- ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِۦ مَرَضٌ﴾ «پس شما با لهجهٔ نرم و ملایم سخن نزنیـد، زیرا کسی که در دلش بیماری است طمع می کند»، یعنی در برابر مردان اجنبی، از سخن نرم و ملائمی که موجب طمع افراد مریض القلب گردد، بپرهیزید، بلکه با جدیت سخن بزنید.

۲- ﴿وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾﴾ «و سخن شایسته و معقول بگوئیـد» کـه موجـب خوشـنودی پروردگار باشد و نیز ممکن است که این جمله تفسیر جملهٔ قبلی باشد.

و این حکم تنها مخصوص همسران پیغمبرﷺ نیست، بلکه سایر زنان امت اسلامی، درین آدابی که الله تعالی به آن دستور داده است، تابع و پیرو زنان پیغمبـرﷺ انـد و بایـد هـر زن مسلمان ازین آداب پیروی کند.

«إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ» می تواند ارتباطش به ماقبل باشد و معنـایش همانسـت کـه بیـان کـردیم، و همچنان می تواند ارتباطش به ما بعدش یعنی «فَلَا تَخْضَعْنَ» به باشد، درین صـورت «إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ» جملهٔ شرط، و «فَلَا تَخْضَعْنَ» جملهٔ جزاء می باشد و معنایش اینست که اگر شـما پرهیزگـاری می کنید، با لهجهٔ نرم و شک بر انگیز صحبت نکنید...

و برخی از مفسرین گفته اند: معنای «إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ» اینست که هنگامی که با مردی رو برو می شوید، با وی سخن نرم و ملائم نزنید.

ابوحیان گفته است: و همین معنی برای «أَتَّقَيْتُنَّ»، به مبالغه در مدح همسران پیغمبر ﷺ دلالت دارد، زیرا درین صورت فضیلت آنها نه معلق به تقوی است و نه معلق به نهی از خضوع در گفتار، چرا که آنها عملا متقی هستند و تعلیق به شرط، ظاهرا این مطلب را می رساند که آنها آراسته به تقوی نیستند. درین صورت «أَتَّقَيْتُنَّ» به معنای ملاقات و روبرو شدن است، و استعمال «اتقی» به معنی روبرو شدن در لغت عرب معروف است. (۱)

و مقصود از «مَرَضٌ» درین آیه، رغبت به سوی فسق و فجور است.

- چهارم: ماندن درخانه های شان، و منع از آراسته بیرون شدن: ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ﴾ (۲) «درخانه های خویش بمانید» و بدون ضرورت از خانه ها بیرون مروید.

﴿ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ﴾ «و همچون اهل جاهلیت پیشین زینت خود را آشکار مسازید». «تَبَرُّج» به معنی آشکار ساختن زینت و محاسن خود برای مردان است، و این کار حرام است.

اگرچه این خطاب به زنان پیغمبر ﷺ است، اما حکم آن عام است، زیرا علتی که در دستور به ماندن در خانه ها و عدم آشکار ساختن زینت خود، نهفته است، مخصوص زنان پیغمبر ﷺ نیست، بلکه این علت در عموم زنان موجود است.

چنانچه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که اوگفت: «الْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ، فَإِذَا خَرَجَتْ اسْتَشْرَفَهَا الشَّيْطَانُ» زن (تمام بدنش) عورت است، هنگامی که بیرون شود، شیطان او را بارز جلوه می دهد. (۳)

البته این بدان معنی نیست که خروج زنان از خانه هایشان اصلا جایز نباشد، زنان می توانند از خانه های شان برای رفتن به مسجد و یا به کدام حاجت دیگر بیرون روند، البته شرط آنست که خود آراسته و عطر زده بیرون نروند.

۱- نگاه: البحر المحيط - از ابو حيان اندلسی - : ۲۲۲/۷ .

۲- «قَرْنَ» صیغهٔ امر حاضر برای جمع مؤنث است، از «قرَّ، يَقرُّ، قرارا» ، به معنی بمانید، اصلش «اِقْرَرْنَ»، به غرض تخفیف ، حرف راء اول ، حذف شد، و حرکت آن به ماقبلش داده شد، «اِقَرن» شد، و با متحرک شدن، حرف «قاف» نیازی به همزهٔ وصل نماند، لذا آن هم حذف شد، و «اِقرن» به « قَرْن» تبدیل شد.

۳- سنن ترمذی، أبواب الرضاع، باب ....، حدیث: ۱۱۷۳، امام ترمذی این حدیث را «حسن صحیح غریب» خوانده است، و این حدیث «صحیح» است، نگاه: سلسلة الأحاديث الصحيحة، حديث: ۲۶۸۸.

ولی متأسفانه عادت اهل جاهلیت و راه و روش کافران چنان شیوع یافته است که ازین مرض عموم مسلمانان نیز در امان نمی باشند.

- پنجم: اقامهٔ نماز، ادای زکات، اطاعت الله ورسول او:

بعد ازآنکه الله تعالی آنها را از خضوع در گفتار، و به ماندن در خانه دستور داده از تبرج منع فرمود، درینجا به اعمال خیر دستور می دهد: ﴿وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ﴾ «و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و الله و رسولش را اطاعت کنید»، اطاعت الله و رسولش درهمه چیز حتمی است، اما وجه تخصیص نماز و زکات این است که نماز باعث طهارت نفس و عماد دین است، و زکات طهارت مال و راه مبارزه با فقر است، پس این هردو عبادت، عمود طاعات بدنی ومالی تشکیل می دهند، به همین اساس این دو عبادت را به صورت مشخص ذکر نمود.

ذکر {وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ} از باب عطف عام بر خاص است، و این دستور، همه طاعات را در بر می گرد.

- ششم: محقق ساختن سمعت پاک خود از گناهان، و خود را به تقوی آراستن: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾﴾ «الله می خواهد ای خاندان پیغمبر ناپاکی را ازشما دور سازد و شما را کاملا پاک سازد» تاطاهر و مطهر باشید، پس لازم است که در برابر این دستورات انسان ساز، پروردگارخویش را سپاس گزار شوید.

مقصود از «ٱلرِّجْسَ» گناه است، و تطهیر آن، به تقوی و پرهیز گاری صورت می گیرد، و مراد از «أَهْلَ ٱلْبَيْتِ» تمام خاندان نبوت است به شمول زوجات مطهرات، و اقارب ایشان همچون عموها و فرزندان عموها، و اولاد ایشان است که درآن فاطمه، حسن، حسین و علی -رضی الله عنهم - همه داخل اند.

و چون آیهٔ کریمه تمام اهل بیت پیغمبر ﷺ اعم از ذکور و اناث همه را در بر می گیرد، به همین اساس خطاب به صیغهٔ مذکر آمد و مذکر شدن صیغه بدان معنی نیست که ازواج مطهرات در اهل بیت داخل نباشند، بلکه در قدم نخست مصداق اهل بیت آنها هستند، زیرا طرف خطاب درین آیات ازواج مطهرات پیغمبر ﷺ هستند.

- هفتم: تعلیم وتعلم قرآن وسنت و یاد نعمت الهی را برخود داشتن: ﴿وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِى بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ وَٱلْحِكْمَةِ﴾ «وآنچه را درخانه های شما ازآیت های الله و دانش، خوانده می شود یاد کنید».

مراد به ﴿ءَايَٰتِ ٱللَّهِ﴾ قرآن و مراد به ﴿وَٱلۡحِكۡمَةِ﴾ اسرار قرآن، یاسنت نبوی صلی الله علیه وسلم، و معرفت دین وعمل به آن است، و مراد از ﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ﴾ عام است: ذکرالفاظ آن به تلاوت و معانی آن به تدبر و تفکر و استخراج احکام، وعمل به جوارح همه را دربرمی گیرد.

پس درین آیه «وحی متلو» را به دو بخش تقسیم نموده است:

وحی جلی که عبارت ازقرآن است، و وحی خفی که سنت پیغمبر ﷺ است.

- در پایان می گوید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۝٣٤﴾ «یقینا الله دانای اسرار وآگاه است».

یک اشتباه و دفع آن:

اهل تشیع آیهٔ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا ۝٣٣﴾ را از ما قبلش بریده و ازآن بر معصوم بودن أئمهٔ خود از گناه و خطا استدلال می کنند.

و سپس اهل بیت بودن را به علی ، فاطمه، حسن و حسین - رضی الله عنهم - تخصیص می دهند، و زنان پیغمبر ﷺ را در اهل بیت داخل نمی دانند.

در حالی که این آیهٔ مستقل و جداگانه نیست بلکه قسمت آخر آیه ای است که در آغاز و خاتمهٔ آن همسران پیامبر مخاطب قرار گرفته اند.

به این اساس تخصیص این آیه به چند تن مورد نظر، فریب و دروغ است، چرا که کلمهٔ «أهل البیت» در قدم نخست اطلاقش بر همسر انسان و افرادی می شود که در خانه با انسان یکجا زندگی می کنند، و موارد کاربرد کلمهٔ « أهل» و «أهل البیت» در قرآن همین مطلب را می رساند.

البته شکی نیست علی و فاطمه و حسن و حسین - رضی الله عنهم- نظر به حدیث کساء در مفهوم آیه داخل هستند، اما دخول ایشان در مفهوم آیه، هر گز به معنای اخراج همسران پاک پیغمبر ﷺ از مفهوم آیه نیست، بلکه مصداق آیه در قدم نخست ازواج مطهرات هستند، چرا که نزول آیه در مورد آنها است، به این اساس کسانی که همسران پاک پیغمبر ﷺ را از مفهوم آیه بیرون دانسته و آیه مخصوص فاطمه و علی و حسن و حسین - رضی الله عنهم - می کنند، در تفسیر این آیه تحریف بزرگی را مرتکب شده اند.[1]

۱- در مورد تفسیر این آیه و شکوک و شبهات اهل تشیع پیرامون آن، بحث مفصلی را در اخیر تفسیر این سوره ضمیمه نموده ایم، خوانندگان محترم این بحث را آنجا به مطالعه بگیرند. (م. اکرامی)

مسئلۀ چهارم: شرح اوصاف اهل ایمان و یکسان بودن مرد و زن در حصول ثواب آخرت

بعد ازآنکه اوصاف وخصائص ازواج مطهرات را بیان کرد، به دنبال ان، اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی اهل ایمان را ذکر نموده پاداش بزرگ ایشان را بیان می کند.

از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که او گفت: «به پیغمبرﷺ گفتم: چرا طوری که از مردان در قرآن نام برده می شود، از ما (زنان) نام برده نمی شود؟ پس یک روز در حالی که من موی سر خود را شانه می زدم، آواز پیغمبرﷺ را بر سر منبر شنیدم، پس موی خود را به هم پیچاندم، سپس به دروازه نزدیک شدم، پس پیغمبرﷺ را شنیدم که می گفت: الله عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَٰتِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ﴾ این آیه را تلاوت کرد.[1]

اوصافی که درین آیه برای مردان مومن و زنان مومنه ذکر شده است، ده وصف است:

وصف اول: اسلام است که عبارت از انقیاد ظاهری به دستورات الهی وپیروی از دین و عمل به شرائع واحکام وآداب است: ﴿إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَٰتِ﴾ «یقینا مردان وزنان مسلمان».

- وصف دوم: ایمان و تصدیق تام به احکام و شرائع اسلام است: ﴿وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ﴾ «ومردان مومن و زنان مومنه» .

این آیه دلیل برآنست که هنگامی که اسلام و ایمان یک جا ذکر شوند، مقصود از اسلام اعمال ظاهری، و مقصود از ایمان تصدیق جازم قلبی است.

- وصف سوم: قنوت به معنای دوام طاعت، توام باخشوع وسکون است که ناشی از مجموع اسلام وایمان است، می گوید: ﴿وَٱلْقَٰنِتِينَ وَٱلْقَٰنِتَٰتِ﴾ «ومردان فرمان بردار و زنان فرمان بردار».

فائده: این هرسه وصف برسبیل ترقی ذکرشده است:

نخست اسلام را ذکرکرد که عبارت از انقیاد ظاهری است: انقیاد زبان به تکلم شهادتین، و انقیاد جوارح به اقامۀ نماز و ادای زکات و روزۀ رمضان وحج خانه کعبه وغیره است.

سپس مرتبۀ بلندتر ازآن یعنی ایمان را ذکر نمود که انقیاد باطنی وتصدیق قلبی به الله و فرشتگان وکتابها و پیغمبران و روزآخرت و به تقدیرخیر و شر است.

۱- مسند احمد ، حدیث: ۲۶۶۱۷، و شیخ ارناووط سند این حدیث را صحیح قرار داده است.

و از مجموع اسلام و ایمان قنوت حاصل می شود که عبارت ازخشوع و سکون درطاعت و ادای عبادت ظاهری و باطنی است.

- وصف چهارم: صدق درگفتار و درعمل است که ازجملهٔ خصلت های بسیار نیکو و نشانهٔ ایمان است. طوری که کذب از نشانه های نفاق است، صدق نجات بخش وکذب سبب هلاکت است، می گوید: ﴿وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ﴾ «ومردان راستگو و زنان راستگو»، یعنی هم درگفتارشان صادق اند و هم درکردارشان، این وصف اشاره به حفظ زبان وجوارح است.

- وصف پنجم: صبر و شکیبائی: ﴿وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ﴾ «و مردان شکیبا و زنان شکیبا»، یعنی بر مصائب و تحمل سختی و تکلیف و به جا آوری عبادات و ترک معاصی و گرفتاری به مصیبت، صبر و شکیبایی می کنند.

- وصف ششم: فروتنی و انکسار: ﴿وَٱلْخَٰشِعِينَ وَٱلْخَٰشِعَٰتِ﴾ «و مردان فروتن و زنان فروتن»، یعنی از مراقبت الهی و بیم عذاب او فروتن و عاجز و منکسر هستند، و هیچ گاه عباداتی را که انجام می دهند، موجب تکبر و غرورشان نمی شود.

- وصف هفتم: دادن صدقه و احسان به محتاجین است: ﴿وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَٰتِ﴾ «مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده»، یعنی آنها بخیل و ممسک نیستند، بلکه به خاطر رضای الله تعالی و بر حسب توان با دل فراخ انفاق می کنند.

- وصف هشتم: روزه گرفتن: ﴿وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ﴾ «و مردان روزه دار و زنان روزه دار»، و روزه تزکیه نفس و تزکیهٔ بدن هر دو است.

وصف نهم: حفاظت عفت ازآلودگی ها : ﴿وَٱلْحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَٰفِظَٰتِ﴾ «و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن»، مگر ازآنچه که الله تعالی برای ایشان حلال قرار داده است.

و در سورهٔ مؤمنون فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَٰفِظُونَ ۝٥﴾ «و کسانی که شرمگاه خود را (از حرام) نگاه می دارند».

پس کسی که پردهٔ پاکدامنی را چاک نموده دست به زنا بزند، چاک نمودن همه محرمات دین بر وی آسان خواهد بود و کسی که شرمگاه خود را نگه دارد و عفت نفس را رعایت کند، از جملهٔ پاکانی خواهد شد که مستحق رضای الهی خواهند گردید.

- وصف دهم: الله تعالی را به کثرت یاد کردن: ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ﴾ «و مردانی که الله را به کثرت یاد می کنند و زنانی که الله را به کثرت یاد می کنند»، درجمیع احوال و اوقات الله را به کثرت یاد می کنند، در اوقات نماز، در وظائف، در وقت خورد ونوش،

هنگام سفر و خواب، در وقت سوارشدن و فرودآمدن، در وقت خرید و فروش وغیره چنانکه درسورهٔ آل عمران می گوید: ﴿ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ ﴾ «(خردمندان کسانی اند که) «الله را ایستاده و نشسته و خفته برپهلو یاد می کنند و درآفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند (و می گویند) ای پروردگارما ! اینها را بیهوده نیافریدهٔ، تو را به پاکی یاد می کنم، پس مارا ازآتش دوزخ نگه دار».

درسورهٔ احزاب مومنان را به ذکر و تسبیح فراوان دستورمی دهد: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾ ﴾ «ای مومنان الله را بسیار یاد کنید و صبحگاهان و شامگاهان به تسبیح وتقدیس او بپردازید».

- بعد ازآنکه این اوصاف عالی و خجستهٔ اهل ایمان را تفصیلا بیان داشت، پاداش بزرگ آنهارایاد آور می شود: ﴿ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾ ﴾ «الله برای همهٔ ایشان مغفرت و پاداش بزرگی را مهیا کرده است» که کمیت وکیفیت آن پاداش را جز الله تعالی کسی نمی داند.

۞۞۞

بخش چهارم: ازآیهٔ (۳۶-۴۸) وجوب اطاعت از الله و پیغمبر و دستور به تسبیح و تقدیس الله تعالی و بیان صفات و مسئولیت های دعوتی پیغمبر ﷺ.

آیات این بخش در دومطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (ازآیهٔ ۳۶-۴۰) اعلان وجوب اطاعت از الله و رسولش ومنع ازمخالفت ایشان

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ ۖ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾ مَّا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ ۖ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ﴿٣٨﴾ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ

يَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن
رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

ترجمه:

۳۶- برای هیچ مرد و زن مؤمنی درست نیست که چون الله و رسولش به کاری دستوردهند، ایشان را درکارخویش اختیاری باشد، و هرکس الله و رسولش را نافرمانی کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است.

۳۷- و (به یادآور) هنگامی که به شخصی که الله بر وی انعام کرده بود و تو بر وی انعام کرده بودی، می گفتی: همسرت را نگه دار و از الله بترس، و پنهان می داشتی در دلت آنچه را که الله آشکار کنندۀ آن است، و از مردم می ترسیدی، درحالیکه الله سزاوارتر است که از وی بترسی، پس هنگامی که زید نیاز خود را به او پایان داد، او را به همسری تو درآوردیم تا بر مومنان در نکاح کردن همسران پسرخوانده گان شان مشکلی نباشد، هنگامی که نیاز خود را به آنها به پایان برسانند و فرمان الله باید انجام داده شود.

۳۸- بر پیغمبرگناهی نیست درآنچه که الله برایش حلال ساخته است، سنت الهی در حق کسانی (یعنی پیغمبرانی) که پیش گذشته اند نیز همین بوده است، و فرمان الله حتمی و لازمی است.

۳۹- (پیغمبران پیشین) کسانی بودند که پیام های الله را می رسانیدند و از وی می ترسیدند وجز الله ازهیچ کس نمی ترسیدند و همین بس است که الله حسابگر (زحمات و ثواب اعمال) آنها است.

۴۰- محمد پدر هیچ کس از مردان شما نیست ولیکن فرستادۀ الله وآخرین پیغمبران است، و الله به هر چیز دانا است.

تفسیر:

مسایلی که این آیات برآن مشتمل است، بدین قرار می باشد:

۱- اعلان وجوب اطاعت الله و رسول ﷺ،
۲- واقعۀ طلاق شدن زینب و ازدواج پیغمبر ﷺ با وی،
۳- حکمت این ازدواج،
۴- ابطال آثار پسر خوانده گرفتن و بیان خاتمیت رسالت محمد ﷺ.

مسئلۀ اول: اعلان وجوب اطاعت از الله و رسولش ﷺ

بعد ازآنکه الله تعالی به پیغمبرش ﷺ دستور داد که برای همسرانش اختیار ماندن در نکاح او ویا گرفتن طلاق را دهد تا کسی در مورد پیغمبر ﷺ چنین گمان نکند که می خواهد به دیگران ضرر برساند و پیغمبر ﷺ این فرمان الهی را عملی نمودند و بعد ازآن نصائحی را برای همسران پیغمبر ﷺ بیان داشت، حالا لزوم و فرضیت اطاعت از الله و رسولش را اعلان می کند: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ «و برای هیچ مرد و زن مومنی درست نیست که چون الله و رسولش به کاری دستور دهند، ایشان را درکار خویش اختیاری باشد» بلکه پیروی از فرمان الله تعالی و رسولش واجب است و مخالفت از فرمان آنها گناه سنگین است، برابر است که آن حکم الله و پیغمبرش طلبی باشد، یا حکم خبری درهر دو صورت جائز نیست که بندۀ مومن حُکم نفس خود را اختیارکند زیرا چنین کاربا ایمان منافاتِ دارد.(۱)

در بارۀ نزول این آیه مفسرین گفته اند که پیغمبر ﷺ زینب بنت جحش را - که دختر عمۀ پیغمبر ﷺ بود - برای زید بن حارثه پسرخواندۀ خود، خواستگاری نمود، اما زینب - رضی الله عنها در جواب گفت: من با او نکاح نمی کنم، چرا که از لحاظ نسب، من نسبت به او برترم. پیغمبر ﷺ برای زینب گفت: بلکه با او نکاح کن، پس او گفت: ای پیغمبر الله (ﷺ) درین مورد با خود فکر می کنم، پس در حالی که آن دو با هم صحبت می کردند، الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ﴾ هنگامی که این آیه نازل شد، زینب گفت: ای پیغمبر الله ! آیا این نکاح را برایم می پسندی؟ پیغمبر ﷺ فرمود: بلی . زینب گفت: اگر چنین باشد، پس من از رسول الله ﷺ نا فرمانی نمی کنم و خود را به نکاح او دادم .

البته نا گفته نماند که مفهوم آیه عام است و از الله و رسولش درهر کاری که دستور دهند، اطاعت واجب است و بندۀ مؤمن اختیار رد کردن را ندارد.

این آیه از حیث حکم همانند آیۀ (۶) همین سورۀ احزاب است که الله تعالی درآن فرمود: ﴿ٱلنَّبِىُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ «پیغمبر درتصرف امور مسلمانان، ازنفس خود شان سزاوارتراست».

۱- بدائع التفسیر: ۴۲۷/۳.

و همچنین درسورۀ حشرآیۀ (۷) می گوید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟﴾ «وآنچه را که پیغمبر به شما داد بگیرید و ازآنچه شما را منع کرد، منع شوید»، این آیه هر چند نزولش در بارۀ تقسیم مال غنیمت است، اما حکمش عام است.

- از مخالفت الله و رسولش هشدار داده می گوید: ﴿وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَـٰلًا مُّبِينًا ۝٣٦﴾ «وهرکس الله و رسولش را نافرمانی کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است».

درسورۀ نور می گوید: ﴿فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝٦٣﴾ «پس کسانی که از فرمان پیغمبر مخالفت می کنند، باید بترسند ازینکه ایشان را بلایی (درجان ومال و در دار و دیارشان در دنیا) یاعذاب دردناکی (درآخرت) برسد».

زینب بنت جحش با آنکه از قریش و دارای نسب بس عالی بود، فرمان پیغمبر ﷺ را بجاآورد و زید بن حارثه را که بردۀ آزاد شده بود به شوهری پذیرفت.

این حکم بیانگر آنست که مسلمانان از هر جنس و نسبی که باشند با هم برابر اند، چرا که اسلام فوارق نسبی و حَسَبی را از میان می بردارد، وآنچه که سبب برتری است همانا تقوی وعمل صالح است.

یک عده علماء ازهمین آیه استدلال نموده اند که در امر ازدواج کَفائَت (برابری) در نسب، شرط نیست، بلکه کَفائَت در دین شرط است، و دلیل شان نیز همین واقعۀ ازدواج زید با زینب است، که زینب قرشی بود، و زید بردۀ آزاد شده، و به همین ترتیب مقداد بن الأسود که قرشی نبود، با ضُباعه بنت زبیر ازدواج کرد، و ابوحذیفه، خواهرش فاطمه بنت ولید را به زوجیت سالم - که از جملۀ موالی بود- داد، و همچنان بلال رضی الله عنه خواهر عبد الرحمن بن عوف را به زوجیت گرفت.

این همه دلیل آنست که در زوجیت برابری در حَسَب و نسب شرط نیست و تنها آنچه که شرط است، دینداری و تقوی است.

مسئلۀ دوم: واقعۀ طلاق شدن زینب و ازدواج پیغمبر ﷺ با وی

اگرچه دراسلام شریف و وضیع فرقی ندارد، ولی کَوامِن نفسی و امور طبعی که در داخل انسان وجود دارد، عملکرد انسان را تحت تأثیر خود قرار می دهد، به همین اساس با آنکه زینب رضی الله عنها به دستور پیغمبر ﷺ تن داد و با زید ازدواج کرد، اما آن دو نتوانستند یک زندگی موفقانه را پایه گذاری کنند، بلکه بر عکس مناسبات شان روز به روز تیره می

شد، و زید نزد پیغمبر ﷺ از برخورد زینب شکوه می کرد، تا جایی که زید قصد کرد همسرش را طلاق دهد، ولی پیغمبر ﷺ زید را به عدم طلاق توصیه می کرد، درین آیه سوی همین قصه اشاره نموده می گوید: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِىٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ﴾ «و (به یادآور) هنگامی را که به شخصی که الله بر وی انعام کرده بود و تو بر وی انعام کرده بودی، می گفتی: همسرت را نگه دار و از الله بترس» و او را طلاق مده.

مقصود از {أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ} زید پسر حارثه پسر خواندهٔ پیغمبر ﷺ است، و مقصود از نعمت الله تعالی بر وی، نعمت هدایت و توفیق به اسلام است، و مقصود از نعمت پیغمبر ﷺ بر وی، نعمت آزاد ساختن از بردگی و تربیت و پرورش نیکو است.

و اینکه پیغمبر ﷺ زید را ازطلاق دادن منع می کرد، این از باب الزام نبود، بلکه از باب مشوره و نهی تنزیه بود.

البته پیغمبر ﷺ از طریق وحی دانسته بود که زید همسرش را طلاق خواهد داد و او با وی ازدواج خواهد کرد، تا عقیدهٔ جاهلیت درعدم جواز همسر مطلقهٔ پسر خوانده از میان رود، و در عین حال پیغمبر ﷺ ازآن بیم داشت که این اقدام او برای تبلیغات سوء منافقان زمینه را مساعد خواهد ساخت.

-پس الله سبحانه به این امور اشاره نموده می گوید: ﴿وَتُخْفِى فِى نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَىٰهُ﴾ «و پنهان می داشتی در دلت آنچه را که الله آشکار کنندهٔ آن است، و از مردم می ترسیدی، درحالیکه الله سزاوارتراست که از وی بترسی».

این معاتبهٔ پیغمبر ﷺ بدان سبب بود که الله تعالی پیغمبرش را آگاه ساخته بود که زید همسرش را طلاق خواهد داد و زینب به عقد نکاح او درآمده از جملهٔ أمهات المؤمنین خواهد شد، و هنگامی که زید نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت که او می خواهد زینب را طلاق دهد، با وجود آنکه پیغمبر ﷺ از حتمی بودن وقوع طلاق آگاه شده بود، باز هم گفت: «زنت را نگه دار» یعنی طلاقش مده. لذا الله تعالی پیغمبرش را سرزنش کرد که باید چنین نمی گفت.

به هر حال زندگی نا موفق آن دو کارش به آنجا کشید که زید تصمیم قاطع گرفت و زینب را طلاق داد وعدتش گذشت.

- چون نکاح زید و طلاقش مقدمهٔ تشریع حکم الهی و ابطال رسم جاهلیت بود، بنا برآن الله سبحانه بعد ازگذشت عدت زینب، تزویج او را به رسول ﷺ اعلان نمود: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ

﴿...مِّنۡهَا وَطَرٗا زَوَّجۡنَٰكَهَا﴾ «پس هنگامی که زید نیاز خود را به او پایان داد، او را به همسری تو درآوردیم».

«قَضَىٰ» پایان داد، «وَطَرٗا» حاجت، نیاز، و «قَضَىٰ مِّنۡهَا وَطَرٗا» نیاز خود را برآورده ساخت، و در زندگی با وی برایش نیازی نماند و طلاقش داد.

در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه روایت است او گفت: «هنگامی که عدت زینب سپری شد، پیغمبرﷺ به زید گفت: برو زینب را برایم خواستگاری کن. انس می گوید: پس زید نزد زینب رفت در حالیکه زینب خمیرش را مایه می افزود، زید می گوید: هنگامی که او را دیدم در سینه ام بسیار بزرگ و با هیبت معلوم شد و نتوانستم به سویش بنگرم، چرا که پیغمبرﷺ او را خواستگاری نمودند، لذا پشت خود را به سویش کردم و به عقب به سویش نزدیک شدم، و گفتم: ای زینب ! پیغمبرﷺ مرا برای خواستگاری تو فرستاده است. زینب (رضی الله عنها) در پاسخ گفت: من هیچ کاری انجام نخواهم داد تا آنکه با پروردگارم مناجات (استخاره) نکنم، پس به سوی مصلاّیش بر خواست، و (درین هنگام) بر پیغمبرﷺ قرآن (یعنی آیۀ ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيۡدٞ مِّنۡهَا وَطَرٗا زَوَّجۡنَٰكَهَا﴾ نازل شد، و پیغمبرﷺ آمد و بدون اجازه بروی داخل شد..(۱)

این حدیث و آیۀ مبارکه به این مطلب صراحت دارد که ازدواج زینب با پیغمبرﷺ ازجانب الله سبحانه صورت گرفته است، نه به فعل خود رسول اللهﷺ.

و به همین اساس زینب بنت جحش رضی الله عنها، بر دیگر ازواج مطهرات، افتخار می کرد، چنانچه در صحیح بخاری از انس رضی الله عنها روایت است که او گفت:

«فَكَانَتْ زَيْنَبُ تَفْخَرُ عَلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقُولُ زَوَّجَكُنَّ أَهَالِيكُنَّ وَزَوَّجَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَوَاتٍ»

«زینب برهمسران پیغمبرﷺ افتخارنموده می گفت: شما را فامیلَ های تان به ازدواج داده اند، مرا الله تعالی از بالای هفت آسمان به ازدواج (پیغمبرﷺ) درآورده است».(۲)

و ازدواج پیغمبرﷺ با زینب در سال پنجم هجری صورت پذیرفته بود و ده سال بعد از وفات پیغمبرﷺ به عمر ۵۳ سالگی وفات یافت.

۱- صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب زواج زینب بنت جحش، حدیث: ۳۵۷۵ .

۲- صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب و کان عرشه علی الماء، حدیث: ٦٩٨٤.

این آیۀ مبارکه در عین حال برای زید بن حارثه رضی الله عنه نیز شرف و منزلت هست، هنگامی که الله تعالی با نزول آیۀ {ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ} نسبت او را به سوی محمد ﷺ ممنوع قرار داد، در عوض نامش را در قرآن کریم ذکر نمود که این یک شرف جاودانی برای او است.

مسئلۀ سوم: حکمت این ازدواج

می گوید: ﴿لِكَيۡ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ حَرَجٞ فِيٓ أَزۡوَٰجِ أَدۡعِيَآئِهِمۡ إِذَا قَضَوۡاْ مِنۡهُنَّ وَطَرٗاۚ﴾ «تا بر مومنان در نکاح کردن همسران پسرخوانده گان خویش، مشکلی نباشد، هنگامی که نیاز خود را به آنها به پایان برسانند» و آنها را طلاق دهند و یا اینکه شوهران شان بمیرند.

«أدعیاء» جمع «دَعِيّ» به معنی پسر خوانده.

- درپایان می گوید: ﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ مَفۡعُولٗا ٣٧﴾ «و فرمان الله باید انجام داده شود» یعنی ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب، یک امر قطعی و فیصله شده از جانب الله است.

- سپس الله تعالی از سنت و دستور خود در بارۀ پیغمبران خبرداده می فرماید: ﴿مَّا كَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنۡ حَرَجٖ فِيمَا فَرَضَ ٱللَّهُ لَهُۥۖ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلُۚ﴾ «بر پیغمبر گناهی نیست درآنچه که الله برایش حلال ساخته است، سنت الهی در حق کسانی (یعنی پیغمبرانی) که پیش گذشته اند نیز همین بوده است» که ایشان می توانستند از آنچه الله تعالی برای ایشان حلال گردانده است، بهره مند شود و درین امر هیچ حرج و مشقتی بر آنها نبود، پس ای پیغمبر در ازدواج با مطلقۀ پسرخوانده ات نیز بر تو حرجی نیست، زیرا این کار برایت حلال است.

سپس می فرماید: ﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ٣٨﴾ «و فرمان الله حتمی و لازمی است».

این آیه در حقیقت رد بر منافقانی است که درمورد نکاح پیغمبر ﷺ با مطلقۀ زید که پسر خواندۀ پیغمبر ﷺ بود، زبان درازی می کردند و همچنان رد بریهود است که کثرت همسران را درشان پیغمبر ﷺ عیب می پنداشتند.

«قَدَرٗا مَّقۡدُورًا» فیصلۀ تمام شده و حتمی. ذکر «مَّقۡدُورًا» بعد از «قَدَرٗا» به غرض تأکید است، مانند «لیلٌ ألیل» شب بسیار تاریک، و مقصود از «قَدَرٗا» همان ارادۀ ازلی است که به اشیاء تعلق می گیرد.

پس مطلب «قَدَرٗا مَّقۡدُورًا» اینست که ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب یک امر مقدر و لازم الوقوع بوده است و جایی برای انکار درآن نیست.

- سپس الله تعالی پیغمبرانش را مدح نموده می فرماید: ﴿ ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ﴾ «(پیغمبران)کسانی اند که پیام های الله را می رساندند و از وی می ترسیدند وجز الله ازهیچ کس نمی ترسیدند»، و جاه و جلال و قدرت و سطوت و انتقاد کسی هیچ گاه آنها را از رسانیدن و تبلیغ احکام الهی مانع نمی شد، چنانکه درسورۀ مائده آیۀ (۵۴) می گوید: ﴿ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ ﴾ «و ازملامت مردم هرگز نمی هراسیدند»، پس خاتم النبیین محمدﷺ نیز مسلک آنها را تعقیب، وسلوک آنان را تایید می کند.

- درپایان می گوید: ﴿ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا ٣٩ ﴾ «وهمین بس است که الله حسابگر است»، و حافظ و ناصر بندگان خاص خود بوده و آنان را در برابر زحمات و تکالیف و اعمال صالحۀ شان پاداش می دهد.

مسئلۀ چهارم: ابطال آثار پسرخوانده گرفتن ، و بیان خاتمیت رسالت محمدﷺ

- هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کرد، منافقان اعتراض کردندکه محمدﷺ مطلقۀ پسر خود را به نکاح گرفته است، پس الله سبحانه درجواب آنها می گوید: ﴿ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ ﴾ «محمد پدر هیچ کسی ازمردان شما نیست»، لذا در نکاح او با زنان مطلقۀ هریک شما مانعی نیست، و آنچه که بر وی حرام است، نکاح با مطلقۀ پسر حقیقی است، به این اساس در ازدواج او با مطلقۀ زید بن حارثه، هیچ مانعی نیست چرا که زید پسر محمدﷺ نیست بلکه پسر حارثه است، و محمدﷺ پدر نسبی هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه پیغمبر الله و تبلیغ کننده و رسانندۀ احکام الهی است.

البته این بدان معنی نیست که پیغمبرﷺ پسری نداشته باشد، چرا که پیغمبرﷺ پسران نسبی به نام قاسم و ابراهیم، داشتند، ولی آنها در حالی کودکی پیش از بلوغ و رسیدن به مرحلۀ رجولیت وفات کردند و علاوه برآن، چهار دختر به نام های زینب، رقیه، أم کلثوم و فاطمه - رضی الله عنهن - داشتند که سه دختر اول الذکر، در حیات پیغمبرﷺ وفات یافتند، وفاطمه رضی الله عنها شش ماه بعد از وفات پیغمبرﷺ در گذشت.

- بعد ازآن رابطۀ معنوی پیغمبرﷺ را با عموم مومنان بیان می دارد: ﴿ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ﴾ «ولیکن فرستادۀ الله و خاتمۀ پیغمبران است».

«خَاتَم» به معنی مهر، و بر چیزی هنگامی مهر زده می شود که کار او بـه پایـان برسد و چون با نبوت و رسالت محمدﷺ سلسلۀ رسالت خاتمـه یافـت، لـذا الله تعالی او را «خاتم النبیین» نامید.

پس مطلب ﴿وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ اینست که الله تعالی سلسلۀ نبوت را به او خاتمه بخشید، پس نه بعد از او پیغمبری فرستاده می شود و نه همراه با او کسـی بـه صفت پیغمبر برگزیده می شود.

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «يُرِيْدُ لَوْ لَمْ أَخْتِمْ بِهِ النَّبِيِّين لَجَعَلْتُ لَهُ ابْناً يَكُونُ بَعْدَهُ نَبِيّاً ...» مراد الله تعالی اینست: هرگاه اگر پیغمبران را به او خاتمه نمی دادم، البته برایش پسری می آفریدم که بعد از وی پیغمبر می شد.

و همچنان او گفته است: و چون فیصلۀ الله همین بـوده اسـت کـه بعـد از وی پیغمبـری نیست، لذا برایش پسری که به مرحلۀ رجولیت برسد، نداد، اما عیسـی (عليه السلام) هنگـامی کـه فرود می آید، به صفت یکی از امت محمدﷺ طبق شریعت ایشان عمل می کند.

پس این آیه دلیل روشن است که بعد از پیغمبرﷺ دیگر هیچ رسول ونبی فرستاده نمی شود، و درین باره از صحابۀ کرام احادیث زیادی نیز روایت شده است، ازآن جمله:

۱- درصحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ إِلَّا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ»

«مثال من و مثال پیغمبران پیش از من همانند مثال مردی است که خانه ای ساخت، پس آن خانه را بسیار خوب و قشنگ ساخت، به جز جای یک خشت در یک کنج، پس مـردم بـه گرد آن خانه می گردند و از زیبایی آن درشگفت می شوند و می گویند: کـاش ایـن خشت (درینجا) نهاده می شد (تا حسن و جمال آن کامل می گردید) پس من همان خشت هستم، و من خاتم پیغمبران هستم».[1]

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب خاتم النبیین، حدیث: ۳۵۳۵، و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب ذکر کونهﷺ خاتم النبیین، حدیث: ۶۱۰۱ .

۲- و همچنان از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت است که او گفت: پیغمبرﷺ را شنیدم که می گفت: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِيَ الْكُفْرَ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِيَّ وَأَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ أَحَدٌ»

«من چندین نام دارم، من محمد هستم، احمد هستم، ماحی هستم که الله به وسیلهٔ من کفر را محو می کند، و «حاشر» هستم که مردم به دنبال من گرد هم آورده می شوند، و «عاقب» هستم که بعد از من دیگر هیچ پیغمبری نیست». (۱)

۳- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند: «إِنَّ الرِّسَالَةَ وَالنُّبُوَّةَ قَدْ انْقَطَعَتْ فَلاَ رَسُولَ بَعْدِي وَلاَ نَبِيَّ، قَالَ: فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: لَكِنِ الْمُبَشِّرَاتُ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: رُؤْيَا الْمُسْلِمِ، وَهِيَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَاءِ النُّبُوَّةِ»

«رسالت و نبوت هردو منقطع شده اند، بعد از من نه دیگر رسولی است و نه نبی ای. – انس گفت: پس این سخن بر مردم سخت تمام شد. پس پیغمبرﷺ گفت: البته «مُبَشِّرات» باقی است. صحابه گفتند: ای رسول الله ! «مبشرات» چه است؟ فرمود: رؤیای (صادق) مسلمان است، و آن جزء از اجزای نبوت است» .(۲)

این احادیث نیز بر خاتم الرسل بودن پیغمبرﷺ به صراحت دلالت دارند.

- بازدرپایان می گوید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝٤٠﴾ «و الله به همه چیز دانا است»؛ دانا است به کسی که سلسلهٔ نبوت به او آغاز گردیده و به کسی که این سلسله به اوپایان می یابد، که مصداق آن محمدﷺ است که او خاتمهٔ سلسلهٔ زرین نبوت است .

دلائل خاتمیت او درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۵۸) درسورهٔ انبیاءآیهٔ (۱۰۷) درسورهٔ فرقان آیهٔ (۱) ودرسورهٔ سبأ آیهٔ (۲۸) مذکوراست، به این آیات مراجعه شود.

۞۞۞

۱- صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب فی أسمائه صلی الله علیه وسلم، حدیث: ۶۲۵۲.

۲- سنن ترمذی، أبواب الرؤیاء، باب ذهبت النبوة و بقیت المبشّرات، حدیث:۲۲۷۲، این حدیث را امام ترمذی، «صحیح» قرار داده است، و نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۱۶۳۱ .

مطلب دوم: (از آیهٔ ۴۱-۴۹)

دستور به تعظیم الله و بیان صفات و مسئولیت های دعوتی پیغمبر ﷺ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ۝٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ۝٤٢ هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي
عَلَيۡكُمۡ وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا ۝٤٣ تَحِيَّتُهُمۡ يَوۡمَ
يَلۡقَوۡنَهُۥ سَلَٰمٞۚ وَأَعَدَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَرِيمٗا ۝٤٤ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ۝٤٥ وَدَاعِيًا
إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا ۝٤٦ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَضۡلٗا كَبِيرٗا ۝٤٧ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ
وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَدَعۡ أَذَىٰهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ۝٤٨ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحۡتُمُ
ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمۡ عَلَيۡهِنَّ مِنۡ عِدَّةٖ تَعۡتَدُّونَهَاۖ فَمَتِّعُوهُنَّ
وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ۝٤٩﴾

ترجـــمه:

۴۱- ای مومنان الله را بسیار یاد کنید.

۴۲- و صبح گاهان و شامگاهان به تسبیح او بپردازید.

۴۳- او کسی است که برشما رحمت می فرستد و فرشتگان او (برای شما آمرزش می خواهند) تا بیرون آورد شما را ازتاریکی ها بـه سـوی روشـنی و الله بـه مومنـان مهربان است.

۴۴- درود ایشان (ازجانب الله و فرشتگان) در روزی که با الله ملاقات می کنند سلام است، و برای ایشان پاداش گرانبها و ارزشمندی را فراهم نموده است.

۴۵- ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستاده ایم.

۴۶- و به صفت دعوت کننده به سـوی الله طبـق فرمـان او، و بـه عنـوان چراغ درخشان (فرستاده ایم).

۴۷- ومومنان را مژده ده که برای ایشان ازجانب الله بخشایش بزرگی است.

۴۸- وکافران ومنافقان را اطاعت مکن و به آزارهای آنها پروایی نداشته باش و بـرالله توکل کن و همین بس است که الله حامی و مدافع (تو) باشد.

۴۹- ای مومنان! هنگامی که زنان مومنه را به نکاح درآوردید، باز طلاق دادید آنها را پیش ازآنکه با آنان آمیزش کنید، پس برای شما برآنها عدتی نیست که آن را بشمارید، پس آنها را (با دادن هدیهٔ مناسب) بهره مند سازید و به طرز نیکوآنها را رها سازید.

تفسیر:

درین آیات موضوعات آتی بیان شده است:

۱- دستور به تسبیح و تقدیس الله عزوجل،

۲- فائدهٔ کثرت ذکر و تسبیح مداوم،

۳- ذکر صفات عالی پیغمبر ﷺ و بیان مسئولیت های دعوتی ایشان،

۴- حکم مطلقه ای که با وی آمیزش صورت نگرفته است.

موضوع اول: دستور به تسبیح و تقدیس الله عزوجل

بعد ازآنکه رابطهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم را با مومنان بیان داشت که او رسول مبعوث به سوی ایشان و رهبر و امام آنها وخاتم النبیین است.

اکنون درین آیه مومنان را به تعظیم و تسبیح و ذکرفراوان الله سبحانه درهمه اوقات دستور می دهد، چنانکه می گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ﴿٤١﴾﴾ «ای مومنان الله را بسیار یاد کنید» یعنی درهمه اوقات، در همه احوال مصروف ذکر و بیان پاکی و عظمت و جلال او باشید، به زبان و قلب و جوارح در طاعت و عبادت او مشغول باشید.

- بعد از دستور به ذکر فراوان، به تسبیح دوامدار خود دستورمی دهد: ﴿وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾﴾ «وبامدادان وشامگاهان به تسبیح او بپردازید» یعنی در همه اوقات او را به پاکی یاد کنید.

از صبح و شام بدان سبب نام برد که این دو وقت، وقت حضور ملائکه شب و روز است.

و شیوهٔ تسبیح گفتن چنین است: «سبحان الله والحمدلله ولا إله إلا الله و الله اکبر و لا حول ولاقوة إلا بالله العلی العظیم».

و در فضیلت ذکر آیات و احادیث زیادی وارد شده است که ازآنجمله قرار ذیل است:

الله تعالی در سورهٔ رعد آیهٔ (۲۸) می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾ «آن کسانی که ایمان آوردند و دل های شان به یاد الله سکون و آرامش پیدا می کند. هان دل ها با یاد الله آرام می گیرند».

در سورۀ بقره آیۀ (۱۵۲) می فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و از من سپاس گزاری کنید، و از من ناسپاسی مکنید».

الله تعالی در سورۀ اعراف آداب ذکر را چنین بیان فرموده است: ﴿وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ﴾ «و پروردگـــارت را در دل خود، با فروتنی و هراس (از او) و آهسته و آرام، صبحگاهان وشامگاهان یاد کن، و از زمرۀ غافلان مباش».

رسول الله ﷺ فرمودند: «مُفَرِّدُوْن» (پیشتازان) سبقت بردند، صحابه گفتند: پیشتازان چه کسانی هستند ای رسول الله؟ فرمود: مردان و زنانی اند که الله را به کثرت یاد می کنند».(۱)

و از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ، مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ» کسی که پروردگارش را یاد می کند، وکسی که پروردگارش را یاد نمی کند، حیثیت زنده و مرده را دارند. (۲)

از عبد الله بن بسر رضی الله عنه روایت است که مردی گفت:

«يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ شَرَائِعَ الإِسْلَامِ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ، فَأَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ أَتَشَبَّثُ بِهِ، قَالَ: لَا يَزَالُ لِسَانُكَ رَطْبًا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» ای پیامبر الله! احکام دین بر من زیاد شده است، پس مرا به چیزی خبر بده که آن را برخود لازم بگردانم، رسول الله ﷺ فرمود: زبانت همواره به یاد الله تر (وتازه) باشد (یعنی: به کثرت مشغول ذکر الله تعالی باش). (۳)

و از ابو درداء رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ فرمود: «آیا شما را به بهترین و پـاکیزه تـرین اعمال تان نزد پروردگارتان، وبلند کننده ترین در مراتب شما، آگاه نسازم کـه بـرای شـما از صدقه دادن طلا و نقره بهتر است و برای شما بهتر از آنست که با دشمن تـان رو بـرو شـوید پس شما گردن های آنان را بزنید و آنان گردن های شما را بزنند؟ (صحابۀ کـرام) گفتنـد: ای پیغمبر الله ! آن کدام عمل است؟ رسول الله ﷺ فرمود: یاد الله عزوجل است» .(۴)

۱- صحیح مسلم، کتاب الذکر و الدعاء و التوبة، باب الحث علی ذکر الله تعالی، حدیث:۶۹۸۴ .
۲- صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب فضل ذکر الله عزوجل ، حدیث: ۶۰۴۴.
۳- سنن ترمذی، أبواب الدعوات، باب ما جاء فی فضل الذکر، حدیث: ۳۳۷۵، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابن ماجه - البانی- ۳۷۹۳ .
۴- أبواب الدعوات، باب ما جاء فی الدعاء، حدیث:۳۳۷۷، حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۲۶۲۹ .

البته برای به دست آوردن فضایل ذکر، ناگزیر و حتمی است که بندۀ مسلمان ذکر را مطابق روش پیامبر اکرم ﷺ انجام دهد و چنانچه برخی از آیات ذکر شده به سوی یک عده آداب ذکر، اشاره دارد.

پس در مواردی که از پیغمبر ﷺ ذکر جهری ثابت است، انسان درآنجا جهرا ذکر کند و در مواردی که ذکر آهسته و پنهان وارد است، درآنجا ذکر آهسته و پنهان کند.

اما شیوه هایی که امروز برای انجام دادن ذکر، در میان یک عده از متصوفین رائج است که هیا هویی بزرگی را به راه می اندازند و بخشی از ایشان به رقص و بخش دیگر با نواختن موسیقی ذکر می کنند، چنین ذکر به هیچ صورت از شیوۀ پیغمبر ﷺ نبوده بلکه در جهت مخالفت با پیغمبر ﷺ قرار داشته و از وساوس شیطانی است؛ چرا که ذکر در انسان سکون و آرامش و وقار پیدا می کند، نه اینکه انسان را به حرکات شبیه حرکات دیوانگان و مستان وا دارد.

نه تنها شیوۀ ذکر این صوفی ها در بسا موارد با شیوۀ ذکر پیغمبر ﷺ خلاف است، بلکه کلماتی را که به آن ذکر و وِرد می کنند و ادعیه و مناجاتی را که می خوانند، در اکثر مورد خلاف اذکار مسنونۀ پیغمبر ﷺ بوده و به صورت اغلب بر کلمات شرکی مشتمل است.

اگر کسی در تلاش حصول رضای الله تعالی است، باید با همان کلمات و شیوه ای ذکر کند که از پیغمبر ﷺ ثابت است، و هیچ طریقه و هیچ ذکری برتر و کاملتر از ذکر پیغمبر ﷺ و بهتر از طریقۀ ایشان شده نمی تواند.

موضوع دوم: فائدۀ کثرت ذکر وتسبیح مداوم

بعد ازآنکه به کثرت ذکر و تسبیح مداوم دستور داد، حالا ثمرۀ آن را یادآور می شود که وسیلۀ نزول رحمت پروردگار و دعای فرشتگان می باشد: ﴿ هُوَ ٱلَّذِى يُصَلِّى عَلَيۡكُمۡ وَمَلَـٰٓئِكَتُهُۥ ﴾ «او کسی است که برشما رحمت می فرستد و فرشتگان او» برای شماآمرزش می خواهند.

کلمۀ «يُصَلِّي» هنگامی که نسبتش به سوی الله تعالی شود، به معنی رحمت فرستادن است، و این از مهربانی الله تعالی است که وسیلۀ حصول رحمتش را برای ما بیان داشته است واین یکی از نمونه های رحمت الهی بر بندگانش هست.

و کلمۀ «يُصَلِّي» هنگامی که به سوی فرشتگان نسبت شود به معنی استغفار است، چنانچه استغفار فرشتگان در حق مومنان درسورۀ غافرآیۀ (۷) ذکر شده است: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَٱغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا۟ وَٱتَّبَعُوا۟ سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ﴾ «وبرای مومنان آمرزش می خواهند (می گویند) پروردگارا ! تو هرچیز را به رحمت وعلم خود فراگرفته ای، پس برای کسانی که توبه کرده اند و راه (و دین) تو را پیروی نموده اند، بیامرز و ایشان را ازعذاب دوزخ نگه دار»، درسورۀ شوری آیۀ (۵) می گوید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي ٱلْأَرْضِ﴾ «وآمرزش می خواهند برای مومنانی که در زمین اند».

و همچنان از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبرﷺ فرمودند:

«الْمَلَائِكَةُ تُصَلِّي عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مُصَلَّاهُ مَا لَمْ يُحْدِثْ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، و لَا يَزَالُ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاةٍ مَا دَامَتْ الصَّلَاةُ تَحْبِسُهُ»

«فرشتگان برای یکی از شما طلب آمرزش می کنند تا هنگامی که در جایی نمازش باشد تا وقتی که بی وضو نشود، (می گویند) ای الله ! او را بیامرز، ای الله! بر وی رحم کن. و یکی از شما همواره در حالت نماز می باشد تا هنگامی که (انتظار) نماز او را باز دارد». [1]

- سپس علت نزول رحمت الله وآمرزش فرشتگان را بیان می کند: ﴿لِيُخْرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ «تا بیرون آورد شما را ازتاریکی ها به سوی روشنی»، ازتاریکی های جهل و معاصی به سوی روشنی علم وعمل منتقل سازد، بازمی فرماید: ﴿وَكَانَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ «و الله به مومنان مهربان است».

مهربانی او دردنیا این است که انسان را آفرید، برایش نعمت های فراوان و مشاعر علمی داد، برای هدایتش پیغمبران را فرستاد، کتاب ها را نازل فرمود و بدینوسیله ایشان را از ظلمات جهل و معاصی وکفر و شرک، به سوی روشنی علم و معرفت توحید و دین اسلام، رهنمائی کرد.

ومهربانی او درآخرت این است که می فرماید: ﴿تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُۥ سَلَٰمٌ ۚ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾﴾ «درود ایشان (ازجانب الله وفرشتگان) در روزی که با الله ملاقات می کنند سلام است، و برای

۱- صحیح بخاری کتاب الأذان، باب من جلس فی المسجد ینتظر الصلاة، حدیث: ۶۵۹، و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب فضل صلاة الجماعة، حدیث: ۱۵۳۸.

ایشان پاداش گرانبها و ارزشمندی را فراهم نموده است» که عبارت از بهشت و نعمت های جاویدان آن است؛ طوری که سلام الهی درسورهٔ یس آیهٔ (۵۸) و سلام فرشتگان درسورهٔ رعد آیهٔ (۲۳-۲۴) و درسورهٔ زمرآیهٔ (۷۳) ذکرشده است. پس این این همه مهربانی ها، مقتضی آن است که بنده همواره مصروف ذکر وثنائی او باشد.

موضوع سوم: ذکر صفات عالی پیغمبر ﷺ و بیان مسئولیت های دعوتی ایشان

بعد ازآنکه الله تعالی در ندای اول (آیهٔ ۱) آنچه را که به ذات پیغمبر ﷺ تعلق داشت، که عبارت از دستور به ترس از الله تعالی است و در ندای دوم (آیهٔ ۲۸) آنچه را که به ازواج پیغمبر ﷺ تعلق داشت، بیان نمود، حالا در ندای سوم به غرض بیان رفعت شأن پیغمبر ﷺ و بیان مسئولیت های دعوتی اش، او را به اوصافی خطاب می کند که الله تعالی در وی نهاده است.

- صفت اول تا سوم: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا ﴿٤٥﴾ ﴾ «ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستاده ایم» پس تو در حق کسانی که تورا تصدیق نمودند و از تو پیروی نمودند و بر علیه کسانی که تو را تکذیب کردند و در مسیر مخالف تو روان شدند، گواهی می دهی، کسانی را که از تو پیروی کنند، به بهشت مژده می دهی و کسانی را که با تو مخالفت و یا تو را تکذیب می کنند، به آتش دوزخ بیم می دهی.

و بشارت و انذار دو رکن مهم از ارکان دعوت است.

درین آیه سه صفت از صفات پیغمبر ﷺ ذکر شده است که عبارت از «شاهد، مبشر، و نذیر است» و اوصاف رسول الله ﷺ با همین سه وصف در پهلوی چند وصف دیگر در تورات نیز وارد شده است، چنانچه در صحیح بخاری از عطاء بن السائب رضی الله عنه روایت است که او گفت: با عبد الله بن عمرو بن العاص ملاقات نمودم، پس برایش گفتم:

«أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي التَّوْرَاةِ. قَالَ أَجَلْ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَاةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا} وَحِرْزًا لِلْأُمِّيِّينَ أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي سَمَّيْتُكَ المتَوَكِّلَ لَيْسَ بِفَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا سَخَّابٍ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَغْفِرُ وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ بِأَنْ يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيَفْتَحُ بِهَا أَعْيُنًا عُمْيًا وَآذَانًا صُمًّا وَقُلُوبًا غُلْفًا» (۱)

۱- صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب کراهیة السخب في الأسواق، حدیث: ۲۱۲۵.

«مرا از صفت پیغمبرﷺ در تورات خبر بده. او گفت: آری سوگند به الله که محمدﷺ به برخی از صفاتی که در قرآن یاد شده است، به همان صفات در تورات نیز وصف شده است که : ای پیغمبر ! ما تو را به صفت گواه، بشارت دهنده، بیم دهند و حفاظت کنندهٔ (دین) اُمّی ها فرستادیم، تو بنده و پیغمبر من هستی، تو را «متوکل» نامیدم، که درشت زبان و درشت خوی نیست، و نه آواز خود را در بازارها بلند کننده است، و بدی را به بدی دفع نمی کند، بلکه درگذر می کند و می بخشد، و الله او را به سوی خود قبض نخواهد کرد تا آنکه به وسیلهٔ او ملت کژ را راست کند، به این طور که «لا إله إلا الله» بگویند، و به وسیلهٔ این کلمه چشمان نا بینا را بینا، و گوش های کر را شنوا و دلهای در پرده را بگشاید».

- صفت چهارم و پنجم: ﴿ وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذْنِهِۦ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا ﴿٤٦﴾ ﴾ «و به صفت دعوت کننده به سوی الله طبق فرمان او، و به عنوان چراغ درخشان» فرستاده ایم که مردم را به سوی توحید و صفات الهی وعبادت او دعوت می دهی، افرادی که مدت ها درجهل وگمراهی فرو رفته اند، ازدعوت تو روشنی حاصل می کنند و علم وهدایت به دست می آورند و درمسیر علم و هدایت رفتار می کنند.

و مقتضای تشبیه پیغمبر به چراغ درخشان اینست که حجت و برهان دین او کاملا ظاهر و آشکار می باشد و هیچ نوع غموض و ابهامی درآن نمی باشد.

درین آیه پیغمبرﷺ را به چراغ تشبیه داده است، با آنکه نور آفتاب نسبت به نور چراغ، بسیار فروزان است، سبب اختیار این تشبیه اینست که نور آفتاب چشم را خیره می سازد، اما نور چراغ مایهٔ آرامش چشم ها می گردد.

- بعد از بیان پنج وصف، مسئولیت های دعوتی پیغمبرﷺ را بیان می دارد:

۱- ﴿ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾ ﴾ «و مومنان را مژده ده که ایشان را ازجانب الله بخشایش بزرگی است»، چرا که الله آنان را بر سایر امت ها برتری داده است، و در آخرت پاداش بزرگی را نصیب ایشان گردانیده است.

۲- ﴿ وَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ ﴾ «وکافران ومنافقان را اطاعت مکن» و به اعتراضات و انتقاداتی که به سوی دعوت و رسالت تو متوجه می سازند، گوش فرا مده.

۳- ۴ : ﴿ وَدَعْ أَذَىٰهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾ ﴾ «و به آزارهای آنها پروایی نداشته باش و برالله توکل کن و همین بس است که الله حامی و مدافع (تو) باشد».

«دَعْ أذاهم» اذیت آنها را رها کن، یعنی به آن پروایی نداشته باش و یا مطلبش اینست که به اذیت آنها پاسخ بالمثل مده.

موضوع چهارم: حکم مُطلَّقه ای که با وی آمیزش صورت نگرفته است:

بعد از بیان وظائف دعوتی پیغمبرﷺ، سخن دو باره به موضوع همسران برگشت، و چـون قبلا قصۀ زید و زینب و طلاق دادن او ذکر شد که بعد از سپری شدن عـدتش پیغمبـرﷺ بـا وی ازدواج کرد، حالا برای اینکه تا کسی دچار این اشتباه نشود که شاید در عـدت نشسـتن زن مُطلَّقه، از آثار عقد باشد و به این اساس گمان کند هر زن مطلقه چه مدخول بهـا باشـد و چه نباشد، باید در عدت بنشیند، پس الله تعالی برای رفع این اشتباه درینجا حکم زن مطلقه ای را بیان می کند که با وی آمیزش صورت نگرفته است:

- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحۡتُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمۡ عَلَيۡهِنَّ مِنۡ عِدَّةٖ تَعۡتَدُّونَهَاۖ﴾ «ای مومنان! هنگامی که زنان مومنه را به نکاح درآوردید، باز طلاق دادیـد آنهـا را پیش ازآنکه با آنان آمیزش کنید، پس برای شما برآنها عدتی نیسـت کـه آن را بشـمارید»، یعنی زنی را که پیش از آمیزش و جماع طلاق می دهید، بر وی هیچ عدتی نیست و به محـض طلاق آنها از شما جدا می شوند.

- البته به غرض طِیب خاطر آنان، به ایشان هدیۀ مناسبی بپردازیـد: ﴿فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ۝٤٩﴾ «پس آنها را (با دادن هدیۀ مناسب) بهره مند سازید، و به طرز نیکوآنهـا را رها سازید».

این آیه مشتمل بر چندین حکم است:

۱- مراد از «نَكَحۡتُمُ» درین آیه، عقد است، چرا که بعد از آن {مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ}ذکر شده است، و علماء همه برین امر اتفاق دارند.

۲- ازین آیه دانسته می شود که طلاق دادن همسر، قبل از آمیزش با وی جایز است.

۳- ذکر {ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ}درینجا از باب تغلیب است، چون مومنان بـه صـورت اکثـر بـا زنـان مومنه نکاح می کنند و گرنه این حکم مخصوص زنان مومنه نیست، زیرا زن کتابیه نیز همـین حکم را دارد.

۴- این آیه، آیۀ (۲۲۸) سورۀ بقره را که عدت زنان مطلقه را سه حیض و همچنان آیۀ (۴) سورۀ طلاق را که عدت زنان آئسه، و زنانی را که تا هنوز ماهورای شان شـروع نشـده اسـت، سه ماه قرار داده است، تخصیص می کند.

به این اساس آیهٔ سورهٔ بقره و سورهٔ طلاق، مخصوص زنانی است که با آنان آمیزش صورت گرفته باشد و این آیهٔ سورهٔ احزاب مخصوص زنانی است که با آنها آمیزش صورت نگرفته باشد.

۵- جمهور علماء ازانجمله: ابن عباس رضی الله عنهما، سعید بن المسیب، حسن بصری، امام شافعی و احمد ، از ﴿إِذَا نَكَحۡتُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ﴾ استدلال نموده اند که طلاق جز بعد از نکاح واقع نمی شود، لذا اگر مردی بگوید: من اگر با فلان زن نکاح کنم او طلاق است و یا بگوید: با هر زنی که ازدواج کنم، او طلاق است. و بعد ازین سخنش با همان زن معین و یا با کدام زن دیگر ازدواج کند، زنش طلاق نمی شود، چرا که طلاق در وقتی ازوی صادر شده است که درآن وقت، آن زن در نکاحش نبود و چنین طلاق واقع نمی شود، چرا که پیغمبر ﷺ فرموده اند: «لاَ طَلاَقَ قَبلَ النِّكَاحِ» یعنی پیش از نکاح کردن طلاق نیست».(۱) و علماء این حدیث را صحیح قرار داده اند.

همچنان در سنن ابوداود روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:«لاَ طَلاَقَ إلاَّ فِيمَا تَمْلِكُ» در چیزی که مالک نیستی، طلاق واقع نمی شود .(۲) یعنی طلاق تنها بر زنی واقع می شود که در عقد نکاح شخص بوده باشد.

ازین احادیث نیز ثابت می شود که کسی که طلاق زنی را به نکاحش مشروط کند و سپس با همان زن ازدواج کند، آن زن طلاق نمی شود.

۶- از جملهٔ «فَمَتِّعُوهُنَّ» حسن بصری رحمه الله استدلال نموده است که زوجه ای که قبل از دخول بر وی طلاق داده شود، دادن هدیهٔ مناسب برایش بر شوهر واجب است، چه برایش مهر تعیین شده باشد و یا نشده باشد، و ظاهر آیهٔ (۲۴۱) سورهٔ بقره نیز آن را تأیید می کند.

البته نظر گروه دیگری از علماء اینست که دادن «هدیهٔ مناسب» برای زنی واجب است که مهریه اش تعیین نشده باشد و پیش از آمیزش طلاق داده شود و برای بقیه زنان مُطلّقه، دادن «هدیه» یک امر مستحب است.

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الطلاق، باب لاطلاق قبل النکاح، حدیث: ۲۰٤۹، و این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۷۵۲۳ .

۲- سنن ابوداود، کتاب الطلاق، باب فی الطلاق قبل النکاح، حدیث: ۲۱۹۲، و سنن ابن ماجه، کتاب الطلاق، باب لاطلاق قبل النکاح، حدیث: ۲۰٤۷، و این حدیث را شیخ البانی حسن صحیح گفته است، نگاه: صحیح ابوداود، حدیث: ۱۹۰۰.

قول دیگر درین باره اینست که مقصود «فَمَتِّعُوهُنَّ»، در حق زنی که مهر او از قبل تعیین شده است، دادن نصف مهر است و در حق زنی که مهر وی تعیین نگردیده است، دادن هدیۀ مناسب است.

۸- و «سراح جمیل» یعنی رها ساختن نیکو آن است که چیزی را که به وی داده است، باز پس نگیرد.

۹- و مقصود از «متعه» یک جوره لباس کامل است، چنانچه از ابو أسید رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ با أمیمه بنت شراحیل ازدواج کرد، هنگامی که رسول اللهﷺ بر وی داخل شد و دستش را به سویش پیش کرد، آن زن نپسندید، پس پیغمبرﷺ ابو أسید را دستور داد که اسباب سفر آن زن را فراهم کند و برایش یک جوره لباس رازقی (نوعی از لباس های مشهور همان وقت) بدهد.[1]

۞۞۞

بخش پنجم: از آیۀ (۵۰-۶۲)، خطابات متوجه به پیغمبرﷺ و ازواج مطهرات و بیان آداب دخول به خانۀ پیغمبرﷺ همراه با بیان تعظیم ایشان و جزای کسی که به پیغمبر و مؤمنان اذیت می رساند. آیات این بخش در سه مطلب تفسیر می شود:

مطلب اول: (از آیۀ ۵۰-۵۲)

زنانی که ازدواج با آنها را الله تعالی برای پیغمبرش حلال گردانده است

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَٰلَٰتِكَ ٱلَّٰتِي هَاجَرۡنَ مَعَكَ وَٱمۡرَأَةً مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۗ قَدۡ عَلِمۡنَا مَا فَرَضۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ لِكَيۡلَا يَكُونَ عَلَيۡكَ حَرَجٞۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ۝٥٠ ۞ تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُـٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُۖ وَمَنِ ٱبۡتَغَيۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ

۱- صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب من طلق وهل یواجه الرجل امرأته بالطلاق، حدیث: ۵۲۵۶.

عَلَيْكَ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَآ ءَاتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِى
قُلُوبِكُمْ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾ لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعْدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَٰجٍ وَلَوْ
أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ رَّقِيبًا ﴿٥٢﴾

ترجمه:

۵۰- ای پیغمبر! ما حلال کرده ایم برایت همسرانت را که مهرآنها را پرداخته ای، وهمچنین (حلال گردانده ایم برایت) کنیزانی را که دستت مالک شده است ازکنیزانی که الله برایت غنیمت داده است و دختران عمو و دختران عمه هایت و دختران ماماهایت و دختران خاله هایت را که با تو هجرت کرده اند (وحلال گردانده ایم برایت) زن مومنه ای را که نفس خویش را به پیغمبر ببخشد، اگرپیغمبر بخواهد او را نکاح کند (و این یکی) تنها برای توحلال است نه برای سائرمومنان، ما می دانیم آن احکامی را که درحق همسران وکنیزان شان برآنها فرض گردانده ایم (این توسعه برای تو به خاطر آن است) تا برتو رنج ومشقتی نباشد، و الله آمرزگار مهربان است.

۵۱- می توانی نوبت هریکی از همسرانت را که بخواهی به تاخیر اندازی و هرکدام را بخواهی می توانی در کنار خود جای دهی، وکسی را که ازآنها برکنارکردهٔ (می توانی بازپس) بخواهی، پس بر تو گناهی نیست، این رخصت نزدیک تر است به اینکه چشم های آنان آرام گیرد (و خوشحال شوند) و اندوه گین نشوند و همه آنها به آنچه که به ایشان می دهی خوشنود گردند، و الله می داندآنچه را که در دل های شما است، و الله دانا و بردبار است.

۵۲- بعد ازین، نکاح کردن هیچ زنی برایت حلال نیست و نه حلال است که همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی، هرچند جمال آنها تو را درشگفت اندازد، جزکنیزانی که دست تو مالک (آنها) است و الله بر هر چیز مراقب و ناظر است.

تفسیر:

این آیات بر مسائل مشتمل است:

۱- توسعه درحق پیغمبر ﷺ در امر نکاح،

۲- توسعه درحق پیغمبر ﷺ در مورد همخوابی با همسرانش،

۳- بیان حکمت مشروعیت این حکم در حق پیغمبر ﷺ.

۴- پاداش همسران رسول صلی الله علیه وسلم.

مسئلۀ اول: توسعه درحق پیغمبر ﷺ در امر نکاح

پیش ازین احکام نکاح های مومنان، در سوره های متعدد بیان شد، اکنون درآیات مورد بحث، سخن در خصوص زنانی است که برای پیغمبر ﷺ ازدواج با آنها حلال است، همچنان بیان اختیار برای پیغمبر ﷺ در بارۀ دادن و ندادن نوبت همخوابی به زنان شان و اختیار در تقدیم و تأخیر و مشروعیت ازدواج با زنی است که خود را بدون مهر به پیغمبر ﷺ می بخشد، و درین آیات چهار گروه از زنان برای پیغمبر ﷺ حلال قرار داده شده اند:

۱- ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ ﴾ «ای پیغمبر ! ما حلال کرده ایم برایت همسرانت را که مهرآنها را پرداخته ای».

درینجا «أجور» جمع «أجر» به معنی مهر است، و چون ازدواجی که درآن مهر زن به صورت کامل پرداخته شود، کاملترین حالت ازدواج است، لذا آیه را به بیان آن آغاز کرد. اما آنچه که درین عصر بین مردم رواج است که قسمتی از مهر را می پردازند و قسمتی را به صورت مؤجل در ذمۀ شوهر می گذارند، از جملۀ امور مستحدثات عرف است.

و مهر زنان پیغمبر ﷺ دوازده و نیم «أوقیه» یعنی معادل پنجصد درهم نقره بود، جز أم حبیبه که مهر ایشان را نجاشی چهار صد دینار (طلا) پرداخته بود و همچنان به جز صفیه بنت حیی که پیغمبر ﷺ آزاد ساختنش را برایش مهر قرار داد و همچنان جویریه بنت الحارث که با ثابت بن قیس عقد کتابت نموده بود، پس پیغمبر ﷺ پول کتابتش را پرداخت و در عوض با وی ازدواج کرد.

۲- ﴿وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ﴾ «و همچنین(حلال گردانده ایم برایت) کنیزانی را که دستت مالک شده است از کنیزانی که الله (در جنگ) برایت غنیمت داده است» یعنی زنانی که در جنگ به غنیمت گرفته می شوند، کنیز قرار دادن کسانی از ایشان را خواسته باشی برایت جواز داده است.

این نوع دوم زنان است: صفیه بنت حیی و جویریه بنت حارث از همین قبیل بودند، ولی پیغمبر ﷺ آنان را آزاد ساخت سپس با ایشان ازدواج کرد.

البته علاوه بر اینها، دو کنیز نیز داشتند که یکی از ایشان ریحانه بنت شمعون نضری بود، و دیگرش ماریه قبطیه مادر ابراهیم بود.

۳- ﴿وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَٰلَٰتِكَ ٱلَّٰتِي هَاجَرۡنَ مَعَكَ﴾ «دختران عمو و دختران عمه هایت و دختران ماما و دختران خاله هایت را که با تو هجرت کرده اند»، یعنی ازدواج با این اقارب در صورتی برایت جایز است که در هجرت با تو اشتراک داشته باشند، اگرچه هجرت شان پیش وپس باشد، اما زنانی از ایشان که هجرت نکرده اند، ازدواج با وی برایش جایز نبود، و پیغمبر ﷺ با أم هانئ به اساس همین منع ازدواج نکرد با آنکه او عمو زادش بود.

مراد از «بنات عم وعمه» قریشیات و مراد از «بنات خال وخاله» دختران بنو زهره اند، و در همسران پیغمبر ﷺ شش تن ایشان از قریش بودند، و هیچ همسرشان از بنو زهره نبود.

- **فائده:** مفرد ذکرکردن عم وخال درین آیه مطابق عرف عرب است، چرا که آنها هنگامی که «ابن و بنت» یا «أبناء و بنات» را به سوی عم وخال اضافه کنند، «عم و خال» را مفرد ذکر می کنند چون به سبب خالی بودن این دو کلمه از حرف «تا»، ارداۀ جمع درآن درست است، اما «عمه و خاله» چون با خود حرف «ت» دارند، لذا نمی توان آن دو را مفرد ذکرنموده جمع اراده کرده شود ، به همین اساس «عمات و خالات» رابه صیغۀ جمع ذکر کرد.

درجواز نکاح این هر سه نوع زنان، مومنان با رسول الله ﷺ یک حکم دارند .

۴- ﴿وَٱمۡرَأَةٗ مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةٗ لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ «(وحلال گردانده ایم برایت) زن مومنه ای را که نفس خویش را به پیغمبر ببخشد، اگر پیغمبر بخواهد او را نکاح کند (و این یکی) تنها برای توحلال است نه برای سائرمومنان».

این نوع چهارم زنان است که ازدواج با آنها خاص برای پیغمبر ﷺ حلال بود و آنهم به دو شرط: یکی اینکه زن نفس خود را به پیغمبر ﷺ می بخشید.

دوم: اینکه پیغمبر ﷺ در نکاح با وی رغبت می داشت، پس برای پیغمبر ﷺ جایز بود که با چنین زن بدون مهر و بدون رضای ولی و حضور شاهد، ازدواج کند.

اما زنی که خود را به کسی غیر از پیغمبر ﷺ هبه کند، برای صحت نکاح او رضای ولی و حضور شاهد، حتمی است، و بر شوهر مهر مثل نیز لازم می گردد.

ابن عباس رضی الله عنهما ومجاهد گفته اند: در نکاح پیغمبر ﷺ زنی که خود را به وی هبه نموده باشد، وجود نداشت.

و برخی از علماء گفته اند: ام المومنین میمونه بنت الحارث و زینب بنت خزیمه أنصاری از جملهٔ زنانی بودند که خود را به پیغمبرﷺ هبه نمودهٔ بودند.

البته علاوه به این دو، زنانی دیگری هم بود که خود را به پیغمبرﷺ هبه نمودند، اما پیغمبرﷺ با آنان ازدواج نکرد، چنانچه در صحیح بخاری از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که ما نزد پیغمبرﷺ نشسته بودیم، پس زنی آمد و خود را برای پیغمبرﷺ عرضه نمود (یعنی خود را برای پیغمبرﷺ هبه کرد) پیغمبرﷺ به سویش نگریست، پس ازدواج با آن را نخواست (در یک روایت دیگر چنین است که پیغمبرﷺ برایش گفت: مرا در زنان نیازی نیست) پس مردی از یارانش گفت: ای پیغمبر الله! آن زن را به زوجیت من درآورید. پیغمبرﷺ گفت:آیا نزد تو چیزی هست؟ آن مرد گفت: نزدم هیچ چیزی نیست، پیغمبرﷺ گفت: حتی یک انگشتر آهنی هم نداری؟ آن مرد گفت: یک انگشتر آهنی هم ندارم، البته این چادرم را دو نصف می کنم، نصفش را به او می دهم و نصفش را خودم نگه می دارم. پیغمبرﷺ گفت: آیا چیزی از قرآن یاد داری؟ آن مرد گفت: آری، پیغمبرﷺ فرمود: «اذْهَبْ فَقَدْ زَوَّجْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنْ الْقُرْآنِ» برو در برابر قرآنی که یاد داری آن زن را به زوجیت تو درآوردم .([1]) و این زن ، ام شریک ، نام داشت و از قبیلهٔ دوس بود.

و ازین حدیث دانسته می شود که می توان تعلیم قرآن کریم را به صفت مهر تعیین کرد.

- سپس برای تأکید مضمون جملهٔ ﴿خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ می گوید: ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ﴾ «ما می دانیم آن احکامی را که درحق همسران وکنیزان شان برآنها فرض گردانده ایم» یعنی آنچه ذکر شد ای پیغمبر، این حکم تو و همسران تو بود، اما حکم امتت با زنان شان علم آن نزد ما است که بر مقتضای حکمت و مصلحت آن را بیان می داریم.

و حکمی که در بارهٔ ازدواج با زنان در حق امت مشروع است، بدین قرار است:

آنها بر حسب توان شان فقط می توانند با چهار زن آزاد ازدواج کنند و ازکنیزان هر آنچه بخواهند می توانند نگاه کنند و به لفظ هبه نکاح برای ایشان جواز ندارد و همچنان در صحت نکاح زنان، رضای ولی و حضور شاهد و وجود مهر حتمی است.

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب خیرکم من تعلم القرآن و علمه، حدیث: ۵۱۳۲ .

- بعد ازآن حکمت این امر را که چرا این قیود را بر پیغمبر ﷺ فرض نگرداند، بیان می دارد: ﴿لِكَيۡلَا يَكُونَ عَلَيۡكَ حَرَجٌ﴾ «(این توسعه برای تو به خاطر آن است) تا برتو رنج و مشقتی نباشد» زیرا تو مبلغ هستی، به خاطر مصلحت تبلیغ، این توسعه را برای تو مباح قرار دادیم تا دامنهٔ تبلیغ تو گسترش پیدا کند.

- ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ۝٥٠﴾ «و الله آمرزگار مهربان است».

مسئلهٔ دوم: توسعه درحق پیغمبر در مورد همخوابی با همسرانش

بعد از بیان توسعه در امر نکاح برای پیغمبر ﷺ، حالا توسعه در امر همخوابی و وجوه معاشرت با همسرانش را بیان نموده وجوب رعایت نوبت را از پیغمبر ﷺ رفع می کند:

در مورد توسعه در بارهٔ نوبت همخوابی با ازواج مطهرات، برای پیغمبر ﷺ سه صورت ذکرمی کند:

۱- ﴿تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ﴾ «می توانی نوبت هریکی از همسرانت را که بخواهی به تاخیراندازی»، «تُرۡجِي» به تأخیر اندازی، از «أرجَی، یُرجِي، إرجَاءًا» از باب إفعال.

۲- ﴿وَتُـٔۡوِيٓ إِلَيۡكَ مَن تَشَآءُ﴾ «و هرکدام را بخواهی می توانی در کنار خود جای دهی»، «تُؤوِي» جای دهی، این کلمه نیز از باب إفعال است، ماضیش «آوَی، یُؤوِي، إِیواءً» جای دادن. یعنی رعایت نوبت در همخوابی و ترک آن، کاملا به اختیار خودت هست و درآن برتو هیچ نوع ایجابی نیست..

۳- ﴿وَمَنِ ٱبۡتَغَيۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكَ﴾ «وکسی را که ازآنها برکنار کرده ای (می توانی بازپس) بخواهی، پس بر تو گناهی نیست» یعنی کسی را که از همسرانت از نوبت عزل نموده بودی، اگر خواسته باشی می توانی او را به سویت جای دهی، این همه برایت جواز دارد و درآن بر تو هیچ تنگی و سختی وجود ندارد، ولی با وجود آنکه الله تعالی وجوب رعایت نوبت در همخوابی را از پیغمبرش رفع نموده بود، بازهم پیغمبر ﷺ نوبت در همخوابی را با همسران شان رعایت می کردند و اگر می خواستند در نوبت کدام یک از همسران شان، نزد همسر دیگرشان بخوابند، از کسی که نوبتش بود اجازه می گرفتند، چنانچه در صحیح بخاری از معاذه ازعائشه رضی الله عنها روایت است که بعد از نزول این آیه {تُرۡجِي مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ} در نوبت یکی از ما (در صورتی که می خواست نزد کدام همسر دیگرش برود) اجازه می گرفت. مُعاذه می گوید: برای عائشه – رضی الله عنها- گفتم: (هنگامی که پیغمبر ﷺ از تو اجازه می گرفت) تو چه می

گفتی؟ عائشه گفت: من می گفتم: اگر این امر به دست من باشد، یا رسول الله ! هیچ کسی را برتو ترجیح نمی دهم.(۱) (یعنی نمی گذارم که نوبت مرا گذاشته نزد همسر دیگرت بروی).

مسئلۀ سوم: بیان حکمت مشروعیت این حکم در حق پیغمبر ﷺ

بعد از بیان حکم معاشرت پیغمبر ﷺ با ازواج مطهرات، حکمت مشروعیت آن را ذکر می کند: ﴿ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَآ ءَاتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ﴾ «این رخصت نزدیک تر است به اینکه چشم های آنان آرام گیرد (و خوشحال شوند) و اندوه گین نشوند و همۀ آنها به آنچه که به ایشان می دهی خوشنود گردند»، چون هنگامی که آنان بدانند که این حکم از جانب الله تعالی مشروع گردیده است، با خوشی تمام آن را می پذیرند.

- درپایان پیغمبر ﷺ و ازواج مطهرات را مخاطب قرار داده می گوید: ﴿وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِى قُلُوبِكُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾﴾ «و الله می داندآنچه را که در دل های شما است و الله دانا و بردبار است»، و از آن جمله میل قلبی بیشتر پیغمبر ﷺ به سوی برخی از همسرانش بود، ولی با وجود این میلان قلبی، رسول الله ﷺ به قدر توانش عدالت را در میان همسرانش رعایت می نمود، و درآنچه در اختیارش نبود، از الله تعالی مغفرت می خواست، چنانچه از عائشه رضی الله عنها روایت است که او گفت: پیغمبر ﷺ در نوبت همخوابی میان همسرانش عدالت می کرد، سپس می گفت: «اللَّهُمَّ هَذَا فِعْلِي فِيمَا أَمْلِكُ فَلَا تَلُمْنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ» «ای الله ! این عملکرد من است در آنچه که مالک آن هستم، پس مرا در برابر آنچه که تو مالک هستی و من مالک نیستم، ملامت مکن» . یعنی در میلان قلبی که از اختیار من بیرون است، مرا ملامت و سرزنش مکن.(۲)

مسئلۀ چهارم: پاداش همسران رسول صلی الله علیه وسلم

هرگاه رسول صلی الله علیه وسلم همسران خود را در میان گزینش دنیا و گزینش الله و رسولش اختیار داد و آنها الله و رسول و دارآخرت را برگزیدند، الله سبحانه طور پاداش برای آنان، رسول الله ﷺ را به دو حکم مکلف ساخت:

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، تفسیر سورة الأحزاب، حدیث: ۴۷۸۹ ، و صحیح مسلم ، کتاب الطلاق، باب بیان أن تخییر امرأته لایکون طلاقا، حدیث: ۳۷۵۵ .

۲- مسند احمد، حدیث: ۲۵۱۵۴، شیخ ارناووط در تحقیق مسند گفته است: راویان این حدیث همه ثقات اند.

حکم اول: تحریم نکاح با زنان دیگر: ﴿لَا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ﴾ «بعد ازین، نکاح کردن هیچ زنی برایت حلال نیست» یعنی بعد ازین همسرانی که داری، ازدواج کردن با زن دیگری برایت جواز ندارد.

حکم دوم: تحریم طلاق و منع از استبدال، می گوید: ﴿وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ حُسۡنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ﴾ «و نه حلال است که همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی، هرچند جمال آنها تورا درشگفت اندازد، جز کنیزانی که دست تومالک (آنها) است»، یعنی اگر جمال و زیبایی زنی تو را در شگفت اندازد، و بخواهی یکی از زنانت را طلاق داده به آن زن زیبا ازدواج کنی، بعد از نزول این آیه، چنین کار برایت جایز نیست، مگر آن زن زیبا کنیز باشد و بخواهی او را به صفت کنیز نگه داری، پس برایت درین کار حرجی نیست.

جملهٔ ﴿وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ حُسۡنُهُنَّ﴾ بر آن دلالت دارد که نظرکردن به سوی مخطوبه جائز است، و در سنن ابوداود از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمُ الْمَرْأَةَ فَإِنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا يَدْعُوهُ إِلَى نِكَاحِهَا فَلْيَفْعَلْ» هرگاه یکی ازشما بخواهد زنی را خواستگاری کند، پس اگر بتواند به سوی آنچه که سبب نکاحش با آن زن می گردد، نظرکند، پس باید چنین کند».[1]

- درپایان می گوید: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ رَّقِيبٗا ۝٥٢﴾ «و الله بر هر چیز مراقب و ناظر است»، هر انسانی عملی را که انجام می دهد، یا هر حادثهٔ درجهان هستی واقع می شود، الله سبحانه آن را کاملا می داند و هیچ چیزی ازو پنهان نیست.

❁❁❁

مطلب دوم: (ازآیهٔ ۵۳-۵۵)

آداب دخول به خانهٔ پیغمبر ﷺ و دستور به حجاب همسران پیغمبر ﷺ

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيۡرَ نَٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَٰكِنۡ إِذَا دُعِيتُمۡ فَٱدۡخُلُواْ فَإِذَا طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسۡتَـٔۡنِسِينَ لِحَدِيثٍۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ يُؤۡذِي ٱلنَّبِيَّ فَيَسۡتَحۡيِۦ مِنكُمۡۖ وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ وَإِذَا سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖۚ

۱- سنن أبوداود، کتاب النکاح، باب فی الرجل ینظر إلی المرأة و هو یرید نکاحها، حدیث: ۲۰۸۴، شیخ البانی گفته است: این حدیث در مرتبهٔ «حسن» قرار دارد. نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۵۰۶.

ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ ۚ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ
مِن بَعْدِهِ أَبَدًا ۚ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾ إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمًا ﴿٥٤﴾ لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا
نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ ۗ وَاتَّقِينَ اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾

ترجـــمه:

۵۳- ای مومنان به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر اینکه برای خوردن غذا به شما اجـازه داده شود مشروط به اینکه پختن آن را انتظار نکشید (و پیش از آمـاده شـدن طعـام نیایید) ولیکن هنگامی که خوانده شدید، داخـل شـوید، پـس هنگـامی کـه طعـام را خوردید، متفرق شوید (و بعد ازخوردن غذا) به غرض شنیدن سخنی آرام ننشینید کـه این انتظار پیغمبر را اذیت می کند، پس او ازشما حیا می کند و الله ازسخن حـق شـرم نمی کند و هنگامی که از همسران پیغمبر متـاعی (از وسـایل وظـروف زنـد گـی) را خواستید، ازپس پرده از ایشان بخواهید، این خصلت برای دل های شما و دل های آنهـا پاکیزه تراست، وشما را نسزد که پیغمبر را اذیت کنید و نه هرگز بعد از وی همسـرانش را به نکاح گیرید، این کار نزد الله گناه بزرگ است.

۵۴- اگرچیزی را آشکارکنید یاپنهان دارید، پس الله به هرچیز دانا است.

۵۵- بر همسران پیغمبر گناهی نیست در (بدون حجاب دیدن) پدران شـان و نـه پسـران شان و نه برادران شان و نه برادر زاده های شان و نه خواهرزاده های شان و نـه زنـان مسلمان شان و نه برده گان شان، و (ای زنـان پیغمبـر) ازالله بترسـید، یقینـا الله بـه هرچیز مطلع است.

تفســـیر:

ادب اول: ادب دخول درخانه های رسول صلی الله علیه وسلم:

بعد ازآنکه حال رسول الله صلی الله علیه وسلم را با امتش بیـان داشـت کـه او شـاهد و مبشر و نذیر و داعی به سوی حق است، درین آیه حال مومنان را نیز در برابـر رسـول الله ﷺ بیان می کند، پس طوری که دخول مومنان درحریم دین اسلام به دعـوت او صـورت گرفتـه

است، همچنین داخل شدن به خانهٔ او بدون دعوتش صورت نمی گیرد؛ و رعایت این ادب تنها منحصر به داخل شدن نیست، بلکه به خارج شدن نیز هست و آن اینکه بعد از خوردن طعام به زودی بیرون شوند.

پس جواز دخول درخانه پیغمبر ﷺ مشروط به دو شرط است:

۱- ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ إِلَىٰ طَعَامٍ ﴾ «ای مومنان به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر اینکه برای خوردن غذا به شما اجازه داده شود».

۲- ﴿ غَيۡرَ نَٰظِرِينَ إِنَىٰهُ ﴾ «مشروط به اینکه پختن آن را انتظار نکشید» و پیش از آماده شدن طعام نیایید. «نَٰظِرِينَ» به معنی انتظار کشیدن، «إِنَىٰهُ» پخته شدن آن غذا، این کلمه از «أَنى، يَأْنِي، إِنًا» به معنی نزدیک شدن، رسیدن، پخته شدن.

اگرچه نزول این آیه دربارهٔ درامدن به خانهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم است، اما حکم آن عام است، درهیچ خانه ای بدون اجازهٔ صاحب خانه نباید داخل شد.

طوری که درسورهٔ نورآیهٔ (۲۷) آداب در امدن مطلق خانه را بیان نموده می فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَا ﴾ «ای مومنان ! به جزخانهٔ خودتان درهیچ خانه ای مدرائید تا آنکه اجازه بخواهید (و بعد از اخذ اجازه) براهل خانه سلام تقدیم کنید».

ادب دوم: بیشتر از قدر ضرورت ننشینید: ﴿ وَلَٰكِنۡ إِذَا دُعِيتُمۡ فَٱدۡخُلُواْ فَإِذَا طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ ﴾ «ولیکن هنگامی که خوانده شدید، داخل شوید، پس هنگامی که طعام را خوردید، متفرق شوید»، یعنی نه پیش از وقت پخته شدن طعام بیائید و نه بعد ازخوردن غذا مدتی بنشنید چرا که این کار موجب نا راحتی میزبان می گردد.

ادب سوم: پس ازصرف غذا مجلس گفتگو تشکیل مدهید: ﴿ وَلَا مُسۡتَـٔۡنِسِينَ لِحَدِيثٍ ﴾ «و نه به خاطرشنیدن سخنی آرام بنشینید»، و منزل میزبان را محل انس و گوش فرا دادن به قصه های چرب نسازید، رعایت این ادب در هر مجلس، به خصوص در دعوت های عامه مانند دعوت ولیمه، نهایت ضروری است و صاحب ولیمه هم رغبتش همین است که مهمانان بعد از صرف طعام هر چه زود تر برخیزند تا جای برای مهمانان دیگر خالی گردد.

- سپس حکمت این نهی را بیان می کند: ﴿ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ يُؤۡذِي ٱلنَّبِيَّ فَيَسۡتَحۡيِۦ مِنكُمۡ ﴾ «یقینا این انتظار شما پیغمبر را اذیت می کند، پس او ازشما حیا می کند» که بگوید:

برخیزید، چنانکه عادت عامهٔ مردم، مخصوصا اهل کرم همین است که حتی در صورتی که با حرج هم گرفتار شوند، ازآن می شرمند که به مردم بگویند: مجلس را تخلیه کنید.

- ﴿وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ﴾ «و الله از بیان سخن حق شرم نمی کند» که عبارت از دستور به تخلیهٔ خانهٔ پیغمبر است.

در بارهٔ نزول این آیه، در صحیحین از انس رضی الله عنه روایت است او گفت: هنگامی که پیغمبر ﷺ با زینب بنت جحش ازدواج کرد، مردم را (به ولیمه) دعوت کرد، پس آنان غذا خوردند و بعد ازآن سرگرم سخن شده نشستند، درین اثناء پیغمبر ﷺ گویا خود را برای برخواستن آماده کرد، اما مردم از مجلس برنخواستند، هنگامی که پیغمبر ﷺ حالت مردم را دید، از جایش برخواست و برخی از مردم نیز از مجلس بیرون شدند، ولی سه نفر باقی ماندند، و سپس آنان نیز رفتند، پس من آمدم و به پیغمبر ﷺ اطلاع دادم که مردم همه رفتند، پس پیغمبر ﷺ آمد و نزد همسرش داخل شد، من هم می خواستم داخل شوم اما میان من و میان پیغمبر ﷺ حجاب انداخته شد، و الله تعالی این آیه را ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ﴾ تا آخر نازل فرمود. [1]

ادب چهارم: دربرابرخانوادهٔ پیغمبر ﷺ است که اگربه سوی خطاب آنها نیازی باشد باید با ایشان از پس پرده سخن زده شود:

- ﴿وَإِذَا سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖۚ﴾ «و هنگامی که از همسران پیغمبر متاعی (از وسایل وظروف زندگی) را خواستید، ازپس پرده از ایشان بخواهید»، نظرکردن به سوی آنها درهرحال ممنوع است، اما اگر به هنگام ضرورت با ایشان سخنی زده شود، باید این سخن زدن از عقب پرده صورت گیرد.

- بازعلت این حکم را بیان می کند: ﴿ذَٰلِكُمۡ أَطۡهَرُ لِقُلُوبِكُمۡ وَقُلُوبِهِنَّۚ﴾ «این خصلت برای دلهای شما و دلهای آنها پاکیزه تراست» و ازفتنه وتهمت و وسوسه های شیطان دورتراست.

در بارهٔ سبب نزول این آیه از أنس رضی الله عنه روایت است که عمر رضی الله عنه به پیغمبر ﷺ گفت:
«يَا رَسُولَ اللَّهِ يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ»

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب تفسیر سورة الأحزاب، حدیث: ۴۷۹۱، و صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب زواج زینب بنت جحش و نزول الحجاب، حدیث: ۳۵۷۸.

ای پیغمبر! انسان نیک و فاجر (یعنی هر گروه مردم) بر شما داخل می شود، کاش اگر امهات المؤمنین را به حجاب دستور بدهید، پس الله تعالی آیهٔ حجاب را نازل فرمود. (۱)

- **ادب پنجم:** منع ازهرگونه اذیت وآذار پیغمبر: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾ «و شما را نسزدکه پیغمبر را اذیت کنید»، یعنی هیچ گفتاری و عملی انجام ندهید که موجب اذیت پیغمبر ﷺ گردد.

- **ادب ششم:** منع از ازدواج با همسران پیغمبر ﷺ بعد از وفاتش: ﴿وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا﴾ «و نه هرگز بعد از وی همسرانش را به نکاح گیرید»، چرا که پیغمبر در مرتبهٔ بس عالی قرار دارد و این عمل شائسته مقام اونیست که بعد از وفاتش با همسران وی ازدواج کنید و ازطرف دیگرآنها حیثیت مادران را برای مومنان دارند، و نکاح مادر به هیچ وجه درست نیست، و ازطرف سوم، آنها در دنیا وآخرت همسران پیغمبر ﷺ هستند، رابطهٔ زوجیت آنها با پیغمبر ﷺ بعد از وفات شان نیز باقی است، ازینرو نکاح با آنها بعد از وفات پیغمبر ﷺ هرگز جواز ندارد.

- سپس علت این حکم را بیان می کند: ﴿إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾﴾ «یقینا این کار (یعنی اذیت پیغمبر و نکاح با همسران وی بعد از وفاتش) نزد الله گناه بزرگ است».

- بعد ازآن به غرض تأکید به اجتناب از اذیت پیغمبر ﷺ، می فرماید: ﴿إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾﴾ «اگرچیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، پس الله به هرچیزدانا است»، و در برابر سوء ادب ظاهری و باطنی، قولی وفعلی تان شما را تحت کیفر قرارمی دهد، چنانکه درسورهٔ غافرآیهٔ (۱۹) می گوید: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾﴾ «خیانت چشم ها وآنچه را که سینه ها می پوشاند می داند».

استثنای محارم از حکم حجاب:

چون درآیهٔ گذشته در مورد حجاب همسران پیغمبر ﷺ، حکم مطلق ذکرشد، ممکن بود که برخی چنین گمان کنند که اشخاص محرم نیز باید با آنها ازپس پرده سوال کنند، لذا برای رفع این اشتباه، می گوید: ﴿لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب سورة الأحزاب، حدیث: ٤٧٩٠.

أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ ﴾ «بر همسران پیغمبر گناهی نیست در (بدون حجاب دیدن) پدران شان و نه پسران شان و نه برادران شان و نه برادر زاده های شان و نه خواهرزاده های شان و نه زنان مسلمان شان و نه برده گان شان»، پس همسران پیغمبر ﷺ به اساس این آیه می توانستند با افرادی که درین آیه از ایشان نامبرده شده است، بدون حجاب سخن بزنند.

و در حکم برادران و برادر زاده ها و خواهر زاده ها، برادر رضاعی و برادر زاده و خواهر زادهٔ رضاعی نیز داخل اند.

البته زنان سائرمومنان درمسئلهٔ حجاب همانند همسران پیغمبر ﷺ اند، و دلیلش هم آیهٔ (۳۱) سورهٔ نور است که الله تعالی درآن می گوید: ﴿ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَآئِهِنَّ أَوْ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَآئِهِنَّ أَوْ أَبْنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوْ نِسَآئِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيْرِ أُو۟لِى ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا۟ عَلَىٰ عَوْرَٰتِ ٱلنِّسَآءِ ﴾ «و آرایش خویش (همچون سر، بازو، ساق و گردن) را آشکار نکنند، مگر برای شوهران خویش، یا پدران خویش، یاپدران شوهران خویش، یاپسران خویش، یا پسران شوهران خویش، یا برادران خویش، یا برادرزاده های خویش، یا خواهر زاده های خویش یا زنان خویش، یا آنچه که دست های ایشان مالک است، یا مردان پیر خدمتگار که به زنان رغبت ندارند، یا اطفالی که بر عورت های زنان مطلع نباشند».

درین آیه یازده نوع افراد را مستثنی قرار داده است.

هرگاه این محارم را مستثنی قرار داد، ترک حجاب را ازینها مباح گرداند.

- اکنون همسران پیغمبر ﷺ را مخاطب قرارداده می گوید: ﴿ وَٱتَّقِينَ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾ ﴾ « و (ای زنان پیغمبر) از الله بترسید، یقینا الله به هرچیز مطلع است»، و تمام اعمال بنده گانش را می داند و سخنان شان را می شنوند و حرکات شان را می بینند، سرانجام آنها را دربرابر اعمال شان تحت مجازات قرار می دهد.

✿✿✿

مطلب سوم: (از آیهٔ ۵۶-۶۲)

تعظیم پیغمبر ﷺ و جزای کسیکه به پیغمبر و به مومنان اذیت میرساند

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيۡهِ وَسَلِّمُوا تَسۡلِيمًا ﴿٥٦﴾ إِنَّ
الَّذِينَ يُؤۡذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنۡيَا وَالۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ يُؤۡذُونَ
الۡمُؤۡمِنِينَ وَالۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا اكۡتَسَبُوا فَقَدِ احۡتَمَلُوا بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ﴿٥٨﴾ يَٰٓأَيُّهَا النَّبِيُّ قُل
لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ الۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿٥٩﴾ ۞ لَّئِن لَّمۡ يَنتَهِ الۡمُنَٰفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَالۡمُرۡجِفُونَ فِي الۡمَدِينَةِ
لَنُغۡرِيَنَّكَ بِهِمۡ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٦٠﴾ مَّلۡعُونِينَۖ أَيۡنَمَا ثُقِفُوٓا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا
تَقۡتِيلٗا ﴿٦١﴾ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوۡا مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبۡدِيلٗا ﴿٦٢﴾﴾

ترجــــمه:

۵۶- یقینا الله و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند، ای مومنان شما هم بر وی درود بفرستید و چنانکه باید سلام بگوئید.

۵۷- کسانی که الله و رسولش را می رنجانند، الله ایشان را در دنیا وآخرت لعنت می کند و برای ایشان عذاب ذلت باری را آماده ساخته است.

۵۸- وآنانی که مردان و زنان با ایمان را آزار می رسانند بدون آنکه کدام گناهی را مرتکب شده باشند، بهتان بزرگ وگناه آشکاری را به دوش برداشته (و مرتکب)شده اند.

۵۹- ای پیغمبر برای همسرانت و دخترانت و زنان مومنان بگو که چادرهای خویش را برخود فروگذارند این کار نزدیک تر است که (از زنان بی بند و بار) شناخته شوند، پس در نتیجه اذیت نشوند، و الله آمرزگار و مهربان است.

۶۰- اگر منافقان وکسانی که در دل های شان بیماری است و کسانی که درمدینه اخبار دروغ و شائعات بی اساس را پخش می کنند، (ازین کارهای بد) خود داری نکنند، البته تو را بر ایشان تحریک می کنیم باز در جوار تو درین شهر جز مدت کمی نمی توانند بمانند.

۶۱- اینها لعنت شدگانند هرجا که یافته شوند، گرفتارشوند و (بدون هیچ گونه ترحم) کشته شوند.

۶۲- سنت الهی در مورد کسانی که پیش گذشتند همین بوده است، و در سنت الله هرگز تغییری نخواهی یافت.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر مسائل آتی است:

۱- بیان تعظیم و احترام پیغمبرﷺ و دستور مؤمنان به آن،

۲- کیفر کسانی که الله و رسولش را اذیت می کنند،

۳- کیفر اذیت مومنان،

۴- دستور به رعایت حجاب برای عموم زنان مسلمان،

۵- تهدید برای منافقان و جزای ایشان.

مسئلهٔ اول: بیان تعظیم و احترام پیغمبرﷺ درملأ اعلی و دستور مؤمنان به آن

بعد ازآنکه به غرض احترام وتعظیم پیغمبرﷺ مومنان را به رعایت یک عده آداب مربوط به شخص پیغمبرﷺ و همسران او دستور داد، اکنون درین آیه جایگاه بلند و بالایی پیغمبرﷺ را در ملأ أعلی بیان داشته مومنان را به رعایت احترام ایشان مکلف می سازد:

- ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ ﴾ «یقینا الله و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند». درود الله تعالی بر وی درملأ اعلی ، عبارت از رحمت و اظهار رضای خود از وی است که نشان محبت الله تعالی به پیغمبر گرامیش می باشد، و درود فرشتگان بر وی، دعای مغفرت و رفعت شأن برای پیامبر بزرگوار جناب محمد مصطفیﷺ است.

و درینجا این امر ملاحظه شود که این آیهٔ شریفه به حرف «إنّ» آغاز شده است که بر تأکید دلالت دارد و جمله، اسمیه است که خبرش جملهٔ فعلیهٔ «يُصَلُّونَ» است، که بر دوام و تجدد دلالت دارد، پس مفاد آیه اینست که الله تعالی و فرشتگانش به صورت دوام دار، بر پیغمبرﷺ درود می فرستند و این امر دلیل عظمت مرتبه و جایگاه عالی پیغمبرﷺ است.

- و قتی که پیغمبرﷺ در ملأ اعلی از چنین جایگاهی برخوردار هستند، پس اهل ملأ ادنی یعنی مومنان زمین نیز مکلف به ادای احترام و تعظیم او هستند، درین باره می گوید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ «ای مومنان شما هم بر وی درود بفرستید و چنانکه باید سلام بگوئید»، و تعظیم او را به جاآورده ایمان خـود را تکمیـل نمائیـد و بـدین وسیله درحسنات خویش بیفزائید.

درود الله تعالی بر وی رحمت، و درود فرشتگان دعای اسـتغفار و رفعـت منزلـت، و درود مومنان دعا وتعظیم و بزرگداشت شأن پیغمبر صلی الله علیه وسلم است.

کیفیت درود فرستادن بر پیغمبر ﷺ در احادیث زیادی بیان شده است، ازآن جمله:

در صحیحین و دیگر کتب حدیث ازکعب بن عجزه رضی الله عنه روایت است که گفته شد: یارسول الله ! شیوهٔ سلام دادن به شما را دانستیم، ولی بر شما چگونه درود بفرستیم؟ پیغمبر ﷺ فرمود، بگوئید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»

بار الها ! برمحمد و خانوادهٔ او درود و رحمت بفرست، آنگونه که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم، درود فرستادی، یقینا تو ستوده شدهٔ بزرگوار هستی. بارالها ! به محمد و خاندان او برکت عطا کن، آنگونه که به ابراهیم و خاندان او برکت عطا کردی، یقینا تو ستوده شدهٔ بزرگوار هستی».(۱)

و در روایت دیگر از ابو حمید ساعدی رضی الله عنه روایت است که صحابه پرسیدند: ای پیغمبر الله! بر شما چگونه درود بفرستیم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»

بار الها ! برمحمد و همسران و ذریهٔ او درود و رحمت بفرست، آنگونه که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم، درود فرستادی، بار الها ! به محمد و همسران و ذریهٔ او برکت عطا کن، آنگونه که به ابراهیم و خاندان او برکت عطا کردی، یقینا تو ستوده شدهٔ گاربزرگوار هستی».(۲)

۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب سورة الأحزاب، حدیث:۴۷۹۷، صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی ﷺ ، حدیث: ۴۰۶ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب هل یصلی علی غیر النبي، حدیث: ۶۳۶۰. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی ﷺ ، حدیث: ۴۰۷ .

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا» هر که بر من یک مرتبه درود بفرستد، الله بر وی ده مرتبه درود بفرستد. (۱)

و در سنن ابوداود از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند:
«لاَ تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلاَ تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلاَتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ»
«خانه هایتان را قبرستان مسازید و قبر مرا عیدگاه مسازید و بر من درود بفرستید، زیرا درود شما هر کجا که باشید، برایم می رسد». (۲)

از عبد الله روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنَّ لِلَّهِ مَلاَئِكَةً سَيَّاحِيْنَ فِيْ الأَرْضِ يُبَلِّغُوْنِي مِنْ أُمَّتِي السَّلاَمَ» یقینا الله فرشتگانی دارد که در زمین گردش می کنند و سلام امتم را برایم می رسانند. (۳)

در سنن ترمذی از علی ﷺ روایت است که پیغمبر ﷺ فرمودند: «اَلْبَخِيْلُ الَّذِيْ مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ» «بخیل کسی است که نزد او یاد کرده شوم و بر من درود نفرستد». (۴)

و در سنن ابوداود از فضاله بن عبید رضی الله عنه روایت است که پیغمبر ﷺ مردی را شنیدند که در نمازش دعاء می کرد و او نه بزرگی الله را بیان کرد و نه بر پیغمبر ﷺ درود فرستاد، پس پیغمبر ﷺ فرمودند: «عَجَّلَ هَذَا» این مرد شتاب کرد، سپس او را فراخواندند، برایش گفتند: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِتَحْمِيدِ رَبِّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ -صلى الله عليه وسلم- ثُمَّ يَدْعُو بَعْدُ بِمَا شَاءَ» هنگامی که یکی از شما نماز بخواند، باید به حمد و ثنای پروردگار - عزّ و جلّ- آغاز کند، سپس بر پیغمبر ﷺ درود بفرستد، سپس بعد ازآن به هرچه خواسته باشد دعاکند. (۵)

۱- صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی ﷺ، حدیث: ۴۰۸ .

۲- سنن أبوداود، کتاب المناسک، باب زیارة القبور، حدیث: ۲۰۴۲ ،این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۳۷۸۵ .

۳- سنن نسائی، کتاب السهو، باب السلام علی النبي صلی الله علیه وسلم، حدیث: ۱۲۸۲، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح الجامع الصغیر، حدیث: ۲۱۷۴ .

۴- سنن ترمذی، أبواب الدعوات، باب رغم أنف رجل، حدیث: ۳۵۴۶، این حدیث صحیح است، نگاه: مشکات المصابیح - تحقیق شیخ البانی- باب فضل الصلاة، حدیث: ۹۳۳ .

۵- سنن أبوداود، کتاب الصلاة، باب الدعاء ، حدیث: ۱۴۸۱ ، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابوداود، حدیث: ۱۳۳۱.

نظر به همین حدیث امام شافعی رحمه الله درود بر پیغمبرﷺ را در نماز در قعدۀ اخیر فرض قرار داده است، البته در قعدۀ اول خواندن صلاة و سلام را مستحب گفته است.

نظر به مقتضای این آیه علماء همه بر این اتفاق دارند که یک مرتبه در عمر بر پیغمبرﷺ صلاة و سلام فرستادن فرض است، زیرا امر تکرار را تقاضا نمی کند مگر آنکه معلق به شرط و یا سبب باشد که با تکرار آن، خطاب هم متکرر می شود.

البته گروهی از علماء احادیثی را که درآن به فرستادن صلاة و سلام ترغیب شده است، در نظر گرفته گفته اند هر باری که نامی از پیغمبرﷺ برده شود، به ایشان صلاة و سلام گفتن واجب است.

همچنان مستحب است که در روز جمعه و بعد از اذان و هنگام زیارت قبر پیغمبرﷺ به کثرت صلات وسلام گفته شود؛ از أوس بن أوس ثقفی رضی الله عنه روایت است که پیغمبرﷺ فرمود:

«إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ قُبِضَ وَفِيهِ النَّفْخَةُ وَفِيهِ الصَّعْقَةُ فَأَكْثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ . قَالَ: قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْكَ وَقَدْ أَرِمْتَ؟ يَقُولُونَ بَلِيتَ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ»

«از بهترین روزهای شما، روز جمعه است که آدم (عليه السلام) درآن آفریده شد و درآن قبض شد، و نفخۀ اولی و نفخۀ صعقه در همین روز است، پس درین روز به کثرت بر من درود بفرستید، زیرا درود های شما بر من عرضه می شود. راوی می گوید: صحابه گفتند:ای پیغمبر الله! درود های ما چگونه بر شما عرضه می شود، در حالیکه جسد شما (در قبر) پوسیده است ؟ پیغمبرﷺ فرمود: الله عز و جل بر زمین حرام قرار داده است که اجساد پیغمبران را بخورد». (۱)

پس نظر به این حدیث، اجساد پیغمبران از خراب شدن و پوسیده شدن محفوظ است.

و از عبد الله عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که پیغمبرﷺ فرمود:

«إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا، ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ لِيَ الْوَسِيلَةَ فَإِنَّهَا مَنْزِلَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا تَنْبَغِي إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ وَ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ، فَمَنْ سَأَلَ لِيَ الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ»

۱– سنن أبوداود، کتاب الصلاة، باب فضل یوم الجمعة و صلاة الجمعة، حدیث: ۱۰۴۷ ، این حدیث صحیح است، نگاه: صحیح ابوداود، حدیث: ۹۶۲ .

«هنگامی که مؤذن را شنیدید، همانند او شما نیز بگوئید، سپس بر من درود بفرستید، زیرا کسی که یک مرتبه بر من درود بفرستد، الله در برابر آن ده مرتبه بر وی رحمت می فرستد، سپس از الله برایم «وسیله» را طلب کنید، زیرا آن جایگاهی است در بهشت که فقط شایستۀ یک بنده از بندگان الله است و امیدوارم که من همان شخص بوده باشم، پس کسی که «وسیله» را برایم طلب کند، شفاعتم برایش ثابت شده است».(۱)

درین شکی نیست که کثرت درود و سلام بر پیغمبرﷺ موجب حصول خیر و ثواب و سبب دخول بهشت می گردد و غم و اندوه و فراموشی را دور می کند، به این اساس مسلمانان باید به کثرت بر پیغمبرﷺ درود بفرستند، و هنگامی که نام پیغمبرﷺ را در نامه ای می نویسند، در عوض نوشتن رمز (ص) باید درود را هم به زبان تلفظ کنند و هم به صورت کامل بنویسند.

فائده : آیا بر غیر پیغمبرﷺ، صلاة و سلام فرستادن جایز است یا خیر؟

درین باره باید گفت که فرستادن صلاة و سلام بر غیر پیغمبرﷺ ، در ضمن صلاة و سلام پیغمبرﷺ، بدون هیچ نوع خلاف جایز است، زیرا در همین احادیث فوق در ضمن صلاة و سلام بر پیغمبرﷺ ، بر ازواج و ذریۀ ایشان نیز صلاة و سلام ذکر شده است.

و در بارۀ فرستادن صلاة و سلام بر غیر پیغمبرﷺ به صورت مستقل و جدا گانه نیز، هم آیت وارد شده است و هم حدیث.

چنانچه در سورۀ توبه آیۀ (۱۰۳) الله تعالی به پیغمبرش می فرماید: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ﴾ «بر آنها درود بفرست، زیرا درود فرستادن تو برای آنها مایۀ آرامش است».

و در صحیح بخاری از عبد الله بن ابی اوفی روایت است او گفت: «هنگامی که گروهی زکات خود را می آوردند، پیغمبرﷺ می گفت: ای الله ! بر آل فلان (نام همان قوم را می گرفت) رحمت بفرست و پدر من زکات خود را آورد، پس پیغمبرﷺ فرمودند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى » ای الله بر آل ابی اوفی رحمت بفرست». (۲)

اما چون فرستادن صلاة و سلام بر غیر پیغمبرﷺ درین عصر شعار اهل بدعت شده است، پس به غرض عدم مشابهت با ایشان، علماء ترجیح می دهند که بر غیر پیغمبران به صورت

۱- صحیح مسلم ، کتاب الصلاة ، باب استحباب القول مثل القول المؤذن...، حدیث: ۸۷۵ .

۲- صحیح بخاری، کتاب الزکاة ، باب صلاة الإمام و دعائه لصاحب الصدقة، حدیث: ۱۴۹۷.

مستقل، صلاة و سلام گفته نشود، مثلا چنین گفته نشود: ابوبکر علیه الصلاة و السلام، یا علی علیه الصلاة و السلام، بلکه برای صحابی، رضی الله عنه گفته شود، و برای غیر صحابی رحمه الله ، یا علیه الرحمه، گفته شود.

مسئلۀ دوم: کیفر کسانی که الله و رسولش را اذیت می کنند

بعد از دستور دادن به صلاة و سلام، کیفر کسانی را بیان می کند که به سبب مخالفت از دستورات الهی و ارتکاب محرمات، الله را ناراض می سازند و به سبب افعال و اقوال ناشایسته، پیغمبرﷺ را اذیت می کنند، چنانکه می گوید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا ﴿٥٧﴾﴾ «یقینا کسانی که الله و رسولش را می رنجانند، الله ایشان را در دنیا وآخرت لعنت می کند و برای ایشان عذاب ذلت باری راآماده ساخته است».

«ایذای الله» عبارت ازمخالفت اوامر و ارتکاب نواهی اواست و اذیت الله تعالی طوری که به مخالفت اوامر و نواهیش صورت می گیرد، همچنان به نسبت کردن آن عده صفاتی به سوی الله تعالی نیز صورت می گیرد که شایستۀ عظمت و جلال او نیست، چنانکه یهود گفتند: ﴿يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌ﴾ {مائده: ۶۴}، و همچنین گفتند: ﴿عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ﴾ {سورۀ توبه: ۳۰}و نصاری گفتند: ﴿ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِ﴾ {سورۀ توبه: ۳۰} و مشرکان فرشتگان را «بنات الله»، و اصنام را آلهه می پنداشتند، این اموری هستند که موجب أذیت الله تعالی می شود.

و همچنین زمانه را بد گفتن سبب اذیت پروردگار می شود، چنانچه در یک حدیث قدسی آمده است که الله تعالی می فرماید:

«يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»

«فرزند آدم مرا اذیت می کند، او زمانه را دشنام می دهد، در حالیکه (آفریدگار) زمانه من هستم، فرمان به دست من است، شب و روز را به دنبال یکدیگر می درآرم» .[1]

و«ایذای پیغمبر» به مخالفت سنت او وطعن درحق او، یا درحق اهل بیت او صورت می گیرد، و همچنین بد گفتن صحابۀ کرام بر وجه عموم و یا بر وجه اکثریت، سبب اذیت پیغمبرﷺ، پس اگر کسی بگوید – العیاذ بالله – یاران پیغمبر بعد از وفاتش به جز چند تن،

۱– صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب سورة الجاثية، حديث: ۴۸۲۶، وصحیح مسلم ، کتاب الألفاظ ، باب النهي عن سب الدهر، حدیث: ۲۲۴۶ .

دیگر همه مرتد شدند، و همچنین کسانی که یاران مخصوص پیغمبر ﷺ همچون ابوبکر و عمر و عثمان و علی - رضی الله عنهم - را دشنام بدهد، چنین شخص در حقیقت پیغمبر ﷺ را دشنام داده است. پیغمبر ﷺ می فرماید: «لاَ تَسُبُّوا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ» «هیچ یک از یاران مرا دشنام مدهید، زیرا هر یک از شما اگر به اندازهٔ کوه اُحُد طلا خرج کند، فضیلت انفاق یکی از آنها را که به اندازهٔ «مُد» (۶۵۰ گرام) و یا نصف «مد» باشد، به دست آورده نمی تواند».(۱)

پس کسی که مرتکب چنین اذیتی شود، و ازآن قول و عمل خود توبه نکند، به مقتضای این آیه مورد لعنت الهی در دنیا و آخرت قرار می گیرد.

مسئلهٔ سوم: کیفر اذیت کنندهٔ مومنان

بعد ازآن حکم کسی را بیان می کند که عموم مومنان را اذیت می کند: ﴿ وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ بِغَيْرِ مَا ٱكْتَسَبُوا۟ فَقَدِ ٱحْتَمَلُوا۟ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾ ﴾ «وآنانی که مردان و زنان با ایمان را آزار می رسانند بدون آنکه کدام گناهی را مرتکب شده باشند، بهتان بزرگ وگناه آشکاری را به دوش برداشته اند» و گناه بزرگی را مرتکب شده اند .

این اذیت عام است، چه به زبان باشد و چه به قول، و این اذیت چه در مورد عرض و شرف مومنان باشد و چه در نفس و مال آنان، همه ای این امور گناه بس بزرگ است.

اذیت قولی مثلا به ناحق به مسلمانی فحش گفته شود، دشنام و نا سزا گفته شود.

اذیت فعلی اینست که به نا حق زده شود.

اذیت در مورد شرف و عزتش اینست که به ناحق تهمت و افترا بر وی بسته شود.

اذیت مالی اینست که مال او به ناحق و از روی ظلم و ستم و رشوه ، غصب و تصرف شود و یا خورده شود.

و اذیت بدنی اینست که او به نا حق لت و کوب شود و یا کشته شود.

یکی از قبیح ترین صورت اذیت مومنان طعن در شرف و نسب مسلمانان و ریزاندن آبروی ایشان است.

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة ، حدیث: ۳۶۷۳ ، صحیح مسلم ، کتاب فضائل الصحابة ، باب تحریم سب الصحابة ، حدیث : ٦٦٥٢ .

فرق درمیان ایذای رسول ﷺ و ایذای مومنان این است که الله سبحانه ایـذای رسـول الله ﷺرا کفر و موجب لعن قرار داده است، اما ایذای مومنان را ﴿بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ١١٢﴾ یعنی گناه کبیره قرار داد.

مسئلهٔ چهارم: دستور به رعایت حجاب برای عموم زنان مسلمان (آیهٔ حجاب)

بعد ازآنکه اذیت اهل ایمان را بهتان وگناه آشکارقرارداد، درینجا الله تعالی زنان مسـلمان را به دوری از مواضع تهمت دستور می دهد، زیرا این امر گاهی سبب می شود تا مورد اذیـت قرار گیرند، به همین اساس زنان مومنه را هنگام بیرون شدن از خانه به انـداختن چـادر بـر روی و سر خود دستور می دهد، زیرا درصورتی که بدون رعایت حجاب و ستر بیرون شـوند، ممکن است از سوی انسان های فاسق و فاجر مورد اذیت و آزار قرار گیرند.

- مـی فرمایـد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ يُدۡنِينَ عَلَيۡهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّ﴾ «ای پیغمبر برای همسرانت و دخترانت و زنـان مومنـان بگـو کـه چادرهـای خـویش را برخـود فروگذارند».

«يُدۡنِينَ» نزدیک کنند، مراد ازآن بر سر و روی خود انداختن اسـت. «جَلَٰبِيبِهِنَّ» مفـردش «جلباب»، روسری، مقصود همان لباسی است که بالای لباس های بدن پوشـیده مـی شـود، مانند چادر فراخ. و مقصود ازآن همان حجاب اسلامی است.

و در حجاب شرط آنست که تمام بدن زن را بپوشاند، چسپ و تنگ نباشد که برجسـتگی های بدن را بارز سازد، و نه نازک و منقش باشد که انظار مردم را به سود خود جلب کند.

و این حکم مخصوص زنان پیغمبرﷺ نیست بلکه حکم عام و برای همـه زنـان مسـلمان است که هنگام بیرون شدن از خانه، باید خود را از انظار مردهای اجنبی نگاه دارند و حجـاب را رعایت کنند.

علماء و مفسرین امثال امام طبری، امام ابن الجوزی، امام رازی، امام ابن کثیر، ابـو حیـان أندلسی، ابو السعود و جصاص - رحمهم الله - «نزدیک کردن جلباب» را درین آیه، بـه سـتر نمودن روی و بدن و موی از مردان اجنبی تفسیر نموده اند.

- سپس علت این حکم رابیان می کند: ﴿ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَن يُعۡرَفۡنَ فَلَا يُؤۡذَيۡنَۗ﴾ «این کـار نزدیکتـر است که (از زنان بی بند و بار) شناخته شوند، پس در نتیجه اذیت نشوند».

چرا که ستر و حجاب، نشان زنان پاکدامن و با عفت است، پس هنگامی که زنان همراه بـا حجاب بیرون شوند، ازتعرض فساق مصئون می مانند.

- بازمی گوید: ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ۝٥٩﴾ «و الله آمرزگار مهربان است».

«آمرزگاری» است که گناهان گذشتهٔ شما را مورد غفران خود قرار می دهد، و «مهربانی» است که حلال وحرام را برای شما به صورت مفصل بیان می کند.

مسئلهٔ پنجم: تهدید برای منافقان و جزای ایشان

الله تعالی نخست حال مشرکی را ذکر کرد که الله و رسولش را اذیت می کند، سپس حال آن انسان گنهگار مجاهری را ذکر کرد که مومنان را اذیت می کند، درینجا حال کسانی را بیان می کند که در ظاهر مسلمان ولی در باطن بر باطل است، دستش را به عنوان دوستی و مسلمانی پیش می کند، اما در آستینش خنجر است، پس این سومین گروه مؤذی است:

- ﴿لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْمُرْجِفُونَ فِى ٱلْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلًا ۝٦٠﴾ «اگرمنافقان وکسانی که در دل های شان بیماری است و کسانی که درمدینه اخبار دروغ وشائعات بی اساس را پخش می کنند، (ازین کارهای بد) خود داری نکنند، البته تو را بر ایشان تحریک می کنیم باز در جوار تو درین شهر جز مدت کمی نمی توانند بمانند».

«وَٱلْمُرْجِفُونَ» شایعه پخش کنندگان، تبلیغات گران دروغین، از «أرْجَفَ، يُرجِفُ، إرجَافًا» به معنی دروغ پراگنی، شایعهٔ دروغ انداختن، «لَنُغْرِيَنَّكَ» تورا بر آنها تحریک می کنیم، می شورانیم، از «أغرَى، يُغرِي، إغرَاءًا» به معنی بر انگیختن و تحریک کردن.

یعنی این افراد، صفات بد نفاق، مرض قلبی، و ارجاف یعنی شایعه پراگنی دروغ بر علیه مسلمانان را در خود گرد آورده بودند.

و یا اینکه آیهٔ کریمه به سوی گروها مختلفی از منافقین اشاره است:

۱- گروهی ازیشان مصروف اذیت الله و رسول و مومنان بودند.

۲- گروه دیگر به بیماری قلب که عبارت ازشبهه وشهوت است، مبتلا بودند و زنان مسلمان را به غرض ایجاد شک و شبهه دنبال می کردند.

۳- گروه دیگر به دروغ پراگنی و شایعات می پرداختند تا معنویات مسلمانان را کمزور کنند، چنانچه گاهی شایعه می انداختند که لشکر مسلمانان همه کشته شده اند، و گاهی شایعه می کردند که لشکر مسلمانان با شکست مواجه شده اند.

لذا الله تعالى آنان را هشدار داد که اگر از چنین اعمال فسادگرانۀ شان خود داری نکننـد، پیغمبرﷺ را بر ضد ایشان می شورانیم و بر آنها مسلط می سـازم کـه بعـد ازآن زنـدگی در مدینه برای ایشان تنگ می گردد.

- سپس جزای اعمال آنها را در دنیا و آخرت بیان مـی دارد: ﴿ مَّلۡعُونِينَۖ أَيۡنَمَا ثُقِفُوٓاْ أُخِذُواْ وَقُتِّلُواْ تَقۡتِيلٗا ﴾ «اینها لعنت شدگانند، هرکجا که یافته شوند، گرفتـار شـوند و بـدون هیچ گونه ترحم کشته شوند». قتاده رحمه الله گفته است: هنگامی که الله تعالی منافقان را با این آیه تهدید کرد، آنها از اعمال بد خود، منع شدند.

- بعد ازآن روشن می سازد که چنین جزا برای گروه های تبهکار و مفسـد، مسئلۀ تـازه نیست، بلکه در همه شرایع گذشته نیزجاری بود:

- ﴿ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ﴾ «سنت الهی در مورد کسانی که پیش گذشتند همین بوده است و در سنت الله هرگز تغییری نخواهی یافت».

زیرا سنت های الهی به اساس حکمت و مصلحت است، ازینرو سنت او تغییر ناپذیر است.

و سنت الهی عبات از قوانین ثابت وجاری ایست که با تغییر زمان وشرائع، دگرگـون نمـی شود، برابراست که سنت تکوینی باشد یا سنت تشریعی.

اقسام سنت الهی:

۱- سنت الهی درتعذیب توطیه گران ودهشت افگنان، چنانکه درهمین آیۀ مورد است.

۲- سنت الهی درتشریع نکاح مطلقه پسـرخوانده، چنانکـه در همـین سـوره آیـۀ (۳۸) ذکرشده است .

۳- سنت الهی در نابود ساختن کافران و مجرمان، درهمین سوره آیۀ (۳۸) می گوید:

﴿ فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ ٱلۡأَوَّلِينَۚ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا ﴾ «اینها انتظارنمی کشند مگر سنت الهی را که درمیان پیشینان جاری بود، پس در سنت الهی هرگزتبـدیلی را و درآن هرگز تغییری را نخواهی یافت».

۴- سنت الهی در وقوع عذاب بر قومی که پیغمبـران را از میـان خـود اخـراج نمودنـد، چنانکه درسورۀ اسرا می گوید: ﴿ سُنَّةَ مَن قَدۡ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِن رُّسُلِنَاۖ وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحۡوِيلًا ﴾ «همانند شیوۀ رفتار ما در مورد پیغمبرانی کـه پـیش ازتـو فرسـتادیم، و درشیوۀ رفتارمـا، تغییری را نخواهی یافت».

۵- سنت الهی درعدم قبول ایمان کافر به هنگام مشاهدهٔ عذاب، درسورهٔ غافر می گوید:
﴿فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَٰنُهُمْ لَمَّا رَأَوْا۟ بَأْسَنَا ۖ سُنَّتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ فِى عِبَادِهِۦ ۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨٥﴾﴾ «پس ایمان شان به ایشان نفع نرساند، هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، همانند شیوهٔ رفتار الله که درمیان بندگانش گذشت و بدانگاه کافران زیانگارشدند».

۶- سنت الهی در پیروزی مومنان و شکست کفار درسورهٔ فتح آیهٔ (۲۳) می فرماید:
﴿سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ «همانند سنت الهی است که پیش گذشته است، وهرگز در سنت الهی تبدیلی را نخواهی یافت».

۞۞۞

بخش ششم: (ازآیهٔ ۶۳-۷۳) ، پیامد نا گوار عدم اطاعت از اوامر الله و اوامر پیغمبر و منع از اذیت پیغمبر ﷺ و دستور به تقوی، و این آیات در سه مطلب تفسیر می گردد:

مطلب اول: وعید برای کافران و سرانجام ترک اطاعت پیغمبر

﴿يَسْـَٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِ ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾ إِنَّ ٱللَّهَ
لَعَنَ ٱلْكَٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ
فِى ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيْتَنَآ أَطَعْنَا ٱللَّهَ وَأَطَعْنَا ٱلرَّسُولَا۠ ﴿٦٦﴾ وَقَالُوا۟ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا
ٱلسَّبِيلَا۠ ﴿٦٧﴾ رَبَّنَآ ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ ٱلْعَذَابِ وَٱلْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾﴾

ترجـــمه:

۶۳- مردم از تو در بارهٔ قیامت می پرسند، بگو: علم قیامت نزد الله است تـو چـه خبـر داری شاید قیامت نزدیک باشد.

۶۴- یقینا الله کافران را لعنت نموده است و برای ایشان آتش سوزانی را آماده ساخته است.

۶۵- جاویدان درآن خواهند ماند و یار و یاوری نخواهند یافت.

۶۶- روزی که چهره های شان درآتش زیر و رو کرده می شود، مـی گوینـد: ای کـاش! الله و رسول را اطاعت می کردیم.

۶۷- و می گویند: پروردگارا! ما سران و بزرگان خویش را اطاعت کردیم پس آنها ما را از راه (حق) منحرف ساختند.

۶۸- پرودگارا! آنها را دوچندعذاب کن و ایشان را مورد لعنت بزرگی قرارده.

تفسیر:

این آیات مشتمل بر مسائل است:

۱- پاسخ به سوال منکرین معاد،

۲- بیان نوعیت جزای کافران در قیامت.

مسئلهٔ اول: پاسخ به سوال منکرین معاد

بعد ازآنکه کیفر سه گروه – مشرکان، گنهگارانی که آشکارا گناه می کنند و منافقان- را دردنیا، بیان داشت، اکنون درین آیات به سوال آنها در بارهٔ قیامت پاسخ گفته ایشان را به نزدیک بودن قیامت مورد تهدید شدید قرارمی دهد.

نخست سوال آنها را در بارهٔ قیامت یاد آور می شود: ﴿يَسْئَلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِ﴾ «مردم از تو در بارهٔ قیامت می پرسند»، مشرکان به طریق استهزا و منافقان از روی عناد و یهود به غرض امتحان از پیامبر صلی الله علیه وسلم در بارهٔ زمان وقوع قیامت می پرسیدند.

- پس الله سبحانه به پیغمبرش صلی الله علیه وسلم دستورداد، تا به آنها چنین جواب گوید: ﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ « بگو: علم قیامت نزد الله است»، جز او نه فرشتگان مقرب و نه پیغمبران اولوالعزم و نه هیچ مخلوقی از زمان وقوع آن، خبردارد.

نظیراین آیه درسورهٔ اعراف آیهٔ (۱۸۷) و در سورهٔ نازعات آیهٔ (۴۲-۴۴) مذکور است.

- بازهم به غرض تاکید نفی علم قیامت از پیغمبر، می گوید: ﴿وَمَا يُدْرِيكَ﴾ «توچه خبرداری»؟ و چه چیز تورا به قیامت آگاه می سازد؟ درحالی که آن از امور غیبی است که جز الله سبحانه به کسی معلوم نیست.

- سپس با وجود مخفی بودنش از قرب آن خبر می دهد: ﴿لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾﴾ «شاید قیامت نزدیک باشد»، لذا در طلب آن مشتابید.

همچنان در سورهٔ نحل آیهٔ (۱) و درسورهٔ أنبیا آیهٔ (۱) و درسورهٔ قمرآیهٔ (۱) از قرب وقوع آن خبرداده است.

مسئلۀ دوم: بیان نوعیت جزای کافران در قیامت

بعد از پاسخ به سوال منکرین قیامت، درین آیات حال کافران و جزای ایشان را درقیامت بیان نموده آنها را مورد تهدید قرار می دهد:

۱- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمۡ سَعِيرًا ٦٤ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗا﴾ «یقینا الله کافران را لعنت نموده است و برای ایشان آتش سوزانی راآماده ساخته است، جاویدان درآن خواهند ماند»، و امکان خروج شان ازآنجا نیست.

۲- ﴿لَّا يَجِدُونَ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ٦٥﴾ «یار و یاوری نخواهندیافت» تا عذاب را ازایشان دفع کند.

۳- سپس ازکیفیت عذاب آنهاخبرمی دهد: ﴿يَوۡمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ﴾ «روزی که چهره های شان درآتش زیر و رو کرده می شود»، و به روی های شان در آتش کشیده می شوند، و همانند نخودی که درآب می جوشد،گاه بالا می خیزند و گاه پایان می روند، گاه به روی و گاه به پشت می گردند.

۴- درین هنگام فریاد وحسرت آنها را حکایت می کند: ﴿يَقُولُونَ يَٰلَيۡتَنَآ أَطَعۡنَا ٱللَّهَ وَأَطَعۡنَا ٱلرَّسُولَا۠ ٦٦﴾ «می گویند: ای کاش! الله و رسول را اطاعت می کردیم»، و راه او را دنبال می کردیم، در برابر دعوت او عناد نمی کردیم، سنت و روش او را می پذیرفتیم ! و ای کاش آرای رجال و خواهشات نفس را بر سنت او مقدم نمی کردیم! ایکاش! ایکاش! ایکاش!

چنانکه درسورۀ فرقان آیۀ (۲۷) می گوید: ﴿وَيَوۡمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيۡهِ يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي ٱتَّخَذۡتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلٗا﴾ «روزی که (از شدت عذاب) انسان ستمگار دو دست خویش را می گزد، می گوید: ای کاش همراه پیغمبر راه می گزیدم»، همچنان درسورۀ أنعام آیۀ (۲۷) و درسورۀ حجرآیۀ (۲) و درسورۀ نباآیۀ (۴۰) و درسورۀ فجرآیۀ (۲۴) حکایت تمنای آنها است.

۵- تقلید را بهانه نموده گناه را به گردن پیشوایان خود می اندازند: ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧﴾ «ومی گویند: پروردگارا ! ما سران و بزرگان خویش را اطاعت کردیم پس آنها ما را از راه (حق) منحرف ساختند»، پس مستحق عذاب اصلا آنها می باشند.

درین آیه شدید ترین زجر و توبیخ است برای کسانی که بر مبنای تقلید، آرای رجال را بر حدیث رسول الله ﷺ مقدم می دارند، و در رد حدیث مبارک پیغمبر ﷺ حیله و بهانه های

عجیب و غریبی ارائه می دهند، ای وای و صد وای بر چنین افرادی که حدیث پیغمبر معصوم را تابع مذهب مجتهدی از مجتهدین قرار می دهند، درحالیکه آن مجتهد از عملکرد چنین اشاخص کاملا بیزار است.

۶- هرگاه این پیروان گمراه دوزخی متیقن شدند که این بهانه برای ایشان سودی نمی بخشد، درین هنگام بغض و نفرت خود را درحق پیشوایان و بزرگانشان ابراز می کنند، چنانکه ازآنها حکایت می کند: ﴿رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ٦٨﴾ «پرودگارا! آنها را دوچند عذاب کن، و ایشان را مورد لعنت بزرگی قرارده»، درسورۀ اعراف آیۀ (۳۸) نیزحکایت دعای بدآنها است.

پس در نتیجه همه با اشتراک یکدیگر درآتش می سوزند، چنانکه درسورۀ صافات آیۀ (۳۳) می گوید: ﴿فَإِنَّهُمۡ يَوۡمَئِذٖ فِي ٱلۡعَذَابِ مُشۡتَرِكُونَ﴾ «پس ایشان همراه معبودان و پیشوایان خویش درآن روز درعذاب اشتراک دارند»، طوری که دردنیا درگمراهی با هم اشتراک داشتند.

۞۞۞

مطلب دوم: منع از اذیت پیغمبر ﷺ و دستور به تقوی

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا ٦٩ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾

ترجمه:

۶۹- ای مومنان! همانند کسانی مباشید که موسی را اذیت کردند، پس الله او را ازآنچه که درحق او می گفتند: مبرا ساخت و او نزد الله صاحب جاه و منزلت بود.

۷۰- ای مومنان ! از الله بترسید و سخن راست و درست بگوئید.

۷۱- تا کردارهای شما را اصلاح کند وگناه های شما را بیامرزد و هرکس الله و رسولش را اطاعت کند، حقا که به پیروزی بزرگی نایل می گردد.

تفسیر:

درین آیات از دو مسئله بحث شده است:

۱- منع مؤمنان از اذیت پیغمبر ﷺ

۲- دستور به تقوی و گفتار راست، و بیان پاداش آن.

مسئلۀ أول: منع مومنان از اذیت پیغمبر ﷺ

اذیتی که درآیات قبلی ذکرشد، اذیتی بود مرتکب آن را در دنیا و آخرت مستحق لعنت و نفرین معرفی نمود، این امر برآن دلالت دارد که اذیت الله و رسولش کفر است، به همین اساس درین آیه مومنان را به خود داری از اذیت پیغمبر ﷺ منع می کند تا اذیت ایشان به کفر نیانجامد، می گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا ٦٩﴾ «ای مومنان! همانند کسانی مباشید که موسی را اذیت کردند، پس الله او را ازآنچه که درحق او می گفتند: مبرا ساخت، و او نزد الله صاحب جاه و منزلت بود».

اذیتی که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام رسانیده بودند، اشکال و انواع زیادی داشت، ازآنجمله در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «موسی علیه السلام مرد بسیار با حیا و شرمناک بود، لذا از شدت حیا او بدن خود را همیشه می پوشاند که هیچ قسمتی از بدنش دیده نمی شد، پس بنی اسرائیل ایشان را اذیت نموده گفتند: موسی حتما در بدنش کدام عیبی دارد، یا پیس است، و یا چوره هست و یا هم کدام بیماری دیگری دارد، پس الله تعالی خواست از سخنانی که آنها در بارۀ موسی گفتند، او را برائت دهد، لذا روزی موسی در گوشۀ خلوت کالاهای بدنش را بر سنگی نهاد و سپس غسل کرد، هنگامی که از غسل فارغ شد، آن سنگ همراه با لباس های او گریخت، موسی علیه السلام عصای خود را گرفت و دنبال سنگ می دوید و می گفت: ای سنگ کالای مرا بده، ای سنگ کالای مرا بده، تا آنکه سنگ همراه با کالای موسی علیه السلام درمیان بنی اسرائیل قرارگرفت، پس آنها موسی علیه السلام را برهنه و به بهترین صورتی که الله تعالی او را آفریده بود، دیدند و الله تعالی او را از سخنانی که بنو اسرائیل موسی علیه السلام می گفتند برائت داد...» ([1]).

۱- صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب حدیث الخضر مع موسی علیهما السلام، حدیث: ۳٤۰٤ .

البته اذیت موسی علیه السلام از سوی بنی اسرائیل در قصهٔ مذکور خلاصه نمی شود، بلکه آنها به اشکال گوناگون موسی علیه السلام را اذیت کردند، چنانچه:

۱- درسورهٔ مائده آیهٔ (۲۴) الله تعالی بیان داشته است که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: ﴿فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ﴾ «پس تو با پروردگارت بروید و بجنگید، ما اینجا می نشینیم».

۲- درسورهٔ بقره آیهٔ (۵۵) حکایت نموده است که آنها به موسی علیه السلام گفتند: ﴿لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةً﴾ «ما هرگز به تو باور نداریم، تا آنکه الله را آشکارا ببنیم».

۳- در سورهٔ بقره آیهٔ (۶۱) می گوید: ﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَٰحِدٍ فَٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلۡأَرۡضُ﴾ «وچون گفتید: ای موسی ما به یک خوراک قناعت نمی کنیم، پس از پروردگارت برای ما درخواست کن که از زمین سبزیجات بیرون کند».

علاوه بر این آیات، آیات زیادی وجود دارد که بیانگر ایذای موسی علیه السلام توسط بنی اسرائیل است .

و از نمونه های اذیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم توسط برخی افراد، در صحیحین از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یک روز مالی را تقسیم نمود، پس مردی از انصار گفت: محمد (صلی الله علیه وسلم) به این تقسیمش روی الله را اراده ننموده است، ابن مسعود می گوید: نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفتم و ازین سخنان، ایشان را با خبر ساختم، پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم تغییر کرد و گفت: «رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى لَقَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ» الله موسی را رحمت کند، حقا که او بیشتر ازین مورد اذیت قرار گرفت، و او صبر کرد .[1]

مسئلهٔ دوم: دستور به تقوی و گفتار راست، و بیان پاداش آن

بعد ازآنکه مومنان را از اذیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم منع نمود، حالا آنان را به تقوی و درست گفتاری دستورداده می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ۝٧٠﴾ « ای مومنان! از الله بترسید وسخن راست و درست بگوئید».

۱- صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب من أخبر صاحبه بما یقال فیه، حدیث: ٦٠٥٩، صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب إعطاء المؤلفة قلوبهم علی الإسلام، حدیث: ٢٤٩٤ .

الله سبحانه درین آیه مومنان را به دوچیز دستور داده است: یکی تقوی و دوم گفتار درست و به مورد.

«تقوی» عبارت از بجا آوری اعمال خیر و ترک شر است، و «قول سدید» عبارت از گفتار حق و با مورد است، که در رأس آن «لا إله إلا الله» قرار دارد، سپس قرائت و اذکار مسنونه، تعلیم و تعلم، امر به معروف و نهی ازمنکر، اصلاح در میان مردم، این همه را شامل است.

- و همچنین تقوی اشاره به اصلاح عمل است، و«قول سدید» اشاره به اصلاح گفتار است، وشکی نیست که اصلاح این هردو، رمز پیروزی انسان در هردو جهان است.

«تقوی» را مقدم ذکرکرد، چون تقوی از عوامل اصلاح زبان و سرچشمهٔ گفتارحق است، و«قول سدید» ناشی ازتقوی است.

سپس در برابر تقوی و گفتار درست، برای مومنان دو وعده داد:

۱- ﴿ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ ﴾ «کردارهای شما را اصلاح می کند». اصلاح اعمال مرتب به «تقوی» است، زیرا اعمال هنگامی مقبول می گردد که به اساس تقوی باشد، چنانکه درسورهٔ مائده آیهٔ (۲۷) می گوید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴾ «الله تنها عمل متقیان را می پذیرد». هرگاه عمل به اساس تقوی باشد، در بارگاه الهی مقبول شده و سبب ورود بهشت جاویدان می گردد، طوری که اخلال در تقوی سبب فساد اعمال وعدم اجابت آن می گردد.

۲- ﴿وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ ﴾ «وگناهان شما را می آمرزد»، گناهانی که موجب هلاکت شما می شوند، همهٔ آنرا به وسیلهٔ تقوی و گفتار نیک، موردغفران قرار می دهد.

بعد از ذکر دو فائده مومنان را به دریافت پیروزی بزرگ بشارت می دهد: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾ ﴾ «وهرکس الله و رسولش را اطاعت کند، پیروزی بزرگی نصیب اومی گردد»، اطاعت الله و رسول درحقیقت پیروی از اوامر و نواهی شرع است که ازآن جمله «تقوی» و«قول سدید» است.

پس رستگاری عظیم دنیا که عبارت ازاصلاح اعمال و بخشش گناهان است و رستگاری آخرت که دخول بهشت جاویدان است، همه ثمرهٔ شیرین «تقوی وقول سدید» است.

✿✿✿

مطلب سوم: امانت تکالیف شرعی و أثر آن در طبقه بندی مکلفین

﴿ إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومٗا جَهُولٗا ﴿٧٢﴾ لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ وَٱلۡمُشۡرِكَٰتِ وَيَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمَۢا ﴿٧٣﴾ ﴾

ترجمه:

۷۲- یقینا ما امانت را به آسمان ها و زمین وکوه ها عرضه داشتیم، پس آنها از برداشتن آن ابا ورزیدند و ازآن ترسیدند و انسان آن را برداشت، یقینا او ستمگار بی اندیشه بود.

۷۳- تا الله مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و برمردان و زنان مومن به رحمت خود باز گردد (و آنها را ببخشاید) والله آمرزگار مهربان است.

تفسیر:

بعد از بیان این مطلب که کسی که از الله و رسول اطاعت کند، کامیابی بزرگی را به دست می آورد، حالا درینجا همان وسیله ای را که سبب فوز بزرگ می گردد، بیان می کند که عبارت از طاعت و بجا آوری تکالیف شرعی است که بجا آوری آن همراه با مشقت و تکلیف است، می فرماید: ﴿ إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ ﴾ «یقینا ما امانت را به آسمان ها و زمین وکوه ها عرضه داشتیم».

مقصود از «ٱلۡأَمَانَةَ» طاعات و فرائض و همان اموری است که الله تعالی مکلفین را برآن مأمور ساخته است، که عبارت از بجا آوری اوامر و اجتناب از نواهی در حالت پنهان و آشکار است. که در رعایت آن ثواب و در عدم رعایت آن عقاب است.

این اشاره به اهمیت و عظمت این امانت است که الله سبحانه آن را به کائنات: اعم از زمین وآسمان ها وخورشیدو ماه وستاره گان وکوه ها و درختان و انسان عرضه داشته است.

سپس ازحال آسمان ها و زمین خبر می دهد که در برابر عرض این امانت چه عملی را انجام دادند؟ می گوید: ﴿ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا ﴾ «پس آنها از برداشتن آن ابا ورزیدند و ازآن ترسیدند». یعنی الله تعالی طاعت و فرائض خود را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه

نمود که اگر آن را انجام دادند، به ایشان ثواب می دهد و اگر آن را ضایع کنند، عذاب شان می کند، پس آنها از بیم آنکه امانت الهی را به جا آورده نمی توانند، از برداشتن آن خود داری کردند، و این خود داری آنها از روی معصیت نبود، بلکه به خاطر تعظیم الله و بیم آن بود که مبادا امانت اورا ادا کرده نتوانند.

ابن عباس رضی الله عنهما آیه را همین گونه تفسیر نموده گفته است «وَ أَشْفَقُوا مِنْ غَيرِ مَعْصِيَةٍ» یعنی خود داری آنها از پذیرفتن این بار امانت از روی معصیت نبود، بلکه از روی ترس از بجا نیاوردن آن بود.

- باز ازحالت انسان خبرمی دهد: ﴿وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ۝٧٢﴾ «و انسان آن را به دوش گرفت، حقا که او ستمگار و نا عاقبت اندیش بود» چون او حق این امانت را و بزرگی مسئولیت آن را به درستی نشناخت.

بنا برین تفسیر ، کلمۀ {يَحْمِلْنَ، و حَمَلَ} به معنی به دوش گرفتن است.

البته برخی از مفسرین این دو کلمۀ {يَحْمِلْنَ، و حَمَلَ} را به معنی خیانت کردن تفسیر نموده اند، بنا برین تفسیر مقصود از «ٱلْإِنسَٰنُ» در {وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ} انسان منافق و مشرک می باشد، و مطابق این تفسیر معنی آیه چنین می شود: «پس آنها از خیانت درآن ابا ورزیدند و ازآن ترسیدند و انسان (منافق ومشرک) آن را خیانت کرد، یقینا او ستمگار بی اندیشه بود».

درین صورت معنی ﴿فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا﴾ اینست که در اماناتی که الله تعالی به آسمان ها و کوه ها و زمین سپرد، آنها از خیانت درآن خود داری کردند و در عبادت و بجا آوری وظائف تکوینی و قَدَری خود، هیچ نوع خیانت و تخلفی را مرتکب نشدند و هرمخلوق امانتی را که به دوش دارد از غیرتخلف انجام می دهد، و ازخیانت درآن امانت هراس دارند.

پس حاصل معنی چنین می شود: این موجودات بزرگ و سیارات بزرگ با وجود قوت وعظمت شان بار خیانت این امانت را برداشت کرده نتوانستند، فرمان الهی را با کمال انقیاد بجا آوردند و ازطرف آنها در برابر ارادۀ الله، راجع به ایجادتکوینی آنها بر هیئات گوناگون و اشکال مختلف وانجام دادن سائر وظائف محوله شان، هیچ تقصیری سر نزد.

چنانکه درسورۀ فصلت می گوید: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ ۝١١﴾ «پس برای آسمانها و زمین گفت: به خوشی یا ناخوشی بیائید، گفتند: بخوشی آمدیم» و فرمان تورا پذیرفتیم، درصحنۀ وجودگام نهادیم.

اما انسان منافق و کافر و مشرک در امانت الهی که عبـارت از توحیـد و بـه جـا آوری طاعات و اجتناب از گناهان است، خیانت کرد، و همین خیانتش نتیجۀ ظالم بودن و جاهـل بودنش هست.

و این هر دو تفسیر را می توان مصداق آیه قرار داد.

- بعد ازآن الله تعالی پیامد این تکالیف را که مکلفین در نتیجۀ آن به دو گروه تقسیم می شوند بیان می دارد:

۱-گروهی گرفتار عذاب ابدی گردیدند که آنها عبارت از منافقین و مشرکین و کفـار انـد: ﴿ لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ ﴾ «تا الله مـردان و زنـان منـافق، و مردان و زنان مشرک را عذاب کند»، چرا که اینها در امانت الهی خیانـت کردنـد، در عـوض توحید مرتکب شرک و کفر شدند و در عوض طاعات مرتکب معاصی و گناهان شدند.

۲- گروه دیگری مستحق رحمت الهی شدند، که عبارت از مومنـان انـد: ﴿ وَيَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ﴾ «و بر مردان و زنان مومن به رحمت خود باز گردد» و آنها را ببخشـاید و پاداش بزرگی را به آنها عطا کند.

سپس سوره را به ذکر دو وصفی که به حال مکلفین مناسبت کامل دارد، پایان می بخشد: ﴿ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٧٣﴾ ﴾ «و الله آمرزگار مهربان است».

اگر منافقان و مشرکان ازخیانتگاری شان تائب شوند، مورد غفران و رحمت الهی قرار مـی گیرند. الهی مغفرت و رحمتت را نصیب ما و همه بنده های مومنت بگردان. آمین.

پایان سورۀ احزاب

الحمدلله العزیزالرحیم، و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و أصحابه أجمعین.

بر رسی و مناقشهٔ مزاعم اهل تشیع در بارهٔ استدلال ایشان به قسمتی از آیهٔ (۳۳) سورهٔ أحزاب بر عصمت ائمهٔ دوازدگانهٔ خود و ادعای تخصیص آن آیه به چند تن مخصوص، و پاسخ به شبهات ایشان.

مصداق آیهٔ تطهیر و حقیقت ادعای عصمت ائمهٔ دوازدگانهٔ (¹)

قوی‌ترین دلیلی که اهل تشیع برای اثبات معصوم بودن ائمهٔ خود، پیش می کنند قسمتی از آیهٔ (۳۳) سورهٔ أحزاب است که الله تعالی درآن می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۝٣٣﴾

و آنان لفظ تطهیر، را درین آیه به معنای پاک بودن از هر نوع گناه و اشتباه قرار داده، و به همین اساس، اهل بیت را از گناه و اشتباه معصوم می دانند، و منظور ایشان از اهل بیت افراد مشخص اند که نخستین آنها علی و سپس به ترتیب فاطمه و حسن و حسین - رضی الله عنهم - و بقیهٔ ائمهٔ دوازده گانهٔ آنها است، و اما سایر اهل بیت پیامبر ﷺ را معصوم نمی‌دانند.

در حالیکه این آیهٔ فوق، یک آیهٔ کامل نیست بلکه قسمت آخر آیه ای است که در آغاز آن همسران پیامبر مخاطب قرار گرفته اند، به این اساس نامگذاری این قسمت از آیه به آیهٔ تطهیر، و تخصیص آن به چند تن مورد نظر، نامگذاری و تخصیص مغرضانه و بر مبنای خواهشات نفسی است.

مناقشه و بررسی این تفسیر:

استدلال به آیهٔ فوق الذکر برای اثبات عصمت ائمه ازچند جهت مردود است:

۱- نمی توان از آیه تطهیر بر عصمت ائمه استدلال کرد.

چرا که برای اثبات قضایای بزرگ و مهم اعتقادی و امور اساسی دین، باید دلایلی قطعی و صریح از قرآن که به طور قطع بر مفهوم مورد نظر دلالت دارند ارائه داد، مثلا الله تعالی در سورهٔ بقره، آیهٔ (۲۵۵) می فرماید: ﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَيُّ ٱلْقَيُّومُ ﴾ «هیچ معبودی برحق نیست جز الله یگانهٔ زنده که مدبر همه کارها است». این آیه به طور قطعی و روشن بر توحید دلالت می کند.

---

¹- این بحث، فشرده و خلاصهٔ رسالهٔ «آیة التطهیر وعلاقتها بعصمة الأئمة» نوشتهٔ «دکتور طه دلیمی» است، که به غرض استفادهٔ خوانندگان و به حیث تتمهٔ تفسیر آیهٔ (۳۳) سورهٔ أحزاب، درینجا ضمیمه نمودیم.
(معتصم بالله اکرامی)

یا مانند آیهٔ (۲۹) سورهٔ فتح که الله تعالی می فرماید: ﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾

«محمد ﷺ فرستادهٔ الله است؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سر سخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل الله و رضای او را می‌طلبند؛ نشانهٔ آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است ...».

این آیه به طور صریح بر نبوت محمد ﷺ و فضیلت یاران ایشان دلالت می کند.

همچنین آیهٔ (۴۳) سورهٔ بقره: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ۝٤٣﴾ «و نماز را بر پا دارید، و زکات را بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید (و نماز را با جماعت بگزارید)».

این آیه طور قطع و صریح بر فرض بودن و مشروعیت نماز دلالت دارد.

به این اساس درست نیست امور مهم و بنیادی دین را به وسیلهٔ دلایلی غیر صریح و محتمل ثابت نمود، زیرا اگر این امور بر دلایل ظنی و غیر صریح استوار باشند، اساس دین مورد شک و تردید قرار می گیرد.

الله عزوجل برای اقامهٔ دین خود آیات واضح و روشنی را نازل فرموده است که هیچ التباس و احتمالی در آن نیست، مانند آیاتی که به وسیلهٔ آن بر توحید و یگانگی الله تعالی، نبوت و نماز استدلال نمودیم، و چنین آیات روشنی «أم الکتاب»، است، چنانچه الله تعالی در سورهٔ آل عمران، آیهٔ (۷) می فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن) است؛ که اساس این کتاب می‌باشد».

اما آیاتی که دارای احتمالات مختلف هست، آنرا متشابه خوانده، و رفتن دنبال احتمالات مختلف این گونه آیات متشابه، و تکیه و استدلال به آن، نشانهٔ انحراف است، الله تعالی می فرماید: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ﴾ «اماکسانی که در دل های شان کژی است به دنبال متشابهات اند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)».

از اینرو استناد به دلیلی که بر مبنای تخمین و گمان باشد درست نیست، زیرا چنین دلیلی، به انسان دانش و آگاهی نمی بخشد. پس دلیل باید به طور قطعی و روشن بر مطلب مورد نظر دلالت نماید، از این رو استدلال نمودن به دلایل محتمل هیچ اعتباری ندارد. و علمای اصول گفته‌اند: «الدلیل إذا تطرق إلیه الإحتمال بطل به الاستدلال» هر گاه به سوی دلیل احتمال راه یابد، استدلال بدان باطل می گردد.

هدف ازین مقدمه اینست که: عصمت ائمه از دیدگاه شیعهٔ امامیه یکی از ضروریات دینی و جزو مسایل عقیدتی است، تا جایی که ایشان منکران امامت را به شدت مورد اعتراض قرار داده او را کافر و از دایرهٔ دین اسلام خارج می دانند!!

کلینی - یکتن از علمای بزرگ شیعه - روایت می کند که ابوعبدالله علیه السلام گفت: هر آنچه علی آورده من به آن تمسک می‌جویم، و هر آنچه او از آن نهی کرد، من از آن باز می‌آیم. کسی که بر علی اعتراض کند گویا بر خدا و پیامبرش اعتراض کرده، و نپذیرفتن فرمان و سخن کوچک یا بزرگی از علی، در

حد و اندازهٔ شرک ورزیدن به خداست. (أصول الكافی، ۱/۱۹۶).

و عالم دیگر شیعی ابن بابویه قمی در مورد ائمهٔ خود، می گوید: «هر کس بگوید که ائمه در بعضی حالات شان معصوم نیستند او آنها را نشناخته و هر کس آنان را نشناخته باشد کافر است».

(اعتقادات الصدوق، ص ۱۰۸).

این روایت مستلزم این است که تمامی مسلمانانی که به عصمت این ائمه، معتقد نیستند کافر قلمداد شوند و حکام و فرمان روایان شان تکفیر شوند و خلفای راشدین بدون استثناء کافر قرار داده شوند، علاوه بر نسلهای مسلمانی که پس از آنان پی در پی آمده اند.

پس چنین اعتقاد بدون شک اشکالات بی‌شماری را در پی دارد که کمترین آن حرام بودن ازدواج با آنهایی است که معتقد به عصمت ائمه نیستند و حرام بودن ذبیحه شان، و فتواهایی که خون و اموال مسلمین را مباح می‌دانند و جایز دانستن جنگیدن با مسلمانان و شورش علیه آنها می باشد.

چنین عقیدهٔ خطرناک، باید دلایل صریح و قاطعی داشته باشد که هیچ گونه شک و احتمالی به هیچ وجه بدان راه نیابد وگرنه دین بازیچهٔ هر کسی قرار خواهد گرفت و پایه‌های آن در معرض دستخوش بازیگران قرار می گیرند.

آیهٔ تطهیر به صراحت بر معصوم بودن هیچ کس دلالت نمی کند چه رسد به اینکه بر عصمت افراد معینی دلالت نماید. و این ادعا که آیهٔ مذکور بر عصمت امامان دوازده گانهٔ شیعه دلالت می کند، گمان و اشتباهی بیش نیست پس استدلال بدان درست نیست، چون هر گاه احتمال به دلیل راه یابد، استدلال به آن دلیل درست نیست.

۲- آیهٔ مذکور بر عصمت دلالت نمی کند

این قضیه از چند جهت مشخص می گردد:

نخست اینکه برای اثبات دلالت آیه بر عصمت، باید دلیل لغوی داشت یعنی باید از نظر لغت آیهٔ مذکور بر مفهوم عصمت دلالت داشته باشد، و حال آنکه چنین نیست پس این تفسیر از نظر لغت مردود و بی‌اساس است؛ چون همه می‌دانیم که قرآن به زبان عربی نازل شده است بنابراین اگر در زبان عربی کلمات «تطهیر» و «إذهاب الرجس» به معنی عصمت می بود، در آن صورت تفسیر آیه به آنچه اهل تشیع می گویند درست می بود، ولی این کلمات در زبان عربی به معنی عصمت نیستند.

دلیل اینکه می گویم کلمات «تطهیر»، «إذهاب الرجس» بر عصمت دلالت نمی کنند عبارتند از:

۱- رجس (یعنی پلیدی) در زبان قرآن هیچ ارتباطی با اشتباه و گناه ندارد.

در هیچ جای قرآن کلمهٔ «رجس» بر خطای اجتهادی و اشتباه اطلاق نشده است بلکه رجس به معنای پلیدی و تعفن و امثال آن می باشد.

راغب اصفهانی در «مفردات ألفاظ القرآن» در بیان معنی کلمهٔ رجس می گوید:

الرجس: یعنی چیز پلید، چنان که گفته می شود: «رجل رجس» یعنی مرد پلید. و «رجال أرجاس»؛

یعنی مردهای پلید، و الله تعالی در سورهٔ مائده، می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۝٩٠﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت ها و ازلام (نوعی تیرهای بخت‌آزمایی)، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید!».

و قرآن کافران را پلید میداند، چون شرک زشت ترین گناه است؛ الله متعال در سورهٔ توبهٔ، آیهٔ (۱۲۵) می فرماید: ﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ۝١٢٥﴾ «و اما آنها که در دل های شان بیماری است، پلیدی بر پلیدی شان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند». و در سورهٔ یونس، آیهٔ (۱۰۰) می فرماید: ﴿وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ۝١٠٠﴾ «و(الله) پلیدی (کفر وگناه) را بر کسانی قرار می دهد که نمی اندیشند». مفسرین کلمهٔ «رجس» را در این آیه به «پلیدی و ناپاکی، و همچنان به «عذاب» تفسیر نموده اند؛ و در سورهٔ أنعام، آیهٔ (۱۴۵) می فرماید: ﴿أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ﴾ «یا گوشت خوک ـ که اینها همه پلیدند».

از اینرو فقهاء در پلید بودن شراب با هم اختلافی ندارند، بلکه در این اختلاف دارند که پلیدی شراب حسی است یا معنوی؟ چون شراب، درین آیه پلید قرار داده شده است، و الله تعالی بت ها و قمار و تیرهایی را که با آن فال می زدند ، همه را با کلمهٔ «الرجس» توصیف کرده است؛ از اینرو فقها فهمیده اند که شراب، پلید و نجس حسی است.

اما کسانی که معتقد به نجاست معنوی آن هستند می گویند: پلیدی شراب مانند این است که الله تعالی در سورهٔ توبه، آیهٔ (۲۸) در بارهٔ مشرکان می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند».

و اشتباه اجتهادی را نمی توان پلیدی یا نجاست و یا تعفن خواند بنابراین اشتباه اجتهادی پلیدی نیست.

پس هر کس که بگوید آیهٔ مورد بحث، به منزه بودن اهل بیت و معصوم بودن شان از اشتباه و گناه تصریح کرده، سخنش بر خلاف زبان عربی است. بنابراین آیهٔ مذکور به هیچ صورت نمی تواند دلیلی بر عصمت باشد، چون عصمت را نمی توان به چند بخش تقسیم کرد. بنابراین وقتی کسی که او را معصوم قرار میدهند از اشتباه معصوم نباشد، از گناه هم معصوم نخواهد بود زیرا این دو لازم و ملزوم هستند.

۲- «تطهیر» (پاک کردن) و «إذهاب الرجس» (زدودن پلیدی ها) به معنای معصوم بودن از گناه نیست. دلیل روشن این امر، آن است که این کلمات برای غیر از اهل بیت هم به کار گرفته شده‌اند؛ چنان که الله تعالی در سورهٔ توبه می فرماید: ﴿وَءَاخَرُونَ ٱعۡتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمۡ خَلَطُواْ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى ٱللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ۝١٠٢ خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡ

إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٣﴾ «و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند؛ و کار خوب و بد را به هم آمیختند، امید می رود که الله توبه آنها را بپذیرد؛ یقینا الله آمرزنده و مهربان است!. از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی! و (به هنگام گرفتن زکات،) برای آنها دعا کن، که دعای تو مایه آرامش آنهاست، و الله شنوا و داناست!».

افرادی که این آیه در مورد آنها نازل شده است، گروهی بودند که مرتکب گناه شده بودند، پس اگر «تطهیر» به معنی عصمت می بود، به این گناهکارانی که به گناه خود اعتراف کردند و بعضی کارهای شایسته و بعضی کارهای ناشایسته انجام داده‌اند «تُطَهِّرهم» اطلاق نمی‌شد.

این آیه علاوه بر «تطهیر»، به تزکیهٔ آنها هم اشاره کرده است و تزکیه مهم تر از تطهیر است. این گناهکاران را به تزکیه توصیف نموده با وجود این آنها معصوم نبوده اند و کسانی که به عقیدهٔ شیعیان، امامان معصوم هستند در مورد آنها کلمهٔ تزکیه را به کار نبرده است و فقط به کلمهٔ «تطهیر» اکتفاء کرده در حالی که از نظر معنی، کلمهٔ تطهیر مفهوم کمتری از تزکیه دارد، پس چگونه ائمه با کلمهٔ تطهیر که از کلمهٔ تزکیه در حد پایین‌تری قرار دارد معصوم قرار داده می شوند؟! الله تعالی در سورهٔ نمل، آیهٔ (۵۶) می فرماید: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخْرِجُوٓاْ ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾﴾ «پاسخ قومش جز این نبود که (به یکدیگر) گفتند: «خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها افرادی پاکدامن هستند!».

دختران لوط با اینکه از خانواده ای بودند که به «تطهیر» توصیف شده‌اند، اما علی رغم آن، معصوم نبودند. پس تطهیر خانوادهٔ محمد ﷺ همانند تطهیر خانوادهٔ لوط عليه السلام؛ است.

الله عزوجل در مورد نمازگزاران مسجد قبا که صحابه أطهار بودند، در سورهٔ توبه، آیهٔ (۱۰۸) فرمود: ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُطَّهِّرِينَ ﴿١٠٨﴾﴾ «در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و الله پاکیزگان را دوست دارد!». درین آیه نمازگزاران مسجد قبا را به «ٱلْمُطَّهِّرِينَ» توصیف نموده است، در حالیکه آنان به اتفاق همه، از گناه معصوم نبوده‌اند.

و در سورهٔ بقره بعد از آنکه از هم بستری با زنان در حال حیض نهی کرد، فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾﴾ «یقینا الله توبه‌کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد».

و در مورد اهل بدر که(۳۱۳) نفر بودند در سورهٔ أنفال، آیهٔ (۱۱) می فرماید: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ ٱلشَّيْطَٰنِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ ٱلْأَقْدَامَ ﴿١١﴾﴾ «و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما دور سازد؛ و دل های تان را محکم، و گام ها را با آن استوار دارد!». کلمهٔ «رجز» و «رجس» به هم نزدیک هستند و «یُطَهِّرکم» در هر دو آیه یک معنی دارد. با وجود این اهل بدر از گناه معصوم نبوده اند.

و الله تعالی در سورهٔ مائده، آیهٔ (۶) همه مسلمانان را مخاطب قرار داده مـی فرمایـد: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ «الله نمی خواهد تا بر شما مشقت آورد، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید، شاید شکر او را بجا آورید!».

و در سورهٔ مائده، آیهٔ (۴۱) دربارهٔ منافقـان و یهودیـان مـی گویـد: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡ﴾ «آنها کسانی هستند که الله نخواسته است که دلهایشان را (از پلیدی کفر و جهل) پاک کند». و معنی آیه این نیست که آنها کسانی هستند که الله نخواسته که آنها را از گناهان معصوم بدارد.

پس کلمهٔ «تطهیر» را نمی توان به عصمت تفسیر کرد، چون اگر به معنی عصمت باشد مفهوم مخالف آیهٔ فوق چنین می شود که مؤمنان از گناه معصوم هستند و هیچ کس چنین نگفته است. بنـابراین، آیـه ای که شیعیان برای اثبات عصمت ائمه بدان استدلال نموده‌اند، هیچ گونه دلالتی بر عصمت ندارد.

۳- کلمهٔ «أهل» در لغت:

کلمهٔ «اهل» در لغت به معنی همسر مرد و کسانی که با او در یک خانه زندگی مـی کننـد، مـی باشـد. و خویشاوندان را نمی توان اهل گفت مگر به صورت مجازی، به دلیل اینکه «اهل» به طور کلـی بـه همراهـانی گفته می شود که همواره با او هستند، همان طور که الله تعالی در سورهٔ ص، آیهٔ (۶۴) می فرمایـد: ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقّٞ تَخَاصُمُ أَهۡلِ ٱلنَّارِ﴾ «این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه اهل آتش است!». و اهل آتش دوزخ کسـانی هستند که در آتش دوزخ قرار دارند.

و «اهل الکتاب» یعنی حاملان و یاران کتاب و «اهل المدینه» و «اهـل القری» یعنـی سـاکنان شـهر و کسانی که همواره در مدینه هستند و در آنجا زندگی می نمایید، همان گونه که الله تعالی سـورهٔ حجر، آیـهٔ (۶۷) می فرماید: ﴿وَجَآءَ أَهۡلُ ٱلۡمَدِينَةِ يَسۡتَبۡشِرُونَ ٦٧﴾ «(از سوی دیگر،) اهل شهر لوط (از ورود مهمانـان بـا خبر شدند، و بطرف خانه لوط) آمدند در حالی که شادمان بودند».

و در سورهٔ أعراف، آیهٔ (۹۶) مـی فرمایـد: ﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ﴾ «و اگـر سـاکنان شـهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می‌کردند ..».

و همچنین «اهل البلد» به معنای ساکنان شهر است؛ چنان که الله تعالی در سورهٔ بقـره، آیـهٔ (۱۲۶) مـی فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا بَلَدًا ءَامِنٗا وَٱرۡزُقۡ أَهۡلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ﴾ «و زمـانی را بیـاد آور کـه ابـراهیم گفت: پروردگارا ! این سرزمین را شهر با امن قرار ده! و ساکنان آن را از ثمرات (گوناگون)، روزی ده!».

همچنین هر کلمه ای که به «اهل» نسبت داده شود، مانند آیات زیر:

- ﴿فَلَبِثۡتَ سِنِينَ فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ﴾ (طه: ۴۰) «پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین، ماندگار شدی».
- ﴿يَٰٓأَهۡلَ يَثۡرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمۡ فَٱرۡجِعُواْ﴾ (الأحزاب: ۱۳). «ای ساکنان یثرب (ای مردم مدینـه) ! اینجـا جـای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!».

- ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَاۖ قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا﴾ (الکهف: ۷۱). «آن دو به راه افتادند؛ تا آن که سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!».

اهل کشتی یعنی کسانی که سوار بر کشتی هستند و کشتی آنها را در خود جای داده است.

اهل بیت:

اهل هر خانه ای، ساکنان آن خانه هستند که خانه آنها را در خود جای داده است؛ همان‌گونه که الله تعالی در سورۀ نور، آیۀ (۲۷) می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدْخُلُواْ بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهْلِهَا﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید».

و در سورۀ قصص، آیۀ (۱۲) از خواهر موسی علیه السلام حکایت نموده ا ست که او به خاندان فرعون گفت: ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰٓ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُۥ لَكُمْ وَهُمْ لَهُۥ نَٰصِحُونَ ۝١٢﴾ «آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!».

اهل و خانوادۀ مرد:

راغب اصفهانی می گوید: اهل مرد یعنی کسانی که با او در یک خانه زندگی می‌نمایند، سپس این کلمه را تعمیم داده‌اند و به خویشاوندان هم اهل بیت گفته اند. پس اهل، و اهل بیت شخص یعنی کسانی که با او در یک خانه زندگی می کنند. در نصوص قرآنی اهل به همین معنی آمده است؛ چنان که الله تعالی در سورۀ هود، آیۀ (۴۰) می فرماید: ﴿قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ﴾ «(به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) ـ مگر آنها که قبلا وعدۀ هلاک آنان داده شده (همسر و یکی از فرزندانت) ـ و همچنین مؤمنان را».

و برادران یوسف ؛ گفتند : ﴿وَنَمِيرُ أَهْلَنَا﴾ (یوسف: ۶۵) «و ما برای خانوادۀ خویش مواد غذایی می‌آوریم». و همچنین گفتند: ﴿مَسَّنَا وَأَهْلَنَا ٱلضُّرُّ﴾ (یوسف: ۸۸) «ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته است»، یعنی تنگدستی و زیان، ما و خانواده‌مان را فرا گرفته است.

در همۀ این شواهد قرآنی می‌بینیم که کلمۀ «اهل» فقط بر کسانی اطلاق شده است که در یک خانه زندگی می کنند، به این اساس زن از جملۀ اهل بیت و بلکه اولین عضو خانه است. بنابراین، به دلیل:

۱ ـ لغت، ۲ ـ شریعت، ۳ ـ عرف، ۴ ـ عقل، اهل مرد همسرش می باشد.

۱- دلیل لغت: راغب اصفهانی می گوید: وقتی می گویند: «أهلُ الرجل» یعنی زنش ... و «تأهَّل» یعنی

ازدواج کرد. و از همین جاست آنچه می گویند که: «أَهَّلَکَ اللهُ فِي الْجَنَّةِ»: یعنی الله در بهشت به تو زنی بدهد و در آن برایت اهل و خانواده‌ای قرار دهد که گرد هم آیید.

و رازی در کتابش «مختارالصحاح» می گوید: «أَهَّلَ الرَّجُلُ» یعنی مرد ازدواج کرد و وارد خانه‌اش شد و در آن نشست و جای گرفت؟پس این هم دلیل لغوی!

۲- **دلیل شرعی**: در این آیات تأمل کنید:

- ﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ﴾ (القصص: ۲۹). «هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد». در آن وقت کسی جز همسرش همراه او نبود، پس اهل یعنی همسر.

هنگامی که «ساره گفت: «ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟». فرشتگان در پاسخ او گفتند: ﴿ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ رَحْمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَـٰتُهُۥ عَلَيْكُمْ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ إِنَّهُۥ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ﴿٧٣﴾ ﴾ (هود: ۷۳). «آیا از فرمان الله تعجب می‌کنی؟! این رحمت الله و برکاتش بر شما خانواده است، چرا که او ستوده شده و والا است!».

اگر ساره زن ابراهیم؛ از اهل بیت ابراهیم نمی‌بود الله سبحانه با این معجزه بر او رحم نمی کرد و بر او برکت نمی‌فرستاد ، و به اسحاق حامله نمی شد.

و گذشته ازآن، در خانهٔ آنها فقط ابراهیم و همسرش ساره بود و فرشتگان آنها را به «اهل بیت» خطاب کردند و این قوی‌ترین دلیل است برای اثبات اینکه زن و همسر هر کس اهل بیت آن شخص است.

- خواهر موسی عليه السلام به فرعون گفت: ﴿ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰٓ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُۥ لَكُمْ وَهُمْ لَهُۥ نَـٰصِحُونَ ﴾ (القصص: ۱۲). «آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!».

منظور خواهر موسی از اهل بیت چه کسی بود؟ آیا نخستین کسی که مد نظر او بود مادرش نبود، چون سرپرستی کودک شیرخوار را دایه و زنی که به او شیر می دهد به عهده دارد و در اینجا این کار به عهدهٔ مادر موسی است؛ از اینرو الله تعالی می فرماید: ﴿ فَرَدَدْنَـٰهُ إِلَىٰٓ أُمِّهِۦ كَىْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ﴾ (القصص: ۱۳). «ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد».

- حتی همسر عزیز مصر، به شوهرش گفت: ﴿ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوٓءًا ﴾ (یوسف: ۲۵). «آن زن‌گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند چیست؟» یعنی کسی که نسبت به زن تو ارادهٔ بد داشته باشد. همچنان در سورهٔ أعراف، آیهٔ ۸۳، سورهٔ هود آیهٔ (۸۱)، سورهٔ نمل آیهٔ (۵۷) سورهٔ عنکبوت آیهٔ (۳۲- ۳۳) سورهٔ صافات آیهٔ (۱۳۴) کلمهٔ «أهل» در برگیرندهٔ همسر است.

۳- دلیل عرف: اطلاق لفظ «اهل» و اینکه منظور از آن همسر باشد تا به امروز متداول و متعارف است؛ مثلاً اگر کسی بگوید: (جاءت معی أهلی). «اهل من به همراهم آمد». منظورش زنش است و مردم هم

می‌فهمند که منظور او زنش می باشد.

٤- دلیل عقلی: هر مردی خانه اش را با همسرش آغاز می کند! و هر خانواده ای با پدر و مادر و مرد و زن شکل می گیرد. و می توان قبل از آنکه فرزندان به دنیا بیایند زن را اهل و خانواده نامید، حتی اگر آن مرد پدر و مادر و برادری نداشته باشد و تنها زنش باشد. پس زن اولین کسی هست که در خانه کلمهٔ اهل بر او اطلاق می گردد! و او اولین اهل بیت مرد! و نخستین فرد خانوادهٔ اوست؛ از اینرو به زن گفته اند: کدبانو. و زن تنها اهل مرد یا از اهل بیت او نیست و بلکه بانوی خانه است. بنابراین زن، اهل مرد و از جملهٔ اهل بیت اوست پس به چه دلیلی همسران پیامبران از اهل بیت او قرار نمی گیرند؟! و در حق زنان پیغمبر ﷺ چه جفای بزرگتر ازینست که زن هر کسی از اهل بیت او شمرده شود، بجز پیامبر ﷺ که زنان پاک او از اهل بیت او شمرده نشوند!!!

اهل پیامبر، خانه‌ی پیامبر، خانه‌های پیامبر ﷺ :

الله تعالی در سورهٔ آل عمران، آیهٔ (١٢١) می فرماید: ﴿وَإِذۡ غَدَوۡتَ مِنۡ أَهۡلِكَ تُبَوِّئُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مَقَٰعِدَ لِلۡقِتَالِ﴾ «بیاد آور هنگامی را که سحر گاهان، از منزل خویش بیرون رفتی جای گزین میساختی مومنان را در مواقع جنگ!».

این اهلی که پیامبر ﷺ صبح از نزد آنها به سوی میدان جنگ بیرون شد، چه کسانی اند؟ آیا افرادی نبودند که با پیامبر ﷺ در یک خانه زندگی می کردند؟ تنها آنها همسران او بودند نه افرادی دیگر که در خانهٔ او زندگی نداشتند؛ خانه ای که الله تعالی در سورهٔ أنفال، آیهٔ (٥) دربارهٔ آن می فرماید: ﴿كَمَآ أَخۡرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيۡتِكَ بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ ۝٥﴾ «همان‌گونه که الله تو را به حق از خانه (به سوی میدان بدر)، بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند».

خانهٔ پیامبر مستقل بود و او در آن می‌خوابید و استراحت می کرد و غذا می‌خورد و هر آنچه که یک مرد در خانه‌اش انجام می دهد، او هم آن را در خانهٔ خود انجام میداد. و در این خانه فقط همسران او بودند نه کسانی دیگر. یک عده از دختران پیامبر ﷺ قبل از نزول این آیه وفات یافته بودند و کسانی از ایشان که زنده بودند، ازدواج کرده و از خانهٔ او بیرون رفته بودند.

پیامبر ﷺ به تعداد زنانش خانه داشت و هر زنی برای خود خانه‌ای کوچک داشت. و الله تعالی گاهی این خانه‌ها را به زنان پیامبر ﷺ نسبت می دهد و گاهی به خود پیامبر. پس خانه های پیامبر خانه های زنان او هستند و خانه‌های زنانش خانهٔ او می باشند. پس چگونه یک خانه به فردی تعلق دارد و با وجود این، آن فرد از اهل بیت و از اهل خانه شمرده نمی شود؟

اهل خانه‌های پیامبر ﷺ، همین همسران هستند و خانهٔ پیامبر همان خانهٔ همسران اوست و آنها اهل بیت پیامبر ﷺ هستند؛ همان طور که الله تعالی در سورهٔ أحزاب، آیهٔ (٥٣) می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ

﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، و در انتظار پختن غذا ننشینید».

سپس الله تعالی در همین آیه آدابی را که مؤمنان باید در برخورد با اهل این خانه ها یعنی با همسران پیامبر رعایت کنند، بیان داشته می فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ (الأحزاب: ۵۳). «و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (بعنوان عاریت) از همسران پیامبر می خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است».

و همسران پیامبرﷺ را در حالی که خانه ها را به آنها نسبت می دهد، مخاطب نموده می فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾﴾ (الأحزاب: ۳۳-۳۴).

«و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و الله و رسولش را اطاعت کنید، الله فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد. آنچه را در خانه‌های شما از آیات الله و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید ، یقینا الله لطیف و خبیر است!».

در این آیه دقت کنید که الله تعالی فرمود: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ «و در خانه‌های خود بمانید». سپس فرمود {أَهْلَ الْبَيْتِ} : «اهل خانه» سپس می فرماید: ﴿وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾. «آنچه در خانه های شما از آیات قرآن و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید».

یعنی منظور از اهل بیت کسانی هستند که در این آیه و در آیهٔ بعد مورد خطاب قرار گرفته اند. و خانهٔ پیامبر ﷺ همان خانهٔ همسرانش می باشد. از آنجا که این خانه ها زیاد بودند به صیغهٔ جمع به او نسبت داده شده اند و گفته شده: «خانه‌های پیامبر» و همین خانه ها، خانه های همسران او بودند و هیچ فرقی نمی کرد. و اهل این خانه، پیامبر و همسرانش بوده اند. پس به چه حقّی ما این همسران پاک پیامبر و مادران مؤمنان را از «اهل بیت» پیامبرﷺ بیرون می کنیم؟!

شبهاتی که اهل تشیع برای اثبات نظر خود آنها را دستاویز قرار داده‌اند :

۱- شبههٔ اول و جواب آن ضمیر مذکر در خطاب :

اهل تشیع می گویند اگر منظور از این آیه همسران پیامبر می بودند الله تعالی به جای واژهٔ (عَنكُم) و (يُطَهِّرَكُم)، واژهٔ (عَنكُنَّ) و (يُطَهِّرَكُنَّ) به صورت مؤنث می‌آورد.

در جواب باید گفت: مردم عامی هم به طور فطری می فهمند که در زبان عربی هر گاه به وسیلهٔ ضمیر مذکر خطاب شود، زن و مرد را شامل می گردد و اگر با صیغهٔ مؤنث خطاب شود، آن وقت منظور از آن فقط زنان خواهند بود. از اینرو مرد به فرزندان پسر و دختر خود می گوید: بخورید و بخوانید و برای دختران، صیغهٔ مؤنث جداگانه به کار نمی برد مگر آنکه همهٔ فرزندان او دختر باشند یا مخاطبان فقط دختر باشند و پسری

همراهشان نباشد. و گاهی هم مخاطبان همه زنان اند اما با صیغهٔ مذکر مورد خطاب قرار می گیرند.

الله تعالی در سورهٔ آل عمران، آیهٔ (۱۰۲) فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ «ای مؤمنان، از الله آن گونه که حقّ تقوای اوست بترسید»، و این آیه با آنکه به صیغهٔ مذکر است، اما همهٔ زنان و مردان را در بر می گیرد.

و در سورهٔ بقره، آیهٔ (۲۷۷) می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ « یقینا کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند»، این آیه نیز همهٔ زنان و مردان را در بر می گیرد.

الله متعال در سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۹۰- ۱۹۱ می فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٩٠﴾ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ﴾ «مسلما در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است. آن کسانی که الله را یاد می کنند».

و خطاب را با صیغهٔ مذکر ادامه می دهد تا آنکه در آیهٔ ۱۹۵ می فرماید: ﴿فَٱسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم﴾ « پس الله درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود) من عمل هیچ عمل‌کننده ای از شما را، ضایع نخواهم کرد». و همچنان با صیغهٔ مذکر مومنان را مورد خطاب قرار می دهد و سپس مقصود را بیشتر روشن نموده بعد از (منکم) می فرماید: ﴿مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰۖ بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٖ﴾ (آل عمران: ۱۹۵). «چه مرد باشد یا زن، شما از جنس یکدیگرید!».

سپس با صیغهٔ مذکر ادامه می دهد: ﴿فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمْ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي﴾ (آل عمران: ۱۹۵). «پس کسانی که هجرت کردند، و از خانه های خود بیرون رانده شدند و در راه من اذیت شدند».

درین آیات می بینیم، با آنکه ضمایر خطاب مذکر به کار رفته است، ولی این ضمایر درین آیات، مردان و زنان را یکسان شامل است.

پس در آیهٔ {إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ} نیز از آنجا که در خانهٔ پیامبر ﷺ، پیامبر و همسرانش زندگی می کردند، لذا کلمات مذکور با صیغهٔ مذکر آمده تا همه را در بر گیرد و آوردن آن با صیغهٔ مؤنث ممکن نیست، چون اگر چنین میشد، پیامبر ﷺ مشمول حکم آیه قرار نمی گیرد.

جالب اینجاست که آنها همسران پیامبر را به دلیل اینکه زن هستند از حکم آیه خارج می کنند و از طرف دیگر فاطمه ؓ را در حکم آیه قرار میدهند با اینکه او نیز زن است!

۲- شبههٔ دوم: استدلال به حدیث کِساء، و جواب ازین استدلال

امام مسلم در صحیح خود از عایشه رضی الله عنها روایت نموده است که ایشان گفتند: پیامبر ﷺ روزی به هنگام صبح بیرون آمد در حالی که چادری که از موی سیاه بافته شده بود بر او بود، آنگاه حسن بن علی آمد و پیامبر او را زیر چادر خویش قرار داد، سپس حسین آمد او را نیز با خودش زیر عبا برد، آنگاه فاطمه آمد او را نیز زیر عبا برد، سپس علی آمد و او را هم با خود زیر چادر برد و آنگاه فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ

لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ﴿٣٣﴾ (الأحزاب: ۳۳) «الله فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد». در این حدیث آمده که پیامبرﷺ همسرش، ام سلمه را با آنها زیر عبا نبرد بلکه به او گفت: تو از اهل بیت من هستی و تو بر خیر و خوبی قرار دادی.

و ما نمی‌دانیم که این حدیث به خارج کردن امهات المؤمنین از آیه چه ربطی دارد، نهایت آنچه این حدیث میرساند این است که پیامبر مجموعه ای از خویشاوندانش را که در خانه اش زندگی نمی کردند، در حکم آیه داخل کرده است، و به این معنی نیست که مفهوم آیه منحصر به آنها باشد، و دیگران را شامل نباشد؛ چون شرط داخل شدن اینها بیرون رفتن بقیه نیست، و رحمت الهی همه چیز را فرا گرفته است، و این رحمت به خاطر آمدن کسی دیگر، برای کسی کم نمی گردد. اگر کسی با اشاره به چهار تن از دوستانش بگوید اینها دوستان من هستند، به این معنی نیست که دیگر هیچ دوستی ندارد. و اگر کسی ده برادر داشته باشد و به سه تن از آنها اشاره کند و آنها را چنین معرفی نماید که اینها برادرانم هستند، سخن او به این معنی نیست که برادران دیگری ندارد مگر آنکه واقعاً برادران دیگری نداشته باشد.

بنابراین قرینه‌ای که حدود معنی کلمهٔ «أهل» را تعیین می نماید واقعیت امر است و خود کلمهٔ «أهل» چیزی را نفی یا اثبات نمی‌نماید و اهل بیت پیامبر زیادند پس به چه دلیلی کلمهٔ اهل بیت را منحصر به برخی از آنها می‌دانیم؟! چنین امری در قرآن زیاد آمده است ، چنانچه در سورهٔ توبه، آیهٔ (۳۶) می فرماید: ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوۡمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ مِنۡهَآ أَرۡبَعَةٌ حُرُمٞۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ «تعداد ماه ها نزد الله در کتاب الهی، از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است؛ که چهار ماه از آن، ماه حرام است؛ (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد). این، آیین ثابت و پابرجای (الهی) است!»

درین آیه می بینیم که دوازده ماه بودن ماه ها و سپس حرام بودن چهار ماه را «دین قیم» خوانده است، و روشن است که دین تنها به بیان تعداد ماه ها و اینکه چهار ماه از آن ماه ها حرام هستند، منحصر نیست. و گفتهٔ پیامبرﷺ که فرمود: «اینها از اهل بیت من هستند»، نیز چنین است. اگر فرمودهٔ پیامبر مانع از دخول دیگران در زمرهٔ چهار نفری بشود که پیامبر فرمود از اهل بیت من هستند، پس چگونه نُه نفر دیگر از ائمه که در آن وقت اصلاً وجود نداشتند در زمرهٔ اهل بیت قرار داده‌اند؟!

اگر بگویند دلایلی برای اثبات این مدعا است، در جواب گوییم: همهٔ دلایل بر این امر دلالت می کنند که همسران پیامبرﷺ اهل بیت ویژهٔ پیامبر هستند.

باید دانست دلایلی که اهل تشیع در این زمینه ارائه داده‌اند، هیچ کدام از قرآن نیست، بلکه همگی از جملهٔ روایاتی است که خودشان آن را جعل کرده‌اند.

پس حدیث کِساء دلیلی برای اثبات نظر ما، اهل سنت است و نمی تواند دلیل اهل مخالف باشد!

علاوه بر آنچه گفته شد باید بگوییم با دقت در این مسأله معلوم می شود که حدیث کساء دلیلی برای اثبات نظر ما، اهل سنت است و نمی تواند ادعای اهل تشیع را مبنی بر عصمت ائمه اثبات کند؛ چون این حدیث قرینهٔ واضح و روشنی است بر اینکه منظور از آیه همسران پیامبر هستند. چون اگر آیه در خصوص

اصحاب عباء نازل می‌شد دعای پیامبرﷺ برای آنها معنی نداشت، و در آن صورت انگیزهٔ آن، چه می توانست باشد با اینکه بدون دعای او از همان اساس قطعی و مسلم گردیده است؟!

پس پیامبرﷺ در دعای خویش از خداوند می‌خواهد که با لطف و رحمت بیکران خویش کسانی را که پیامبرﷺ برایشان دعا کرده، مشمول حکم آیه قرار دهد، چون می‌داند که آیهٔ (۳۳) سورهٔ احزاب، خطاب به همسران او نازل شده است. و اگر پیامبرﷺ به طور قطعی می دانست که آل عبا مشمول حکم آیه است، برایشان چنین دعای نمی کرد.

کلمهٔ «اهل بیت» که در آیهٔ مذکور آمده گرچه به صیغهٔ عام آمده اما قرینه هایی وجود دارند که وقتی به گوش شنونده بخورد چنین می رساند که منظور از آن، همسران پیامبر بوده اند این قرینه ها عبارتند از:

۱ـ معنی حقیقی کلمهٔ «اهل البیت»؛ که معنی حقیقی آن زن و همسر است.

۲ـ سیاق آیه و سبب نزول.

۳ ـ هیچ قرینه ای وجود نداشت تا پیامبرﷺ به طور قطعی بداند که منظور و مراد عام است از اینرو ایشانﷺ برای آل عبا دعا کرد. و همچنین دعای پیامبرﷺ می تواند قرینه و بیانگر دو چیز برای ما باشد:

نخست، اینکه قبل از همه چیز منظور و مراد آیه زنان پیامبر می باشند.

دوم، اینکه از دعای پیامبر ثابت می شود که بقیهٔ اهل بیت هم مشمول حکم آیه هستند، و اگر دعای پیامبرﷺ نمی‌بود ما نمی توانستیم به طور قطعی بدانیم که بقیهٔ اهل بیت مشمول حکم آیه هستند.

اما منحصر کردن آیه به آل عبا و خارج ساختن همسران پیامبرﷺ از آن از چند جهت باطل است!!

۱ـ معنی لغوی اهل بیت، زنان مرد و کسانی که با او در یک خانه زندگی می کنند می باشد، و به هنگام نزول آیه در خانهٔ پیامبر جز همسرانش کسی دیگر از اهل بیت نبود.

۲ ـ معنی حقیقی اهل، همسر است. اما اهل قرار دادن خویشاوندان، از روی مجاز است. قبلاً گفتهٔ راغب اصفهانی را بیان کردیم که گفت: اهل مرد در اصل کسانی هستند که با او در یک خانه زندگی می کنند سپس این مفهوم را تعمیم داده و گفته‌اند: اهل بیت مرد یعنی خویشاوندان او. تنها زمانی می توان یک کلمه را بر معنی مجازی حمل کرد که دو چیز باشد: الف ـ مانع، ب ـ قرینه. و مانعی درینجا وجود ندارد.

۳ ـ سبب نزول: همسران پیامبر سبب نازل شدن آیه بودند، و قبل از همه چیز سبب، داخل در حکم است؛ از اینرو وقتی ام سلمه در مورد اینکه با آل‌عبا وارد شود گفت: آیا مگر من از اهل بیت تو نیستم؟! پیامبرﷺ در جوابش فرمود: تو از اهل بیت من هستی و تو بر خیر هستی، یعنی قبلاً چنین خیری شامل حال تو شده است و انگیزه‌ای برای داخل شدن تو با آنها نیست.

۴ ـ سیاق آیات، از اینکه سخنی دیگری (یعنی در غیر همان موضوع)، در میان دو سخن که برای یک هدف و مقصود ارائه شده‌اند، منع می کند وگرنه هر گاه در وسط کلام، سخن بی ربطی بیاید سخن بی ارزش و زشت می گردد. باید کلام پروردگار را از آن منزه دانست، پس عصمت افرادی مشخص با اموری که ویژهٔ کسانی دیگر هست چه ربطی دارد که باید در میان مسایل مربوط با آنها بیان شود؟!

۵ ـ منظور آیهٔ خانهٔ پیامبر ﷺ است نه خانهٔ کسی دیگر: به هنگام نزول آیه همسران پیامبرﷺ در خانهٔ او بودند و خانهٔ پیامبر از خانه علیؓ جدا بود. و امکان ندارد که به ذهن پیامبر یا کسی دیگر چنین خطور کند که منظور از فرمودهٔ: «اهل البیت» اهل بیت علی هستند، بلکه فقط منظور خانهٔ پیامبر است. و هر کس که معتقد است اهل بیت یعنی فقط آل عباء، از سخن او چنین بر می‌آید که آیه فقط خاص اهل بیت علی است نه اهل بیت پیامبر، و گویا پیامبر در این آیه علیؓ هست و فرقی ندارد.

به خاطر این چیزها و موارد دیگر پیامبرﷺ مطمئن نبود که معنی آیه عام باشد و همه را فرا بگیرد از این رو دعای معروف خود را برای آل عَبا کرد. و از این طریق ما به عموم بودن آیه یقین حاصل نمودیم و اگر حدیث آل‌عبا نمی بود ما به عموم بودن آیه یقین حاصل نمی کردیم، و آن وقت مفهوم عام بودن فقط در حد گمان می‌بود.

خلاصه :

اول: همچنین از نظر لغت نمی توان آیه را به «عصمت» معنی کرد، هیچ دلیلی از نظر لغوی برای این کار نیست، چه رسد به آنکه عصمت افراد مشخص ثابت گردد بنابراین از آیهٔ مذکور به طور کلی بر عصمت دلالت ندارد.

دوم: اگر آیهٔ مذکور، عصمت را ثابت می کند پس الزاماً شامل همسران پیامبر هم می شود.

سوم: اهل تشیع باید بگویند همهٔ اهل بیت معصوم هستند:

چون کلمهٔ اهل بیت، همهٔ خاندان پیامبر ﷺ را در بر می گیرد که آل‌جعفر، آل‌عباس و آل‌عقیل همه از خاندان پیامبر می‌باشند، و نیز چهار دختر پیامبر را شامل می گردد. مگر دختران پیامبر از اهل بیت او نیستند؟! پسران پیامبر هم از اهل بیت او هستند. پس چگونه نص این آیه فقط به اهل بیت علی اختصاص داده می شود و حال آنکه آیهٔ تطهیر به صراحت در مورد اهل بیت پیامبرﷺ آمده است؟! چون حدیث کساء بر تخصیص دلالت می کند. ایشان با این ادعای خود سخنان پوچی می گویند، علاوه بر آن، فرزندان علی زیادند و محمد و عمر؟؟؟؟ از فرزندان او هستند پس چرا فقط دو نفر از فرزندان علی معصوم می باشند؟! حسن ؓ فرزندانی داشته است و با اینکه از اهل بیت هستند یکی از آنها معصوم قرار داده نشده است، و حال آنکه پدرشان حسن از حسین – رضی الله عنهما- بزرگتر و برتر است. دلیل این امر چیست، و چرا عصمت فقط منحصر به یکی از فرزندان حسین است، و بعد از او در فرزندانش ادامه دارد، با اینکه همه از اهل بیت هستند، و همه از کسانی هستند که به قول خود شیعیان آیهٔ تطهیر در موردشان نازل شده است.

اگر این آیه نصی دربارهٔ عصمت است پس همهٔ اهل بیت باید معصوم باشند، و اگر چنین نیست پس آیه هیچ دلالتی بر عصمت ندارد. به ویژه وقتی که در حدیث کساء برای چند نفر از آنها که علی و فاطمه و حسن و حسین – رضی الله عنهم- هستند دعا شده است و برای فرزندان و نوادگانشان که تا آن وقت هنوز به دنیا نیامده بودند دعا نشده است.

اهل تشیع معتقدند که پیامبر به این چهار نفر اشاره کرد. و فرمود که اینها از اهل بیت من هستند به این

معناست که بقیه، اهل بیت او نیستند و آیه منحصر به همین چهار نفر است.

در جواب می گوییم: اگر چنین باشد آن وقت تنها این چهار نفر جزو اهل بیت پیامبرﷺ هستند و بقیه، جزو اهل بیت پیامبرﷺ نیستند. پس معلوم شد که نتیجه به زیان آنهاست، و اگر اهل تشیع برای اثبات عصمت ائمه به این آیه استدلال می کنند چگونه عصمت را به نفر پنجم و تا آخر می رسانند؟! چه چیزی این افراد را داخل نموده و زنان پیامبرﷺ را خارج کرده است؟! این دوگانگی و انتخاب گزینشی برای چیست؟! آیا ضابطه و معیاری ندارد؟!

چهارم: ارادهٔ شرعی و ارادهٔ تقدیری:

از جمله دلایلی که نشان می دهد آیهٔ تطهیر بر عصمت کسی دلالت نمی کند این است که اراده ای که در این آیه آمده، تشریعی است نه تقدیری و تکوینی ، و باید دانست که ارادهٔ الهی در نصوص شرعی بر دو نوع است:

نوع اول – ارادهٔ تقدیری و تکوینی:

ارادهٔ تکوینی عبارت است از خواست و مشیت الهی که باید تحقق یابد، و میان این اراده و کلام خدا و فرمان شرعی او هیچ ملازمتی نیست. چه بسا چیز هایی است که الله تعالی آنرا اراده می کند، در حالیکه آنرا نمی پسندد. مانند زنا، دروغ، کفر و دیگر گناهان که الله تعالی هیچ کدام آن را دوست ندارد و در شریعت به آن فرمان نداده، و بلکه از آن نهی کرده است، اما این چیزها به ارادهٔ الله تعالی به وقوع می پیوندند (وهیچ چیزی بدون خواست و ارادهٔ او در این کون انجام نمی شود، زیرا در غیر این صورت به ربوبیت خداوند نقص وارد می شود)؛ الله متعال در سورهٔ أنعام، آیهٔ (۱۱۲) می فرماید: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ﴾ «و اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند».

و دربارهٔ این اراده می فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾﴾ (یس: ۸۲). «فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!، آن نیز بی درنگ موجود می شود!». و در سورهٔ رعد، آیهٔ (۱۱) می فرماید: ﴿وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥ﴾ «و هنگامی که الله اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمال شان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد».

اما تمامی آنچه که الله سبحانه به صورت شرعی به آن امر نموده و خواسته و دوست دارد، ولی آن تحقق نمی پذیرد، و چه بسا چیزهائی است که در شریعت از آن نهی کرده و آنرا نپسندیده است، به وقوع می پیوندد، پس این نوع چیزها، اموری اند که به ارادهٔ تشریعی تعلق دارد که توضیح آن بدین قرار است:

نوع دوم ـ ارادهٔ تشریعی:

ارادهٔ شرعی به معنی پسندیدن چیزی است، و میان این نوع اراده و ارادهٔ تکوینی تلازم نیست، به این معنی چیزهایی را که الله تعالی شرعا آنرا اراده نموده است، اگر ارادهٔ تکوینی به آن تعلق گیرد، تحقق می یابد و اگر ارادهٔ تکوینی به آن تعلق نگیرد، محقق نمی شود.

پس چیزی که ارادهٔ تکوینی به آن تعلق گیرد، آن چیز حتما به وقوع می پیوندد، اما اگر به چیزی ارادهٔ

تشریعی تعلق گیرد، حتمی نیست که آن چیز نیز به وقوع بپیوندد.

و از مثالهای ارادهٔ شرعی آیهٔ (۱۸۵) سورهٔ بقره است که الله تعالی درآن می فرماید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلْعُسْرَ﴾ «الله، برای شما آسانی را می‌خواهد، و برای شما سختی را نمی خواهد».

اما این ارادهٔ الهی در حق بسیاری از مردم که بر خود سخت می گیرند تحقق نمی‌یابد با اینکه آنها درین خطاب الهی: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلْعُسْرَ﴾ داخل هستند.

و در سورهٔ نساء، آیهٔ (۲۸) می فرماید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ﴾ «الله می‌خواهد (با احکام مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن،) کار را بر شما سبک کند».

و مثال دیگر برای ارادهٔ شرعی اینست که الله عزوجل از همهٔ بندگانش خواسته تا او را عبادت کنند؛ یعنی آنها را به عبادت خویش فراخوانده و دوست دارد که عبادت او را انجام دهند، اما بیشتر بندگانش این خواست الهی را اجرا نمی کنند. و از طرف دیگر اموری هست که الله سبحانه آنها را نخواسته و دوست ندارد، اما آن امور به وقوع می پیوندند؛ همان طور که الله متعال در سورهٔ أنفال، آیهٔ (۶۷) می فرماید:

﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْآخِرَةَ﴾ «شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایل هستید تا اسیران بیشتری بگیرید، و در برابر گرفتن فدیه، آنها را آزاد کنید؛ اما الله، سرای آخرت را (برای شما) می‌خواهد». و در سورهٔ مائده، آیهٔ (۶) می فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ «الله نمی‌خواهد بر شما سختی و دشواری قرار دهد بلکه می‌خواهد تا شما را پاک گرداند». پس سختی و دشواری برای بعضی پیش می‌آید با این که الله تعالی آن را نمی‌خواهد، و با اینکه الله سبحانه پاکی را برای همه خواسته است، اما همه پاک نمی گردند.

سببش اینست که اراده، در همهٔ آیات فوق، ارادهٔ تشریعی است، که تحقق آن بستگی به پذیرفتن مخاطب دارد، و پذیرفتن مخاطب بستگی به ارادهٔ تکوینی الله سبحانه و تعالی دارد.

برای آنکه بتوان آیهٔ تطهیر را بر عصمت حمل کرد باید اراده ای که در آن آیه آمده، تقدیری و تکوینی از جانب الله متعال باشد، چون عصمتی که اهل تشیع آن را ثابت می کنند کار الله تعالی است و این الله تعالی است که ائمه را - به قول اهل تشیع - معصوم قرار می دهد، و انسان به زور و زحمت به چنین چیزی نمی رسد، اما باید گفت که هیچ دلیلی بر چنین تفسیری وجود ندارد، بلکه ارادهٔ مذکور در آیهٔ تطهیر، ارادهٔ تشریعی است، چون اموری هستند که نشان میدهند ارادهٔ موجود در آیهٔ تطهیر ارادهٔ تشریعی است، نه ارادهٔ تکوینی و تقدیری. این قرینه‌ها عبارتند از:

۱- حدیث کساء:

اگر ارادهٔ الهی در آیهٔ تطهیر تکوینی می بود و باید تحقق می یافت، پیامبر برای آنها دعا نمی کرد، چون آنها دیگر نیازی به دعای او نداشتند، چون درینصورت الله تعالی خواسته آنها معصوم باشند و عصمت آنها را به طور قطعی مقدر کرده، پس نیازی به دعای پیامبر ﷺ نبود.

همچنین اگر آن آیه دربارهٔ عصمت می بود و آنها از همان اساس معصوم می بودند، پیامبر ﷺ این را می دانست، پس چرا برای آنها چیزی را بخواهد که خودش در اصل تحقق یافته است؛ یعنی آن گونه که اهل تشیع معتقدند چنین امری برای اثبات چیزی است که خود آن چیز قبلاً حاصل شده است. و این از نظر علمی و از دیدگاه همهٔ علما ممنوع میباشد. و به دست آوردن چیزی که خود به دست آمده، کاری لغو و بیهوده است که باید پیامبر ﷺ را از آن منزه دانست.

همچنین به ایشان می گوییم: آیا ائمه قبل از دعای پیامبر ﷺ به عصمت رسیده‌اند یا بعد از آن؟ اگر عصمت با دعای پیامبر ﷺ به دست آمده پس آنها قبلاً معصوم نبوده اند و کسی که معصوم نیست چگونه تبدیل به معصوم می شود؟ و اگر قبل از دعای پیامبر ﷺ معصوم بوده اند پس پیامبر ﷺ چرا دعا کرد؟! و این در واقع یکی از تناقضات اهل مخالف میباشد.

۲- سیاق کلام:

کلامی که در قالب و سیاق آن نص آمده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ﴾ (الأحزاب: ۳۳). راهنمایی و امر و نهی است، و ارادهٔ تکوینی نیست، چون با این عبارت شروع می شود:

الف- راهنمایی: ﴿إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۝٢٨﴾ (الأحزاب: ۲۸). (ای پیامبر! به همسرانت بگو) «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید با هدیه ای شما را بهره‌مند سازم و شما را بطرز نیکویی رها سازم!».

- در دنبالهٔ آیهٔ قبلی می فرماید: ﴿وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلْـَٔاخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ۝٢٩ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَٰعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ۝٣٠ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعْمَلْ صَٰلِحًا﴾ (الأحزاب: ۲۹ ـ۳۱). «و اگر شما الله و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، پس یقینا الله برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است. ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود، و این برای الله آسان است. و هر کس از شما برای الله و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد.. ».

ب- نهی: تا آنجا که می فرماید: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ﴾ (الأحزاب: ۳۲). «پس به گونهٔ هوس‌انگیز سخن نگویید».

ج- امر: و در دنبالهٔ آن می فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ ۖ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ﴾ (الأحزاب: ۳۳). «و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و الله و رسولش را اطاعت کنید».

سپس علت این توجیهات و رهنمودها و اوامر و نواهی را بیان می کند و می فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ﴾ (الأحزاب: ۳۳). « الله فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور

کند و کاملا شما را پاک سازد».

سپس در ادامه می فرماید: ﴿ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِ ﴾(الأحزاب: ۳۴). «و آنچه را در خانه های شما از آیات الله و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید».

بنابراین احتمال دارد که مخاطب، آن اوامر را اطاعت کند و احتمال دارد که نافرمانی کند؛ از اینرو الله تعالی او را از نافرمانی بر حذر می دارد و به فرمانبرداری تشویق می‌نماید. بنابراین اراده در این آیه، ارادهٔ تشریعی است؛ یعنی الله عزوجل به آنچه دوست داشته و پسندیده امر نموده است. این بدین معناست که مخاطبان آیه ـ که زنان پیامبر ﷺ هستند ـ باید بکوشند تا ارادهٔ الهی مبنی بر پاک کردن خانه ای که بدان منتسب هستند و همچنین ارادهٔ الهی مبنی بر دور کردن پلیدی از آنان، را محقق سازند و گرنه طلاق بگیرند و از آن خانه دور شوند.

و بعد از گرفتن طلاق هر چه می کنند به خودشان مربوط است، چون دیگر به این خانه منسوب نیستند؛ خانه‌ای که الله دوست دارد جایگاهش را بالا ببرد. و اگر در این خانه بمانند و کاری انجام دهند که به حیثیت و آوازهٔ این خانهٔ پاک لطمه وارد کند، عذابشان چند برابر خواهد بود. این برای آن است تا مخاطب یعنی همسران پیامبر همیشه بیدار و مواظب باشند تا خواست الهی را محقق نمایند. و اگر خواست و اراده که در آیهٔ مذکور بیان شده است، ارادهٔ تکوینی و قطعی باشد این معنی تحقق نمی یابد.

- عقیده چیزی است که باید مبنا و اساس آن، امور قطعی و مسلم باشند و نمی توان بنای عقیده را براساس گمان و تخمین بر افراشت بنابر این نمی توان آیه را به عصمت تفسیر کرد، مگر آنکه بگوییم به طور قطعی در اینجا ارادهٔ تکوینی منظور است نه تشریعی، و دلیلی هم وجود ندارد که ثابت نماید به طور قطع در این آیه، ارادهٔ تکوینی مورد نظر است. بلکه گمان راجحی هم نیست با اینکه گمان راجح در امور عقیده به اتفاق همه صلاحیت دلیل بودن را ندارد. و این گونه روشن می گردد که دلالت آیه بر عصمت، احتمالی است که بر پایهٔ احتمالی دیگر قرار دارد و از اینرو قابل استدلال نیست.

معنی آیه چیست؟

شاید کسی بپرسد مفهوم و منظوری که آیه بدان اشاره دارد چیست؟ در جواب می گوییم: الله عزوجل در آن آیه همسران پیامبر ﷺ را راهنمایی می کند که از همه اعمالی که مناسب با جایگاه خانهٔ پیامبر نیست اجتناب کنند. و از آنجا که آنها به این خانه که خانهٔ بزرگترین پیامبر و آخرین و پاکترین پیامبران است منسوب هستند، باید اهمیت این منتسب بودن و اهمیت جایگاهی که الله سبحانه آنها را در آن قرار داده، درک کنند. و نیز پاکی ای را که الله سبحانه برای آنها می‌خواهد و دوست دارد بدان متصف باشند، دریابند. از اینرو الله سبحانه، زنان پیامبر را از خواستن زینت و مخارجی که زنان دیگر از شوهرانشان می‌خواهند نهی کرده و بیان می دارد هر کسی از ایشان گناهی آشکار انجام دهد، عذابش دو چندان خواهد بود. جملهٔ شرطیه وقوع شرط را اقتضا نمی کند. مانند آنکه کسی به فرزندش بگوید: «اگر مردود شوی تو را می زنم» که هدف ترساندن اوست تا مردود نشود.

و یا چنانکه الله تعالی در سورهٔ زمر، آیهٔ (۶۵) به پیامبرش می فرماید: ﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ

ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴿٦٥﴾» «اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بودا»، اما ایشان ﷺ شرک نورزید و عملش نابود نگردید.

و همین طور است فرمودهٔ پروردگار به امهات المومنین که خطاب به آنان می فرماید: ﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ﴾ (الأحزاب: ۳۰). «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکاری را مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود»، و هیچ کس از آنها مرتکب کار زشتی نشد و عذاب دو چندان برایش مقدر نگشت، بلکه برعکس این اتفاق افتاد آن گونه که به زودی توضیح خواهیم داد.

همچنین نهی کردن از چیزی مستلزم تحقق یافتن آنچه از آن نهی شده (منهی عنه) نیست، همان طور که الله تعالی در سورهٔ أحزاب، آیهٔ (۱) می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ﴿١﴾﴾ «ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که الله عالم و حکیم است». و این در آغاز سوره ای است که الله تعالی در آن همسران پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «فلا تخضعن بالقول»: «صداهایتان را نرم نکنید». و بعد می فرماید: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ﴾ (الأحزاب: ۳۳). «و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید».

و حال آنکه پیامبر ﷺ از منافقان و کافران فرمان برداری نکرده بودند، و همسرانش با نرم سخن گفتن باعث فریبندگی و فتنه نشده بودند و مانند دوران جاهلیت پیشین، خود نمایی نکردند، بلکه آنها نماز را بر پا می‌داشته و زکات اموال را پرداختند و تقوای الهی پیشه نموده و از الله و پیامبرش اطاعت کردند، و آنها این موعظه و پند الهی را به بهترین صورت در زندگی خویش پیاده نمودند و الله و پیامبر و جهان آخرت و زندگی با پیامبر را با وجود فقر پیامبر و خالی بودن خانه‌اش از تمامی آنچه که ممکن است زن را جذب نماید تا در آن خانه بماند، انتخاب کردند. و انتخاب الله و پیامبر و جهان آخرت و ترجیح آن بر زندگانی دنیا و زیبایی آن، از طرف ایشان صادقانه و حقیقی بود و مورد قبول قرار گرفت. و الله تعالی این انتخاب آنها را پذیرفت و به پاداش آن چند چیز را به آنها داد:

۱ ـ حرمت ازدواج با زنی دیگر پس از آنها.

۲ ـ حرام بودن طلاق دادن یکی از آنها به خاطر آنکه پیامبر ﷺ با زنی دیگر ازدواج نماید.

مطالب فوق در آیهٔ (۵۲) همین سوره بیان شده‌اند؛ آنجا که الله سبحانه می فرماید: ﴿لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ﴾ (الأحزاب:۵۲). «بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست». یعنی نمی توانی با زنانی دیگر غیر از اینان ازدواج کنی.

پس در ادامه می فرماید: ﴿وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكَ حُسۡنُهُنَّ﴾ (الأحزاب: ۵۲). «و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی) هر

چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود».

این آیه بیان می دارد که طلاق دادن زنان پیامبر ﷺ حرام است.

۳- از جملۀ پاداشهایی که الله تعالی به آنها داده، این است که آنها را به عنوان مادران مؤمنان انتخاب کرده است: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ (الأحزاب: ۶) «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند».

۴- همچنین بعد از وفات پیامبر ﷺ ازدواج کردن با آنان را حرام قرار داد تا همسران همیشگی پیامبر ﷺ در دنیا و آخرت باشند، الله تعالی می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًاۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمًا ۝٥٣﴾ (الأحزاب: ۵۳). «و شما حق ندارید پیغمبر الله را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد الله بس بزرگ است!».

این رهنمودها و هشدارها و توصیه‌ها برای چه بودند؟ برای آن بودند که الله تعالی می‌خواهد این خانه، پاک و به دور از همۀ چیزهایی باشد که صفای پاکی آن را مکدر می‌نماید، و به جایگاه والای آن خدشه وارد می کند، و روح کل موضوع و محوری که براساس آن موضوعِ دور می زند، همین است.

و اینکه الله سبحانه بعد از آن می فرماید: ﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۝٣٤﴾ (الأحزاب: ۳۴). «آنچه را در خانه‌های شما از آیات الله و حکمت و دانش خوانده می شود یاد کنید؛ یقینا الله لطیف و خبیر است!».

اشاره به این است که همسران پیامبر - که وحی تنها در خانۀ آنها نازل می شود - به این یادآوردن از دیگران سزاوارترند و باید به سطح مطلوب برسند و به آنچه از قرآن و سنت که در خانه هایشان نازل می شود و به آنها می رسد عمل کنند.

پس کوتاه سخن اینکه ما قبل و ما بعد آیه برای تعلیم همسران پیامبر و امهات المومنین و تربیت آنها آمده تا به جایگاه والا و شایسته ای که سزاوار این پیامبر بزرگوار است ارتقاء یابند؛ پیامبری که الله متعال خواسته خانۀ شریف او پاک شود و پلیدی از آن زدوده گردد. پس عصمت چه ربطی به این موضوع دارد؟ و این قضیه که هیچ ارتباطی با این موضوع ندارد از کجا آمده است؟! راستی چرا اهل تشیع نصوص قرآنی را بر امری حمل می کنند که قابل حمل نیست؟!

{إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ}

و صلى الله على محمد خير خلقه، و آله و أصحابه أجمعين.

فهرست

مطالب سوره های:

سوره فرقان


البيان
في
تفسير كلام الرحمن